*
*　*

ابوبکرالوراق : محمد بن عمر حکیم الوراق الترمذی از مشاهیر فضلا ، عرفاوزهاد قرن سوم هجری و صاحب تهذیب نفس و خلق ممتازی بوده ، این عارف کامل ترمذی الاصل است ولی سکنی و توطن در بلخ داشته و نسبتی هم به احمد بن خضرویه میرساند کتب آسمانی را خوانده ودر اشعار عرب نیز دستی داشته وبقول صاحب تذکرة الاولیا او را مؤدب الاولیا و کشته نفس و مبارك نفس گفته اند و هم در ریاضات و آداب تصنیفاتی دارد صاحب نفحات الانس می نویسد ابوبکر تصانیف بسیار حتی دیوان شعری هم دارد وازکلمات اوست : اگر طمع را بپرسند پدر تو کیست گوید شك درمقدور واگر گویند پیشهٔ تو چیست گوید اکتساب ذل و خواری و اگر گویند غایت تو چیست گوید حرمان .

وفاتش دراواخر قرن سوم هجری اتفاق افتاده ومزارش دربلخ درجنب مرقداحمد خضرویه واقع است .

*
*　*

ابن قتیبه: عبدالله ابن مسلم ابن قتیبه (۱) ازعلمای نام آور مروی الاصل وازمشاهیر نحوی درقرن سوم هجری محسوب است پدرش ازمرو ودرمحل تولد وسال وفاتش بین مؤرخین و تذکره نویسان اختلافاتیست بعضی محل تولدش را کوفه وبرخی بغداد نوشته اند بغیته الوعاة سیوطی تاریخ تولد او را در ۲۱۳ ووفاتش را ۲۷۶ قید کرده وبروایت ابن خلکان تولد اوهمان ۲۱۳ است اماتاریخ وفات اوذیقعده ۲۷۰ یاشب اول رجب ۲۷۱ ویا درنصف رجب ۲۷۶ است ولی خود مؤرخ به قول مؤخرالذکر ۲۷۶ اظهار اعتماد می نماید تحصیلات این عالم فاضل در بغداد و هم درانحطه مسکن اختیار کرده و یکرشتهٔ تالیفاتی در علوم متنوعه دارد که در نظر علما و مؤرخین کلاً مفید شناخته شده صاحب قاموس تقریباً ۲۲ کتاب مانند آداب القرائة ، ادب الکاتبین ، تقویم اللسان ، جوامع نحو کبیر و صغیر ، دیوان الکتاب والشعر و غیره از آثار او را اسم برده و هم می نویسد که ابن قتیبه به دینوری نیز مشهور است و این شهرت ازآن

---

(۱) قتیبه بضم (ق) و فتح (ت) وسکون (ی) و فتح (ب)

رهگذر است که او چندی در دینور (۱) قضاوت داشته .

*

* *

ابو عبیدالله: عبدالواحد بن محمد الجوزجانی از حکما و دانشمندان مشهور اسلام دراوایل قرن پنجم هجری است که در فلسفه و علم طب و دیگر فنون حکمت بصیرت کامل داشته .

این مرد فاضل ازان شاگردان رشید و با وفای ابن سینا بشمار میرود که در هنگام حیات و ممات استاد بزرگوارش مراتب خلوصیت و قدر شناسی را بعرض شهود و ثبوت رسانیده .

تولد ابو عبیدالله در جوز جان (۲) اتفاق افتاده و هم در آن محل نشو و نما یافته و بمیل خویش مدتی مشغول تحصیل علوم شده پس از تهیهٔ مقدمات علمیه چون تحصیل حکمت رفیقی داشت لذا در مسقطالراس خود عزیمت سفر کرده و تجسس اساتید فن او را بسعادت ادراك خدمت شیخالرئیس نایل می سازد .

ابو عبیدالله درجرجان نزد شیخ رسیده و مشغول باستفاده گردید ، درآوان تحصیل طوری محل توجه ووثوق استاد خویش واقع شد که درایام فراغت هم سمت مصاحبت شیخ الرئیس را یافته وتا اواخر عمراو دوری نگزید وازهیچ گونه متابعت وانجام او امراودست نکشید مخصوصاً در اوقات مصروفیت و اشتغالات رسمی او جمع وتد وین کتب و تالیفات شیخ اکثراً بعهدهٔ ابو عبیدالله بوده ، صاحب مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار وفلا سفتهالامصار می نویسد : اغلب حالات وگذار شات وترجمه احوال شیخ را ابو عبیدالله بتحریر آورده و نیز زمانیکه شیخ در همدان واصفهان متصدی امر وزارت بود بجهته کثرت مشاغل دولتی نمیتوانست بامر تالیف کتب بدرستی پرداخت نماید جمع وترتیب اکثری از مصنفات شیخ با آنحکیم بوده و هم دیباچه وعنوان کتاب شفا از مسطورات اوست ، وفاتش در سال چهار صد وسی و هشت ده سال بعدازوفات شیخ درهمدان اتفاق افتاده، وبروایتی ابوعبیدالله بعد از وفات شیخ الرئیس بجوزجان رفته هم درانجا وفات ومدفون گردید .

---

(۱) دینور در عراق عجم از شهر های کهنه و در ۳۰ فرسخی همدان واقع است که در وقت مدنیت اسلام معمور است .

(۲) جوز جان علاقه های بزرگ و مربوط به بلخ است بین مرو رود و بلخ .

آدرس : انجمن ادبی، جادهٔ ارگ

عنوان تلگرافی: کابل انجمن

مخابرات : بامدیر انجمن

کابل

مجلهٔ مصور ماهوار

ادبی ، اجتماعی ، تاریخی

تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود

اول سرطان ۱۳۱۲ هجری شمسی

۲۲ جون ۱۹۳۳ میلادی

اشتراک

کابل :	۱۲ افغانی
ولایات داخله	۱۴ »
» خارجه	نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف	نصف قیمت

فهرست مندرجات

تصاویر :

کابل

سال سوم

این مجلهٔ کوچك و عاجز پا بسال سوم میگذارد . کارکنان آن مسرت دارند ازینکه درطول سال دوم ، توجه هموطنان منور باوراق پریشان مجلهٔ کابل معطوف بوده و این خود بسی بشوق ما افزود . واقعاً تقدیر و التفات دوستان و همکاران دور ونزدیك بیشتر بما اطمینان بخشیده و ما را وادار نمود تا بتوانیم در سال سوم خوبتر درین راه صرف مساعی کرده، توجه علاقه‌مندان این مجله را جلب نمائیم .

نشو و نمای نثر و نظم ، احیای مفاخر تاریخی و تـذکار رجال بزرگ گذشتهٔ وطن یکی از آمال اساسی این انجمن است مجلهٔ کابل فی الجمله درین دو دورهٔ گذشته موفق شده توانست که نمونه های کوچکی ازین آمال ظاهر نماید و خوشبختانه اولاد عزیز مملکت درین مطالب ما راتائید و استقبال کردند .

لهذا ما در نظر داریم برای سال سوم تا اندازهٔ بمحسنات مجله افزوده و ازین راه وسایل خورسندی و رضائیت هموطنان را جلب کرده باشیم . امید واریم سال سوم کابل بازینات صوری بیشتری از قبیل حسن طباعت ، تصاویر ، رسم های نفیس ، حروف تازه و غیره بحضور مشترکین تقدیم شود . اما سعی اصلی ما آنست که در زوایای تاریك تاریخ مملکت روشنی انداخته و تا اندازهٔ مقدور مفاخر افغانستان قدیم را در پیشگاه مطالعهٔ اولاد امروزه و آیندهٔ او زنده و بر جسته قرار دهیم ، و هم از طرفی مشوق بکار انداختن ذوق ادبی جوانان مملکت گردیم چون مجلهٔ کابل زیاده تر احتیاجات تاریخی مملکت را مد نظر داشته لابد نسبت به ثمرات علمی و خبر های خارجی بیشتر اینموضوع رامراعات خواهد نمود ، امید واریم هموطنان درین احساس و ذوق با ما همنوا باشند .

اراکین علم جدید

مندلیف : کیمیادان معروف روسی

ترجمه از المقتطف مصری مترجم غلام‌جیلانی‌خان جلالی

از وسط روسیهٔ آسیائی در فن کیمیا متنبهٔ ظهور نمود که میگفت : درینجا « اکاالومونیوم » عنصر تازهٔ است که تاکنون کشف نشده ، زود است که آنرا بصفات متشابه « الومنیوم » بشناسیم . چون بحث کردند و پالیدند آنرا یافتند .

این اخبار از کمال جرئت فطری او ست که اتکاء برذکاوت خود نموده چیز مجهولی نام گذاشت لاکن با اینهم این ابلاغ از خبر های آخرین او نبوده دیری نگذشت که از عنصر دیگر نیز اطلاع داده نه‌تنها بمثابهٔ البورون آنرا تعریف نمود بلکه با دلاوری تمام قبل از وجود آن از وزن ذراتی آنهم آگاهی بخشید . متصل آن چندی نیگذرد که از عنصر سوم نیز معلومات داده صفات ممتازهٔ عنصر مذکور را تشریح نمود .

این سه عناصر از همان عناصر مجهولهٔ بحساب میرفت که تا آنوقت بنظر انسان بر نخورده بود . باین سبب آوازهٔ شهرت این نابغه‌روسی در عالم منتشر گردید .

در سال ۱۸۶۹ با وجود اینکه عصر عجائب و غرائب سپری شده بود کیمیا دان مذکور بدارالفنون معروف روسیه منصب استاد کیمیا را بخود حاصل نمود.

این شخص که از عالم خیال حرف میزد آیا مجهولات را از باور سحر یا کدوی شعبده یا عالم الهام استخراج می نمود ؟ نه خیر ؟ این نابغه فن تمام اطلاعات خود را ازناحیهٔ مهارت فنون کیمیا طوری استنباط می کرد که از کانون مشتعل طبیعت او دائما ابخرهٔ عناصر در فضای کائنات ابر شفافی تشکیل داده از تجلیات خیالی او قطرات نایابی ترشح مینمود .

علم کیمیا بفرض تنبهٔ علمی میدان هموار یست ، عالم معروف (لافوازیه) وقتیکه قطعهٔ از قصدیر را درانبوبهٔ مقفل حرارت داد ملاحظه کرد که پارچه مذکوره در شکل ووزن خود تغیر یافته بنظر بانفوذ خود حقیقت جداگانهٔ را ازان درك نمود وجهات متعددآنرا بقیاس تغیرمذکور تصریحات داد .

کذا لکر انگلیسی « سرنورمن‌وسس جریدهٔ نایتشر انگلیسی » قبل ازان سپکتر یسکوب را « آله که بلسن وکرشوف المانی انرا اختراع کرده اند » ملاحظه کرد ودید که از اشعهٔ قرص آفتاب عنصر جدیدی در آله مذکور حلول نموده انرا به « هلیوم » موسوم ساخته از وجود آن درکرهٔ ارض اعلام نمود .

بعد از مدت بیست سال و یلیم هلبران امریکائی : این غاز را در معدن کیاب کلیفیت دریافت نمود .

لاکن اخبار فیلسوف روسی ازنجهت موجب دهشت واستغراب واقع میشد که تماماً اطلاعات او دراثر تجارب نه بوده بلکه مانند خیالی میبود که از غیب بدماغ او تولید شده یامانند تخم یاجرثومی که درعقل سلیم او زده باشد بالآخره چوچه داده ازحسن جمال خود عالمی را به تعجب می‌انداخت سرویلیم رمزی یکی‌اززعمای کیمیای جدیده در ۱۸۸٤ بلندن آمده خواست تابیادگار ویلیم برکن مکتشف رنگ بنفشی احتفالی بگیرد مشاراليه میگوید در حالیکه من کارت ملاقات مدعوین را ملاحظه میکردم‌درعین زمان شخص غریب الشکلی که هرموی او از همدیگر مستقل وجدا بود بنظر آمد این شخص بامن تقرب‌ورزیده احترام کرد من بانگلیسی از او پرسیدم که حاضرین حفله تکمیل شده اند ؟ گفت من بانگلیسی حرف زده نمیتوانم با اوبالمانی سخن گفتم آنرا هم بصورت غیر مکمل حرف زده وبامن درموضوع اختصاص مامباحث مفیدی مبادله نمود در نتیجه معلوم شد که این شخص درشرق سائبریا نشئت نموده وتامین ۱۷ زبان روسی هم نمیدانست ویکی ازهمان علمای غریب الاطواری بود که عالم را بحیرت می‌اندازد .

این شخص مندلیف عالم معروف کیمیا است که دنیای علم و اختراع را بمقام بحث و تتبع عناصر مجهولیکه او بوجود آن بشارت داده رهنمونی کرد ، حتی اینکه عناصر مذکور را در بطن زمین ها بغبار فابریکها دراعماق بحر ها درهر سرزمین از کره ارض تجسس نمودند .

هرچند تازمان اکتشاف عناصرمزبور فصول مختلفه وسالهای زیاد سپری گردید بازهم مندلیف بصحت اخبار و عقاید خود همیشه ثابت و استوار ماند تا اینکه در سال ۱۸۷۵ از جمله تمان عناصر مجهولهٔ نشان دادگی او « لیکوك ده بوابوردان » اکاالومینوم را » در سر زمین نرم زنگدار (توتیا) کوه « پیرنه » فیمابین فرانسه و هسپانیه دریافت نمود بعد از چندی معلوم شد که این همان عنصریست که مندلیف ازان آگاهی بخشیده « لوبوردان » آنرا بنام گلیوم

منسوب به بلادغال موسوم نمود اگرچه درانجا عقایدی وجود داشت مانند تصورات لافوازیه که اخبار مندلیف را بهمانوقت از اخبار غیر محقق‌الوقوع گمان میکردند و میگفتند این بعقل میماند که انسان بولادت یك ستارهٔ جدیدی در بعید ترین نقاط فضا اخبار نماید یااسرار طبیعت را محدود و محصور تصور کند اما دیری نگذشت که ونکلر المانی عنصر جدید « اکاسکلون » را باتمام صفات معرفی کردگی مندلیف پیدا کرد علاوةً وقتا که آنرا وزن نمودند ذرات ، کثافت صفات طبیعی ، اکسید آن با معلومات مندلیف مطابقت نمود درینجا شبهٔ باقی نماند که دومین اعلامیه مندلیف مانند خبر اول اومتحقق گردید، ونکلر اکتشاف عنصر مذکوررا اعلان و باسم وطن‌خود جرمانیوم موسوم نمود درینمورد ـمعترضین‌هم اقرار کردندکه اخبار روسی‌مذکور برخلاف آنچه آنها گمان میکردند از شوائب‌فریب و افترا بری و از در صدق ویقین بود که از دو سال بعد ازان نلسن سکندینویائی بدریافت عنصر مجهول « اکابوردان » نیز فائز گردید . که عیناً دارای همان فوارق نشانداد گی مندلیف است بعد ازان بر صدق پیشگوئی های مندلیف ادلهٔ قاطعهٔ بدست آمده شیمیا گران ممالك عالم از هر طرف بعبقریت این روسی دانشور اعتراف و در طلب او « اینین گراد » را دق‌الباب مینمودند .

دیمتری ایفانوفتس مندلیف از خاندان هیئت کشافه عسکری بود پطرکبیر قبل از تولد مندلیف روسیه را بشاهراه مدنیت غربی سوق داده در معبر شمال غربی روسیه ساختمان شهر پطرس بورك را اساس گذاشت تا هم منفذ غربی روسیه و هم مشرف بر شرق باشد در سال ۱۷۸۷ جد مندلیف در شهر (توبالسك) سائبیریا اولین مطبعه را دران سرزمین اساس گذاشته نخستین جریده را ازانجا صادر نمود در همان قارهٔ بعید از تمدن یا مستعمرهٔ منتصف قرن (ه) قزاقها مترجمله بنام هفدهم اولاد مادر خود تولد گردید لاکن حوادث جهان با خاندانی او دست وگریبان‌بوده وسنگهای رقت‌آوری‌را ریخت پدر اومدیرمدرسهٔعالیه شهر بعد ازچندی بمرض‌سل فوت‌کرده مادراو ماری کورنتورف که ازخانمهای حسینهٔ تاتار بود از کفاف‌عایله‌بزرگ خود بمعاش‌سالانه که مقدارآن یکصدپوند بود عاجز آمده‌کارخانه شیشهٔ‌سازی‌تاسیس‌نمود وبعایدات آن گذاره عایله خود را در سائبیریا میکرد «توبالسك» که درانوقت مرکز مغرورین سیاسی روسیه بهمار میرفت مندلیف درانجا مبادی علوم طبیعیه را از نزدیکی ازهمین افراد تعلیم گرفت وقتاً که کارخانه شان حریق شده مادر او بسن ۵۷ ازانجا بمسکو نقل مکان نمود تا پسر خود را در

آنجا تربیه کند بعد ازان اگرچه عوایق زیادی اورا استقبال نمود لاکن مادرش به تربیه او همت گماشته اخیراً درپطرس‌بورگ بزحمات بسیاری توانست که اورا دریکی ازدوایر علمی آنجا شامل کند درین دایره که دارالمعلمین شهر بود مندلیف نیز برمعلومات ریاضی، طبیعیات ، کیماً خود افزوده وقتیکه صاحب مقام‌رفیع عامی گردید درهیئت اصلاح تعلیم‌وتربیه‌بسمت‌عضویت تعین‌شد او میگفت حالا مامیتوانیم بدون افلاطون زندگانی کنیم لاکن ما به‌بسیاری ازامثال نیوتون احتیاج داریم تامارا از اسرار طبیعت باخبر ساخته بحیات ونوامیس آن سوق بدهد .

مندلیف درعین زمان زحمت کشی خود داوطلب تتبع وازسیمای او علامات عبقریت می درخشید اما شخص ضعیف‌البنیه بود زمانیکه مادر او فوت کرد بضعف اعصاب مبتلا شد والدهٔ او در حین مرگ خود باو توصیه نمود دربحث حقایق صبور باش ، اوهام را ترك نما ، همت خود را باعمال بگمار نه باقوال این کلمات‌را مندلیف درتمام حیات‌خود حتی دربدترین ساعات زندگی خود فراموش نکرد .

مندلیف درحالیکه ازعلاج خود مایوس گردید وطبیب اورا آگاه ساخت که اجل او اضافه از شش ماه طول نمیکشد بااینهم مشار الیه را بمسافرت جنوب روسیه که هوای آزاد آنجا برای او مفید است امر نمود دراتجا در شهر سمیفرپول تا زمان آغاز جنگ بمنصب تدریس بسر برد درآغاز حرب بلاد کریم باودیساو ازآنجا بسن ۲۲ سالگی دوباره بشهر پطرسبورك عودت نموده بسمت تعلیم و تربیه طلبه درجامع آنجامقرر گردید .

چند سال بشغل مذکور باقیماند اخیرا باجازه وزیر معارف روسیه جهت مزید معلومات علمی بفرانسه و جرمنی مسافرت نمود در فرانسه ازاستاد « هنری رینو » تعلیم نمود و در المان بابنسن و کرچوف ملاقات کرد نهایت‌الامر استعمال سپکتر سکوب آله تحلیل اشعه آفتاب را یادگرفت و بموتمر « کارلس روهی » رفته در جزئیات افوغاردو ممر که جدال‌ومباحثه را داثر نموده بعد ازان بروسیه مراجعت نمود در سالهای تالی حیات خود که سنوات کوشش و اخذ نتایج او بود ازدواج نمود علاوةً در مدت شصت روز بقدر پنجصد صفحه کتاب مدرسی را درکیمیای عضوی نوشته برتبه دکتوری نایل‌شد وقتاً که بجامعهٔ پطرسبورك مزایای این معلم موهوب و فیلسوف کیمیا هویدا گردید اورا در حالیکه سن او به ۳۲ سالگی نرسیده بود باستادی اختیار نمودند بعد ازان سنه ۱۸۶۹ که در تاریخ‌کیمیای جدیده حد فاصل

بشمار میرود داخل گردید ، بعد ازان مند لیف مدت بیست سال زندگی خود را در تجارب وشناخت عناصر بسر برده حقایق تمام مصادریکه ممکن‌الوصول بوده درپیش خود جمع نمود سپس آنرا ترتیب وتبویب نموده مکرراً آنرا اعاده کرد تابکشف اسرار غامضه آن موفق گردد این عمل ضروریست زیرا حصهٔ بزرگی از علما در علوم مختلف بدروس عناصر معروفه کوشیده اند طبعاً تمام حقایق مکتشفه شوق ، صبر ، مواظبت‌زیادی بکار دارد دربنمورد اگر اندکی اهمال شود تماماً زحمات بهدر میرود عناصر معروفه نیز متناوباً بفضیلت کشفیات علما برکمیت خود افزوده است چه کارگران گذشته ادوات خود را از طلا ، نقره ، مس ، آهن ، زیبق ، سرب ، قصدیر ، کبریت کاربون میساختند بعد ازان علمای کیمیای قدیمه در اثنای مباحث اسرار تحلیل معادن طلا ،شش عنصر دیگر را بآن افزودند مثلاً در سال ۱٤۹۲ « فالینتن » طبیب المانی عنصر « انتیمون » وجورجیوس اعری کولا درسال ۱۰۳۰ « عنصربزموت» و پارا سلسل‌عنصر « زنک » (توتیا) و براندت « عنصر فسفو را » در یافت نمود متعاقباً عنصر زرنیخ و کوبلت بران افزود قبل از آنکه قرن مژده بگذرد در ۱۷۳٥ پلاتین در کولمبیا سپس نکل « ایدروجن » نایتروجن ، اکسیجن ، کلور ، مغنیس ، لفنس ، کروم ، مولید نوم ، تیتانیوم ، تلوریوم ، زرکونیوم ، اورانیوم کشف گردید درخاتمه قرن ۱۸ عنصر کولمبیوم ، نیوبیوم ، ترلن افزوده حتی در سال ۱۸٦۹ تعداد عناصر معروفه به ٦۳ بالغ گردید و در هر کدام از مجلات علمی انگلیس ، فرانسه ، المان ، سوید وغیره تشریح وتوصیف شد مندلیف نیز تماماً حقایق معروفه این ٦۳ عناصر را جمع نموده هیچکدام را فرو نگذاشت علاوةً « عنصر » فلنتور را بآن تزاید نمود که تا آنوقت احدی ازان خبر نداشت وقتا که مندلیف در اطراف آن غور نموده ملاحظه کرد که عناصر ازذرات باهم متباین ، مرکب است واوزان ذرات آن از « ۱ » (وزن ایدروجن تا ۲۳۸) وزن اورانیوم » وتماماً در صفات خود مختلف بعضی مانند اکسیجن ، ایدروجن ، کلور ، نایتروجن و برخی در احوال عادی سیالند مانند زیبق ، بروم ومابقی جامداند مثل طلاء ونقره ، زرنیخ ، کاربون ، فسفور ، وقسمتی صلب خالصند مانند پلاتین ، اوریدیوم چندی ملین اند بمثل سودیم و پوتاسیم هکذا لیثوم معدنی خفیفی است که بآب منطفی میگردد با آنکه اسمیوم معدنی است که وزن نوعی آن از وزن نوعی آب ۲۲ نیم برابر تفوق دارد همچنان زیبق معدنی است لاکن سیال و در رنگ خود قابل تغیر ، مس سرخ است ، طلا زرد ، یوم خاکستری ، فسفور سفید ، بروم احمر ، بعضی فلزات مانند نکل وبروم تاحدی مصقل وشفاف میگردد که بجلای آن دیده انسان میدرخشد برخی قابل

صیقل اند لاکن جلا پیدا نمیکنند طلا درحال تعریض بهوا رنگ خود را تبدیل نمیکند آهن را موریانه میخورد ، بود صعود مینماید برخی ازین عناصر با ذرهٔ از آکسیجن متحد میگردد بعض بدو وسه و چهار ذره ازین جمله قسمتی است مانند پوتاسیوم وفلور ، شدید العمل که تناول آن بانگشتها دشوار است و بمقابل اینها عناصری وجود دارد که طول زمان آنها را متأثر وتغیر داده نمیتواند .

آیا این تباین محیرالعقول درصفات طبیعیه وکیمیاویه عناصر از چه باعث است آیا در آنجا نظامی فی مابین اینذرات متباینه وجود دارد ؟ ویا درمابین آنها علامات الفت وصله موجود است؟ ایا امکاندارد انها مانند نظام خلایق زندهٔ محیطها درسلك تطور مرتب باشد این مسایل بسرحدی انجامید که غالب قسمت روز مندلیفر را بخود اشهال نموده درشب نیز بآرامگاه خود اشباح ذرات وتخیلات عناصر را تحلیل مینمود .

مندلیف که از علمای مایل بفلسفه بود روزی هاتف وجدانی او اورا آگاه ساخت که نظام این حقایق متباینه ضرور بخود مفتاحی دارد شاید طبیعت دارای نظام پوشیده خلق شده که بدندانهای آن حقایق متباینه پوشیده است ومیدانست که مجد طبیعت در اخفای اسرار مرکوز است اما باین هم معتقد بود که بحث در اسرار طبیعت از خواص نوابغ جهان است .

مندلیف به ترتیب عناصر بحسب اوزان ذراتی آن اول از هیدورجن که خفیف ترین آنها است شروع نموده انرا متدرجاً تا اورانیوم که سنگین ترین عناصر است رسانید درین ترتیب نتیجه بدست آورده نتوانست عالم دیگر جون نیولندز قبل ازان بسه سال به ترتیب عناصر سبقت جسته در رساله مولفه وجدول خود تخمین نموده بود هر عنصر هشتم باعنصر اول مشابهت دارد وآنرا بانگشتان پیانو نواز تطبیق داده ۸۸ بر ۱۱ مجموعه تقسیم وهر مجموعه بترتیب نواخت پیانو باهشت انگشت مرتب گردیده بود نیولندزمیگفت علاقهٔ هرحصه ازعناصر باعلاقه فی‌مابین‌انگشتان مجموعهٔواحده از انگشتان نوازنده پیانو میماند مگر وقتاً که مجله خودرا دربیشروی‌جمیت کیمیاوی لندن‌قرائت‌نمود اعضای‌جمیت اورا بسبب این‌ترتیب استهزا نمودند. اوستاد فوستر ازانجمله بتسخر برخواسته گفت چرا عناصر را بترتیب حروف اول آن مرتب نمی‌نمودید یااز کدام حیث صادیوم که برسطح آب میسوزد آنرا باموسیقی اجرام سماوی تشبیه نمی دادید ؟ درنتیجه تمام اعضای جمیت برسخافت مفکورهٔ نیولندز متفق گردیده بر نظریه او پردهٔ نسیان گستردند .

مگر مندلیف ۶۳ پارچه کاغذ را گرفته به هر کدام آن نام وخواص یك عنصر از عناصر معروفه را نوشته بدیوار عملیات خانه کیمیاوی خود چسپانید بعد ازان بحقایق معروفه عناصر رجوع نموده آنهائیکه درخواص خود باهم متشابه بودند آنرا علیحده گذاشتند درینصورت فی‌مابین افراد وحصص آن چنان علاقه روشنی را دریافت نمود که قابل توجه بود سپس آنرا بهفت صنف مرتب نمود او ابتدا از لیثوم نموده که (وزن ذراتی آن هفت) متعاقباً بریلیوم (وزن ذراتی آن ۹) بعداً بورون (وزن‌ذراتی آن ۱۱) سپس کربون وزن ذراتی آن(۱۲) اکسیجن وزن ذراتی آن ۱۶ « متصل آن فلور » وزن‌ذراتی آن ۱۹ است لهذا عنصر یکه‌با این عناصر دروزن ذراتی خود قرابت دارد عنصر سودیوم (بوزن ذراتی ۲۳) است .

سودیوم که در خواص کیمیائی وطبیعی خود بالیثوم مشابهت عجیبی دارد آنرا در جدول مذکور تحت لیثوم گذاشت وبعد از ماندن پنج عناصر تالیهٔ سودیوم درمراتب خود نوبت بکلور رسید که در خواص خود بافلور مشابهت دارد، ملاحظه کرد که طبعاً کلورتحت‌خانه سودیوم گذاشته میشود این تاثید طبیعی اورا خورسند ساخت . باین‌تقریب ترتیب عناصررا انجام داده هرعنصریکه درمحل خود گذاشته می شد درخواص خود بافوق وتحت خود مطابقت می نمود . درستون اول جدول ، صنف معادن فعاله لیثوم ـ تحت آن سودیوم ـ پوتاسیوم ، کوسیدیوم ، کیتریوم ، واقع و به شق اول معروف بود . اما عناصر فعاله غیر معدنی به شق جداگانه که اول آن فلور ، تحت آن کلور ، بروم، یود اخذ مقام نموده بقسمت هفتم موسوم است .

هکذا مندلیف کشف نمود ، که خواص عناصر صفات دوریه اوزان است یعنی خواص آن در هر عنصر هشتم مسترد میگردد مثلاً : هشتم مشابه باول و پانرده هم مشابه باول و هشتم ، نهم مشابه بثانی و ۱۶ مشابه ۹ و ثانی است علی هذاالقیاس ! بعد ازان در اطراف عناصر این طوایف غور نموده دانست که یك ذره عناصر قسمت اول بدو ذره اکسیجن و ذرهٔ از عناصر حصهٔ دوم بذرهٔ از اکسیجن و دو ذرهٔعناصرطایفهٔ سوم به سه ذرهٔ اکسیجن یکجا میشود و هلم‌جرا . این تشابه را در دیگر طوایف مختلفه قیاس باید کرد .

آیا در طبیعت ازینهم طریق بسیط تری وجود دارد ؟ میل داری : خواص کدام عنصر معین‌را بشناسی تنها اینقدر لازم است که خواص عامهٔ همان طایفهٔ را دریافت نمائی که بآن متصف میگردد . این رعایت حصول کیمیا را بر متعلم خیلی ساده و آسان میگرداند .

آیا ممکن است که فیمابین خواص عناصر در جدول مندلیف تشابه اتفاق و مجرد باشد ؟ درین مورد اگر در خواص عناصر غور کنی البته حتماً به ندرت آن اعتراف خواهی نمود . بالمقابل هرگاه مجلات و مولفات کیمیائی دیگر را مطالعه کنی به نسبت بساطت و جدول‌حاست کارانهٔ مندلیف دریافت خواهی نمود که این تحقیقات مندلیف با اساس‌آنها متعارض است . زیرا قرار معروف وزن ذراتی یود ، ۱۲۷ و وزن تلوریوم ۱۲۸ اندازه شده و آنرا باید در محل گذاشت که خواص این دو عنصر با عناصر سابقه و لاحقهٔ خود مشابهت داشته باشد لاکن‌وزن ذراتی تلوریوم با محل مطلوبهٔ خواص خود منافی میباشد پس چه بایدکرد ؟ مندلیف درین‌مورد بمقام آگاه کنندهٔ جری برآمده گفت : وزن ذراتی عنصر تلوریوم خطا است ، زیرا می باید از ۱۲۳ تا ۱۲٦ متباین گردد ، ازو حکایت میکنند که مندلیف درین مقام اندکی متعجب شد اما با وجود اینکه وزن مقررهٔ ذراتی تلوریوم متقاضی محل دیگر بود مشار الیه بگذاشتن آن در محلی که خواص آن تقاضا می نمود کفایت ورزید ، مگر وقتاً که وسایل تعین اوزان ذراتی ما بعد ازان بچند سال اخیر در ساحهٔ اتقان گذاشته شد به ثبوت پیوست‌که مندلیف در عمل‌خود مصیب و حق بجانب بود، لهذا گفته میتوانیم‌که این جرئت اواز قبیل نشان‌دادن سیارهٔ« نپتون » درفلك است . بعدازان‌تصور نمودکه جدول اواز شائبهٔ ضعف سالم‌گردید مگر دوست داشت‌آنرا خوبتر استوارنماید برای‌دفعهٔ دوم دران غورنمود ناگاه به تناقص دیگر برخورد زیرا وزن ذراتی طلا ۱۹٦ر۲ و آن می‌باید در جدول مذکور فی‌الواقع بجای عنصر پلاتین که وزن مقررهٔ ذراتی آن ۱۹٦ر۷ است گذاشته میشد حال اینکه چنین نشده .

طبعاً انسان از ضد مخلص ندارد لاجرم بسبب این تناقص بر علیه او از هر طرف زبان تنقید جاری گردیده درمعرض ملامتی علما واقع شد مندلیف درینمورد بجرئت ثانوی اقدام نموده گفت : ارقامی را که محللین برای این عنصر مقررداشته اند غلطاست درینمحل‌انتظار باید کشید و تا در مستقبل صحت و سقم آن ظاهر گردد . واقعاً میزان کیمیاوی بعد ازان ثابت نمودکه مندلیف درینمورد هم مانند گذشته حق بطرف بوده وزن‌ذراتی طلا از وزن پلاتین کلانتراست گویا در جدول او اسراری مدفون بود که خفایارا دیده میتوانست .

علاوةً مصادمهٔ بزرگی با علمای عصر بعد ازان بوقوع پیوست . زیرا درین جدول بعض خانهای وجود دارد که باسم هیچ عنصر تخصیص نیافته .

آیا ؟ این خانها واقعی خالی است آیا درینجا عناصر دیگری که باحثین کیمیا آنرا تا کنون کشف نکرده اند باید نوشت .

اگر شخص دیگریکه در جرئت خود از مندلیف کمتر می‌بود باوجود اینکه بصحت استنتاج مقتضیهٔ اکتشاف آینده یقین میداشت از خالی گذاشتن خانهای مذکور امتناع می ورزید لاکن مندلیف شخصی بود که از سخریهٔ طعنه زنان کیمیاوی باك نداشت .

در قسمت سوم جدول او فیمابین کلسیوم وتیتانیوم خانه خالی وجود داشت که به تحت خانه عنصر بورون واقع بود مندلیف به‌نسبت آن میگفت عنصر مجهولیکه بعدازین کشف خواهد شد مشابه بعنصر بورون و آنرا درین خانه باید نوشت این عنصر را اکابورون یعنی بعد از بورون نام نهاد .

کذا در همان قسمت خانهٔ دیگری تحت عنصر الومنیوم خالی گذاشته شده بود او به نسبت آن بیان نمود : عنصر غیر معروفیکه در آینده معرف خواهد گشت مشابه الومنیوم و لازم است درین خانه تحریر شود .

که باکاالومنیوم تعریفش نمود . همچنان در طایفهٔ چهارم خانهٔ را خالی مانده بود که فیمابین زرنیخ و الومنیوم تحت سلکون واقع بود راجع آن میگفت عنصر مجهولیکه بعد ازین آفتابی خواهد شد باسلکون مشابهت دارد ، درین خانه تحریر باید کرد و باکاسلکون نامزدش نمود ، باین تفصیل مندلیف از عناصرمجهوله اخبار نموده مباحث آنرا برای معاصرین خود واگذاشت .

در سال ۱۸٦۹ مندلیف بدارالفنون کیمیاوی روسیهٔ تحت عنوان علاقهٔ فیمابین خواص عناصر و اوزان ذراتی آن » رسالهٔ را تقدیم نمود که متن آن بیك اسلوب جلی خلص نتایج فن کیمیا را توضیحات داده دوایر علمیه را بحیرت انداخت ، لاکن تخم این اکتشاف قبل ازان افشانده شده بود زیرا شانکور توی در فرانسه وسترخر درجرمنی ، نیولندز در انگستان ، ـکوك در امریکه وجوه تشابه خواص عناصر را دریافته بودند اما عجب تر اینکه لوثارمیر المانی به نفس نتایج مندلیف در همان وقت یا چیزی دورتر ازان پی برده بود چنانچه مشارالیه در سنه ۱۸۷۰ بمجله (لیغ انال)تقریباً مانند جدول مندلیف جدولی را در مقام اشاعه گذاشت .

این هم البته درخور التفات است که عصر مذکور بدستور عام متقاضی این امر و آنچه

تا آنوقت از عناصر کشف شده بود برای اساس این بحث کفایت مینمود پس دونفر مذکور بحسب اکتشاف جدول دوری خود شان احتیاجات عصر را تکافو نمودند . اگرمندلیف هم قبل از ولادت خود یك عصر بیشتر بوجود می آمد لابد برمشار الیه نیز اکتشاف ناموس دوری متعذر میگردید زیرا درانوقت برخلاف اساس بحث ، حقایق معروفه برای همچه اکتشاف دقیق او کفایت کرده نمیتوانست .

مندلیف درجدل خود ۶۳ عنصر را نام گرفته و از ۳ عنصر مجهول خبر داد لاکن آیا ممکن است که عناصر مجهوله مابقی از لمس و نظر انسان ذکی همچنان پوشیده خواهد ماند یابحسب تعقیب نقشه مندلیف تحت تسخیر خواهند آمد ، حقیقتاً کیمیا ازناحیهٔ حوادث و دقت اخبار مانند علوم فلکیات است . قرار معلوم از توزیع جدول مندلیف ۲۵ سال انقضا یافت تا اینکه انگلیزیان قسمت عمدهٔ این عناصر مجهوله را کشف نموده بطایفه صفر موسوم ساخت . زیرا اینها نظر بجدول مندلیف قبل ازطایفه اول که مقام صفر است می آید .

عناصر این قسمت به تعداد خود هفت ، و از حیث فعل کیمیائی از ضعیف ترین افراد عناصر است حتی پوتاسیوم وفلور که از فعال ترین عنا صر معروفه بشمار است این هر دو هم نتوانست کهاین عده عناصر را از گوشهٔ انزوا بیرون کند پس عجب نیست که عناصرمذکور اینقدر زمانه مدیدی مستور ماند .

میگویند — تمام این عناصر که غازات است نخست در زمان کسوف ۱۸۶۸ بحین خفت لمات آفتاب بدور اکلیل شمس دیده شد لاکن بجز خطیکه از روی خیال برسطح آفتاب مرتسم گردید دیگر چیزی ازان فهمیده نشد ، ازین جهت مندلیف در جدول خود ازان تذکاری نه نموده بعد ازان هلبراند امریکائی غازیرا که از معدن کلیفیت می بر آمد نیز بهمین صفت تشریح نموده همین قدر تشریح کرده توانست که غاز مذکور از نیتروجن متمایز است لاکن بحقایق نهائی آن پی نه برد (سرولیم رمزی) به نمونهٔ ازین معدن موفق گردیده غازمذکور را ازان بدست آورد . متعاقباً آنرا بشرارهٔ برق عرضه داشته سپس از عمل تصویر و تجزیه مانند خطیکهازان درکلیل آفتابدیده شده بود ازان خطی بوجود آمد بناءً علیه معلومشد : غازیکه ازمعدن کلیفیت خارج میگردید عیناً همان غازیبود که در اکلیل آفتاب دیده شده بود ازین جهت نام او را (هلیوم) یعنی شمسی گذاشتند . در سال ما بعد آن کسیرز

وجود یك مقدار قلیل ازان‌را در هوا ثابت کرد که نسبت آن « ۱ : ۱۸۵۰۰۰۰ » اندازه میشد ·
درینجا لزوم بحث و بیان دیگر غازات مکتشفه رمزی و تر فرس که عبارت از ار غون ،
کریتون ، نیون ، زینون ، نیتون است دیده نمیشود تنها همین‌قدر کفایت میکنداینکه بگوئیم :
این دو نفر بعد از جد وجهد بسیار به استخراج نهایت مقدار قلیلی از غازات مذکور باندازهٔ
(۱۲۰ تن) در هوا موفق گردیدند ورمزی در اثنای تجارب‌خود مقیاس دقیقی را استعمال نمود
که بیك جزء از ۱٤ ملیون جزء اولیه (نیم رطل) متاثر میگردید .

این عناصر بسبب ندرت وصعوبت استخراج آنها در چراغهای برق وبالونها و اعلانات رنگه
استعمال میگردد ·

بعد ازان علمای کیمیا دراکتشاف عناصر مجهوله بسابقهٔ نظریات موثوقهٔ مندلیف تتبع نموده
ازتقلید حاصت واخبار او راجع به دریافت مجهولات کارگرفتند حتی درزمان فوت مندلیف بسنه
۱۹۰۷ تعداد عناصر معروفه به ۸٦ رسیده بود .

میگویند اورا درآخر حیاتش جمعیت‌کیمیائی برطانیه بتقریب افتتاح حفله قیام (مدالیهٔ) او
بلندن دعوت نمودند والبته این بزرگترین شرفیست که یکنفر باحث از دوایر کیمیائی حاصل
میکند ، اما وقتاً که بجمعیت مذکور حاضر و بمشار الیه یك کیسهٔ را تقدیم نمودند که عادتاً
درهمچه حالات داده میشود » مندلیف آنرا کشوده چندتا پوند ازان بیرون آورد و گفت :
(او مال را قبول کرده نمیتواند) بالمقابل جمعیت اورا ازجهت اکرام بمقام فاخرهٔ مباحث خالده
معرف ساخت » ازین حیث از مجامع علمی امریکا ، المان ، و دارالفنونهای برنستن ، کمبرج ،
اکسفورد ، غوتنجن ، القاب علمی حاصل کرد .

اخیراً مندلیف بعرض نازلهٔ صدریه مرد وعالم کیمیارا با اسرار مرموز طبیعت گذاشت .

یابنسن میور عالم معروف سائنس میگفت : در مستقبل (جدول دوری وبقا و زوال آن
درشرف حکم واحد است) اما اگر مندلیف چند سال دیگر نیز حیات می بود البته بچشم خود
دیده میتوانست که « موزلی » چطور بنای ضخیم وپایدار اورا باتخطیط خریطهٔ عناصریکه ازاشکال
ماده مرکب است توام وانجام نموده است .

یکعده از طلاب مکتب حربیه در اثنای تعلیم مخابره

ع ، ج والاحضرت شهزاده محمد ظاهر خان که موقع تسطیح میدان
بالاحصار با دیگر اهالی شهر شامل کار شده اند .

ازطلاب مکتب حربیه دراثنای تعلیم توپ

ع، ش سردار علی شاه خان فرقه مشر قوماندان مکتب حربیه و
باقی‌منزلین دراثنای کار کردن تسطیح میدان بالاحصار

ادبیات

بالاحصار

اثر طبع قاری عبدالله خان

بوده چندین سال ویران زاقتضای روزگار — قلعهٔ شاهی کابل بارهٔ بالا حصار
قلعهٔ کا آبادی رونق طرازش داشته است — قصر های پرشکوهی راز شاهان یادگار
جابجایش منزل شیران افغان بوده است — جنگجویان دلیر از بازوی خنجر گذار
قلعهٔ کاثار هیبت خیز او میداد یاد — از شکوه بار گاه خسروان نامدار
بوده برشان و شکوه پادشاهانش دلیل — پاپیاده رفتن از دروازهٔ زنجیر دار
قلعهٔ کاندر نظر ز آثار برج و باره اش — می نماید عظمت تاریخی او آشکار
قلعهٔ کاطراف او یکوقت جولانگاه بود — بهر شیران دلاور مرد های کار زار
شهسواران اندر انجا کرو فرها داشتند — در سباق یکدیگر براسپهای راهوار
قلعهٔ کز دست ظلم غیر ویران گشته بود — رفته بروبرانیش از چرخ صد لیل و نهار
من نه تنها تر زبان دروصف او گشتم که برد — صائب شیرین نوا هم ایغمانی را بکار
رفعت برجش تماشا داشت دستارش فتاد — سر برهنه زان نماید آفتاب ضونشار
اژدهای گنج باشد مار پیچ باره اش — لیك دارد قیمت یك گنج خشتی زین حصار
طاق ابروی پل مستان او موزون بود — ایمنش دارد زچشم زاهدان پرورد گار
اینچنین بنیان عالی گشت ویران از ستم — سنگ درتهداب اونگذاشت دور روزگار
خانه‌اش صحرا وباغش دشت وایوان شد مغاك — گلشن پر از گلش گردید یکسر خار زار
کنگر قصرش که دروی آشیان بستی همای — شد چنان ویران که ازوی بوم کرد آخر قرار

اگر در رفعت برج فلك سایش نمی بیند — چرا خورشید را از طرف سر افتاده دستارش
حصار مار پیچش از دهای گنج را ماند — ولی ارزد بگنج شایگان هر خشت دیوارش
صائب

چه موزون است یارب طاق ابروی پل مستان — خدا از چشم شود زاهدان یادا نگهدارش
صائب

منظر دلکش که وقتی داشت بالاجوی او ... گشت آب آن سراب‌ازدست خشك روزگار

همبران جائی که وقتی باغ شاهی بوده است ... سبزه و گل تا کر می بود در فصل بهار

صفحهٔ او،آنچنان بی کشت و کار افتاده بود ... کز زمین شورهٔ او جای گل می رست خار

خاکتودش برکشیده ازسطح‌ناهموارخود ... سیمای عبرت از شیب وفراز روزگار

اینچنین ویرانه بیش از نیم قرن افتاده بود ... چون مصیبت دیدگان برماتم خود سوگوار

بازبان حال گفتی هر نفس این خاکتود ... تابکی باشد تن صد چاك من زینسان فگار

منکه یکوقتی عمارتگاه شاهان بوده ام ... اینچنین بهر چه گشتم خاکدان و خاکسار

خانه های من چه شد بازار آبادم کجاست ... کاینچنین بنشانده ام برخاك دور روزگار

عصرت آبادم که وقتی پرچراغان بوده‌است ... شد چراغانش بدل با ظلمت شبهای تار

حال من باشد چنین ویران و در هم تابکی ... بر خرابیهای من باید گریستن زار زار

یعنی اندازهٔ دارد خدا را تا بکی ... بر خرابیهای خود کس را نه بینم غمگسار

عالم امروز هر دم رو بآبادی نهد ... من اگر ویران بمانم همچنین ننگست‌وعار

عاقبت بر حال رقت آورش شد ملتفت ... خسرو فرخنده اختر شاه آبادی شعار

طرح‌تعمیرش سر ازنو ریخت با عزم‌درست ... عزم‌شاهان سهل‌سازد هرقدرسخت‌است کار

خاطر مردم ز آبادی او خورسند گشت ... گرچه چندی بوده از ویرانیش دلها فکار

مردم اطراف و شهر و لشکری جمع‌آمدند ... از پی اجرای حکم نافذ این شهریار

که ومه از بهر این خدمت کمر بستند چست ... بهر همواری سطحش متصل کردند کار

با دل‌و دست توانا با نشاط‌و طبع خوش ... در پی آبادیش گشتند با هم دستیار

دستیاری اینچنین از بهر آبادی خوش است ... گفتنت از دستیاری دست هرگز بر مدار

مکتب حربی کنون در ساحتش بنیاد یافت ... تا فزاید رونقش را این بنای استوار

شکر لله آب رفته باز در جو آمده است ... باز بیند رونق تعمیر خود بالا حصار

باز بیند ساحت تاریخیش در خویشتن ... باغ و تعمیر فرح بخش آبهای خوش گوار

صفحه اش چون گیرد ازتعمیر عصری زینتی ... باز بر رغم حسودان می شود سامانه دار

سر زمین تفتهٔ او آب پاشی می شود ... بعد ازینش آب جاری میرسد از جویبار

یکطرف آب روان در جوی بینی موج‌خیز ... یکطرف بینی سرازیر از بلندی آبشار

جابجابش جادهٔ هموار گیرد امتداد ... جبه زار او شود از دست کاری سبزه زار

راستی گویند مردم دست انسان گل بود — زان بحیوان برتری بخشیده اش پروردگار

هیچ دشواری به پیش همتش دشوار نیست — در سر انجام امورش چون بود عزم استوار

بی سخن در چشم عالم مینماید سر بلند — گر پی بهبودی خود سر فرو آرد بکار

فیض کار است اینکه هر چیزی تدارك میکند — ملت کاری نمیگردد بنقصان سر دچار

فیض کار است اینکه سازد خاره را باغ ارم — گرچه میگویند مردم گل نمیروید ز خار

عالم امروزه را از کار باشد پیشرفت — میشود از فیض کار امروز هر کس بختیار

زندگی کار است و بیکاری است مردن گفتمت — تن مده بر مرگ ذلت زندگی کن اختیار

هرچه می بینی بعالم بی ثبات و فانی است — لیکن از کار نکو آثار ماند پایه دار

هرچه اسباب هلاکت آمد آنرا ترك ده

هرچه بهبود وطن از بهر آن همت گمار

* * *

از قصاید

سید حسن غزنوي در مدح سلطان بهرامشاه غزنوي

باعتدال هوا عدل شاه یار شد است — چهار فصل جهان سر بسر بهار شد است

نبود فصل شکوفه ولی ازین شادی — زخنده شاخ درختان شکوفه بار شد است

همای سایه شهی آفتاب وش ملکی — که باز چتر رفیعش ظفر شکار شد است

ابو المظفر بهرامشاه بن مسعود — که چرخ در کنف او بزینهار شد است

خدا یگانی کایام در حمایت او — هزار بار نه یکبار یادو بار شده شداست

بیزم گوئی گل در چمن پیاده شده است — برزم گوئی مه برفلك سوار شد است

فلك بنزد جلالش زمین محل گشته است — زمین زفر جالش فلك عیار شد است

تبارك الله روزی قدوم شاه نکر — که بحر گوئی در موج بیقرار شداست

شده یگانا این نهضت مبارك تو — طراز دولت و عنوان روزگار شد است

غبار جیش تو در چشم آسمان رفتست | صدای کوس تودر گوش کوهسارشد است
مخالفان تو ای شهریار معذورند | اگر زسهم توشان‌جان ودل‌فگارشد است
که موی برتن شان آتشین سنان گشتست
که پوست بردل‌شان آهنین حصار شد است

• • •

اقتباس ازیك نسخه قلمی منتخبات رقعات:

نمونهٔ از نثرنویسی قرن نهم هجری افغانستان

حضرت مولوی جامی هروی بملك‌التجار نوشته :-

قد جاء نی کتاب مستجمع الفضائل | من مرجع الامانی فی مجمع الا فاضل
نظم بدیع ونثرش هرکس که دید گفتا | لله خیر و ناظم لله در قائل

شکر نامهٔ شریف که شرفنامهٔ این ضعیف است چگونه گذارم و شرح لطائفی که در طی آن منطویست چسان عرضه دارم اگر پیچیده است تعویذ دل رمیده است و اگر کشاده است نزهتگاه چشم رمدیده عنوانش عنفوان جوانی و مضمونش متضمن آمال و امانی سوادش حامل نور و بیاضش مطلع صبح سرور فاتحه اش مشیر فتوحات ابدی وخاتمه اش ختم برسعادت سرمدی عرضش از عرض نیاز عاشق برمعشوق دلنواز خوشتر و طولش از طول زندگانی در عیش و کامرانی دلکش‌تر :-

القصه به طول ها اگر عمر دراز | در ملك سخنوری دوم شیب و فراز
ناکرده بوصف او یکی منزل طی | آخر به قرار گاه عجز آیم باز

و همچنانکه لطائف آن صحیفه و دقائق آن لطیفهٔ شریفه از قانون تحریر وتقریر بیرونست همچنین شوق و تراع و تعطش و التیاع بدریافت آن منبع لطائف و سرچشمهٔ دقائق بر همین قانونست لاجرم عنان بیان از اطناب درانمعنی مصروف و زمام کلام بصوب اختیار بر بعض ازان معطوف گردید .

چو نبود غایت کاری پدیدار | تقاعد مصلحت باشد دران کار

با آنکه فقیررا سنین عمر ازستین گذشته و بر حدود سبعین مشرف گشته نه متخیله را قوت تخیل مانده و نه متفکره را تحمل تامل نظم را قافیه تنگ شده و ساز سجع از آهنگ افتاده طبع نفور است ونفس در کشا کش امور ناصبور نه با هیچکسم کاری و نه با هیچکارم قراری دامن هرچه میگیرم گذاشتنیست و پیرامون هرچه میگردم باز داشتنی ازانچه ناگزیر است میگریزم و با آنچه ازان گریز است می آویزم مقصود داخل سینه و درون دیده و من از نابینائی چون دیده بهر گوشه گردیده مطلوب درکنار دل ومیان جان و من در هر کنار ومیان سرگردان ع سیر مجنون سوی هر وادی و لیلی درحی .

بجلال ذوالجلال که یکساعت از وجود مجازی خود رستن و بمقصود حقیقی پیوستن از حصول همه مرادات دنیوی شریف تر است و از وصول بهمه سعادات اخروی لطیف تر .

بوعلی　　در اثنای مجلس خود بسیار گفتی : ـ ای همه را بهیچ فروخته و هیچ را بهمه چیز اندوخته .

از شبلی سوالی کردند محققانه جوابی گفت : گفتند شیخا باین تحقیق چرا سدباب افادهٔ کردهٔ گفت و الله چندانکه خروسی چشم گرداند و دل بحضرت حق سبحانه حاضرباشد از علوم اولین و آخرین بهتر مرا .

مقصود از عرض این کلمات اظهار تاسف و تلهف است بر احوال خود والا :

حاجت تنبیه نیست عارف آگاه را

مجموعهٔ مسمی به نفحات الانس من حضرات القدس از مقامات و حالات درویشان و معارف ایشان جمع کرده شده بود تحفهٔ آن مجمع اکارم و منتجمع مکارم میگردد امید واری چنانست که مواظبت بر مطالعهٔ آن سخنان و تامل شافی دران خاصیت دولت صحبت ایشان دهد و جمعیت تمام حاصل آید وصلی الله علی النبی وآله وسلم .

تاریخ

از نظریات.ؤسسهٔ « تذکار سید جمال الدین افغان » در قاهره

مترجم غلام جیلانی خان جلالی

شمارهٔ ۱۷۳۶٦ - ۲٤ حمل ۱۳۱۲ - روزنامهٔ الاهرام مصر

سید جمال الدین افغانی

و کیف یکون الاحتفال بذکره

در ماه گذشته ما در صفحات تاریخ جدیده و تراجم بر جستگانیکه اثر و تفکیر آنها در جنبش های علمی و سیاسی شرق و اسلام سهمی بزرگی دارد بدقت تمام کنجکاوی نمودیم ، بالاخر ملاحظه کردیم که سید (جمال الدین افغانی) یگانه محرك تجدید سیاست و اجتماع شرق و اسلام دارای اثر عظیمی است ، نهضت قوی جدید مصر که آنهم از بعض تفکیر و جهدگران قیمت او استفاده شده از مهماتیست که تسجیل آن بر ما لازم ! . . . . وفات این نابغه بتاریخ ۹ مارچ ۱۸۹۱ (۱) در استامبول که واقعهٔ ارتحال آن مغفور لهه نیز حادثهٔ از حوادث ماه مارچیکه نتائج آن بانقلاب اخیر ۱۹۱۹ مصر منتهی گردید بشمار میرود ، (سید محمد جمال الدین) مثلیکه اسم او در حین ولادت شناخته شد بقریهٔ (اسعد آباد) منطقهٔ کابل عاصمهٔ افغان در ۱۲۵٤ ھ مطابق ۱۸۳۸ ع تولد گردید ، پدر او موسوم بصفدر و نسب او به (ترمذی) محدث مشهور اسلام و سیدنا (حسین) رض ترقی میکند خاندان فقید مالك ثروت و دارای رسوخی بود که (دوست محمد خان) امیر افغانستان از اقتدار خاندانی او اندیشیده بجلب پدر و اعمامش در کابل امر نمود دران جمله ، جمال الدین افغانی نیز با قبله امجد خود وارد کابل گردیده تا سن رشد علوم عربی ، شرعی ، تاریخ ، تصوف ، منطق ، ریاضیات ، طب ، را از علمای معروف آنوقت تعلیم گرفت بعدازان چون طبعاً بسیاحت وبسط تحقیقات علمی مایل بود بجهت تکمیل علوم ریاضی بهند مسافرت نمود از هند بعد از تطبیقات لازمه عازم مکهٔ مکرمه گردیده سپس از ادای فریضهٔ حج واپس بکابل عودت کرد ، درانجا از جانب اعلیحضرت دوست محمد خان بقیادت عسکر (۲)

(۱) قراریکه نزد ما محقق است وفات مرحوم سید جمال الدین در ۹ مارچ سال ۱۹۰۰ ع است (مجلهٔ کابل)

(۲) سید جمال الدین در دربار امیر دوست محمد خان مستقیما موظف بادارهٔ عسکر نبوده بلکه مشاور خصوصی شاه بود (مجلهٔ کابل)

تعین شد، درین اثنا بسبب فوت امیر موصوف حکومت افغانستان بشیر علیخان پسر امیر دوست محمد خان منتقل شد ، چون امیر جدید در امر سلطنت با برادران خود بر خلاف بود ازانجمله محمد اعظم خان ازسید جمال الدین درخواست معاونت کرد اما ازین حادثه کمی نگذشت که شیر علیخان برادر خود را هزیمت داده مستقلاً بامارت افغانستان بنشست ، در حالیکه سید فقید از طرفداران محمد اعظم خان بود لازم دانسته از کابل دو باره بهند مراجعت کرد ، درانجا حکومت هند اگرچه در ظاهر ازو اکرام و پذیرائی شایانی بعمل آورد ولی در باطن از نفوذ و افکار بلند او اندیشیده تنها بحق مرور از هند مجازش گردانید و بس ! سید فقید کشور هند را بحرکت عادی عبور نموده وارد ترعهٔ سویز و ازانجا برای اولین دفعه درمصر نزول کردند درینجا علامهٔ موصوف ٤٠ روز توقف نمود ، در خلال حال روزی جامع از هر را نیز معاینه کردند علاوهً بیك عدهٔ از طلبهٔ حساس معرفی شدند که به آنها درخانهٔ خود به (خان خلیلی دروس کتاب (اظهار) را شرح دادند .

درانجام همان مدت باسلامبول مسافرت فرموده سلطان عبدالعزیز خان وباب عالی بعد از پذیرائی شایانی اورا برکنیت مجلس معارف گماشتند ، لاکن چون حیات همه نوابغ را یك سلسلهٔ حوادث غیر مترقبه تشکیل میدهد ، شیخ الاسلام برقدر و منزلت او حسد برده حکومت عثمانی را برین وا داشت که علامه را موقتاً از اسلامبول اخراج کند ، باین حیث درمارچ بدون نیت اقامت دو باره درمصر وارد قاهره شدند ، اما وزیر معروف مصر ریاض پاشا سید فقید را شناخته باهمان صفات ممتازهٔ که داشت بخدیو اسمعیل پاشا اورا معرفی نمود : خدیو بکمال مسرت علامه را پذیرفته اولاً فی ماه ده پوند مصری مراتب اورا تعین کرد ، ازین باعث نخست بسرای ابراهیم بیك مویلیحی درگذر حسین بشارع محمد علی بحیث مهمان نزول کردند ما بعدازان درگذر یهودیها بشارع خان ابوطقیه سکنی گرفتند ، این اطاق مبرور در حقیقت مدرسه بود که در آنجا شاگردان اظهر وادای چودن مصر بغرض کسب استفاده بحضور آنها مشرف میشدند .

توضیحات شاگرد ارشدش امام (محمد عبده) :

ازتحدید مقام علمی وکثرت معارف سید جمال الدین افغانی واظهار وترسیم صورت حقیقی آن قلم من عاجز است بجز اینکه باشارهٔ ازان اکتفا کنم دیگر معلومات داده نمیتوانم ، این شخص درکنه حقایق فلسفه معانی مخصوصی داشت که برای او آفریده شده بود ، او در حل مشکلات مسایل دارای قوتی بود که مانند سلطان شدیدالبطش بیك نظر عقده های پیچیدهٔ آنرا می کشود ،

هر موضعیکه درمعرض نظر او تقدیم میگردید درأثنای بیان باطراف وجوانب واکتشاف حصص مستور آن چنان احاطه می‌نمود گویا بدست خود آنرا وضع نموده است ، اگر در مباحثهٔ فنون سخن میگفت مانند واضعین دران باره حکم میداد ، راجع بسفرها مالك قدرت واختراع بود انسان تصور میکرد که در ذهن اوعالم صنع واختراع مودوع است .

او در سبك مباحثه ودر صناعت برهان مالك چنان حداقت بود که احدی را بآنها درین باره تشبیه داده نمیتوانم اگر باشد البته آن شخص راما نمی شناسیم ، درین موضوع بهترین شاهد اینست که هیچ کس بدون خصم باحضرت مخاصمه نمی کرد .

سیدجمال الدین باهیچ عالمی مباحثه نکرد که اورا ملزم نساخته باشد ، اروپائیها درفرصتی برفضل ونبوغ او اقرار نمودند که شرقیها اوراکمتر میشناختند .

خلاصه اگر ماعرض کنیم که خدای تعالی چنان قوه ذهن وسعهٔعقل ونفوذبصیرت باوکرامت کرده بود که منتهای ذکاوت انسان است درین باره مبالغه نخواهد بود « ذالك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم »

استاذ موصوف امام مذهب وعقیده جمال‌الدین را چنین تعریف میکرد :

مذهب این شخص حنفی بود حنفی ! اگر چه درمعلومات خود مقلد نه‌بود لاکن هیچ وقت مخالف سنت صحیحه رامرتکب نشده تااینکه بمسلك عزیز صوفیه (رض) میل داشت در ادای فرایض لازمه مذهب حنفی شدیدا مداومت می نمود ، این را تمام معاشرین او درحین توقف آنها بمصر میدانند ، بهیچ چیز اتیان نمی نمود تاکه‌درمذهب ابوحنیفه جایز نمی‌بود ، اوباصول وفروع مذهب خود باندازهٔ مواظبت میکرد که نظیر آنرا سراغ ندارم درحمیت دینی‌هیچ کس بااومساوی شده نمیتواند چنانچه بیشتر بغیرت دین واهل آن مشتعل میگردید .

(ادیب،مورخ وژورنالیست بزرگ اسحق افندی) علامه را چنین تعریف میکند :

سید جمال الدین : مردگندم رنگ ، چهار شانه ممتلیٔ ، قوی بنیه ، تیزبین ، جذاب‌النظر دارای لحاظ بانفوذ ، تنك عارضین بود که باجبه و ازار سیاه دستار خوردی باصطلاح علمای اسلامبول میپوشید عزب ، باعفت ، بدرجهٔ کم خواب کم غذا بود که از آخر شب تا نماز بامداد میخوابید ودر ۲۴ ساعت‌یکدفعه طعام میخورد علاوةً بشرب‌چای وتدخین عادت داشت درمعارضه

مالك قوهٔ حیث ، واسع‌الحافظه باندازهٔ ذهین بود که بیك توجه مضمرات راجل واسرار مرموزات را کشف میکرد لاکن بعلاوهٔ اینها روح گرم و مزاج تندی داشت .

از عجائب ذکاء او اینست که لغت فرانسوی رابعد از تعلیم دوروزهٔ حروف هیجای آن بدون استاد درظرف سه ماه تاحدي یاد گرفت که بخوبی ترجمه کرده میتوانست ، در حرکات عرفانیه اروپا ومکتشفات عصری نیز وضع واختراع جدید اهل علم بدرجهٔ مهارت داشت مثلیکه در بعض یونیورستیهاي بزرگ مغرب تعلیم کرده باشد .

عصر روز : درقهوه خانهٔ بیشروی حدیقه اوزبکیه که بقهوةالطون معروف بود وحالادرانجا بانك کریدی ایا دست ی‌نشست شاگردان اوهم درمحل وارد گردیده دور وپیش او را احاطه میکردند: سلیم عنخوری میگوید:« هرکدام ماحضور اوبالقای دقیق‌ترین وبسط‌مشکل ترین‌مباحث علمی باهم مسابقه میکردیم علامه بزبان عربی فصیح بحل عقد های دشوار و کشودن رموز مغلق وپیچیدهٔ سوالات ماجدا گانه می‌پرداخت ، هیچ نوع درماندگی وتردد از اوضاع اوبنظر نمیرسید بلکه مانند سیل برنطق خود دوام نموده از قریحهٔ او گاهی کلات محسوس نمیگردید دراثنای بیان سامعین در دهشت وسائلین در حیرت افتاده معترضین در مقابل آنها ابکم میگردیدند ، این احوال تا وقتیکه پاسی از شب نمی گذشت ادامه داشت ، بعد ازان که حقوق قهوه خانه نقداً از طرف تمام افراد این جمع بزرگ پرداخته میشد علامه هم بطرف اطاق خود تشریف می‌برد »

فردا در اطاق خود بطلبه درس میدادند چنانچه بحیث تدریس گاهی بازهم نرفته علاوهٔ شاگردان‌خود را دایما به انشاء مقالات ومولفات و حریت رای ، شجاعت ، خطابت ، اصلاح ، تحریص وتوصیه می نمود .

چون بسبب استعمار بلاد شرق و اسلامی با انگلیسها مخالفت داشت اخیراً قونسل انگلستان متعین قاهره ازین لحاظات بموجب تجویز مجلس وزراء توفیق پاشا خدیو مصررا باخراج معزی‌الیه وادار ساخته از قاهره بحیدر آباددکن مسافرت نمود در آنجا باس حکومت هندالی انجام انقلاب اعرابی توقف ورزیده بعد ازان بلندن و پاریس عزیمت نمود ، در پاریس شاگرد رشید او امام (محمد عبده) باو پیوسته از لسان حال جمعیت عروةالوثقی اسلامیه که بغرض رفع استعمار و نجات مسلمانان از بزرگترین افراد مسلمین ترکیب یافته بود جریدهٔ معروف عروةالوثقی را صادر کرد ،

ما بعد ازان تامدت سه سال در پاریس توقیف ورزیده در عین زمان با شاگردان مصری خود مکاتبه می فرمود متعاقباً بسبب دعوت شاه وارد ایران گردیده قرار گذاشت تا برای ایران قوانین اصلاحیه را وضع کند اما وزرای ایران از تصدیق قوانین نه تنها استنکاف و رزیدند بلکه شاه را وادار ساختند تااو را بوسیله قوه از کشور ایران طرد کنند ، بناءً علیه علامه از جفای ایرانیها بلندن متوجه شد در انجا هم بعد از مدتی رستم پاشا سفیر ترکیه آن فقید افغان را بملاقات سلطان عبدالحمید خان دعوت کرد ، علامه اگر چه در قبول این دعوت متردد بود اما بالوسایط آنرا پذیرفته وارد اسلامبول گردید ، در آنجا بماه مارس ۱۸۹۱ بعلت حدوث سرطانیکه آنرا عملیات نمودند وفات یافت ، حتی مورخین ایران میگویند که علامه بسبب مرض مذکور نمرده بلکه مسموم شد .

بهرحال سید افغانی مانند روح حاره درهیچ محل قرار نگرفته تاوقتیکه سلسلهٔ کنفرانسهای علمی و اجتماعی خود را به تیسمی خاتمه داد وخاموش شد ازشهری بشهری و از مملکتی بمملکتی نقل مکان میفرمود .

لهذا مثلیکه شرق وتمام بلاد اسلامی ازجهاد او مستفید شدند مصرهم ازین ناحیه حظ کاملی دارد ، حقیقةً سیدجمال‌الدین باعث اصلاح وتجدید طرز تعلیم ازهر وسیاست مصر گردیده روح حریت ووطنیت نیز احساسات شجاعت وعداوت اجنبی را درپیکر مصریان تزریق نمود ، افت ، کتابت ، نطق وخطابت را ترقی داد ، نوابغ مصر مانندعبدالسلام مویلحی پاشا، امام محمد عبده ، ابراهیم لقانی عبدالله ندیم ، علی مظهر ، ادیب اسحق ، ازتلامید رشید او میباشند ، مایقین داریم که بیاد خدمات فقید مبرور حفلهای دیگر نیز تاسیس خواهد شد ازهر سبب افادهٔ تجدید ویقین ، ادبا ، نظر بپاس حقوق ادبیات او ، محقیون از باعث اشتراك مسلك ، رجال سیاست ، برعایه افاده سیاست ودور اندیشی او ، بلاد شرقی واسلامی بواسطهٔ تدین و حلق قویم آنها هرجذبه سید فقید را فراموش نخواهد کرد .

برمالازم است که درمصر آثار مادیهٔ اورا درخانهای خودشان بمقام (خان خلیلی) ابوطقیه ، قهوه خانهٔ انطون ، اطاق مویلحی، جمع وبرای تذکار ابدی او بگذاریم .

مدفن علامه دراسلامبول وآنرا ازمدت هفت سال باینطرف سفیر سابق امریکا مستر (کراین) طوری تعمیر نمود که درخور منزلت وشایان همچه فقید عظیم باشد .

مجله کابل ازین احساس علمی و قدر شناسی های فضلای مصری (انجمن تذکار سید جمال الدین افغانی در قاهره) نسبت به علامه افغانی سید جمال الدین ، بنام مطبوعات افغانستان اظهار تشکر و امتنان نموده امید وار است این روش نفیس برادران مصری ما بعلاوهٔ مقام ادبی که دارد در تقویه روابط معنویه و دوستانه ملتین افغان و مصر عامل مؤثری بشمار آید .

روات افغانستان در حدیث

نویسنده قاری عبدالله خان

۲۰۵ — ابراهیم ابن طهمان :

ابراهیم ابن طهمان ابوسعید هروی است که بعدها نیشاپور رفته، گویند میل بارجا داشت وباز ازان رجوع نمود ، عالم خراسان بوده وبمکه مجاور گشته درخراسان بیشتر ازو کس حدیث یاد نداشت امام بخاری ازشیوخ او حدیث روایت نموده تذکرةالحفاظ اورا حافظ وتقریب التهذیب ثقه میگوید وفاتش را هم نخستین در (۱۶۳) ودوم در (۱۶۸) ضبط کرده .

۲۰۶ — فضیل ابن عیاض :

فضیل ابن عیاض ابو علی مروزی زاهد مشهور است بعضی مولد شیخ را سمرقند ونشو ونمایش را درباورد میدانند درمکهٔ مکرمه سکونت اختیار کرده فاضل عابد ثقه ونبیل بود، امام مسلم حدیث فضیلت کشتمندی ونهال شانی را ازو روایت کرده . از سخنان هارون‌الرشید است که گفته هیچکس‌را درهیبت بیشتر ازامام مالك و در ورع بیشتر ازفضیل نیافتم . فضیل درسنه ۱۸۷ وفات کرده وعمرش زیاده برهشتاد بوده .

۲۱۷ ــ عبدالعزیز ابن محمد :

عبدالعزیز ابن محمد ابن عبید در اوردی (اندرابی) ابو محمد مولای جهنی مدنی ثقه است بعضی درحافظهٔ او سخن کرده اند . وفات او درسنه ۱۸۷ وقوع یافته .

۲۱۸ ــ محمد ابن یوسف :

ابوعبدالله محمد ابن یوسف ابن واقد ابن عثمان فاریابی مولای ضبی نزیل قیساریه امام بخاری ازو روایت حدیث کرده . افضل واورع اقران بوده تذکره اورا حافظ عابد و تقریب التهذیب ثقه می نویسد امام احمد حنبل برای دیدن او سفر نمود در حمص ازوفات او شنیده بازگردید . درسنه ۲۱۲ وفات نمود .

۲۱۹ مکی ابن ابراهیم :

مکی ابن ابراهیم ابن بشیر ابوالسکن تمیمی بلخی ثقه ثبت است از امام جعفر صادق و امام اعظم رح وغیره روایت میکند واز وامام بخاری و احمد وغیره روایت دارند از مکی منقول است که گفت درسنه ۱۲۶ تولد گشته ام و درهفده سالگی بطلب حدیث برآمده ام . وفات او درشهر بلخ بماه شعبان سنه ۲۱۵ روی داده .

۲۲۰ محمد ابن یعقوب :

محمد ابن ابویعقوب اسحاق ابن حرب ابوعبدالله بلخی لؤلؤئی قوهٔ حفظش منتها درجه بود در هر فن باهرکه مناظره میکرد غالب میگشت وفات ابوعبدالله معلوم نیست .

۲۲۱ سعید ابن منصور :

سعید ابن منصور ابن شعبه ابوعثمان مروزی بعضی او را تالقانی و بلخی گفته اند امام حنبل از وتمجید میکرد صاحب سنن است، مجاور مکهٔ معظمه گشته و دران سر زمین مقدس سنهٔ ۲۲۷ وفات نمود .
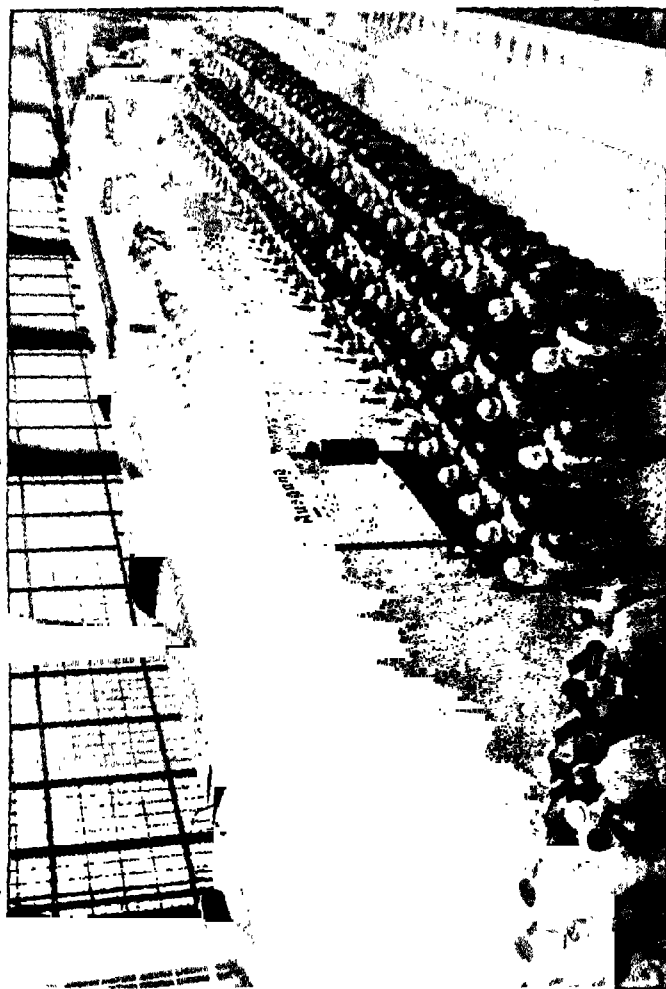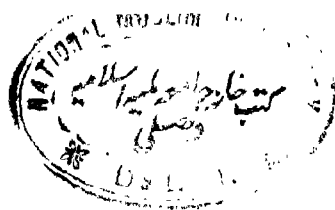
نقل یافتن جنازهٔ والاحضرت شهید سردار محمد عزیز خان در واگون مخصوص شهزاده هادر موقف ریل فرودریک استراسه برلین که از ساعت ۱۸ الی ۲۰ دران واگون بوده بعد بطرف روسیه حرکت می نماید .

۲۲۲ سعید ابن یعقوب :

سعید ابن یعقوب ابوبکر تالقانی ثقه و صاحب حدیث است بقول صاحب تقریب خطا میکرده وفات او در سنه ۲۴۴ واقع شده .

۲۲۳ اسماعیل :

اسماعیل ابن ابراهیم ابن معمر قطیعی اصلاً هروی است در بغداد محدث بوده بقول تذکرة الحفاظ ثبت و بارع و بقول تقریب التهذیب ثقه و مأمون است وفات اسماعیل در جمادی الاولی از شهور سنه ۲۳۶ واقع شده .

۲۲۴ حامد ابن یحیی :

حامد ابن یحیی ابن هانی بلخی نزیل طرسوس ثقه حافظ بوده از طبقهٔ (۱۰) وفات حامد در سنه ۲۴۲ بوده .

۲۲۵ وهب ابن منبه :

وهب ابن منبه ابوعبدالله صنعانی در علم اهل کتاب وسعت نظر داشته از ابوهریره و عبدالله ابن عمر و ابن عباس و غیره روایت کرده حدیث او در صحیحین هست . گویند منبه (پدر وهب) از اهالی هرات بود، کسری عدهٔ رابه تسخیر یمن نامزد کرد منبه هم درانجمله بود یمن رفت و درآنجا بشرف اسلام رسید وهب بیست سال باوضوی خفتن نماز صبح میگذارد . وفات او بقول تذکرة الحفاظ در سنه ۱۱۴ روی داده .

۲۲۶ مکحول :

مکحول ابوعبدالله ابن ابومسلم مولای هذلی بقول صاحب تذکرة الحفاظ اصل او از کابل است بعضی او را از اولاد کسری پنداشته عالمتر وفقیه تر ازو در شام کس نبوده . مکحول در سنه ۱۱۳ وفات نموده .

۲۲۷ امام اعظم رح :

امام اعظم رح ابوحنیفه نعمان ابن ثابت ابن زوطای کوفی کابلی حضرت انس را چند بار دیده

از عطا و نافع و عبدالرحمن ابن هرمز وعدی ابن‌ثابت وسلمه ابن کهیل وامام جعفر صادق رح وغیره روایت حدیث کرده صاحبین و امام زفرو داؤد طائی و ابومطیع بلخی وعبدالله ابن مبارك و امثال این بزرگواران از خدمت او استفادهٔ فقه نموده اند امام ، عالم ، عامل ومتعبد جلیل القدر است‌ازورعی که داشت هیچگاه ازخلفای عهد صله وجائزه قبول نکرده بلکه کسب تجارت‌داشت و ازین ممر گذارهٔ خود میکرد . حضرت امام میانه قد گندم گون خوش روی خوش محاورهٔ خوش لهجه بود درحسن مجلس و کرم ومواسات نظیری نداشت . امام اعظم رح چنانکه آغای جوبا نوشته اند در سنه ۸۰ و وفات او در سنه ۱۵۰ هجری واقع شده .

احمد ابن منیع :

احمد ابن منیع ابن عبدالرحمن ابوجعفر اصم بغوی نزیل بغداد صاحب‌مسند است ازابن مبارك و غیره حدیث روایت کرده مشارالیه چهل سال قرآن کریم را در سه روز یکبار ختم میکرد در صحاح سته حدیث ازو روایت میکنند ثقه حافظ و حجت بود . وفات بغوی را تذکرةالحفاظ در ماه شوال سنه ۲٤٤ و تقریب‌التهذیب در ۲٦٥ می‌نویسد.

* * *

شعرای افغانستان درعهد سلاجقه

نویسنده سرور خان گویا

ادیب صابر ترمذی اسم ولقب او شرف‌الادبا شهاب‌الدین صابر واسم پدرش‌ادیب‌اسماعیل ترمذیست مولدومسقط‌الراس‌این‌شاعرشهیرراعموماًترمذدانسته‌اند وعدهٔ قلیل ازتذکره نویسان اورا بدخشانی خوانده اند ولی چه ازاشعارخود ادیب وچه از اسناد معتبرهٔ که‌دردست است معلوم میشود که اصلاً از ترمذ بوده ودرابتدای حال مولد خود را وداع گفته و مدت مدیدی در دارلسلطنهٔ هرات عمر خود را به تحصیل علم و معرفت صرف کرده است وبعد ازان در ظهور سلطنت سلطان سنجر سلجوقی ۵۱۱ بتوسط تاج‌المعالی ابوالقاسم سید مجدالدین‌علی

* بغوی منسوب است بقریهٔ بغشور که بین هرات و کشك واقع است .

ابن جعفر موسوی در در بار سنجر راه یافت و روز بروز بر تقرب او میافزود تا اینکه ادیب در ذیل ندمای حضور سلطان سنجر منسلك گردید .

ادیب صابر از شعرای معروف زبان فارسیست همگان اشعار او را بلطافت لفظ و دل انگیزی معنی ستوده اند در شعر او را پیرو فرخی میدانند انوری صابر را در شاعری بهتر از رشید و طواط گفته و بر عکس خاقانی و طواط را نسبت به صابر افصح دانسته است تذکره نویسان معروف از قبیل صاحب خلاصة الاشعار و دولت شاه سمرقندی حکمیت و قضاوت انوری را پسندیده اند .

سلاطین معاصر : اول معزالدین سنجر ابن ملکشاه ۵۱۱ ـ ۵۵۲ که ادیب صابر قصائد بسیار بنام او سروده فتوحات و غزوات او را در ضمن قصائد خود شرح داده است .

دوم : اتسز ابن محمد خوارزم شاه ۵۲۱ـ۵۵۱ که در پیرانه سری بنام او قصائد و مدایح پرداخته است .

شعرای معاصر : رشید و طواط بلخی (که با یکدیگر مکاتبهٔ ادبی و مراسلات دوستانه داشته اند) انوری که یگانه عقیدت مند ادیب بوده چنانچه میگوید : چون سنائی هستم آخر گرنه همچون صابرم ـ مسعود سعد سلمان، امیر معزی سمرقندی کمالی خراسانی ، عبد الواسع جبلی غرجستانی عمادی شهریاری ، شمالی دهستانی که با ادیب نظر خوبی نداشته ، فتوحی مروزی ، نظامی عروضی ، سنائی غزنوی عمعق بخارائی ، خاقانی شیروانی سوزنی سمرقندی .

وفات : عطاملك جوینی در جلد دوم تاریخ جهانکشا واقعهٔ وفات ادیب را چنین نگاشته است : سلطان سنجر ادیب صابر را برسالت نزدیك اتسز فرستاد واویك چندی در خوارزم بماند واتسز از نود خوارزم برمنوال طریطقهٔ ملاحده دوشخص را فریفته بود وروح ایشان خریده وبها داده وایشان را فرستاده تاسلطان سنجر را مفافصةً هلاك کنند وجیب حیات او چاك ، ادیب صابر را ازین حالت معلوم شد نشان آن دو شخص بنوشت و در ساق موزه پیره زنی بمرو روان کرد چون مکتوب بسلطان رسید فرمود تابحث آن کسان کردند وایشان را در خرابات باز یافتند وبدوزخ فرستاد ، اتسز چون واقف شد ادیب صابر را به جیحون انداخت سنه ۵٤٦ .

نمونهٔ سخن :

تولی که مهر تو در مهرگان بهار من است
که چهرهٔ تو گلستان ولاله زار من است

بهارو سرو و گل وسوسن ای بهار بتان
چو درکنار منی جمله در کنار من است

قرار من همه در زلف بی قرار تو باد
که تاب تو حلقهٔ او منزل قرار من است

طراوتی که غزل های آب دار مراست
زعشق تست که در عالم اختیار من است

*

* *

آمد آن فصل که مستان همه جز مل نخرند
و آمد آن روز که مرغان همه جز گل نچرند

سبب خنده ندانم مگر از شادی جان
لاله و گل زچه خندند مگر جانورند

خبر آرد همی از زلف بتان باد سحر
عاشقان از پی این فتنه باد سحرند

عجب این است که بی می نتوانند شکیب
اندرین فصل کسانی که زمی بر حذرند

اندرین فصل خوش آید می آسودهٔ لعل
وین ندانند کسانی که زمی بی خبرند

می بگل ماند و گل نیز بمی ماند راست
هر دو گوئی بگهر ساخته از یکدگرند

من ندانم که درین فصل منم عاشق تر
یا درین فصل بتان طرفه ترو خوب ترند

*
* *

جبلی غرجستانی : اسم اوعبدالواسع واسم پدرو جدش عبدالجامع ابن عمر ابن ربیع و تخلص او در شعر جبلی است ، این شاعر شهیر در سنه ۴۷۰ هجری بدامان جبال غرجستان

بروزگار دولت غزنویه و آل سلجوق ظهور کرده در اول حال از جبال غرجستان سنه ۴۱۱ - ۵۰۲ بدارالملك هرات آمده و ازانجا بخدمت سلطان بهرام شاه غزنوی رفته ومدت چهار سال مدایح او گفته است . وبعد ازان تاریخ بخدمت سلطان سنجر ۵۱۱ - ۵۵۲ رسیده وتاآخر وقت چه در حضر وچه درسفر همرکاب و ملتزم دربار سلطان سنجر سلجوقی بوده که آخرین سفر آن در سنه ۵۴٤ حرکت سنجر بطرف عراق درزمستان وفتح آن بلاد است وقصیدهٔ غرائی هم درین فتح سلطان سروده است .

شعرای معاصر : سنائی غزنوی ، حکیم انوری ابیوردی ، ادیب صابر ترمذی ، رشید وطواط بلخی ، سید حسن غزنوی ، مختاری غزنوی ، معزی سمرقندی ، لامعی جرجانی ، فتوحی مروزی و غیره است با آنکه بعضاً شعرای مذکور یکدیگر را اهمیتی نداده و در هجو هم می کوشیدند ولی با او بعزت و احترام سلوك می ورزیدند .

وفات او در سنه ۵۵۵ اتفاق افتاده و دیوان او را تا هشت هزار بیت هم نوشته اند .

نمونهٔ سخن :

گاه آن آمد که گردد باغ چون خلد برین
آبدان چون حوض کوثر گلبنان چون حورعین

سنبل مشکین شود سوزندهٔ عود قمار
بلبل مسکین شود سازندهٔ عود حزین

همچو اشك مهر جویان ژاله بارد از هوا
همچو خد ماه رویان لاله روید از زمین

چون شود آن هردوضم با یکدیگر باشد بشکل
لاله چون درج عقیق و ژاله چون در یمن

ابر نقاشی کند هر ساعتی در بوستان
باد جماشی کند هر لحظهٔ با یاسمین

این کند پر لؤلؤ خوشاب آن را بادبان
وان کند پر عنبر نایاب این را آستین

زاغ را گوئی برسم بوستان ببرید سر
بلبل اندر بوستان بر مهر ماه فرو دین

وز شماتت کرد لاله بر فراز کوهسار
خون او بر رخ طلی و پر او در دل دفین

چاوش غوري : متاسفانه از کنیت واسم او اطلاعی بدست نیست ، اما بقراریکه هدایت طبرستانی (صاحب مجمع الفصحا) می نگارد در عصر سلطان سنجر سلجوق زندگانی بسر برده ، و در سلك امرای دربار او منسلك بوده است و زمانی هم رتبهٔ فرمان فرمائی کل قشون سنجری را حایز بوده و بشجاعت بین اقران خود ممتاز و یکتاست و فطانت شهرتی بسزا داشت .

گویند سلطان سنجر هنگامیکه بر سلطان مسعود (برادر زادهٔ خود) لشکر کشیده ، میخواست در استیصال آن اقدام نماید ، بعضی از امرا و مصاحبین دربار سنجر را تخویف و از جنگ منع می نمودند .

اما امیر چاوش شعری چند راجع به ترغیب و تشویق سلطان بجنگ سروده وسلطان مزبور را بمحاربه واداشت . و ما چند بیت از اشعار موصوف را که در تذکره های فارسی ضبط است درینجا بر سبیل نمونه متذکر می شویم .

خسروا کار زار باید کرد	بر عدو کار زار بایدکرد
شرزه شیران مرغزاری را	همه در مرغ زار بایدکرد
زنده پیلان کار زاری را	همه در کارزار بایدکرد
روز جنگ است جنگ باید کرد	وقت کار است کار بایدکرد

حمیدی بلخی : اسم او حمید الدین عمر ابن محمود و مولد او شهر شهیر بلخ است حمیدی از مشاهیر علما ومعاریف زمان خود بوده وسالهای زیادی عهد قضاوت بلخ را داشته عارف وعای اورا بدیدهٔ احترام مینگریستند ، مورخین و از باب تذکر تصانیف ذیل را منسوب بحضرتش دانسته اند مقامات حمیدی که خیلی ها معروف و از کتب نفیس فارسیست، وسیلةالعفات الیا کفی الکفات، حنین المستجیر الی حضرت المجیر ، روضةالرضا مدح ابی رضا ، قدح المعنی فی مدح المعنی رساله استغاثه ومنیته الراجی که در هر یك از تصانیف خویش مراعات صنایع لفظی ومعنوی را از دست نداده است و در شاعری نیز صاحب طبع قدرت کافی بوده وسفرنامهٔ مروخود را تماماً بنظم سروده است. گویند هنگامیکه سلطان سنجر بجنگ فرقهٔ غزان رفته و شکست فاحش خورده منهزم شد کوشککی شاعر که از شعرا وظرفا آنوقت بود شعری چند در نکوهش لشکر سنجر گفته وهمه را مورد ملامت قرار داد حمیدی ز قطعهٔ ذیل را از زبان کوشککی مذکور در طعن و توبیخ سپاه سنجر و فرار آنها از لشکر قراخطائیان سروده است .

حکیم کوشککی را بخواب دیدم دوش — ز بان گشاده بمدح مبارزان سپاه
زراه طعنه و طنز و بمسخره میگفت — زهی گذار ده هریك حقوق نعمت شاه
فسوس زیر رکاب شما کمیت و سمند — دریغ بر بر و فرق شما قبا و کلاه
زپیش کافر کفران نعمت آورده — گریختیغ چو از پیش تو به خیل گناه
ندید گرد سپاه سیاه پوش هنوز — که گشت صبح سفید شما چو شام سیاه

تاریخ تولد ووفات او معلوم نشد ولی تامعصر وزمان سنجر که ٥١١ ـ ٥٥٢ باشد حتماً زنده بوده است .

نمونهٔ اشعار :

از سفر نامهٔ مرو

باز مرو است یانسیم سمن — اینکه وقت سحر رسید بمن
نامه دز پرو نافه در چنگل — جیب پرمشك وآستین پرگل
مرحبا ای نسیم عنبر بال — خرم وخوشتر از جنوب وشمال
نگهت یادهٔ وزی داری — بوی یاران مروزی داری

بر در او گذشتهٔ بدرستی	که اثر خاك کوی او برتست
چون بران روی و موی همرازی	باتو در سازم ار چه غمازی
ایکه از بیم خوی خود کامش	باد را راه نیست بر بامش
نگدارد رقیب توسن او	که ببوسد نسیم دامن او
ای نگاری که زینت مروی	چرخ‌را ماه و باغ را سروی
ماه نو مر ترا سوار سزد	عقد پروین گوشوار سزد
از تو بر خاك گرفتد سایه	نور او ماه را دهد مایه
دل من هست چون دهان تو تنگ	چون رخان تواشك من گلرنگ

فخرالدین مروزي: اسم او فخرالدین ابن ربیع ومولد اوشهر مرو و تخلصش بقول صاحب عمم خالد است ، خالد مروزی از شعرای معروف و با اقتدار زمان خود بوده و در هر دو زبان یعنی عربی و فارسی شعر میگفته است و با سلطان سنجر سلجوق ۵۱۱ ـ ۵۵۲ معاصر و با انوری شاعر معروف آن در بار رشتهٔ وداد و اتحاد دوستانه داشته الب با یکدیگر مراسلات و منظومات ادبی میفرستادند چنانچه هنگامیکه ملك الجبال سلطان علاؤالدین حسین افغان غوری ۵۴۵ ـ ۵۵۶ مطلع شد که انوری او راهجو گفته وعلاك طوطی حاکم هرات یامرو شاهجهان نوشت که انوری را گرفته بفیروزکوه بحضرت او فرستد ، فخرالدین‌خالداز ما جرا آگاه شده قضیه را در نامهٔ به انوری بطور مرموز و ملفوف اعلام نمود و انوری را ازان بلیه نجات بخشید تاریخ تولد و وفات او بطور صریح معلوم نیست ولی وفات بعد از سنه ۵۴۴ اتفاق افتاده است .

واز همه بیشتر اشعار او را عوفی در لباب‌الالباب ضبط کرده است

نمونهٔ اشعار :

قصیدهٔ که در هر مصرع الزام دست است

ای دست برده از همه خوبان بدلبری	ناوردمت بدست و بماندم ز دلبری
کارم زدست رفت چو بردی دلم تمام	دستی تمام داری در کار دلبری
ای در صف جمال زبر دست نیکوان	در حسن زیر دست توهم حور وهم پری

جام بدست تست خوش آمد ترا ببر دست خوش توام که زجام تو خوشتری
جائی نهاده برکف دست ازپی توام دستم بسینه باز منه از سبک سری
هجر دراز دست تودر کوی عاشقی کوتاه کرد دست و دل من ز صابری
ماند این دل ضعیف زهجرت بدست غم دست قویست هجر ترا در ستمگری
بردست مانده بود مرا جان و دل ولیك بر هر دوان نبود مرا دست قادری
بردی دل فکار بیکدست برد عشق جان ماندودست خون شد و این‌هم تومیبری
چون دست رس نماند مرا لشکری شدن دنیا بدست نماند و دین رفت سر سری
جان بدهم و ندهم خاك درت زدست هر چند باد دست بود مرد لشکری
عشقت بدست بازی سیمین برتو کرد دست مرا چو سوزن زرین ز لاغری
یعنی زدست کاری هجر تیزه کار معلوم گرددت که بدین دست بنگری
دست من است و دامن تو زانکه تو مرا چون دست بوس شاه جهان روح پروری

عبهري غزنوی : اسم او عبد المجید تخلصش عبهری و مولد او غزنه است عوفی او را جمال الشعرا می نویسد عبهری از شعرای دربار و ملازمین استان الپ ارسلان و ملك شاه سلجوقی ٤٦٥ ـ ٤٩٥ بوده و تا اوایل قرن ششم زندگی کرده است از اشعار وی جز یك قصیده و چند قطعه که در ضمن قصیدهٔ خود فتوحات الپ ارسلان را شرح داده دیگر شعری باقی نماند و زیاده ازین اطلاعی هم نسبت باو در دست نیست .

نمونهٔ اشعار :

تاعشق تودر دلم مهیا است بردل بدونیك عشق پیداست
تا صبر در صلاح بر بست اندر دل من هزارسود است
تاقافلهٔ وصال بگذشت او از فراق دوست برخاست

❀

❀ ❀

قوی چون سداسکندر سیه‌دل چون شب تاری همه آشفته چون دریاهمه بی حصر چون باران
بیك حمله که سلطان کرد همچون شیر بر آهو زخون خصم دریا شد بیك ساعت همه میدان

چو سهم را یت بینند معادی زود بگریزد چوا هرمن که بگریزد زسهم آیت فرقان
بهونبن فتح فرخنده که دادت ایزد داور توشادی کن که دشمن گشتزار وخسته وپژمان
توبهار شادمانی باش تادشمن خورد اندوه توجفت تندرستی باش تادشمن بود نالان

بدیهی سجاوندي : اسمش مجد الدین احمد و مولدش قصبهٔ سجاوند است و روزگار زندگانی اودر ایام سلطنت سلطان سنجر سلجوق ۵۱۱ — ۵۵۲ بوده ، چلپی صاحب کشف الظنون و هدایت صاحب مجمع الفصحا کتابی موسوم به عین المعانی بحضرت او نسبت میدهند و از دو قطعه شعری که بنام او در تذکرهٔ هفت اقلیم مجمع الفصحا ضبط است معلوم میشود که مشرب عالی وطبعی بلند داشته و به شیوهٔ حکما و ارباب حال سخن میگفته است اما متأسفانه که شرح حال او را بیش ازین سراغ نداده اند .

نمونه اشعار :

ای نفس گر از غبار تن پاك شوی تو روح مجردی بر افلاك شوی
عرش است نشیمن تو شرمت ناید کائی و مقیم خطهٔ خاك شوی

* * *

شمشیر

مار ومانی که بر تونقطه های گوهر است وین عجب کزپوست هر ساعت بیرون آئی چومار
حافظ عمری و هستی بیوفا مانند عمر دشمن جانی و جان آسا همی آئی بکار
در هوای معرکه چون ابر وبرق در صفت گر بگریی ابر سائی ور بخندی برق وار

مشاهیر افغانستان

(٤)

نویسنده سرورخان جویا

ابو داؤد (سجستانی) : سلیمان بن الاشعث بن اسحق بن بشیر بن شداد بن عمر بن عمران سجستانی (سیستانی) از علما و محدثین مشهور قرن سوم هجری و صاحب کتاب سنن است که یکی از صحاح سته بحساب میرود ، ولادت او در سال ۲۰۲ هجری اتفاق افتاد و آوان صباوتش در نیشاپور گذشته ، پس از سن رشد در اغلب بلاد اسلامی مسافرت کرده و هر کجائی یکمدتی برای تحصیل علم اقامت نموده بتکرار وارد بغداد شده و ازانجا بنواحی دیگر شتافته تا بالاخره در شهر بصره توطن جسته است .

ازعلمای کامل وفقهای فاضلی چون ابن حنبل ، احمد بن صالح ، مسلم ابن ابراهیم ، احمدبن عبیدبهرهٔ از فقه برده و استفاده از علم حدیث نموده و هم بعد از فراغ تحصیل خودش مدتی مرجع استفادهٔ بسیاری ازطالبین این علوم مخصوصاً اهالی بصره واقع گردیده در بصره وفات یافته است فقط درتاریخ وفاتش یك اندازه اختلافاتیست ، نامهٔ دانشوران ناصری وفات این فاضل سجستانی راروز جمعه نیمهٔ شوال ۲۷۵ یا ۷۳ یا ۷۲ قید کرده وابن خلکان ۲۸۵ یا ۲۷۵ نوشته بلکه همان روز جمعه نصف شوال سال ۲۷۵ را صحیحتر میداند .

*
* *

ابو حاتم بستی : محمد ابن حبان ابن احمد ابن حبان بستی از اجل علما و اعاظم بست و ارکان محدثین اسلام است و در قرن ٤ هجری فی مابین مشاهیر عالم اسلام شهرتی بسزا داشته است .

این عالم بستی از اوائل جوانی مایل تحصیل علوم بوده و برای نیل به مقصود همیشه در اقطار عالم مسافرت هائی کرده ، گاه در حوالی ترکستان و گاه بنواحی

سیستان هرجا ازعالمی سراغی میگرفت تاآنجا میشتافت ، یاقوت حموی زیاده بر هفتاد نفر ازمشایخ واساتید برای او قایل شده است ولی قسمت های بیشتر فقه وحدیث را نزد ابوبکر بن محمد بن اسحق فراگرفته علاوتاً دستی بسی درعلوم طب و نجوم نیز احاطتی داشته وپس از فراغ تحصیل اکثر اوقات به تدوین کتب وتالیفات نافعهٔ درعلوم متنوعه اشتغال می ورزید وهم درآوان حیات چندین مراتبه در سمرقند وسایر بلاد بمنصب قضاوت شرعیه تقرر یافت تالیفات وی را (۱) تقریباً تا ۲۵ جلد می نویسند که حاوی از علوم متنوعه است وفات او در سیستان بتاریخ ۲۲ شوال ۴۰۴ اتفاق افتاده وجسدش را دربست نقل داده اند .

* * *

ابوحاتم سجستانی : سهل ابن محمد بن عثمان بن یزید نحوی سجستانی (سیستانی) ازمشایخ اسلام وعلمای متبحری است که درقرن سوم بامعروفیت تامی میزیسته ودرعلم تفسیر وفن لغات وصناعت شعری مقام عالی داشته دوره های جوانی او نیز دربلاد مختلفه مصروف تحصیل شده واخیرا دربصره مقیم شد ، فن قرائت ازیعقوب مقری و صناعت اعراب ازاخفش نحوی آموخت . علم حدیث ازابو عبیدهٔ بصری ، عبدالملك اصمعی حسین بن فضل هاشمی ، ابوزید انصاری ، عمر بن کرکره وروح بن عباد اتخاذ نمود و درین علوم به پایهٔ ارتقا جست که اخیراً خودش مرجع استفادهٔ طالبین دیگر واقع گردید وبسیاری از علما و افاضل عهد خویشتن را مانند محمد بن درید لغوی و ابوالعباس مبرد نحوی وغیر ها را بشاگردی خویش بگزید ، گرچه ابو حاتم زیاده برین مراتب فضیلت و اهلیتی که نزد فضلای معاصر خود داشت در محافل حکام عهد خویش نیز باحترام تامی پذیرائی میشد ، و چندان گمان آن نمیرفت که برای رفع احتیاجات زندگی کسب و پیشه اختیار نماید مع هذا تجارت کتب را پیشهٔ خود قرارداده ازآن وسیله امرار معاش مینمود وفات او دربصره بسال ۲۴۸ یا ۲۵۰ یا ۲۵۴ هجری واقع شده ومولفات وی را تا ۲۹ جلد می نویسند که قسمت بیشتر درعلم نحو وقرائت وفقه است .

نامهٔ دانش دران طریقه های ذیل را درفن مکتوب نویسی مخفی ازتجربیات او می نویسد :

---

(۱) قسمت مؤلفات مشاهیر را چون همکارعزیز آقای نرجس درین مجله زیرعنوان مؤلفات افغانستان یکسلسله مقالات مبسوطی تحت تحقیق گرفته وبنوشتن شروع کرده اند فلابندهٔ از اسم بردن آثار مشاهیر صرف نظر کرده وآ نرا تکرار نشمردم .
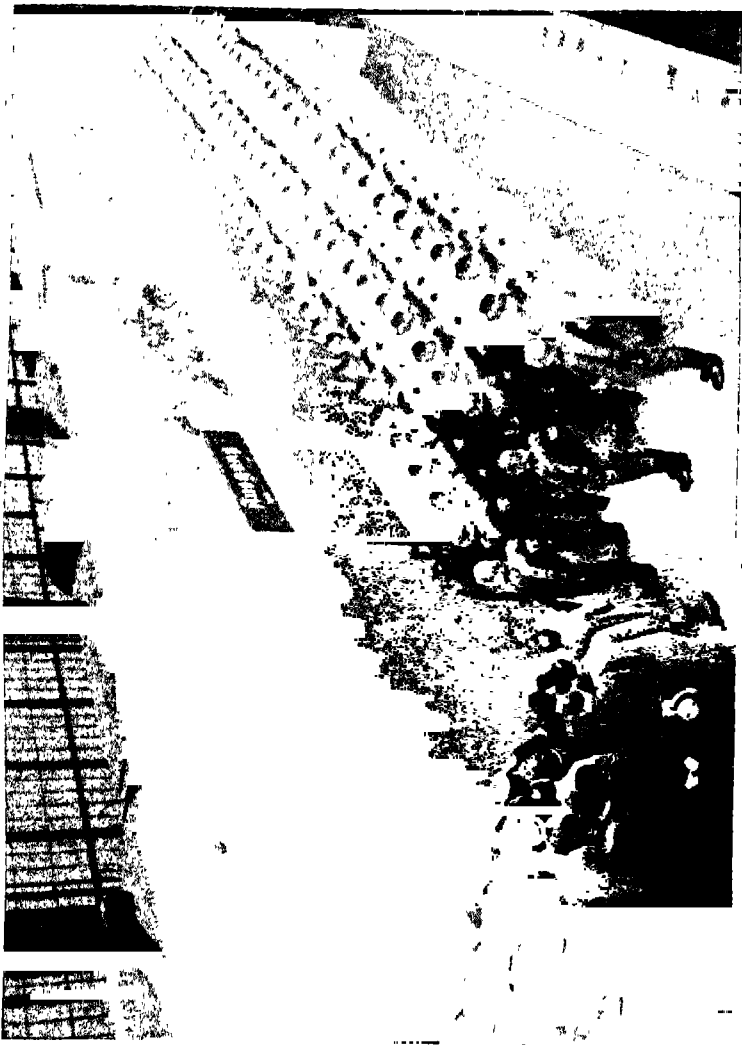
حمل جنازهٔ سردار شهید والاحضرت محمد عزیز خان مرحوم دربرلن که در (استیشن) جاده فردریك برلن اسٹراسه از طرف نمایندهٔ جناب رئیس جمهور هندنبرگ و وزیر خارجه آلمان و هیئت کور دیپلوماتیك و باقی محترمین و یکدسته عساکر مشایعت شده و در واگون مخصوص شهزاده ها گذاشته میشود . قسمت عمده گلها که روی تابوت را زینت میدهد هدیهٔ رئیس جمهور و وزیر خارجه است .

اگر کسی بخواهد که نوشتهٔ او درروی کاغذ ازنظردیگران مکتوم بماند درعوض رنگ باشیر بنویسد و وقتی که بخواهند مرقومات ظاهر گردد مقداری کاغذ را سوزانیده و بصفحهٔ مکتوب بیفشانند سطور مرقومه نمودار میگردد ، و یا بطریق دیگر برای همان مقصود بروی کاغذ با آب زاج سفید بنویسند و زمانیکه بخواهند مرقومات ظاهر شود مقداری از مازوی سائیده برآن کاغذ بپاشند سطور مخفی بنظر می آید ، و در طریق ثالث همین دو جزو آخر الذکر برعکس بکار انداخته یعنی با مازو بنویسند توسط زاج سائیده نمودار خواهد گردید .

* * *

ابوبکر بن ابی داؤد سیستانی : عبدالله بن سلیمان سجستانی الاصل و از مشاهیر محدثین قرن چهارم هجری بوده اکثر بلاد مختلفه را با پدر متحداً سیاحت کرده وازمشاهیر شیوخ استماع احادیث شریفه نموده است سامی بك صاحب قاموس الاعلام می نویسد که ابوبکر درجوانی راجع بعلم حدیث شهرت تامه را احراز کرده و دربزرگی بقطار اکابر محدثین عصر خویش قرار گرفت ۸۵ سال ازمراحل عمر را طی نموده ودرسال ۳۱۶ هجری بدرود حیات گفت .

* * *

ابوبکر قفـال : عبدالله بن احمد قفال مروزی ازفقها وزهاد نامدار قرن پنجم هجری است ، ابن خلکان دروفیات الاعیان می نویسد که قفال شافعی مذهب و درعلم فقه وزهد و ورع یگانهٔ عصر بوده، ابوبکر دربزرگی سن بتحصیل علم اشتغال نمود یعنی هنگامیکه شروع به آموختن فقه کرد در سن ۳۰ سالگی بود دوره شباب را بعمل قفل سازی گذرانید و در پیشه نیز مهارتی بسزا داشت ، و ازان حیث قفال نامیده شده و تا اواخر آوان حیات باین اسم یاد میشد .

قفال در سن ۹۰ سالگی بتاریخ ۴۱۷ زندگانی را وداع گفته و در سجستان مدفون گردیده ، قبر او نیز معروف عالم و بلکه زیارت گاه اخلاص کیشان اوست .

*

* *

ابوبکر الوراق : محمد بن عمر حکیم الوراق الترمذی از مشاهیر فضلا ، عرفا وزهاد قرن سوم هجری و صاحب تهذیب نفس و خلق ممتازی بوده ، این عارف کامل ترمذی الاصل است ولی سکنی و توطن در بلخ داشته و نسبتی هم به احمد بن خضرویه میرساند کتب آسمانی را خوانده ودر اشعار عرب نیز دستی داشته وبقول صاحب تذکرة الاولیا او را مؤدب الاولیا و کشته نفس و مبارك نفس گفته اند و هم در ریاضات و آداب تصنیفاتی دارد صاحب نفحات الانس می نویسد ابوبکر تصانیف بسیار حتی دیوان شعری هم دارد وازکلمات اوست : اگر طمع را بپرسند پدر تو کیست گوید شك درمقدور واگر گویند پیشهٔ تو چیست گوید اکتساب ذل و خواری و اگر گویند غایت تو چیست گوید حرمان .

وفاتش دراواخر قرن سوم هجری اتفاق افتاده ومزارش دربلخ درجنب مرقداحمد خضرویه واقع است .

*

* *

ابن قتیبه: عبدالله ابن مسلم ابن قتیبه (۱) ازعلمای نام آور مروی الاصل وازمشاهیر نحوی درقرن سوم هجری محسوب است پدرش ازمرو ودرمحل تولد وسال وفاتش بین مؤرخین و تذکره نویسان اختلافاتیست بعضی محل تولدش را کوفه وبرخی بغداد نوشته اند بغیة الوعاة سیوطی تاریخ تولد او را در ۲۱۳ ووفاتش را ۲۷۶ قید کرده وبروایت ابن خلکان تولد اوهمان ۲۱۳ است اماتاریخ وفات اودیعقده ۲۷۰ یاشب اول رجب ۲۷۱ ویا درنصف رجب ۲۷۶ است ولی خود مؤرخ به قول مؤخرالذکر ۲۷۶ اظهار اعتماد می نماید تحصیلات این عالم فاضل در بغداد و هم درانخطه مسکن اختیار کرده و یکرشتهٔ تالیفاتی در علوم متنوعه دارد که در نظر علما و مؤرخین کلاً مفید شناخته شده صاحب قاموس تقریباً ۲۲ کتاب مانند آداب القرائه ، ادب الکاتبین ، تقویم اللسان ، جوامع نحو کبیر و صغیر ، دیوان الکتاب والشعر و غیره از آثار او را اسم برده و هم می نویسد که ابن قتیبه به دینوری نیز مشهور است و این شهرت ازآن

(۱) قتیبه بضم (ق) و فتح (ت) وسکون (ی) و فتح (ب)

رهگذر است که او چندی در دینور (۱) قضاوت داشته .

*
* *

ابو عبیدالله: عبدلواحد بن محمد الجوزجانی از حکما و دانشمندان مشهور اسلام دراوایل قرن پنجم هجری است که در فلسفه و علم طب و دیگر فنون حکمت بصیرت کاملی داشته .

این مرد فاضل ازان شاگردان رشید و با وفای ابن سینا بشمار میرود که در هنگام حیات و ممات استاد بزرگوارش مراتب خلوصیت و قدر شناسی را بعرض شهود و ثبوت رسانیده .

تولد ابو عبیدالله در جوز جان (۲) اتفاق افتاده و هم در آن محل نشو و نما یافته و بمیل خویش مدتی مشغول تحصیل علوم شده پس از تهیهٔ مقدمات علمیه چون بتحصیل حکمت رغبتی داشت لذا در مسقط‌الراس خود عزیمت سفر کرده و تجسس اساتید فن او را بسعادت ادراك خدمت شیخ‌الرئیس نایل می سازد .

ابو عبیدالله درجرجان نزد شیخ رسیده و مشغول باستفاده گردید ، درآوان تحصیل طوری محل توجه ووثوق استاد خویش واقع شد که درایام فراغت هم سمت مصاحبت شیخ الرئیس را یافته وتا اواخر عمراو دوری نگزید وازهیچ گونه متابعت وانجام او امراو دست نکشید مخصوصاً در اوقات مصروفیت و اشتغالات رسمی او جمع وتد وین کتب و تالیفات شیخ اکثراً بعهدهٔ ابو عبیدالله بوده ، صاحب مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار وفلا سفته‌الامصار می نویسد : اغلب حالات وگذار شات وترجمه احوال شیخ را ابو عبیدالله بتحریر آورده و نیز زمانیکه شیخ در همدان واصفهان متصدی امر وزارت بود بجهته کثرت مشاغل دولتی نمیتوانست بامر تالیف کتب بدرستی پرداخت نماید جمع وترتیب اکثری از مصنفات شیخ با آنحکیم بوده و هم دیباچه وعنوان کتاب شفا از مسطورات اوست ، وفاتش در سال چهار صد وسی و هشت ده سال بعدازوفات شیخ درهمدان اتفاق افتاده، وبروایتی ابوعبیدالله بعد از وفات شیخ الرئیس بجوزجان رفته هم درانجا وفات ومدفون گردید .

---

(۱) دنیور در عراق عجم از شهر های کهنه و در ۳۰ فرسخی همدان واقع است که در وقت مدنیت اسلام معمور است .
(۲) جوز جان علاقه های بزرگ و مربوط به بلخ است بین مرو رود و بلخ .

● ● ●

ابوحرب: ابو حرب طبیب غزنوی از اطبای مشهور اواسط قرن پنجم هجری است متاسفانه درتذکرهها وتوارىخ نام ونشان دیگری برای وی قیدنشده ودر همکجائی اورا بکنیه ونام نسبق (ابو حرب غزنوی) یاد کرده اند ، برخی ابو حرث بثای مثله هم گفته اند غرض درعهدی که او میز پسته معالجات و تجربیاتش شهرت نیکی داشته ودر دستگاهی سلاطین غزنویه صاحب علومقام واعزاز تمامی بوده بالخاصه پس از اینکه سلطان مسعود بن سلطان محمود را این طبیب حاذق بسهولتی ازچنگک مرض صعبی نجات داد در دربارا و طبیب خاصی معرفی شده وبرتبهٔ حکیم باشی سلطان قرار یافت . و چندی به دربار های غزنویان دیگر هم بهمان اعزاز واکرام اوقات می گذشتاند تااینکه پس از تبدلاتی در اوضاع سلطنت ورسیدن نوبهٔ سلطانی به فرخ زاد بن مسعود ، معاندین او و بعضی از امرا که با ابوحرب مخالفتی داشتند وازاعزازش رشك میبردند وی را بنام آنکه باطغرل (۱) درخفا دوستی داشته ومراسلاتی حاوی از اطلاعات دربار بطغرل میفرستاده متهمش ساختند و فرخ زاد آن طبیب لایق را به انتقام قتل برادرش عبدالرشید در سال ۴۴۵ هجری بقتل رسانید علی قول صاحب مطرح الانظار آن طبیب بی مانند راکتابیست در حفظ صحت که بنام سلطان مسعود غزنوی تالیف کرده .

---

(۱) طغرل نام ازحاجبین مودود بن مسعود بوده وعبدالرشید هم درسلطنت خود وی را بهمین منصب برقرار گردانیده بود (وبقولی از طرف سلطان عبدالرشید بن مسعود بحکمرانی سیستان نامزد شده بود) درسنه چهار صد و چهل و چار بر عبدالرشید شوریده واورا مقتول و برای مدت قلیلی (چهل روز) سلطنت نمود تاآنکه بتحریك یکی ازامرای غزنین ازطرف ارکان دولتی وروٴسای ملی غزنی کشته گشت وفرخ زاد بن مسعود برادر عبدالرشید به تخت سلطنت قرار یافته ازقاتلین برادر و متحدین طغرل انتقام کشید .

(البرت لورن) رئیس جمہور فعلی مملکت فرانسہ

عزتلو مکی بیک معلم استحکام مکتب حربیه

آثار عتیقهٔ افغانستان

مترجم سید قاسم خان

« در سنه ۱۹۲۹ مسیحی موسیو گودار André Godard فرانسوی که مطابق معاهدهٔ منعقده بین مملکتین افغانستان وفرانسه جهت ادارهٔ حفریات در افغانستان مقرر و از سال ۱۹۲۳ تا آخر سال ۱۹۲۷ مشغول کار حفریات بود ، آثاری را که بموجب معاهده مذکوره نصیب دولت فرانسه شده بود ، درموزه خانهٔ (گیمه) Musée guimet بعرض نمایش گذاشته ودرموقع افتتاح نمایشگاه مذکور مقالهٔ ذیل را بقسم هادی شاملین و تماشا کنندگان نمایش مزبور ، راجع به اهمیت تاریخی و چگونگی آثار عتیقهٔ افغانستان ، نشر کرده است . از آنجا که مقالهٔ مذکور عبارت از یك نظر عمومی بتاریخ مدنیت های قدیم و آثار عتیقهٔ قیمت دار وطن عزیز میباشد ، به اقتباس آن پرداخته شد . »

در قسمت جنوبی جلگهٔ ایران یعنی درمرکز دنیای قدیم ، برچار راهیکه سابقاً آسیای پیشین ، هند،و چین را بهم مربوط می ساخت ، مملکت کوهستانی موجوداست که دره های آن تاموقع کشف دماغهٔ امید « جنوب افریقه » بواسطهٔ واسکو دوگاما ، Vasco de Gama یکی از دروازه های بزرگ هند بشمار میرفت . ازهمان ازمنهٔ مهاجرت های مهمه اقوام آریائی بواسطهٔ این راه رفت وآمد های متمادی :— قوافل عظیم تجارتی ، روحانیون و ارباب مذاهب وجنگجویان ، بین باکتریان Bactriane (بلخ) وپنجاب بعمل آمده است .

کلیه فاتحینی که افسانه های اغراق آمیز ثروت های بی اندازهٔ هندوستان آنها را بطمع می انداخت ، از همین راه سوی هند هجوم برده اند . هیچ مملکتی به اندازهٔ این ملك عبورملل مختلف را ازخاك خود ندیده وهیچ خطهٔ مثل او حاکمیت اربابان متعددرا برداشت نموده است . پی هم آشوری ها ، مدی ها ، ایرانی ها ، یونانی ها ، سیت ها ، پارت ها ، کوشانی ها ، هیاطله ها ، ترك ها، اعراب ، مغلها ، افغانستان را استیلا نموده وچون اهمیت سوق‌الجیشی دیوار عظیم الشانی را که هندوکش بین هند وآسیای مرکزی بلندکرده است درك کرده اند، درتنها

منزل گرفتند ، و شهر های مستحکم و با شکوه و بنا هـای مذهبی دارای تمولهای سر شار و خارق‌العاده تاسیس کردند ، و ضمناً خواب های فتح و تسلط خود را در هند کم و بیش عملی نموده بعد تحت فشار مهاجرین جدید ، غالب گشتند .

شهر ها و زیارتگاه های معروف آنزمان ، امروز خراب و ویران شده ولی باز یافتن آنهـا اکنون تا اندازهٔ صورت پذیر میباشد و میتوان آثار آنها را از زیر خاك ، ریگ و بیابان حتی آبادی، های جدیده باز یافت. با وجود این باز یافتن آثار درخشان مدنیت هـای ازبین رفته که با نیان شهر ها و ابنیهٔ مذکوره بشمار می روند ، چندان موثوق وخالی ازمشکلات نیست .

بلخ امروزه با کتر یعنی همان (ام‌البلاد) قدیم است که صد ها دفعه ویران ودو بـاره آباد شده ، و مقر سلاطین اساطیری‌حتی بگفتهٔ بعضی ها قسمتی از شهر (زوررو آستر)پایتخت سلطنت مشهور (گریکو با کتریان) Greco Bactriane بوده است .

بگرام کـه در نزدیکی چاریکار حالیه وقوع دارد ، همان کاپیسای معروف مقر تابستـانی کانشکا امپراطورقویشوکت و با همت‌ترین ناشرین دین بودائی میباشد و نیز محتمل شهراسکندریه قفقاز که اسکندر کبیر در منتهاالیه راه هائیکه از دره های جبال هندوکش سرازیر میشوند، بنـا کرده همین بگرام یا در جوار آن بوده باشد .

هرات اسکندریه آسیائی « کلید هند » و یکی از دو پایتخت شهزاده گان تیموری می باشد .

قندهار همان اسکندریهٔ اراکوزی Arachosie است که بر دره های سلیمان داغ حاکمیت داشت .

جلال آباد همان‌نگارا ها رای مقدس است که مهد معجزات بودادیپانکارا Buddah Dipankara (یکی ازمعاریف مذهبی بودائی) وبهترین نمونهٔ صنائع مجسمهٔ تراشی‌گریکو بودیك (صنعت مخلوط بودائی ویونانی) بوده است .

هدهٔ امروزی(هیلو) ی قـدیمی است که هیوان تسانگ(۱) سیاح معرف چینی از آن

(۱) سیاح چینی که تمام‌مناطق بودائی‌را درقرن ۷ عیسوی زیارت کرده ودرا کثرآثار بنام هونستن ذکر گردیده(مترجم)

قصه میکند وزیارتگاه مهم اهل بودا و در تبریکات قیمتدار بودائی معروف وقت بوده .

بامیان کنونی که درقلب کوه های پربرف وقوع دارد همان بامیان قدیمی است که صدها معبد و ۱۲ هزار غار (سمچ) ومجسمه های کوهپیکر بودارا دربر داشته .

غزنی یاغزنهٔ امروزی برخرابه های غزنی مشهور پایتخت محمود غزنوی فاتح هند که یك زمان مرکز علمی وصنعتی اسلام بود وقوع دارد .

معهذا ، حینیکه ما (اروپائیها) به شناختن مدنیت ها و صنائع آسیای وسطی بذریعهٔ هیئت های پیلیوت Pelliot ، کلیما ـ منز Klemantez ، اوریل استین Aurelstein ، گرن‌ویدل Grun Wedel ، فون لوکوك که Von Le Coq که ازسنه ۱۸۹۷ درین راه یکدیگررا تعاقب نموده‌اند ، شروع کرده‌ایم ودرخلال موقعیکه تحقیقات (اندین ارکؤلوجیکل سروی) Indian Archaeological Servey و مطالعات موسیوفوشه Alf. Foucher صنعت (گریکو بودیك) قسمت هندی گندهارارا برای ما اززیر پرده های کلفت فراموشی و قرون تاریك ، سرازنو نشان میداد ، افغانستان که تا سالهای اخیر دروازه اش بروی خارجیها مسدود بود ، ازنقطهٔ نظر عتیقه‌شناسی تقریباً نامعلوم مانده بود ومعلومات جزئی که راجع‌به‌این خطه بدست آمده نتیجهٔ تتبع مورخین قدیمی مخصوصاً اثر افسانه های زوار چینی است که درقرون اولیه مملکت مذکور را سیاحت کرده اند : فاهیان Fahien درقرن پنجم مسیحی وهیوان‌تسانگ Hiuan-tsang در قرن ۷ در اوقات اخیره یعنی در دوران جنگ های انگلیس و افغان ، ماسون Masson هونیگسبرجر Honigsgerger و سمپسون Sampson در دورهٔ کابل یك تعداد ستوپه ها ظاهر کرده توانستند ولی اکثر زیارتگاه ها ومعابد را حوضه هاوفرودگاهای دره ها تصور نموده ازان ها صرف نظر نمودند .

تاوقتیکه موسیو فوشه بنام حکومت فرانسه حق و امتیاز حفریات آثار عتیقه افغانستان را حاصل نمود ، هیچ یك ازسیاحین مطلع اروپائی بلخ را ندیده بود بعبارت دیگر وقتیکه ما شروع بکار کردیم عمل تحقیقات تاریخی افغانستان دست نخرده باقی مانده و اجرای آن کاملاً عاید بوظایف ما بود .

مناظریکه دردوران سال ۱۹۲۳ دیده شد ، واسنادیکه (مراد ازنوشته جات ، تصاویر وغیره)

راجع به آنها بدست آمده ، به سه دسته تقسیم میشود :

حصه اول جلال آباد ، هده وکابل بودائی را که هر سه دردرهٔ دریای کابل واقع و صنعت آنها خاص گندهارائی میباشد ، دربر میگیرد .

دردستهٔ دوم کشت های بامیان ودره های اطراف آن شامل میباشد وصنعتی که دران جاها بملاحظه میرسد آنهم ازقسم (گریکو بودیك) است ولی به نسبت صنعت گندهارا به سبك آسیای مرکزی بیشتر نزدیکی میرساند .

ابنیهٔ زمانه های اسلام یعنی عمارات غزنی ، وارگ شهر غلغله، قسمت سوم را تشکیل میدهند .

هیچ بنائی که اززمانه های قبل از بودا باشد تاکنون درافغانستان کشف نشده است هنوز هم تاریخ عتیقه شناسی این مملکت برای ما تا موقع فتح اسلام ، باهمان قسمت از صنعت نیم یونانی ونیم هندی مخلوط معلوم میشود که درگندهارا یعنی در درهٔ دریای کابل وقسمت شمال غربی پنجاب به اثر مقابلهٔ یونانیت وبودائیت درمشرق (یعنی فتوحات سیاسی اسکندر بطرف شرق وانتشار بودائیت بطرف غرب) بوجود آمده است .

این صنعت درقرن اول قبل المیلاد پابعرصهٔ وجود گذاشته در۲،۳ قرن بعد خود را منبسط نمود و بعد روبه تنزل گذاشته بالاخره درقرن ٦ بکلی از بین رفت . معهذا ، باآنکه در ممالك مبداء خود به‌سبب تغیرات زمان وشرایط محلی صنعت مذکور ضعیف و کم کم معدوم میشد ، آثار آن به‌ممالك غیر ازقبیل هند،جزائرشرق‌الهندوسرهند نفوذ کرده وتاظهور اسلام،ودرممالکیکه‌زیر تسلط دین اسلام نیامده اند ازقبیل سیلان ، هند چین ، چین ، جاپان و تبت تااین اوقات دوام نموده . وبهمین سبب است که امروز آثار مدنیت گریکو بودیك را درین نقاط جستجو میکنند

تجسساتی که در درهٔ کابل بعمل آمده میتوان گفت که در امتداد تحقیقیات انگلیس ها است که در اطراف پشاور نموده اند ، گنند ها رای قدیم درهمان جائی وقوع داشته که امروز قسمتی از آن اینطرف سرحد هند وافغان و قسمت دیگرش آنطرف سرحد مذکور وقوع دارد . لهذا اینکه صنعت ، طرز تعمیر ومناظر مکشوفه درجلال آباد وهده وکابل بامناظر وصنعت وطرز معماری یافته شده درتکسیلا ، Taxilla تخت بهائی ، شهر بهلول وشهباز غاری (۱) بجز تفاوت

---

(۱) همهٔ این مواضع درپنجاب (هند) یعنی حصهٔ شرقی گندهارای قدیم وقوع دارد . (مترجم)

توقف جنازهٔ والا حضرت سردار محمدعزیز خان شهید درواگون شهزاده ها (ریل) برلن در دریک
استرا سه (ستیشن) که بعد از ۲ ساعت توقف ریل بطرف خط روسیه حرکت می‌نماید .

کوچکی (که آنهم به اثر اختلاف آب وهوا ومواد میباشد) شباهت کلی دارد ، چندان جای تعجب نمیباشد .

نقاشی ها و تزئینات ابنیه ، استوپه ها (۱) ، معابد وزیارتگاها ، درهردو حصه جات فوق تقریباً همسان اند . باوجود این بعضی از مجسمه ها که به اثرکاوشات عجولانه درهده ظاهر شده ، از نقطهٔ نظر صنعت تا امروز درحصهٔ هندی گندهارا بسیار کمتر مانند آن بملاحظه رسیده است.

یکی از آنها بود ارا در حالت رفتار نشان میدهد . بدبختانه این مجسمهٔ قیمتی از گل خام بود وروی آنرا فقط بایك پردهٔ نازك گچ پوشیده بودند بهمین مناسبت درموقعیکه آن را اززیر خاك بیرون آوردند بمجرد رسیدن هوای آزاد ، از هم پاشید شد . معهذا خوشبختانه عکس آن را که در موقع تیار بودنش گرفته بودند وجود مجسمهٔ مزبوررا تصدیق میکند . تناسب اندام آن قابل تحسین میباشد ولباسش بقسمی ساخته شده که چین های آن مجسم دیده میشود ودرخوبی کار ، مجسمه تراشی های ادوار بارونق یونان را بیاد میدهد . پاهای پرعصب آن زیبائی دلفریبی دارد وتناسب اندامش بحدی است که دراکثر آثار گریکو بودیك مانند آن دیده نمیشود .

حال تاریخ وسبك بنای مقامات وآثار تاریخی افغانستان را که در بالا به سه دسته تقسیم نمودیم ، بطور مختصر شرح میدهیم :—

جلال آباد :

شهر کوچك جلال آباد برخرابه ها بهتر بگوئیم قدری بطرف راست نگار هارای مقدس بودائی وقوع دارد واز بنای عمومی شهر عظیم الشان مذکور دروسط جلگهٔ حاصل خیز وسرسبز جلال آباد بجز بعضی خرابه های خاکستری رنگ لکه مانند که زارعین از مزروع ساختن آن صرف نظر نموده اند ، اثری بنظر نمی رسد . ولی بالای تپه های همجوار و در دامنهٔ سیاه کوه ، درغرب شهر هنوز هم خرابه های ستوپه ها ومعابد یکه اسم شهر بودائی را معروف آفاق ساختند ، ظاهر میباشد . درمیان جلگه هم آثار بعضی استوپه ها تاهنوز بواسطهٔ کشت زار ها معدوم وزیر قریه ها پنهان نشده اند اما برای یافتن آن ستوپه که بواسطهٔ کانشکا تعمیر شده و ۳۰۰ متر ارتفاع داشته است سعی بیهوده بعمل آمده ونیز باوجود کوششات زیاد اثر همان غار معروفیکه میگویند سایهٔ بودا درآنجا ظاهر وغایب میشد ، مکشوف نگردیده است .

(۱) استوپه بنائی است که بودائی ها اشیاء متبرکه را دران جا میگذاشتند . (مترجم)

خجسته توپه (اسم افغانی است یعنی تپهٔ خوب) ستوپهٔ ایست که به نسبت تمامی ستوپه های جلال آباد بهتر محفوظ مانده است و برفراز یك پوزهٔ سیاه کوه واقع گردیده که بردرهٔ وسیع و محل اجتماع دریای کابل وسرخ رود یعنی چشم انداز نگار هارا و جلال آباد حتی درهٔ که چند میل به طرف مشرق جلال آباد منتهی میشود ، حاکمیت دارد .

این بنای عالیشان چون خیلی مستحکم تعمیر شده بود یقین است که در مقابل تاثیر وشدت زمان فاتحانه مقاومت میکرد مگر افسوس که هونیگسبرجر آن را کشف کرده قسمت شمالی آن را مکشوف و زاویهٔ تهداب آن را ویران نمود و (ماسون) حصهٔ شرقی آن را باز و قلهاش را سوراخ کرد و همین دوصدمه عمارت باشکوه را خام و ویران ساخت .

امروز از تزئینات خجسته توپه بجز موقعیت قشنگ و موزونیت نقشهٔ و تناسب هر یك از اجزای آن با دیگران ، دیگر اثری برای ما محسوس نمیشود فقط شکل عمومی ، قسمتی از تهداب با شکوه آن و کربند طاق نمایش (که تقریباً دست نخورده باقی مانده) در مقابل بیننده عرض اندام مینماید . معهذا همین بقایا وخرابها اگر بنظر غور دیده شود و کسی که از علم حفریات و این قبیل آثار اندك اطلاعی داشته باشد لحظه بقایای مذکور را بخیال خود بگیرد ، بنای عظیم الشان قدیمی مزبور همانطوریکه در قدیم وجود و بر فراز تپه ها مقابل دور نمای شهر مقدس وقوع داشته با بخاه عمارت عظیمهٔ دیگر ، ومنظرهٔ دور نمای عمومی آن مدنظرش تجسم خواهد نمود .

خجسته توپه بالای صفهٔ بزرگی وقوع داشته و از آن صفه پله گان عریض و مستقیمی که به رواق مدوری راه میداد ، جدا شده بود . قسمت تحتانی رواق مدوربرازحجاری های برجسته و مجسمه های بودابود ودر حصهٔ بالای آن یك ستون فلزی سقف را نگه داری میکرد . داخل این بنا بالتمام رنگ داده و قسمتاً زرکاری شده بود .

حجاری ها شاید در آنزمان هم حاوی صنعت بی نظیر ـ و معماری خالی از عیب نبوده ولی بوضوح فهمیده میشود که سبك و تزئینات این بنا ها بواسطهٔ کدام سبك ظریفی گمراه نشده بلکه هر قسم بوده خاص اثر استادان و ملی و مطابق سبك مملکت بوده نه تقلیدی . و نیز دیده میشود که در صنعت کاری های این بنا ها مقصد عمده جلب توجه پیروان مذهب (بودا) و متأثر نمودن آنها بوده به وسائل معمولی از قبیل تعدد و تکثر حجاری ها ، الوان ، اشکال ،

انتخاب موضع ، و ضعیت سنگین و سهمگین ابنیه و نیز شاید مقصد از کشودن کیسه زائرین بوده باشد .

در حقیقت از آن همه نقاشی های معابد خجسته توپه چیزیکه قابل ذکر باشد بدست نیامده ولی یقین کرده میشود نقاشی های مذکور شبیه به همان نقاشی های بد کاری بوده است که در معابد نزدیك جسته توپه (که یقیناً از همان زمان میباشد) بواسطهٔ سامپسون‌کردهٔ آن برداشته شده است. برخلاف جلال آباد حفریاتیکه بمقام هده که در چند میلی نگار ها را وقوع دارد بعمل آمده یك کارگاه مجسمه تراشی عالی را مکشوف نموده است .

هده :

هده قریهٔ کوچکی است که در جوار شهر بزرگ دیگری که آنهم مثل نگارها را ازجملهٔ مهمترین زیارتگاه های بودائیت بوده ، وقوع دارد . فاهیان که این موضع‌را درقرن ٥ مسیحی سیاحت نموده روایت میکند که درآنجا یك عصاء ،یك دندان و یك استخوان جمجمهٔ بودا را که بقسم تبرك جهت زیارت پیروان بودائیت بالای تختی از طلا گذاشته بودند ، دیده است .

از معابد و زیارتگاه های معروف آنجا بجز غندی های سنگ و خاك ، دیگر اثری روی زمین باقی نیست . ستوپه های بزرگ بکلی از بین رفته و بقایای آنها بقسم تپه های سنگی زرد گون بنظر میرسد وغارهائیکه جهت‌رهایش زائرین ساخته و درون آنها نقاشی‌شده بود، بالتمام غلطیده و اگر کدام یك ازان‌بر جا مانده باشد ، بحدی دود آلود گشته که زیر ورق ضخیم و کثیف دود نقاشی ها تقریباًهیچ بنظر نمی رسد .

در دشت خشك و خارهٔ که امروز هده را نمایش میدهد ، یگانه علامت طراوت همان دور نمای کشت زار های اطراف جلال آباد است و اگر درنواحی رود خانه وزیر ریگ زار های آن آثار سنگ کاری تالاب ها و جاده های سنگ فرش مکشوف نمیشد ، مشکل بود انسان بتصور آورده بتواندکه سابقاً درین دشت باغات و تالاب هائی که‌هیوان تسانك در آثار خود از آن حکایه میکند وجود داشته است .

معهذا حوضهٔ هده برای عتیقه شناسان به طور فوق‌العاده حاصل خیز است . ما (حیثت عتیقه شناس) در آنجا ابتداء از یك معبد بزرگیکه اخیراً زیارتگاه مجلل و باتجمل شده بود‌ و‌در مرکز شهرقدیم برفراز پشتهٔ موسوم به تپهٔ‌کلان واقع‌بود ، شروع بکارنمودیم . و آن

معبد را بقسم مکملی تحت تجسس گرفتیم ، در میان طاق ها ، در خالیگاه دروازه ها حتی در طول دیوار ها مجسمه های بزرگ گذاشته شده کشف شد . در حویلی نیز به اطراف استوپهٔ بزرگ مرکزی استوپه های متعدد دیگر موجود است . این موضع ، هم از نقطهٔ نظر خوبی و قیمتی بودن آثار و هم از روی تعدد مجسمه ها و ابنیهٔ بودائی بمنزلهٔ یك موزه خانه صنعت گریکو بود یاك بشمار میرود .

ولی بد بختانه از تمام آنچه در بالا ذکر شد ، بجز بعضی از آنها ، بدست ما نیامد زیرا موقعیکه ما از موضع مذکور دور رفته بودیم یك عده از نفری محلی بدون اطلاع داخل شده و مجسمه ها و غیره اشیاء ظریف را تلف کردند . معهذا نتیجهٔ مأموله حاصل شد زیرا دریافت کردیم که هده یکی از دلچسپ ترین مراکز صنعتی گندها را بوده است . بدون شك اگر آن قسمت حفریات دقیقانه نموده شود ، زحماتیکه کشیده شود بواسطهٔ اکتشافات عالی وقیمتی تلافی خواهد شد .

کابل : وقتیکه انسان از طریق شوسهٔ جدید طرف کابل میرود ، در نزدیکی شهر حالیه مسافت تقریباً ده میل را در طول اندیهائی که دفعةً پائین آمده و دریای لوگر را راه عبور میدهد ، طی مینماید . کمی پیشتر از این بریده گی سه غندی در کوه بر جسته گی کرده است : ـ سه توپان ، کری و شیوه کی. کابل بودائی در روی این سه غندی وقوع داشت . ازین مرکز تمدن قدیمی هم مثل نگار ها را و هده بجز منظرهٔ غندی های بی آب وگیاه و خرابه های بعضی از استوپه ها و معابد چیز دیگر باقی نمانده است . کابل بودائی در کنار گذرگاه زائرین و قوافل تجارتی یك شهر حقیر و بی نام بوده است .

هیوان تسانگ که کاپیسا را در قرن هفتم میلادی سیاحت و ابنیهٔ آن را با آب و تاب زیاد تعریف نموده ، راجع به کابل بودائی هیچ چیزی نمیگوید .

زیارتگاه ها و معابد آن ، بنا های محقری بوده که نقشه ها و جزئیات مهندسی شایان دقت را برای ما ارائه میدهد ولی درین ابنیه از تزئینات ونقاشی تقریباً هیچ اثری نیافتیم اغلب روی داخل دیوار ها از همان گچ ساده که دران زمان معمول بوده ، هم عاری میباشد .

معهذا کابل شهر مذهبی و در حدود ۴۰،۳۰ معبد را مالك بوده است . هنوز هم بر فراز شهر مذکور در قلهٔ کوه یك منار عظیم الشان (منار چکری) که تا اکنون در مقابل

زلزله ها و دیگر حوادث طبیعی مقاومت نموده و سابقاً برای مدنیت کردن اهالی دشتستان بطرف نگار ها را و هند تعمیر شده بود ، مشاهده می شود . منار چکری (منار چرخ دار) هم با همان طرز معماری و همان موادیکه در ابنیهٔ دیگر کابل بکار رفته ، تعمیر شده است . از وضعیت تا مکمل حصهٔ بالائی (کلاه گک) آن چنان معلوم می شود که سابقاً دراینجا چرخیکه از قرار معلوم اسم منار را بواسطهٔ آن (منار چرخ دار) گذاشته اند ، نصب بوده است .

بامیان: حال ما می دانیم که از تاکسیلا تا کابل فقط با یك قسم از صنائع بودائی سر و کار داشته‌ایم . اما دربامیان به استثنای مجسمه های بزرگ بودا که از روی یقین به صنعت اندوگریك (صنعت مخلوط هندی و یونانی) تعلق دارد ، در تزئینات طاق ها و غار ها و در تشکیل نقشه ها نسبت های واضح همراه نقاشی و مهندسی زیارتگاه های آسیای مرکزی محسوس میگردد .

در بامیان کنشت ها عموماً سنگی و بصورت غارها و طاق ها تعمیر شده اند زیرا دراینجا هم مثل قزل بزیلکیك ، توان هوانگك و سرهند ، رو حانیون از سبب سردی فوق العادهٔ هوا ، به آب و هوای ملائم و تغیر نا پذیر ، (مساوی) داخل غار ها پنا هنده میشدند . درهٔ بامیان که ۲۸۰۰ متر ارتفاع دارد ، در سال ٦ ماه زیر برف میباشد و علاوه برین درهر موسم بواسطهٔ تند باد های مخوف جاروب میشود .

تا جائیکه ایقان حاصل شده ، ابنیهٔ اولی بامیان عبارت از همان معابدی است که در پای پشتهٔ که بعد ها دران جا مجسمه های بزرگ و طاق های معروف تراشیده و حفرشدند، بواسطهٔ (شاه سابق) که هیوان تسانگ از او قصه میکند ، بنا شده بود . این در زمانی بوده است که بلخ مرکز بین المللی تجارت گشته و کره یا صفحهٔ دوار هر سه شاهراه تجارتی آسیا یعنی امپراطور روس (بطرف غرب) چین (جانب شمال شرق) و هند (سوی جنوب) بشمار میرفت . و نیز در همین زمان بود که کانشکا امپراطور بقسم معجزه نمائی به مذهب سابقش یعنی بودائیت عود نموده و با جهد مذهبی بی نظیری در راه نشر آن سعی میکرد . موضع بامیان خیلی خوب انتخاب شده بود زیرا از یکطرف سلاسل کوهستانی و دره های مهم هندوکش دراینجا ختم میشد و از طرف دیگر کاروانهای عظیم تجارتی که بین هند و باکتریان (بلخ) رفت و آمد میکردند از توقف درین نقطه ناگزیر بودند . و هم شاید بانیان و موسسین مدنیت و ابنیهٔ بامیان قشنگی منظر دامنه های سنگی آنجا را پسند نموده و فکر کرده باشند که آثار و بنا های شان در

میان سنگهای مستحکم آن خوبتر و دیر تر دوام خواهد کرد . باینطریق نسل های متعدد در راه توسیع تعداد و شکوه طاق ها و غار ها و دیگر ابنیهٔ بامیان کار کرده اند .

سه مجسمهٔ ایستادهٔ بودا وسه مجسمهٔ نشستهٔ آن در میان یك طاق بزرگ شبیه به شکل برگ شبدر تراشیده شده است . اطراف و جزئیات آنها بقسم کافی تراش یافته و روی آنها را با یك ورق گچ سفید که در لای آن میخ های چوبی کوفته شده آستر داده اند . و بعد از سر تا پای مجسمه های مزبور را به آن قدر خوبی طلا کاری کرده اند که هیوان تسانگ درقرن ۷ تصور کرده بود که مجسمهٔ بزرگ ۳۵ متری کاملاً از برنج ریخته شده است . امروز از این مجسمه که قدیمترین مجسمه های بامیان شناخته میشود و با اولین معبد آنجا در یك زمان تعمیر شده ، فقط طرح عمومی آن معلوم میشود . بالاتنهٔ آن بسیار چاق وبسیار کوتاه میباشد . پاها در بدن مثل خام کوب وبدنما معلوم میشود . بزرگی سر فوق‌العاده است . اما تناسبات مجسمه بزرگتر که ۵۳ متر ارتفاع دارد ، خیلی صحیح تراز مجسمهٔ اول الذکر است .

بدن موزون آن به‌بسیار خوبی راست روی پاها قرار دارد ومثل مجسمه های یونانی ورومی که از روی آن ساخته شده ، گرده ها حالی وسحی هایش نمایان میباشد .

نقاشی های طاقیکه این مجسمه ها در میان آن ساخته شده ، تقریباً بکلی از بین رفته است معهذا آثار آن نقاشی هائی را که‌کمتر خراب شده بود ، گرده کردیم. این نقاشی‌ها که تاکنون مابین اجانته (درهند) وآسیائی مرکزی یگانه معلوم میشود ، از روی اسلوب ، مبداء رسم ها و الوان باسائر نقاشی های این حدود فرق کلی دارد . ویك صنعت محلی را که در میان یك درهٔ تقریباً غیر مسکون بوجود آمده باشد نشان نمیدهد بلکه یقین میتوان کرد که اثر عابرین باشد وچنان معلوم می شود که هر نقاشیکه از بامیان عبور نموده ، خواه رو حانی و خواه عامی برای یادگار و یا در عوض مهمان نوازی که‌دیده ، یك نمونهٔ از قابلیت خودرا دران‌جا باقی گذاشته است .

درین نقطهٔ عالم که کلیهٔ مدنیت ها دران باهم مقابل گشته یقین است که از قرن ۲ تاقرن ۸ یعنی ظهور اسلام جمیع سبك های نقاشی دران نمایش یافته است : ـ

نقاشی هائیکه حصهٔ بالائی طاق بودای ۳۵ متری و مقدسین آسمانی آنها و تصاویر معطیان

همان را با کلاه ساسانی تزئین نموده ، انسان را بیشتر بفکر آن نقاشی ساسانی که راجع به آن خیلی کم معلومات بدست آمده ، می اندازد . و نقاشی های برجستهگی طاق بودای ۵۳ متری بواسطهٔ جذابیت رنگ ها و قشنگی رسم ، طرز نقاشی هند را بیاد می آورد . درین نقاشی ها یاقشاد ها (فرشتگان هوائی) که با بالهای کشاده بمعیت زنان شان که قربانی ها همراه دارند وبیك پرواز سوی تصویر بود ابالای روند ، نمایش داده شده است .

یکی از تصاویر یکه درقسمت بالائی طاق یکی از بوداهای نشسته رسم شده بطور قطع نقشه های (کرشتهای بیزانتین (۱) رابخیال انسان خطور میدهد . یکی دیگر از آنها به طرز چینی است حالانکه قسمت عمدهٔ نقاشی های که دریکی از غار های درهٔ ککرك (نزدیك درهٔ بامیان) کشف شده بدون هیچ شبه اثریك صنعت آسیای مرکزی میباشد .

علاوه برین یك تعداد تزئینات نقاشی دیگر ، هم در غار هائیکه بقسم زیار تگاه و معبد ساخته شده ، بکار رفته است . ولی این نقاشیها تقریباً بکلی از بین رفته ، بعضی ازانها بواسطهٔ تبر محو گشته ورخی دیگر زیر طبقهٔ ضخیمی از چربی که روی آن ریخته پنهان شده است باوجود این یك عده از این تصاویر که زیر یك ورق گل وکاه که روی آن راچربی فراگرفته مخفی شده بحالت طبیعی موجود مانده است وشاید براثر کاوش زیاد بتوان آنها را کشف کرد .

نقاشی های طاقهای مجسمه ها وخود مجسمه های مزبور ، به طور قطع مهترین و قیمت دار ترین صنایع عتیقه شناسی بامیان میباشند . علاوه برین چندین هزار غار (۲) خورد وکلان دیگر هم درطول درهٔ مرتفع ، اینطرف وآنطرف درهٔ بوداهای بزرگ وقوع دارد ، و یقین است که همهٔ این آثار از منهٔ قدیمه درنظر عتیقه شناسان خالی از اهمیت نیست . تاجائیکه فکر میشود اغلب این غارها محض برای محافظت زائرین ، تجار وحیوانات قوافل از برودت ، درپهلوی کوه حفر گشته است امابعضی دیگر مخصوصاً همان غارهائیکه دردوطرف مجسمه های بزرگ وقوع دارد ، برای عبادت وزیارت مختص بوده اند ودرهمین قسمت دوم است که نقاشی هائیکه حال نیز درنظر علماء خالی از اهمیت نمیباشد ، رسم کرده بودند .

تا اینجا فقط از غار ها و طاق های بامیان سخن راندیم حال طریقه و طرز بنای آبادیهای

---

(۱) مدعا از تصاویر حضرت عیسی علیه السلام که در روم قدیم رسم شده . (مترجم)

(۲) مراد از سمچ هائیکه در دامنهٔ تپه های بامیان حفر شده است (مترجم)

آنها را تا جائیکه از مشاهدات ایقان‌حاصل شده تذکار مینمائیم : -

ابتداءً روحانیون بودائی بامیان ، بواسطهٔ سردی فوق العادهٔ هوا در غار هائیکه ذکر آن در فوق آمده ، پناه‌برده ، عبادتگاه ها و زیارتگا هارا در آنها تعمیر کردند ولی کم کم بفکر تعمیر بنا های مستقل افتاده و قلعه های محکم که در حقیقت زیارتگاه هـا و عبادت گاه هـا بوده اند ، به سبك هـای مخصوص خود در میان تپه هـای برجسته آباد کردند . اگر بدقت ملاحظه شود معلوم میگردد که ابنیهٔ مستقل مذکور ابتداء در اطراف مجسمه های بزرگ بودا تعمیر شده وبعد کم کم به اطراف منتشر ومنبسط گردیده است :

بعضی از این عمارات راساً به مجسمه های بزرگ که میان طاق ها تراشیده شده (و ذکر آن در بالا آمده) مربوط میباشد و وسیلهٔ ارتباط عبارت از زینه های فضائی بزرگ وطولانی بوده است . و برخی دیگر بکلی مستقل و مخصوص عبادت بود ، ولی در هر دو قسم ابنیهٔ مذکور اصول تعمیر یکی است زیرا اصل عمارت درپای دره ها برصفه های بلند از سنگ ساخته شده و دارای یك اطاق بزرگ بوده که بدون‌شك‌برای اجتماع و عبادت‌روحانیون‌اختصاص‌داشته است و در اطراف این اطاق چندین اطاق خورد دیگر تعمیر گردیده بود که روحانیون دران رهایش میکردند . این عمارات در چند سال آباد نشده بلکه روحانیون متعدد در طول قرون متمادی در راه عمران آنها صرف مساعی نموده اند یعنی ابتداء صورت عمومی عمارات را ساخته و بعد در اوقات متفاوت به تکمیل و تزئین آن پرداخته اند .

این عمارات عالیشان و مدنیت بامیان تاقرن ۸ یعنی تاد خول اسلام درافغانستان ، دوام کرده و بعد فاتحین اسلامی این خطهٔ بودائی را بتصرف خود درآورده اکثر روحانیون بودائی را کشتند ، و برخی از آنها را مسلمان ساختند و معابد و زیارتگاه های معروف بامیان را خراب کرده در عوض آن ، مقابل آبادی هـای مذکور شهر غلغله را بنا نمودند بقسمیکه درانداك زمان شهر نوآباد درعظمت وبناها ، مساجد وکاروان سرای‌ها جای شهر بودائی‌را گرفت . ولی بدبختانه این آبادی نیز دوام نکرد ودرقرن ۱۳ چنگیزخان آن را همراهٔشهر ضحاك که ۲۰ کیلومتر دورتر بطرف مشرق وآنهم در درهٔ بامیان وقوع داشت ، ویران وباخاك یکسان نمود . چیزیکه امروز ازتمام این‌مدنیت وابنیهٔ تاریخی باقی مانده (به استثنای طاقها ومجسمه‌ها وغارهائیکه

درفوق ذکر شد) عبارت ازاثرات و بقایای تهداب های مساجد اسلامی وقلاع متین سابقه میباشد که اغلب برفراز تپه ها وقوع داشته اند .

خرابهٔ قصر یکی از شاهان اسلامی آنجا امروز یك قریهٔ بوی گشته است . تمامی این بنا های اخیرالذکر (بعدازاسلام) عموماً ازخشت خام تعمیر شده بودند .

غزنی که به شمال مغرب کابل واقع است ، آثار اسلامی قیمت‌دار تری را دربر دارد .

غزنی : درحدود سنه ۹۶۲ عهد مسیح یك غلام ترکی‌الاصل موسوم به‌الپتکین که در خدمت صاحب منصب یکی ازسلاطین آخری سلسلهٔ سامانی (بلخی) ملازمت داشت، اعلان استقلال نموده غزنی را که حاکم آن بود ، مرکز سلطنت خود قرار داد . غزنی دران وقت هم مثل امروز یك شهر حقیر وکوچك بود و دیوار های گلی ضخیم وبروج مرتفعه وخندق های عریضی مدافعهٔ آن را مینمود . پسر خواندهٔ الپتکین موسوم به سبکتگین که پس ازاو برتخت غزنی جلوس کرد فتح‌افغانستان را که پدرش شروع کرده بود به اتمام رسانیده وچندین بار به هند حمله برد .

پس‌ازاو پسرش محمود که‌بعدهالقب محمود غزنوی‌را حاصل‌کرده ، وبزرگترین سلاطین این سلسله شد،رسیده و از سنه ۹۹۷ الی سنه ۱۰۳۰ مسیحی ، حکومت کرد . محمود ۱۷ بار برهند هجوم برده به سلطنت و تمول فراوان ازآنجا باخود باز آورد . ونیز درهمین تهاجمات است که بین اهالی افغانستان‌وهندتماس‌پیدا شده وسلیقهٔ صنعت ومعماری هند به غزنی وارد گشته رواج یافت. سلطان پس از اولین‌فتح که به غزنی مراجعت نمود ، تجمل و عظمت ابنیهٔ هند اورا مجذوب نموده فوری به تعمیر یك شهر جدید اقدام کرده شهر نورا درسمت مشرق شهر قدیم آباد نمود .

فرشته‌مورخ قصه میکند که « محمود درشهر جدید چنان یك مسجد بزرگی تعمیر کرد که تماماً ازسنگ مرمروسنگ تراش بوداسم آن‌را(عروس‌آسمانی) گذاشت وعلاوه برین دارا لعلومی تاسیس کرد که چندین هزار عالم ، طالب ومعلم دران شرکت داشتند ومصارف همه ازطرف حکومت داده میشد وبه پیروی او خوانین ومتموlین غزنی درتعمیر قصر ها ، وبنا های ملی قشنگ و باشکوه باهم رقابت نموده ، شهر غزنی را عظمت وزیبائی بی‌نظیر بخشیدند . بقسمیکه درکم مدت پایتخت جدید در تعداد مساجد ، کاروان سرا ها ، چشمه ها ، پل ها وحوض ها ، برهمه دول شرقی امتیاز پیدا کرد . »

در خلال این فتوحات اطراف سلطان محمود را شعراء، علماء وصنعتگران مشهور وقت احاطه کرده بودند . فردوسی همدردربار او بود که شاه نامهٔ معروف را که افتخار ایران قدیم بشمار میرود ، نظم کرد . غزنی درزمان سلطنت سلطان محمود پایتخت علمی وصنعتی اسلام گردید .

سلطان مسعود پسر محمود هم مثل پدرش ،بسمت هند و ترکستان جنگ های زیاد نموده بنارس را گرفت ولی از طرف دیگر خراسان را امرای سلجوقی از او گرفتند .

جانشینان مسعود کم کم پایتخت غزنی را ترك کرده ، قصور عالیه لاهور را مقر سلطنت خویش قرار دادند وازین کم توجهی شهر غزنی روبخرابی گذاشت تاآنکه غزنویها تنزل یافتند .

در ۱۱٤۹ علاؤالدین حسن شهر غزنی را ازبنیاد خراب کرد و در ۱۱۸٦ سلسلهٔ غوری جانشین غزنویان گردید .

به این قرار پایتخت محمودی فقط یك ونیم قرن عمر کرده و بعد ازان بکلی خراب شد . بقسمیکه در۱۹۲۲ وقتیکه فرانسه امتیاز حفریات آثار عتیقهٔ افغانستان را حاصل کرد ، راجع به ابنیهٔ غزنی خیلی کم معلومات برای ما تهیه شد تمام آنچه میدانستیم این بود که ۲ عدد ازمنارهای فتوحات محمود ومقبرهٔ اوهنوز درغزنی موجوداست. معهذا مثل فرغوسان (۱) باورکرده نمیتوانستیم که ازان همه عظمت و ابنیهٔ مهمه اینقدر کم اثر باقی مانده باشد .

پس اولتر بفکر کشف آثار غزنی افتاده بملاقات آن شتافتیم .اولین منظر اینخطهٔ قدیمی بنظر سیاح یاس آور مینماید زیرا از تمای آن ابنیهٔ معروف ، مساجد باشکوه ، دارلعلوم ها ، مدارس ، کتب خانه ها ، آب انبار ها ، جز همان دو منار نیم خراب و گنبد تازه ساخت مقبرهٔ سلطان که در میان انبوه درختان واقع است دیگر هیچ اثری درروی زمین معلوم نمیشود ، ولی اینقدر حدس زده میشود که مساجد ، زیارت ها ومقبره‌های جدیدیکه امروز وجود دارد، اغلب ازمواد و مصالح شهر ویران شدهٔ قدیم بنا شده است ،

مادر اثر کاوش و کوشش زیاد نه تنها قبر سبکتگین پدر محمود بلکه یك مقدار زیاد قبر ها ولوح سنگ های مرمری را کشف کردیم که روی آنها نقوش حیوانات ، نوشته‌جات یادگاری آیات قرآنی ، اشعار و تزئینات قشنگ حك شده ، و سابقاً بر قبر شهزاده گان و امرای

---

(۱) یك مؤرخ است.

غزنوی نصب بوده است . علاوه برین یك مقبرهٔ مجلل دیگری که غالباً مدفن مسعود پسر سلطان محمود تصور میشود ، نیز در اثر حفریات ما پیدا شد .

این کشفیات آثار غزنویان به ما و اخلاف ما اجازه خواهند داد که نقشهٔ صورت پیدایش آن مدنیت و صنعت بالخصوص هیرا که بواسطهٔ سلطان محمود ایجاد شده و ذریعهٔ اخلافش در هند داخل گشته و در اثر آمیزش با صنعت هند ، یك صنعت (هند واسلامی) را که عجائب آگره دهلی . لاهور و شهر های دیگر هند ، اثر آن است ، بوجود آورده طرح کنیم .

بقرار فوق چگونگی راه تاریخی را که مابین هند وبلخ ممتد شده ومدنیت هائیرا که بواسطهٔ ملل مختلف در عرض راه مذکور بوجود آمده و بالاخره مدنیت اسلامی غزنی را بطور خلص شرح دادیم . ولی اینقدر علاوه میکنیم که تحقیقات ما وحفریاتی که تاامروزکرده ایم مکمل گفته نمیشود بلکه یك قدم ابتدائی در راه کشف و مطالعهٔ مدنیت های قدیمهٔ افغانستان بشمار میرود، و امید است در آینده علمای عتیقه شناسی بیش از این به کشف آثار تاریخی آن خطه صرف مساعی نموده واهمیت آثار مذکور و چگونگی ایجاد و زوال آن را ظاهر کنند . گمان میکنم با همین معلومات مختصر خوانندگان و تماشا کنندگان نمایشگاه بهعظمت مدنی و تاریخی این مملکت باستانی که تا امروز از عموم خارجی ها مستور بوده ، پی برده بتوانند .

دوستی :

پیدا کردن دوست کافی نیست ، بل حفظ آن مهم تر میباشد .　　(فرانسوادا مبواز)

عشق حقیقی :

عشق مشترك است بین مرگ و حیات درحالیکه عشق خدا باشد حیات جاوید ، والا مرگ ابدی است .　　(لاکوردر)

خوشبختی یك چیز روحی است نه جسمی لهذا چشمهٔ آن درجان نثاری است نه درمسرت، در عشق است نه در شهرت　　(لاکوردر)

مولفات در افغانستان

(۲)

نویسنده م . کریم نزیهی

التدارک لانواع خطاالتدبیر . دائر بمعالجات طبی و عبارت از هفت مقاله است . که شیخ آنرا در خوارزم برای ابوالحسین (۱) احمدابن محمدالسهیلی تصنیف نمود . راجع باسم این کتاب اختلافات زیادی بمشاهده میرسد، ازانجمله کاتب چلپی (۲) آنرا باسم (التدارك انواع خطأ الحدود) و در نامهٔ دانشوران (۳) بنام (تدارك در انواع خطأطبیب) قید نموده اند . و تنها در قاموس الاعلام (٤) شمس‌الدین سامی و ترجمهٔ حال شیخ در مقدمهٔ منطق المشرقین (٥) باسمی که ما یاد کرده ایم (التدارك لا نواع خطأ التدبیر) نگاشته آمده . و راجع بآن اطلاع قابل ذکری بدست نیامد .

*
*　*

الموجزالصغیر : هر چندیکه چلپی آنرا (٦) در تحت عنوان (الموجزالکبیر) باسم مزبور (الموجزالصغیر) قید نموده ،بازهم دربعضی موارد باسم (المختصرالاصغر) نیز یاد کرده شده‌است (۷) و باتفاق آراء (کتاب موصوف) در منطق وعبارت ازهمان رسالهٔ

---

(۱) و بروایتی ابوالحسن احمد ابن محمد السهیلی (و بروایتی سهلی وزیر مأمون خوارزمشاه) احتمال میرود که احمد ابن سهل باشد ؛ که از معاریف رجال اهل سامان است و او پس ازانکه بحکومت سامانیان خدماتی زیادی نمود ، اخیراً در اوائل قرن چهارم هجری به نصر ابن احمد سامانی عصیان کرده ، زمانی به تسخیر و ضبط نیشاپور و مرو و نواحی آن نیز موفق گردید . ص ۷۸۸ ج اول قاموس الاعلام .

(۲) ص ۲۷۰ ج اول کشف الظنون .　(۳) ص ۸۲ ج اول نامهٔ دانشوران.
(٤)ص ٦۳۷ ج اول قاموس‌الاعلام .　(٥) منطق المشرقین طبع مصرص یزمقدمه.
(٦) کشف الظنون ج دوم ص ٥٦۸　(۷) منطق‌المشرقین مقدمه ص ی .

منطق نجات است . که بعد از خطبهٔ کتاب در ابتدای آن (نجات) مندرج ، و آغاز بحث از تصورات و تصدیقات می نماید . و این نیز از جملهٔ کتبی است . که تصنیف آن بجرجان صورت گرفته است .

*
* *

العلائی : فارسی و در یك مجلد که در نامهٔ دانشوران (۱) باسم (الحکمة العلائیه موسوم بدانش نامهٔ فارسی) و درکشف الظنون (۲) باسم (الرسالة العلائیه فی قواعد الحسابیه) نامی ازان برده شده است . وبا وجودیکه کاتب چلپی آنرا در ریاضیات دانسته، مشتمل برفصول متعددی می نگارد . متاسفانه در عین حال اسم مصنف آن را نبرده است . لیکن بطور یقین استنباط می شود ؟ عبارت از همان کتاب العلائی (۳) است . که شیخ آنرا (زمانیکه علاءالدوله عزم همدان نموده ، اورا بهاشتغال ترمیم در امور کواکب گماشت. و بنا بر کثرت اسفار وعوایق آن خالی در امور رصد روداد .) باصفهان بنام علاء الدوله ابن کاکویه (٤) تصنیف نمود .

*
* *

الا دویةالقلبیه : دریك مجلد وکتابیست متضمن اطلاعات طبی راجع بادویة ، که شیخ در همدان بجهت الشریف السعید ابو الحسن علی ابن الحسین الحسین بهتصنیف رساند ، واما صاحب حبیب‌السیر (٥) راجع به تصنیف این کتاب چنین می نویسد . « بعد ازانکه علاءالدوله از همدان باز گشت ، شیخ را بمصحوب خود بهمدان (از سیاق کلام ظاهر میشود که بجای همدان اصفهان باید باشد ، وهم اصفهان بصواب نزدیکتر است) آورد. ابوعلی درمنزل علوی فرود آمده ، ادویة قلبیه را دران ولا تالیف کرد . »

(۱) نامهٔ دانشوان ج اول ص۸۷.　　(۲) کشف الظنون ج اول‌ص ۵۵۸.
(۳) منطق المشرقیین مقدمه ص ط .　　(٤) علاء الدوله ابن کاکویه از امراء اصفهان‌ویکی از مربیین مبرزشیخ است . ودرهائله تاراج سلطان مسعود شیخ بمنصب وزارت او (علاوه الدوله) اشتغال داشت . و در آنوقت در اثریکی از توقیعات شیخ ، سلطان همشیرهٔ اورا نیز بحبالهٔ از دواج در آورد .　　(٥) حبیب‌السیر ج ۲ جزو ٤ ص ٦۱ .

الموجزالکبیر : یکی از کتب مصنفه‌شیخ وبهمدان تصنیف آن بسر رسیده . وازانکه کاتب چلپی (۱) آنرا باالحاق کلمه (فی‌المنطق) قید نموده است . معلوم میشود ، که درعلم منطق است ، و زیاده اطلاعی به‌نسبت آن در دست نیامد .

*
*　*

تعالیق مسائل حنین (۲): نیز از مصنفات شیخ درطب است . که‌آنرا درهمدان تصنیف نمود . و بغیر ازینکه مورخین اطلاعی از آن داده باشند. تنها به‌بردن اسم او اکتفا نموده اند. وبه‌ظن غالب (از اسم آن استنباط میشود) عبارت از تعالیق است که بر (مسائل حنین) نام یکی از آثار حنین نگاشته است .

*
*　*

القولنج : در یك مجلد ودائر به طب است . و شیخ هنگامیکه در قلعهٔ فرد جان (۳) محبوس بود ، کتاب مذکور را به تصنیف رساند ، و بقراریکه مینویسند ؛ نسخهٔ کاملی ازان موجود نمیشود .

●
●　●

قوانین یا معالجات طبیه : نیز درطب ودر نامهٔ دانشوران (کتابی درمعالجات موسوم بقوانین) نگاشته آمده وتصنیف آن را دراصفهان (٤) میداند وراجع بآن اطلاعی زیاده بنظر نرسید .

---

(۱) کشف‌الظنون‌ج ۲ ص۵۶۸ . 　(۲) ابوزید حنین ابن اسحاق العبادی از اطبای مشهور ومعاریف مترجین بزرگ عالم‌اسلامی (درزمان‌عباسی) است‌که دراواخرخلافت مامون الرشید بریاست دارالترجمهٔ بغداد منصوبیت یافته، کتب زیادی درحکمت وفلسفه ازیونانی بعربی‌ترجمه نمود، ازانجمله‌اقلیدس‌ومجسطی وغیره است وفاتش بسال(۲۶۰) هجری، وفیات‌الاعیان ج اول‌ص۱۶۷.

(۳) فرد جان قلعهٔ مشهوریست درنواحی همدان وآنرا براهان نیزگویند . و طاهر ابن محمد ابن ابوالحسن ابومنصور امام همدانی (حفید امام عبدالرحمن) به‌ربیع‌الاخر سنه ٤۲۳ هجری درانجا وفات‌نمود . (معجم‌البلدان ج ٦ ص ۱۶۷). (٤) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸.

*
*　*

الاوسط : بعضی ها (۱) اورا بنام اوسط جرجانی قید نموده، درمنطق ادعا می نمایند و برخ دیگری (۲) مختصر الاوسط ضبط نموده اند ، اما کاتب چلپی در کشف‌الظنون (۳) بنام اوسط جرجانی (در تحت عنوان علم‌الاوزان والمقادیرالمستعمله فی الطب) متذکر شده ، وهم‌او را داثر بقسمت مقادیر درعلم طب می شناسد .

تصنیف آنرا نامهٔ دانشوران بجرجان وشمس‌الدین سامی (٤) درعرض راه دهستان وجرجان (که شیخ بواسطهٔ شدت مرض ازدهستان (٥) روانهٔ جرجان شد) می نویسد وباین مناسبت تسمیهٔ آنرا به (اوسط جرجانی) تذکر داده است .

اما درترجمهٔ حال شیخ (٦) چنین نوشته آمده ؛ یکی ازدوستداران علوم موسوم به ابو محمد شیرازی منزلی از برای شیخ درجوار خانهٔ خود خرید ، واورا درانجا متمکن ساخت . و درانجا شیخ مختصر اوسط فی‌المنطق را برای او نگاشت .

*
*　*

رساله فی‌الهندبا: نویسند رساله ئیست درخواص هندبا (کاسنی) که شیخ آنرا در اصفهان تصنیف نمود .

*
*　*

رساله‌فی السکنجبین : رساله ئیست درخواص سکنجبین که شیخ آنرا در ری به تصنیف رسانده و براویت نامهٔ دانشوران ؛ (۷) رسالهٔ مذکور را بلسان لاتینی نیز ترجمه کرده اند .

---

(۱) قاموس‌الاعلام ج اول ص ٦۳۷ .نامهٔ دانشوران ج اول ص۸٦ .　(۲)حبیب‌السیر ج ۲ جزو ٤ ص ٦۲ .　(۳) کشف‌الظنون ج اول ص ۱۷۱.　(٤) قاموس الاعلام ج اول ص ٦۳۷ .　(٥) دهستان؛ شهر مشهوریست درطرف‌مازندران قریب‌خوارزم وجرجان، جائیست که شیخ ازانجا روانهٔ جرجان شد . وعلاوه بران شهری بکرمان وناحیهٔ بباد غیس نیز باین اسم معروفست . معجم‌البلدان ج ٤ ص ۱۱٤ .　(٦) منطق‌المشرقیین مقدمه ص ه.
(۷) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۲.

رسالهٔ فی النبض : بعضی آنرا مقاله فی النبض و قسمت دیگری مختصر فی النبض نگاشته اند . نامبرده رساله نیست (فارسی) که شیخ آنرا در خواص نبض بجرجان تصنیف نمود .

اما نامهٔ دانشوران (۱) رسالهٔ مذکور را از شیخ ندانسته ، بایك تذبذبی چنین می نگارد : « دیگر رساله نیست در بیان نبض ، بزبان فارسی نوشته است . در عنوان آن رساله نگاشته است . فرمان عضدالدوله بمن آمد کتابی نویس اندر دانش رگ . همانا گروهی که در علم سیر تتبع وافی دارند . میدانند که آن دیباچه از حلیهٔ صدق عاطل است ، چه یکسال قبل از تولد شیخ عضدالدوله وفات کرده است . و آنچه بخاطر فاتر میرسد . این است که آن رساله را ابوعلی مسکویه (۲) در عقد تالیف آورده است . و با آنکه کاتب اشتباه کرده است ، بجای مجد الدوله یا شمس الدوله عضد الدوله نوشته ، ولی آنمسئله موسیقاریه که در قانون فرموده است و عباراتی که بر خلاف دران رساله ثبت است ، قول اول را تائید کند . »

القوی الانسانیه و ادراکاتها : راجع بران اطلاعی بدست نیامد . کاتب چلپی (۳) آنرا بنام (المقاله فی القوی الانسانیه) قید نموده است و نامهٔ دانشوران بنام (رساله در قوی و ادراکات انسان) ثبت و تصنیف آنرا در اصفهان مینویسد .

رساله فی ان علم زید غیر علم عمرو : کاتب چلپی باوجودیکه اسمی ازان برده، لکن اطلاعی راجع بآن نداده است .

(۱) ج اول ص ۸۲. (۲) ابو علی الخازن احمد ابن محمد ابن یعقوب ملقب بمسکویه متوفی (۴۲۱) هجری از اجله متصوفین اسلام است . تصانیف متعددی در علوم مختلفه داشته، باابن عمید و عمیدالملك وزیر معاصر بود ، و دربارهٔ ایشان قصائد مدحیه دارد . فلاسفة الاسلام ص ۳۰۴.
(۳) کشف الظنون ج ۲ ص ۴۹۴ .
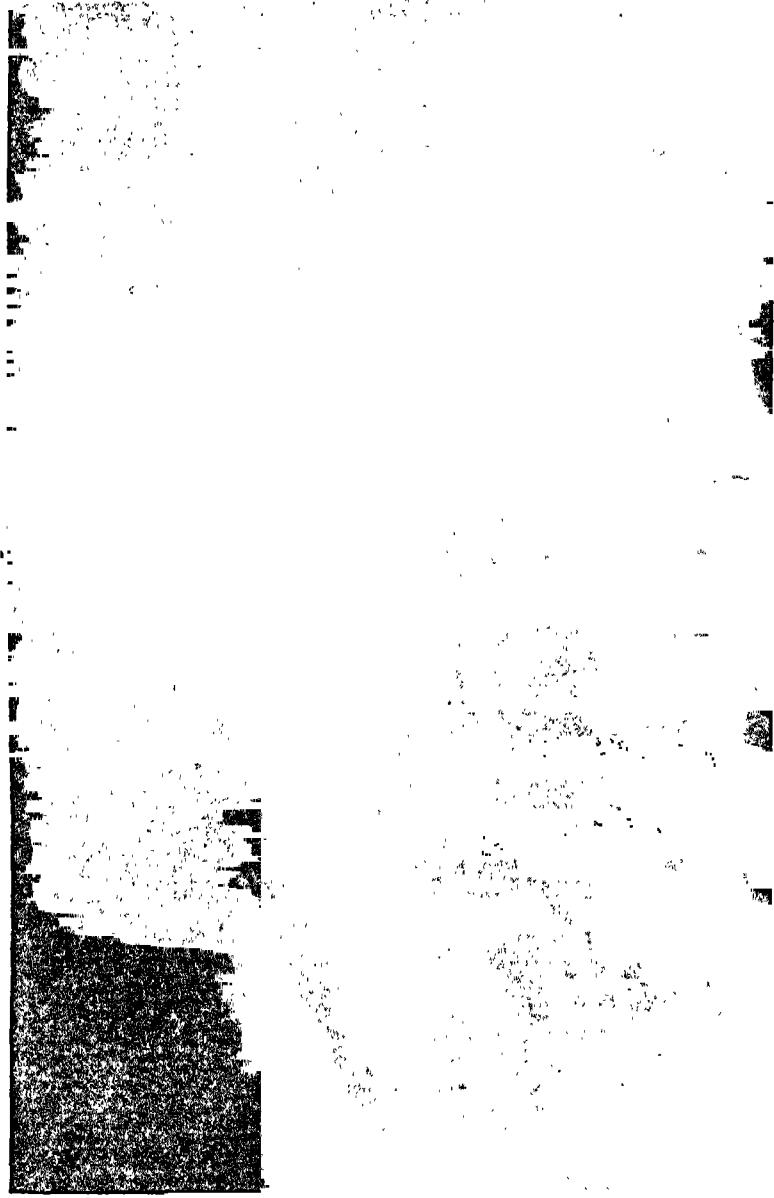
ورود جنازهٔ والاحضرت سردار محمد عزیز خان شهید بکابل که از طرف هیئت کابینه و مامورین کابل وهیئت کوردیپلوماتیک و عموم اهالی و عساکر کابل محترمانه مشایعت کرده میشود .

مقاله : (فی خطأ من قال ابن سینا هی جوهر و عرض معاً) در آنکه جایز نیست شیئ واحد هم جوهر باشد ، و هم عرض . این رساله نیز از جمله مصنفاتی است که در اصفهان به تصنیف رسیده .

رساله: (درجواب شیخ ابو سعید ابن ابوالخیر) و کاتب چلپی (۱) آنرا «رساله ابن سینا فی جواب الشیخ ابی سعید ابن ابی‌الخیر (۲) ضبط نموده است .

رساله : (فی‌الاخلاق) برخی (۳) او را مقاله قید نموده اند . بروایت کاتب چلپی (٥) مختصریست مرتب به شش مقاله .در موضوع با کتاب (البر والاثم) توافق داشته، بنام تهذیب‌الاخلاق و تطهیرالاعراق نیز موسوم است .

رساله : (فی‌الاجرام‌السماویه) این را نیز بمثل (رساله‌فی‌الاخلاق) بعضی (٥) (رساله فی‌الاجرام‌السماویه) وبرخی (٦) (الاجرام‌السماویه) تنها ذکر کرده اند . ودر اصفهان تصنیف شده .

---

(۱) کشف‌الظنون ج اول ص ٥۳۸ . (۲) بطور یقین ابو سعید فضل الله ابن ابوالخیر است که از مشاهیر مشایخ صوفیه بوده ، از ابوالفضل لقمان سرخسی اخذ تصوف وطریقت نموده است . صاحب مقامات و مناقب مشهوری بوده ، در زهد وتصوف بعضی رباعیاتی دارد. و بسال ٤٤٠ هجری ارتحال نمود. قاموس‌الاعلام ج اول ص ۷۲٤. (۳)منطق المشرقین مقدمه ص‌یط.
(٤) کشف‌الظنون ج اول ص ٦۷ . (٥) کشف الظنون ج اول ص ٥۳۹ .
(٦) منطق‌المشرقین مقدمه ص ع .

*
* *

القوى الطبيعية: رساله ئیست که بجهت ابو سعید یمامی نگاشته است و در نامهٔ دانشوران در دو جا تذکر یافته ، یکجا تالیف آنرا در خوارزم (۱) و جای دیگری در اصفان (۲) ادعا می نماید .

*
* *

رساله: (فی اقسام الحکمه) غیر از کشف الظنون (۳) ومنطق المشرقیین (٤) دیگران اسمی ازان برده اند .

*
* *

تقاسیم الحکمة و العلوم: نامهٔ دانشوران (٥) بنام (مقاله در تعریف و تقسیم حکمت وعلوم) یاد آور شده ، تالیف آنرا در همدان می نگارد . وازقرینه معلوم میشود که بمثل جامع العلوم (رازی) یکنوع تعریفات از علوم مختلفه است .

*
* *

رساله: (فی تجزی الانقسام) تنها کاتب جلپی (٦) اسمی ازان برده است .

*
* *

رساله: (فی حدوث الحروف) از آثار شیخ وبقراریکه کاتب جلپی (۷) مینویسد : مشتمل برشش فصل است. فصل اول درسبب حدوث صوت . دوم درسبب حدوث حروف.

---

(۱) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۲ . نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۷ .
(۳) کشف الظنون ج اول ص ٥٤۱ . (٤) مقدمه ص ك .
(٥) ج اول ص ۸۸. (٦) کشف الظنون ج اول ص٥٤٤.
(۷) کشف الظنون ج اول ص ٥٤۹ .

سیوم در تشریح حنجره. چهارم دراسباب جزئیه حرف حرف ازحروف. پنجم در حروف مشبه بحروفیکه درلغت عرب موجود نیست . ششم دراینکه حرف مذکور بواسطهٔ کدام حرکت از حرکات غیر نطقیه شنیده میشود .

*
* *

کتاب المبدأ والمعاد: این (کتاب) را نیز بامختصر الاوسط ، زمانیکه شیخ در جرجان بجوار منزل ابو محمد شیرازی اقامت داشت . بنام ابومحمد مذکور تصنیف نمود . (۱)

*
* *

کتاب المعاد : چلپی (۲) آنرا (رساله فی المعاد) قید نموده است . این کتاب سوای (کتاب المبدا و المعاد) کتابیست مستقل ومشتمل بر شانزده فصل . ودران ذکری از احوال نفس انسانی رفته . وبقراریکه می‌نگارند ؛(۳) پس ازآنکه شیخ از جرجان انتقال مسکن بری داد . وآنجا بخدمت (سیده) وپسر اومجدالدوله (دیلمی) اتصال یافته ، وبمداوات او (که مرض سودا در اوغلبه نموده بود) اشتغال داشت . آنوقت کتاب مذکور را بنام او (مجدالدوله) تصنیف نمود ، و گویند (٤) آنرا بفارسی نیز ترجمه کرده است .

*
* *

کتاب الارصاد الکلیه : دریك مجلد وزمانیکه بجرجان اقامت داشت . در یکوقت (باکتاب المبدا و المعاد) از برای ابو محمد مذکور

(۱) ابو محمد شیرازی که بعضها (ابو محمدفارسی) نیز قید کرده اند . از مشاهیر رجال فارس و معاصر شیخ الرئیس است ، در زمان خود یکی از مشوقین علم وادب بوده ، در بارهٔ شیخ از هیچگونه ابذال و مکرمت های مادی و معنوی دریغ نداشت . چنانکه از بعضی روایات این مطلب بخوبی ظاهر میشود، وشیخ یك قسمت مهم ازمصنفات خودرا نیز بنام او تصنیف نموده است.

(۲) کشف الظنون ج اول ص ٥٦٥ . (۳) منطق المشرقیین مقدمهٔ ص و .

(٤) کشف الظنون ج اول ص ٥٦٥ .

تصنیف نمود .

*
* *

رساله فی‌العشق : بروایت مرحوم چلپی (۱) متضمن فصول متعددی است . که شیخ آنرا (در اصفهان) برای فقیه ابوعبدالله محمدابن عبد الله ابن احمد معصوی تالیف نمود .

*
* *

رساله : (فی زیارة القبور و الدعا) و تنها مرحوم چلپی (۲) تصنیف این رساله را اسناد بشیخ داده است وبعلاوه نویسد ؛ که شیخ ابوسعید نیز بهمین نام و موضوع رساله دارد .

*
* *

رساله : (فی‌النفس الفلکی) رساله ئیست درعلم النفس ومشتمل برسه فصل (۳) . بعلاوه ابن جزار (٤) احمد ابن ابراهیم طبیب افریقی مقتول در سنه ٤۰۰ هـ . و ابن مندویه (٥) احمد ابن عبدالرحمن طبیب اصفهانی نیز باین نام رساله درعلم‌النفس دارند .

---

(۱) کشف‌الظنون جلد اول‌ص ٥٥۸ .　(۲) کشف‌الظنون‌ج اول‌ص٥٥٤ .

(۳) کشف‌الظنون ج اول ص ٥٦۷ .　(٤) کنیتش ابو جعفر و مولدش قیروان است . از مشاهیر اطبای اسلامی (دراوائل قرن چهارم هجری) بوده ، درطب ید طولی و در تشخیص امراض وتداوی مرضا مهارتی بسزا داشت. دراقسام فنون طب و علوم سائره مؤلفات نافعه ومتعددی دارد . قاموس‌الاعلام ج اول ص٦۱۳ .

(٥) کنیتش ابو علی ازاکابر اعیان اصفهان و مشاهیر اطبای اسلامی است . درعالم طب خدماتی مهم ازخود بروز داده، ودران زمینه یك اندازه تالیفات ورسایل متعددی نگاشته است . که مهمترین آن المدخل فی‌الطب ، کناش وغیره است . قاموس الاعلام ج اول ص٦۷۱ .

مراسم ادای نماز جنازهٔ والاحضرت شهید سردار محمد عزیز خان مرحوم که بعد رسیدن از قندهار بکابل ومشایعت شاندار یکه از طرف اهالی وعساکر وهیئت کابینه وسایر مامورین وکوردیپلوماتیک بانهایت رقت واحترام اجرا شده بود ، درمسجد عیدگاه رسم نماز ادا می شود

* * *

رساله فی‌العروض: بغیر اینکه مرحوم چلپی و شمس‌الدین سامی اسمی از آن برده اند، اطلاع به نسبت آن بدست نیامد .

* * *

رساله فی الفراسه: مرحوم کاتب چلپی نویسد؛ (۱) که‌شیخ علاوه بران ، رسالهٔ دیگری (مرتب بر مقالات) نیز درین زمینه دارد .

* * *

رسالهٔحی یقظان: نویسند (۲) رمزی است از عقل فعال‌که شیخ هنگام محبوسیت‌خود (بقلعهٔ فرد جان) آنرا تصنیف نمود و دیگر گویند (۳) که حی ابن یقظان (٤) حاکم آنشهری بوده است (شاید حاکم قلعهٔ فرد جان باشد) که شیخ درانجا محبوس بود و بروایت مرحوم چلپی (٥) ابو منصور حسین ابن محمد ابن زیله شرحی بر آن

---

(۱) کشف‌الظنون ج اول ص ٥٥۹ . (۲) مقدمهٔ منطق المشرقیین ص ك .

(۳) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۷ . (٤) حی ابن یقظان : یکی از قهرمان های موهوم محررین عرب است. که گویند در کوهستان دربین حیوانات وحشیه بدون اینکه از کسی چیزی بیاموزد . خود بخود بواسطهٔ خوردن شیر بز نشو و نما یافت . مجرداً بوسیلهٔ فکر خود باسرارعلوم وحکمت‌پی‌برده، خودبخود حکیم‌و فیلسوف گردید . قاموس‌الاعلام ج‌سیوم‌ص۲۰۰۱ .

(٥) کشف الظنون ج اول ص٥٤۹ .

نگاشته . وابوبکر بن طفیل‌الاشبیلی (۱) نیز بهمین نام رساله دارد .

رساله فی السیاسه :

رساله فی‌الصلاة :

رسالة‌الطبریه: تنها کاتب چلپی (۲) است، که اسناد تالیف رسائل‌مذکور را به شیخ میدهد.

*

* *

رسالة‌الطیر : مرموزه. نظر به نگارش نامهٔ دانشوران (۳) تالیف این رساله نیز بهمدان بوده، درکشف الظنون و منطق المشرقیین (٤) نیز اسمی ازآن برده شده ولکن درست اطلاعی به نسبت آن نداده اند . و متصوف شهیر اسلام امام غزالی نیز بهمین نام و موضوع رسالهٔ دارد . (٥)

*

* *

الرسالة‌النیروزیه : (فی‌الحروف‌الابجد) شیخ آنرا برای افاده مراسم نیروزی (نوروزی) بخدمت شیخ ابوبکر محمد ابن عبدالله نگاشته است وبقول کاتب چلپی (٦) مصنف خود نیز راجع بتالیف رسالهٔ مزبور (در اول کتاب) چنین می نویسد ؛

(۱)ابوبکرمحمدابن عبدالملك ابن طفیل‌القیسی از اکابر حکما عرب و فلاسفهٔ اسلام‌است . تولدش در اوائل قرن دوازده مسیحی (قرن ششم هجری) بوادی (آش) یکی از شهر های ولایت غرناطه بوده ، درطب ، ریاضیات ، حکمة وشعراشتهاری بتام داشت . در اواخر وزیر و طبیب امیر یوسف ابو یعقوب ابن عبدالمومن دومین امراء خاندان مهدیه (٥۸۰ هـ) گردید. وفات این بزرگوار در مراکش سال ۱۱۸٥ م . باتفاق پیوسته ، آثارمهمی از خود بیادگار گذاشت .

(۲)کشف‌الظنون‌ج‌اول‌ص٥٥٥وص ٥٥۷ وص ٥٥۸. (۳)نامهٔ‌دانشوران ج‌اول ص ۸۷.

(٤) کشف‌الظنون ج او س ٥٥۷ ومنطق‌المشرقیین مقدمه ص ع .

(٥) کشف‌الظنون ج اول‌ص ٥٥۷ . (٦) کشف الظنون ج اول‌ص ٥٦۸ .

لارغبوانی ان اکون واحد القوم فی افادة الرسوم النیروزیة الی خدمت شیخ ابو بکر محمد ابن عبد الله الخ رایت الحکمه افضل مرغوب فیها خصوصاً ما کان من اغمض اسرا ر الحکمة فی فواتح السرور فکتبت.

*
* *

رساله فی مخارج الحروف وصفاتها : (درعلم قرائت) سوای اینکه در کشف الظنون و نامهٔ دانشوران(۱)اسمی ازان برده شده. در دیگر کتب نام آن بنظر نخورد،تصنیف آن قرارنگارش نامهٔ دانشوران در همدان است .

*
* *

رساله فی علة قیام الارض فی حیز : در کشف الظنون بنام مزبور (۲) و در جای دیگری (۳) بنام (قیام الارض فی وسط السمأ) تذکر یافته است ، و شیخ آنرا برای ابوالحسین احمد ابن محمدالسهیلی تصنیف نمود .

*
* *

ارجوزه فی الطب : بقرار نگارش کاتب چلپی اشخاص متعددی بآن شرح نگاشته اند . ازانجمله یکی ابو الولید (٤) محمد ابن احمد ابن رشد اند لسی است .

ناتمام

---

(۱) کشف الظنون ج اول ص ٥٦٤ . نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۷ .

(۲) کشف الظنون ج اولی ص ٥٥۸ . (۳) مقدمه منطق المشرقین ص ـع .

(٤) محمد ابن احمد ابن محمد ابن رشد مکنی به ابوالولید از بزرگترین و معروفترین فلاسفهٔ عالم اسلام (چه در شرق و چه در غرب) است . تولدش بسال ۱۱۲٦ م مطابق (٥۲۰ هجری) بوده مولدش قرطبه یکی از بلاد مشهور اندلس است . بشام روز پنجشنبه ۹ صفر سال ٥۹۰ هجری (مطابق ۱۰ دسمبر ۱۱۹۸ م) در مراکش بسن ۷۲ سالگی شمسی یا (۷٥) هلالی ازینجهان ارتحال نموده . تالیفات مهم و برجسته‌ئی در عالم علم و ادب دارد .

متنوعه

مهم ترین خبطهای تاریخی و نتائج آن

مترجم غلام جیلانی جلالی

در صفحات تاریخ خطا های چندی ، به پیش چشم انسان تجسم میکند که اگر احیاناً همان قضایا بوقوع نمیرسید البته مجاری حیات بشری متغیر و حوادث عالم رنگ دیگری بخود نمیگرفت. لاکن چون انحصار تمام آنها در یك مقاله باوجود اختلاف قرون ، رژیم ها ، جهات دشوار است لابد از آنجمله بایراد معروف ترین خبطهای رجال تاریخی اکتفا میکنیم :

۱ — خطای کلمبس :

در ردیف مذکور معروف ترین خطای جغرافیائی خطای کلمبس بحریمای مشهور هسپانوی است که با کتشاف براعظم جدید امریکه منتهی گردید ، کریستوف کلمبس میخواست از جانب غرب بشرق مسافرت کند و نمیدانست که در غرب اروپا تا هنوز براعظم جداگانهٔ مجهول است که زمانی رژیم اجتماعی را متاثر ورجال معروفی بدنیا تقدیم خواهد کرد .

سیاح مذکور همینکه بکولمبیهٔ موجوده ازکشتی بساحل فرود آمد، بتصور خودهمان سر زمین را هند شرقی خوانده وبکارد بحریمائی عالم را انجام داد .

ما بعد ازو (دیمتروس انجنیبس) یونانی استاد جامع اتنه همان خطای کلمبس را توضیح داده اخیراً با کادمی فرانسه کتابی تقدیم و دران چنین نوشته بود : مرجع خبط سمیدیکه دران کلمبس واقع شده بود فیلسوف قدیم فلکیات (ایراتوسیثس) اسکندری مدیر مدرسهٔ مشهور آنجاست ، این علامه در حدود دو صد سال قبل از میلاد مسیح کرهٔ زمین را به ۲۵۲۰۰۰ ستاد مقیاس آنوقت که هر واحد آن ده یك میل است اندازه نموده بود باین تقریب محیط کره ۲٤۵۰۰ میل تقدیر میشود .

حقیقةً تخمین فیلسوف مذکور قرین صواب و در وقت حاضر نیز بیش از ۲۴۸۸۰ میل ثابت نشده است .

این حدس سعید فیلسوف اسکندری را بعد از یك قرن باچیززیاده (بوسیدوینوس) پوشیده قرار داده و محیط کره را بقدر یك ربع کمتر از مقدار حقیقی آن معرفی کرد .

مع‌الاسف این تخمین غلط پوسیدوینوس درجغرافیه بطلموس مشهور هم نقل گردیده‌تازمان کولمبس در اوراق واذهان باقیماند حتی‌خطای کولمبس نیزبرعایهٔ همان تقدیر غلط دراندازه مسافت حرکت بعمل آمد .

۲ — خطای هولندیها :

از خبطهای تاریخی که با امریکا تماس میکند خطای معروف اداری هولندیها است زیرا هولندیها در زمان استعمار خود سرزمین نیویارك کنونی را که بمثابهٔ پایتخت عالم است قبل از سکونت و محا که در مقابل جزیرهٔ کیانا مستعمرهٔ خشك انگلیسی به انگلیسها مبادله کردند که حالا به کیانای هولندی معروف است .

۳ — خطای سرولیم :

کذا ازهمین قسم خبطهای متعلق امریکه خطای‌سوق‌الجیشی‌سرولیم قوماندان قوای انگلیس است که در حرب استقلال اتازونی فتوحات جورج واشنگتون واستقلال‌امریکائیهامنجر گردید والبته اگر خطای قوماندان مذکور باعث نمی‌شد اتازونی مانندکنیدا تا کنون باستعمارانگلیسها باقیمیاند تفصیل آن : در تابستان ۱۷۷۷ حالت قشون انقلابیون از ناحیهٔ قلت ذخائر و نقصان اسلحه تحت قیادت واشنگتون قابل اطمینان نه بود در عین زمان انگلیسها قرار گذاشتند که از دوسمت برانقلابیون قشون کشی نموده قوای آنهارا نابود سازند باین‌حیثیك‌فوج‌خودرا بقوماندانی جنرال برگوین از کنیدا بسمت جنوب و فوج دوم خود را بقیادت جنرال سرولیم ازجانب‌شمال باتازونی سوق بدهند .

بلی اگر این نقشه را تعقیب و تعمیل می‌نمودند بلاریب بر قوای دشمن غالب میشدند اما بر خلاف مأمول جنرال سرولیم با قشون خود غفلت ورزیده از حرکت و شمولیت محاربه ، خود داری نمود جنرال برگوین با مفرزهٔ خود در خط محاربه تنها مانده به نتیجه آن در جبههٔ سارا توکا بمقابل جورج واشنگتون قوماندان قوای ملی انقلابیون مضمحل شد .

٤ - خطای لوی ١٦ :

شاید از بزرگترین خبطهای تاریخی که در اروپا واقع گردیده خطای لوی ١٦ باشد .

این خبط امپراطور مذکور اگر چه ظاهراً بسیط بنظر بر می خورد اما در حدذات خود از چنان خبطهای بزرگیست که نتایج آن نه تنها باعدام او منتهی شد بلکه صفحات تاریخ ورژیم اروپا را هم برنگک دیگر منقلب نمود .

در تابستان ١٧٩١ در حالیکه انقلاب بزرگک فرانسه در حالت ابتدائی بود لوی ١٦ در فرانسه تنها پادشاه بنام مانده اخیراً باتمام فامیل شاهی در قصر امپراطوری پاریس محصور گردید درین فرصت سراً بغرض فرار خود ترتیبات گرفته خواست تا باقشون فداکار او که در یك حدی از پاریس بدوستی امپراطور می جنگیدند واصل شود ، اخیراً تمام تدابیر اوکامیاب ولوی ١٦ باخانم خود ذریعه یك عرادهٔ مقفل توانست بدون اطلاع احدی ازپیره داران و ضباط انقلابیون از آنجا فرار نماید ، اما در عرض راه وقتیکه بك موقف حوردی بفاصله چند میل از پاریس توصل نموده بانواج خود نزدیك شد تقدیراً در اثنای وقفه پرده عرابه رابرداشته سرخودرا از کلکین بیرون کشید تا باعث وقفه را بخود مدال سارد اتفاقاً جوانی موسوم به (درویه) پسر ضابط همان موقف بمجرد شناخت او را بامدلکه گرفتار ساخته دوباره بپاریس احضار و در نتیجه هر دونفر محکوم باعدام شدند .

ابهدا اگر لوی ١٦ بر فضولی خود غالب می شد و سر خود را از کلکین بدشمن نشان نمیداد البته میتوانست دوباره بقیادت عسکر خود فاتحانه بپاریس داخل شود .

٥ - خطاي اطبا در تشخیص مرض اسکندر اکبر :

بسیاری اوقات اشتباه اطبا باعث هلاك افراد بزرگک عالم واقع میگردد از آنجمله خطای علمی اطبا در تشخیص مرض اسکندر ماکدونی از بزرگترین شخصیات تاریخی است که سبب اتلاف این امپراطور غیور ثابت شده است .

قرار معلوم اسکندر کبیر در اول ریعان شباب بمرض تبیکه باثر آب وغذا درروزاحتفال فتح بابل باو عارض شده بود برحیات خود تبسمی نموده امور جهان بانی را وداع گفت . این مرض قرار عقیدهٔ اطبا بسبب آب شور مناطق صحراوی بانسان میرسد که اصطلاحاً به (تب قلویه)

معروف‌است، در بوادی عراق و غیره همیشه اینطور آب وجود دارد که‌سبب ناخوشی بسیاری از افراد واقع گردیده و معالجهٔ آن بسادگی ممکن است . اما باابن اطبای اسکندر ازبی کفایتی خود بمعالجهٔ این عارضه ساده وسیلهٔ نیافته از چارهٔ آن عاجز ماندند تا بالآخر مرك این شهنشاه معروف باثر جهل اطبا بوقوع پیوست .

مورخین میگویند اگر این نابغه قضا رسیده در عنفوان جوانی ضایع نمی‌گردید البته تاریخ عالم‌قدیم را تغیر داده میتوانست .

٦ از خبطهای اقتصادی خطای کپطان معروف سفینه بحری انگلیسی است که در سال ١٧٩٠ با کشتی خود در خلیج سان فرانسسکو بکلیفورنیا واصل گردیده طلای آنجارامشاهده کرد اما این طالع بر گشته بسبب غفلت خود طلا را بجای خود مانده از آنجا تهی دست عودت نمود تا بالآخر معادن مذکور بعد از ٦٠ سال در سنه ١٨٤٩ ثانیاً مکشوف و تحت عمل گرفته شد .

لهذا اگر کپطان مذکور در خطا نمی افتاد طلای کلیفورنیا بیشترازاکتشاف‌عادی‌درمعرض استفاده عالم گذاشته می شد . قرار عقیدهٔ مورخین‌امریکا میخواست اوبدون اشتغال‌حرب داخلی بآنجا دوباره عودت نماید .

خطای کلیوپاتره :

از جملهٔ خبطهای حربی‌که درمجری تاریخ اثر و با مصر تماس دارد خطای کلیوپاتره ملکهٔ حسنای مصری است . در سال ٣١ قبل از میلاد ومناقشهٔ کشور کشائی انطونیوس مصری و اوکتافوس رومی که در ما بعد بلقب امپراطور اغسطس معروف شد شدیدا با هم تصادم نمود انطونیوس طوریکه خوانندگان سابقه دارند بر کلیوپاتره عاشق و در مصری زیست ، اینشخص در خیال خود مشروع بزرگی را ترتیب داده خواست که امپراطوریت قدیم مصر را دو باره اعاده کند تا او و کلیوپاتره بکمال افتخار بر تخت آن جلوس نمایند ، درهمین وقت اوکتافیوس در روماوسعت امپراطوریت خود را باندازهٔ که تمام عالم دران شامل باشد بخواب دید ، باین‌تصور در روز٢ ستمبر سنه ٣١ قبل از میلاد در حدود بلدهٔ اکتیوم بکنار بحر سفید متوسط‌قشون بحری این دو امپراطور بزرگ با هم نبرد آزما گردیدند اما وقتاً که آتش جنگ از جانبین

مشتمل شد کشتی های مصری در صف انطونیوس که قیادت آنرا کلیو پاتره بذمه داشت بر سفاین دشمن سبقت ورزید درین اثنا بدون یك سبب معلوم کلیوپاتره در خطره افتاده میدان جنگ را با ۶۰ عدد کشتی بحری خود ترك و جانب مصر عزیمت نمود بناءً علیه وقتیکه انطونیوس اسطول کلیو پاتره را در حالت رجعت مشاهده کرد خود هم خط شکست او را پیروی نموده سفاین حربی خود را در بحر گذاشتند .

لهذا اگر کلیوپاتره چنین حرکت بزدلانه نمی نمود البته بر اوکتافیوس غالب میگردید .

*

* *

براعظمی را کرمی از خطر نجات میبخشد !

فتوحات ککتو بلاستس ککتورم

در طبیعت و نیز در تاریخ بشر وقایای خیلی خورد و بواعث بی‌اهمیتی پرده های فجیع آوری را در صحنهٔ تماشا رونما کرده . همچنانکه کرم نهایت صغیری از درخت قوی ومستحکمی تغذیه نموده راه سمی وعمل خویش را بیادگار میگذارد . یك فرد میتواند اثرات انجام ناپذیر خویش را دو بر اعظمی گذارد .

زمانی حتی از اشخاص متبحر چند جوره خرگوش را عوضٔ اینکه این حیوان در بر اعظم آستریلیا وجود ندارد باخود درانجا میبرند .امابعد ازاندك زمانی بنابرشدت تولد وتناسل وکثرت این حیوان باعث نفرت عوام ومردم میگردد .

همچنین واقعهٔ حیرت آور دیگری که ذاتاً خالی ازگناه وضرر معلوم میشد ازخانم یك(حاکم)آنجا سرزده . یعنی اواخر قرن هژده بود که دستهٔ گلی از گلهای معمولی ککتس را در گلدانی باخود باستریلیا میبرد .

چه زیبا می شد اگر خانم مذبور آن گل فتنه انگیز را باخود همسفر نمیکرد . بهر تقدیر گل مذکور درگلدانی خوب نمو کرده چنان جلوه داد که قلمهٔ ازان در باغچه نیز نشانیدند .

آنجا آنقدر بشدت و سرعت نموکرد که انسانرا متحیر میساخت چون در بتهٔ مذبور پرندهٔ هم بان نمیگرفت نموی آن بقدری بلند گردید که ازحال طبیعی برآمده عوض آنکه نمایش یك گل بصورت رابگیرد دارای خوشه های خار دار متعددی گردید لذا از بیخش بر کنده بدورش کندند .

ککتس انتقام میگیرد :

این امر نه‌انجام افسانهٔ مابود ونه‌عمر ککتس را باختتام رسانید چه‌این گل ناچیز میخواهد قام گیرد . از نجاست که بذریعهٔ باد وبعضی پرنده ها بحصه های مختلفه نقل داده شده تخمش اکثر کنج وکنار شهرمنتقل میگردد بهرموضعیکه میرسد ریشهٔ دوانده بسرعت فوق‌التصوری مینماید . هیچ کشتی نبود که ازین برکت بی نصیب باشد . آب و هوای آستریلیا بنموی این تمساعدت خوبی نموده بسرعت خارق‌العادهٔ نسل خودرا درسرتاسر مملکت پراگنده‌نمود . ودی هرچه تمامتر میدانهای زراعتی را باعساکر بیخ کن خود مسمار نموده ونباتات دیگر تاب ابله آنها رانیاورده بدرود حیات میکردند .

در ۱۹۲۵ تقریباً ربع ملیون مربع میل زمین را تارومار کرده جاگزین شدند ونفوس بیچاره را نان تکلیف مبتلا ساخت که مورد تنفر عامه واقع‌شده ، همچوخرگوش‌درانظارزشت‌واقع گردیده

« کرمی رای نجات »

قوای طبیعی انسان درمقابل این نمونهٔ خاردار عاجز بنظر می آمد باید ذریعهٔ دیگری پیدا سود که این بلای خدائی را علاج نماید . پس بجستجوی این امر درتمام دنیا رهسپار گردیدند ، یمکن دشمن طبیعیٔ برای ککتس پیدا نمایند . بالآخره بعد اززحمت زیادی کامیاب گردیدند . نی کرم ناچیز خوردی‌را پیدا کردندکه آنها را ازین خطرهٔ بزرگ نجات بخشید. و بیاد آوری ین خدمت بزرگی که ازین حیوان ناچیز سرزد اسم شانداری برایش اتخاذ کردند که چندین دفعه زجسم خودش طویلتر است .

« ککتوبلاستس ککتورم »

یك بکس بزرگی‌که دارای یك تعداد زیاد کرم هـای لاژا بود باستریلیـا فرستادند . این

کرم ها را باحتیاط تام پرورش داده تخم های آنها را درقصبه هائیکه برای تولید وتربیهٔ این کرم ها مفید بود تربیه کردند . بمجردیکه ازتخم میبرآمدند بنای تغذیه دربته ککتس گذارده سوراخهای عمیق بهرپهلو وکنار او نمودند . از آنروز به بعد این نبات بنا گذاشت به کم شدن،روز بروز در تعدادش قلت ظهور کرده و امروز یك رقبهٔ بزرگی ازین بلای ناگهانی نجات حاصل کرده هنوز هم چون اثراتش در اطراف مملکت زیاد است تباه شدنش بشدت جاریست هیچکس تاحال حدس زده نمیتواند که این کرم ضعیف باین بنیهٔ نحیف واسم بس بزرگ بعدازانکه ککتس تمام گردید چه خواهد کرد ممکن است که برودی وداع نموده پدرود حیات گوید چه گمان خواهد کرد که وظیفهٔ محولهٔ خود را با کامیابی باتمام رسانیده و دشمن خود را ازپا برانداخت واحتمال میرود جانب کدام نبات دیگری که از ککتس کم آزارتر است رو آورده زور آزمائی نماید . الحال نمیشود درین ضمینه اظهار فکر نمود.

*
*　*

اطاق تواریخ

ترجمهٔ جناب محمدیعقوبخان مترجم دارالتحریر شاهی

درمیونچ (جرمنی) تماشاه خانه ایست که دران کل کار، انسانی را که برروی زمین انجام داده است جمع کرده اند و بصورت درامه نشان میدهند ـ به اسم « موزهٔ دچ » موسوم است ، قریباً ۹ ایکنر زمین را در برگرفته وتابه ۹ میل اطاقها و صالون های آن امتداد دارد ـ این درامهٔ بزرگ (ارتقا و تهذیب) دریك صالون کلان شروع میشود ـ دران اطاق بزرگ نقشه ها آوزان هستند و نشیب و فراز بزرگ ارض را برفرش نشان داده اند ـ از روی آنها ساخت تدریجی قشر زمین را بدوران سالهای بیشمار بما نشان میدهند ـ اینجا یك گلوب (کره) مقطوعه هم موجود است تا نشان بدهند که جوف خروشان پرجوش و زمین چه کیفیت دارد ـ نقشه ها و مودل ها (اشکالی گلی) اثرات آب یخ و باد را و ابتدای کوه ها و ساختمان طبقات رسوبی را نشان میدهند و بیك اطاق متصله تاریخ حیات زمینی در تصاویر جاذبه ودل کش بیان کرده میشود ـ در اطاقهای دیگر ، کان کنی ، معدن شناسی نقلیت وفتوحات هوا و غیره بیك طریق

جالب بیان میشود ـ پس بواسطهٔ این طرز دلپذیر درین اوطاقها گروه ها از تقل و تمدن به سلسله و ترتیب به مردم متمول و نادار ، ذکی و غبی ، پیر و جوان که روزانه بغرض تماشای این موزه می آیند تشریح کرده میشود ـ در آخر این‌خانهٔ بزرگ تاریخها منزل بلند ساخته شده که تماشاچی ها به رصدگاه میرسند و در یك اطاق تاریك درآمده گنبد روشن آسمان را تماشا میکنند ـ بواسطهٔ یك رشته این گنبد را دور میدهند سیاره ها و ستاره‌ها به تناسب معینه در حال حرکت بنظر می آیند ـ چرخیدن آفتاب، اشکال مختلفه ماهتاب ، وفاصله سیارگان منظومهٔ شمسی همه به حرکت آمده در چند دقیقه به‌تماشاچیان عوالم عظیم و بزرگ ستارگان را نشان میدهند .

❀
❀ ❀

مدنیت و حاسه‌سمع

یکی از عیوب مدنیت ضعف حواس است ـ حواس انسان متمدن نسبت با نسان غیر متمدن وحواس انسان غیر متمدن نسبت بحیوان ضعیف است و این دلیل است برآنکه هرقدر انسان درمدنیت ترقی نماید همانقدر حواسش ضعیف میشود زیرا مدنیت مقتضی جهدحواس بوده‌وجهد مورث ضعف آن است .

این است که دوکتر هوایت (یکی ازکبار علمای امریکا درعلم اصوات) باصوات سختی که امروز طرق وشوارع شهرهای متمدن ازان پراست توجه نموده دریافته که‌حاسه سمع رو بضعف گذاشته و میرود که اندك اندك ضعیف شود کری هم در شهرهائی که اصوات بلند بسیار است بنای انتشار گذاشته ـ و شاید بدترین اصوات سخت اصوات راه های آهن زیر ز مینی است در مراکز بزرگ مانند لندن وپاریس و نیو یارك واقعاً اصوات سخت این راه ها چنان است که گوش تحمل سماع آن ندارد ، زیرا قطار های ریل که درین راه‌ها عبور ومرور دارد صدای آنها حبس مانده درهوای آزاد پرا گنده نمیشود برعلاوه سرکهای روی زمین‌نیز امروز ازین گونه اصوات خالی نبوده انسان را از راحت میکشد وحاسهٔ سمع را ضعیف میسازد واز استمرار آن ضعف سمع زیاد گشته کری انتشار می‌یابد واین کری در مستقبل بوراثت نقل میکند بحیثی که مردم آینده از حاسه سمع بکلی عاری باشند .

از تجربه دوکتر مذکور حکومتها را ترسانده ومتنبه بعلاج ساخته تاپی چاره برآیند مثلاً اصوات راه های زیر زمینی را بموادی چاره نمایند که صوت را جذب نماید چنین ممکن است چرخ سائرعراده هارا از (کاهوچوک)(رابر) بسازند هرگاه بچاره نپردازند اسباب ندامت میشود ولی درانوقت ندامت سودی نخواهد بخشید .

کرم دندان

آراء جدید علمی بدان رفته بود که علت کرم دندان از نقصان مادهٔ فو سفوری ویتامین است از مواد غذائی انسان واکنون اینرای بهتجارب علمی ثابت گشته . دوکتر های متخصص دندان در امیرکا برای این تجربه احصایهٔ بسیاری جمع نموده اند که راجع است بطلبهٔ علم وانواع غذای که همیشه تناول میکنند وتاثیریکه آن طعامها دردندان میکند .

تاثیر مستبادل حواس

از زمانهٔ بسیاری مشهور بود که در بین بعضی حواس علاقهٔ متبادل ثابت وازصدمهٔ ونقصان یکی صدمه و نقصان بهدیگری هم میرسد امروز از تجارب جدید علمی بر میآید که بعض روائح دربینائی تاثیر نموده قوهٔ چشم را زیادت میبخشد میگویند رائحه روغن (ستر ونیلا) قوهٔ چشم را تیز میسازد زیرا روغن مذکور دراعصاب چشم اثر کرده سبب تنبیه آن میشود همچنین این رائحه درحاسهٔ ذوق نیز تاثیر بسیار میکند .

نظافت گوش

اگرچه تکالیف مادرها نسبت بتربیهٔ او لاد بسیار است ولی مهترین آن توجهیست بصحت جسم اولاد وازانجمله است توجه بصحت ونظافت گوش اطفال کهباید هروقته ازووارسی نمودوگوش را از چرك پاك وپاکیزه ساخت زیرا چرك سبب کری میشود چون از کر ها تفحص کرده اند درصد بیست نفر اشخاصی یافته اند که سبب کری آنها اهال و الدین بوده که در حق آنها نموده اند .

ع ،ش عبدالغفور خان فرقه مشر عساکر ولایت مزار شریف

از عمرانات جدید عصر نادر شاهی (پل جدید) در سمت مشرق

تیلفون های عالم

از روی احصائیه که تازه در لندن ترتیب یافته لندن از تمام شهر های اروپا بیشتر تیلفون دارد که عبارت از ۰۰۰ ، ۷۲۰ عدد میباشد ، بعد از لندن عدهٔ تیلفون شهر برلن است که ۰۰۰ ، ۵۰۰ دارد و بعد از برلن پاریس است که ۴۰۰،۰۰۰ آله تیلفون دارد ، قرار ذیل :

درپاریس اهالی فیصد ۲۳ تیلفون دارند ،ولی ازروی تناسب سکنهٔ بعضی شهرهای کوچکتر وکم جمعیت تر برشهر های فوق فوقیت دارند مثلاً درستاکهالم فیصد ۳۱ نفر از اهالی تیلفون دارند ، ولی ریکارد آلهٔ تیلفون به شهر سان فرانسسکودر امریکا نسبت میشود که اهالی آن فی صد ۴ دارای تیلفون می باشند .

اعتماد اگر کامل نباشد ، خطر ناک است . (لابرویر)

بسا واقع میشود که انسان از احتیاط بسیار بخطر می افتد .

(فونتن)

وظیفه :

آن کسانیکه در جامعه زندگانی میکنند همان طوریکه از حقوق خود صرف نظر نمیکنند باید بوظائف خود هم پا بندی داشته باشند .

(لاکور در)

ضعف نفس :

ضعف نفس علاج ناپذیر ترین بدبختی های طبیعت است .

(لاکور در)

سوالات مرموز

مرتبهٔ آقای آزاد کابلی
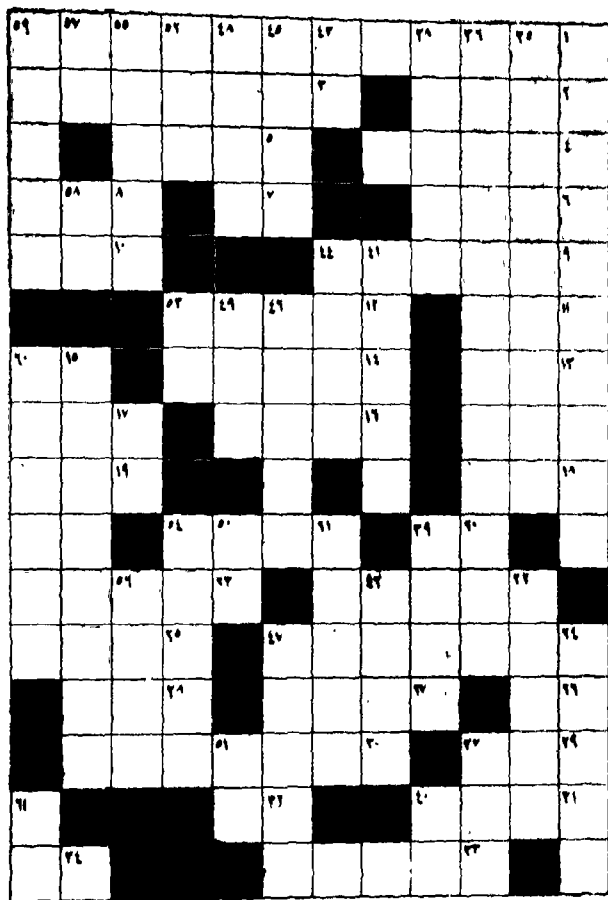
مخصوص طلاب مکتب : از تاریخ نشر مجله تا ٤٠ روز کسانیکه بحل آن موفق شده و بانجمن ادبی کابل اطلاع نمایند از روی قرعه به مستحق یك جلد کتاب منتخبات بوستان جایزه داده می شود .

جداول افقی

۱ عنوان مخصوص بعضی سلاطین اسلامی
۲ نام یکی از انبیاء عظام
۳ چیزی است که اعتیاد آن مضر صحت است
٤ محل اقامت مستخدمین دولت
٥ تخلص یکی از شعرا
٦ آهستگی و مدارا
۷ نوعی از مسکرات
۸ از اسامی انسان
۹ دیدن
۱۰ پستان
۱۱ نوعی از خرما
۱۲ یکی از اشکال رمل
۱۳ چیز چرکین
۱٤ همیشه
۱٥ مرطوب
۱٦ راست‌تر
۱۷ محل ایست مخصوص منجنمین
۱۸ بیزاری
۱۹ نوعی از لباس
۲۰ شان و شوکت
۲۱ ایستادن
۲۲ یکی از بروج دوازده گانه
۲۳ مقاصد
۲٤ باعث شدن
۲٥ روشنی اندك
۲٦ یکی از پای تخت های مشهور دنیا
۲۷ زندگانی بخشیده
۲۸ یکی از اسماء الله تعالی
۲۹ شاخ
۳۰ پر خوار و شکم پرست و تنبل
۳۱ یکی از فرق غیر اسلام
۳۲ مرض ایستکه دریکی از حواس طاری میشود
۳۳ براهین
۳٤ ظرف طعام خوری

جداول عمودی

۱ قسمی از آیات قرآن مجید
۱۵ مقصد اصلی
۱۷ بندگی
۲۰ یکی از اوصاف حمیده
۲۲ موضعی است در عربستان
۲۴ بلندی رتبه
۳۵ چوب درختی است که نزد کفار محترم میباشد
۳۶ دوائی است در دکان عطار و درفارسی نام درخت
۳۷ رجوع و بازگشت
۳۸ یکی از قطعات خمسهٔ دنیا
۳۹ استوار و محکم
۴۰ یکی از اعضای رئیسه
۴۱ هدایت و راهنمونی غیبی
۴۲ شخص برخوار
۴۳ مخالف و مقابل
۴۴ احمق نمودن
۴۵ سنگی است قیمتی
۴۶ یکی از ادارات مخصوص حضور اعلیحضرت همایونی .
۴۸ مشابهت
۴۸ اقتدا و پیروی
۴۹ نام باغی است که همه شنیده اند .
۵۰ حرف تردید
۵۱ مذکر
۵۲ مالدار
۵۳ حرف نفی
۵۴ مقصود
۵۵ رسانیدن میراث
۵۶ علمی است که دانستن آن برای ارباب قلم لازم می باشد .
۵۷ یکی از حروف تهجی
۵۸ درنده
۵۹ صفت طفل بی پدر
۶۰ شوخی و بازی کردن باکسیکه طرف میل باشد
۶۱ یکی از نام های خدای تعالی عز شانه

این سوالات مرموز : بشکل دائره از طرف جناب حافظ نور محمد خان مدیر شعبه اول دارالتحریر شاهی مرتب شد و از تاریخ نشر مجله الی چهل روز کسانیکه بحل آن موفق گردیده و به ادارهٔ (کابل) اطلاع بدهند از روی قرعه یك جلد کتاب نفیس منتخبات بوستان بطور جایزه داده میشود .
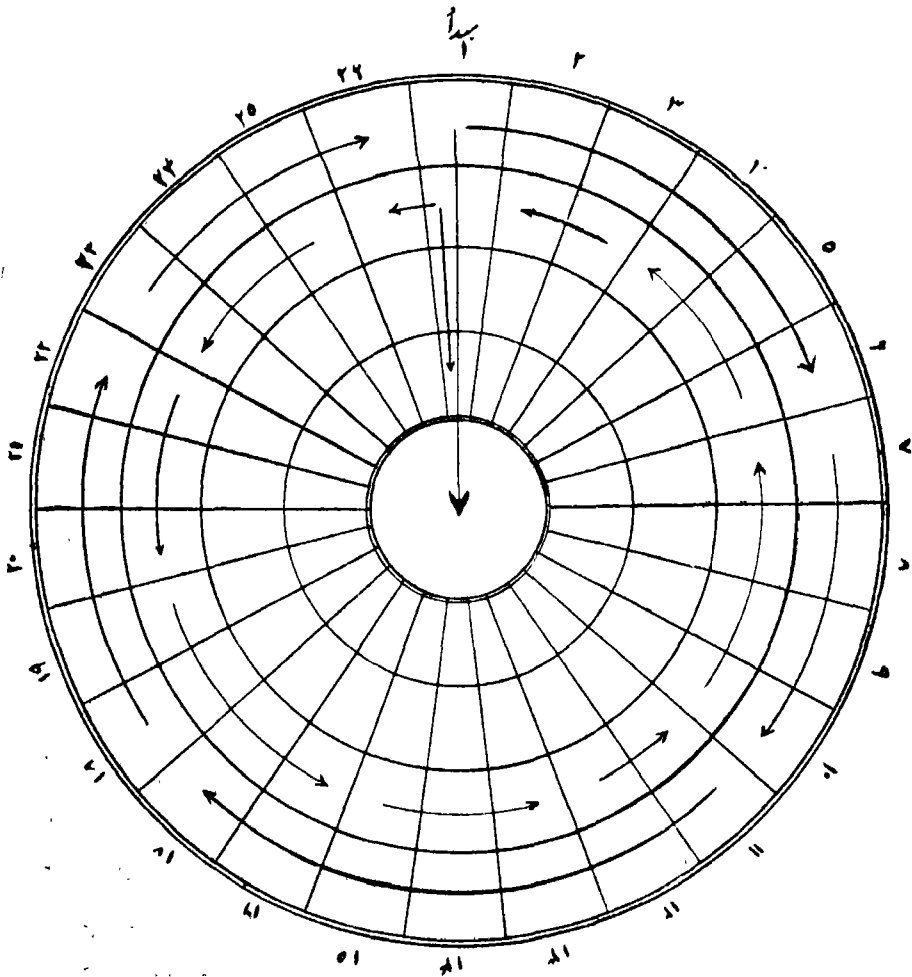
ضوابط :

۱ این دائرهٔ مرکبست از جداول تدویری وشمائی که عموم جداول تدویری آن به (۲٦) خانه و جداول شمائی آن به (٥) خانه تقسیم می شوند .

۲ جداول شمائی هر کدام دو دفعه خوانده میشوند یکی بصورت پنج حرفی و آن طوریکه در ستون مبدأ بیك (تیر) نشان داده شده از خانهٔ اول شروع و تاخانهٔ (٥) که مرکز دائره است میرسد ؛ و دوم بصورت سه حرفی که عموماً ازخانهٔ دوم ابتدا وبخانه چهارم بقسمی که در پهلوی تیر اول بیك تیر کوچك علامه شده انتها میشود و می باید در جمیع جداول شمائی همین دو صورت را مراعات نموده هر جدول شمائی را یکدفعه بصورت پنج حرفی و دیگر دفعه بقسم سه حرفی املا نمایند .

۳ خانهٔ مرکزی دائره همچنانکه در جداول شمائی پنج حرفی مشترك است همان حرف که برای خانهٔ مذکور پیدا می نمایند باید آنهم بحرف آخر جمیع اسمای که برای جداول پنج حرفی اتخاذ میکنند مشترك باشد .

٤ جدول تدویری اول از خانهٔ اول ستون مبدأ ابتدا کرده بطرف راست املا میشود و چنانچه ملاحظه می شود ابتدا و انتهای هر نام را که باید بیابند تیر ها محدود نموده .

٥ جدول تدویری دوم هم از خانهٔ دوم ستون مبدأ شروع شده بطرف چپ املا میشود و حدود نام های مرموز این جدول را نیز تیر ها معین میدارد .

جداول شمائی پنج حرفی که مطابق ضابطه (۲) املا میشود :

۱ باصطلاح کابل قلاش
۲ یله گرد
۳ واهیات
٤ یکی از صفات مستحسنهٔ دختر جوان
٥ نام یکی از پایتخت های مشهور در آسیا
٦ نوع از محصول شکار
۷ یکی از بنادر مشهور اوروپا

۸ شهریست از عربستان

۹ تلافی

۱۰ مضمون

۱۱ سبوس

۱۲ شیره

۱۳ یکی از اصطلاحات فن معماری

۱٤ نوع از ادویهٔ چشم

۱۵ دور نما

۱٦ یکی از بروج دوازده گانه

۱۷ کلمهٔ جامد ولی بازداد الف ونون زائدتان موضع است که شراب بدان منسوب میباشد

۱۸ مکر و حیله

۱۹ نوع از اسناد که در بیع شری مستعمل است

۲۰ قصد

۱

۲۱ مدفن

۲۲ یکی از ملزومات عائله وی

۲۳ هدف

۲٤ از لوازم محتاج بهای عصر حاضر

۲۵ پشیمانی

۲٦ از لوازم قصابی

جدول تدویری اول که موافق ضابطه (٤) املا میشود:

۱ از اسبابیکه در یکی از شبهای متبرك اسلامی مورد استعمال است

۷ موزون

۱۱ مردهٔ بخیل

۱۸ دانائی

۲۳ صفت شخص بلیغ

جدول تدویری دوم که حسب ضابطهٔ (٥) املا میشود :

١ امر حاضر از مصدرعربی و فارسی
٢٥ آلهٔ دفاعیه طبیعی که بعضی حشرات موزی دارند
٢٢ خیانت
١٩ لقب یکی از سلاطین تاریخی اسلام در هند
١٥ یکی از سباع
١٢ بانگ
١٠ نام یك مقام هندی
٦ از افعال شنیعه
٣ موادیکه ازوی تکه های نفیس و قیمت بها ساخته میشود

جداول شمائی سه حرفی که مطابق ضابطه (٢) املا میشود :

١ شخصیکه فاقد یکی ازحواس خمسه باشد
٢ سهم
٣ واسطهٔ داد و ستد
٤ سخت تر
٥ کاویدن
٦ شخصیکه یکی از پهلوانان قدیم آسیا بوی منسوب است
٧ نام یکی از دریا های مشهور اوروپا
٨ حکم
٩ نوع از منابع آب
١٠ محصول
١١ از علائم طبیعی وجود انسان که مورد و صاف شعراست
١٢ گشتن
١٣ از شهر های مشهور مغرب اقصا
١٤ از القاب بزرگان قوم

۱۵ نگاه
۱۶ نام یکی از افراد علم دوست سویدن
۱۷ از نام های سال
۱۸ برهنه
۱۹ جناح
۲۰ دلیر
۲۱ معبد
۲۲ سوراخ
۲۳ فرو شوکت
۲۴ دوست
۲۵ خالص
۲۶ آتش

* * *

به بینید !

شباروز درهر چهار دقیقه بعد درشهر نیویارك یك طفل پیدا میشود .

در جارجیا خلاف قانون است اگر کدام مرد بعد از نصف شب بازنی یا دختری درموتر سوار شود .

در سنه ۲۸ ـ ۱۹۲۷ ریاستهای متحدهٔ امریکه در امور تعلیم عالی ۱۰۰ ملیون پوند بخرچ رسانده .

در یوروپ درازی سرکهای سطحی ۶۳۸۰۰۰ میل و در امریکهٔ شمالی ۱۶۹۰۰۰ میل میباشد .

اولین مجلس برای حفاظت تیاتر برخلاف تاکی (سینمای گوینده) حال در جرمنی بوجود آمده است .

ازباعثیکه از پِشك های وحشی نجات یابند درلزبن ۳۰۰ گربه کشته شد .

درسنه ۱۹۳۱ ماهی زنده ازآسمان بالای بوردو (درفرانس است) بارید باریدن آن کمتر ازنصف دقیقه دوام کرد ، ماهی چهار الی پنج انچ دراز بود .

اولین ریل برق را درسنه ۱۸۷۹ دربرلن سیماس نشان داده است .

اولین موتر را درسنه ۱۸۷۵ شخصی سیگ فرید ناروس دراستریا ساخت .

در ریاستهای متحدهٔ امریکه قریباً یك ملیون زن سالانه ۱۰۰۰ پوند فی نفر مخارج توالت وفیشن دارند .

کل دنیا برای اسلحه سازی ۲ ملیون پوند روزانه صرف میکنند .

نوبل کوورد متمول ترین مصنفین دردنیا است - در چهار سال گذشته عایدات سالیانهٔ او ۵۰۰۰۰ پوند شده است وتامدت ده سال دیگر نیز همین قدر عایدات ازبابت تصنیف درامه‌ها وفلمها باو خواهد رسید .

ریاستهای متحدهٔ امریکه ۲۲۳۷۱ صحنه سینما دارد - چوکیهای مجموعی آنها ۱۱ ملیون است ، تعداد سینما در یوروپ ۳۳۸۷۰ است - جرمنی نمبر اول دارای ۵۲۶۷ سینما و چوکی مجموعی آن ها ۱۸۷۶۰۰۰ - روس نمبر دوم دارای ۵۲۰۰ سینما وچوکی مجموعی آنها ۲۲۰۰۰۰۰

۴۱ فیصد ریاستهای متحدهٔ امریکه بواسطهٔ زنها سرشته میشود .

درسنه ۱۹۲۹ قریباً ۴۰۰۰۰ طلاق دربرطانیه واقع شد .

درمکسیکو دختر ۲۵ سالهٔ تامدت ۳ ماه داکترها را متحیر ساخته است زیرا درجه حرارت مشارالیها از ۱۱۰ درجه اضافه‌تر بود ، زیرا برمامیتر ها عموماً تا ۱۰۸ درجه میباشد و ۱۰۷ درجه حرارت برای انسان مهلك است . برای معلوم نمودن درجه حرارت این دختر آله خاص استعمال میشود .

قیمت خط بزرگان

درعالم چندین قسم اشخاص معروف که بزرگ گفته می شوند ، وجود دارد ، از قبیل حکمرانان ، علماء ، مخترعین ، متمولین درجهٔ اول ، واشخاصیکه بواسطهٔ کدام عمل و اقدام فوق العاده کسب شهرت نموده اند .

ولی آثار کتبی یعنی نوشته های قلمی اکثر طبقات آنها که در فوق ذکر شد ، در دنیا چندان اهمیتی ندارد شائقین (آثار بزرگان) فقط ، نوشته جات‌قلمی آن اشخاصیرا قیمت‌میدهند که گفتار وتحریر شان براذهان عالم تاثیری داشته باشد . اخیراً یك نفر امریکائی پس از تحقیقات زیاد قیمت نوشته جات قلمی بعضی از معاریف حاضره را بقرار ذیل اندازه کرده است .

یك مکتوب (خواه یك سطر وخواه بیشتره‌باشد مدعا اینکه یك مطلب مستقل ازآن‌استنباط می‌شود) مستر ویلسن رئیس جمهور سابق ممالك متحدهٔ امریکا ۳ دالر طلائی و یك نوشتهٔ قلمی مستر روز ولت رئیس جمهور حالیه ۲ ونیم دالر ویك خط موسیولینی ۱۰ دالر ویك‌خط لندبرگ (هوا باز معروف امریکائی) ۱۵ دالر قیمت دارد .　　۱

❁

❁　❁

مراسم عروسی درهانگری

رسم عروسی در هانگری باسائر ممالك اروپا اختلاف کلی دارد وسبب آنرا اکثر مردم مباینت نسلی اهالی مملکت مذکور که اصلاً از نسل زرد (مجارها) و از حدود شرق اقصاً به‌اروپا مهاجرت کرده ، میدانند ورسوم مزبور را نظیر رسوم قدیم چینی ها تصور میکنند .

در مجارستان فردای شبیکه عروس بخانهٔ داماد میرود ، تمامی اشخاصیکه درمجلس‌عقددعوت شده بودند ، قبل از طلوع به خانهٔ داماد رفته او را جبراً از خواب بیدار میکنند و بعد درانجا ناشتا صرف کرده زوجین را در عراده های سر کشاده نشانده در تمام شهر گردش میدهند وپس ازان درمنزل داماد مراجعت میکنند وطعام چاشت را آنجا تناول مینمایند . آنگاه یك زنگ

مخصوص که موسوم به (زنگ مرخصی) است ، نواخته میشود وعروس یك گوسفندرا بدست خود کشته دامن لباس همهٔ مدعوین را بآن خضاب کرده مرخص میکند .

* * *

اخذ محصولات در جنس

یك نفر از مالکین سینماهای اطریش ، که بازار عایداتش روز بروز تنزل مینمود ، بفکر افتاد که آینده از تماشا کننده گان عوض پول نقد ، اجناس مختلفه بگیرد . چون این فکر خود را اعلان نمود ، سیلی از تماشاچیان به او مراجعه کردند ویکی یك دانه مرغ دیگری یك بسته سبزی ویکی دیگر یك پارچه فلانل وهرکس ازمتاعیکه داشت درعوض محصول سینما برایش آوردند بقسمیکه از زیادی تماشاچیان درسینما هیچ جائی باقی نماند . شخص مذکور فوری درپهلوی عمارت سینما ، یك دکان اموال مختلفه بازکرد وآینده هرچیزیکه از مردم میگرفت درانجا بفروش میرسانید به این طریق بازار عوایدش بیش ازپیش ترقی کرده بزودی سینمایش اهمیت فوق‌العاده پیدا کرد . امروز در اکثر تماشا خانه های آن مملکت محصولات به جنس حاصل میشود .

تربیه :

ترقی و سعادت یك مملکت نه مربوط به از دیاد عواید و استحکام قلاع آن است و نه به قشنگی ابنیه و عمارات آن بلکه عبارت است از تزئید عدهٔ مردمان تربیت شده و فاضل و با اخلاق آن که قوه و قدرت حقیقی و عظمت واقعی آنرا تشکیل میدهند .

اخبار علمیه ترجمه از مطبوعات خارجی :

خواب

استاد هالیبرتون متخصص مشهور فیزیالوجی میگوید خواب عبارت است از وقتی که اجسام دران نشو ونما می پذیرد بی خوابی ازگرسنگی سخت‌تراست و زودتر شخص را هلاک‌میسازد. ولی احتیاج استراحت و تجدید قوی ظاهراً سبب رفتن برخت خواب نمی شود در خواب جهاز عصبی ما بکلی فتور نمی پذیرد دل بانتظام ضربان میزند و ما مست خواب میباشیم و در زفیر و شهیق هر دو شش فتوری نمی آید و نه امعا از حرکت باز می افتد هردو گرده بعملیهٔ ترشیح دم قیام ورزیده خون را تنقیه میکنند ولی مراکز علیای ذهنی بخواب میرود همین مراکز قرارگاه کفایتها و ملکات علیای عقلی است بعبارت دیگر عقل حافظ ما بخواب میرود هرگاه دل ما که تعب میکشد در تمام عمر شب و روز متحرك باشد نه مانده شود و نه لحظهٔ خواب‌رفته استراحت کند چرا عقل حافظ ما را در ۲۴ ساعت شبانه روز چند ساعت خواب میگیرد عدهٔ بسیاری ازحیوانات پینه‌کی را نمیدانند عدهٔ بسیاری‌هم اندك استراحت میکنند چه استاده میباشند پس انسان چرا خواب میکند ؟ بلی درینجا نظریه ایست که میگویند تعب سبب خواب است و اصحاب این نظریه پندارند که جسم - خصوص جهاز عصبی - در اثنای بیداری و نشاط نوعی از سم را تقسیم میکنند و شاید این زهر را زهر تعب نامیم . این زهر اندك اندك در خون آمیخته تراکم می پذیرد وتا اندازهٔ مخصوصی میرسد که عقل حافظ تحمل‌آن نمیتواند و از تأثیر آن خواب میکند و زعم خود شانرا تائیدنموده گویندکه اگر مقدار خون حیوانی که خوابش گرفته بحیوان بیدار تزریق شود فوراً خوابش می برد . این نظریه معقول و مقبول می نماید اگرچه علما اعتراض دارند و بنابرین خواب سجیه و خوئی است که طبیعت آنرا بر ذکا مقرر نموده و تنا هر روزه ادای آن بانتظام نشود چاره نیست .

مگس و انتقال امراض مسری

یك نفر داکتر فرانسوی اخیراً پس ازتجربه های زیاد بهاثبات رسانیده که مگس‌ها با آنکه درظاهر حشرات بی آزار بنظر می رسند ، درحقیقت اکثر امراض خطرناك از قبیل محرقه ، تیتانوس (تشنج اعضای سافلهٔ بدن) وغیره را ازیك نفر بدیگر یا از یك جسم آلوده بهجراثیم مذکوره به شخص سالم انتقال میدهند .

عالم موصوف توصیه مینماید که مگس ها را باید حتی‌الوسع محو نمود ، طریقهٔ محو آن ها را بهاینطریق تشریح میکند که چون مگس درمیان سرگین اسپ تخم میگذارد و تخم ابتداً بقسم کرم وبعد مگس بالدار میشود ، باید آنها را همان موقعیکه دربین سرگین وغیره مواضع متعفن مشغول توالد وتناسل میباشند نابود نمود . به اینقسم که همان نقاط منزل‌را که‌درانجا امکان نشو و نمای مگس ها متصور باشد تفحص کرده هرجا اثر کرم و یاتخم مگس بنظر بخورد ، بالای آن قدری تیل خاك باید ریختاند وتیل مذکور آتش بایدزد . (اگرچه‌تیل‌بدون آتش دادن‌هم مگس ها را میکشد) علاوه برین میتوان آنها را همراه دیگر ادویهٔ ضد عفونی محو کرد .

اتصال امریکا باشرق مرکزی

ازطریق فضاً

جنرال تیناند وهوا باز معروف ایطالیائی که ازسالهاست بهامتحانات هوابازی مصروف میباشد ، درین اوقات بمقام نیوکاستل (امریکا) مخفیانه طیارهٔ مخصوصی که ۲۵۰۰ اسپ قوت دارد ، تیار کرده ومد نظر دارد که بیك‌پرواز یعنی بدون توقف و فرود آمدن درراه امریکا (نیویارك) را به شرق مرکزی (ایران) از راه فضاً اتصال بدهد .

این طیارهٔ که نامبرده مشغول تکمیل آنست ، ۱۰۰۰ گیلن تیل را باخود حمل کرده و ۱۴۰ میل را دریك ساعت پیموده میتواند طیارهٔ مزبور آلهٔ دارد که دروقت آتش گرفتن خود بخود ، بالای آلات آتش گرفته ، آب سرد میپاشد وعلاوه برین بایك پاراشوتی (چتر) مجهز شده که درصورت خراب‌شدن، طیاره وپیلوت را بسلامت بزمین می رساند .

مقصد عمدهٔ جنرال نینالدو ، شکستن ریکارد دوام پرواز است که بواسطهٔ (کایفورد) و(نایجوات) هوابازان انگلیسی قائم شده بود او می خواهد ۵۰ ساعت در فضا طیران خود را ادامه بدهد . اقدام این شخص در مجامع هوابازی تمام عالم ولوله عجیبی برپا کرده وخود مشارالیه از کامیابی خود اطمینان دارد .

•
• •

کشف بلند ترین نقاط کرهٔ ارض

از راه هواء

از سالهای در از هیئت های علمی انگلستان بفکر کشف قلل مرتفعه جبال هالیا که بلند ترین نقاط کرهٔ ارض بشمار میرود افتاده بودند ومقصد شان تحقیق علمی آن قسمت ها و کشف جزئیات وکیفیات جغرافیائی ، فیزیکی وعلم الارضی بود که جهته پیشرفت اکثر شعبات علمی وفنی کمك زیاد مینماید .

این منظور اگرچه بار ها بواسطهٔ اقدامات متهورانهٔ هیئت های بزرگ ذریعهٔ قوافل اسپ واشتر وغیره تعقیب شده ، ولی از آنجا که قوافل و ذرائع مزبور برای رسیدن به مقامات بلند ناکافی بود ، فائده ونتیجهٔ صحیح بدست نیامده بود بقسمیکه تاچند سال قبل بجز بعضی دره های کم ارتفاع حصص نیپال ، هیچ یك سیاح مطلع از چگونه گی قله‌های مرتفعهٔ هالیا معلوماتی گرفته نتوانست به این سبب کم کم علما انجام دادن نظریات علمی خود را در نقاط مذکور ممتنع دانسته واندك اندك افکار مذکور را ترك کردند .

اختراع طیاره و عمومیت ورواج یافتن آن در تمام ممالك ، سراز نواین فکر را در از هان علمای انگلیسی زنده ساخت وپس از ختم جنگ عمومی وفراغت از کشمکش‌های سیاسی ترتیبات کشف قلل هالیه‌را بواسطهٔ طیاره سردست گرفتند وبالاخره درسال ۱۹۲٤ چند نفرجوان متهور ازطرف مجامع علمی به‌مقصد سیاحت قلهٔ ایورست اعزام گردیدند . ولی بدبختانه این هیئت درحین کامیابی یعنی موقعیکه بر فراز قلل بلند پرواز داشتند بواسطهٔ کدام پیش آمد که تا امروز خوب واضح نشده ، طیارهٔ شان شکسته ، (مایور) و (ایرون) هوا بازان معروف هلاك گردیدند .

این پیش آمد باز در حرارت افکار هیئت های علمی سکته وارد ساخته و دنبال اقدامات شان را معطل نمود .

ولی در امسال شجاعت چند نفر علمای جوان مجدداً این مقصود را زنده ساخت بقسمیکه هیئت بزرگی شامل ٥ طیاره‌ومتخصصین فنی تشکیل یافته در اوائل ماه فروری از انگلستان جانب هند حرکت کرده پس از تیاری های لازمه و توقف طولانی بواسطهٔ خرابی هوا در نقاط نزدیك نیپال و حصول اجازه از شاه آنجا بالآخره بتاریخ سوم اپریل (۱۹۳۳) هر پنج طیاره سوی قلل مرتفعه (ایورست) و قلهٔ (کوری شانگار) که در ۶۰ کیلو متری قلهٔ اول الذکر وقوع دارد ، پرواز نمود .

در طیاره های مذکور آلات مخصوصه برای نگهداری هوا جهته تنفس کارگران و محافظت از سری مای فوق‌العاده ، آلات منطق کنندهٔ آتش تعبیه شده و علاوه تاً آلات تلگرافی فیمابین طیارات و بین طیاره ها و استاسیون های زمینی هند و غیره قائم نموده بودند و از هر حیث مایلزم این اقدام مهم تهیه و تکمیل شده بود .

رئیس هیئت که (فی‌لو) نام داشت ، در وقت حرکت وظائف طیاره ها را بطریق ذیل تعیین نمود .

یك طیاره برای پیمودن قلهٔ (ایورست) ـ یك طیاه برای عکاسی و غیره تحقیقات علمی قلهٔ مذکور ـ یك طیاره برای کشف قلهٔ (کوری شانگار) و یك طیارهٔ دیگر جهت عکاسی و تحقیقات علمی آنجا ـ طیارهٔ پنجم برای اجرای مخابرات و غیره .

طیاره ها در ظرف یك و نیم ساعت به نقاط مقصد رسیدند . طیارهٔ اول الذکر برهنمائی

(مککک انتاثر) طیاره ران معروف ، قلهٔ ایورست را به ارتفاع ۸ الی ۹ هزار متر (از سطح بحر) کامیابانه عبور نموده و پس از کشف بقایای طیاره دو هوا باز مفقودالاثر (مایور و ایرون که در ۱۹۲۴ هلاك شده بودند) دوباره در میدان طیارهٔ نیپال مراجعت نمود و کذا طیارهٔ دیگر که برهنمائی (بیرو) پرواز داشت ، قلهٔ (کوریشانکار) را به ارتفاع ۷۰۱۴۰ متر عبور کرده و مثل‌میسیون اول بعد از گرفتن عکس های زیاد و انجام دادن تحقیقات لازمه به میدان مذکور فرود آمد .

تمام مدت پرواز که نتیجهٔ آن کشف بلند ترین نقاط کرهٔ ارض میباشد ۳ ساعت‌و ۳دقیقه دوام کرده بود .

(مک‌انتاثر) کاشف قلهٔ ایورست پرواز خود را بر فراز قلهٔ ایورست بقرار ذیل قصه میکند :ـ (وقتی دره های متعددی را که منتهاالیهٔ جبال همالیه بشمار میرود ، عبور کردیم ، هوا کم کم رو به سردی گذاشته مناظر‌پر‌برف مد نظر ما امتداد پیدا کرد ـ درین‌کوه ها نقطهٔ های سیاه بسیار بنظر می رسید ، ابتدا گمان کردیم که سنگ های کوه خواهد بود که از زیربرف نمایان شده ، ولی چون همراه آلات دوربین نظر کردیم معلوم شد تکه های ابر است که‌طیاره از بالای آن عبور می نماید . وقتیکه بالای بلند ترین قلل ، (ایورست) رسیدیم برودت‌دفعةً از ۳۲ به ۴۰ درجه زیر صفر رسید و با وجود لباس نمدی و پوستین ها مغز استخوان ما را لرزهٔ مدهشی عبورکرد ـ همین حال چندین بار طیارهٔ ما مثلیکه ماشین آن ایستاده شده باشد ، توقف کرد چندین متر بزیر افتاد . این سقوط‌ها بواسطهٔ خفت زیاد هوا اتفاق می افتد .

بهر طریق این کشف راه جدیدی را برای تحقیقات علمی باز کرده و یقین باید کرد که در اندك زمان در سایهٔ همچنین اقدامات ، زاویه های تاریك عالم که تا امروز انسان به کشف آن موافق شده نتوانسته بود روشن خواهد شد .

انتها

واقعهٔ مؤلم

تلگراف کابل واقعهٔ مؤلمهٔ شهادت والا حضرت سردار محمد عزیز خان وزیر مختار افغانستان مقیم برلن را بدست جنایت کار سید کمال نام بروز سه شنبه ۱۶ جوزا خبر داد .

والا حضرت سردار محمد عزیز خان برادر بزرگ ذات همایونی که در تمام مدت حیات خود بشرافت و نیکنامی زیسته و از حیث مزایای اخلاق و مخصوصاً خدمات برجستهٔ که خانوادهٔ شریف شان متوالیاً بمملکت و ملت افغانستان ابراز نموده و هم خدماتی را که شخصاً از قوه بمنصهٔ عمل آورده اند ، طبیعی است در دل تمام ملت موقع و محبوبیتی داشته و ازین خبر دلخراش تمام ساکنین این مملکت متألم و آزرده شده است .

از آغاز وصول این خبر بمرکز رسم تعزیه داری در کابل شروع و تأثرات خود را همهٔ طبقات مملکتی بنوبهٔ خود بحضور ملوکانه تقدیم داشتند ، همچنان تلگرافات تعزیت مبنی بهمدردی و اظهار تأسف از طرف سلاطین ورؤسای جمهور دول متحابه بحضور اعلیحضرت غازی پیوسته و تمام مجاری این حادثهٔ دلخراش از طرف جرائد محلی منفصلاً انتشار یافت .

کارکنان مجلهٔ کابل که بیشتر ازین مصیبت متحسس شده و باین واقعه تأثر دارد نیز بنوبهٔ خود اظهار تألم نموده و سطوری از رقت و تأثرات خود را درین نمره می نگارد .

اعضای انجمن ما که معناً طرفدار بسعادت و ترقی وطن عزیز بوده و امروز

این آمال خود را درسایهٔ خدمت و معاونت حکومت متبوعهٔ حاضرهٔ خود میداند یقین است بیشتر درین ماتم حصه دار بوده و از پیش آمد این حادثه ملول گردیده است .

ما از خدای متعال سلامتی و عافیت وجود مبارك اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی و همه فامیل محترم شاهی را خواسته بوالاحضرت شهید رحمت واسعهٔ الهی را تمنا مینمایم .

مرثیه

از طبع قاری عبدالله خان

از چه دارد جهان بوقلمون	فرحت اندك و غم افزون [1]
لحظهٔ گر دلی بیاساید	درعوض عالمی کشد در خون
باشدش از جفای رنگارنگ	بر که و مه بلای گوناگون
هیچگه با کسی نمی سازد	دارد از بس طبیعت واژون
دمبدم میکند چو چشمه‌روان	اشك ماتم از دیدهٔ محزون
حادثاتش تمام نا هنجار	حرکاتش تمام نا موزون
غوطه‌ازدست‌اوبخون‌زده‌است	جامهٔ لاله کی بود گلگون
بر سر سروری کند گستاخ	بی سری را گهی زهمت دون
ازچه رو باشدش بخلق خدای	فکرت باطل و خیال زبون
ای خوشا رستگان عالم خاك	که ز قیدش برامدند برون

کجرویهای او نمی بینند　　که شوندازغمش جگر پرخون

تنگنایش سرای راحت نیست

منزلش باب استقامت نیست

ای جهان عالمی خراب از تست　　دل پیرو جوان کباب از تست

کارت از بس‌که پیچ درپیچست　　هرچه بینیم پیچ وتاب ازتست

نیست سیماب از برای خدا　　ازچه جانهادراضطراب از تست

نیست تنها دو دیده کاسهٔ خون　　دل صد پاره نیز آب از تست

از تو اب تشنگان فریب خورند　　هرطرف موجهٔ سراب ازتست

سخت از گردش تو می‌ترسد　　لرزه در جان آفتاب از تست

جهل را گم نیکی ز آفاق　　خانهٔ جاهلان خراب از تست

جان حاسد اگر برنج دراست　　چون به‌بنیم این عذاب‌ازتست

سرکشانرا بهوادی ادبار　　میدهی‌سوق‌واین شتاب‌ازتست

سازگاری تو با خطا کاران　　وای این کارناصواب ازتست

گر به پای حساب باز آئی　　کجرویهای بی‌حساب از تست

تا بکی ساری ای جفا پیشه

خون خلق خدای در شیشه

چند اندوه دل‌گداز جهان　　آورد سنگ وچوب رابفغان

چند آلام نا گهانی او　　سازد آزرده خاطر انسان

چند غم های بی نهایهٔ او　　نگذارد به‌کس سرو سامان

چند دل های خسته رافشرد　　در شکنج حوادث دوران

چند ارکان صبر را سازد — صدمهٔ جان گداز او لرزان

کس چه آسودگی دراو خواهد — فتنه خیز آمد است دور زمان

فکر دل بستن اندر وغلط است — نیست دنیا سرای جاویدان

وه که در گلشن زمانه نرست — خاطر خرم و لب خندان

بوی راحت ازو نمی یابند — گل این باغ هست نا فرمان

سر و سودای او خطاست که هست — این متاع غرور سخت گران

کیست کز آفت سماوی او — خاکیان را شود بلا گردان

بس کن ای خامه میگدازد دل — شرح دادن مصائب دوران

کز سرم رفته است فکرت وهش

گریه خواهد شنیدهٔ دل خوش

باز از حادثات دور زمن — می نماید گرفته طبع وطن[1]

در نسیمش فرح‌فزائی نیست — وا نگردد دل از هوای چمن

گل ندارد شگفتگی امروز — نگشاید بخنده غنچه دهن

که شهید وطن شده است که باز — طشت خونی نماید این گلشن

سرو گوئی که نخل تابوت است — می نماید گل سفید کفن

گر نه تمهید ماتمی دارد — شد سیه پوش از چه رو سوسن

نوحه خیز است از چه موجهٔ آب — پردهٔ گوش پرشد از شیون

تا چه پیغام دهشت افزا داشت — تلگرامی رسیده از برلن

اطلاع از کدام حادثه داد — از کدامین زمینه راند سخن

داد از تازه کشتهٔ پیغام — رسد اینک جنازه اش بوطن

گوئی اندر جبین موج هوا زین مصیبت فتاده چین‌وشکن
خشك برجای تلگرافی ماند رفت از یاد او سخن گفتن

آری این‌حرف باب گفتن نیست
گوش را طاقت شنفتن نیست

غم پریشان نمود دفتر ما گریه شاید بحال ابتر ما
زورق دل شده است طوفانی چه شد ای گریه زور لنگر ما
اختر سعد ما افول نمود تیره روزیم وای اختر ما
از کف ما بخاك تیره فگند بی سبب روزگار گوهر ما
غمگساری برفت کیست نهد آستینی به دیدهٔ تر ما
برذ لیلی خویش می ترسیم که عزیزی برفت از بر ما
مصلح قوم وخیر خواه وطن سر پر مغز ما و افسر ما
گرچه بود او مهین برادر شه چون پدر بود یار و یاور ما
گر عزیزی برفت سایهٔ شه باد یارب همیشه بر سر ما
آنچه رفت است ازغمش بردل راست ناید بروی دفترما
سوز باطن چسان شود ظاهر زیر خاکستر است اخگر ما

داغ دل چون نمی‌شود تحریر
قلم آخر چسان کشد تصویر

گریه آخر بدل قرار نماند در کف صبر اختیار نماند
بود روزی که صبر میکردیم دیگر آنروزوروزگار نماند
پاره پاره گداخت لختهٔ دل گوهری بود در کنار نماند
رفت صبروقرار هم پی اشك دل اگر ماند استوار نماند
اشك غلطان مازمژگان ریخت وه که این طفل نی‌سوار نماند
دل ما همچو برگ میلرزد لنگر صبر بر قرار نماند

مردم دیده بسکه زار گریست — نور در چشم اشکبار نماند
گلبن عیش برگ ریزان شد — گوئیا فصل نوبهار نماند
چشمه چشم جاریست دگر — سر سودای جویبار نماند
میتوان چاك زد گریبان را — خوب شد دست ما زکار نماند
ماند قالب تهی و روح برفت — غم ما ماند و غمگسار نماند
آنکه رفت از نظر چنان رفتست — که دگر چشم انتظار نماند

بعد ازین ما و هجر دشوارش
به قیامت فتاد دیدارش

وه که از گردش زمانه رسید — طرفه سنگی بشیشه امید
مرگ ناگاه او با ینگونه — هیچ درفکر کس نمی گنجید
از چه رو آن عزیز دلها را — کرده این بیکمال سفله شهید
ازچه این پست فطرت سفاك — نفرت از بهر خویشتن بخرید
کاش ازروی او حیا میکرد — کاش ازین کارزشت میشرمید
کاش هنگام این جنایت سخت — دست آن نامراد میلرزید
کاش آن نابکار بی وجدان — از جزای قصاص می ترسید
مضمر اندر قصاص هست حیات — قاتل این نکته کاش میفهمید
تاز بیم قصاص آن سفاك — مصدر این عمل نمیگر دید
انتقام خدای نگذارد — عملی را که کرده خواهد دید
او نه تنها عزیز ما را کشت — عالمی زین جنا یتش رنجید

رنجه تنها نه خاطر شهٔ ماست
این مصیبت تمام ملت راست

گشت سردار نامدار شهید — افسر فرقی اعتبار شهید
پدر خانه دان برادر شه — ظهور شخص روز کار شهید

بود تقدیر ایزدی که شود در سفر دور ازدیار شهید
بوده درخدمت وطن سرگرم که شد این مرد نامدارشهید
ظاهرا کشته شد ولیك نمرد زنده‌دان نزد کردگار شهید
سرخ روئی بخون‌خویشش‌هست دارد این عزو افتخار شهید
بعد مردن بآر زو خواهد زندگی را زکردگار شهید
تادگر بار در رضای خدا جان خود را کند نثار شهید
مزه شربت شهادت را دیده‌اینگونه خوشگوار شهید
کشتن خویش ازخدا خواهد در رهٔ حق هزار بار شهید
هرکس این رتبه را نمی یابد می شود شخص بختیار شهید

نیکبخت آنکه این سعادت یافت
عزت دولت شهادت یافت

گر بروت آن سفیر نیك خصال زنده باداشهٔ بلند اقبال
سازد ازفضل خویش حی‌قدیم عمر او را دراز چندین سال
دیگر از حادثات ایمن باد شاه را جائکی عشیره و آل
ننشیند بطبع انور او دیگر از هیچ سوی گرد ملال
نگذرد ذرهٔ پریشانی هیچگاهش دگر بخواب وخیال
کرده هر بذر در زمین امید گردد از آبیار فضل نهال
صورت حال ملتش نیکو تا فزاید امید استقبال
قوم ما گام زن براه شرف تا نماید وطن بجاه و جلال
ملك ما سر بلند آفاق است از بلندی ذروه های جبال
قوم ما هم ز یمن عزم بلند بهر عالم شوند حسن مثال
وطن آباد و مملکت معمور ملت آسوده شاه فارغبال

زندگان پی سپر براه سداد
رفتگان را خدا بیامرزاد

مراسم تدفین جنازهٔ سردار شهید والا حضرت محمد عزیز خان مغفور که بعد ورود بکابل وپس ازمشایعت مجلل و شاندار یکه از طرف عموم اهالی و عساکر کابل و هیئت کابینه و کور دیپلوماتیک بعمل آمده و نماز جنازه در مسجد عیدگاه ادا میشود مراسم تدفین محترمانه در مقبرهٔ جد امجد شان سردار سلطان محمد خان مغفور اجرا گردید .

اعلان

(اولین سالنامهٔ کابل)

اولین سالنامهٔ کابل مربوط بدورهٔ سال دوم مجلهٔ کابل ازطرف انجمن ادبی در معرض انتشار گذ
شد ، این سالنامه باقطع وحجم مناسب ، حروف تازه، تصاویر ونقشه‌هاي مطبوع ورنگهٔ (مشاهیر ور
جال تاریخی وداخلي وآثار تاریخی وصنایع نفیسه وغیره) موضوعات مفید وعام المنفعه در (۴۱۴) ص
و (۴۳۰) قطعه تصاویر بقیمت نازلي موجود است شایقین بآدرس ذیل مراجعه کنند.

دفتر انجمن ادبي / جادهٔ ارگ / کا[بل]

کابل ۲۶
KABU

آدرس: انجمن ادبی، جادهٔ ارگ
عنوان تلگرافی: کابل انجمن
مخابرات: بامدیر انجمن

کابل

مجلهٔ مصور ماهوار
ادبی، اجتماعی، تاریخی
تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود
اول اسد ۱۳۱۲ هجری شمسی
۲۳ جولائی ۱۹۳۳ میلادی

اشتراک
کابل: ۱۲ افغانی
ولایات داخله: ۱۴ «
« خارجه: نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف: نصف قیمت

فهرست مندرجات

تصاویر :-

اخلاقیات

صداقت

بقلم غلام جیلانی خان اعظمی
معاون انجمن ادبی

انسان شریف ترین مخلوق است ! زیرا دارای عقل و عواطف سر شاری بوده ! صفت ممایز انسان نسبت بسایر مخلوق قوت و عظمت روح ، عقل و حواس صحیح ، عواطف و قدرت اوست ! هرگاه حیوانات و حشرات این صفات را دارا می بودند البته محکوم اقتدار بشر قرار نمیگرفتند ! ولی انسان از بدو حقایق تاریخی یعنی از زمانه های که تاریخ ، حیات اجتماعی و مدنی شان را نشان میدهد کمتر اتفاق افتاده که عموماً قدم صحیح و با قاعدهٔ در راه این وظیفه یعنی کرامت و شرافت آدمیت برداشته باشند .

چون گفتیم فضایل فوق تمایز بزرگی است بین انسان و سایر مخلوق ولی انسان با وجود هرگونه مساعدت ها و دست رس مابین نعمای قدرتی یعنی عقل و ادراك باز هم خود را از جنبهٔ حیوانیت و خواص مضرهٔ بعض حشرات محروم نساخته عاداتی را پسندیده که فرسنگ ها از صفات آدمیت بعید و خیلی شبیه بحیوانات و حشرات موزیه بوده است .

برای اضمحلال و ضعف همین جنبه شرارت انسانی بوده که انبیای مقدس مبعوث و دیانات آسمانی نازل و بالآخره قوای روحانیت نفوذ نموده است ! اگرچه مساعی و اقدام آن پیشوایان

بزرگ و نجیب انسانیت تا یك حد مثمر نتیجهٔ میگشت ولی متاسفانه حسب کالخواه کامیاب نشده و آن نواقص بزرگ اجتماعی بطور کلی رفع نمیگردید .

میگویند قوای روحی وملکی و قوای مادی یا حیوانی چون در وجود انسان تواماً فشار دارد ازین لحاظ انسان نمیتواند بکلی یك طریق مسلم انسانی را اختیار کند! یعنی باید انسان محکوم اوامر این دو قوه بوده تأثیر طرفین رااز خود ابراز نماید. ولی عقیدهٔ ما برعکس اینست چه ما تجربه داریم انسان در اثر اعتیاد هر کاری را بخوبی کارگر و هر عملی را ازینطریق بدرستی اجرا میتواند مثلاً : شخصی که معتاد بافیون یاچیز دیگریست هرچند داستان مضرت آنهارا بوی بخوانی واوهم ظاهراً اظهار نفرت نسبت بآن چیز نماید بازهم این نفرت قلبی نبوده موقع استعمال یك عشق و علاقه مفرطی بآن نسبت بخود احساس میکند . همچنان عابدی بخواندن تهجد معتاداست حتماً از خواب شیرین درساعت ۲ یا ۳ شب بیدار شده واین عمل مقدس را اجرا مینماید کذا روحانیون واهل ریاضت بواسطهٔ همین اعتیاد مرتباً قوای ملکی وروحی خود شانرا در وجود خود احیاوتقویه وقوای مادی وامضمحل میگردانند .

پس یکی ازعوامل مهمه شرافت وکرامت آدمیت صداقت است وباید انسان نظر بتمایز عقلی و وجدانی خود که نسبت بسایر مخلوق درهر چیزی امتیاز وبرتری داشته ازاعمالیکه روح ووجدان خودش متنفر ونزد سایرین نوع مقبوح است باید دوری جوید .

صداقت ازانجمله شمار بلند آدمیت وفضایل بزرگ است که بوسیلهٔ آن نه تنها انسان میتواند اعتماد ومحبت سایرین رابخود جلب نماید بلکه این فضیلت اخلاق مولد دیگر موثرات خوب از قبیل رحم ، مروت عاطفه ، شفقت ، و غیره در وجود دارنده این صفت شده دیگر قبایح و رذایل را نابود میگرداند .

کسانیکه اخلاقاً پابند صداقت نبوده وبرضد آن کارگرو این رویه سؤرا نظر بمصلحت مادی و دنیوی خود معتا داند میگویند فلانه امری مارا مجبور مینماید که برخلاف صداقت رفتار کنیم ! ! ؛

جریانات سؤ و نواقص اخلاق عامه بعضی هارا فی الجمله اجبارئ نماید که گاه گاه برخلاف حقیقت وصداقت کاربکنند ولی باید فکر کرد که همواره فساد اخلاق شخصی منجر بفساد عموی وفساد عموی مؤثرات دراخلاق شخصی میشود واصلاح امورات سؤیعنی اصلاح نواقص تنها وظیفهٔ

محدود بی نیست بلکه عامه یك‌ملت باید فرداً فرداً خود را بتصحیح اخلاق خود مکلف دانسته وباعتیاد اخلاق و عادات صحیح بکوشند . بدیگر عبارت لازم نیست دریك جامعهٔ دروغ گو ، دورو ،خائن ، شخصی کهایجابات آدمیت وتکالیف‌اخلاق ووجدانی را میداندآنهم مثل سایرین رفتار کند .البته دریك جامعه‌سؤ وجود شخص صحیح و حق شناس متحمل ضرری هم میشود ولی اگرمراتب بلندانسانیت وفضایل نفس درنظر گرفته شود برای مردان بزرگ وانسان های شریف‌بهتر از ایثاروقربانی درراه وظیفهٔ آدمیت دیگر حظ ولذتی نیست .

پس کسانیکه بمقتضی شرافت انسانی صادق و راستگو وثابت القول و العمل میباشند آنها مجاهدین راه بشریت بوده راحت و نعمت ولذت دنیوی شان همانا ایثار و تحملی است که در راه وظیفهٔ انسانی‌یعنی مقتضیات اخلاق ووجدانی‌می‌نمایند . پس لازم نیست‌انسان‌حتماً مقابل‌اشخاص‌خاین باخیانت مقابله کند یادر برابر مردم کذاب بکذب اعتیاد نماید : والحاصل صداقت فضایل زیادی دارد که علمای اخلاق ازان خیلی تعریف کرده ومحتاج بتشریح نیست ! ولی اگر ما این فضیلت بزرگ انسانی را بخواهیم دارا بوده وعموماً مالك آن باشیم البته ملاحظلات آتیه درکار است .

۱ : باید فشار هرگونه اضرار ونواقص مادی را متحمل شده وجز براه حقیقت و صداقت نپوئیم .

۲ : هرگونه مشکلاتیکه در راه این اعتیاد مقدس واقع میشود آنرا بتحمل وجدانی‌وشرافت روحی متحمل شده قوتی چون کوهباید بعزم وتصمیم خود داده هیچگونه تذبذبی مارا بیحوصله نسازد .

۳ : طریق اعتیاد را همیشه پیموده روزها وشب ها باید بخاطر داشت کهمن باید تماماًشخص صادق بوده وجز صداقت خلافی نورزم .

٤ : اولاد واهل بیت وتابعین خودرا بصداقت معتاد وهرگونه وسائلی را برای اعتیاد شان باید تهیه نموده تااین فضیلت صورت توارث را دریك خانواده ویك جمعی اختیار کند .

٥ : درصورتیکه توبصداقت‌متصف ومعتادهستی نبایداعمال غیرصادقانهٔ سائرین‌را بخودآینه ومثالی قراربدهی یعنی‌بگذار تادیگران‌هرچیزی که میباشند باشند ولی‌از‌توجزصداقت نبایدخلافی واقع شود .

پس‌اگرانسان قابل‌ومستعدکه گاه‌پیروتقلید وزمانی‌هم‌استعداد ونجابت‌فطری‌آن‌متقاضی باعتیادات خوب‌واخلاقیات صحیح‌است درصورتیکه‌عزم‌وتصمیم کند البته باین‌ملکهٔ انسانی‌معتاد واین شرافت‌عالی‌را میتواندداراشود . چه‌درصورتیکه اعتیادات‌مضروبی‌فایده مثل‌دخانیات ، چای‌وغیره ازجنبهٔ‌خواهشات

مادی جالب توجه انسان شده ودریك ملی نفوذ میتواند ؛ بدیهیست بمقتضای شرافت نفس واسرار وجدان انسانی اینگونه فضایل وملکات خوب نیز میتواند طرف اعتیادقرار گرفته ورفته رفته دریك ملتی عموماً نفوذ نماید .

ازخواص مضره ، عدم صداقت یکی شیوع نفاق بین طبقات واجتماعیات بشراست که خود این نائلهٔ بزرگ ومادهٔ مخرب برای گسیختن شیرازهٔ اجتماع انسانی وانهدام بنیادتعاون ولساندبشر و سلب راحت وامنیت مال وجان آنها کافی وازمخرب ترین دشمنان سعادت وامنیت اجتماعات بشری میباشد .

باقی دارد

اخلاق و رفتار خود را مردانه کن ولو آنکه دیناری نداشته باشی .

کسیکه دارای قلب پاك و صادق نباشد بدیناری نمیآرزد .

راستی ریشه و اساس تمام فضایل و مزایای انسانی است .

قوت اراده اساس و پایهٔ هر اخلاق بزرگ و عالی است و هر جا ارادهٔ قوی باشد آنجا نشاط زندگانی هست و هرجا اراده نباشد ضعف و بیچارگی و فلاکت حکمفرماست .

عمارت ومامورین مدیریت مخابرات کابل
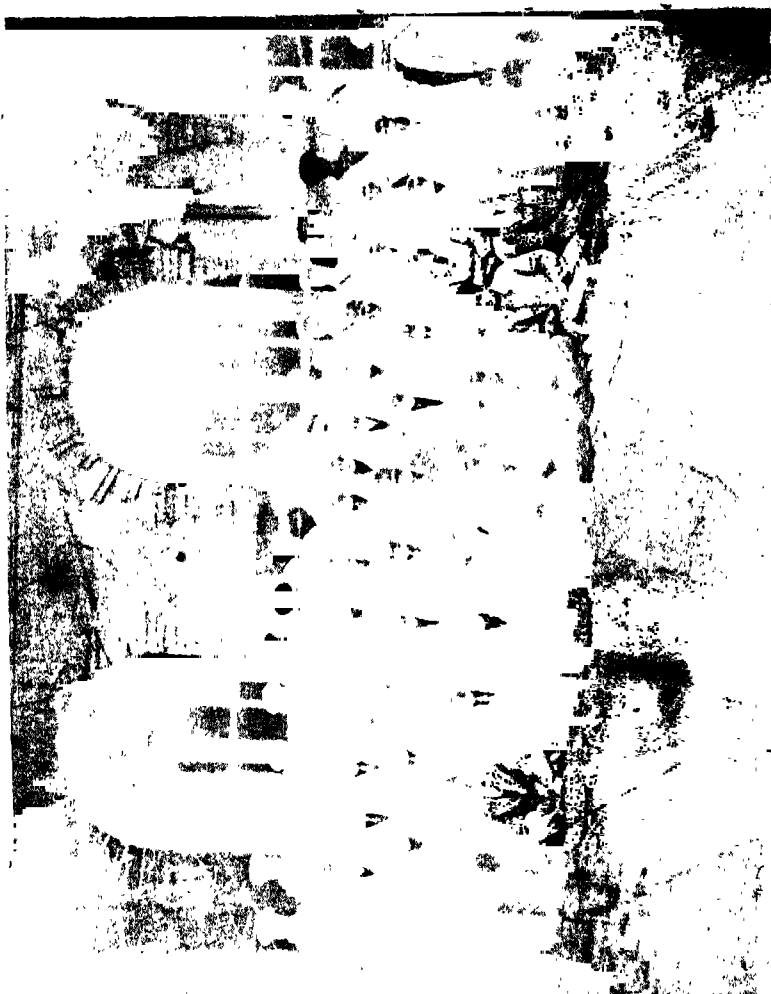
عمارت ومامورین مدیریت مستقله پست وتلگراف

فلسفهٔ تاریخ فلسفه

از المقتطف مصری

ترجمهٔ غلام جیلانیخان جلالی

نظر به تحقیقات تازه ، فلسفه عبارهٔ از علمی است که از طریق منتظم علمی بمباحث مسائل عامهٔ کون و حیات بشری متناول باشد .

بعض مفکرین فلسفه را بنام ادامهٔ تفکیر در اشیأ و استطلاع از پوشیده گیها و کشف اسرارکائنات معرفی میکنند ، لاکن این توصیف در ذات خود فلسفه را از تمام جهات بصورت واضح محدود و احاطه کرده نمیتواند . زیرا انسان در شئون علمیه و احوال معیشت بغرض دریافت غایات و ترسیم نقشه های حصول مشروعات طبعاً به تفکیر مجبور است بلکه تفکیر از امور طبیعی تمام علوم شناخته شده ، پس علامهٔ فارقهٔ تفکیر فلسفی از تفکیر علمی و دیگر اقسام تفکیر عملی چه خواهد بود ؟ و از چه باعث مثلاً فلسفه از طب ، فلکیات ، هندسه ممایز میگردد ؟

شك نیست که فلسفه از حیث ماده با این علوم مخالفت ندارد بلکه مادهٔ آن عیناً بمثابهٔ مادهٔ تمام علوم تجربیه می باشد .

فلسفه به نظام کون و نقشه آن طوری شامل است مثلیکه بانسان از ناحیهٔ تکوین روح و بنای جسم و ابحاث قانون و تدریس سیاست ، متناول میگردد ، در مابین فلسفه و دیگر علوم اتصال محکم و علاقهٔ دایمی موجود است ، لهذا درین صورت فلسفه از حیث موضوع و مادهٔ بحث از سایر علوم فرق ندارد بلکه تنها در نقطهٔ نظر اسلوب و طریق شمول متفاوت است .

علوم باختلاف خود از روی مباشرت بماده به تجربیات منتهی میگردد لاکن فلسفه مانند علم بموجود متناول نمیشود بلکه در مباحث باندازهٔ تعمق لازم است تا انسان باسباب نهائی آن واصل شود ، هر علم از علوم منطقهٔ خاصهٔ را اشغال نموده در ضیأی فرضیات معینه حقایق و تفاصیل متصلهٔ ماده را جمع می نماید عالم در میدان همان علم بدون اینکه خاطر خود را بعلاقهٔ نتائج نهائی آن که وظیفهٔ یك عدهٔ علمای دیگر است و آنها مبادی جدا گانه را می پیمایند مصروف کنند درینمورد بمعلومات مقرره و نتائج قاطعه اکتفا می نماید .

گاهی اتفاق می‌افتد که این نتائج بطور صریح وواضح باهم متعارض شود مثلاً بعض نتائج علوم طبیعی با نتائج علم النفس متعارض میگردد که صدق یکی از آنها حقیقت دیگر آنرا می شکناند ، ازین جهت ما بحکمی محتاج میشویم تا این نتائج را درمقام موافقه بوسیلهٔ آن تصفیه کنیم ، وبسبب نظریهٔ جامع کلی بتوانیم فکر عامه را در عالمی که ما زندگی میکنیم و مرجع انسانیت بداخل آن است نجات بخشیم . آنچه در فلسفه به حصول آن توجه می گماریم در ذات خود عین حقایق نیست بلکه تفسیر همان حقایق است .

در هر فرصتیکه ما ازفلسفه دور و بتفدیر شروع میکنیم عامل شخصی دران شمولیت میورزد زیرا موقف ما در برابر حقایق ومحل آن از مزاج وتجارب و امال ومخاوف ما حتماً منفصل و بعید است ، باین تقدیر تمام فلسفه تا یك حد بزرگ شخصی است ، بعض مردمان فلسفه را بمجرد فروض تجریدی استوار میدانند ، مگر این گروه درین زمینه اشتباه کرده اند چه نفس افکار کامنه در تحصیل علوم تجربیه درذات خود فروض است مثلاً علوم طبیعی وجود اثیر « مادهٔ است کیمیائی که تحت وزن نمی آید وبواسطهٔ تموج آن تحلیل اجسام وامتداد آواز و حرارت حاصل میشود » علم حیات وجود قوهٔ حیوی ، کیمیا ، وجود ذره را فرض میکند و تاوقتیکه باغراض مطالب و تعین ادای مهمات علم خدمت کرده میشود وعلم متوجه فروض فوق است که بدون ظهور نقص صریح یا بدون استدعای فروض دیگر و حمایهٔ موجودیت آن برفض وشکست همان فروض اولیه اضطرار واقع نمیگردد ، این هم از وقتی تاوقتی حدوث مینماید ، از همین قبیل است نظریه « کوپر نیکس » وظهور مذهب « داروں » بهر دوحال ثابت میشود که نظریهٔ جدیده نسبت به نظریهٔ قدیمه بفهم نزدیك وبه تفسیر حقایق خوبتر مستعد است . بناءً علیه مبنی فلسفه براساس فروض استوار دانستن تهمت محض است اما اگر براسخ‌ترین علوم تجربیه وقدیم‌ترین آنها از حیث تاریخ نسبت کرده شود جادارد ، والبته خیلی مهم است اینکه مابدانیم : تاکدام اندازه بوسیله فروض مذکور حقایق واقعه را دانسته میتوانیم . فلسفه طوریکه تناسب نتائج علوم مختلفه از فرایض آن میباشد بفروض تمام علوم مانند نظریهٔ ذره‌ماده وتصور آلی کون هم متناول است علم بسبب طریق تجربه ازان مقدم است وتقدم فلسفه بعمل تسویهٔ ذات البینی به نتائج علوم مرهون ! گاهی این قسمت در معرض اعتراض و اقع میگردد زیرا گمان میرود که وقت تسویه تاهنوز نرسیده و تسویهٔ درزمان حصول میعاد آن بعمل می‌آید و علم بذات خود باجرای این عمل مشرف شده میتواند ، این اعتراض اهمیت ندارد حال

اینکه ما تماماً درمجموع اینها بغرض حل مشکلات عالم بهتصور عام احتیاج صریح داریم که این تصور را تحدید ناقص وغموض آنرا دشوار میسازد ، لاکن چیزیکه نقص دارد اینست که تسویه از برای ابتدای حیات عقلی وکیان ادبی ماازالزم لوازم است .

اول چیزیکه علم برای آن وضع شده عبارت از وصف دقیق است که شامل تمام مظاهر کون وجمیع حقایق وتنسیق آن بفصول وطبقات میباشد بعد ازان بحثیست از نام مشترك که تمام اشتات آنرا جمع کرده هرکدام آنرا بمنتهای بذل طاقت بصفات بسیطه تعریف میکند بعد ازان تلخیص و تقطیع آن بصیغهٔ عامه لازم است که عادةً بقانون « طبیعت » مسمی میباشد . پس وظیفه علم توصیف است نه تفسیر ! مفکورهٔ که‌یعنی علم تماماشیا را تفسیر و عموم مشکلات را شرح میکند نظریهٔ خطااست زیرا علم نمیتواند که تمام اشیا را بحقایق نهائی آن برساند بلکه علم فقط توصیف ظروف اشیا و ارجاع آنرا بصیغه های عامه بسیطه بطور محدود تفسیر مینماید و بس اگر مایاد کنیم که علم طبیعت مد و جزر را تفسیر مینماید معنی آن اینست که مارا بقانون عامیکه بحدوث مد و جزرحقایق متصله مشتمل است واقف میگرداند ، این تفسیر علم البته از حدود وصف تجاوزنمی کند .

بعضی ها میگویند که علم آلهٔ استکشاف اسباب میباشد این نظریه در ظاهر خود از تعریف علم منافرت‌دارد زیرا علم وصفی است و تفسیر از شان آن نمیباشد ، حقیقتهً اسبابیرا که علم استکشاف مینماید یا اسباب ثانوی یا اسباب مسببه میباشد زیرا علم در اسباب نهائی اثر ندارد ، قوانین ثابته علم آن است که نفع آن از حیز فروض بیرون نمیگردد هر قدر که علم پیش میرود به نقد و تمحیص تناول همین فروض حاجت بیشتر اتفاق می افتد مثلاً نظریه ذراتی در عملیات کیمیاوی صرف بغرض نفع آن است لاکن اینقدر در حقیقت برای اعتبار تصور نهائی کفایت نمیکند .

فلسفه بثبوت و نقض فایدهٔ که در هر کدام از میادین خاص بتصوری از تصورات مد نظر گرفته میشود مربوط نیست زیرا این تنها عمل علمی است بلکه فلسفه از تقرر مکان تطبیق صحیح این تصور خبر میدهد دراین کیف فلسفه از قوهٔ نظریهٔ ذره سوال میکند که آیا ذره صلاحیت نهائی عالم عضوی‌دارد ؟ و آیا عالم واقعاً ازذرات خوردیکه هرکدام ازدیگر خود مجزی و مستقل میباشد ترتیب یافته؟ واگراین ذرات باهم پیوست باشد آیا تاکدام اندازه‌این روابط واتصالات

در طبیعت پوشیده خود اثر دارد ؟ پس فیمابین علم و فلسفه در مذهب و غایه مخالفت صریح وجود دارد .

غرض از علم استیلا و غلبه و اطلاع بحقایق اشیا میباشد طوریکه انسان بآنچه خو داده شود مطلع گردیده مطابق آن به تعدیل نقشه خود موفق شده بتواند باین تقریب علم در مواجهات آینده و در معاملات تسخیر طبیعت بغرض قضای حاجات انسانی تجربی است اما فلسفه در منافع حیاة عملیه نظریهٔ بعیدیست که بسمت غلبه و استیلای ما برطبیعت سوق داده نمیشود بلکه فلسفه در بحث از کمال ، توازن ، نظام ، قدمهای ما را استوار وراه مارا روشن میگرداند فلسفه ، عمل برجسته و اختراع نافع را ابتکار کرده نمیتواند لاکن باوجود آن موقف مارا در مقابل مداخل شامه ، وطبیعت وانسان معین ومحدود می سازد وبروی عقل در مناطق علم ، سیاست ، اجتماع ، طریق عمل‌را واضح میگرداند ، بعقیدهٔ بعض ترك فلسفه و اکتفا بدورهٔ علم بهترست زیرا علم‌مضمون نتائج جم‌غفیری ازفواید وعواید است ، لاکن‌این‌ساده منشان فراموش کرده اندکه حیات‌داخل مادارای مشکلات مهم ومطالب دشوار است ، اگرما بغرض درك ترکیب عناصر وتکون ستارگان بفروض علمی احتیاج داریم برای فرضیکه غوامض نفس را برایما روشن بسازد زیاده تر حاجتمندیم . زیرا این‌نفس همان‌جنسیت کەدرهرچیز داخل میشود واز هرمبهم مارا آگاه‌میگرداند، مانمیتوانیم که شؤن آنرا فراموش کنیم مگر اینکه‌بسبب اغماض چشم وتخدیرفکر مرتکب باشیم .

علماشخصاً معترفند که‌شدید ترین نتائج ازروی ثبات مجرد فروض بدست‌می‌آید حال‌اینکه‌صدق فروض مذکور بقوانین فکریکه بدون فلسفه حاصل نمیشود موقوف می‌باشد . بسیاری ازمردمان در قیمت فلسفه ازحیث عدم تقدم ظاهری ان تساهل می‌ورزند ، زیرا مسائیلیکه امروز افکار فلاسفه وخواطرمفکرین رابخودمشغول میگرداندعیناً بمثابهٔ همان‌مسائلی است که شاغل حال‌مفکر ویونان است ونفس حلول ناکامی آن‌مانند طریقه متداولهٔ گذشته است عجب‌نیست که بفکر بیننده‌این‌ناکامی‌مکرر واین‌عجز دایمی خطور نماید زیرا مسائیلکه فلسفه درصدد عقدوحل آن‌می برآید ماورای امکان عقل است .

انچه‌از باعث تأصل واثبات عمل‌فردی بعض عقول شخصی رابشك می‌اندازد ازجهت اینست که‌هرمسلك فلسفی بعلامات صاحب خود محدود میگردد والبته مشکل است که عامل فردی ازتفکر فلسفی منتزع گردد . درین صورت فلسفه تااندازه بسیار ذاتی می‌باشد ازین نقطهٔ نظر نقیض‌علم

گفته میشود زیرا فلسفه موضوعی محض است ، فلسفه در کیف عملیهٔ عامل شخصی از آرای متناقضه ومذاهب متضاده تشکیل می‌یابد ودر همچه حال نتائج علم بشما مها ازحیث قبول و اختیار فهمیده میشود ، امااز طرف دیگر علاقهٔ متبادله فیمابین علم وفلسفه وتاثیر هر کدام ازدیگر علی الرغم است چه فلسفه بمانند علم بخود می‌افزاید وباکمال مشرف میگردد ، فلسفه عبارت است ازسلسلهٔ متصله فلسفه های تاریخی که تمام مراحل تقدم فکر وجمیع نواحی علمی ، سیاسی ، اجتماعی را تمثیل میدهد حال اینکه موضوع این فلسفه های متوالی و علاقهٔ مابین آنها ذاتاً مجال تاریخ فلسفه میباشد .

تاریخ فلسفه ازتاریخ دیگرعلوم مخالف است زیراهر علم دارای مجال محدود وتاریخ آن درحدود این میدان تقدم محسوسی را تمثیل میدهد لاکن این وضعیت درفلسفه برخلاف دیگر علوم است زیرااگر شما به تدقیق وتحدید موضوعات فلسفه توجه کنید البته اختلاف آرای فلاسفه شمارا ناکام میگرداند بلکه نفس تعریف فلسفه مبداء خلاف است ، هر فیلسوف دارای نقشه جداگانه وبنای آنرا سرازنو اغازمیکند ، اگرانسان درتتبابع حرکات فلسفیه برتفکیر خود دوام نماید بالآخر برای اوواضح خواهد شد که بحیث مجموع مشکلات فلسفه مانند دیگر علوم مالك حدود واضحه وعلامات بارزه نمیباشد پس اولین وجیبه ذمت باحثین فلسفه اینست که مشکلات مذکور را محدود نماید والبته تنها همین تحدید هم برای فلسفه خدمت بزرگیست .

فیلسوف دیکارت که تاریخ فلسفه‌را میگذاشت قطع نظر ازعلاقات سابقه فقط به تفکیر فردی اکتفا نمود ، ازاقوال اوست «من اراده ندارم اینکه بشناسم که بیشتر ازمن رجالی بوده اند یانه » این سخن او راجع بقدمائیکه برقرون وسطی غالب شده بودند رد صریحی است ، هکذا فیلسوف « لینبتز » درین مقال خود باا وقریب تراست او میگفت حقیقت از چیزیکه ما ـ اندازه مینمائیم شایعتر و روشن تر است » لاکن این مقوله غالباً یك هزلیه و حرف بی‌اساسی بنظر بر می خورد چه وقتیکه ما اینموضوع را در آثار قدماتتبع کنیم میتوانیم که طلارا ازخاك و الماس‌را ازمعدن ونوررا ازتاریکی استخراج نمائیم ، زیرا فلسفه تنها به تفکیر خاصهٔ ما حاصل نمیشود بلکه بیشتر بهبحث و استطلاع افکار دیگران مربوط است .

تاریخ فلسفه وقتی مفید می افتد که دراطراف تاریخ عام وتصحیح اجزا و ادراك مشکلات آن کوشیده شود .

درهر قرن ازقرون اسباب نهائی حوادث تاریخی بافکار شیدهٔ هان عصر منتهی میگر دد ، افکاریکه بوسیلهٔ آن جماعتها در حرکات اجتماعیه صاحب رشد و دانائی میگردد زادهٔ تصورات

ادبی ، دینی ، علمی ، و بمعنی حقیقی کیفیت ادراک همان زمانه ومعرفت حق و صورتیکه بوسیله آن درنقشه عامه یاقوانین خاصه هویت کون تمثیل داده میشود ، میباشد .
پس معرفت همان افکار وتصورات مستلزم یادگرفتن عبقریات همان فلسفه میباشد که درقرون مذکوره مقام بلندی را نایل گردیده بود . یونان در قرن پنجم وچهارم قبل ازمیلاد بسقراط وافلاطون تمثیل میزد ، مورخیکه اعمال انسانیت را بدون اینکه درتفکیر فلسفی آن غور کند تدوین مینماید مشارالیه گاهی بافکار پوشیده که بهتتبع حرکات روشن اجتماعی مربوط است پی برده نمیتواند ، فلسفه اگرچه ماراز واقعیت برکنار وبعالم مثال وتفکر نزدیک میگرداند امافلسفه درحقیقت همان چیزهارا برماروشن میسازد که اکثر ازواقعیت وحقیقت تشکیل شده باشد ، دریندمورد اگردعوی کنیم که تاریخ اعمال بدون تاریخ افکار فهمیده نمیشود جادارد ومبالغه نخواهدبود .

چیزیکه قابل مطالعه است همانا اینست که تاریخ هرکدام ازعلوم جزء همان علم نمیباشد مثلاً تاریخ ریاضی جزء ریاضی نیست باین سبب فلسفه از سایر علوم جدامیشود زیراتاریخ فلسفه جزء فلسفه وغایهٔ فلسفه وتاریخ آن ذاتاً واحد است که انهم درطبیعت خود ازحیث مبدأ وغایه دراثنای توجه برتفکیر عباره ازمشاهدهٔ عقل میباشد .

فیلسوف هجلیکه تاریخ فلسفه را عیناً اساس فلسفه نوشته این فیلسوف همان تاریخ فلسفه را کشف نموده است که این فلسفه بآن موجودیت دارد چه تاریخ فلسفه در ذات خود از مجموع آرای مختلفه و مذاهب متلونهٔ مفکرین متفاوت الاغراض ترکیب نشده و نه مجرد اتساع اطراف فلسفه واکمال جوانب ناقصه آن تاریخ فلسفه شناخته میشود بلکه تاریخ فلسفه مراد ازهمان عملی است که بوسیلهٔ آن کلیات عقل جدا وظهور آن مو کد وبشکل تصورات واضحه ومعروفه رسم میگردد .
هجل : تاریخ فلسفه را عیناً حرکت مفردهٔ متصله که اول وآخر آن باهم مربوط است تصور نموده است .

لاکن نظریهٔ باتنوذ عمیق با اعتقاد هجل مخالفت هویدائی دارد زیرا بعقیده هجل ترتیب تاریخی که در مذاهب فلسفیه تاریخیه موجد ظهور کلیات میگردد لازم میآید با ترتیب منطقی قسمیکه هجل در منطق مخصوص خود تصور میکند بوجه اکمل موافق و مطابق باشد ، او میگوید وقتیکه ما مذاهب فلسفی را از شائبه های علایق مجرد بسازیم رایما فکر منطقی مرتب ومتتابعی کشف میگردد که آنهم عبارت از مقولات منطق : صیرورة ، وجود خاص ، وجود فردی ، کیف

کیت ، الخ . . . می باشد ، اما وقتیکه ما حرکت تاریخی را فکر کنیم می بینیم که تاریخ با ضرورت ، نظام ، حریت ، فوضی ، آمیخته و رابطهٔ منطقی در اصول حوادث ظاهر میگردد ـ لاکن در تفاصیل مسائل ، فجاء آت و تصادفات صراحتاً دور آن را اخلال میکند حال اینکه ما از تأثیر افراد در تاریخ انکار کرده نمیتوانیم پس در صورتیکه ما بتأثر عمدهٔ فرد از حیث ظروف عصر و احوال ملیت و نژاد او اقرار کنیم البته هیچگاه حریت ارادهٔ او را مسلوب‌ساخته نخواهیم توانست . این نظریه از مبالغات اعتقاد هجل است که او سیر مذاهب فلسفی را و لو فکریهٔ او در کنه متررهٔ حقایق تاریخی بر خطا باشد بر سلسلهٔ ضروریات منطقی مرتب میداند، ازین باعث نظریهٔ فلسفی در اواخر قرن ۱۸ منصرف بانقلابی گردید تا با حقایق تاریخی منطبق و از جهت ضرورت بآن شامل گردد . نسبت خطا به نظریهٔ هجل ازین ناحیه جایز است که او بطریق منطقی تقدم فلسفه را در جرهر خودش بهمن فکریهٔ قائم میداند که بموجب آن ظهور یك کای از کایات موجد وجود کای دیگر میگردد . حال اینکه در واقع سیر فلسفه از جهات متعدده بر خلاف اینست بلکه بحاجات قلب و اشارات ناگهانی فکر افراد نیزرابطه دارد .درینجا تاریخ فلسفه باعتبار مجموع خود بفرض تصورات جوهریه از نقطهٔ نظریات انسان برای دنیا و حکم او بر حیات که آن هم نتیجه حرکات متنوعهٔ فکری و باختلاف اوقات و منازل و سایر ملابسات اجتماعی مختلف میگردد کای میباشد . عامل منطقی که نظریات هجل را جلب نموده البته آن هم در حد خود عامل مهم است و از ناحیهٔ عودت فلسفه بظهور از وقتی تا وقتی در تاریخ حرکت فکریه بر وجود ضرورت کامنه که در ذهن مقتضی همان ضرورة میباشد دلیل روشن است ، و نفس مشکلات هم همان حلولیرا خواهش می نماید که یکی از توفیق تام بآن موافقت نمیکند ،شاید درین باب دلیلی وجود داشته باشد که عقل نمیتواند حلول مذکور را از مواجهٔ مشکلات فلسفه تنهابسازد بلکه دربعض قرون تقدم فلسفه را تقدم منطقی محض میدانستند . لاکن مصدر خطای هجل درین است که او میخواهد در حل و عقد موضوع صرف یك عامل منطقی را مؤثر بداند و بس .

ما هم در خطا می افتیم اگر بنابر اطلاق از وجود منطق در توالی مذاهب فلسفی منکر شویم و در تتابع مذاهب فلسفی مجرد افکار شخصیهٔ مغلوبهٔ احکام تصادفات را مؤثر بدانیم .

فکر صحیح در تعریف فلسفه اینست که مشتملات این تاریخ بکلیه خود قابل تفسیر است زیرا ضرورت موجوده در مذاهب فلسفیه نفس همان ضرورت را تا وقتیکه دارای ظروف خاصه

و نظریات نیز و دقیق باشد تاکید و در تفکیر اشخاص حقایق آنرا ظاهر می سازد .

بنا برین نظریه محاولات بعض منکرین مذاهب فلسفی را بصنوف خاصه تنظیم میدهد . برعلاوه این اساس فکتور کوزان نظریه خود را برمذاهب چهارگانه بنا نهاده که عبارت از « مثالیه ، حسیه ، ارتیابیه ، صوفیه» باشد . « اوجست کونت» رای خودش‌را ساده تر برسه مراحل مرتب میکند که آنهم مراد از مرحلهٔ « دین » مرحلهٔ مافوق الطبیعه » مرحله وضیه است .

لاکن منطق درکشف اسرار فلسفه اکثراً تار وپود خودرا قطع میکند وترتیب تاریخی که بسبب آن مسائل فلسفه نمو مینماید غالباً بوجود منطق محتاج نمیگردد . علت دران اینست که درانجا عامل قوی دیگری وجود دارد که بعوض منطق کار میکند . عامل مذکور عبارت از همان مؤثر فهمی است که تصادفات مدنیت آنرا بوجود می‌آرد . زیرا این عامل تماماً مشکلات فلسفه را دریافت نموده درحل مشکلات از ناحیه حاجات مجتمع ومطالب تامهٔ عامه موثر ثابت میشود .

پس فتوحات بزرگ و انقلابات اجتماعی خطیر وتغیرات سیاسی طویل الاثر وتطورات عقاید مذهبی وبدهیات فنون وملهمات شعر تماماً این عوامل فلسفه را بدوافع مستحدثه وامواج جدیده تقویت میدهد که بواگذاشتن واهمال بعض مشکلات وبا ـتماصه وتعلیق‌حصه بزرگی از صعوبات‌دیگر وبه تحیر در یاد گرفتن آن حتی تا حدود اعتماد برعامل منطقی منتهی میگردد . زیرا درینجا ازحیث حضارت و حدوث مدنیت منطق هم بغرض نظم فکری ضرور است .

چه اگر این ضرورت وجود نمیداشت تمسك برطرف وبنای تفکیر منهدم میگردید . علاوه برین حرکت تاریخی از ناحیهٔ تنوع اشکال وتجدد اوضاع خودش برای افراد مبرز وممتاز تا درجهٔ کافی مدنی میباشد .

زیرا این افراد بسایقهٔ بلدیت در احوال قرون خود شان واطاعت آنهابه نظریهٔ برجستهٔ عام منطق درعصر تاریخی خود شان ازطریق فردیت بارزهٔ خودها دایماً بعامل جدیدی متشبث‌میگردند این عامل فردی درتاریخ فلسفه در خور احترام وقابل رعایه است چه علم برداران فلسفه از جلهٔ افراد مالك شخصیات بلند ومستقل وطبایع قوی موثره میباشند .

وقتاً که ما تاریخ فلسفه را می‌بینم که مشکلات آن از وقتی تاوقتی متردد میگردد و دوباره همان حلول‌ ومحاولات باز عود میکند ما در خلال چنین احوال بعظمت فلسفه حجت قوی می‌یابیم و میدانیم که فلسفه وهمی از وهمیات و تخیلات نمیباشد و نه فلسفه اختلال و تعجبیست در تفکیر بلکه فلسفه حقا که بمشکلات واقعی شامل وبمسائل جدیه متناول است .

اینکه مذاهب فلسفی بحسب اختلاف خودباهم متناقضند این تنهادریك مذهبیکه دارای نوی متزاید است ممکن میگردد انهم مذهبیست که متضمن حکمت انساب متعاقبه وخلاصهٔ تفکیر انسانی میباشد . تاریخ فلسفه‌را ازین گوشهٔ نگاه خوبتردیده میتوانیم که‌چطور انسانیت‌را ترتیب وبچه نوع بوسیله احکام مجتمعهٔ خود برعالم حیاة احتوا مینماید . (دکتور علی ادهم)

ای آنکه ز علمت نبود هیچ خبر	هر لحظه ز جهل خود زنی لاف هنر
باشد هنر آنکه وا رهانی ز هلاك	آنرا که فتاده است در دام خطر
هرکس که بود تنبل بیکار بداست	بیکار بچشم خلق بسیار رد است
زنهار که از کار گریزان نشوی	کز کارهرانکه شد بزنهارد داست

قاری

فن تنویر

از ابتداء تا امروز

از مجلهٔ « دو عالم » فرانسوی
ترجمهٔ سید قاسم‌خان ترجمان

کشف آتش علاوه از آنکه انسان را از شر سرما مصئون نمود ، برای او وسیلهٔ مغلوب نمودن تاریکی را نیز فراهم ساخت . یقین است که شعلهٔ آتش چوب ، قدیمترین وسیلهٔ تنویر اجداد ما بوده است . تا بسیار زمان که آخر آن به اوقات جوانی اکثریه انسانهای امروزه میرسد ، طریقهٔ تنویر - بطور عمومی - بی تفاوت باقی مانده و کم کم مادهٔ احتراقیه از چوب به تیل های نباتی ، روغن های متنوعه ، شمع های چربی دار (پیه) و گچی ، گاز روشن کننده تبدیل گردیده است . ولی در همه اوقات و اقسام مذکور ، تبدلات در جزئیات بوده و در اساس صنعت تنویر هیچ تغییری وارد نشده . یعنی همیشه روشنائی بواسطهٔ احتراق یك شیء هید و کاربونی (دارای کاربن و هیدورژن) حاصل می شد .

صورت جدید و طریقهٔ نو صنعت تنویر را فقط در سالهای بعد از ۱۸۸۰ میتوان سراغ نمود .

از آن تاریخ در صنعت و طریقهٔ مذکور آنچنان تغیراتی رخ داده که با پیشتر قطعاً طرف مقایسه قرار گرفته نمیتواند .

از آنچه ۵۰ سال قبل در هر جا برای احصال روشنائی کار گرفته می شد ، امروز تقریباً هیچ اثری بنظر نمی رسد . طریقه های جدید که تا هنوز در راه تشکل و تکامل می باشد منازل ما را استیلا نموده ، وضعیت شهر های ما را دگر گون ساخته و احتیاجات ما را بکلی تبدیل داده است . احصال روشنائی که از جملهٔ (صنایع خانگی و عادی) بشمار میرفت اکنون چنان یك علم مستقل گردیده که جدید ترین فتوحات و تحقیقات فیزکی (طبیعیات) دران استعمال میشود . این علم متخصصین مدارس و شهادت نامه های مخصوصه از خود دارد ،

درین جا بدون مداخله در جزئیات که خاصهٔ تکنیك و علم است ، طریقهٔ ارتقای تدریجی این صنعت (احصال روشنائی) را که امروزه روز ، بزیر نظر خود ما ، در راه تکامل جریان دارد ، نشان میدهیم : -

حرارت و اشعه اندازي

اگرجزئیات آلات حاصل کنندهٔ روشنائی زیر مطالعه گرفته شود ، مابین آنها اختلاف زیاد احساس خواهد شد . اما در حقیقت هم طریقه ها فقط به دو شق تقسیم می شوند : — یاروشنائی بواسطهٔ یك شئ جامد که زیر حرارت شدید واقع شده ، پیدا میشود - یا بواسطهٔ یك غازیکه زیر تاثیر برق آمده باشد .

این طریقهٔ دوم امید های زیادرابرای آینده در بردارد ولی در حال حاضر موقعیت آن با وجود اهمیت زیاد- بسیار کوچك است ، و فعلاً اشعه اندازی اجسام جامده که زیر تأثیر حرارت شدید میآید ، از قبیل چراغ برق لوله برق وقوس برق وغیره برای تنویر مابکار میرود ، درشعله های روشن کننده هم ، غاز محترقه که روشنائی تولید میکند ، ذرات کوچك کاربن شعله را بوجود میآورد . قوانین اشعه اندازی اجسام جامده حرارت داده شده ، در اساس اکثر طریقه های تنویری امروزه قرار میگیرد .

کشف این قواعد یکی از بزرگترین عملیات علمی آخر قرن گذشته بشمار می رود . و نیز همین کشف از جملهٔ علل عمدهٔ انقلابی است که در افکار عموی راجع به فیزیك رخ داده زیرا روابط بین ماده و نور یکی از موضوعات اساسی تحقیقات وتفکرات علمای کنونی محسوب میگردد . علاوه برین باید گفت که کشف قواعد تولید اشعهٔ شروع دورهٔ (حقیقةً علمی) صنعت احصال روشنائی تسلیم شده است . درینجا ، چندکلمه راجع به قواعد اساس تولید اشعه گفتن لازم است .

هیچ روشنائی بدون ماده بوجود نمی آید ! هیچ گاه یك موج نورانی در خلاء یعنی در جائیکه هیچ چیزی دران موجود نیست ، مشاهده نمیرسد ! بالعکس ، هر شئ جامد ، بمجردیکه حرارت آن با حرارت موضع محاط منه اختلاف پیدا کند ، شئ جامد مذکور با آنچه در اطراف او هست بواسطهٔ تولید اشعه تبادلهٔ قوه می نماید و این پرتو اندازی بزودی بزرگ و زیاد شده میرود وقتیکه حرارت شئ مزبور بلند شود . این پرتو اندازی میتواند چنان اشعهٔ تولید کندکه به چشم ما محسوس نمیگردد . مثال آن را ذکر میکنیم : شعلهٔ رادیاتور (۱) هائیکه منازل

(۱) مراد از لوله های فلزی که مابین آن آب گرم در اطاق ها جریان دارد و برای گرم کردن منازل استعمال می شود (مترجم)

را گرم میکند و پرتو اندازی پیالهٔ چای جوشان که مقابل انسان گذاشته می شود ، در تاریکی بنظر نمیرسند با وجود این هر دو شئ مذکور در پرتو اندازی میباشند اما اشعهٔ آنها را چشم انسان دیده نمیتواند. و اگر حرارت آنها بلند برده شود ، شك نیست که اشعهٔ مذکوره بصورت وضوح بچشم دیده خواهد شد . زیرا درانصورت اندازهٔ اشعه پاشی زیاد و سریع میگردد و چشم را متحسس نموده میتواند . فقط بحرارت ۵۰۰ درجه چشم اشعهٔ منبور را تشخیص میدهد وقتیکه حرارت به درجهٔ فوق رسید اجسام تحت حرارت ، روشنائی خفیفی پیدا میکند و اولین اشعهٔ به رنگك سرخ خیره بنظر می رسد . اشعهٔ سرخ رنگك ، بطی ترین اشعهٔ است که بر آلهٔ باصرهٔ انسان تأثیر نموده می تواند .

حال حرارت رابیش از این بلند میبریم : ـ کلیهٔ اشعهٔ که تولید میشود ، تزاید می یابد اما درعین زمان ار تعاشات نورانی سریع شده میرود . ولی‌هم اشعهٔ زرد ، سبز آبی ظاهر میگردد واین مخلوط الوان درجسم یك احساسی که‌زیاده بزیاده طرف‌سفیدی میل مینماید ، بوجود می‌آورد معهذا ودرحالیکه رنگك آبی هنوز ناکافی است ورنگك سرخ اولیت خودرا حفظ میکند وهمین تذبذب الوان تاکنون درچراغ هائیکه تحت استعمال آمده بکلی مرتفع نگردیده است . اگر ترشید حرارت امکان پذیر میبود شرایط تحقیق بهتر از این مشهود میگردید .

آنچه در بالا ذکر شد ، جهدیرا که برای رسیدن بمدارج بلند تر حرارت برای احصال روشنائی از اجسام جامده ، تا امروز بعمل آمده ومی‌آید ، واضح میسازد ـ همین جهد خلاصهٔ ترقیات تنویر بوسیلهٔ اجسام جامده میباشد . هرقدر حرارت بلند برده شوده ، تناسب اشعهٔ مرئیه زیاد شده میرود ودرعین حال روشنائی بیشتر بطرف رنگك سفید که اختلاط تمامی‌اشعهٔ میباشد ، مائل میگردد ، درین جهد به کجا وکدام اندازه لازم بود که انسان ها توقف کنند؟

مگر افسوس که تکنیك وفن جولان گاه را محدود ساخته است . واضح است که اگر بلند بردن حرارت به اندازهٔ لایتناهی امکان پذیر میبود ، بالآخره انسان ازمقصد بیرون میرفت وارتعاشات بسیار سریع وشدید پیدا میشد ورنگك آبی وبنفش از اندازه زیاد شده همراه تشعشعات غیر مرئی ـ حتی مضر ـ ماورای بنفش تولید میگردید . آنوقت اشعهٔ سفید نه بلکه آبی رنگك میشد ومقاصد بشری که عبارت از احصال نور است بواسطهٔ کثرت اشعهٔ ماورای بنفش عقیم میماند . بنابران معلوم میشود که برای مقصد تنویر، یك حرارت خیره رنگك و محدود

لازم است . واین روشنائی اندازهٔ لازمه برای تنویر ، خیلی قریب به‌آن روشنائی است که ترکیب آن مثل اشعهٔ آفتاب باشد . احتمال دارد این قسم یك روشنائی در صورتی بوجود بیاید که انسان به‌حرارت ۶۰۰۰ درجه رسیده بتواند . وبااین اندازهٔ حرارت است که روشنائی بیشتر رنگک سفید بخود میگیرد ونیز بهمین درجه حرارت روشنائی حاصله برای تنویر کار آمدتر میباشد. آنچه اهل فن باید بیشتر دراطراف آن مطالعه وتحقیق کنند، برای تنویر یافتن روشنائی برق شبیه به‌نور آفتاب است .

تنویر بواسطه شعله

این طریقهٔ حصول نور ذریعهٔ شعله در مدت چندین هزار سال یگانه وسیلهٔ تنویر بشمار میرفت . ودرطول قرون ومرور از منه فقط جنس شئ محترق تغیر وتبدیل شده ولی تبدیلات مذکوره نیز خیلی ضعیف وبی اهمیت بوده است . زیرا همیشه احتراق بواسطهٔ اجسای حاصل میشد که دارای کار بن وهید ورژن که‌دراثر احتراق به‌غاز کار بونیك وبخار آب تبدیل میشود، بوده اند . آنچه میسوزد ، همیشه یك غاز است زیرا شئ محترق خواه جامد وخواه مائع باشد قبل از سوختن ، تبخیر میکند وهمین بخار میسوزد .

این احتراق ، حرارت از خود بوجود می‌آورد وغاز ها را به‌چنان یك حرارتی میرساند که هرقدر احتراق مکمل ودریك حجم کوچکتر باشددرجهٔ آن بلند تر میباشد ، مگر اشعه اندازی اکثر غاز ها کم ولنها زیراثر گرمی میباشد . برای آنکه شعله حقیقةً روشن کننده باشد لازم است علاوه بربلندی درجه حرارت ، ذرات ذغالیکه قبلاً نسوخته درمرکز شعله موجود باشد. ذغال زیاد شعلهٔ پردود میدهدمثل شعلهٔ تیل نباتی ، که حرارت آن خیلی‌پست وشعله‌اش سرخ رنگک وکم میباشد . وکاربن زیاد شعلهٔ بی‌پرتو بوجود می‌آورد مثل شعلهٔ الکل‌تمام‌ترقیع که از مشعل تاچوب های چربی دار بعمل آمده ، عبارت ازسعی درانتخاب چنان مادهٔ محترقهٔ بوده که یك اندازهٔ هوا درشعلهٔ آن معین ومقرر باشد .

آخرین مادهٔ که برای تنویربدست آمده، گاز آ سی تی لن (گازیکه بخارآن‌درآب‌جمع میشود وعموم آنرا گیس میگویند) است که از مدتها بواسطهٔ کیمیا گرها کشف شده ولی پس از تحقیقات (مواسان) آن را در سال ۱۸۹۵ داخل صنعت نمود . شعلهٔ آن که در عین حال هم بسیار گرم و هم کاربن فراوان دارد یك روشنائی سفید خوشترنگک و دارای نور بیش ازدیگر

شعله ها ، بوجود می‌آورد .

این گاز در عوام که بجز پرتو رنگ پریده وبرتعفن تیل ها و شمع ها دیگر هیچ یك نور سفید و بیدود و بورا ندیده بودند هالهٔ شگفت انگیزی تولید نموده وبقسمی این کشف جدید طرف توجه قرار گرفت که در ظرف کم مدت در هر جا عمومیت یافته و دیر زمان مهمترین و عامترین وسیلهٔ تنویر گردید . ولی شیوع نوربرق ترقی گاز (سی‌تی‌لین) راموقوف نمود بقسمیکه از همان آوان اولیهٔ کشف برق ، اهمیت ورول گاز مزبور به درجهٔ بسیار محدود تنزل یافت .

معهذا گاز (سی تیلین) پس از موقوف شدن از کار تنویر داخل قسمت های مهم صنعت واحصال حرارت های بلند شده و امروز شعلهٔ آن بعلت احتراق کامل کاربن ، در ذوب و نرم کردن فولاد ، اهمیت فوق‌العاده دارد . ولی نا گفته نماند که درین قسمت هم گاز مزبور محتاج به کمك قوهٔ برق است که به اقسام مختلف بااوامداد مینماید .

برای چه این چنین یك سقوط مطلق در تنویر بذریعهٔ شعله، وارد شده است ؟ درجواب میتوان گفت که علت مهم سقوط مذکور مراعات حفظ‌الصحه، وراحت میباشد . زیرا شعله‌های روشن کننده بالعموم قسمت بزرگ اکسیژن هوارا که ازلوازم مهم حیات است بدل مینماید به کاربن که منافی حیات میباشد ، اقسام زهریات ازخود خارج میسازدکه برای صحت ضرر کلی دارد دود زیاد میدهد که دوام آن هر چیز را سیاه و کثیف میسازد . و بالاخره خرچ آن زیاد تر ازبرق‌است به این سبب آن وسیله وطریقه‌که متجاوز از ۱۸ قرن دوام کرده بود ، بواسطهٔ کشف طریقهٔ جدیده که از هر حیث امتیازات بروسائل اولی داشت به یکباره‌گی درکل قطعات مسکون شیوع یافته ، بیش از طریقه های ابتدائی مزبور خود را منسبط نمود .

چراغ برق

جریان برق هرهادی را که عبور نماید ، دران حرارت میدهد . این خاصیت عمومی است ولی همرای پیچ و تاب های معجز نمای اصولات برق انسان مطابق میل‌خود میتواند که درمختلف قسمت های هادی سیم برق حرارت راکم و بیش به اختلاف ، بدهد . اگر دریك سیم اندازهٔ حرارت بقدر کفایت زیاد باشد ، این سیم حرارت بلند یافته ونورانی شده میتواند . این خاصیت برق ، از بسیار وقت است که مکشوف شده .

ولی درین صورت علاوه برروشن شدن هادی (سیم) حرارت زیاد تولید میشود حالانکه مقصدعمده از تنویراست نه ازاحصال حرارت زیاد برای این کار از نقطهٔ نظر برق هیچ مشکلاتی موجود نیست : انتخاب جریان زیاد برق وسیم باریك کفایت میکند و به این قسم اندازهٔ مطلوبهٔ حرارت بدست آمده یا بعبارت دیگر تا حدی موفقیت حاصل خواهد شد که سیم مذکور یا ذوب و یا تجزیه شود . اگر قبل ازوقوع این حادثه (ذوب یا تجزیه شدن سیم) حرارت بقدر کفایت بلند ، مسئله چراغ برق حل خواهد شد و اندازهٔ جریان برق برباریکی سیم بحد کافی تاثیر نموده آن را منور (روشن) میسازد .

لهذا ، برای کار چراغ برق استشارهٔ متخصص فن برق (فیزیك دان) لازم نه بلکه مراجعه به یك کیمیاگر احتیاج می افتد که انسان به طریق ذیل از او سوال بکند :

مادهٔ پیدا کنید که بقسم سیم نازك تیار شده و عبور جریان برق فوق‌العاده بلند (قوی) را تحمل کرده بتواند .

واضح است که‌فلزات مستعمله برای‌این مقصد کارداده نمیتوانند زیرا که بسیار به آسانی وبه حرارت نازل‌ذوب میشوند . درسابق مشهور بود که پلاتین سخت ترین تمام‌فلزات میباشد . ولی‌چند تجربهٔ که‌در دوران قرن گذشته همراه فلزمذکور بعمل آمده ، سیم پلاتین قبل‌از آنکه بقدر کفایت روشن شود ، ذوب گردید واین امید راکه عبارت ازاختراع چراغ برق‌باشد ، چندی منقطع گردانید .

برای یافتن‌مبداء ظهور چراغ برق‌باید بهسنه ۱۸۸۰ مراجعه نمود . زیرادر این‌تاریخ است که اولین چراغ برق‌روشن شد . چگونه همراه کدام فلزچراغ برق ساخته شد ؟ فکربشر مدتی دراطراف انتخاب فلزات چرخ خورد ولی‌چنانکه دیده‌شد ، به‌نتیجه نرسید لهذا ازدایرهٔ فلزات بیرون رفته، دردیگر اجسام جستجورا شروع کرده بالآخره کشف کرد که‌میتوان قوهٔ‌برق را در درتارهای باریك ذغال (کاربن) برای تنویر جاری ساخت . اماچون کاربن در معرض جریان برق‌بتا ثرترکیب باهوا ، محترق میشود ، این‌سیم های‌باریك کاربن رامیان حباب های شیشهٔ نازك که‌هوای آن‌راکشیده‌بودند، جادادند وآخر الامرچراغ برق روشن گردید وبرای تنویر کار ازآن گرفته شد . نوراین چراغ‌بسیار خفیف وسرخ رنگ وغیره بوده بهمین سبب دراول وهله جای

چراغهای (گازی) روشن را گرفته نتوانست وازطرف دیگر چرا غهای گازی روز بروز اصلاح شده ، روشنی آن زیاد میشد .

به این قسم در مدت پیش از ۲۰ سال چراغ برق بدون هیچ اصلاح و تفاوت یا معاون اساسی باقی ماند . ویك مدت گمان میشد که انسانها برای همیشه محکوم شده اند که میان چراغ روشن وپر زحمت (چراغ گاز) وچراغ راحت بی زحمت ولی کم نوروپر خرچ (برق) یکی را انتخاب کنند . یك ترقی غیرمترقب چراغ برق این وضعیت را دگرگون ساخت .

تا آنوقت گمان میشد که بواسطهٔ کوشش به استعمال سیم پلاتین و سیم کاربن ، احاطهٔ امکان را پیموده اند ، ولی فراموش کرده بودند که یك تعداد زیاد ، اجسام ساده (که تعداد آنهارا ۹۲ شمرده اند) که اکثرشان پوره شناخته شده اند ، امکانات تازه داده میتوانند . ندرت وقیمتی بودن یك شی هم برای مستعمل شدن آن ، سد شده نمیتواند زیرا قیمت چند سیم باریك کارآمد یك چراغ ، بسیار خفیف ونازل میباشد - برای این کامیابی بطرف اشیای فراموش شدهٔ کیمیا ، مراجعه نمودند . تحقیقات از .. ۱۹ شروع شده به اندك زمان نتیجه داد و دراین این زمان علما درفلزات بسیط وفلزات صعب الذوب تجربه ها نموده آخر به تنگستین (فلزی که وزن مخصوص آن ۱۹،۱ است و به ۳۴۰۰ درجه حرات ذوب میشود) توقف کردند .

این فلز (تنگستین یك شی مجهول نبود بلکه ازمدتها کیمیا گران آنرا کشف کرده بودند ؛ طریقهٔ بدست آوردن آنهم چندان سخت نیست زیرا درهر تکه آهن این فلز موجود میباشد ودر صورت داخل شدن درفلزات ، استحکام آنرا زیاد میکند وخواص آهن ربارا به آن میدهد .

امافلز تنگستین خالص راکس نشناخته وبصورت جداگانه آنرا ندیده بود . این فلز بسیار گران وزن ، سخت ، صعب الذوب است . بعد ازتحقیقات و تجسسات زیاد حلقه ها وپارچه های خالص این فلز بدست آمد وبعد سیم های آن ساخته شد وبلا فاصله بعد ازآن سیم های باریك تنگستین درباب گلوب های برق جای سیم های کاربن را گرفت این فلز درظاهر مثل فولاد است اما درحقیقت امتیاز زیاد بر فولاد دارد زیرا فولاد درحدود ۱۷۶۰ درجه حرارت آب میشود حالانکه تنگستین تا ۳۴۰۰ درجه حرارت را تحمل کرده میتواند .

درین‌وقت دیده‌شد که همراه سیم‌های جدید باهمان خرچ‌وآلات ، ۳برابر روشنائی برق کاربن ، روشنی میتوان بدست آورد .

آخرین‌ترقی برق ، داخل‌کردن یك گاز بی‌حرکت مثل‌آزوت وآرگون ، درشیشهٔ‌برق بود که‌از سرعت متلاشی‌شدن سیم‌های‌فلزی جلوگیری واندازهٔ حرارت‌رادران زیادمیکند وبه‌این‌طریق اندازهٔ دوام یك گلوب برق وروشنائی حاصله بلند میرود . معلوم است، که چون این گاز دراثر اختلاف حرارت مابین‌سیم وگلوب (شیشه) درحرکت می‌آید ، یك مقدار حرارتی‌را که‌ازجریان برق حاصل میشود ، بدون فائده درشیشه واطراف منتشرمیسازد . ولی‌این فقدان حرارت ، هرقدر که سطح تماس مابین‌سیم وگازکمترباشد ، به‌حداقل تقلیل‌میابد واین‌بواسطهٔ پیچ‌دادن‌سیم بقسم مارپیچ ، امکان پذیرمیشود ازهمین روست که امروز ازکوچك ترین‌چراغها که چراغ‌موتر باشد وچراغ بزرگیکه جاده‌هارا روشن میسازد ، همیشه ازچندسیم نازك پیچ‌پیچ که‌میان حباب شیشهٔ حاوی یك گاز بی حرکت قرارگرفته ، تیارشده است این‌بود ، ترقی‌تدریجی ۲۵ سالهٔ چراغ‌برق که‌امروز درعالم اولیت کلی‌را حاصل نموده‌است . ونیزقیمت قوهٔ‌برق که به‌اساس پول‌سنجیده‌میشود ، روز بروز ، کم‌شده رفته‌وامروزبسیار تخفیف‌حاصل نموده‌است . وحال به همان قیمتی که‌درابتدای قرن‌یك‌چراغ‌روشن میشد ، امروز ده‌چند آن روشنائی بدست می‌آید . علاوه‌براین برق‌برای اکثراحتیاجات روزمره‌مصرف میشود وصنعت چراغ برق داخل صنائع مهمه گردیده‌است بقسمیکه ازروی تخمین روزانه ۳ ملیون چراغ برق درعالم روشن‌میشود . (۱)

(چراغ گازي بواسطهٔ شعله)

در موقعیکه چراغ برق وضعیت بسیار حقیرانهٔ داشت و هنوزسیم فلزی جدید پیدا نشده ، ازسیم های ذغال‌کارمیگرفتند ، کشف قابل توجهی درقسمت چراغ‌گاز بعمل آمد.

شعله که درمیان هوای آزاد وروشن میباشد ، بسیار گرم‌میشود اما روشنی کم دارد زیرا هیچ جسم جامد دران موجود نیست . چرا این‌قسم شعله دریك جسم جامد که قابل اخذ حرارت بلند باشد ، وارد کرده و روشنائی سفیدوپاك ازآن حاصل نشود ؟ این فکر نونبود زیرا ازیکقرن بیشتر شعله سفید نورا نی‌را بواسطه لوله آهکی بدست آورده بودند و تابسیار وقت همین چشمهٔ روشنائی همراه چراغ برق درانتشار نور ، رقابت میکرد . اماموادکارآمد این نور خیلی پیچیده بود و ترویج آن درامور حیاتی ممتنع مینمود .

---

(۱) چراغ برق مستعمله امروز ازهمین قسم آخرالذکراست . (مترجم)

تا آنکه یك کیمیاگر اطریشی موسوم به (اویرفون ویلشباخ) موفق شد که بیك طریق مشابه به طریقهٔ فوق شعلهٔ گاز یا یك محترق گازی دیگررا در هوای آزاد استعمال کند . مادهٔ که کیمیاگر مذکور استعمال کرده ، یك شئ نو بود . خصوصیت آن این است که به یك حرارت زیاد ، اشعهٔ غیر مرئی بی فائده‌را کمتر اخراج میکند . این‌ماده از اختلاط مرغوب چند قسم آکسید های متعلق اجناس کیمیاوی موسوم به (خاک های نادره) از قبیل (آکسید دوتوریم) و (آکسید دوسیریوم) تیارشده بود (اگرچه این مواد امروز به‌مقدار زیاد حاصل میشود و (ندرت) آن‌دیگر مفهوم ندارد) . این‌طریقه خیلی‌ترقی‌کرد وباوجود انتشار وتوسعهٔ برق ، پیشرفت زیاد نمود بقسمیکه تاامروز درجائیکه مسئلهٔ خرج در میان می‌آید وموضوع حفظ‌الصحه دربین نیست (یعنی در مواردیکه چراغ‌برای تنویر جاده‌ها درهوای آزاد بکارمیباشد نه‌در میان خانه ها) باز هم چراغ گاز (پایه های گاز) در جاده‌ها ومیدان ها رواج کلی وبرچراغ برق امتیاز دارد .

چراغهای‌گاز جاده‌ها که‌فعلاً مستعمل است ، شعلهٔ آن روی جسمی موسوم به(سنگ‌پنبه) وبواسطهٔ گازیکه‌زیرفشار کلی‌آورده شده،بدست می‌آید ونورسفید دارد وحرارت‌های فوق‌العاده را متحمل شده میتواند .

(لوله هاي نوراني)

درتمام این تشریحات یعنی کلیه‌طریقه های مکشوفهٔ (صنعت تولید روشنائی) اشعه بواسطهٔ اجسام جامدهٔ گرم شده حاصل شده است . فقط‌جنس شئ اشعه دهنده تغییر داده شده وذغال، فلز ، مخلوط(خاك های نادره)را پیهم برای این مقصد روی کار آورده اند وطریقهٔ گرم کردن از شعله ، به‌جریان برق انتقال یافته ولی اساس آن همیشه یکی بوده است .

حال از یك طریقهٔ جدید که قطعاً سابقه نداشته ، ذکر میکنیم : ـ

یکی از خواص گاز ها اینست که زیر تاثیر برق ، بدون هیچ شئ جامد وبی آنکه مورد حرارت فوق‌العاده قرار بگیرد روشن شده میتوانند . گازیکه میان یك لولهٔ سربسته زیر فشار خفیف قرار بگیرد ، وقتیکه جریان برق ازآن عبور نماید ، روشن میگردد . اینست اساس کشف جدید یعنی لوله های نورانی که مهمترین طریقهٔ تنویریهٔ جدید بشمار میرود و همین طریقه بیش از سائرین امید ترقی آینده را دربردارد .

طریقهٔ این کشف جدید ، بکلی مخالف سیستم های سابقه میباشد . بمجرد ظهور این کشف اهل فن دیگر معطل پیشرفت قضایای فیزیکی نشده از ۱۸۹۴ شروع به استعمال لوله های نورانی نمودند و گاز کاربن را میان لوله های شیشهٔ وارد کرده روشنائی بوجود آوردند اما این روشنائی بسیار خفیف گلابی رنگ بود و بنظر غیر مطبوع میآمد . اولین استعمال لولهٔ نورانی بواسطه مستر (مور) امریکائی بعمل آمد نامبرده یك اطاق کوچك را میخواست بواسطه لولهٔ نورانی روشن کند از بس نور حاصله خفیف بوده تمام سقف آن اطاق را با لولهٔ نورانی پوشاندولی باز هم مقدار روشنی کمتر از یك گلوب متوسط بود .

کمی بعد (کاپر هویت) نام امریکائی دامنهٔ تحقیقات آرونزی المانی را امتداد داده عوض گاز کاربن ، بخار سیاب را استعمال نمود . روشنائی بخار سیاب زیاد ولی سبزرنگ و عاری از اشعهٔ سرخ بود بقسمیکه همه اشیاء را رنگ غیر عادی میداد و اشیاء سرخ رنگ در پرتو آن سیاه بنظر میآمد . این کشف هم در تنویر منازل چندان شیوع نیافت .

چند سال بعد پس از تحقیقات جدید فیزیك دانها و کیمیا گران ، یك گاز دیگریکه در هوا موجود میباشد ، برای تولید نور کشف شد . این گاز را که در هوا خیلی کم وجود دارد و در ۶۰ متر مکعب هوا یك لیتر آن حاصل ی شود ، (ژورژ کلود) فرانسوی برای مرتبهٔ اول بقسم صنعتی بدست آورده آنرا (نیؤن) نام داد . نور این گاز سرخ رنگ بسیارقشنگ و تیز بود اما غرابت شعلهٔ استعمال و عمومیت آن را مانع شد .

درحقیقت تا امروزنور خوشرنگ و موزونی که جهة تنویر داخل منازل استعمال شده بتواند، برای لوله های نورانی بدست نیامده گاز ها و اشعهٔ فوق الذکرفقط به این سبب رواج خود را ازدست نداده که در اعلانات صنعتی استعمال میگردد زیرا غرابت و اختلاف الوان برای جلب توجه ناظرین خوبتر است لهذا امروز در شهر های ممالك متمدنه تعداد زیاد ازین قسم چراغ های هر رنگ را برای اعلانات مختلفه روی عمارات و مغازه ها و سینما ها استعمال میکنند .

اما نباید گمان کرد که بالآخره سیستم لوله های نورانی ناکام خواهد شد ، زیرامساعی علما از یك طرف و بدست بودن وسائل ومواد متعدده از طرف دیگر ، زمینه رابصورت کافی برای موفقیت ها آماده ساخته وعنقریب اشعه و گاز های عامول بدست آمده ناملائمات حاضره را

که در گلوب های برق موجود است ، برطرف خواهد کرد و بالعوض ، داخل منازل بواسطهٔ لوله های نورانی که در سقف زیر بلور های قشنگ قرار میگیرد ، تنویر خواهد شد .

مهمترین ناملائمات گلوب برق اینست که تمام قسمت های منزل را بیك اندازه روشن میکند و دیگر اینکه گلوب های قوی چشم را اذیت مینماید و در منزل برجسته گی آن ناراحتی تولید میکند حالانکه لوله های نورانی در مختلف قسمت های اطاق بدون آنکه در ظاهر معلوم شود یا برجسته گی کند ، از زیر بلور های خوش ساخت ، پرتو اندازی مینماید .

(قوس برق)

قوس برق از جریان برق در دوپارچهٔ کاربن که نوك بنوك بفاصلهٔ چند ملیمتر از هم دورتر قرار داده میشوند ، حاصل میگردد . نوك های این دوپارچهٔ کاربن به حرارت نزدیك به ۳۰۰۰ درجه قرار گرفته ، و بواسطهٔ احتراق بخار کاربن ، روشن میشود . این طریقه یعنی قوس برق در قدیم قبل از شیوع گلوب برق ، کشف شده و از همان زمانیکه در گلوب برق کاربن را استعمال میکردند ، برای تنویر مورد استفاده قرار گرفت . چون روشنائی آن خوشرنگ بود درجاده ها وغیره مخصوصاً در فانوس های بحری (هادی جهازات) ازان کار میگرفتند .

اما پیداشدن گاز های مخصوصه و فلزات متنوعه و عمومیت گلوب برق موجوده اهمیت آنرا کم کرد .

خاصیت و امتیاز قوس برق اینست که روشنائی آن در یك سطح بسیار کوچك متمرکز می شود مثلاً ۹۰۰ الی ۷۰۰ شمع قوه در یك میلیمتر مربع سطح اشعه پاشی میکند . در تمرکز نور زیاد فقط آفتاب بر آن برتری دارد زیرا در هر میلیمتر مربع از سطح آفتاب ۲۰۰۰ شمع نور موجود است . این تمرکز روشنائی زیاد در سطح کوچك ، برای تنویر منازل مفید نیست زیرا چنانکه دیده شد ، برای تنویر خانه ها کوشش درین است که روشنائی بقسم مخفی و در سطح وسیع بوجود بیاید تا چشم را اذیت نکند .

ولی همین خاصیت برای انداختن روشنائی به مسافات بعیده بسیار سودمند ثابت می شود مثلاً در فانوس های بحری ، سینما ، جنگ بحری و بری و غیره .

لهذا اگر فانوس برق در تنویر منازل کامیابی حاصل نکرده ، در شعب مختلفهٔ صنعت و کیمیا و موارد فوق الذکر ، اهمیت فوق العاده را دارا می باشد .

آیندهٔ برق

گمان میکنیم این شرح مختصر ، برای نشان دادن چگونگی جهد و کوشش علمای فن تنویر کفایت خواهد کرد . هیچیك از صنائع مثل این صنعت ، عمیقانه داخل زندگانی روز مرهٔ انسان نشده وهیچ یك از شعب علوم و فنون به این قدر مدت کم ، تشکل وتکامل نیافته است . آیا تشکلات و تغیرات تمام شده ؟ آینده برای مادیگر چه‌چیزی را نگاه کرده خواهد بود ؟

معلوم است که تنویر بواسطهٔ شعله (مراد از چراغ های تیلی ، شمع وغیره) بکلی مرده وگاز بخار کننده عنقریب درمقابل تنویر برق ، ازبین خواهد رفت .

درباب ترقی چراغ برق ، سخن به‌دست کیمیاگران است که اگر کدام مادهٔ دیگر صعب‌الذوب تر از (تنگستین) پیدا کنند ، البته که وضعیت چراغ برق تغییر خواهد کرد . بعضی‌کار بور های (اختلاط کاربن باجسم بسیط دیگر) فلزی دیگر نوبرای همین مقصد زیر تجربه آمده ولی تاحال نتیجه گرفته نشده . از طرف دیگر یك کشف قیمتدار دیگر که ابتداء درسنه ۱۹۰۰ بواسطهٔ نرنست المانی بعمل آمده وشخص مذکور بواسطهٔ میلهٔ آکسید های فلزی احصال نور مینمود ، وبعد بواسطهٔ ظهور فلز (تنگستین طریقهٔ مذکور ازبین رفته‌بود ، شاید که‌حال به‌اثر تحقیقات جدید ، کشفیات وموفقیات قیمت داری را سبب شود .

قوس برقی‌های احاطهٔ (روشن اندازی دور) رابرای خودحفظ خواهد نمود . اما دراینکه درتنویر منازل باچراغ برق جنگیده بتواند ، امید واری باقی نمانده است .

بالآخره لوله های نورانی ، یقیناً برای ماامید های زیاد دربردارد و یحتمل بزودی منازل ما بواسطهٔ این طریقهٔ جدید وهمراه پرتو خوشرنگی روشن بشود .

اما تمام اینها ، تکامل طریقه های مکشوفهٔ سابق است . آیا طریقه‌های جدید ونامکشوف دیگری را خواهیم دید؟

ازدیگرطرف بایدمعترف‌بود که‌آلات موجودهٔما ، کامل‌گفته نمیشوند زیرا دران‌ها مقدارزیاد اشعهٔ‌غیرمرئی موجوداست وبه‌این‌جهت قسمت‌مهم قوهٔ‌برق بیهوده صرف‌میشود ، بهترین چراغهای ما ، درمقدارنور سه‌دفعه زیاده‌تر ازآفتاب قوه‌صرف میکنند . بنابرین حاشیهٔ‌بزرگی برای‌ترقیات آینده موجود است .

و با جرئت تمام بایدمنتظر تغیرات و ترقیات جدیده بوده ، به اندازه های امروزه اعتماد و قناعت نکنیم . (اشپهٔ)

ادبیات

أدب ، وانشاء

نویسنده سید مبشر خان طرازی
(ترجمان عربی دارالتحریر شاهی)

ادب بدوقسم منقسم است، ۱ ـ ادب طبیعی ، ۲ ـ ادب کسبی .

ادب طبیعی عبارت از ادبی است که انسان درمبدأ خلقت خود بآن مطبوع و مجبول خواهد شد ، که کسب وتحصیل را بآن تعلق ور بطی نیست ، واورا از شئونات جبلی محسوب توان کرد ، مثل کرم و حلم ، وسائر اخلاق حسنه وصفات محمودهٔ غیر کسبیه .

ادب کسبی ، عبارت از ادبی است که اکتساب نموده است اورا انسان بذرایع در است، وحفظ ، ونظر ، وتدقیق ، وتحقیق ، وبه‌تعبیر دیگر ادب کسبی عبارت است از معرفت چیزیکه احتراز وتحفظ کرده میشود باواز جمیع انواع خطا ولغزش درساحهٔ ترکیبات نظم ونثر ، وادبی که دوین مقام درمطمح نظر وبحث است همین ادب است (ادب کسبی) که ویرا علمای عصر سابق ولاحق علم ادب مینامند ؛ وشخصی را که باین ادب شرف وقوف وفخر اتصاف یافته است ادیب میخوانند .

تعریف ، موضوع ، غایت ، فوائد علم ادب

تعریف علم ادب بنابر مضامین موثوقهٔ سابقه علم ادب را باین طور تعریف توان کرد ، که علمی است صناعی (کسبی) که‌بذریعهٔ آن اسلوب و طرز های مختلفهٔ کلام وترکیب شناخته خواهد شد .

موضوع علم ادب ، کلام ومرکب منثور ومنظوم است ، چه در این علم از حیثیت فصاحت ، وبلاغت ، وحسن سبك ، وخوبی تألیف کلام بحث میشود .

فائدهٔ علم ادب ، عصمت ذات ادیب است از لغزش جهل ادبی ، وبرای علم ادب فوائد ومنافعی است دیگر که عبارت است ازرام کردن ذهن ، ونرم ساختن طبایع انسانیه ، واطالت

برصهوت (ومردی) وبیدار نمودن همتها ، ومایل ساختن آن بطرف معالی افکار و کردار ، وامور شریفه وغیر آن‌از کمالات حسیه ، وفضائل معنویه که‌باعث کمال نفس وتکمیل غیرتواندشد.

ارکان علم ادب

نظر به استقراء و تتبعات علمای ادب ، ارکان علم ادب چهار است :

رکن اول ، قوای غریزیهٔ (اصلیه و خلقیه) عقل است ، و آن پنج قوه است ۱ : - قوهٔ ذکاوت ، و آن عبارت است از استعداد تام و اقتدار کامل برای ادراک علوم ، و درک معارف بذریعهٔ فکر ثاقب و نظر نافذ ، و به تعبیر دیگر ، عبارت است از حدت فواد (تیزی دل) و سرعت فطنة (چستی ، زیرکی)

۲ - قوهٔ خیال (۱) ، و آن قوه‌ئیست باطنه که صورتهای محسوسات را پس از غیبوبت ماده حفظ مینماید ، و آن از بزرگترین اسباب نجاح و بواعث فیروزی و کامیابی است در فن انشاء

۳ - قوهٔ حافظه ، و آن قوه‌ئیست که از شان مخصوص اوست حفظ مدرکات و معقولات عقل از معانی ، قوهٔ حافظه در حین احتیاج و ضرورت ، برای تصرفات عقل مدرکات و معقولات قلبیهٔ آن را تذکیر ویاد آوری مینماید ، و باین نسبت علمای ادب قوهٔ حافظ را ذاکره ، و مذکره ، نیز مینامند ، اهمیت این قوه برای انشاء نیز مخفی نیست .

٤ - قوهٔ حس ، و آن‌قوه ئیست که متأثر خواهد شد بآن انسان از کیفیات مدرکات و محسوسات مثل لذت ، والم ، و آن از شروط اساسیهٔ انشا است .

زیرا قوهٔ‌حس ، اعانت خواهد نمود برای منشی (بسبب‌تأثری که از کیفیات‌حس‌اکتساب‌مینماید) بررسم مدرکات ، ونقش محسوسات بصفت رسم محکم ، و نقش‌متقن ، و اقتدار پیدا خواهد کرد برای عواطف مجالسین ومستمعین ، واستمالهٔ‌قلوب مخاطبین ومطالعین ، واین‌طبیعی‌است که‌چون سخن شیرین وموزون دردل شخصی حلول‌کرد حتماً دروی اثری وحرکتی پیدا نموده باعث‌میل و دلچسپی خواهد شد .

۵ - قوهٔ‌ذوق ، و آن‌قوه‌ئیست غریزیه که‌برای‌ادراک لطائف‌کلام ، و احساس محاسن خفیهٔ سخن اختصاص (تخصص) دارد ، که‌قوای غریزیهٔ‌دیگر ، (چون‌ذکاوت ، خیال ، حافظه ، حس) نمیتوانند که‌ازعهدهٔ آن‌برایند ، قوهٔ‌ذوق حاصل‌خواهدشد وترقی‌تواندنمود بذرایع‌مداومت بدراست

---

۱ - فرق در بین‌قوهٔ خیال (یعنی متخیله) و قوهٔ حافظه این است که ، قوهٔ خیال‌متصرف‌صور است‌وقوهٔ‌حافظه‌متصرف‌معانی

ومطالعهٔ قصائد ورسائل ، وممارست کلام بلغاء وسخن فصحاء ، وتکرار آن برسمع ، و تفطن (کار فرمائی ، زیرکی)برای تحقیق وتدقیق خواص معانی و تراکیب نظم ونثر ، وبطریق تزیهٔ عقل وتصفیهٔ قلب ازشؤنات مخربهٔ اخلاق واوضاع مفسدهٔ آداب .

(رکن دوم)

رکن دوم علم ادب ، معرفت وشناختن اصول ادبیه است وتفحص واحاطه واتباع آن ، وآن عبارت است ازمجموع قوانین کتابت وقواعد انشاء که دراوست بیان وتفصیل طریقه های حسن تألیف نظم ونثر ، و انواع وجوه انشاء وفنون کتابت و خطابت ، اصول ادبیه دوقسم است ، ۱ عامه ۲ خاصه اصول عامه (۱) به مثل اصول تألیفهای ادبی ازمنظوم ، ومنثور در موضوعات مختلفه و اغراض متفرقه ، اصول خاصه مثل اصول تألیفهای مفرده برسائل ومکتوبات ، ویابه امثال .

« رکن سوم »

رکن سوم علم ادب ، مطالعهٔ تصانیف بلغاء ، ومدارسهٔ تآلیف فصحا است ، بطریق تأنی وتعمق ، وبینائی بصیرت ، تابتواند منشی اینکه ذخیره کند درحافظهٔ خود هرلفظ انیق و شریف وهرمعنی بدیع ولطیف را ، بحیثیتی که تصرف تواند نمودبتصرفات ادبیه درحین احتیاج وضرورت درباب ترکیب وابداء نظم ویادر بارهٔ تالیف وانشای نثر ، لکن برای این مطالعه(که رکنی است عظیم ازارکان علم ادب) شروطی است که بی احاطهٔ آن نتیجهٔ نتوان بخشید ، « شرط اول » باید مطالعه کننده به مطالعه تآلیف بعض علماء لغت وائمهٔ ادب استقلالاً اوقات خود رامصروف ، وبدراست انهااقتصار نماید ، وحواس خود رابمطالعات دیگرکه ازاستعداد واحاطهٔ قوهٔ حافظهٔ آن بیرون بوده حقیقتاً مخل منافع مطالعهٔ مخصوصهٔ اوست پریشان نبایدکرد ، تابتواند استفادهٔ مقنع نموده بروفق منوال ومسلك ادبیهٔ آنهارفتار وسلوك ورزد ، ونتایجی مفیده ازابکار افکار خود تولید بنماید وآثاری بااساس بعرصهٔ افادهٔ زیردستان ایجاد کند .

(شرط دوم) اطالهٔ نظر وتعمق در مطارح مطالعه ، وتکرار دراست معلومات مستحسنه ، ووقوف برغرایب اسلوب وعجائب ترکیب ، بطریق ترویض ورام کردن ذهن خودرا ـ درمیدان سباق ادبای متقدمین .

---

(۱)این اصول را درآینده ایضاح خواهیم نمود .

(شرط سوم) چیدن الفاظ حره ، وانتخاب تراکیب صحیحه ومعانی بلیغه که در حین مطالعه بطبع سلیم وبفکر مستقیم خود استحسان مینماید ، تابران قوهٔ ذاکره آنذخیره ، وبرای طبیعت آنعدهٔ ادبیه شود ، که بتواند قادرشدن بطریق تتبعات بهأنشای بدایع نظم ، و بهابدای غرایب نثر .

(رکن چهارم)

رکن چهارم علم ادب ، ورزش و تعود است بوجوه متفننه أنشا آت نظم و نثر ، مثل توسع در شرح بعض معانی ادبیه ، وبیان آنبهوجیهات مختلفه ، وتحریر آن بأشکال بدیعه ، و اجتهاد نمودن است در وضع بعض موضوعات و جیزه ، مثل و صف شهری ، یا مدح صنعتی ، یاتهنیهٔ ، وغیر آن ، واتباع وپیروی نمودن باوضاع ادبیه و شؤنات انشائیهٔ متقدمین ، ونوابغ متأخرین باستعمال الفاظ بلیغه ، ومعانی فصیحهٔ آنها (۱) (باقی دارد)

مرثیه

بتقریب ورود جناره والاحضرت سردار محمد عزیز خان شهید بکابل

از طبع غلام جیلانیخان جلالی

سمن از داغ سوسن تا بنفشه داغدار آمد چن درخون قعت و نسترن پامال خار آمد

دمن لبریز ماتم شد خزان در نوبهار آمد وطن رسم عزاداری گرفته سوگوار آمد

عزیزان تیرهابری واژگون برکوهسار آمد

عزیز ما ز مصر بی‌مروت دل فگار آمد

---

(۱) مأخذأساس کتاب (جوا هرالادب) تألیف الشیخ‌سیدا حمدالهاشمی المصری ،

عزیزی کو زبهر ننگ ملت جان فدا کرده　　پی بهبود اوضاع وطن بس کارها کرده

حیات خویشتن را وقف مرضای خدا کرده　　نه با کس در ستیز و نی بکس جور و جفا کرده

نمیدانم کدامین چیز نفس اشقیا کرده

که خاموشانه نقش تیر قاتل در کنار آمد

عزیز دل عزیز قوم با صدق و صفا بوده　　ستوده، رنجبر، مهدی بملت پیشوا بوده

دیانت مشرب زحمت کش خدمت روا بوده　　برسم خاندانی با امانت هم نوا بوده

با آمال سعیدش در وطن امید ها بوده

بخاك آمیخت امیدیکه تا او در مزار آمد

نمیدانم چسان و حشی سر شتی دشمن عزت　　جرایم پیشهٔ ظلم آشنای خاین ملت

جنایت کاری و جدال دون پروردهٔ نعمت　　نه پاداش فدا کاری نه حفظ مایهٔ حرمت

نه پاس تودهٔ افغان نه حس زحمت و خدمت

چرا بهر غرض با این فجیعه شر مسار آمد

چرا قاتل حیا و شرم زین ملت نمی دارد　　زکردار سیاه خود دمی خجلت نمی دارد

زداغ سینهٔ صد چاك ماد هشت نمی دارد　　نمك پاشی کند تا کی بزخم عبرت نمی دارد

کمی در سر هوای راحت ملت نمی دارد

ازین ماتم تمام ملت ما اشکبار آمد

اگر مقصد زنا موس وطن باشد بجا گردید　　وگر تخلیص ملت از ستم باشد رها گردید

اگر باشد تمدن حاجت ما هم روا گردید　　شریعت گر بود مطلب نگر آنهم بپا گردید

ببین این مملکت آخر چها بود و چها گردید

چرا این ظلم و وحشت بر عزیزی آشکار آمد

شهٔ درکار خود نادر که یزدان پاسبان اوست　　نجات و نام استقلال مرهون سنان اوست

نخستین مجلس شورای ملی از نشان اوست　　ثبات و عزم و عرفان و عمل ازخاندان اوست

شجاعت، رحم وعفت از خواص دودمان اوست
بهرجا امتحانی داد و آخر کامگار آمد

بهر صورت که باشد رفتنست و زجهان مردن — به تیغ تیز باشد یا به بستر میتوان مردن
زتقدیر ازل حکم است براهل جهان مردن — چومردان جهان بهتر که با نام‌ونشان مردن

خوشا ذاتیکه می یابد حیاتی زانچنان مردن
عزیز ما باین معنی بسی با افتخار آمد

نمونه از نثر دو نیم قرن پیشتر

نقل از مجمع الانشاء مطبوع هند — نثریست که شاعربلند قریحه کشمیر متخلص بغنی متوفا در سنه ۱۹۰۷ در برائت خود از سرقهٔ شعری نوشته است .

برنغمه پردازان بزم سخن سرائی و قانون نوازان محفل نازك ادائی که تار نفس را صرف طنبور تازه گوئی کرده‌اند وباین علاقه دل ادا فهمان روزگار بدست آورده‌روشن وهویداست که مانند نی بحرف مردم پرداختن وسخن دیگران را بخود منسوب ساختن درطعن بر روی خود کشادن است وجای انگشت اعتراض خالی نمودن و چون قانون ! دست بتصنیف غیری دراز و صید بسته بدام تصرف در آوردن پردهٔ ناموس خود دریدن است و الف انفعال بر چهره کشیدن واگر بمقتضای مناسبت و موافقت که طبایع سلیمه و اذهان مستقیمه را بالهم میباشد یکی بادیگری درخیالی توارد زند باید که بحکم نفی عدل و انصاف تقدم و تأخر زمان منظور داشته خیال مذکور را از خود مسلوب وبغیر منسوب سازد بنابران خارج آهنگ قانون قلم زنی ظاهر

نفی که از رهگذر ناقابلی بانهایت جد وجهد خود را در دائرهٔ اهل کال داخل نکرده و بواسطهٔ پست فطرتی پی بمعنی بلند مقامی نبرده .

خامه هرچند دود لیك بمعنی نرسد   سعی کاری نکند گر نبود استعداد

معروض میدارد که قبل ازین این بیت .

نی رای درون رفتن ونی پای برون شد   در ماندهٔ این دائره ام همچو جلاجل

بخاطر فاتر پرتو انداخته و خود را در لباس تازگی جلوه گر ساخته در بعضی اطراف بنام

این رو شناس قلمرو هیچمدانی مشهور شده بود ناگاه یکی از یکه تازان میدان تتبع که عنان بجانب مطالعهٔ کتاب تاریخ تافته بیت مذکور را درنسخهٔ ازنسخ تاریخ بداونی مرقوم یافته این مست خواب غفلت را ازعرق انفعال مشت آبی براو پاشید واز حقیقت حال کما ینبغی اطلاع بخشید خدا شاهد حال که از آن تاریخ مدتی زبان قال را در شکنجهٔ دندان گرفته نفس بر نمی آورد روز وشب این بیت را که مناسب مقام یافته بزبان حال تکرار میکرد .

ترك گویائی زدخل نکته گیران رستن است   بستن لب ازسخن خوشتر زمضمون بستن است

فی الواقع تابرنك غنچه سیر گلزار خوشی میسر باشد در خارستان گفتگو پانهادن از عقل دور است .

گل بخار گلزار خوشی چیدنی دارد   زبان گفتگو را همچونافرمان پس سرکن

هر چند یاران قدر دان درلباس تفقد درآمده میخواستند که سراین پرخجالت ازجیب ندامت برآرند و لب این بیدهن رازه دامن تکلم نمایند فقیر چون بند قبا گره برزبان داده سر رشتهٔ خوشی را ازدست نمیداد وگل مضمون این بیت را در گریبان عذر خواهی مینهاد .

بر لب چو آستین زده ام بخیهٔ سکوت   انگشت اگر زنی بلبم وا نمی شود

وبخدمت دوستان مهربان التماس نمودکه هرجا بیت مذکور مرقوم یابند نام فقیر که درحقیقت ننگ این بیت است حك نمایند دربنولا نسخهٔ قدیم تاریخ بداونی بهمرسیدوبچشم تفحص ازاول تا آخر دید بیت مذکور در هیچ مقام مسطور نیافت بنابر ضرور کاتب نسخهٔ جدید راکه چون کتاب غلط مقابله اش موجب ملال ومکالمه اش باعث تفرقهٔ بال است پیش خود طلبیده کیفیت حال استفسار نمود بعد الحاح بسیاروسرزنش بیشمار مانند نی خامه بند از زبان وا کرده درمقام عذر خواهی در آمد که شعر مذکور در نسخهٔ قدیم نبود بواسطهٔ مناسبت مقام داخل نسخه جدید نمود

الحال کاتب بيد پاك ازين ندامت چون رقم تر سراپا آب گرديده و خاك ندامت بر سر خود پاشيده در هيچ جا سفيد نمى توان شد توقع از سخن پروران انصاف پيشه و معنى طرازان عدالت انديشه آنست که اگر بيت مذکور در نسخهٔ تاريخ مذکور مرقوم يابند حمل بر الحاق ناسخ نموده بکزلك اصلاح محو فرمايند تا قلمزمان يعنى احتمال مضمون دزدى بخاطر راه نداده گناه کاتب بگردن شا عرنه بندند واين تنگ رو را چون ورق کتاب نشان تير ملامت نه کنند .

بر نداريم ز اشعار کسى مضمون را طبع نازك سخن کس نتواند برداشت

قصيده ظهير فاريابى

درمدح قزل ارسلان

اين قصيده ازبرجسته ترين وفصيح ترين قصائدفارسى قرن ۶ ۷ هجريست که شاعر بزرگ و شهير وطن « ظهير » فاريابى درمدح قزل ارسلان شاه معاصر خود سروده است: مبالغاتيکه درين قصيده موجوداست ازلحاظ لطافت وبلاغت هرنوع ايرادى را تلافى مى نمايد .

شرح غم تو لذت شادى بجان دهد ذکر لب تو طعم شکر در دهان دهد

طاؤس جان بجلوه در آيد زخرمى چون طوطئ لبت بحديثى زبان دهد

شمعيست چهرهٔ توکه هر شب زنور خويش پروانهٔ ضيا بهٔ آسمان دهد

خلق زبر تو توچو پروانه سوختند کس نيست کزحقيقت رويت نشان دهد

زلفت بجا دوئى ببرد هرکجا دليست وآنگه بچشم وابروى نامهربان دهد

هندونديده ام که چو ترکان جنگوى هرچه آيدش بدست به تير وکمان دهد

جز زلف وچهرهٔ توندیدم که هیچکس   خور شید را زظلمت شب سایه بان دهد

گر در رخم بخندی برمن منه سپاس   کاین خاصیت همی رخ چون زعفران دهد

وقت ست اگر لب تو برسم مروری   بیمار عشق را شکر و نار دان دهد

ماتیم وآب دیده که سقای کوی دوست   صد مشك ازین متاع بیکتای نان دهد

آن بخت کوکه عاشق رنجور قوتی   بااین دل ضعیف و تن نا توان دهد

وان طاقت از کجا که صدای زدرد دل   در بارگاه خسرو خسرو نشان دهد

فریادمن زطارم گردون گذشت و نیست   امکان آنکه زحمت آن آستان دهد

نه کرسی فلك نهد اندیشه زیرپای   تابوسه بررکاب قزل ارسلان دهد

درموضعی که چون دم روح القدس زند   نصرت های رایت او را روان دهد

تیغش زکلهٔ سر بیغز دشمنان   نسرین چرخ را چو ها استخوان دهد

بیرون زکائنات پرد صد هزار سال   سیمرغ و هم تاز جنابش نشان دهد

در برگ ریز عمر عدو صرصر اجل   نوروز را طبیعت فصل خزان دهد

اطراف باغ معرکه را تیغ آبدار   ازخون کشته رنگ گل ارغوان دهد

تر دامنی دشمنش از روی خاصیت   رنگ ازبرون چوجوشن وبرگستوان دهد

راه نجات بسته شود بر عدو چنانکه   مرکب از حذر عنان بره کهکشان دهد

هر سر گرانی که کند خصم او بعمر   بازوش وقت حمله بگرز گران دهد

ای خسروی که حفظ توهنگام اهتمام   گوگرد راز صولت آتش امان دهد

هرجا که رایت از در تدبیر در عود   تقدیر برو سادهٔ حکمش مکان دهد

فرهای سلطنت آنرا بود بحق   کش حکم توبه سایهٔ چتر آشیان دهد

هر آهنی که بر سر چوبی کنند راست   چون رمح تو چگونه قرار جهان دهد

اعجاز موسوی نبود هر کجا کسی   چوبی شعیب وار بدست شبان دهد

صد قرن ازین جهان گذرد تا زمام ملك   اقبال درکف چو تو صاحب قران دهد

در رزم رستمی تو و در بزم حاتمی   گردون ترا عنان و قدح بهر آن دهد

با بحر برزنی چو به بیشت قدح نهد | وزمهر کین کشی چو بد ستت عنان دهد
هر کو چو تیغ باتو زبان آوری کند | شهرت جواب او ز زبان سنان دهد
در گرد بارگاه تو کیوان شب بتاق | تا روز بوسه بر قدم پاسبان دهد
شاها خلائق از تو عزیز و توانگرند | در ویشیم سزد که بدست هوان دهد
پوشیده زهره جامهٔ زربفت و مشتری | محتاج خرقه ایست که در طیلسان دهد
در عهد چو نتو شاهی کز فضلهٔ سحاب | دستور چرخ رایت دریا و کان دهد
شاید که بعد خدمت سی ساله درعراق | نا نم هنوز خسرو ما زندوان دهد
تا آسمان چو کسوت شب را رفو کند | گاه از شهاب سوزن وگه ریسمان دهد
بادا چنانکه کسوت عمر ترا قضا | یك سر طراز مملکت جاودان دهد

ارسالی جناب فاضل عبد الهادیخان
داوی

ایاز

هرسواد دار وبی سواد این وطن میداند که « سلطان محمود غازی » از شاهان کامکار این خاك است ، ولی بسیار مردم مطلع نخواهند بود که همرتبهٔ اودر شهرت یعنی « ایاز » نیز ولاد همین گلزمین ست ، ازایام طفلی که محمودنامه رامیخواندیم خیال داشتیم که علاقهٔ ایاز و محمود علاقهٔ « زلف وخال »(۱) بود . ونامهای محمود وایاز رامثل لیلی ومجنون می پنداشتیم ، حالانکه این علاقه یکملا ئهٔ فضیلت ومردانگی است ، ایاز تنها صاحب رخسار گلگون نی بلکه شمشیرخون چکانی بوده که درمیدانهای جانفر وشی خاصهٔ صدق ووفارا که درجبلت ایباق هامرکوز ست فدا کارانه اظهار

(۱) ای داغ بر دلب از غم خال تو لاله را

ودل متبوع مکرم خودرانه بازلف دراز بلکه باجان نثاری و مردانگی صید نموده بود ، قصیدهٔ ذیل شا هرمقتد ما فرخی نکات خوبی (۱) ازجیات نامعلوم « ایاز » رابه تاریخ سپرده است :

غم نا دیدن آن ماه دیدار　　مرا در خوابگه ریزد همی خار

شب تاری همه کس خواب یابد　　من از تیمار او تا روز بیدار

. . . .　　. . . . .

زدل برداشت خواهم بار اندوه　　چو نزد میر سید یافتم بار

امیر جنگجوی ایاز اتاق

دل و بازوی خسرو روز پیکار

سوار زین چو درمیدان درآید　　بلرزد اندر فتد دلهای نظار

یکی گوید که آن سروی ست بر کوه　　یکی گوید گل تازه ست بر بار

دلیران از نهیبش روز کوشش　　چنان لرزند چون برگ سپیدار

اگر بر سنگ خاره برزند تیر　　بسنگ اندر نشاند تابه سوفار

برون پراند از نخجیر ناوك　　من این صدبار دیدم نه یکبار

نه بر خیره بدو دل داد محمود　　دل محمود را بازی مپندار

جزاو در پیش سلطان بیش کس بود　　جزاو سلطان غلامان داشت بسیار

اگر چون میر یك تن بود آنجا　　. . . . . (۲)

خدا وند جهان مسعود محمود　　که او را زر همی بخشد بخروار

جزاو را از همه میران کرا داد　　بیك بخشش چهل خروار دینار

ندادندیش چندین بیهده زر　　بچندین و بصد چندین سزاوار

بجای قدر میر و حشمت شاه　　تواینرا خوار دار واندك انگار

---

۱) نکات مذکوره قرار ذیل است : سلطان مسعود دبیر ایاز را نهایت دوست داشت ، ویك دفعه چهل خروار طلا باو بخشید ایاز در جنگها داد مردانگی داده بود . درعصیان اطراف غزنی خصوصاً وفاداری وجان نثاری خودرا ثابت کرده بود ، مالیه ولایت بست وخراج مکران و قصدار را باو میدادند

(۲) کلیات فرخی که نزدمن ست بسیار مغشوش است بسیار جاهای آن دراثنای طبع بریده ولهذا بعضی جاهارا خوانده نوشته نتوانستم .

بجائی برد خواهد بخسرو او را	که سالاران بدو کردند سالار
بدو بخشید چو مال خطهٔ بست	خراج خطهٔ مکران و قصدار
کجا کردم فراموش آنچه او کرد	زبهر خدمت شاه جهان دار
میان لشکر عاصی نگه داشت	وفا وعهد آن خورشید احرار
بروزروشن از غزنی برون رفت	همیزد با جوان تا شب تار
نماز شام را چندانکه خواندند	که دشت ازکشه‌ها شد پشته هموار
گروهی را ازان شیران جنگی	بکشت و مابقی را داد زنهار
جز او هر گز که کردست این به گیتی	بخوان شهنامه وتاریخ احرار
خدا یا ناصر او باش و از قدر	سر واپاتش از خورشید بگزار
جهان‌از بد سگالانش تهی کن	چنان کز شیخك بیشرم وطرار

اقتراح

مجلهٔ کابل در شمارهٔ (۲۴) سال دوم خود ترجمه منظوم یك مسدس هندی را که جناب قاری عبدالله خان عضو انجمن بفارسی نظم کرده بودند بمعرض مسابقه گذاشته بود .

اخیراً یکعده مسدسی بانجمن رسیده و ازان جمله مسدس اقای صبا ، امینی ، شایق که ماسواد آنهارا عیناً درین نمره بملاحظه قارئین میرسانیم حایز نمره هسای اول ، ۲ ، ۳ گردیده است .

چون قدر آرزو و انتظار ما تا هنوز از طرف باقی شعرا و اهل ذوق وطن که ما سراغ

داریم قصائدی درینموضوع نرسیده و داخل این مسابقه نشده اند لهذا ما این مسابقه را تکرار کرده و انتظار میبریم که از تاریخ نشر مجله الی یکماه دیگر قصائدی اگر بدفتر مجله از طرف صاحبان قریحه و اهل ذوق رسید آنها علیحده مورد قضاوت و حایز نمره و جایزه خواهند گردید .

مطلع مسدس قاری عبدالله خان که موضوع مسابقه است :—

سر زمینی که در و بوم و بر ویران است
مزرع قابل کشتش همه خارستان است

مسدس آقای سرور خان صبا که حایز نمره اول شده :—

سر زمینیکه چو آئینه بغم حیران است　　گرد ادبار بران منظرهٔ حرمان است
محنه خواب گران غافل عز وشان است　　پیشه‌اش حسرت وسرمایه‌آن گریان‌است
اندران محکده یك عالم سر گردان است
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سرزمینیکه‌زکف‌کرده‌برون‌شوکت‌خویش　　داده برباد عروجش بسر غفلت خویش
صرف همت نکند درطلب رفعت خویش　　سر زمینیکه عبث میکند فرصت خویش
نبرد فائده از مکنت و از ثروت خویش
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه ندارد غم استقبالش　　خرمی مینبود در همه ماه و سالش
گشته از نور جدا کوکبه اجلالش　　چرخ هم گریه کند برسراین احوالش
لیك چون خار بود در نظر امثالش
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه جهان داشت ازان بیم‌وامید　　تا خور ابهتش از مکه و یثرب تابید
وحشت وجهل بسرسایه صفت گشت‌بعید　　کره ارض ازان کسب تمدن ورزید
ناگه از چشم زمان زخم بجانش برسید

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه بهر مفخرتش یکتا بود سر زمینیکه دران کوشش بی همتا بود
سر زمینیکه متین قوتش از شورا بود سر زمینیکه مساوات دران پیدا بود
سر زمینیکه چو خورشید جهان آرا بود
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه بلند از همه عرفانش بود بحر و بر از خردش تابع فرمانش بود
خلق خوش سوسن وریحان گلستانش بود اخوت و مهر و وفا زینت بستانش بود
عاقبت غفلت آن دشمن وجدانش بود
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه دران رحم و عدالت بودی منبع علم و عمل چشمهٔ غیرت بودی
صاحب صنعت دارای فصاحت بودی مادر جلهٔ ار باب زکاوت بودی
مظهر لمعهٔ انوار سعادت بودی
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سرز مینیکه دران حکم منیف قرآن داشت در قول وعمل باهمه خوبی جریان
می نبودش غم واندیشه نفاق و خذلان سرز مینیکه نشد مزرع حرص دگران
بود هر مسلم آن صف شکن شیرژیان
سرزمین اسف انگیز مسلمانان است

سرز مینکه زاضداد هراسان گردید مزرع دشمنی و ظلم نمایان گردید
بسته دام خیالات پریشان گردید بمفاسد بشد آغشته و ویران گردید
خون فشان چون شفق از محنت دوران گردید
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سرزمینیکه بود جوش بهارش چوخزان رعدا برش بود و آتش بر فش باران
دمد، از گلشن آن دود بجای ریحان سرزمینیکه بود باغ و برش شعله فشان
سیب آن لخت جگر باشد واشکش رمان
سر زمین اسف انگیز مسلما نان است

سرزمینیکه سرو صورت محشر دارد دو زخ شعله ور تفرقه در بر دارد
نه بهم لطف نه برادر به برادر دارد نه‌بهم عاطفهٔ ما در و دختر دارد
نه باحوال گدا رحم توانگر دارد
سرزمین اسف انگیز مسلمانان است

سرزمینیکه دران وقت به شیون گذرد روز درگلشن‌آن چون‌شب گلخن گذرد
جسم شمع سوزد ودر گریه نمودن گذرد جان پر وانه بیك بال کشودن گذرد
عمرنی در الم و ناله کشیدن گذرد
سرزمین اسف‌انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه نشردش هوای مسموم سر زمینیکه فضایش شده پرابر غموم
سر زمینیکه شده غرق بطوفان هموم سر زمینیکه بسو زیده ورا باد سموم
سرزمینیکه شده غفلت‌آن طالع شوم
سرزمین اسف انگیز مسلمانان است

سرزمینیکه دران موسم کام آمدو رفت آفتاب شرفش تالب بام آمدو رفت
مرغ بختش بدم حلقه دام آمد و رفت خون اوجش به‌بدن تا به قوام‌آمد ورفت
موکب موهبتش تا بخرام آمدورفت
سرزمین اسف‌انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه شد افسانه عالم امروز سرزمینیکه بود دیدهٔ پر نم امروز

سرزمینیکه شده همدم ماتم امروز　　سرزمینیکه بود بیکس وپرغم امروز
زخم ملکی که بود قابل مرهم امروز
سرزمین اسف انگیز مسلمانان است

چه توان کرد که گردد دل صد چاك رفو　　حلقهٔ محنت ایام برآید زگلو
برسد باز همان آب که رفتست زجو　　گل گلزار تمنی بکند نشو و نمو
سرکشد از افق بخت خور اوج و علو
تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

بهتر است اینکه کنون ناله وافغان نکنیم　　همچو گل وقت نمو پاره گریبان نکنیم
چون شفق غرقه بخون دیده و دامان نکنیم　　داغ را لاله صفت چاره بحرمان نکنیم
خویش را از الم دهر هراسان نکنیم
تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

درك کن درك سر طنطنه اوج جهان　　باش در فون و عمل تابع حکم قرآن
کسب خبرت بنما زود تر از سود و زیان　　تا بکی کان تو باشد به تهٔ خاك نهان
بگذرازخواب گران، خواب گران، خواب گران
تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

قوت معنوی از فیض دیانت پیداست　　قوت مادی همین کسب و کمال دنیاست
چونکه باطل نشده خلق هرانچه اشیاست　　منفعت گیر زهرچیز که حکمت اینجاست
کوشش اندر پی عز دوجهان کار رواست
تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

جهد وهمت بنما شوکت دنیا از تست　　ثروت و سلطنت و دست توانا از تست
عمل نیك بکن حشمت عقبی از تست　　قصر فردوس زتو کوثر وطوبی از تست
سعی کن هردو جهان، نعمت عظمی از تست

تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

بیکمالیست که از غصه به پیچی چون مار قیمت گنج ندانی نشوی مائل کار
نکشی شاهد مقصود ترقی بکنار غوطه در بحر عمل زن در شهوار برار
تاج اقبال بسر از هنر و علم گذار
تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

اتحاد است بهار شرف و آب حیات اتحاد عامل اوج آمد و خضر ظلمات
اتحاد است گل گلشن فضل و حسنات اتحاد است که نا بود نماید آفات
مسلمین کسب نمائید ازین ره درجات
تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

امر معروف بجا نهی ز منکر لازم همه انصاف نمائید خصوصاً حاکم
رشوت و غدر نباشد نه تفوق ظالم لطف مخدوم کند صدق و اطاعت خادم
اندرین طرز عمل باش مسلمان قائم
تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

دور کن کلفت افلاس بمین صنعت زرع کن همچو جهان نفع ببر از حرفت
ازتجارت بکف خویش بیاور ثروت خدمت قوم نما با همه صدق و همت
زود پدرود بگو خواب عمیق غفلت
تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

زود باشد که مسلمان بعمل یار شود صاحب علم و هنر جاهد و جرار شود
گل به گلزار وسد کبک بکهسار شود سر زمین اسف انگیز طرب بار شود
ای (صبا) کاش چوگفتار توکردارشود
تا نگویند سیه ، روز مسلمانان است

مسدس

(۲) از طبع (امینی)

سر زمینی که ورا محنت بی پایان است هیئت جامعه اش جمله ز هم پاشان است
سر زمینی که دوچار الم بحران است سر زمینی که زغم خاطر او پژمان است
سر زمینی که باحوال خودش حیران است
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینی که بهغفلت گذراند شبوروز عمر خودرا بهکسالت گذراند شب وروز
همه کارش بهعطالت گذراند شبوروز جمله وقتش بهبطالت گذراند شب وروز
به غم ورنج وملالت گذراند شب وروز
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سرزمینی که دران فکر عمل نایاب است کاراوخوردنونوشیدنوشغلش خواباست
بیبزم وطربوشوقوهوس بیتاباست کشتی کوشش اودستخوش گرداباست
ازدو چشمش عوض اشکروانخوناب است
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینی که خزان خیز بهارش باشد در چمن جای ریاحین همه خارش باشد
دهر افسرده این حالت زارش باشد شعلهٔ فتنه بهر شهر و دیارش باشد
پاره . پاره جگر و قلب فگارش باشد
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینی کــه گرفتار محن میباشد لب فرو بسته ز حرف تومن میباشد
مانده بیچاره ز بهبود وطن میباشد پاره از پنجه ابناش بدن میباشد
فرق بین وی و اموات کفن میباشد
سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینی که ندارد اثر از کسب کمال داده است ازکفخود مرتبه جاهوجلال

طایر رفعت اورا نه پری مانده نه بال   ازتگ وپوش فرو مانده سمند اقبال

جام نوشش بود ازنیش فنا مالا مال

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمین که زکف گوهر مقصود بداد   سر زمینی که بشد منهدمش کاخ مراد

سر زمینی که همه رتبت او رفت زیاد   سرزمینی که بوی آتش بیداد فتاد

سر زمینیکه ورا نام سلف رفت بباد

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه بعالم سرو هم سرور بود   به بنی نوع بشر هادی وهم رهبر بود

شهر سعی و عمل وعلم‌وهنر را در بود   دائما شاهد آمال ورا در بر بود

نه عرض وار بکس تابع وبل جوهر بود

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه ازان حکمت وفن پیدا بود   صیت تهذیب وی اندر همهٔ دنیا بود

سر زمینی که زدانش بجهان یکتا بود   علم عزو علایش همه جا برپا بود

دیدهٔ عالمی از پرتو او بینا بود

سر زمینی اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینی که فضای مدنیت بودی   شهره اندر همه آفاق زصنعت بودی

فاهر عرصه ایجاد شجاعت بودی   صاحب دبدبه ومالک حشمت بودی

بین اقران بچه آسایش و عزت بودی

سر زمین اسف انگیز مسلمانان است

سر زمینیکه اگر جهد نماید وقت است   گوی سبقت زحریفان برباید وقت است

عقدهٔ کار خودش گر بکشاید وقت است   زدلش زنگک کدورت بزداید وقت است

زین خودی و جودی بدرآید وقت است

تا نگویند سیه روز مسلمانان است

مسلمین بهر شما فرصت بسیار بود وقت سعی و عمل و جدیت و کار بود
هر که بیکار درین عصر بود خوار بود واژگون طالعش و بخت نگونسار بود
پیٔ ترفیع وطن جهد سزا وار بود
تا نگویند سیه روز مسلمانان است

از چه برباد شد آن شوکت ما عظمت ما رفت از دست همه ثروت ما مکنت ما
پست گردید چنین همت ما غیرت ما محو شد ازید ما قدرت ما قوت ما
کاشکی عود کند صولت ما هیئت ما
تا نگویند سیه روز مسلمانان است

مسلما دور فلك عاشق رفتار تو نیست دوست یا دشمن تو مانع کردار تو نیست
چیست آن چیز که دردهرسزاوارتو نیست هیچ کس غیر خودت باعث ادبار تو نیست
سعی کن سعی که جز سعی کسی یار تو نیست
تا نگویند سیه روز مسلمانان است

کف افسوس بهم بیهده سودن تا کی حرف یکدیگر خود را نشنودن تا کی
چارهٔ مشکل خود را ننمودن تا کی جان من چشم بصیرت نگشودن تا کی
حرکتی ده بخود ای یار غنودن تا کی
تا نگویند سیه روز مسلمانان است

وقت آن است که باید همه بیدار شویم یکدل و یك جهت وحامی و غمخوار شویم
ترك مستی و جنون گفته و هشیار شویم متحد عالم اسلام بیکبار شویم
جمله با یك دگر خویش مددگار شویم
تا نگویند سیه روز مسلمانان است

دوست گردیم بخارائی و هند و افغان هم فلسطینی و عثمانی و مصر و ایران
یمن و شام و عراق عرب و ترکستان عقد اخوت همه بندیم بهم از دل و جان

زانکه فرموده چنین حضرت (پیغمبر) مان

تا نگویند سیه روز مسلمانان است

جمله از سینه برون بغض و عداوت سازیم جام جان پرز ی مهر و محبت سازیم

دور ازسر همه آسایش وراحت سازیم خدمت جامعه را خصلت و عادت سازیم

طاقت و همت خود صرف صداقت سازیم

تا نگویند سیه روز مسلمانان است

ازطبع « شایق »

سرزمینیکه درو جنس نفاق ارزان است نزد شان کشتن یکدیگرخویش آسان است

ی دران علم وهنر نی غم همنوعان است کوچه وبرزن وشهرش همه گی ویران است

خون دل میخورد هر کس که دروانسان است

راستگویم بتو این ملك مسلمانان است

سر زمینیکه نیابند دران مهر ووفا سر زمینیکه نه بینند درو صدق و صفا

همه تن پرور و بیعلم وکسالت فرما جمله از خدمت اخوان خود افتاده جدا

کور عیب خود و در نقص دگر ها بینا

راستگویم بتو این ملك مسلمانان است

سر زمینیکه ندارد زکمالات خبر یکقدم نیز نرفته به سوی ، علم وهنر

دررهٔ سعی و عمل هیچ نکرده است گذر نیست بهبودی احوال خودش مدنظر

غافل از مرتبهٔ خدمت ابنای بشر

راستگویم بتو این ملك مسلمانان است

سر زمینیکه ازو بخت نگون می آید   عوض آب روان موجهٔ خون می آید
چون مآن حادثه دهر فزون می آید   به امارت طلبی دزد برون می آید
فکر اینجا چه کند عقل زبون می آید
راستگویم بتو این ملك مسلمانان است

سر زمینیکه نصائح ندهد جای بگوش   یکسر از حرف غم هموطنان مانده خموش
بار جهدی نگرفتند ز همت بردوش   همه گی روز گم و جمله بود عمر فروش
دایم از بیخبریها بندامت همدوش
راستگویم بتو این ملك مسلمانان است

سر زمینیکه ندارد ز تمدن اثری   وز ترقی نرسیده است بگوشش خبری
رحم یکذره ندارند یکی بادگری   هیچگاهی عیوبش نفتاده نظری
کس ندیده است چنین مملکتی بی‌بصری
راستگویم بتو این ملك مسلمانان است

سر زمینیکه نبوده است کسی همسر او   عالمی قایل وتسلیم بزوو و زراو
خو شنما جامهٔ علم وهنر اندربر او   زینت روی زمین بود همه کشور او
ازچه شد خیره بگوئید چنین اختر او
بخدا اینهمه از دست مسلمانان است

چه شد آندم که کسی شوکت اسلام نداشت   لحظهٔ از طلب و عزم خود آرام نداشت
دررهٔ مقصد خود خاطر ناکام نداشت   گلشن کوشش وعزمش ثمر خام نداشت
مثل او هیچ کسی دبدبه ونام نداشت
بخدا اینهمه از دست مسلمانان است

سرزمینیکه نبود همسر او هیچ کسی   دور افتاده ازان مرتبه امروز بسی

...سزه گر هنوز خفته هی خانه و خسی   نفند تابکی آخر بغم روز بسی

حیف این باز که باشد بلباس مکسی

این روش دور ز وجدان مسلمانان است

اهل اسلام چرا اینهمه غافل شده اند   سر بسر تنبل و بیکاره و کاهل شده اند

این عزیزان بچه اندیشهٔ باطل شده اند   همه از بیخبری سوخته حاصل شده اند

گر بقرآن خدا معتقد از دل شده اند

این روش دور ز وجدان مسلمانان است

تابکی غافل از احوال جهان باید بود   چقدر بیخبر از سود و زیان باید بود

تا کی از بی هنری یاد کسان باید بود   از چه رو اینهمه بی نام ونشان باید بود

چند محتاج کمال دگران باید بود

این روش دور ز وجدان مسلمانان است

ای خوش آندم که بیاریم بکف ثروت خویش   به ترقی برسانیم دگر دولت خویش

باز یابیم همان مرتبهٔ عزت خویش   آنهمه جاه وجلال وحشم وصولت خویش

(شائق) از دست مده تا به أبد عزت خویش

این روش دور ز وجدان مسلمانان است

ص آقای عبدالرحیم خان مدیر و نگارنده سابق جریده بیدار مزار شریف که دارای قریحه شعر و قصیده هم برای مجله ارسال کرده اند ما عجالتاً معرفی این شاعر نورا بوسیله این فوتوی شان نموده امید است در آتیه قصیده شانرا بنظر قارئین برسانیم .
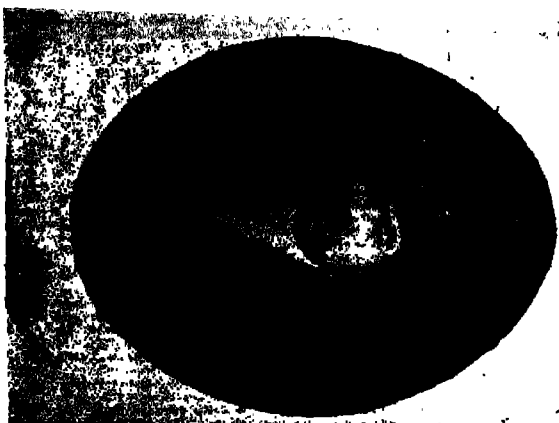
جناب فخرالدین خان سلجوقی مدیر انجمن ادبی هرات

ص غلام غوث خان مباشر سرك درهٔ شکاری
مستخدم دولتی در وزارت تجارت

محمد احسان خان متخصص معادن
فارغ‌التحصیل افغانی

تاریخ

رواة افغانستان در حدیث

(۳)

نویسنده قاری عبدالله خان

آدم — آدم ابن ابو ایاس خراسانی مروزی در شام ، مصر و عراق حدیث استماع نمود و در عسقلان توطن گزید . ثقه مأمون متعبد و از نیکان عهد بود. امام بخاری ازو روایت نموده . وفات بسن هشتادوهشت در سنه ۲۲۰

ابو موجه — محمد ابن عمر وابن موجه فزاری مروزی لغوی در خراسان عراق و حجاز استماع حدیث نموده .ثقه حافظ است وفات اودرمرو سنه ۲۸۲ روی داده.

محمد ابن ابراهیم — محمد ابن ابراهیم ابن سعید فوشنجی مالکی حافظ،فقیه ودارای تصنیفات است سفر بسیار کرده در علم لسان سر آمد عصر بود . علمای زمان ازو توقیر و احترام میکردند . تولد فوشنجی درسنه ۲۰٤ ووفاتش درآخرین روز ازسنه ۲۹۰ وقوع یافته .

ابو موجه — ابوسید عثمان دارمی ابن سید ابن خالد سجستانی محدث هرات درعهد خود نظیر نداشت. محمد ابن یوسف هروی وجاعتی ازوروایت کرده اند تصنیفات متعدد نموده ازانجمله مسند کبیر است، وفات دارمی بقول تذکرة الحفاظ درماه ذیحجه ازشهورسنه ۲۸۰ واقع گشته .

علی ابن عبدالعزیز — علی ابن عبدالعزیز ابن مرزبان ابن سابور ابوالحسن بغوی حافظ صدوق است دار قطنی او را ثقه و مامون گفته چندی در حرم شیخ بود ، پس از نودوچند سال زندگانی در سنه ۲۸٦ درگذشت .

ابومحمد عبدالرحمن عبدالرحمن ابن یوسف ابن سعید خراش مروزی مقیم بغداد حافظ بارع ناقد بوده ولی میل به تشیع داشت . وفات ۲۸۳

عبدان ابن محمد عبدان ابن محمد ابن عیسی ابو محمد مروزی درخراسان، عراق وحرمین حدیث استماع و در مصر از ائمهٔشافعیهٔ اخذ فقه نمود تا درانمذهب براعتی بهم رساند . عبدان یك از اشخاصی است که مذهب امام شافعی از ایشان در خراسان شیوع یافت . کتاب موطا از آثار اوست کتب دیگری هم تصنیف کرده . مفتی ، عالم و زاهد مرو بود . عبدان در سنه ۲۲۰ تولد و در سنه ۲۹۳ وفات یافت .

عبدالله ابن محمد عبدالله ابن محمد ابن علی ابو علی بلخی محدث بلخ ، حافظ عالم است کتاب العلل و کتاب التاریخ از مصنفات اوست . حافظ ، متقن ، ثقه و کثیرالحدیث بود . وفات عبدالله در سنه ۲۹۵ روی داده .

ابو سعد هروی ابو سعدیحیای ابن منصور هروی یکی از بزرگان علمای هرات است امام عصر وحافظ ثقهٔ صالح زاهد بوده ازامام احمد حنبل وغیرهااستماع حدیث نموده . وفات او در ذیحجه از شهور سنه ۲۹۲ در هرات واقع شده .

حافظ بلخی محمد ابن‌علی ابن ترخان ابن جباش بلخی بیکندیی ؛ ابوبکر وابو عبدالله کنیت داشت . سفر بسیار کرده دارای همتی عالی بود . حافظ بلخی بعد از هفتادوهفت سال عمر در ماه رجب سنه ۲۹۸وفات نمود .

سامی حافظ ابو عبدالله محمد ابن عبدالرحمن هروی از امام احمد حنبل و طبقهٔ او استماع حدیث نموده و اهالی هرات ازو حدیث فرا گرفته اند . در سنه ۳۰۱ وفات نمود .

سعدی ابو عبدالرحمن عبدالله ابن محمود سعدی مروزی . ثقه و مأمون است . وفات سنه ۳۱۱

محمد ابن منذر ابو عبدالرحمن محمد ابن منذر ابن سعید هروی ملقب به سکر دارای تدوین ، تصنیف و تقدم در فن حدیث بود . وفاتش در هرات در آخر ماه ربیع‌الثانی سنه ۳۰۳ واقع شده .

عبدالله ابن ابو داؤد علامه ابوبکر عبدالله ابن ابو داؤد سجستانی صاحب تصنیفات متعدد است در سنه ۲۳۰ در علاقهٔ سجستان متولد گشته ودر سن ده نخست بتوجه پدر خود استماع حدیث نمود بعدها درخراسان ، عراق ، حرمین ، مصر وشام و جزیره در تکمیل این فن کوشیده بر همکنان فائق گشت . بعضی او را در حفظ حدیث بر پدرش ترجیح میدهند نوبتی دراصفهان سی وشش هزارحدیث ازبرروایت کرد علماء اصفهان درشش حدیث از وانتقاد نمودند . پس از تحقیق جز یك حدیث بقیه برطبق روایت اوبود وفات‌او در سنه۳۱۶ بعمر هشتاد وهفت روی داده .

عبدالله ابن‌عروه ابو محمد هروی صاحب (کتاب الا قضیه) دربغداد ، کوفه و بصره استماع حدیث نموده حافظ مجود بود . درسنه ۳۱۱ وفات کرده .

محمدا بن عقیل ابو عبدالله محمد ابن عقیل بلخی حافظ و عالم بلخ در عهد خود بوده کتاب مسند و غیره تا لیفات هم دارد و فات او در ماه شوال سنه ۳۱۶ بوده .

حافظ ذهبی ابو بکر احمد ابن محمد ابن حسن ابن ابو حمزهٔ بلخی نزیل نیشاپور مشهور بذهبی از طبقهٔ (۱۱) وفات او درسنه ۳۱٤ بوده .

سنجی ابو علی حسین ابن محمد ابن مصعب ابن زریق مروزی حافظ دارای براعت‌ونابینا بود . وفات او در سنه ۳۱۵ وقوع یافت .

ابوبشر ابوبشر احمد ابن محمد ابن عمر و مروزی درسنت ورد براهل بدعت زبان شیرینی داشت ولی بقول بعضی حدیث‌وضع‌میکرد . ابوبشر درذیقعده‌سنه ۳۲۳ وفات کرد .

جوینی — ابو عمران موسی بن عباس جوینی صاحب مسند از بزرگان محدثین بود شب زنده داری وچشم پرگریه داشت. وفات درجوین سنه ۳۲۳.

دغولی — محمدابن عبدالرحمن ابن محمد سرخسی درخراسان و عراق استماع حدیث نمود از ائمه فن حدیث وفقه بود . وفات سنه ۳۲۵ .

محمدابن یوسف — ابوعبدالله محمدابن یوسف هروی شافعی حافظ ، ثقه و فقیه بوده و سفر بسیار کرده . ابوعبدالله بعمر صدسالگی درماه رمضان سنه ۳۳۰ پدرود زندگی گفت .

ابن علك مروزي — ابو حفص عمر ابن احمد ابن علی ابن علك مروزی جوهری از اکابر علمای مرو است حافظ ثقه فقیه بوده . وفات او در سنه ۳۲۵ واقع شده .

ابوالحسن بلخی — علی ابن فضل ابن طاهر ابوالحسن بلخی حافظ ثقه است . دار قطنی ازو روایت کرده . بلخی دربغداد سنه ۳۲۳ وفات کرد .

محمدابن حمدویه — ابو نصر محمد ابن حمدویه ابن سهل مروزی حافظ نزیل بغداد دارقطنی وغیره ازوحدیث روایت کرده‌اند . وفات او درمروسنه ۳۲۹ اتفاق افتاد .

ابن یاسین — ابو اسحاق احمد ابن محمدابن یاسین حداد هروی مورخ هرات بعضی در باب او طعن نموده . وفات او درذیقعد سنه ۳۳٤ .

حامدابن احمد — امام ابو احمد ابن محمد مروزی مشهور بزیدی دربغداد استماع حدیث نموده حافظ ثقه است امام ابو احمد در ۲۸۲ تولد ودر ۳۲۸ وفات کرد .

ابن حبان — ابوحاتم محمدابن حبان ابن احمد تمیمی بستی درطب ، نجوم وسائر فنون علم مهارت داشته وتصنیف نموده از قبیل مسند صحیح ، تاریخ ، کتاب الضعفا و غیره ثقه نبیل دارای فهم بود درطلب حدیث به نیشاپور شتافت وازانجا بخارا رفت پس از چندی از بخارا باز به نیشاپور آمد وازانجا به نسارفت و قاضی شد اخیراً بوطن خودسجستان برگشت . وفات او درشوال سنه ۳٥٤ وقوع یافت .

ابن علك ابو عبدالرحمن عبدالله ابن ابو حفص عمر مروزی جوهری است علك جد ابو حفص است چنانکه پیشتر ذکر شد . عبدالله ابن عمر از نقادائمه حدیث درمرو بشمار میرفت از پدر خود ابوحفص وغیره حدیث استماع کرده‌وفات اوپس از ۳۶۰ روی داده .

آبری ابوالحسن محمد ابن حسین ابن ابراهیم ابن عاصم آبری(۱) سجستانی مصنف کتاب مناقب شافعی از محمد ابن یوسف هروی وطبقهٔ او استماع حدیث نموده . وفات درماه رجب سنه ۳۳۰ .

ابن‌مصرور ابو الفتح عبدالواحد ابن محمد ابن احمد ابن مسرور بلخی دربغداد ، دمشق ومصر استماع حدیث نموده مدتی در مصر اقامت گزید . وفات او در ماه ذیحجه سنه ۳۷۸ روی داده .

ابوسعید احمد ابن محمد ابن رمیح ابن عصمت نخعی مروزی درطلب حدیث سفر بسیار کرده ، ثقه وثبت بود وفات ۳۵۷ .

(۱) آبر ، قریهٔ ایست ازسجستان ، تذکرة الحفاظ ج ۳ ص ۱۵۵ طبع حیدر آباد دکن

مشاهیر افغانستان

نویسنده سرور خان جویا

« ٥ »

مطیع بلخی ر، ح
عبدالحکیم ابن عبدالله از علمای علام و فقهای برگزیده قرن دوم هجری است که در عالم اسلام قدر و منزلتی سزاداشته و مرجع استفاده بسی متحصلین دیث واقع گشته .

ماحب جواهرالمضیه می نویسد کتاب فقه اکبر را که منسوب است به حضرت امام اعظم ر ، ح مطیع از وی روایت کرده و خودش نیز از مصاحبین و شاگردان امام اعظم صاحب است .
فاضل مدت ١٦ سال قاضی بلخ بوده در عصر خودش بانهایت اعزاز واکرام میزیست و مردم ن هم بلحاظ علم و اخلاق نیکش بانتهای احترام بوی می نگریستند تادرسال ١٩٩ یا بقولی بسن هشتادوچهار سالگی وداع زندگی و ترک دنیای فانی گفتند.

ابن مبارک ر ، ح
ابو عبدالرحمن عبدالله مروزی مشهور بابن مبارک از فقها و محدثین مشهور برگزیده ترین متصوفین قرن دوم هجری است .

بن مبارک در عالم اسلام صاحب علو مقامی بوده بلکه اغلب تذکره نویسان اورا درعلم فقه وفن وتصوف ازپیشوایان دین دانسته درمناعت نفس وقناعت وغیره خصائل اخلاق ، فضائل بی بروی قائل شده اند .

امام عبدالله مروی الاصل ر ، ح
از شاگردان حضرت امام اعظم رح ، و سفیان ثوری است ، چنانچه ازقول خود او شان روایت شده گر خداوند بواسطه امام اعظم وسفیان ثوری دستگیری مرا نمیکرد پس من بیشتر از اشخاص نبودم .

ب بقول ابن خلکان در مر و بسال ١١٨ هجری اتفاق افتاده وفاتش در سنه ١٨١ یا ١٨٢ جواهر المضیه می نویسد : وقتی امام علیل ومشرف بموت بود ، بمشرو بی عادت داشت نزد ملازمین سلطان ازجای دیگری بدست نمی آمد ولی امام قناعت پیشه کرده خطرات را بر خود گوارا میساخت و به تمنا یا تنزل نزد ملازمین سلطان رضانمی داد ونیز می نویسد م در دوره های زندگانی بگفتار و کردار منافع همقطار را بر خویش ترجیح میداد ه در مسافر تها فوق العاده مراعات رضائیت وراحت همسفر ومصاحب خودش رامی نمود .

جملات ذیل از نکات او ست : علما ورثه انبیاهستند امادر حالیکه طامع باشند وای بر حال کسی که اقتدا کند بر آنها .

• تجار امین های خدا میباشند ولی در صورت خیانت او شان امانت که سپرده شود .
• زهاد ملوك ارض اند بدابحال زمانیکه از آنها رباديده وپیروی نمایند .

بروایت صاحب تحفة الامان فی سیرة النعمان امام طبع شعر هم داشته و گاه گاهی منظوماتی هم در عربی سروده اند و هم تاریخ وفات وی را ۱۸۱ هجری متذکر می شود .

ابراهیم ادهم ر ، ح

ابراهیم بن ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی از مشاهیر اولیا و بزرگان اسلام و پادشاه زادهگان بلخ در قرون دوم یا سوم بشمار میرود ، بقول جامی علیه الرحمه ، حضرت ابراهیم کنیتش ابواسحاق ، از طبقهٔ اولی و راوی حدیث است .

دراوان جوانی مال وجاه را ترك گفت و طریقت پیش گرفت از بلخ بمکه رفت و آنجا با سفیان ثوری وفضیل عیاض وابویوسف غنوی مصاحب شد اخیراً در شام حل اقامت افکنده ودر آنجا میزیست

این تارك تمول و منال همیشه در فکر آن بود که از ممر حلال ودسترنج خویش اعاشه نماید تا آنکه هستی سلطانی را در بلخ ترك گفته و در دیار غربت گاهی از هیزم فروشی و گاه از باغبانی اعاشه مینمود این اعمال باعث بر آن شده بود که درانظار معاصرین وی هردی براعزاز واکرام حضرتش افزوده گردد . در تاریخ وفات حضرت ابراهیم یك اختلاف کلی است مولانا جامی در نفحات وفات اورا ۱٦۱ تا ۱۰۲ و بقولی هم ۱٦٦ نوشته که آخر الذکر را مهم تر میداند اما مرحوم فرید الدین عطار در تذکرة الاولیا محل فوت وی را از قول بعضی در بغداد و بروایت بعضی در شام نگاشته وتاریخ وفات را بمنظومه قید می کند که آخرین بیت او اینست

بشب جمعه سال رحلت آن　　عقل (مصباح عدن) گفت بخوان

• حاصل معنی این بیت بایستی ۲٦۵ باشد ، همچنان ویلم بیل انکلیس در مفتاح التواریخ مادهٔ تاریخی از مخبر الواصلین اقتباس کرده بیت اخیرش ازین قرار است .

سال نقلش که دلنشین بوده　　گفت (سلطان اهل دین بوده)

از مصرع آخر این بیت تعداد ۲۶۷ استخراج میشود و درعین حال صاحب مفتاح خودش تاریخ وفات حضرت ابراهیم را ۲۶۶ می‌نویسد بهر حال اگرچه نظر بمقام حضرت جامی بایستی در روایت اولی ترددی موجود نباشد ولی چون روایات سه گانه اخیری یك یك سال بیشتر تفاوت ندارد ممکن است حدس بزنیم درسطور کتاب نفحات هنگام طبع اشتباهی راه یافته وتعداد ۱۶۶ اصلاً ۲۶۶ بوده باشد .

امام احمد حنبل — ابوعبدالله احمد ابن محمد ابن حنبل مروزی‌ازعلما وفقهای معروف قرن سوم هجری است که در علم وورع تا اواخر عصر خود نظیر نداشته

قاضی احمد ابن خلکان در وفیات الاعیان مینویسد که امام مروزی الاصل است ، ما دروی درحالیکه حامله بوده از مرو خارج گشته ودر بغداد شهر ربیع الاول ۱۶۴ هجری تولد یافته و هم گفته شده است که امام در مرو تولد شده واورا درحالت شیر خوارگی در بغداد برده اند .

ابن حنبل امام محدثین و از اصحاب امام شافعی بوده کتاب المسند از تصانیف او ست که میگویند در آن هزارهزار حدیث (یکملیون) جمع کرده بودوهم جماعتی امثال محمدبن اسمیل بخاری ومسلم ابن الحجاج نیشاپوری ازواخذ حدیث کرده‌اند .

امام حنبل ر ، ح صاحب اخلاق صحیح وقوهٔ قلبی بود که هیچگاه تهدیدات پادشاهی اورا بر خلاف حق وحقیقت برانگیختا نده نتوانست می‌نویسد : وقتی بوی تکلیف کردند که قرآن را مخلوق گوید نه گفت هزار تازیانه زدند قبول نکرد چنانچه بهمین واسطه هنگام خلافت معتصم بسی زجر دید ومدتی درحبس هم ماند صاحب مفتاح التواریخ ، تاریخ تولد ووفات وی رااز مخبر الواصلین اقتباس و در منظومهٔ ضبط کرده که از دو بیت آن هر دو تاریخ هوید است

ذات او عمده زمان و زمین — شان مولود اوست صاحب دین

سال ترحیل آن خدا آگاه — شد رقم صاحب جنان الله

گویا امام در سنه ۲۶۴ متولد ودر ۲۴۱ وفات کرده است و در بغداد در مقبره باب حرب مدفون شدند گویند جنازهٔ امام رابا تجلیلاتی مشایعت کردند علی قول ابن خلکان ومجمع التواریخ بجنازهٔ آنحضرت هشت صدهزارمردو شصت هزارزن حضور بهم رسانده بودند و در آن روزعدهٔ بسیاری از نصاراویهود ومجوس باسلام مشرف شدند عمر آنجناب بهفتاد و هشت سال بود .

ابن خلکان می نویسد که امام را دوپسر بود هر دو عالم بودند صالح و عبدالله ، صالح قاضی اصفهان بود در سال ۲۰۳ تولد ودر ۲۶٦ وفات نمود وعبدالله در سن ۷۷ سالگی در سال ۲۹۰ زنده گانی را برای ابدی وداع گفت .

احمد خضرویه بلخی ابو حامد احمد ابن خضرویه بلخی الا صل واز بزرگان مشایخ وعرفا در قرن سوم هجری بحساب آمده مولانا جامی در نفحات گوید احمد خضرویه ازطبقهٔ اولیست باابوتراب نخشبی وحاتم اصم صحبت داشته وابراهیم ادهم را دیده اغلب مورخین اورا نظیر ابوحفص حداد میدانند وفات وی درسال ۲٤۰ وقبرش در بلخ مشهور است علی‌قول‌صاحب تذکرةالاولیا مریدان بیشماری داشتند و تصانیف بسیاری ازو باز مانده متصرف طریقت ومشهور در ریاضت است .

ابراهیم رباطی ابراهیم رباطی از عرفای مشهور هرات است متاسفانه تاریخ ولادت وفات او بطور صریح بدست نیامده ، در نامهٔ دانشوران می نویسند که ابراهیم رباطی با مامون عباسی معاصره بوده و وفات او مقارن است با واسط قرن سوم هجری صاحب نفحات الانس گوید حضرت ابراهیم رباطی از مریدان ابراهیم ستبته هروی بوده و هم طریقهٔ توکل ازو گرفته است قبروی بر در رباط زنگی زادهٔ هرات واقع میباشد .

ابو الحسین نوری هروي احمد ابن محمد ابن البغوی هروی در قرن سوم هجری از عرفای مشهوری بوده اصل وی از اهالی بغشور است (۱) بقولی در همانجا و بروایتی در بغداد نشو ونما یافته ، صاحب نفحات‌الانس می نویسد که او از طبقهٔ ثانیه و پدرش از بغشور است ، از اقران جنید بوده و با سری سقطی ، محمد علی قصاب واحمد ابوالجواری صحبت داشته وذوالنون مصری‌را دیده ، وفاتش درسال ۲۹۵ یا ۲۸٦ هجری قبل از تاریخ وفات جنید است زیرا جنید هنگام وفات نوری میگفت : نصف این علم از دنیا بمرگ نوری رفت .

---

(۱) بغشور شهری بوده در میان هرات و مرو .

تذکرة الاولیا گوید نوری از صدور علما و مشایخ بود او را در طریقت براهین قاطع است وصحیح لامع ـ قاعدهٔ مذهبش آنست که تصوف را برفقر تفضیل نهد صحبت بی‌ایثار را حرام داند (ایثار از حق خود به دیگران) و عزلت را ناپسندیده شمارد ، ازو پرسیدند صوفی کیست و تصوف چیست ؟

گفت صوفیان قومی اندکه جان ایشان از کدورت بشریت آزاد گشته است . از آفت نفس صافی شده وازهوا خلاص یافته است تادرصف اول و درجهٔ اعلی باحق آرمیده و ازغیر او رمیده باشند نه مالك اندونه مملوك، تصوف نه رسوم است نه علوم چه اگر رسم بودی بمجاهده بدست آمدی واگر علم بودی بتعلیم حاصل شدی تصوف اخلاق است تصوف آزادی ، جوانمردی وترك تکلف است .

ابو الولید هروی احمد ابن ابی الرجا از ادانی هروی در قرون دوم و سوم هجری از بزرگان فقها و عرفا بشمار میرفتند در نفحات الانس جامی نگارش رفته که او از قریهٔ آزادانست (۱) عالم بوده بعلوم ظاهری و باطنی از شاگردان امام احمد حنبل (و ح) است ، بخاری درصحیح خود ازوی حدیث روایت کرده دراوایل مال بسیار داشته ونیمه را در طلب حدیث وحج و غزا بمصرف رسانیده خرج مسافرتها کرده و بدو ستان هدیه داده وفاتش در سال ۲۳۲ از هجرت وقبر او نیز در قریهٔ آز ادان واقع است . بروایت اصیل الدین واعظ صاحب رساله مزاوات هرات ، سلطان محمدکرت بالای تربت ایشان عمارت عالی بنانموده واکثر ملوك از بکیه درحوالی زیارتش بناها کرده اند وهم اخیراً میرزا غلام حیدر خان هراتی ترمیمات آن را فریضهٔ همت خویش ساخته .

گویند اورا درطریق سیرو سلوك کلماتی بوده است چنانچه در نامهٔ دانشوران جملات ذیل بطور نمونه در پیرایهٔ شرح حال آن بزرگوار مضبوط است .

---

(۱) آز ادان از قراه مشهوره ایست که در سمت غربی هرات واقع ، فعلا معمور و عده از روشناسهای هراتی در آن مکس دارند .

عالمی که علم خودرا درغیر موقع بخرج داد بدتر ازجاهلیست که درجهل خودمانده باشدچه بر آن ضررها ناشیست ودرین فسادی مترتب نه (یعنی علم را نباید بغیرآن آموخت) .

علم را چون باآداب آن آموختی ازانعلم فایده خواهی برد ومردم ازان منتفع خواهد شد چون غیراین باشد هرلحظه ازان ضررکلی خواهی دید .

روزی ازو پرسیدند محبت و اتحاد در بین دونفر از چه پیدا گردد گفت چون از یکدیگر طمع دنیوی را ببرند .

ابو اللیث فوشنجی یکی از مشاهیر عرفای قرن چهارم ابولیث فوشنجی است متاسفانه درتذکره های قدیمه ازنام ونشان اوچنانچه بایدوشاید اطلاع کاملی بدست نمی آید گویا این عارف کامل بهرکجائی بهمین کنیه ونام نسبتی یاد شده مولداو درفوشنج(۱) و ازانجا درهرات آمده متوقف گشته بروایت نامهٔ دانشوران خواجه عبدالله انصاری هروی اورا دیده وشرحی از بزرگی اودرکتاب خود نوشته دراکثر تذکرها اورا پای برهنه هم گویند چون دراکثر دوره های سیاحت خویش باپای برهنه وپیاده سفرکرده . تاریخ وفات آ نراهم درکتاب موصوف اواخرقرن چهارم هجری ضبط کرده اند . اصل الامن واعظ صاحب رسالهٔ مزارات می نویسد که قبراو درعقب جوی انجیل هرات بالای بلندی واقع وباقی اقطاب وهم صحبتان درجوار ایشان مدفونند .

ابو الفضل ختلی محمدابن حسن ختلی (۲) ازناموران عرفاوشیوخ دراواخر قرن چهارواویل قرن پنجم هجری بوده صاحب نفحات الانس مینویسد که او درتفسیر وروایات عالم بوده ودرطریقت ابوالحسن علی ابن عثمان غزنوی (صاحب کتاب کشف المحجوب) ازمعاصرین ومریدان اوست واوخود نزدحصری مرید وصاحب سروی بوده وهم ازاقران ابوعمرو وقزوینی وابوالحسن سائی میباشد شصت سال عزلت گزین بوده دربین عوام بی نام میزیست لباس ورسوم متصوفه نداشت وفات او در بیت الجن که دهی است بر سر عقبه نزدیك بدمشق اتفاق افتاده از کلمات اوست که گفته : الدنیا یوم و لنا فیها صوم (دنیا یکروز است و ما را در آنجا

---

(۱) فوشنج بضم ف وسکون واووفتح شین وسکون نون وجیم ازاعمال هرات است .

(۲) ختلی بضم خاوتشدید تاولام ویاءنسبت ازشهرهای بلخ است .

وظیفهٔ روزه است) سال وفاتش بتحقیق معلوم نشده در نامهٔ دانشوران می نویسد ...
ابوالفضل ختلی در زمان سلطنت و اقتدار غزنویان در خراسان معروف و مشهور بوده و
از آنجا بشام نقل کرده از ترجمهٔ حالش چنان مستفاد میشود که وفات او در اوایل قرن پنجم
هجری باشد .

ابو الفضل سرخسی　محمد ابن حسن سرخسی نیز ازمشاهیرشیوخ وعرفای نامورعالم اسلام است صاحب
نفحات الانس می گوید: وی مرید ابونصرسراج است و پیرشیخ ابوسعید
ابوالخیر، بحدی شیخ ابوالخیررا بوی ارادت و محبتی بوده که هر وقتی اندك کدورت و گرفته گی خاطر
می داشت بزیارت مزار او می شتافت متاسفانه تاریخ تولد و وفات آن عارف کامل در تذکره ها
بطور وضوح مضبوط نیست آنچه از تراجم حالات معاصرین وی مستفاد میشود اینست که او
از شیوخ مشهورهٔ اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری بشمار میرود بروایت مولانای جام
و هم در تذکرة الاولیا مسطور است که چون هنگام وفات شیخ ابوالفضل نزدیك رسید گفتند
ترا در فلان گورستان که مقبرهٔ شیوخ و بزرگان میباشد بایستی مدفون سازیم او گفت زینهار
من کیستم که مرا در جوار چنان قوم در خاك کنید بر بالای آن تل خواهم که در آنجا خراباتیان
و دولبازانند برابر آنها در خاك شوم که اوشان برحمت حق نزدیك باشند چه آب بیشتر
تشنگان را دهند ونیز کریم عطا بمحتاج دهد .

محمد موسی خان تاجر قندھاری

گلمیر خان تجار کابلی

حاجی غلام حیدر خان تاجر کابلی
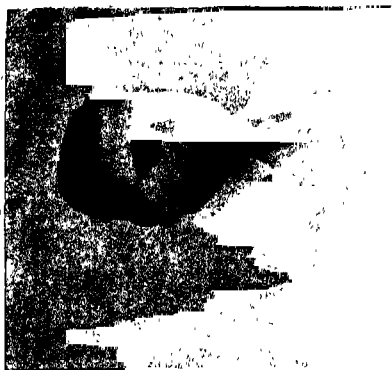
شیراحمد خان تاجر کابلی

شیردلخان تاجر کابلی

حاجی محمد افضل خان تاجر کابلی

شعرای افغانستان

در عهد سلاجقه

نگارش سرور خان گویا

روحی ولوالجی : (۱) از حالات زندگانی او معلومات کافی و مبسوطی در دست نیست تنها ازقصیدهٔ که باستقبال قصیدهٔ معروف مسعود سلمان سروده معلوم میشود که نیروی تامی در سخن داشته ودر عین حال شاعر تیره روزگار وبدبختی بوده و مانند مسعود سعد روزگار تلخ و نکبت رسانی داشته است تاریخ تولد ، وفات ، وغیره کوایف و سوانح زندگانی او ازروی تذکرهای موجودهٔ فارسی بطور صحیح وروشن معلوم نیست از تذکره های که در دست است فقط محمدعوفی در جلد ثانی لباب الالباب مختصر شرحی ازین شاعر سیه روز نوشته واورا حکیم ذوالجد و الهزل خوانده است قصیدهٔ ذیل او نیز در لباب مندرج و تااندازهٔ از شرح حال وزندهگانی پراز ملال این شاعر ترجمانی می نماید :

نمونهٔ کلام : -

من که از دیده ابر نیسانم	بر سر آب دیده بنشانم
ورنه ابرم چرا که ناشده پیر	بر جوانیٔ خویش گریانم
عمر نوح است مدت غم من	زآن کشاد از دو دیده طوفانم
شبه طوبیم بقدر و باشك	غیرت گوهر بدخشانم
چون زخونی که نام او اشك است	گشت رخسار لعل وسر جانم
تا سخنهای آب دار جهان	چون فرو شد چوخاك ارزانم
گرچه آبی اشد زآبادی	اندرین خاك دانی و یرانم

(۱) رستاق خالیه

وزچه از روزگار رنگ آمیز — نیست حاصل گذشت حرمانم
نشگفت ار ز آتش خاطر — پخته گردد بعاقبت خامم
که بنزدیك مصر جامع ناز — داروی درد پیر کنعانم
تا نماید زمانه خود یادی — نو بهاری پس زمستانم
ی نهد خارها کنون باری — بامید گل و گلستانم
چرخ بیداد گر که بیکارش — تنگ دارد فراخ میدانم
نکشاید مرا در عیدی — تا نه بندد برای قربانم
دهر نکبت رسان کز آسیبش — گاه چون گوی و گه چو چوگانم
زخم خایسك نکبت او را — یعلم الله که تحت سندانم
گر بجان کسان کسی برید — من رنجور ناتوان آنم
پیش چشم خود از نحیفی تن — چون مژه آشکار و پنهانم
گر برد فی المثل صبا چو صدا — از پی وزن هر دو وزانم
نبود در زمانه وزان را — به زمیزان و شعر میزانم
گر منم بی تن و روان زنده — شعر عالی خویش را مانم
سالها شد که سال عالم را — بدم و دل دی و حزیرانم
ترشیهای چرخ ناشیرین — کند کرد است تیز دندانم
زین چو گردون و اختر گردون — نیست خواب و قرار و امکانم
گه بدریا و گه بهامونم — گه بایران و گه بتورانم
گه به بولوالجم ولایت خویش — گه بوخش و بکنج و ختلانم
گه بدشت هرات و نیشاپور — گه بکوه طروق و طورانم
گه بباخرز و گه به باوردم — گه به کرکانج و گه بگرگانم
گه بلابین بلخ و بامینم — گه بم آگین مرو شهجانم
حاصل الامر همچو دولت تیز — بیکی جای که نمی مانم

با چنین حال حاسدند هنوز — زاژ خایان شاه گیهانم
من خود اندر جهان کیم که بود — حاسدی چون فلان و بهمانم
نه بلشکر چو قیصر و فغفور — نه بکشور چو رای و خاقانم
نه شهی را سپه بدود ستور — نه دهی را رئیس و دهقانم
نه بموکب مقدم در گاه — نه بمنصب مشیر دیوانم
نه بدولت نبیرهٔ کاؤس — نه بدانش فرید غیلانم
بیش ازین نیست کز سخاوسخن — خواجه مسعود سعد سلمانم
بدهم در یکی زمان بسوال — گرد و گیتی بمدح بستانم
پاك باید زعلت افلاس — باعطای طبیب سلطانم
بخل ضحاك و من فریدونم — مکرمت ملك و من سلیمانم
با امانت چو جنس با جنسم — با خیانت چو انس با جانم
نیست بیگمانگی بحمدالله — با هنر در میان اقرانم
خواجه تاش منست فضل که من — بندهٔ افضل خراسانم
لقبم روحیست وچون رو حست — شعر پرداخته بدیوانم
مطلع و مقطع قصاید را — سیوم فرخی و قطرانم
در بحور معانیٔ دشوار — جد وهزل است گفتن آسانم
زین بهر شادی و بهر جشنی — بر خداوند مدحتی خوانم

کافرك غزنوی :

اسم وکنیهٔ او بقول صاحب لباب الالباب جمال الدین ناصر ابن شمس و معروف بکافرك غزنین یاغزنوی بوده است مولد او شهر غزنی وبعض اورا از شعرای دربار سلطان ابراهیم غزنوی‌دانسته اند ، محمد عوفی نام اورا درزمرهٔ شعرای آل سلجوق جاداده است . ازیك‌جنگ تذکره نمای خطی متعلق به کتابخانهٔ ملی کابل که (زمان نگارش آن عهد سلطان حسین مرز و مربوط به کتابخانهٔ وزیر عالم و شاعر پرور هرات میرعلی شیر نوائی بوده و جنگ مذکور حاوی یك سلسله اشعار شعرای هرات و بلخ وغزنی‌وسایر ایالات فارسی زبانست) از دوسطر

که در بارهٔ مقام شعری وهویت شخص این شاعر نگاشته شده معلوم میشود که شاعر مذکور بعد از برچیده شدن بساط سلاطین غزنه مدتی مداحی آل سلجوق را نموده است .

علی ای حال اطلاعات کامل وروشنی نسبت به این شاعر دردست نیست واز اشعار او نیز مقداری اندکی باقیست مگر چیزی که ازان باقی مانده قسمت هزل آن برجد غالب است وازین جهت است که هیچکس درزمان کافرك ازتیغ زبان او بی زخمی نمانده بود. چون مضامین اشعار او منافی عفت وروش مجله است بنابران باین قطعهٔ او که در هجو عسکری ساخته اکتفا ورزیده شد .

نمونهٔ اشعار:

پدرش گر بنانش دست برد بشکند خورد تا خنان پدر
پسرش گر بخوانش در نگرد برکشد چست دید گان پسر

جمال الشعرا اسماعیل غزنوی :

صاحب لباب الالباب لقب و اسم اورا بسیاق ذیل جمال الشعرا اسماعیل ابن ابراهیم غزنوی معروف بزر ریس نگاشته واورا از شعرای آل سلجوق شمرده و مقام این استاد را در شعر بعبارهٔ ذیل ستوده (جزالت باسلاست آمیخته و لطافت بامتانت جمع آمده) بیش ازین چیزی دربارهٔ او سراغ نداریم .

نمونهٔ کلام :

جان هرشراب وصل کرو نوش میکند دل حلقهٔ ز زلفش درگوش میکند
هرروز چند بار مرا از فراق خود از عقل می ستاند وبیهوش میکند
برکس مبادآ نکه برین سوخته جگر آن عارض و کلاله شب بوش میکند
چشمم سپید کرد ززلف سیاه خود روزم سیه زنور بناگوش میکند

شمس خراسانی :

اسمش امیر شمس الدین حالد وبقرار نوشته صاحب مجمع درزمان سلطان طغرل سلجوقی منصب امارت داشت درشعر شاگرد سوزنی سمرقندی بوده است از یك قصیدهٔ او که دوبیت ازان

درمجمع الفصحا نگارش یافته ظاهر می شود که امیر شمس الدین از سلطان سنجر ابن ملکشاه سلجوق ۵۱۱ - ۵۵۲ نیز مداحی نموده - عوفی او را از بار یافتگان نظام الملک صدرالـ میداند زیاده ازین چیزی ازترجمهٔ حال او معلوم نیست ،

نمونه کلام :

در مدح طغرل

سپیده دم چو برآورد شاه شرق سپاه　　زروی صبح جدا کرد شب نقاب سیاه
نگارمن زپی دل ربودن عشاق　　فگنده دامن شب رنگ زلف بر رخ ماه
بریده باد سرزلف سرکشت قدری　　مگر که دست درازش ز مه شود کوتاه
خدایگان سلاطین دهر طغرل خان　　مدار دین محمد . . . . . ،
بچرخ گفتم خورشید خاك درگه اوست　　جواب داد که هستم برین حدیث گواه
(۱) زبهر بندگی اوهمیکند در گوش　　سپهر نعل سمند و را بهر سر ماه

مدیح سنجر

در هوای ملك چرخ گا صراق آمد پدید　　وزمحیط عدل ابر درفشان آمد پدید
حافظ اسلام سلطان سنجر سلطان نشان　　آنکه از چرخ بلندش آستان آمد پدید

شمالی دهستانی خراسانی :

اسم و لقب او معلوم نیست ولی از قطعهٔ که ادیب صابر ۵۱۱ - ۵۵۲ در حق او است بر می آید که از شعرای آل سلجوق وبا ادیب صابر معاصر وبایکدیگر مناظرهٔ انتقاد آ داشته اند چنانچه ادیب صابر میگوید :

ای شمالی گرم تو نستائی　　چون منی ناستوده کی ماند
گر تو آهنگ صیقلی نکنی　　تیغ من نا زدوده کی ماند

(۱) بیت اخیر بابیت حکیم فاریاب توارد است :
ظهیرمیگوید :
نعل سمند شاه جهان است کاسمان　　هرماه بر سرش نهد از بهر افتخار

ابر اگر پیش آفتاب آید — نور او نا نموده کی ماند
بدو نیک تو هر دو می شنوم — نیک وبد نا شنوده کی ماند

صاحب مجمع نیز او را با ادیب صابر معاصر ومناظر میداند مگر محمد عوفی درلباب الالباب شاعری را بلقب شرف الحکما شمسی دهستانی نام برده است لیکن از نگارش عوفی معلوم نمی شود که شمسی دهستانی (۱) همان شمالی دهستانی است یاشخص دیگری علی ای حال در تذکره های موجودهٔ فارسی چیزی بیشتر ازین معلوم نگردید .

نمونهٔ کلام :

لشکر کشید بادصبا سوی بوستان — شد باغ وبوستان همه چون روی دوستان
پر مشك وعنبر است همه دشت وکوهسار — پر زرو گوهر است همه باغ و بوستان
چون روی دوست شاخ شگوفه است ویاسمن — چون زلف یار شکل بنفشه است وضیمران
دشتی نهاده راغ زبیجاده گون حریر — فرشی فگنده باغ زپیروزه پر نیان
شمشاد و سروبین که قبا دارد و زره — نسرین و بیدبین که سپر دارد و سنان
گوئی مصاف داد خزان با بهار نو — پیروز شد بهار گهٔ جنگ بر خزان
باران میان دریا لنگر فرو گذاشت — تا بر کشید ابر چو ملاح بادبان
گلبن بسان کودك و چون مادرش بهر — پستان نهاده ابر شب و روز در دهان
طوطی زبان کشاده چوصوفی بوقت حال — تا بر فگند ابر چو ابدال طیلسان
بلبل همی سراید و قمری همی زند — این مطربست گوئی وهست آن مدیح خوان
گیتی زبس بدایع دلبر شده است باز — شایستهٔ شکار گهٔ خسرو زمان
خوانند درمخاطبه او را همی ملوك — دریای بی مخاطره و چرخ بیکران
نسبت نهاد ی بتو گشت زمانه را — گر نیستی زمانه گهی پیر و گه جوان
خورشید را برأی توتشبیه کردمی — گر ز آفت کسوف نبودی بر او زیان

---

(۱) دهستان : شهر مشهوریست در طرف مازندران نزدیك خوازم وجرجان واضافه بران شهری بکرمان وناحیهٔ ببادغیس نیز باین اسم معروف است معجم البلدان جلد چهار ص یکصد چهارده

سنجري خراساني :

از شعرای معروف زمان خود بوده ومداحی سلطان سنجرسلجوق‌را ۵۱۱ - ۵۵۲ می نموده و در حضرت او قرین عزوافتخار میزیسته ، بعضی ازحریفان معاصر میخواستند،سنجری، انوری و فتوحی را باهم مقایسه و مقام اولیت را در شعر بین این هر سه تعیین و تشخیص نمایند و از خود انوری درین قضیه فتوا خواسته اند چنانچه انوری در اشعار خود اشاره باین موضوع کرده است : اینکه پرسد هر زمان . . . . کانوری به یافتوحی در سخن یاسنجری . اشعار سنجری بسیار اندك و نا یاب است تنها در مجمع‌الفصحا یك رباعی در صفت آبله رخساری بنام او درج و ضبط گشته زیاده ازین چیزی از حالات او برای نگارنده معلوم نشد رباعی .

گر بر رخ چون ماهٔ توای جان جهان　　از آبله چون ستارگان هست نشان

حسن تو نهان نگردد ای ماه بدان　　هرگز زستاره مه نگشته است نهان

باقی دارد

بقیهٔ از مؤلفات در افغانستان :

بنام دیگری

آثار محررین افغانستان

نگارش م . کریم خان (نزیهی)

از شمارهٔ ۲۴ سال دوم مجلهٔ شریفهٔ « کابل » باینطرف ، یك رشته مقالاتی ، راجع بمؤلفات مولفین و نویسندگان این سرزمین ، تحت عنوان « مؤلفات در افغانستان » در معرض انتشار و اشاعه گذاشته می آمد .

چون در ابتدا تعیین عنوان مزبور ، برای این بود ، که نویسنده بذکر مؤلفات نویسندگان این مملکت ، آنهم در حوضهٔ محدود اکتفا ورزیده ، از سائر مؤلفینی که در ممالك دور دست و خارجه حیاتی بسر برده اند یادر آنجا تالیفاتی نموده اند ، صرف نظر کرده باشد .

ولی خواهش و تقاضای رفقا و همکاران محترم ، مرا وادار باین نمود . که حتی المقدور به توسیع این مذکوره کوشیده ، بایك پیمانهٔ وسیعی از آثار محررین افغانستان که در خارج از وطن تالیف یافته ، نیز نامی برده وذکری ازان کرده باشیم .

متاسفانه درین میانه اشتباه بزرگی دست داد . که نویسنده باعدم تعدیل درعنوان ، از موضوع خارج شده ، موجب بساء تفاهم و اشتباهات غریبی گردید .

بنابران بجهت رفع توهم وعدم تناسب ودلالت عنوان (مؤلفات در افغانستان) با موضوع ، اینك پس ازین مسئله ، نگارش مزبوررا تحت عنوان « آثار محررین افغانستان » ادامه داده ، بساحهٔ نشر و اشاعه میگذاریم ؛ تا بدینوسیله ؛ بتوانیم توهمات ناشیه را مرتفع و هم عنوانی مناسب بفراخور موضوع انتخاب کرده باشیم .

لسان العرب : (درلغت) از مؤلفات شیخ است که دراصفهان آنرا تصنیف نمود . لسان العرب را نامهٔ دانشوران (۱) در (۵) مجلد مرحوم حاجی خلیفه (۲) در (۱۰) مجلد می‌نویسد . ولی اتفاق مؤرخین است که از مسوده بهپاك نویس نارسیده

---

(۱) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۷ طبع طهران . (۲) کشف الظنون ج دوم ص ۳۵۵

در محاربهٔ ابوسهل (۱) به یغما و تاراج رفت .

مرحوم غیاث الدین (آخوند امیر) شرحی به نسبت تصنیف آن چنین (۲) نویسد ؛ آورده اند که روزی درمجلس علاء الدوله (۳) مسئله از علم لغت مذکور شد ، و شیخ بقدر و قوف دران باب سخن گفت . ابو منصور که یکی از دانشمندان اصفهان بود و درآن انجمن تشریف داشت شیخ را گفت؛ که درحکمت وفطانت شما ، هیچکس را سخن نیست . اما علم لغت تعلق بسماع دارد وشما تتبع این‌فن‌را نکرده اید.شیخ ابوعلی‌ازین سخن متاثر گشته ، آغاز درس کتب لغت کرده ، نسخ معتبرهٔ که دران فن نوشته شده بود ، بدست آورد . تا در علم لغت بمرتبهٔ رسید ، که فوق آن درجه متصور نبود . بعد ازان قصائدی (که ما آنرا نیز متذکر خواهیم شد) مشتمل بالفاظ غریبه در سلك نظم کشیده ، فرمود تا آن قصاید را نوشته جلد کردند . واو را کهنه ساخته ، در خلوتی نزد علاء الدوله برده گفت ؛ چون ابو منصور بملازمت آید ، این قصائدرا بوی نموده بگوئید ؛ که این رساله را ، روزشکار درصحرا یافتم ، و میخواهم که مضمون ادبیات آن را معلوم کنم . وعلاء الدوله برآن موجب به تقدیم رسانید ، وابومنصور هرچند در مطالعهٔ آن اشعار اهتمام کرد ، هیچ معلوم نتوانست فرمود واستکشافی نشد. ومعترف

---

(۱) راجع باین شخص درکتب موجوده اطلاع قابل ذکری بدست نیامد .

(۲) حبیب السیر جلد ۲ جزو ٤ ص ٦۲ .

(۳) امیرعلاء الدوله حسام الدین ابوجعفر محمد ابن دشمنزیار ، معروف باین کاکویه ، صاحب اصفهان ومضافات (مربی و مخدوم شیخ) مدت حکمرانی او از سنه (۳۹۸ ـ ٤۳۳ هجری) و وفاتش درسنه ٤۳۳ است . پدرش دشمنزیار خال سیده والدهٔ مجد الدوله ابن فخر الدوله دیلمی بود وخال را بلغت دیالمه (کاکو) یا (کاکویه) گویند . ازین جهت علاء الدوله مشهور باین کاکویه گردیده است . واینکه نویسند ؛ که شیخ بوزارت او اشتغال داشت ، سهوی است واضح. چه شیخ هیچ وقت متقلد وزارت او (علاء الدوله) نشده است . اما وزارت شیخ دو مرتبه در همدان بدربار شمس الدوله‌ابن‌فخرالدوله دیلمی برادر مجد الدوله‌مابین سالهای(٤۰٥ـ٤۱۲ هجری) بوده است . وبعد از فوت شمس الدوله و جلوس پسرش سماء الدوله (٤۱۲ ـ) شیخ باصفهان رفت و بخدمت علاء الدوله ابن کاکویه پیوست واز خواص ندما ومقربان وی گردیده . و بسیاری ازکتب خودرا بنام او نوشت و تا آخر عمر درخدمت او بسر برد. ولی هیچگاه وزارت او را ننمود (حواشی چهار مقاله طبع لیدن ص ۲٥۱ بحواله قفطی وابن اصیبعه) .

عجز و قصور خود شده ، دم در کشید . بعد ازان شیخ (ابوعلی) به مجلس حاضر شته ، هر لغتی که ابو منصوررا مشکل بود ، معنی آنرا بیان فرمود . که این لغت در کدام کتاب است و در کدام فصل . ابو منصور بنور فراست دانست ؛ که قصائد خاصهٔ شیخ ابوعلی ست . لاجرم رسم عذر خواهی بجای آورد . و شیخ کتاب لسان العرب را در آن ایام الیف کرد . انتهی والله اعلم .

و بعلاوه شیخ جمالدین ابوالفضل (۱) نیز بهمین نام اثری در علم لغت در (٦) مجلد نخیم دارد . (۲)

❁

❁ ❁

لغات سدید یه : بقراریکه در نامهٔ دانشوران (۳) مسطور است ، در اصطلاحات طبی بوده ، شیخ آنرا در بخارا ، بنام امیر نوح ابن منصور سامانی - (٤) تالیف نمود .

❁

❁ ❁

دانش نامه : رسالهٔ مختصری است از شیخ در (زبان) فارسی . که دران اشاره سوی مباحث حکمت و منطق نموده است (٥) . پوشیده نماند، که

(۱) اسمش محمد ابن مکرم ابن علی و قیل رضوان بن احمد بن ابی القاسم بن حبقه ن منظور الانصاری الافریقی المصری ، از اکابر علما و مؤلفین قرن هفتم هجری است . تولدش محرم سال (٦۳۰) هجری بوده ، از ابن المقیر وغیره سمع حدیث نموده است . و قسمت یادی از کتاب مطوله ادبی بمانند اغانی، تاریخ دمشق وغیره را اختصار نموده ، در نحو ، لغت تاریخ از عرفا بشمار میرود . مدت عمر خود را در دیوان انشاء بصرف رسانیده ، زمانی لد امر قضا در طرابلس بوده است . مهارتی در ملاحت انشاء داشته ، در ادب از رؤسا فضلای عصر خود بود . و گویند کتبی را که او مختصر نموده است . عبارت از پنجصد لد است. وفاتش شعبان (۷۱۱ ه) بغیته الوعاة سیوطی ص ۱۰٦ و ص ۱۰۷ .

۲) کشف الظنون ج ۲ ص ۳۵۵ . (۳) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۱ .

٤) از امرای آل سامان است که در سنه ۳٦٦ ه جلوس نموده ، تا سال ۳۸۷ ه درقید حیات بود .

٥) کشف الظنون ج اول ص ٤۷۸ .

راجع باسم این کتاب اختلافات زیادی مشهود است . از آنجمله در کشف الظنون حاجی خلیفه و نامه دانشوران ناصری (۱) و برخ کتب دیگری بنام دانش نامهٔ (فارسی) قید یافته و تنها در مقدمهٔ منطق المشرقیین (۲) باسم دانش مایه ، باضبط ترجمهٔ عربی آن (اصل العلم) مسطور است .

و همکذا ؛ در بعضی کتب (مثلاً در نامهٔ دانشوران (۳))دانش نامه و حکمة العلائیه را یکی دانسته بنام (الحکمة العلائیه موسوم بدانش نامهٔ فارسی) چنانکه نگاشته بودیم ، آمده و در حواشی چهار مقاله عروضی طبع لیدن (٤) نیز بنام دانش نامهٔ علائی ضبط و فاضل ایرانی استاد میرزا محمد قزونی شرحی راجع بآن چنین مینویسد ؛ « باری از آثار قلم ابوعبید جوز جانی یکی ریاضی و موسیقی از دانش نامهٔ علائی است . ودانش نامهٔ علائی کتابیست در منطق ، حکمت آلهی ، طبعی ، ریاضی ، هیئت ، موسیقی وار تما طیقی که شیخ ابو علی سینا بنام علاء الدوله ابو جعفر کاکویه بزبان فارسی تالیف نموده است . بعد از وفات شیخ جز منطق آلهی و طبیعی از آن کتاب چیزی دردست نبود ، وباقی تلف شده و بکلی از میان رفته بود . ابو عبید جوز جانی چنانکه خود در دیباچهٔ ریاضیات دانش نامهٔ علائی گوید ، ار تماطیقی آنرا از ارثماطیقی کتاب الشفا ترجمه و اختصار نمود و ریاضی و هیئت و موسیقی آنرا از رسالهٔ دیگر ابن سینا که بعربی بود ، بفارسی ترجمه نموده ، این کتاب را مرتب و مکمل نمود . و اکنون ازین کتاب نفیس نسخ متعددهٔ موجود است . از جمله دو نسخه در موزهٔ بریطانیه در لیدن . انتهی . » ولی مرحوم حاجی خلیفه دانش نامه (٥) را کتاب علیحده و رسالة العلائیه را باانضمام کلمهٔ (فی قواعد الحسابیه (٦)) (بظن غالب) درعلم حساب اثری مستقل و علیحده دانسته ، هر یك را جدا متذکر شده است .

وهم چنین در مقدمهٔ منطق المشرقین (۷) نیز هر یك ازین دو کتاب آثار علیحده دانسته

---

(۱) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۷ . (۲) ص ك طبع مصر .
(۳) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۷ . (٤) چهار مقاله طبع لیدن حواشی ص ۲۰٤ .
(٥) کشف الظنون ج اول ص ٤۷۸ . (٦) کشف الظنون ج اول ص ٥٥۸ .
(۷) رجوع شود بمقدمه منطق المشرقین ص ك س ۱۰ و س ۱۹ .

شده ، یکی بنام دانش مایه (اصل العلم) و دیگری باسم العلائی بحیطهٔ ضبط در آمده است.
و بعلاوه تا لیف العلائی را باسم علاء الدواه کاکویه مینویسد . و الله اعلم .

*

* *

رسالة فی الزاویه: تنها در دو جای اسمی از آن برده شده . یکی در قاموس الا علام مرحوم شمس الدین سامی (۱) و دیگری در مقدمهٔ منطق المشرقین (۲) ودر آنجا نوشته آمده؛ کهشیخ آنرا از برای ابوسهل مسیحی(۳) درجرجان به تصنیف رسانده .

*

* *

کتاب الحدود: مرحوم شمس الدین سامی (٤) بنام کتاب الحدود ودرمقدمهٔ منطق المشرقین (٥) الحدود (بهتنهائی) اسمی از آن بردهشدهاست . ولی نامهٔ دانشواران (٦) بنام کتاب الحدود فیالطب در ردیف کتب مصنفهٔ شیخ دراصفهان آنرا تذکر داده است . واز کلمهٔ ملحقهٔ فی لطب گمان میرودکه در عالم طب باشد .

*

* *

(۱) ج اول ص ٦۳۷ . (۲) ص یر . (۳) عیسی ابن یحیی الجرجانی معروف به ابو سهل مسیحی از مشاهیر اطبای نصرانی المذهباست . مولدش جرجان ودر بغداد تحصیلات خود را باتمام رسانید . در طب علمی و عملی و ادبیات یدطولی ومهارت شایستهٔ داشته ، بغایت فصیح اللسان و بحسن خط معروف بوده است . همواره در دربار مامون ابن محمد خوارزمشاه وپسرش ابو العباس مامون ابن مامون خوارزم شاه مقتول درسنه ٤۰۷ ه بسر میبرد .
از جمله اصدقأ او که همه درظل حمایت مأمونیان میزیستند ، یکی ابوریحان بیرونی و دیگری تلمیذ و صاحب او شیخ الرئیس ابوعلی سینا است . در طب تالیفات معتبرهٔ داشته در سن (٤۰) سالگی بسال (۳۹۰ هجری) وفات نمود . کتاب المائه فیالطب ، کتاب فی العلم الطبیعی ، کتاب طبالکلی ، اختصار کتاب المجسطی وغیره از آثار معتنابهای اوست . رجوع شود بحواشی چهار مقاله ص ۲۳٥ وجلد اول قاموس الاعلام ص۷۲۷ وغیره .
(٤) قاموس الاعلام ج اول ص ٦۳۷ . (٥) ص یح .
(٦) ج ص ۸۷ .

کتاب الجدل : تنها مرحوم حاجی خلیفه (۱) اسمی ازین رسالهٔ مؤلفهٔ شیخ برده، آنرا از جملهٔ رسائل ملحق به اوسط جرجانی مینویسد .

*
* *

مقاله فی تعرض الطبیب فی القوی لطبیعه : نیز ازآثار شیخ ودر قاموس الاعلام(۲) بنام مذکور ودر مقدمهٔ منطق المشرقیین (۳) باسم مقاله فی تعرض رسالة الطبیب ضبط کرده شده است و از قرینه واسم آن استنباط میشود که در علم طب بوده باشد .

*
* *

مقاله فی عکوس ذوات الجهته : مقاله ایست که شیخ آنرا در اصفهان تصنیف نمود .

*
* *

الخطب التوحیدیه : نیز از آثار شیخ ومقاله ئیست دائر بالهیات (٤) که وی آنرا در اصفهان به تصنیف رساند .

*
* *

تحصیل السعادة : مقاله ئیست که شیخ آنرا در اصفهان بحیطهٔ نگارش در آورد . میگویند (٥) بنام « حجج العربیه » نیز معروف است . ولی در مقدمهٔ منطق المشرقیین (٦) که تایك اندازه فهرست مکمل از مصنفات شیخ را محتوی است ، بنام « حجج الغر » مسطور است . شاید که درین صورت ترکیب توصیفی باشد (یعنی حجتهائیکه بمثل دم شمشیر است) چه غر (به تشدید راء مهمله) دم شمشیر را گویند . و یا اینکه در استنساخ و طباعت اشتباهاً تحریف یافته است .

(۱) کشف الظنون ج ۲ ص ۲۷۲ . (۲) ج اول ص ٦۳۷ .
(۳) ص یزس ۲ . (٤) مقدمهٔ منطق المشرقین ص ك ونامهٔ دانشوران ج اول ص۸۷
(٥) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ . (٦) ص ك س ۲۱ .

اما بگمان غالب نسبت به (حجج العربیه) (حجج الفر) مناسب تر و مقرون بصحت بنظر میرسد ، والله اعلم . .

*
*　*

مقاله‌فی‌القضأو القدر : هنگامیکه شیخ از همدان خلاصی یافته ، مفروراً روانهٔ اصفهان بود . درعرض راه به تصنیف آن پرد خته ، بتکمیل رسانده (۱)

*
*　*

الاشارة الی علم المنطق : نیز از مقالاتیست که شیخ در اصفهان تصنیف نمود (۲)

*
*　*

الاشارات : دریك مجلد سوای (مقالة فی‌الاشاره الی علم المنطق) و (الاشارات والتنبیهات) از جملهٔ کتبی است که شیخ (ابوعلی سینا) درهمدان تصنیف نموده است (۳) واینکه مرحوم چلپی (٤) نویسد که شیخ ابو علی سینا را اشارهٔ دیگری است دراثبات نبوت . شاید مرادش همین اشارات باشد .

النهایه واللا نهایه : از رسائلیست که شیخ آنرا باصفهان تصنیف نمود (٥) و هکذا از وجود مقالهٔ دیگر او باسم اللانهایه (به تنهائی) نیز در اکثر کتب اسم برده شده است . (٦)

*
*　*

(۱) مقدمهٔ منطق‌المشرقیین ص ك س ۱۲ ونامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ س ۱ .
(۲) کشف الظنون جلد اول ص ۱۰٥ ، مقدمهٔ منطق المشرقین‌ص یز ، دانشوران ص۸۸ .
(۳) مقدمهٔ منطق المشرقیین ص ك ، نامهٔ دانشوران ص ۸۷ .
(٤) کشف الظنون ج اول ص ۱۰٥ . (ماده الاشاره الی علم المنطق) .
(٥)نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ ، مقدمهٔ منطق المشرقیین ص ع س٦ .
(٦) قاموس الاعلام ج اول ص ٦۳۷ ، مقدمهٔ منطق المشرقیین ص‌ع س ۷ .

تعالیق : عبارت از تعالیق است (۱) که ازطرف ابو منصور ابن زیله (۲) جمع نموده شده است (شایدکه بعد از وفات شیخ ، ابن زیله آنرا تدوین نموده باشد. چه اکثریه از کتب مؤلف وی، بعد از وفات بواسطهٔ تلامیذ و شاگردان او بجمع وتدوین در آمده است .)

ولی در نامهٔ دانشوران (۳) باسم (تعالیق طبیه) اندراج یافته ، تالیف آنرا در اصفهان بجهت ابو منصور مینگارد . و بظن غالب هر دو (اعنی تعالیق و تعالیق طبیه) کتاب ، گمان میرود که یکی باشد . چه ، ابومنصور کنیت ابن زیله است . و الله اعلم بالصواب .

❋

❋ ❋

مقالة فیخو ص خط الاستوا : قراریکه در نامهٔ دانشوران (٤)مسطور است ، مقاله ایست که شیخ در اصفهان بجواب ابوالحسن بهمنیار(٥) تصنیف نموده است .

❋

❋ ❋

المبا حثات : مرحوم شمس الدین سامی اشتباهاً تالیف کتاب مذکور رادر جواب سوالات ابوالحسن بهنیار (صحیح بهمنیار است) مینویسد (٦) . امادر مقدمه منطق المشرقیین (۷) باسم المباحث مسطور و عبارت از یك مجلد نگاشته آمده .

(ناتمام)

---

(۱) مقدمهٔ منطق المشرقین صك . قاموس الاعلام ج اول ص ٦۳۷ .

(۲) اسمش حسین ابن محمد ابن عمر ابن زیله کنیتش ابو منصور معروف به ابن زیله ، اصلش اصفهانی وازمشاهیر تلامذهٔ شیخ ابو علی سینا است وفاتش درسنه ٤٤٠ ه.

(۳) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ . (٤) ج اول ص ۸۸ .

(٥) ابوالحسن بهمنیار بن مرزبان الآذربیجانی المجوسی (متوفی ٤٥۸) ازمشاهیر تلامذهٔ شیخ ابوعلی سینا است . (٦) قاموس الا علام ج اول ص ٦۳۷.

(۷) ص ك س ۱۳ .

منتزعه

اقتباسات از مطبوعات خارجه

فلکیات

آفتاب ـ ماه ـ سیارات ، ستاره ها

آفتاب

مساحت سطحی زمین تخمیناً ۰۰۰ و ۱۹۶۵۵ مربع میل است = اگرچه حجم زمین بسیار بزرگ بنظر می‌آید مگر در برابر کائنات حیثیت یك نقطه را دارد ـ ستاره هائیکه بچشم مانند نقطه های خورد بر میخورند حقیقةً هزار ها بار بزرگتر از زمین ما میباشند ـ اکثر آنها آنقدر بزرگ است که ملیونها زمین در آن گنجایش دارد .

یك از جملهٔ ستاره های بی‌شمار آفتاب است که تنها نظام شمسی مارا می‌سازد آفتاب نسبت بدیگر ستاره ها بزمین ما بسیار قریب است ـ باینهمه فاصلهٔ آن از زمین از نود هزار میل بیشتر است ـ اگر بالونی برفتار ۶۰ میل فی ساعت بطرف آفتاب بدون توقف روان شود در ظرف مدت ۱۷۵ سال به آفتاب خواهد رسید آفتاب اگرچه نسبت بدیگر ستاره ها چندان بزرگ نیست اما قطرش ۱۱۰ چند قطر زمین است یعنی اگر زمین را مرکز گرفته و بشعاع دو برابر فاصله قمر از زمین یك کره رسم کنیم ـ تقریباً بحجم آفتاب مساوی خواهد بود ـ بدون آفتاب حیات برزمین ممکن نیست ـ آفتاب بزمین ما نور و حررات می‌بخشد ضیای آفتاب بزمین در ۴۹۹ ثانیه میرسد ـ میگویند جمله عناصر مثل آهن، مس ، طلا ، سودیم و غیره که در زمین یافت میشود در آفتاب هم وجود دارد بعضی از عناصریکه مطابق خیال کیمیادانان برزمین وجود نداشتند اولاً برسطح آفتاب بذریعه طیف نمای شمسی دریافت میشدند ـ بعد از چند سال وجود شان بزمین هم معلوم شد سیلئیم که اکثر در بالون ها استعمال میشود همین طور دریافت شده بود فضائیکه جزو اعظم آن ابر های هیدروجن و کلسیم میباشند گویا ضیای خاطفه شمس را باعتدال می آرند ورنه درخشانی شدید آن ما را خسته می سازد ـ قوت های برتر از قیاس در آفتاب

مصروف عمل هستند ، بواسطه آنها بخارات معدنی از جوف آفتاب جوش خورده بسرعت خارق‌العاده صعود می‌کند وباز بصورت باران آتشین شدید الحراره فرود می آیند .

سیاره‌گان

بدور آفتاب بفاصلهٔ خیلی زیاد نه فقط ارض مسکون ما میگردد بلکه اجسام مماثل آن موسوم به سیاره‌گان نیز سیر می‌کند ترتیب فاصله آنها از آفتاب چنین است : ـ عطارد ، زهره ، ارض ، مریخ ، مشتری ، زحل ، ادرانوس پنطون و پلوتو . سیاره مشتری کلانترین سیارات وازرمین ۳۱۸ مرتبه بزرگتر است ـ مریخ خورد ترین سیاره‌گان است ساثینسدانها درین ایام سیارهٔ جدیدی را کشف کرده اند که در منظومه شمسی نهم میباشد ـ نام آن را پلوتو گذاشته اند واز زمین ۳۸٤۰۰۰۰۰۰۰ میل دوری دارد آفتاب وزمین ودیگر هشت سیاره در یك نظام شمسی که آفتاب مرکز آنها گفته میشود شامل میباشند ستاره های دیگر منظومه های غیر از آفتاب را تشکیل میدهند .

ماهتاب

بدور زمین کرهٔ خوردی موسوم به ماهتاب سیر می‌کند ـ بعضی میگویند که زمین و ماهتاب دختران توام آفتاب هستند که بیك وقت از آفتاب جدا شده اند و بعضی گمان می‌کنند که زمین مادر ماهتاب است ـ نظریه آخرالذکر مقبول عام است اینکه ماهتاب قمر زمین میباشد ، درخصوص این نظریه دلایل کثیره هم میتوانیم بیاریم که زمین و ماهتاب بیك وقت بوجود آمده اند ـ بهرکیف ماهتاب خواه خواهرتوام زمین باشد ویادختر زمین وقتی بود که نسبت بحال رفیق قریب‌تر زمین بود ـ قبلاً از زمین فقط ۹۰۰۰۰ میل دور بود اما درین ایام بعد بین آنها قریباً ۲۳۹۰۰۰ است ـ سائنسدانها توقع دارند که در عرصهٔ پانزده سال آینده به ماهتاب پریده خواهند توانست ـ و نیز آنها قیاس می‌کنند که در استقبال بنی نوع انسان نه تنها باسیاره ها مراوده کرده‌خواهند توانست بلکه باآنها رفت وآمد هم ممکن خواهد شد ـ عزیز ترین سیاره‌ها برای سیر انسان زهره خواهد بود زیرا آب بسیار دارد ونیز فضاء دارد مشابه به فضاء زمین .

عمر زمین

سائنسدانها حساب میکند که عمر زمین از ۱۵۰۰ الی ۳۰۰۰ ملیون سال خواهد بود - بحالهٔ عمر زمین را دوهزار ملیون سال فرض میکنیم - حیاتیکه از فاسلها (استخوان های حیوانات قدیم) کشف شده وجود آن تنها ازثلث مدت مذکور ثابت میشود فقط درخمس مدت تاریخ زمین آثار حیوانات فقاریه را مییابیم ودرکمتر از سدس آن حیوانات فقاریه زمینی را اطلاع داریم - حیوانات پستان دار ازحصهٔ سیزدهم میعاد مذکور درمعرض وجود آمده اند اما پستان دار امروزی در حصه سوم این مدت پیدا شده است .

ترقیات روز افزون قواء هوائی

مترجم خیر محمد خان پیلوت
قوماندانی طیارهٔ « کابل »
از مجله Boletina

قواء هوائی ممالك دنیا مانند عموم آلات حرب روز بروز درسیر ترقی وتعداد طیارات از هر حیث روز افزون است متخصصین فن عسکری ممالك دنیای کنونی معتقد اند که کامیابی . های جنگ آینده وابسته بقوه هوائی و آلات پرواز و استعمال گاز خواهد بود ممالك دنیا هم این رمز باریك جنگ آینده را درین زمینه درك کرده سعی و کوشش بلیغ دارند مسبوقیم که شطارت های عسکری از چندی باینطرف جریان دارد ، اینک برای تمثال ، مادرینجا یك مانورهٔ بزرگ هوائی که اخیراً در ایطالیا بوقوع پیوسته و ۸۹٤ طیاره درین شطارت شمولیت داشته برای قارئین کرام خود نمونتاً ترجمه مینمائیم :-

ترجمه از مجله (ابولیتین) هوائی ایطالیا Boletina

_ ۸۹۴ دانه طیاره ایتالوی که در ۲۹ اگست و ۳ سپتامبر ۱۹۳۱ در شهر میلان ایتالیه اجرای مانور نموده اند

« مانوره حربی طیارات عظیم کپرونی »

تحت اداره جنرال بالبو وزیر فضائی بمعاونت جنرال دالی ؛ اخیراً یك مانورهٔ نامداری بعمل امده و این مانوره دربین ۲۶ اگست و ۳ ستامبر ۱۹۳۱ در فضای ایطالیا اجراء گردید انواع تصاویر آن برای سینما و درج جرائد و دیگر مقاصد اخذ گردیده است .

این مانوره بزرگ به دو (دیفیزیون) قسمت گردیده بود که هردو دیفزیون آن عبارت از ۸۹۴ طیاره می شود واین مانوره از دورقم طیارات حربی بری و بحری مرکب گردیده بود این مانوره باشکوه خصوصاً درایطالیا وبلکه درتمام دنیا یادگار متین وخاطرهٔ بزرگی باقی گذاشت این طیارات در فضای شهر میلا نورسم گزشت بسیار بزرگ حربی را ایفاء نموده اند و این رسم گزشت در حضور شاه ایطالیا و شهزاده و وزراء و مامورین ملکی و نظامی و کور دیپلوماتیك دول خارجه اجرا گردید ،

خصوصاً تشکیلات این مانوره جهت بمبارد خشکه (شب) صورت گرفته بود و طیارات مذکور از رقم (۷٤) .G و کپرونی (۱۰۱) وکپرونی (۱۰۲) بوده در فابریکه های نامدار ایطالیا ساخته شده اند کپرونی (۷۹) دارای دو هزار اسپ قوه وکپرونی (۱۰۳) دارای

یك هزارو پنجصد اسپ قوه میباشد که جهت رسم گذشت در حضور شاه ترتیبات لازمه گرفته بودند درین شطارتها بدون همه گونه نقصان رسم گذشت هوائی بیا بلند ترین جلال اجراء گردید . مارشال بدولیو نماینده های جراید خارجه را دعوت کرده بود و نماینده های جراید مذکور درین دعوت فوق حضور بهم رسانیده وتصدیق نمودند که این مانوره بزرگ هوائی ایطالیا شایان تقدیر وتحسین است .

مارشال بدولیو امید وار است قوه حربی هوائی مملکت را به ترقیات بزرگتری نائل گردانیده جهت مدافعه دشمن همیشه آماده بوده دروقت ضرورت ملت خود را با نیروی قواء هوائی از جنگ دشمنهای خود محفوظ بدارد .

برج ایفل

برج ایفل ؛ از عجائب ابنیهٔ عالم است وبسیار مردم اوصاف آن را شنیده . این بنای آهنین بسیار بلند ؛ دل زمین را شگافته وسر بفلك برکشیده و در پاریس ؛ پای تخت دولت فرانس واقع است . کمتر مسافر وسیاح خواهد بود که درپاریس رفته بتماشای این برج ؛ دورش نگشته وبابر طبقه هایش بالانرفته باشد وبادرعظمت وبلندی آن حیران نمانده باشد .

نواهای ساز وموسیقی وغیره را که بواسطهٔ را دیو ازین برج باطراف آفاق واکناف دور دست میرود . صبح وشام : مردم عالم می‌شنوند .

بسیار مردم خود این برج را دیده یاوصفش شنیده اند باصدای رادیوی آن بگوش آنها رفته ولی کمتر مردمند که ازبانی آن سراغ داشته واورابشناسند آری بانی این برج بلند؛ الکزندر گوستاف ایفل است .

مشارالیه دره ۱دسامبرسنه ۱۸۳۲ یعنی درست صدسال پیش در دیگون یکی از شهر های فرانسه متولد گشت وتوانست بایك عمل هندسی که عبارت است از بنای این برج بلند؛ نام خود را زندهٔ جاوید دارد . الکزندر گوستاف مهندس بود وکار خانهٔ داشت که اسباب آهنی دران ساخته میشد و بدین واسطه درین صنعت دارای خبرت وتجربهٔ وافی گشت . دربنای ستونهای

آهنین دارای تقاطع ودرس قوای فشار و بر داشتی که ازین تقاطع نشأت میکند شغفی تمام داشت تابعضی از پلهارا بنا کرد وقدرت وجسارتش آشکار شد .

درهنگامیکه موعد نمایشگاه ۱۸۸۹ درپاریس نزد یك شد ؛ الکزندر گوستاف ایفل خواست بنای آهنینی طرح ریزد که نامش را جاویدان داشته دلیل تفوق فرانسه در هندسه شود وانظار عالم را از ضخامت آن متحیر سازد .

ایفل نظریهٔ خود را سه سال پیش ۱۸۸۶ از موعد نمایشگاه بر متخصصین فن اظهار کرد وعوض آنکه طرز فائقش را دربنای آهن ؛ اعتراف نمایند یااقلاً اورا مهندسی قابل‌شناسند اکثری در اعتماد بقول او تردد داشتند که چگونه برجی از آهن بوزن ۷۰۰۰ تن باطول ۹۸٤ قدم یعنی بیشتر از سه صد متر برپاتوانکرد .

گذشته از اعتراف بایکدیگر میگفتند : برخی که ربع‌ملیون فرانک تکلیف آن باشدچه فائده دارد وبعد از انتهای نمایشگاه عطیه اش چیست ؟ حقیقةً ایفل هم اسبابی قوی یاعوائد ظاهری در برج نیافت . چه دران عهد نه بی سیم را میدانستند ونه خبرهای رادیو را می شنیدند نه‌خط جهازهای هوائی مشهوربود ونه‌نور مکتشف ازطیاره های دشمن ؛ تاضرورت چنین برجی محسوس میشد . مگر ایفل برعزم خود ثابت بود و صبر کرد تاخس مبلغ مصرف را از حکومت گرفت و اعلان کرد که بدو سال به انجام میرسد و همانطور که گفته بود در دو سال ، انجام یافت . و بر معار ضین خود ثابت کرد که آنچه در نظر آنها محال و ناشد می نمود بپامردی ارادهٔ قوی وعزم راسخ و عقل متین ؛ ممکن گشت وصورت پذیر شد .

ایفل در اساس‌این‌بنای آهنین سخت‌توجه نمود وپایهٔ ساخت بقدر پنج متر درزمین؛ گورکرد . حفر تهداب را دربعض جانبهای پایه‌مذکور بده متر رساند تابیشتر محکم بیاید وزمین بنا سخت شود . بعد بالای طبقهٔ بلند مذکور دیگر طبقهٔ بلندی راازبنا برداشت وچهارپایه آهنین بنارا دران رکزکرد .

وچون اساسها وقاعده وچهارپایهٔ بزرگ آن ایستاده شد اندکی درکار آسانی پیدا گشت و بی نهایت بسرعت جریان گرفت ؛ چه پایه ها را در کار خانه ها ساخته نزدیك به پهلوی برج می‌آورد و با آلات ضخیم معلق بر میداشت و بجای مقصود مانده محکمش میکرد ،

این بنا دارائی طبقه های متعددی است وهرطبقه براه سنگ فرشی منتهی میشود . سنگ فرش اول ۱۸۹ قدم و دوم ۳۸ قدم از سطح زمین بلند است وازینجا برج ۵۲٦ قدم دیگر

بلند میشود تا بکفشکن سوم میرسد وبعد ازان مرحله آخرین‌است ۷۸ قدم بلند ودرانتهای آن چراغ بزرگی است .

پارینه های برق بدین برج بالا میروند و از بالای آن هشتادوپنج میل مسافه دورادور برج معلوم میشود .

*

* *

قدیمترین جهاز جنگی

قدیمترین جهاز جنگی امروز در عالم جهاز انگلیسی است که (امیلا کابل) نام دارد و دربندر پور تسموت اکنون لنگر انداز است‌آغاز بحر پیمائی این جهاز درسنه ۱۷۸۹ بود درآنوقت بیرق فرانسه بر فرازش اهتزاز داشت و نامش (دوکوای - تردین) بود محاربات بسیاری نموده واخیر درمحاربهٔ (طرف الغار) بر علیه جهاز های جنگی انگلیز برخاست و سخت جنگید تا قوماندان این جهازکشته وخود جهاز باسارات انگلیس درردیف جهاز های جنگی او در آمد انگلیس‌نامش رابدل و (امیلا کابل) قرار داد .

*

* *

خبط معالجین

دریکی از شفاخانه های لندن خانمی را عملیات جراحی میکردند خانم مذکور درتحت تاثیر مخدر (بنگ) بود ناگهان قلبش بکلی از حرکت باز ماند - دکتر هائیکه بدورا وسرگرم عمل جراحی بودند همه بمردنش حکم نمودند یکی ازان میان فوراً بواسطهٔ انجکسیون دوائی به عروق و قلب او داخل ساخت وتمام شب نگران اوبود تاآنکه سراز توجیات یافت - این واقعه دوائر علمی را وادار نمود باهم مباحثه نمودلحظهٔ مرگ را کشف نمایند

یعنی همان لحظهٔ که میتوان انسان را دوان مرده اعتبار نمود کدام لحظه و مقدارش چیست وبه ثبوت رسیده که هروقت قلب از حرکت افتاد مغز قلب وعضلات‌از استنشاق هوا واستمداد

مواد لازمه دیگر عاجز می آید ـ وچون مواد لازمه ببدن نرسد اعضای حیویه در جسم
آنی بانتهای فساد میرسد که عبارتست از انتهای حیات ـ مگر طب جدید ـ بقول این د
علمی میتواند که جسم را بهمان مواد حیوی امداد کند اگر چه قلب از حرکت افتاده
وچون مواد حیاتیه بجسم رسید اعضا بوظائف خود باز قیام نموده شخص حیات تازه می‌یابد

❋

❋　❋

شهری بجهاز هوائی نقل می‌شود

دروسط جنگلی از بعض جای های نامعلوم گینیار رگهای طلا درارتفاع ۱۰۰۰ مترا کشف
شرکت مالك آن جنگلها میخواست برای استخراج طلا کارگرها را دراینجا نقل بدهد
نبود دربین چند هفته بجهاز هوائی ۱۲۰۰ نفر کارگر را بالوازم وآلات و مقدار مهم
سمنت ومصالح بنائی نقل داده شهری درآنجا بنام(گولددشتات) بنانمود که یعنی شهر طلا
اگرجهاز های هوائی نمی‌بود اساس شهری باین زودی کار مشکلی بود .

❋

❋　❋

تجربهٔ زراعت مصنوعي گندم

داکتر الفرد راکت امریکائی که از چند سال باینطرف مشغول تجربهٔ زراعت مص
گندم بود ، اخیراً کامیاب شده وتجربهٔ خود را پس از حصول تصدیق موسسه (ترقیات زرا
چنین بیان می کند :—

در یك زیر زمینی که هیچ منفذ برای دخول شعاع آفتاب نداشت ، زمین را قلبه وشیار نم
تخم گندم را دران به اصول دهقانی پاشیدم و پس ازآن زمین را آب داده یك چراغ
مخصوص را که شعاع آن در ساختمان و تاثیرات بسیار شبیه اشعهٔ آفتاب است ، در
مذکور روشن نمودم وهوای آنجارا ، به وسایل ممکنه به اندازهٔ اعتدال (نم) و درجهٔ ا
برای نشوونمای گندم محافظه کردم درست بهمان قدر مدتیکه گندم درزمین زیر شعاع آفتاب
ونما یافته پخته میشود ، این گندم هاهم، به ثمر رسیده آنگاه آنرا به اصول معموله درو و

کرده ، آرد ساختم وآرد آنرا نان پخته خوردم در طعم آن هیچ تفاوتی نظر به گندم معمولی احساس نشد .

داکتر مذکور ادعا میکند که با این طریقهٔ مصنوعی میتوان اجناس خوب (اصل) گندم را از گندم های معمولی ، بدست آورد .

تحقیقات کوه هاي یخ سیار

یك هیئت فرانسوی برای مطالعهٔ وکشف قسمت‌های منجمد سواحل جزیرهٔ گرینلنید وارض جدید ، وخصوصاً جهت تدقیق چگونگی کوه های یخ سیار (آیسبرگ) که همیشه برای کشتی های بزرگ اسباب مخاطره میباشد ، حرکت کرد ، پس سیاحت یك ماهه و اخذ عکس های متعدد وعملی کردن تجربه‌های مختلف ، چندفقرهٔ ذیل‌را بهانجمن‌علوم جغرافیائی پاریس ، راپورداده اند :

سواحل ارض‌جدید گرینلنید ، تااندازهٔ صدمتر ازیخ تشکیل شده ولی در بدو دیدن انسان گمان میکند که یخ نه بلکه زمین است زیرا روی یخ نباتات دریائی روئیده وشکل آن رامثل چمن ساخته است .

یك دو اروقتی هیئت مامشغول سیاحت سواحل مذکوربود ، تکه‌های بزرگ ازین یخ‌های چمن نما ، به‌اثر تابش شدید آفتاب تابستانی که (۳۰) درجه حرارت داشت ، آب شده ، فرورفت .

تکه‌های بزرگ این یخ‌ها که از سواحل جدامی‌شود یعنی‌همان (آیسبرگ‌ها) که‌اسباب مخاطره برای کشتی‌ها میباشد ، مطابق اصول فزیك سوی قسمت‌های گرم حرکت میکند وازدور بنظر اهل‌کشتی ، جزیرهٔ بی‌حرکت مینماید وچون نزدیك بیاید ، معلوم میشود که آیسبرگ است ولی آنگاه دورکردن کشتی ازمقابل آن ، ممکن نمیشود ولاجرم مصادمه بعمل‌آمده کشتی درهم می‌شکند واهل‌آن غرق میگردند . مثلاًواقعهٔ ۱۹۱۲ که‌کشتی انگلیسی همراه ۱۰۰ نفر مسافر غرق شد ومصادمهٔ ۱۹۲٤ که ۵۲ نفررا هلاك ساخت .

ما هئیت چندین تجربه برای خبر شدن از حرکت آیسبرگ‌ها بواسطهٔ امواج نموده‌ایم به این‌قسم که درصورت بودن یك مرکز بی‌سیم درحدودیکه آیسبرگ زیادست بمجرد حرکت یك آیسبرگ مراکزبی‌سیم جهازات وشرکت‌های بحری ، ازجهت‌حرکت آن‌خبردارشده وحتی درجه ودقیقهٔ تحت‌حرکت آنرامیدانند وخودرا ازمقابل آن‌منحرف میتوانند .

علاوه‌برین بواسطهٔ آلات دوربین جزئیات صورت حرکت آیسبرگ را کشف کرده‌ایم .

که ملاحان بواسطهٔ تشریحات مذکور ، آیسبرگ را از جزیره وکوهای سنگی دریائی ـ بخوبی تمیز داده خواهند توانست . »

مراکز علمی تمام عالم این تحقیقات هیئت فرانسوی را به دیدهٔ تحسین می بینندزیرا بعد ازین بواسطهٔ تجربه های آنها ، خطرات مصادمهٔ جهازات همراه آیسبرگ ها بکلی مرتفع خواهدشد.

گفتگو با ۸۵۰ لغت

یك سینمای امریکائی به این جهت شهرت زیاد پیدا کرده ، که در تمام نمایشات خود ، بیش از ۸۵۰ لغت استعمال نمیکند . رئیس این سینما چنان جملاتی برای فلم ها تیار کرده که باوجود بیان موضوعات مختلف ومتعدد ،تعداد لغات از ۸۵۰ تجاوز نمینماید .

لغات مذکور از چندین مجمع اللغات وقاموس های انگلیسی انتخاب شده ومالك سینما (روی) او میتواند همراه آن ۸۵۰ لغت هر موضوع راکه زیر بحث بیاید بیان وتحریر کند .

مجادله دوستان ودشمنان حیوانات

در امریکا دو انجمن مخالف هم وجود دارد یکی انجمن (حامی حیوانات) ودیگر انجمن (دشمن حیوانات موذی) درین اواخر بین هردو انجمن مجادلهٔ شدیدی جریان یافته زیرا تحقیقات طبی ظاهر کرده است که سگ وگربه امراض خطرناکی را از قبیل خناق ، سل وغیره از یك نفر به دیگر تفرانتقال میدهند ، حالا انجمن(دشمن حیوانات موذی) که سابقاً باسگ وگربه کاری نداشت ، برای قلع وقمع آنها کمر بسته وبالمقابل انجمن (حامی حیوانات جداً برای حمایت سگ و گربه قیام نموده است .

آنچه انجمن (حامی حیوانات) را تقویه میکند اینست که هر خانه وادهٔ امریکائی حتماً یك سگ یا یك گربه دارد . لهذا تمام ملت هم طرفدار انجمن مذکور است . اما طرفداری حکومت و انجمن های طبی وصحی اسباب اقتدار انجمن (دشمن حیوانات موذی) شده وباز قوه را برابر ساخته است فعلاً انجمن (حامی حیوانات) بیش از (۳۰۰،۰۰۰) گربه را خوراك میدهد واز یکسال به اینطرف معادل همین تعداد گربه ها از دست اتباع انجمن (دشمن حیوانات موذی) نابود شده است .

معلوم شود که این مجادله بکجا میکشد ؟ وکدام انجمن فاتح می براید ؟

زني كه نميخوابد

زنی از اهالی هانگری موسوم به (راشل) که حال عمرش ٤٤ ساله است ۲۳ سال میشود که قطعاً خواب نکرده . این زن در شباروز چند ساعت از طرف روز یاشب روی بستر می‌افتد ولی هرگز خوابش نمیبرد وباقی ساعات شب را به قدم زدن میگذراند . میگویند این زن در طفولیت خواص عجیبی داشته مثلاً هرگز از شلاق خوردن وافتادن وغیره صدمات متالم نمیشد .

از قرار معلوم علت این بی‌خوابی بعض قسمت های دماغ و اعصاب است اما اطباء در حال او حیران هستند زیرا بی خوابی مختصری انسان را هلاك میسارد تاچه رسد به ۲۳ سال از چند سال است هر طبیبی که در حذاقت سر آمد ثابت میشود ، از هرنقطهٔ عالم که باشد برای معاینهٔ او می آید ولی تاحال هیچ کس علت بی خوابی وسر وجود اورا کشف نتوانسته است . اطباء منتظر فوت او هستند تا پس از آن تمام قسمت های بدنش‌را زیر مطالعه و تحقیق گرفته، کیفیت و چگونگی بی خوابیش را مکشوف سازند .

مردگان زنده

بقلم غلام جیلانیخان جلالی

آیا درقرن ۲۰ یاعصر دانش وخبرت زندهارا درگور نمیکنند ؟

اگرچه در اساطیر تاریخی از قبیل قصص کوه نداواشباه آن خوانده شده که افراد زنده بدون حدوث موت حقیقی در گور کرده شده اند ، هکذا بود اهیان و امثال آن نیز بشهادت اخبار و آثار از همین قسم فجایع پی ازوم را مکرراً مرتکب گردیده درطی یك سلسله عقاید مزخرف مذهب بودائی بسیاری از اشخاص تندرست وبی گناه قربان عادات سیئهٔ گردیده بتدفین آنها اقدام نموده اند مگر در قرن ۲۰ یا عصر تمدن و انجلاء این نوع حوادث یعنی زنده در گور کردن انسانها شگفت آور و موجب دهشت است فاما چه باید کرد ؟ در ممالك هوشمند عالم باز هم این قسم تدفین رقت آوریکه عالم انسانیت و اجتماع را شدیداً تکان میدهد بسیار دیده و شنیده میشود نهایت الامر جهت موضوع شکل بدوی خود را بر نکتهای نظر فریب تمدن عوض کرده مبنی آن بر عمد و اساس این بر خطا است ، مثلاً درگذشته بودائیها بعض افراد زندهٔ خود را باستناد عادات و خرافات عقاید باطله درگور میکردند حالابشهادت یك عده اطبای نا قابلیکه نمیتوانند جثهٔ زنده را از مرده فرق نمایند بمجرد قطع تنفس ، اغماء ، سکته ، واویلای خانواده بتدفین زندها حکم قاطعی میدهند .

تصور کنید شخصیکه از خواب عمیق اغماء یا سکته بیدار میشود وخود رادرمابین کودال تاریك یامغاك محدود هول انگیز مییابد بفغان و وایلا آغاز نموده چون مجیب ، یا ور ، فریاد رسی ، نمی یابد قبر تنگ و تاریك یا تابوت مقفل و فشار سنگ وگل او را از خروج و نجات باز داشته بالاخر بعد از تحمل یك عالم خوف و هراس تن بمرگ حقیقی در داده باختناق میمیرد چقدر موضوع دهشت ناك و موقف رقت آورست !

بعضیها این مقال عاجزانه را یك خیالی از خیالات تصور خواهند کرد ؟ حال آنکه این امر چه درگذشته و چه در عصر حاضر بافغانستان ودیگر بلاد عالم بسیار واقع شده والبته

باز هم واقع خواهد شد لاکن چیست که مبحث قدری از نظرها برکنار افتاده است .

اگر چه در وطن عزیز ماناز چندیست که تازه در اطراف این مسایل تحقیقات طبي شیوع یافته تاحال منازعه طبیب ودکتور تادرجه کشف اینجور مسایل نرسیده کهما احصائیهٔ آنرا عرض کنیم اما درممالك متتبع که عادةً بعد از کشف طبی برمیت حکم تدفین داده میشود بسیار اتفاق میافتد که بعض اطبا بمحض مشاهدهٔ ظواهر از قبیل حزن اهل وبیت ، قطع تنفس ، بیهوشی طولانی ، شخص را قد وصریض بدون تشخیص حقیقت حال تاروز حشر بمرگ اشخاص حکم وبتدفین آنها سجل میدهند .

نویسنده از مدتیست که درصدد تحقیقات اینطور وقایع برآمده تااندازهٔ که از مطالعه مولفات وجراید خارجه احصائیه این نوع گور کردنهارا ترتیب داده ام بنام خدمت بانسانیت اخصاً اخطار باطبای وطن بعضی از همان شواهد ومعلومات را ذیلاً عرض میکنم :

درانگلستان بتکرار اتفاق افتاد که اطبا درتشخیص مرگ حقیقی بخطا افتاده زنده هارا در قبر کرده اند اخیراً بغرض جلوگیری این نوع تخطی اطبا جمیتی درانجا تشکیل گردید که درخلال پنج سال اخیر احصائیه ۱۴۹ نفر آدم را درحالیکه فی‌الحقیقت زنده دفن شده بودند مرتب نمود، هکذا دراثر خطای اطبا ۲۱۹ نفر قبل از تدفین بعد از تجهیز درزمان گور کردن از بیهوشی بیدار شده اند و ۱۳۱ نفر درکلیات مختلفهٔ طب وتشریح درحال وجود رمق حیات بموت حقیقی محکوم شده اند .

این تنها همان قسمت خطا های است که بکوشش جمعیت مذکور در انگلستان کشف شده البته دیگر حوادثیکه علم جمعیت بآن نرسیده باشد یاآنرا تشخیص کرده نتوانسته اند نیز وجود خواهد داشت .

در فرانسه نیز این قضیه مخفی نمانده اما مانند انگلستان درانجا کدام هیئت یاجماعتی بغرض کشف وجلوگیری آن ترکیب نیافته بلکه نائب طبیب آنجا دکتور « جاردیال » باتفاق ۳۴ نفر دکتور دوسال قبل ازین پیشنهادی را بمجلس اعیان فرانسه تقدیم کرد که دران منع تدفین اموات را قبل از تصریحات علمی تاکید می نمود .

متاسفانه این یاد داشت بدون آنکه تحت غور مجلس اعیان واقع شود در طاق نسیان گذاشته شد ودکتور مذکور هم بمحض تقدیم این پروژه کفایت ورزید .

ازهمین قبیل وقایع اخیراً در بخارست حادثهٔ واقع شد که درتمام عالم شهرت حاصل کرد میگویند در بخارست بعضی دزدها بقبرهٔ رفته میخواستند که زیورات یك زن ثروتمند انجا که تازه فوت نموده دفن گردیده بود وعادةً همان اشیارابا او دفن کرده بودند از قبر دزد کنند ، این دزد هاهنوز تابوت خانم مذکوره رابوره باز نکرده بودند بغتاً خانم از بی هوش خود برخواسته در مابین تابوت بنشست دزد ها از مشاهدهٔ این وضعیت ترسیده فرار کرد از انجمله یك نفر که بسبب ضعف و مانده گی از پامانده بود گریخته نتوانست ، درنتیجه خ مذکوره وا بخانهٔ خودش رسانیده متعاقباً معلوم شد که طبیب در تشخیص مرگ او اشت نموده درحین معاینه بموت واقعی به‌تدفین اورای داده بود .

علاوةً در تاریخ مانند این حادثه وقایع بسیاری وجود دارد که مشهور ترین آن واقعه ک دینال « دوینه » اسقف بوردو در فرانسه است ، میگویند درزمان احتفال منصب کار دینالی ا شخصی در بوردو مشارالیه بسکته مصاب گردید تمام مردمان گمان کردند که (دوینه) مر است پس بجنازه او طوریکه مناسب حال یك نفر کاردینال است جمعیتی عظیمی تشکیل شد اما آوانیکه کشیشها نعش اورا درصحن کلیسا گذاشته نماز جنازهٔ اورا میخواندند ضربان خفیق نعش او شنیده شد اتفاقاً بعض ناظرین بآن ملتفت شدند اماوقتاً که این وضعیت مکرراً ازنه مشاهده رفت دانستند که همچه ضربان قلب از مرده متصور نیست زمانیکه اورا از تابوت کشید زنده بود وجنازه خودرا بچشم خود ملاحظه کرد متعاقباً تاوقتیکه حقیقتاً فوت نمود سالهای چند زنده گی نمود .

نیز از حوادث معروف عالم واقعهٔ راهب فرانسوی « بریفورست » مولف قصهٔ مشه (مانونسکو) است ، این راهب در جنگل شانتیلی بخانهٔ می زیست روزی اتفا در حالیکه جنگل مذکور را عبور می نمود تابه بخانه خود برسد بدرد نقطه مصا گردیده جا بجا افتاد در روز تالی بعض زارعین رونده او را یافتند که بی حر و حرکت افتاده درین فرصت مردمان زیادی از قریجات مجاوره بگرد او جمع آمده او ر بشانتیلی نقل دادند و گمان کردند که راهب مذکور مقتول شده درین اثنا تماماً در صدد دریاف قاتل برآمدند اما چون از تشریح جثه قتیل عادتاً لابدی است بناءً علیه همینکه جراح آل

تشریح را در شکم او فرو برد فجاءً راهب مذکور از بی هوشی خود بحال خود آمده فریاد مهیبی برآورد جراح مذکور دانست که او حیات دارد لاکن چون جراح مذکور بگمان اینکه راهب مذکور فوت نموده آله تشریح را در شکم مذکور بیدریغ فرو برده بود اخیراً باثر وخامت و فساد زخم بموت حقیقی فوت نمود .

درینمورد قصه سورکوف پرتگالی ملاح معروف نیز قابل ذکر است .

می نویسند سورکوف در سن خوردی خود یکی از کشتیهای پرتگالی به پیشهٔ دریا نوردی مصروف بود روزی در اثنای سفر بحری بعد از غسل به بی هوشی مصاب گردید که رفقای او یقین نمودند که سورکوف فوت نموده لاجرم کپطان سفینه موت اورا سجل نمود سپس ازان بر طبق مراسم دریائی جنازه او را خوانده دونفر از رفقای او دست وپای جثهٔ مشارالیه راگرفته بقصد آنکه اورادور تر ازجهاز دربحر پرتاب کنند چند دفعه نعش‌اورا گاز دادند درین فرصت ازبی خودی بخود آمده میخواست تافریاد کند لاکن یارای آنرا نداشت لابد بحرکت مژه وکشودن چشم نظر یکی از رفقا را بطرف خود جلب نمود ، بیننده بمجرد مشاهده برفیق دیگر خود اخطار نمود ، « سورکوف » زنده است باین سبب تصادفاً نجات یافت .

از مدت چندسال باینطرف یك نفر غریق را در فرانسه از نهرسن کشیدند اطبا هر چند بوسیله تنفس مصنوعی از حیات او معلومات نمودند نتیجه نداد بناءً نعش اورا بمحل حفظ اموات نقل دادند و درآنجا بالای او دو روز گذشت در انجام مدة مذکور محافظ آمده عادةً بروی نعش‌ها آب سرد پاش میداد اماوقتاً که نوبت بغریق مذکور رسید بمجرد اصابهٔ آب سرد بروی اوازجای خودبرجست وزنده شد .

لهذاتمام اینحوادث بفریب خوردن اقرباواطبا امثلهٔ روشن‌است زیرا آنها گمان‌میکنند که قطع تنفس واغمای طویله مرادف وفات‌است حال‌آنکه بعضاً واقع‌میشود که‌برخی دکتورها قبل‌ازتکمیل ایام زندگی افراد زنده را درگور مینمایند وشك نیست که دربلاد مانظر به قلت اطبا وعدم مهارهٔ اکثریهٔ آنها همچه واقعات نظر بممالك متمدنه بیشتر اتفاق می افتد چنانچه در اکثر قریه جات بکشف دلاك‌وعطارهم اکتفا مینمایند ودر بعض غالباً این‌ترتیب‌هم کمتر رعایت کرده میشود بلکه بمجرد حبس تنفس اقربا وصاحبان تدفین زودتر درصدد تجهیز وتکفین وتدفین او می بر آیند باین مناسبت لازم‌است که برخی وسایل کشف اموات راکه درممالك دانشمند عالم مروج است

مذکر کنیم تا اگر مراعات کرده شود طبعاً از تدفین احیا جلو گیری خواهد شد .

شك نیست که کامل ترین طریقه قدیمه اینست که در تدفین میت از تأنی کار گرفته زمانیکه بدن متوفی به‌تحلیل آغاز کند بعد ازآن به‌تدفین او اقدام کرده شود .

بعضی می‌اندیشند که کدام حد پای میت را زخم نموده بچیزی سوزنده آنرا د که بدهند تاثمره حیات ووفات او ظاهر شود اما این تجربه از خطر خالی نیست زیرا اولاً از نزاکت دور ثانیاً اگر فرضاً تجربه بازنده تصادف کند بسیار وقت از دردپای حرکت کرده نخواهد توانست .

عدهٔ از اطبا قطع شریانی را نظریه میدهند تااگر شخص زنده باشد البته خون ازشریان جاری میگردداما این معلومات نیز خطرناك است زیرا قطع شریان بحیات باقی مانده نهایت وخیم ثابت میشود.

برخی می گویند که بالای دل متوفی خمیر گسترده دران علم خورد ترکی را نصب کنند اگر اندکی از ضربان قلب باقی مانده باشد البته اهتزاز علم مذکور محسوس میشود ولی این نتیجهٔ هم پوره انسان‌را مطمئن ساخته نمیتواند زیرا ادنی ترین اهتزاز فضائی علم صغیر مذکور را به حرکت می‌آورد که انسان آنرا ضربان قلب متوفی تصور مینماید .

درین اواخر طریق دیگری را اختراع نمودند که عبارت ازین است :

مقدار قلیلی از مادهٔ « فلوریسین »را درجسم متوفی انجکسیون مینمایند ازخواص مادهٔ مذکور است که بزمان ترزیق درجسم زنده بمعاونت دورهٔ خون ولوخیلی بطی باشد دراجزای بدن منتشر گردیده بدون احداث کدام خطره پوست بدن را زرد وچشم هارا سبز می‌سازد پس اگر بعد از تلقیح (ترزیق) ماده مذکور درجسم متوفی همچه علامات دیده شود معلوم میشود که شخص مذکور تاهنوز حیات دارد واگر برخلاف تاثیر کرده نتوانست ظاهر است که دورهٔ خون منقطع واعادهٔ حیات متوفی مامول نیست .

بعضی از وسایل علمی درکشف وفات برجسم استعمال اشعهٔ رونتجن است که‌درحالت مرگ برخلاف زمان حیات معده ، جگر ، امعا ، دیگر گون دیده میشود .

این چند طریقهٔ که بیان شد ممکن است بذریعهٔ یکی از آنها مرگ حقیقی ومنع تدفین بعض زنده‌ها معلوم‌شود اما قسمیکه ماقبلاً عرض‌کردیم کامل‌ترین وسیله همان است که‌تدفین‌میت‌بتاخر انداخته شود تاعمل تحلیل‌جسم ظاهر گردد .

لهذا یقین داریم که در وطن عزیز ما ازهمین قبیل حوادث بسیار اتفاق افتاده باشد

که ما آنرا اهمیت نداده یا بعضاً بفکر طبیب ، حکیم جی ، غیر حاذق بالاخر دلاک ، موسفید و غیره قناعت نموده بمحض قطع تنفس حکم بر مرگ افراد کرده باشیم بایست بهر حال مرده و زندهٔ خود را تابع خیال اطبا ودکتور های نو تجربه نساخته اقلاً بعد از تجربه یکی از طرق اکتشاف مرگ وحیا طوریکه در عالم معمول است بتدفین وموت حقیق اموات حکم کنیم تا نشود که بفکر غلط اشخاص اقربا ، عزیزان ، هموطنان خود را زنده در گور کنیم ضمناً از حضرات اطبا و دکتور های متخصص و دانشمند وطن نیز متمنی است تا این خطرهٔ بزرگی را که رجال مهم طب و تشریح را کول داده و یکایك بر خطا های خود ها مقرند مدنظر گرفته از همچه حوادث بنیاد برانداز بوسایل ممکنه جلوگیری یا اقلاً برای حفظ ما تقدم تجربه بگیرند .

د اعبجان جاجی تاجر

عبدالعزیز خان تاجر کابلی

پیر محمد خان تاجر کابلی

دیوان لعلوی صراف تاجر کابلی
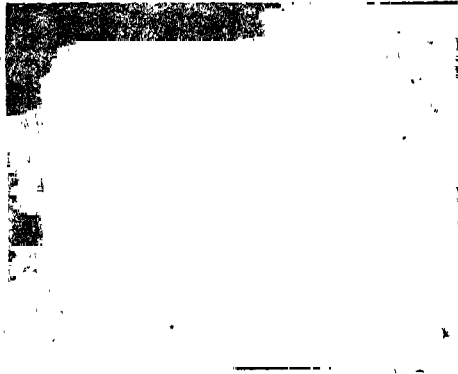
حاجی عبدالرحمن خان تاجر کابل

نظریهٔ ادبای بزرگ راجع بمولفات

ترجمه از الهلال

بقلم غلام‌جیلانی خان جلالی

یکی از دانشمندان معروف ادبیات می نویسد : موفقیت و کامیابی مؤلفات را میتوان بدو قسمت جدا نمود : اول : ـ از حیث رواج بازار و شغف عموم شوقمندان نسبت بآثار مذکور، دوم : یکنوع موفقیت دیگری است که برواج و توجه مشوقین اصلاً ربطی نداشته بلکه بقیمت ذاتی و نفسی خود مولفات مربوط است این اهمیت و حیثیت مولفات را می باید انسان بمقیاس دیگری اندازه کند آنهم عبارة از تقدیر مخصوص ادباء و علما است .

پس حیثیت و برتری مولفات نوع اول باختلاف محیط ها و ملل متفاوت است اگر جامعهٔ مثلاً بملاهی مائل است مولفاتیکه حاکی و حاوی از ملاهی نباشد مطابق ذوق و سلیقه‌شایقین خود نبوده باعث رغبت شان واقع نمی گردد .

و هرگاه محیط بریاضی و فنون جمیله مایل باشد دران صورت مولفات ریاضی یا آنانیکه از فنون جمیله بحث میکنند مورد توجه و رواج تام واقع گردیده حیثیت و موقعیت آن مرهون ذوقهای عموم شناخته می شود .

هکذا مولفات دیگری خواه نافع باشد یا مضر تابع اذواق و خواهشات عمومی است .

و بسا دیده شده که بسیاری از مولفات بی اهمیت مورد توجهٔ عامه واقع می گردد اما مولفاتیکه دارای قیمت ذاتی باشد اندازهٔ آن ها قطع نظر از توجه و عدم توجه عموم بقیاس ادبا وعلما مربوط است ، پس‌مهم ترین شروط لازمهٔ تفوق وبرتری تالیفات اینست که محتوی مرچنان موضوع جدی واثر انگیزی بوده باشدکه درخدمت جامعه‌وتعمیم انسانیت دارای اثر خارقه بوده اینطور نباشد که باخوا هشات محو یاتنها بنام ضمیمهٔ حیات علمی و ادبی نام برده شود .

برعلاوه لازم است که افکار مندرجه تالیف خیلی عمیق واز غوامض نواحی حیات بدرستی آگاهی بخشد بلکه خواننده را بمجهولات امور مطلع گرداند .

فرضاً آثاریکه دارای همچه مزایا نباشد در خور اینست که مهمل وبی اهمیت گذاشته شود هکذا کتابیکه مورد قبول ادبا وعلما واقع شده باشد لازم است که از تطویل و ابهام مبری بلکه دارای اسلوب ساده و عبارات روان بوده تاخواننده رابقرائت خود جلب نماید ویقین کند که این تالیف مشتمل برچنان فوایدعلمی وادبی است که دراختیار موضوع آن کوشش زیادی بعمل برده تماماً از اخلاص وامانت مملوست اگر مولف کتاب این شروط را در تالیف خود رعایت نمود مقبولیت آن در نزد خواص حتمی است لاکن چیزیکه موجب تاسف میگردد اینست که گاهی مولفات مذکور موجب جلب خاطر عموم واقع نگشته دربازار های عالم عده مشتریان آن بمقدار کمی پیدا میشوند . (عباس العقاد)

فاضل دیگری راجع بتالیفات میفرماید :

اول چیزیکه درکتاب بر جسته و انتخاب موضوع آن لازم است باید جامعه بآن محتاج بوده تماماً نتیجهٔ همان جنس تجارتی شناخته شود که بر مولف گذشته باشد ، در عین زمان نویسنده باید طوری مستعد عمل باشد که قبل از تحریر موضوع ازان فارغ دیده شود

اگر مولف چنان موضوعی را که سابقه داشته باشد تکرار کند یا معلومات مندرجه کتاب را ازآنجا و اینجا جمع نموده بدون اینکه خودش دران سهیم باشدازان کتابی را تالیف نماید اینطور مولفات قسمیکه درتصانیف عصری ودر مولفات قرون گذشته بسیار است اهمیتی ندارد . زیرا در وقت حاضر بسیاری از مولفین دیده شده اند که آثار مولفین گذشته را واسطه اقتباس تالیف خود قرار داده چیزی را ازین و چیزی را ازان اخذ مینماید و متعاقباً آنرا باهم جمع نموده بنام کتاب بخود منسوب و خود را بفضیلت آن مستقل می شمارد طرفه ترانکه از ماخذ و مصادر آن هم یادی نمی کند بناءً علیه شرط نخستین تالیف اینست که مولف کتاب بایست شخص امینی بوده قضیهٔ را که از خودش نباشد بخود منسوبش نسازد .

من قبلاً عرض کردم : موضوعی را که مولف اختیار میکند باید از جمله نتایج تجارب خود او بوده علاوةً جامعه را بآن شدیداً محتاج ملاحظه کند .

حقیقةً تنها علت اساسی برجستگی وتفوق کتاب همین زمینه میباشد وبس زیرا اگر موضوع زادهٔ تجارب طویله مولف باشد حتماً مورد تقدیر وفوقیت واقع خواهد شد ، میگویند (جوته) مولف معروف مدة سی سال در تالیف فاوست (نام اثر) غور وخوض نمود ودراثنای مدت مذکور چندین کتب دیگری را تالیف کرد اما بعد از مدت مذکور این کتاب را صادر نمود که بهترین اثر او بوده از مهمترین مولفات برجسته عالم بشمار رفت .

بلی مولف باید در تالیف خود دارای اخلاصی بوده بدون خدمت ادبی وعلمی غرضی دیگری ازان نداشته باشد درین صورت مفاد مادی خودبخود طبعاً حاصل میشود بالعکس اگر مطلب او از صنعت وتجارة باشد متأسفانه بدست خود تالیف خویش را فاسد میگرداند بلکه این نظریهٔ مولف از قسمت تالیف ومولف آن نیز میکاهد علاوةً اگر عوام باین غرض او بدانند تصور میکنند که مولف مذکور بنام کتاب متاعی را برای فروش دربازارها تجربه میکند .

فراموش نباید کرد که شروط مهم کتاب برجسته دوچیز است تشویق وحسن وضع پس اگر موضوع مورد احتیاج عموم واقع گردیده کتاب نوی شناخته شد ومولف آن هم شخص امین ومخلص ادب و علم خود بوده از تالیف خود غرض تجارة نداشته باشد درین صورت حتماً کتاب مذکور شوق انگیز و از روی اسلوب وتقسیم ابواب و مباحث و دیگر خبرهای که بتفوق کتاب رابطه دارد حتی در طباعت هم دارای محاسن بسزا خواهد بود در نهایه این مهمه جلیله را بعبارهٔ خوردترکی اختصار نموده میگویم تالیف عبارة از رساله ایست که متضمن خدمت وزمه براری و معرفت باشد .　　خلیل مطران

در هوا

اگر انسان بارتفاع ۱۰ هزار قدم در فضا بلند شود طلوع آفتاب را بقدر ۱۰ دقیقه قبل‌تر از اهل زمین مشاهده کرده میتواند .

*
* *

ترمیم آثار عتیقه در روسیه

در روسیه هیئتی تشکیل گردیده که آثار عتیقه را حفظ و ترمیم می نماید .

*
* *

کلانترین پارچه پلاتین

پلاتین از معادن نادر و بیش قیمت است - قرار معلوم جدیداً در کوه اورال تکه ازان را دریافت کرده اند که وزن آن ۱۲ رطل است .

*
* *

دست چپ

بقدر ۲ در هزار نفر نفوس دست راست از دست چپ کار میگیرند و بزرگترین حصهٔ اینطور افراد از ذکور است .

تصحیح

۱ . در شمارهٔ اول سال سوم مجلهٔ کابل مقاله که راجع به آثار عتیقهٔ افغانستان از قلم موسیو گودار فرانسوی نشر و آقای سید قاسم خان ترجمان فرانسوی آنرا بفارسی ترجمه نموده است ، درصفحه ۲۵ مجله درباب مدنیت بامیان چنین ذکر شده :

فاتحین اسلامی این خطهٔ بودائی را بتصرف خود آورده اکثر روحانیون بودائی را کشتند ، و برخی از آنهارا مسلمان ساختند ، ومعابد وزیارتگاه های معروف بامیان را خراب کردند ... الخ

عادت مسلمانان فاتح که دران صحابه رضی الله عنهم نیز شامل میبودند قتل نبود . اگر در حین جنگ بعضی از روحانیون بودائی کشته شده باشد ، شاید از علمای مسلمانان نیز درین جنگ شهادت یافته باشند . اگر مقصد موسیو گودار اینست که بعد از فتح مخصوصاً روحانیون را بگناه روحانیت کشته باشند دریناب سندوماً خذی بنظر نخورده .

۲ در صفحهٔ ٥٤ در باب کشف قبر سبکتگین پدر سلطان محمود غازی چنین تحریر است :

« ما در اثر کاوش و کوشش زیاد نه تنها قبر سبکتگین پدر محمود بلکه یك مقدار زیاد قبر ولوح سنگهای مرمری را کشف کردیم ... الخ »

قبر سبکتگین در زمان اعلیحضرت حبیب‌الله خان شهید کشف و دران زمان گنبدی بران تعمیر گردیده ، و سراج‌الاخبار افغانیه در حانوقت گراور های مقبره را درج و تفصیلی نگاشته است . قبر سبکتگین از طرف هیئت فرانسوی کشف نگردیده است .

تبریك سال سوم مجلهٔ شریفهٔ انجمن ادبی کابل

له طبع دمیرزا عبدالعظیم خان متخلص په « عظیمی »

ت تماشادي نن جوړیګی له کابله — داخفه زړکی روغیګی له کابله

ب بدایته له مشرقه‌په هروقت کښی — تل ترتله نمر را ختیګی له کابله

ر رڼائي چه طلوع شی په‌افق کښی — په هر یو باندی لګیګي له کابله

ی یا الله تښی کړه نه کی ترابده — بی خرده خرد یګي له کابله

ك کسب وکاروی که‌فنون که‌نورعلوم — تاله پاره سنود و کیګي له کابله

س سخاوت چه‌نن جاري دي‌په‌وطن کښی — دانو دو نیٔ ظاهر یګی له کابله

ا آیا چیري وي تراوسه نا معلوم — په عالمو که یاد یګی له کابله

ل لادرکه وی سړی په شاعر یګی — په لیدوي شاعر یګي له کابله

س سخت‌خبری که‌را پیښ‌ښی‌بی حیران‌ښی — دا مشکل کار دحلیګی له کابله

و وهم تل کوی اغیار له‌دی کتابه — چه په چاپ‌باندی خبریګی له کابله

م معلاده په دی نور و مجلاتو — مشعله ده رڼا کیګی له کابله

م مزه نلری دی بل جای صفیران — صفیران سنه تول غګیګی له کابله

ج جواهر دی‌چه له خولونښی‌راوزی — ګرانبهادی هوښیار یګی له کابله

ل له کابل د برکته هري خواته — وطن تول ګلستانیګی له کابله

ه هجران‌مه‌رواري هیڅ کله‌اي خالقه — معشوقه چه روانیګی له کابله

ش شپه اورز چه دوي زحمت کا — شمع بل هسی روښیګی له کابله

ر ربح تل درته موجود بی تجارته — اي مفلسه که پوهیګي له کابله

ی یا نصیب چه پیامندشی داسې وقت   هله زغله وقت تیریگی له کابله

ف فائده نه گورم تاته په بل کار کښې   مگر تل چه منگیر یگي له کابله

ه همت بېه دی هله جهد که عزیزه   بې همته نه شرمیگي له کابله

ا افسوس تل او پښیمانی ده هغه چاته   نفع ناخلی محرومیگي له کابله

نادر شاه غازي تاسیس که تاله باره   چه دی پوزه معطر یگي له کابله

ج جهالت که دی هر خود یر ترقی که   په لیدوئي لري کیگي له کابله

م موافق شی له دی نورودولاتو   نظر نوروته صلحیگی له کابله

ن نه سیاس وي نه شاعر نه هم ادیب   بوجماد وی عالمیگی له کابله

ا ادابات که هر موز که مشاهیر وی   واره توله ظاهر یگی له کابله

د دوران تل د سعادت دي ما و تاله   ای کم بخته که پوهیگی له کابله

ب بهره وردي هر یو فرد ته برابره   که محتاج وي باد شاه کیگی له کابله

ی یوم په یوم ئي ترقی له خدایه غواره   د مقصد غنم لویگی له کابله

ك که هر خود کرم صفت درلره خائی   مگر ختم دی مقال چه تمامیگی له کابله

ا اولین لندی م تولی کړی درازه   هر لیدونکی خوشحالیگي له کابله

ب باغبان شه په دي باغ که نیك شماره   خام میوه دی بنه پخیگی له کابله

ل لامع تل غواره له خدایه اي عظیمه   هر یو فرد چه نادر یگي له کابله

عضو جدید

ب غلام جیلانی خان جلالی که یکی از اشخاص فاضل وطن اند تازه بعضویت انجمن ادبی
.وب گردیده اند ما به آقای جلالی تهانی و تبریک گفته موفقیت شان را در امور مرجوعه

م.

اعلان

﴿ اولین سالنامهٔ کابل ﴾

اولین سالنامهٔ کابل مربوط بدورهٔ سال دوم مجلهٔ کابل ازطرف انجمن ادبی در معرض انتشار گذاشته شد ، این سالنامه باقطع وحجم مناسب،حروف تازه، تصاویرونقشه‌هاي مطبوع ورنگهٔ (مشاهیرورجال خارجي وداخلي وآثار تاریخی وصنایع نفیسه وغیره) موضوعات مفیدوعام المنفعه در(٤١٤)صفحه با(١٣٤) قطعه تصاویر بقیمت نازلي موجود است شایقین بآدرس ذیل مراجعه کنند :

دفترانجمن ادبی . جادهٔ ارگ . کابل
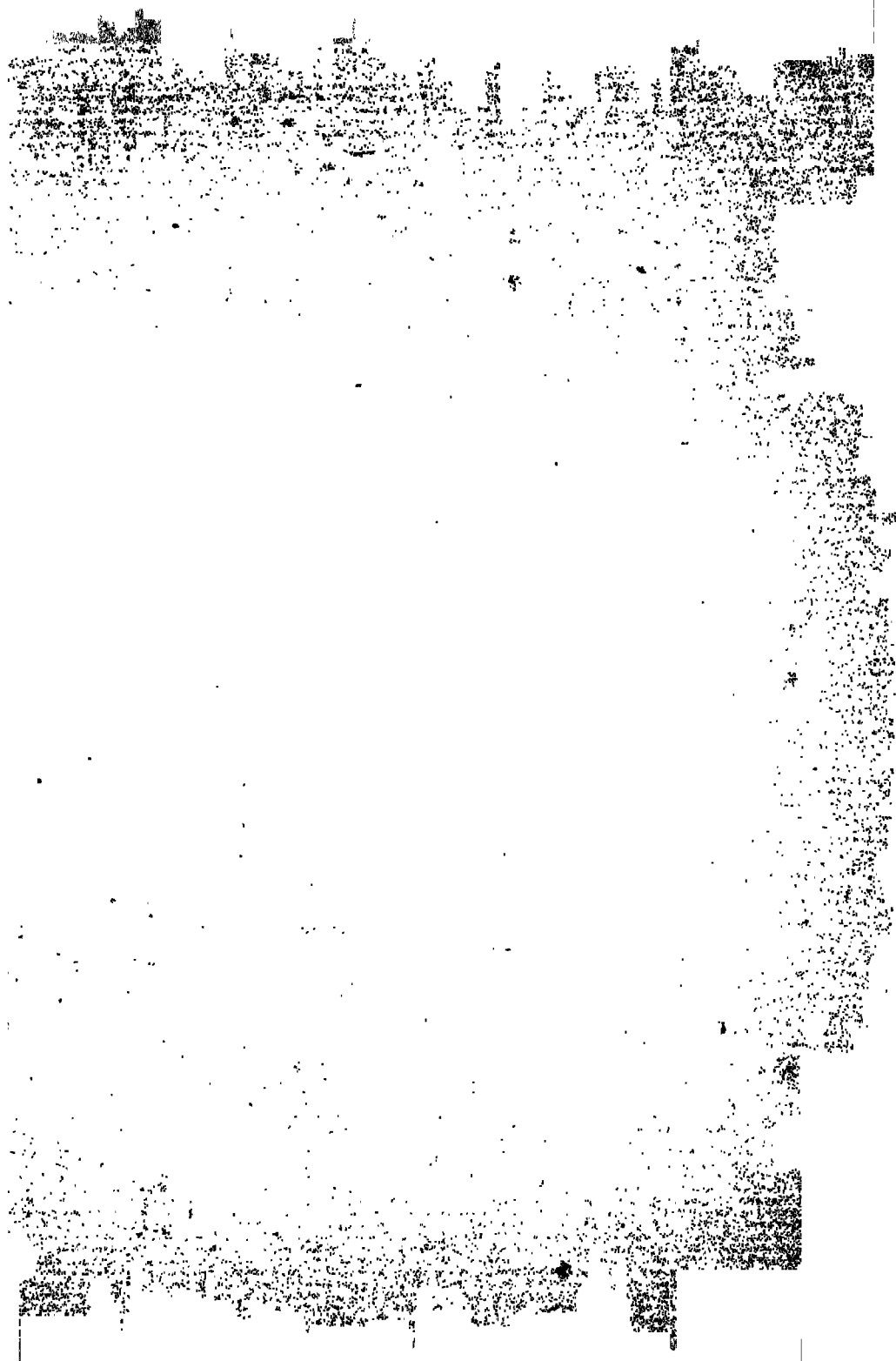
قیمت

کابل	(٧)	افغانی
ولایت داخلیه	(٨)	افغانی
ممالك خارجیه	(٣)	کلدار

کابل

مجلهٔ مصور ماهوار

ادبی ، اجتماعی ، تاریخی

تحت نظر انجمن ادبی نشرمیشود

اول سنبله ۱۳۱۲ هجری شمسی

۲۴ اگست ۱۹۳۳ میلادی

آدرس : انجمن ادبی، جادهٔ ارگ

عنوان تلگرافی: کابل انجمن

مخابرات : بامدیر انجمن

اشـــــــتراك

کابل : ۱۲ افغانی

ولایات داخله ۱۴ «

« خارجه نیم‌پوند انگلیسی

طلبای معارف نصف قیمت

فهرست مندرجات

پادشاہ و مجاہد مشہور افغان۔ فاتح و شہنشاہ ہندوستان "سلطان شہاب الدین" غوری (۵۹۸-۶۰۲ھ)

پانزدهم سال استقلال وطن

بقلم غلام جیلانی خان اعظمی
معاون انجمن ادبی

بمناسبت جشن سال پانزدهمین استقلال وطن هیئت انجمن ادبی کابل تهانی وتبریکات عاجزانه را بحضور اعلیحضرت تاجدار نامدار افغانستان « محمد نادرشاه » غازی قائد دلاور و بزرگ حرب استقلال وطن تقدیم داشته نیز بعموم هموطنان عزیز این روز فیروز را تبریک میگویند!

هموطنان محترم!

امروز تالی روزیست که در سایهٔ شجاعت و شمشیر اولاد های دلاور وطن حریت کامله و آزادی ملی شما تأمین و تصدیق شده است! امروز یادگار با شرف آنروزیست که چندی قبل ازان ظامیان غیور و اقوام دلاور شما با عشق آزادی و آرزوی حصول استقلال ملی چون شیران گرسنه سرحد و ثغور اجنبی را پامال کرده با خونریزی و جان نثاری حصول این افتخار ملی را اصرار و مطالبه می نمودند!

آری جا دارد ملتی که در راه حفظ و حصول استقلال وطن و حاکمیت ملی جان داده و این نعمت پر شرافت را حاصل میدارد بحصول استقلال خود اظهار بنماید! چه حیات با اسارت مرگ پرمذلتی است در برابر اقوام و ملل حاکمه و متمدن، هموطنان! استقلال حق مشروع وطبیعی ما ست چه اسلاف و اجداد ما بر خلاف بسی اقوام بیگانه بزرگ ترین قسمت های حیات تاریخی خود شانرا مردانه و حاکمانه سپری کرده و در زیر بار تحکم اجنبی نرفته اند! یاد آرید آنروز های با شرف و پر افتخار افغانستان عصر محمود و مسعود غزنوی و ایام پر جلال و عظمت غیاث الدین و شهاب الدین غوری، احمد شاه و تیمور شاه درانی شاهنشاهان نامدار و شاهان با افتخار وطن را زمانه هائیکه وحدت ملی و اتفاق افراد در سرتاسر این کشور حکمفرما بود، موقعیکه ملت افغانستان

جز نسبت افغانستانی و اتحاد مذهب و اشتراك منافع و طنیت دیگر نصب‌العین عمدهٔ را نمیدانستند ، هنگامیکه بیك دعوت شاهان قومی خود مثل محمود بزرگ و احمدشاه ابدالی همه افراد مطیعانه و اخلاص کارانه از صحاری و جبال افغانستان بنام ایفای خدمت وطن و انقیاد امر اولی‌الامر حاضر میگردیدند آنزمانه ها ملت و حکومت افغانستان برای منکوب ساختن دشمنان خیلی بزرگ خود کامیابانه موفق شده و بیرق ملی افغانستان در قصور رفیعه دشمنان خارجی آن را اهتزاز می آمد !

ولی روزیکه وحدت فکر ، اتحاد قومی ، حس منافع مشترکه ملی وو طنیت از افغانستان ما رخت سفر بربسته و هر قومی مستمد درك منافع موهوم شخصیه گردید و هر کدام در زیر بیرق اغراض و خود خواهی جمع شدند آنروزیکه توابع و رؤسای قومی و کلان شوندگان ملت مفاد اجتماعی و مصالح ملی را فدای اغراض ساخته و با تیغ های آخته افراد ملت خود شانرا از پا می انداختند طبیعی وسایل قدرت و شکوه ملت افغان مضمحل شده بکیفر آن اعمال با یستی هفتاد سال تمام این ملت جوانمرد شجاع و این قوم مردانه‌وحاکم ، استقلال خارجی خود را باخته محکوم اوامر وانقیاد بیگانه گان می بودند !

آری اسارت هفتاد سالهٔ که مسبب بیگانه آن نه‌قدرت خارجی بود نه‌غلبه واجبار ملل مذکوره بلکه بدبختی وذاتی بود که نفاق وبیفکری خود این ملت آنرا تهیه کرده‌وبرشته های نفوذوقوت مخفی خارجی ها دست وپای خودرا بسته بودند .

هفتاد سال ! در صورتیکه بسی اقوام مثل جاپانی ها ترقیات فوق‌العادهٔ را نایل گردیدند ، ملل همچو افغانستان آنروزهما بواسطه حریت واستقلال خود روزمره از سر ترقیات عالم واقف شده از علم وتمدن عصر بهره‌ور وازطرق تجارت ومنافع اقتصاد کامیاب وبه پیروی دنیای متمدن روز مره باصلاح نواقص داخله وتهیه وسایل واسباب ضروریه حیاتیه می پرداختند ولی ملت ماتاماً درین مدت طولانی بانخون ریزی وجنگ های داخلی مشغول بودند یا بخراب گران که اقلا بترمیم خرابی های گذشته خود هم موفق شده نتوانستند .

هموطنان عزیز !

ماهفتاد سال عمرسیاسی ومدنی خودمارا خیلی بذات سپری کردیم ودرین مدت طولانی که‌بهترین موقع سعی وعمل ، کار کردن ونفع اندوختن برای اقوام جهان بود آنرا دراثر جهل عمومی ملت

ورایگان ضایع کردیم ونتیجه‌مان روز های مشئوم است که امروز همه اقوام از ما پیشرفته وما باچشم های حیرت با نها مینگریم ! ولی باید اندیشید که برای اقوام غیور ومردانه درهر زمانیکه یك موقع کار حاصل شود از هم وقت کار وقابل استفاده است ! چه پانزده سال از عمر استقلال مملکت مامیگذرد ومابقدریکه باید در مرور این پانزده سال برای تأمین ضروریات و جبیرهٔ مافات کاری میکردیم هنوز کاری درخور تمجید نکرده ایم !

پس باید مادرصورت فهمیدن ازینگونه ضایعات وقت ومرور بیفائیده اوقات حسرت نمرده تکانی بخودبدهیم ومردانه وحریصانه درمیدان سعی وعمل حاضر شویم ! بایدمافکر کنیم که وجود استقلال که بمثابه حیات ملل است وهرملتی درسایه این شرافت وآزادی ملی بی هرمانعی کاری بمقصد تأمین خوش بختی خود میتوانند ماهم باید ازین نعمت استفاده کرده داخل کار وعمل شویم .

امروز وظیفه ملی وواجبات حیاتی مامقتضی است که مااول باول برای حفظ همین استقلالیکه موجب حصول همه گونه مفاد ملی ومملکتی ماست کوشیده ونگذاریم جهل ونفاق یااغراض دشمنان آنرا رخنه دار نماید ، یعنی برای حفظ این نعمت اولاً اتفاق داخلی ، امنیت عامه ، سرکوبی ومنکوب ساختن عوامل فتنه وفساد وآنانیکه بغرض خود این اتحاد وامنیت را اخلال کردن بخواهند باید بکوشیم ! سپس متابعت نظام واساس های دولت متبوع خودرا کرده وبپادشاه تاجدار فعلی اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی که در حصول این شرف بزرگتر ملی یعنی استقلال وطن اولین قائد ومربی ماست ودر راه تامین باقی آمال وآرزو های ما از قبیل تهیه وسایل زندگانی آبرو مندانه عصر وترقی صحیح مملکت یگانه ذات مدبر ومقتدری بوده ودرینراه‌تجربه های مهمی بماداده‌اند باید محب ودوستدار وصمیمانه بوی‌یکدل ویك‌جهت‌باشیم و بهمدستی وموافقت‌شان همه‌بدبختی ها را ازوطن خود اخراج ووسایل حفظ واستحکام استقلال‌ملت وشکوه مملکت را فراهم‌آوریم .

بالاخر بایدازاستقلال وطن استفاده کرده وبدانیم استقلال‌مترتب چه فائده‌وخوش‌بختی است :

ملتی که‌استقلال نداشته ومحکوم اقوام‌اجنبی‌اند دردنیا احترام وعزتی‌ندارندچه طبیعی‌است باید اسیررا حقیر شمارند! ملل‌اسیررا نمیگذارندتعالیم‌معقول ومعارف‌صحیح داشته باشند بلکه‌باید باوجود هرگونه‌مکانتی اولاد شان باروح‌پست ومعنویات مرده وهمت ضعیف وقلب‌مرتعش وجبان‌بعمل‌آیند ،

ملل‌اسیرو محکوم حق‌ندارند ازخوداجرای شریعت وقانونی کرده وحوایج مدنی‌وحقوق خودرا رسیدگی کنند بلکه‌باید تابع آنقوانین‌ونظام خارجی‌ها باشند که‌فقط‌میل و مصلحت آنها ساخته شده .

ملل اسیر حق ندارند ازمعادن منابع ثروتی خود مستقیماً نفع بگیرند بلکه باید همه گونه سرمایه ودارائی شان دردست حاکمان آنها تدویر شود .

ملل اسیر باید ازافراد ملت خود صاحب منصب وقشون وپولیسیکه شئون ایشانرا محافظه کنند نداشته باشند بلکه هرگونه قوت وقدرت نظامی که درمملکت است باید تابع اراده واحکام حاکمان خارجی آنها بوده باشد .

ملل اسیر حق مراوده ودوستی باقوام همسایه وهمکیش خود یادیگر ملل خارجی ندارند حتی تجارت وسایر معاملات آنها باخارجی ها بدون ذریعه ومعرفت حاکمان آنها صورت نمیگیرد .

آخراً ملل اسیر باید عقل ، احساس ، سرمایه ، وطن ، راحت ، افتخارات وآرای خود را خیرباد گفته همه آنهارا مزدعلیه وحاصل قدرت وحکمرانی حکام خارجی خود بشناسند تادرهر وقتیکی ازنزد شان مطالبه شود بکمال احترام وخضوع آنرا تسلیم کنند .

پس امروز ملت عزیزما ازاحوال بعض ممالك محکومه جهان مستحضر وخداوند متعال را شکر گذار بوده وقیمت این استقلالیکه نتیجهٔ پافشاری وغیرت وطن دوستی اعلحضرت محمدنادرشاه غازی تاجدار شما وبخون پاك برادران رشید خودتان تمام شده دانسته وازسعادت آن استفاده کنید یعنی امروز بانهایت آزادی میتوانید ازعلوم وفنون عصر اولاد خودرا مستفید کرده واخلاف را بار آورید که آنها خوب تر ازشما این کشوررا درآتیه اداره کنند .

امروز باید شرکت های متعددی در وطن قایم کرده بادنیای امروزه که دروازه های خود شان رابروی شما باز گذاشته داخل تجارت مستقیم شده ودرداخله سرمایه های قدرتی خاك خودرا بکار اندازید تادرحیات خود ازین گنجینه های خداداد بهره حاصل نمائید .

امروز باید فنون وصنایع عصررا دروطن رواج داده ازمعلمین ومربیانیکه ازدورترین نقاط عالم برای خدمت ومساعدت شما حاضر شده میتوانند باید استفاده نمائید .

امروز باید نصائح حکیمانه حکومت خیر خواه ومربی خودرا شنیده باجرای آنگونه کار های سود مندیکه شمارا دعوت میکنند اطاعت و پیروی نمائید ضمناً باید این نکته را توضیح نمود که درغالب ممالك جهان حکومات جز تطبیق واجرای قوانین خودرا بدرد سر خیر وشر ملت گرفتار نمیکنند یعنی نصائح ورهنمائی ملت را از وظیفه خود نمی شمرند ولی چون پادشاه شفیق مایکی از افراد مسلکی وطبقات وطن پرور این خاك است بقدریکه یك پدر اولاد خود را یاك

مربی شاگرد خودرا براه راست وبطرف نفع دعوت میکند ذات همایونی نیز برعلاوه ایفای وظائیف رسمی سلطنت ملت خودرا براه سعادت وطرق ترقیات عصر دعوت میفرماید . امروز ماباید قیمت استقلال وطن را دانسته از موقع استفاده نمایم چه کشور ما آزاد وسرمایه های طبیعی خاك مامصئون و ملت ماس دانه وسلیح شور ، حکومت مارؤف وترقی پرور وهیچگونه مانع وعائق دربین موجودنیست که مارا از اجرای امال حیاتی وطرق ترقی معطل بتواند ! فقط چیزی که اسباب تعطیل است همانایك عزم و تصمیم خلل ناپذیر ونهضت روحی ملت است که باید هرگونه اندیشه هاو افکار مشتت شخصی را خیرباد گفته به پیروی مربیان وخیر خواهان ملی برای کارکردن وتطبیق نظریات خیراندیشانه حکومت خود حاضر شده وبرای عملی شدن این منظرر مقدس مردانه وجاهدانه بکوشند . درآخر میگویم موفق وکامیاب باد ملت افغانستان زنده باد اعلحضرت محمدنادر شاه غازی ، پاینده باد استقلال افغانستان .

ـ باستقبال پانزدهمین جشن استقلال ـ

بانگشتان قضا دیوان زندگی بشر را برنگی ورق میگرداند که در هر صفحهٔ آن بدیدهٔ انسان پرده های ملونی تجسم میکند .

تاریخ بشریت را بصحنهٔ تشبیه باید داد که دران خوب و زشت یا سعادت و شقاوت مثل بعرض شهود می آید .

میدان تطور یا عرصهٔ تنازع بقا طرفه بازیگاه مرغوبی است که دران کار نامه‌های اقوام در پیش نظر ها یکا یك باز گذاشته میشود .

حیاة اجتماعی یاد استان کشمکش زندگی که تماماً با خون جوانان تحریر شده بیش از یك عبرتگاه بهت انگیزی نیست ! پس « مرگ و بقا » که در عنوان متضا د را تشکیل میدهد سر نوشت بشریت ، و نباید آ را بنظر لاقیدی نگریست !

سقراط ! عاقلترین فیلسوف یونان در حالیکه از حیاة شخصی مایوس شد در واپسین لحظهٔ زندگی عالمانهٔ خود بشاگردان خویش آخرین سبق « مرگ و بقا » را تلقین نمود ؟ بلی . . . . آنانیکه علاقه بازیستن دارند و زندگی را بر مرگ ترجیح میدهند در برابر حوادث روزگار مردانه وار میجنگند .

فلسفهٔ زندگی بر اساس تنازع بقا ریخته ، جامعه بشریت‌را بدوقسمت مهم‌سوا میکند، ازانجمله ملیکه حقیقت حیات را درك کرده اند در مقابل حصول اسباب حیاة و مفاخر زندگی درسایهٔ اتحاد ملی و بسابقهٔ اعتقاد بر قضا و قدر از هیچ گونه مخاطرات نه ترسیده با تحمل فدا کاری های نسیان ناپذیری موجودیت‌خودرا حفظ وبدنیای‌اجتماعی اعلان‌کرده اند‌واقوامیکه بضعف اراده، کسلی ، بدبختی ، نفاق ، دورنگی ، دچار آمده اند دیده‌ودانسته مدارج آزادی‌وسعادت حیاتی خودرا دستخوش دیگران گردانیده نام‌ننگین خودرادرتاریخ‌اجتماع بخط سیاهی ثبت داشته اند .

ایتین کریمتین : « جاهدوا باموالکم و انفسکم . . . الخ و لیس‌للانسان الا ماسعی » نیزدر مفهوم اجتماعی خود همین دوشق مهم زندگی را توضیح میکند .

حضرت خالد رض سپه‌سالار رشید اسلام در عرصه گاه غزوهٔ دمشق بعسکر ظفر پیکر اسلام امر داد : عسکر ها : زندگی ثمر فدا کاریست ، بیدار بجنگید تا مقدرات و نتائج نقشهٔ هجوم زودتر آشکار گردد .

سلطان صلاح الدین ایوبی آن مسلمان پیشقدم اسلام در نخستین شمولیت خود به محاربهٔ صلیبیون بعساکر اسلام اظهار کرد : اسلام دین زنده و جاوید است البته پایدار خواهد ماندا ما صلاح‌الدین نمیخواهد که بسبب این پیش آمد ها طشت بد نامی او از بام بیفتد ؟

عزیزان من ! ما تا آخرین رمق زندگی می جنگیم وشما الآن برختم زندگی من فاتحه‌بخوانید تا زندهٔ جاوید باشم .

همچنان سلطان محمد فاتح آن فرماندان جسور تورك در معرکهٔ تعرض قسطنطنیه میگفت : اگر فرزند (مراد) درین معرکه جان داد بر من سهل است و اگر کامیاب شدم سد آهنینی را در برابر حیات اسلام کشیده خواهم بود ؟ ازین جهت حملهٔ آتشین باید تا در حفظ شئون اسلام بازیچهٔ استهزای آینده گان نباشیم .

افغانستان یا ملت شجاع افغان هم بنوبهٔ خود یکی از همان ملل با نام اسلامی است که در همین مبارزهٔ مرگ و بقا رجال تاریخی و داستانهای ابرومندانهٔ دارد میرویس خان زعیم ملی در یکی از محاربات دلاورانه بیان کرد : گمان نبرید که سنگلاخهای افغانستان رجال نامفزی را پرورش نخواهد کرد تا در برابر دشمن چیره دست ثابت نشود . علی هذا . . . از بابای افغان احمدشاه ابدالی و اکبر خان غازی کلماتی بیاد داریم که هر کدام آن باب جدیدی را در مفاخر تاریخی ما می کشاید .

اعلیحضرت محمدنادر شاه غازی پادشاه محبوب و معظم ما در حالیکه بعد از پراگندگی‌انقلاب ملت افغان را جمع نموده بشاهراه ترقی انداخت درهر خطابهٔ بلند پایهٔ خود چنان نصایح و جملات برجستهٔ را بملت ایراد نمودند که هرکدام آن را بموقع و محلس بیش تر از یك حماسهٔ غیرت آور وزیاد تر از یك دستورالعمل اخلاقی و تاریخی میتوان گفت .

ازین نواحی : بعقلا ظاهرست که ساکنین این مملکت کوهی و نوابغ حرب و ادارهٔ آن در وسط آسیا همیشه با حوادث مهیب و مهاجات کشورکشایان شرق و غرب بر خورده درنتیجه اگر بعض اوقات باسارت هم رفته باشند ناکامیهای مذکور باعث مایوسی نگردیده عموماً قریب همان نسل یا نسل آینده تری در دامان جبال فلك سای وطن هنگامهای دشمن بر اندازی را برپانموده باوجود عدم دارائی ، بسابقه فطری (اعتماد بنفس خود) سیادت خویش را دوباره حاصل کرده اند .

فدای استقلال بخشای خود شکر گذاریم که افغانستان با تمام همان مصادمات مدهش و موحش اجانب تا کنون که دنیا با عصر بیستم : تماس دارد ، معنی آزادی را بدرستی فهمیده بازهم مستقل و آزاد است .

شک نیست که افغانستان در ترقیات مادی از دنیای غرب پستر خواهد بود که آنهم بسبب کشمکش خارجیها وجنگجوئی خود این قوم باشجاعت گفته میشود اما اگر ازیك طرف برای تکمیل علوم عالی موقع نیافته از جنبه دیگر در فنون حرب و عواطف وطن دوستی روح دراك ومهارت بسزا دارد . از قضایای مسلم است که افغانها در مدافعه وطن خود منتها صبور و طاقتورند و هر وقت بر طبق مقررات اجتماعی اسلام شؤن قومی خودرا تحت قیادت زعمای ملی حفظ داشته اند.

هر مدافعه راکه افغانها از وطن خود نموده اند درتاریخ آسیا انگشت نماست ، واقعات قرن ۱۸ وقرن ۱۹ این کوهستان دشوار گذار البته این مطلب را بدرستی وا ضح می سازد .

اماچیزیکه برای ادارهٔ افغانها لازم است انتظام صحیح ووجود زعیم وطن پرستی میباشد چه بشهادت تاریخ در هر فرصتیکه افغانها ازجانب زعمای وطن دوست براه صحیح وبغرض تکمیل کدام نقشهٔ در ست وایدآل برجسته استعمال گردیده در طی مدارج حصول همان مطلب هر وقت چنان شطارتهای قابل تقدیری را از خود بروز داده اند که هر کدام آن از بلند ترین مفاخر تاریخی وطن بشمار میرود .

واگر بالفرض مانند ادوار قریب گذشته در اداره این قوم شجاع برخی بی انتظامی‌ها روا داشته شده متأسفانه تمام قوای نامیهٔ ملت موقوف وعاطل مانده است .

درسال ۱۲۹۸ هجری ملت استقلال خواه ما درتحت ادارهٔ سرمایهٔ افتخار ملی ما اعلیحضرت (محمد نادر شاه) غازی بایك عزم خلل ناپذیری که فرقتر ازان متصور نباشد برای استحصال حقوق تامهٔ زندگی خود بآخرین فداکاری حاضر گردید ، در ابتدا اگرچه آسمان وطن به ترشحات قرمز شروع نموده مدتی نزول تگرگ اجل ، از خون جوانان ملی و عسکری ما دامنهٔ کهسار سرحد را لاله گون ساخت اما متانت عزم ونقشهٔ نادری و ترتیباتیکه باثر تدابیر ذات شاهانه شان درتمام سرحدات وطن گرفته شده بودآهسته آهسته گرمی فضای مصادمه را باعتدال

و کتافون زنده

جناب محمد اکبر خان محمد زائی ساکن ارغسان قندهار متولد درسال ۱۲۷۸ قری درعلاقه ارغسان قندهار متولد وفعلاً قدم بمرحلهٔ ۷٤ سالگی گذاشته و دارای صحت کامل وحواس درست وصحیح بوده و فعلاً درشهر کابل توقف دارند.

جناب محمد اکبر خان که پدر شان درحال طفولیت وی فوت شده وبعد ازپدر تماماً بی کس و بی پرستار مانده وپس از طی مرحله بششمین عمر بعیل و مساعی شخص خود شروع به تعلیم و یك اندازه علوم عربی و فارسی را تحصیل کرده است و در دوران تحصیل نیز بزمین داری و مالداری مختصری که از پدر برای شان مانده بود پرداخته درسن ۲٤ درصنف سواره شاهی مستخدم و بکابل عازم خدمت شده ۲۵ سال ایام عمر خود بملازمت صرف کرده است. آخراً بجمله اشخاص ریش سفید از ملازمت عسکری خارج شده وه نسبی که از طرف حکومت اعلیحضرت شهید برای شان پرداخته میشد باآن معاش گذاره می

مطلب عمدهٔ که درین شخص موجود است آن عبارت از حافظهٔ فوق العادهٔ اوست یعنی دره عمر خود مطالبی راکه دیده یاشنیده بدون کم وکیف یاحوادث وواقعات که در زمان زنده ۷٤ ساله اورخ داده بدون کم وکیف آن تمام نقش خاطر او گردیده است وهرواقعهٔ یاکلی را به نهایت دقت واحتیاط ضبط حافظه نموده و هرکدام را بحساب شهور و قری بلادیگر جواب میگوید وقتا که ازروی تاریخ های صحیح مرور این اوقات واتفاقات مد سنجیده میشود بدون نقص وزواید تاریخ بیان کرده گی مشار الیه صحیح ودرست ثابت میش

« بزرگترین طیارات آیندهٔ عالم »

بقرار نقشه و هدایات متخصص و طیاره ساز المانی ایریخ زوبلرو متخصصین طیاره سازی امریکاء شمالی طیارهٔ ذیل نقشه کرده اند :

این طیاره یا کشتی هوائی با ۱۲ موترکه قوهٔ عمومی آن یکصد هزار اسپ میشود مجهز بوده دربین آن یکهزار و پنجصد نفر مسافر و عمله جا خواهد شد ، طول بال این طیاره ۱۸۳ متر و طول جسد آن ۱۰۳ متر و مسافهٔ امریکا و اروپا را به ۱۳ ساعت قطع خواهد کرد . بقرار بیان متخصصین امریکا پروژهٔ ساختمان این طیاره بصورت صحیح می تواند عملی شود اما وسائل و سامان ساختن آن اجرای مخصوص بکار دارد .

آورده بعد از دادن یك سلسله فداکاری های فراموش ناپذیری طرف مقابل استقلال نامهٔ مارا تسلیم نموده وآزاد گردیدیم .

لهذا امروز بعادت همه ساله به تذکار مفاخر تاریخی وطن وبیاد همان هنگامهٔ حرب استقلال که یك دسته افراد پاکباز افغان در راه حصول شرف دین و ناموس ملت خود شان داوطلبانه جان بازی نموده نام نامی خود را در صفحات زرین تاریخ وطن ثبت کرده اند پانزدهمین جشن پا افتخاری را میگیریم واز خدای خود نیاز داریم که به تحت قیادت پادشاه مجاهد نجات و استقلال بخش افغانستان اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی این نعمت بزرگ و گران قیمت خداوندی را که محصول خون شهدای استقلال وثمر عرق ریزی مجاهدین غیور ماست تا سالیان دراز تکرار نموده شئون آنرا برای نسل آینده افغان خوبتر پاسبانی کنیم .

درخاتمه تبریك وتهانی آغاز پانزدهمین جشن استقلال افغانستان را بحضور مبارك پادشاه محبوب ومتبوع معظم خود اعلیحضرت (محمد نادرشاه) غازی از صمیم قلب تقدیم نموده میگویم :

اعلیحضرتا : فداکاریهای جهان قیمت ذات شاهانهٔ شما وبرادران غیور وجسور تان که درراه استقلال ونجات وطن وادارهٔ داخل وحفظ مراتب سیاست مداری و ترقیات روحی ومادی ما ملت بمنصهٔ شهود گذاشته اید مصرعهٔ نیست که از صفحات تاریخ محو و از خاطر ها فراموش شود . فرضاً اگر ما نتوانیم آنهمهٔ زحمات طاقت فرسای اعلیحضرت شما را طوریکه شاید و باید تقدیر کنیم آینده گان حساس واولاد های مستقبل این آب وخاك خوبتر آنرا درمعرض نمایش آورده از بازوی توانای شما تعریف ورویهٔ رسای عالمانهٔ تان رحمت خواهند گفت .

غلام جیلانی
« جلالی »

تهنیت از جشن

از طبع قاری عبدالله خان

جشن استقلال افغان درچمن برپاشده است　　بازدرهای مسرت بررخ ماوا شده است
مایهٔ صدخرمی یکهفته جشن ماشده است　　ای‌طرب‌ذوق که‌عیدعشرت‌دلها شده‌است

عهد استقلال مارا هست آغاز شباب
کامداین جشن همایون‌پانزده اندر حساب

جشن‌استقلال‌آمد خاطر خرم خوش است　　صحبت‌پاکیزه‌همچون‌گل‌وشبنم‌خوش‌است
همچوبادام‌دومغزی‌دوستان‌توام‌خوش است　　گرم‌جوشیهای ابنای‌وطن‌باهم‌خوش‌است

جشن ماایام دیدو باز دید ملت است
باعث توحید فکر و مایهٔ جمعیت است

دل‌نشاید همچو گل‌برکندن‌اکنون‌از چمن　　گرشوی نکهت مده هم‌پای‌بیرون ازچمن
طبع موزون می‌نماید کسب مضمون‌از چمن　　مصرع سرو‌سهی گردید موزون از چمن

چون زنم‌دم‌از هوایش طبع خرم می‌شود
از نسیم جانفز ایش زنده آدم می‌شود

جشن استقلال آمد شادمانی سر کنید　　همچو بلبل درچمن آوازه‌خوانی سرکنید
افتتاح جشن را با کامرانی سر کنید　　زندگی خواهید طرح زندگانی سرکنید

صفحهٔ پیکار خونین است میدان حیات
دست‌وپائی‌کن‌درین‌میدان‌اگر‌خواهی‌نجات

جشن ماهر سال‌داردگرچه سامان‌دگر　　میفزاید بر شکوهش عظمت و شان دگر
میدمد درپیکرش هر نوبتی جان دگر　　دارد این جشن بزرگ امسال عنوان‌دگر

کز دکانها رسته اش را تازه آیین بسته اند

همچو مضمون بلندی طرح رنگین بسته اند

باز مردم در چمن بهر تماشا میروند　　بادل خوش دسته دسته پیرو برنا میروند

از برای میلهٔ این جشن زیبا میروند　　چاشت گر آیند منزل دیگر آنجا میروند

اندرین روز مبارك فرحت وشادی خوشست

شکر استقلال لازم قدر آزادی خوشست

درچمن روزانه عید وشب چراغان میشود　　در بساطش هر طرف سیر فراون میشود

ازشکوهش چشم هر بیننده حیران میشود　　خرم از نظارهٔ او طبع انسان میشود

چون نگردد طبع خرم عید استقلال ماست

در پناه او امید حال و استقبال ماست

در صف آزادگان تاملت ماجا گرفت　　آرزوی مابر آمد کار ما بالا گرفت

صیت استقلال ماامروز دنیا را گرفت　　بی سبب کس را نمی شاید کنون برما گرفت

جشن استقلال یعنی شکر این نعمت کنیم

از صمیم دل برای یکدگر خدمت کنیم

دورهٔ عشرت فراز آمد غم دوران گذشت　　درچمن امروز باید خرم وخندان گذشت

نکهت گل شوا گرخواهی برین بستان گذشت　　محتسب هم نشه درسر ازپل مستان گذشت

میلهٔ جشن است و دور عیش وعید روزگار

نیست حرفی گر نماید مست وسرخوش چشم یار

ای که استقلال داری شکر استقلال کن　　تانکو حالت شود تمهید استقبال کن

خدمت خلق خدا را قبلهٔ آمال کن　　زین محاسن خویشتن را صاحب اقبال کن

هر کرا فکر درست و چشم بینا میدهند

از رهٔ خدمت بصدر عزتش جا میدهند

فصل تابستان اگر این جشن برپامیشود　　یا چمن نزهتکهٔ این بزم والا میشود
افتتاح او بنطق شاه دانا می شود　　وان مواعظ دلنشین خاطر ما ی شود

تا ز تابستان فزاید گرم جوشیهای ما
نطق شه گردد دلیل جهد کوشیهای ما

بسکه میباشد تهمتن بسکه میباشد دلیر　　در جهان هرگز ندارد ملت افغان نظیر
هرکدامش روزمیدان بارها دردار وگیر　　گشته ازمردانگیها شیر بندو شیر گیر

جشن استقلال آمد زان جهة ماه اسد
تا شود بر شیر گیریهای این ملت سند

گرتسلی آور است امروز هست و بود ما　　یا که تسکین بخش خاطر حالت موجود ما
پیش‌ازین رخشنده تر بود اختر مسعود ما　　غزنه دارد تا کنون آثاری از محمود ما

چون بکف شمشیر هندی روی درگجرات کرد
همت گیتی ستانش جمله را شهمات کرد

گرچه شاه غزنهٔ ما کارها بسیار کرد　　فتح گیتی از شکوه لشکر جرار کرد
هریك ازمردان ما درنوبهٔ خودکار کرد　　فتحها احمد شه ما نیز چندین بار کرد

چون بمیدان جهانگیری تکاور تاختند
درتنگ گنك واتك مردانه‌رخش انداختند

گرچه با هرکس جفابنیاد دارد روزگار　　وز ستم هرگوشهٔ ناشاد دارد روزگار
هرچه آید درکفش برباد دارد روزگار　　از وزیر آثار نیکو یاد دارد روزگار

چون پی دفع گزند ملك راه فتنه بست
یك نفر از فوج دشمن سالم از دستش نرست

قوهٔ تسخیر دارد دین عالمگیر ما　　زان جهان وقتی درآمد در خط تسخیر ما
تا نخندد بر سر تدبیر ما تقدیر ما　　چیست یاران طریقت بعد ازین تدبیر ما (۱)

(۱) از مصرع خواجهٔ شیراز تضمین شده

تا بدست آریم دیگر مجد از کف داده را

وار هانیم از جمودت خاطر آزاده را

پیش ازینها پیشهٔ والای ما ایثار بود همت مردانهٔ ما هر طرف در کار بود

در پی نشر فضائل سعی ما بسیار بود فکر ما فکر درست و مغز ما بیدار بود

مردمانرا ما طریق مردی آموختیم

دولت جاوید علم و معرفت اندوختیم

گر دلیری خصلت مردان کارما نبود ؟ گر شجاعت روزمیدان پیشکار ما نبود ؟

قبضهٔ عالم اگر در اختیار ما نبود ؟ فتح تل آخر بدست شهریار ما نبود ؟

ثبت بر نام که دارد؟ این فضایل روزگار

صفحهٔ تاریخ وا کن یك بیك نیکو شمار

گر غرض سرمایگان اسباب شورش ساختند با حریفان دغل نرد دغائی باختند

بهر صید مطلب خود دام مکر انداختند مدتی مطلق عنان در هر طرف می تاختند

بر نیامد چارهٔ اصلاح ملك از دست کس

عاقبت شد شاه غازی بهر ما فریاد رس

ملت افغان کنون هم اقتداری داشته است درجهان نام بلندو اعتباری داشته است

در کف قدرت زمام اختیاری داشته است کانچنین فرخنده اخترشهریاری داشته است

کز پی آرام ملت ترك داد آرام خود

تا بکام خود وطن باشد گذشت از کام خود

نی چو شاهان دگر پیوسته راحت میکند نی تن آسانی زنظم و نسق دولت میکند

نی زتدبیر وطن یکدم فراغت میکند هر چه بهبود از برای خیر ملت میکند

خواهم از دربار ایزد بهر شه عمر دراز

تا وطن ماند بزیر سایهٔ او سرفراز

پانزدهمین سال استقلال

از طبع مستغنی صاحب

جشن شد باز که ملت همه شادان بینی　　همه اطراف چمن رشك گلستان بینی

وقت آنست که هر گوشه عزیزان وطن　　گل عیش و طرب جشن بدامان بینی

هر طرف وجد و سرور وطرب وعیش ونشاط　　همچو گل اهل وطن خرم وخندان بینی

برزن وکوی سراسر همه آئین بندند　　شهرو بازار تمام آئینه بندان بینی

درودیوار زبس آئینه بندان نگری　　هر طرف پیش نظر دیدهٔ حیران بینی

آسمان را ززمین فرق نیاری کردن　　بسکه هر سوی وطن جوش چراغان بینی

ماه و خورشید نباید براطراف دیار　　وطن از برق کنون روشن و تابان بینی

آه خفاش شب جشن گر آئی بیرون　　هر چراغی به بغل مهر درخشان بینی

هفتهٔ جشن وچراغان دگرای بدر متاب　　که درین هفته کمالات همه نقصان بینی

بازماه اسد آمد که ز افراط نشاط　　کارعیش وطرب ملك عزیزان بینی

پانزده ساله شد این شاهد آزادی ملك　　زودابن تازه جوان شهرهٔ دوران بینی

آخر ماه اسد جانب کابل بگذر　　تاشکوه وطن و شوکت افغان بینی

شور شادی شود ازشهر گر اینگونه بلند　　کوچه کان نمك وخانه نمکدان بینی

سیر گلگشت چمن خوش بود اکنون که درو　　هر طرف انجمنی شادو غزلخوان بینی

گرنه بستان بود امروز سراپای چمن　　از چه رو هر طرفی سرو خرامان بینی

در سراپای وطن نیست بجز خاطر جمع　　غلط است اینکه سرزلف پریشان بینی

ای وطنخواه زمانی بگذر سوی وطن　　که همه کار وطن در خورو شایان بینی

دیده بودی وطن پیشتر از سال سه چار　　بینی امروزش اگر فرق نمایان بینی

شد درین یکدو سه سال اینقدر آباد وطن　　بعد چندی دگرش همسر جاپان بینی

رونق جشن ز بازار نو و باغ جدید　　نسبت پار دو بالا و دو چندان بینی

گرز اطراف دکاکین گذری غرب چمن　　بدو صد زیب یکی راسته دکان بینی

از چراغان شب جشن بصد رنگ گروپ — هر طرف شیوهٔ ترصیع وزر افشان بینی
کشور آراسته امروز بمانند عروس — همه از فرد زمان نادر دوران بینی
نادر شیردل غازی افغان غیور — که ازوملك ووطن را سرو سامان بینی
عاقل وعالم و دانا و خبیری که ازو — درد بیعلمی ملت همه درمان بینی
گر پی برتری ملك شهنشاه حکیم — اینچنینش ز سر شوق شتابان بینی
کشناسی وطن خویش ز تعمیر دگر — پای تاسر همه را مایهٔ عمران بینی
روی ویرانه درین ملك نبینی پس ازین — بجز از خاطر بدخواه که ویران بینی
قوم و ملت همه مصروف بعشرت نگری — غم ز عشرت تکدهٔ ملك گریزان بینی
اندرین عصر که همرنگ بهارش خوانند — عند لیبان نواسنج سرا یان بینی
گرچنین شاه سخن فهم طلبگار سخن — ای بسا کس که سخن گوی وسخندان بینی
صدچو مستغنی صاحب سخنش از سرصدق — مدح پرداز و دعا گوی و ثنا خوان بینی

ادبیات :

ترانهٔ استقلال ترک

از آثار شاعر اسلام
محمد عاکف بیگ

ترجمه از مجلات مصری
مترجم عبد الرشید خان لطیفی

عاکف بیگ ـ یکی از آن عساکر شجاع ترکیه است که در ساحهٔ جانبازی دلاورانه جنگیده و بفدا نمودن جان خود دشمن را از بلاد خویش رانده و وطن را از چنگال استعمار اجانب نجات داد ، قصائدی که این عسکر قهرمان و شاعر حساس در اثنای جنگ انشا کرده است از حساس ترین و پر عاطفه ترین اشعار وی بحساب میرود که خواندن آن در نفس اثرات تند و هیجان آوری می بخشد قصیدهٔ که ذیلاً ترجمهٔ آن بنظر خوانندگان محترم میرسد از مشهور ترین قصائد او است که تمام ترک ها آنرا بر سر زبان داشته و مثل فرانسوی ها که بخواندن سرود (مارسیز) به هیجان می‌آیند آنها از تغنی این قصیده بجوش میآیند و حتی بعضی از ابیات آن بر روی تکت های پوست ترکی نیز چاپ شده است :

*
* *

نترس ، این علم سرخی که در شفق شناوری دارد ، خواموش نخواهد شد ، تا آخرین آتشی که بالای دیار من روشن است خواموش نشود ! این علم ستارهٔ ملت من و بلکه نجم فروزان آن است که در آسمان دنیا میدرخشد ! این علم تنها از من و از ملت من است ! ای هلال ناز پرورده ! بی پروائی مکن ، حیات خود را در راه تو قربان میکنم ، این همه شدت و غضب برایچه ؛ یکبار برای قوم شجاع و قهرمان من تبسم کن . و اگر تبسم نکردی . خون گرم خود را بتو مباح نمی نمائیم .

استقلال حق ملت من است که حق را می پرستد ! ! از ازل آزاد زیست کردم و بهمین آزادی زیست خواهم کرد . من نظیر سیل خروشانی هستم که سد ها را چپه کرده از آن میگذرم ، ودشت هارا استیلا کرده ، از آنهم مرور می نمایم .

پس این دیوانهٔ که میخواهد مرا برشتهٔ اسارت بسته کند کیست ؟

*

*　*

اگر آفاق غرب را دیواری که باذرهٔ فولادین پوشانده شده‌باشد احاطه نماید، حدود وطن مراسینهٔ پراز ایمان من سپر می‌نماید . آن درندهٔ که مدنیتش مینامند برای اوجز دندان واحدی باقی نمیاند ، بگذار پارس بزند و از آن بیم نکن ، چگونه میتواند اینچنین یك ایمانی را خفه کند ؟

ای دو ستم ! ابداً نگذار که این دشمنان دغا از دیار من بگذرند هزاران نفری را که در زیر آن بدون کفن خوابیده اند بیاد آور . توکه اولاد شهید هستی ، برتو عار است اگر پدر خود را ازیت نمائی . این بهشت وطن را ولو تمام دنیارا در بدل آن بدهند از دست نده!

*

*　*

که خواهد بود که فدای بهشت اینچنین وطن نشود ؟ اگر خاك آن فشرده شود خون شهداء از آن بیرون خواهد جهید .

خدا روح مراو معشوقه ام وآنچه دارائی که دارم بگیرد وبمن آن لحظهٔ را نیارد که دور از وطن زیست نمایم ! یاآلهی آنچه روح من از تونیاز میکند اینست :

دست اجنبی به سینهٔ معبدمن تماس‌نکند ، ودر فضای دیارمن همیشه این آذانی که‌بشهادت آن دین بناپافته است انعکاس نماید .

بشنیدن این آذان هزار مرتبه‌لوحه سنگ های مزارمن بسجده خواهد رفت ، اگر لوحه سنگ مزاری داشته باشم .

وجسد من از خاك نظیر یك روح مجرد بلند شده واز هرجراحت فرسودهٔ من خون جریان داشته باشد ، درین‌لحظه سرخود را آنقدر بلند نمایم تا بعرش تماس‌کند !

ای هلال جلیل ! مثل شفق جلش کن ، تا تمام خون های ریختهٔ من برتو حلال باشد . بتو وبه قوم من ابداً زوال راه ندارد .

حریت حق بیرق من است که آزاد زنده گی نمود ، واستقلال حق ملت‌من میباشد که حق را پرستش می‌نماید .

مقام ادبیات در زندگی بشر

نویسنده غلام‌جیلانی‌خان جلا

لفظ ادبیات در تمام زبانها خصوصاً در زبان فارسی چنان کلمهٔ جذابی است که بمجرد ترکیب وتلفظ افکار ونظریات خوانندهٔ باذوق را تماماً بجانب خود جلب‌میکنند ، اگرچه در تعریف مصداق این کلمهٔ برجسته تاکنون کنفرانسهای زیادی داده وخوانده شده امانظر بتاریخ ادبیات تاحالا هیچ یك مفکورهٔ بنظر نرسید که در مقابل مفهوم این کلمهٔ بارزه تحسینی ایراد نیافته یا تصدیق نشده باشد منتها از روز اکتشاف این محیط بی‌پایان که باعالم ایجاد توام است نظریات مفکرین باختلاف قرون وآوان در اندازهٔ حدود آن متفاوت است بهرحیث مورخین بشریت اقرار دارند که در تمام ادوار زندگی حضرت انسان ادبیات موجود ومراتب زندگی خود را با تبدلات و سوسیتهٔ اوضاع حیاتی انسانیت از بدو ایجاد تا اوایل تهذیب و مدنیت یکجا پیموده است بلکه بعقیده محققین درارتقای تدریجی عالم بشریت وتبدلات مهم اوضاع زندگی اجتماعی انسان یگانه موثر ومهیج انرژی ملل‌همان سلسله های ادبیات طبیعیو کسبی انسانها بود است ـ حتی بعضی ها میگویند که پیشرفت وارتجاع اقوام‌تاریخی عالم نیز زادهٔ تقدم‌وانحطاط همان‌عاطفه سحرآمیزادبیات‌است .

تاریخ شاهداست که درین‌جهان ناپایدار بسیار ملل‌وافراد ثروتمند وقوی ازصفحه هستی نیست ونابود شده‌اند ولی ازان‌جمله ما کسانی‌را میشناسیم که دارای حیاةادبی بوده شاهکار های محصول زندگی خودرا برایمایادگار گذاشته‌اند .

ادب یاادبیات که بشریت‌فطرتاً یاتصنعاً مسحورآن است‌لغتهً بمعنی‌مطلق تهذیب آمده‌ودراصطلاح عصری عبارة ازتمام علوم ومعارف وصنایع مستظرفه‌میباشد که‌معانی ، بیان ، بدیع ، لغت ، تصریف ، اشتقاق ، نحو ، منطق ، شعر وغیره نیز ازشعب آن بحساب میرود .

علمای اجتماعی تصور میکنند : مهم‌ترین عاملیکه حیاة اجتماعی‌را بوجود آورده دومفهوم لازم وملزوم همدیگر : ضرورت واحتیاج است .

علوم‌اجتماعی ازقبیل : اخلاق ، مذهبی ، قضائی ، اقتصادی ، منزلی ، سیاسی ، وامثال آن‌تماماً براساس ضرورة واحتیاج ریخته‌شده که‌موضوع عموم‌آن‌را انسان اجتماعی می‌شناسد . لاکن محققین درین زمینه خوبتر عمیق رفته‌میگویند : یگانه موثر تبدلات محیرالعقول حیاةبشر بحکمت بالغهٔخالق داناوبینای‌کائنات‌نوری‌است‌که درعقل باطن‌انسان‌ذکی‌وتیزهوش‌مدنی‌بالطبع انعکاس‌نموده کتلهٔ‌بشر را

ازآغاز بدویت بکارانداخته بیك سلسلهٔ انقطاع ناپذیریکه وقفه وسکون قطعی آنراقایل شده نمیتوانند بشاهراه اجتماع راهنمونی نموده است . این عاطفهٔ مقدسه که سبب تکلیف وباعث شناخت تمام احتیاجات حیاتی حضرت انسان است باوجود اینکه در حد ذات خود بیك نقطهٔ بسیطی منتهی میگردد جنبها و پهلو های زیادی دارد که اگر در اثنای عمل ازان سوء استفاده نشود انسان را بر تمام مشکلات مادی غالب و بمدارج تقدیس روحی فایز میگرداند .

ناحیهٔ که از همان نور خداداد بشری موضوع بحث ماست عاطفه ادبیات وما آنرا مهیج تمام احساسات بشری تعبیر میکنیم .

ادبیات بامفهوم اجتماعی خود قسمیکه عوام یا برخی افراد ناآشنا می اندیشند در چهار دیواری عروض و نوشتجات منظوم و منثور شعرا و نویسندگان محصور نیست بلکه شعاع آن تا سرحد کائنات ممتد علوم و معارف را عموماً و نوشتجات و صنایع مستظرفه و پردهای غم و شادی ، صحنهای تبلیغ و تلقین ، درامهای تراژدی و کمیدی ، تصاویر دستی ، قلمی ، فوتوگرافی ، زنکوگرافی و تمام مناظر مهیج طبیعی وانچه وانکه انسان را بنوعی از انواع متاثر می سازد خصوصاً از شعب ادب و ملکات ادبیات است .

بعبارهٔ دیگر طوریکه ادبیات بریك قسمت از علوم منحصر نیست همچنان آنرا بریك جنبه از افراد ملل هم محدود نباید خیال نمود .

در اواسط قرون جدیده که مفهوم ادبیات با حقایق مرموز خود از نظر ها پوشیده بود بعضیها تصوری نمودند که حالا دورهٔ ادبیات سپری گردید بعد ازین بشریت باید از عالم اختراعات مداحی کند ، اینکه شرق در برابر مناظر مهیج طبیعی یا آبشار و کاروانی در فکر شعر سرائی یا نشیده باقی می افتد مخترعین غرب دربدل آن بصدد تولید قوای الکتریکی (برق) و معلومات ژئولوژی - (طبقات الارضی) وبوتانیکی (نباتی) واختراع نواقل تخنیکی می برآیند .

اما برخلاف مامول همان عدهٔ محدود در اواخر قرن ۱۹ وربع اول قرن ۲۰ باثر نتایج زحمات هیئتهای آثار وبسبب انتشار افکارمربیان بزرگ بشریت شکسپیر ، ولز ، مسز بیزانت ، تولستوی اندریف ، مکسیم ، گورکی ، والتر ، لامارتین ، رینان ، گوته ، شیلر ، نامق کال بیگ ، طه حسین امین ریحانی ، تاگور و دیگر ادبای بزرگ شرق وغرب ، ادبیات بمفهوم اجتماعی خود ظهور نموده بدنیای علم واختراع ثابت نمود که این روح یگانه کارفرمای احساسات بشر وعالم را درتمام تحولات زندگی ازرنگی برنگی برمیگرداند بلکه تامادام حیات انسان این ملکهٔ برجسته درطی

ترقیات ورنسانسهای روز افزون خود برقوای فعالهٔ انسانی حکم روائی خواهد نمود ونخواهد مرد .

حالا ما میخواهیم موقعیت ادب وادبیات را درحیات ملل شرح داده امجاز انفاس شورانگیز آن را طوریکه شاید وباید برهمگنان روشن گردانیم ولی همه میدانند که شناوری این اقیانوس بی پایان امر سادهٔ نیست که بدون اسباب لازمهٔ ممکن شده بتواند در عین زمان از جانب دیگر فوت موقع مارا تهدید نموده برعایهٔ ضرب المثل معروف . ای زفرصت بی خبردرهرچه هستی زود باش

بهتر این دیده شد که به تسلی استفاده از وقت بقدر طاقت قلمی تا جائیکه چندی از آثار وشواهد تاریخی در دست است به تذکار بعضی از ادبای معروف بشریت که باختلاف قرون و اعصار بازندگی ملل تماس داشتند باتاثیرات مهم آنان درتطور ملل جهت استفادهٔ بعضی از هموطنان خود مبادرت ورزیم :

ادبیات و راعظم اروپا :

معلومات تاریخی مشعر است که ساکنین گول قدیم یاسرزمینیکه از جانب شرق بدریای رن وکوه های الپ و ازسمت جنوب به بحیرهٔ روم وکوهای پیرنه واز طرف غرب باقیانوس اطلس ودریای مانش واز جهت شمال به بحیرهٔ شمال محاط است قبل از استیلای قیصر از ادبیات وعلوم وصنایع بی بهره بوده بمملکتهای کوچکی منقسم وبدون اتحاد سیاسی باوصاع وحشت زیست میکردند باین علت نظریات قیصر روم رابخود جلب نموده اخیراً آن سرزمین را فتح نمود متعاقباً باساس قیصر ، ژول سزار ورومیان دیگر درمدهٔ تقریباً پنج قرن زبان وادبیات لاتینی را بقسمی در روحیات ساکنین گول ترزیق نمودند که زبان وعادات زمیمهٔ خود را فراموش نموده بزودی یك مملکت ادبی گردید چنانچه مدارس مارسی ، بوردو ، لیون ، تولوز ، او تن ، آنجا در تمام امپراطوریت روم شهرت بسزا داشت از ادبای نامدار رومی که درتهذیب وتمدن ساکنین گول سهمی بزرگی دارند : کور نلیوس کار لوس شاعر وکوك پیه مورخ ، پترون رومان نویس معروفند که اصلاً از ازمردمان گول بودند .

گویا یگانه عامل تهذیب و تمدن گولو ها حتی باعث قبول دین مسیحیت آنان نیز نشر روح ادبیات رومی و یونانی شناخته میشود که بدون زحمت ساکنین گول را با وجود هزاران تفرقه و تشتت درحوضهٔ ملیت رومان شامل نمود .

لاکن هنگامیکه چراغ ادبیات روم و یونان از وزش سموم رجعت وبی دانشی خاموش شد

سیاست بر اعظم در تحت تأثیر دو نظریهٔ متضاد وحدت و تجزیه اداره می شد : اسقف وکشیش در فکر توحید و ملیت ، شرالیه و سنیور در صدد تفرقه ونشتت : چه خانه خرابی ها نبود که باشندگان این براعظم را بتباهی و بربادی تهدید نمی نمود با تمام این منافشات اجتماعی چون اصل ماده وجود داشت آو اینکه ضرورت و احتیاج متقاضی شد باز هم ادبیات بصورت رنسانسهای خفیف در کلیسا ها جلوه نموده خدمات مهمی را برژیم : قرون وسطی انجام داد . ما بعد ازان زمانیکه و اقعات مهم محاربات صلیبی و تصادمات شگفت آور اروپا ئیها بامسلما نان شرق واندلس خاتمه یافت کم کم نسیم ادب با هتزاز آمده دو باره درفضای خاموش مغرب پهن گردید ، درین عصر ادبیات اولاً بهمت و کوشش طوایف بور ژوازی و متنفذینیکه در تاریخ تمدن اروپا بشوقین معروفند مراکز خصوصی خود را توسیع داده در دست رس عموم گذاشته شد - معلومات جغرافیائی (مارکو پولو) و مسافرتهای بحریهای معروف هسپانه، کریستوف کلمب و اکتشافات قابل تقدیر او وشکست طلسمات دریائی اخیراً باین نتیجه منتهی شد که لوایح بوسیدهٔ ادبای قدیم باردیگر دربراعظم بی‌نقاب گردیده ازپرتو ادبیات دیرینهٔ رومیها و یونانیها واعراب تا گردش(ماژلان) بدورا دورعالم اصلاحات تازهٔ در ادبیات آغاز وازاطالیه‌تاحدود فرانسه‌و المان حتی اسپانیه وهولاند پهن گردید .

رنسانس ادبیات :

رنسانس یعنی شگفتگی‌وحیاةجدیدادبی‌است‌کەدراواخرقرن ۱۵ میلادی درغرب‌آغاز گردید .

قارئین محترم ازلفظ رنسانس اشتباه‌نکنندکه یعنی‌درقرن مذکور ادبیات سرازنو ایجاد شده وپیش‌تر ازان دربراعظم اروپاسابقهٔ بسزانداشت بلکه این‌تجدید حیاةادبی تنهاعبارة ازتغیر شکل ادبیات بوده ماقبل‌ازدورهٔ رنسانس هیچه آثاری موجودبودکه بهیچ صورت‌آنرا ازدورهٔ رنسانس کمترشناخته‌نمیتوانیم .بغرض‌تصدیق این‌نظریه‌لازم‌میگردداولاً که‌نمونه‌ازآثارادبای‌پیشقدم قرون‌ماقبل وادرذیل این سطور شرح کنیم :

ادبای‌پیشقدم فرانسه

نویسنده ها :

اول : ولهار دوئن ادیب ومورخ فرانسه در (۱۱٦۰ - ۱۲۱۹)تاریخ جنگهای صلیبی سطنطنیه را تحریر نمود

دوم : روانویل در (۱۲۲٤ ــ ۱۳۱۹) شرح زندگانی سن لوی را نوشت
سوم : فرواسار در (۱۳۱۷ ــ ۱٤۱۰) تاریخ ادوار بزرگ جنگهای صدساله رادو بید قلم آورد ـ گویا این ۳ نفر نویسندهٔ بزرگ در قرن ۱۳ و ۱٤ اولین زمینهٔ نثر نویسی انسه را طرح کردند .

صنعتگران :

اگرچه غالب صنعتگران حجاری ومعماری و نقاشی قرون وسطای فرانسه که آثار شان تاکنون هویدا می شود معلوم نیستند ویا اگراز بعضی نامی مانده باشد آثار شان دردست نیست باوجود آن ز جملهٔ حجاران ونقاشان معروف فرانسه درقرن ۱٤ و ۱۵ چهار نفرذیل شهرت دارند

اول : کاس اسلوتر که اصلاً المانی یاهولاندیست همعصر شارل ششم علاوه بردیگر شاهکار های خود مجسمه حضرت موسی علیه السلام را بپا نمود .

دوم : ژان وان ایك: نقاش فلاندی که طریق جدیداستعمال رنگ رااختراع نموده صنعت رنگه آمیزی قرن ۱٦ راآسان ساخت .

سوم وچهارم : نیکلا فرومان وژان فوکه نقاشان شارل هفتم ولوی یازده هم میباشند که شهرت موخر الذکر تااطالیه نیز منعکس گردیده پاپ اورا برای تصویر خود به روم خواست .

ادبای پیشقدم اطالیه :

رتبه نویسندگان قرن ۱٤ اطالیه از نویسندگان عصر مذکور فرانسه خیلی بلند است زانجمله دانت : اولین نویسنده است که دیوین کیمدی را تحریر نمود همکذا پترارك نثر نویس معروف بکاس که با (دکامرون) موجد نثرنگاری ایطالیا میباشند .

بر خلاف اسامی صنعتگران فرانسه که غالباً مجهول و چیزیکه معلوم است نیز تازه شناخته شده‌اند اسامی صنعتگران اطالیه ازقدیم معلوم است که ازانجمله پنج نفر از فلورانس درتاریخ صنعت نام بلندی دارند اول ایشان ژیوتو وچهار نفر دیگر برونلسکو، گیبرتی ـ ناتلوو ـ لوکار دلا رییا میباشند .

ژیوتو: نقاس ومعمار معروف رفیق ومعاصر دانت آثار مهمی را در فلورانس از خود بیادگار گذاشته و در نقاشی قرن ۱٤ تاثیر بزرگی داشت .

برونیلسکو : مامور انجام ساختمان کلیسای فلورانس وکنبدآن است که آثار مذکور علاوه برموزونیت از عجائبات بشمار میرود .

کیبرتی - بساختمان دواثرخود علی الترتیب ۲۰ و۲۸ سال بصرف وسانیده میکل آنژ درتعریف آن مبالغاتی نموده است .

دناتلو - لوکاد لاربیا - باتفاق عظمت وظرافت کلیسای فلورانس را با نقوش بر جسته و مجسمه های خویش اکمال نمودند .

چنانچه حجاران دوره رنسانس مانند اثر : (دستهٔ اطفال خواننده) که قلم لوکاد لاربیا آنرا در۱۴۳۳ رسم نموده بود درمابعد هیچ یك اثر بهتریرا از خود نشان داده نتوانستند .

بر علاوه درین عصر علل مهمیکه افکار و از همان افراد تیز هوش مغرب را بکار انداخت یك دسته نوشتجات ادبی ، تاریخی ، فلسفی ، رومی و یونانی بود که در قرن ۱۴ و ۱۵ کشف گردیده بیشتر از ظهور صنایع وآبدات در بیداری وژیم اروپا اثر نمود .

این آثار عبارة از خطابها و مکتوبات سیسرون ادیب معروف رومی و آثار قلمی (تاسیت) بود که غالباً ازلابرا توار های صوامع بدست آمد اما متاسفانه درآنجمله باستثنای آثار ادبی (بکاش ، و پترارك)نویسندگان معروف موالفات و آثار قلمی دیگر نویسند ها در اثر کم توجهی رهبانان ضایع شده است .

دران وقت اروپای غربی مولفین یونانی را نمی‌شناخت حتی مدرسین اکثر دارالعلوم های آنجا خواندن الف ، بای یونانی را هم نمیداستند در قرن ۱۵ کار دینال بساریون کشیش معروف اطالوی از سال ۱۴۷۴ - تا ۱۴۹۴ بصرف یکنیم ملیون فرانك اطور یك کتابخانه علوم یونانی را فراهم نمود که دارای شش صد جلد کتاب بود متعاقباً بعد از فتح قسطنطنیه بدست تورکها بوسیله یك دسته علمای بیزانتین که بروما پناه آورده بودند توجه وبا ادبیاتیکه چند عصر پیشتر از اعراب اندلس آموخته بودند آمیخته ذریعهٔ ماشین چهاپ مخترعه ۱۴۰۷ در دسترس عموم گذاشت .

در فرصت مذکور اگر چه اروپای غربی باثر جاه طلبی خانواد های فرانسه و اطریش داخل جنگ و تحت سلاح بود اما چیزیکه باعث تشویق و ترغیب هومانیستها (افرادیکه تازه ادبیات یونانی را آموخته بودند) و دیگر نویسندگان و صنعتگران اطالیه و فرانسه واقع گردیده همانا حمایت و دستگیری همان متنفذین و سلاطینی بود که در تاریخ ادبی اروپا طوریکه نوشتیم بشوقین معروفندزیرا مشوقین مذکور ابنیه ، ساختمانها ، مجسمه ها ، تابلوها ، قطعات ادبی ، سفارش میدادند و مبالغ هنگفتی را درین راه بمصرف رسانیده کتب خانهای معتبریرا تاسیس میکردند گذشته برای علما

و ادبا را بدور خود جمع نموده از هیچ نوع اعزاز و اکرام آنها خود داری نمیکردند چنانچه بعض او قات این اشخاص را مانند افراد فوق العاده می دیدند از انجمله فرانسوای اول دارالعلوم (کالژو او فرانس) را تاسیس نموده شعب زبان لاتین ، یونانی ، یهودی ، ریاضیات، جغرافیه ، طب دران تدریس میشد علاوهً ساختمان قصر لوور وعدهٔ دیگری از عمارات معتبری را درفرانسه آغاز نموده تابلو های زیادی باستادان ایطالیه مانند را فائل واؤ تار سفارش دادوپاپ نیکولای پنجم در واتیکان کتابخانه مشتمل بر پنج هزار کتاب‌های خطی تشکیل نمود ونویسنده‌ها را بوضع درستی پذیرائی می نمود گذشته بران دیگرپاپ های روم وخانوادهٔ دمدیسی در فلورانس خدمات بزرگی را بادب واهل ادب ابراز کردند ـ حتی پاپ اؤن دهم علاوه برتعین مناصب عالی باندازه از ادبای عصر قدر شناسی میکرد : سلینی که به تهمت قتل متهم بود پاپ مذکور دستور داد که اشخاص مانند سلینی نباید مورد ماخذهٔ قانون واقع شوند . بناءً علیه رفته رفته باثر فضل پروری و متنفذین وسلاطین ادب پرور اروپا رنسانس ادبی غرب آغاز وپیمانهٔ تغیر رژیم قرون وسطی لب ریز گردیده سیر تکامل ادب وصنایع تقاضا نمود که باید وضعیت ساکنین براعظم همانطوریکه درعلم سیاست یکنوع تغیرفوری را (ردلسیون) می نامند یکبارگی تبدیل نماید چنانچه دیده شد که دران عصر بصیله تمام تجارهٔ طرز جدیدیرا کسب نموده کم کم بازار های بین‌المللی آغاز ترقیات جغرافیائی شروع، اکتشافات بحری ، وسایل بحر پیمائی ، الفت و ارتباط بنی نوع ، ترتیب حقوق ، اختراعات و امثال آن رایج ، علم و عرفان بخود رونق تازه گرفت . (نا تمام)

فن قصه

رومان نویسی

« بقیهٔ گذشته » بقلم محی‌الدین خان انیس

— ۲ —

در قسمت گذشته موقعیت قصه را در سلسلهٔ حیات بشر از قدیم الایامش تا دوران پدر ها نشان داده‌وگفتیم که قصه در هر دور تاریخ قالب ریختن اخلاقیات و منطقهای عقلی بود . اینجا اینقدر میافزایم که امروز هم اگر در بین جماعات عام مخصوصاً اطراف خود بگردیم رکن بزرگ ادبیات و تعالیم آنها را قصه میابیم . یعنی فرزند امروزی دهقان ما هرچه از پدر میراث خلق یا تعلیمات ذهنی میگیرد عبارت از چند قصه است که این قصه ها منزلهٔ تابهٔ اخلاق و عقلیت را دارد . و این موضوع عمده اگر ترك شده باشد تنها در طبقهٔ منظور ما اهمال شد .

❁

❁ ❁

درین قسمت میخواهم از موقعیت قصه در ادبیات امروز عالم سخن بگویم :

ولی پیشتر اقرار میکنم که من درین یك و یا چند مختصر مدعی نمیشوم که همهٔ ناحیه ها یا حدودی را که قصه در ادبیات عالم دارد شرح و بسط بدهم ، بلکه چرا ازین هم راست تر نگویم که زور قصه نویس امروزه هم نخواهد توانست مقام و موقعیت قصه را درادبیات امروز عالم بیك بیان مختصر و جامع بسط بدهد . زیرا هر قدر نظر خود را دور بگیرد و دماغ رابشپلد باز هم حدود ادراك و مشاهدهٔ خود را برای ما خواهد نوشت ، در حالیکه قصه باندازهٔ مطلبها وحقیقت ها رنگ و باندازهٔ مقاصد نویسنده ها ناحیه داشته میتواند پس : لاچارم همچنانکه مقام تاریخی قصه را در حلقهٔ گذشته بسبب ناگنجائی مقام مختصر ساختم نیز تعریف مقام و موقعیت امروزهٔ آنرا بسبب فراخی موضوع اختصار کنم :

وشاید کوتاه ترین تعبیریکه باهمین شرط اختصاربتواند مقام واهمیت قصه را درادبیات امروزهٔ عالم نشان بدهد همینستکه بگوئیم : « باندازهٔ که علم بی‌پایان (نفسیات) مارا از کوائف روحی انسان آگاهانید ، بهمان اندازه ویاپیشترش ـ قصه‌ها ـ مارا از روحیات وحیاتیات فرد وجماعه وجامعه ها

و آگاهاند ، و برای متیقن شدن خواننده از اندازهٔ راستگیری این بیان کفایت میکند اگر بداند که :
تانویسندهٔ قصه درباڻی از علم النفس نداشته باشد . قطرهٔ از قصه ریخته نمیتواند . زیرا قصهٔ امروز نه مانند دیروز تنها عبارت از پند وعبرت میباشد . بلکه عبارت از رسای حیات است . یعنی یك قصهٔ امروز عبارت نمایش یا پریت یك حیات میباشد . هرچه ممکن است دریك کتابچهٔ حیات از : فلسفه ، حکمت ، تلخی ، شیرینی ، شعر ، و الحاصل تمام معانی که در یك حیات گنجیده بتواند در یك قصه موجود است . باز عمده تر اینکه شایانی یك قصهٔ بسته باندازه ئیستکه از خیال دور و بحقیقت نزدیك باشد . باین سبب می بینیم پراختلاطترین فنان ها باطبقات مختلف خلق قصه نویسان میباشد ، نادر نتیجهٔ آمیزش واختلاط حاصلات فکر و خیال آنها نقلهای مطابق اصل بیاید . وباز همیشه خواننده دروقت خواندن یکی ازقصه های آنهاخودرا درمیدان خیال نپندارد . بلکه حین خواندن خود را دریکی از میدان های واقعی حیات به بیند . ازین هم گذشته درآن میدان حیات یعنی دران قصهٔ که میخواند چیزی را ببیند که غیر از خودش ویا کسیکه همان قصه را خوانده باشد دیگری دیده نتواند ، زیرا . . . ؟ هرچه ببیند از پشت خیال و چشم تیز ورسای نویسنده همان قصه دیده میباشد .

باز ازین همه علاوه رومان یاقصه چیزی را گنجیده میتواند که شعر گنجیده توانست یعنی . . . خیال ؛ حتی اینك درین سالهای آخری بینیم رنگ دیگری درفن قصه سازی ریختند که آنرا درجملهٔ وسایل اصلاح قرار دادند .

حال جایش رسید که خواننده بامن قایل شود که خواندن یك رومان بایك سیاحت معادل است . خواه این سیاحت درشهر خودباشد ویادرمملکت دیگری . بلکه شاید جایش رسیده باشد که بتوانم واضح بگویم که : رومان را بخوان . حتی رومان آنهارا که باتو درعرف وعادات شریك نیستند . بلی مخصوصاً آنها را که باتو در عرف و عادات شریك نیستند . زیرا تاثیر رومان آنها دوتوبیش ازتاثیر یك سیاحت نخواهدبود . گیرم اگر در مقابل خواندن رومانهای آنها در خود ضعف ثبات شخصیت وملیت احساس کردی این را اثر رومان ندان ، بلکه از رومان ممنون باش که این تشخیص را برای توکرد .

اگرچه قراریکه پیشتر گفتم من قایل نمیباشم که سیاحت یامطالعه دراخلاقیات اثر فوری کند . و آنهائیکه اینچنین نظریه را قایل باشند گویا ازتکوین خلق اطلاع ندارند . بهر حال ازین جدل

بگذریم ومرادم‌خلاصه‌را بگویم که باید بطرف مطالعهٔ رومان باطمینان و یقینی‌رفت ، و باید دانست که مرادازخواندن‌رومان فهمیدن و تماشاست . وبایددست بدعابود که رومان‌نویس ماهم پیدا شود وروحیات و حیاتیات مارارسم کرده پیشروی نظر ما بگذارد . تاچنین نشود که بسبب نداشتن رسام مرحلهٔ حیات‌را بتماشای دیگران بگذرانیم وخودرا هیچ ندیده باشیم .

بسیار آرزو داشتم سرازین شماره‌برای خوانندهٔ این‌تمهید بعضی‌قصه‌های کوچك ، از ادبیات دیگران که‌دارم ترجمه‌کنم . ولی‌علالت‌مرا وادار بوعده دادن می‌نماید . آینده انشاءالله .

ادبیات ارمنی

ترجمه و نگارش نجیب‌الله خان
متعلم مکتب امانیه

این نخستین بار است که از ادبیات ارمنی و اشعار آن در وطن عزیز سخن میرود . زبان ارمنستان از نقطهٔ نظر ادبی خیلی ثروت مند و اشعارش دارای صفات خاصی است که در سایر ادبیات السنهٔ غربی و شرقی پیدا نمیگردد ، چه ارمنستان بنابر نقطهٔ نظر جغرافیائی و اخلاق مملکتی است که در بین امم شرقیه و ملل غربیه افتاده گویا از هر دو حصهٔ برده و در اخلاق و زبان خویش بخشی اندوخته .

کیش مسیحی رابطهٔ او را بغرب استحکامی بخشیده و عنصر شرقی در آمیزشش با سایر اقوام مجاور محرکی گشته . بنابران ترجمهٔ از آثار ادبیات‌ارمنی‌را بدیدهٔ هموطنانم عرضه مینمایم .

بدروس توریان:

بدروس توریان از عایلهٔ ارمنستانی است که بشهر سکوتاری هجرت نموده بود ؛ و دراق شهر قشنگ بکنارهٔ ایشیائی بوسفور ومقابل استانبول در اول ژون۱۸۵۱متولد گردیده در دوم فوریه ۱۸۷۲ جهان را وداع گفت . پدرش حدادی میکرد ، تعلیمات دورهٔ نخستین را از مدرسهٔ سورپ گاراپید دبستان مخصوص ارمنیان گرفته . مدرسه را بعمر پانزده سالگی گذاشت . فقروفاقه‌چنگال‌جان گدازخودرا بسویش دراز نموده بغربت تمام میزیست حتی نگارشات مقتدار خود را در شبهای تار بمقابل چراغ خیرهٔ گلین تحریر مینمود که دران ایام بحجرهٔ فقیرهای ترك وارمنی بدانگونه چراغ روشن می شد .

توریان کسی را نمی یافت که آثار خویش را برای طبع نمودن باو بدهد چه هیچ صاحب مطبعهٔ باین شاعر خورد سال اعتنائی نمی نمود .

چارهٔ جز ازان ندید که اشعار ونالهای دل خویش را بسواد جراید ومجلات محلی ظاهر سازد . خوانندگان از نغمهٔ اشعارش متاثر گشته زیبائی تصور وغم انگیزی تخیلش را تقدیر میکردند . توریان در آثارش سخن از مرگ میزد ودر اشعار خویش از فقدان خود پیشگوئی میکرد خوانندگان اشعارش اعتنائی باین نالهای غم انگیز نمی نمودند تااینکه روزی شنیدند که توریان جوان در آغاز جوانی جهان کهن را بدرود گفته . فقدان همچه زبان آور نامور در هموطنانش اثر غریبی نموده جمع (دوست داران قرائت) در همانسال اشعار و درامهایش را بطبع رسانید .

در حاکتوردش مقبرهٔ را بنام جاودانی او تهداب گذاشتند .

نمونه از اشعارش:

بدو شیزهٔ خطاب می کند

آه ! ای دوشیزهٔ رعنا بگو تابکی روح من غلام تشنگی تو خواهد بود ؟ تاچند تار های دل آزرده واین بربط نالا م توامان نالش کنند .

من بجز بوسهٔ کوچکی نخواسته ؛ همی خواستم ازرخسارهٔ زیبایت گلاب تازهٔ بچینم ؛ از چشمان گیرنده ات که از سرور آسمانی میدرخشند برق طلبیده بودم اماتو . . . ! ای جفاکار گلابی جبین میرنگم نبخشودی و شعاعی بگوشهٔ تاریک و عمیق قلبم نینداختی .

پرستو ی تواند که بیرون آشیانش روز گار گذراند ! من نمی توانم که دور از سینهٔ توحیاتی بسر آرم . بربط غمین تارم راخواهم شکست دل از عشق بسمل خودرا خواهم بست الوداع ای دوشیزهٔ ورود . . . بجای آن دختر مهوش قطرات اشک و سنگی . . . سرتیرهٔ خود را باین خاک ویران کننده خواهم نهاد .

در شعر مذکور توریان دل خودرا به بربط نالانی تشبیه نموده بوسه کردن رخسارهٔ یار را چیدن گلاب تازه نامیده و سینهٔ اورا آشیانش خوانده مضامین باآب و رنگی ترتیب داده که در سایر زبانها نظیر این را تقریباً نمیتوان یافت .

پارچهٔ دیگر :

آلام ارمنستانی .

« ای وطن ! مادر کو چکم بکنار گهوارهٔمن بعوض چکامهای خواب آور ، برتومی گریست. بابوسهٔ او قطرهٔ اشکی را احساس نمودم ، وچشمان من جز آسمان گریه آلودی را نمی‌دید نسیم بغیر از زیارت گلهای خرابه زارتو بنوازش جبین این دور افتادهٔ وطن نمی آمد . وطنی که پس از تولید قرون افتخارافتاده تنها اطلال ومزار هاست که یادی ازراد مردان (ارارات) میدهند، کوهستانی که دران ژنی ارمنستان باجبین پرجراحت وخونین ناله می کند .

اما هیچ فائده متصور نیست ! برای تو شکوه ها ، نالها ، فغانها ، اشکها و آه های آتشین نشاید . بل‌جبین های‌مردانهٔ که عرق مروارید آسا ازان بدرخشد بایست وسینه‌ها وپهلو هائی که خون ازان فواره زند .

ای خاك سیاه‌خاکستر آلود خونین ! ای محلی‌که وحشت وتذکارهای غمناك درتو حکمفرمائی می‌کند فرشته های امید ازسینهٔ تو فرار نموده اند بدون اینکه تاج گلگون افتخاری را برایت گذاشته باشند . زنجیر های سیاه — جامهٔ طفولیتم بوده (قنداغ) شمشیر در تیرگی ها بالای دلم پایه داری‌می‌نمود . من ارمنستانی می‌باشم وتو ازمن نیستی !

ای ارمنستان ! مزار های عالی و باشان تو پامال و ممبر گردیده ، و تخت و تذکار تو به بیگانگان تعلق گرفته ؟ توکنون تاجی از خار ها و سرو های سیاه بسر داشته دیهیم درخشان پیشینت را نداری چه جواهر آن بعرق های منجمد و سنگ شدهٔ خیالات تلخ ، که بر جبینه پر چینت نمودار است تبدیل یافته .

بلبل شیدای گل بنظارهٔ سینهٔ خونین گلاب لرزان ، لرزان پرواز نموده . هنگامی که مرغ ماتم زخمهای سینهای باکره برجسته از عشق را مشاهده نمود ، بالهای لطیفش سرشك آلود گردید . نوای رود ، چکاچك بوسه ، نغمهٔ مرغان ، زمزمهٔ آب ، خوشی سر کردند ، وداع دو هر گوشهٔ جهانداری می نمود و لب های شیفته بسکوت تمام ، زمین سیاه ، صخره ها موج ها را می بوسید . هزاران روح غم آلود به آهستگی می پرید ، ملکه های شعر کوه آرارات بلرزش تمام دیهیم و چنگ را گذاشتند .

دره‌ها، کهسار ها ، موج ها ، سنگها ویخ هـا بر تواشك می ریختند . ای وطن بیچاره ارمنیان ! وطنی که دشمنان کیش هزاران قبر سیاه برایش می شکافتند .

اولاد تو بود که تاج درخشانت را سر نگون و ابر های سیاه را بر فراز سر سفیدت جمع نمودو هنگامی که فرود آمد ؛ پشیمانی کشید ؛ و نالهای الم را قدر پس تر سرود] وبدردش نخورد[چه در حالت احتضار بوده صاعقهٔ که این ابر را معدوم نماید و وطن را از زنجیر هایش برهاند بدست نداشت .

باد مرگ در سروستانت زمزمه می نمود . ارمنی مجنون و وحشت زدهٔ ببداد از وطن رخت بسته خرابه زار ها و خون های لاله گون را ترك گفته افتخار و حریت را درانجا بخاك نمود . امروز روزگار حاضر و ماتم زدهٔ خود را می بیند و جهدی برای نجات نمیکند .

ای ار منستان اولادت روز بروز بی حس تر میگردد واز تو یادی نمی نماید وعجله نمی کند که ترا بجوش وخروش تمام در آغوش گیرد .

درین نشیدهٔ وطنیه حقیقتاً توریان خیالات مختلف وتصورات رنگین لطیف را بهم ربطی داده : از نوادر این پارچه کلمات ومضامین ذیل است .

آسمان گریه آلود باچشم نیلگون اشکبار مادرش .

را بطهٔ گلهای خرابه زار ارمنستان باجبین توریان ؛ چه او هم یکی ازان مردان زبان آوریست که درزمان ویرانی وطن طلوع نموده .

در خشیدن عرق وتشبیه آن بمر وارید که حاصل کار وزحمت است . خاك سیاه خاکستر آلود وخونین یك جهان خرابی بربادی وآتش زدگی را در بر می گیرد .

سینهٔ وطن را آشیان فرشتهای امید قرار داده .

زنجیر سیاه اسارت را نخستین جامهٔ طفولیت یابعبارت دیگر قنداغ فرض کرده .

تاج خار دارو سروسیاه جنون وغم را نشان میدهد .

عرق های سردیاس ونا امیدی را اثر خیالات تلخ وتذکار های ناگوار خوانده .

بلبل را از دیدن رنگ گلگون وخونین گل مضطرب ساخته .

ماتم را مرغ فرض نموده وبالهایش را از غم سرشك اندود ساخته .

نوای رود ، مچ مچ بوسه ، زمزمهٔ آب ونغمهٔ مرغان را استا دانه بهم یکجا کرده .

بوسهٔ زمین وسنگ وموج مطلب کیابی است .

فرهنگ فارسی

موسوم به زبدة‌الفواید

نگارش سرور خان گویا

لغات و فرهنگ های که درین عرصهٔ ۴۰۰ سال در کشور هند نگارش یافته در سایر ممالك فارسی زبان از آغاز قرن سوم هجری که ابتدای دورهٔ ادبیات فارسی است تا امروز معادل بلکه نصف آن بمعرض ظهور نیامده است ، ما اگر درینجا بخواهیم که تاریخ فرهنگ های فارسی و اسامی جمع کنندگان آن را تتبع و احاطه نموده درین مختصر یاد داشت نمائیم از موضوع نگارش ما دور خواهد بود ما درینجا فقط از یك فرهنگی میخواهم معرفی نمایم که جامع ترین فرهنگ های موجودهٔ فارسی و مؤلف گم نام آن یکی ازافغانهای وطی ما بوده که در سوادهند زندگانی داشته است ، متاسفانه تا حال هیچ فرهنگ و تذکرهٔ که بعد از نگارش این فرهنگ تالیف و فراهم گردیده اسم این فرهنگ و مؤلف آنرا نبرده یا شاید بنظر نگارنده نرسیده است .

بهر حال (زبدة‌الفوائد) نام فرهنگ خطی که تا حال غیر مشهور و غالباً بطبع نرسیده و نزد ما نسخهٔ منحصر بفرداست ، درین روز ها از کتب خانهٔ استاد عزیزم جناب قاری عبدالله خان بمطالعه نگارنده در آمد فرهنگ مذکور ۹۶۸ صفحه و تقریباً ۱۹۳۶۰ لغت از فارسی و عربی و بطور اندك از لغت ترکی و هندی را حاوی است ، محاورات کنایات و اصطلاحات فارسی را نیز ضبط کرده و اگر طبع شود برای اشخاصی که بدرس و مطالعهٔ بعض کتب مشکلهٔ فارسی شوق دارند مانند افغانهای اطراف ما این فرهنگ مفید کمك خوبی میرساند درس کتب مشکلهٔ فارسی مانند مخزن الاسرار شیخ نظامی و دیوان خاقانی و غیره در افغانهای سمت مشرق ما و افغانهای اطراف پشاور از قرنها رواج داشته و بلکه در هند هم درس این کتب مروج بوده چنانکه از دیباچهٔ همین فرهنگ روشن است ومؤلف زبدة الفوائد یکی ازفضلای افغانهای سوری است ملقب بشیرخان سوری که فرهنگ مذکوررا پس‌ازبیست سال تحصیل درحدود سنه ۹۰۵ در آگره بنای آغاز گذاشته و درظرف چهارسال در سنه ۹۰۹ بانجام رسانیده ونسبت بفرهنگ جهانگیری ۵۸ سال پیشترتالیف گردیده‌چه‌فرهنگ‌جهانگیری پس‌ازجلوس‌جهانگیر درسنه ۱۰۱۷ تالیف یافته مؤلف فاضل‌کتاب دیگری درفنون‌ادب موائدالصنایع نام نیز تالیف کرده ودر دیباچهٔ

فرهنگ خود ازموائدالصنایع وغیره تالیفات خودنام می برد ، امتیاز این فرهنگ باسائر فرهنگ ها درشرح بعض ابیات ومصاریع مشکلهٔ فارسی وتازیست که مؤلف شرح داده چه فرهنگهای دیگر ابیات را بطوراستشهاد ذکرمیکنند مگرشرح نمیدهند برای آنکه فرهنگ زبدة الفوائد ومؤلف فاضل آنرا خوبترمعرفی کرده باشیم عین مقدمهٔ فرهنگ را که بقلم خود مؤلف نگاشته شده ودرعین حال حاوی شرح زندگانی وخطوط مسافرت وایام تحصیل وسبب نگارش این تالیف واسامی منابع وماخذ این فرهنگ وغیره کوایف وعوارض حوزهٔ زندگانی مادی ومعنوی مؤلف است درینجا نقل واقتباس مینمایم ، مگرمتاسفانه نسخهٔ مذکور کهنه ومغشوش بوده بعض کلمات آن خوب خوانده نمیشود بنابران اگر درمقدمهٔ آن بعض جا خوانده نشود نقص از کاتب اصل نسخه و کهنه گی کتاب خواهد بود .

اما بعد میگوید بندهٔ بی بضاعت و فقیر بی استطاعت الراجی الی رب الرشید الغفور الملقب به شیر خان برمند سور که این فقیر را در ریعان شباب و عنفوان با توش و تاب باعث طلب علوم نوادرات پدید آمد از عشایر و اقارب قطع نموده روی به بادیهٔ مهاجرت و غربت نهاد و سه سال کامل در دارالخلافهٔ دهلی بتدریس و تعلیم در مدرسها بسر برد و از علم نحو و صرف و اصول و فقه خود را گذراند و اصطلاحات آن را به تمامی دریافت و بعد ازان شروع بعلم منطق و معانی و بدیع نمود و دو سال دیگر درین علم آخربسر برد و بعد ازان به تفسیر و احادیث و عقاید غوض نمود و از کتب حکمت نیز استفاده کرد اما در ضمن این مدت از شعر خوانی و شعر گوئی و حل ابیات مشکله و عروض و قوافی و اصطلاحات معما و صناعات شعرا از کلی و جزوی آنچه درین فن ضروری و ناچار است خود را معاف نداشت چنانکه بی ناغه یك سبق هر روز پیش استادی طالعمره شیخ محمد دهلوی که درین فن یگانهٔ عصر و وحید دهر بودند میگرفت اول برسم تیمن و تبرك پیش ایشان دیوان خواجه حافظ گذرانید و آنچه ابیات مشکله این دیوان است بنا بر فرمودهٔ استادی آنرا بطریق شرح مرقوم ساخت که بعضی طالبان را فایده باشد ثانیاً سکندر نامه و هفت پیکر را نیز گذرانید بعد ازان مخزن الاسرار که معجز حضرت نامی شیخ نظامی علیه الرحمة والغفرانست اتمام نمود بمطالعهٔ دیوان خاقانی که عویص ترین تمام دواوین است اقدام نموده باختتام رسانید و در همین اوان انشاً مقاصد را شروع نموده بود که طلب حضرت ابوی بمصحوب عموی میان نورا نارسید هرچند بهانه و عذرنمود الحاح کرد فایده نداشت بزور از این چنین سعادت خانه آواره ساخته بجانب کاشانه آوردند تخمیناً پنج شش ماه درملازمت ایشان بسر بردو ایشانرا سفراجین وماندو

پیش آمد متوجهٔ آن حدود شدند فقیر هر چند اجازت خواست ندادند بضرورت چار و ناچار همراهی ایشان اختیار نمود چون بصحت و سلامت در ماند ورسیدند علماء آنجای مثل قاضی ابراهیم ماند وی که در هر علم مستثنا بودند سی سال درس علوم نوادرات گفته خصوصاً درفن شعر وصنایع ومعانی وبدایع نادره عصر بودند وملاعلی احمد آبادی وشیخ احمد اجینی وغیره که بوالد شریف این فقیر حسنی داشتند نیز آمدند بطریق میزبانی درخانه بردند ومجلس کردند چنانکه مقدار صد کس از مردم اعالی واهالی وفضلا دوران مجلس حاضر بودند حضرت قاضی بوالد عزیز از تحصیل این فقیر استفسار نمودند ابوی مکرمی ایمای بجانب بنده کردند بنا بر ضرور آنچه تحصیل کرده بود عرض نمود و ایشان پارهٔ در مسئلهٔ کحل و منتخب منها فقیر را پرسیدند بر نور توجیه نموده شد چرا که این منتخبها را فقیر حفظ کرده بود بعد ازان در اصول پرسیدند که در صوم چه چیز است آن را نیز فقیر آنچه در معرض بعضی حواشیهاء حسامی و منار دیده بود جواب داد قاضی مشارالیه بسیار خوشحال شدند و بر ذهن فقیر آفرین کردند فرمودند که خانزاده بغایت طبع دراك دارد بعده نوبت بابیات رسید این بیت مخزن اسرار را از فقیر پرسیدند ـ

ز آتش و آبی که به هم درشکست　　پیه در و گردهٔ یاقوت بست

آنچه که فقیر از استاد شنیده بود و توجیهی از طبع خود نیز ایراد نمود ، ایشان در لفظ (به هم در شکست) پارهٔ شبهه کردند وگفتند که در ضمن این نکته ایست که مراد خواجه آنست بعده بفقیر مخاطب ساخته فرمودند که ای خانزاده مردم شعرا و علما و اطبا و غیره در عالم بسیار به هم میرسند اما فضیلت چیز دیگر است و من مدت سی سال است که تفحص میکنم و هیچ فاضلی در نظر نیامده که موشگافی نکات کند و تا الی غایه هفت شرح مخزن پیش فقیر هست و در علم نوادرات آنچه کلی و جزویست دستی تمام دارم اما باوجود این کتاب مذکور در نظم معجزه خواجه نظامی قدس سره هست تا ما دامیکه بر غوامض تمامی علوم بهره ندارد از اسرار و نکات این بی نصیب است و بر سر آن کشف میاید تا به نهایت حقایق این کتاب رسد اینرا فرموده اظهار آن نکته کردند که مراد ازین بیت علم طبیعی است وبیان جزو ذاتی و جزو مقوی میکنند یعنی آتش و آب را که حق تعالی باعتدال آورد وباخلوط ساخت پیه دررا او گرده یاقوت را بست یعنی اجزای ذاتی در در آبست وآن قطرهٔ نیسانست واجزای مقوی او آتش است وآن آنست که چون وقت باران نیسان میشود صدف پیش از بیست ویکروز خودرا در تابش آفتاب میدارد چنانچه از حرارت مانند آهک تفته شده می ماند بمجرد افتادن قطره در دهان او بسته میگردد

آنقدار که حرارت آتش درو میماند قوام درو آب وروشنی او میشود اگر حرارت آتش باعتدال میماند در شاهوار و آبد رویش بهاپدید میگردد بدواگر کم میماند پس مرواریدخورد کم آب پیدا میشوند واگر زیاده حرارت میماید پس مروارید متوسط هرنوع پدید می آیند واگر حرارت بالکل نماند اصلا مروارید نمیشوند وصدف خالی میماند ودر یاقوت اجزای ذاتی او آتش است واجزای مقوی اوآب وآن چنانست که در هوای بهار از تابش آفتاب واز حرارت بخار زمین سنگ درگدازش می آید وقطرهٔ چند آب ازومیچکد از آن قوام لعل ویاقوت میشود براندازهٔ مذکور که در بیان در کرده شد پس ازان اشارت بخادم نمودند وشرح مخزن که خود تالیف کرده بودند طلبیدند وبجماعه نمودند و مسودهٔ آنرا بفقیر عنایت کردند حضرت والد مشفق قرار دادند که فلان در خدمت خدام اگر چند گاه باشد از علم نوادرات بهرهٔ یابد فرمودند بچشم وبهتر پس دست فقیر گرفته بقاضی سفارش کردند اما فقیر راچندان از حضار مجالس خجالت و تشویر روی داده بود که شرح نتوان نمود شبا نگاه چون از آنجابرخاستند ومتوجه منزل شدند فقیر از آنجا که طبیعت افغانی است در سرافتاد نیمشب چون تمام مردم در خواب شدند آهسته برخاست و روی ببادیهٔ سرگردانی نهاد ومحنت گرسنگی وتشنگی اختیار نموده راه چندیری گرفت بعد از چند گاه بچندیری رسید عیسی خان لوحانی درآنجابود فقیر را دید بشناخت حیران شد واستفسار واقعه نمود که خیرهست اراده را بعشارانیهٔ اظهار نمود مرا بخانه برد وگفت که چند گاه همین جاباشید فقیر گفت من ملازمت پدر که بهترین سعادتست و خشنودی ایشان موجب نجات آخرت ترک نموده وکاردیگر برخودحرام ساخته تامادامیکهمقصد بدست نیایدجائی قرار نگیرم ازآنجا نیزمرخص گشته درکالپی آمدم و چندگاه درکالپی ماندم وپیش‌مشیخت مآبی شیخ نظام فارسی ملاعلی که درهیئت افلاك است‌ممهٔ رساله اعدادوجزوی‌اخبارات واستنباط نجوم وعلامات زیج و تقویم بود کمابیش افاده نمود بعد ازان عازم قصبه کوراکهاتم پورکشت وچون آنجا نیاهاومردم دیگر ازاقربای والدهبودند اقامت نتوانست‌نمود از آنجا نیز راهی شد تابجوانپور رسید القصه مدت‌ده سال ازبهار تاسنبهل وسرهندوغیره آنچه که از علوم‌نوادرات بودجله‌را کسب نمودودرین‌مدت ازلغات‌وفرهنگ نامهای متداول‌وشرحهای مخزن‌وسکندرنامه وخاقانی همه‌را جمع نمود بواسطهٔ آنکه‌نصحاً وبلغا فرموده که اللغته نصف العلوم واین فقیر به تجارب میگویم که تمام علوم، بعد ازان باز بحضرت دهلی مراجعت نمود حضرت استادی شیخ محمددهلوی دران حین درپی نویسانیدن فرهنگ‌نامه سنگ هنگ بودند که تصنیف امیر شهاب الدین کرمانی است قریب سیصد جزو باشد که تمامی فرهنگهای فرسه

در اقالیم سبعه ازواستخراج شد ومنقول عنه اورا از اولادمیرارغوان که همراه امیر تیمور گورکانی
در دار الخلافهٔ دهلی آمده بودند ومقیم گشته واو مردی درهرفن ذوفنون بوده بهم رسانیده بودند
فقیر را نیز دغدغه بخاطر فاتر رسید که فرهنگ نامه بروجه ایجاز وملخص فراهم آرد که طالبان
وفاضلان از عام وخاص همگی وتمامی ازو بهره برند درین داعیه بود که خبر موحشهٔ الم انگیز و
حادثهٔ واقعهٔ وحشت آمیزابوی اعزی رسید جزع وفزع نمود امافائده نبود چارناچار خودرا در آگره
رسانید دلجوئی والده وابتاع واشباع نمود چندمدت قرار نزوایای نامرادی داد آخر بقدمبوس
شیخ حسین که از فرزندان خواجه یحی بختیار بودند مشرف گشت و اشغال و اذکار از ایشان
تحقق نمود بریاضت تصفیه و تزکیهٔ باطن مشغول شد اما بعضی یاران با فرهنگ وقت خواندن
دیوان خاقانی و انوری مخزن اسرار و شرفنامه و بوستان وگلستان و خواندن دیوان خواجه
حافظ و کمال و قاسم انوار و منصور شیرازی و طوطی نامه و امثال آن تصنیفات متقدمین و
متاخرین از استاد عنصری تا آصفی و هلالی عاجز و درمانده بودند و این فقیر دران مدت تخمینا
از کتب لغات و فرهنگنامهای موجز و مطول سی کتب داشت و شرح خاقانی و شرح مخزن و
دوشرح سکندر نامه بدین تفصیل فرهنگ نصیر طوسی و فرهنگ فخر قواس و دیوان الادبه
امیر او حدی کرمانی لسان الشعراقنیة الطالبین زفان گویا فرهنگ اسدی طوسی فرهنگ شمس
دبیر مویدالافاضل فقیه عماد و دستورالافاضل موائدلفواید اداب‌الفضلا شرفنامهٔ عرف ابراهیم‌شاهی
مقدمةالاصطلاح شیخ محمد شادیا بادی اصطلاح الشعرا مویدالفضلا شیخ لادبهاری و رسالهٔ صغیر
نصیر طوسی تاج اسامی و مصادر صراح و کنزاللغة دیوان‌الادب سراج کمال الحسینی و یك جلد
قاموس و باقی رسالها که ایراد آن مناسب ندید و شروح مخزن بدین تفصیل شرح اول مسعود
بك در اصطلاح صوفیه و دوم شرح شیخ احمد بنی اسرائیل شرح سوم شیخ نصیر الدین سنبلی
شرح چهارم شیخ‌محمد کری شرح پنجم شیخ محمد شادیا بادی که شرح بر خاقانی وسکندر نامه نیز
نوشته شرح ششم شیخ بهکهاری دهلوی شرح هفتم استاذی شیخ محمد دهلوی شرح هشتم سید
اسماعیل سرهندی و محتمل اگر کسی تفحص نماید دیگر هم بهم رسد چراکه این کتاب در
نظم مانند کافیه است و شرح نهم قاضی ابراهیم مذکور و حاشیها بر مخزن بسیار است و تفصیل
شروحهای خاقانی شرح شیخ محمدشادیا بادی دوم شرح سید اسماعیل سرهندی شرح سیوم کسی
در جونپور گفته نام مصنف در نظر فقیر نیامده تفصیل شرحهای سکندر نامه شرح اول شیخ
محمد شادیا بادی مذکور شرح دوم شیخ نصیر سنبلی شرح سیوم نامشخص بدان که در میان

فرهنگنامها همه بر زبان فرس و پهلوی و اصطلاح شاعر و شمهٔ زبان یونانی و ترکی و اندکی زبان روز مره هم هست اما اختلافات در معانی و اعراب و الفاظ هم بسیار است در بعضی جا و اکثر جا متفق اللفظ و المعنی واقع شده ازان جمله فرهنگ نصیر طوسی سر همه فرهنگ نامها است و زبده و خلاصه و سخن او جمله اصح و تحقیق است به نسبت فرهنگهای دیگر چرا که تائید از موعظت نامهای موید آن بی کم وکیف نکتها آورده وبروایت هردو راوی عدل که امیر شهاب الدین کرمانی وامیر او حدالدین کرمانی هستند الفاظ واعراب را تصحیح کرده اما این فرهنگ دوولایت عراق وخراسان بسیار عزیز وشایع است ودرهندوستان کم یابست ودرهندوستان رسالهٔ صغیرنصیر طوسی معتبر است کهبعضی اصطلاحات دوادات ولسان الشعراء وقینیه ازو استخراج نموده اند بروجه اشارات که اگر صاحب طبیعت باشد جمیع اصطلاحات شعرا را حل تواند کرد وعاری نباشد چرا که از هرجنس اصل اصطلاحات را بیان نموده اند وچون اصل آمد فرع هم از اصل جدانیست ودر هندوستان مامقدمة الاصلاح بغایت مستحسن افتاده و متین درست نموده اما کم یابست و شهرتی ندارد کرت دوم که این فقیر عازم ماندو گشت واین فرهنگ موجز خودرا بملازمت قاضی برد بغایت پسندیدند و دربعضی ابیات خاقانی وانوری از ایشان پرسید وشبهه کرد خصوصاً درین بیت انوری ـ زغایت کرم اندر کلام تونون نیست ـ دراعتقاد توضد است نون نکری راـ درنون نکری قاضی درماندند وگفتند معروف اینست که در اعتقاد توضد است نون مکری را آخر فقیر تقریر را عرض نمود و معذرتها کرد که خدام استادند وفقیررا اینهمه استمداد ازفیض باطنی ایشانست بعدازان در جمیع علوم نوادرات مکالمه رفت بندهرامستمدو مهیادیدندوخوش شده کتاب مقدمة الاصطلاح را طلبیدند یکصدو پنجاه ورقی جز بود بیست وپنج سطری که هریك از اصطلاح علوم دروی جمع کرده وفقیر تاالی غایه انچنین فرهنگ ندیده بود چنان الفاظ مشکله جمیع علوم واحل کرده است کههرکه اندك تحصیل دارد بمطالعهٔ اوبرجیع کتابهای کهطالب علمان میخوانندتواند مشرف وقادر گشتاما درهندوستان ما آدات الفضلا وشرفنامه عرف ابراهیم شاهی بغایت معتبر ومتداول اند ودرمیان خاصوعام سخن والفاظ ومعانی فرس واضح ازینها شده امابسیار جادر الفاظ غلط فاحش نموده اند چنانچهاین فقیر هرین موجزخودذکرخواهد نمودوباقی درموید الفضلای شیخ لاد تمامی این فرهنگنا مهارا جمع نمودهازلغات قینیهولسان الشعراوزفان گویا(۱) وادات ودستورو فرهنگ فخرقواس وشرفنامهوغیره آنچه بعینه از

(۱) گمان میرود نام کتاب (زبان گویا) باشد

کتب حواله کرده و آورده درست و معتبر است و آنچه از طبع خود یا در نسخهٔ الفاظ تحریف دیده همان طور نبشته نامشخص و غلط است چرا که این مرد را درمیان دانشمندان فقیر ساده یافت و چندان انتقال طبع نداشتند اما بهر حال خالی از فواید نیست اکنون بدان ارشدك الله تعالی این موجز را فقیرنه آنچنان مطول باتکلف نوشته است که ذهن خاصان ازو متنفر پذیرد و نه آنچنان بی تکلف موجز ساخته که طبیعت عامان باو در نگیرد بلکه هم بروجه ایجاز وهم بروجه اکثار دروی اقدام نموده که مطبوع هر دو فرقه باشد واگرچه در تعارف از کتابهای نظم ونثر همین الفاظ متداول اند که در جمیع کتبهای فرهنگ ولغاتست اگر صد فرهنگ نامه کسی جمع سازد خالی ازین لغتها هیچ یکی نباشد غایتهً دربعضی زیادت و دربعضی کم اما اختلافات بسیار است چرا که قرآن نص قاطع است وحجج وبرهان ساطع وجمله قرآن معجزه است باوجود آن درشان ونزول آیات وی واختلاف قرأ درلغات واعراب چه مقدار است و سند درحدیث نبوی که افصح العرب و العجم بودند چه حد تفاوت در راویان واقع است ودر مسئلهٔ فقه واصول چقدر تعبیرات وتاویلات مبرهن پس ناچار در خبر کلامی واصطلاحی تغیرات واختلافات پدید آمد اکنون التماس از درگاه واهب العطیات چنانست که این مخدره جلباب افکار را در نظر فاضلان سخنور وسخن وران فضیلت گستر بطرزی جلوهٔ دهد که در عصمت خانه اوهیچ خایبی دست نیابد چرا که چون اکثر کتبهای متقدمین و متاخرین بنظر این داعی در آمده منحرف شده واصلا برهیئت اصلی خود نمانده این گلدسته هر چند که دست مال هر ناکس نگردد باطراوت است وگوهر هر چند که از لوث دست اندازی هر خسیس مصئون ماند بالطافت چنانچه اکثر شرحهای مخزن اگرچه بواسطهٔ بخیلی وخساست در کتب خانهٔ فضلا پنهان مانده وشهرت نیافته اماچون دیده شد ازحالت خود برنگشته وتغیری درایشان راه نیافته پس اگر چیزی خوب دردست قدرشناس افتد آنرا ضایع نمیسازد وقباحت درانست که بدست ناقدردان افتد والله اعلم بالصواب .

بدانکه درین کتاب آنچه زیاده از فرهنگهای دیگرست آنست که بعضی ابیات مشکل از هر کتاب چه از تالیف سلف وچه از تصنیف خلف بقدر استطاعت فهم خود درآورده شده ودرضمن آن اصطلاح وتقریر استادان آنچه مسموع شد وبنظر درآمده نوشته تا برقاری آسان گردد ودرغوامض آن درنماند واین خاصهٔ همین فرهنگ است دوم آنکه دو فرهنگهای دیگر درلغت فرس لغت دیگر نیست فقیر بواسطهٔ سهولت بعضی کم سوادان همه را دریك فصل آورده و برتقدیم وتاخیر آن ملاحظه ننموده آنچه لغات رومی وتازی وترکی وغیره بود درهم یکجا کرده تاهیچ شخص عاری نماند از لغت کتب

متداول فارسی ازنظم ونثر سیوم آنکه اکثراصطلاحات ولغات فرس چون در فرهنگهای دیگر مسطوراست فروگذاشته اگردرپی تمامی نوشتن آن می بود چارصد جزومیشد وهنوزباقی میبود . چه الفاظ هریك زبان را تاکی کسی نویسد وجمع کند چهارم آنکه درین مختصر نیکو درالفاظ تفحص نماید که لفظ مصحف را بسیاررعایت نموده ازفارسی وعربی واعراب آنهارا ملاحظه وتفتیش نماید که بتانی درك خواهد نمود وابیات را درتقدیم وتاخیر رعایت حروف اول وآخر نماید که هریك بیت درفصل بطرزلغت درآورده شد وبیان آنرا کرده درآخر تقریر؛ لفظ فافهم نوشته فافهم پنجم آنکه اکثر اضافه بیانیه ومصراعهای تام ونیم مصراع وبهمان عبارت الفاظ تقدیم و تاخیر آورده شده است چون برین جمله نیکو ملاحظه نماید برتمام تشبیهات واصطلاحات واستعارات واضافات ولغات تمارف ماهر گردد وبسیار درین موجزابیات مخزن اسرار ودیوان خاقانی وانوری وبستان اشهاد لغات آورده شده است واز دیوان خواجه حافظ نیز بعضی ابیات جهتا ستشهاد ایراد نمود والانه تمامی تقریر بروجه تیمن و تبرك آنچه از حضرت استادی استماع نموده شرح علحده نوشته وفقیر کتابی دیگر نوشته که اورا موایدالصنایع نام نهاده آنچه از حروف پارسی و تازی در شعر می آید و نسبتهای هر یك جانوران و کواکب و نباتات که درك آن شاعر را واجب است و عروض و قافیه و معما و اصطلاحات و صنایع و آنچه لواحق شعر است از کلی و جزوی دروی ثبت نموده چرا که گنجایش درین مختصر نبود اگر کسی خواهد آنجا طلب نماید و این مختصر را در سنهٔ خمس وخمسین و تسعمایه بود(۹۵۵) که درد ارالخلافهٔ آگره شروع نمود در سنه تسع وخمسین وتسعمایهٔ بود که باتمام رسانید اما اکثر لغات مشهوره نیز معهٔ اختلافات معانی و اعراب ذکر کرده اگر تحریف شده باشد زبان طعن و معاتب نگاهدارد و این سهو را از کاتب کتابت بیند نه از کاتب کتاب و نیز هر که لغت نامها بسیار دیده باشد از محنت این فقیر واقف خواهد شد که چه جگر خورده در تصحیح کردن لغات و معانی و از حق تعالی خواسته و خدا داده که هر که کم سواد باشد بمطالعهٔ این سواد خوان گردد اگر سواد خان خواند فاضل گردد و اگر فاضل مطالعه نماید پس هیچ ابیات مشکل از دواوین ومثنوی و قطعه و نثر نماند که برو قادرنشود وبسیار تقریر را رد گرداند مگر کسی که بروجه قواعد یا تناسب نسبت آن محل ادا نماید چنانچه ملا محمد شادیابادی در شرحهای خود تقریر مضبوط و مستقل نوشته و اگر این مرد در هندستان شرح خاقانی نمی نوشت اکثر مردم از مضمون بسیار ابیات او محروم می ماندند و شارحان دیگر بروجهی

تقریر نامربوط نوشته اند که در اکثر لفظ شبهه میشود بلکه در شرح معانی آن بیت را مغلق ساخته اکنون التماس از مطالعه کنندگان این موجز آنست که چون کسی را ازین مختصر فیض شود کاتب را نیز جرعه از فاتحه نصیب بخشد که للارض من کاس الکرام نصیب و نام این مجموعه زبدةالفواید نهاده شد عرف شیرخانی چرا که زبدهٔ خلاصه به طرزی است که در لغات نامها مسطور است حتی که بعضی مصراعهای تازی را ترجمه نیز نوشته شدوالله‌المستعان ۰

ادبای فرانسه و اوضاع شرق

ترجمه از الهلال مصر :

بقلم غلام جیلانی‌خان جلالی

کنفرانسهای که در مصر بغرض برداشتن پرده ازروی تمثال نویسندهٔ فرانسوی (موریس باریس) و درسوریا و لبنان بیادگار مرور یکصد سال از مسافرت لامار تین بشرق تشکیل گردید مارامان‌عدهٔ شعرا ونویسندگان اروپائی که اززمان جنگهای صلیبی تاحال بشرق آمده و پیش ازعودت شان‌باروپا نسبت بشرق کتابها نوشته‌اند بیاد میدهد این‌عدهٔ‌نویسندها بعضی مطابق حقیقت وواقعیت وبرخی‌مخالف آن‌نظریات خودرا دربارهٔ شرق اظهار نموده اند .

لهذا اگرمادرین مقاله خودتمام همان‌نویسندهای اروپائی را که واردشرق گردیده ازان شرح وتفصیلی کرده اند ذکرکنیم مسئله بطول می‌انجامد بناء بمنا سبت احتفال دونفر ادیب فرانسوی در اسکندریه وسوریه ازدیگر ادبای غرب صرف نظر نموده تنها بذکر نویسند های ذکور فرانسه اکتفی می ورزیم و ازادبای اناث آن که از احوال شرق و شرقیین تحریر نموده اند در فرصت دیگر سخن خواهیم راند .

اما چون ازشاعر شهیر فرانسه لامارتین در ماه مارچ گذشته شرح مفصلی نوشته‌ایم درینجا از تذکار او خود داری نموده بذکر موریس باریس همان نویسندهٔ که مدرسهٔ (سان مارك) دو روز برداشتن پرده ازروی تمثال او احتفال مجللی گرفته‌بود وبالامارتین از بسیار جهات متفاوت است می‌پردازیم این‌نویسنده دراثنای مسافرتها و نوشتجات خود از اوضاع طبقات شرق مانند دیگروطن داران خویش نه‌از درلطف ومهربانی‌پیش آمده‌نه‌از روی راستی‌چیزی را که درشرق دیده یاشنیده ازقبیل اوضاع ، تقالید ، شرقیها آنرابصورت‌تاریخ قید فرموده‌است‌بلکه‌ازاحساسات وطنی و نظریات سیاسی کار گرفته بمفاد وطن خودرا جع بشرق نقشهای سیاسی طرح و تدوین نموده است .

لامارتین شرق‌راماننذنویسنده‌وشاعر گردش‌نموده‌لاکن‌موریس باریس‌مانند سیاسی‌ونویسنده آنرامشاهده کرد ، لامارتین‌مانند فرانسوی‌که شرق واهل آن‌را دوست داشته باشد ، سیاحت نمود موریس باریس مانند فرانسوی که مصالح وطن خود فرانسه را با مفاد شرق ارتباط بدهد مشرق را مشاهده نمود . زیرا فرانسه در سوریه و لبنان مالك انتداب است لهذا بعید نیست که

موریس باریس در قرن ۲۰ بهمان نظری جانب شرق دیده باشد که با انظار یکصد سال پیشتر لامارتین مخالفت دارد .

موریس باریس در مابین نویسندگان فرانسه بعقیدهٔ (دین ومذهب‌ذات) Leculteduimoi شهرت دارد .

پس عجب نیست کسانیکه ادب و مولفات او را مطالعه نموده اند باین نظریه قایل شوند که این نویسنده قطع نظر از ذوق و تقالید و اعتبارات دیگر نائب معاونین استعمار و از خواستاران بسط نفوذ سیاسی فرانسه بر ممالك شرق باشد . مقام این شخص فمابین نویسندگان فرانسه در نظر نویسندهٔ این مقاله که مانند موقعیت (ردیارد کیپلنگ) شاعر ، در مابین نویسندگان انگلیس است خوانده مقام او را از افکار و آرای او که در کتاب (تحقیق بلاد شرق ادنی) خود مینویسد : « لازم است که سوریا و لبنان بدون رعایهٔ قید و شرط بفرانسه منظم شود . » بوره درك كرده میتواند علاوةً موریس در کتاب خود فرانسه را تحریص میکند تا ربط وضبط ممالکی را که مجمع مال حسب دستور انتداب بفرانسه موکول نموده مطابق مقررات سیاست الجزائر، تونس ، مراکش اداره کند .

پس از نقطهٔ نظر سیاست (موریس باریس) در نوشتجات شرق خود از جملهٔ همان رجال استعمار پسند غربی است که برای انجام خدمات استعمار قلم فرسائی ها مینمایند - و قبل از هرچیز این نقطه را نصب‌العین خود قرار داده میگویند (طبقات شرقی در پهلوی شعب غربی قابل حرکت نیست) البته در مراتب انسانیت این رتبهٔ نازلترین منزلتیست که نسبت بشرقیها قایل میشوند . اما اگر از نظریات سیاسی موریس باریس صرف نظر نموده او را از نقطهٔ نظر نویسندگی مشاهده کنیم در هر دو کتاب (تحقیق در بلاد شرق ادنی) (و حدیقهٔ بر نهر عاصی) او چنان صفات بدیع و دقت بیان و بلندی خیالات خواهیم یافت که در نوشتجات شرق بسیار نویسندگان هموطن او وجود ندارد - زیرا مضامین این رسام ساحر طوری بهافراد وجماعات، مناظر، شهر ها، کوها ، وادیها شامل‌است که بدون توصیف لامارتین وجیراردی‌نرفال نوشتجات احدی باآن مساوی شده نمیتواند فرضاً اگر گاه گاهی‌موریس باریس درمکتوبات شرقی خود داخل سیاست - دینیات نمی گردید این دو کتاب تحقیقات شرقی او درنظر خود شرقیها ازبهترین مولفات شمرده میشد .

موریس باریس از مصر هم یاد داشتها گرفته بود که طبع وتدوین آنرا بخاطر داشت لاکن حیات بااو وفا نکرده یاد داشتهای مذکور ناقص ماند این یاد داشت ها از نوشتهای سوریا ولبنان او مخالفت دارد زیرا مشارالیه درسیاحت مصر کدام غرض سیاسی نداشت بلکه مانند لامارتین بحیث نویسنده دروادی نیل فرود آمده چیزیکه شنید قید وانچه مشاهده نمود نوشت دربن صورت البته یاد داشتهای مذکور برخلاف نوشتجات او از بلاد انتداب بحقیقت قریب بوده . اگر کسی بپرسد که موریس باریس درتحریرات خود باشرق خوبی کرد یابدی ؟ درجواب بدون تردد باید گفت مع الاسف بدی او بهنسبت محاسن وی بسیار تراست !

درخور خنده است که مجمع ادبی فرانسه یا اکادمی آن همچه موسیو هنری بوردو که سمت عضویت آنرا دار است بجهت انعقاد حفله برداشتن پرده ازروی تمثال موریس باریس، به اسکندریه میفرستد . زیرا هنری بوردو بعرض پیش برد مبادی مذهب موریس که ادبرا باسیاست میآمیزد ازتلامیذ منصب او بوده در نوشتهای خود نظر بهتحقیر شرق از استادش پاکم نمی گذارد هنری بوردو چهدرکتب خودکه ازشرق و شرقیها تدوین میکند وچهدر جراید احزاب یمین فرانسه وچه درقصصیکهمطابع فرانسه آنرا توزیع مینماید وچه درمحاضرات عمومی موضوع جنسیات مختلفهرا گاهی فراموش نمی کند ما میدانیم که هنری بورد و همیشه در خاطر دارد که او فرانسوی است فرانسه بر سوریا و لبنان حق انتداب دارد و لازم است که انتداب فرانسه باقی بماند و مطابق بر روزگار حکمرانی کند .

پس هنری بوردو در نظر نویسندهٔ مقاله از همان نویسندگان فرانسوی است که همیشه نسبت بشرق بدی میکنند . این شخص از همان ردیف افرادیست که در شرق می گذرند چیزی نمیبینند یا نمی خواهند که چیزی را به بینند و هرگاه گوش کنند نمیشنوند یا آماده نیستند که بشنوند .

حالا ما بقیهٔ نویسنده های فرانسوی را که در مابین سنوات مسافرت لامارتین و مسافرتین باریس و بوردو شرق را سیاحت نموده اند ذکر می نمائیم ازان جمله (ارنست رینان) فیلسوف و باحث مدقق فرانسه مدت طویلی را در لبنان سپری نمود ـ در اثنای این وقت بمعاونت همشیرهٔ خود (هنریت) معلوماتی رافراهم کرد که پیشتر از واحدی جمع نکرده بود . این عالم خوش خلق سخی طبع را تا حال موسفید ها همیشه یاد میکنند که در سطح اطاقیکه بقریهٔ غزیر لبنان کرایه نموده بود نشسته حیاة مسیح علیهالسلام و دیگر مباحث خالدهٔ دینیه ، فلسفه ، تاریخیه را می نوشت

اخیراً در قریهٔ عمشیت لبنان هنریت رینان همشیرهٔ او فوت نموده در قبرستانی افراد عائله میخائیل طوبیای لبنانی مدفون گردید (ارنست رنیان) از همان نویسند هائی بود که در نوشتجات خود راجع بشرق و شرقیها داد انصاف و حق سنجی را داده است بلکه انصاف او با ل درجه کمال دقت و صراحت انجامیده بود که بعضی مخالفین او بسبب آن او را مطعون قرار دادند .

ناگفته نماند باعث صداقت و راست نویسی رینان این بود که مشارالیه مرد - روائی و سیاسی نبود مشخص عالم ومورخ گفته میشد، رینان ازجملهٔ همان افراداست که باید شرقیها یادمعزی الیه سرهای اجلال و انکسار خود هارا خم نموده مولفات او را نسلاً بانسل نقل کنند .

بعضی دوستان خاندانی او خواستند که در یك وقتی از اوقات استخوانهای بوسیده هنریت همشیرهٔ او را ازعمشیت بفرانسه نقل بدهند ارنست رینان با آنها معارض گردیده گفت : «هنریت بدر یافت وفات خود در جوار پیبلوس وارض مقدسه خوشبخت بود ، آیا شما گمان می برید که خواب در مقبره های کنیسهای ما به نسبت ماندن هنریت در مابین لبنانیهای وفادار اثر جداگانهٔ دارد ؟ بگذارید او را برفاه و سلام و استخوانهای او را نلرزانید زیرا هنریت بخوشی و استراحت خوابیده است . »

اگر مسافری از قریه عمشیت لبنان حرکت نموده بجانب کوه سربالا شود بقریهٔ خورد موسوم به عیطور خواهد رسید در آنجا مدرسهٔ خوردیست که آنرا آلان اباعا زاریون اداره میکنند . در مدرسهٔ مذکور حجرهٔ وجود دارد که دران مشاهیر ادبای فرانسه از مدة یکصد سال تاحال گذاره نموده اند چنانچه لامارتین در ۱۸۳۲ بعد ازان جیراردی نرفال ، موریس باریس - هنری بوردو ، برادران جان وجیرم تارو ، بییربنوا و دیگران درآنجا رهایش نموده صحالیف ویاد داشتهای خود را در بارهٔ شرق خواه از در انصاف پیش آمده اند یابی انصاف تدوین کرده اند .

جیراردي نرفال

جیراردی نرفال از همان فامیل شریف امین است که درتمام نوشتجات خود حافظ محاسن شرق بوده آنرا بقلم سخاوت کارانه ضیافت تمید داشته است جیراردی نرفال مصر ، فلسطین ، سوریا لبنان را سیاحت نموده در شهر ها وقری گردش نموده هر اطاقها ، و خیمه ها خواب کرد بامسلمانان ، عیسائیها ، درزیها ، معاشرت ورزید در مسافرتهای

خود بر اسپها ، مرکبها ، اشتر ها ، سواری و با بزرگان و غیره ملاقات نموده بعد ازان واپس بوطن خود مراجعت کرد کتابیکه در نوع خود برجسته و بدیع ترین وراستترین کتب نویسندگان فرانسوی است ازشرق و شرقیها وضع نمود .

شاید جیراردی نرفال از تمام همان قسم نویسندگان فرانسه که شرق را سیاحت کردند بدل هانزدیکتر وبروح قریبتر ودر تحریر وفراهم آوری حوادث و نوادر ظریفتر بوده در کثرت مسافرتها و مصر وفیتهای داخلی بلاد تخصیص بسزا داشت ، زیرا این جوان شریف حساس آنچه در شوارع ، قصر ها ، اطاقهای قاهره وبهاران سوریاوجبال لبنان مشاهده نمود هیچ نویسندهٔ از هموطنان او درك نكرده بود .

میگویند : روزی در جبال لبنان برای شکار برآمده دروسط معرکهٔ که فیمابین یك گروهی از در زیبها دایر بود دچار آمد ، یکی از معرکه چیان برعلیه جیراردی نرفان خیز زده اورا بعقب سنگ لاخی ربوده مهمان یکی از خوانین آنجا گردانید از آنجابه بیروت فرود آمده دختر جوان حسنای درزی را مشاهده نمود که اورا مورد دو تی خود قرار داده رفیق روح و خواهر ساوی خود خواندش ، هکذا در آنجا صدهاحوادث ووقایع وجود دارد که در کتاب خود از شرق جیراردی نرفال به نهایت صراحت وبساطت و امانت وبدون آمیزش شائبهٔ اغراق ومبالغهٔ بشما حکایت میکند . خلاصه جیراردی نرفال از جملهٔ همان نویسندگان است که راجع بشرق انصاف وخوبی نوده بر شرقیهاتذکر جاویدشان لازم است .

گذشته بران از جملهٔ کسانیکه در نوشتجات شان راجع بشرق بیانات انصاف وراستکاری قیدشده روائی مورخ اوجین ملکیور دی فوحوی ـ وکاود فاربر وکو ـ تاو فلوبیر ، ومورخ دربو (نویسندهٔ که درماه گذشته یك سلسله معلومات خودرااززمان محمدعلی پاشا راجع بمصر درجمعیت قاهره ایراد نمود) وبرادران جان وجیروم تارو واندربه موردا میباشند که ،واخر الذکر در سال گذشته وارد مصر گردیده بود وافرادیکه بدون کدام عرض ومطلب دیگر اوضاع شرق را تحریر نمودند بییربنوا ، وورولان دور جلیس برده که این دونفر نیز بدون تدوین مشاهدات وایجاد صحنه روایات مانند خود شان دیگر مدعای درنوشتجات خود نداشتند .

هکذا در زمرهٔ ادبائیکه از شرق نوشته اند بییر فروندیه است . این ادیب حکائی روائی ازچیزیکه لازم بود بیشتر عنان اختیار خود را بخیال خرد سپرده آنچه درالجزایر ، مراکش ، مصر ، سوریا ، لبنان مشاهده نموده تمام آنها را با هم مخلوط میساخت در تصور او تمام ممالك

اسلامیه عرب بودند باین واسطه تقالید ، عادات ، لباس ، تاریخ عموم ساکنین اوطان اسلامیه درنظر او تفاوت ندارد .

این شخص از همان افراد است که نوشتجات خود را برحسب همان مقتضیات و موضوعاتی اساس میگذاشت که آن را در روایات تمثیلی وحکائی خود باهم میبافت دریکی از روایت خود بنام (آب نیل) که حوادث آن در مصر واقع گردیده اخیراً آنرا بسینما نشان داد چیز های نوشته است که سخافت و تفاصیل آن در خور خنده است . بییر فروندیه گذشته براینکه درنوشتجات خود از احوال شرق منصف نه بود بلکه مولفاتش ازنقطهٔ نظر قیمت ادبی بهنسبت دیگر نویسندگانیکه مادرین مقاله ذکر کردیم قابلذکر نیست .

هکذا چند سال میشود که یکی از اعضای انجمن ادبی فرانسه موسیولویس برتران مصر را سیاحت نمود ، این شخص دارای چنان احساسات کثیف وقلب سیاهی بود که میگفت غرب لاچار باید یك جنگ صلبی جدیدی را تازه کند . لویس برتران از مصر چند صحیفهٔ نگاشته که از شنیع ترین همان نوشتجات است که تاکنون تحریر شده است درسال ۱۹۲۶ درمصر بریاست استاد دیصاو اسقف حفلهٔ انعقاد یافته نطقهای مناسبی دران ایراد شد نویسندهٔ مقاله نیز درزمرهٔ ناطقین بودم از مولفات لویس برتران مذاکرهٔ بمیان آمده گفته شد : اگر امروز فیمابین نویسندگان اوروپا شخصیکه بامصریها ودیگر برادران شان ساکنین ممالك عربیه به بدی مقابله کند البته لویس برتران متعصب استعماری همان نویسنده خواهدبود .

مااین سلسلهٔ خودرا از نویسندگان فرانسه که شرق را سیاحت نموده وچیزی دربارهٔ شرق نوشتهاند بنام همان نویسندهٔ محبوب القلوب تمام اقوام عربی عموماً وازملت ترکیه خصوصاً (پیرلوتی) اختتام میدهیم.

خدای تعالی این نویسندهٔ منصف را باندازهٔ که باابنای شرق بدون امتیاز احدی خوبی نمود . . . . آیاابنای شرق کدام شخص خواهدبود که همان اوراق خالده را که پیرلوتی در عالم ادب بیادگار گذاشته ذکرومطالعه نکند ؟ وکدام نفرباشد که محاسن همان قلم آزادوپاکباز ورا که گاهی دروغ نگفته وهرگز درتدوین حقایق مترددد نشده بود باخودنگاه نکند ؟ درزمانیکه حقوق وحریت شرق باسانی هضم ومجرد تذکار آن جریمه غیرقابل عفوشناخته میشد مشارالیه آواز وطنانهٔ خودرا دراطراف غرب بعنوان دفاع ازحقوق وحریت شعب شرقیه بلند نموده خدمات اندازی را بابنای شرق انجامداد .

پیرلوتی فیمابین همان نویسندگان فرانسه که شرق‌را سیاحت‌نموده وشرحی ازان نوشته‌اند
ون‌نزاع درراس‌زاویه قایمه‌واقع است اگرمابخواهیم که ظروف واحوال واعتباراتیرا که دران
لفات اوتحریر شده بخاطر آورده غور کنیم پیرلوتی درتالیفات‌خود نویسنده ، شاعر ، سیاسی ،
لم وبیشتر ازتمام چیزهاچنان مردحر شریف وپاکی بود که جرئت حق‌نویسی‌او اندازه نداشت
زین‌باره درافکار اووعده ووعیداثری‌کرده نمیتوانست همان‌قریهٔ فرانسوی که‌دران این نویسندهٔ
رگ بخواب ابدی‌رفته لازم‌است درهرفرصتیکه ازادبای فرانسه ذکر بانوشتجات شان درمیان
ید بقریهٔ مذکور توجه کنند زیرا پیرلوتی دربرابر انسداد او طمع کاری اروپا ئیها ومدافعهٔ
ناطرات سیاسی شرق قبل ازجنگ علی‌الخصوص در بیداری شرق ها و شرقیات
نجات شان از بعض مخاطرات اجتماعی دارای فضل وحقوق بیشمار یست .

سالها بسرعت می‌گذرد وبعد از مدتی ممکن است شرقیها همان ادبای فرانسه را که در بارهٔ
رق نوشته اند فراموش کنند لاکن هرچند که سالها متراکم وفراموشی اسان شود ابنای‌شرق
رهروقت شاعر معروف فونس‌دی لامارتین‌وعالم‌مشهور ارنست‌رینان وهنریت‌همشیرهٔ او وجراودی
قال وپیرلوتی را فراموش نخواهند کرد وازانها ذکری خواهند نمود . (حبیب جاماتی)

مرگ

ترجمه : م . صفر، وکیل نورستانی

اثر فیلسوف شاعر شهیر روسیه تولستوی

آقای م. صفر، وکیل نورستانی یکی از طلاب فارغ التحصیل عسکری افغانستان درخارجه ونخستین بار است که ترجمه شان به مجلهٔ کابل رسیده ما محض تشویق اولاد جوان وطلبای عزیز وطن به نشر آن حاضر شده ایم .

اگر انسان به این مطلب قانع باشد که حیاة منحصر به جسد است در آنصورت حیات او به خراب شدن وجودش البته یکجا فناپذیر میشود و اگر انسان باین قانع باشد که حیات وابسته بروح است پس آنشخص برای حیات خود یك انتهائی فرض کرده نمیتواند .

فصل اول

حیات انسانیه به ضیاع جسد فنا نمی پذیرد

۱ ـ تمام حیات انسان از روز ولادت تا دم مرگ (اگرچه صد سال هم باشد) گوئی مانند یکروز است از وقت بیداری صبح تا هنگام خواب شب که مرور مینماید .

صبح بعد از خواب گران چگونه به یك پریشانی فکر بیدار میشوی، در اول کجا بودی، بنزدت کی بود و کی ترا بیدار کرد ؟ برخاستن از بسترکم قوتی و شکسته گی خود را حس میکنی لاکن بعد از مدتی اندك اندك بخود تفحص و درك کی و کجابودنت آغاز میکنی فکرت و ذهنت بحال اصلی خود میآید بدانستن هر چه آغاز نمودهٔ راه فکر باز وبه تنور آغاز میکند ، و ازرفته رفته قوت وجودت تماماً بحالت اصلی خود میآید برخاسته شروع بکار میکنی! همچنین است تولد انسان که کم کم بحیات داخل شده کسب قوت مینماید در عقل و فکر کمال تدریجی پیدا شده ، به کوشش شروع میکند و بعد از ابداع خارقه ها وقتی که عمر بانتها میرسد باز عیناً بر طبق خواب است که تماماً باهم مشابه هستند تنها فرق همین است که خفتن بر خاستن از خواب و جمع شدن ذهن و شروع به کار و تکرار خواب شب در داخل یك مدت کوتاه یعنی در ظرف چند ساعت واقع میشود . مگر برای تولد انسان و کلان شدن آن و جریان حادثات حیاتیه ، ماها وسالها مرور میکند وعمر هرقدر دراز باشد باز هم حیات انسانیه مشابه است بیك روزه حیات آن . درینجا مطلب را به تذکار یك مثالی توضیح کرده ومیگوئیم :

انسان صبح که از خواب بیدار میشود بایك روح زنده کوشش کرده در وظیفهٔ خود یك غیرت و فعالیت نشان میدهد ، در نوقت قوای عقلیه وبدنیه بدرجهٔ اعلی میباشد . لیکن اگر کار تاوقت چاشت اینطور دوام کند زندگی وچالاکی وکشایش ذهن نسبت بصبح نقصان پذیرد تاوقته رفته شامگاه ماندگی بانتها رسیده نهایت درجه وجود محتاج باستراحت میشود . اینکه جریان حیات عمومیه‌چه‌دراز وچه کوتاه عیناً بهمین مشابهته دارد .

مثال براي حیات طبیعیه : ـ

انسان درحیات شباب خود چالاك وفعال ، زرنگ میباشد مگر درسن وسطی کهولت این فعالیت وچالاکی را که درحال شباب داشته نمی ماند . در سن شیخوخیت و جود ماندگی حس کرده روز بروز باحتیاج آن می افزاید تاروز تمام شده شب حلول میکند انسان بفراش استراحت افتیده از تردد خیالات وافکار یك‌یك مجرد گشته بی خبر ازخود بخواب وعالم استغراق میرود مرگ هم عیناً وتماماً اینطور است . دریصورت بیدار شدن از خواب یك تولد خورد مدت کار ازصبح تاشام است یك حیات خورد وخواب یك مرگ خورد است .

۲ ـ وقتیکه ابر درآسمن پدیدار میگردد میدانیم که بعد از غرش رعد برق میدرخشد . بناءً علیه در صورتیکه بمحض دیدن آسمان انسان احساس خوف نمیکند بلکه همیشه از ضربهٔ رعد بخوف وهراس می‌افتیم بسبب فتادن برق است که‌میترسیم مبادا مارا هلاك نماید گرچه‌این فکر غلط وبی معنا است مگر باوجود آن رعد دردل مایك خوف و خشیت می‌اندازد لهذا ترس مااز مرگ عیناً مانند مثال فوق است .

انسان تا وقتیکه تماماً معنای حیات را نفهمیده است این طور فکر میکند که همراه مرگ هر چیز محو شده میرود . شخص جاهل که از صدای رعد ترسیده خود را پنهان میکند انسانهم باآن درجه از مرگ خوف کرده هانقدر از آن گریخته میخواهد پنهان می شود حال آنکه رعد او را کشته نمیتواند .

۳ ـ زمانیکه از یك جا می بنیم که آدم آهسته آهسته ازان جا میگذرد و از چشم پنهان می شود یا از یك محل دور و گم میشود ، لهذا بطوریکه گذشتن هر دو آدم اول‌الذکر و موخرالذکر بسرعت رفتار میکردند یا با آهستگی چون هر دو تن از مقابل نظر ما عبور کرده اند لهذا مرور هردو برای ما تفاوت ندارد . پس کسانیکه در نظر ما عمر زیاد میکنند یا کمتر

چون هردو گذشتنی هستند مدت حیات شان عیناً مانند امثلهٔ فوق است .

٤ - ولی عقیده و تصمیم داشتن به حیات ابدی بوسیلهٔ القا از خارج فکر و نفس یعنی غیر معتقد به شخص ممکن نمیشود ، مگر انسان بذات خود باین مطلب قانع و معتقد گردد . زیرا اجبار درین مطلب درست نیست .

٥ - « مرگ » گویا : روح ما بآن یکجا شده محل اتصال و تبدیل محفظه او است . این محفظه با ظرف و چیزیکه درآن ظرف موضوع است با یك دیگر باید مخلوط نشود .

٦ - سن ثابت نمی ماند عمر دائما در گذشتن است ! سن در داخل یك خانه نبوده بلکه مانند اینست که بداخل یك ترن باشی وترا دائما بطرف مرگ میبردایترا در هر آن بخاطرآر . باز هم خاطر نشان میشود که حیات مؤقت و محدود است چیزیکه در تو صاحب حیات حقیقی است روح تست .

٧ - گرچه بصورت قطعی و عیناً به اثبات آن مقتدر نیستیم باز هم گفته میتوانم : شخصیت متحسس که ماهیت ما را تشکیل داده اساس آزاده دارای فکر جسمانی ، جوهر فرد بوده و هیچ وقت نمی‌میرد بلکه دائما باقی بوده زنده و لایموت است .

٨ - برای قناعت کامله ام بهابدیت روح اگر خطا هم رفته باشد من ازین ممنون وازقناعت خود مسعودم . اگر برقراری حیات قناعت شود این قناعت وایمان را هیچ یك فرد جبراً وظلماً انتزاع نمیتواند . این قناعت وایمان بهمن استراحت روحیه وخوشنودیت تامه بخشیدو است .

« چیچه رون »

فصل دوم

حیات حقیقة خارج از زمان است . از این سبب برای حیات حقیقه « استقبال » نیست .

١ - مرگ : نسبت بهزمان بهمافکر داده ودماغ مارا بهدنیاربط وعلاقه میدهد ولی‌مرگ عبارت‌ازخراب‌شدن‌اعضااست. بناءًعلیه‌ازجهت و علاقه‌ومناسبت بمرگ سوال‌ازمستقبل‌هیچ‌معنی ندارد .

٢ - زمان مرگ رای پوشاند در مدتیکه بهداخل زمان حیات گذار میشوی‌تصورو تخیل از انقطاع زمان برای توممکن نیست .

٣ - سبب تأثیر نا کردن فکر برمرگ انسان ها بقدریکه مأمول است که ما فطرةً متصف بفعالیت میباشیم وازینجهته درخصوص مرگ اصلا بهفکر کردن مجبور نیستیم . کانت

٤ ـ آیا بعد از مردن حیات هست یانه ؟ آووردن این که برزبان یعنی تفسیر و تشریح ا
دو سوال منتج دو سوال دیگر است بروجه آتی : ـ آیا زمان خاصهٔ یك محصول تفکر ما
که بواسطهٔ جریان زمان تحدید شده است .
یااینکه ازشرائط لازم وجود تمام موجودات است ؟ طبیعی است که زمان برای وجود تمام موجودا
شرطی نیست که لازم باشد .
اثبات آن : وجود یك چیزی را که تابع زمان نبوده ماحس کرده ایم که این هم زمان حیا
حال ماست .
دوم : آیابعداز مردن حیات است ؟
جواب این سوال به سیر مظهریت وبعث بعدالموت [این دوجواب لازم است] آیافکر درخصو
زمان درست است ؟ یااینکه علما راجع به حیات زمان حال درست است .
٥ ـ آنانیکه وجود حیات را دوزمان حال فکری کنند یعنی یك آدمیکه ازحیات ابدی بی خبراس
نسبت به حیات مستقبلش یك سوال هم ایراد کرده نمی تواند .

فصل سوم

برای یك آدمیکه به حیات روحانیه زندگانی می کند مرگ برای وی دهشت انگیز ومخوا
نمی تواند .
۱ ـ مرگ انسان هارا بسیار به آسانی ازتمام آلام ، مزاحم ومصائب جهان خلاص میکن
حتی آنانکه به حیات ابدیه ایشان واعتقاد نمی کنند هم مرگ را ازهمین جهات تمنا خواهند کرد
برای انسان هائیکه حیات جدید را انتظار می کشند وبه حیات ابدیه قائل هستند مرگ را پیشتر تمنادار
لیکن سبب چیست که قسمتی بزرگ ازانسان ها مرگ را نمی خواهند بلکه از مرگ ترسیده
حسرت می کنند ؟
بلی قسمت بزرگ بشریت روحانی نبوده به حیات جسمانی معتقداند .　(باقیدارد)

تهذیب نفس

قصیدهٔ ایست از میرزا صائب اصفهانی منحصر بفرد که در نسخه های خطی و چاپی که ازین شاعر نامدار در دست است مندرج نیست و تنها در حاشیهٔ فرهنگ خطی زبدةالفواید نام که هم نسخهٔ منحصر بفرد است ثبت بوده وما از آنجا نقل نموده‌ایم

تا نگردیده است خورشید قیامت آشکار — مشت آبی زن بروی خود زچشم اشکبار
در بیابان عدم بی توشه رفتن مشکل است — در زمین چهرهٔ خود دانه اشکی بکار
مزرع امید را زین بیشتر مپسند خشك — بر رگ جان نشتری زن قطرهٔ اشکی ببار
دیدهٔ بیدار میباید رهٔ خوابیده را — تا نگردیده است صبح از خواب غفلت سر برار
شبنم از روشندلی آیینهٔ خورشید شد — ای کم از شبنم توهم آیینه را کن بی غبار
مشت خاکی از ندامت بر سر خود هم بریز — باد پیمائی کنی تا چند چون دست چنار
مدت پیش و پس برگ خزان یکساعت است — برگ رفتن ساز کن از رفتن خویش و تبار
هر که یکدم پیشتر برخیزد از خواب گران — گم نسازد دست و پا چون کاهلان در وقت بار
انتظار شهپر توفیق بردن کاهلی است — خویش را افتان و خیزان بر بکوی آن نگار
مور را ذوق طلب آورد بیرون بال و پر — غیرتی داری توهم پای طلب از گل برار
چند باشی همچو خون مرده پنهان زیر پوست — غیرتی کن پوست را بشکاف بر خود چون انار
چند خواهی درمیان بیضه بود ای سست پر — بال برهم زن برابر بام این نیلی حصار
تا بکی در شیشهٔ افلاك باشی همچو دیو — نالهٔ آتش فشانی از سر غیرت برار
رشته طول امل را بازکن ازپای دل — از گریبان فلك مانند عیسی سر برار
پاك ساز آینهٔ دل را رز نکار هوس — نادر اید شاهد غیبی بروی چون بهار
آرزو تا چند ریزد خار در پیراهنت — شعلهٔ برخار خار آرزوی دل گمار
صحبت عشق وخوشی در نمیگیرد بهم — میشکافد سنگ را از شوخ چشمی این شرار
زود خودرا بر سر بازار جانبازان رسان — چون زنان پیر در بستر مکن جان را فگار

چون لب پیمانه می بوسد دهان تیغ را / هرکه از آینهٔ آغاز دید انجام کار

نیست از زخم کلک اندیشه پیل مست را / عاشق پردل نیندیشد ز تیغ آبدار

از مغانی پنش یوسف بهتر از آینه نیست / چهرهٔ دل را مصفا ساز از گرد غبار

بردو عالم آستین افشان ید بیضا ببین / پاک کن حرف طمع از لب دم عیسی برار

صبر کن از نعمت دونان بخوناب جگر / چند روزی همچو مردان برجگر دندان فشار

زخم دندان ندامت در کمین فرصت است / برزبان حرفی که نتوان گفت آنرا برمیار

تا نگیرد خوشه اشک ندامت دامنت / در قیامت آنچه نتوانی دروکردن مکار

هر سیه کاری که اینجا سینه ها را داغ کرد / چون پلنگ از خواب خیزد روز محشر داغدار

هرکه چون افعی در اینجا بیگناهان را گزید / سربرون آرد ز سوراخ لحد مانند مار

چون سبکباران زصحرای قیامت بگذرد / هرکه از دوش ضعیفان بیشتر برداشت بار

برهر برگ گل گذارد پای در صحرای حشر / هر سبک دستی که بردارد ز راه خلق خار

تیره روزان را درین منزل بشمعی دستگیر / تا پس از مردن ترا باشد چراغی برمزار

جوی شیر انگبین کز حسرتش خون میخوری / درر کاب تست دل را گر کنی پاک از غبار

حلهٔ فردوس کز نور است تاروپوداو / رشته های اشک تست آن حله ها را پود و تار

چشمهٔ کوثر که آبش میدهد عمر ابد / دارد از چشم گهر بار تو نم درجو یبار

داری آتش زیرپا در کار دنیا چون سپند / در نظام کار دینی دست داری درنگار

فارغی ازدرد دین زاندیشهٔ دنیا ولیک / جمع اسباب زمستان میکنی اندر بهار

نفس کافر کیش را درزندگی در گور کن / تا بمانی زندهٔ جاوید در دار القرار

ربنا انا ظلمنا ورد خود کن سالها / تاچو آدم توبه ات گردد قبول کردگار

ورد خود کن لا تذر یک عمر چون نوح نبی / تاز کفار وجود خود برانگیزی دمار

گرهمه جبریل باشد استعانت زو مجوی / تاشود آتش گلستان برتو ابراهیم وار

دامن ازدست زلیخای هوس بیرون بکش / تاشوی چون ماه کنعان در عزیزی نامدار

زیرپا آور هوای نفس دیو خویش را / چون سلیمان حکم کن برجن وانس و مور و مار

چون کلیم الله نعلین دو عالم خلع کن / تا ز رود نیل ساحل بخشدت پروردگار

تا برائی عیسی همچو بر سپهر چهارمین / چار پای طبع را بگذار در این مرغزار

از صراط المستقیم شرع پا بیرون منه — تا توانی کرد فردا از صراط آسان گذار

دست زن بر دامن شرع رسول هاشمی — زانکه بی آن بادبان کشتی نیاری بر کنار

باعث ایجاد عالم احمد مرسل که هست — آفرینش را بذات بی مثالش افتخار

تا نیامد رائض شرع تو در میدان خاك — سرکشی نگذاشت از سر ابلق لیل و نهار

کفر شد با خاك یکسان با فروغ گوهرت — سایه خواباند علم خورشید چون گردد سوار

بود چشم آفرینش در رگ خواب عدم — کز صبوح بادهٔ وحدت تو بودی میگسار

ساقی ابداع چون مهر از لب مینا گرفت — چشم بیدار تو بودش ساغر گوهر نگار

بوسه ها بر دست خود زد خاتم استاد صنع — تا شد از لوح تو نقش آفرینش کامکار

اهل دنیا را ز راز آخرت دادی خبر — خواندی از پشت ورق روی ورق آشکار

محو گردیدند از روی تو یك سر انبیا — ریزد انجم چون شود خورشید تابان آشکار

پنج نوبت کوفتی در چار رکن و ششجهته — هفت اقلیم جهان را چون شتر کردی قطار

در رهٔ دین باختی دندان گوهر بار را — رخنهٔ این حصن را کردی بگوهر استوار

از جهان قانع بنان خشك گشتی وز کرم — نعمت روی زمین بر امتان کردی نثار

ماه را کردی بانگشت هلال آساد و نیم — ملك بالارا مسخر ساختی زین ذوالفقار

کردی اندر گام اول سایه را از خود وداع — چون سبك باران برون رفتی از این نیلی حصار

کنگك را در پلهٔ معجز در آوردی بحرف — ساختی خصم دودل را چون ترازو سنگسار

چون سلیمان است کز خاتم جدا افتاده است — کعبه تا داده است از کف دامنت بی اختیار

چون بهار از خلق خوش کردی معطر خاك را — رحمةً للعالمین خواندت از آن پروردگار

یا شفیع المذنبین صائب فدای نام تست

از سر لطف و کرم تقصیر او را در گذار

ازطرف مترجم :
ناولیکه ذیلاً ترجمهٔ آن بنظر خوانندهگان محترم میرسد یك ناول ادبی چینی است که بفرانسه ترجمه شده ومن آنرا ازفرانسه بفارسی ترجمه کردم .
درترجمهٔ این ناول برای اینکه ریخت عبارات وسبك تحریر اصلی آن ازبین نرود ، حتی المقدر سعی کردهام که بدون تصرف ترجمه نمایم ، شاید بساطت وسادهگی آن جالب توجه نشود ، مگر بهرحال درقطار نمونه بشمار خواهد رفت .
ناول چینی :

ترجمه از مجلهٔ مرکور دو فرانس
مترجم عبدالرشید لطیفی

شب محجوب

یکی از شبهای خزان بود ، هزاران هزار ستاره در آسمان لاجوردی میدرخشیدند . شب ازنیمه گذشته و سکون و آرامش طول ساحل را مرور کرده ، احدی در اياب و ذهاب نبود . روشنائی کم رنگ چراغهاکه بواسطهٔ جال خاکستری رنگ شب طولانی و مطنب شده بود ، اینجا و آنجا سایهٔ یك عمارت یا تیریك تلگراف را مرئی می نمود . در کنار کوچه دو یا سه عرابه هنوز ایستاده اما سوچیان آن بخواب رفته بودند . هیچ صدا و ندائی درین کوچهٔ متروك بسامعه نمی خورد . گاه گاهی از دور آواز تصادم یك گلولهٔ بار بر روی پل کدام کشتی یا تفیریك اتومبیل سکوت عمومی را اخلال مینماید . اما آرامش و سکون پر مهابتی که این شب زیبای خزان را حزن انگیز و آواره ساخته بود ، هر همهمه و آوازی را خفه و مستور مینمود . بعضی سایه های رعنا و دلکش از افق غبار آلود جدا شده و درین لحظهٔ شب که سکون تیره و حزن انگیز آن را خفه و گرفته ساخته بودبطرف واه (نایکن) پیش میرفتند . و معلوم میشد که از آواز قدمهای خود هم ترس داشته و به احتیاط آنرا نرم و خفیف بر روی زمین میگذاشتند ، خیلی سعی میکردند که زندهگی صدای خود را هم بقدر ممکن نرم و خفیف نمایند .

انعکاس آواز پایها و کلمات آنها بوضع غریب و مدهشی درین آرامش عمومی و وسیع بگوش میخورد .

هوتشن Hutschin حالا خود را چگونه می بینی ؟ . . . آیا لباست را بدل کردی ؟ میترسم سر کشتی هم مثل چند دقیقه پیشتر غشیان نکنی .

کسیکه حرف میزد جوان زیبائی تخمیناً ۱۹ ساله بود که سیمای روشن و نجیبی داشت . حلاوت چشم های قشنگ و دلربائی مقاومت ناپذیری که در چین های لب های او جمع شده بود یك برازنده گی وزیبائی دلکشی داشت ، صحت جسمی او ناقص و ضعیف معلوم میشد ، حتی حینیکه تبسم مینمود سیمای رنگ پریده اش بطور غیر محسوسی آثار حزن وگرفته گی را که داشت دور میکرد ، وباآنکه خودش از اهالی شمال بود ، اما ترنم خوش آیند صدای او هیچ زننده گی وخشونت این ناحیه رانداشت .

هوتچن Hutschin که طرف خطاب این شخص بود ، بیست وپنج یابیست وشش مرحله از زنده گانی را قطع کرده وشاید بیش از اندازه نوشیده بود، زیرا گونه های او گلابی رنگ بود . اما این برافروخته گی آیا از شراب بوده ؟ . . . ویاآنکه بواسطهٔ ریختن اشك زیاد پیدا شده بود ؟ . . . بهر حال یك سرخیٔ شدیدی چشم هایش را پوشانده ویك سحاب غصه وتالم بالای مژه های او بار شده و تبسم اجباریٔ که میکرد یك حزنی را که بخوبی کتمان کرده نمیتوانست آشکار میساخت .

اینجوان در عمر از رفیقش بزرگتر بوده ولباس آبیٔ کم رنگش بالباس خاکستریٔ تیز او خیلی برازنده گی وموزونیت داشت . قیافهٔ او درین لحظه بی یك خصوصیت بارزی بیك فارقهٔ دیگری ملبس شده بود . کالر کمی مستعمل ودستمال گردن چارخانهٔ سرخ او یك وضعیت بی آهنگی وبی اعتنائی به او میداد بهاستماع کلمات جوانیکه اورا مخاطب قرار داده بود یك کمی سر خود را دور داده وبادست راست خود دست چپ اورا گرفته وبایك تبسم شیرینی جواب داد :

تشکر ، چهشن ، عفوکن ، اگر ترا اینقدر دیر برای همراهیٔ خود نگاهداشتم .

عقب آنها دوجوان دیگر بهعمر ۲۲ یا ۲۸ سالگی که بوحسب ظاهر رفیق مکتب هوتشن بردند ایستاده ویکی از آنها که بزرگتر معلوم میشد بجواب مسارعت ورزید :

چه نؤ - بین ماوشما حاجت بهکلمات رسمی ومؤدبانه نیست ، اما فراموش کرده ام از تو بعضی چیز های مہم را بپرسم ، آیا بقدر کفایت پول باخود داری ؟

تشکر ، هوچن بمن بیست دلار که هنوز نگرفته ام قرض داده است ، البته این مبلغ برایمن کافی خواهد برد(هوچه فتو) و (هوچهشن) از رفقای خودپیش افتاده وهر چهارآنها

ازهوتل چه‌فئو خارج شده راه‌کنار ساحل بانسی کیان Uensehian را گرفته روان‌شدند .
درعرض راه خطوط ترامواي راعبور کرده ودرظرف بیست‌دقیقه طول ساحل راطی کرده
به‌بندر گاه مواصلت نمودند .
بالای کشتی هائیکه به زمزمهٔ موجها بخواب رفته بودند رو شنائی طلائی بعضی چراغها
میدرخشید هرچهارنفر اینها دریکی ازاین کشتی‌ها باید شده وملازم کشتی رابیدار کردند .
بعد از دخول دراطاقیکه ملازم کشتی برایشان باز کرده بود چه فئو برفقا پیش‌گفت :
از شب خیلی گذ شته است ، رجا میکنیم وابس به خشکه بر وید ، در مقابل اینقدر زحمتی که
برایمن کشیده وازجای بسیار دوری‌مرا همراهی‌کردیدنمیدانم‌چگونه ازشما اظهار تشکروامتنان‌نمایم .
چه‌سشن اظهار داشت :
رجامیکنم شماپیشتر ازمن بروید ، دراینجا من ترجمان احساسات شما خواهم بود .
هوچو فئو درحالیکه به‌آهسته‌گی به‌شانه‌های چه‌سشن میزد برایش توصیه کرد :
توهم همرای اینها برو ، در غیر آن‌من مشوش خواهم شد اگرترا بگذارم که‌در چنین
لحظه تنها بروی .
چه‌سشن بتبسم کنان‌جواب داد .
خیر برایمن آنقدرمهم نیست ، فقط آنهاباید بروند ، زیرافردابسرکار خودمیروند ویك‌شب
بیداری طویل البته خسته‌گی آور است .
چه فئو در حالیکه از افکار چه سشن ترجمانی میکرد اصرار نمود :
رجامیکنم بروید ، هوسچن رایك لحظه دیرتر باخود نگاه میدارم .
چه فئورفقای خودرا تابه ساحل همراهی کرده ودر بازگشت از دست رفیق خود گرفته
داخل اطاق شدند .
این واپور بزرگ و مستعمل که سرعت محدودی داشت مسافرین آن کم بوده ویکی از بستره
های اطاق چه فئوتااکنون اشغال نشده بود .
بمجرد بسته شدن در وازهٔ اطاق یك احساس مرموزی مثل برق چه فئور اتکان داد .
در قلب چه سشن نیزکه در زیر شعاع چراغ قرار گرفته وسر خود را بیکث سکوت و خوشی
سنگینی پائین گرفته بود یك احساسات مشوش و درهم تولید گردید .

از ملاحظهٔ سیمای موی رنگ چه سشن ، چه فثو نتوانست که پیش ازین جوش احساسات محبت خویش را نگاهدارد ؛ از جای خود بلند شده و یادودست دست های رفیق خود را فشار داده ودر حالیکه چشم های خودرا بچشم های او دوخته بود لطف کارانه به او گفت :
چه سشن - بیا همرای من برو ، هر دو بیا بشهر آ . . . . میرویم .
قبل ازآغاز بکلام فکر کرده بود : آر تور ریمبود بیست ویك سال دارد . . . . پول ورلن در سنه ۱۸۷۲ ... مناظر و دور نماهای شهر مادری ، محبت ها و عشق پاك ومعصوم آنها ......
این آرزو اینکه تخمیناً باور نکرد نی گفته میشد در نقطهٔ مواصلت به مقصود بنظر میرسید .
چه فثو به این أمیدیکه چه سشن را با خود برده وبرای چند مدتی اورا در آنجا نگاهدارد میسوخت ، البته در تنهای چه سشن اسباب تسلیت اورا هم فراهم خواهد ساخت ... اماچه سشن گوئی شکاریك مجادلهٔ داخلی که چاره وگریزی ازآن نباشد بوده و باحالت سکوت نظر های تردید آمیز خود را برفیقش دوخته بود .
محبت و عاطفه در سینهٔ چه فثو موج زده و درین دفعه باز هم ابرام نمود .
چه سشن بسیار فکر نکن . قبول کن ، هردوبما با این کشتی مسافرت می نمائیم :
چه سشن کمی خود را جمع کرده قرار عادات خویش تبسم کنان جواب داد :
چه فثو ما بسیار وقت خواهیم داشت که بعد ها یکدیگر را به بینیم . چرا اینقدر عجله داری؟ امید وارم که گذارشات حیات خود را در شهر (آ) به تفصیل به من بنویسی ، و مخصوصاً زندگانی قلبیت را ، از این طرف منهم از خود را بتو نقل خواهم کرد و به این ذریعه برای همیشه هردو بما یك جا خواهیم بود ، حقیقتاً جرئت نمیکنم به آیندهٔ خود که چه پیش رودارم ، بسیار فکر کنم ، میترسم وقتیکه جدا شدیم محبت مادوباره سرد نشود ویك حریف دیگر به قوت محبت وعاطفهٔ مارا از هم جدا نماید : واگر چنین واقع شود ، البته مالایق وسزاور دوست های حقیقی نخواهیم بود ، دوست لایق ومرجع ما کسی است که قلب مارا میشناسد ، آیاتاهنوز قلب مرا نمی شناسی ؟ . . .
یك لحظه چه فثو به چشم های پر از اشك چه سشن نگاه کرد ، امواج محبت و عاطفه در گلویش موج زده ودر حالیکه سرش را به شانهٔ دوستش تکیه داده بوددرجواب اظهار داشت:
چه میگوئی ؟ اگر قلب ترا نمی شناختم ، کی اصرار میکردم که بامن بیا ، صدای لرزان او نظیر یك طفلی بود که گریه کرده وپسان ازگریه کردن خسته میشود ، چه فثو چشم های

خود را برروی شانهٔ چه سشن پنهان کرد ، چه سشن قطرات گرم اشك را که روی شانه اش را ترکرده واز آنهم بداخل نفوذ کرده بود حس کرد و خودش هم درین لحظه از ریزش اشك خود داری نمیتوانست،بعدازلحظهٔ که درین حالت گذشت چه سشن با انگشت های خود اشك‌هائی را که در رخسارش جریان داشت پاك کرده و بهمان حالت سکون دایمی خویش ،از نظر روشنائی خفیف چراغ را دور نمیکرد .

هوای ساکن و بی صدای شب مهیب و سنگینیء قبر را داشت ، درکشتی هور را هـای ملاحین بلند شده و تراقه های زنجیر های آهنین که بهم پچانیده میشد در هوا انعکاس میکرد ، چه فؤ میدانست که واپور خود را برای حرکت آماده مینماید و برای مشایعت چه سشن تا بـه ساحل خواهـد رفت ، درین لحظه حزن و غمگینیٔ گوارائی که قلب او را استیلا کرده بود مانع بر خاستنش شد و برای چند دقیقهٔ دیگر هم سر بحرکت او بر روی شانهٔ چه سشن استراحت کرد . درین لحظه آواز دروازه بلند شده و چه سشن پرسید :

يك صدا از خارج جواب داد :

کشتی لنگر ی بردارد ، باید دوست های مسافرین به ساحل عودت نمایند .

چه شسن با کسالت و آهسته گی از جای خود بلند شده و چه فؤ او را تعقیب کرد و به خوشی ازاطاق خارج شدند وقتیکه درمقابل زینهٔ که از کشتی بزورق پائین میشود رسیدند چه‌سشن ایستاد و چه فؤ دست او را گرفته و در حالیکه گونه هایش ارغوانی شده بود چه سشن زبان به عذر خواهی کشاده و با صدای آهنگدارش گفت :

مرا عفو کن ، بسیار متاسفم که نمیتوانم در تنهائی این مسافرت طولانیٔ ترا تسلیت دهم .

از طرف من پریشان خاطر نباش ، بمحافظت خود سعی کن و اگر به پیکن رفتی بمن اطلاع بده ، چه‌فئومیخواست رفیق خود را تا به کوچهٔ که در امتداد ساحل واقع بود همراهی و مشایعت نماید اما چه سشن قبول نکرد . چه‌فؤ بر روی عرشهٔ کشتی ایستاده و مردمك چشمهای خود را خوب باز میکرد تا بخوبی کسی را که در تاریکیٔ شب دور شده میرفت تشخیص بدهد .

بمجرد خارج شدن از بندرگاه سایهٔ رفیقش آهسته آهسته کوچك شده وبالاخر يك نقطهٔ سفیدی شده بود که بطرف شمال دورشده میرفت . گاه گاهی این نقطهٔ سفید در رو شنائی پدیدار شده و سپس دو باره در تاریکی غرق میشد . فعلاً بیشتر نامرئی وبسیار دور گردیده دفعتاً

ناپدید شد . چه‌فئو که تاکنون بهمان محل سابق خود بحرکت ایستاده بود میگذاشت که‌نگاهش درایماد وسیعهٔ شناوری کرده ومعدوم شود .

سپس هوای شب را باشش های مملوتنفس کرده سرخودرا بلند کرد وستاره ها را دید که درفضای لاجوردی از سرما میلرزند . درین لحظه یك حزن عمیق که نتوانست علت آنراتشخیص بدهد اورا استیلا کرد . درجوانی او به‌ژاپان تبعید شده وچندین دفعه لذت حزن ومرارت‌جدائی ها وتنها ئیها وبیکسی های مسافرت را چشیده بود . در ینصورت نباید در جدائی این رفیقش که کم مدتی میشد باو آشنائی پیدا کرده بود زحمت وخفقان حس نماید . معهذا هر چیزی قلب متحیر ومضطرب او را آزار میداد . منظرهٔ شبانهٔ دریا ، ناپیدا شدن سایهٔ ضعیف چه‌شسن ، مملکت زیر تهدید وخطر او ، این شب بیمه تاریك و حزن آور ، نجوم مرتعش و لرزان خزانه همه برای او درد وتالم القا میکرد ، ودر بین اینهمه خیالات تلخ وناگوار تخیل آیندهٔ تاریك او وخیال سخت ضعیف دوستش اورا بگریه آورد .

چه فو از هوای خاکستری رنگ شب فرار کرده وداخل اطاقش شد .

از آثار طبع شاعر ورسام فاضل ایران آقای ارژنگی که باین تازه گی بادوقطعه فوتوی مجسمه های سعدی و مجنون که از برجسته ترین کار های شان بشمارمیرود بمجله کابل اهدا نموده اند .

آرزو

هوس دیدن رخسار نگاری دارم — آرزوی صنم و بوس و کناری دارم
تا کنون در صدد فضل و هنر بودم اگر — پس از این میل به آواز و بتاری دارم
شغل صنعت که بجز درد والم بارنداد — از نوای عشق ندانم که چه باری دارم
ترسم آخر سر این کار تهی یا بفرار — چون بگویم بتو باتو سرو کاری دارم
گل صنعت نتوانم که کنم خوار از آن — این همه صبر به جور خس و خاری دارم
خنده بر جمع رقیبان فرو مایه زنم — تا نفهمند که چون حال فکاری دارم
کی کنم شکوه ز نیرنگ رقیبان حاشا — من ازین کار بسی ننگی و عاری دارم
پست و کوته نشود طبع بلندم اکنون — که زبیداد فلك دست نداری دارم
بار ها تیر مراد هنرم خورده بسنگ — باز با عزم قوی قصد شکاری دارم

سیب و بچه

کودکی رهگذری سیبی یافت — شاد شد جانب مادر بشتافت
مادرش گفت چه جستی جانم؟ — که بدینگونه ترا گونه بتافت
سیب خود بچه بمادر بنمود — گفت یکی همچو ترا سیبی بود؟
مادرش تنگ در آغوش کشید — بوسه ها ازسر رویش بربود
شد چو ازمادر خود بچه جدا — رفت بر کوچه و برزن چوصبا
هر کرا دید نشان دادش سیب — گفت: داری توچنین سیبی را؟
ناگهان بر در باغی برسید — اندر آنجای یکه پیری دید
سیبك خویش بآن مرد نمود — گفت: کس سیب بدینگونه شنید؟

این مجسمه از شاعر بلند پایهٔ پارسی زبان حضرت سعدی ساخته شده است و از آثار آقای ارژنگی است .

این مجسمه قیس عامری را که در میان شعرای ایران (مجنون) مشور است نشان میدهد
که در لب جوی وزیر بید مجنون نشسته و خوابیده است .

مرد خندید به عقل کودک — که نداند مزهٔ قند و نمک
درجواب سخنش هیچ نگفت — که زدی قاز فکندی جفتک
پیربا هوش وخرد گشت روان — برد او را بسوی سیبستان
طفل چون سیب درختانرا دید — مال خود کرد بزودی پنهان
با ادب گفت بدهقان که عمو — سیب داری تو بدینسان نیکو
از چه نمائی بمردم چون من — پاسخش داد نیم بچه چو تو
این سخن شیخ سخندان گوید — (مشك آنست که خودی بوید)
باغبان ساکت و صامت درباغ — طفل فریاد زنان ره پوید

رباعی

صنعت که ورا بقیمت جان دارم — امروز ببین چه سود از آندارم
برجای زرو سیم و جلال وحشمت — بدکرد رقیبان فراوان دارم

جزای عمل

شوفری را شنیدم اندر راه — یکزن و بچه را فکند بچاه
بهر یکمشت سیم و زرنا کس — هستی آن دوکس نمود تباه
خم شد آنکه بقعرچاه فکند — پی تسکین قلب خویش نگاه
دید دارند نیمه جان و هنوز — میکنند آه وناله گاه بگاه
شد بشویش از بزرگ خطا — کرداندیشه زین ستزگ گناه
که مبادا خبر شود مردی — نیمه جانی در آورد از چاه
روزگار شو فرسیه گردد — شود عدلیه زین ستم آگاه
گفت سنگی بیفکنم سر شان — کس نباشد دراین قضیه گواه
جانی بی تمیزوبی ادراک — رفت سنگی بیاورد نا گاه
افعی شد ز زیر سنگ بلند — وانچنانش گزید که گشت سیاه

ایکه از بهر جیفهٔ دنیا	میخوری خون بندگان خدا
این حکایت بخوان و عبرت گیر	تا نه بینی ستم بخلق روا

سوز دل صنعتگر

مرغ دل در قفس سینه دگر گشته خموش	زانکه اورا نفسی نیست و مردم را گوش
روزگاری که تو دیدی همه برگشت کنون	دیك آمال بیفتاد از آن جوش و خروش
نیست امید ازاین پس هنری سر زندم	آنچنان بی هنران برده ز من دانش و هوش
گوهر صنع و هنر را بکف خاك نهم	در محیطی که رسد کار به خرمهره فروش
دل من مرده و روحم کسل و حیرانم	بهر این مرده چه حاجت که بدوزی پاپوش
هوش صد شکوه من از زندگی خود کردم	لیك امروز بباید که برم رشك بدوش
من که بر شیر زنخوت ننمودم تمکین	گوید امروز جهانم که بکش منت موش
رفتگان گفته که کس نوش نه بیند بی نیش	من دو صد نیش بدیدم که نبودش یك نوش
ای پسر بهر هنر کوشش بی جا منما	تو خرد مند شو و چون من دیوانه مکوش
یار بگذشت و ترش کرد رخ و با من گفت	آخرش این بود آنکس که نشد پند نیوش

مارغم ریشهٔ عمرت کند ازپا رسام	
دست گیری نکند گر صنم باده فروش	

رباعی

ناخوانده بیامدی بتا منزل من	نادادہ برفتی و نچه کام دل من
انصاف بده جز غم و اندوه چه شد	از آمدن و رفتن تو حاصل من

دیگری

بیچاره دل از هجر رخت خون گردید	گردید چو خون ز دیده بیرون گردید
رسام که لاف عقل میزد دیروز	امروز ز عشق یار مجنون گردید

تاریخ :

روات افغانستان در حدیث

نویسنده قاری عبدالله خان

ابن ابو ذیل :

ابو عبدالله محمد ابن عباس هروی حافظ ، ثقهٔ نبیل و دارای ثروت و عزت تمام بود بحدی که در هرات نظیر نداشت تا پنجهزار خانه را از حاصل املاك خود نفقه میداد در وضو و نماز منتها درجه از ترتیب ، آداب و خشوع رعایه میکرد . حافظ ، ثقه نبیل بوده . در ۲۹۴ تولد و در ماه صفر ۳۷۸ شهید شد .

خطابی :

علامه ابوسلیمان احمد ابن محمد ابن ابراهیم ابن خطاب بستی در نیشاپور ، بغداد ، بصره و مکه حدیث استماع نموده دارای مؤلفات عدیده است از قبیل (معالم السنن) شرح اسمای حسنی . کتاب العزلة و غیره ثقه و ثبت بوده اشعارجیدی درعربی گفته . خطابی در ششم شهر ربیع الآخر سنه ۳۸۸ ترك حیات کرده .

جارودي :

ابوالفضل محمد ابن احمد ابن محمد هروی در علوم تخصیص در حفظ حدیث نظیر نداشت . عفیف ، پارسا و از دنیا باندك قانع بود و اول شخصی است که در هرات به شرح حال رجاله حدیث پرداخت .

شیخ الاسلام و سائر اهالی هرات ازو حدیث روایت کرده اند شیخ الاسلام وقتی ازو روایت میکرد نامش بتعظیم میگرفت و بلقب امام اهل مشرق یادش می نمود جارودی درماه شوال سنه ۴۱۳ وفات کرد .

مالیني :

ابو سعد احمد ابن محمد انصاری هروی مالینی صوفی معروف بطاوس الفقرا درخراسان ، شام عراق ومصر استماع حدیث نموده . ثقه متقن صاحب حدیث واز اکابر صوفیه است . کتاب (اربعین صوفیه) از تصنیفات اوست . درماوراء النهر ، اصفهان ، مصرو حجاز سیاحت کرده . وفات او سه شنبه هفدهٔ ماه شوال سنه ۴۱۲ واقع شده .

سرخسی :

ابوالحسن علی ابن احمد ابن عمر سرخسی استماع حدیث وکتابت آن بسیار نموده لیکن روایت اندك کرده ثقه است . وفات درجمادی الاخری سنه ۳۷۹ .

قراب :

ابو یعقوب اسحاق ابن ابو اسحاق ابراهیم سرخسی هروی دارای مؤلفات‌عدیده است ازجمله تاریخی نوشت در دوجلد مشتمل بر شرح حال ووفات علمای امت از عهد پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم تاسنه ۴۲۹ ؛ که سال وفات خود اوست . حافظ ، زاهد بوداز دنیا باندك قناعت و در علم وسمت‌نظر داشت . شیخ الاسلام خواجهٔ انصار استماع‌حدیث ازو کرده . تولد ابویعقوب سنه ۳۵۲ ووفاتش چنانکه درفوق ذکر رفت سنه ۴۲۹ بوده .

ابو ذر هروي :

عبد ابن احمد ابن محمد انصاری مالکی هروی در هرات ، سرخس بلخ مرو ، بصره ، بغداد دمشق ومصر استماع حدیث کرد . بعدها درمکه مجاورت اختیار نموده معجمی در شرح حال شیوخ خود تالیف کرده . مؤلفات دیگری نیز در حدیث وغیره دارد . ابوذر در سنه ۳۵۵ تولد ودر سنه ۴۳٤ وفات نمود .

ابونصر سجزي : ـ

عبیدالله ابن سعید ابن حاتم وائلی بکری سجزی نزیل حرم و مصر در خراسان ، شام ، حجاز عرق و مصر استماع حدیث نموده (الامانةالکبری) کتابی در مسئله قرآن از آثار اوست در حفظ بر اقران برتری داشت . در مکه سنه ٤٤٤ وفات یافت .

دربندي : ـ

ابوالولید حسن ابن محمد ابن علی بلخی در بغداد و دمشق حدیث استماع نموده . رویْ الحفظ لیکین صدوق بود . وفات او در سمرقند سنه ٤٥٦ .

وخشی : ـ

ابوعلی حسن ابن علی ابن محمد ابن احمد ابن جعفر بلخی وخشی در عراق شام و مصر استماع حدیث نموده بعضی او را بقدر تهمت زدند ولی .

حافظ فاضل ثقه است . سماعش بسیار بود اما روایت اندك می نمود . گویند خواجه نظام‌الملك مدرسهٔ در بلخ بنا کرده، وخشی را دران مدرس ساخت و سنن ابودا ودرا ازو خواند وخشی در علوم حدیث، لغت ونحو خبرتی بسزاداشت. وفات او در پنجم ربیع‌الآخر سنه ٤٤١ روی داده

شیخ‌الاسلام .

ابو اسماعیل عبدالله ابن محمد ابن علی انصاری هروی دارای فنون فضائل وانواع محاسن بود در تائید دین وترویج سنت ذره مداهنه روا نمیداشت ازین‌جهت بارها زحمتها دیده و مشقتها کشیده سیصد هزار حدیث با اسناد یاد داشت شیوخ او بقبول خودش بسه صد نفر میرسد که از ایشان حدیث شنیده و نوشته همه صاحب حدیث و بر طریق سنت پی سپر بودند . شیخ در تفسیر ، حدیث عربیت ، تواریخ ، انساب و تصوف بی نظیر بود مذهب حنبلی داشت . آثار شیخ چنانکه آقای جویا نوشته اند متعدد است ازجمله منازل السائرین او بقول مؤلف تذکرة الحفاظ درنظر ارباب تصوف بسیار قیمت دار و موافق باذواق و موا جید اینطا یفه است درین کتاب مسئلهٔ محو و فنا را موافق بتوحیدشهود بیان نموده رویهمرفته بیانش درین کتاب سبك‌مخصوصی داشته جدا از سبك صوفیهٔ تا بمین . شیخ روز جمعه دوم ماه شعبان وقت غروب آفتاب سنه ٣٩٦ تولد و در ماه ذیحجهٔ سنه ٤٨١ وفات‌کرد .

مسعود ابن ناصر :

مسعود ابن ناصر ابوسعید سکزی در سجستان هرات ، نیشاپور اصفهان و بغداد استماع حدیث نموده . حافظ ضابط متقن بوده . وفات جمادی‌الاول سنه ٤٧٧ .

محمد ابن حسن

ابوسعید محمد ابن حسن مکی هراتی از عباد محدثین است در مصر و مکه و بغداد استماع حدیث نموده حفظی بتمام داشت . وفات او در هرات بماه شعبان از شهور سنه ٤٩١ اتفاق افتاد .

ابن مرزوق :

ابوالحسین عبدالله ابن مرزوق هروی از موالی شیخ الاسلام‌است نخست در هرات از شیخ‌الاسلام و سائر محدثین و بعد در ری ، اصفهان ، همدان ، کوفه و واسط حدیث استماع کرد حافظ متقن بود . تولد ابن مرزوق در سنه ٤٤١ و وفات در ماه جمادی دوم سنه ٥٥٧ واقع شد .

بغوی :

ابو محمد حسین ابن مسعود بغوی صاحب تفسیر معالم‌التنزیل و شرح‌السنه و تهذیب و مصا
حافظ امام متعبد قانع بود اهالی مرو ازو حدیث روایت کرده اند وفات در مرو ماه شوال
۵۱۶ بعمر هشتاد روی داده .

سمعانی :

ابوبکر محمد ابن منصور سمعانی مروزی در مرو ، نیشاپور ، بغداد ، کوفه
حرمین استماع حدیث نموده درین‌فن بمنتهای مهارت رسید چنانکه نوبتی درمجلس وعظ اوبعه
که ازمهارتش درین‌فن انکار داشتند بگفتهٔ خوداو امتحاناً ده حدیث‌را نوشته اسناد بعضی
حذف وازبعضی‌را بهم درآمیختند سمعانی‌فوراً هراسم‌را بجایش نهاده ترتیب‌داد . سمعانی در
۴۳ بماه‌صفر سنه ۵۱۰ وفات‌کرد

اسجافی :

ابوالعلاء صاعد ابن سیار هروی‌حافظ‌دارای‌اتقان وکثرت روایت بوده . درسفر حج ا
حدیث دربغداد نمود . وفات‌او بقریهٔ غورك‌هرات درذیقعد سنه۵۲۰ اتفاق افتاد .

حافظ ابوالنضر

عبدالرحمن ابن عبدالجبار هروی محدث هرات بقول تذکرة الحفاظ ازشیخ الاسلام و
استماع حدیث نموده نرم خوی نیك‌سیرت سخی متواضع بود تولد اودرسنه ۴۷۲ وفات در
ذی‌الحجه سنه ۵۴۶ بوده .

سنجی :

ابوطاهرمحمد ابن‌ابوبکر مروزی درخراسان اصفهان ، بغداد ، کوفه وحجاز حدیث اس
نمود ثقه ، قانع ، متواضع بود . تولدش درحدود سنه۴۶۳ ووفات درشوال ازشهور سنه ۸
روی داد .

سمعانی

ابوسعدعبدالکریم ابن‌ابوبکرمحمد ابن‌منصورسمعانی مروزی‌صاحب تصنیفات متعدداست درنیشاپ
اصفهان ، بغداد ، کوفه دمشق بخارا ، سمرقند وبلخ استماع حدیث نمود حافظ ، ثقه عادل نی
سیرت خوش صحبت بود علاوه برحفظ حدیث قرآن‌را نیزحفظ کرد ـ گویند شیوخ‌او بهفت‌ه

میرسید . معجم‌البلدان یکی‌ازآثار اوست . تولدش درشعبان سنه۵۰٦ ووفاتش درمروبسن پنجاه وشش درسنه ۵٦۲ روی داد .

زاغونی :

ابوعبدالله‌حسین ابن‌محمدمروزی ازوی زاغونی ازامام بغوی‌صاحب معالم التنزیل وغیره حدیث استماع‌نموده شخصی صالح‌قانع خوش گذران‌بود درمتن و اسناد حدیث ولغت معرفتی بسزاداشت . تمام‌عمر درطلب وتدوین حدیث بسربرد . (قیدالاوابد) مجموعهٔ‌بیشتر ازچارصد جلد مشتمل تفسیر ، حدیث‌فقه‌ولغت ازآثاراوست . درسنه۴۷۲ تولدودر دوازدهٔ جمادی‌الاخری سنه۵۵۹ وفات کرد .

(باقیدارد)

آثار محررین افغانستان

٤

نگارش . م . کریم خان (نزیهی)

مقاله فی عرض: بعضی آ نرا تنها (۱) (عرض) و برخی (۲) (مقاله فی عرض)قید نموده اند .وتالیف آن بروایت نامهٔ دانشوران (۳) در اصفهان بوده ، وشیخ دران راجع باقسام عرض (٤) (از مقولات عشر ـ منطق) بحث می نماید .

وآنچه در قاموس الاعلام ومقدمهٔ منطق المشرقین مذکور (غرض) با غین معجمه نگاشته آمده ، از اغلاطی است که در طباعت رو داده است ، نه چیز دیگری .

مقاله : (فی هیئته الارض من السما وکونها فی الوسط) تنها در (قاموس الاعلام) (ومقدمهٔ منطق المشرقین (٥)) چنین اسم تالیفی از شیخ دیده میشود .

ولی در نامهٔ دانشوارن (٦) تالیفی از شیخ باسم) مقاله در هیئت ارض وبیان آ نکه ثقیل مطلق است) نامبرده شده ، تالیف آ نرا دراصفهان مینگارد . وشاید که از هردو اسم درنفس الامر ، مطلوب یك کتاب باشد . که در اثر استنساخ کاتب وترجمه بفارسی دو چار چنین تحریفی گردیده است . والله اعلم . و علاوةً بنامیکه در نامهٔ دانشوران تذکر یافته است ، درمآ خذیکه بدسترس مابود . هیچ اثری بنام شیخ دیده نشد .

(۱) مقدمهٔ منطق المشرقین ص ٪ س ۱۹　　(۲ (نامهٔ دانشوران، ج اول ص ۸۸ س ۷ وقاموس الاعلام ج اول ص ۶۳۷　　(۳) نامه ج اول ص ۸۷ وص ۸۸ .

(٤) مقولات عشر(قاطیغوریاس (بحث جوهر وعرض) Catngories عبارت ازمحث موجود انیست که منطقین آنرا بردو قسم تقسیم نموده اند (۱) جوهر(۲) عرض . وعرض عبارت از نه چیز است . (۱) کیفیت (۲) کمیت (۳) زمان (٤) مکان (٥) وضع (٦) ملك (۷) اضافه (۸) فعل (۹) انفعال . رجوع شود به کتب منطق .

(٥) قاموس الا علام ج اول ص ۶۳۷ ومقدمهٔ منطق المشر قین ص یح (٦) نامهٔ دانشوران ج اول س ۸۸ ص ٤ .

الحکمة المشرقیه : باوجو دیکه درنامهٔ دانشوران ، حبیب السیر ومقدمهٔ منطق المشرقیین اسمی ازان برده شده است . ولی در هیچیك از آنها اطلاعی به نسبت آن نداده اند . فقط اینقدر بخور اسرائیل در تاریخ فلسفه ئیکه اصل آن از (آبه بارب) بوده ، وآن را بترکی ترجمه ودران قسمی راجع بفلسفه اسلام تزئید نموده است ، در ضمن تفصیلاتیکه راجع بمفاد شیخ میدهد یکی از آثار دیگر شیخ را (داثر بفلسفهٔ شرق) نیز تذکر داده مینویسد (۱) ؛ که دران شیخ عقاید ونظریات مخصوص فلسفی خودرا مفصلاً بیان کرده است . که برای دانستن عقائد ونظریات شخصی او مطالعهٔ کتاب مذکور لازم است . و متاسفانه در اثر حوادث روزگار بکلی از بین رفته ، امروز چیزی ازان نمانده است . اما از مطالعهٔ مقدمه منطق المشرقین ظاهر میشود که ؛ بکلی کتاب مذکور از میان نرفته . ممکن است بعض از قسمتهای آن موجود شود (۲) .

وباوجودیکه بجور اسرائیل از اسم آن اطلاعی نداشته ، از موضوع آن یاد آوری میکند . بظن غالب مقصودش همین (حکمة المشرقیه) است که تالیف آن نظر بنگارش نامهٔ دانشوران (۳) در اصفهان بوجود آمده . والله اعلم .

رساله فی الموسیقی : تنها مرحوم حاجی خلیفه در کشف الظنون (٤) اسمی ازین تالیف شیخ برده است وبس . وابوالصلت امیه ابن عبد العزیز اندلسی (٥) نیز بنام مذکور رسالة در علم موسیقی دارد .

مقاله: (فی کیفیةالرصدو مطابقة معالعلم الطبیعی) و بغیر ازین که ؛ درکتب معدودی (٦) اسناد تالیف آنرا بشیخ (ابو علی سینا) داده اند ، در کتب سایره حتی اسم آن نیز دیده نشده ، بنا بران اطلاعی نیز راجع بران بدست نیامد .

(۱) تاریخ فلسفه ترجمه بخوراسرائیل ص ۲٤۲ طبع اسلامبول. (۲)مقدمهٔمنطق المشرقین ص ك
(۳) ج اول ص ۸۸ . (٤)کشف الظنون ج اول ص ٥٦٦ . (٥) ابوالصلت امیه ابن عبد العزیز از مشاهیر اطباو حکمای اسلام است ، تولدش در قصبهٔ (دانیه) اندلس بوده ، بعداز تحصیلات خود در اشبیله ، مهاجرت افریقه رااختیار نموده ، زمانی درمهدیه اقامت گزید . در طب ، علوم حکمیه ، طبیعیه ، ریاضیه ، هیئت ونجوم فرید عصر خودبوده ، در ادبیات ، شعر وموسیقی مهارتی کاملی داشت ، درسنه ٥۲۹ هـ درمهدیه وفات نموده ، درعلم ادب اشعاررا ثقه ،مولفات ورسائل مهمی از خود بیادگار گذاشته است .

(٦) مقدمه منطق المشرقیین ص یح س ۱۰ ونامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸و قاموس الاعلام ج اول ص ٦۳۷ .

الرسالة الاضحویة : بر طبق اطلاعاتیکه به نظر میخورد (۱) سوای (کتاب المعاد) و (کتاب المبدأ والمعاد) کتابی است در معاد ، که بقرار نگارش نامهٔ دانشوران و مقدمهٔ منطق المشرقیین ، شیخ آنرا از برای امیر ابوبکر محمد ابن عبید (۲) در اصفهان تصنیف نموده است .

رسالة فی الاضحیة : تتبع مرحوم حاجی خلیفه در کشف الظنون (۳) از وجود چنین رساله مولفه شیخ بما اطلاع میدهد و بس .

الحکمة العرشیه: بقراریکه نگاشته اند (٤) عبارت از کلام مرتقی است درالهیات که شیخ آنرا در اصفهان به رشتهٔ تالیف در کشید .

الآلات الرصدیه : مقاله ئیست که شیخ ؛ هنگامیکه بفرمایش علاءالدوله ابن کاکویه درصدد تاسیس رصد خانه در اصفهان بود ؛ درآنوقت راجع به احوال آلات رصد آنرا نگاشته است (٥) .

المناظرات : بنابر روایت نامهٔ دانشوران (٦) عبارت از مناظر اتیست که بین شیخ (ابوعلی سینا) و ابوعلی نیشاپوری (در ماهیت نفس) در اصفهان واقع شده است .

الحکمته لقدسیه : نیز مطابق نگارش مرحوم حاجی خلیفه (۷) از جله کتب مولفه شیخ ابوعلی سینا است .

سته عشر مسئلة : درقاموس الاعلام و مقدمه منطق المشرقین (۸) بنام (ست عشره مسئله) و در نامهٔ دانشوران (۹) باسم (رسالهٔ هیجده مسئله) اسمی ازان

---

(۱) مقدمهٔ منطق المشرقیین ص ك س اخیر و نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ و قاموس الاعلام ج اول ص ٦۳۷ .

(۲) راجع باین شخص اطلاعی بدست نیامد . (۳) کشف الظنون ج اول ص ٥٤۱ .

(٤) حبیب السیر ج ۲ جز و چهارم ص ٦۲ و نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ .

(٥) مقدمه منطق المشرقیین ص یح س ۹ و نامهٔ داشوران ج اول ص ۸۸ و قاموس الاعلام ج اول ص ٦۳۷ .

(٦) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ . (۷) کشف الظنون ج اول ص ٤٥۰ .

(۸) قاموس الاعلام ج اول ٦۳۷ و مقدمهٔ منطق المشرقیین ص کا . (۹) نامهٔ دانشوران جلد اول ص ۸۸ س ۳

برده اند . اما صحیح آن (ستةعشره مسئله) بوده و عبارت از جواب شانزده مسئله ئیست که ابوریحان بیرونی (۱) از شیخ سؤال و شیخ آنرا در اصفهان بجواب آن نگاشت (۲) .

عشر مسئله : این رساله نیز نظر بنگارش قاموس الاعلام مرحوم شمس الدین سامی (۳) عبارت از اجوبه ئیست ، که شیخ آنرا راجع به سوالات ابوریحان مزبور برشتهٔ تالیف درآورد .

اما براویت مقدمهٔ منطق المشرقین (٤) رساله ئیست که شیخ آنرا در جواب سوالات بعضی از اهل عصر نگاشته است .

مفاتیح الخزائن : بقراریکه درمقدمه منطق المشرقین (٥) نگاشته آمده . رساله ئیست درمنطق و بغیراز مقدمه منطق المشرقین در کتب دیگر اسم آن نظر بخورد .

المدخل الی صناعة الموسیق : نظر به نگارش نامهٔ دانشوران ومقدمه منطق المشرقین (٦) سوای رسالهٔ موسیق نجات رسالهٔ مستقلی است در موسیق ، که شیخ آنرا در اصفهان بتصنیف رسانده است .

الکیما : رساله ئیست که شیخ آنرا بجهت شیخ ابوالحسین سهل ابن محمد السهیلی وزیر مامون خوارزم شاه نگاشته است (۷) ولی درنامهٔ دانشوران (۸) بنام (کتاب درعلم کیمیا ودرهیئت صور فلکیه) اسمی ازان برده شده ، تالیف آنرا درخوارزم مینویسند . واز نگارش اخیر استنباط میشود ، که رسالهٔ مزبور تنها درعلم کیمیا نیست .

(۱) محمد ابن احمد خوارزمی معروف بابوریحان بیرونی متولد در ۳ ذیحجه سال ۳٦۲ هدر خوارزم از علمای نامدار و اجلهٔ ریاضیون عالم اسلام است . درعلم جغرافیا و تاریخ طبیعی وهیئت از سربر آورده گان مشاهیر علوم مزبور بوده ودرین زمینه تالیفات مهمی دارد : ازآنجمله (الآثار الباقیه عن القرون الخالیه) و (قانون) است که بنام سلطان مسعود ابن محمود غزنوی تالیف نموده است و غیره وغیره وفاتش به اصح روایات در دوم رجب سال ٤٤٠ هجری در غزنی باتفاق پیوست (۲) نامه ج اول ص ۸۸ .

(۳) قاموس الاعلام ج اول ص ٦۳۷ (٤) مقدمهٔ منطق المشرقین ص کا .

(٥) مقدمهٔ منطق المشرقین ص یز س ۱۷ (٦) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ ومقدمهٔ منطق المشرقین ص یع (۷) مقدمهٔ منطق المشرقین ص یغ . (۸) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۲ .

تعقب ، واضع الجدلیه: سوای اینکه در قاموس الاعلام مرحوم شمس الدین سامی و مقدمهٔ منطق المشرقیین (۱) اسمی از ن برده شده است ، در کتب دیگر از وجود چنین تالیف (از شیخ) اسمی نبرده اند .

المنطق بالشعر : بقراریکه می نگارند (۲) : سوای (القصیدة المزدوجه) این نیز منظومهٔ درعلم منطق است ، از شیخ ابوعلی سینا .

سلامان وابسال : نظر بنگارش علامه قاضی احمدابن خلکان دروفیات الاعیان واستاد فرید وجدی دردائرة المعارف (۳) سلامان وابسال نیز ازجمله رسائل جدیده (بمانند رسالهٔ حی بن یقظان و رساله الطیر) است که شیخ (ابوعلی‌سینا)تالیف نموده است . و (وفیات الاعیان وانباء ابنأ الزمان) تنها کتابیست که دران از وجود رسالهٔ بدیعه (سلامان وابسال) شیخ نامبرده شده ،ومأخذ فرید وجدی نیزبطوروضوح وصراحت ظاهراست که تاریخ مذکور بوده میباشد، چه عیناً عبارت ابن‌خلکان رابدون یک تغییر وتحریفی نقل‌نموده است .

مرآة العجائب: قراریکه مرحوم‌حاجی خلیفه در جلد دوم کشف الظنون باب الکاف (٤) درموقعیکه از اسامی یکعده کتب مؤلفه درعلم کیمیا اسم برده است، بعبارت (ومرآة العجایب لابن سینا) نیز کتاب مذکوررا یادآور شده، نسبت تالیف آنرا بهشیخ‌داده‌است. ولی متاسفانه درکتابهای دیگر اسم آنهم دیده نشد .

کتاب : (تدبیرالجند والممالیک و العساکر و ارزاقهم و خراج الممالک) نیز کتابیست در حکمهٔ عملی و بروایت نامهٔ دانشوران (٥) که اسم آنرا اختصاراً (کتاب در تدبیر لشکری و اخذ خراج از ممالک) قیدکرده ، از جمله کتبی است که شیخ تالیف آنرا در اصفهان نموده است .

کنوز المغرمین : مطابق نگارش مرحوم چلپی (٦) رسالهٔ مختصر است در نیرنجات وطلسمات . وچنانکه خود مؤلف (شیخ‌الرئیس ابو علی سینا) راجع بتالیف کتاب مذکور چنین متذکر شده مینویسد ؛ گروهی ازمن خواهش نمود ، که کتابی در نیرنجات ، طلسمات ورقیه تالیف نمایم . پس بنابر تقاضای آنها ، کتاب مذکور راتالیف و برهفت فصل مرتب نمودم . و بغیر ازحاجی خلیفه مؤرخین دیگر متاسفانه از وجوداین کتاب سراغی نداده‌اند .

(باقی دارد)

(۱) قاموس الاعلام ج اول ص ٦٣٧ و مقدمه منطق المشرقیین ص یز س ۱۸ .
(۲)مقدمهٔ منطق‌المشرقیین ص‌یز‌س‌۱۵ (۳) وفیات‌الاعیان ج اول‌ص۱۵۳ ودائرة‌المعارف فرید وجدی ج ٥ ص٣٥٦ (٤) کشف الظنون ج دوم ص ٣٤٦ س ۲ .
(٥) نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ س ۸ . (٦) کشف الظنون ج دوم ص ٣٣٧ .

از رستهٔ اشخاص بزرگ

سید جمال الدین افغان

مترجم آقای میرغلام احمدخان کندکشر
عضو مجلس اصلاح و ترقی
عسکری در کابل

در زیر ریاست ابراهیم علاء الدین
بك از طرف یك هیئت منتخبه
علمیه تورك تحریر و ازطرف
جریده مصوره نشر و در
مطبعهٔ ثبات استانبول طبع گردیده
است فی سال ۱۹۲۷ مسیحی

در اثنای که این انقلاب بزرگ تورك برای تمام اقوام مشرق در خصوص بیداری و اعتلا و مدنیت فیض رسانی میکند یك شخصیتی موجود است که باید ماجرای خاطرات و مساعی او بخاطر آورده شودوآن شخصیت هم عبارت ازشخص سید جمال الدین افغان است این نادرهٔ خلقت که در وسط اسیا تولد یافته و اسم آن در هر طرف دنیا یاد میشود حرکات انتباه خویش را که در شرق نو نو بیدار میسازد نیم عصر پیشتر ازین برای عزم دمیدن آن برخواسته و تا وقتیکه در اسلامبول حیات فانی را وداع کرده است ازین مجاهدهٔ خویش باز نه ایستاده است .

سید جمال الدین افغان درسال ۱۲۵٤ هجری تولد یافته است دربارهٔ محل تولدآن اختلاف وارداست نظر بیك روایت درقریهٔ اسد آباد همدان تولدیافته است و نظر بیك روایت دیگر درقریهٔ اسعد

آبادکنر افغانستان تولد گردیده است این مسئله نه تنها بعداز وفات او بلکه درحال حیات او هم موجب قیل وقال گردیده است اما خوداو چیزی را که دائما گفته اینست که : —

« هیچ احتیاج باین ندارم که خود را بیك ملتی نسبت دهم، من افغان میباشم »

آنهائی که میگویند مشارالیه دراسد آباد تولد گردیده است چنین نشان میدهند که بسبب معاملات ظالمانه حکومت مستبدهٔ ایران خودرا بملت افغان نسبت داده است . بعداز قید این دو روایت کمارا آنقدرها علاقه‌دار نمیسازد صرف نظر کرده ازوقایع خارق العادهٔ حال حیات او کمارا علاقه‌دار میسازد بحث میکنیم : —

ازآنجائی که ملیت این ذات ایرانیها وافغانها را علاقه‌دار کرده است جراید ایران دائما اورا « جمال‌الدین اسدآبادی » لقب میدهند نام پدر سیدجمال‌الدین افغان سیدصفدر بوده نسبت آن به محدث مشهور سیدعلی الترمذی وباین واسطه چون بحضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه ابن حضرت علی کرم الله وجهه میرسد سیداست . سیدصفدر درمملکت خویش مالك یك امارت مستقلهٔ محلی بوده بعدها امیردوست محمد خان موقع را ازاو سلب کرده مشارالیه را بابرادرهـا وپسرش سیدجمال‌الدین بکابل جلب کرده است درین وقت که سال ۱۲۶۱ هجری بود سید جمال‌الدین بعمر هفت ساله بود .

سید جمال الدین بعمرهشت ساله حیات خودرا بصرف تحصیل علم حصر کرده وتابعمر (۱۸) در افغانستان بتحصیل علوم و فنون دوام داشت در ظرف این مدت علوم : صرف ونحو ، منطق معانی ، بیان ، ریاضیه ، فقه ، اصول فقه ، کلام وتصوف را تحصیل کرده است . معلمین او درین دروس از جملهٔ علمای متبحرهٔ افغانستان بشمار میرفتند که از جملهٔ آن یکی « ماهر ابن علی » نام یك ذات باعلم وفضلی بود پس از تحصیل دروس مذکوره سید جمال‌الدین افغان بتحصیل کتب مشهورهٔ اسلامیه صرف اوقات کرده تتبعات آن زیاده تر در فلسفات و آلهیات اسلامیه بوده است .

در سال ۱۲۷۲ هجری بعمر (۱۸) بعداز اتمام تحصیل در کابل از افغانستان بهندوستان رفته از یك طرف به تتبعات علمیهٔ خویش دوام داشته واز طرف دیگر باصول اوروپا علوم ریاضیه وحکمیه را تحصیل کرده است . بعداز مدت یکسال یعنی درسال ۱۲۷۳ به نیت ادای فریضهٔ حج به اجرای یك سیاحت (که تخمیناً بقدر یك سال دوام کرد) پرداخت علاوه برادای حج در بارهٔ اخلاق وعادات اقوام اسلامیه که در راه سیاحت او تصادف کرده اند تتبعات خیلی عمیقانه

کرده است . پس ازآن بافغانستان آمده در حکومت امیر دوست محمدخان یکی از ماموریت ها داخل شده و مصادف این وقت که امیر دوست محمد خان برای ضبط هرات به محاصرهٔ هرات مشغول بود سید جمال‌الدین افغان برفاقت پسر او سردار محمد اعظم خان هم در معیت امیر مشارالیه حاضر بود .

وقتیکه امارت افغانستان به سردار محمد اعظم خان تعلق گرفت برای رفیق خود سید جمال‌الدین افغان موقع بزرگی داده و او را بمقام مشاوری خود گرفت . در ظرف این مدت در افغانستان محاربات داخلیه دوام داشته و در تمام این احوال سید جمال‌الدین افغان در کابل حاضر بود بعد از آنکه در نتیجهٔ محاربات امیر محمد اعظم خان برطرف گردیده و بجای او برادر خورد ش امیر شیر علیخان تکراراً بموقع امارت افغانستان قرار گرفت از نقطهٔ نظر احترام عشیرت و ترس از مخالفت افکار عمومیه نتوانست بسید جمال‌الدین افغان ضرری برساند . باوجود آن سید جمال‌الدین بودن خود را در کابل و افغانستان لازم ندیده و برای رفتن به حج از امیر شیر علی خان اجازه خواست . امیر مشارالیه بشرطیکه از راه ایران نگذشته و با امیر سابق محمد اعظم خان ملاقی نشود باو اجازه داده و سید جمال‌الدین باینصورت از افغانستان هجرت و مفارقت نمود .

نظر به یك روایت سید جمال‌الدین افغان درین اثنا یك بار به حدود روسیه رفته و بروس ها وعده داد که در بارهٔ احوال داخلیهٔ افغانستان ژورنال بوی بدهد و از طرف روس ها مظهر قبول شده بود .

سید جمال‌الدین افغان منتظماً ژورنال های بوی داده و از طرف روس ها در مقابل آن اجرت معین برای او داده میشد اما روزی فهمیده شد که تمام اخبار مذکوره خلاف حقیقت بوده و بنابرین مشارالیه بالمجبوریه حوالی روسیه را ترك کرده است .

در سال ۱۲۸۵ هجری سید جمال‌الدین افغان بهندوستان رفته حکومت هند علمای هند را از مذاکره و اجتماع با مشارالیه منع کرد . مشارالیه پس از یك ماه اقامت در هند ذریعهٔ یك واپور از راه قانال سویس بمصر رفته تخمیناً چهل روز در آنجا اقامت داشت .

در ظرف این مدت با محفل علمی « الازهر » آشنا شده طلاب مدرسهٔ مذکوره که از سوریه بودند به نسبت سید جمال‌الدین افغان حرمت بسیاری نشان داده و از مشارالیه تدریس « شرح الاظهار » را آرزو کردند . سید جمال‌الدین افغان چندی بایشان شرح الاظهار را درس داده بعد از آنکه

باسلامبول رفت در سال ۱۲۸۷ وقتیکه باسلامبول آمد چون شهرت علمیهٔ این ذات تمام آفاق اسلامیه را فراگرفته بود از طرف خلق اسلامبول با یك روی ممنونیت استقبال کرده شد پس از چند روز باصدر اعظم « عالی پاشا » ملاقات کرده صدر اعظم وتمام رجال حکومت بسبب فضیلت سید ازو احترام ودرمقابل او مجلوب گردیدند دیری نگذشته بود که نام سید در تمام محافل علم وادب شهرت یافته بسهٔ ملیهٔ او عبارت از یك چپن فراخ ویك دستار بزرگ بوده ودرتمام مجالس کبیره این قیافت ملیهٔ خودرا هیچ تغیر نمیداد .

بعد از آن بهجملهٔ اعضای مجلس معارف تعین گردید ودرعین زمان درجوامع کبیرهٔ سلطان احمد وآیا صوفیه موعظه های دینی واجتماعی میداد .

در ماه رمضان المبارك سال ۱۲۸۷ هجری مدیر عموی دار الفنون خواجه تحسین افندی از سید جمال‌الدین افغان خواهش کرده که‌دردارالفنون یك کونفرانسی بدهد مشارالیه اگر چه ضعف زبان تورکی را عذر قرار داد اما بسبب اصرار خواجه تحسین افندی بالمجبوریه اعطای یك کونفرانس راقبول کرده مباحث آن را نوشته بناظر معارف صفوت پاشا تقدیم نمود .

موضوع کونفرانس از طرف نظارت معارف واز طرف مجلس معارف باممنونیت تصویب کرده شد .

در روز اعطای کونفرانس صالون دارالفنون از رجال حکومت ، اهل علم ، ارکان مطبوعات ، نظار و سائر اهالی و مستمعین تماماً پر شده بود . هرکس این عالم مشهور اسلام و افغان را دیدن و سخن های او را شنیدن میخواست . تنها شیخ‌الاسلام آنوقت حسن فهمی افندی خیلی مخالف سید جمال‌الدین افغان بود این شخص بیچاره از شهرت این ذات بابرکات بفکر اینکه مبادا « شیخ‌الاسلامی را از دستش بگیرد » ترسیده و بنابرین رقیب او شده بود .

بناءً علیه وقتیکه سید جمال‌الدین افغان به منبر خطابه برآمده ایراد نطق مینمود شیخ‌الاسلام حسن فهمی افندی بامید یافتن یك خطا تماماً وضعیت یك مترقب را گرفته بود . سید جمال‌الدین افغان درین کونفرانس خود : ـ معیشت انسانیه را بیك « بدن حی » تشبیه و تمام « صناعت » را بموقع یك یك عضو نشان میداد ـ ازجسم و روح بحث کرده وقتیکه مسئله بفرق بین « نبوت » و « حکمت » انتقال کرد گفت : ـ « حضرت نبوت موهبهٔ الهیه است با کسب بدست آورده نمیشود . یختص الله بهامن یشاء من عباده والله اعلم حیث یجعل رسالته ذات باری تعالی بدرجهٔ نبوت کسی را که بخواهد ال

از بندگانش امتیاز و اختصاص میدهد ، همچنین ذات خداوندی داناتر است به اینکه شخصی را برسالت خود انتخاب نماید . فقط حکمت ، فکر ونظر با معلومات میتوان بدست آورده شود.»

بین نبی وحکیم اینچنین یك فرق نشان داد : ــ

نبی از خطا معصوم است فقط حکیم خطا میتوان کرد . احکام نبوت چون بالای علم الهی مؤسس است درین راه بهیچ یکصورت باطل صدور نمیکند و عمل کردن باین از فرایض ایمان است فقط بیائیم بمسئلهٔ حکما : ــ

«اتباع باینها اصلاجایز نیست . تنها آنهای را که افضل واولی باشند تفریق کرده بآن افکار تبعیت میتوان کرده شد که : این برای قسمی که شایان اتباع باشد هم شریطهٔ یگانه لزوم مخالف نبودن آراء مذکوره است بشرع الهی ..» این سخن های سید جمال الدین افغان بسخنها و نوشته های تمام علمای اسلامیه موافق بود. فقط تنها شیخ الاسلام بسبب رقابتی که نسبت حضرت سید داشت بر علیهٔ او برآمده گفت :ــ

سید جمال الدین افغان «نبوت را بمرتبهٔ صناعت فرو آورده وبرای اثبات سخن درموضوع کونفرانس صنعت وصناعت ازنبوت بحث کرد پس آنراهم باعداد صنایع داخل نمود .» حتی درینخصوص برعلیه سید جمال الدین افغان ، ازطرف وکیل دوس همیك رساله بزیر تحریر گرفته شده بود .
وهم این موضوع را رنگك رنگك روایت میکنند :ــ

در اثنای که سید جمال الدین افغان دائر بصنعت وصناعت کونفرانس مذکور را ایرادمیکرد این راهم گفت که : ــ « وقت این نیست که تنبل ومسکین بنشینیم باید بکوشیم زیرا هرکس تنها بسایهٔ کوشیدن میتواند بهر مقصدی که داشته باشد برسد حتی حضرات انبیای عظام علیهم الصلواة والسلام هم وقتیکه نکوشیده اند وزحمت نکشیده اند عقب مانده اند . » این سخن سید جمال الدین افغان از طرف شیخ الاسلام وطرفداران او باینصورت تحریف کرده شد که :ــ انسان با کوشیدن پیغمبر هم میشود. » وباین ترتیب برعلیه وبمخالفت سید جمال الدین افغان برآمدند . محمد علی توفیق بك در صفحهٔ ــ ۲۶۲ شمارهٔ ــ ٤ کتاب رسمدار در زیر سرلوحه مدنیهٔ « بدیعهٔ شعر وحقیقت » میگوید که : ــ

سید جمال الدین افغان در دار الفنون معلم بود . تحسین افندی در اثنای که باین رفیق خود برابر برای تربیهٔ افکار خلق خدمت میکردند بصورت غیر منتظر دوچار فلاکت شد .

در وقت صدارت عالی پاشا یك روز سید جمال الدین افغان در دارالفنون یك درس عمومی

میداد . خواجه تحسین افندی هم در کرسی تدریس با او حاضر بود مشارالیه این را بطلبه می فهمانید که : هوای نسیمی و تنفس باعث اصلی حیات میباشد تقاریر و بیانات خود را با تجربه ثابت کردن خواسته بزیر یك فانوس مخلیته‌الهوا یك کبوتر نهاد . فانوس چون با هوا پربود کبوتر بالطبع طپیدن و پریدن میخواست .

در عقب این وقتیکه هوای فانوس تخلیه کرده شد کبوتر موقوف و ساکت ایستاده و اثر حیات نشان نمیداد . پس ازین تجربهٔ معروفه که هر روز در هر در سخانه تکرار کرده می شد ایضاحات و ملاحظات متممهٔ که سید جمال‌الدین افغان میداد از طرف خلق سؤ تفسیر یافته و بنابرین دارالفنون بند گردید . هجومی که بر علیهٔ سید جمال‌الدین افغان جریان یافت تنها باین قدر کفایت نکرد وقتیکه سید در یکی از جوامع شریفهٔ سلطان احمد و یا آیا صوفیه از کتاب « احیأ علوم‌الدین » فیلسوف اسلام « امام ابو احمد غزالی » که نسبت او خیلی احترام داشت راجع بعلمای سؤ یك موعظهٔ ایرادکرد درآن وقت ازجهلای اسلامبول که در کسوهٔ علمأ خود شان را نشان میدادند هجوم های مدهشی دید .

و الحاصل سیدجمال‌الدین افغان که درین کونفرانس و موعظهٔ خود بقدر ذره هم از حدود شرعیه تجاوز نکرده بود تکفیر کرده شد . چون ازین مسئله علامهٔ مشارالیه باخبر گردید گفت : ـ « آنها مرا تکفیری‌کنند و من هم آن ها را . » ابن سینا در وقت تکفیر خود این چیز ها را گفته بود : ـ

کفر من گذاف آسان نبود	بالاتر از ایمان من ایمان نبود
دردهرچومن یکی وآن هم کافر	پس درهمه دهریك مسلمان‌نبود

من هم باینصورت یك جواب قطعی دادم .

برای شیخ الاسلام حسن فهمی افندی که یك بهانهٔ خونی پیدا شده بود برای تمام و اعظینی که در جوامع ایراد موعظه مینمودندبصورت تعمیم این‌را فهماند که‌سید جمال‌الدین افغان برای نشر « افکار فاسده » کار میکند درمقابل آن سید جمال‌الدین افغان برای مدافعه بر خواست وچون برای حل وفصل مسئله مبیاست باشیخ الاسلام محاکه میشد لهذا طلب محاکه نمود وبنا برین موجب حدت شیخ الاسلام گردید . جرائد آنوقت ازین اختلاف دور و دراز بحث کردند بعضی از جرائد طرف شیخ الاسلام را وبعض از آن طرف سید جمال الدین افغان را التزام کردند .ـ

مسئله بسیار وخامت پیدا کرد بدرجهٔ که حل آن متوقف بامر مقام صدارت عظمیٰ بودتا ینکه صدر اعظم عالی پاشا مفارقت سید جمال الدین افغان را برای چند ماه از اسلامبول لازم دانسته مجبوراً موضوع رابمشارالیه تکلیف کرد . از آنجائی که سید جمال‌الدین افغان درین مسئله‌ذیحق بود اولاً دربرابراین مفلو بیت ناحق بسیار حدت وشدت نموده فقط بسبب امتثال امرمقام صدارت‌عظمیٰ در اوائل ماه محرم ۱۲۸۸ هجری از اسلامبول بطرف مصر حرکت نمود .

سید جمال‌الدین افغان درین سیاحت خود میخواست که تنها تفریح نماید وبرای چندی بمصر اقامت کند وقتیکه درمصر با « ریاض پاشا » ملاقات نمود مشاراليه بنسبت سید جمال الدین افغان بسیار محترمانه پیش آمده بنام حکومت مصر ماهانه هزار غروش معاش برای این عالم بزرگ افغان مقرر نمود واین معاش درمقابل هیچ یك قسم کارنبود . بعد از چندی بیك تعداد بسیاری از طلبه بخدمت او حاضر شده خواهش تدریس بعض از دروس را از او نمودندعلامه مشاراليه هم برای این طلبه از علوم عالیه : کلام ، حکمت (نظریه ، طبیعیه ، عقلیه) علم هیئت ، تصوف واصوله دروس میداد واین دروس را دراقامتگاه خود برای طلبه تدریس مینمود . و علاوه بر دروس مذکور برای طلبه خود از آموختن احساسات ملیه ، افکار حر ، محاکمه و تنقیدات هم صرف نظر نمیکرد .

یکی از محررین مصر که « ادیب اسحق » نام داشت درکتابی که‌درانوقت بنام « الدرر » نشر کرده است در بارهٔ سید جمال‌الدین افغان این سطور را مینویسد :-

« درین اوقات درجرائد مصر مقالات بسیار نشر کرده برای ایقاظ افکار عمومیه کوشیده است . (مظهر بن وضاح) نام مستعار جمال‌الدین است » بلز نظر بافادهٔ عین کتاب سید جمال الدین افغان درین اثنا به « لوجهٔ ماصون های مصر » داخل گردیده ورتبهٔ استادی را احراز وبرتبهٔ « استاد اعظم » انتخاب شده است وبرای واصل شدن بمقصد خود ازین و ضعیت استفاده کرده است .

سید جمال الدین افغان به « الازهر » بعضی اوقات میرفت . مصاحبات و دروس خود را اکثریاً دراقامتگاه خود اجرا مینمود .

سید جمال‌الدین افغان باینصورت از یکطرف بطلبهٔ خود دروس فلسفیات و الهیات را تدریس مینمود و از طرف دیگر باصول کتابت ، ادبیات و حکمیات خیلی اهمیت داده و درینخصوص

بسیار تشویقات مینمود . آنوقت در مصر اصول نوشتن تعلیق با یك اسلوب درست تقریباً وجود نداشت . ارباب قلم بسیار محدود بود و این ها هم عبارت از عبدالله پاشا ، محمد پاشا ، سید احمدپاشا ، مصطفی پاشا ، خیری پاشا ، فکری پاشا ووهبی بودند. بعضی ازین‌ها مسجع ومستقیم مکتوب می نوشتند و بعضی از آن‌ها کتب دینی و اخلاقی و قسماً کتب ادبی تالیف میکردند . در اثنای این فقدان ادبا بغیرت و همت سید جمال‌الدین افغان در مصر ادبا و محررین دیده شد . مرحوم شیخ محمد عبده میگوید که :- « ازده سال باینطرف درین تمام محررین و ارباب‌قلم مصر از اشخاص قدیمهٔ آن شخصی را نمی بینیم . اصحاب قلم مصر که جوان وفقط درصنعت پیر واستاد اند همهٔ آن‌ها ازتلامیذ سید جمال‌الدین افغان شمار میشوند ویا ازتلامیذ او فیض گرفته اند » کونفرانس هائی را که سید جمال‌الدین افغان راجع به نثر و نظم ومسجع و اصول تحریر داده است شاعر سوریه « ادیب اسحق » در کتاب (الدور) خود با اهتمام مخصوص ضبط کرده است . در بارهٔ تأثیر فیض بخشای که سید جمال‌الدین افغان در عالم تحریر بوجود آورده است ذواتی که استطلاع آن را لازم داشته باشند کونفرانس های مذکور را ملاحظه بفرمایند .

« ادیب اسحق » درملاحظاتی که باول این دروس علاوه کرده است میگوید که :- « چیزی راکه من میدانم همهٔ آن را از سید جمال الدین افغان آموخته ام . » . باید این‌را قید کنیم که « ادیب اسحق » یك ادیب و محرر قیمت دارمصراست .

سید جمال‌الدین افغان درین آوان زبان فرانسه را در ظرف یك مدت خیلی اندك آموخت .

این عالم افغان که یك شخص ایده آلیست وانقلابی بود دراثنای فعالیت‌علمی وادبی خود به متفکرین اطراف خود بهیچ یکصورت از زرق افکار استقلال واختلال فروگذاشت نمیکرد . باروبق مجاهدهٔ خود مفتی مشهور مصر « شیخ محمد عبده » هم درین اوقات آشنا شده بود . این مفتی مشهور مصر دریك مقالهٔ خود میگوید که :- پیش از دیدن سید جمال الدین افغان گویا چشمم کور ، گوشم کر وزبانم گنگ بود ! » سید جمال الدین افغان وقتیکه بسن جوانی در هندوستان بود چنانچه بحرکت مشهور اختلالیهٔ بومبارد مان بنگاله داخل بود همچنان این‌بار باکسانی که درمصر حادثهٔ « اعرابی پاشا » را حاضر کرده بودند برابر کار میکرد .

در اوقاتی که در افغانستان بین افغانها و انگلیز ها جنگ جریان داشت

روزی یك لارد انگیز در مصر در حالیکه سید جمال‌الدین افغان هم حاضر بود افغانها را تحقیر کرد و بناءً علیه حضرت سید یك چوکی را برداشته و یك ضربهٔ قوی بفرق آن لارد فرو آورد بعد از آن از مصر مفارقت نمود دراثنای مفارقت از مصر جنرال قونسل ایران «سید نقادی» که برای مراسم وداع حاضر شده بود بعلامهٔ مشارالیه بصورت معاونت یك مقدار پول تقدیم و قبول آنرا از طرف علامه خواهش نمود اما سیدجمال الدین افغان اینطور یك جواب داده بود : ـ

این پول را برای خود تان نگهدارید زیرا یك شیر در هیچ یك جای گرسنه نمیماند .».ـ حالانکه درینوقت مشارالیه بسیار مفلس بود وکتب خود را هم بنزدیکی از دوستانش گذاشته بهندوستان رفت و پس ازاقامت یك چند روز به نیت رفتن امریکا از هندوستان جدا شده اما بعد هـا از رفتن امریکا هم صرف نظر کرده به « لندن » رفت . سید جمال الدین افغان در لندن حسن قبول یافته و بالارد « سالیسبوری » هم ملاقات هـای دور و درازی کرده بود . درین اوقات که در افریقای جنوبی یك حرکت قیام دوام داشت انگلیز ها میخواستند که برای اطفـای آن از نفوذ سید جمال‌الدین افغان بالای این مسلمان ها استفاده کنند و هر چند که درخصوص بعضی مذاکره ها هم بعمل آمد فقط تالیف نقاط انظار ممکن نگردید .

سید جمـال‌الدین افغـان در مدت اقامت خرد در لندن بنـام « ضیأالخافقین » یك مجموعه نشر میکرد .

بعدازآن از لندن به پاریس رفته ودرآنجاباتفاق رفیق مجاهدهٔ خود « شیخ محمد عبده » مجموعهٔ « عروة الوثقی » راطبع و نشر میکردند . عروة‌الوثقی یك اثری بود که دعوای شرق هـا و مسلمانان ها را باکمال طلاقت و بلاغت مدافعه میکرد .

سید جمال الدین افغان در حالیکه از یکطرف به نشر این مجموعه مصروفیت داشت از طرف دیگر با « ارنست رونان » که یکی از علمای مشهورهٔ فرانسه بود در خصوص جریدهٔ « دهبا » یك مناقشه قلمی کرده بود .

بعد ها سیدجمال‌الدین افغان در سـال ۱۳۰۳ هجری مصادف سـال ۱۸۸۶ میلادی ذریعهٔ تلگرام از طرف « ناصر الدین شـاه » بایران دعوت کرده شد این علامهٔ افغـان دعوت شـاه ایران را پذیرفته حرکت نمود چون به « طهران » واصل شد بصورت بسیـار مطنطن استقبال کرده شد فقط چون روز بروز سید جمال الدین افغان در ایران مشهور گردیده وشهرت او زیاده شده میرفت

این مسئلهٔ بطبیعت شاه ایران بدخورد بناءً علیه سید جمال‌الدین افغان متحسس گردیده از ایران بطرف روسیه حرکت نمود . درروسیه زار روس باسید جمال‌الدین افغان ملاقات کرده وبمشارالیهٔ قبول عهدهٔ شیخ الاسلامی مسلمین موجودهٔ روسیه را تکلیف کرد اما سید جمال الدین افغان باینصورت جواب زار را داده بود : ـ « من ذاتاً بطریق مسلمانها میباشم . »

بعد ها در سال ۱۸۸۶ میلادی برای زیارت « شهرگاه عموی » که در پاریس افتتاح میافت از روسیه بطرف فرانسه حرکت کرده وچندی در شهر « مونیخ » اقامت کرد . تصادفاً باز در اوروپا باشاه ایران ملاقات کرده ناصرالدین شاه مشارالیه را بآمدن ایران دعوت نموده او هم شاه ایران را از رفتن خود بایران وعده داد . فقط صرف نظر از اینکه رفتن مشارالیه در ایران نتیجهٔ دوستی بدهد بالعکس بصورت باصرغوبی گذشت : ـ

مثل شاه ایران تمام وکلاء ووزرای آن ازاعتبار و اعتماد و حسن قبول اهالی ایران و طهران بد بردند . شاه ایران که سید جمالدین افغان را برای وضع بعضی اصلاحات و اساسات بایران آورده بود دائر باصلاحات عدلیه یك لائحه که ترتیب داده بود صدر اعظم امیر السلطنه علی اصغر خان برای برطرف ساختن موقع مشارالیه یك فرصتی خوبی یافته و موفق گردید .

سید جمال‌الدین افغان چون در یك وضعیت خیلی مشکل گرفتار گردید حتی بدرجهٔ که حیات خود را در تهلکه میدید بنابر آن بتربهٔ « شاه عبدالعظیم » که مخصوصاً برای جانی وقاتل دار الامان گفته میشد تحصن کرد درینجا با طرفداران خود تخمیناً هفت ماه اقامت کرده بعد ازان نظر بیك روایت خود او از آنجا برامده بحکومت ایران تسلیم گردیده نظر بدیگر روایت حکومت ایران از حق مصئونیت این تربت که شکل یك عنعنهٔ مقدس را داشت هم صرف نظر کرده سید جمال‌الدین افغان را جبراً از تربهٔ شاه عبدالعظیم خارج کرده است .

علی اصغر خان برای خارج ساختن سید جمال‌الدین افغان از آن تربه که « دارالامان » نامیده می شد و تعرض بآن بهیچ یکصورت ممکن نبود یك تدبیر اندیشیده بود که این چنین روایت میکنند : ـ علی اصغر خان روزی بتربهٔ شاه عبدالعظیم نزد مجتهدین با یك تهور در آمده و با یك حدت جعلی میگوید : ـ

دیگرچطور میشود که درین زیارت گاه مقدس و علوی یك ارمنی را نگهمیدارید وعلویت اینجا را اخلال میکنید . این شخص که خود را درینجا نگهداشته و اسم خود را سید جمال‌الدین

افغان نهاده است غیر از یك ارمنی چیزی دیگری نیست . در اول مجتهدین باور نمیکنند فقط متلاشی میشوند اماعلی اصغر خان اصرار میکند که باید مشارالیه معاینه شود بالطبع چون اجرای معاینه در داخل این تربهٔ مقدس ممکن نمیشود او را برای معاینه بخارج تربه میبرند ، چون بعداز معاینه فهمیده می شود که ارمنی نیست باز هم ممکن نمیشود که بار دیگر بتربه داخل شود متعاقباً عساکری که در اطراف مستور میباشند رسیده او را محاصره میکنند . سید جمال‌الدین افغان که احوال صحیهٔ آن بیچاره هم خوب نمیباشد در حالیکه اختلاط هم با کسی نمیتواند بحال یك شخص مفسد و مجرم همراه زنجیر و زولانه تحت حفظ پنجصد سوار تا بحدود تورکیه کشایده می شود . سید جمال‌الدین افغان همراه زنجیر و زولانه تا به « خانقین » آورده میشود و از آنجا بخاك تورکیه گذاشته می شود و از آنجا به بغداد میآید .

پس از قدری استراحت در بغداد به « بصره » می‌آید و بعد از اندکی اقامت والی بصره « عزت پاشا » با مشارالیه ملاقات و ازو احترام میکند و متعاقباً والی بصره مکتوبی بحکومت تورکیه فرستاده و درآن احتیاج حکومت تورکیه‌را بمشارالیه نشان میدهد . اما تا وقت رسیدن دعوت نامهٔ حکومت تورکیه سید جمال‌الدین افغان از بصره بطرف لندن حرکت میکند . در لندن از طرف مدیر جریدهٔ « تایمس » و بعضی محررین دیگر استقبال کرده میشود و رئیس‌الوزرای حکومت انگلستان هم چندین بار برای ملاقات او به هوتلی که درآن اقامت داشت می آید . .

از آنجا که سیدجمال الدین افغان از معاملهٔ که در ایران دیده بود بسیار آزرده گردیده بود در لندن ذریعهٔ مقاله ها و کونفرانس ها بصورت خیلی مدهش در مقابل حکومت مستبدهٔ آنوقت ایران هجوم میکرد . از طرف دیگر طرفداران سید جمال‌الدین افغان که در داخل و خارج ایران بودند پس از معاملهٔ سؤ که در بارهٔ حضرت سید کرده باحرارت تمام بفعالیت شان دوام کردند البته هیچ شبه نیست که حکومت ایران هم ازین معاملهٔ بی منطق خود بسیار پشیمان شده بود . سیدجمال‌الدین افغان علاوه برمقاله ها وکونفرانس هایش به‌تشویق طرفداران اصلاحات وانقلاب خود دوام میکرد وتاثیرات آن هم بصورت خیلی واضح وصریح دیده شد .

درسال ۱۸۹۰ میلادی که حکومت ایران رژی تنباکوی خود را بیك شرکت انگلیز داد این مسئله برای سید جمال‌الدین افغان یك‌زمینهٔ مساعد هجوم را حاضر کرده .

سید جمال‌الدین افغان بالاستفاده ازین فرصت دوساما برای مجتهد اعظم‌میرزا حسن شیرازی یك مکتوب مشهوری که تماماً برعلیه حکومت ایرانیه بوده وماهیتت یك اتهامنامه را دربر داشته واسراف وتبذیر اموال عمومیه را بقصد استفاده از طرف اعدای اسلام اخبار میکرد فرستاده ودرآن نوشته بود : امتیازات مهمهٔ کتابحال از طرف‌حکومت ایران‌برای اوروپائی‌ها (اجانب) داده شده است تفوق اقتصادی اوروپائی هارا درمملکت‌تأمین کرده بوداین‌بارکه انحصار تنباکو داده شده است امین باشید که تمام ایران را بدست اوروپائی ها تسلیم کرده است .

این مکتوب سید جمال‌الدین افغان که برای آخوند ها فرستاده شده بود فوق العاده اجرای تأثیر کرده ودر ایران راجع بحرام بودن تنباکو یك فتوا اصدار یافته وبنابرین حکومت ایران بکومپانیائی اجنبی یك تضمینات مهمهٔ داده وبالمجبوریه امتیازات را پس گرفته بود .

مکتوبی را که والی بصره باستانبول فرستاده بود پس از یك مدت نظر دقت‌را جلب کرده وسید جمال‌الدین افغان از طرف سلطان عبدالحمید خان باستانبول‌دعوت گردیده ودرمحلهٔ نشانطاش برای اقامت شان یك (کوشك) تعین ومعاش هم تخصیص گردیده بود . سید جمال الدین افغان دراوائل بسیار طرف احترام واقع گردیده بود فقط بسبب تشویق ضمنی سید چون ناصر الدین شاه بواسطهٔ « میرزا رضا خان » نام قتل گردیده سلطان عبد الحمید خان به نسبت سید جمال‌الدین افغان مشتبه شد وبنا برین از طرف جواسیس خفیه تعقیب کرده میشد .

سید جمال الدین افغان پس از حادثه قتل شاه ایران تخمیناً یکسال حیات او یك شکل معکوس را گرفت .

دراواخر سال در زنخ او یك مرض ظهور ومتعاقباً توسع کرده در نتیجه معاینه از طرف دوکتور ها فهمیده شد که « مرض سرطان » است .

سید جمال‌الدین افغان بنابرین برای تداوی خود ورفتن به « ویانه » از سلطان عبدالحمیدخان اجازه خواست اما سلطان مذکور اجازه نداده تمام دوکتور های‌مشهور مرکز را امر داد که برای تداوی او بکوشند . هیئت طبیه اولاً شش عدد داندان او را کشیدند و نسبتاً احوال صحیهٔ او خوب شد ومتعاقباً اورا یك او پراسیون هم کردند .

نهایت سید جمال‌الدین افغان که برای خلاصی و تعالی اسلام یك عمر دهایش را با تمام فداکاری و غیرت صرف کرد در حالیکه برای پای تخت تورك که از سبب ظلم و اعتساف که

با معنای تام آن در آن حکمرانی میکرد مینبالید حیات راوداع نمود . ماه مارس ۱۸۹۷ میلادی

❁

❁ ❁

جنازهٔ این ذات با علم و فضل افغان در مزارستان شیوخ اسلامیه محلهٔ ما چقادفن گردید .
اینك مدفن این ذات یك ساکن محترم و مؤید اسلامبول است .

چون سید جمال‌الدین افغان بصورت مجرد اصرار حیات مینمود لهذا از اواولاد و احفادی نمانده است .

قبر ایشان درین اواخر ازطرف مستر « چارلس کرین » امریکائی بصورت درستی تعمیر کرده‌شد .

سید جمال‌الدین افغان یك شخص ملیت پرور بود . یك مبحثی را که راجع به « عرق و خسیت » نوشته است در شمارهٔ اول و دوم جلد سوم « تورك یوردی » ترجمه گردیده است .

باز شخصی که در شمارهٔ هشتم جلد ششم سال سوم « تورك یوردی » ترجمهٔ حال حضرت سید جمال‌الدین افغان را نوشته است در مقالهٔ مذکورهٔ خود سید جمال‌الدین افغان را یك شخص ملیت خواه نشان میدهد .

آثار سید جمال‌الدین افغان بسیار نیست زیاده‌تر مقاله ها و تقریضات نوشته است . آثار نخستین او کتابیست که « الرد علی‌الدهریین » نامداشته و با مدافعه نامه فلسفی در هندوستان بزبان فارسی انتشاریافته ، دیگرمقالات جمالیه ، مقالات‌عروةالوثقی ، رسالهٔ « البیان فی الانکلیز والافغان » مجموعهٔ ضیاءالخافقین است .

و علاوه بر آن مادهٔ « بابی » محیط‌العلوم « بطرس بستانی » را نوشته و بنام « تتمةالبیان » تاریخ افغان و به شکل کتاب سوانح عمری خود را نشر کرده است .

حضرت سیدجمال‌الدین افغان یکی از جملهٔ اشخاص بزرگ دنیا بشمار میرفتند .

شرح حال پیر کورنی و آثار آن
۱۶۰۶ — ۱۶۸۴

مترجم آقای جلال الدین خان طرزی

خانوادهٔ کورنی بدواً در شهر روان Rouen مشغول کسب وعمل بودند . جد این شاعر بزرگ پرستار تقسیم آب و جنگلات بود ، پدر کورنی هفت پسر داشت پسر ارشد آن بتاریخ ۱۶۰۶ در شهر روان پا بعرصهٔ هستی گذاشت . پیر کورنی تمام مطالعات خود را در مدرسهٔ بزرگ روان کامیابانه بسر می برد تا اینکه دورهٔ تعلیمات ابتدائی خود رابااتمام رسانیده و بمطالعهٔ شعبهٔ حقوق صرف توجه نمود . در ۱۶۲۴ بصفت وکیل دعوی داخل پارلمان روان گردید . اما از چه مبنی ادبیات و تیاتر های کورنی نشئت می نمود ؟ البته که علل عمدهٔ این شایعات « ژنی » پر حرارت اوست . اگرچه شهر روان برای امرار حیات شعرا بآن پایهٔ مرغوب و پسندیده نبود با اینهم تیاتر ها و کومدی های خیلی مفید را بمعرض مطالعه میگذاشت .

بتاریخ ۱۶۲۸ کومه دی معنون به میلیت Melite را درشهر روان درمنصهٔ نمایش آورده سپس آنرا با خود در پاریس برده و در آنجا شهرت بی پایانی کسب نمود . عقب این کومه دی متدرجاً La veuve (زن بیوه) ، La galerie de Palais (دهلیزقصر) La suivante (تعقیبیه) وlaplace royale (پلاس شاهی) را درمعرض تماشای عموم گذاشت . در ۱۶۳۳ کورنی که تا اندازهٔ کسب شهرت هم نموده بود ، با کار دینال ریشیلیو معرفی شده و در آنجا کومه دی (توی لوری) را شایع ساخت ولی دیری نگذشته بود که بین کار دینال و شاعر کشیده گی رونما شده و کورنی باز بطرف روان مراجعت نموده و بتاریخ ۱۶۳۵ ترازیدی (مه‌ده) را بازی کرد .

شخصیکه برای اولین بار منابع علوم آنتیك و یونان را کناره گذاشت کورنی بود . این شاعر همیشه از ژنی پر حرارت خویش کار میگرفت و عقاید خالصانهٔ خود را در میان اهالی ترویج میداد . بتاریخ ۱۶۳۶ تیاتر Cide سیدرا که درآن وظیفه و عشق را باهم مقایسه کرده است وازرمرهٔ شاهکاری قلمی اوبشمار میرود نمایش داد. تیاترسید باعث غوغای نویسندگان عصر

گردیده شعرای معاصراً با کورنی اعلان رقابت نمودند ، کورنی هم برای مدت زیادی بحالت انزوا حیات بسر می برد ، و چنان تصور میرفت که همهمهٔ نویسندگان همعصر او قریحهٔ تند شاعر را خاموش نموده است ولی خوشبختانه این مسئله صورت حقیقت بخود نگرفته ودر ۱۶۴۵ فاتحانه تراژیدی هوراس Horace و سینا Cinna را که مظهر احساسات وطن پرستی بود بمعرض نمایش گذاشت . پس از انقضای مدت قلیلی تراژیدی پولیوکت خیلی عمومیت پیدا نمود ، چنانچه در قرون وسطی آن را بنام تراژیدی سحری یاد میکردند . بعد از اشاعهٔ سید هوراس و سینا ، شاعر بر مراتب شهرت و بزرگی خویش افزوده و در تراژدی پولیوکت Polyeucte نیز که از بدایع قریحهٔ اوست کمال مهارت و نزاکت را ادا نمود . تیاتر مذکور مظهر عظمت احساسات روحی نصرانی ها است که از زمین و تمامی مزایای موجودهٔ آن متنفر بوده سعادت و بدبختی خود را اثر قضایای آسمانی میدانستند . مفهوم این تراژیدی مشهور درحین حیات کورنی کا ینبغی ذهن نشین خاطر اهالی نگردیده بود چه ترجمان احساسات وآثار برجستهٔ یك شاعرقرن ماقبل آن بوده ودرآنوقت ارباب علم ودانش هریك سطر آنرا بانظرهای دقیق قضاوت خواهند کرد . چنانچه کورنی هم نسبت به تزلزل سلیقه وقریحه اهالی آن زمان مثالهای زیادی نوشته . وازین جهت است که نسبت بمعاصرین کورنی اشخاص بصیر امروزه بهتر بمعنی ومفهوم حقیقی آثارکورنی پی برده اند . کورنی توسط همین تیاتر های چهارگانه قابل تمجید که عبارت از (اوراس) (سید) (سینا) (پولیوکت) باشد شهرت تامی حاصل کرد . بعداز پولیوکت ده پیس تیاتر دیگری که اززمرهٔ شاهکار های ادبی او محسوب میشود سپرد قلم نموده است تیاتر پومپه pompée که کورنی شخصاً از مطالعه این اثر برجسته تلذذات روحی حاصل میکردیك درامهٔ تاریخی خیلی مهمی است . درآواخر چون کورنی بسیارجهد میکرد کهدر پیس های آن اثرات تعشق موجود باشد ازین جهت بعضی پیس های آخرین اوقدری بی مزه ونامطبوع بنظر جلوهی نمود .

بتعقیب پومپه کورنی دو کومه دیدیگری در ۱۶۴۴ نوشته و آنیکی که معنونبه مانتور (دروغگو) بود درمیان اهالی خیلی شهرت پیدا کرد. ولیدرتعقیب مانتور manteur شاعر موفق نگردید کهنکات مهمهٔ نظریه خود را بصورت کومه دی اظهار نماید . ازین باعث این دو کومه دی باهم اختلاط کرده ونتیجهٔ لازمه ازان بدست نیامد .

سال مابعد آن تراژیدی رودوگون Rodogune که ازعمده ترین آثارکورنی محسوب میشود بمعرض اشاعه گذاشته شد . و چیزیکه ازهمه زیادتر مورد تحیر و تمجید قرار میگیرد ، تصورات وتتبعات لطیف کورنی است .

قدری بعد از نمایش دادن درامهٔ هیروکلویس Hérocluis بتاریخ ۲۲ جنوری ۱۶۷۴ اکادمی فرانسه پذیرائی مجللی از کورنی نموده و اورا در دارالعلوم جانشین شاعر (ملی نارد) تعین کردند . در ضمن مأموریتش دو مراتبه ناکامی اورا استقبال کرده واکادمی فرانسه مجبوراً موسیو سالمون را برکورنی ترجیح دادند . بعداز موسیو سالمون رشتهٔ امور اکادمی بدست شاعر تراژیك نویسی افتاد . چندی نگذشته بودکه این هم از کاردست کشیده وکورنی برای بار دوم در دار العلوم داخل گردید . بتاریخ ۱۶۵۰ کورنی باز در روی صحنه برامده و تراژیدی اندرومید Andromede را در منصهٔ اشاعه گذاشت . تیاتر دون سانش ، پول شری Pulchérie ونی کومود nicomode از بدائع قریحهٔ او بشمار می رود . ولی چون کورنی می خواست که یك راه جدیدی را اتخاذ کرده و باشعرای معاصر خویش در سبك تحریر مشابهتی نداشته باشد ، ازین باعث تیاتر (نی کومود) مورد انتقاد و غوغای نویسندگان آنزمان واقع شد، حتی ولتر وهوگونیز درین خصوص نظریه های مطولی نوشتند .

یك حادثهٔ نالائمی کورنی را برای مدت هفت سال از تیاتر نویسی بازداشت . بتاریخ ۱۶۵۲ پیس پیر تاریت Pertarite را در بین اهالی انتشار داد . اگرچه تیاتر مذکور شامل اشعار برجسته و باحرارتی بود ولی بااین هم در نمایش اولی اثرات مطلوبه را میان اهالی تولیدنه نمود. سال دیگر کورنی ترجمهٔ اشعار کتاب تصورات حضرت مسیح را اشاعه کرده واین تتبعات بیش از اندازهٔ قیاس او مورد توجه عامه واقع گردید . ازین روز به بعد شاعر از تیاتر نویسی متنفر گردیده و باجدیت تمام در انجام این کتاب می کوشید . ترجمهٔ اشعار متذکره بتاریخ ۱۶۵۶ خاتمه یافته و تعجب این است که کورنی در اثر این کتاب پول هنگفتی اندوخت تقریظ و ستایش بعضی ازمتملقین که همیشه از ارباب قلم وادا حمایه میکردند آخر الامر کورنی را مجبور گردانید که باز تیاتر نویسی را ادامه دهد . درین ضمن تیاتر اودیپ Eodipe را شائع ساخته وبدان وسیله شهرت بی پایانی را کسب نمود اما معاصرین کورنی خیلی اظهار تأسف میکردند که چرا تیاتر (پیر تاریت) را بنحو مرغوبی استقبال نکرده و برای مدت درازی اسباب سکوت طولانی شاعر نامور خود را فراهم آوردند . کورنی میخواست که توسط زنی پرحرارت خویش

آقای عبد الله خان متخصص چرم سازی فارغ التحصیل افغانی
تعلیم یافتهٔ پاریس

ح فقیر شاه‌خان قوماندان کوتوالی قطغن و بدخشان

ح حاجی محمد عظیم خان قوماندان
کوتوالی هرات
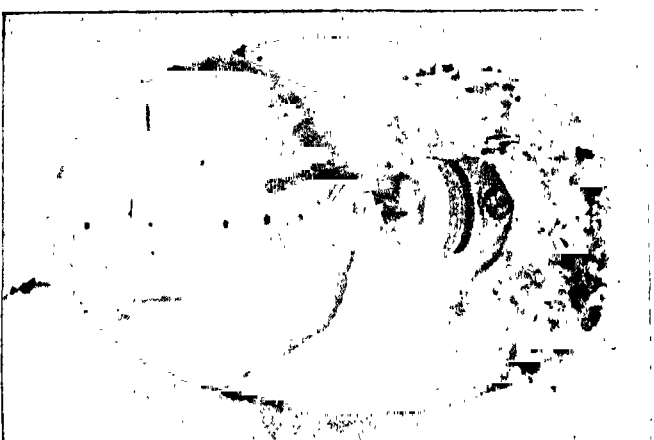
دراماهای دلنشین را هم معرض نمایش گذاشته وبدین طریقه فعالیت ، جسارت ، و طن پرستی ، اخلاق ، رأفت قلب ، عشق ومحبت را باهالی بیاموزد .

کورنی در تیاتر نویسی نظریهٔ مخصوصی را اختیار کرده وآنرا دانه درتمام تیاتر های خویش مخصوصاً آثراتیکه در ایام شیخوخیت از آن بیاد گار مانده این نظریه را زیاده تر مرعی داشته است . کورنی معتقد برین بوده که بایست همیشه دوتیاتر های تراژیك ، عشق ، مقام دومی را حائز گردد . باین جهت تیاتر سرتور یوس Sertorius که در ۱۶۶۲ از نوك خامهٔ شاعر تراوش نمود نسبت به تیاتر (او دیپ) بمراتب برتری داشت . حتی این اثر برجستهٔ کورنی امروز هم مورد تحیر عامه واقع گردیده . ولی شعرای متاخرین برخلاف درتراژیدی غالباً سیاست را نیز ذی مدخل قرار داده اند و ازین باعث است که تیاتر امروزی قدری همان نزاکت اولیهٔ خود را زائل کرده .

اتیلا Atilla که در ۱۶۶۷ شایع گردید یکی از برجسته ترین اثرات این شاعر نامور محسوب میشود . ولی دراثر مرور ایام وضعف پیری آهسته آهسته دربین آن همه انوار فضل ودانش بعضی ظلمت های عمیق بمشاهده می پیوست ، وبه تصور میرسید که قوای فعاله آن شاعر بزرگ دراثر سعی وعمل وضعف شیخوخیت خسته گردیده . اگر چه کورنی ومداحین بی بصیرت شاعر درین مسئله هرگز اعترافی نمیکردند ، مگر هرآن مکشوف میگردید که صفات ممتاز شاعر می خواهداز بین رفته و نقائص زیادی جای آن را فرا گیرد .

غالباً میگویند که کورنی دارای فراست و هوش طبیعی بوده ، بدون از اینکه برای او تردیدی رخ میداد قطعات برجسته ، پیس ها و تیاتر های موزونی می نگاشت . بلاشبهه کورنی دارای هوش طبیعی و الهامات تحیر آمیزی بوده ولی بااین عقیده که (مالرب) اظهار میدارد : صنعت ، شغل وعمل ، تحمل و برده باری او را شاعر ساخته ما تماماً مخالف داریم . شك نیست که کورنی در سعی و عمل مهارت تامی داشته و همیشه مصروف امورات خویش بوده ، اما از مفکوره های خود ثمرهٔ لازمه را نیز برداشته است .

دو کتاب موسوم به اگزامن (تدقیق و امتحان) شاعر تمام تیاتر ها و اثرات خود را با نظرهای دقیق حقیقت بین قضاوت نموده و در بارهٔ آنها اظهار نظریه کرده است . فی‌الحقیقت کورنی با چنان مهارتی قبح و مدح اشعار خود را از هم تفکیك کرده که شخص ثالث هرگز بدین پایه اظهار حقیقت کرده نمی تواند ....

در کتاب (دیسکور) که دارای صحایف متعددیست انتقادات ادبی قابل استفاده بکثرت در آن تذکار یافته و این کتاب برای معاصرین کورنی از زمرهٔ معلومات و اطلاعات خیلی تازه محسوب میگردید . کورنی درین کتاب بیشتر مسائل دقیق اخلاقیات در امتیکی را مورد بحث قرارداده است. کورنی در حیات خویش بندرت جادهٔ حوادث و واقعات ناملائم روزگار را پیموده است . آنهائیکه می خواهند از ابیات و اشعار کورنی تراکت افکار و احساسات شخصی او را متجسس کردند در مغالطه خواهند افتاد ، زیرا عقاید معارضه جو و احساسات عشقیه کورنی ترجمان فصیح البیان افکار و روحیات اوست .

در اواخر سنه ۱٦٤۰ و یا درشروع سنه ۱٦٤۱ کورنی با(ماری لامپوریر) دختر کپطان (آندلی) تزویج کرد . زوجهٔ کورنی خواهری داشت که بعد ها با توماس کورنی برادر ارشد این شاعر مزاوجت نموده ویك عایله خیلی متحد ومسعودی را تشکیل داده که هرگز آرزو نداشتند که بین این دو عائله تشتتی رخ دهد ، بلکه دریك منزل زیست میکردند و مصارفات معیشت خود را بصورت متحدانه انجام میدادند . توماس نیز مانند پیر کورنی شاعر در امه نویس بود و بسا اتفاق افتاده که موفقیت های درخشانی در روی صحنه او را استقبال کرده است . درین جا گمان نرود که این دو برادر را با هم مقایسه می نمائیم ؛ توماس این مسئله را یگانه افتخار خود میدانست که اگر بتواند دائما در منزل (پیر) رفته و بدستیاری او تراژیدی های خود را ترکیب دهد . کورنی شش پسر داشت که همیشه برای تربیه و تعلیم آنها با منتهای جدیت کوشیده و وسائل راحت ایشان را تهیه می نمود . و ازین جهت بعد از مرور زمانی فقر دامن گیر کورنی گردید . نسبت به پارهٔ مشکلاتیکه در اثر فقدان ثروت برای کورنی رخ داد شهر (روان) را ترك گفته و بتاریخ ۱٦٦۲ بطرف پاریس عزیمت نمود . درینجا نیز مصارف او از اندازهٔ دخل افزون تر و از طرف دیگر بازار تیاتر نویسی هم درین زمان کساد یافته و فائدهٔ ازآن متصور نبود . کورنی هم با تمام جسارت با آلام و شداید روزگار ساخته و هر یك ازین شداید را پیشرو مقصود خویش می پنداشت .

بعد از اشاعهٔ تیاتر تاریك سورنا Surèna که معاصرین کورنی نیز بآن اعتنائی نکردند ، شاعر قلمفرسائی دیگری نموده به جزاینکه گاه گاهی راجع بصلح نیمگ و طرز عروسی (دلفین ها) ابیات می سرائید . زمانی رسید که ژنی پر حرارت کورنی خاموش گردیده و قوای آن رو به تحلیل گذاشت . در اواخر سالهای زندگانی چون روحیات و افکار این شاعر بزرگ از اندازهٔ طبیعی

بیشتر مشغول کسب و عمل گردید ازین جهت بر ضعف و ناتوانی او خیلی افزوده بود . کورنی به تاریخ شب ۳۰ دسمبر ۱٦۸٤ که ۷۸ بهار از گلستان حیات (او) گذشته بود بدرود حیات گفته و فردای آن با شکوه وحشمت زیادی او را در کلیسای (سن روش) بخاك سپردند . اکادمی فرانسه از اثرات و زحمات آن شاعر شهیر با احتشام زیادی تذکار نموده و از ضیاع آن تمام اعضای اکادمی اظهار تاسف میکردند . و علاوةً بافتخار زحمات وکار فرمائی چندین سالهٔ (پیر کورنی) برادرش (توماس کورنی) را به عضویت اکادمی فرانسه انتخاب نمودند . اکنون عرصهٔ دوصد سال است که کورنی از حیات عاری ودر اعماق خاك متواری گردیده ولی با این هم در مدت این دوصد سال هیچ عاملی تا حال نتوانسته است که در شئونات ، شهرت و لیاقت فطری این مرد نامی لکهٔ وارد سازد . کورنی در میان معاصرین خویش حائز چنان رتبه ومنزلتی است که هیچ فردی به آن برابری نمیتواند وهم چنان تعداد اشخاصیکه تا اندازهٔ با کورنی طرف مقایسه واقع شوند خیلی قلیل است .

کورنی دارای ژنی دراماتیکی خیلی ماهری بود و این شاعر مخصوصاً توسط سه صفت برجسته ذیل تشخیص میگردید : وفور اختراعات فکری ، ایجاد صحنه های مختلفه و نزاکت سبك تحریر . تابحال هیچ یك نویسنده موفق نگردیده که بطرز ابیات کورنی شعری سرائیده باشد .

اگر شهکاری های کورنی چشم پوشیده و بصورت عمومی اثرات او را تحت مداقه قرار دهیم ، نسبت بقریحه پر حرارت خویش و آنچه در بارهٔ او فکری شود مدارج بلند تری را حائز خواهد گردید چه این صفات تنها منحصر به خود اوست اما معایبی که باو نسبت میدهند محض از زبان معاصرین اوست که با کورنی رقابتی داشتند .

اختراعات

مقناطیس الکتریکی برای بلند کردن گلوله های تورپیدو از بین بحر

در انگلستان مقناطیس الکتریکی برای کشیدن گلوله های تور پیدو ازبین بحر ترتیب شده واین آلهٔ جدید بقوای بحری آن دولت اضافه گردیده است بقسمیکه درین اواخر درمشق های حربی بحری هم آن را استعمال میکنند . این آله یك مقناطیس الکتریکی است ۱۵۰۰ کیلوگرام وزن دارد . معلومات صحیح درین باره بوره نشر نیافته مگر همین قدر گفته میشود که این آله برای کشیدن پارچه های فلزی و گلولهٔ تورپیدو از قعر بحر و از چنان عمق ها کامیاب گردیده است که تاحال اشخاصیکه در قعر دریا باادوات سیری نمایند به آن کامیاب نگردیده اند .

کشتی تحت البحر جدید جاپان

اخیراً در بندربحری کوریا کشتی تحت البحری عظیم الشانی که درنوع خود بزرگترین جهازات فلوت بحری جاپان شمارمیرود در آب انداخته شده است ، این کشتی ازسنه ۱۹۳۱ تحت تعمیربوده و دارای شش آلهٔ روشنی اندازویك عدد توپ ۱۲ سانتی متری وچندین عدد ماشین داراست وسرعت آن در ساعت ۲۰ میل بحری میباشد ٦۱ نفرعمله دارد.

طیارهٔ که در آب غرق نمیگردد

شرکت طیاره سازی معروف انگلستان موسوم به (آرمسترونگ ـ سیدلی) ساختمان چنان طیاراتی را شروع نموده که بوسیلهٔ آلات مخصوصه قطعاً در آب غرق نمیشود. موتر این طیاره به هوا سرد میباشد وذریعهٔ عراده درخشکه و بواسطهٔ سلیپر های مخصوص درآب نشسته میتواند. بدنه و بالهای آن دارای چنان بالونهائی است که بوقت ضرورت بوسیله بمبه هائیکه در خود طیاره نصب است ، باهوای زیر فشار آمده پر میگردد و به این قسم طیاره ساعت ها در روی آب مانده غرق نمیشود . طیارهٔ جدید مذکور مخصوص کشافی وبمباردمان است .

طیارهٔ بحری ماکی کاستل - ای - ۷۲

مجلهٔ هوائی فرانسه (بال) دربارهٔ طیارهٔ بحری (ماکی کاستل) ایطالیائی که درین اواخر ریکارد سرعت را که عبارت ۸۶۲ کیلومتر فی‌ساعت باشد قطع کرده است چنین اطلاع میدهد :

طیارهٔ ماکی کاستل ۷۲ عبارت از یك طیارهٔ یك باله بوده وهر سمت بال آن دارای ۵ ، ٤ مترطول میباشد . جسد طیاره مخروطی‌و ۷۵ ، . مترقطرداود ودر جسدچوکات‌موتر وجای نشستن پیلوت‌است . هردو کشتی آن از رقم (کاتاماران) دارای‌۲،۷۵ متر عرض ۶،۸ متر طول است واین کشتی ها از دور المنیوم ساخته‌شده .

درین طیاره موتر رقم فیآت الف ۶ [نصب گردیده ۲۸۰۰ اسپ قوت دارد و پروانهٔ آن دریك دقیقه (۳۲۰۰) دور میزند ودارای ۱۲ سلندر وهرقطار سلندر بدرجهٔ شصت وبمقابل یك دیگر وصل نصب گردیده است وآب سرد کردن موتراز خود موتر به‌بال و از انجا به‌جسد که آلهٔ سرد کردن آب وصل است جریان دارد و آب بذریعهٔ ٤ عدد پمپه به جریان میافتد . خصوصیات طیارهٔ (ماکی ۷۲) قرارذیل است :

طول بال ۹،۶ متر ، جسد ۸،٤ متر. بلندی ۲،۷۲ متر . سطح حصهٔ بالائی بال ۱۵ متر مربع است . وزن خالی آن ۲۵۰۰ کیلو گرام . وزن‌مود سوزنده ٤۵۵ کیلو گرام ، وزن پرش آن ۳۰۲۵ کیلو گرام. وزن انتهائی یك مربع متر ۲۰۳ کیلو گرام ، وزن‌انتهائی قوهٔ یك اسپه ۱ ، ۰۸ کیلو گرام است .

گذارش جشن پانزدهمین سال استقلال وطن

درین چهار سال دوره زمامداری اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی خلدالله ملکه از استقلال وطن خوب تر استقبال شده وهرساله بتجلیلات وتزئینات آن نسبت بگذشته می‌افزاید! مخصوصاً جشن سال حاضر باشوکت و تجملی که بر پاشده سابقه ندارد. عمرانات جدید در محوطه جشن ، تزئینات چراغان ، انواع تفریحات ، اقسام تماشا ها و بازی ها منظرهٔ جشن امساله را در نظر تماشا کننده گان خیلی مطبوع ومحبوب نشان میدهد .

روز جمعه (۲۰) اسد روز اول وافتتاح جشن بوده درپای منار یادگار استقلال حضور ملوکانه درحضور هیئت دولت و شورای مقدس ملی وکور دیپلوماتیك وباقی معرزین دولتی وملتی در ساعت (۸) بنطق شاهانه مراسم جشن را افتتاح فرمودند که ماقرار آتی سواد خطابه رسمی ذات شاهانه ومعروضات شیخ السفرا وریاست شورای محترم ملی را نقل میکنم باقی گذارشات را طوریکه جراید محلی اشاعه نموده اند البته قارئین عزیز میدانند :

عیناً نطق افتتاحیه اعلیحضرت

محمد نادر شاه غازی

(بروز جمعه (۲۰) اسد ۱۳۱۲)

قسمت اول :

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداوند متعال جشن سال پانزدهمین « استقلال » وطن را افتتاح مینمایم .

چون « استقلال » وطن عزیز از احساس فطری و آمال دیرین ملت ماست لذا امروز عامهٔ اهالی افغانستان قلباً درین جشن سرور و افتخار دارند من عاجز از بارگاه کبریائی طول این خورسندی و بقای این افتخار را برای ملت و مملکت عزیز خود الی الابد خواستارم .

چهارده سال است که از عمر « استقلال » وطن عزیز میگذرد و هر سالی ملت افغانستان چندکار آنروز قیمتداریکه در آن حریت و آزادی و شرافت ملی خود شانرا اعلان کرده و به حصول « استقلال » و حاکمیت کاملهٔ خود نائل شده اند ، جشنی در هر گوشه و کنار وطن برپا کرده و اظهار سرور می نمایند . البته این احتفالات و دلچسپی ملت ، احساس عزم و علاقهٔ قلبی شان را نسبت باین افتخار ملی ظاهر و روشن میسازد که ملت افغانستان « استقلال » وطن خود را چون جان عزیزخود دوست داشته سرور و خورسندی اینگونه جشن های ملی را بهمه خورسندی ها ترجیح میدهند. بلی ظاهر است ملت شجاع ، ملت با ناموس ، ملت قابل ومستعد دارای روح « استقلال » خواهی و غیرت دوستی میباشد .

من عاجز خداوند توانا را شکر گذارم که این ملت شریف و مردانه و عسکر دلاور افغانستان درموقع حرب « استقلال » وطن نظر بهمین سجیهٔ مردانه برای حصول « استقلال » وطن ، خود شان را نیکنام نمودند .

من از ایزد متعال و از شرافت این ملت نجیب تمنا دارم که برای حفظ و بقای این افتخار ملی مساعی و توجهاتی از طرفین ملت و دولت بکار برده شود تا دست حوادث دهر رخنه در بنیان امنیت کشور و حاکمیت ملی ما کرده نتواند .

پس میگویم : ای ملت عزیز ! « استقلال » شما محتاج باتحاد و ایثار و فداکاری شماست. « استقلال » شما تعلیم و تربیهٔ عصررا لازم دارد ، باید اولاد خود را مطابق بروحیات مردانهٔ خود و لیاقت و مقتضیات عصر امروزه تربیه کنید تا انها شئون ملی وطن را بدرستی حفاظه کرده بتوانند .

«استقلال» وطن محتاج بقوهٔ عسکریه است باید پیشهٔ سپاهیگری وعسکریت را محترم بشناسید .

« استقلال » وطن بیشتر به تنظیم امور مالی و ترقی اقتصادیات علاقه دارد لهذا وطن شما که خاك زرخیز و مستعدیست باید مطابق سلیقه و ایجابات عصر برای ترقی و انتظام زراعت، تجارت ، مالداری ، صنایع و طن خود بکوشید تا مثل ملل فعال و بیدار امروزه از سرمایه های خاك خود استفاده کنید .

« استقلال » وطن بداشتن فرزندان غیور صاحب اخلاق محتاج است ، اولتر ساعی باشید که فرزندان خود را بتربیهٔ اخلاق مردهای با غیرت فردا بسازید اخیراً بقای ملك و ملت افغانستان عزیز را تحت لوای شریعت غرای احمدی (ص) خواستار بوده میگویم : زنده باد ملت افغانستان ! پاینده باد استقلال افغانستان !

بعد از ختم این نطق جذاب اعلیحضرت غازی که تمام سامعین را تحت تأثیر گرفته بود ، و حصص اخیرهٔ آنرا باغریو عموی وغلغلهٔ آمین تعقیب نمودند، وپس از سکوت هلهلهٔ دعا گوئی و شادمانیهای حضار محترم ، جلالت مآب آقای ستارك سفیرکبیر دولت اتحاد شوروی در کابل از قطار هیئت سفرا چند قدم مقدم شده بیانیهٔ آتیه را از طرف هیئت سیاسی دول متحابهٔ معظمهٔ عالم مقیم پای تخت افغانستان ایراد نمود :

خطابهٔ تبریکیهٔ هیئت سیاسی

دول معظمه متعینهٔ مرکزافغانستان

بحضور اعلیحضرت معظم غازی

اعلیحضرتا !

خوشبختم از ینکه به اعلیحضرت شما وملت افغانستان تبریکات صمیمانهٔ خود وهمقطاران محترم خود را درموقع جشن « استقلال » پانزدهمین سال افغانستان تقدیم مینمایم .

درین روز جشن ، مابامسرورىت تمام ملاحظه میکنیم که افغانستان‌از نیروی ادارهٔ اعلیحضرت شما مدارج ترقی نمایانش را در شعب اقتصادی و زراعتی طی کرده‌حکومت وملت افغانستان برای تکامل وترقی مادی ومعنوی خویش تصمیم راسخ گرفته اند . درموقع این جشن باشکوه ما برای حکومت وملت افغانستان ترقی بی‌پایانی را نسبت به استحکام « استقلال » سیاسی و توسعهٔ شعب اقتصادی وزراعتی آن خواستگاریم ، وبخود اجازه میدهیم که تمنیات پر حرارت خود را نسبت به صحت اعلیحضرت واموارت مجرب شما که باعث‌مفاد ملت افغانستان وامنیت آن میگردد باعلیحضرت شما تقدیم نمائیم .

جوابیهٔ اعلیحضرت معظم غازی

ازتبریکهٔ فوق هیئت سیاسی

جناب شیخ‌السفرا !

باتمام مسرت ازتبریکات صمیمانهٔ جلالتمآب شماوهمقطاران محترم‌تان‌اظهارتشکر مینمائیم وهمچنان از نظریات نیك جناب شما وهمقطاران محترم‌تان که نسبت به‌اصلاح وترقی ملت‌عزیزما بیان نمودید ممنون گردیدیم ؛ آرزو مندیم که به مدد و الطاف خدای متعال ، افغانستان مستقل همیشه بحفظ حسن روابط وتشیید مناسبات دوستانه که خوشبختانه باتمام دول متحابه دارد ، سالیان دراز برهمان اساس قایم ومستحکم بوده حیات مسعود خودرا بردوام داشته باشد .

بعداز ایراد بیانیه های ، مذکورهٔ فوق عالیقدرجلالتمآب عبدالاحد خان رئیس شورای ملی معروضهٔ تبریکیهٔ آتی را از طرف ملت بحضور اعلیحضرت عرض وتقدیم نمودند :

معروضه وکلای شورای ملی

بحضور اعلیحضرت معظم غازی

(بسم الله الرحمن الرحیم)

اعلیحضرت محبوب ملت !

ماوکلاء بنام ملت دیانت دوست ووفاشعار افغانستان بحضور شما محصل « استقلال » وزمامدار فرزانهٔ خویش که « استقلال » ماحصول فداکاری ومجاهدات قیمتدار شماست ، تبریك افتتاح این جشن سال پانزده همین «استقلال» وطن عزیز ما افغانستان را تقدیم میکنیم .

اعلیحضرتا !

خدمات شاندار و فداکاریهای قابل وصف شما که در مواقع متعدده ، خصوصاً در حصول «استقلال» و «نجات» وطن بعرض اثبات گذارده اید از آن خدماتی نیست که امروز زمان پرده بروی آن کشیده از خاطر ها محو و فراموش گردد ، بلکه کار نامه های در خشان شما تاوقتیکه اوراق تاریخ ثابت و پایدار است سرلوحهٔ افتخارات این ملت بوده و اولادآتیهٔ مملکت نام گرامی شما را الی الابد بقدر دانی و احترام یاد خواهند نمود .

اعلیحضرتا :

ملت افغانستان امروز خدمات وز حمات شمارا که در راه فراهم آوری سعادت و سربلندی این مملکت متحمل میشوید ، خوب متحسس گردیده و میداند که نیکنامی و افتخار ، شرافت و سرفرازی ، راحت و آسایش و بالآ خره موجودیت ایشان مرهون احسانات و فداکاری های شخص شخیص شما و خاندان محترم شماست. ووجود حکومت عادلهٔ شمارا که باامنیت و آسائش مادی و معنوی توأم است یکی ازمراحم و عنایات بی‌پایان خداوندی جل شانه میدانند و ما وکلای ملت که من حیث اقتضای وظیفهٔ در تماس باملت بعمق احساسات آن ها بر خورده ایم ، بحضور شاهانهٔ شما باصدق و صفای نیت عرض کرده میتوانیم که ملت وفاشعار افغانستان حکومت عادلهٔ شمارا باعث افتخار وو صول همهٔ آرزو های خود دانسته وبرابر از اعتماد وصمیمیتی که شائستهٔ قدردانی است بتمام افکار بهی خواهانه و نصائح قیمتدارانهٔ اعلیحضرت شما و نظریات حکومت متبوعهٔ خود

کمال موافقت و همفکری دارند وذات شاهانهٔ شما دردل های مملو از عواطف و قدردانی ایشان مقام و منزلت مخصوصی دارید .

در خاتمه بروح پاك شهدای راه « استقلال » و آزادی وطن تحیت واکرام فرستاده بآواز رسامیگوئیم :

(پاینده باد «استقلال» افغانستان)

(متابعت عموم)

(زنده باد پادشاه استقلال » ونجات بخشای افغانستان اعلیحضرت محمدنادر شاه غازی !)

(غریو عمومی)

جمله های حصهٔ اخیرهٔ این معروضهٔ اخلاص فریضهٔ ملت نیز از طرف حضار متابعت و با مین آمین گفتن های مملو از اخلاص و صداقت تعقیب گردید .

درین موقع که ذات ستوده صفات همایونی این جوش و خروش و مظاهر محبت ملت را مشاهده فرمودند ، یك بیانیهٔ جذاب مؤثره و مفیدهٔ دیگری رابر آن نطق افتتاحیهٔ خویش علاوه فرمودند که مابرؤس جملات آن اختصاراً اشاره میکنیم :

قسمت دوم بیانیهٔ ذات شاهانه

عزیزانم ! من ازین احساسات قدر دانانه و اوضاع محبت کارانهٔ شما وکافهٔ ملت عزیزم که نسبت بخدمات اخلاصمندانه ام اظهار میفرمائید ، شکر گذار و در عین زمان اظهار میدارم : نظر بآن عشق و محبتی که من برای سعادت حقیقی و ارتقای اساسی این خطهٔ اسلامی بخاطر دارم تاحال مصدر چنان یك خدمتی نشده ام که قابل این قدر تقدیر و تحسین ابنای قدردان وطن عزیز خود شوم زیرا همهٔ این چیز هائی را که شما بمن نسبت دادید در واقع یك لطف الهی و باز نتیجهٔ حسن مساعدت ابنای وطن دوست افغانستان بوده که من هم در آن ضمن فقط یك وظیفهٔ اسلامیت و ملیت خود را که فرض ذمهٔ هرفرد مسلمان و تمام سکنهٔ افغانستان است ، انجام داده ام . من بشما و عامهٔ ملت قدر دانم توصیه مینمایم تا در انجام هرنوع خدماتی که برای خیر و بهبود افغانستان مفید باشد بذل مجاهدت کرده از فدا کاری ، راست بازی، فعالیت وصداقت خویش در راه انجام تمام و ظائف محوله وهمهٔ شعب مفوضهٔ خود صرف مقدرت کرده بکوشید تاهر واحدی خود را از فرزندان صالح ، امین ، وطندوست ترقی پسند خدمتگذار افغانستان ثابت کنید . من ازین حسن اعتماد ملت عزیزم که بمن و خدمات خیر اند یشانه ام اظهار نموده

و مینماید و با من در تمام اجرا آت و منویاتم اشتراك عمل میفرمایند اظهار مسرت دارم و از تمام ملت خود نسبت باین احساسات آنها متشکورم و از خداوند بخود توفیق میخواهم تا این اعتماد واطمینان ملت عزیزم را خوبتر تثبیت و در انجام آن آمال و تمنیات خود که راجع برفاه و ارتقا و عزت ملت خود دارم حسب دلخواه کامیاب گردم .

همچنین که من از آن مساعدت های ملت که با حکومت خود درین عرصه چهار سال نموده‌اند مسرت میکنیم از مامورین صادق و هیئت کابینه وصدر اعظم افغانستان عالیقدر جلالتمآب محمد هاشم خان نیز امتنان میکنیم که در اثر مساعی اساسی و خدمات همدردانهٔ آنها یك حصهٔ مهم خسارات واردهٔ انقلاب تلافی و چنان اصلاحات کافی در تمام شعب مملکتداری از اثر خدمتگذاری آنها از قوه بفعل آمده که موجب مسرت تمام نیکخواهان افغانستان و موجب شگفت و حیرت اشخاص نو وارد است .

در خاتمه از خدای برتر مسئلت دارم عامهٔ ملت و کافهٔ مامورین ملکی و نظامی افغانستان چنان چشم بینا و دل آگاهی را عطا کند که بیشتر از پیشتر خیر را از شر نفع را از ضرر فهمیده قدر وقیمت حاکمیت ملیهٔ امروزه را خوبتر بدانند و امنیت و راحت موجوده را زیاده تر شکر گذاربوده در ادامه ووقایهٔ آن زیاده تربذل مقدرت نموده سرنیاز آنها بدرگاه خالق بی‌نیاز خم و در پیشبرد آمال ملی وبکار انداختن ترقیات مملکتی دل شان قوی وسرهای افتخار شان بلندبوده همواره آرام و نیکنام و همیشه به مقاصد مشروعهٔ دینی ودنیوی خود فائز المرام باشند .

زنده باد ملت شجیع افغانستان

پاینده‌باد «استقلال »افغانستان ! « متابعت عموم »
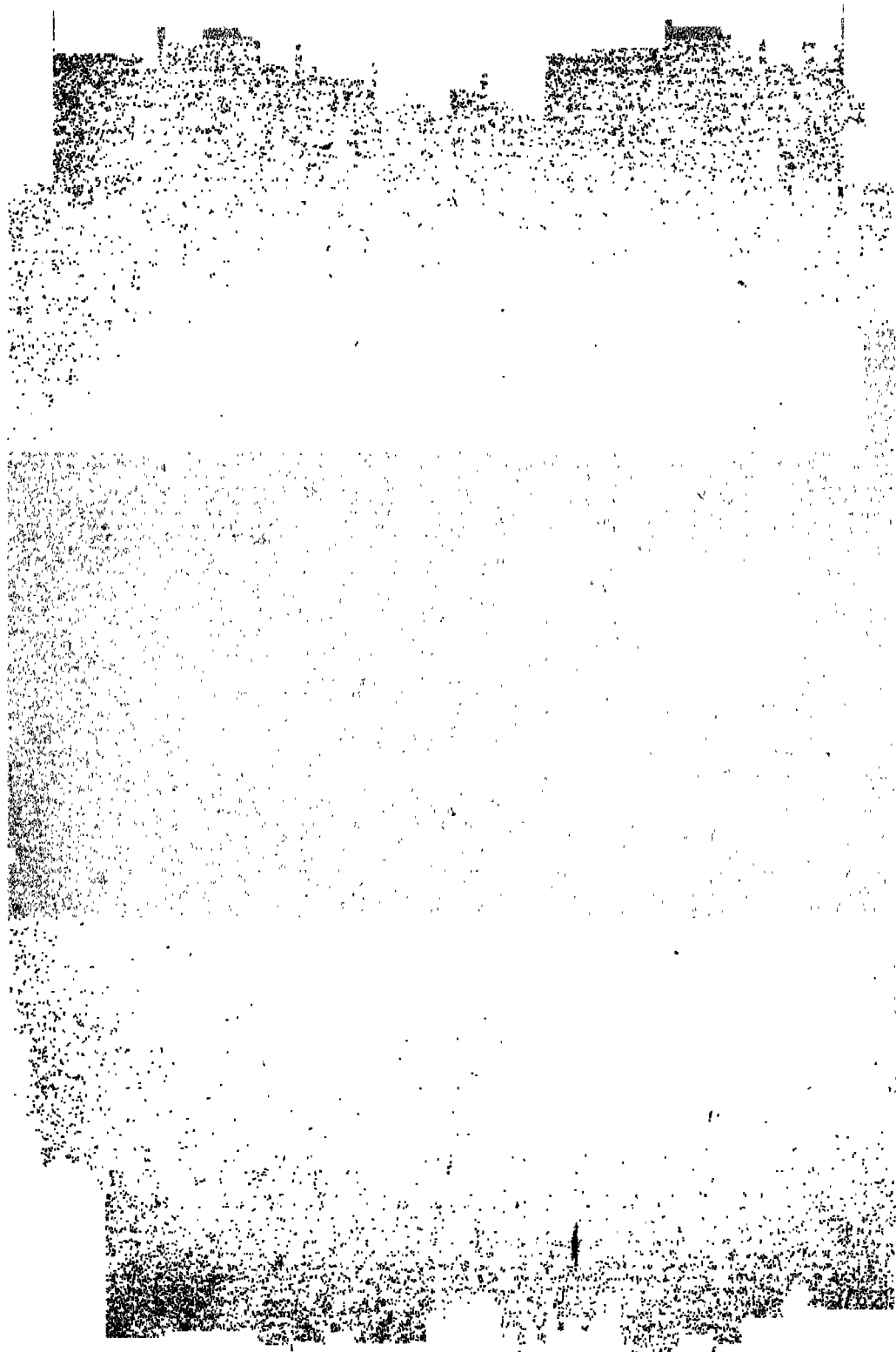
اعلان

اولین سالنامه کابل

اولین سالنامه کابل مربوط بدوره سال دوم مجله کابل از طرف انجمن ادبی در معرض انتشار گذاشته شد، این سالنامه باقطع وحجم مناسب حروف تازه تصاویر و نقشه‌های مطبوع و رنگه (مشاهیر و رجال خارجی و داخلی و آثار تاریخی و صنایع نفیسه وغیره) موضوعات مفید و عام المنفعه در (۴۱۴) صفحه با (۴۳۰) قطعه تصاویر بقیمت نازل موجود است شایقین آن [illegible] .

دفتر انجمن ادبی . جاده [illegible] کابل

قیمت

کابل	(۷) افغانی
ولایات داخلیه	(۸) «
ممالک خارجیه	(۳) کلدار

۲۸

آدرس: انجمن ادبی، جادهٔ ارگ

عنوان تلگرافی: کابل انجمن

مخابرات ـ باشهزاده احمدعلی خان

(درانی) مدیر انجمن

کابل

مجلهٔ مصور ماهوار

ادبی ، اجتماعی ، تاریخی

تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود

اول میزان ۱۳۱۲ هجری شمسی

۲۴ سپتمبر ۱۹۳۳ میلادی

اشـــــــتراك

کابل :	۱۲ افغانی
ولایات داخله	۱۴ »
» خارجه	نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف	نصف قیمت

فهرست مندرجات

تصاویر :
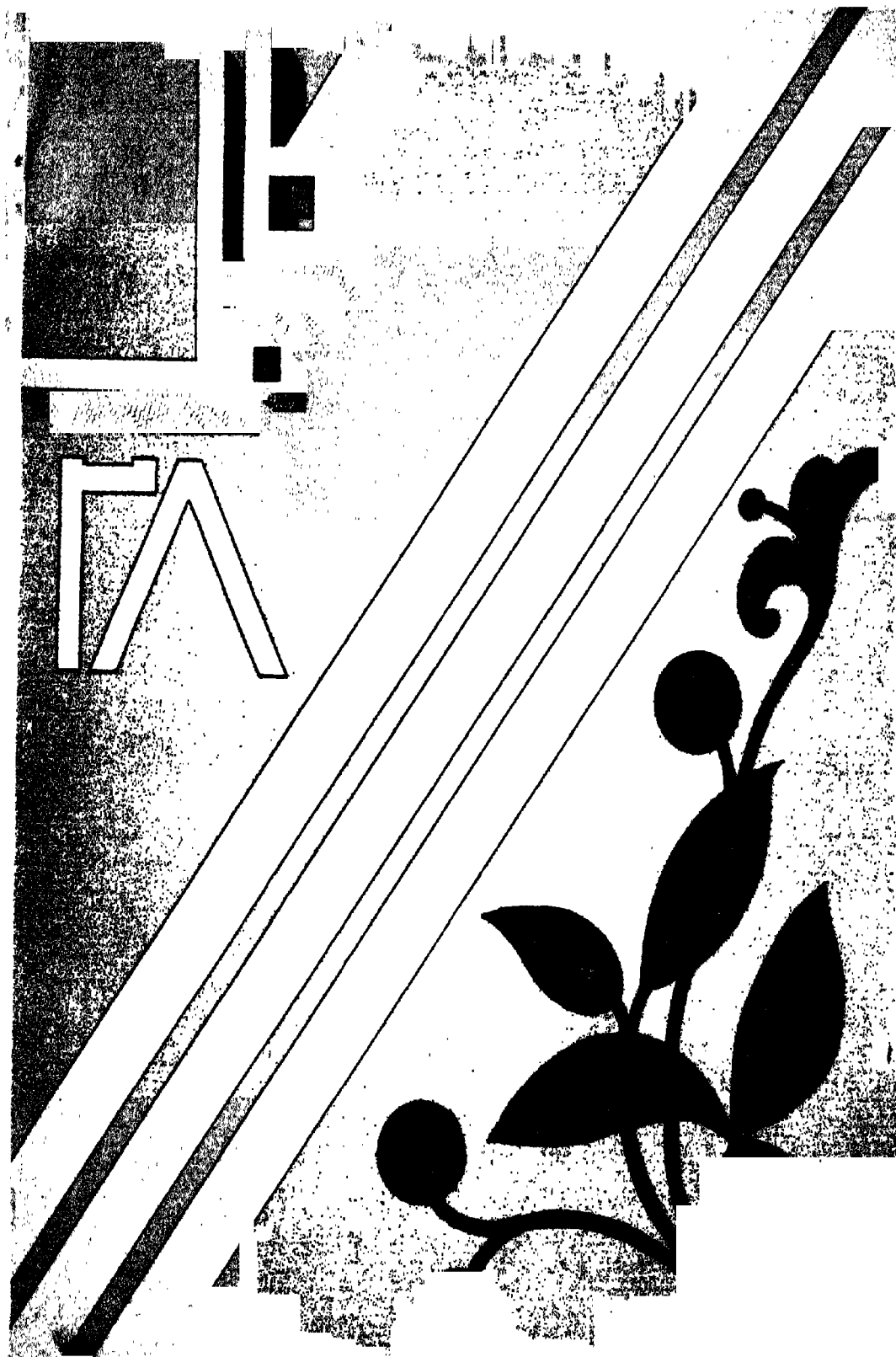
نفسیات

معلومات و ذکاوت

نگارش غلام جیلانی خان جلالی

نظر به تحقیقات جدید علم النفس : صفت ممارهٔ نبوغ و عبقریت را انسان بوسیلهٔ معلومات علمی و ذکاوت یا تنها ذکاوت میتوان دریافت نمود ، علمای علم النفس قبلاً عقیده داشتند که معلومات و تجربه نسبت بذکاوت در حل مبهمات زندگی بیشتر فوقیت دارد بلکه علم و ذکاوت را لازم و ملزوم همدیگر میدانستند ، اما باثر تتبع و استقراء : تحقیقات تازه ثابت نمود که شئون پیچیدهٔ حیاة یا معمای فطرت را زودتر از تجربه کاران ، اذکیای تیز هوش عام که از سن ۳۰ و ۴۰ هم تجاوز نکرده باشند خوبتر حل و فصل کرده میتوانند ، زیرا از تراجم نوابغ واختراعات محیرالعقول آنها معلوم شد که اذکیاً دارای چنان قوهٔ خداداد خیالی میباشند که تمام شئون معلق اجتماعی را تنها باتکاء همت و ذکاوت خود گره کشائی میکنند. امثال ادیسون مخترع بزرگ بشریت در غرب وجرجی زیدان مولف و نویسندهٔ معروف مصر در شرق با داشتن تحصیلات با لکل ابتدائی بوسیلهٔ ذکاء و فکر تیز هوش خود شان عبقریت خود را بدنیا وقتی معرفی کردند که در برابر علمای دیگرای محض شناخته می شدند حتی ابنای وطن او ادیسون را موجد هزار اختراع میخوانند .

علما عقیده دارند که سن شیخوخت از ۶۵ یا ۶۰ سالگی شروع میشود و شك نیست که هر چند انسان در سن خود پیشتر برود معلومات علمی و تجارب زیادی را فراهم میکند لاکن

اثر زی عقل او در اوایل مرحلهٔ سوم حیاة بانحطاط آغاز میکند دکتور «و یشلر» رئیس انجمن پیشرفت امریکه‌دریك کنفرانس پسیکو لوژی‌خود اظهار نمود: اگرچه حصول تجربه ومعلومات بعد از سن ۲۱ سالگی ممکن است امانشاط عقل درسن مذکور بانتهای خود میرسد ، البته بعض نوابغ تاریخی مانند فیلسوف « انشتاین » در پایان حیاة خود کسب شهرت نموده اند ولی اگردر ترجمهٔ زندگی آنها غور شود ظاهر میگردد که آنها در ادوار ابتدائی حیاة استعداد نبوغ و عبقریت داشته لاکن تنظیم افکار و ترتیب نتائج‌آن سالهای زیادی از زندگی آنها را بخود مستغرق ساخته تا وقتی شهرت نیافته اند که بسن شیخوخت نرسیده‌اند .

دی ونسی رسام بزرگ تا فرصتی مشهور نگردید که تصویر آخرین او مکمل نشد زیرا در رسم و برجستگی تصویر مذکور مدة ۱٤ سال بسر برد .

« دانت » شاعر معروف اطالیه الی زمان انتشار نشیدهٔ هزلیه : اثر بزرگ خود که مدة بیست سال حیات او را بخود مشغول ساخت نام نداشت .

داروین فیلسوف لطور تا زمان نشر کتاب (اصل‌الانواع) که مدت ۳۰ سال کامل دران رنج کشید معروف نگشت .

هکذا بسیاری از نوابغ تاریخی در اثنای تحصیل بدرجات عبقریت رسیده بودند اما بعد از آنکه در تنقید افکار خود شان مدتها سپری نموده اند اخیراً در زمان نشر آثار بادوار انحطاط قوای فعالهٔ خود ها به نبوغ و عبقریت شناخته شده اند .

ازین شواهد معلوم میشود که ذکاوت در اکتساب عبقریت نسبت بداشتن معلومات و تجربه لازم تر است چه آنانیکه بسبب ذکاوت خود معروف عالم گردیده اند تعداد شان به نسبت نوابغیکه بعد از تحصیلات عالی و تجارب شهرت یافته اند بیشتر است .

لذا نبوغ و عبقریت بر اساس ذکاوت ریخته شده نه بر معلومات ! وارباکین فنون در عصر حاضر اذکیاً میباشند .

میگویند جفرسون (رئیس سوم ولایات متحده) در زمانی باوج شهرت رسید که رئیس اتازونی انتخاب شد وتمام علما یکه ترجمهٔ حیاة اورا از روی تنقید تتبع نموده اند تسلیم میکنند که بهترین اثر برجستگی او بیان استقلال بود که در اوایل دورهٔ چهارم حیاة از خود بیادگار گذاشته ، بعدازانکه معلومات او وسیع وپخته‌تر گردید کدام اثربزرگتر ازوبظهور نه‌پیوست .

اسکندر به نیروی ذکاوت بسن ۲۰ سالگی باوج کمال خود رسیده بداریوش غالب شد ـ

انیبال بسن ۲۹ سالگی مهم ترین کارنامهای عسکری خود را نشا نداده جبال ألپ را عبور نمود ـ قیصر در عشرهٔ پنجم حیات خود بلاد گول (فرانسه) را تسخیر نموده اسپانیه را قبل از سن ٤٤ سالگی بتصرف خود آورده بود که امپرا طور خوانده شد .

گذشته بران اگر ما بعظمای قرون جدیده استشهاد ورزیم می بینم که ناپلیون بأثر ذکاوت فوق‌العادهٔ خود غالب قسمت فتوحات عسکری‌خودرا درسن ۳۰ سالگی حاصل نمود که از انجمله « محاربه لودی ومعرکهٔ اوستر لیتز » بلند ترین فیروز مندی اوبود .

ما انکار نداریم که بعض عظمای بشریت شکار نامهای تاریخی خود و قتی اقدام نموده اند که ظروف سن آنها از معلومات و تجربه مملو بود ، مثلاً استاد فروید فیلسوف معروف آلمان درسن ۷۰ سالگی در علوم عقلی و نفسی مباحث بلندی را در صحنهٔ نمایش افکارطرح می نماید ، اما فراموش نباید کرد که مشارالیه نیز کتاب (تفسیر الاحلام) خود را درسن ٤٠ سالگی توزیع نمود. اینکه استاد فروید ، بعد از سن ۷۰ نتائج‌فلسفهٔ خودرا بعالم اهدا میکند اثر چنان عبقریت است که از عاطفهٔ بزرگ ذکاوت نشئت نموده برعلاوه : . . .

اگرحیاة دیگر نویسندگان و شعرای بزرگ بشریت را تتبع نمائیم آثار قلمی و اشعارآغاز برجستگی آنها را چون با ذکاوت توام بود با محررات زمان شیخوخت شان دارای فرق بزرگی خواهیم یافت ، البته اینهم ثابت است که غالب کاروائیهای خارق‌العادهٔ زنیها بعد از منتصف‌حیاة از روی تجربه و اطلاعات متین تر بوده اما شاهکار های زمان ابتدای نشئت ایشان از حیث عظمت از همان آثار تجربه‌ئی‌آنها کمتر نه بلکه از روی تاثیر در اجتماعیات فوقتر دیده میشود .

در عصر حاضر هیچ شاعر و مولفی را نمی شناسیم که دارای اثر بزرگی بوده و در آغاز نشئت به آن آغاز نکرده باشد — ادیسون‌مخترع بزرگ عصر خود طوریکه ما پیشتر ذکر نمودیم اگرچه تا سن ۹۰ زندگی نمود و کار کرد اما اگر ما تاریخ اختراعات او را مطالعه کنیم مهم ترین اثار مشارالیه چراغ برق ، و فونوگراف و ناقل کاربونی : (Carboniransmitte) و غیره بود که در چهارم‌رحلهٔ اول حیاة خود آنرا ایجاد نمود .

استاد (و تلسون دیفیز) رئیس تحریر (مجلهٔ خدمت علمیهٔ امریکی) میگوید غالب قسمت اختراعاتیکه تا امروز دردسترس بشر گذاشته شده زادهٔ افکار نوابغ ومحصول دماغ اذکیاست مثلاً «گالیلیو» (اسرار رقاص) را درسن ۱۷ سالگی کشف نمود ؛ (برکنز) بعمر ۱۸ رنگ صنعتی (ارغوان اولی) را استنباط کرد . (نیوتن) کتاب معروف ریاضیات خودرا در سن ۲۰ وضع نمود ، (مادام کوری) بمساعدت شوهر خود درسن ۳۱ رادیوررا اختراع کرد (هرتز) امواج بی سیم را در سن ۲۳ کشف نمود .

سر همفری دایفی ، عنصر : پوتاسیوم و سودیوم و چراغ محفوظیکه بوسیلهٔ آن معادن تحت الارضی تنویر میشود در سن ۲۳ سالگی و عالم فرادای که با اول الذکر مساعد بود در سن ۲۲ حیاه خود نظریه مباحث اکتشافات عجیب خود در شعبهٔ برق معروف گردید ، (موزارت)از سبب مولفات موسیقی خود بسن صغارت عالمرا بدهشت انداخته درسن ۳۵ سالگی درگذشت . این نابغه (۷٦۹) چنان منظومه های را از خود یادگار گذاشته که بزرگترین اثر موسیقی عالم شمار است .

موسیقی معروف : (فیبر) مولفات برجسته (اوپرا) را بمراحل سوم و چهارم عمر خود بعالم اهدا کرده . (شوبرت) قطعهٔ بزرگ موسیقی را درسن ۱۱ نظم نموده قبل از ۳۲ وفات نمود . مندلسون منظومهٔ موسیقی معروف خویش را در سن ۱۷ تالیف کرده علمای بزرگ فن را از بلاغت منظومهٔ خود بحیرت انداخت .

شهرت میخائیل انجلو : مصور بزرگ دراغاز نشئت بعالم منتشر گردیده در سن (۳۳) باب رومانقاشی کلیسای سکستین واتیکان را بامشارالیه قرار داد نمود .

رافائل : عالم فن را در سن ۱۷ از تصاویر بدیع خود مورد حیرت قرار داده بسن ۳۷ سالگی درگذشت . شاعر (برامانت) بزرگترین ادیب امریکا بسبب اشعار بلند خود عالم انگلیسی را بحیرت انداخته قبل از سن ۲۰ فوت نمود .

میگویند (برامانت) قصیدهٔ خالدهٔ thanatoqsisr خودرا درسال ۱۷ عمرخود تالیف کرد .

علاوتاً اگر مادرین مقاله تمام اکتشافات و اختراعات و مولفات و منظومها و عموم جوانب افکار برجسته عظمای تاریخی بشررا که قبل از سن شیخوخت از آنها ظهور نموده احصائیه بگیریم موضوع تحریرما بطول می انجامد درینمورد اعتراف باید کرد که ذکاوت درانسان فطری است که بسن خوردی ظاهر و بمرحلهٔ سوم حیاة تکمیل میگردد.

البته سبقت در سن بر تجربه و معلومات انسان می افزاید لاکن در حالیکه ماذکاوت و معلومات را باهم مقابله نمائیم مزیت ذکاوت ظاهر و بزرگترین اثریکه از انسان دراجتماع ظاهر میشود اثر هوش وذکاء است نه از تجربه و اختبار !

اشتباه نباید کرد که معلومات و تجربه در حیاة انسانی قیمت بزرگی ندارد بلکه درین مقاله اینقدر تصریح میشود که تاثیر ذکاء به نسبت تجربه بزرگتر و برتر است و بس !

مااقرار داریم که بعض نوابغ عالم بمحیط خود ها نیز درزمانی موثر ثابت شدند که از سن نشئت گذشته بودند لاکن اگر ماتراجم احوال اینطور نوابغ را به نظر تنقید مطالعه کنیم می بینیم که در ادوار مختلفهٔ زندگی عوامل مخصوصی در آنها اثر نموده که اثر ذکاوت در زمان نشئت وکهولت و اثر معلومات در شیخوخت شان ظاهر شده لذا در آنها نیز تاثیر ذکاوت دایما بر تاثیر معلومات بزرگتر و عالم بسبب ثانی از اول بیشتر محظوظ گردیده است :

از امثال اینطور اشخاص عالم جالتون است که ادوار زندگی او را مابه چهار دورهٔ متمایز تقسیم کرده میتوانیم مثلاً در دورهٔ اول (یعنی در حالیکه تاسن ۳۸ میرسید) هیچ کاری کرده نتوانست زیرا اکثر اوقات او در مسافرتها و سیاحت و تحریر رومانهای خیالی گذشت. دردورهٔدوم یعنی (در خلال ۹ سال تالی) درعلم (طبقاتالارضی) معروف عالم گردیده در علم معادن نابغه ثابت شد .

در دورهٔ سوم (از سن ٤٧ ـ ٦٤) در مباحث وراثت مصروف گردیده در عصر خود از بزرگترین نوابغ بحساب آمد . بدورهٔ چهارم زندگی خود بعد از سن ٦٤ بزرگترین کارهای عالمانهٔ مخصوص خود را بواسطهٔ خطوط انگشتان در تحقیقات شخصیه از خود بروز داد لاکن مانند این نابغه که در سن ۷۰ عالم اجتماع را از عبقریت خود به نسبت آوان نشئت وکهولت بیشتر مستفید گردانیده باندازهٔ کمترند که ما نمیتوانیم در وضع قواعد عامه بوجود آنها استدلال ورزیم .
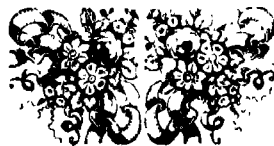
مقتطف شمارهٔ اول از مجلهٔ ۸۳

مترجم قاری عبدالله خان

مدنیت بکدام راه سوق می‌شود ؟

بحران اقتصادی ، بواعث واحتمالات اخیر آن

انقلاب صناعی و آثار آن .

پیش ازین محیطی که دران پیشه‌ور کار میکرد بسی دلکشا و مسرت بخش بود ، کار خانه عبارت از حجرهٔ دراخی بود در میان سرا که روزنی بطرف راه داشت . اوقات کار اگرچه دراز بود لیکن بسرعت میگذشت چه درین بین تسلی میبافت مناظر نونوی پیش می شد . بوت دوز یا خیاط در ضمن کار سخن از سیاست میزد حوادث را محاکمه می نمود تجار با همسایه یا معامله داری که باو فرمائش میداد فرصت سخن‌زدن داشت پیشه‌ور پیش از انقلاب صناعی موجد بود خصائص صناعی در فن خود ایجاد میکرد نخست چیزی تصمیم مینمود بعد می‌ساخت و اصلاح میکرد تا قوارهٔ چیز مطابق امیل او یا بذوق مردم میشد . پیشه‌ور درستکار ، مستقل و آزاد بوده ساعتهای کاررا بمیل خود اندازه ومقرر می نمود حالات حیات را برضایت خود تبدیل میداد و تمام کائی و حاصل مصنوعات خود بدون شریکی مالك بود .

از وقتی که ماشین کار در مدنیت پیدا شد تغیر بلکه انقلاب بزرگی در حیات پیشه‌ور و مقام اجتماعی او روی داد ماشین بزرگ و لواحق آن از قبیل ماشینهای کوچك عدهٔ بسیاری از پیشه‌ور ها را در یك کار خانه فراهم آورد کار خانه ها وسعت گرفت چه هر قدر حجم ماشین بزرگی باشد همانقدر خرچ کم دارد جاهائی که مناسب کار خانه بود انظار اشخاصی را که میخواستند کارخانه بنا کنند بخود جلب نمود ازینجهة کار خانه ها در بقاع معین مزاحم یکدیگر گشته شهر های صناعی بنای ظهور گذاشت .

اولین نشان انقلاب در حیات کارگرها تغیر اساسی بود که در نظام اجتماعی آنان پیدا شد کارگر ها که جزئی از ملت و پیش از آغاز انقلاب در تعاون و قسمت غم وشادی شریك جامعه بودند پس از حدوث این انقلاب در عوض اختلاط و آمیزش با سائر افراد در محیطهائی اجتماع کردند که تاثیرات آن طبقهٔ مخصوصی را از کارگر ها تشکیل داد چنانکه محیط ، مصالح ، میول و خصائص آن از بقیهٔ جامعه جدا افتاد .

این اجتماع کارگر ها درمحیط مخصوص سبب از حدوث حالات پراز خطر اجتماعی گردید تا باعث شکوه و دلتنگی حیات ناگوار آنان گردیده و رفته رفته زندگی بر آنان دوزخ شد .

از انقلابات بزرگ وارده بر مدنیت جدید انقلاب کشتمند و صنعتگر است کشتمند که تابع حربی بود؛ مستاجری گردید که در بدل عسکری در آغاز عصر اقطاعی مال میداد . صنعتگر آزاد کارگری شد که اراده‌اش همه سلب و فدای ارادهٔ ماشین گشت . اساسی که در روی آن مدنیت سرمایه داری قائم است روی کار آمد . زمین سرمایهٔ مالك ، کشتمند ها بندگان او ، آلات سرمایهٔ صاحب کارخانه و کارگر ها غلام اویند . آتش حرب نیز دربین طبقات برافروخت .

احتمالات بحران اقتصادی :-

بحران اقتصاد حاضر زادهٔ دو چیز است که سوی ندارد یکی اهتمام در قوهٔ حربی دیگری غور درکائی . قوهٔ حربی را از اموال خراج و اموال ذخیره چاره نیست چه لازم است خراج فراهم آید وذخیره شود. صادرات بازار فروش میخواهد تاهمه متاع بفروش رسد .موانع گمرک از صادرات قوی حمایه کند . محاربهٔ عمومی نتیجه همین عوامل بود . لیکن ظاهر ساخت که این عوامل عناصر فنا وضیاع را نسبت بعناصر بنا واستحکام بیشتر فراهم آورد . مگر تا هنگامی که خرابی عام نشد تاوقتیکه عوامل فنا دراساس مدنیت لرزه درینفگند وبهلاکت نقدی تهدید نکرد کس برین حقیقت وا نرسید . اکنون درسر تاسر عالم ؛ فقر ، گرسنگی تهیهٔ از بهرشورش و انقلابهای بزرگ کار فرماست . در مقابل فقر وفاقه محصولات زیاده برحاجت و اموال کافی برای غنا فراهم است . عالم کنونی مریض فراهم آوری گنج وشاکی از کثرت اموال است . لیکن می شود ؟ جهد بشر قوتی گرفته حالتی پیدا کنند تا از طبیعت جلوگیری نموده برخلاف موجودیتش سوق دهد ؟

از تناقضات ظاهر در احوال عالم معلوم می شود که جهد بشر عنقریب از ازالهٔ اینهمه سیأت عاجز می‌آید . مدنیت صناعی راکه برسرمایه قیام دارد زمانه ایجاد کرده و در اینجا همش سیأتی فراهم آورد که ازاله آن دشوار است . چه کثرت بیش از حاجت در برابر فاقهٔ کشنده گنجینه های کافی دربرابر فقرسختی دارد . هیجانها در پردهٔ تهیهٔ جنگهای خونین جوش میزنند. اموال از جیبهای خالی برای معموری خزائن پراز زر وسیم فراهم می‌آید .ـ چنانکه گفتیم‌ازهمهٔ

این تناقضات ظاهر است که جهد بشر عنقریب درمانده نمیتواند حالتی را که عوامل اساسی نظام حاضر بعدالت چاره نماید . واین درحقیقت عنصر فسادی است که مدنیت حاضر در خلال خود حامل آن گشته و عنقریب مدنیت را با تنهائی کشان کشان می برد که باز گشت هم مدنیت سابق بوده .

از بزرگترین اعتباراتی که رعایه اش بر واضعین معاهدهٔ صلح لازم بود اعتبارات اقتصادی است . مگر دران سخت اهمال رفت واین اهمال سبب تعجیل خرابی است که مدنیت را برهم زند . چه اولا درتقدیر عوض دادنها ، ثانیا در تقدیر تاوان جنگ ثالثا درتعیین وسائل برای ادای قروض جنگ مبالغه ها بخرج دادند . ولی واضعین قواعد صلح اقتصادی ابداً مقدرت امم را بردفع نسنجیدند و ندانستند که اقوام میل خروج از طوق حکومت دارند هرقدر حکومت قوی هم باشد . درنتیجه تمام اساس صلح از هم ریخت . ملل ازادای قروض باز ایستاده اعلان افلاس نمودند حتی فرانسه که طلای بیش از اندازه در خزینه دارد نیز خود را بدر مفلسی زد .

همانقدر که در معاهدهٔ صلح ، از اعتبارات اقتصادی فرو گذاشت شد همانقدر بر اعتبارات اتنولوجی (نژاد شناسی) برافزود بدون اندک حساب از روابط اقتصادی که امپراطوری های منحله را ربط میداد . برعلاوه معاهدهٔ صلح بجمعیتهای اتنولوجی که جمعیتهای سیاسی جدید ازان وجود گرفت توجه نموده استقلال کامل سیاسی به آنها بخشید و از امپراطوریهای منحله اش مجزا ساخت . ولی از استقلال اقتصادی اینها ضمانت نتوانست و ضرور بود که از ضمانت عاجز آید . گوئی دولتهای سیاست مداری ایجاد کرد که حقایق اقتصادی ابداً ندارند . بدینجهت بر خطا های نخستین که در موازنهٔ اعتبارات اقتصادی رفت ، تازه خطای دیگری بر افزود و گزیر ازان هم نداشت چه توجهش بتطبیق قوانین انجمن بین‌المللی در اروپا بود . این جمعیتها یا دولت های سیاست مداربکار آغاز نمودند تا استقلال اقتصادی خویش را محقق سازند . در اموال خراجها فور و در موانع گمرک برای حمایه از امتعهٔ صناعی خود توجه فرمودند ازین جهة بازار ها مسدود ؛ راه های تجارت از حیث داد و ستد خفه گردید این اسباب در استحکام بحران بر افزود . مدنیت را احوال غیر طبیعی از ششجهت فرا گرفت چنانکه بدون جنگ و جدال باید حالت نوینی اختیار کند .

بر علاوه از علائم این احوال چنین آشکار است که سرچشمهٔ زلال حیات در مدنیت حاضر خشکیده باید مدنیت از روح تازه غذا یافته بوجود نوینی تکون پذیرد بنابش صورت دیگری
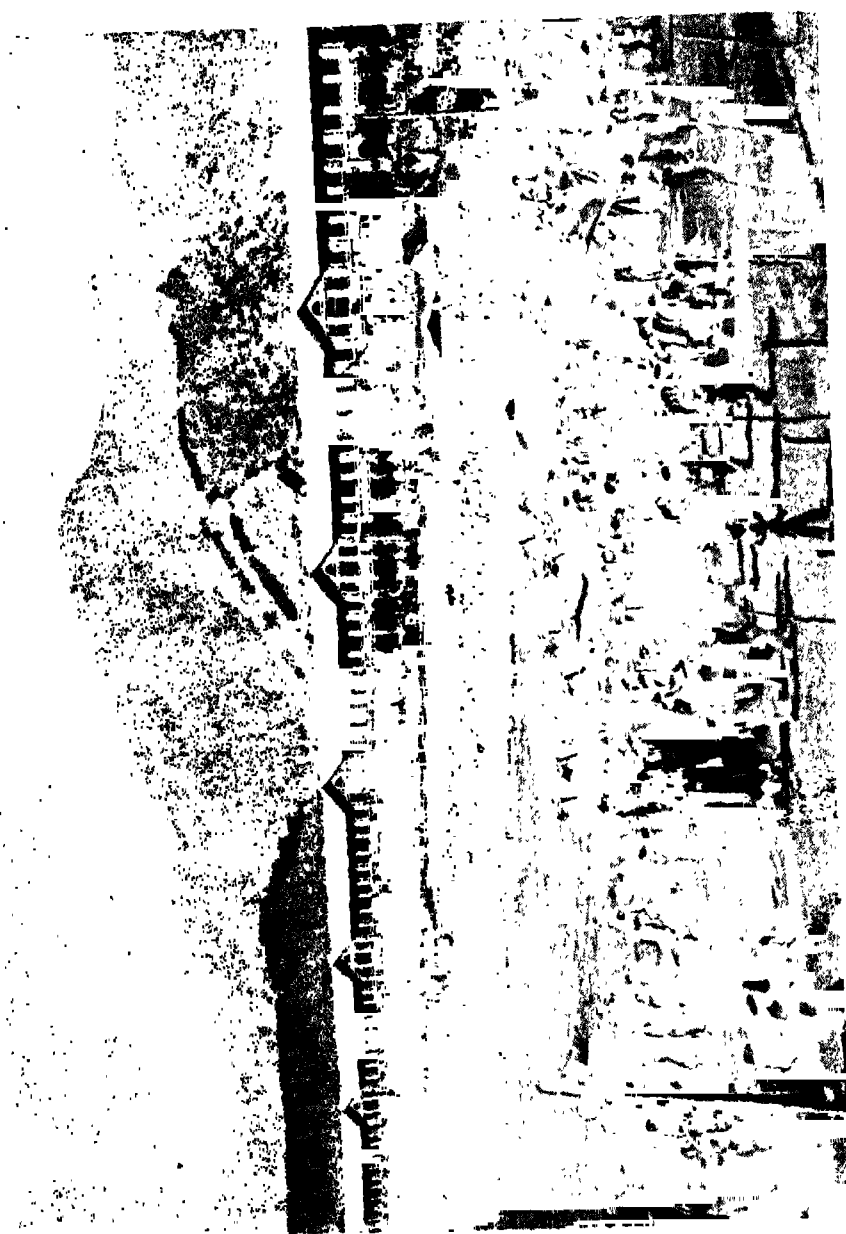
ازمناظر جشن استقلال ، رسم گذشت عسکری

منظرهٔ رسم گذشت عسکری بالسمتی ازمناظر دکانهای جدید درچمن و بالاحصار

گیرد . ما دیدیم که کارخانهٔ مستقل چگونه بکارخانهٔ غیر مستقل بدل گشت . کارخانه ها چسان تکون پذیرفته شهر های صناعی گردید چنانکه تعاون اساس حیاتش بود . تاسیس مدنیت صناعیه ، احتیاج را یبازار ها و تعاون را در بین منتج و مستهلك چگونه پیدا کرد . ا کنون مدنیت سرمایه داری بحالتی که نخست بران قیام‌داشت عود میکند بدولتی مستقل باستقلال اقتصادی رجوع می نماید . گوئی میخواهد کارخانه مستقل پیش از قیام عهد آلات را دولتی سازد مستقل که تنافس حیات اساسش باشد نه تعاون ، امتناع بر آزادی تجارت کار فرمائی نماید نه عمل بر تعاون تجارتی و ازین سخن ظاهر است که صورت مدنیت حاضر که بر سرمایه قیام دارد چنان تحجر پذیرفته که نرمی و ملائمی نخستین را (که در وا کردن بازار ها و توزیع ثروتهای متناسب با مصنوعات صادره) مبنی بر تعاون بود و ازانجهة استهلاك مصنوعات سهولتی داشت باخته . ازینجهة‌صدای شورش بلکه‌شورشهائی که‌حتماً واقع شدنی‌است از‌ملل‌بلند‌ی‌شود. لیکن‌تنقیح مدنیت‌با امکان تدارك ازسیات‌عصرصادرات صناعی بروجهی‌تازه سروصورتی‌میگیرد‌هم در هنگامیکه نظام مدنیت در روی این شورشها قائم و درطی خود عناصر فسادی داشته که در بطلان انشای مدنیت میکوشد چنانکه عناصر فسادی که نظام حاضرباعث آنست تمدن ما را از هم می ریزد ، بلی تنقیح مدنیت سخت اجباری بوده اصلا تبدیل شدنی نیست .

بحران‌روحی :

در عصر های انتقال که عوامل متکونهٔ قدیمه عادةً دران ظهور میکند امم را بحرانهای نفس عمیق الاثری فرا میگیرد . در خلال قرونی که دیانتهای بزرگ نشات کرد بحرانهای روحی بابزرگترین مظاهر خود ظهور یافت . عالم بت پرستی پیش از ظهور دین موسوی بیك بحران روحی دچارگشت و پیش از ظهور دین عیسوی به بحران دیگری گرفتار آمد . عالم نصرانیت را پیش از ظهور دیانت اسلامی بحران شدید روحی فرا گرفت . اگرباوراق تاریخ دو نگریم پیش از ظهور هر انقلابی اینچنین یك حال می‌یابیم . جنگهای صلیبی نتیجهٔ یکی ازان بحرانهای روحی بود که بدون کدام باعث حقیقی گلوی امم را فشار داد . مورخین بواعث مباشرت را استناد گرفته و آنرا علة حوادث بزرگ در تاریخ میدانند و بدینجهته می نازند در صورتی که غور در بواعث خیلی عمیق بوده بحثی درست بامقدمات ونتائج صحیح میخواهد که تیالش بحائهٔ ثبات نتائج علمی باشد وچنین بحث مشکل است بر علاوه کنون عالم متمدنه یکی

ازان بحرانهای روحی گرفتار و بوجود آن مشکل که نظام اجتماعی از انقلاب رهائی یابد . خطرش بنابر اقتضای احوال اندك باشد یابزرگ انقلاب آمدنی است .

از مظاهر بحران روحی که مدنیت حاضر بلکه مدنیت صادرات صناعی را تهدید میکند شعور عمیق طبقات مختلفه است امروز هر طبقه متهادرجه ی فهمد که نصیبش از سعادت هیچ نیست . سرمایه دار از مشاغل و متاعب بسیار دلتنگ و چون ضمیرش واشکاف ، خواهی دید بیچاره بمناسبت اگرحیات اندك فراغبالی باوبخشد یادر بین او و متاعب حائلی پیداشود تااندك سعادتی در یابد . حال فرد از بنقرار است و چون بهیئت اجتماعی طبقهٔ توانگران و انگری طبقهٔ خواهی دید مشترك در مصالح ـکه باذلت و زحمت در راه فراهم آوری و ذخیره نهی بدون انقطاع جان میکنند گوئی دسته های لشکر ند درمیدان حرب که اگر یکی از آنها یکقدم باز ماند پامال سم ستوران گردد کوشش ی نماید کار میکند شب وروز خواب ندارد . چرا ؟ تاتوان همپائی را باپیشقدمان در شبخون بر بقیهٔ طبقات پیدا کرده آنمقدار مایه که ضامن بقایش در ناحیهٔ خصوصی از مراتب نظام اجتماعی گردد برباید . مال را وسیلهٔ اعتلا پنداشته گمان کند که همان ناحیه نصیب دنیا بهرهٔ حیات اوست .

طبقهٔ کارگر که واقعاً بنده و لولاً آزادند معتقدند که در بین آنها و سعادت ؛ طبقهٔ اول حائل و عقبه ایست مانع راه های حیات در صورتیکه لازم است حیات انسانی ممنوع ازین راه نباشد . این گروه بطبیعت مقام در نظام اجتماع لشکر تعرض و گروه نخستین لشکر دفاعند . نیز گروه کارگر معتقدند که در سرمایه ها و ثمرات عالم مانند گروهی که راه های تمتع را از شش جهت برروی آنان بسته اند علی‌السویه حق دارند . بنابرین بدارائی توانگران طوری نگرانند که گویا سهم و حصهٔ ایست از مال خود شان و باید برخه قسمت شد . مبدأملکیت را هم سرمایه دار ها و ملك دار ها وضع نموده و آن را بمثابهٔ قانون مقدس داشته چه سرمایه دار هاست که از بهرهٔ قانون وضع میکنند در صورتیکه مبدأملکیت و سرمایه داری مواصرهٔ ایست غیر مشروع که نفع جویان خود را بآن عزیز ساخته جز سد رمق هر چه در دست تهیدستان باشد ی ستانند . از همین ملکیت و سرمایه و اموال فراهم آمده دول عظمی اساس حربی را برپا ساخت اتشهای جبهه و کوشش بر کشتمند و کارگر مباح شمرد تامحصولات خون و دست رنج آنان را فرو برند بلکه خود شان را لقمه آتش سازند چرا ؟ از بهر قطع از ملکیت و سرمایه که بجز نام مسمایش را نمیدانند .

این حالت فکری سخت ترین بحران روحی را پیدا کرده اساس مدنیت جدید را بتزلزل می اندازد .

برعلاوه در بین سیاسیون و توانگران هم مؤامره بوده هر یک دیگری را مسخر مشتهیات خود می سازد . سیاسیون مالدارها را بنفوذ مالدار ها وسیاسیون را باموال در حکومتها و سیاست عالم تسخیر میکنند . چه سیاست حسنه ، بقول سیاسی فرانسوی ، مالیت خوب میخواهد . مال هم محتاج بقوتی است که از مکیدهٔ تهیدستان حفاظتش کند پس بحکم ظرف اجتماع مؤامره در بین سیاسیون و مالدار ها ضروریست لیکن این مؤامرات باهمه فضائح خود بر علیه افرادی طبعاً توجه دارد که نه مالدارند نه دارای نفوذ در سیاست عالم یا تدبیر شئون دول . ازینجهته مالدار ها و سیاسیون دست محرك و بقیهٔ مردم آلات برنده در سختیهای کار زار گشته اند

این کیفیت طبعاً موجد هیجان سخت و سوزان روحی است که بالضرور از اثر آن مردم حس میکنند اگر اساس مدنیت فعلاً فاسد نباشد اقلا سرایت فساد دران بحدی خواهد رسید که مقتضی عملیات جراحی گردد ببرد ، بخیه زند قطع کند وصل نماید طریق تمهید آن نیز جز هیجانهای پر شور و شرو خود سریهای آنکه دیگر چه خواهد بود ؟

بر علاوه امروز مردم بر الفاظی که سیاسیون آنرا ذریعهٔ تاثیر درعموم برای نفوذ اغراض پنهانی خود ساخته اند اعتمادی ندارند . اگر مردم در ماضی قریب چندان ماهیت آنرا نمی شناختند مگر تجربه‌های ربع قرن بیستم مردم را دارای شعور عمیق ساخته میدانند که این الفاظ خیالیات محض و دامی است گسترده برای شکار عموم از طریق تاثیر در مشاعر و سرگشتگی آنان بهمین الفاظ که اصلاً معنی فعلی نداشته چه سیاسیون این الفاظ را بزبان بسیار میگویند و بحقیقتش ایمان ندارند . امروز الفاظ شرف وطنی ، مجد ، فوقیت فلان دولت بر سائر دول از قیمت افتاده و اگر قیمتی دارد باندازهٔ سخنان تجار است که در صفحات جرائد برای رواج متاع خویش اعلان میکنند . گویا مثال مردم درین خصوص به بت پرستی مانند است که هزاران سال بتی را بامید آمرزش پرستش کند و چون بمیرد فرشتهٔ عذاب بجهنمش دراندازد . آری صدمه بقدر ایمان ، افاقه بقدر خواب درازی است که مردم زمام خود را بدست فرصت جویان باسپارت دادند و آنها توانستند که حکم بوامره با جمیع اطراف آن بنمایند . لیکن عاقبت از حماقت و طماعی با حداث هیجان روحی که بدلها جوش میزند خواهند رسید .

هنوز این حالت واحالتی فضیح تر از پی وعبارتست از فساد فکر درالفاظ مثالیات اخلاقی

از بس که سیاسیون کذب، نفاق خدعه فریب، خیانت را درین عصر رواج دادند اینها طبیعت عالم شده است . مردم قدم بقدم سیاسیون گذاشتند . امروز در وفکوبصدق مشهور است اما درجامعی که جز دروغ نمیدانند بندهٔ گریزپارا آزاد میخوانند ؟ که جامعی که به‌بندگی بسر برده‌اند . منافق فریبی‌را مرد مستقیم‌الفکر میدانند اماجامعی که بنفاق‌وفریب یکدیگر خو کرده اند . خیانت پیشه امانت کار است درجامعی که خیانت وضلال‌را مقدس میشمارند .

مردم پیش‌نیکبخت بودندخوابهای شیرین شیرین میدیدند خوابهای میدیدند که‌درعالم چیزهای خوب خوب بسیار است که بعضی‌را صدق بعضی‌را حق بعضی‌را حقیقت ، بعضی‌را شرف مینامند . گرفتیم اینچیزها همه‌خواب وخیال بوده لیکن‌درنفوس رتبهٔ‌مسلمات واقعی‌داشته ومردم بدان‌گرویده بودند . بلی اگرچیزهای باطل‌هم بوده بارءٔومن به‌مردم بودند . لیکن‌امروز باین‌مومن‌بچهٔ که‌در ذات حقائق حیات‌شك وریب دارند درحق درصدق درحریت درهمه شك دارند . تنهاهمین‌شك درحدوث هیجان روحی کافی‌است اماچه هیجان هیجانی اگرخواهد دراساس مدنیت حاضر سنگ وحشی باقی نگذارد .

این‌است بعضی‌آثار مرتب برقیام وجه اقتصادی درامور مدنیت بامقتضیاتش ازقبیل مال ، ملکیت وسیاست که همه‌را شرح‌دادیم . نمیدانیم مدنیت بکدام جاده سوق داده میشود ؟

اسماعیل‌مظهر
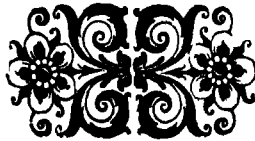
قسمت اجتماعیات

مرگ

(۲)

ترجمه بقلم آقای - م - صفر وکیل نورستانی

۲ - اضطراب و مرگ شخصیکه موجودات شهوانیه و حیوانیهٔ خود را تابع حیات جسمانی دانسته ما فوق (قوانین حیات) تصور می کند بسیار بدو مدهش است .

شخصیکه با وجود دارائی صفت آدمیت به حضیض سفلی حیوانیه سقوط کرده و داخل جرگه بهایم می گردد - برای تخویف او تنها نام مرگ و آلام و اکدار و اضطراب کافی است این قبیل انسانها طوری از آلام و اضطراب بدهشت مبتلا می گردند که از پنجهٔ فولادین مرگ به هر طرف به آه و فغان می درآیند حال آنکه برای نجات از این اضطراب و مرگ راه وسیع باز است که آن راه آمیختهٔ با سعادت را راه (حیات انسانیه) نام می نهند . اما حیات انسانیه عبارت از حیاتیست که بقوانین عقلیه تابع و به کلمهٔ (محبت) افاده میگردد . فی الحقیقت معنی آلام و اضطراب و مرگ بجز نقض قوانین حیاتیهٔ کهازطرف انسان به عمل می آید دیگر چیزی نیست زیرا اگر انسان تمام زندگانی خود را به ترتیب های حیات روحانی بگذارند برای او دیگر موردی جهت خوف از آلام و اضطراب و مرگ وجود ندارد .

۳ یك جمعیت از انسان هائیکه دست و پای ایشان بسته و محکوم به اعدام و مرگ شده و هر روز یك تعداد از آنها در مقابل چشم رفقای دیگر شان اعدام می شوند و مقتول میگردند رفقای دیگریکه آن منظرهٔ درد ناك را معاینه می نمایند ایشان هم عواقب خود ها را مدهش و مرگ را قریب دیده با یك جریان یأس و کدر منتظر نوبت خود بوده با خوف وخشیت توام میگردند . اینك آنانکه معنای حیات را تا هنوز نفهمیده اند حیات را به همین صورت تلقی می کنند . بعکس اگر انسان بفهمد که بعد از مرگ یك روح الهی دیگری بصورت حیات درا و تجلی مینماید و یا امکان تحویل خود را به آن لائق بداند برای چنین انسان مرگ نیست وبالآخره خوفی از مرگ طبیعی هم در او موجود نمیشود .

٤ - معنی ترس از مرگ عبارت از خوفی است که از یك شبح خیال که وجود ندارد صورت میگیرد .

۵ - در حیات بعضی چیز ها مراعظوظ می نماید . مثلاً خوشوقت میشوم که در باغچهٔ خود قدم بزنم و یا کتاب مطالعه کنم و با اطفال را نوازش دهم چون مرگ مرا ازتمام این مزایاباز میدارد لهذا مرگ را نخواسته از آن میترسم و چون تمام زندگانی من عبارت از یکدسته آمال دنیوی و تطمین آن هاست لهذا چیزیکه جان خوشنودی های را که باعث تطمین همین آمال میشود از ماقطع میکند مرگ است : لهذا موردی ندارد که از مرگ نترسم و اگر این آرزو ها تعدیل و تبدیل گردیده بجای آنهای تمنیات دیگر قائم گردد مثلاً آرزو های جسمانی را به آمال روحانی از قبیل ایفای او امر سبحانی و توکل و تسلیم بآن و امثال این ها در ما پیدا گردد چون موفقیت در این دسته آمال مساوی به آمال اول میگردد لهذا خوف مرگ کم کم از ما رفع میگردد و یا به عبارهٔ دیگر اگر من تمام آمالم را به آرزوی واحدی (تعطل و تسلیم بخدا) مبدل کرده بتوانم درین صورت برای من و درنظر من بجزکلمهٔ حیات دیگر چیزی وجود نداشته مرگ ابداً موضوع بحث قرار نمی گیرد .

بهترین راهیکه مقرون به خیر است و در حیات باید تعقیب گردد عبارت از کاملهٔ آرزوهای ابدی حیات روحانیه است بعوض آمال دنیوی .

۶ - محو و خرابی و افنای جسد شخصیکه بحیات روحانی عمر بسر میبرد عبارت ازاحراز آزادی است . آلام و اضطراب و اسکدارهم از شرائطی است که -زالزوم این آزادی میباشد . و باید عواقب احوال یك شخصیکه جان خود را عبارت از جسد گمان میکند طوری تصور گردد که بعد از انقراض جسدش از نقطهٔ حیاتی افنای او به آلام ومزاحم واضطراب صورت میگیرد .

۷ - حیوانات طوری بدنیا آمده و از دنیا میروند که تصور میشود از مرگ و دهشت آن اطلاع ندارند ولی انسان برای چه این عاقبت مدهش را در قبال زندگانی خود احساس وچرا این عاقبت اورا بحدی مأیوس میکند که او نگاه به قیافهٔ مهیب آن حتی وادار به انتحار میشود. من به این سوال جواب ممکنی داده نمی توانم لاکن در این باره میتوانم بگویم :-

من این قضیه را بطور قطعی میدانم که ازقلب یك شخصیکه ازجنبهٔ عقل ودرایت ازدائرهٔ حیات جسمانی بدائرهٔ زندگانی روحانی واصل میشود تنها از خوف مرگ رفع نمی شود بلکه آن شخص مثل یك نفر سیاحیکه آرزوی عودت خانهٔ خود را داشته باشد همیشه در انتظار مرگ است .

۸ ـ حیات بی‌مرگ دارای هیچ مزیتی نیست از این باعث متحمل یك امیدیکه در فکرما متولد می شود حادثهٔ مارا متزلزل و علتی را که مارا جع به‌حتمیت وقوع مرگ داریم هم بهشبهه وتردید بیفکند . حیات جسمانی آرزو مند دوام وثبات موجودیت خود است زیرا معنی طوطی؟ که در حکایه مشهور پهلوان می باشد مختنق گردیده وتا آخرین مرتبهٔ که شعلهٔ خفیف او می رود خاموش بوده همیشه به غفلت این جمله را تکرار میکند « ای آدم این هم میگذرد اهمیتیکه ندارد » .

۹ ـ جسد عبارت از یك دیواریست که همیشه کار او تحریك تحدید وبتحریك آزادی روح میباشد و هم روح همیشه ساعی است تااین دیوار را لا ینقطع به‌حرکت آورد و لی کاریکه انسان عاقل کند اینست که درتمام حیات خود مصروف درتحریك این‌دیوار بود وهمیشه سعی کندتاروح را از زیر اسارت جسم نجات دهد. مرگ هم روح را بصورت کامل ازاسارت نجات داده‌رهای نماید پس کسیکه باحیات روحانیه عمر بسر می‌بردمرگ برای اویك چیز غیرمدهش مینماید بلکه مرگ تمنای اوست .

۱۰ ـ انسان گرچه طبعاً مثل سائر حیوانات از مرگ مخالفت می کند ولی خوشبختانه در اثر عقل و محاکه این مخالفت را تعدیل و حتی میتوان ادعا کردکه نه‌آرزوی (موافقت اضطراریه) بلکه از جنبهٔ رضا مقتدر به تعدیل آن است .

۱۱ ـ اگرقیافهٔ مرگ راکریهه و بدیا مخوف و مهیب می بینیم نقصی در ماست بایدآن را در خود جستجو کنیم زیرا مقدار خوف از مرگ و ابسته به مرتبهٔ خوبی خود انسان است به هراندازهٔ که انسان اصلاح و سیات او از مقدار حسناتش کاسته شود به همان در جه از ترس او هم کاسته میشود و بلکه میتوان گفت کسیکه دارای فضائل است مرگ ندارد .

۱۲ ـ تواز مرگ میترسی و باید در اول مرحله عواقب خودرا بخوبی ملاحظه می کردی اگر استعدادی برای حیات ابدی در خود میبافتی آیا مرگ توهمین طوری بود ؟

۱۳ ـ آرزوی مرگ هم مثل خوف ازآن بی معناست .

۱٤ ـ و قتیکه انسان از یك مرض مهلك بتداوی نجات و عافیت می یابدنمی تواند دریك موقع پراز عوارض برود و این بکلی مانند است به عودت یك عرابهٔ که از یك راه خراب عودت کرده به جادهٔ خراب دیگر منزل را طی کند زیرا مسلم است که از تردد در جبه زار باید اجتناب کرد .

۱۰ - چنانکه تحت تابعیت قوانین حیاتیه بشری میشود شبیه همان آدمیست که در شب‌های تاریک جهت تنور راه خود مشعل بدست دارد این شخص به هر اندازهٔ که دورفتار خود مداومت کاید نمی‌تواند نقطهٔ آخرین شعاع را به پیماید زیراکه نقطهٔ مذکور جزء لا یتجزای وجود اوست و همیشه چند قدم دور تر ازروی اورا منوری کند ؛ مرگی که در قبال حیات عاقلانه دستدهد شبیه به همین مشعل است و میتوان گفت اینگونه حیات مصون از مرگ است زیرا مشعل همیشه رهگذر خودرا روشن ی کند و انسانیکه بتعاقب آن حرکت ی‌کند در تمام ادوار زنده‌گانی خود بصورت فارغ بالی به راه خود دوام ی ورزد .

یکی از مناظر سمت شمال غربی شهر کابل
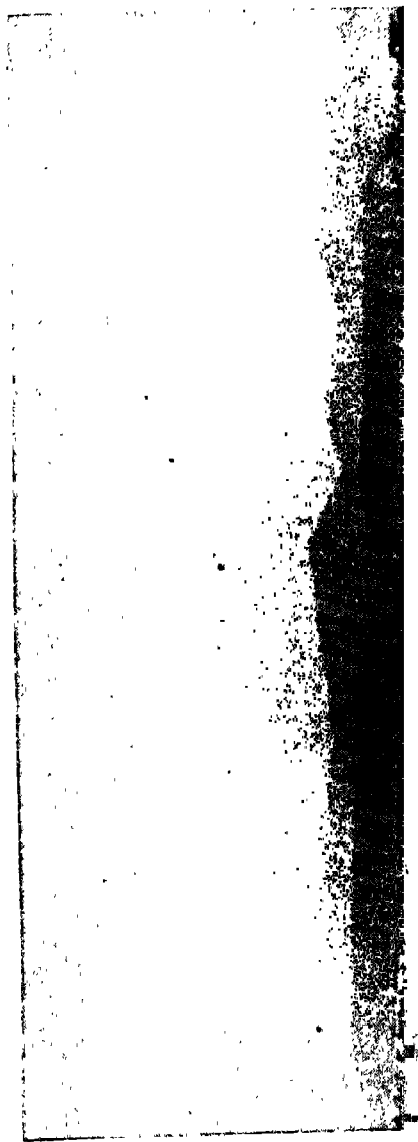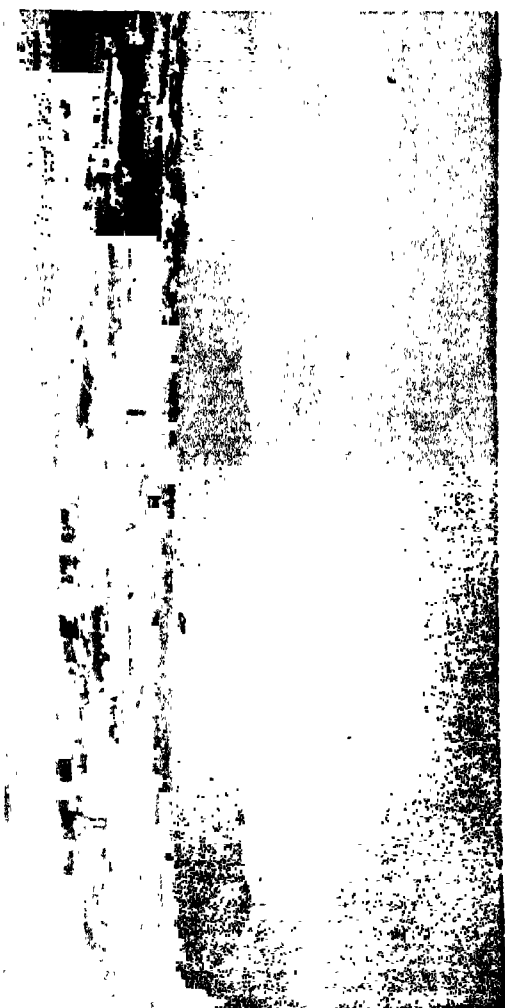
ازمناظر سمت شمالی شهر کابل درموقع جشن استقلال

مقام ادب وادبا درحیاة بشر

(۲)

بقلم غلام جیلانی‌خان جلالی

درقسمت اول این‌مقاله رنسانس یاتجدد کبیر ادبیات مغرب‌را باتاثیرات آن درحیاة ساکنین براعظم توضیحات داده ازعلل نهضت ونویسندگان پیشقدم اروپا نیزمختصراً توضیحات دادیم درین قسمت ازآغاز تجدد کبیر ملل‌ادبی مغرب که باقرن ۱۶ میلادی توام‌است تذکر داده نویسندگان دورهٔ رنسانس اطالیه ، فرانسه ، المان‌را بامختصر سوانح آنها ذیلاً مینویسیم :

رنسانس دراطالیه :

درقرن ۱۶ روح ادب وادبیات زنده‌تر گردیده اطالیه که‌درین شق‌مهم اجتماعی سبقت بسزا داشت بدورهٔ آغاز تجدد کبیر قرن ۱۶ ادبیات نیزدارای نویسندگان زبردست بوده ، ازانجمله آریوست ، تاس دونفرشاعر بزرگ وماکیاول کیشار دن دونفر نثرنویس‌مهم اطالوی معروفند .

آریوست درسنوات ۱۵۳۳ــ۱۴۷۴ زندگی‌نموده بسال ۱۵۱۶ کتاب‌رلاندغضبناک‌را تحریر ونشرداده درمندرجات‌آن بالهجهٔ خوش‌آیندحوادث محاربات شارلمانی را باعربها رسم‌نموده است.

تاس ــ مدت شصت سال بعداز آریوست در۱۵۷۵ تاریخ جنگهای صلیبی‌را در استخلاص بیت‌المقدس تحریر وانتشار داد .

ماکیاول ــ درسنوات ۱۵۳۰ ــ ۱۴۶۹ وکیشاردن درحدود ۱۵۴۰ ــ ۱۴۸۲ زیسته هردونفر ازاهالی فلورانس ومورخ بوده غالباً تمام‌حیاة‌خودرا درسیاسیات بسر‌برده‌اند کیشاردن جنگهای اطالیه‌را بچشم خود دیده وتاریخ آنرا نوشته است ــ ماکیاول ــ که از بزرگترین نویسندگان رنسانس وبرجسته ترین نثرنویسان اطالیه بشمار است تاریخ فلورانس را تحریر وتدوین نمود هکذا در یك اثر معتبرخود موسوم به (پرنس) اخلاق سیاسی اطالیه را در عصر خود تشریحات لازمی داده است .

صنعتگران :

معروف ترین استادان اطالیه بترتیب تاریخ تولد بر امانت معمار ، لئونار دونسی نقاش و حجار ، میکل انژ نقاش ، حجار ، معمار ، تیسین ـ را فائل ـ کرژ ـ پل‌ود نز نقاش میباشند .

بر امانت درسنوات (۱۴۴۴ ـ ۱۵۱۴) زیسته مشهور ترین معماران رنسانس اطالیه‌بوده

خط مشی برونلسکو را تعقیب می نمود ، طرز کار او بهمان اسلوب ساده و منتظم روی بوده ، ژول دوم بر امانت را برم خواسته دراینجا علاوه بر ساختمان عمارات بسیار نقشه و اتیکان را هم طرح کرد .

میکل انژ - در سنوات (۱۴۷۰ - ۱۵۶۴) اصلاً از اهالی فلورانس بود نخست در تحت حمایت پوران دمدیسی و سپس در رم تحت اثر پاپ ها از ژول دوم تالئون دهم زندگانی مینمود .

میکل انژیکی از قوی ترین و کاملترین نوابغ دورهٔ تجدد کبیر ادبیات بلکه عالم بشمار میآید اگرچه شخصاً خود را حجار معرفی نموده اما با داشتن صفت حجاری در عین زمان نقاش ، معمار ، مهندس و شاعر بزرگی نیز بوده است از شاهکار های حجاری او یکی مجسمهٔ معروف پیتا ودیگرش مجسمهٔ حضرت موسی علیه السلام و بسیاری از مجسمه های دیگر میباشد .

در معماری نقشهٔ طاق کابسای سن پیر که ۴۲ متر عرض و ۱۲۳ متر بلندی دارد - و در نقاشی یکی از بزرگترین آثارش تصویریست که به خیال خود آنرا از روز : باز پرس رسم نموده ، این پردهٔ عظیم و مخوف در روز نمایش عموم تماشا کنندگان را دچار بهت و هراس نموده بود .

میکل انژ در سن ۸۹ سالگی درگذشت ، پس از مرگ او پاپ می خواست که نعش استاد فلورانسی را در مقبرهٔ سن پیر دفن نماید لاکن اهالی فلورانس رضایت نداده و نخواستند که هموطن مفتخرشان دراغوش دیگری بخسپد لذا جسد اورا مخفیانه در مابین یا رهای مال التجاره بفلورانس فرستاده دراینجا تشییع مابین شاهانه را از میت او بجا آوردند .

از خصوصیات آثار میکل انژ قدرت او و متانت آنهاست که غالباً اشخاص را در مجسمه با عضلات قوی و قیافهٔ جدی بلکه محزون و غم انگیز نشان میدهد ، میگویند باعث فائی آن اینست که مشار الیه طبیعةً محزون بوده و مشاهدهٔ اوضاع بیچارگی و رقت موطنش و مهاجمات فرانسویها و المانها و اسپانیول ها بالطابع بیشتر باعث غم و الم او گردیده بود .

لئونار دونسی - در سنوات (۱۴۵۲ - ۱۵۱۹) مانند میکل انژ در فلورانس می زیسته و مثل او نیز استاد جامعی بوده در فنون حجاری ، معماری ، نقاشی ، مهندسی ، فزیك ، ریاضیات ید طولای داشت ، روح و افکاراین استاد ماهر نهایت متجسس ، و میخواست که هر چیزرا بداند چنانچه هر شعبه را تحصیل کرده بود از کتاب های خطی و مصوری که امروز ازاو در دست است معلوم می شود :

مشارالیه به مسائل مشغول بوده که حالا تازه به میدان عمل آمده است مثلاً راجع به هوا پیمائی یعنی پرواز بطرز پرندگان و عقاید بسیار چیز های دیگر از خود بیادگار گذاشته است .

حقیقتاً لئونارد دونسی‌را میتوان پیشقدم علمای جدید دانست ولی تمام افتخار این نابغهٔ قرن۱۶ منحصر بپرده‌های نقاشیست که فکر وقلم توانای‌او ترسیم نموده ازانجمله معروف ترین آنها پردهٔ مشهور ژوکند است که درتمام عالم شهرت دارد قرار معلوم این شخص برخلاف دیگر استادان اطالیه درماندن رمچندان ذوق نداشته حسب تقاضای فرانسوای اول بدربار او آمده واندکی بعد وفات کرد .

رافایل — درسنوات ۱۴۸۳ — ۱۵۲۰ زیسته پسریکی ازنقاشان شهر اوربن بوده شخصاً یکی ازظریفترین ومقتدرترین نقاشان گردید ، درسن ۲۵ سالگی برم آمده درآنجابذریعه برامانت — همشهری خود بهپاپ‌ژول‌دوم معرفی شد وزودی شهرت فوق‌العاده حاصل نمود ، پس‌ازاین رافایل غرق افتخارات گردیده طوریکه اورا ملکوتی مینامیدند ودرزمان لئون دهم تقریباً وزیر صنایع مستظرفه درباریاب مقرر بوده است .

پرده‌ها وآثار قلمی‌او بی‌شمار ، ومعروف ترین‌آنها درموضو عات مذهبی خانوادهٔ مقدس ودرافسانه‌های تاریخی فتح‌کالاته میباشد ، میگویند کثرت کاراورا دچار یك‌چنان‌تب مهلکی ساخت که درسن ۳۷سالگی استاد شهیر رافایل‌را ازپا درآورد .

ازمختصات کارهای رافایل ، قشنگی ، ملاحت وحسن ترکیب آنهابوده ، بالمقابل استادان قرون وسطی تصاویر مقبولی نقش میکردند واگربعضاً سرمشقهای مادی نمی‌یافتند صورزیبای خیالی رسم‌می‌نمودند درفن‌ترکیب‌وتناسب مهارت‌کامل‌داشته واگربعض‌افراد درنقاشی بپایهٔاورسیده‌باشدالبته خواهد بود لاکن هیچکس از وسبقت کرده نتوانسته است .

کرژ - تیسین ، پل ورنراز نقاشان بزرگ اطالیای شمالی بوده وبارم ارتباطی نداشتند . کرژ در سنوات (۱۴۹۴ - ۱۵۳٤) غالباً در پارم می‌زیسته واز حیث ملاحت و شیرینی اثار اوبارافایل رقابت میکند ، از امتیازات او مهارت درفن سایه وروشنی میباشد [قبل از اختراع فوتوگرافی صور بذریعه ترسیم قلم حالت تجسم را نشان داده نمیتو انستند اما وقتاً که بزیر تاثیر سایه وضیاً اختراع فوتو ایجاد شد ازان وقت به بعد فوتو وضعیت طبیعی صوررا مجسم نشان‌میدهد که امتیاز تفکیر نخستین آن بکرژ معروف راجع است] .

تیسین ـ درسنوات (۱۴۷۷ ـ ۱۵۷۶)وپل ورنز هردونفر از اهالی ونیز وعلاقهٔ مفرطی بشهرخویش داشتند، دررنگ امیزی سرآمدهمعصران خویش بوده وتیسین‌در مدت عمر خود که به ۹۹ سال میر سید بیش از ٤ هزار پرده نقاشی را ترسیم نموده که مشهور ترین انها پردهٔ معروف به‌تدفین است .

پل ور نز ـ در سنوات (۱۵۲۸ ـ ۱۵۸۸) زینه تمام دیوار های قصور و کلیسا های ونیز به‌پرده های او پوشیده است ازانجمله پردهٔ نامی او موسوم به عروسی کانا Cana در موزه لور میباشد .

علاوه براستادان فوق‌الذکر دیگر معماران ونقاشان نیز دراطالیه وجود داشتند کەرتبه انها البته ازینها پستر میباشد بهرحال استادان اطالیه زبردست ترین صنعتگران رنسانس واقلاً درنقاشی برای اطالیه نخستین میرات را حاصل داشته اند که تمام استادان صنایع مستظرفه براعظم ار وپا را بخود ملتوجه ساخته به‌پیکر اجتماعی ادبیات مغرب جنکه شدیدی دادند .

رنسانس در فرانسه :

در قرن ۱٦ فرانسه نیز مانند اطالیه نویسندگان و معماران و حجاران بزرگی داشت اما از نقاشان باستثنای کارنهٔ که او هم با نقاشان اطالیائی طرف مقایسه واقع نمیشود از دیگر شخص نامی وجود ندارد .

نویسندگان :

ازمهم ترین نویسندگان فرانسه سه نفرشاعرمعروف‌کلمان مارو در سنوات (۱۴۹۷ـ۱۵۴۴) رنسارد (۱۵۲۴ ـ ۱۵۸۵) ژاکیم دو بلای (۱۵۲٤ ـ ۱۵٦۰) موجد نظم فرانسوی وچهار نفر نثر نویس ذیل میباشند .

رابله (۱۴۹۰ ـ ۱۵۵۹) نویسنده کارا کانوا و کالون (۱۵۰۹ ـ ۱۵٦٤) نویسندهٔ موسسه مسیحی و مونتنی (۱۵۳۳ ـ ۱۵۹۲) مولف کتاب موسوم به تجربیات میباشد باید گفت که با تمام مراتب لیاقت و اهمیت آثار این نویسندگان فرانسوی همسر همعصران اطالیائی خویش مانند آریوست و ماکیاول نه بوده فقط در قرن ۱۷ و ۱۸ ادبا وادبیات فرانسه توانست که بپایهٔ ادبا و آثار قلمی نویسندگان اطالیائی برسد لاکن با وجود آن نویسندگان رنسانس فرانسه را باید جزء پیشقدمان شمرد .

معماران و حجاران :

معروف ترین معماران فرنسه پیرلسکو (۱۵۱۰ - ۱۵۷۸) ژان بولان (۱۵۱۲ - ۱۵۷۸ فیلیبردلرم (۱۵۱۵ - ۱۵۷۰) میباشند .

حجاران ژان کوژن (۱۵۱۵ - ۱۵۷۰) و ژرمن پیلن (۱۵۳۸ - ۱۵۹۰) بوده اندکه بیشتر آثار آنها درزمان هانری دوم و کاترین د مدیسی میباشد علاوه براینهااز باقی صنعتگران دیگر ، تاریخ حیاة و آثار آنها بدست نه آمده همچنان گم نام مانده اند .

معروف ترین آثار فیلبرد لرم که تاهنوز دیده میشود در حوالی پاریس قصرانه واز ژان بولان قصر سن ژرمن ، کلیسای سنت استاش ، برج سن ژاك ، و از : پیرلسکو قصر تاریخی اوواست قسمیکه در زاویهٔ جنوب غربی باس فرانسوای اول ساخته شده است .

از حجاران معروف نیز یکی میشل کلمب بوده که در برتانی مقبرهٔ دوك دبرتانی را بنا نموده و از ژان گوژن مجسمهٔ های معروف به (پریان چشمهٔ معصومین) و از ژرمن پیلن مجسمه های برنز مقبره هانری دوم و از پیر بن تان : کتیبه های جنگ مارینیان و از لشیره ریشیه - مجلس معروف به تدفین که در کلیسای سن میشل نقش گردیده بیادگار مانده است .

رنسانس در المان :

در رنسانس قرن ۱۶ المان سه نفر ذیل از برجستگانند :

رابله (۱۴۶۷ - ۱۵۳۶) نویسندهٔ عالیمقامی بوده ولی چون تمام آثار او بزبان لاتین میباشد بناءً علیه در تاریخ ادبی المان نامی ازونیست . دوم البر دوردرسنوات (۱۴۷۱ - ۱۵۲۸) سوم هانس هابن (۱۴۹۷ - ۱۵۴۳) که هردو نفر فوق الذکر از نقاشان قابل و لایقی بوده هر کدام آثار شایان توجهی را از خود بیادگار گذاشته در تجسم جزئیات هر چیز دقت زیادی داشتندحتی کوچك ترین رشته یك گیاه را نمائش میدادنداز آثار برجسته (دورر پرسلش مغ ها) و از هابن تصویر معروف ار اسم است :

قرن ۱۷:

در قرن ۱۷ کهجنگهای ۴۶ ساله لوی ۱۴ تقریباً با تمام اروپای آنوقت از اواخر نیمهٔاول قرن ۱۷ شروع و بربع نخستین قرن ۱۸ ختم شده ی باید طوریکه مامول بود اوضاع سیاسی بر اعظم اروپا باعث تعطیل ترقیات ادبی واقع میگردید اما : بالعکس بهسبب عشق مفرطیکه این امپراطور شهرت طلب راجع به ادبو اهل ادب در سر داشت ادبیات فرانسه در زمان اوبا علی

درجهٔ ترقی رسیده تجدد کبیر ادبیات فرانسه شروع ، نویسندگان و صنعتگران معروفی بوجود آمدند که نظیر آثار و شاهکارهای آنها که فعلاً در دست است لوابت ادبی دوین قرن منحصر بفرانسه گردیده سرمشق سایر ملل ار وپائی واقع شد ـ ترقیات زمان فرانسه از همین عصر آغاز شده بسرحدی رسید که از باعث کمال ادبی خود تقریباً زمان در باری اروپا هولسان عمومی متفکرین واقع شد . نویسندگان بر جسته قرن هفدهم فرانسه عبارتند از :ـ

کورنی ـ دکارت ـ پاسکال ـ مولیر ـ بوالو ـ راسین ـ لافونتین ـ بوسوئه ـ لابرویر ـ فنلن .

دوره ادبی قرن ۱۷ فرانسه را (والتر) قرن لوی چهاردهم نامیده که تا هنوز این اصطلاح باقی است ، هر چند این فیلسوف و نویسنده عالیقدر خواسته که ترقیات ادبی فرانسه‌را بشخص لوی ۱٤ منسوب نماید ولی حقیقتاً در قرن ۱۷ دو دورهٔ مشخص ملاحظه بشود یکی قبل از ۱٦٦۰ که کورنی ، دکارت ـ پاسکال ـ دران ظهور نموده اند و دیگری بعد از ۱٦٦۰ که مقارن با سلطنت شخصی لوی ۱٤ و موقع ظهور سایر نویسندگان برجسته این قرن است .

نویسندگان قبل ازلوی ۱٤:

۱ ـ کرنی ـ در سال ۱٦۰٦ در شهر روئن متولد گردیده اولاً شغل وکالت مرافعات برای خود اختیار نموده و از حال زمانهٔ جوانی به تالیفات ادبی پرداخت در اول کار به کمدی (تاتر مضحك) میل داشته سپس ازان یك مرتبه رشتهٔ تراژدی (تاتر غم انگیز) را اختیار نمود که در سنه ۱٦۳۹ (سید) اثر معروف خود را نشر کرد ، با اینکه این تاتر در ادبیات فرانسه سرمشق و محل اقلیه است بازهم پارهٔ قسمتهای آن مورد تنقید اکادی فرانسه واقع گردیده کرنی در نوشتجات دیگر خود سبك آنرا قدری اصلاح نمود ـ چند سال بعد هراس ـ سینا (۱٦٤۰) پولیوکت ، (۱٦٤۳) را انتشار داد وپی در پی آثار ذی قیمت دیگر تالیف کرد .

بطور کلی باید گفت ـ کرنی درمولفات خود اشخاص معروف قدیم را بمعرض نمایش آورده و طرز بیانش عالی و واقعاً فوق‌العاده است ـ اما متاسفانه این نویسندهٔ بزرگ سال های اخیر زندگی خود را در فاقه و بدبختی بسر برده بالاخر در ۱٦۰٤ جهان را وداع نمود .

۲ ـ دکارت بعد از انتشار اولین شاهکار نظم فرانسه این نویسندهٔ بزرگ هم : شاهکار نثر فرانسه را در هولاند نشر نمود .

دکارت پسر یکی از اعضاء پارلمان شهر رمس بوده در سال ۱۰۹٦ تولد شده،در جوانی بخدمت نظام مشغول گردیده،در ضمن به تحصیل ریاضیات فلسفه مصروف می بود چون محیط فرانسه

را برای اظهار افکار وخیالات خود مساعد ومستعد ندید بناءً علیه بمملکت هولاند مهاجرت نموده مدت ـ ۲۳ سال عمر عزیز خود را درانجا بسر برده اخیراً ملکهٔ سوید او را باستخلم طلبیده بقیهٔ حیات خود را درین شهر (استخلم) بآخر رسانید .

از مشهور ترین آثار « دکارت » کتابیست که آنرا بنام (دیسکوردلامتد) تالیف نموده و دران اساس خیالات خود را بیان میکند ـ در کتاب مذکور مطالب عالیه فلسفی را بعبارهٔ ساده و قابل فهم عامه ذکر میکند و با اندازه طرف توجه واقع شد که در تمام اروپا مریدان و شاگردان زیادی را برای خود پیدا نموده .

۳ ـ پاسکال ـ علاوه بر عالم ادبیات پاسکال یکی از نوابغ ریاضیات و فیزیك بوده است ـ پدر او یکی از قضاة شهر اوورن و تولد پاسکال در سال ۱۶۲۳ ـ بوده در سن ۱۶ سالگی کتابی را راجع بهندسه منتشر کرده و از جملهٔ معاریف عصر خود بشمار بود ـ درعلم فیزیك تحقیقات مخصوصهٔ را نموده در ۲۳ سالگی ثقل هوا را تشخیص و میزان‌الهوا را اختراع نمود ـ اما دراثنای زمان چون روزی از حادثه مهلکی رهائی یافت خود را ازعلایق دنیا کناره گرفته به سلك روحانیت متوجه شد ـ پاسکال درین شعبه نیز شروع به تحقیقاتی نموده بالاخر دچار تکفیر شد .

برای دفاع خویش کتاب موسوم به « مکاتیب بیك دهاتی » را تالیف و حملات سختی بردشمنان خود وارد آورد ، این کتاب جنبهٔ ادبی بزرگی نیز دارد ، پس از مرگ این فیلسوف دانشمند در ۱۶۶۲ ـ نیز اوراق از یاد داشتهای او بدست آمده باهم جمع و باسم (افکار وخیالات) بعرض ظهور آمد ـ یکی از نویسنده‌گان معاصر در تعریف این کتاب میگوید : « افکار وخیالات » نه‌تنها نفیسترین و فصیحترین آثار فرانسه بلکه ذی قیمت ترین ثروتهای ادبی و فلسفی عالم بشریت محسوب است .

نویسندگان دورهٔ لوي ۱٤

لوی چهاد هم بادبیات عشق مفرطی داشته و فضلاء و نویسندگان را تشویق می نمود زیرا این امپراطور بزرگ با عقل و کیاستیکه داشت بدرستی می فهمید که حیات اجتماعی مرهون ادب و ادبا بوده علاوةً میخواست که بواسطهٔ وجود ادبا و فلاسفهٔ ارکان حکومت و شهرت سلطنت او تکمیل شود چنانچه ازسنه ۱۶٦٤ شهریه و مقرری برای غالب نویسندگان و علمای عصر خود بر قرار کرده ایشان را بحضور خود پذیرفته مورد اعزاز و احترام میساخت اما بعد ازمحاربه هولاند مخارج بسیار ، کمی پول ، اورا مجبور گردانید که از وظائف نویسندگان مختصر کند ، این

موضوع را نیز در نظر باید داشت که ظهور متفکرین عصر لوی ۱٤ تنها منوط به تشویق پادشاه نبود بلکه ذوق ادبی و علمی که در اهالی تولید شده بود جانشین تشویقات پادشاه میگردید - مولیر - لافونتن - راسین ، بوالو چهار تفر نویسندهٔ برجستهٔ عصر لوی ۱٤ بشمار می آیند .

۱ :- مولیر - از حیث سبقت تاریخی مولیر اولین نویسندهٔ عصر لوی چهاردهم بوده است در موقعیکه تاتر مشهور خویش « پریسیوز ریدیکول » را بمعرض نمایش گذاشت ۳۸ سال داشته ازجملهٔ نویسندگان عالیمقدار ومنقدین زیرك محسوب بود .

اسم حقیقی او « ژان باتیست پوکلن » ودرسال ۱٦۲۲ درشهرپاریس متولدشد تحصیلات خودرا درفن حقوق تکمیل کرده ولی شوق طبیعی همیشه اورا بطرف تاتر میکشانید چنانچه بدون رضایت خانواده اش در دستهٔ بازیگران کمدی داخل شده از پاریس خارج ومدتی در ولایات فرانسه به نمایش مشغول بود ، بالاخر به پای تخت مراجعت نموده پس از نمایش تاتر فوق الذکر خودش مورد توجه مخصوص پادشاه واقع گردید - درانجا بمدت چهار ده سال تقریباً ۳۰ قطعه تاتر نوشته که مشهور ترین انها « مکتب نسوان » « اکل ده فم » «تار توف» «دن ژوان» « میزانترپ » « آواد » « بورژ واژ نتیوم » و « لهفم ساونت »(زنهای عالمه) میباشد .

مولیر در نوشتجات خود انسان را اساساً از هرعصر وهر مملکتی که باشد منقش نموده رفتار غیر طبیعی اشخاص را تحت تنقید گرفته حتی الا مکان ساعی بود که اخلاق بشر را بسادگی طبیعی بکشاند بهمین جهت حقیقةً آثار او خالد ودر هر عصر مورد توجه بوده وخواهد بود .

مولیر - درعین حال هم نویسنده و هم بازیگر زبردستی بوده و عمر خویش را درصحنهٔ نمایش باخیر رسانید، یعنی موقعی که یکی از قطعات خود موسوم به مریض خیالی « مالا دانیمارژنی » را بازی میکرد دچار حملهٔ غشیانی شده ودر همانجا زندگانی را پدرود گفت .

۲ :- بوالو - نیکلا بوالو پسریك ثبات پارلمان پاریس در ۱٦۳٦ بپاریس متولد شده ابتدا به تحصیل علم حقوق پرداخته برتبهٔ وکالت مرافعه نایل گشت اما بزودی ازین پیشه دلسرد شده شروع به نویسندگی نمود ، ودرسن سی سالگی اولین نوشتجات هجویهٔ خود را انتشار داد - درموقعیکه مولیر تاتر « مکتب نسوان » خود را بمعرض نمایش گذارده بود بوالو ازین اثر تمجید فوق العاده نموده والازین به بعد این دو نویسندهٔ مشهور بایکدیگر بسیار دوست گردیدند درسال (۱٦۷۳) مجموعهٔ بنام « صنعت شعری » را منتشر ساخته تالیفات بسیاری درعلم ادبیات وشعر وشاعری دارد .

لوی چهاردهم اورا بنوشتن تاریخ سلطنتش مامور گردانید ، بوالو ، زبان نقاد وهمیشه

مودب وبیطرف داشته دردوستی خود فوق‌العاده ثابت‌قدم وهرگز درحمایت دوستان خودمانند راسین ومالیر کوتاهی نورزید .

۳ :- راسین - ژان راسین در ۱۶۳۹ در شامپانی متولد شده بواسطهٔ تمایل خانواده‌اش تعلیمات مذهبی آموخت لاکن در ضمن تعلیمات بادبیات متوجه شده از فنون آن شعبه تأثر را اختیار کرد و پس از تالیف چندتراژدی شاهکار معروف خود « اندروماك را » منتشرساخت، درین وقت‌بامولیرو بوالو نیز دوستی پیدا کرده پیاپی شاهکارهای‌شش‌گانه خود : بریطانیکوس- برینس - بازاذه - یلقز ندات ایفشیزنی - و فدر را تنظیم نمود - و پس از انتشار فدر، دشمنان وحسودان اوآن نویسنده بزرگ را مورد تحقیر و صدماتی قرار داده اما در نتیجه تمام اقدامات ایشان بجز از دیادشهرت راسین دیگر فایدهٔ برای آنها نه بخشید ، منتها او را از تاتر دلسرد کرده دوباره بعالم روحانیت و انزوا رجعت نمود .

درین حال نیز برای مدرسهٔ دختران « سن سیر » دوتراژدی اخرین خود « استر و اتالی را نوشت.» راسین نیز مانند مولیر عاده بشریت را عموماً با قلم توانای خود وصف و نقش نموده آثار گرانبهای او در هر قرن و عصری تازه و نوین است .

٤ : - لافونتن - ژان لافونتن نیز مانند راسین از اهالی شامپانی بوده در (۱۶۲۱) تولد یافته است ، پدرش ماموریت جنگلها را داشته ، پس از چندی شغل خود را به پسرش تفویض نمود ، معلوم است که لافونتن باین کار تن در نداده تعقیب خیالات و احساسات شاعرانه خویش را می نمود ، و پس ازانکه مدتی در ولایت خود بسر برد بپاریس آمده فوکه مفتش کل مالیه او را زیر حمایت خود گرفته مقرری سالیانه برایش تعیین کرد، درینوقت با مولیر و بوالو ، و راسین ، آشنا شده در (۱۶۶۸) مجموعهٔ فابلهای خود را « که از زبان حیوانات نقل میکنند » انتشار داد ، لافونتن در آثار خود مقلد و پیرو نویسندگان قدیم ازقبیل اذب ، و فدر بوده با زبان بسیار ساده و شیرین باصلاح اخلاق مردم پرداخته است ، فابلهای لافونتین مقام و شان بلندی در ادبیات دارد .

یکی دیگر از اشخاص که مقام ارجندی ادبی در عصر لوی ١٤ داشته بوسوئه خطیب مشهور است که وعاظ معروف فرانسه بوده و خدمات بزرگی بادبیات این ملت کرده است در سال ۱۶۲۷ - بوسوئه متولد و در سال ۱۶۵۹ - وارد دربار حکومتی شده بزودی طرف توجه سلطان واقع گردید لوی ١٤ تربیت پسر خود را باو واگذاشت ، دربن موقع بوسوئه

برای شاگرد خود کتابهای فلسفی و تاریخی ترتیب داده که از بهترین نثر های فرانسه به شمار می آید ادبی دیگری که میتوانیم درین عصر بدرجهٔ دوم از آنها نام بریم عبارتند از :

۱ : ـ لابردیر ـ (۱٦٤٥ ـ ۱٦۹٤) که آثار افکارش مانند ادبای سابق الذکر عمومیت نداشته و محدود بعصر خود او است ، مجموعهٔ که بنام « کاراکتر » صفات مشهور است معروفترین نوشتجات فکری او میباشند .

۲ : فنلن ـ (۱٦٥۲ ـ ۱۷۱٥) نویسندهٔ افسانه معروف تلمارك (کتابچه خوردی است که که دران بر اوضاع اداری واجتماعی فرانسه تنقید نموده) می گویند این اثر دارای افکار ونظریات مخصوصی در اصلاح جامعه بوده و بسبب اینکه دران باوضاع حکومت تنقیدات نموده بود بزودی از فرانسه تبعید شد .

۳ : ـ بوردالو (۱٦۳۲ ـ ۱۷۰٤) خطیب مشهوری بوده .

٤ : ـ لاوشفوکلد (۱٦۱۳ ـ ۱٦۸۰) که حکم و پند های (ماکزم) اومعروف است .

٥ : ـ کاردینال درتز (۱٦۱٦ ـ ۱٦۷۳) که در یاداشتهای خویش تاریخ انقلاب زمان صغارت لوی ۱٤ را بیان نموده است .

٦ : ـ مادام سوینیه (۱٦۲٦-۱٦۹٦) که در رشتهٔ مکاتیب خود جزئیات عصر را تشریح و تنقید کرده و همین مکاتیب باعث شهرت مشاوالیها گردیده است .

۷ : ـ بالزاك ۱٥۹٤ ۱۲٥٤ که نظم اوشایان تمجید ودرفصاحت نیز مقام عالی دارد .

صنعت وصنعتگران فرانسه :

شهرت ومقام صنعتگران فرانسه درین قرن هیچوقت درتاریخ بپایه ومقام ادباومعاصرین خود شان نمیرسد صنایع مستظرفه فرانسه از سبك قدیم روی یونانی تقلیدی است ولی باید اعتراف نمود که درین پیشه کاملاً مقلد نبوده بلکه ابداعات هم داشته وتغیرات مهمی دران داده بودند که بسبب آن طرز مخصوصی بوجود آورده بودند مادرینجا صنعتگران معتبررا مختصراً نام می بریم :

۱ : پوسن ۱٥۹٤ ۱٦٦٥ که نقاش زبردست خصوصاً ازمجلس سازی بوده .

۲ : لبرون ۱٦۱۹ ۱٦۹۰ که درتمام شعب صنایع مستظرفه مهارتی بکمال داشته .

۳ : میذیار ۱٦۱۰ ۱٦۹٥ که معاصر وبالاخر جانشین لبرون بوده است .

٤ : پیرپوژه ۱٦۲۲ ۱٦۹۲ که حجار معروف وپیر ومیکل انژبوده .

٥ : ـ ژیراردن (۱٦۲۸ ۱۷۱٥) که از حجاران مشهور بشمار می آمد .

۶ : ـ سالومون دبروس (۱۵۶۶ـ۱۶۲۷) از معماران معروف قبل از : سلطنت لوی ۱۴ و قصر لوکز امبورك را برای ماری دمدیسی بنا کرده است .

۷ : ـ لرسیه (۱۵۸۴ ـ ۱۶۵۴) کلیسای سربن را برای رشلیو ساخته است امروز این کلیسا دارالعلوم مشهوریست .

۸ کلد برلد (۱۶۱۳ ـ ۱۶۸۸) که تعمیراتی در قصر لور انجام داده است .

۹ : ـ بروان (۱۶۲۷ ـ ۱۶۹۷) هتل دز نوالید را با سرلوی ۱۴ تعمیر نموده‌است .

۱۰ :ـ هار دوئن مانسار (۱۶۴۵ ـ ۱۷۰۸) با سرلوی ۱۴ قصر ورسای را بنا کرده است.

(ناتمام)

نگارش جناب سید مبشر طرازی

ادب وانشاء

ما بعد از شمارهٔ (۲۶)

« ۲ »

لفظ انشاء در نزد علماء لغت ، (عربیه) بسه معنی اطلاق واستعمال شده است :

۱ ـ شروع ، چنانچه عرب میگوید «انشاء الغلام یمشی» دروقتی که بچه براه رفتن شروع کند

۲ ـ وضع ، چنانچه عرب میگوید ، « انشاء فلان الحدیث » درحینی که سخنی را ازخود وضع واختراع نماید ،

۳ ـ ایجاد ، (واین ست ماهو المشهور از معانی ثلاثهٔ انشاء درنزد اهل محاوره) چنانچه عرب میگوید ، « انشأالله العالم » ایجاد کرد :

انشاء ، در اصطلاح مخصوص علماء ادب ، عبارت ست از علمی که شناخته میشود وبذریعهٔ آن کیفیت استنباط معانی ، وتألیف آن را ، با تعبیر بلفظ مناسب بموقع ، وعبارت لائق بمقام ، انشاء ، در تصرفات ، و اختلاف شئونات خود از همه علوم متعارفه استمداد مینماید ، چه از شمائر ادبهٔ انشاء و مقتضیات تطور تحریرست که منشی در ساحهٔ تحریرات ادبی خود صنفی را ازاصناف متعددهٔ انشاءاستثنا وتخصیص خواهدکرد بالمکس درهمهٔ مباحث علمی حوض ، ودرتمامی معارف عصری خواهش وقصد خواهد نمود :

اصول انشاء :

نظر باستقراء ادباء عرب ، وتتبعات علماء ادب ، اصول متعارفهٔ انشاء از چهار اصل ذیل عبارتست

۱ ـ مواد انشاء ، ۲ ـ خواص انشاء ، ۳ ـ طبقات انشاء ، ٤ ـ محاسن انشاء :

اما مواد انشاء « اصل اول » بسه قسم منقسم ست « مادهٔ اول » لفظهای فصیح ، و آن عبارت ست از الفاظ بینه وظاهره ، وعبارات متبادره بسوی فهم که استعمال آن دربین اهل ادب و شعرای عصر مانوس باشد ، وعبارتهای صریح ، وآن عبارت ست از بودن الفاظ در دلالت برمعنی مطلوب مثل قالب برمعنی خود :

(ماده دوم) معانی ـ که باوصاف ادبیهٔ ذیل اتصاف داشه باشد .

ا] وضاحت ، ب] سهولت ماخذ ، ج] خلو معانی از التباس و اشکال ، مثل قول اخطل (۱) .

واذا افتقرت الی الذخائر لم تجد   ذخراً یکون کصالح الاعمال

د] سداد معنی ، یعنی مطابقت آن به اصل واقع مثل قول لبید (۲) :

الا کل شئ ماخلاالله باطل   و کل نعیم لا محالة زائل

ه] مطابقت معنیٔ مقتضای حال ، ومقتضای حال عبارت ست از امر داعی بسوی تکلم بروجه مخصوص ، یعنی مراعات احوال متکلم ، ومخاطب ، ومقام سخن ، مثل قول ابوالعتاهیه (۳) :

اذا انت لم تزرع وابصرت حاصداً   ندمت علی التفریط فی زمن البذر

ومثل قول ابی الفتح البستی

تکلم وسدد ما استطعت فانما   کلامك حی و السکوت جماد

فان لم تجد قولاً سدیداً تقوله   فصمتك عن غیر السداد سداد

(مادهٔ سوم) ایراد معنی و احد بطریقه های مختلفه ، ومرجع این مادهٔ سوم علم معانی و بیان ست (۵) :

خواص انشاء

اصل دوم

خواص انشاء ، عبارت ست از هفت محاسن (٦) مخصوصهٔ آن :

۱ وضوح :

وآن ا] اختیار کردن مفرداتی ست که برمقصود انشاء (نظم ونثر) بطریق ظهور ووضوح دلالت کرده بتواند ، « مثل قول شاعری :

---

(۱) دراول بخلافت ولید ، درسنه ۹۵ ه وفات یافته

(۲) لبید بن ربیعه ، درکوفه درخلافت عمربن الخطاب (رض) وفات کرده

(۳) متوفی ، درسنه ۲۱۱ ه (٤) متوفی درسنه ۱۱۲۲ ه

(۵) در اطراف مسائل این دوعلم باضمیمهٔ علم بدیع در آینده تفصیلی خواهیم نگاشت

٦ واین غیر محاسن عمومیه ئیست که اصل « ٤ » انشاست ، کاسیانی

لیس الجمال باثواب تزیننا　　ان الجمال جمال العلم والادب

لیس الیتیم الذی قد مات والده　　ان الیتیم یتیم العلم والحسب

ب] تحفظ (خودداری نمودن) از استعمال کثرت عوامل در جملهٔ واحده، مثل قول (نثر) بعضی :

ـ اقسم لاعود ، اقوم ، اخطب ، فیکم ـ

زیرا تکرار عوامل درجملهٔ واحده خلاف وضوح دلالت بوده باعث خفاء مقصود میگردد:

ج] دور بودن از التباس در استعمال ضمائر د] سبك وترکیب جلی طریق سبك وترکیب جلی بدون تعقید والتباس ، ه] دور بودن از کثرت جمل اعتراضیه .زیرا اینهمه ،موانع وضوح دلالت ست برمعانی مقصوده :

۲) صراحت :

وآن عبارت ست از سلامت انشاء از سمت تألیف ، وغرابت تعبیر (باستعمال لغت غریبهٔ ویا انتخاب اسلوب غریب) بحیثیتی که باشد سخن حر ومهذب،ومتناسب الالفاظ برمعانی مقصوده :

چنانچه درحق امثال آن گفته شده :

تزین معانیه الفاظه　　والفاظه زائنات المعانی

و بعبارت دیگر صراحت سخن به چهار چیز حاصل میگردد .

ا] باختیار الفاظ فصیحه ، و انتخاب مفردات حره ، ب] به اصابت مضامین. ج] به تنقیح عبارات ، با جودت مقاطع کلام ، و حسن صوغ وتألیف ، د] بمراعات فصل ووصل یعنی واقف بودن بمواقع عطف واستیناف، وراه بیبودن به کیفیت ایقاع حروف عاطفه در مواقع مناسبهٔ خود.

۳) ضبط :

و آن عبارت ست از حذف فضول کلام ، واسقاط مشترکات الفاظ ـ مثل قول (۱) قیس بن الخطیم

آری المرء لایرعی ، علی ذی قرابته ـ وان کان فی الدنیا عزیزاً بمقعد ،

لعمرك ما الایام الامعارة ـ فما سطعت(۲)من معروفها فتزود ،

٤) طبعیت :

وآن عبارت ست از خالی بودن سخن از تکلف و تصنع (ساخته کاری) مثل قول ابی العتاهیه ،

---

۱ متوفی در سنه ۶۱۲ م ، ۲ مخفف فما استطعت ،

در مرثیهٔ پسر خود

بکیتک یا بنی بدمع عینی ـ فلم یغن البکاء علیک شیا (۱)
وکانت فی حیاتک لی عظات ـ وانت الیوم اوعظ منک حیاً

۵) سهولت :

وآن بدو چیز حاصل خواهد شد ، ا) خالی بودن سخن از تعسف (کجروی) در سبک و ترکیب .

و اختیار نمودن کلام نرم ، مثل قول بهاءالدین زهیر(۲)در باب اشواق .

شوقی الیک شدید ، کما علمت وازید
فکیف تنکر حباً ـ به ضمیرک یشهد

ب [به تهذیب جمل ، و ائتلاف الفاظ با یکدیگر ، با مراعات نظیر ، مثل قول شاعری، درباب وداع

فی کنف الشط عن ظعنا(۳)ـ اودع قلبی و داعه حزنا ،
لاابصرت مقلتی محاسنه ـ ان کنت ابصرت بعده حسنا

بعضی بلغاء عرب میگوید ، که تحذیر مینمایم ترا از تقعیر (به قعر بردن سخن که موجب خفای اوست) و تعمیق ، و واجب ست برتو که اختیار کنی محاسن الفاظ ، و معانی سبک فهم و ملیح (نمکدار ـ و شیرین) را ، چونکه ، اگر معنی ملیح را بلباس محاسن الفاظ بارایند ، و به مخرج سهل ـ (آسان) عاریت گذارند ، در قلب سامع و مطلع شیرین تر ، و برتر واقع خواهد شد .

چنانچه ابوالفتح البستی میگوید .

اذا انقاد الکلام فقده عفواً ـ الی ما تشتهیه من المعانی
ولا تکره بیانک ان تابی ـ فلا اکراه فی دین البیان (٤)

یعنی وقتی که سخن (بمحاسن الفاظ خود) بتو انقیاد نمود ـ وی بده آزادانه بسوی معانی متنوعهٔ که میخواهی ، و اکراه مکن بیان خود را اگر ابا کرد ، چونکه در دین بیان اکراه نیست

---

۱ مخفف شیأ ، یا مدغم آن ،
۲ متوفی در سنه ٦٥٦ ھ .
۳ ظعن ، بمعنای ارتحال ست که ضد اقامت ست ، واز اوست قول الله عزوجل که « یوم ظعنکم ویوم اقامتکم » .
٤ به استنباط آیهٔ « لا اکراه فی الدین » لطف کرده ست .

۶ . اتساق :

و آن عبارت‌ست از تناسب معانی (نثر یا نظم) با یکدیگر ، مثل قول متنبی (۱) در مدح علی‌انطاکی :

وما زلت(۲)حتی‌قادنی الشوق‌نحوه ـ یسایرنی فی کل رکب له ذکر

و استکبر الاخبار قبل لقائه ـ فلما التقینا صغرالخبر الخبر

۷ ، جزالت :

و آن عبارت‌ست از ابراز معانی شریفه ، در معرضهای دلپسند ، با الفاظ لطیفه معجبه .

مثل قول صابی :

لك فی المحافل منطق یشفی الجوی ـ ویسوغ فی اذن الادیب سلافه

فکان لفظك لؤلؤ متنخل ـ وکا نما اذاننا اصدافه .

استطراد :

چون درین مقام‌محاسن انشاء را (که اصل دوم اوست) بیان نمودیم نیز بیان عیوب آن که ، ضد محاسن‌ست بطرق استطراد) از افادهٔ مطالعین خالی نخواهد بود .

عیوب انشاء :

و آن نیز هفت است :

۱ ، خفت :

و آن عبارت‌ست از بودن لفظ سخیف (سبك) و بودن معنی مستقبح ، مثل قول شاعری .

و اذا ادنیت منه بصلاً ـ غلب المسك علی ریح البصل

۱ متوفی سنه ۳۵۴ ه

۲ درین بیت تقدیم و تأخیرست ، چونکه در اصل (و مازلت یسایرنی ذکر ـ فی کل رکب حتی قادنی الشوق نحوه) ست که سایره و دوام ذکر نیك و حسن آوازه ممدوح خود را باعث شوق مینگارد .

۳ متوفی سنه ۳۸۴ ه .

۲) وحشیت :

و آن عبارت ست از بودن سخن غلیظ ، بحیثیتی که گوشهای سامعین کریه، وطبع های مطالعین منفور میشمارد ، مثل قول شاعری :

و ما ارضی عقتله عملم - از انتبهت توهمة ابتشاکا(۱)،

۳) رکاکت :

وآن عبارت ست ازضعف تالیف وسخافت لفظ، مثل قول متنبی، درمقامی که درهجو مبالغه مینماید :

ان کان مثلك کان ، اوهوکائن فبرئت حینئذٍ من الاسلام ،

٤) سهو :

وآن عبارت ست از ضعف بصر ، و سستی بصیرت در مواقع کلام ، مثل قول متنبی ، در مقامی که ممدوح خودرا به خداوند تعالی و تقدس تشبیه میکند ، (واین خلاف عقیدهٔ اسلام است)

تتقاصر الا فهام عن ادرا که مثل الذی الافلاك منه والدنا (۲)

٥) اسهاب :

وآن عبارت ست ازاطالهٔ (درازکردن زائده درشرح مادهٔ مقصود) وعدول بسوی حشوگوئی که برای مستمعین و مطالعین ملال آورست ، مثل قول شاعری ،

اعنی فتیً لم تذر الشمس طالعتهً یوماً من الدهر الاضر او نفعا ،

٦) جفاف :

وآن عبارت ست از ایجاز و اختصار یکه بافاده و فهم مقصود (نثر یانظم) خلل داشته باشد ، مثل قول حارث بن حلزه (۳) :

و العیش خیر فی ظلا ل النوك (٤) ممن عاش کدا

۷) وحدت سیاق :

وآن عبارت ست ازالتزام یك اسلوب از تعبیر، ویك طریقه از ترکیب ، باخلاف مواقع سخن ،

---

۱ (یعنی کذب)

۲ مخفف دنیا ، امثال آن در قصائد عرب بسیارست ، و در قصیدهٔ از قصائد عربیه نگارنده این مقاله نیز آمده که میگوید ، بصفوله عیش الدنا و یموت موتاً بدکر ،

۳ - متوفی در سنه ۲۳۲ هـ . ٤ - حماقت .

طبقات :

طبقات انشا که اصل سوم انشاء ست ، به سه طبقه منقسم میگردد :-

۱) طبقهٔ پست :

مرجع این طبقه ، انشاء ساده ست که از رفعت معانی ، و جزالت الفاظ ، و تانق (زیبائی) تعبیر خالی بوده ، در سهولت (آسانی) ماخذ ، وقرابت مورد به سخن عادی مشابهت دارد ،

واین طبقهٔ انشاء در محفلهای عمومی ، و محلهای عامه (بلحاظ افهام مختلفهٔ جماعهٔ سامعین و حضار مجلس) ودر مقالات و تالیفات علمی (بلحاظ اینکه ذهن سامع و مطالع ، بسوی اخذ معانی منصرف گردد ، در پس مقصود حائلی از جنبهٔ عبارات نباشد) و در مکاتبات خانه گی ، و سفرنامه ها ، واخبار ، وامثال آنها باستعمال میرود .

۲) طبقهٔ بلند :

مرجع این طبقه ، انشاء عالی ست ، که در مطلع معجب و مقطع حیرت آور خود ، به غرر الفاظ فصیحه ، و انواع مجاز ، ولطایف تخیلات ، وبدایع تشبیهات مملوء ومشحون بوده ، به فتنهٔ فوقیت عقل هرمطالع را مفتون وبه سحریت علویت فهم هرسامع را مسحور میسازد .

و باین صفات عالیهٔ ادبی ، وسمات سامیهٔ بدیعی دربین بلغاء کتاب ، (نویسنده گان) وفصحاء محررین ، و مجالس ادبی ، و دیباچهٔ بعض تصانیف علمی ، وغیر آنها که مواقع زجر ، وتحریك عواطف ، و حماست ست ، دارای صلاحیت ترسل ، و استحقاق نگارش میباشد .

۳) طبقهٔ میانه :

مرجع این طبقه ، انشاء زیباست که درمین انشاء عالی و انشاء سافل دارای مقام توسط بوده از طبقهٔ عالی حاوی رونق و رشاقت ، و از طبقهٔ سافل متضمن جلاء عبارات وسلاست الفاظ است و این طبقهٔ انشاء ، در مراسلات صاحبان مراتب ، و در روایات زیبا ، و اوصاف مسلسل ، و در خطبه های محافل و امثال آن باستعمال میرود ، نسبت به تنصیص صاحبان ادب ، وتخصیص طلاب عرب معلوم میگردد که - در انشاء طبقهٔ سافل ، علامهٔ سیوطی ، و علامهٔ ماوردی ، و امام غزالی ، و ابوالفرج اصفهانی ، و ابن اثیر ، و امثالهم آمده ،

و در انشاء طبقهٔ متوسط ، امام ثعالبی ، و ابن خلکان ، و ابن خلدون ، و امام طبری وطغرائی ، و ابن المعتز ، و بهاء زهیر ، و ابن المقفع ، و مسعود .

و در انشاء عالی ، علامهٔ حریری ، همدانی ، و معری ، و اخطل ، و جریر ، و ابوتمام و بحتری ، و متنبی ، و ابن خاقان ، و عتبی ، و فارضی ، اشتهار داشته اند .

و حقیقت آن است که چون اکثراً بعض طبقات انشاء به بعض دیگر مخلوط بوده ، در نگارش یکقطعه ، و یا ترتیب یکمقاله شئوناتی چند از طبقات ثلاثهٔ انشاء بزیر تحریر و تنسیق میاید ـ و امتیاز آن برای مطالعین (باستثناء منتقدبینا) خیلی دشوار می افتد ـ تعیین طبقات انشاء (چه در قصائد و چه در نثریات) بسی مشکل است .

محاسن :

محاسن (عمومیه) انشاء ، که اصل چهارم انشاءست ، عبارتست از اسالیب و طرق ادبیهٔ معلومه که ، ازطرف علماء معانی وبیان برای تزئین کلام ، وتنمیق (زیبا ساختن) آن وضع وتعیین شده است (کهمورد تفصیل وموقع ایضاح آن کتب بلاغت وفصاحت ست) بغرض آنکه اولاً ، نویسندهٔ بلیغ بتواند که مصدر توجه ذهن سامع گردیده ، اسالیب زیبای سخن خودرا بهمنصهٔ فهم وحسن قبول آن بنهد ، وخواهشات نفس نفیس ادیبرا تحریک داده ، حرکات گوشه گیر آنرا برانگیزد وثانیاً بدریعهٔ تصرف ادیبانه درفنون بلاغت ، سخن آن نسبت بهعقل هرمطلع الصالی ، وبهادراك هرسامع قریبی حاصل کند . (باقی دارد .)

اسامی و یادگار های رجال بزرگ بمنزلهٔ میراث یك ملت استکه فقر و انحطاط و بدبختی و حتی اسارت هم نمیتواند آنرا از چنگ آن ملت بدر آورد .

ادبیات

قصیده‌ایست که جناب طرزی مرحوم غلام محمد خان
در مدح سید جمال‌الدین افغانی سروده .

نمونه اشعار قرن ۱۹ در افغانستان

نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا — عبیرآمیز و عنبربیز و روح‌انگیز و روح‌افزا

طراوت بخش روی گل پریشان‌ساز بوی گل — موافق همچو خوی گل بطبع مردم دانا

چو بوی لاله جان‌پرور چو عطر گل روان‌پرور — دمادم گلستان پرور سراسر بوستان پیرا

حبیب و یاور گلشن رقیب و رهبر گلشن — خطیب منبر گلشن حسیب دفتر صحرا

ازو طبع چمن تازه وزو بر روی گل غازه — ازو در گلشن آوازه وزو در بوستان غوغا

بطفل غنچه او دایه بچنگک لاله او مایه — بفرق زاغ او سایه بدوش باغ او کالا

بسوری رنگ و آب ازوی بسنبل پیچ و تاب ازوی — شده سرمست خواب ازوی دو چشم نرگس شهلا

بطرف باغ کوشیده بگل چون رنگ جوشیده — به قد شاخ پوشیده ز غنچه دیبهٔ زیبا

رخ چون گل عرق کرده جواهر در طبق کرده — قبای غنچه شق کرده چو جیب لاله حمرا

بشاخ سرو و تخت گل نشسته قمری و بلبل — یکی در شیون و غلغل یکی در مهمه و آوا

رخ گل در بهارستان بدانسان کرده کارستان — که مانی در نگارستان ز نقش دلکش زیبا

بجسم لالهٔ نسیان چنان ازلطف بخشد جان — که بر طبع خردمندان کلام نغز مولانا

جمال‌الدین نام آور سخن‌فهم و سخن‌پرور — خردمند هنرگستر فلک قدر ملک سیما

فلاطون ازغم دوریش کند تب‌لرزه در گورش — اشارات دو ابرویش شفای بوعلی سینا

ترا طرزی ثنا گوید هزاران مرحبا گوید — بصدق دل دعا گوید چه در سرا چه در جهرا

توئی عالم توئی عامل توئی عارف توئی کامل — توئی فاضل توئی باذل توئی عاقل توئی دانا

فصاحت را تو سحبانی بلاغت را تو حسانی — عرب را شیرهٔ جانی عجم را دیدهٔ بینا

توئی کشف نکوکاری توئی برهان دینداری — توئی فرهنگ هشیاری توئی ناموس استغنا

منظرهٔ عمومی شهر کابل و چمن حضوری و بالاحصار
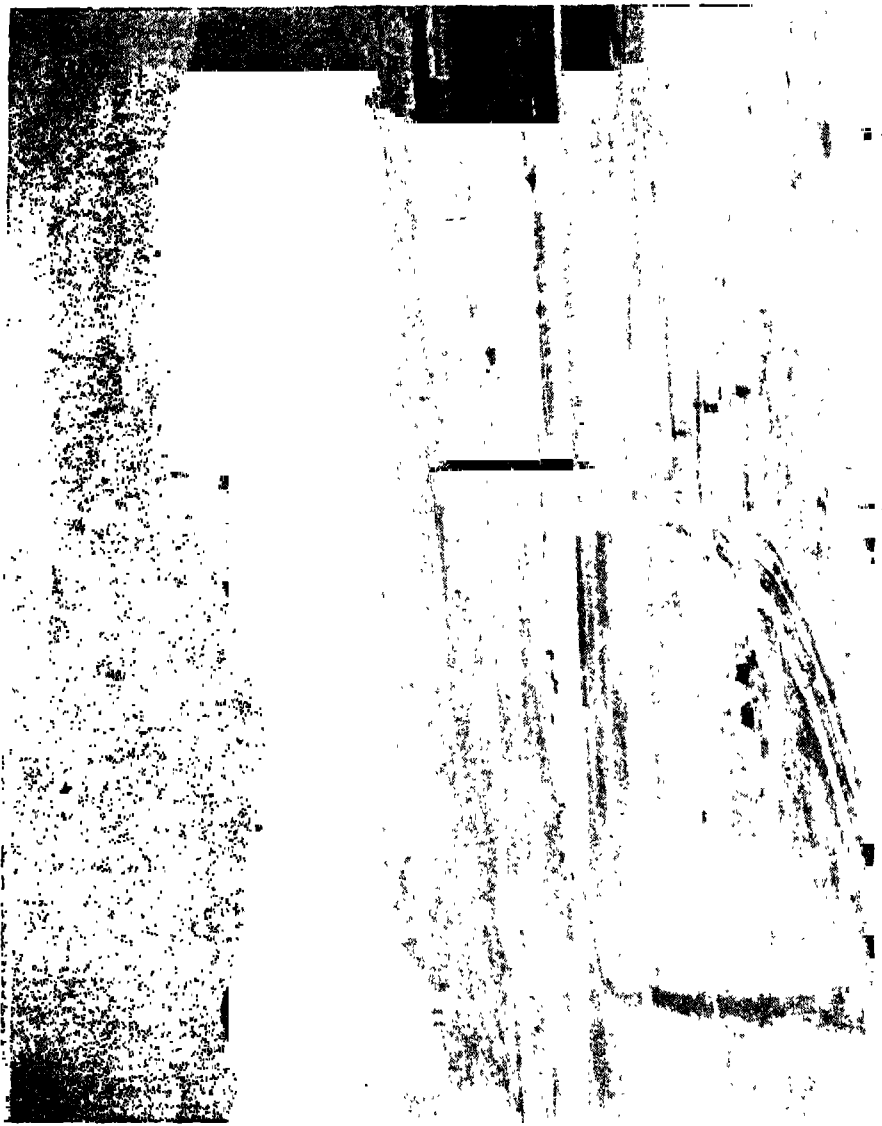
منظرهٔ عمومی شهر کابل و منطقهٔ جشن و بالاحصار

توئی بر سالکان رهبر توئی بر کاملان مهتر　　توئی برسروران سرور توئی برخواجه گان مولا

تو شمع بزم ایقانی دلیل راه ایمانی　　تو اندر بحر عرفانی درخشان گوهر والا

کدامین قطره آبستی که رشك در نا بستی　　قبول خاص و عام هستی بجا الفا و جا بلسا

چه نسبت با بشرداری که صدگیتی هنر داری　　چهادر زیرسر داری که سرها داری اندرپا

تو نور افغانستان اخگر تو عود افغانستان مجمر　　توجان افغانستان پیکرتو روح افغانستان اعضا

الا تا نو بهار آید درخت گل ببار آید　　زخاك مرغزار آید شمیم عطر عنبر سا

بهار خاطرت خرم مبرا از خزان غم　　چوبوی نافه مشکین دم چو بوی غنچه روح افزا

نه ماه مصروشام هستی که خورشید تمام هستی　　تو افغان را نظام هستی زرای روشن والا
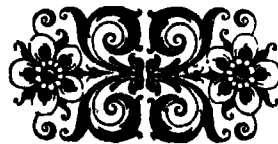
هر ملتی که دارای فکر باز و راستی و صداقت و تقوی و شجاعت نباشد آنملت در انظار سایر ملل پست و حقیر شده در عالم قدر و قیمتی ندارد

اثر ژان کور ـ مترجم سید قاسم

یادگار دهاتی

وقتی به منزل کوچك ییلاق خود رسیدم ، هوا از طوفان‌باران سنگین بود . آسمان مثل آنکه از مغرب باشد رنگ بنفش تیره رنگ داشت واز پس درختان سفید وگلاب های شکفته منظر غریبی را نمایش میداد . درباغچهٔ کوچکم باد گلبرگ های قشنگ را پریشان ساخته ، سبزه همراه آن چنان تزئین یافته بود که گوئی برای جشنی آماده شده است .

خانم همسایه ام ایرما ، نزدیك دروازه ایستاده ووقت توقف درشکهٔ دهاتی، بازوان خودرا بعلامهٔ مسرت بلند نموده بود ـ سگ محبوبش ، مازورهم در همان نزدیکی انتظار مرا داشت ، این حیوان کوی البته هردفعه که بییلاق می‌آیم ، از مسرت ومحبت خود، مرا بشگفت می‌آورد. هربار آمدنم در میان زنان دهاتی ، هلهلهٔ شادمانی برپامیکند و بتبسم های معصوم وفریاد های شادمانی پذیرائی میشوم ومخصوصاً خانم ها از دیدن حرکات بیخودانهٔ سگ گرگ نمای بزرگ، که از فرط خوشی به اطرافم خیزوجست نموده ، میخواهد از دو سمت صورتم را بلیسد ، خیلی حظ میبرند وتفریح میکنند .

در منزل کوچك ، که نواز خود زمستان بیدار میشد ، همه چیز را پاك و مرتب دیدم . دوفروغ خوشنمای دربخاری دیواری مسوخت واز دیگ زردك که بالای میخی روی آتش آویخته بود ، تجارات مبوعی به اطراف انتشار می‌یافت .

بااشتهای کامل طعام سادهٔ دهاتی را بهمراهی رفیق خود مازور ،صرف کردم ، وپس‌ازآن به‌باز کردن بکس های سفری وترتیب اطاق پرداختم .

عادت چنین بود که مازور ، در تمام ایام بودنم در ییلاق ، روی سکوی بلند مقابل تخت خواب بخوابد ؛ وباقی اوقات یعنی هنگامیکه من عزیمت میکردم ، ایرما تاساعت ٦ صبح اورا درهیزم خانه حبس مینماید زیرا او عقیده دارد که سگ ها هم مثل انسان ها باید موعد معینی برای خواب داشته باشند . اما وقتیکه مازور افتخار همسفره گی مرا داشت ، خود را مجبور میدید که حرکات کلفت دهاتی را تا اندازهٔ ترك بگوید . بریز میز بینی خود را روی پاهای خویش گذاشته اگرچه از ماندگی سخت در عذاب‌میباشد، معهذا بهمین قسم صبر میکند تا از نوشتن خلاص شو .

بالاخره وقتیکه نزدیك ساعت ۱۱، می بیند که قلم وکاغذ را جمع میکنم ، آنگاه دهن خود را بفراخی کامل گشوده خمیازهٔ طولانی میکشد وهمراه نوك زبان خویش ، (شب بخیر) گفته ، برای خوابیدن میرود .

❀
❀　❀

چراغ را خاموش نموده ، روی بستر از یك پهلو به پهلوی دیگر میغلطیدم و به این قسم خودرا برای خواب آماده‌میساختم ... صدای باران شدید از دور شنیده میشد وقتاً فوقتاً آواز غرش رعد ، اعصابم را که درصدد تسلیم شدن به جنبش های خواب بود ، مرتعش مینمود .

درین وقت دفعتاً از پنجرهٔ که قصداً باز گذاشته بودم ، نعره های شبیه به غرش حیوانات وحشی بگوشم رسید ... مازور برخواسته بواسطهٔ وزوزهٔ مخصوص که همیشه اورا از نسل گرگ معرفی میکنند ، جواب آن را داد .

باز همان غرش دلخراش تکرار شد اما اینبار به نسبت دفعهٔ اول قویتر و مخوف تر بود .
بی اختیار با خود گفتم : - کسی را میکشند ، چه میتوانم کرد ؟ درینجا تنها ، بگوشهٔ یك قریه افتاده ام ... پاسبانم مازور است !...

چند خانهٔ دیگر دراطراف باغ ، به منزل من الحاق دارد وچنین گمان میشود که این نعره‌ها از یکی از آن منازل خارج میگردد .

متعاقباً باز این کلمات بزبانم جاری شد :- دراطراف مردم موجود است . عجب که هیچ یك ازجای خود حرکت نمیکند . مازورهم گویا به‌این قبیل آوازها آموخته است که‌دیگر صدائی نکرده دارد درخوابگاه خود داخل میشود وبخواب میرود !

برای من این صداها بحدی مخوف ودلخراش واقع شد که اعصابم را دوهم شکست وتمام شب یاد آن، خواب را ازچشمم دور داشت .

❀
❀　❀

فرداوقتیکه ایوزمایرده را بلند کرده شیرگرم ونان گندمی یعنی ناشتای نهاری را آورد ، صورت معصومش بنظرم متغایر معلوم شد .

- چون چشمش برویم افتاد به‌لهجهٔ مخصوصی دهاتی پرسید : داد وفریاد شب را خوب شنیدید؟
- جواب دادم :- ایرما، من میخواستم، همین مطلب را ازشما بپرسم. بخدا بکوچه‌واقعه بود؟ هیچ فرق نمیتوان کرد که آیا نعره‌ها ازکدام حیوان وحشی بود یاازانسان ؟

ـ خوب هرکدام‌راشماتصور میکنید همان باشد زیرا آنکه چنین نعره‌ها میکند، وقت دیوانگی الاحیوان چندان امتیازی ندارد .

ـ آیاکدام دیوی است که ارفضا می‌افتد ؟

ـ شماچنین تصورمیکنید ؟ نه‌این بدبخت خام‌لاژاك است کووقتیکه چون هوامنقلب وطوفانی باشد، دیوانه میشود . آنوقت . . .

ـ راست میگوئی این‌لاژاك است که چنین‌نعره‌ها میکشد ؟

بلی ، زن‌های لنگك . همان کمازشیر کرده زیاده‌تر شراب میخورد .

ـ هیچگاه ازاو چنین نعره ها نشنیده بودم !

ـ علت اینست که فقط اوقات طوفان ورعد و برق ، به اینقسم خون در دماغش به جوش می آید . دربنموانع صد شیطان و عفریت را به لرزه می اندازد . حال خوابش برده است‌زیرا بعد از بحران ، خسته شده مثل خوك می غلطد . دیده شود که شب آینده باز چنین احوال بلو دست میدهد یا نه زیرا شروع بهار و ماه ایریل ، موقع مخصوص دیوانگی اوست دردفعهٔ قبل کاردی را گرفته می خواست شوهر لنگك خود رابکشد. بد بخت بااو ژاك بیچاره سخت حسادت دارد .

ـ با این لنگك بیچاره ؟ ! ممکن نیست !

ـ بلی باور کنید حقیقت چنان است که گفتم !

ـ خوب بگو به بینم ایرما ، همسایه ها چرا منعش نمیکنند .

ـ ایرما شانه های خود را بالا انداخته ومن از حرکات اوفهمیدم‌که گویا هیچکس نگران‌این کار نیست .

باز پرسیدم : ژاندارم چطور ؟

ـ ژاندارم ها ازینجا دورهستند وشما خوب میدانید که مردم ، سخنان خانگی خود را ابرا نمیگویند . زیرا اگر چنین گیر دادن ها پیش بشود ، آتش زدن انبار کاه یا غله خانه برای انتقام گرفتن ، چندان اشکالی ندارد .

ـ بلی ایرما این‌را میداند . در دهات ژاندارم ها از چیزی خبر نمیشوند . اما اگر این وضعیت دوام کند لا ژاك کدام روز شوهر خود را خواهد کشت .

●
● ●

بعد از ظهر برای خریداری قهوه به بازار ده رفتم و از بس واقعات شب در دماغم القای نفوذ نموده بود ، بی اراده به خانم خورده فروش لب دریا که ماری نام دارد گفتم : -
- قیل و قال شب را شنیده ای ؟

از جوابات پراگندهٔ ماری چنان فهمیدم که گویا او از این قسم واقعات متأثر نمی شود بلکه از شنیدن آن در چشم های کوچکش برق مسرت میدرخشد .

ازین وقت دیگر به یقین دانستم که ذهن و ادراك دهاتیان با شهر نشینان فرق کلی دارد و تاثیرات مشترك بین آنها یافتن محال است . این مخلوقات جز به مرغ ها ، گربه ها و سگهای خود به دیگر چیز اظهار علاقه نمینمایند .

سر سفره وقتیکه تخم را در تخم بزرگیکه شبیه بر تخم فیل مرغ بود ، فرو می بردم با خود گفتم :- ها ! حال دیگر شروع کرده ام که بفهمم :- در دهات مردم دق میشوند. خارج دائرهٔ کارها ، عروسی ها و خرید و فروش دیگر هیچ وسیلهٔ تفریحی در دهات موجود نیست . فریاد های این زن و عملیات او ، یك آهنگی زندهگی دهاتی را می شکند و یك نوع ذریعهٔ ساعت تیری برای اهل ده بشمار میرود . انسان طبعاً دارای یك حس مخفی قساوت است که بعضی اوقات در اثر پیش آمد های مختلفه بروز میکنند . اهالی دهات نمایش اعدام یك قاتل را وسیلهٔ تماشا میدانند و زنان ازحرکات بخودانهٔ زنیکه از اثر حسادت والکل دیوانه می شود ، تفریح می نمایند به این سبب هیچ میل ندارند که نزد ژاندارم ها رفته ، تفریحات نادوست خود را خاتمه بدهند .

این شب به آرامی کامل گذشت ؛ هیچ صدای بلند نعد .

اما حال که نو صبح شده برقك های شدید از دور ابر ها را جریحه دار می نماید . آسمان سنگین گشته و بو های ثقیل روی زمین بفاصلهٔ کمی ، اینطرف و آن طرف نشر می یابد . اعصاب مثل تار های ویولون کشیده شده است .

دفعةً صدای دروازهٔ نزدیك بگوش رسید ودرهمین لحظه آسمان بواسطهٔ برق بصورت وحشی روشن گشته از سوراخ پرده ، خانم لاژاك را باپیرهن بخه بازی دیدم که شوهر لنگش را مانند حیوانی از عقب خود میکشاند . اوژاك بیچاره پای چوبی خود را هم همراه ندارد .

زن دیوانه ، اورا یله میکند ولنگ بیچاره ، درحالیکه زنش ثقیل ترین دشنام های ناگفتنی را برزبان میراند بزحمت دو بار خود را بدیوار می آویزد .

پرده را نیمه باز کرده باخود فکر میکنم که آیا اورا خفه خواهد کرد یا همراه کارد شکمش را خواهد درید ؟ از بی صبری بشدت نفس میزنم .

بآهسته گی پردهٔ اطاق های اطراف نیز بالا میشود از لای آن صورت ایرما ، ماری و دیگر زنان قریه را می بینم که باشوق مفرط انتظار نمایش « درامه » را میکشند .

آیا خون ریزی همین شب واقع میشود؟ یا برای شب های مابعد میماند؟

[illegible] های خود را دو چند میکند توگوئی [illegible] میان او وزن دیوانه در نعره زدن مسابقه است .

ازین منظره زانو هایم را لرزهٔ بی اختیار فرا گرفته بود .

- باخود میگویم : این ژاك عجب مرد احمق است آیا اینقدر هم نمیتواند که یك کوزه آب را بروخ زن دیوانهٔ خود بپاشد .

نه این کارهم از دست او پوره نیست . . . اما آب خدائی از آسمان میبارد . . .

*

* *

اوواك آن شب کشته نشد . شب مابعد هم کشته نخواهد شد .

اما یك حس موحش مرا فرا گرفت وآن اینست که خود را ناچار می بینم که مثل سائرین من هم ، اوضاع و حرکات آن زن و شوهر را کشیك بکشم . این حس برخلاف اراده و میل من ، بوجود آمده و مرا بکلی زیر تاثیر خود آورده است . به این کار هیچ میل ندارم ، ولی حس وحشی و کاهندهٔ که بمقابل اراده ام قیام نموده یقیناً از اثر تحریکات ورشته های سری دماغ احتلال یافته آنهائیست که از سوراخ پرده می بینیم .

حال می دانم که درده واقعات نادره این قسم ، انسان را بکلی ازرفتار شخصی و ضبط نفس بازمیدارد و همه حرکات تابع عام میشود .

امافکرمیکنم که این حالت روحی (یا بهتر بگویم این حالت حسی) برای یك مخلوق صاحب فکر ناموزون است . همین سنجش و تفکر فوری حالتم را تغیر داده جای خود را تغیر دادم در موضعی جا گرفتم که پنجره های آن سوی کشت های کاهو و باغهای میوه دار خاموش ، باز میشود .

سرمای غیر طولانی ، آرای شب ها را اعاده نموده ، کی بعد اطاق ، منزل ، ایرما ، ماژور و تمامی مناظر آن منطقه را برای همیشه وداع گفتم .

ندانستم که لوژاك کشته شد یا خفه گردید . گمان دارم کی هیچ یك از این دو عارضه به او نرسیده است . زیرا هنوز در اعماق روح زنش سایهٔ از سنجش باقی مانده بود و بواسطهٔ آن میدانست که اگر شوهر خود را بکشد ، دیگر در اوقات بیخودی بر کدام کس نعره بزند و کدام شخص را لگدمال نماید . . .

خدا میداند شاید شکنجهٔ ناقص العضو بیچاره تا حال طول کشیده باشد . . .
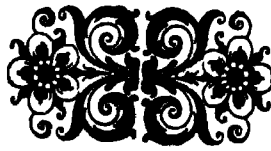
ملتی که جز عیاشی و تن پروری یا کسب ثروت و آرایش صورت ظاهر خود منظور و آید آلی ندارد آن ملت بینوا مسکین است و قابل دوام و بقا نتواند بود .

*
* *

ارواح کوچك وطبایع پست از محنت وناکامی دیگر ان لذت میبرند واز پیشرفت و کامیابی آنها آزرده ومغموم میشوند .

(لاروژ فوکولد)

نگارش سرورخان گویا

مشاهیر

شعراي افغانستان

درعهد غوریان

شهابی جوزجانی : اسمش شمس الدین و تخلص شهابی است مولد او جوزجان (۱) روزگار شاعری را در دربار سلطان علاؤالدین سام ابن الحسین (سنه ٥٤٤)بسر برد از انشاء بلند اقبال صلات وجوائز بسیاری دریافت واز شعرای بلند پایهٔ عصر خویش محسوب گشت . عوفی در لباب الالباب بعض یك قصیدهٔ قطعهٔ غزلی اوکه بمدح سلطان علاؤالدین سام است می نویسد تاریخ وفات وغیره کوائف زندگی او بدست نیامد .

نمونهٔ نظم :

چون شمع روز روشن از ایوان آسمان — تا گاه در او فتاد بدریای قیروان
دوش زمین وفرق هوا را زقیر و مشك — سحر سپهر کوزر دا کرده طیلسان
آورد پای مهر چو در دامن زمین — بگرفت دست ماه گریبان آسمان
برطارم فلك ز پوشه هند شد محبس — در خاك تیره شد ملك روم را مكان
گردون چو تاج کسری ز معجزات حسن — از در ولعل چتر سکندر برو نشان
با همچو شکل صرح ممرد به پیش چشم — بر روی او نشانده همه گنج شایگان
زهره چو گوی سیمین بر چرخ و در برش — دنبال برج عقرب مانند صولجان
بهرام تافت از فلك بچمین همی — چونانکه دیده سرخ کند شرزهٔ ژیان
بر جیس چون شمامهٔ کافور پر عبیر — کیوان چو دربنفشه ستان برگ ارغوان
پروین چه وقت پویه گران ترکی رکاب — جوزا چو گاه حمله سبکتر کنی عنان
دیواز شهاب گشته گریزان بران مثال — چون خصم منهزم ز سنان خدایگان
اندر شبی چنانکه غضنفر شدی دلیل — واندر شبی چنانکه دلاور شدی جبان
من روی سوی راه نهاده به قصد — امید خود بریده ز پیوند جان و مال

(۱) جوزجان از مربوطات بلخ که در عهد غوریها و غزنویها بصورت ولایت والی نشین افغانستان شمرده میشود .

راهی چنانکه آید از و چشم را خلل | راهی چنانکه باشد ازو روح را زیان
رنگش چو نیش گزدم و رنگش چو پشك مار | زین عقل را عقوبت وز آن طبع را فغان
در آب او سمك نرود جز بسلسله | بر کوه او ملك نرود جز بنر دبان
هرچند ریگ وسنگ وکه وغاراو فزود | رنج و بلای تن ضرر و آفت روان
زو در دلم نبود خطر زآنك همچو حرز | راندم همی ثنای خداوند بر زبان
خسرو بهاء دولت و دین سام بن حسین | کاقبال هست بسته بفرمان او میان

ظهیرالدین سکزی :

اسم اوامیر ظهیرالدین نصیر و مولد اوسیستان است ، مردی صاحب جاه و حشم بوده و در عین حال از شعرا و فضلای معروف زمان خود بحساب میرفت . صاحب مجمع‌الفصحا می‌نویسد وقتی از بلاد نیمروز بر سم رسالت بغور رفته و در حضرت سلطان غیاث‌الدین (وفات ٥٩٩) رسیده ادای رسالت کرد و مورد الطاف حضرت سلطان واقع شد صدراجل فخرالدین مبارکشاه غوری اورا انعام وافرداد ودرشکرانهٔ آن مدحها گفت بیشتر ازین چیزی ازاحوال او معلوم نشده .

نمونهٔ کلام .

در مدح صدراجل فخرالدین گوید :ـ

ای بلفظ تو زنده جان سخن | ای زطبع تو زاده کان سخن
چو نتو درهیچ دور برنگشاد | شاهبازی زاشیان سخن
چون تودر هیچ وقت رخ ننمود | آفتابی ز آسمان سخن
بیمکاران طبع و ذهن تواند | نقشبندان پرنیان سخن
آن سواری که رخ نگردانی | هرگز از هیچ پهلوان سخن
درسخن شایگان نیست که هست | خاطرت گنج شایگان سخن
داد ملك سخن بده که توئی | مهدی آخر الزمان سخن
لمن الملك زن که شد سخنت | مالك الملك در جهان سخن
صد هزاران کرامت و اعجاز | درج فرموده در نهان سخن

وله

از ادای شکر انعامش چنان عاجز شدم | کاین‌زمان صدخجلت ازطبع سخنورمیبرم
پیش‌تختش نامه‌اندر سرچو هدهد آمدم | طوق درگردن‌زشکرش چون‌کبوترمیبرم

تابند مریخم سروش گرد چون صبح وشفق | سرازان صبح وشفق برچرخ واخترمیبرم
داد اسپ باد رفتارم سکه بارهٔ سار او | شرم میدارم سکه نامباد سـ سر میبرم
نی که برلک خلعت معهود مقصورا سد و بس | زاسطنا هش صد هزار انام دیگر میبرم
میل بارام شکر بودو اسلک سرشان | شعر فخرالدین بجای شهد وشکر میبرم
اتفاق رجعت ازفیروز کوهمو این عجب | من بضاعت بار خوز سان وعسکر میبرم
کشتگان راه عشقش را که سردل هتهاند | شربتی از چشمهٔ حیوان کوثر میبرم
شعرمن سحراست ونادانی من بین که سحر | بر گزافه سوی موسی پیمبر میبرم
برسم اراست این و برمن عقل میخندد چو برق | کاینچنین قطره سوی دریای اخضر میبرم

احمد الکافی :

بعرار نگارش صاحب مجمع اسم وکنیهٔ او فریدالدین احمد ابن محمد ابزدیار کافی است مولد و موطن او در تذکره های موجودهٔ فارسی دیده نشد جز اینقدر که ایام زندگانی خودرا در فیروز کوه بدر بار سلطان غیاث الدین غوری بسر برده وبرتبهٔ ریاست دارالتحریر سلطنتی سلطان موصوف رسیده حتی بمقام خلافت نیز ارتباطی داشته چنانکه خلیفه الناصر الدین‌الله در حق اوالتفاتها نموده از اشعار او معلوم می شود که در سخن مهارتی بسزاداشته ، قصیدهٔ در مدح سلطان غیاث الدین سروده که در تشبیب گل وی و در مدح آفتاب و سایه را در هر بیت التزام نموده و بقول صاحب مجمع بعضی از ابیات این قصیده با ابیات قاضی منصور اورجندی توارد یافته .

نمونهٔ کلام :

ای گل و می را برخسار ولب توافتخار | چون گل میگون بسار آمدی گلگون بیار
شکل گل چون شکل جام ورنگ می چون رنگ گل | هست گوئی هر دورا ازهم صفتها مستعار
باغ وا بی گل کجاباشد درین هنگام قدر | جام رابی می کجاباشد درین موسم قرار
گل زمی جوید شعاع و میزگل گیرد فروغ | باگل و می عیش کن بی زحمت خار وخمار
خاصه چون سلطان اعظم گل بپیش وی بدست | مطربان را خواند پیش و بندگان راداد بار
سایهٔ یزدان غیاث دین و دنیا کافتاب | زان بیار اید چنین کزرای او دارد شعار
شهر یار کافتاب و سایهٔ اقبال او | بر ستاره‌سعدو نحس اختران شد کامکار

آفتاب سایه دار است او جهان را گاه عدل — سخت نادر باشد الحق آفتاب سایه دار
سایه پرورده است خصمش ز آفتاب تیغ او — همچو سایه ز آفتاب از بهر آن جوید قرار
از برای سایهٔ اوخاك را خدمت کنند — آفتاب اندر مسیر و آسمان اندر مدار
از پی فخر آسمان هردم وصیت میکند — کافتا با سایهٔ را یات او را سجده آر
در مثل صد شهر پارش باشد اندر روز کین — ز آفتاب اورا بسایه کی گذارد شهر یار
همچو سایه از هما آمد همایون برجهان — آفتاب دولتش کایمن بماند است از غبار
گر همیخواهی قیاس شاه وخصم شاه کرد — سایهٔ شب را ببین با آفتاب روز گار
گر بصورت آفتابی گردد آن کش دشمن است — سایهٔ اعلام منصورش بر آرد زود مار

از هری هروي :

جمال الدین محمد نام داشته اگرچه صاحب مجمع او را ازفحول شعرا شمرده ولی جز ابیات معدودی که در مدح تاج الدین محمد گفته و صاحب مجمع آنرا نقل کرده چیزی از آثار و احوال او ظاهر نیست .

نمونهٔ اشعار :

ای در غم تو گشته مرا چشمسار چشم — نا خورده می چراست ترا پر خمار چشم
خونم هدر مکن که بسیلابهای خون — خود می نهد سزای من اندر کنار چشم
جائی رسیده کار که بی وصل رویتو — با هجر تو بکشتن من گشته یار چشم
دادی بوصل وعده وگفتی زروی طنز — چیزی که کس نیافت تو از ما مدار چشم
گر وعدهٔ وصال تو جانانا روا نشد — باری مرا سفید شد از انتظار چشم
گر تیره گشته چشم دارم روا از آنکه — بی رویتو نیاید ما را بکار چشم
نی نی چراست تیره که هر روز می شود — روشن زنور طلعت فخر کبار چشم
صدری که صیت یوسف جاهش بخاصیت — روشن کند جهان را یعقوب وار چشم
در ملك شاه خواجه صاحبقران توئی — زانسان که برخواهش بود شهریار چشم
بر میکشد زدشمن جاهت بدست قهر — چرخ زمن دی چوز مرد زمار چشم

فخرالدین مبارکشاه :

بزرگترین شاعر روز بردست ترین فاضلی که درین دوره سراغ داریم فخرالدین مبارکشاه غوری است. مشار الیه روزگار درازی در خدمت ملك سیف الدین ملك الجبال و سلطان غیاث الدین غوری در فیروز کوه با اعزاز و اکرام تمام زیست. می نمود منشآت او نظماً و نثراً از فصیح ترین و بلیغ ترین نظم و نثر فارسی است و او نخستین شخصی است که تاریخ هند را بزبان فارسی نوشته و کتاب او اولین نثر فارسی در هندوستان است.

صاحب حبیب السیر کتابی باسم مدخل منظوم درعلم نجوم نیز از مؤلفات او شمرده معاصرین او از شعرا و فضلا همه اعتقاد و ارتباطی باو داشته و اکثر کتب خود را بنام او معنون ساخته و قصائدی در مدیح او سروده اند اما اشعار او از تذکره هائی که در دست است بنظر نیامد ابوعمر منهاج الدین جوزجانی که از مؤرخین نامدار افغانستان و دبیر زبردست آن سامان و با مبارکشاه غوری معاصر است نکر نامی او را بتقریب بیان شکار سلطان درجلد اول طبقات ناصری نگاشته است. و ما در ینجا عباره فصیح و لطیف او را با رباعی شاعر نامدار غور عیناً نقل می نمائیم :

ثقات چنین روایت کرده اند که سلطان غیاث الدین در اول جوانی معاشر عظیم بود و شکار دوست واز حضرت فیروز کوه که دار الملك او بود تا بشهر زمین داور که دار الملك زمستانی بود هیچ آفریده را مجال نبودی که شکار کردی و میان آن دو شهر چهل فرسنك بود هر فرسنگی را میلی فرموده بو دتا بر آورده بودند درزمین داور باغی ساخته بود آن را باغ ارم نام نهاده و الحق در میان دنیا مثل نزهت و طراوت آن باغ هیچ پادشاهی را نبود و طول او بقدر دو میدان وار زیادت بود وجمله چشمه های آن باغ بدرختان صنوبر وابهل وانواع ریاحین آراسته و سلطان فرموده بود تا در جوار آن باغ میدانی ساخته بودند طول و عرض آن میدان مثل طول وعرض آن باغ بود وهرسال یك کرت فرمان دادی تا زیادت از پنجاه وشصت فرسنگ از شکاریان پره کشیدندی ومدتی یك ماه بایستی تا هردو سر پره ترك شکار بهم پیوستی زیادت از دو هزار شکاری از وحوش وبهائم وسباع ازهمه اجناس دران میدان آوردندی درروز شکار سلطان برقصر باغ بر آمدی ومجلس بزم مهیا فرمودی و بندگان وملوك بآن تگان سوار دران میدان برفتندی وشکار میکردندی در نظر مبارك او وطائفه را وقتی خواست تا دران صحرا بشکار رود فخرالدین مبارکشاه رباعی خواست واین رباعی بگفت سلطان عزیمت شکار فسخ کرد و به عشرت مشغول شد و آن رباعی این است :

امروز می و معشوق و نگار تو بری	به زآن باشد که در شکار آویزی
آهوی بهشتی چو بدام تو در است	اندر ز سگ کوهی بچه کار آویزی

رسم گذشت عسکری در جشن استقلال سال پانزده هم

مشاهیر افغانستان

ابوالحسن فوشنجی : علی ابن سهل از عرفای مشهور قرن چهارم هجری است که بکنیهٔ خویش (ابوالحسن) یاد شد و در هرات تولد یافته و پس از سن رشد و تیز در نیشاپور شتافته ، صاحب خلق نیکو و اهل طریقت است بروایت نامهٔ دانشوران زمان مقتدر و چند خلیفهٔ دیگر عباسیان را دریافته و عصر عضدالدولهٔ دیلمی را ادراک نموده است و هم در آن کتاب از نفحات جامی علیه‌الرحمه اقتباس میکنند که شیخ ابوالحسن از طبقهٔ خامسه و در طریقت بعصر خود نیکوترین این طبقه بوده علاوه بر تقوی و تدین همت و جوانمردی هم داشته ابو عثمان حیری را دیده و در عراق با ابوالعباس ابن عطاء و در شام با طاهر مقدسی و ابو عمر دمشقی صحبت داشته و با شبلی در بعضی مسایل سخن گفته .

الحاصل این عارف کامل در شهر نیشاپور بسال ۳۴۸ بدرود حیات گفته و در همان شهر مدفون گشت از کلمات اوست : در دنیا چیزی زشت تر از دوستی نیست که مبنی بر سبب و عوضی بود . (۱)

در تذکرة الاولیا ی نویسند شخصی ازو معنی تصوف پرسید ، گفت امروز اسمی است و پدیدنی و پیش ازین حقیقی بود بی اسم و نیز در جواب کسی دیگر گفته بود : تصوف کوتاهی امل است و مداومت عمل وقتی دیگر در معنی ایمان و توکل بسوال کسی جواب گفته : آنکه نان از پیش خویش خوری و لقمه خرد خائی به آرام دل و بدانی که آنچه تراست از تو فوت نشود .

*

* *

ابوالحسن سجستانی : شیخ ابوالحسن بشری (۲) اصلاً سجستانی و از عرفای مشهوریست که در قرن چهارم هجری میزیسته متاسفانه تاریخ تولد و وفات او معلوم نیست طوریکه در نامهٔ دانشوران مضبوط است او از پیران شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری بوده و شیخ الاسلام در کتاب خرد (تاریخ عرفا) ازو بسیار تمجید نموده و نیز نوشته

---

(۱) لیس فی الدنیا شیء اسمج من محب بسبب وعوض .

(۲) بشری بکسر با و سکون شین وراء مکسور خوانده می شود .

است که از همه پیران ۳ نفر را یعنی شیخ ابوالحسن خرقانی و ابو عبدالله طاقی و شیخ ابوالحسن بصری را از همه بالاتر دیدم و او خود با عبدالله ابن خفیف نسبت داشته بلکه از شاگردان وی شمرده می شود از کلمات اوست که گفته : چون در شخص حسن صوری دیده‌ی ازان پی بحس باطنی بر .

* * *

ابوالحسن بستی : شیخ ابوالحسن بستی هم از عرفا و فضلا ئیست که در قرن چهارم بهار ست میزیست ، بانکه در بین اهل طریقت شهرتی به سزا داشته متاسفانه در تذکره‌ها کمتر نام و نشانی ازو ذکر شده بلکه تاریخ تولد و وفاتش هم نا معلوم است فقط نامهٔ‌دانشوران وی را از عرفای قرن چهارم هجری یاد کرده و از شاگردان شیخ ابو علی فارمدی مینویسد .

غرض: شیخ ابوالحسن مرد فاضل بوده و گاه‌گاهی اشعاری نیز سروده از کلمات اوست که گفته آنرا که همت بر طلب علم باشد هر چند بمقام علم نرسیده باشد لا اقل از جهل مرکب دور باشد و اگر به مقام علم رسید جهل از اطراف وی به پرتگاه نیستی قدم خواهد نهاد و چون در مرد جهل بسیط باشد او را رفته رفته بمقام قرب خواهد کشانید .

و نیز گفته آنرا که علم است و عمل نه و نیست صابر‌تر از جاهل است چه جاهل همیشه بر خطاهای خود معترف و عامل بی عمل خود را اهل خطا نداند و همیشه از وجود او فساد ظاهر شود .

* * *

ابوالحسن نجار هروی: شیخ ابوالحسن نجار از مشهور ترین عرفای قرن پنجم هجری است ، صاحب نفحات الانس می نویسد او درودگری بود در قهندز (۱) که کسی با او چندان معرفتی نداشت ولی مرد بزرگ و باشکوه می بود ، وقتی وی را در مکه دیده بودند که بجاه رکوه (۲) داربخود داشت شیخ اسلام اورا دیده ودر کتاب خود ازوی بسی چیزها نوشته که عیناً در نفحات نیز مضبوط است که اگر ما به تحریر آن پردازیم بر تفصیل است

(۱) قهندز از نواحی هرات است که حضرت خواجه عبدالله انصاری هم با آن شهر نسبت دارد .

(۲) رکوه بفتح راء وسکون کاف ظرف آب وغیره .

غرض شیخ پس از مسافرتهائی چند درقهندز روزگار میگذرا نید ودرهمانجا بسنهٔ چهار صد و پنجاه وفات نموده وهم در همانشهر مدفون گشت از کلمات اوست که میگوید پنج صفت چون‌دربدایت حال مرد را میسر گردد اورا بمقام کمال کشانه : اول حسن خلق که مایهٔ راحت و آسایش است ، دوم نیکوئی رفتار که مایهٔ میل طبایع بدو باشد ، سوم‌توکل که او را مضطرب نسازد بجهته امر معاش ، چهارم‌پرهیزگاری که اورا حفظ نماید از ناموس مردمان ، پنجم بلندی همت که اورا باز دارد از دردونان .

*

* *

ابوالحسن هروی

این‌مرد محترم نیز از جمله عرفای هرات است، اصلاً ازمشایخ کازر گاه یا (گازیار گاه) و در بین عوام ابوالحسن سوهان اژل (۲) مشهور است شخص متقی بوده وپیرو بسیاری داشته است مع الاسف تاریخ تولد ووفات او بدست نیامد آنچه نامهٔ دانش وران از کتاب شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری یافته و قید کرده اینست کهوی در قرن چهارم هجری میزیسته ، وهم بروایهٔ شیخ‌الاسلام وی را نیز در مناجات‌کلمات زیبنده وجملات برجسته ایست ، از قول اوست که میگوید آلهی مارا توفیق ده که‌همواره به طاعت باشیم ومارا غفلت مده که روی ازطاعت برتابیم، آلهی مارا به آخرکار خود مگذار ، که‌دو آندم نفس برماچیره شود واز طریق هدایت روی بوادی ضلالت گذاریم .

*

* *

ابو عبدالله بلخی

محمد بن فضل بلخی از مشاهیر اسلام دراوایل‌قرن چهارم هجری‌بوده، صاحب نفحات الانس مینویسد که او از طبقه ثانیه است کنیهٔ وی ابو عبدالله و بلخی الاصل میباشد جهلا و متعصبان وی را بدون گناه و سببی از بلخ بیرون کردند ، بعد ازوی از بلخ مانند او صوفی برانخواست ولی بمحضی که و در سمرقند شتافت شغل قضاوت آنجا بوی تعویض گشت پس ازچندی از آنمحل به نیشاپور عزیمت نمود درانجا گاه‌گاهی حسب دعوت اهالی مجلس میکرد و برکرسی وعظ جلوس مینمود تادر سال ۳۱۹ زنده‌گانی دنیا را وداع گفت می‌نویسند : ابوعثمان حیری بوی نوشت که علامت شقاوت چیست گفت سه‌چیز : یکی آنکه علم د هند و توفیق عمل ندهند ، دوم از اخلاص دور گردانند ، سوم دو لت صحبت

(۲) سوهان اژل سوزن گرهاها جامه دوز را میگفتند.

دوستان خدایتعالی دوپابند ووظیفهٔ اکرام و احترام بجا نیاوردند ونیز از سخنان وی نقل شده : آن چیز که بیودوی همه نیکوئیها نیکو شود وبه نبودش همه زشتیها زشت گردد استقامتست .

•
• •

ابوعبدالله ترمذی　محمدبن علی حکیم ترمذی از عرفای مشهور اسلام وکبار مشایخ است، بروایت نفحات حاوی ازطبقهٔ ثانیه است ، حدیث بسیاری روایت کرده واورا تصانیف متعددیست وکتاب شاعر امدر بیان هر کتاب چون ختم الولایه و کتاب المنهج ونوادر الاصول وغیره کرده علاوتاً تفسیری ابتدا کرده بود که عمر او به انجام آن وفا نکرد ، با ابوتراب نخشبي واحمد خضرویه رابن جلا صحبت کرده وباآنکه نزدمشایخ معاصر وتذکره نویسان قدیم حیات و ممات او قدو منزلتی داشته وکسی اورا دریتیم خوانده وبرخی یکتای عالمش گفته اند متاسفانه تاریخ تولد و وفات اونا معلوم است ازقرینه‌معاصرین او چنان مفهوم‌میشود که در اواخر قرن دو و اوایل قرن سوم میزیسته ازکلمات اوست : من جهل باوصاف العبود تیه فهو باوصاف الر بوبیه اجهل (کسی که خودرا نشناسد اورا چون شناسند)

•
• •

ابو عبدالله مولی　شیخ ابو عبدالله مولی نیز از بزرگان عالم اسلام است که در زهدو تقوی بزمان خودش شهرتی بسزا داشته .

تاریخ تولد و وفاتش محققاً بدست نیست فقط بقول نویسنده‌گان نامه دانش وران از عرفای اواخر قرن چهار و اوایل قرن پنجم هجری شناخته شده و با سلطان محمود غزنوی معاصر بوده محل نشو و نمایش هرات و هم در آن شهر منشر مقالات عرفانی‌میپرداخته .

اوباپیر ابو سعید نیز معاصر بوده و هردو در محاضر عامه موعظه میکردند چنانچه روزی در جامع هرات هنگام بیانات خویش گفت اگر شما را توحید صرف درکار است اینك مختصری ازان اظهار نمودم و اگر علم کفچ و کدوی (۱) باید ابو سعید آمده و برای شما بگوید .

•
• •

ابو عبدالله مختار　بن محمد بن احمد هروی از مشایخ و عرفای مشهور قرن سوم هجری است که باطاهریان و صفاریان معاصر بوده و در هرات اصحاب و

---

(۱) علم کفچ و کدوی از کنایات اهالی آن بلاد بوده و آن کنایتیست از علوم مرکبه که نسبت از علم توحید پست تر است.

و پیر و چیلوی داشته باابویزید بسطامی و شیخ ابراهیم ستنبه هروی نیز هم عصر است .

اصیل الدین واعظ صاحب رسالهٔ مزارات می نویسد که پدر سید ابوعبدالله مختار ، محمد هروی از اعیان مشایخ هرات و او از سادات حسینی بوده در علوم صوری و معنوی فی مابین همسلکان خویش کمتر نظیر داشته اند ، ابوالعلی بن مختار العلوی حسینی مشهور بسید امام هم از اتباع او بود که بر حسب و صیت خویش بعد وفات در پایان پای وی مدفون گردید وفات او در سال دوصد وهفتاد و هفت هجری واقع شده و مدفنش در کوه شمالی هرات واقع و بر سر آن عمارتی بر پاشده که زیارتگاه عام است .

● ● ●

ابو عبدالله طاقی محمد بن فضل بن محمد طاق (۱) از مشایخ بزرگ هرات وازعرفای نامدار اوایل قرن پنجم هجری است ، که نزد بعضیها بخواجه طاق مشهور میباشد ، خواجه طاق اصلاً سجستانی بوده ولی در هرات نشو و نما یافته وهمانجا زندگانی را بپایان رسانیده و معاصر باشیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری است ، صاحب نفحات مینویسد که خواجه عبدالله انصاری گفته : وی پیر من است و هم استاد من در عقاید حنبلیان ؛ اگر من او را ندیدی اعتقاد حنبلیان ندانستمی ، وهرگز با هیبت تر (از طاق) هیچ حضرتی راه ندایدم همه مشایخ وی را تعظیم میداشتند داد خداوند ولایات وکرامات بوده وهم فراست داشته است .

وفاتش درسال (٤١٦) اتفاق افتاده ومدفنش بقول اصیل الدین واعظ دربیرون درب خوش هرات واقع است که سلطان ابو سعید بر تربتش عمارتی بنا نمود و سلطان حسین میرزا نیز دهلیز و در بندی درانجا ساخت هر دو پادشاه بزیارت او میرفتند و تاکنون مقبرهٔ وی زیارتگاه واردین هرات است .

● ● ●

ابو عبدالله مالینی احمد ابن عبدالرحمن بن نصرمالینی از مشاهیر متصوفین هرات است که در نزد عوام بهشیخ ابو عبدالله مالانی (۲) مشهور است بروایت کتاب

(۱) طاق قریه ایست در سجستان (سیستان) که آنعارف کامل اصلاً بدانجا منسوب است و ازان رهگذر خواجه طاق یا طاقی مشهور شده اند .

(۲) مالین حالتاً مشهور بمالان وقریه ایست درکنارهری رود سمت جنوبی شهر هرات که پل نهر مذکورهم موسوم به پل مالان است .

مولانا جامی از مهینان مشایخ هرات و از اقران شیخ عمو (صوفی معروف) است و هم باوی متفقاً حج کرده مشایخ حرم را دیده در زهد و ورع یگانه عصر خویش بوده شیخ‌الاسلام خواجه انصار هم معاصرش بوده و بلکه بعد ارتمات نیزهمواره بزیارت خاك وی میرفته است ، در تجرید و ترك دنیا همیشه سخن میگفت و سخنانش در دلها کمال اثر را داشت سال تولد و وفات او بطور وضوح معلوم نیست از قرینه معاصرین اوچنان مستفاد میگردد که شیخ ابو عبدالله مالانی‌در اوایل قرن پنجم میزیسته مقبرهٔ او شان در قریهٔ مالان هرات‌معروف است .

اگرعقل حکمای عالم را هم در محیط پستی بیاندازند که همه روزه با فساد اخلاق و جهل و شرارت مواجه باشد بزودی خوی حیوانی گرفته و بدون آنکه خودش هم ملتفت باشد همرنگ محیط خویش میگردد . دیگر چه رسد بکودك ناتوانی که مغز و فکر او مانند نهال تازه ایست که هر طور بآن تعلیم بدهند همانطور تربیت می شود .

تقریض و انتقاد

عالم جدید اسلام

نگارش شهزاده احمدعلیخان درانی
مدیر انجمن ادبی

این کتاب که یکی آخرترین تصانیف نسبت به ادوار سیاسی اسلامیه گفته می شود تصنیف ماهر سیاسیات معروف امریکه دکتور لوتراب استارد (۱) مستشرق امریکائی است که بعد از وصول دپلومهٔ قراءت قانون ، از دارالفنون « هاروړ » قدم بعرصهٔ سیاست گذاشت و درد امان همین دارالفنون مشغول بتصانیف و مطالعهٔ سیاسیات دیده شد .

میخواستم ازین کتاب احوال بطل نامداروطن سید جمال الدین افغانی را بصورت مجمل اقتباس کنم ولی خوبی تصنیف نگذاشت تنها حالات یکنفر را خوانده و دیگر آن را نا خوانده ازان عبور نمایم .

مصنف این کتاب اگر چه از میلان نسلی خود داری نتوانسته اکثریه از جانب مغرب دفاع مینماید ولی باید ما به انصاف خود ، او را یك مصنف حکم و یك مورخ منصف معرفی کنیم چه بگمان ما درین موضع تا حال چنین تحلیلات خوبتری بوجود نیامده لهذا امید واریم انگلیسی خوانان و مترجین فاضل وطن این کتاب را جامهٔ زبان وطنی پوشانده بر تاریخ سیاست اسلامیه یك احسان عظیم بنمایند .

این کتاب مشتمل است بر یك مقدمهٔ کوچك (ولی جامع) و نه فصل و یك نتیجه که خلص همه را میخواهیم در تبصره بیان کنیم .

مقدمه :

مصنف در مقدمهٔ خود به علل عروج و زوال اسلام بحث میکند . اگرچه علل زوال عالم اسلام

---

(۱) Lothrop Stoddard این مصنف دو تصنیف عمدهٔ دگر هم دارد که یکی آن :
The rising tide of colour against white xorld - supremacy
The Revolt against Civilisation نمونه‌جات رنگین برعلیه سیادت‌دنیائی سفید ودگر انقلاب بر علیه تمدن است .

بسیار است و درین اسرار بی‌نهایت خروج معتزله را هم در اسباب مهمه زوال اسلامی شمار کرده و لی تصریح مینماید که از باعث اختلاط عناصر غیر عربی نه همینکه خلافت را شده به حکومت شخصی بغداد و دمشق مبدل شده قوای سیاسی اسلام را متشتت و پراگنده ساخت بلکه تفکرات نسلی قبائل غیر عرب در شکل مقتدا پرستی بربرها ، اختلاف عقائد فرق مختلفه و عقیدهٔ همه اوست ، هند اهمیت مخصوصی حاصل نموده توحید خالص اسلام را مسخ گردانید .

نزد مصنف اقتدار اتراك هم از مهم ترین اسباب زوال اسلام بوده است ؟

فصل اول :

مشتمل است بر تفاصیل مجمل آن محریکات که علل و اسباب نشأة ثانیه اسلام میباشد .

تنزل اسلام از قرن سوم هجرت آغاز میشود و در سیزدهم به منتها رسیده، از تموجات بیداری از عرب ظاهر میگردد یعنی قبائل نجیبهٔ اعراق که از مطلق العنانی خلفای دمشق و بغداد متأثر گردیده در قلب صحرا پناه آورده و حریت بدویانهٔ خود را محافظه نمودند ، و میگوید چون اخلاق و رسوم خالصانهٔ عرب از همه زیاد در رجعه قائم ماند لهذا ابتدای تحریك بیداری اسلام در شکل وهابیت از همین جا بر خواسته اگر چه مصنف از تنگ نظری و تعصب سخت این مردم شکایتی دارد ولی بعقیدهٔ او ، این تحریك در حقیقت اصلاح خالص است ، اما با وجود این اقرار و تحریکات جاعهٔ نجدیه بر مظفریت معتزلهٔ آزاد خیال یقین کلی دارد زیرا میگوید که آنها اسلام را به علوم عصری مطابقت میدهند ، قسمت اخلاقی این تحریك نجدی ها را میگوید که یوماً فیوماً مقبول شده میرود ولی اتراك قوهٔ سیاسی این تحریك را از دست یك سردار خود محمدعلی (۱) باشابه سقوط رسانیدند ولی اخگر های این آتش سیداحمد بریلوی در سرحد هند ، و جنگ آزادی ۱۸۵۷ هند را دود هلی بروز داد .

فصل دوم : مشتمل بر اتحاد اسلام است که سه داعی مهم دارد (۲) عبد الوهاب نجدی شیخ سنوسی، سید جمال الدین افغانی و عوامل مخصوص این تحریك خلافت و حج است .

اروپا رهنمایان بزرگ را مطیع خانه دیده آنرا پاپا تصور نمودند ولی نزد مصنف این کتاب میانی تحریك اتحاد اسلام در نظام خلافت منحصر نیست بلکه برای پیدا کردن اثرات

(۱) بانی خانوادهٔ خدیویه (۲) این حکومت مذهبی در ۱۸۳۰ ع از دست سکهافنا شد نیز جوش جهادوا درکابل اراثر همین نتائج میگویند .

آن حج بسیاردخیل است یعنی هر سال گرد کعبهٔ مقدسه اجتماع نمودن مسلمانان هر دیار و هر تمدن ، هر نسل و هرزبان محرك اتحاد با همی است حتی که عبدالوهاب ، محمد بن سنوسی و جمال‌الدین افغانی(که مبلغین بزرگ بیداری عالم اسلام شناخته میشوند) اهمیت حج بیت الله را حسن نمودند . تحریك اتحاد اسلام یك جز لازمی تحریك نجدی هاست. اگرچه این تحریك در آغاز یك نوع احتجاج برعلیه پستی اخلاقی حکمرانان اسلامی بوده ولی تسلسل فتوحات اروپا روی این طوفان را جانب خود تغییر داد از ۱۸۷۰ ع درتمام عالم اسلام خلاف اهل مغرب یك گونه خوف ونفرت زیاد شده در ۱۸۷۱ ع کشمکش هیجانات ازجانب مهدویت مصر ، سودان ، الجزائر ، وجوش وخروش فرقهٔ نقشبندیه آسیای و سطی وخروج های علاقهٔ جنوبی دچ هند وترکستان چینی نتیجهٔ همین نفرت بشمار میرود این تحریکات تنظیم نداشتند ولی درآغاز قرن نوزده برای دور انداختن سلاسل حکومتهای اروپائی جدوجهد متحد شروع شد که نظام یك‌جهت آن رنگ خالص اسلامی داشت و آن فرقهٔ سنوسیه (۱) بود ، ودوم تحریك اتحاد اسلام از مساعی عالیهٔ سید جمال‌الدین افغانیست .

تحریك اول :ـ زاویه‌های سنوسی‌های افریقه حالا محض صورت یك خانقاه را ندارند بلکه هرزاویه دارای یك وکیل یاعامل ملکی میباشد وازهمین باعث است که درسرزمین افریقه علاوه ازحکومتهای استعماری اروپا یك سلطنت قوی شوکت مخفی هم قائم شده است که تاحال بجز دکتور ناشیگل احدی ازاروپائی‌ها مرکزحقیقی سنوسی‌هارا ندیده است زیرا سنوسی‌ها مرگ را بر اشائی دادن مسکن شیخ خود ترجیح میدهند . ظاهر است که اثر شیخ درافریقه روزبروز رونمائید (۲) نهاده وعلاوه ازین درعرب نیزنفوذ بسیاری دارد . ترقی خاموش ومستقل این فرقه خیلی مستحکم است زیرا که سنوسی‌ها درفریب توسیع قبل ازوقت نیامده رفتارسلیم دارند .

وکلای مقدس این فرقه ازمدرسه‌ها وزاویه‌های خود مردم را درحلقهٔ این اخوت شامل میسازند وحبشی‌های افریقهٔ جنوبی نیز به‌تعداد ملیونها مسلمان شده میرود .

(باقی دارد)

(۱) چنین اخوتهای صوفیانه دراسلام ازعرصهٔ بسیار وجوددارند ولی درقرن نوزدهم عیسوی چنانکه گفته شد سیاست نیز با مذهب توام گردید.

(۲)شاید در هنگام تحریر این تصنیف بودولی حالا چنین نیست بلکه گفته میتوانیم که قوت فرقهٔ سنوسیه روز بروز کاسته وکم شده میرود .

دیوان ندیم

نویسنده هاشم‌خان شایق

چند ماه قبل یکی از اساتید محترم آقای کال عاطف بیگ مشاور حقوق باسم (ندیم دیوانی) یعنی دیوان ندیم کتابی بزبان ترکی در عودت دوم خود بطریق یادگار اهدا کرده بودند . چون نوبت مطالعهٔ این کتاب رسید ، معلوم شد که ۱۲ سال قبل در استامبول بمطبعهٔ حروف بطبع رسیده است صاحب اثر را اگرچه قبلاً میشناختم : ولی راجع بسوانح واشعار این فاضل شهید اطلاعات عمیق تری نداشتم. باز کرده دیدم: در ابتداء بقلم دو فاضل بزرگ ترجمه حال و اشعار ندیم در تحت دو عنوان درج یافته . بعد از آن بقسمت قصیده و تاریخ شروع کرده تا صفحه ۱۳۰ دوام نمود پس ازین از صفحهٔ ۱۳۴ غزلیات مردف آن تا ۱۸۸ امتداد داده از آن ببعد تاصفحه ۲۰۴ ترانه‌ها ودوبیتی ها و مثنویه ها و سپس از صفحه ۲۰۷ رباعیات، قطعات ، مطلعها و فرد ها می‌آید . صفحه ۲۱۵ - ۲۲۹ را شرقیها و مسدسها و رباعیات‌فارسی و دو سه قصهٔ عربی اشغال کرده .

علاوه بر اینها در تحت عنوان ذیل تا ۳۵۲ مسمطات و قصائد و غزل و ترانه اشعار تاریخی و لطائف ترکی که بعد ها بدست آمده است علاوه شده . کذا بقلم مرتب فاضل کتاب از صفحهٔ ۲۵۶ تا صفحه ۳۵۲ لغتچه (لغت نامه) ترتیب یافته، حل سائرلغات واسمای اعلام آنرا توضیح نموده که بر تنویر افکار خوانندگان قوت میبخشد مخصوصاً برای اشخاصیکه در اصول سابق : مجهد شخص خودتعلم خوانده باشند ، مفید است. گذشته ازین در عنوان افاده دو پاره مرتب فاضل آن حلیل نهاد بیک راجع بکیفیت ترتیب و طبع وموقع مفیده وبعض نظم و نثر تقریظی که راجع باحمد ندیم افندی سابقاً و کنون نوشته شده بایکجدول نسخه های قلمی ندیم وجدول خطا وصواب در حدود ۳۷٤ صفحه باتمام رسانیده .

اکنون لازم است برگردیم بمطلبی‌که احمد ندیم افندی کیست؟ احمد ندیم ولد محمدافندی ازطرف مادر بحضرت مولانا جلال الدین بلخی ثم رومی میرسد . در اواخر قرن ۱۱ هجری در استامبول تولد یافته تقریباً پنجاه سال زندگانی نموده در اختلال ۱۱٤۳ مثل سائر شهدا در استانبول بآرامگاه ابدی خود حوابیده است. مقبره مدفنش غالب حوداو در اسکدار (قصبه ایست از طرف آسیا ملحق بولایت استامبول) در قبرستان (تونس باغی) نشان میدهد .

احمد ندیم در سه زبان شعر گفته ترکی ، فارسی ، عربی اسلوب این شاعر شیوا بیان بطوریکه میان فضلای ترکی دان معلوم است ، ظریف وافکارش شوخ ، احساساتش مستانه بوده آهنگ بیانش خواننده و شنونده را برقص می آورد . چه ، مضامین و خیالات خود را احمد ندیم بیشتر اوقات از مجالس ومحافل ادب وموسیقی وسیرباغ وجشنها اقتباس کرده . از حالت سعادت ورفاه یك سلطنت شعر وذوق خودرا بالهام گرفته باوجود اینکه شعرش بسبك عصر هژده ونوزده بوده ولی جوش شباب شعر عثمانیان را بکمال موفقیت اساس گذاشته است . ندیم درنشاط روح وخیال خیلی شبیه است بشمس الدین حافظ شیرازی . بدبینی و سقوط خیال ، انزوا و مردم گریزی های متصوفانه را نمی شناسد .

در فارسی اعاظم اساتیذ ادب فارسی ، فردوسی ، انوری و ظهیرفاریابی را بحرمت یاد کرده مخصوصاً ازخیالات عرفی شیرازی و نظیری نیشابوری و حکیم رکناجی و صائب تبریزی اقتباسات فکری نموده است . برینوجه درقالب مثنوی تصویرها و تقریضها ودرقالب غزل تغزلها و تسبب ها ، و دروزن رباعیات اخلاقیانه مثل بابا افضل کاسی ودر روح مستانه وفلسفیانه مانند عمر خیام رباعی نوشته . مجموع اشعار فارسی آن‌در حدود دوصدبیت میباشد . باینهمه رنگینی افکار وخیالاتش در فارسی بپایه اشعار عبدالغفور خان ندیم کابلی که دیوانش درطهران باهتمام آقای سردار عزیزالله خان بسال ۱۳۰۹ بطبع رسیده نمیرسد . ولی‌درترکی نفارسی‌واقف لاهوری میماند .

در لسان عرب لبید ، سحبان ، بحتر واخطل وابوالطیب راشناخته . بسبك اشعارعرب جولانی کرده دوسه قطعه عربی ساخته است . مرتب ، دیگراثری ازاحمدندیم ذکرنکرده‌جزاینکه صحائف الاخبار را بترکی ساده ترجمه کردن انراصریح نموده چونکه در عربی بقدر پدران لسان مدرس بوده .

رویهمرفته مجموع اشعارترکی وفارسی عربی احمدندیم دربن‌نسخه بچهار هزار وچهدصدبیت بالغ میشود بااینقدر اعتنائی که درطبع آن کتاب بخرچ داده شده این‌طبع از رسم و دستخط این‌شاعر شهید محروم است ، اگرچه دوعصر قبلتر زندگی کرده و بیست‌وشش نسخه قلمی دردست موجود بوده است .

نگارنده ازنقطه نظروطنیت و اشتراك نسل احمدندیم‌را بمجمع ادبای وطن‌خواست کهمعرفی کند وباینوسیله حق‌وطنداری را اداء‌نماید چه ، درخون احمدندیم شك‌نیست بحیره های این‌وطن ودر روح آن‌افکاراجداد این‌خاك بحکم‌قانون‌وراثت‌درتسلسل میباشد . چنانچه دراشعارترکی آن‌روح

ادب فارسی مشهود میشود . اینک ازجمله بیت های مشارالیه یک قطعه مثنوی چندفرد وچند رباعی ذیلا برای نمونه اقتباس نموده تقدیم میشود :

در وصف حوض دلارا و قصر بی همتا

خوشا حوض در پیش فرخنده کاخ — بکردار دست گریبان فراخ

هما نا دران حوض بلور فام — زمهتاب وازمه گچست و رخام

زد از موج بر گردن مهر بند — در اورد تابیدار در کمند

کمندی که شیرش فکند از گلو — کند شیر گردون ز بالا فرو

ز نیروی استاد روشن روان — تراشید سنگ ازدل مهوشان

که شد از گران تا گران اینچنین — ترا زنده و دلبر و دلنشین

به زورق نشینند روی بتان — خروشان وخندان وبازی کنان

شبانکه در اطراف آن شمعها — درخشنده همچون نجوم سما

بران حوض قصری بهشتی نژاد — نشسته چو طوطی بر آئینه شاد

مزین بصد گونه رنگ ونگار — بسان گلستان بفصل بهار

تو گوئی یکی نغز طاوس نر — بپرداخت گردن بگسترد پر

به پیش گلستان چو نوکر بپا — ز کوهش یکی پاسبان در قفا

ز دریاچهٔ نور شد کامگار — ز دریا ازآن روگرفته کنار

مشابه بفردوس بهشت آن قدر — ز مینو نشان میدهد سربسر

سرا پای دلجوی و خاطر فریب — به موج کند آردش مه بشیب

نبینی چو گردی درو چشم باز — بجز شاد مانی و آرام وناز

همه طرح مطبوع و دانا پسند — همه آرزوی دل هوشمند

بباید که گردی بگردون مماس — که صدر جهانش بیفکند اساس

جهان صدر دانای والا نژاد — فلك پایه دستور رسطو نهاد

وزیر خردمند عالی تبار — جوانمرد فرزانه و هوشیار

هنر را ز کلکش بلندی کام — سخن رازطبعش نشاست ونام

ز دستش بدریای سرمایه ها — ز خلقش نگارار پیرایه ها

به بزمش سخنها همه پاك و نغز — ندیمانش هریك همه هوش و مغز
براید ز گلشن در شاهوار — ببارد ز گفتار باغ و بهار
ایا صدر ذیشان نیکو نهاد — سپهرت غلام پرستنده باد
دم قید فردا یك سو فکن — تو دانی که گردون فریبست و فن
بسی همچو ما را بیاوردو برد — جهانرا بیك جو نباید شمرد
بباید در آن کاخك پر نگار — بسازیم جشنی چو خرم بهار
چو گلها نشینیم خندان به هم — رهانیم دل را ز اندوه و غم
کجا ساقی آن آب یاقوت فام — بیاور که کام جهان شد بکام
بکهنه بهارم هوس تازه شد — چو طنبورم این سر پر آوازه شد
بجوشید مغزم چو خم شد آب — برفت از دلم سیل آرام و خواب
بیا تا به بینم رخت شاد کام — بپایت بریزم فرو ننگ و نام
بجای بمن کامرانی بخش — بستی طبعم توانی بخش
که تا همچو برجیس گیرم قلم — ببزم بزرگان نوائی زنم
کنم وصف آصف بدانسان به بند — که در شرم ماند کمال خجند
همانا خداوند پاینده باد — جهانش بکام و فلك بنده باد

* * *

افراد

کجا در پرده گنجایش پذیرد قلزم آتش — مرت گردم بپوشان حسن رخ ی کن برقعا
میشود فکرم بفیض نشهٔ صهبا رفیق — آسیاب این دانه را از گردش پیمانه است
خسته عشقم نواهای مزارم میکشد — شمع بزم توبه‌ام باد بهارم میکشد
مردمسیاب میباید همین آینه را — زین سبب آل سینه دایم بیتارم میکشد
زامداد اشك هرگز دل بهره ور نگردد — طفلی که کوچه گرد است گرد پدر نگردد
انانکه مایه دارند فکر سخن ندارند — بنگر که خامه هرگز از نیشکر نگردد
فیض آگاهی ز تو جوید فلاطون هم ندیم — تو مگر مستی که دامان خم از کف داده

* * *

رباعی

این راز که اهل دل همی میگویند	اندر طلبش گروه های پویند
اما نکه ز صفحه کتابش طلبند	از داغ پلنگ بوی گل میجویند
تا چند حریف جام گلرنگ نیم	نظاره بیاور گوش بر چنگ نیم
انصاف بده زمانه انصاف بده	این دل نه ز آهنست و من سنگ نیم
از سردی وی که کس نیامد بیرون	مرغ نفس از قفس نیاید بیرون
چون غمه زنده طرب مجلس امروز	از کنج دهن نفس نیاید بیرون

معاشرت با مردمان خوش اخلاق و فاضل بهترین مقوی روح جوانان است ، و بر عکس همرودوستی با اشخاص جاهل و بد بزرگترین بلا و خطر آنها میباشد .

مطبوعات جدید

مجلهٔ مصور مهر :

درین اواخر مجلهٔ موسوم به مجلهٔ مهر که یکی از مجلات تازه و نامدار طهران است باین انجمن واصل گردید. مجله مهر مجله ایست ادبی، علمی ، اقتصادی وتجارتی که ماهانه در حدود ۸۰ صفحه با بهترین مقالات و اشعار نویسندگان معروف و شعرای بزرگ ایران و سایر ممالک باآب و تاب مخصوصی در سر هر ماه شمسی انتشار می یابد ، مجلهٔ مهر از حیث لطافت طبع و قشنگی حروف و زیبندگی صحافت گویا بهترین مجله ایست که در طهران انتشار یافته است ، ما دوام و بقای این مجلهٔ نفیس را از خدا خواسته بکارکنان آن عرض تبریک می نمائیم و موفقیت شانرا باترقیات و درخشندگی روز افزون این مجلهٔ نفیس تمنا داریم .

شایقین میتوانند برای اشتراک آن بادرس ذیل رجوع بفرمایند: محل اداره طهران خیابان لاله زار . وجه اشتراک یك پوند .

*

* *

مسلمه :

مجله ایست دینی، علمی و تاریخی که در حدود ۳۰ صفحه بزبان اردو ماهانه درتحت نگرانی انجمن اشاعت اسلام ، جالندهر تجاب و مدیریت فاضله خانم محترمه حیرا خانم در هرماه انتشار می یابد، از حیث نفاست طبع و قطع و حجم نیز مطبوع ذوق خوانندگان میباشد. مادوام و بقای این مجله را که اثر خامهٔ یك خانم فاضله ومسلمهٔ هند وبگانه هدف آمال آن اشاعه وتبلیغ اوامر ونضایل اسلامیست ازخدا خواسته وبرای مدیرهٔ فاضلهٔ آن نیز درین راه توفیق رفیق میخواهیم .

*

* *

رساله ندیم:

رسالهٔ ایست هفته وار که در حدود ۷۲ صفحه با تصاویر زیبا ومضامین قشنگی اخلاقی وادبی وغیره در تحت مدیریت فاضل محترم انجم هفته وار در بانکی پورپتنه از گیا شایع میشود ، قیمت سالانهٔ آن ٤ روپیه و شش ماههٔ آن ۲ روپیه و ٤ آنه است و تا حال دو شمارهٔ آن بادارهٔ مجلهٔ کابل رسیده از مضامین مفید آن محظوظ شده دوام و بقای این رسالهٔ نفیس را باترقیات روز افزون آن استدعا داریم .

« کابل »

تاریخ

تحقیقات طبقات الارضی

در افغانستان

مترجم سیدقاسم‌خان

علم‌طبقات‌الارض درجملهٔ علوم‌طبیعی اهمیت‌زیاددارد ودراثر مساعی هیئت های این‌شعبه ، امروز کمترحصهٔ درعالم‌ باقی‌مانده خواهد بود که‌تشکیل‌طبقات الارضی‌آن‌تحقیقات نشده‌باشد .

مطالعات طبقات الارضی وطن‌عزیزما افغانستان نیزتابسیار مدتهامعطل مانده‌بودواگر درنیمهٔ آخرقرن ۱۹ بعضی قسمت‌های آن‌بواسطهٔ علمای این‌شعبه ، تحقیق‌شده بازهم تاکنون کمترکسی ازخارجیان وهموطنان ازآن اطلاع دارند .

لهذااینک‌برای معلومات اهالی وطن عزیز وخارجیانیکه ازاین تحقیقات اطلاع‌ندارند، بترجمهٔ‌تاریخ وچگونگی تحقیقات طبقات‌الارض‌افغانستان که‌درکتاب (هندوکش‌وکافرستان) مؤلفهٔ مسیوفورن فرانسوی (طبع‌پاریس ۱۹۲۷) بقسم‌مختصرنظر رسیده ٬ اقدام‌مینماید.

(سیدقاسم)

تحقیقات طبقات‌الارضی افغانستان تاکنون بقسم اصولی اجراءشده نتوانسته است معهدابعضی علمای این‌شعبه (طبقات‌الارض)نتیجهٔ تحقیقات خودرا که‌دردوران مسافرت های کوتاه دراینجابعمل آمده است ، نشرکرده‌اند . اگرچه این تشریحات اهمیت وقیمت‌زیاد دارد ، مگر متأسفانه یکی ازعلمای مذکور مدت کافی درافغانستان مانده نتوانسته است تاتحقیقات خود را بطور اساسی‌اجراء بدارد ودرجزئیات مداخلت کند .

تاجائیکه من معلومات دارم ، اولین اروپائی که راجع به تشکیل طبقات الارضی خاك افغانستان معلومات داده ، داکتر لارد میباشد .

داکتر لارد در سنهٔ ۱۸۳۷ در هئیت انگلیسی که رئیس آن (بورنس) بود ، بحیث طبیب داخل افغانستان شده از کابل به‌ترکستان مسافرت نمود . این شخص دریاد داشتیکه بسال ۱۸۲۸ در مجلهٔ « جورنل آف آزیاتیك سوسایتی » نشر شده راجع به طبقات حجری گنیس

(Gneiss) و میکاشیست (Micaschiste) درهٔ غوربند و گرانیت (Granite) « سنگ خارا » هندوکش تصریحات داده در باب احجار اخیرالذکر مینویسد : « این گرنیت ها مرکب از فدسپات (Fedspath) سفید و هورنبلند (Hornblende) (۱) است . »

طبیب انگلیسی در طول راه تپه های آهکی را کشف کرده اما تاریخ تشکیل آن را نگفته است . از روی نوشته هایش معلوم میشود که رگ های آهن ، سرب و آنتیمون (یك نوع مادهٔ معدنی) بیشتر جلب توجه او را نموده بود .

پس از او در ۱۸٤۰ کاپتن (دروند) انگلیسی مناطق غلزائی را که به جنوب شرق کابل وشمال شرق غزنی واقع است ، سیاحت کرد . ودران جاها احجار آمفیبولیت (Amphibolithes) آهك پالئوزوئیك (Calcaires Paléozoïque) ومیکاشیست را ملاحظه نمود . چون مأموریت او عبارت از تحقیق معادن بود ، لهذا در یاد داشتیکه بسال ۱۸٤۱ در مجلهٔ « جورنال آف آزیاتیك سوسایتی » نشر شده ، بیشتر در همین قسمت پیچیده است .

بعد ازین چندین سال ، دیگر هیچ کسی در خاك افغانستان داخل نشد زیرا بواسطهٔ عدم استقرار اوضاع سیاسی ، سرکها بی امن و مناسبات دیپلوماتیکی مقطوع بود .

تا آنکه در ۱۸۸۰ مابین افغانستان و انگلستان جنگ واقع شده و همین جنگ برای یك عالم طبقات الارضی انگلیس موسوم به (گریزبك) که جز و هیئت اعزامی سمت قندهار بود ، فرصت داد که منطقهٔ بین کویته و گرشك را معاینه نماید .

دراثرزحمات همین عالم است که امروز ما تایك اندازه به ساختمان حصص تحقیق ناشدهٔ وسیعی آشنا « شده ایم .

قدیمترین اراضی قسمت های جنوبی که گریز بك سیاحت نموده از احجار آهکی تباشیری تشکیل شده وبعضی حصص آن بواسطهٔ طبقات حجری جدید ، مستور است .

گریز بك در ین مواضع تشکیلات حجری « ایوسین » ، « میوسین » ، «پلیوسین» «وپوست پلیوسین» را نیزیافته است .

(۱) همهٔ این لغات ، اسامی احجار و طبقات زمینی است که در فارسی معنی صحیح ندارد بلکه در علم طبقات الارض تقریباً ۹۰ ٪ زبانها به یکسان میباشد دیگر لغاتیکه از همین قسم درین مقاله ذکر شده هم مثل اینها عبارت از اصطلاحات علمی است که ترجمه نمیشود . مترجم .

در ۱۸۸۳ گریز بك همراهی جنرال کینیدی به تخت سلیمان رفته ، یك قسمت از کوهای سلیمانی را معاینه کرد .

در ۱۸۸٤ الی ۱۸۸٦ گریز بك بحیثیت تحدید سرحدات شمالی افغانستان شامل بود. گریز بك درچندین یاد داشت هائی که تحت عنوان فیلد نوتس ، یاد داشت های میدان جنگ ، نشر نموده وضعیت طبقات الارضی قسمت های هرات ولایات شمالی افغانستان، بحصهٔ هندوکش ودرهٔ کابل را شرح میدهد: بقرار تحقیقات او ، تمام حصص شمالی افغانستان از یك طبقهٔ احجار تبا شیری مستور میباشد اما علت اینکه گریز بك این حصص را بیشتر اهمیت میدهد اینست که او درآنجا ، احجار آنترا کولیتك (anthracolithiques) کشف نموده است .

در سنه ۱۸۹۱ بازهمین شخص سفید کوه را معاینه نموده وتمام تعبیرات و معلوماتی را که درخصوص این تحقیقات آخرین ، و ملاحظات قبل الذکر خود نوشته ، تقریباً باتمام ، روا قعیت وحقیقت دارد .

در سال ۱۹۰۵ ماك میهون انگلیسی قسمت سیستان را تحقیقات نمود . یادگار های این عملیات او در مجلهٔ (جیو گرافیکل جورنل) منطبعهٔ سال ۱۹۰٦ باقی مانده است . مواد پاؤنتولوژیك (علم نباتات وحیوانات محجر)این حصص بواسطهٔ وردنبورگ انگلیسی که دران وقت بلوچستان را تحقیقات میکرد مطالعه شده است .

بعد ازسال ۱۹۰۸ مستر ایچ - ایچ هایدن مدیر (جئولو جیکل سروی آف اندیا) مسافرتی بشمال هندو کش نمود . این شخص درقسمت مهمراه مسافرت حویش خط السیر گریز بك راتعقیب کرده وخوشبختانه کشفیات موخرالذکر را تکمیل نموده است . سرهایدن موقع مراجعت از راه کوه بابا دران حدودیك مرکز حیوانات وارامی دیونین (قسمی از اراضی رطوبی مشابه به حصص ولایت دیون در انگلستان) را مکشوف ساخته علاوه بر بن نامبرده بمقام خور د کابل یك طبقه از مرسوبات بحری یافته ودر حین همین زمان اراضی آهکی (پرموکار بونیفر

علاقهٔ بامیان را مطالعه وتاریخ تشکل طبقات تباشیری (آهکی) آن جاها را سنجش و تعیین نمود.

هایدن دریاد داشت هائیکه بسال ۱۹۱۱ نشر شده ، سیاحت حود را در افغانستان بقسم مفصل شرح داده و راجع بمقامات دیده گی تحقیقات و نظریات دیگر سیاحین سابق را تائید نموده است .

در سنه ۱۹۲۳ داکتر ترنکلر المانی اولین نتائج مسافرت خود را که براه هریرود وهزاره از هرات تا سرخ آب انجام داده بود نشر نموده است .

بالآخره آخرین تحقیقات که تاکنون در قسمت طبقات الارضی افغانستان بعمل آمده ، عامل آن من هستم که در تابستان ۱۹۲۳ جبال هندوکش و سلاسل اطراف آن را بصورت مکملتری مطالعه نموده ام . درین سفر پس از ملاحظهٔ درهٔ غوربند و علاقهٔ بامیان در منطقهٔ که تاآنوقت بکلی نامکشوف بود (نواحی هندوکش) داخل شدم و احجار گرانیتی (سنگ خارا) درهٔ اندراب را که تا کوتل خاواك (۳۶۰۰ متر ارتفاع) ممتد شده ، کشف کردم.

بعد این کوتل را که بدخشان وکافرستان بواسطهٔ آن بهم ملحق میشود ، از شمال به جنوب طی کرده ، در حالیکه درهٔ پنجشیر را از حد چشمه های دریا تا جلگهٔ کوهدامن تعقیب مینمودم سمت غربی حوضهٔ مذکورا سیاحت نمودم .

علاوه برین در سال ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ بوسیلهٔ چند بن مسافرت کوچک در اطراف کابل ، علاقهٔ کابلستان را مطالعه کردم .

ملاحظات وتحقیقات من ، درکتاب (هندو کش وکابلستان) بسال ۱۹۲۷ در پاریس نشر گردیده است .

اخبار طبیه

جراحی مهم در کابل

چند روز قبل یك نفر از طلاب جوان مدرسه حربیه موسوم به محمد سرور خان موقعیکه بی احتیاطانه می خواست ذریعهٔ بایسکل دو نفره ، از کوتل سنگک دار و پر پیچ قصر چهل ستون فرود آید بشدت به سنگ های کناره خورده جمجمهٔ سرش درهم شکست واستخوان های آن داخل مغز سر نامبرده فرورفت

چون مریض را به شفاخانهٔ عسکری آوردند ، اطبا بدواً گمان میکردند که عملیات سر او نا ممکن میباشد اما داکتر رفق کامل بیک داکتر معروف کابل و مشاور اداره مستقله طبیه که در فن جراحی نیز مهارت فوق العاده دارد ، پس از معاینهٔ مریض باجرئت فوق العاده به عملیات آن اقدام نمود. بقسمیکه در اثر حال عملیات و معالجهٔ ما بعد مشارالیه مجروح مذکور در ظرف یك هفته روبه بهتری گذاشت . ما درین جا خلاصهٔ چگونگی جراحت و صورت معالجهٔ آن را که خود داکتر رفق بیک ، شرح داده برای مزید اطلاع قارئین ذکر مینمائیم :

ابتداء که داکتر موصوف مریض را معاینه نموده ، در سر و جمجمهٔ او اثری از جراحت معلوم نمیشد اما آماس زیاد درحد پیشانی ظاهر ومجروح بیهوش بود ، بنابران وضعیت خطرناك مینمود . دران وقت دوقسم فرض و احتمال بگمان میرسید : یکی اینکه استخوان سرشکسته وبواسطهٔ جراحت داخل مغز زیرو بالا شده است دیگراینکه: دراثر فرورفتگی جمجمه مغز صدمه خورده واعصاب ازکار مانده .

داکتربرای امتحان سوزنی را بحد کر در میان مغزستون فقرات فرو برده قدری ازمائع نخاعی بیرون کشید . چون این مائع خونین معلوم میشد ، شق دوم درنظرش قریب الیقین گردید . لهذا پوست روی پیشانی را ازوسط بقسم صلیب ٤ تر که باز کرده عضلات پیشانی را دورنمود ودید که بقدر ٤ ونیم سانتیمتر از استخوان فرورفته وحد استخوان بینی واستخوان سوراخ چشم درز شده است. به این لحاظ دانست که چون درسطح بیرون استخوان باین اندازه فرورفتگی پیدا شده درقسمت

درموقع افتتاح رفق سناتوریم
لایحه ازطرف رفق بیگ عرض و قرائت می شود

داخل البته که چندبرابر این بیشتر فرورفته خواهدبود . آنگاه استخوان شکستهٔ بالای پیشانی را از حدود بندهای آن کشیده قسمت فرورفتگی را ازآنجدا کردوچون دوزیرآن بالای مفزلخته های خون بود ، سبب بیهوش شدن مجروح مکشوف شد که یعنی دراثرفا سدشدن پردهٔ اول ودوم «مینئژ» (طبقه عضلوی که زیراستخوان جمجمهٔ وبالای مغز سر واقع است) مغزرا صدمه رسیده و اعصاب عاطل گردیده است .

بنابران پس ازپاك کردن طبقات مذکور ورفع طبقهٔ اول آن که دورنیر (euruière) نام دارد زخم را بسته وبرای آنکه از سبب درز شدن دماغ ازین راه زخم فاسد نشود ، به پرستار ها هدایت داد که وقتاً فوقتاً دماغ مجروح راضد عفونی وپاك کنند .

به این قسم پس از یك هفته که او را بقسم مصنوعی تغذیه میکر دند ، مجروح مذبور بهوش آمده روبقوت گذاشت وبعد ازدوهفته شروع کردبه راه رفتن وامید است ، پس ازیکماه بکلی صحت یافته ازشفا خانه خارج شده بتواند امروز که روز ۲۰ است زخم فقط برابر یك نیم افغانی باقی مانده است .

داکتر رفتی یك درین عملیات ، استخوان شکسته را بکلی کشیده واپس نگذاشت به این مقصد که عوض آن ، طبقات مینئژ بهم وصل شده ، جراحت را بپوشاند زیرا در صورت پس گذاشتن استخوان شکسته امکان داشت در اثر فشار آن بر مغز مرض مرگی و خرابی دماغ پیدا شود یادر سر برجسته گی و زخم بزرگ باقی بماند .

یك احتمال دیگر که باقی ماند اینست که شاید پس از ٤ ، ٥ ماه بسبب دوزیکه در استخوان اطراف چشم و استخوان بینی شده ، زخم برجسته گی تولید کند . لهذا داکتر مشارالیه فکر دارد که پس از مدتی سراو را ذریعهٔ ایکسریز معاینه کرده درصورت لزوم یك عملیات خفیف دیگر بکنند . این عملیات جراحی در قسم خود ، اهمیت زیاد دارد و در مملکت ما تاکنون نظیر آن به چنین کامیابی انجام نگرفته بود .

طیارهٔ میتسوبسی رقم ۹۲

صنایع هوائی حکومت جاپان درین سالهائی اخیر در بارهٔ ایجادات و ساختمان طیارات وموتر های آن کوشش فوق‌العاده میکند باید که این صنایع شان در هر وضعیت از صنایع خارجی ها پس نماند لازم است که چنان یك صنایع سنگین هوائی در مملکت تولید نمایند که از تمام احتیاجات خارجی ها درین باره آسوده خاطر باشند و حکومت جاپان در بارهٔ ساختمان طیارات حربی خیلی عجله می‌نماید وپول زیاد برای بدست آوردن نمونه های خوبترین طیارات خارجی بخرچ میرساند تا از روی نمونه های مشهور مثل بهترین رقم های جدید طیارات خیلی اعلی بسازد. ازان جمله - طیاره میتسوبسی رقم ۹۲ در کار خانهٔ کاگوبیا ساخته‌شده که‌سال گذشته بعدازامتحانات صحیح در سلك عسکری داخل گردیده این طیاره دو نفری کشاف و دو باله است .

موتر آن از رقم میتسوبسی (٤۰۵) اسپ قوه دارد و در یك دقیقه بصورت وسطی ۲۲۰۰ دور میخورد وزن آن ۳۰۵ کیلوگرام است. این طیاره تمام حرکات و دور هائی مختلفه (معلق زدن) را اجرا میدارد. وزن پرش این طیارهٔ کشف جدید ۱۷۲۰ کیلوگرام وسرعت وسطی آن ۲۲۰ کیلومتر و ارتفاع سه هزار متر را به ده دقیقه گرفته میتواند. شکل آن بیشتر به طیارات دو نفری فرانسوی شباهت دارد .

طیارهٔ شکاری مخصوص ک ی ها رقم ناکاد زیما ۹۰ :

این‌طیاره یك نفری ویك‌له است وموترآن ازرقم یوپتر ٤۵۰ اسپ قوه دارد اردیدن‌این طیاره انسان گمان‌میکند که گویا طیارهٔ شکاری امریکائی کرتیس‌کاوك‌را کاپی کرده باشند.ماشیندارهای این‌طیاره بفاصلهٔ دوسوت ازهمدیگر واقع ونصب بوده وقت‌پرواز هردو ماشیندار آن یکجا فیر میکنند ونشانگاه ماشیندار برای‌فیرکردن درپیش آئینهٔ روبروی پیلوت نصب‌است . معلومات‌اساسی دربارهٔ این‌طیاره قرارذیل است : طول‌بالها ۹ متر ، طول‌جسد ۷متر ، بلندی ۳ و ٤ متر ، وزن عمومی‌آن‌تقریباً ۸۸۰ کیلوگرام، سرعت وسطی آن ۳۲ کیلومتر فی‌ساعت‌است . سرعت نشست آن‌درزمین ۸۰ کیلومتر فی‌ساعت بوده وارتفاع سه‌هزار مترار به ٤ دقیقه وده‌ثانیه میگیرد .

طیاره بومبار دمان ثقیل کاواسانی :

این طیاره که (دون دو رنی نی نیپون) نامدارد دارای دو عدد موتر (ب‌م‌و) بوده هرکدام موترش شش‌صد اسپ قوت‌دارد وتقریباً این‌طیارهٔ کاپی طیارهٔ (دوف) آلمانی است که درسنه ۱۹۲۵ ساخته شده ۱٦ نفر مسافر ودونفر پیلوت‌را بهوا صعود میداد،

معلومات فنی این طیارهٔ جاپانی قرارذیل است : طول بالها ۲۸ متر ، طول جسد ۵ و ۱۹ متر ، بلندی شش متر ، وزن خالی آن ۴۵۰۰ کیلوگرام ، وزن وسطی که میبردارد ۲۳۰۰ کیلوگرام ، سرعت آن درهوا ۱۹۵ کیلومتر فی ساعت .

کشتی پرندهٔ سه موتره رقم ۹۱—۱ :

این طیاره کاملاً ازفلز ساخته شده یك‌ماله وسه‌موتر اسپانو سویزا دارد که قوهٔ هریك ازآن ۷۰۰ اسپ است واین موترها عموماً دربال نصب میباشد . دربن اواخر این کشتی پرنده با کشتی پرندهٔ انگلیسی معروف به(شورت) درمعرض امتحان قرار داده شده بود بعداز امتحان هویدا گردید که این طیاره ازطیارهٔ انگلیسی دربسیار چیزهائی خود پستر است . سرعت این طیاره ۲۱۸ کیلومتر فی ساعت ، وزن محوله‌اش ۱۰۷۰۰ کیلوگرام است .

موتر هوائی نفتی انگلیسی :

بعد از امتحان پنجاه ساعته موتر نفتی را در طیارهٔ رقم انگلیسی در فرنبورد نصب کردند که در هوا امتحان کنند این موتر نفتی نسبت بوزن وقوه اندازهٔ خود مطابق به موتر های بنزینی است قوهٔ آن ۶۰۰ اسپ و وزن آن ۶۷۵ کیلوگرام میباشد این موتر جدید نفتی هوائی در کار خانهٔ موتر سازی معروف رولس رایس ساخته شده در هر دقیقه از ۱۹۰۰ الی ۲۰۰۰ بار دور میخورد .

ریل سبك باموتر الکترو جنراتور :

نظر به اطلاع نمایندهٔ جریدهٔ (تایمز) ازنیویارك شرکت راه آهن (یونی اون پاسیفیك) امریکا ساختن چنان قطار آهن سبك را شروع کرده که موتر های آن بذریعهٔ الکترو جنراتور حرکت خواهد کرد سرعت قطار مذکور بصورت وسطی ۱۴۵ کیلومتر بوده و سرعت انتهائی آن به ۱۷۰ کیلومتر فی ساعت خواهد رسید ، شرکت مذکور اظهار عقیده میکند که ساختمان این قطار جدید به ۲۵۰،۰۰۰ دالر به اتمام خواهد رسید و این قطار عبارت از سه واگون بوده در بین هر کدام آن یك برنده خواهد بود . عموم وزن این قطار ۸۰ تن خواهد بود . وان گون های این قطار یا از آلمنیوم و یا از فولاد که زنگك نمیزند ساخته میشود وکلکین های این قطاراز همان‌قسم شیشهٔ که نمیشکند تهیه خواهد شد. تبدیلات هوائی این واگون

بذریعهٔ امواج هوا بوده و این امواج هوا سرد و یا گرم خواهد بود. در واگون اول این قطار موتریکه دارای ۶۰۰ اسپ قوت بوده و بواسطهٔ الکترو جنراتور بکارخواهد افتاد نصب میشود.

آلهٔ غواصی کامل از فلز :

ادارهٔ مخصوصی غواصی انگلستان درین اواخر بساختن چنان آلهٔ غواصی موفق شده است که کاملاً از فلز میباشد وزن عمومی این آلهٔ فلزی ۸۰۰ پوند انگلیسی است . این آله نظر به آله های سابق مزایای زیاد دارد و درغواصی و تحقیقات تحت البحری معاونت زیاد می رساند .

غواصی که باین آله مجهز باشد میتواند تا عمق ۱۲۰۰ فوت پائین شده عملیات نماید . اختراع این آله برای اجرا آت غواصی اهمیت زیاد دارد .

ریکاد و سرعت درطیارات کوچك و سبك :

آژانس هاواس اطلاع میدهد که پیلوت فرانسوی دیلموت ریکارد سرعت را در طیاره های کوچك و سبك فسخ نموده و درطیارهٔ که ۵۰۰ کیلوگرام وزن داشت صد کیلومتر رابه ۱۷ دقیقه ۵۸ . ۶ ثانیه قطع کرده است یعنی سرعت طیارهٔ او فی ساعت ۷۶۵ و ۳۴۳ کیلومتر بود .

پراشوت بزرگ :

درامریکا پراشوت (چتری نجات) بزرگی اختراع گردیده است که ۲۴ متر قطر دارد واین پراشوت برای مقصد فرود آوردن محل نشمن کامل مسافرین که درطیاره میباشد بکارمیرود ودرامتحان این پراشوت ، باوزن (۱۲۰۰) کیلوگرام سرب ازجانهٔ طیاره بزمین انداخته شده و سالم وبه آهسته گی بزمین فرود آمده است . برای کشیدن پراشوت بزرگ یك پراشوت کوچك اتوماتیك وصل گردیده است. این پراشوت کوچك به آهسته گی وبذریعهٔ ماشین بواسطه امرپیلوت باز میگردد ونشیمن گاه پیلوت و مسافرین را مکمل ازجای آن بلند نموده در حالیکه طیاره خود بخود بزمین می افتد ، به آهسته گی سلامت پائین می آورد .

این پراشوت برای ۱۲ نفر مسافر گنجایش دارد وازابریشم ساخته شده دکه وچنگک های آن پیش پیلوت وصل میباشد واین چنگک ها خانهٔ مسافرین راازدیگر اعضای طیاره رها می سازد. این پراشوت بزرگ درمدت سه ثانیه باوزن ۱۲۰۰ کیلوگرام باز میگردد وبسرعت ۳ , ۵ متر فی ثانیه بزمین فرود می آید .

بواسطهٔ این اختراع قیمت دار احتمال خطر پیلوت و مسافرین تقریباً بکلی قطع می شود و باید در اندك زمان در طیارات سفری عموماً خانه های نشیمن مسافرین ازدیگر اعضای طیاره جدا ساخته‌شود این پراشوت نه‌تنها برای‌نجات مسافرین‌استعمال خواهدشدبلکه در زمان‌حرب خیلی وظائف عمده راراجراخواهد کرد .

سپاهی مصنوعی :

در شهر نیویارك در یکی ازنمایش ها آدم مصنوعی (یا سپاهی مصنوعی) نمایش‌داده‌شد: این آدم مصنوعی در جنگ آینده تغیرات زیاد را تولید خواهد کرد . این‌آدم مصنوعی خیلی بزرگ از فولاد ساخته شده و در پیش روی آن موتری که چهل اسپ قوت‌دارد نصب‌بوده . ادارهٔ آدم مصنوعی بذریعهٔ رادیو می شود این آدم بزرگ مصنوعی راه رفته و تفنگ فیر کرده می تواند حتی میتواند بم های دستی و شمشیر را استعمال کند .

اعلان هوائی :

درین سالهای اخیر آلهٔ قوت دهندهٔ صدا خیلی ترقی یافته شرکت های امریکائی درساختن آن زیاده کوشش دارند آلهٔ مذکور عبارت است از موتر الکتریکی همراه آلهٔ آخذهٔ بادی و آلهٔ قوت دهنده صدا و میکرافون . این آله دارای دوهزار وات قوه است و صدای‌انسان را سه ملیون دفعه قوی‌تر می‌سازد . وزن این آله ششصد کیلوگرام است و تنها در طیارات بزرگ استعمال شده میتواند برای عملیات آن دونفربکاراست: یکی نطاق و یك نفرمیخانیك .

آلهٔ خورد این رقم پنجاه گرام وزن دارد و در طیاره به ارتفاع ۷۵۰ الی یکهزار متر عملیات میکند برای نشر دادن صدا باید بمقابل باد رفتار کرده و حرکت موتر آن بطی باشد .

این آله در زمان حریق جنگل کالیفورنیا معاونت کلی رسانیده است و طیارات از هوا مناطق لازمه را تعین نموده بالای نفری اطفائیه اوامر داده و آتش را خاموش میکردند .

این نوع آله ها در امریکا برای اعلانات و برای خدمات عسکری خیلی معاونت رسانیده حتی در زمان حرب و حرکات عسکری نیز از هوا بذریعهٔ این نوع آلات دادن اوامر امکان دارد .

مزیت عمدهٔ این آله همین است که اشارات استاسیون های رادیوی زمین به او اذیت رسانیده نمیتواند و بهمین واسطه برای خدمات‌سیاسی نیز از آن‌کار میتوان گرفت. این آله مثل آله های ناشرالصوت کار کرده مگر در ذات خود آلهٔ قوت دهندهٔ الکتریکی است .

آلهٔ جدید برای جراحی چشم

جراحی چشم همان طوریکه برای مریض طاقت فرسا و خطرناك است همان اندازه برای جراح نیز مشکل میباشد چنانچه از قدیم الایام جراحی چشم یکی ازمشکل ترین شعب طبابت بوده است و بهمین مناسبت اطبأ دوران باره بیش از سائر شعب مذل توجه بعمل آورده اند .

از جملهٔ امراض چشم که جراحی را لازم میسازد ، مرض کتترکت یاپرده آوردن چشم است که بیشتر عمومیت دارد و از مدتهای طولانی انسان آن را شناخته وبواسطهٔ جراحی با آن مقابله نموده است . از قرار معلوم ابتداء در قرن ۱۸ اعراب و هندیها طریقهٔ علاج آن را یافته اند و هردو طائفه پردهٔ چشم را بواسطهٔ عملیات خارقه نمائی که شامل بجا کردن عدسك چشم وفرو بردن طبقهٔ زجاجیه بداخل چشم بود ، رفع میکردند .

و بعد از آن تا مدتها اسپانیولی ها در علاج پردهٔ چشم تخصص داشته و این تخصص شان صورت افسانهٔ اغراق آمیزی را بخود گرفته بودتا آنکه در ۱۷٤۰ داویل جراح فرانسوی جراحی عادی آنرا تجربه کرد .

این طریقه که در ۱۷٤٥ عمومیت کامل یافت عبارت ازبرداشتن پرده بواسطهٔ آلات جراحی بود که پرده را بکلی می بریدند . اگرچه همین طریقه مدتها بلکه تاامروز دوام کرده واکثر کامیابی های خوب رانتیجه داده اما نواقص ذیل را دارا بود :

(۱) معلوم نبودن موقع عملیات بواسطهٔ تعدد و اختلاف دور تهای بروز پرده (۲)ماندن لخته های مواد شفاف یعنی مقابلی پرده دراطراف چشم (۳) آلام عصبي ومغزی که مدتها دوام میکرد (٤)اشکال تحمل عملیات ازطرف اکثر مرضاً (٥) ظهور پردهٔ ثانوی در صورت نا مکمل ماندن عملیات .

طریقهٔ دوایل در مدت تقریباً یکنیم قرن که دوام کرد ، از طرف اطبا به انواع مختلف عمل می شد مثلاً داکتر سمت انگلیسی در هندوستان بیش از ۵۰۰۰۰ نفر را عملیات نموده صفحهٔ زجاجیه را بشدت میکشید ، اگرچه در اکثر نفری کامیاب شد اما تعداد زیادی را کور ساخت . و داکتر هی فود امریکائی ، صفحهٔ زجاجیه را همراه سوزنی پاره کرده بعد آن را ذریعهٔ کارد میبرید .

در اثر این تنوع طریقه های جراحی و بی احتیاطی جراحان در بین اواخر یعنی به از جنگ عمومی مرض کترکت تقریباً غیر قابل علاج شناخته شده ، اغلب اشخاص به عملیات مذکوره بواسطهٔ ناکامی های متواتر که منجر بکوری میشد جرئت نمیکردند تا آنکه در سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ داکتر براکر اسپانیولی باشندهٔ بارسلونا طریقهٔ جدیدی را کشف و آلات مخصوصی اختراع کرد که فعلاً بواسطهٔ آن مرض کترکت یك راه مطمئن علاج ، پیدا نموده است .

پدر داکتر براکر نیز جراح بود و پسر خود را از خوردی بهمین شغل شامل نمود و برای آنکه انگشتانش را قابل و زیر فرمان بسازد ابتداء به او ساعت سازی را یاد داد . براکر شوق مفرطی به جراحی داشت و بهمین واسطه دران شعبه سعی زیاد کرد بقسمیکه در ۱۹۲٤ شهرت زیاد یافت و همان اشخاصیرا که غیر قابل علاج گفته می شدند بواسطهٔ عملیات ، معالجهٔ درست نمود .

این شخص در ۱۹۲۰ طریقهٔ جدید را یافته در ۱۹۲۶ آن را تجربه کرد و بکمك یکی از دوستانش که شغل انجنیری داشت یك آلهٔ برق برای عملیات کترکت اختراع نمود .

بواسطهٔ آلهٔ مذکور که ذریعهٔ برق بحرکت می افتد و در نوك آن یك کارد مخصوص جراحی نصب است ، بکمك دست جراح تیغ به ملائمت داخل پرده شده ، در حالیکه یك صفحهٔ نازك مدور را روی خود چشم قرار میدهد ، بسرعت ۵۰۰۰ الی ٦۰۰۰ دفعه در دقیقه حرکت کرده بجتکه های بسیار خفیف پرده را می درد بقسمیکه در اطراف (دورادور) چشم بواسطهٔ سرعت حرکت و جتکه های خفیف آن یك زره از مواد زائدهٔ پرده باقی نمیماند .

همین طور تیغ یك دور ۱۸۰ درجه ئی را در میان حلقهٔ چشم اجراء نموده پرده را پائین می اندازد . چون حرکات تیغ سریع است ، باید جراح توجه کند که داخل چشم از صدمهٔ آن، متأثر و مجروح نگردد .

علاوه برین بواسطهٔ آلهٔ مذکور ، در موقع عملیات به اختیار جراح میان چشم و پرده خلاء تولید شده ، رفع شدن پرده را ذریعهٔ تیغ ، تسهیل می بخشد .

این طریقه و آلهٔ جدید که بواسطهٔ داکتر براکر اسپانیولی اختراع و تجربه شده سال گذشته بصورت علمی امتحان شده ، کامیابی کامل حاصل نمود .

جراحان واطباً معروف عالم آن را تصدیق میکنند چنانچه داکتر سمت انگلیسی میگوید :-

براکر به انتهای تکمیل رسیده و در میان تمامی اصلاحاتیکه تا امروز بعمل آمده است ، همین طریقهٔ براکر دوام خواهد کرد . »

بواسطهٔ مساعی دا کتر براکر و آلهٔ فوق الذکر او یقین میتوان کرد که انسان بمقابل مرض خطرناك کترکت (پردهٔ چشم) اسلحهٔ قاطعی بدست آورده است .
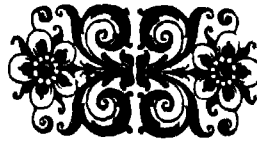
جامی آمد درین سپنج سرائی	زینت مرد عقل مادر زاد
اگر این نیست شیوهٔ ادبی	کرده حاصل ز خدمت استاد
اگر این نیز نیست سیم و زری	که شود پرده پوش عیب و فساد
اگر این نیز نیست صاعقهٔ	که کند بیخ عمرش از بنیاد

(جامی هروی)

● ● ●

بیکاری بلای مبرم مغزو بدن ، موجد اصلی شرو شیطنت . مادر تمام خباثت و جنایات میباشد .

متنوعه

....

مسکرات و مضرات صحی و اخلاقی آن

نگارش غلام جیلانی‌خان جلالی

خوردن و نوشیدن اقسام مسکرات در هر مسلك و برای هر انسان مضر صحت و مزیل اخلاق و تبذیر مال و عمل خلاف طبیعی است. عمل کثیفیکه بنیان اجتماع را متزلزل و عالم انسانیت را از چندین ناحیه بخطرات فلاکت و ادبار تهدید میکند همانا دوام بر مسکرات میباشد.

اکل و شرب مسکرات برضد فلسفهٔ دانش و اخلاق ، عذاب روح و وجدان است فکر سلیم و عاقلهٔ که فقط دارای یك ممیزهٔ صحیح باشد بدون تردد بمفاسد و مضار همچه اعتیادات قبیح خلاف طبیعت رای داده بر احوال سراسر و مال بیچارگانیکه باین اعمال سوء گرفتارند تأسف می خورد اطبای ماهر و دکتور های نوع پرور مغرب بعد ازآنکه در قرن (۲۰) بر تمام مضرات و مفسدات اخلاقی و اقتصادی آن پی بردند بشریت را از ارتکاب آن جداً اخطار نمودند ، شریعت مکمل اسلامی سیزده و نیم قرن پیشتر از اعمال و استعمال مسکرات بالفاظ : « کل مسکر ومفتر حرام » یا (کل دخان حرام) نهی فرموده است شارع مذهب مهذب اسلام راجع بامتناع مسکرات درابتدای هردو جمله حکمیهٔ فوق‌الذکر لفظ کل که باصطلاح منطقین حرف سور است و از کم و بیش مسکرات و دخانیات نهی مینماید ایراد فرموده خوردن و آشامیدن نشه باب و چیز هائی که در اعضا ضعف و کسل را تولید نماید حرام گفته است قرآن کریم و احادیث متینه در چندین محل نظر بمضرات مادی و معنوی ، خمر وامثال آن را بمادر پلیدیها خوانده ارتکاب آنرا بکلمات جدی منع میفرماید و تقرب در اثنای سکر بمقامات مقدسه و اذکار طیبه‌را نا جایز قرار داده است درینمورد گذشته بر بیانات فوق شواهد دینی و عقلی و اقوال سلف و علمای بزرگوار اسلام که ما بآن استدلال و رزم بی شمار است خلاصه مسکرات باقسام خود مانند شراب افیون ، چرس ، بنگ ، برش وغیره که در اخلاق تزلزل و در سجایا انقلاب معکوس تولید

مینماید برای هر انسان مخالف طبیعت خاصتهً برای یکنفر مسلمان گناه عظیم است. بناءً علیه
بغرض اینکه مردم خود را خوبتر بخوانند گان عزیز و ابنای وطن افاده کرده باشیم
در ذیل اینسطور شمهٔ از مضرات صحی و مادی و رزایل اخلاق آنرا عرض میکنیم :

مضرات صحی آن :

مسکرات علی‌الخصوص شراب، تریاك ، چرس ، نسکه‌و دیگر دخانیات که‌بعض اشخاص خود
سر دیده و دانسته خود را در مخاطرات این پرتگاه مهلك و مهیب بدست خود می اندازند
و یا برخلاف مقررات مذهبی و طبی با آن اقدام می ورزند روی‌هم رفته هر کدام مرتکبین خود را بخطرات
آتی گرفتار میگرداند اول : علاوه بر اینکه باثر سم مدهش مسکرات و دخانیات التهاب زبان
و لوزتین و ورم حلق و تکدر افراز و غدود لعابی و خرابی دندانها حادث و تماماً مورد حملهٔ
جراثیم امراض آتشین واقع میگردند باعث تهیج پرده های مهم دهن و معده که اطبا آن را
(اصل فمال) میخوانند بیرثابت میشود .

دوم . اطبا میگویند سمیت مسکرات و دخانیات بسرعت کمتر از ۵ ثانیه در دورهٔ خون مرور
میکند که به تحت تاثیر زهر آلود خود کرات سرخ خون را که در مقابل تمام عوارض مخل صحت
مانند یك عسکر فرمان بردار برای تندرستی انسان خدمت مینماید بعضاً دوب و برخی را بشکل
دیگر تبدیل و فاسد می سازد قوهٔ جاذبهٔ جوهر محیون (اکسیجن) را ضعیف یا نا بود میگرداند
افراز خونی و عرق را متاثر ساخته طبیعت را برای قبول هر نوع امراض مهیا میکند .

سوم : ـ پوست بدن انسان را بسبب نفوذ سم مضر خود برای تمام امراض جلدی آماده
گردانیده در مجموع عصبی و عضلی بسرعتی تاثیر مینماید که تماماً تکدر و خود در اعصاب و رعشه
در باصره و اهتزاز در عضلات بوجود می آورد .

چهارم : دماغ را که یکی از مهمترین اعضای رئیسهٔ بدن و مرکز عاقله و تمام حواس انسانی است
چنان مسموم و مفتور میگرداند که علاوه بر نقصان ممیزه قوای فعاله آن نابود و وضعیت مجمع دماغی
بقسمی برای هرگونه اختلال آماده و از هر نوع جنون استقبال مینماید که بالاخر مرتکب مسکرات
در برابر مهاجمات این همهٔ بدبختیها تاب نه‌آورده بیك کیفیت عبرت آوری تن بمرگ وفنا درداده
ترك دغدغهٔ حیات مینماید، بسیار دیده‌شده که مدمن ومداوم خمر ودیگر مسکرات وقتاً که تمام قوای
مقابله‌را در برابر چنگال‌سم‌دار مهلك آن میبازد خود ازدرحقیقت پیش‌آمده اعتراف ورضامیدهد :
(ازین حیات ننگین وشرم آور هزاردرجه مرگ بهتر است) .

پنجم : ضرر مسکرات ودخانیات نه تنها بدمار ووقاحت مرتکب انجام میگردد بلکه سمیت آن به نسل ونطفه نیز تجاوز نموده اطفال اینطور افراد از خوردی بامراض ظاهری وباطنی دچار وازهمه بیشتر بفلاکت فقر ومسکنت که غالباً پدرهای شان سبب میگردد گرفتار میباشند .

مضرات اقتصادی :

مسکرات قسمیکه به نظام جسم خطر ناکست مصر نظام اقتصاد فردی واجتماعی هم میباشد زیرا مبالغی را که هر فرد مداوم مسکرات درین راه بحیات خود تبذیر مینماید گذشته بر تضیع اوقات قیمت داریکه در اثنای عمل آن بهدر داده اگر باهم جمع میشود یک ثروت خطیر مادی برای خود و اولادش ثابت میگردید همکذا طوریکه مصارف وبهای مسکرات؛ ضر ادارهٔ اقتصاد شخصی مداومین آن است مخل اقتصاد ملی واجتماعی نیز گفته میشود اقتصادیون میگویند خوردن ونوشیدن مسکرات و دخانیات بسیار ثروتها را برباد وامراض را تولید واشخاص را بفقر وبندگی گرفتار ساخته است اگر شخصی همان مبالغی را که افراد ملل در راه این ذوقهای فضول ولا یعنی اسراف مینمایند جمع کند البته در جلو چشم او کوه طلائی تجسم خواهد نمود واگر قربان شدگان این شوق بنیاد برانداز را حساب بگیرد البته چنان یک تعداد کثیری ثابت خواهد شد که پیکر اجتماعی را ناقص ومعیوب میگرداند .

بعض ها گمان دارند که استعمال برخی دخانیات مانند تنباکو افکار و عضلات را برای عمل عقلی مستعد میگرداند و کشیدن آن در بعضی ظروف نافع است چه انفعالات نفسی را ساکن وانسان را از ماندگیهای عقلی وبدنی مستریح میسازد لاکن تخمینات مذکور از اصول طبی نیست ودربرابر همان ضرر هائیکه ماذکر کردیم وامروز از بدیهیات میباشد مانند خیالات وهمی و فرضی است که بحقیقت مضرات فوق الذکر طرف واقع شده نمیتواند و نسبت ندارد .

رذایل اخلاقی آن :

علمای اخلاق ونفسیات میفرمایند ضرر مسکرات به نسبت نظام صحی و اقتصادی در اخلاقیات وخیم تر است زیرا وقتاً که تاثیر زهر آلود منحوس مسکرات برقوای فعاله وانرژی دماغ استیلا نماید مرتکب خودرا فاقد آداب اخلاق و استقامت مزاج و ملکات جرئت وغیرت میگرداند که دران صورت البته عالم اجتماع را به نسبت مضرات دوشق اول در اخلاقیات بیشتر متأثر میسازد چه ثابت شده که مسکرات احساسات زندهٔ انسان را میکُشد یعنی ، عطالت که باضعف اعصاب و عضلات توام است درعزم واراده وتمام قوای و جسمانی کمال تولید میکند، عواطف نیک وسلسلهٔ سجایای

انسانیت مانند رحم، عفت، تدین ، محبت وغیرهرا قطع میکند در نتیجه خانهٔ مکار اوبسرحدی میانجامد که بد بختانه استراحت خود ودیگرانرا اخلال مینماید .

بعضیها میگویند :

یکی از مهمترین علل اسارت وعبودیت برخی اقوام پست یا بعبارت دیگر باعث خطرات جالی وفقر وفلاکت بعض ملل منحطه گرفتاری ودلوی افراد آنها باین اعمال مبتذل ننگ وغیرت است که مهمتر ازین درحیات یک جامعه ضرری متصور نیست .

دروطن عزیزما این بدعت منحوس خوشبختانه بانواع مهم خود وجود ندارد ، وافغانها بحسب رعایهٔ عادات وسجایای بلندذهنی واخلاق بازندگی آزاد ، وسادهٔ از قدیم بهیچه لکه‌های عبرت آور دامن همت وغیرت خودرا نه آلوده طبعاً ازان نفرت میورزند یگانه اعمال چرس کشی وقلیان که دروطن معمول بوده بود اگرچه برای حیات آینده یک ملت جوان درآغاز نشئت ونهضت خیلی مضر وخطرناک شناخته میشد . لاکن جای مسرت اینست که درین مدت قلیل همان عملهای فضول از جهت عدم برداشت محیط ونشر علم وعرفان ومنافرت عموم وتوجهات جدی حکومت رخ به تقلیل گذاشته از مرکزها وامثال آن برطرف گردیده تنها بعض اشخاص بی خانمان که تنبلی را پیشهٔ خودها قرار داده تا هنوز باین شوقهای واهی مبتلا مانده‌اند آنهانیز چون ازنسل غیور افغان وافغانیانند بایست صحت خودهارا درخطر نه‌انداز نه غیرت افغانی واسلامی خودرا کارفرموده بحسب هدایات دین مقدس ومقررات دکتورهای علمی این ذوقهای لایعنی را ترک کنند تاعضو ننگین جامعه گفته نشوند .

درین تازگی که حکومت مصلح واخلاق پرور (نادرشاهی) راجع به جلوگیری مسکرات درطی مقررات مکمل اصولی اقدامات جدی روی کارکرده مامورین پولیس وگمرکات به تطبیقات لازمه مکلف وموظفند .

(کابل نیز نوبهٔ خود درزمرهٔ دیگر اصلاحات برجستهٔ حکومت نادرشاهی این اقدام برجسته واهم تقدیر نموده درسطور فوق ، از روی علم وتجربه خسارهٔ روحی ومادی ومضرات صحی واخلاقی مسکرات را تصریح وابنای وطن را از ارتکاب آن جداً اخطار مینماید) .

قانون منع فحشا وارد به پارلمان شد

اقتباس از جریدهٔ امید منطبعه طهران

اعمال ننگ آور ممنوع شد بیك بار — چه در میان میدان چه درکنار بازار
شرم آورست فحشا در نزد یار واغیار — زین پس بود مجازات از بهر خلق بیعار

سر ها برای این شکر یکسر بآسمان شد
قانون منع فحشا وارد به پارلمان شد

مردعزب ازین پس درکوچه ول نگردد — از بهر صید ماهی این آب گل نگردد
در نزد یار و اغیار ملت خجل نگردد — مام وطن زفحشا روحش کسل نگردد

زین بعد اینچنین است زین پیش اگرچنان شد
قانون منع فحشا وارد به پارلمان شد

بوزینة المالك گفتا به آه و زاری — با آن همه تقلا در زحمت اداری
هر ماهه میکنم اخذ پول ازخزانه داری — تا زر دهم بپای خوبان لاله زاری

آنهم بهار شادی در کام من خزان شد
قانون منع فحشا وارد بپارلمان شد

قانون منع فحشاء واجب تراز (....) است — لازم تراین دوصدبار از ندرواز نیاز است
برروی اهل عفت درهای قدس باز است — از پیروان فحشاء عاقل دراحتراز است

اهل عفاف را کوی آفاق گلستان شد
قانون منع فحشا وارد به پارلمان شد

زین پس تو از فواحش نام ونشان نجوئی — حرفی بشهر کهنه از شهر نو نگوئی
راه عفاف همچون مردان حق بپوئی — تا چند زشت کاری تا چند زشت خوئی

تا کی بباید آخر از جهل داستان شد
قانون منع فحشا وارد به پارلمان شد

ای کاش زن گرفتن اجرا شود باجبار
تا داش حسن بگیرد زن بهرخود بناچار

بایست در تأهل گردند خلق بیمار
ناموس خلق شاید ایمن شود ز آزار

طبع اجنه آن گاه بینی که در فشان شد
قانون منع فحشا وارد به پارلمان شد

جریدهٔ وریدهٔ امید منطبعه طهران که همواره در قالب نثر و نظم فکاهی یکمده مواعیظ سودمند اخلاق و تنبیهات اجتماعی بملت خود کرده و طرق صحیح و معقولی که مقرون بحسنات اخلاق و زندگانی صحیح است بجامعهٔ خود نشان میدهد، آخیراً منظومهٔ فوق راکه تماماً موافق بنظریه و آمال اصلاح‌خواهان ملی و حکومت اصلاح پرورما میباشد (و مجلهٔ ما درینگونه موارد قبلا هم مقالاتی انتشار نموده است) در نمرهٔ (۱۷۹) خود شایع می نماید که ما آنرا بذوق خود نزدیك یافته درین نمره بنظر قارئین کابل میرسانیم .

ضمنا اقدامات قابل قدر حکومت دانا و اصلاح پرور اعلیحضرت پهلوی تاجدار ایران را تمجید کرده قانون منع فحشا که یکی از اقدامات بزرگ آنحکومت بشمار بوده و بنا است در پارلمان کشورهم کیش ما ایران تصویب شود خیلی ما رامشعوف وبآیندهٔ مترقی و خوب آن مملکت امید وار می سازد .

بزرگترین منار عالم

هرمان هونیف مهندس جرمنی ساختمان یك مینار راشروع کرده است که ۱۲۰۰ فت بلندی دارد بر قلهٔ این مینار پنج عدد چرخ نصب خواهد شد که بواسطهٔ باد حرکت مینماید . قطر هر یك ازاین چرخ ها (۲٤۰) فت خواهد بود . مقصد از تعمیر این مینار حصول قوهٔ کهربائی است . تعمیر آن امسال ختم خواهد شد بلندی مینار از برج ایفل فرانسه ۲۰۰ فت زیادتراست .

خرچ کاغذ در عالم

هر سال در دنیا ۷٬٤۰۸۰۰۰ تن کاغذ بمصرف میرسد که ۹۰۰٬۰۰۰ تن آن برای جرائد خرچ می شود .

از احصائیهٔ ذیل مصرف سالانهٔ کاغذ و اندازهٔ ترقی صحافت بخوبی معلوم خواهد شد : ـ

فرانسه ـ ٤۱۱۰۰۰ تن
انگلستان ـ ۹۳۱۰۰۰ »

امریکا	-	۳۷۹٤۰۰۰ تن
المان	-	٤٥۱۰۰۰ »
جاپان	-	۲۲۹۰۰۰ »
کانادا	-	۲۱۸۰۰۰ »
		۹۶۰۳٤۰۰۰ »

ضیاء ماهتاب

بموجب تحقیقات پروفیسر فوربس در ماهتاب مقدار زیاد ریدیم موجود است بنابرین نامبرده برخلاف اقوال علماء فلکیات میگوید که ضیاء ماهتاب روبه کاستن نیست بلکه بلا انقطاع زیاده شده میرود زیرا که مقدار زیاد ریدیم حرارت آن را برقرار داشته حجمش را اضافه مینماید .و نیز از همین سبب پروفیسر مذکور خیال میکند که ماهتاب ضیاء وحرارت خود را تنها از آفتاب کسب نمیکند بلکه در ضیاء و حرارت آن وجود ریدیم زیاد نیز دخالت دارد .

طیور مهاجر

بعد از جستجوی زیاد یك نفر عالم فرانسوی علت هجرت پرندگان مهاجر را کشف کرده است . عالم مزبور میگوید که در خون این طیور یك نوع مادهٔ مخصوص کیمیوی موجود است که با طول روز به هیجان می آید از همین سبب است که در فصل زمستان جانب جنوب و در تابستان طرف شمال هجرت میکنند . نظریهٔ مذکور به اینصورت تحقق شده است : وقتیکه در موسم غیر (نه زمستان و نه تابستان) اشعهٔ بنفش را بالای اجناس مختلفهٔ طیور مهاجر انداختند در آن مادهٔ کیمیاوی که در خون آنها شامل است ، هیجان تولید شده پرندگان جاهای خود را گذاشته فرار کردند .

فراریان تمدن

از شروع قرن بیستم که تمدن به مراحل بلند رسیده وتکالیف اجتماعی را زیاد کرده است اکثر مردم از شور و شر و وظائف زحمت بخش آن منزجر گردیده ، خوهش انزوا آنها را فرا گرفته است بقسمیکه افراد متمول و عمدهٔ جامعه دست از زندگانی اعیانی خود کشیده به نقاط خلوت حتی جزائر غیر مسکون و دور از آبادی منزوی میگردند .

امروز ازاین قسم اشخاصیکه ازوظائف اجتماعی تمدن میگریزند خیلی زیاد شده است ازآن جمله چند نفر آن ها با وضعیت زندگی انفرادی شان ذیلاً ذکر میکنیم :

مستر هوگوور . صاحب منصب معروف المان پس از جنگ عمومی بفکر گوشه گیری افتاده در جزیرهٔ جوان فرناندیز ، (واقع در غرب مملکت چیلی-امریکای جنوبی) انزوا اختیار نموده است . این شخص ۱۶ سال میشود با عائلهٔ خود در جزیرهٔ مزبور اقامت دارد ودر تمام این مدت یکبار هم از آنجا بیرون نرفته است . از گوشت ماهی ، میوه جات جنگلی و بز های کوهی تغذیه مینماید و معاشرت با دیگر افراد جامعه را بجز عایله و خدام خویش ، خوش ندارد .

همچنین یك نفر زن متمول فرانسوی که لقب بارون (زن سردار های قدیم) را دارد ، در یکی از جزائر « گالا پاگوس » (واقع به غرب مملکت ایکادور - امریکای جنوبی) ۷ سال میشود که همراه دونفر خدمتگار خود منزل اختیار نموده است وخود را (امپراطریس) آن جزیره میخواند. این زن‌جزیرهٔ مذکور را که دران اشجار ونباتات وحشی میروید ورقبهٔ کوچکی دارد برای مدت مدیدی اجاره کرده است .

دیگر یك میلیونر دیوانه تا است که از سال ۱۹۲۲ به اینطرف در جزیرهٔ رنسا (واقع به قریب دماغهٔ ماژلان . جنوب امریکا) به تنهائی‌اقامت دارد وتقریباً مثل وحشی‌های بومی آنجا زندگی میکند .

اخیراً یك عده ملاحان فرانسوی برای دیدن او رفته بودند ، چون به او نزدیك شدند از مقابل شان فرار کرد . ضمناً با دست اشاره نمود که برایش آب خوردنی بیاورند .

بالآخره یك نفر از متموابن المان موسوم به هیتر از سال ۱۹۲۹ به یکی از جزایر گالا پاگوس (فوق‌الذکر) رفته باچند نفر دیگر از دوستان خود ، سکونت اختیار کرده است .

این اشخاص جزیرهٔ مزبور را خریده اند و زمین را زراعت نموده از حاصلات آن تغذیه میکنند و گوشت حیوانات را حرام میدانند .

درین اواخر یك نفر از ملازمان او به مملکت ایکا دور برای خریداری تخم نباتات رفته بود .

این اشخاص بر خلاف دیگر نفری فوق‌الذکر از احوال و خبر های عالم بواسطهٔ جرائد اطلاع میگیرند .

بعلاوه چندین هزارها نفر دیگر از علما و مخترعین و غیره برای مقاصد مختلفه در جزائر کوچك معروف شده اند که فهرست آنها طولانی میشود .

این وضع حال عقیدهٔ را که بعضی علماء طرفدار آن میباشند و میگویند تمدن آخر رجعت قهقرائی پیدا میکند ، تقویت میکند یعنی که هر چند تمدن پیش برود بهمان اندازه تکالیف آن زیاد شده ، مردم را منزجر میسازد : از طرف دیگر عقیدهٔ عمومی و انتشارات نویسندگان که بالعموم گوشه گیری ها و زندگی طبیعی و ساده را تمجید و عوام را به آن تشویق میکنند مؤید ظن فوق الذکر است .

اولین روز نامهٔ عالم

تا جائیکه از طرف علمای انگلیسی و امریکائی تحقیق شده ، اولین روز نامهٔ عالم در حدود سال ۷۱۶ قبل از میلاد حضرت مسیح (ع) در مملکت چین تاسیس گردیده است. درین روزنامه که روی پوست به تعداد کمی انشأ میگردید بیشتر خبرهای دولتی و سیاسی را که از طرف حکومت سانسور میشد ، نشر میدادند . بعد از ۳ سال روز نامهٔ مذکور به اثر بعضی انتشارات نامناسب موقوف گردید ، و از آنوقت به بعد تا ۱۸۸۳ در چین دیگر روز نامه غیر حکومتی ظهور نکرد تا آنکه بتاریخ مزبور یك روز نامهٔ هفته گی در پیکین بطور شخصی ولی دایر گردیده آزادی انتشارات را حاصل نمود .

وفات متمولترین اشخاص انگلستان

جون الیر من صاحب فابریك های معروف اسلحه سازی (شکاری) که متمولترین اشخاص انگلستان تسلیم شده است درین روزها به مقام فیرستن (انگلستان) وفات نموده،میراث زیادی از خود باقی گذاشته است . دارائی این شخص بقرار اندازهٔ ارباب جرائد از ۲۰ تا ٤۰ ملیون سترلنگ تخمین میشود اما مخبر روز نامهٔ (دیلی اکسپرس) از زبان خود مشارالیه انتشار داده که تمام ثروت او عبارت از ٤۰ ملیون و ۷۰۰ هزار سترلنگ است . چند روز بعد از وفات نامبرده چون وقت ترکه رسید ، وزیر مالیهٔ انگلستان امر داد تا در سرمایهٔ میلیونر فقید بدون استشارهٔ حکومت مداخلت ننمایند زیرا امکان دارد به اثر داخل شدن مبالغ عمده به بازار ، استواری سترلنگ را صدمهٔ برسد و در بازار بین المللی مسکوکات جنبشی تولید گردد .

ازطرف دیگرمامورین وزارت‌فوائدعامه‌فوراً بمنزل مشارالیه شتافته مطالبهٔ حقوق حکومت را از پول متروکه نمودند زیرا در انگلستان قانونی وجود دارد که مطابق آن میراث کسیکه بیش‌از ۲ ملیون سترلنگ باشد ، (۵۰) فیصد آن حق خزانهٔ ملی است . لهذا در حدود ۲۰ ملیون سترلنگ یعنی نصف کل میراث به خزانهٔ حکومت ریخته شد .

بلند آوازترین مردمان عالم

والقراوت جهرجی انگلستان در بلندی آواز بر تمام مردمان عالم بر تری دارد . صدای او بحدی بلند است که در دشت هموار تا فاصلهٔ ٤ کیلو متر بخوبی میرسد و اگر بشدت آواز بکشد محکم ترین عمارات میلرزد و اشخاصیکه تا ۵ متری او نشسته اند ، خیلی سخت صدمه می بینند . از قرار معلومات متخصصین در بلندی آواز مردم ترکیه عموماً بر دیگر ملل تفوق دارند .

رنگ زمین

ازمدتهاراجع به تعین رنگ‌زمین بین علمای علوم طبیعی ، گفتگو و اختلافات جریان داشت و هر یك رنگ زمین را از روی‌تحقیقات مخصوصه ، چیزی دیگر اثبات میکردند . اخیراً مستر سلیپز عالم امریکائی پس از تجارب زیادی که در دارالتجربه ور صد خانهٔ لووایل امریکا نموده است ، اعلان میکند که رنگ زمین آبی روشن است .

در اثر احتجاج دیگر علمای امریکا مستر سلیپز انجمن امتحانی بزرگی منعقد نموده، دران یك تعداد زیاد علما را دعوت کرد ، تا کشف او را به چشم سر ببینند . درین امتحان انعکاس رنگ زمین که در ماهتاب بواسطهٔ آلهٔ سپکتر و سکوب مشاهده شد ، رنگ آبی روشن‌را داشت وهمه علماآن راعلیحده علیحده مطالعه نمودند .

آنچه بیشتر این کشف را نزدیك بیقین میسازد اینست که رنگ ستاره مشتری که هرکس آنرا درشب بچشم‌خود دیده میتواند ، سفید ورنگ مریخ‌سرخ وازچند ستارهٔ دیگر سبزاست .

مخترع بازی بریج

باآنکه‌بازی بریج‌امروزدرتمام‌نقاط عالم‌میان‌درجهٔ بازیهای تفریحی اهمیت‌فوق العاده‌وعمومیت‌کامل

داود ، اما کمترکسی ازمبدأ ومخترع آن اطلاع خواهد داشت :

بازی بریج درسنهٔ ۱۸۸۳ بواسطه چندنفر دیپلوماتهائی که دردربارسلطان عثمانی ، مقرربودند ، در اسلامبول اختراع شده وازحال روز ، طرف قبول عموم مردم قرار گرفته است . دیپلوماتهای مذکور که ازنبودن تفریحات وانواع ساعت تیریها ، دق میشدند ، سه بازی مختلف یعنی بازی ویشت (فرانسوی) فوننبلو (امریکائی) وبازی حه‌یو (ترکی راباهم یکجا کرده ، از اجتماع آنها ، بازی بریجرا اختراع کرده اند .

امروز بازی بریج تقریباً به اندازهٔ بازی (ویشت) اهمیت وعمومیت دارد .

کسانیکه در جامعه زندگانی میکنند ، همانطوریکه از حقوق خویش صرف نظر نمینمایند ، باید بوظائف خود هم ، پابندی داشته باشند .

« لا کوردر »

بد اصل گدا که خواجه گردد نه نکوست — مغرور شود نداند از دشمن و دوست
گر دائرهٔ کوزه ز گوهر سازند — از کوزه همان برون طراود که دروست

(بابا افضل کاشی)

گر عیب همی ز آنو این باید داشت — پس عیب کسان زیر زمین باید داشت
رو آئینه وار نیک و بد بنوئی — چون آئینه روی آهنین باید داشت

(جمال‌الدین اصفهانی)

افتتاح رفقی سناتوریم

درنمرات سابقهٔ مجلهٔ کابل ذکری ازتاسیس رفقی سناتوریم علی آباد کابل کرده فوتوئی هم ازهمین موسسه را بنظر قارئین محترم رسانیده بودیم .

اینک بروز چهار شنبه (۱۰) سنبله رسماً افتتاح رفقی سناتوریم در علی آباد کابل بحضور تمام معززین شهر ومامورین دولت و کوردپلوماتیك بدست حق پرست اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی تاجدار رؤف افغانستان شده لایحهٔ شکریه مبنی بعواطف ملت دوستی و تقدیر زحمات و خدمات که درطول ایام زمامداری ازطرف این قائد نجیب نسبت به افغانستان ایفافرموده شده ازطرف جناب دا کتر رفقی بیک عرض وقرائت گردید - وبالمقابل حضور ملوکانه نیات واحساسات شریفانه و علایق وطن دوستی وملت پروری که مکنون و مرکوز ضمیرشریف ذات همایونیست اظهار وازخدمات جناب دا کتر رفقی ومساعی وزحمات کابینهٔ دولت وباقی مامورین رضامندی خاطرملوکانه را ظاهر فرموده این مراسم بانهایت مسرت وانبساط عموم خاتمه یافت .

تفصیل گذارشات این محفل را جرائدمحلی مفصلاً نوشته مجلهٔ کابل که یگانه آرزومند سعادت وترقیات وطن است نیزبنوبه خود تقدیر ویادآوری ازین موسسهٔ عالیهٔ که یاد گار احساسات ملت پروری و افکار خیراندیشانه وطن دوستی اعلیحضرت محمدنادرشاه غازیست نموده وشکریه و امتنان قلبی خودرابحضور اعلیحضرت پدرتاجدار افغانیان تقدیم می نماید .

ضمناً لازم است باولاد امروزهٔ وطن قیمت خدمات و احساسات خدام صحیح وصمیمی وطن را معتقد گردانیده بگوئیم : - هموطنان امروز اگرچه هر موسسه و بنائی طرف احتیاج مملکت است وماهرچیز لازم داریم ولی معلوم است حوائج و اسبابیکه جان وحیات مارا حفاظه و تامین میکند خوبتر واهم ازهرچیزیست !

یعنی جان وحیات انسانی ازهر چیزی قیمتدارتر وبهتر است چه هرچیزی برای جان وسعادت دنیوی برای خورسندی و راحت حیات است ، پس درصورتیکه سالها دشمنان مخفی مابعنی جراثیم امراض خصوصاً امراض (سل) که بیرحمانه حمله کرده وحیات هزاران نفر جوان مارا باخاك یکسان برابر میکرد قابل هزاران تاسف ووقت بود وبرای جلوگیری ازین بدبختی ورهائی ازنجهٔ این دشمنان مضر درتمام مملکت پناگاه وياموسسهٔ موجودنبود تاازان تخلیص گریبان میتوانستیم ولی حکیم مدبر وخیرخواه رؤف افغانستان اعلیحضرت محمدنادر شاه غازی قبل ازآغاز جلوس ذات شاهانه خود
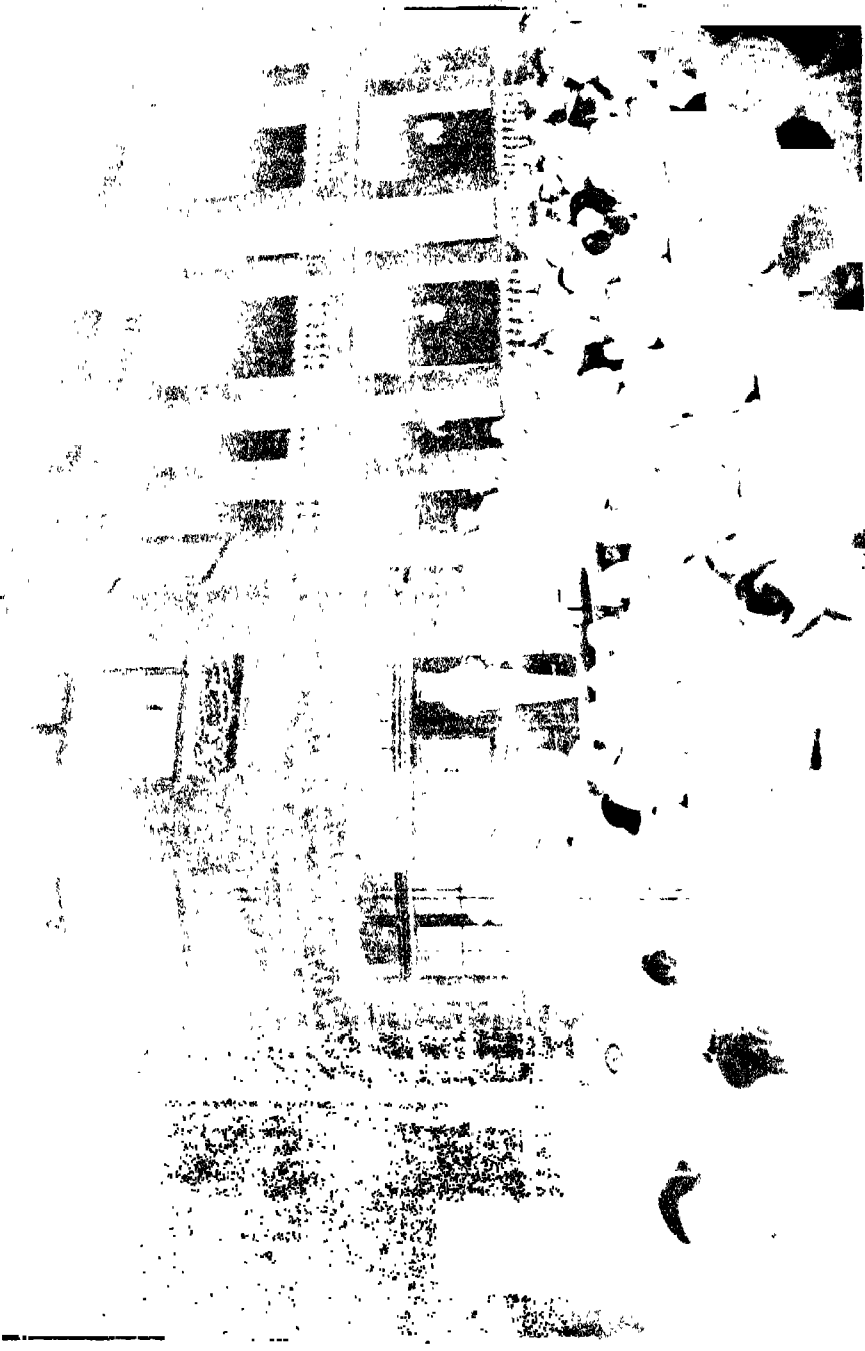
در موقع افتتاح رفقی سناتوریم موقعیکه ذات شاهانه خطابهٔ افتتاحیه را ایراد میفرمایند .

ح محمد اکبر خان قوماندان کوتوالی قندهار

ش محمد جانخان قوماندان کوتوالی مشرق

ش: حاجی عزیزالله‌خان قومانمدان کوتوالی میمنه

فکر بکررا فرموده ونخستین باربرای سلامت جان‌ملت عزیزخود بتاسیس‌این‌مؤسسهٔ عالیه وتدارك دیگر شفاخانه‌ها واطبا مساعی جمیله‌را بکار بردند .

رفق سناتوریم حقیقتاً یادگار برجسته برعلاوهٔ دیگر موسسات عصر نادرشاهی باید شناخته شود چه‌اولا مستقیماً خدمات این‌مؤسسه باعث تهذیب جان وسلامت جوانان‌است ثانیاً تمام‌مصارف این مؤسسه که بالغ یك‌ملیون افغانی‌شده همه ازکیسهٔ‌همت شخصی ذات‌همایون اعلیحضرت محمدنادر شاه غازیست.البته اشخاص قدر شناس همه گونه خدمات ومساعی ملوکانه اظهار شکریه وتقدیر مینمایند ولی دربرابر تاسیس این‌بنا خورسندی وشکریه وامتنان عموم بالاتر وبرتر بوده وانشان بصورت غیر اختیاری مترنم بدعای بقای وجود مبارك اعلیحضرت غازی میشود کار کنان‌این مجله احساس تجیس وطن دوستی ومساعی ملت پرورانه اعلیحضرت تاجدار خودرا دربرابر این خدمت باقیمتی که تامین صحت جوانان مملکت را عهده دارایست تقدیر وتمجید نموده ترقی عمر و استحکام ودوام سلطنت شاهانه را ازخدا تمنا مینمایند .

مسابقهٔ افیون

چیست دائی درد بیدرمان اهل این دیار   مبتلا بودن بافیون عشق بازی با قمار
کار فرمای طبیعت ذلت هرکس که خواست   زین دو در پی کشد چون بختی مستش مهار
دوستی باد شمنان جان و مال خود کند   هر که با این دشمنان دوست رو گردید یار
درسه روزی جهان گرسربسر گردد حریف   یك حریف از این دوتن از آن حریفان صدهزار
هر کسی باهر که دشمن باشد و بامال دوست   گر توانی کرد یك ره جانب این دو گذار
دوستان هر که خود بین گروه اندرگروه   دشمنان مال خود یابی قطار اندر قطار
دشمن جانست این ودشمن مالست آن   هر یکی را دشمنی بامال و جان باشد هزار
این یکی طاعون ملك و آن وبای مملکت   این برنج آن اسیر و ان بدرد این دچار
دشمنی هائیکه هریك را بود در طبع وخوی   تاشمارم من یکایك از دل و جان گوشدار
اول از افیون و افیونی شنو کز راه جبر   میربایند از کف افیونی افیون اختیار
میگذارد در رهٔ افیون چوافیونی قدم   مینهد اول قدم پا را بفرق ننگ و عار
آنچه افیون میکند بامال و جان هرگز نکرد   فتنه چنگیز و قتل عام آن در هر دیار
آفت جانست افیون ایها الناس الحذر   فتنهٔ مال است و افیون ایها القوم الفرار
در دیار نیستی شد هر که بااو گشت دوست   رخت بست ازملك هستی هر که بااو گشت یار
بوی افیون بگذرد گر درجهان از گنبد او   حور جنت میکند در آتش دوزخ فرار
جای دارد مالك دوزخ شود از نار کوك   زانکه در تقدیم وتأخیراست عکس کوکنار
گر برند افیون کشانرا در گلستان بهر سیر   بلبل ازوصل گل افتد گلشن از چشم هزار
باز مایل بر هوای کنج نکبت خانه اند   گرو زد در بوستان برجانشان باد بهار

ما نه پنداری که خندد برق بر آواز رعد
تا نگوئی ابر گرید در هوای لاله زار

برق میخندد ولی بر بخت ایشان قاه قاه
ابر میگرید ولی بر حال ایشان زار زار

تا بگوید بر سر افرا سیاب عقل وهوش
رسم حشخاش بر کف کرده گرز گاو سار

گرنه افیون در شراب انداختی پایان بزم
تاخت کی کردی بجمشید اژدهاك نابکار

نوش دارو بخیه بستی پهلوی سهراب را
بخل کاوس ار نبود از رستم خنجر گذار

تا رهاند جان ز آسیب خدنگ رستمی
روز میدان شیرگردان از نهیب کار زار

یك جوازین نوش جان زردشت مالیدش بتن
شد ازان روئین تن روشن روان اسفندیار

گر بطول روز محشر اتفاق افتد شبی
تا سحر از شرح افیون نشنوی یك از هزار

درحساب عیب افیون همچومن عاجز شوند
هم قلم گردند اگر مستوفیان روزگار

دور میسازد تورا ازمی دی وازمی دی
خوار میخواهد تورا در دیدهٔ خورد وکبار

گرد آهن پنجه گانرا نرم درکف همچوموم
گشت هر پولاد بازوئی ازاو در ذهن خوار

دور باد ازجان عالم ورنه نگذارد بجای
یك تن از او لاد آدم از برای یادگار

خاك ایران شد بباد آنرور کز هندوستان
کاروان کیف دراین آب وخاك افکند بار

کن بخاك این قصد کاتش زیرخاکسترخوش است
گوش جان بگشای وبشنو شرحی ازحال قمار

هیچ دیدستی که بربی بی کند لکاته فخر
یاشنیدستی کند سر باز بر شاه افتخار

گر ندیدستی بیا در پلی نطع آس وبین
فخر سرباز و لکات ازبی بی و ازشهر یار

هیچ بازوئی نگیرد باج این بازی مگر
آنکه باشد ازحریفان کاسه گیرو کوزه دار

آس وشاه وبی بی وسرباز و لکات ازبرش
نقشهای مختلف دارد چو نقش روزگار

ای بسا اشخاص ملیونر که در پایان بزم
خویش را ازفرط استیصال کردند انتحار

العرض گردونا گرگردد دراین بازی حریف
زین حریفان دغل آخر نگردد جا کساو

زینهار ازلب گوناگون پنجاه و دو برگ | گو به پنجاه ودو نام آمد به پنجاه ودو کار
مثل پاسور وترم همرود با تک گنجفه | دلز و ور توش پوکار و شمند و غنچه نار
شخص اگر باشد بزر و سیم عالم معتبر | میشود یکدم سراسر مفلس و بی اعتبار
شام بنشیند و لیکن با عصا رو باضیاع | صبحدم بر خیزد ازجای ضیاع و بی عقار
میکند پرهیز ازاو هردل که باشد هوشمند | دور باش ازان زندهر سر که باشد هوشیار
گرزما باور نداری اجتناب از این بخوان | آیت الخمر والمیسر زفصول کردگار
این بلای منحوس سر ی بسیار سوز را | اغنیا وندان کشور چاره باید زینهار
گر بدین منوال برما بگذرد چندی دگر | ی براورد از نهاد پیرو برنا خود دمار
ای عملای فالبد از بیش وکم تاچند و کی | باش تازین پس بگردد راست چرخ کجمدار
تاریا افنا وگان را دست گیری زا لتفات | کی برائی زاستین ایدست عدل شهریار
تا اجل ازباغ هستی بیخ مردم بر کند | کنده باد ازطبع مردم بیخ افیون و قمار

گر مکرر شد قوافی در چکامه عیب نیست
مبتدی را خوش بود تکرار از آموزگار

«اقتباس از شماره های سال ۹ ارمغان»

گر بر سر نفس خود امیری مردی | ور بر دگری حرف نگیری مردی
مردی نبود فتاده را پای زدن | گر دست فتادهٔ بگیری مردی

(فغانی خوارزمی)

مؤلف ی الواتی — از روسی : محمد صدیق خان

ساحهٔ جدید زند گانی

این رومان حاوی یك قصهٔ عجیب تخنیکی (فنی) است . از آ نرو گمان داریم اسباب دلچسپی قارئین گرام را فراهم وضمناً معلوماتی راجع به‌ترقیات محیر العقول فنون حاضره عصری القا خواهد نمود . لهذا اینك پس ازاصلاحات مختصر لفظی آن را مرتباً در شماره های کابل به نظر خوانند گان عزیز میرسانیم .

* * *
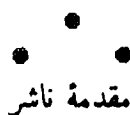
مقدمهٔ ناشر

من این سالهای اخیر در فرانسه حیات بسر میبردم ؛ درسنه ۱۹۲۵ میلادی ، مجبور گردیدم که برای انجام دادن بعضی مسائل برای مدت طو لانی بسمت سایگون « هندچین » سفراختیارکنم وبعد از یك آماده گی جزئی به این سفر تصمیم نموده ، ذریعهٔ یکی از کشتی‌های شرکت « میسازری ماریتیم » سوی مقصد روانه شدم .درکلاس درجه اول همسفریهایم شامل ملل مختلفه بودند . من باهیچ یك از آنها آشنائی ند اشتم . ازان جمله یك نفر فرانسوی توجهٔ مرا بسمت خود جلب کرد .

این شخص هنوز جوان بنظر می‌آمد وعمرش میان ۳۰ و ۳۷ تخمین میگردید . لاغر اندام ومریض معلوم میشدوباجودجوانی سرش(شاید بواسطه‌مرض) بکلی‌عاری‌از موبود. مسافر فرانسوی هم مثل من باهیچ‌کدام از مسا فرین آشنائی ند اشت وا کثر اوقات در اطاق خود تنها بسر میبرد واگر گاهگاهی روی بام کشتی هم می‌برآمد ، غمگین واندوه ناك بنظر می‌آمد وچشمانش همیشه به افق دوخته بود .

در بحر هند هوا خیلی آرام وساکن وسطح بحر کاملاً از موج عاری بود. اشعهٔ تیز آفتاب چشم ها را خیره میساخت. ماهی‌های بال دارکه درین منطقه بکثرت دیده میشود به اطراف کشتی‌ما خیزو جست میکرد وتمام شب مسافرین از گرمی هوابه سطح کشتی بسرمیبردند زیرا بواسطه‌شدت گرما در اطاق ها تنفس دشوار بود . ناشناس فرانسوی نژاد پهلویم بر یك‌آرام چوکی قرارگرفته بود، چونکه سیمای ملایمش از اول توجه‌مرا جلب نموده بود ، بدون مقدمه با او باب مذاکره

را باز کردم . ولی متأسفانه او به این مصاحبت بی میل معلوم میشد چرا که به مقطعات جوابم را گفته ، مجبور ساخت که از او دست بردارم .

اما بعد از چندی در نزد یکی جزیرهٔ کولومبو بالاخره باهم همکلام گردیدیم و معلوم شد که رفیق فرانسوی بهندوستان میرود .

در شروع صحبت نامبرده چنین گفت :

ـ این بارسفرنا گهانی برایم پیش آمده نتوانستم که آنچه را لازم بوداجراء کنم لهذا از آن بابت پریشان هستم !

قراریکه بعد برایم شرح داده گویا او میخواست کتاب سرگذشت خود را نشر کند و تمام وسائل چاپ کردن را تهیه کرده بود اما بواسطه سفر ناگهانی این فکرش به تعویق افتاده است .

ـ لهذا در جوابش گفتم و قتیکه بفرانسه برگردید کتاب تانرا نشر خواهید کرد اینکه پریشانی لازم ندارد .

ـ بلی درست میفرمائید اما کیفیت اصلی درین جاست که هنوز پوره نمیدانم که آیا بازبفرانسه مراجعت خواهم کرد ؟ ویا تامدت العمر روی یك مملکت متمدن را نخواهم دید ؟

ـ پس درین صورت لازم بود بکدام کس محول میکردید که آنرا نشر کند .

ـ صد افسوس که من برای اجرای این مقصد هم وقت نداشتم و فعلاً دو سواد تحریری آن در پیشم موجود است .

این مصاحبهٔ اولی مادر همین جاخاتمه یافت .

ـ وقتیکه بحدود جزیرهٔ کولومبو مواصلت کردیم موقعیکه دراطاق خود نشسته بودم ، ناگهان رفیق فرانسوی را دیدم که داخل اطاقم شده پاکت بزرگی دردست داشت و گفت :

ـ از این آمدن بی‌موقع عفو بفرمائید اینست آن کتابی که در باب آن شب گذشته باشما مذاکره نمودم . چون دریك ملاقات بشخص شما اعتماد کامل حاصل نموده ام خواهش دارم ، هر گاه تا ۲ سال من این کتاب را به لسان فرانسوی یا انگلیسی نشر نه کنم شما آن را بهر لسانی که خواهش داشته باشید نشر کنید تنها چیزیکه درین باره از حضور تان تمنا میکنم و شرط میگذارم این است که هیچ چیز آن تغیر نیافته بصورت اساسی خود باقی بماند .

ـ من خواهش اورا قبول کردم وازان روز تاحال پوره دوسال گذشته است واکنون باید قول خود را ایفا کنم و چون درین زمان در رو سیه هستم لهذا این کتاب را ابتدا به لسان روسی نشر میکنم .　　« ناشر »

عرض مؤلف

تصمیم گرفتم عجایبی که دیده ام درقید تحریر بیارم ، اگرچه دربنباب بهر گونه سختی ها دچار شده ام ، امااز عزم نکاسته ، این مسئله را بطور واضح قبلاً عرض میکنم که دنیای قدیمه را که عبارت ازمامنت خوف تهدید میکند ، وراستی هم سختی اولین همین سخن است .

من هراسدارم که قارئین سر گذشت خارق العادهٔ مرانه موهومات وخیالیات حمل کرده و مرا دیوانه خواهند فهمید ، حالا نکه من دیوانه نیستم ، و هر مسئله خیالی نیزدر حدذات خود دارای حقیقتی میباشد ، واقعات هرقدر حیرت آورباشد ممکن است انسان درحیات خود آنرا به بیند .

قارئین صاحب هوش بعد از مطالعهٔ نگارشات من خواهند فهمید که هیچیك از تحریرات من خیالی نیست . زیرا علوم و فنون درین ده سال اخیر ترقی خارق العاده کرده و بعد از کمی اصلاحات به حد انتهائی خود میرسد ، و حتماً باید برسد ،

من در جزو تحریرات خود آن چیز های تخنیکی و علمی را که امروز از انظار مخفی است و بصورت ناگهانی ازان اطلاع حاصل کرده ام مینویسم . من میخواستم مسایل تخنیکی و مسلکی خودرا تااندازهٔ که دیده ام بصورت یك کتاب تدوین کرده ام ودرحین نشر ازملاحظهٔ خوانندگان میگذرد ، امادرباب علم حشرات نتوانستم دیدنیهای خودرا صحیح قید نمایم اگرچه خیلی بااهمیت است . بااینهم معلومات مختصری ازنظرشما خواهد گذشت . خیلی مشکل است که یك انسان تمام دیدنی ها وشنیدنی های خودرا بتواند یکایك درتحت مطالعه خوانندگان بگذارد ، حتی متخصصین بلندپایه وعالیمقام نیز نمیتوانند درباب مسایل تخنیکی یك مملکت معلومات کامل بدهند ، من یك میخانیك محترم ایامی را که در یکی از اکناف دنیا به سر آورده ام با وجود موانع و مشکلات ایفا وعده کرده معلومات خود را بدونکم و زیاد بمطالعهٔ قارئین میرسانم ، و مسئولیت نشر دیدنیها و شنیدنیهارا بر ذمهٔ خود میگیرم ، خواهش میکنم از حضرات قارئین که تحریرات مرا به خیالیات و او هام حمل نفرمایند .　　« تی ـ اوا ابلی »

فصل اول

اوضاع اطباء و پرستار های شفاخانه بمن نشان میدهد که مرض من خیلی خطرناک و مخوف است زیرا از چند روز است که دکتور بامن صحبت کردن نمیخواهد و خانم پرستار به نگاه بارد و افسوس‌ آمیز می نگرد ، فقط آنکسیکه هنوز وضعیت خود را در مقابل من تغیر نداده ، ماد موازل کوچک پرستار است که بیش از پیش مراقبت احوالم را دارد .

مرض من که در پاریس تشخیص گردیده سل است اما نمیدانم این مرض تنفر آور ظالم از کجا درمن سرایت نموده ؟ حال در یکی از سناتوریم های سویس در کنار دریاچهٔ ژینو تحت‌معالجه‌میباشم زیرا میخواهند، بواسطه اشعهٔ سالم آفتاب و خوراک های مطبوع تداوی بکنند. این اطاق چوبی که از مدت ۵ ماه دران سکنی دارم ، در دامنهٔ کوه مقابل دریاچه وقوع دارد و غرفه های آن بر چمن های زمردین با طراوت و جنگل ها صنوبر مشرف است و در اطراف مثل اطاق من اطاق های چوبی متعددی سناتوریم را تشکیل میدهند .

هر روز چندین ساعت بقرار هدایت طبیب روی برنده بر چوکی راحتی تحت شعاع آفتاب می خوابم و طعام های مکلف صرف مینمایم و بلا انقطاع در هوای سالم و آزاد این قطعهٔ بهشت نما ، زنده گی میکنم . . . .

اما افسوس‌که با وجود این همه‌کوشش در حالتم هیچ افاقت و بهبودی رخ نمیدهد و روز بروز ضعیف تر میشوم .

سه روز میشود ، مرا به اطاق دیگری نقل داده اند معنی این نقل مکان را خوب می فهمم زیرا از پهلوی این اطاق راه کوچکی به سمت قبرستان امتداد یافته ! . . . اشخاصی را که مرگ شان قریب باشد درین جای آورند ، تا وقت مردن راساً بر قبرستان نقل بکنند زیرا اصول شفاخانه اینست که باید دیگر مرضاء مرده را نه بینند بلکه از مردن یکدیگر خود ، با خبر نشوند. درین جا مردم نمی میرند بلکه مفقود میشوند و بواسطهٔ آلات الکتریکی از تخت خواب به خوابگاه راحت تری که قبرستان باشد ، پائین می روند ! . . .

آه ! هنوز جوانم و امید های زیاد در دل می پرورانم . آمال من زیاد و آرزوهایم مهم است زیرا اختراعاتیکه در شعبهٔ انجنیری نموده ام تازه در عالم نشر شده و سفاوشات آن به فابریکه هائیکه به من ربط دارد ، رسیده است .

حقیقةً اینطور مرگیکه انسان از مدتها انتظار آن را داشته باشد و در حالت ضعیف فوق‌العاده لحظه بلحظه کاسته شدن قوت و حیات خود را حس کنند ، خیلی مخوف است !

امروز رفیق که از سه روز باین طرف با او هم صحبت بودم و مثل من ضعیف بود ، گویا مرده است زیرا دیگر تخت خواب او را روی برنده نیاوردند . بلی او مرده! زیرا چون از پرستار پرسیدم ، اشارهٔ معنی داری نموده چیزی نگفت اما من حقیقت را پیشتر دانسته بودم . البته چون او رفت من هم باید ۲ ، ۳ روز بیش مهلت نداشته باشم . این فکر مرا بلرزه افگنده بی اختیار مغز استخوانهایم مثل آنکه در سر آتش آب بشود ، میلرزد . رفیقم تا آخرین لحظه از مرگ خود خبر نداشت وروحش آرام بود زیرا عصر روز مرگ خود بمن گفت که امیدوارست یك ماه بعد صحت شده کارهای خود را از سر بگیرد . آخ! من مثل او بی حس نیستم و میدانم . . و میدانم . . . ای کاش درخانهٔ خود می‌بودم وملازمان باملاطفت مرا تیمارداری میکردند ودران محیط‌خوش میان اشیاء محبوب که همراه آنها آموخته گی دارم ، جان میدادم نه که درین مملکت بیگانه و منزل غم و مرگ و امراض خطر ناك ! . . .

فکر بر گشتن به منزل‌خود، دما غم را مدتی اشغال نموده، واقعهٔ مرگ رفیق بحدی آن را تقویت نمود که پس از صرف طعام چاشت از عزم خود به پرستار اطلاع دادم و او رفته به رئیس سناتوریم گفت . چون همه بمرگ من یقین کرده بودند ، لهذا این خواهشم بزودی پذیرفته شد و عصر حان روز اطباء برای خدا حافظی آمدند .

بلهبه اهل سناتوریم خداحافظی نموده، ذریعهٔ کالسکهٔ کوچکی طرف ایستگاه ریل برق روانه شدم .وقت حرکت، همه اهل سناتوریم مخصوصاً مریضها دستمال های خودرا بعلامت وداع حرکت داده جوش وخروش مینمودند .

حال در منزل کوچك وقشنگ خودم که درمحلهٔ هوسمان واقع است، روی‌آرام چوکی راحتی افتاده ام . اشیای محبوب و اثاثیهٔ که با آن ها آموخته گی قدیم دارم ، در اطرافم بطور منظم موجود است .

موسیو کوی.کاتب‌الجدید السکتروتخنیك دوست قدیمی ام، بطول اطاق قدم میزند وبا محبت

تمام با هم صحبت مینمائیم و درین وقت بیشتر درموضوع سیاسیات موجودهٔ مملکت وامور تخنیکی که بامسلك ما تماس دارد ، گفتگو میکنیم .

کوس کاس در سن از من بزرگتر است و در شعبهٔ تخنیك نیز بر من قدامت دارد . عادتش چنین است که درحالت قدم زدن فکر وصحبت میکند. درین وقت پس از یك دورمکمل که دراطاق زد ، مقابل من خم شده گفت :

- الحق که خوب اختراعیست! تاوقت عملی شدن آن دیروقت مانده است. اماعزیزم بگوئید ببینم تفصیلات آخرین پلان های شما کجاست ؟

- بادست،سوی الماری کاغذهای خود، اشاره نموده گفتم: اینست، مسودهٔ قلمی آنرا موجود دارم ، یقین است که درین فکر غلط نکرده ام زیرا نظریات آن با آلات مخصوصه اش بکلی سرخورده ، ممکن نیست غلط کرده باشم . اگر شما گمان میکنید که این اختراع اهمیت دارد، پس برای من بسیار اسباب امیدواری خواهد بود .

- عزیزم وقت آن هنوزنرسیده اما اختراع شما بسیار پر مغز ومهم است و به نسبت آن در همین زودی ازطرف عموم متخصصین ستایش خوبی خواهید شنید . این سخن را ازسبب دوستی که باشما دارم نمیگویم بلکه عین انصاف را میگویم و یقین دارم که زحمات شما در سر این اختراع بواسطه جوائز کافی مکافات خواهد یافت .

این گفتار اخیر رفیقم ، مرا بهوش خود آورده ، و بر مریضی و قرب مرگ و نا امیدی و خرابی اوضاع اقتصادی خود متوجه و متفکر شدم زیرا درین حال حقیقةً که اوضاع حیاتم بکلی دگرگون است چه از حیث اقتصاد و چه از لحاظ صحت وزندگی . در عالم فقط یك خواهر دارم که باید او را امداد کنم . خواهرم در نزدیکی پاریس زیست میکند . فکر کردم که اگر این اختراع خود را بفروشم ، قروض خویش را اداء و خواهرم را آسوده میتوانم .

- رفیقم چنین گفت : شما همیشه افکار مالیخولیائی دارید و همین خیالات شما را مریض ساخته است . حال صحت شما اطمینان بخش است زیرا من از دوکتور سناتوریم درباب اوضاع صحی شما یك تصدیق گرفته ام و شما میتوانید که صد سال دیگر به آرامی زیست نمائید .

- خوب من فکر میکنم که صد سال زنده خواهم بود اما باز هم فکر مرگ که کم نمیشود . بهر صورت بدانید که من بفکر جمع کردن یك مقدار پول هستم تا بواسطهٔ آن زندهگانی خود را سر و صورتی بدهم لهذا اگر شما کسی را بشناسید که اختراع مرا بخرد ، خیلی ممنون خواهم شد . من هم باید برای این مقصد چندین وزارت ها و بانك ها وشرکت های تجا ی را بگردم. . . راستی آیا میدانید ، ماکس کوانیسیلی کیست ؟

- کومی‌کاس فریاد زد : شما او را میشناسید ؟ آیا شما پیش اورفته اید یا او نزد شما آمده یااینکه تصادفی او را دیده اید ؟ این شخص به اختراعات جدیده خیلی دلچسپی دارد و در هرجا از این قسم اختراعات پیدا کند فوری برای بدست آوردن آن اقدام میکند .

- من به او نگفته ام اما نمیدانم برای چه او همیشه اختراعات جدیده را جستجو و تعقیب میکند . آیا خوب خواهد بود اگر من کدام وقت اختراع خود را برایش نشان بدهم ؟ حال در کجاست ؟

- آیا بشما نگفته بودم ؟ گفته میتوانم که او تمام کاغذات داخل بکس شما را ازپشت پرده کلفت چرمی آن کاملاً میداند .

- آیا شما او را می شناسید ؟

کومی‌کاس نزدیك آمده پهلویم روی چوکی نشست و سگرتی را آتش زده چنین شروع کرد :

- این کوانیسیلی شخص عجیبی است، دفعهٔ اول پنج‌سال‌قبل از این اورا درمعاینه خانهٔ کیمیاوی مشهورلندن دیدم وبعد هرسال اورا درپاریس می‌بینم وهم یکدفعه ناگهانی دربرلین بااوملاقات کرده ام. درتمام این‌ملاقات‌ها بااوهم کلام گردیده وصحبت‌های‌مختلفه نموده‌ام‌امابا‌وجود این هرگاه دربارهٔ شخصیت واوضاع او ازمن جویا بشوید، خیلی کم معلومات داده خواهم توانست زیرا مثلیکه بشما گفتم او اطوار غریبی دارد و هردفعه ناگهانی بر من وارد شده، بهمان اسم ناگهانی غایب میگردد. مشغولیت و خانه اش هم بمن معلوم نیست آنچه در خصوص او میدانم اینست که کوانیسیلی خیلی عالم بشمار میرود و در هر شعبه خود را متخصص نشان میدهد ، زن دوست است و به اختراعات دلچسپی بخصوصی دارد و هر چه در بازار از متاعهای خوب و نادر به بیند میخرد و در خرج

کردن پول موقع شناس و مخصاً پول دوست است . بشما نصیحت میکنم که با او معرفی پیدا کنید زیرا فکر شما مدرجهٔ وسیع است که چون یك بار با او آ عنا شدید دیگر تا مدت العمر از شما جدائی نخواهد کرد . واسی این را تا حال برای تو نگفته ام که چطور با او آشنا شدم و بمن چه پیش نهادات نموده است : ابتداء دیدنش در من تاثیر زیادی کرده از شما مخفی نمیکنم که از او بدم آمد و تا حال خیلی از او میترسم . عزیزم بعضی عادات و خواص طفلانهٔ ترا میدانم لهذا باید قبلاً به تو توضیه کنم که این شخص با ریش دراز چشمهای سیاه براق و عینك های سیاهش که بالای بینی میگذارد ، پیشانی وسیع ، جسد لاغر قد بلند و حرکات چالاك دود ، ترا فوراً زیر تاثیر مخصوص خواهد آورد و هم باید ملتفت باشید که او همیشه خودرا امر یکائی معرفی میکند و اگر چه این طور اشخاص در دنیا زیاد است اما هر یك دارای عادات و اخلاق مخصوصه میباشد . لهذا بشما مشوره میدهم که فریب این ظواهر اورا نخورده ، همرایش داخل معامله بشوید و اختراعات خویش را بالایش بفروشید ، زیرا بعقیدهٔ من انسان را لازم است که برای معاملات خود مشتری پیدا کند اگر چه مشتریان بد شکل هم باشند .

گفته های رفیقم را با لتمام قبول کردم ، معهذا بدون اسباب واضح همین قصهٔ شمایل کوانیسیل بالایم آنقدر تأثیر نموده که نمی خواهم با او معامله کنم حتی سعی خواهم کرد که او را هرگز نه بینم . امکان دارد این حس بکلی غلط و بی مورد باشد ، ولی من خود را بختیاور می شمارم اگر با این شخص هرگز طرف معامله واقع نکردم . « نا تمام »

گشتیم سالها به بیان و کوه ودشت — چیزی نیافتیم که باشد به از گذشت
وز انتقام نیز نبردیم لذتی — ما را بسیر خویش همی بود سر گذشت

(فصیح)

تصحیح

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٥٥	٥	که یکی آخر ترین	که یکی از آخرترین
٥٥	٢٢ (حاشیه)	xorld	World
٥٥	٢٣ »	نمونه‌جات	تموجات
٥٦	٨	محریکات	تحریکات
٥٦	٩	به‌تنها	به منتها
٥٦	١٠	اعراق	اعراب
٥٦	١٢	در جده	در نجد
٥٦	١٨	بریلوی در	بریلوی را در
٥٦	٢٣	میانی	کامیابی
٥٧	١	مسلمامان	مسلمانان
٥٧	٤	حسن	حس
٥٧	١٥	زبرا سنوسی ها	زیرا سنوسی ها
٨٨	١	افتاح	افتتاح

کابل

مجلهٔ مصور ماهوار
ادبی ، اجتماعی ، تاریخی
تحت نظر انجمن ادبی نشرمیشود
اول عقرب ۱۳۱۲ هجری شمسی
۲۴ اکتوبر ۱۹۳۳ میلادی

آدرس : انجمن ادبی، جادهٔ ارگ
عنوان تلگرافی: کابل انجمن
مخابرات ــ باشهزاده احمدعلی خان (درانی) مدیر انجمن

اشــــــــــتراك

کابل :	۱۲ افغانی
ولایات داخله	۱۴ »
» خارجه	نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف	نصف قیمت

فهرست مندرجات

افسوس که نامهٔ جوانی طی شد — وین تازه بهار جاودانی دی شد

آن مرغ طرب که نام او بود شباب — صد حیف، ندانم که کی آمد کی شد

خیام (لوگری)

مضار رشوت

بقلم آقای غلام جیلانی خان اعظمی
معاون انجمن ادبی .

یکی از اعتیادات مضرهٔ که افراد و جماعات بشری را در پرتگاه عدم و ذلت می اندازد رشوت است !

رشوت گناهی است لازمی و هم متعدی ! رشوت جرمی است که ضرر آن هم بنفس شخص مرتکب میرسد ، هم بهیئت جامعهٔ انسانی .

هرگاه ما بمضار رشوت تدقیق کنیم می بینیم جرم مذکوره بمراتب از هرجرمی سنگین تر است حتی از دزدی ؛ یعنی دزد خانهٔ مشخصی یا فرد معینی را به تباهی و هلاکت می اندازد اما مجرمین رشوت خانهٔ وطن را بر باد کرده و ملتی را مضمحل می گردانند . حال می بینیم این عادت مذموم چگونه در افراد تاثیر کرده و موجب فساد اخلاق آنها می شود :—

دنائت اخلاق ، سوتربیه ، جهل که منبع دیگر رذایلی میباشد - برای رشوت خواری و این اعتیاد مضره نیز منشأ اساسی و محرك بزرگی شمرده میشود ! یعنی کسانیکه از سؤ تربیه و پستی اخلاق آبروی خود شانرا ریختانده و باین ذلت نفس تن میدهند و یا از سبب جهل مضرت آنرا سنجیده نتوانسته و این ارتکاب را بی

اهمیت و یك چیز ساده می انگارند؛ یگانه وسیلهٔ اغوا بوده و براي فریب این گونه اشخاص که فاقد مزایاي اخلاقی و ازحظوظ معنویه بی بهره بوده و طبعاً تعلق درلذت مادي و نفس پرستی دارند؛ یعنی باید همواره مثل حیوانات لاشه خوار شکم خود شانرا از هر جنس کثیفی که باشد مملو ساخته و فرقی بین زشت و زیبا نمی نمایند.

بهر حال انحطاط اخلاقی در اقوام بیشتر موجب شیوع این بلیه مهلك اجتماعی بوده و بصورت یك مرض ساری افراد را مسموم میگرداند. رفته رفته این بلا سبب تقلید و اعتیاد دیگران واقع شده و جمعی را فاسد می سازد. مقصد از ارتشا پوشانیدن حق و حقیقت و اجراي اعمال مغرضانهٔ غیر صحیح یا حق را معطل کردن وانصاف را کشتن است. حاصل مادی آن نفس را بکثافات آلودن و شرافت معنوي را خفه و مسموم ساختن و نتیجهٔ ابدی آن سیاه روئی و خسرالدنیا والاخره شدن است وبس!

مهمترین اضرار رشوت همانا اول: — تولید نفاق و بد دلی است بین دولت و ملت؛ چه رشوت عموماً در طبقهٔ مامورین دولت بیشتر از جنبهٔ اقتدار آنها در امور عامه رواج داشته و حس صداقت و اعتماد ملت را نسبت بدولت ضعیف و مشوب میگرداند.

دوم: ضرریست که بقوانین دولت وارد شده و اجراي احکام قانونی را از مجرای صحیح و حقیقی آن منحرف و معطل مگرداند. سوم: ضرریست باقتصادیات و سرمایه هاي عمومی مملکت، یعنی اگر بلحاظ پنجرو پیه منافع شخصی عاملی از صد روپیه محصول دولت صرف نظر میکند طبعاً بلحاظ اغراض ۲ نفر راشی و مرتشی خزانهٔ مملکت که سرمایهٔ عموم ملت است متضرر و خساره مند می شود.

چهارم: ضرر امنیت عامه است یعني دستهاي را که قوانین شرع و سیاست حکومات از تعدي و شرارت و قتل نفس و تاراج مال و جان اهالی باز داشته است، مامورین و اشخاصیکه مؤظف و مواظب این خدمت هستند هرگاه باین پستی تن در

داده و مرتکب رشوت خواري ميشوند البته ديگر براى اشرار خوف ومانعى باقي نخواهد ماند :

اين اعتياد بد که داراى اضرار متعدده و خسارات مهمه بوده وميتوان براي هر مطلب مضره آن کتاب جداگانه تاليف نمود مجالتاً ما از تشريح آن صرف نظر کرده مى گوئيم :- رشوت خوارى و تن دادن باين اعتياد پست روح اخلاق و جوانمردي را در يك ملتى کشته مزاج وعواطف افراد را بقدرى پست و دني ميسازد که بوطن فروشي و کشتن شرافت ملى هم ابقا نمى نمايد .

پيشرفت پوليتك و دسايس دشمنان خارجى در يك مملکتى نيز بوسيلهٔ هميگونه رشوت خواران ومعتادين باين رذالت صورت ميگيرد .

افراد يك جامعه و ملتى که سعادت و اقبال منتظر آنها ميباشد وقتا که از طريق جوان مردي و تعقل مى انديشند که وطن خانه و مأمن مشترك ما بوده و تمام افراد کشور برادر و قوم همد يگريم و ارباب حکومت را از جملهٔ افراد ملت انتخاب کرده و به مقصد تنظيم امور مهمهٔ اجتماعى وظيفه دار ساخته ايم و البته بقدر توان جامعه هر فردي اعاشه شده و نفرا خور خدمت و قابليت خويش مزدى بازيافت خواهد نمود ؛ پس از نقطهٔ نظر انصاف و حسن محا کمهٔ وجدانى هيچکس حق ندارد در اموال و سرمايه هاي فردى و اجتماعى مملکت تعدى کند بلکه اين تعدى را يکنوع دزدى و شرارت علنى بر عليه منافع و مفاد جامعه تصور کرده و از رشوت خوارى نفرت خواهند نمود .

روح قوانين دنياى متمدن امروزه توام عدالت و رفع تعديات است که جلوگيري از رشوت يا اين بزرگترين عامل تعديات اجتماعى در رديف اول اين قوانين جا داشته و مورد تعقيبات حکومات واقع مى شود .

نتیجه خوشگوار علم و تربیت ملل متمدنه و رسیدن شان بعروج عزت و ترقی رویهم رفته ناشی از همین مطلب است که باید هرکس بحق و دست مزد خود قانع بوده بوطن و قوانین موضوعه دولت خیانت نکند! یعنی برای اغراض پست خود رشوتی نخورده و پروگرام ها و پلان های دولت را مختنق نگردانند ·

کسانیکه از اسرار جنگ عمومی گذشته دنیا مطلع بوده و فهمیده اند کدام دولتی درین جنگ خساره بیشتر کشیده میدانندکه یکی از علل آن مسئله رشوت خواری بوده است! یعنی افراد مسئول آن رشوتی خورده و اسرار جنگي و سیاسی دولت خود را بخصم سپرده است. بالعکس فاتحین آن حرب بزرگ دولی بوده که مامورین آن بصداقت و صمیمیت بوطن خود ها خدمت کرده و پلان های حربی دولت خود شان را ناموس کارانه پیش برده اند.

دولت هاي دنیا مراکز آمال و منابع اسرار و مفاد عمومیهٔ جوامع بشریه است! و این مراکز عالیه بصورتی محفوظات ملي را اداره توانسته و آمال ملت را از پیش برده میتوانند که مامورین‌وافراد آن کشور با افکار واعمال دولت‌خود موافق وصدیق بوده بواسطه ارتکاب رشوت وخیانت موانعی درطریق خط مشی دولت واقع نکنند!

امروز گویا یکی از مهم ترین اسرار موفقیت وترقی دول متمدن ومترقي جهان همین نکته است که مامورین دولت اعم از طبقات عالي وادنی الي سائر افراد ملت نظریات واحدي را تعقیب کرده وهمه بلا استثنا خود شان را شریك منافع و سعادت جامعه و وطن دانسته ومسئول پیشرفت آمال ونظریات دولت خود میدانند.

در وطن عزیز ما چند سال قبل طوریکه همه میدانیم کار رشوت خواری بجائی رسیده بود که ملت عزیز همه بواسطه رشوت خواری و تعدیات مامورین و بي مبالاتی حکومت مجبور بقیام مدهشی شده وآنهمه قوانین و مطالب‌عصری درنزد ملت بکلی بدنام گردید حتي اگر به مقابل‌ملت اسمي از قوانین‌برده می‌شدملت باشدت وتنفر میگفتند:

(رشوت سابق ازین برضاي طرفین اخذ میشد ولي حالا بقانون برابر کرده میگیرند)
خداي‌را شکر که شاه کار آگاه ما که‌فطرتاً مخالف‌رشوت خواری بوده واین عمل‌مذموم در عصر همایون شان بانهایت درجه تقلیل یافته و امید قوي است که در عهد اصلاح پرور نادرشاهی بطوریکه دیگر مناهی از ساحت خاك وطن کم شده این عمل مذموم‌یعنی رشوت نیز بکلي رخت سفر بربندد .

امروز باید شکریهٔ ذات خداوندي را نمود که این عمل مذموم از وطن عزیز ما درسایهٔ کفایت و دلسوزی حکومت حاضره منفور واقع‌شده وخدام این کشوربا‌حقوق ومعاشات فراخور حال خود قناعت می نمایند ! امروز مامورین عصر نادري معنی جوان مردي ووطن دوستی را فهمیده اند و می بینیم مامورین امروزهٔ ما باعشق و علاقهٔ مخصوصی درفکر خدمت‌وتأمین سعادت وطن‌بوده رشوت را خیلی بنظر نفرت می بینند!

ما ازین احساس ونظریات شریف مامورین حکومت عصر نادرشاهی اظهار مسرت کرده میگوئیم آقایان برای صبروقناعت‌شما وبرای رفع خواهشات وراحت شما تن دادن بهمین زندگانی ساده ومختصریکه از مر خیلي حلال وطیب معاش تان تهیه میشود خوشنود باید بود وفقط مزد آن نیکنامی وافتخار موجوده شما بوده حکومت متبوع تان از شما راضی وخالق تان از شما خوشنود میگردد !

امروز عامهٔ ملت ومامورین حکومت ما باید شکر گذار باشند که رشوت خواری درسایهٔ بیداری وتوجهٔ این حکومت شریف از افغانستان ما رخت سفر بربسته و امور برمحورصحیح خود دور می کند . امروز درسایهٔ حسن تربیه وتوجه حکومت فعلي آن‌لکه هاي ننگ وعار از دامن مامورین وطن زدوده وتاریخ عصر نادرشاهی نام خدام این کشور را بپاك نفسی وشرافت خواهد نوشت آخراً شاعر شیرین ونکته پرداز رستاقی آقای عبدالله خان عارف قصیدهٔ که درین موضوع ومصدق نظریات ما انشاد فرموده وباین تازه گی بادارهٔ مجلهٔ کابل رسیده است ما آنرا درینجا بنظر قارئین عزیز تقدیم وازین شاعر بلند قریحه و شیرین کلام وطن خود اظهار شکریه نموده و انتظار داریم مجلهٔ کابل را همیشه باینگونه آثار شیرین خود ممنون بفرمایند !

رشوت

اثر طبع شاعر شیرین کلام رستاق
آقای عبدالله خان متخلص بعارف

می در پیاله ریز بهنگام نو بهار
از دست ساقیان سمن بوی گلعذار

گل پهن کرده مسند اقبال در چمن
سر برگه سبز بخت باطراف جویبار

از بوی سنبل است معطر دماغ باغ
وز رنگ لاله بست حنا پنجهٔ چنار

بلبل بصحن باغچهٔ گل سرود زن
قمری بشاخ سرو نشسته پر افتخار

مشاطهٔ سپهر عروسان غنچه را
از قطره های شبنم تر بسته گوشوار

نالیده بود سبزه بدامان کوه و دشت
در خنده بود کبک ببالای کوهسار

چون جعد شاهدان جفا جوی دلفریب
سنبل شکسته گیسوی مشکین تابدار

فصل نشاط خیز چنین در جهان که دید
جز عهد شاه نادر دوران تاجدار

سرشار نشأ ساقی گلرو بزیر بید
لب ریز باده مشربهٔ گل بشاخسار

اطفال مکتبان معارف بخورشدلی
دادند امتحان زبانهای در نثار

رفتم بهر اداره پی جستجو که چیست
دیدم که گشته رشوت غدار خار وزار

گفتم چه کردهٔ که چنین ماندهٔ ذلیل .
عریان تنی و نیست ترا جامهٔ وقار .

آن صولت و صلابت و آن رتبه ات کجاست
بودی انیس حاکم و یار علاقه دار

رونق فزای محکمه بودی بهر طرف
کوتاه نیز پیش تو دست خزانه دار

هر مجلسی زفیض توی گشت گلشنی
هر گلخنی زآب تومیگشت لاله زار

سارق به آب روی تو تاراج ساز دهر
فاسق به اتحاد توپیوسته کامکار

از کینهٔ تو بود دل عاجزان دونیم
آری زخنجرت جگر صادقان فگار

اکنون تراچه شد که به این سان فلاکتی
دریک اداره نیست ترا رنگ اعتبار

قاضی بکشتن تو روایت بروی دست
مفتی نوشته محضر قتلت بپای دار

دایم کف کفایتت هر سو کشاده بود
ار باب و اسقبال مدامت وظیفه خوار

یک بندهٔ کمینهٔ تو بود محتسب
یکچاکر فلک زده ات بیک و قریه دار

مامور گمرک از نفت شاد و تازه رو
می خورد نقد و جنس عمل کرده بار بار

بلدیه از صفای محبت ترا رفیق … پیوسته از هدایت توبود کامکار
قند کبود پوش کنارت بکوچه شد … امروز غیر اشك ترانیست در کنار
زیر بغل الاچهٔ ابریشمیت کو … چون کم بغل بحال زبونی بروز گار
کوقاب ساعت موزرت زیر آستین … کو خاتم نگینه زیاقوت آبدار
کو در جن پیاله پنهان بزیرکش … کراسنکان نازك مرغوب دسته دار
کوشیشك کبابی سرکاتب زکوات … کوره های پیش کش عاملان کار
از دوش آن خریطهٔ افغانیت چه شد … دوشت خمیده همچو غریبان خاکسار
کوموزه های فیشنی رسم تارتق … کوروی جایهای قناویز ساده کار
کوآن کاوش ساق بلند جلا فروش … کوچرم امریکانی زیبای خوش تیار
کورنگ رنگ شیرین خوب دل کشت … کو جوره جوره شاهی خوقندی و حصار
کو دمیدم بخدمت مفتی نشستنت … فتوی بمدعای تو میداد بار بار
ردی گهی بحضرت مخدومه نارتوق … تا او سپارشی تو کند در میان کار
حالی زنجهٔ سنمت خانهٔ غریب … پر از کف کفایت همیان کاردار
صاحب رسوخ و متعبرین وطن چرا … دیدم همه ز دوستیت می‌کنند عار
یا رفته همت پاس نمك از مذاق دهر … یا یافته ز حیلهٔ تو ملك رستگار
کو ارمغان ناظر حاکم نهان ز خلق … تا خفیه از حریف تو بیرون کشد دمار
یا در زمانه نکبت و بی آبرو تونی … یا هندوی شکستهٔ قشاق در بخار
چون این حدیث از من بیمدعا شنید … آه از جگر کشید و بنالید زار زار
بر من خطاب کرد که ای شوخ درسخن … در دیده ام نشاند سوالت هزار خار
بودم به پای تخت وطن معتبر بسی … دزد و دغا بسایهٔ من داشت اعتبار
خورشید غرب گرد که از شرق سر کشید … دوران چرخ روز مرا ساخت شام تار
چون رهزنان ملت و دین رفت در سفر … زیرا که بود دیدهٔ دوزخ در انتظار
زیب وطن مربی ملت ضیای عدل … در پای جود سایهٔ احسان کرد کار
بوسید تاج و تخت سراپای او بسی … آورد چرخ خوشهٔ پروین پی نثار
در یك اداره پای اقامت نیافتم … از مرکز امید شدم لاجرم فرار
پی پا و سر بهر طرفم بود جستجو … گاهی بکنج خانه و گاهی بکنج غار

خوردم بهر حکومت و هر شهر پشت دست بنیاد زندگانی من گشت تار و مار
در هیچ خانه شهد حلاوت نیافتم افتاده پنجهٔ طربم در دهان مار
چون من سیاه بخت بگیتی نبوده کس برگشته روز تر چو منی نی بروزگار
باب امید بسته شد از شش جهت بمن از ابر دیده اشك روان گشت شش قطار
رنج و عنا و سختی بسیار دیده ام فرق برهنه سینهٔ ریش و دل فکار
هر هم نشین سابقه نفرت کند ز من هر مردم قدیمه کند سوی من حقار
کس را بسوی من نظری التفات نیست حتی بداست روز من از روز قرضدار
پنهان چو شیشه ی ام از دست محتسب لرزان چو دزد خونیم از بیم شهریار
زین بیش دشمنی بمن ایام چون کند نی در وکیل چشم وفانی بقریه دار
آخر بگو که چارهٔ خود را چسان کنم بر سنگ خورد شیشهٔ ناموس اعتبار
اینجا رسید گفتمش ای دیو تیره دل تدویر و حیلهٔ تو دگر نیست پایدار
از بیم نادری جگر شیر می درد کز عدل اوست پنبه برد صرفه از شرار
تا پای داری از وطن ما هلا گریز هستی مخل مملکت ای زشت نابکار
از من شنید این سخن آن ماده فساد بشکست رنگ بروخ وبگریست زار زار
چون دیو از کلیمهٔ لا حول دور رفت خالی زتوشهٔ سفر و زاد و برگ و بار
چون فتنه از صلابت سلطان جم شکوه یا چون خریف از نفس باد نو بهار
پوشید رو چو دشمن ملت بزیر خاک غالب که رفت درپی دز دان بقهر نار
«عارف» زبان خامه بکام دوات گیر دست دعا برار بر شوکت ترا چکار
گو از صمیم قلب که ای شاه دین پرست حقت همیشه یار و خدایت نگهدار
تا هست در شمار شب و روز و ماه و سال تا آفتاب و ماه است برین چرخ زرنگار
تا هست مشتری و عطارد بر آسمان تا هست آسمان و زمین هردو برمدار
تا توسن زمانه بود تیز خوش خرام تا اشهب سپهر بود تند و راهوار
هر جمعه در منابر گردون خطیب عدل خوانان مدح نادر دوران کامگار
یارب بقرب و عزت شرع محمدی او را بخانه دان شریفش نگهدار
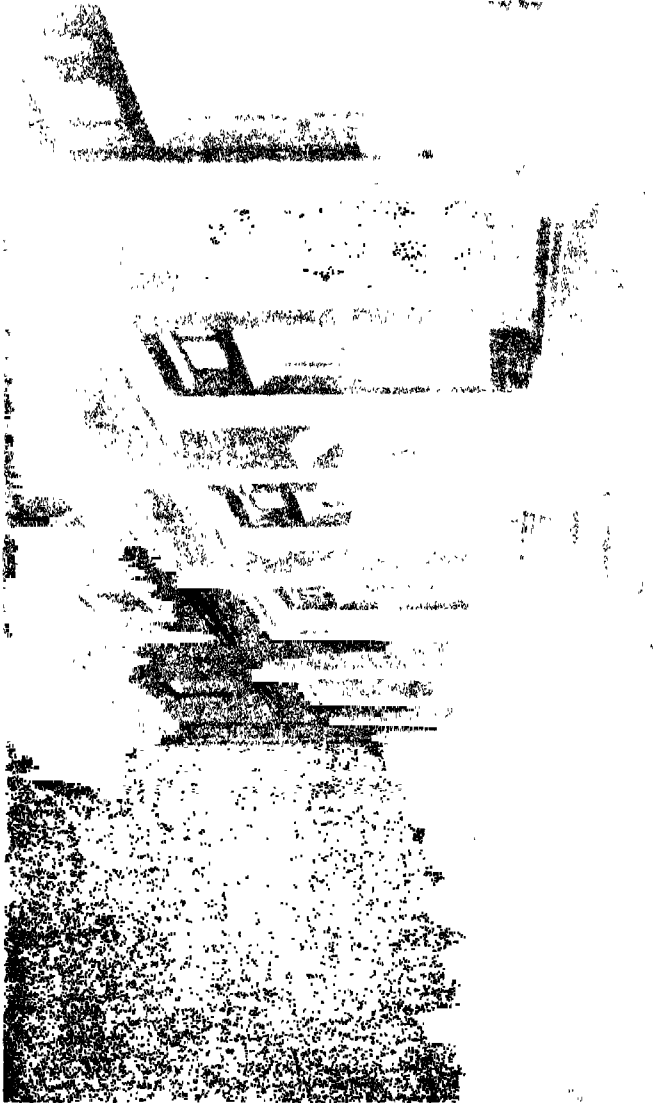
یکعده از صنف پیاده قول اردوی کابل که بعد ایفای خدمات و مجهودات در سمت جنوبی حاضر مرکز شده وبمعیت ح غلام رسول خان غند مشرخود بحضور ملوکانه مشرف میشوند .
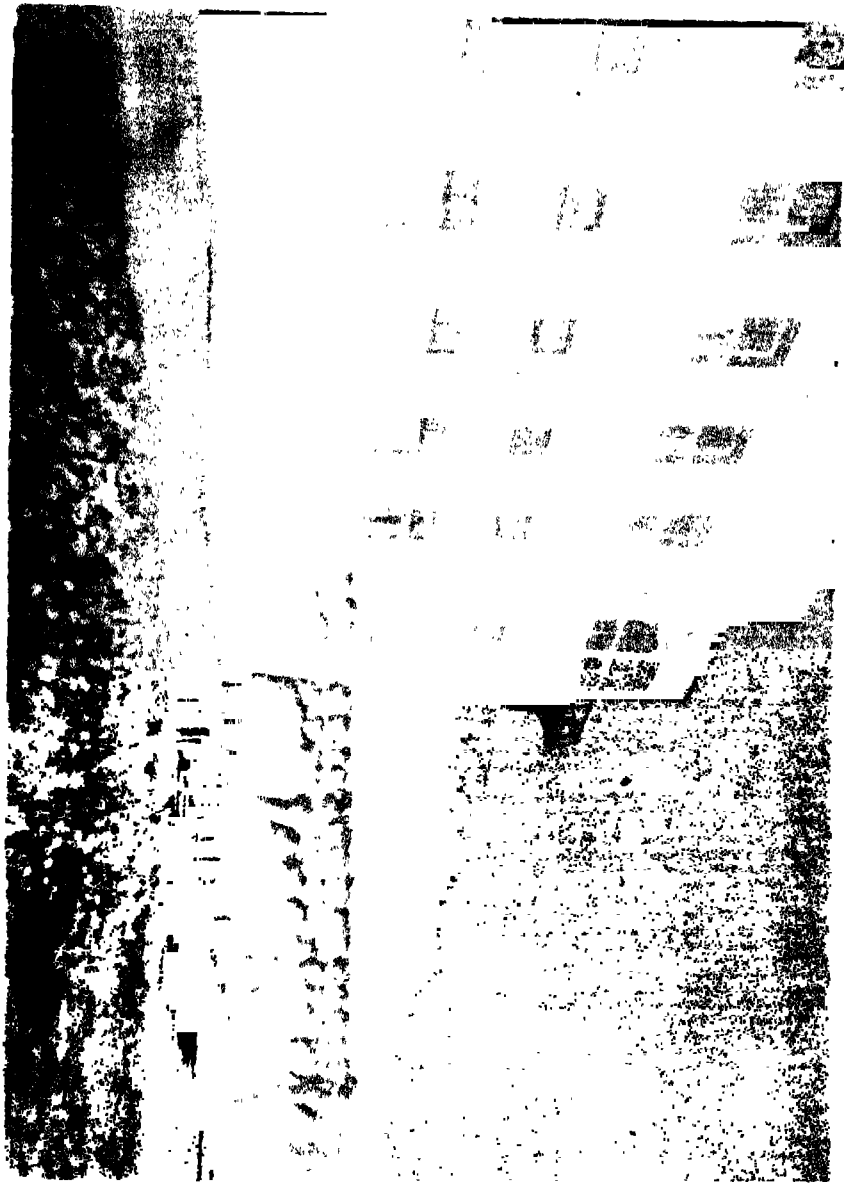
یکقند از صنف پیادهٔ قول اردوی کابل که بعد ایفای خدمات و مجهودات در سمت جنوبی حاضر مرکز شده
و بمعیت غلام رسول خان محمد مشرخود بحضور ملوکانه مشرف میشوند .

مقام ادب وادبا

در حیات بشر

نویسنده : غلام جیلانی خان‌جلالی

ما باید بقارئین محترم خاطر نشان نمائیم که قسمت آینده مقالهٔ ما حیاة اجتماعی مهمترین اشخاص و برجسته ترین نوابغ تحریر مغرب را ترجمانی میکند زیرا زندگی ادبای که در ذیل معرفی می شوند مهمترین نمونهٔ اجتماعی بشری بوده حیاة هرواحدآنهادرنظام اجتماعی اثر عظیمی دارد، علوم فلسفه بعدازان که در قرن ۱۱ و۱۲ میلادی باثر علما و فضلای اسلام باوج کمال خود رسیده در قرن ۱۳ کمتر نهضتی کرده آن هم در قسمت مدرسی ؟ اما در قرن ۱٤ بطلیکه از افرد متتبع پوشیده نیست دفعةً سقوط نموده به بدعت ولا مذهبی منجر شد، بعبارت دیگر قرن ۱٤ میلادی عصر الحاد و ضلال فلاسفه بود . در قرن ۱۵ تا ۱٦ علوم و فنون ادبی دو باره از اطالیه نهضت کرد که ما آن را در قسمت های گذشته شرح دادیم در قرن ۱۷ بار دیگر روح فلسفه و نویسندگی عالم اسلام ویونان زنده تر گردیده در مقابل علما و فلاسفهٔ مغرب میدان عقل وتجربه وسعت گرفت بناءً درین عصرچنان نوابغ وزینهای درفلسفه وادب بوجود آمده که تاثیر آنها در عالم بشر از هرحیث قابل انکار نیست وماترجمهٔ حیات هرواحد آنهارا آتیاً می نویسیم:

باکن(۱)(۱۵۶۰-۱۶۲۹) فرانسیس باکن درسال ۱۵۶۰ درلندن تولد شد پدر او لارد نیکولا مدة ۲۰ سال در زمان سلطنت ملکه الیزابت وزیر عدلیهٔ انگلستان بود، درسن ۱۶ سالگی علوم را در یونیورسیتی کمبرج اکمال نموده بعدازان سفیر انگلستان در فرانسه مقرر گردید وقتاً که پدر او فوت کرد چون ثروتی برای او نگذاشت لابد باکن ارسفارت فرانسه بلندن مرا جعه نموده وکیل مرافعات (مجلس خاص) مقرر گردید . درسال ۱۵۹۲ درمجلس دارالعوام کونیته مدلسکس نائب مقرر گردید زمانیکه ژاك اول بسویر سلطنت نشست مسکنت او بر طرف گردیده شاه او را وکیل مرافعات مملکت مقرر داشت و مابعد مدعی العموم و عضو مجلس خاص و سپس وزیر حقانیه اخیراً در ۱۶۱۸ مستشار خاص تعین شده صاحب جاه و نفوذ و مال گشت باکن در مسلك امیر پالیسی منتها حریص بود چنانچه بسبب غلوی بسیار خود دربن را بحبس و تادیه ۴۰۰۰۰ پوند جریمه محکوم گردید لاکن شاه اورا ازحبس وجریمه عفو کرد ، باکن درمان فرصت متخصص فلسفه ومباحث علمی آغاز نموده مدت پنج سال باقیمانده حیات خود را بتالیف کتاب (اصلاح کبیر) صرف نمود که آنرا به ۶ جزء میخواست تقسیم کند اما ازان دو جزء تکمیل شد درجزء اول آن انواع علوم وترتیب آن ودرجزء دوم آن برخلاف اسلوب ارسطو طریق فلسفهٔ جدید را شرح نمود از باقی اجزای آن مباحث تاریخ عواصف ، تاریخ موت وحیات ، ثقل وبلاهت کثافت ، بقسم مفردات موجود است .

باکن - معارف بشری را برطبق ۳ متمیزه مهم انسان حافظه، تخیل ، عقل به ۳ حصهٔ بزرگ آن تقسیم نموده : تاریخ ، شعر ، فلسفه ! که تاریخ را به طبیعی ومدنی وشعر رابقصص، وصف، حماسه ، اشارات وفلسفه را بالهیات ، طبیعه وانسان قسمت کرد .

این فیلسوف مهم انگلستان در عین زمان ، سیاسی ، نطاق ، نویسنده ، مورخ زبردستی بود وبحیث مجموع فلسفهٔ او تجربی است .

هوبس(۲)(۱۵۸۸—۱۶۷۹) توماس هوبس در مومسبری کونیته ویلز تولد گردیده در یونیورستی اکسفورد تحصیل کرد با گاسندی و گلیلی و دیکارت مناسبت دارد و بیشتر از همه چیز در مباحث خود شاگرد ومعاون « باکن » بود و تعلیل استنتاجی را کار میفرمود.

Hobbes (۲) f. Bacon (۱)

مهم ترین مولفات هوبس کتاب (انسانی مدنی) De Cive است که بر ۸ قسمت مشتمل و از حریت و دولت و دین بحث میراند نیز از مولفات او کتاب لفیاتان Leviathan و کتاب مدنیه طبع ۱۸۵۱ میباشد .

هکذا در طبیعته بشری کتابی و در منطق کتابی تالیف کرده است .

مذهب فلسفی او : هوبس عقیده داشت که حواس مصدر معرفت است و هر چیز باستثنای تجسم و هم است که فهم بادراك آن قادر نیست باین تقریب فلسفهٔ او عبارة از علم اجسام گفته میشد که آن را بدو تفریق اجسام طبیعی وجمعیات سیاسی تعبیر میکرد قسمت اول متضمن اجسام و نفوس و جنبهٔ دوم مراد از جمعیات بشری بود . و یکتور کوزین مذهب هوبس را در کلمات آتی خلاصه نموده : در علم فطری مادی . در منطق احساسی واوتیایی ، در اخلاق قدری وانانی ، درسیاست حکم مطلق است .

گاسندی (۱) ۱۶۵۶-۱۵۹۲ پی یر گاسندی بقرب بلدهٔ دنی Dijne در پروونسا تولدیافته بعد ازاکمال تحصیل درجملهٔ معلمای مدرسهٔ تحریبات فرانسه شامل شد و درقرن ۱۷ اولا در سلك کهنه بعد در فلسفه سپس در تحقیقات مقامات لاهوت و ریاضیات مندمج گردیده آوازهٔ نبوغ او منتشرشد اخیراً در قرن ۱۷ از عالم ترین علمای فلسفه محسوب گردید .

گاسندی در ضرورت تبدیل اسلوب سلو جسمی بکدام اسلوب دیگر با دیکارت موافقت داشت لاکن فلسفهٔ او با فلسفهٔ دیکارت متناقض بود حتی فیمابین این دو نفر فیلسوف مانند منازعهٔ مذهب حسی و تصوری یا مثالی در قرون جدیده همچه یك معرکهٔ عنیف دایر گردید .

کتب و مؤلفات گاسندی تماماً به لاتینی تحریرشده و مذهب فلسفی اوابی قوری و باساسی بناشده بود که بامبادی دین مسیحی متعارض واقع نمود .

در منطق میگفت که معرفت از حواس بوجود می‌آید و قوهٔ فکریه بدون تحصیل‌ها ن ظواهریکه ازروی حواس بدست می آید دیگر عمل ندارد .

در علم طبیعی بدو مبدأ ابیقور که عبارة از فضاو ذرات بوده معتقد است و تمام نظریات علمیهٔ راباآن مربوط میداشت‌اوا عتراف مینمود که : خدای تعالی خالق و اولین محرك عالم است .

Gassendi (۱)

در اخلاق باوجود قبول اصول سای مسیحیت میگفت (مطلب عالی از حیات سعادت است)

لوك (۱) ۱۶۳۲ — ۱۷۰٤ لوك مؤلف کتاب (مبحث والعقل بشری) زعیم حقیقیان مدرسهٔ تجربی بود که مذهب آن در قرن ۱۸ انگلستان و فرانسه منتشر گردیده سبب ظهور مذهب کانت انتقادی واقع گردید .

چون لوك در۲۹ اگست ۱۶۳۲ درشهر رنگتون درقرب بریستول تولد یافته پدراو از رؤسای مذهبی بوده در جنگیکه زمان شارل اول بد اخل آغاز گردید شامل شد .

لاکن چون لوك طرفدار حزب احرار بود .

دروس وسطی خودرا در مدرسهٔ وستمنستر لندن تکمیل نموده بعدازان به یونیورسیتی آکسفورد شامل گردید در سن ۲۷ سالگی مولفات دیکارت را برای اولین دفعه مطالعه کرده در احساسات او تاثیر بزرگی نمود .

ازان وقت ازصنف رهبانان منفك گردید خواست که طبیب باشد از لندن بفرانسه مسافرت نموده از سال ۱۶۷۲ ـ ۱۶۷۹ در آنجا ماند بعد ازان واپس وارد انگلستان گردیده متصلاً به سبب سوءظن خاندان استوارت ازلندن به هولاند نفی شد درهولاند تا انقلاب ۱۶۸۸ باقیمانده سپس گیوم در انزاورا معتمد تجارة و مستعمرات مملکت مقرر نمود متعاقباً به تاریخ ۲۸ اکتوبر سنه ۱۷۰٤ بسن ۷۲ سالگی در شهر Oates در گذشت .

مولفات لوك درقیمت متفاوت‌اند ازانجمله کتاب (تدقیق در رای مالبرانش) ورسالهٔ در تساهل و کتاب تربیهٔ اطفال ، و مبحث در حکومت مدنیه است لاکن مهم ترین مؤلفات لوك (کتاب تجربه اختیار عقل بشری) (۲) حالی است که آنرا در آکسفورد شروع نموده و در زمان نفی خود آنرا تکمیل و سال ۱۶۹۰ درلندن نشر نمود .

فلسفهٔ لوك در نظریات او تلخیص یافته ۱ ـ نفسی و نظری ۲ ـ نظریات اخلاقی و سیاسی که قسم اول آن د چهار کتاب تدوین گردیده ۱ ـ در معانی غریزی ۲ـ در (صور اشیا) ۳ ـ در الفاظ ٤ ـ در معرفت .

Essai sur L, entendement Humain (۲)　　Locke (۱)

قسم دوم نظریاتش : در اخلاق وسیاست برخلاف آرای سیاسی هوبس جانب دار مبادی حریت بود .

دیکارت از نقطهٔ نظر فلسفهٔ او (۱) در موزهٔ شهر لاهای Lo Hye تصویریست که رسام‌معروف رمبرانت درسال ۱۶۳۲ آنرا رسم نموده واستاد دیکارد نشسته هزاران شاگرد را بدور خود جمع نموده بآنها درس‌تشریح میدهد و شاگردان از وسعت علم او تعجب مینمایند .

این‌رسم بدیع گویا شهرت دیکارت و تاثیر فلسفه اورا رعلما و مفکرین علی‌الرغم کراهت تظاهر و محبت عزلت وگوشه نشینی او تمثیل میدهد .

رنیه دیکارت در ۳۱ مارچ سنه ۱۵۹۶ درشهرلاهای تولد گردیده پدراو مستشار پارلمان رئیس بود دیکارت دروس خودرا بدارلعلوم یسوعین درولیش بسال ۱۶۱۲ انجام داده درسال آینده وارد پاریس گردیده بارفیق‌خودش درمدرسهٔ‌مرسین به‌اخذ تعلیم ریاضیات مشغول گردید بعد ازان حقوق را خوانده دیپلوم آ نرا درسن ۲۰ بسال ۱۶۱۶ حاصل نمود سپس بعادت اشراف درسلك عسکر شامل گردیده درفرقهٔ موریس دی‌ناسو مقیم بریدای هولاند تعیین شد درانجا مدت دوسال مانده باینکه ورود اجانب در زمان احتفالات به‌شهر فرنکفورت ممنوع بود وارد آنجا گردید اخیراً فصل زمستان رابر نهرطونه درنوبرك گذشتاند .
درخلوت آنجا (اسلوب منطق) را کشف‌نمود دیکارت بواسطهٔاین‌اکتشاف تازهٔ خود باندازهٔ خوشوقت گردید که زیارت کنیسهٔ عذرای لوریت را برخود نذر گذاشت عمر مشا رالیه درین فرصت ۲۳ سال‌بود ، دیکارت ملازمت قشون موریس دنیا سورا ترك گفته شمولیت فرقه دوق بفاریا را اختیار کرد چنانچه ازانجا بقرار قشون‌فرقهٔ‌مذکور درکوه سفید شهر براغ حاضر گردید بعدازان بفرقهٔ عسکری کونت برکوا نقل ملازمت نمود اماوقتاً که سرافسر مذکور بقتل رسید وفرقهٔ او شکست‌نمود دیکارت بعداز ملازمت ٤ سال عسکریت‌را گذاشته دوباره به‌تحصیل علوم برداخت درین‌فرصت بخودمقرر کرد که ازمعارف همان‌چیزرا طلب نماید که بنفس خود وکتاب عالم آنرا دریابد ازآنرو دیکارت مسافر تهانموده در اکناف مختلفه گردش کرد و کوشش نمود تااینکه خودرا مانند ممثلی درصحنهٔ روایات خلق نمایش داد .

متعاقباً تاسال ۱۶۲۹ دیکارت در تردد اختیار پیشه زیسته اخیراً باین امر واسخ شد

---

(۱) Déscartes

حصه حیات خودرا بقدر امکان در معرفت حقیقی وتهذیب عقل بسر برد لذا در هولاند بامید حصول عزلت وحریت که شدیداً باین‌دوچیز احتیاج‌داشت توقف نموده مدةبیست سال به تحریر مولفات خود سپری نمود که در اثنای آن بواسطهٔ رئیس مدرسهٔ مرسین باتمام علمای زمانهٔ خود مخابره میذمود .

درسال ۱٦٤۹ بحسب دعوت ملکهٔ کرستیانه واردستاکهلم سویدگردیداما چون سرمای آنجا نهایت شدید بود بمرض ذات‌الرئه دچار آمده در هانجا به ۱۱ برج فروری سنه ۱٦٥۰ بعمر ٥٤ سالگی درگذشت که نعش او را بعد از شانزده سال بفرانسه نقل داده درکنیسهٔ (سانت اتیان دی مونت) پاریس مدفون گردید .

مولفات او : کتاب (اسلوب) (شهواة نفس) بفرانسوی تحریر و طبع شد تأملات در فلسفهٔ اولی و مبادی فلسفهٔ او بهلاتینی تحریر و درزمان حیاة مولف ازجانب بعض دوستان او بفرانسوی ترجمه شد کتاب (عالم) و انسان و رسایل دیگرش بعد ازوفات مولف طبع گردید علاوةً در ریاضیات و علم طبیعی دارای مولفات بسیاری بوده که بر تعداد مصنفات او افزود گردیده است .

دیکارت بحیث مجموعی اساس معارف بشریت را بطرح نوی ریخته مطابق فلاسفهٔ اسلام بر توحید خداوندی عقیده داشته بنیاد فلسفهٔ لامذهبی را که در قرون وسطی در اروپا تعمیم گرفته بود متزلزل ساخت اومعتقد بود که خدای تعالی برهر چیز قدرت دارد، صدق و کذب خیر وشر مخلوق خداست و ذات احدیت از هر چیزیکه ما تصور کنیم بلند است دیکارت از انتظام نوامیس و حرکات قوانین عامه باین نتیجه رسید که خالق مخلوقات و احدولاتیغیر است ،

خلفای دیکارت :

ارنولد (۱) (۱٦۱۲ ــ ۱۲۹٤)

نیکول (۲) (۱٦۲٥ ـ ۱٦۹٥)

این دونفر فیلسوف مؤلف منطق بورب رویالند . درین منطق مبادی (دیکارت باسیاهوی اوسطو مخلوط گردیده دارای شهرت لازمه و بچهار قسم ذیل سواشده : معانی ، حکم ، تعلیل

(۱) Arnauld   (۲) Nicole

اسلوب ، هکذا از خطابای .(دیکارت پاسکال و بوسوئه نیز میباشند که شرح حیات هردو نفر قبلاً تحریر شده واز مولفات موخر الذکر کتاب حریت و کتاب منطق و کتاب معرفت خداو نفس شهرت داود ، این کتاب آخر او بر (٥) فصل مشتمل بوده از نفس و جسم و اتحاد نفس و جسد و فرق انسان و حیوان بحث می کند .

اگر چه بوسوئه بفلسفهٔ دیکارت متاثر بود اما اخیراً در بعض مسایل ازان مخالفت نمود .

فینلون (۱)

فنیلون : مطران کنبرای دارای عدهٔ از کتب فلسفه بوده معروف ترین آنها کتاب (وجود واجب و صفات او تعالی شمرده میشد) .

توماس رید می گوید شرح فنیلون برهان اسلوب شکی که آنرا دیکارت ابتکار نموده بود ازوافی ترین و ظاهر ترین شروح فلسفی محساب میرفت .

کلارک (۲) (۱٦۷٥ — ۱۷۲۹)

کلارک فیلسوف انکلیسی از مدرسهٔ کمبروج فارغ التحصیل گردیده شاگرد نیوتن بود بعقیدهٔ او مکان وزمان معناً باثبات وجود واجب دو برهان صحیح شمرده میشود اما لیبنز در ین نظریهٔ باو مخالفت داشت .

ملبرانش (۳) ۱٦۳۸ـ ۱۷۱٥ نیکولا ملبرانش در پاریس تولد و بسن ۲۲ سالگی در سلك رهبانان برادران (او را توار) شامل گردید خواندن کتاب معروف (در انسان) دیکارت او را بشوق فلسفه وادار ساخت ، بعد از خواندن ۱۰ سال در عقیدهٔ فلسفه دیکاریته مؤلفات خود را تحریر نموده دران نظریات دیکارت را تشریح و بعضاً برانها اظهار مخالفت نمود . با علمای عصر خود که از آنجمله بوسویه وارنولد را ذکر میکنیم مجادله نمود .

مؤلفات ملبرانش : مهم ترین مصنفات مشارالیه : (کتاب طبیعت و نعمت) و کتاب (مباحث دینی و علم نظری) (و کتاب اخلاق) بعد ازان کتاب (بحث از حقیقة است) که آنرا به ٦ باب قسمت نموده از حواس ، تحلیل ـ عقل ، خواهشات ، شوقها ، اسلوب ، بحث میراند .

Malbranche (۳)　Clarcke (۲)　Fenelon (۱)

تمام این کتب را باسلوب ساده و انشای - برجسته و فکر عالی نگاشته که در ضمن خوانده مانند کتاب انسان دیکارت که در افکار ملبرانش تاثیر نمود و موثر ثابت میشود .

ملبرانش فیلسوف نظری و اخلاقی است مذهب او بر ۳ نظریه ، الهیات علل عرضیهٔ تفاول نیك منحصر میباشد ، سموی افکار و وشاقت اسلوب او باندازهٔ عالی بود که او را افلاطون مسیحی میخوانند .

سپینوزا (۱) ۱۶۳۲ـ ۱۶۷۷ باروخ سپینوزا ازفامیل اسرائیلی پرتکالی درامستردم تولدیافت اما وقتاً کهمشارالیه را نظریات افکار آزاد اومشیخیت یهودیه محزون ساخت بمهاجرت وطن خود مضطر گردیده بشهر (های) نقل مکان نموده نام خود را به (بندیکت) تبدیل نمود . حیات این فیلسوف به قناعت و کفاف سپری گردیده بشغل تشخیص شیشه های دور بینی بسر می برد ، معاشیکه دوست او حان دی و ت و میراثیکه بآن نسبت باو سیمون ازیلیس وصیت نموده بود آن را قبول نکرد حتی از وظیفهٔ تدریس جامع هیدلبرج نیز استنکاف ورزیده و استقلال خاطر وحیات را عزیز میداشت .

سپینوزا عرض سینه در ۲۳ فبروری ۱۶۷۷ سن ٤٤ فوت نمود و بسال ۱۶۷۷ در یکی از میادین شهر های بیدسازی را ساد او نصب نمودند که نشستن و تعمق در افکار او را تمثیل می داد .

مولفات او :

سپینوزا در زندگی خود باستثنای کتاب مبادی فلسفه دیکارتیه به نسق هندسی و کتاب (لاهوت سیاسی) دیگر کتابی را نشر نکرد اما در سال وفات او دو نفر از دوستانش کتاب (اخلاق) Ethice مشارالیه را که بشکل نظریات هندسی تالیف و در پنج قسمت تدوین گردیده از ذات واجب ، و ماهیت و مصدر روح ، ماهیت و مصدر شهواة ، اسارت بشری یا قوهٔ شهوات ، قدرت عقل یا حریت انسانیه بحث می نمود انتشار دادند .

نیز دارای کتاب دیگری است در سیاست که بر مسائل خصوصی مشتمل است .

فلسفهٔ او : سپینوزا فلسفهٔ تجربی را شکستانده عقیده داشت که علم حقیقی بدون عقل مجرد صراحةً

(۱) Spiuoza

درك شده نميتواند و به تحليل هندسي ارتقا ى پذيرد فلسفهٔ او در چهار قسم محدود است نظرى ، قسمى ، خلق ، سياسى .

لیبنز (۱) ۱٦٤٦ــ ۱۷۱٦ بو فروا ولم ليبنز المانى در اول يوليه ۱٦٤٦ در شهر ليزكـ تولد گرديد پدر او در جامع شهر مذكور مدرس فلسفهٔ اخلاق بود .

ليبنز علوم حقوق وتاريخ وعلم لغت و رياضيات و فلسفه را بآسانى تمام خوانده در دوعلم اخير الذكر تخصيص يافت . درسال ۱٦٦۷ مستشار انتخابيه (مانيس) مقرر گرديد .

وتاسال ۱٦۷۲ بوظيفهٔ خود برحال ماندبعدازان در يك مهمهٔ سياسى بپاريس رفته مدت (٤) سال در آنجا ماند و به بزرگان آنجا افكار خودرا شناختاند سپس به هولاند مسافرت نموده باسپينوزا ملاقات نموده چون بجامع‌علمى انگلستان علاقهٔ خصوصى داشت بناءً عليه از هولاند بانگلتره اعزيمت نمود. در سال ۱٦۷٦ دوك دى برانسويك اورا بمكتب (هنور) امين مقرر نمود درهمان منصب خود مدت چهل سال برحال مانده در سال ۱۷۱٦ درگذشت .

ليبنز دوست و مشير دوكهاى هنو ور بوده در تمام حوادث سياسى حصه داشت ، امتياز تاسيس دارالعلوم برلين باوراجع‌و وسيله مكاتب متعددهٔ خود بابو سويه ، كنيسه هاى كاتوليكى و پروتستانيت را باهم نزديك ساخت ، پطر كبير روسى و امپرا طور اطريش‌بمشور تها و آراى او داراى‌تنوير افكار شدند ، ليبنز در تمام علوم سرآمد روزگار مانند ارسطو دايرة المعارف ناطق شمرده ميشد مؤلفات او بسيار از آنجمله سه كتاب اومهم است :

۱ : بحث جديد در عقل بشرى (۲) مقالات لاهوتى در حكمت خدا و حريت انسان و مصدر شر . (۳) نظريهٔ جواهر روحيه

فلسفهٔ ليبنز انتخابى جديد و براساس فلسفهٔ ديكارت بوده از آراى فلاسفهٔ متقدمين مختار ودر يك سلك اندماج يافته بود .

انصار ليبنز :

از معاونين حركت فلسفى ليبنز المانى اولاً كريستيان تو مازيوس است كه تعريف معنى جوهر را انجام نمود لاكن غالب مشغوليت اوبحق طبيعى بود ، اين فيلسوف در اثناى سنين (۱٦٥٥ ـ ۱۷۲۸) زيسته . دوم . كريستيان و لف (۱٦۰۹ ـ ۱۷٥٤) كه فلسفه ليبنز راهر المانيا نشر كرد .

Leibniz (۱)

سوم : بسکوفتش (۱۷۱۱ ـ ۱۷۸۷) که از نظریهٔ و حدت معقول نموده گمان کرد که ارکان اخیرهٔ جسم نقاطیست حقیقی غیرقابل تجزا و امتداد که یکی ازدیگر بمسافهٔ گذاشته شده دارای دوقوهٔ جذب ودفع است .

چهارم : جان باتست ویکو (۱۶۶۳ ـ ۱۷۴۴) ازشهر ناپولی است که بسبب مؤلف خود (علم جدید) شهرت یافته ودوران مبادی اول تاریخ فلسفه را ذکر نموده است .

قرن ۱۸ :

در نیمهٔ اول قرن (۱۸) ادبیات مغرب بسرعت برق اصلاحات افکار و اذهان ساکنین براعظم را کرده رفت لاکن اگر بدیدهٔ تنقید نظر کنیم درنیمهٔ اخیر عصر مذکور بفکر ماجزانه از نقطهٔ نظر عمومی و ضعیت سیاسی اروپای غربی خصوصاً فرانسه از شیوهٔ وطن پرستی مفرط صاحبان قلم دورهٔ خونباز (اطوکراطی) وشئو لیزم را بمانشان میدهد ، زیرا گرچه مواد انقلاب کبیر فرانسه ازسابق آماده شده بود ولی بر خلاف مأمول که میباید انقلاب از طبقه عوام که بیشتر در مضیقه واقع بودند آغاز نماید هرج و مرج از طبقهٔ بالا نشئت نموده نوشتجات و نشریات بعض نو یسندگان افراطی مانند (و لتر) ما رات ، دانتون، روبس پیر مانند کبریتی باشتعال مواد اثر بخشید ولی اگر ازیک جنبه آثاربرخی باعث خون ریزی که باصلاحاتش تعبیر میکردند فطا هرشد ازجانب دیگر ادبای نامدار مغرب مانند وکتور گنه ومونتسکیو ورو سوفرانسوی و آدام اسمیت وشکسپیر و مستر جیمس انگلیسی خدماتی نظر باصلاح وضعیت اجتماعی بظهور اوردند که افکار اثر باوه مستر کبن ـ کار لایل لارد ما کولی ـ طوماس کارلیل ـ رینان وکتورهوگو و دیگر نوابغ تحریر یورپ هم ازان سبقت کرده نتوانسته است .

درین عصر علوم اجتماعی بلباس تازه تری درمعرض تعلیم گذاشته شده اقتصاد ـ حقوق ـ شیمیا ـ فلسفه بطور کافی مدون و ما نند علوم ریاضی تحت قواعد و قوانین مدون شد درین عصر از انعکاس اصواتیکه در فضای ادبیات مغرب می پیچید بدرستی فهمیده میشد که بر اعظم یورپ یک دورهٔ ترقیات در خشانی در پیش دارد . اگرچه ظهور ناپلیون بوناپارت و والفاتیکه از (۱۷۸۹ ـ ۱۸۱۰) دوافق سیاست پر خروش مغرب بوجود آمد نه تنها نقشهٔ اروپا را تبدیل نمود بلکه نظام اجتماعی تمام براعظم را طرز تازه بخشید لاکن ادبیات با وجود

هیچه تبدیلات آنی دوبهم رفته در تمام پیش آمد ها موقع بموقع از افراط و تفریط جلوگیری میکرده و با صلاحات میکوشید .

فلاسفهٔ قرن ۱۸ دارای ۳ مرکز مهم فرانسه ، انگلستان ، المان میباشند اول فرانسه .

مذاهب فلسفی نویسندگان فرانسه بسیار است که ازانجمله بعض تجربی و مادی ، برخی عقل وحادی و حصهٔ اجتماعی و اقتصادی است .

کندلیاك (۱) ۱۷۱۵ — ۱۷۸۰ اتیان بودی کندلیاك در شهر (گرینوبل) تولد یافته بعد از اکمال تحصیل معلم و مودب دوك دی بار ما نواسهٔ لوی ۱۰ تعیین گردیده برای پرنس مذکورسلسله دروس خاصه را تالیف نموده لاکن مهم ترین مؤلفات اوچهار است . (مبحث در اصل معارف بشری) که در ۱۷٤٦ طبع شد و کتاب مذاهب طبع ۱۷٤۹ و کتاب احساسات طبع ۱۷٥٤ ، کتاب اف اعداد مشارا الیه بعد ازوفات او منتشر گردید . مذهب فلسفی کندلیاك حسی بود .

هلفیتوس (۱۷۱٥ - ۱۷۷۱) فیلسوف بود که مذهب مادی خودرا دردو کتاب روح وانسان توضیح نمود .

بارون دی هلباش (۱۷۲۳ - ۱۷۸۹) فیلسوفیکه درمادیت چندین کتاب نوشته مهم ترین آنها مذهب طبیعی است .

سان لمبر - (۱۷۱۷ - ۱۸۰۳) فیلسوفیکه اخلاقیات هلفیتوس را در چند قاعده اقتصادی تدوین و بنام (تعلیمات دینی عامه) معروفش نمود .

لامتری (۱۷۰۹ - ۱۷٥۱) مؤلف کتاب انسان نباتی و انسان آلی .

فلسفهٔ عقلی:

ولتر (۲) ۱٦۹٤ — ۱۷۷۸ ولتر در اکادمی یسوعیین لوی کبیر تحصیل نموده بعد ازان بعضویت سفارت فرانسه درهولاندمقرر گردید سپس بمشاجره که فیابین او و یکی ازسر داران شوالیه دی روحان بوقوع پیوست بانگلستان منفی شد .

Voltaire (۲) Condillac (۱)

ولتر نظر بمولفات ادبی خود از قسم (هزلیات) و (پیکر ذوق) و دیگر روایات بارزه بزودی شهرت بلندی را حایز گردیده در فلسفه نیز سر آمد فلاسفهٔ عصر خود بشمار آمده لاکن ولتر درفلسفه مسلک‌خاصی ندارد بلکه براصول فلسفهٔ لوك معتقدبود بوجود الله‌خالق کل‌شئ و خلود روح اعتراف داشت .

ولتر از زمانیکه بوجود آمده و تا حینیکه این عالم پر آشوب را به لب خندی وداع نمود لحهٔ از کاستن مصائب وطن خود آرام نه نشست ، ادبیات و افکار نازك و بلند او در اروپا و خصوصاً در فرانسه ولولهٔ بزرگی انداخته ، او را امپراطور ادبیات میگفتند درآخر عمرخود بمحفل تاج گذاری خود حاضر گردیده ادبای فرانسه بعد از نمایش (ایرن) تیاتر مشهور در کمیدی فرانسیس مجسمه اش را تاجی پوشانده بعد از چندی در ۱۸۷۸ درگذشت .

فلاسفهٔ اقتصادی :

مو نتسکیو(۱) ۱۶۸۹ ۱۷۵۵ مونتسکیو در اقتصاد سیاسی دارای تاثیر بزرگی آست که بیشتر بسبب تالیف(کتاب روح قوانین) مشهور گردید او میگفت: (قوانین‌علاقات‌ضروریه است که ازطبیعت اسیا مشتق گردیده) و اجتماع در انسان طبیعی است .

مونتسکیو ، بلقب بارون دولابر وملقب گشته از طبقهٔ نجبا محسوب و بریاست‌پارلمان بوردو نایل گردید .

این فیلسوف بر اوضاع اجتماعی فرانسه انتقادات عمیق نموده از زبان دو نفر شرق رسوم، اداب ، عقاید ، تشکیلات فرانسه را استهزا نمود ۱۳ سال بعد ازین کتاب مهمی در فلسفهٔ تاریخ بنام تحقیق درعلل عظمت وانحطاط رومیان منتشر نمود ۱۷۳٤ - مابعد ازین تالیف کتابی موسوم بروح قوانین نشر داد که برای تکمیل آن مدت بیست سال رنج کشید ، چنانچه درا‌ثنای‌آن‌قسمتی ازاروپا را سیاحت نموده مدتی هم در هنگری و دو سال در انگلستان اقامت ورزید تا اینکه در ۱۷٤۸ کتاب خودرا انجام نمود ، این کتاب باندازهٔ مقبول افتاد که در ظرف (۱۸) ماه ۲۲ دفعه بطبع رسید و به تمام زبانهای اروپائی ترجمه شد . ا میل فاکه میگوید که « این کتاب تالیف سادهٔ نیست بلکه قانون و سجل بزرگ تاریخی محسوب میشود که در اعمال و افکار عالم بتدریج رسوخ یافته و آثار او تا مدت مدیدی در نفوس خلایق جاوید خواهد ماند ، این کتاب نه تنها

Montesquieu (۱)

بعضی انتشار موثر افتاد بلکه مدت چهل سال بعد اولین مجالس دورهٔ انقلاب سرمشق رفتار خود را ازان ماخوذ داشتند واز سال ۱۷۸۹ تاامروز هر قانونیکه در فرانسه وضع میشود مبنی برهان اصول انفکاک قوای ثلاثه : مقننه ، اجرائیه ، قضائیه، اوست . بحیث مجموع مؤلفات مونتسکیو بر خلاف نظریات و مصنفات ولتر که بجز تکثیر خرابی و افزایش ویرانه های اجتماعی کاری نداشت بر اساس التیام و عمران خرابی ها ریخته است .

ژان ژاك روسو (۱) ۱۷۱۲ــ۱۷۷۸ روسو یکی ازممهدین انقلاب کبیرفرانسه‌ودرمقابل (ولتر) بانی طرز نوی در سیاست و موسس تشکیلات جدیدی در جامعه بوجود آمد ، مونتسکو و ولتر که هر دو نفر از طبقات بلند بودند در پیشنهاد اصلاحات بتغیراتی چند دراصول حکومت اکتفا میکردند اما روسو که پسر ساعت سازی از اهل ژنو واز طبقهٔ رعایا محسوب میشد چون ایام جوانی را بفقر و فاقه سپری نموده بود بناءً علیه برین عقیده وادار گردید که راجع بدولت و جامعه طرح نوی طرح کند روسو در سن ۳۷ سالگی بسوالات علمی اکادمی دیژون جوابی نوشت که موجب شهرت ناگهانی او گردید ، درین جوابات ثابت نمود که ترقی فنون و علوم باعث افساد اخلاق نوع بشر گردیده است بعد ازان درکتاب (علل عدم تساوی بشر) ۱۷۵۰ و در اثر معتبر خود (میثاق اجتماعی) Cantrat social (۱۷۶۲) عقاید سیاسی خویش را انتشار داد در تالیفات مذکور روسو مانند لوك بحریت و مساوات افراد بشر قائل گردیده و ثابت کرد که تشکیلات سیاسی و اجتماعی بائیست برعایهٔ حفظ حقوق افراد وضع شود و از طرف دیگر افراد هم باید خود را محکوم ارادهٔ اکثریت بدانند ــ این افکار روسو تا امروز اساس تمام عقاید سوسیالیستهای عالم است در حیات خود روسو تاثیر عمیق کرده نتوانست اما افکاررا که بنام (امیل) در بارهٔ تعلیم و تربیت اطفال بشکل رومانی تنظیم نمود و انتشار آن با (میثاق اجتماعی) توام بود در جامعه تاثیر غریبی نمود ، درین کتاب روسو لزوم تقوی ومحاسن پرهیزگاری و احترام‌خانواده را خاطرنشان نموده باعث انقلاب‌اخلاق واعادهٔ تقوی‌وبازگشت‌صفات برجسته در طبقهٔعالیهٔ ملت‌فرانسه واقع‌شد . هکذا کتاب دیگری موسوم (بشهادت و اعتراف دینی کشیش ساو وا) که متمم کتاب امیل گفته می شود جمع کثیری را دو باره بمحبت دیانت باز گردانید و عکس العمل را بر ضدارتداد و خدا نا پرستی و مادیت (دید رو) و هلویتوس و سایر

---

(۱) j. j. Rousseau

مولفین دایرةالمعارف ایجاد و تحریك نمود .

کسنی - (۱۶۹۴ - ۱۷۷٤) پسر یکی ازوکلای پارلمان پاریس و موسس مدرسهٔ معروف اقتصادی موسوم بمدرسه طبیعیین‌است کسنی ایام جوانی را در یکی از قریه ها بسر برد چون در علم جراحی مهارت بسزا داشت بدربار لوی ۱۵ صاحب مقام ارجمندی گردید بعد ازآن طبیب مخصوص پادشاه مقرر شد شاه باو (مرد فکورمن) خطاب می نمود و باوی مدت طویلی صحبت میکرد ، دو کتاب مهم را درین ایام بنام (جدول اقتصادی) (۱۷۵۸) و قواعد کلیه حکومت اقتصادی در مملکت فلاحتی ۱۷۶۰ تحریر نمود ، خلاصه اصل عقاید کسنی این بود که زمین مخزن ثروت است و بجز از زراعت اراضی و حفر و استخراج معادن هیچ ثروتی برای ملت فراهم نخواهد شد ، ازین رو یکی از شاگردانش مسلك او را فیزیو کراسی (حکومت اراضی) نامیده است و پیروان او را فیزیو کرات خوانده است .

گورنی (۱۷۱۲ - ۱۷۵۹) پسر یکی از تجار سن مالو بود و تا ٤۰ سالگی بکسب تجارت مصروفیت داشت چنانچه بعنوان مذکور اغلب مراکز مبادلات اروپا راگردش کرد موری یا وزیر مجربه او را در ۱۷٤۶ ناظر تجارت مقرر نمود - گورنی با کسنی معرفت حاصل کرده تابع عقاید او شد اما چون کسنی تنها اراضی را منبع ثروت میدانست ، گورنی صنعت را نیز بآن منضم نمود . گورنی شخصاً کتابی تحریر نکرد لاکن یکی از شاگردان مذکور افکار او را منتشر ساخت .

کسنی و گورنی افکارخود را درین باره باین دو عبارت ذیل خلاصه مینمودند :

کسنی میگفت « در فرمان روائی نباید افراط نمود و بقوهٔ حکومت نظامات طاقت فرسانباید گذاشت » گورنی میگفت « بگذارید انجام دهند وبگذرانید » مراد او آزادی صنعتی و سهولت عبور ازگمرکات سرحدی بود .

تورگو - (۱۷۲۷ - ۱۷۸۱) ازشاگردان گورنی ، تورگو میگفت که سختی گمرکات واجرای نظامنامهای که برای دستجات و اصناف کار گرتدوین شده موجب تجدید زراعت و تخریب صناعت است . دیگر علمای اقتصادی آنوقت هم برین عقیده متفق بودند که باید آزادی تجارتی و صنعتی و فلاحتی حکم فرما باشد .

گوندرسه(۱) ۱۷٤۳ــ۱۷۹٤ سکرتر اکادمی علوم و نائب جمعیت تشریعی بعد

(۱) Condorce

ازان مدیر ۷ مدیر یتهای حکومت اتفاق مقرر بود ، آخرین قسمت حیات او بسبب سقوط حزب (ژیروند) بسختی گذشت او میگفت ترقیات افکار بشر با پیشرفت مدنیت توام است .

دیدرو ۱۷۱۳-۱۷۸٤

دید رو - مولف حقیقی دایرة المعارف باو جود مشکلات طاقت فرسا سالهای دراز باحوادث مقاومت نمود و بکار و تحریر مقالات خود مداومت ورزید .

دید رو از اهالی لانگر و پدوش کسب چاقوسازی داشت ، دید رومانند سایر اهالی جنوب فرانسه دارای طلاقت بیان و قدرت اختراع و انشا و سهولت استحضار مطالب دشوار و اقتباس بود ، دید رو در دم و شکست آئین ماضی فرانسه مانند و لتر متعصب بود لاکن او عقاید خود را بصراحت نشان میداد وولتر تعصب خودرا اکثراً در لفافه تملق و مجامله مخفی میداشت دایرةالمعارف او عبارت از فرهنگ مفصل و مکمل بود حاوی تمام معلومات آن عصر که در بارهٔ کلیات و جزئیات مطالب و موضوعات خورد و بزرگ بحث می نمود ، معاون دیدرو (دالامبر) مولف فرهنگ مقدماتی و نویسنده غالب فصول ریاضیات و فیزیك است . اما دیگر فلاسفه و علمای بزرگ و نویسندگان عصر نیز با آنها معاونت میکردند ، علاوةً دیدرو در هر جا شخصی را مییافت که در یکی از شعب تخصیص دارد او را بمساعدت خود دعوت میداد چنانچه مونتسکو وولتر - و رو سو ، بوفون - کسنی ، تو کو ، نکر ، مارمون تل ، هلیتوس و هولباخ و غیره نویسندگان بدایرةالمعارف اومقالات دادند .

بالطبع اجزای این تالیف بزرگ با یکدیگر اختلاف بسیار داشت دالامبر در موضوع اخلاق آن می نویسد : این دایرةالمعارف از حیث تباین اجزا و پستی و بلندی مندرجات بجامهٔ (بازیگران و خرقهٔ درویشان) مشابهت دارد ، این کتاب سبب عوایقیکه بمولف آن رو داد بزودی منتشر نگردید بلکه شروع آن در ۱۷۵۱ و انتشار آن ۲۱ سال بعد در ۱۸۷۲ صورت گرفت .

البر ماله : میگوید : درین قرن هر چند پارلمان فرانسه درهانسداد آن طور مولفاتی که با تغیر رژیم اجتماعی رابطه داشت بر نویسندگان فشار آورد آنها بالعکس زیادهتر درتحریر و اظهار افکار خود و تفسیر محررات نویسندگان گذشته کوشیدند .　　(ناتمام)

سینما و اهمیت آن در عالم

نگارش سید قاسم خان ترجمان انجمن ادبی

سینما یکی از ایجادات جدیدهٔ بشری است که امروز از اختراع آ ن فقط ۳۸ سال میگذرد اما اگر بنظر غور دیده شود ، موفقیت های آ ن درین مدت کوتاه قابل حیرت وشگفت میباشد و میتوان گفت که در جملهٔ اختراعات اخیره کمتر از آن‌ها به این پایه زود ترقی کرده است حالانکه اگر از روی اهمیت وقیمت گرفته شود ، برتری سینما ، براکثر آنها امری واضح و غیر قابل انکار میباشد .

و درین جا چون مقصد از تشریح اهمیت سینما در تمدن بشر است ، بهتر خواهد بود اگر ابتداء یك معلومات مختصر راجع به اصول فنی و طرز عملیات سینما داده شود . اما از جزئیات تکنیکی آن که خاصهٔ فن است صرف نظر می نمائیم : ـ

اساس ، ساختمان و عملیات سینما :

سینما در ۱۸۹۵ بواسطهٔ برادران لومیر فرانسوی اختراع شده است و از روی فن دران دو شعبهٔ مخصوص ذیل دخالت کلی دارد : ـ

۱ ـ علم عکاسی

۲ ـ روشنی اندازی و انعکاس .

از طرف دیگر سینما دارای دو جزو مهم است : یکی فلم و دیگر آ لات روشنی افگن فلم را بواسطهٔ آلات عکاسی مخصوصه که در ساختمان با آلات عکاسی معمولی چندان تفاوت ندارد می بردارند و بطریق معمول آنرا همراه ادویهٔ لازمه شسته تهیه میکنند . اما کرهٔ سینما مثل کرهٔ معمولی عکس ها را علحده علحده نمیگیرد بلکه فلم بمقابل مناظر عکس گرفتنی سیر کرده حرکات‌را جدا جدا عکس میبردارد بقسمیکه در روی فلم حرکات اشیاء پهلو به پهلو در عکس های علیحده مشاهده می شود و یك واقعه که دران چندین حرکت است ، بالای فلم به صد ها قسمت یعنی صد ها عکس جداگانه برداشته می شود .

آلهٔ روشنی‌انداز (ماشین سینما) عبارت ازیك تاریك خانهٔ بزرگ شبیه به تاریك خانهٔ کرهٔ عکاسی است که درقسمت بیرونی آن یك شیشه انلارج نصب میباشد وفلم عقب این شیشه قرار داده میشود ودایم لولهٔ آن (فلم) مقابل شیشه مذکور دور میخورد وتصاویر را بقرار خواهش بزرگ کرده بواسطهٔ روشنی فانوس برقی که در داخل جعبهٔ سیاه است ، بخارج سوراخ بیرونی منعکس میسازد و درخارج مذکور بفاصلهٔ کی تصاویر روی پرده سفیدی که ازداخل جعبهٔ تاریك ، بقدر کفایت روشن میشود ، انعکاس می‌یابد .

صورت انعکاس فلم سینما هم مثل طریقهٔ چهاپ کردن عکس‌های معمولی بطور راسته شدن تصاویر چپه ، اجراء میشود بقسمیکه تصاویر سینما مقابل شیشهٔ مکبر چپه شده ، بهدوقت انعکاس روی پردهٔ سفیدرا سته میشود . فلم سینما چنانکه در بالا گفته شد بقسم لوله میباشد و وقت نمایش‌دادن لوله‌مذکور بتدریج ذریعهٔ کاریگر مخصوص‌یاجریان‌برقی بازشده ، هرقسمت ازفلم بالنوبه ازمقابل سوراخ بیرونی وشیشهٔ انلارج میگذرد و بهمان صورت وترتیب روی پردهٔ سفید انعکاس می‌یابد . چون‌حرکت بازشدن لولهٔ فلم بسیار سریع است ، مناظر عکس گرفته شدهٔ فلم بجای آنکه ازهم جدا ، روی پرده ظاهرشود، بهسلسله منعکس گردیده ، بیننده جدائی و فواصل‌را نمی بیند وملتفت نمی شود که حرکات مختلفه ، درفلم های علیحده میباشد . بلکه چنان گمان میکند همهٔ حرکات وسکنات در یك‌فلم واحد بدون فصل گرفته شده است .

این بود شرح میکانیك ظاهری سینما ؛ حال چند کلمه راجع به سینمای گویا (ناطق) که جدیداً اختراع شده وولولهٔ غریبی درعالم برپا نموده است بیان‌میکنیم : -

ساختمان سینمای گویا : -

سینمای ناطق‌که در سال ۱۹۲٤ بواسطهٔ علمای آلمانی (از قبیل مستر دو فارت) اختراع شده درطرز ساختمان‌وآلات باسینمای‌معمولی چندان‌فرق‌ندارد . تفاوت دربن‌است که درسینمای‌گویا آواز های فلم که بواسطهٔ آلهٔ مخصوصهٔ (میکروفون) در همانوقت برداشتن فلم گرفته شده است ، دروقت نمایش ذریعهٔ آلهٔ جداگانه‌تکرارمیشود بقسمیکه آواز هرقسمت در همان‌قسمت فلم ، بگوش میرسد و بهمین لحظه که شخصی در میان فلم دهن میکشاید یاصدائی ازسقوط کدام شئ و غیره بلند میشود ، آواز های مذکور هم طنین انداز میگردد .

درابتدای اختراع سینمای گویا بواسطهٔ جدا بودن آلهٔ آواز دهنده ازماشین سینما ، آوازها

رکات بعضی اوقات تغیر میکرد و پس و پیش واقع میشدند اما اخیراً یك نفر عالم فرانسوی یك جدیدی ایجاد کرده که این نقیصه را بکلی مرتفع میگرداند . این شخص آواز ها را راه آلهٔ آخذهٔ آن در یك حاشیهٔ خود فلم میگیرد و وقت نمایش همان طریکه فلم دور میکند لهٔ صدا دهنده روی حاشیهٔ مذکور عبور کرده آواز ها را درست درموقع لازمه بلند میکند تقریباً مانند ریکارد گراموفون) .

رادیو سینما :

علاوه بر سینمای گویا درین اواخر (۱۹۳۰ ۱۹۳۱) رادیو سینما بواسطهٔ علمای المانی رقیت حاصل نموده وو لولهٔ غریبی در بین علما و عوام ایجاد کرده است . اساس رادیو سینما بست که اگر در یك نقطهٔ کرهٔارض سینمای گویا نشان داده شود، درسائرنقاط بواسطهٔ آلات صوصهٔ رادیو ، همان فلم مشاهده و آواز های آن بواسطهٔ امواج رادیو شنیده میشود .

در حقیقت اساس رادیو سینما باتیل فوتوگراف (طریقهٔ انتقال عکس ها بواسطهٔ رادیو) شباهت و شراکت دارد . باید اضافه نمود که از وقت ظهور وعمومیت سینمای گویا ورادیوسینما ازار تیاتر (صحنهٔ تمثیل) تا اندازهٔ کسادی یافته است و امکان دارد دراثررواج تامهٔ سینمای گویا . تکمیل جمیع نواقص رادیو سینما ، تیاتر به احاطهٔ محدودی مختص گردد .

سینما تاثیرات مستقیم بر روح وحواس رئیسهٔ انسان دارد . و ازهمین سبب است که درهرقسمت ز امور حیاتی انسان تطبیق میگردد و بر عموم طبقات تأثیر و نفوذ میکند . مثلاً اگر در سینما ماك صحنهٔ مقابله انسان باحیوانات درندهٔ مخوف از قبیل شیر و ببر و غیره ، محاربات شدیده ، وطرز حمله و دفاع و غیره نشان داده میشود ، بینندهگان را تاثیرات شجاعت عزم و غیره احاطه میکند . هم چنین است فلم های داستان های صداقت ، جانبازی ها ، وفاداری ها اعتماد برنفس و غیره که احساسات مختلفه را به انسان تلقین مینماید وبالعکس دیدن واقعات زشت ازقبیل خیانت، جنایت و امثال آن اسباب تنفر از چنین اعمال میگردد .

بعبارت دیگر سینما درس زنده و تجربهٔ حقیقی است برای انسان فوائد بیشمار دارد که بحث آن در ذیل زیر عنوان (مقایسهٔ آثار قلمی و فلم در تربیه) خواهد آمد .

مقایسه آثار قلمی و فلم در تربیهٔ بشری

رول مهم آثار قلمی در تربیهٔ بشر بهر کس معلوم و از قرون درازیست که عوام و خواص جزئیات آنرا فهمیده اند قسمیکه امروز عامل بزرگ و مهم تربیه ، کتب و مطبوعات شمرده میشود ودرین تخصیص عمومی حقانیت کامل موجود است . اما اخیرا از اثر مساعی نوع بشریك عامل

دیگر پیدا شده که در تربیهٔ بشری ، اهمیت آن کمتر از کتب و مطبوعات نیست بلکه در اکثر قسمت ها مزیت و بر تری آن بر آثار قلمی واضح میباشد . این عامل نوپیدا عبارت ازفلم است که بواسطهٔ سنیما نمایش داده میشود .

فلم و سینما اگرچه نوپا به مرحلهٔ حیات گذاشته و تا هنوز عمومیت کامل در عالم نیافته ، ولی معهذا به همین‌مدت کوتاه ، درحیات بشر خصوصاً در قسمت تربیه ، چنان تاثیراتی از خود بروز داده است که بجرئت میتوان گفت ، که اکثر اکتشافات علمی در مراحل اول ظهور خود ، به آن اندازه ، حائز اهمیت نبوده است. حال همین تاثیرات قیمت فلم و سینما در تربیه ، و رواج یافتن آن در شعب تربیوی مال حیه غوغای عجیبی برپا کرده که اکثر اشخاص را در مقایسهٔ آثار قلمی و فلم و بر تری یك بر دیگر ، دوچار اشتباه مینماید . لهذا اینك برای روشن ساختن تاثیرات مخصوصهٔ هردو عامل مذکور (فلم و کتب) ورفع اشتباه و تردد عوام ، شرح مختصری راجع به ترقیات فلم و اثرات عمدهٔ آن در تربیه داده ضمناً قسمت هائی را که در تربیه ، فلم بر آثار قلمی بر تری دارد و بالعکس نقاط امتیاز کتب را بر فلم واضح مینمائیم .

وقتیکه بتاریخ ۲۵ دسمبر ۱۸۹۵ اولین فلم بواسطهٔ سینما در پاریس معرض نمایش گذاشته شد ، هیچکس فکر کرده نمیتوا ست که این تفریح کوچك و ساده ، یك روز ، رول مهمی در تربیهٔ بشری ، بازی خواهد کرد .

در حقیقت اولین فلم هائیکه نشان داده میشد ، همان قسمیکه اسم آلهٔ نشان دهنده صور را دران اوقات ماجیك لانترن « چراغ سحر آمیز » گذاشته بودند ، فقط برای تفریح ودر شگفت آوردن ، مردم بود عموماً حکایات و قصه های معروفهٔ مضحك را فلم می بر داشتند .

از ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۴ ، صنعت یا تفریح نمایشات سینما درفرانسه ترقی زیاد کرده مارکس لندر و ریگاردن ، موفقیت های خوبی حاصل نمودند .

در خلال همین اوقاتیکه سینما در فرانسه بیش از یك وسیلهٔ تفریح معمولی شبیه به (موزیك هال) نبود ، صنعت سینما توگراف امریکائی ، عملیات فوق‌العاده از خود بروز داد ، زیرا اولین نمایشات آن مذهبی بود . در حقیقت بسال ۱۸۹۷ مستر هارد امریکائی نمایندهٔ شرکت (برادران لومیر) فرانسوی ، سینما را در امریکا رائج ساخته ، چند فلم مذهبی ، روحانیون مسیحی را که‌دربوهیمیا مشغول عبادت هستند ، بر داشت و به این قسم ۱۰،۰۰۰ دالر را برای تدویر مؤسسهٔ نمایشات سینما مصرف نمود .

در همین سال ، به اثر بهم خوردن روابط فیمابین اتازونی و هسپانیه یك کاریکا توریست امریکائی موسوم به (استوارات بلاکتون) و دوستش (البرت سمیت) باتحمل زحمات زیادیکه از بدایت کار و نابلدی و عدم لوازم ضروریه ، پیش می آمد ، یك فلم وطنخواهانه بر خلاف هسپانیه ترتیب داده اسم آن را (پست باد اسپانیا) گذاشتند ، نمایش این فلم تأثیرات عمیقی در روح مردم نموده ، موفقیت زیاد حاصل کرد .

ازین وقت بعد سینما دیگر ، یك وسیلهٔ تفریح معمولی برای گذشتاندن وقت ، نبود بلکه قویترین وسیلهٔ تاثیر بر فکر بشر ، یك ذریعهٔ مؤثر پروپاگانده ، یك جزو مهم زندگی ملل ، گردید . و اهالی امریکا بزودی آن را قبول و در هر قسمت از حیات خویش آن را تطبیق نمودند . درین اوقات چون مقابلهٔ بحری بین قوای هسپانیه و امریکا بعمل آمده بود ، اگرچه برداشتن فلم واقعات جنگی رسماً منع بود ، یك شرکت کوچك ، فلم شکست فلوت‌سپریزا (بحریهٔ اسپانیا) را که به مقام سانتیاگو شکست خورده بود ، ترتیب داده بقسم خفیه معرض نمایش گذاشت و به همین نسبت اهمیت فوق‌العاده پیدا کرد . بعد ازین موضوعات زیاد و زمینه های خوب برای فلم برداشتن پیدا شده و چنانکه ذوق اهالی بود ، فلم های مؤثری از تلفات تب زرد آلاسکا و جنگ بوئر های افریقائی با انگلیس ترتیب داده شد .

والحاصل اولین فلم هائی که برای القای تأثیرات در روح و فکر بشر ساخته شد ، عبارت از فلمهای جنگی و حاوی صحنه های وطنخواهی بود . در فرانسه و سائر ممالك اروپائی جنگ ۱۹۱۴ ـ ۱۹۱۸ فلمهای وطنخواهی و رجز خوانی را بوجود آورده و سینما اهمیت فوق‌العاده و عمومیت تام پیدا کرد . درین زمان اکثر فلم ها بواسطهٔ اورفوباد ، رونه ژان ، مارسل هربر ساخته شده است .

در روسیه بعد از جنگ یعنی پس از ظهور پارتی بلشویك ، افکار کومنیستی و عقاید عمومی را بواسطهٔ فلم ها به اهالی تلقین میکنند بقسمیکه سالانه ملیون ها روبل برای نمایشات سینمائی از قبیل « صفحات تاریخ پراودا » ، « اطفال متروك » ، « چطور پطر کوچك پیش لینین رفت » و « چگونه بلشویکها دولت خود را استحکام مینمایند » بمصرف میرسد .

دخالت فلم در تربیه :ـ فلم های مستند ودو سی درفرانسه روز بروز به آن درجه ترقی پیدا کرده که از ۱۹۱۸ به اینطرف جداً فکر دارند که آن را درتربیهٔ اطفال مدارس داخل کنند در ۱۹۲۶ یك نفر معلم علوم طبیعی موسوم به (بروکر) بفکر شخصی خود ، دروس

را بواسطهٔ سینما به اطفال تعلیم میکردو آلاتیکه درانوقت معلم مزبور ، استعمال مینمود عبارت از یك ماجیك لانترن معمولی و یك میکروسکوب بود . پروفیسر بروکر مجادلهٔ گلوبول های سرخ را با میکروب های مضره ، در خون میان شرائین نشان میداد . این طریقهٔ جدید ، که بواسطهٔ پروفیسر مزبور بقسم خصوصی اجراء شده بود ، بزودی عمومیت پیدا کرده ، شرکت گومون فلم های جمع معلومات انسانی را ترتیب داد . از آنوقت فکر تاسیس تشکیلات رسمی قوت گرفت .

بین‌المللی شدن سینما :

بتاریخ ۵ نومبر ۱۹۲۷ در روما (موسسهٔ بین‌المللی سینما تو گراف تربیوی) از طرف حکومت ایطالیا تاسیس و به مجلس ملل تقدیم گردید . کتابخانهٔ این موسسه ۹۰۰ روز نامه و مجلهٔ سینما تو گرافی‌را که بزبان های فرانسوی، انگلیسی ، ایطالیائی ، آلمانی ، اسپانیولی از نقاط مختلف عالم نشر می‌یابد مطالعه میکنند . مجموعهٔ ماهوار این موسسه تمامی‌شعب معلومات انسانی را در بر میگیرد . علاوه برین یك انیسکلو پیدیای وسیع سینما و یك معاهده راجع به سانسور سینما تو گراف ، در این موسسه انشا گردیده است .

در فرانسه ، عملیات سینمای تربیوی مثل‌شهر های ایطالیا تاسیسات مجال ندارد اما به اثر قانون تاریخی ۱۸ فروری ۱۹۲۸ یك کمیسیونی که دارای ۳۸ عضو است و اعضای مذکور از طرف وزیر معارف تعیین میشود ، برای مطالعه فلم ها دایر گردیده است . علاوه برین دوائر محلی در همه نقاط ایجاد یافته که فلم های علمی مختلفه را مجاناً از طرف موسسات متنوعه از قبیل موزه‌خانه پیداگوژی (علم تربیه) و زارت زراعت ، مدیریت عمومی تعلیمات تکنیکی ادارهٔ صحیهٔ وتحقیقات طبی وغیره دریافت‌کرده ، بطور مجانی یعنی‌درمقابل ۵۰ فرانك سهم سالانه فلم‌های مذکوررا بمدارس جهت نمایش عاریت میدهند . بهاین‌قسم فلم‌های مختلفه ، تمام‌مملکت فرانسه‌را دور کرده ، درهرجا تا ۲۰۰ دفعه‌نمایش داده میشود . این‌دورهٔ طولانی مراقبت زیاد لازم داردزیرا اغلب فلمها در اثراستعمال زیاد وباز وبسته شدن مکررخراب وبرهم میشود لهذا یکی ازموسسات فلم‌سازی از زبان فلم ازمردم چنین خواهش‌میکنند :-

« مراخیلی عزیز دارید زیرا که چیز های نادیده‌را بشمانشان میدهم هرگاه‌مرمت طلب شوم تاوقتیکه درین‌کار تخصیص نداشته باشید ، به‌مرمت کردنم اقدام‌نکنید . ودرین صورت‌بهتراست نزد صاحبم واپس بفرستید ، آنجاخوبتر علاج خواهم شد . »

حقیقهٔ سینما تاثیرعام‌دارد و معلوم‌است که عوام چنین‌تاثیرات‌را دوست‌دارند وهمیشه میخواهند آن را استعمال کنند . بقرار گفتهٔ موسیو فئو مدیر مدرسهٔ بین المللی سینمای تربیوی تاثیر سینما برتاثیر کتب ازدولحاظ برتری دارد اول بواسطهٔ اینکه قوهٔ تلقین‌آن بی‌نظیر است دیگر اینکه برگروه بی سوادان که هنوز خیلی‌زیاد است ، تأثیرمیکند . آیااین گفته صحت‌دارد ؟ برای‌جواب دادن به این‌سوال بایداول نوع‌فلم‌هائیکه درتربیه باکتاب‌رقابت کرده میتواند، زیردقت گرفته‌شود . درین قسمت اول‌آنهائی می‌آیدکه چنان‌آثارادبی یاتاریخی راعایش بدهد که جنبه القای‌تربیهٔ عمومی (اساسی) بطفل خصوصیت داشته باشد قبول شده که تمام بچه های خورد باید کتاب های ژول ورن را بخوانند وهمه دختران خورد سال‌به خواندن (کتاب بی خانمان) اثر هکتور مالو ، یا (لارد کوچك فوشلار وای) اثر بورینت ، گریه کنند .

طرفداران سینما میگویند : ـ دلیل اینکه اطفال درین عصر کتر کتاب میخوانند ، اینست که سینما قصص درسی را بقسم مجسم برای‌شان نشان میدهدو مطالب به این طریق بهترخاطرنشان آنها گردیده حاجت به کتاب خواندن زیاد نمی شود . آنچه‌حقیقت دارد اینست‌که فلم بواسطهٔ اینکه اشخاص خیالی کتاب را بصورت انسان حقیقی (مرکب از گوشت و استخوان) نشان میدهد ، به‌کتاب حقیقت‌موثری میبخشد . از طرف دیگر از فطرت حقیقی طفل‌است که آنچه را خوانده ویاد گرفته ، واپس بهمان صورت تکرار کند لهذاوقتیکه‌کتاب را خواند ، بشوق قصه کردن می افتد وبعد آن قصه رادر نظر خود تجسم داده به حقیقت آن فکر میکند هرگاه پس از خواندن یك قصه گذار شات آن را بطرز مجسم به‌بیند بسیار خوش میشود و آن واقعه تاابد از خاطرش محو نمیگردد . واز همین اثر سینما است که برای تربیهٔ امروزی کار میگیرند یعنی یك درسی را که بطفل دادند ، بعد گذار شات آن را بصورت سینما برایش نشان‌میدهند . و الحاصل از باعث تاثیرات عمدهٔ سینما در تربیه بشری ، امروز از طرف حکومات تمام ممالك متمدنه دروس مختلفه وعلوم متنوعه را ازقبیل جغرافیه ، تاریخ ،علمی ،زراعتی ، حرفتی‌وتکنیکی طبی وغیره مخصوص برای نمایشات مدارس ترتیب داده اند که در تمامی مدارس وعموم کلاس‌ها نشان داده میشود .

اتحادلازمی‌فلم وکتاب در تربیهٔ :ـــ

بعضی علماء میترسند که مبادا از داخل شدن سینما در پروگرام تربیوی اطفال به‌اثر دیدن

تصاویر متحرك اشیاء ، شاگردان گمان کنند که درس خود را یاد گرفته اند یا اطفال کوچك از مشاهده تحول فوری تخم بهچوچه که در سینما دریك لحظه نشان داده میشود ، همین تحول فوری را باور نمایند و معلومات شان عموماً بواسطهٔ خاطر نشین شدن چنین چیزها ناقص گردد . در حقیقت اگر تربیه و تدریس خاص بواسطهٔ فلم و سینما انجام میگرفت و کتاب ها ازبین میرفت همین ترس جاداشت ، اماحالا از یك طرف گذار شات عمومی حیات و هر شعبهٔ آن به سینما نشان داده میشود و متعاقب آن کتاب ، خیال طفل را راجع به تحولات فوری (که مثلاً درفلم بیك دقیقه یك نبات رادیده ، لحظهٔ بعدی بیند که گل و میوه میکند و فکر طفل‌را این تحویل مشوش میسازد) عوامل طبیعی ، تصحیح میکند وخطرهٔ فوق اگرچه احتمال کوچکی دارد ، بکلی مرفوع میگردد .

یك چیز دیگری که آن هم ضرورت کتاب رادر تربیه و شرکت کتاب و فلم را در ان بخوبی وا ضح میسازد اینست که اگر کتاب از بین برداشته شود ، بواسطهٔ اینکه هر قسمت از نمایشات سینما بیش از چند ثانیه بمقابل چشم طفل باقی نمیماند ، پس از چند ساعت از خاطرش میرود و پی میبرد که درس دیده گی یادش رفته است . لهذا درین جاهم وجود کتاب ضرور دیده میشود و بعداز دیدن فلم برای تثبیت دروس ، مطالعهٔ کتاب لازم میشود زیرا شاگردان مدرسه همیشه محتاج به (بازدید) و (تکرار) دروس هستند . پس اگریك درس اول بواسطهٔ سینما نشان داده شود ، بعدازان خواندن و یادگرفتن آن ازروی کتاب ضروریست و بالعکس هرگاه ابتداء درس در کتاب خوانده شود ، سپس تکرار یادگرفتن و دیدن آن بواسطهٔ سینما ، لازم میباشد .

ونیز درچند نقطه است که اثار قلمی قطعاً جای سینمارا گرفته نمیتواند وبدون سینما درس ناقص میماند مثلاً دروقت نشاندادن شعلهٔ بخارات یاحرکت غیر محسوس آلات کوچك ماشین هاوغیره . سینما وقتیکه دران میکروسکوب تعبیه بشود ، جنگ دائمی گلوبولهای سرخ خون رابامیکروب های مضره بخوبی نشان داده میتواند درحالیکه کتاب باهر قدر شرح و تفصیل از خاطر نشان کردن شمهٔ از حقیقت این عملیات عاجز است درین جا باید گفت که عملیات و تجربیات طی ماهر قدر زحمت که باشد در کتاب بصورت حقیقی مدلل شده نمیتواند و دخالت سینما دران ناگزیر میباشد .

ویکتور هوگو (شاعر معروف) زمانیکه به مهندسی ومعماری سبك گوتیك فکر میکرد ، گفته بود: « وقتی خواهد رسید که کتاب کاغذی به کتاب سنگی تبدیل‌شود » درفکر شاعر

شهیر کتاب سنگی مراد از نقوش مجسم بوده است !

*
* *

خلاصه رابطهٔ که بین کتاب و قلم موجود است ، مثل رابطه روح و جان ابدی میباشد و هر قدر هریك از این دو ترقی بکنند ، از هم جدا نخواهند شد یعنی تاوقتیکه قلم بدنیا نیامده بود ، یکی از وسائل تربیه ناقص بود یا بعبارت دیگر قلم و آثار قلمی تکملهٔ همدیگر اند وخصوصاً در تربیهٔ بشری تأثیریکی بدون امداد دیگر ، بصورت صحیح و حقیق امکان پذیر نخواهد شد .

سر مشق شجاعتهای ایام گذشته سر چشمهٔ جرئت و جلادت نسلهای آینده است و مردم براهنمائی شجاعان و دلیران سلف اقدام بکارهای خطیر و بزرگ میکنند .

*
* *

قسمت اعظم بد بختیها و نا کامیهای دنیا و فساد و معاصی که در عالم حکمفرماست مولود ضعف نفس و سستی اراده و فقدان جرئت و تهور میباشد .

*
* *

بهترین دستور زندگانی انسان اینست که مرد اعتماد به نفس خویش داشته باشد و در پرتو سعی و مجاهدت بمقام و منزلی برسد .

*
* *

همه کس باید مترصد آفات و بلیاتی در زندگانی خود باشد . اما بهترین طریقهٔ مواجهه انسان با تقدیر و سرنوشت خود اینستکه خوشبختی و بد بختی هر دو را با تهور و جسارت قلب استقبال کند .

*
* *

با همت مردانه و با عزم درست شاید پی کار خود کمر بندی چست
کار تو بخود نپذیرد انجام گرفکر تو پست آمدو تدبیر تو سست

قاری

مرگ

اثر تولستوی فیلسوف وشاعر معروف ترجمه م، صفر وکیل نورستانی

۳

باید انسان به اساسی زندگانی کند که حیاتش حیات جاودانی باشد زیرا این اساس در خود انسان نیز موجود میباشد .

۱ ـ پسر اگرچه در خانهٔ پدر خود مزدور دائمی است باز هم دران سکونت موقتی دارد ولی نشاید مانند مزدور ها زندگانی نماید بلکه اشتراکش با پدر خود در امور خانه لازم است نه آنکه مانند مزدور یا بند روز مزد باشد یا حرکتی مانند او نماید ، همچنان اگر انسان اعتقاد نماید که حیاتش بضیاع جسد خاتمه نمی پذیرد پس حیاتش شبیه بحیات همان پسر است که در خانهٔ پدر زندگانی دارد و برعکس اگر شخص حیات را تنها منحصر باین دنیای فانی بداند حیاتش شباهت تامی با حیات همان کارگرها دارد که تامی تواند سعی در تمتع از لذایذ دنیوی ونیل مقصد می نمایند ، پس غور در مسئلهٔ آتی بر هر کس لازم است . که آیا حیات او مانند پسریست که در خانهٔ پدر زندگانی دارد ؟ یا حیات او مانند بحیات مزدور کار است ؟

آیا ضیاع جسد انسان همین معنی دارد که ذاتش بکلی محو شده است ؟ از همین جاست که چون انسان از قسمت فانیه و قسمت باقیه حیات خود سراغ یافت شك نیست که در تمام حیات آتیهٔ خود بسمان قسمتی توجه میکند که باقی و لایموت است مسلم است که این وضع او را از حیات مزدور نهارها داده به حیات نیکوتری که گویا حیات پسر است در خانهٔ پدر او را میرساند .

۲ ـــ اعتقاد به حیات مستقبل و آن عبارت است از وضع انسان که با کائنات میگیرد و حقیقةً این وضع با حیات حاضر او مخالفتی نداشته و بلکه بمعنی قبول کردن سائر مناسبات است .

۳ ـــ آیا به ضیاع جسم تمام حیات ما خاتمه میبابد ؟ این سوال یکی از سؤالات بزرگ و مهمی است که ممکن نیست که سرسری ازان گذشته و فکری نکرده وابداً در حل این مسئله خود بخود جواب مثبت یا منفی ندهیم ! این حکم ما احتمال معقولی و غیر معقولی هر دو دارد . البته بزرگترین کاریکه درین باره داریم ما نا معلوم کردن این مسئله است . که آیا

موت جسمانی سبب فنای قطعی یا موفقی ما میشود ؟ اگر در موجودیت خود به غور مولی متکی گردیم که وجود ما را مرکب از دو عنصر می‌پندارد یکی فانی ودیگری باقی شك نیست که قسمت باقی مستلزم آن می شود که ما عمدهٔ مشغولیت خود را صرف آن کنیم .

از اعماق وجود ما صدائی مخیزد که به مژدهٔ لایموتیت ما بما الهام می‌نماید و این صدا نیز همان صدای ارشادربانی است که در ماتجلی میکند .

• پاسکال •

« تجربه به ما نشان میدهد که بعضی علما و فضلا و حکما با آنکه معتقدند کسانیکه به حیات روحانیه عمر بسر می‌برند بعد از مرگ باز هم زنده اند مع هذا خود شان به بعضی افعال و حرکات نالایقه و تقصیرات تشبث کرده از خوف مسئولیت فردا برای هر کدامی از افعال خود یك عده تأویلاتی تراشیده به آن تطبیق میدهند درین عصر آیا ممکن است که این طور شخص هم در دنیا باشد و جداً فنای جسد را با فنای تمام موجودیت خود توام پندارد ؟

مقابل این فکر مخالف افکار او که جهة حیات اخرویه پرورش داده شده است بایك احتیاج ابدی مستقیماً به آسمان مخالف آن طیران نماید ؟

عقیدهٔ من چنین است اگر دین به اعتقاد و آمال حیات مستقبل انسان ؟ مستند نمی بود باحیات حسنه زندگانی روحانیه استنا دمی گیرد البته این کیفیت هم بافطرهٔ طبیعت زیاده ترموافق می افتاد .

• کانت •

« ـ شك نیست که در شخصیت خود تنها دارای عقل و شعوریم و همین عقل ما زمینهٔ انتظار مارا طرف مرگ پهن می کند . (چون زندگانی بسر شبیه به مرغی است که بمجرد فرصت یافتن محبس قفس را وداع گفته طیران می کند) ماهم بدون اینکه بفهمیم کهاز کجا آمده و به کجا می رویم از این معبد و گذرگاه عمومی می گذریم . ایام گذشته و روز های آتیه از دو طرف بایك تیره گی وظلمت مخوفی ما را احاطه کرده وقتیکه روز های زندگانی به پایان رسیده تشنجات مرگ تمام اعضا وجوارح مارا فرا گیرد احوال گذشته از قبیل آنکه حیات ماسعادت گذشته یانه بدبختی ، اطعمه واشربهٔ لذیذ خورد دیم ونوشیدیم یانه ؟

البسهٔ نفیس در برکردیم یاخیر ؟ دارای ثروت‌بزرگی شدیم یاخیر ؟ حیات عالمانه بسربردیم

یاجاهلانه ؟ ایا بعد ازین از معنا ومفهوم اینطور چیز ها به نظر ماچه میماند ؟

وقتیکه پیك اجل فرارسید نفس واپسین بسختیهای جان‌کندن افتاده رشتهٔ پرسپری(۱) از هم گسیخته روح به مقام ابدی میرود تمام این مظاهر حیاتی از انسان سلب شده و جز یك خاطرهٔ خفیف چیزی باقی نمی ماند ؛ استعمال وعدم استعمال مواجبیکه استعداد مابه ما بخشیده عیناً مانند همین چیز است پس از زحمات دقائق جانکندن که قوهٔ سمی و بصری ما زائل میشود هیچ اثری از تمام همان علل و اسباب سعادت و احتشام سابق الذکر باقی نمانده حیثیتی هم ندارد برای احیای زمینهٔ سعادت و تأمین و سائل حیات ابدی باید ازیك طرف بحفظ استعداد و اهلیتی که جهت حیات روحانیه لازم است بکوشیم و از طرفی به تنمیهٔ استعداد و قوائیکه در مقابل افنای جسد مارا بی قید نگذارد سعی ورزیم .

(هاری جورج)

۶ ـ از وصیت نامهٔ حکمران مکسیکو : ـ

« در کرهٔ ارض برای هر چیز حدی معین شده ؛ بساديده میشود اشخاصی که به انتهای اقتدار، بختیاری ، عظمت ، اقبال بوده اند ناگـاه به زمین خورده بخاك يكسان می شوند . کرهٔ ارض مقبرهٔ وسیعی است که هیچ موجود را موقع نمیدهد تا بطن او را (زمین) قرارگاه تصور ننماید چه نهرها ، سیلاب ها ، آب ها و غیره همیشه بوظائف مقررهٔ خود ها سرگرم و هیچ کدام موفق به عودت در منبع سعادت خود نمی گردند و روبهم رفته همهٔ آنها میدوند تا در سینهٔ بیکران بحر محیط مدفون گردند تمام کائنات در این دار فانی امروز موجود فردا معدوم یا دیروز موجود امروز معدوم است . زندگانی پر از تظاهر این مزارستان مخصوصاً حیات پر از فخر و سرور ، حکام ، گیتی ستانان ، فاتحین ، غالبین ، کشور کشایان صاحب نفوذ هاکه باقتدار خود ها مباهات مینمایند و بالآخره همان‌اشخاص که حاکمیت آنها بهتمام دنیا نافذ و زمرهٔ انسان را وادار به پرستش خود می نمایند ارباب کبر و عظمت ، دبدبه و سلطنت با مقراض انقراض قطع و در اوراق تاریخی جز از انحطاط آنان اثری دیده نمیشود ، گوئی این هـا دود سیاهی بودند از قلهٔ یك و لکان عالم سوز صعود کرده و اند کی در مدت آثار ایشان ازافـکار محو و درصفحات سفید تاریخی جزیکی دونقطهٔ سیاهی باقی‌نبود .

(۱) رشته‌که جسم وروح را به هم اتصال بخشیده تاوقت مرگ قطع نمی‌شود علمای روح آن را پرسپرید میگویند ، « مترجم »

این محتشمها ، عقلا ، حکما ، دلاوران ، بهادران ، قهرمانها ، بختیارها ارباب ثروت ، صاحبان جاه وشهرت وبالاخره این کسانیکه بامحاسن ومزایای خود تمام عالم را بخود مفتون و جهانی را بهت نموده بودند !

هیهات ! آنها اکنون کجا رفتند ؟ ایشان ازچندی باینطرف باغبار سفالات دست وگریبان شدند البته همان احکام مقدره راسلاف ما برما و اخلاف ما هم مقدر خواهد بود .

لاکن شمای آموزین دور اندیش ای امرای معروف ، ای مدیرها ، ای دوستان حقیق ، ای تبعه و اهالی محترم وصادق ! عبرت بگیرید ، مسرور شوید تا تماماً دست بدست داده ازمحو وانقراض ازموت وعروج به آسمان منزه وابدی یعنی برای وصول بخدای کریم سعی کنیم ظلمت آئینهٔ شعاع شمس است برای دیدن نور ستارهها تاریکی شب لازم است .

ته‌نسکو فونه زاکرال که‌پوتل

۱٤٦۰ سال قبل از میلاد عیسی

۷ - برای هر مواود مرگ و برای هر مرگ ولادت کیفیتی است مقدر که اجتناب ازان ممکن نیست پس تن دادن بچیزی که اجتناب ازان ممکن نیست امریست ضروری فریاد فغان عبث و بی فائده می باشد چون اوائل هر چیز غیر معلوم و اواسط آن معلوم و معین اواخر آن غیر قابل فهم است پس چرا انسان اندیشه و فکر و اضطراب را به خود راه دهد گروهی روح را یك چیز عجیبی تلقی می نمایند و برخی در اطراف روح مطالعاتی می نمایند که کاملاً حیرت آور است ولی اگر حقیقت را پرسند هیچ کس نمی تواند معلوماتی ازروح حاصل و تفصیلی از وبدهد . [بلی آیهٔ کریمه : قل الروح من امرربی و او تیتم من العلم الاقلیلا]
نص قرآنی است مترجم

دروازهٔ آسمان تاحدیکه خواهش تست برای تو بازاست پس باید نفس خودرا از کدر آلایش پاك نگهداشته روح خودرا مستقیماً بجادهٔ روحانیت سوق نمائی ، تمام حرکات خودرا از سوق و قایع بلکه برحسب امروار ادهٔ خود صادر نمای از افعالی که ترا بسوی منافع خسیسه میکشاند اجتناب کن به بسیار دقت فرض خودرا اداو و ظیفه ات رابجاکن از اندیشهٔ عاقبت بگذر تامرگ و حیات در نظر تو یکسان باشد .

۸ ـ اگر میخواهی نفس از گناه ها نجات یابد ضعف بدن و شهوات نفسانیه در این راه باتو معاونت خوبی مینماید روح را موقع ی دهدکه بدون اساس تو همیشه سعی در خروج از بدن نموده از قید اتصال مابدن نجات یابد و بصورت انفراد و تجدد بخدای تعالی قریب گردد ؛ وقت خودرا همیشه ازگناه پاکیزه دار تاتمام آلام و اضطراب و امراض و بالاخره هر نوع آفات و فلاکت های جسمانی و حتی مرگ برای تونوعی از خیر و سعادت گردد . و اگر این آرزو ها در تو نماند اگرچه جسداً ضعیف ، بیروحی ی میری و لی روحاً تولد، نمو وتکامل‌ی‌نمائی .

فلك برمایه داران من و ما باجها دارد
عدم شوتانه بینی گیرو دار حکم تقدیری

باقی دارد

بزرگی و عظمت یك مملکت منوط بوسعت خاك آن نیست بلکه مربوط باخلاق و روحیات اهالی آنست . (گلبر)

اقوام و ملل تا صاحب افراد بااخلاق نباشند هرگز صاحب و حدت و قدرت و عظمت نخواهند شد .

نمونه و سرمشقی که دایما درمقابل چشم طفل قرار گرفته است مادر است .

باسر دمان نیك مصاحبت کن تاخودت هم‌یکی ازآنان بشمار روی .

همیشه لااشخاص نجیب پیروی نماوازآنها چیزی بیاموز

ادب ، و انشاء

(۳)

نگارش سید مبشرخان طرازی

(کیفیت شروع درعمل موضوعات انشاء)

چون برای تو انشاء موضوعی عارض گشت ، لابد دران حال بدو چیز منوط ومحتاج خواهی شد .

۱ : تفکر واین وسیلهٔ انشاء است ، ۲ کتابت ، و این رکن و قوام اوست ،

وچون ساعتی دراجزاء موضوع وکیفیت تألیف عبارات متعلقه ، و تعبیر از معانی مرجوعهٔ آن (پس از استیلاء احساس اجزآء) فکر و غور نمودی ، و اجزاء موضوع را بر جمیع وجوهی که ـ در ساحهٔ مقصود ممکن بود تقلیب دادی ، صورتی چند برای هر جزئی از اجزاء موضوع در خیال تو تولید میگردد ، که صور مذکوره در تادیهٔ جزء موضوع مانند تفاوت صور منظوم در حسن وقبح متفاوت خواهد بود ، بطوریکه بعض آن (بسبب تأثیریکه در حواس باطنه دارد) برای نفوس مستمعین وقلوب مطالعین مستمیل ؛ وبعض آن موجب نفرت ، وبعض آن بین بین میباشد ، چون صور مختلفهٔ مذکوره درخیال تو تشخص وتعین نخود حاصل نمود دران حین بهدایت عقل (که ممیز حق و باطل ، و سالم و سقیم ، و مناسب و غیر مناسب ست) از همان صور متشخصه صورتی را انتخاب خواهی کرد که در حسن تأدیهٔ غرضی که مناسب مقام و لایق موضوع است دارای مکانت رفیعه بوده باشد .

مثلاً ـ اگر مقام ، مقام تحریض بر قتال بود ، انتخاب خواهی کرد صورتی را که احساسات

را به هیجان آورده نفوس سامعین و قلوب مطالعین را برای دلیری و اقتحام خطرهای روحی سوق و تحریض تواند نمود ،

و اگر مقام مقام افادهٔ فرح و تسلیهٔ خاطر بود ، انتخاب خواهی نمود صورتی را که باعث انشراح صدور و آرای دیده ها ، و در خشانی روحها ، و زوال احزان ، و تسلی خواطر مستمع و یا مطالع تواند شد ،

و اگر مقام مقام وصف ومدح بود انتخاب خواهی کرد صورتی را که ازشوائب کذب مصئون و از جنب افراط و تفریط خالی بوده در انظار صحیحه ناظرین و افکار سلیمهٔ متفکرین حائز قبول و نایل تحسین تواند گشت .

و اگر مقام ، مقام طلب وصال بود انتخاب خواهی کرد صورتی را که بألفاظ لذیذهٔ متناسبه و باوضاع شکستگی متعاقبهٔ خود ، بالخاصه به تقادیر انفعال و تأثری که ضمناً افاده می نماید جالب و مستمیل قلب مخاطب بوده باعث کامیابی تواند شد .

و اگر مقام ، مقام وعظ و تذکیر بود انتخاب خواهی نمود صورتی را که بحسن اسالیب مبنوی (لفظی) و به جودت مناهج معنوی ، و به دلائل واضحه ، و بشواهد قاطعهٔ خرد قلوب مخاطبین ، و یا مطالعین را تلیین داده به قبول وعظ و تذکیر و به معانقهٔ نصح و تقریر تو - وادار تواند ساخت .

و اگر مقام ، مقام فخروحماست بوده صورتی‌را انتخاب خواهی‌کرد که معبر أوصاف حقیقیهٔ وخصال‌جبلیهٔ - تووقوم توبوده ازجهتی درقلوب أعدآء وخصوم‌مهیج دهشت وهرم ، وازجهتی - عندالامتحان والتجر به بموافقت قول بر عمل کسب سر خروئی توانی نمود ، و علی هذالقیاس در سایر مقامات و موضوعات انشاء .

و پس از تشخص صور مختلفه و انتخاب مناسب آن ، باید برای افادهٔ و اظهار موضوع در باب حسن تألیف و زیبائی ترکیب صور منتخبهٔ اعتنای درستی داشته باشی ، بطوریکه مجموع تالیفات موضوع در افادهٔ غرض و ایضاح مقصود سلیس و روان بوده بدون - علاج و تعب و تصرفی (مثل حذف ، تقدیر ، تاویل) به روح مستمع ، مجبارات ، و به ذوق مطالع عاشئت داشته باشد ، به این اصول میترانی که به ذریعهٔ قلم صورت معقولهٔ را در صورت و لباس محسوس‌مناسبی اظهار بنمائی ، و به حسن قبول و تحسین اهل صناعت ادب نائل شوی .

ارکان کتابت

باید دانست که برای کتابت (نویسندگی) رکنها ئیست که در هر کتاب (و یا مقال) بلیغ و مشاق از ایداع و استعمال آن چارهٔ نیست .

رکن اول

باید مطلع کتاب دارای جدت و ابتکار و رشاقت باشد ، و حقیقةً مؤلف و نویسنده آن است که مطلع و مقطع مؤلف و نوشتهٔ خود را اجازت نموده مضامین مطلع را به مقاصد مبنی ساخته ، طرفین را باهمدیگر تطبیق بدهد ،(۱)

رکن دوم

باید انتقال مؤلف و نویسنده از معنی به معنی دیگر بواسطهٔ رابطه باشد که دارای تعلق و مناسبت بین بین بوده رقاب معانی مختلفه را بایکدیگر مربوط ، واز اقتضاب و انقطاع محفوظ داشته بتواند .

رکن سوم

در الفاظ تالیفیه مؤلف (یامقالهٔ) از انتخاب الفاظی که بسبب کثرت استعمال و تداوله و سم کهنه‌گی را فراگرفته است احتراز باید کرد ، مرادمن این نیست که الفاظ همه غیر مستعمله (غریبه باشند ، زیرا غرابت (۲) الفاظ درصنایع ادب عیب بوده، یکی ازموانع فصاحت تالیف است ، بل مرادمن این ست که الفاظ مستعملهٔ را نجه را به سبکی مسبوک بایدنمود که مصدر گمان سامع و مطلع گردد که این همه غیر آن الفاظی است که در دست اهل قلم تداول دارد (باآنکه از الفاظ متداوله ست) ودرینجاست‌معرکه فصاحتی که مظهر ظهور براعت خواطر و مصدر صدور شجاعت اقلام تواند شد ، و حقیقةً این مقام بعید المنال ست که خاطر هر نویسنده نتوان در یافت ، ودقیق الاشکالی ست که قلمی از زلات دقیقهٔ آن خالی نتوان شد ، واحتیاج خواهد برد به لطافت ذوق ، و شهامت (بزرگی ، و چستی) خاطر ، و معلومست که هر خاطر تااین در جه براق ، درخشان نتوان گشت (ذالك فضل الله یؤتیه من یشاء)

---

۱ مثل صنعت براعت استهلال ، (طرازی)

۲ غرابت الفاظ را در آینده در تعریف و بیان حقیقت فصاحت ایضاح مینمایم ، (طرازی)

افادهٔ مهمه

گمان مبر که من توجه ترا بطرف تحسین الفاظ جلب نموده جنبهٔ معانی را در ساحهٔ اهمال و عدم اهمیت گذاشته ام بطوریکه الفاظ به او صاف زیبائی و ملاحت موصوف بوده ، معانی مطلوبهٔ آن در آن مقام به الفاظ خود مساوی و همپهلو نباشند ، زیرا این نیز در صنعت ادب عیبی ست که مستحق اعتذاری نیست ، والا ، مثال آن صورت زیبائی خواهد بود که صاحب آن ابله و بلید (۱) ، و یا گلی خواهد بود که بوئی نداشته ، باشد ، وحقیقة غرض از تحسین الفاظ جلب قلوب ست بطرف قبول معانی مطلوبه وتمانق آن ،وزیبائی وحسن وبهجت الفاظ وسیلهٔ حسن قبول ومرغوبیت معانی است درنزد سامع ومطلع ، وآنچه مطلوب اصلی است مضامین ومعانی است ومعلوم است که صورت موزون بدون سیرت مقبول دارای قیمتی نیست، چه خوش گفته شاعری که

صورتت را چه کنم چونتو نداری سیرت   که بیك جو نخرند صورت بی معنی را

خلاصه آن است که باید الفاظ مشار الیها برای معانی شریفه و مضامین عالیه (مثل جسم به فضائل باطنه احاطه مفیدی داشته در ساحهٔ ادب ومیدان اهل آن علویت معانی وبلاغت آن را تمثیل کند ، بااینکه تحصیل وایجاد معانی شریفه بروجهی که اشارت رفت از تحصیل وانشاء الفاظ مشارالیها آسان تراست ، بدلیل آنکه بسیار معانی شریفه در بین سوفیهائی که از ارباب حرف وصنایع وبایع وشراء بوده از صناعت ادبی بهرهٔ ندارند به تصادف میاید ، ولی همین قدر - عیب دارند که دربین معانی مدلوله و الفاظ دالهٔ آن جفت کاری را بخوبی انجام داده - نمی توانند ، پس ماگفته میتوانیمکه مردمان همه در استخراج معانی (به قدر منزلت ذکاوت فطری خود) اشتراك دارند ، زیرا جهالت جاهل ویابی بهره گی آن از صناعت ادبی - نمی تواند که مانع تأثیر ذکاوت فطری ، وفراست انسانی آن گردد ، ومعلوم ست که - استخراج معانی شریفه از قریحهٔ انسانی بوده ، آنهم (اساساً) بذریعهٔ ذکاوت است - نه بوسیلهٔ تعلم، وحقیقت این است که تعلم بدون ذکاوت تأثیری ندارد ،

ضمیمه

در کتاب صناعتین بعنوان «کیفیة نظم الکلام» مینگارد چون خواستی که کلامی (سخنی)را به زیر تحریر بیاوری ، معانی آنرا در دل خود خطور بده و ملاحظه کن ، وبرای تعبیر آن الفاظ کریمه را اختیار نموده صوری را که در متخیلهٔ خود تصویر نمودی در لوحهٔ قوهٔ ذاکرهٔ خود محفوظ دار .

---

(۱) مشتق از بلادت که ضد ذکاوت است ،

تا استعمال و تناول آن ، درحین احتیاج به تعبیر مقصود، بتو آسان بوده (۱) تطلب آن باعث تکلف و مشقت نگردد ، و تا حدیکه در قریحهٔ خود جوانی نشاط و حدت رغبت را احساس داری در تحریر موضوع و انشای مقصود دوام بده ، و چون در قوهٔ از قوای خود استیلای فتوری ، و یا تخون ملالتی را حس نمودی ، باید از دوام تحریر و مداومت انشاء خود داری کن ، و تنفس (تفریح) نمای ، زیرا کلام طویل با وجود ملالت در حکم قلیل است و سخن نفیس با وجود بی طاقتی در حساب خسیس ، به علت آنکه درحالت فتور و ملالت بمقتضای طبیعت بشری غالباً بی اعتنائی عارض گردیده موجب ذلت ، و باعث قلت تأثیر خواهد گردید ، و حقیقتاً خواطر انسانی مانند سر چشمه هاست ، که چون در اخذ آب ، صنعت تدریج و حرفت تناوبرا پیش گرفتی ، لابد سیراب خواهی شد ، ومنفعت خواهی گرفت، اماچون ازحد برامدی ، و در اخذ آب احتیاط ننمودی، سرچشمه های طبیعی آن خشك گردیده ، ازمنافع منبی محروم خواهد ماند .

وباید ازتوعر (سختی) احتراز نمائی ، که توعر موجب تعقید (پیچیدگی) است، و تعقید مهلك معانی ومعیب الفاظ است، وکسی که ابراز معانی شریفه را در ساحهٔ آدب خواهش دارد ، باید برای تعبیر آن الفاظ کریمه را انتخاب نماید ، که معانی شریفه مستحق الفاظ شریفه است ، « الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات » وپس از فراغ چون دیدیکه لفظی از الفاظ موضوع ، بموقع خود واقع ، وبه مصیر خود صائر ، وبه محل خود حال ، و بسالك خود منسلك نبود ، بلکه در آن موقع خود مضطرب بوده حسب اقتضای قانون ادب ازان موقع تفرقی دارد ، فوراً ازان موقع غیر مناسب نقل بده که غصب مکان ، ونزول درغیر اوطان ترا حکمی ندارد ، و حقیقتاً ایراد الفاظ در غیر مواقع مناسبه تکلف است، واگر درتحریر موضوع انشاء مقصود قریض شعر منظوم را تعاطی نکردی ، ودر اختیار کلام منثور تکلف ننمودی ، هیچ احدی ازادباء عیب نخواهد کرد ، بالعکس چون تعاطی وتکلف کردی (بانکه درفن ادب حاذق و مطبوع ، و در شان ادبی خود محکم وبصیر نبودی) عیب خواهد کردترا کسیکه عیب تونسبت بهعیوب آن کثراست ، واستهزآء خواهد نمودترا شخص که رتبهٔ ادبیهٔ آن ازرتبهٔ توپست تر .

وچون دراول شروع ، طبیعت توبرای نظم (۲) کلام مساعت ننمود ، وباوجود اجالهٔ فکر سرکشی کرد ، عجالت مکن ، ومهلت بده ، وپس از اندکی درنگ معاودت بنمای که ـ درقریحهٔ

---

(۱)جستن به سختی ،

(۲) مرا دازین « نظم کلام » دراینجا مطلقاً ترکیب وتألیف است بطریق استعاره ، (طرازی)

خودنشاطی‌را احساس کرده باشی ، دررین حین ازطرف طبیعت اجابت خواهی دید ، واگرباوجود تفریح وطول امهال ودر تنگ درامتناع و سرکشی خود اصرار نمود ، پس انتقال بکن از صنعت و.وضوع مشروع (مثلاًتاریخی) بسوی صنعت وموضوع دیگری (مثلاًاخلاق) که بهطبیعت توس‌نو بتروبه قوهٔ تو سبکتر باشد، وباید أوزان معانی‌را کامل بشناسی تادربین آن واوزان مستمعین، وبین معیارهای مقامات موازنت بکنی، وتخصیص بنمائی برای هرطبقه کلامی ، وبرای هرحال مقامی‌را ، تاتوانی کهمعیار های معانی را بروفق معیار های مقامات ، و قدر های مستمعین را براندازهٔ قدر های حالات قسمت بدهی ، چه خوش گفته صاحب این مقال که لکل مقام مقال ، ولکل مقال رجال ،

(طریق تعلم کتابت)

طریق تعلم کتابت (آموختن نویسنده گی) به سه قسم انقسام دارد که تفصیل آن قرار ذیل‌ست .

(قسم اول)

نویسنده نوشته جات متفرقه متقدمین راتصفح نموده ، دروضع الفاظ واستعمال معانی - براوضاع مرسومهٔ آنها مطلع میگردد ، پس ازان بآنها تقلید واتباع مینماید ،

واین درنزد من پست ترین طبقات کتابت « نویسنده گی » است :

قسم دوم

اقتراحات جیدهٔ خود راکه عبارت از تزئید حسن کلام است (چه در تزیین مبانی و چه در تحسین معانی) باوضاع کتابت ، و اسالیب تالیف متقدمین خلط داده اوضاع تالیف و ترکیب خود را زیبائی تازهٔ ببخشد .

و این از طبقهٔ اول بلند تر بوده ، در نزد اهل صناعات ادب پسندیده تر است .

قسم سوم

بدون تصفح نوشته جات متقدمین ، و بدون اطلاع بر اوضاع مرسومهٔ آن ، برای حفظ

چندی از دواوین منظومهٔ فحول شعرآ (۱) و آثار منثورهٔ کبار ادبآء که غالباً تراکیب نظم، و تالیف نثر آنها مبنیٌ و معنیٌ جیدو زیبا میآید صرف همت بنماید، پس‌ازان به اقتباس‌تتبع شروع کند، و شکی نیست که در اوائل حالات نویسندگی گاهی خطا خواهد نمود و گاهی صواب، حینی ضلالت خواهد دید، و حینی هدایت، مع ذالك پس از ممارست اوضاع متفرقه، و مداولت شئون متفننهٔ صنعت کتابت (نویسندگی) برای حسن اجرا و زیبائی اداء، و پیشرفت صنعت مشروعهٔ خود طریقهٔ مقبول را افتتاح خواهد کرد، که در فصاحت مبانی، و بلاغت معانی مقبول خاص و عام تواند گشت، و تدریجاً در فن ادب و انشا ترقیات شایانی خواهد دید.

شمار این طریق، و مادهٔ امتیاز این اسلوب، ابتداع، اصطناع، اختراع، ابتکار، بوده، در طریق نظم، و اسلوب نثر آن هیچ یکی از اسالیب مرسومهٔ متقدمین شرکتی نخواهدداشت، و این طریق را طریق « اجتهادادبی » و صاحب آن را پیشوای فن ادب توان گفت، لیکن غایت مشکل‌الوصول، و صعب‌الحصول بوده، غیر از صاحب لسان همام، و قلم رقام بر ایجاد و اقتحام آن قادر نتواند شد.

ایضاح

باید دانست که، مراد من ازین طریق، این نیست که صاحب این طبقه نوشتهٔ ـ نخواهد کرد مگر بطور اقتباس و تتبع زدواوین شعراء، و آثار ادبآء ـ بلکه مراد من این است که چون دواوین معتبره، و آثار معتمدهٔ شعرآء و ادباء عصر قدیم و جدید را حفظ کرد، برای اطلاع معانی، و کشف اسرار، و تفتیش دقائق ادبیهٔ آنها بذل جهدو صرف همت خواهد نمود، و پس از تقلیب ظاهر و باطن و کنجکاوی، بالضرورة درانشا آت مشروعه، فیوض اجتهاد شخصی توالی خواهدکرد، دران حین بر مدرکات قریحهٔ غریزه و قوهٔ اصلیهٔ خویش از تاثرات مادات و اوضاع محفوظه معاونت خواهد گرفت،

---

(۱) برای خواهشمند ادبیات عربیه، واصول ادب وانشاء آن حفظ قرآن کریم، که افصح کلمات عرب، وابلغ نثریات ادب بوده، بفصاحت فوق الطاقه؛ وبلاغت فوق البشریهٔ خود فصحاء عرب، وبلغاء ادب را مسکوت ساخته است، ضمیمه میگردد،
طرازی

وطن

از طبع جناب مستغنی عضو
انجمن ادبی کابل

خامه دروصف وطن چند گل افشان نشوی — چند در فکر وطن سر بگریبان نشوی
حرف اصلاح وطن سر کن و با خاطرجمع — مینویس اینکه وطن ماز پریشان نشوی
لمهٔ مهر درخشان بودت نور فشان — همچو خورشید چرا روشن و تابان نشوی
پیش راه تو بود شمع هدایت روشن — پس چرا همچوشب جشن چراغان نشوی
نیست آن عصر طربخیز کنون ایدل تنگ — که ببالی بخود از عیش و بیابان نشوی
باغ پیرای چنین نادر و شایان داری — چه خیالست وطن رشك گلستان نشوی
گلشن کابل ما را که بود رشك بهشت — نیست رنگی که گرش بینی و حیران نشوی
زین مربی که تو داری بحقیقت امروز — چه محال است چرا همسر جاپان نشوی
بترقی کشدت خسرو بیدار غیور — مترقی ز چه ای دولت افغان نشوی
استواری باساس تو دهد شاه حکیم — نتوان گفت وطن مایهٔ عمران نشوی
شور افغانیت آن گونه نگردیده بلند — که برین خوان هوسخیز نمکدان نشوی
فصل گلجوش ترقیست وطن را اکنون — ای بهار طرب و عیش زمستان نشوی
کندت میل بدانش همه اولاد رشید — نشود اینکه کنون مایهٔ عرفان نشوی
یادت آید چو بر آفاق وطن ابر نفاق — ایدل ازدرد چرا خونشده گریان نشوی
ز خلاف دو سه دم پیش وطن میگرئی — ترسم اید یدهٔ تر موجب طوفان نشری
حال دلگیری آن عهدت اگر یاد دهم — ترسم ایخانه بمن تنگ چوزندان نشوی
اگرت یاد دهم ظلمت آن عصر سیاه — بمن ایصبح وطن شام غریبان نشوی
آه اگر یاد کنم زان غم دلگیر کنون — حجلهٔ وصل به من کلبهٔ هجران نشوی
شرح آن غصهٔ جانسوزت اگر عرض کنم — بعد ازان سوختهٔ آتش سوزان نشوی
نتوان در دوجهان یافت ره فوز و فلاح — اگر ازصدق و یقین پیرو قرآن نشوی
وعدهٔ صدق عمل میکندت کار درست — لیك شرطاست که ازوعده پشیمان نشوی
انس با اهل وطن گر نمائی از صدق — صورتی هست ولی معنی انسان نشوی

دامن علم بچنگت آیدت ای نیک سرشت | لیك با جهل اگر دست بدامان نشوی
یارب ایدولت با صلوت افغان نفسی | بی شهنشاه زمان نادر افغان نشوی
یارب ای ملت بیدار غیور افغان | زبردست من وما سخرهٔ دو نان نشوی
گلشنت پر گل وسرحد و ثغور آبادان | ای وطن رهگذر دشمن نادان نشوی
منبع علم وهنر گردی و مسکان فضلا | جز همین سلسله را سلسله جنبان نشوی
چون درین عصر طربخیز تو ایطبع روان | از پی قوم دعا گوی وثنا خوان نشوی
کی بلطف سخن قوم توان پی بردن | تا بطرز لغت قوم زبان دان نشوی
همچو طوطی بمثل گرچه سخنگوی شوی | همچو مستغنی خوشگوی سخندان نشوی

صباوت

از آثار شاعر وفیلسوف شهیر
تولستوی

ترجمه و نگارش آقای
م. صفر وکیل نورستانی

ای ایام مسعود صباوت ! ای روزگار محبوبیکه هیچ بازگشتن نداری !! چرا ترا دوست نداشته و چسان بیاد آوریت نه نازم !! تذکار تو هروقتی قلب مرا مشعوف وخاطرم را مسرور میسازد !

ای صباوت ! خاطره هایت برای من یك سر چشمهٔ شیرین محظوظیت است .

ای صباوت ! در زمان سعادت اقرانت روحم آزاد و دلم شاد یبود ، غم و اندوه را نمیشناختم با اندیشه و فکر سروکاری نداشتم ، بطور خاطر خواه بهر طرف میکردم ، بقدریکه مائل بودم در هر جا ی نشستم و هر کجا ی بودم. همان روز هایت مانند یك خواب شیرین تا هنوز بخاطرم باقی مانده !! هر قدر که از من دوری میجوئی به همان اندازه ها غم ها ، الم ها به من تقرب می نمایند و حسرت فراق تو گریبان گیرم شده و بدون اراده اشك ها می ریزانم .

هنوز بیاد دارم ایام با سعادت توا که بچوک کوچکی مقابل میز چای خوری نشسته پیالهٔ شیر خود را با قند می‌نوشیدم . گاهی خواب بر من غلبه جسته و چشم هایم را میفشردم و ازجائیکه نشسته بودم حرکت کرده نه می‌توانستم .

سخنان ما در مهربان خود را گوش میدادم و میشنیدم . آواز خوش ما در مهربان من بدلم اثراتی بخشیده و مراحظوظ ومسرور مینمود . گاهی بحال نیم خوابی بدقت بطرف مادر خود میدیدم که بسوی من به نظر شفقت دیده و تبسم مینمود . هر وقتیکه مادر خود را باین حال میدیدم بسیار مسرورو ممنون میگردیدم .

گاهی بحال نیم خواب و چشمانی نیم گذاشته بطرف مادر خودمیدیدم مانند یك نقطه کمك خوردیکه به جسامت یك دکمهٔ باشد به نظرم میخورد چشمان خود را زیاده تر می بستم اما شکل و سیمای مادر من به همان جسامتیکه بود تغییر نکرده و مانند کسیکه عکس خود را در مردمك چشم مشاهده نماید به نظرم شکلش جلوه مینمود . از جای خودبپا ایستاده و بچوکی گك خوشنمای خود می‌نشستم .

مادر مهربان من ـ مرا مخاطب نموده و میگفت : (نیکولنیکه) بازترا خواب میبرد تواگر به بالا بروی بهتر است

من خواب مادر خود را بیك کلمهٔ نامفهوم وجویده میگفتم :ـ من خواب نمیکنم مادر جان ! اما قوت جواب صحیح زمان صباوت پلك های چشمم را بهم چسپانده و غلبه نموده بعد از یك دقیقه مرا بطوری غیر ارادی میربود و تاکسی مرا بیدار نمی‌ساخت شور خورده نه می‌توانستم .

حینیکه در عالم خواب فرو وخفته می بودم احساس مینمودم که دستهای لطیف و نازکی بجانم تماس کرده و در تماس اولین آن را بی اراده خوب قبضه نموده و فشرده و بلب های خود گذاشته و میبوسیدم .

بعد از اندکی این وضیعت حال خود را تبدیل داده و بقراریکه مادر من وعده داده بود که بعد از سوختن و تمام شدن یك دانه شمعیکه روشن بود مرا بیدار نماید لهذا درقرب وقت بیداری بچوکی گك من که بالای آن مرا خواب برده بود خود را نزدیك نموده و بدست های لطیف و عزیز خود مرا نوازش میداد و بسر و موهای من دست میکشید .

آواز شیرین مادر خود را از بالای سر خود میشنیدم که میگفت :

بیدار شو روح من که وقت بیداریست ! برخیز و بالا برو ! !

نظرهای با ستغناه من بدون آنکه خلق مادرم را درهم کند بیشترمحبت وشفقت اورا جلب مینمود.

من آهسته حرکت نموده ودست های اورا بشوق می بوسیدم . باز مادرم میگفت :-

بیدار شو فرشتهٔ من فریاد نموده وبیک دست لطیف خود از گردنم گرفته و مرا حرکت میداد ومن بابن سبب کمی می رنجیدم . این او طاق دارای کمی روشنی بوده و یك سکوت تام بداخل آن حکمفر مابود . از حرکت دادن وبیدار نمودنم رنجشی برایم حاصل شده بود مادرم نزدیك من نشسته ومن آواز او را میشنیدم . . . .

همهٔ این حرکات مادر شفقیم مرا وا دار مینمود که زود ازجای خرد برخاسته و دستهای خودرا بگردن او حایل کرده وبخود کشیده سر اورا بسینهٔ خود آورده وفریاد نمایم : . . .

آخ ! مادر عزیز و شیرینم ! ! من ترا بسیار دوست دارم . . مادرم تبسم نموده وبیك شفقت ومهربانی بهر دو دست سرم را گرفته واز لبهایم میبوسید وبالای زانو های خود میگذاشت .

آیا تو مرا بسیار دوست داری ؟ مادرم مرا مخاطب نموده و بعد از یك دقیقه خاموش شده میگفت توهمیشه مرادوست داشته باشی وهیچ وقت فراموشم مکن !!

وقتی که تو بیمادر هم شدی مرا فرا موش نکنی ! آیانیکو لنیکه مرا فراموش نخواهی کرد؟!

و باز صورت لطیف مرای بوسید .

من فریاد زده وزانو های مادرم رابوسیده واشکها ازچشمانم جاری میگردید . این اشکها اشکهای شاد مانی و اشکهای مملو بامحبت بود . . .

بعده بقراریکه مادرم آرزو داشت به بالا رفته و چنین خوابی را دو بر نموده به مقابل معبود خود ایستاده و بیك حس صدق واخلاص خود نیاز مینمودم : خدا یا ! ! پدرومادرم را در حمایت خود نگهدار . . .

سپس در بستر خواب خود را حت کرده و به لحاف کوچك خود خود را می پیچانیدم . بروحم تازه ودلم خوش بود خیال وتصورات من یك دیگر رالتعقیب نموده میرفت . . . تصوراتمن عبارت از یك عشق پاك وآرزو ویك سعادت آینده بود

کارل ابو اینچ را (معلم من) باروزگار سیاه وبخت برگشتهٔ او بخاطر آورده و یاد میکردم وبه حال او بسیار تاسف نموده و بدرجهٔ متأثر میشدم که اشکهایم میریخت و دران حال بخاطرم میگذشت خدا یا برای او سعادت اعطاء فرماء ! وبرای من توفیق بده که او را معاونت وکمک نموده وباعث غم غلطی او شوم .

خدایا من به تمام قوهٔ خود حاضرم که خود را برای او فدا سازم ! !

بازیچه گک های من که یك خرگوشك و یك سگك چینی بوده در یك کناره تکیه خواب من ایستاده بودند . بطرف آنها به تعجب میدیدم . . .

باز نیازمینمودم که خداوندا برای تمام مردمان بهفضل ومرحمت خود سعادت اعطاً وعموم بیچاره گان را به نعمت راحت نائل گرداند .

حینیکه از یك پهلو به پهلوی دیگر میگردیدم خیال وتصورات من بهم مخلوط شده و افکار زیر وزبر میگردید ، آرای ، آهسته گی وبادیدهٔ نمداو باین صورت بخواب میرفتم .

آیا باز عودت خواهد نمود همان تازگی ، بی پروائی ، آرزوی عشق و محبت و قدرت وفاء که در زمان صباوت شامل حال واحوال من بود ! ؟

آیا کدام وقت بهتر ازان زمانی شده میتواند که دو فضیلت خوبترین که یکی آن یك شادمانی بی آلایش و دیگرش آرزو و هوس عشق بدون ریائی باشد یگانه سبب حیات ما شده بتواند ! !

آیا آن التماس های با حرارت من کجا است ؟ آیا آن تحفه های خوبترین و ریختاندن اشکهائی بی آلایش تسلی نخشم را چه شد ؟ ؟

آخ ! ای حیات ! چقدر اثرهای سنگین در قلب گذاشتی که ریختاندن اشك ها و شادمانی های ایام مسعود صباوت از من جدا شده ومفارقت نمودند :

آیا حقیقتاً چیزیکه برای من باقی مانده تنها عبارت از یك خاطره های آن زمان مسعود نیست؟ ! !

مخمس

ازطبع رستم خان پنجشیری شاعر نو

دوش درمجلس ما خسرو خوبان آمد
رشك خورشید جمالش مهٔ تابان آمد
خاص مرغ دلم از شوق بطیران آمد
ز نسیم سحری سوی گلستان آمد
(ورق گل منظردید خوش الحان آمد)

باعث نظم من اینست ازین گفت وشنود
اول کار ترقی ز مسلمانان بود
نورعرفان زکمالات وهنر رخشان بود
روز تا روز کمال و هنرش می افزود
(عاقبت رنج و نفاق بعجبان آمد)
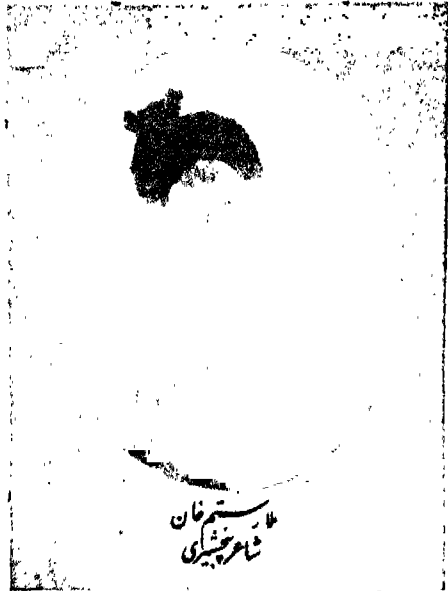
حسد انگیز سهم گشت مسلمان افسوس
دور شد فن وکمال از کف یاران افسوس
وحشت وجنگ وجدل بین عزیزان افسوس
خصهٔ مثل قیان ماند پریشان افسوس
(اثر کین و جدل تا بخراسان آمد)

ظالمان برسر مظلوم چنان شد جابر
ناجی ملت دین زامر خدای قادر
پنج اختر صفت ار برج فلك شد ظاهر
حل این مشکل ما کرد محمد نادر
(تاج شاهی بسرش حافظ افغان آمد)

شکر الله که محب مقصد ازین حاصل شد
مالك کشور ما پادشهٔ عادل شد
روز وشب در طلب علم و هنر عامل شد
آفتابیست کز و ظلمت شب باطل شد
(رستم عاجز ازین مژده ثناخوان آمد)
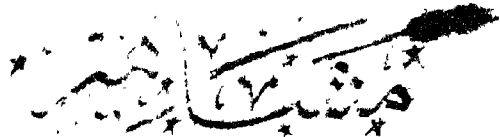
نگارش سرورخان گویا

شعرای افغانستان

در حدود قرن ٦ هجری

ابو علي ابن حسين مروی :

صاحب لباب الالباب اسم شاعر و پدر او را بسیاق ذیل نگاشته میگوید : السید الاجل ابو علی ابن الحسین المروزي و چنانیکه عادت صاحب لباب الالباب است باقی شرح حال شاعر را درپردهٔ خفا گذاشته نسبت به رتبهٔ شاعري و مقام ادبی او کلمات اغراق آمیزی می نگارد رو یهم رفته از نگارش مختصر عوفی معلوم می شود که وی قبل از عازم شدن بصوب هند درسفر های که درحدود سنه (٦٠٠) هجری به اکثر شهر های خراسان کرده و بیشتر افاضل و شعراء آن عصر را دیده ؛ درضمن مسافرت خویش شاعر مذکور را در مدت اقامت خود در نیشاپور دیده و زمانی باهم محشور بوده اند ، چنانچه می نویسد . مدتي در نیشاپور با او اتفاق مجالست ومجاورت افتاده بود وهمین قول عوفی سبب آن شده که صاحب مجمع الفصحا موطن او را ازقول عوفی نیشاپور گفته است ، حال آنکه عوفی او را صراحتهً شاعر مروزی خوانده نه نیشاپوری ونیز از نگارش عوفی معلوم میشود که ابو علي مروي مداح سلطان سکندر که از سلاله سلطان تکش است بوده وقصیدهٔ که یك مطلع آن درلباب وچند بیت آن

درمجمع درج است در مدح آن پادشاه [illegible] است و [illegible] بصابور [illegible] داشته درسنهٔ (۶۰۰) ابوعلی در قید حیات بوده

نمونهٔ کلام :

بهار

از صبا وقت سحر بوی جنان می آید
کاین صبا از طرف عالم جان می آید

عاشق روی گل ارنیست صبا بلبل وار
از چه آشفته و شبگیر نهان می آید

نظری کن بتصاویر سرا پردهٔ صنع
تا که هریك بچه شکل وبچه سان می‌آید

پیر نا کشته بفته است که بر روی چمن
منحنی پشت زبار حدثان می آید

سر دامادی گل دارد بلبل که بلاف
پر و سیم کف وکیسه چوکان می آید

باسحر خوش ز پی عشق چو مستان که صبح
یا سمن ترك کله چاك زنان می آید

لاله چون یوسف آلوده بخون پیراهن
جامه مالیدهٔ آسیب زمان می آید

ابربا چشم تر و صاعقهٔ سینه چو شمع
آتش افروخته و آب فشان می آید

لاله پروردهٔ آن شیر نبات انگیز است
که ز پستان سحابش بدهان می آید

سرو آزاده چرا بر سرپای است مگر
در رهٔ بندگی صدر جهان می آید

نالهٔ رعد چرا می شنوم از لب ابر
گرنه از غیرت دستش بفغان می آید

در مدح سلطان سکندر

زهی از روی شمشیرت قوی پشت مسلمانی
سلیمانی و امرت را مسخر انسی و جانی

به پیش صیت احسانت که پیمودن عالم
صبا راپای برسنگ آمدست ازتنگ میدانی

ترا زیبد که هرروزی برای بندگی تاشب
نهدچون سایه پیش خاك درخورشید پیشانی

اگرخان خطا با توز کیش خود برون ناید
صواب آنست کز تیغش کنی خود وزم قربانی

رباعی

چون خاك درت شد عك ديدهٔ من   بشناس حقوق نمك ديدهٔ من
بنگر كه هنوز نقش روی غم تست   در آئينه مردمك ديدهٔ من

وله

گرديده رخ تو خواست پر نورش دار   وز گريه چو تر شود زخود دورش دار
وردل هوس قامت چون سرو تو كرد   او را سر راستی است معذورش دار

* * *

محمد ابن عمر فرقدي :

شاعر معروف زمان خود بوده و در خراسان بكمال هنر وقوت فضل اشتهار داشته و بدربار شهنشاه معرف افغانسان سلطان غياث‌الدين محمد ابن سام غوری اختصاص داشته وبقول عوفی اشعار معمول او دران بارگاه مقبول افتاده بود.

نمونه اشعار :

درمدح سلطان غور

ای تيغ توبی محال تاخير   چون تيغ سپيده ام جهانگير
در عالم كهن يك جوان بخت   مثل تو نداد گنبد پير
ای بردر بارگاه جاهت   مه حلقهٔ چرخ همچو زنجير

وله

كس ازملوك جهان يادگار تيغ و قلم   نبوده است مگر شهر يار تيغ و قلم
ملك محمدسام جهان ستان كه فزود   بفر يمن يمينش يسار تيغ و قلم
گهی بنفشه دهد گاه لاله آرد بار   زبيدو نر گس بی برگ و بار تيغ و قلم
برجسو دو رخ بد سگال او دارد   زردی ونه كبودی شعار تيغ و قلم
يكی بخندد برد شمنش يكی گريد   برزم و بزمش اين است كار تيغ و قلم

فروغ لون رکاب و نگین او در رد — ازان‌شده‌است جهان‌خواستار تیغ وقلم

بسی کشید جهان انتظار دولت او — چنانکه دانش‌وداد انتظار تیغ و قلم

چوسیل و صاعقه‌کوشنده‌ست وجو شنده — بغرق و حرق عدو یت دویار تیغ و قلم

بزهر و قهر برا ری همی هلاك و دمار — زدود مان عدو زان دو مار تیغ و قلم

میان تهی و دو رویه است‌دشمن تو مگر — باصل هست زخویش وتبار تیغ وقلم

برنگ مهر و سپهر ندو زنفاذ توهست — فزون زمهر و سپهر اقتدار تیغ و قلم

نبوده است ونباشد زخسر وان جهان — نظیر ومثل‌تو کس حق‌گذار تیغ و قلم

زانتقام توان دید دشمن تو چو شد — انامل و کف تو جفت ویار تیغ و قلم

که دید زآهن و آتش به اول و آخر — رخ شخوده و فرق فگار تیغ و قلم

اگرچه هرچه ازین شعر خوب خاطرزاد — یکی نباشد از صد هزار تیغ و قلم

و لیك هست زمانه گواه من کاین بار — سراین قصیده بود شهر یار تیغ وقلم

بحکم توقلم و تیغ تاشود گلگون — شگفته باد زتو نوبهار تیغ و قلم

شکافته سروخاسک خورده باد عدوت — چوتیغ چون ز کار زار تیغ و قلم

ابو الفضل عثمان ابن احمد هروی :

صاحب لباب الالباب معاصر او بوده وشرح ذیل را که بهترین معرف حال این شاعر است ما از لباب الالباب دراینجا نقل میکنیم . حاجی هریوه از لطیف طبعان خراسان بود اگر چه بشعر وشاعری نسبت نداشت ، اما چون اشعار وابیات اولطیف و متین بود درسلك شعرا آورده شد . مدتي درنیشاپور بوده و بمجاورت او آسودم ومیان او و رفیع مشاعره ها بود . رفیع او را کرگس خواندي و او رفیع را طبل بسبب آنکه بسیار خوردی این رباعی ازوست واین معنی ملك اوست‌وپیش ازواز کسی استماع نیفتاده .

رباعی

دی گفتمش ای گشته دل ازمهرتوخون — برسیب توچیست نقطهٔ غالیه گون

گفتاز لطافتی که در سیب من است — آن دانهٔ بود که مینماید زدرون

وله

معشوقه که عمرش چه غم باد دراز امروز تلطف دگر کرد آغاز
برچشم من افکند دی چشم و برفت یعنی که نکوئی کن و در آب انداز

* * *

فریدالدین سجزی :

از شعراي معاصر صاحب لباب الالباب بوده و درتذکرهٔ معروف خود او را الاجل فریدالدین جاسوس الافلاك علي المنجم السجزي نوشته است اگرچه بقول عوفی در اوایل عمر مشرب رندی و بیباکی داشته و باباده وشاهداوقات میگذرانده اما بعدها تائب گشته وبعبادت وزهد پرداخته چنانچه عوفی نیز می نویسد : اگر چه در اوایل ایام جواني و حداثت سن در کوی جستجوي لذت قدمها گذارده بود و در صباح ورواح از مشاهدهٔ صباح و ملاح ومعانقه صبا وراح کامها رانده اما درانوقت که من بخدمت او رسیدم برسجادهٔ عبادت نشسته بود واز سر جمله برخاسته و برادر او صدر اجل نصیر شعرائي وزیر ممالك نیمروز بود واو در مسجد پیوسته معتکف بودي والبته ببرادر التفات نکردی ووقتی که بنزدیك داعی آمدي در اثنای محاورت آنچه گفته بود تقریر کرد : گفت وقتیکه ملاحده زحمت میدادند ولشکر ها بدانسمت نامزد شده بود وقتی بردوستی گذر کردم جماعتی از حریفان را دیدم مخمور شراب شبانه ، برخاسته وسروروي کراشیده وخانهٔ عظیم برایشان نامرتب دوسه بیت بگفتم این رباعیات نیز ازو استماع افتاد .

رباعی

راه دل من آن بت دلخواه زند دزد است عجب نبود اگر راه زند
چاهی است که چاه زنخش میخوانند زلفش همه ره بر سر آن چاه زند

وله

با آنکه دل تو طبع آهن دارد جان در سر زلفین تو مسکن دارد
گرد سر کوی تو همی گردم زانکه خاك رمه چشم گرگ روشن دارد

*
* *

شمس الدین مبارکشاه سجزی :

مبارکشاه سجزي از شعرای مشهور زمان خود بوده و محمد عوفی او را در سیستان دیده و قطعهٔ که در حق نصیرالدین سید الوز را گفته بوده براي او خوانده است و باز بقول عوفی وقتی در پنجاب کرمان محبوس بوده ودران موضع وسختی حبس قطعهٔ سروده زیاده برین ازاحوال این شاعر در تذکر هاي که دردست است اطلاعی حاصل نشد .
نمونه اشعار :

در مرثیهٔ ناصرالدین عثمان گوید

بی تیغ تو فتنه کامرانی دارد اسلام زکفر ناتوانی دارد
سر بر کش و بنگر که زمرگ تو جهان در پای بلا چه زندگانی دارد

*
* *

بدیع الدین سجزي :

از شعرائی استکه تنها صاحب لباب الالباب اسم اورا درتذکرهٔ معروف خودبرده و درحق او غلوي ستایش را از حد گذرانده از نگارش مختصر او معلوم میشود که بدیع سجزي اوقات برندی و مجردی می گذرانده و بمنا کحه و مزاوجه میل ورغبتی نداشته وازهمه اقسام شعر بسرودن رباعی بیشتر میل داشته ، واز طرز رباعیات او معلوم میشود که بروش حکیمانه مائل و بافکار حکما وکلام پختهٔ ایشان آشنائي تمامی داشته است :

رباعیات

تا کی باشی برای نانی نامید هر جائی و هر دری چو قرص خورشید
با زادهٔ خاطرونم دیده بساز کاین آب سیاه نیست و آن نان سفید

وله

یکچند ز وصلت دل رنجور آسود   رفت آنهمه روزگار گوئی که نبود
روی فلك آئینهٔ گون باد سیاه   تا از چه مرا روی فراق تو نمود

وله

چون شاهد روح خانه پرداز شود   این فرع باصل خویشتن باز شود
بر ساز وجود چار ابریشم طبع   از زخمهٔ روزگار ناساز شود

وله

گل را چو دم باد صبا خار نهاد   از پوست برون آمد و بر خاك فتاد
بلبل چو بدید گفتش ای حور نژاد   بد کردی تو که تکیه کردی بر باد

*
*   *

حکیم ابو بکر بلخی :

حکیم ابوبکر ابن محمد البلخی الواعظی از شعرای زهدکیش و ورع پیشه واشعار او مشتمل بر معانی توحید و بیان فضایل خلفا را شده و صحابهٔ کرام بوده اما در فن شعردرجهٔ وسط داشته . تاریخ زندگانی واحوال معاصرین و ممدوحین او فعلاً معلوم نشد . این چند بیت بنام او در لباب الالباب مرقوم است :

نمونهٔ اشعار :

نی از زحل بدی و نه نیکی زمشتری   هست اینهمه زداور و نیك است داوری
هرنیك وبد که هست زتقدیر وحکم اوست   نزد وردائر است و نه از چرخ چنبری
اندوه ورنج وراحت وشادی عزو ذل   رنج و عناو فاقه ومال و توانگری
بخت جوان و دولت مسعود و روز صعب   بد بختی و بلا و عنا وبد اختری
از فضل وعدل حق شمر از خود مدان تا   نام هواز نامهٔ اعمال بستری

*
*   *

فتحی غزنوی:

اسم او علي واسم پدر او محمد و تخلصش در شعر فتحی بوده صاحب لباب الالباب موطن اورا شهر غزنه می گوید ومقام شعري اورا بدرجاتی بلند میستاید واز اشعار

او یك قصیده بر توحید و دوسه رباعی که بزبان اهل حقیقت سروده درتذکرهٔ مذکور مسطور است :

نمونهٔ اشعار :

قصیده

تا بنده بفرمان تو شد چشمهٔ خورشید　　گردنده بتقدیر تو شد گنبد خضرا

چون رحمت تو بدرقه چشم و زبان شد　　آن نرگس بینا شد و این سوسن گویا

ای وصف تو بیعلت اسباب توانگر　　وی ذات تو بی آله و ترکیب توانا

جودت نه چو جود دگران از پی علت　　خشمت نه چوخشم دگران مایهٔ صفرا

هر روز بفرمان تو گردان وروان است　　این کشتی یاقوت درین نیل دریا

پاشی بکرم بر سر گل دانهٔ لولو　　پوشی بنعم در بر گل جامهٔ دیبا

رباعی

تسلیم زراه عشق جان یافتن است　　معشوق لطیف را بنهان یافتن است

این را کم کن اگر تو آن می طلبی　　کاین کم کردن از بهر آن یافتن است

•
• •

حکیم ضیاء الدین محمود کابلی :

از شعرائی است که باعوفی معاصر وبا او درغزنین ملاقات کرده چنانکه خودعوفی نگاشته است : حکیم ضیاءالدین محمود کابلی ازاحداث شعراوافاضل ائمه درغزنین بنزدیك داعی اختلاط داشت و به مجاورت او استیناسی حاصل آمدی و این قطعه وچند رباعی بخط خود یادگار نبشته است قطعه اینست که درنعت حضرت رسول (ص) سروده :

ایا در عالم عز و جلال و قدرت از قلت　　کال کل موجودات جمله آفرینش کم

چو نعل اندر هوای رفعت جاه توسال ومه　　براق آسمان‌ها را زبوی وتگ فتاده سم

کجا امکان بود ادراك اوج کبریای تو　　که دوکتم عدم افتد زفکرت خاطر مردم

صفی دین معین ملت استاد ملوك احد　　توئی والاخداوند (۱) فلك چاکرغلام انجم

[۱] خداوند بمعنی صاحب است .

زمانه بشکند از غایت تائید فرمانت	جهان‌کز بهری‌سازد زنه طاق مدور خم
بهنگاه حلم عمداً از نهیب ضربت عدلت	بریزد زهر ازماروبیفتد نیش‌از کژدم
صبا گرخاك پای تو بدوزخ یا شد از دنیا	ز یمن‌آن ندا آید بدوزخ یا عفا عنکم
ضیامدحت چه داند گفت‌کاندرعالم خاکی	زآب‌روی‌شا گردان‌تو یك نم بود قلزم
کلاه شام تا قلاش مغرب دوزد از قندز	قبای صبح تا خیاط مشرق برد از قاقم

(باقی دارد)

پس از سلسلهٔ روات :

فقهای افغانستان

قسمت اول

نگارش جناب قاری عبدالله خان

ابراهیم ابن رستم :

ابوبکر مروزی (۱) در فقه شاگرد امام محمد است و از ابو عصمت جامع مروزی و اسد بجلی که در فقه هر دو شاگرد امام اعظم اند روایت کرده اما سمع حدیث از امام مالك و ثوری (۲) نموده . چند بار بغداد رفته و درانجا ائمه حدیث مانند امام حنبل و غیره ازو روایت‌کرده اند . گویند مأمون رشید او را بقضا تکلیف نمود قبول نکرد . وفاتش در نیشاپور هنگامی که بسفر حج برآمده بود روی داده در (۲۱۱)

ابو اسحاق خوار زمی :

ابراهیم ابن محمد ابن صدر ابو اسحاق مؤذن خوار زمی در علم تفسیر وحدیث فقه و فرائض واصول وکلام و رویهمرفته در سائر علوم دینی امام وقت بوده و در نحو و لغت و ادب مهارتی بسزا داشته . تولدش را جواهر مضیه (۵۵۹) ضبط کرده ولی وفاتش معلوم نیست .

ابراهیم ابن میمون:

ابراهیم (۳) ابن میمون صائغ مروزی از امام اعظم روایت کرده‌فقیه فاضل بوده وبسبب

(۱) مرو در سنه (۳۰) هجری بدست حاتم ابن نعمان فتح گردید [۲] سفیان ثوری از عرفای مشهور وشاگرد امام‌اعظم است وفات او (۱۶۱) (۳) در دستهٔ روات نیز ذکر شده .

امر معروف در سنه ۱۳۱ بدست ابو مسلم کشته شد وچون امام اعظم ازین واقعه شنید خیلی گریست . اسماعیل پسر ابراهیم نیز در دستهٔ فنها محسوب واخذ فقه ازابراهیم پدر خود نموده. اما امام بخاری در حدیث اورا ضعیف شمرده چه از سعید ابن جبیر روایت کرده واز ونشنیده.

ابراهیم ابن یوسف :

ابراهیم (۱) ابن یوسف ابن میمون ابن قدامهٔ بلخی (۲) امام مشهور و در اصحاب امام اعظم دارای رتبهٔ بزرگی بوده و در خدمت امام یوسف ملازمت اختیار نمود تا درفقه دارای براعت گردید و پس از تحصیل فقه بحدیث اشتغال ورزید وفات او (۳) (۲۴۱) و بقولی (۲۳۹) بوده .

احمد ابن اسحاق :

احمد ابن اسحاق ابن صبیح ابوبکر جوزجانی گویند عالم وجامع اصول وفروع بوده وتصنیفاتی کرده مانند (کتاب الفرق و التمیز) و کتاب التوبه بیش از ین چیزی از احوال او معلوم نیست .

احمد ابن حسن :

احمد ابن حسن (٤) ابن علی ابو حامد فقیه مروزی در بلخ و بغداد تحصیل فقه نموده و در خراسان قاضی القضاة بوده حافظ، ثقه، پرهیزگار دارای مولفات عدیده است از جمله تاریخی نگاشته وفات او در ماه صفر (۳۷۶) یا ۷۷ بوده .

احمد ابن سهل

احمد ابن سهل فقیه ابو حامد بلخی فاضل عصر و از اصحاب رأی بوده تحصیل فقه در بلخ و سمرقند نموده و در (۳٤۰) ترک حیات گفته .

احمد ابن عصمت

ابوالقاسم صفار بلخی فقیه و امام زمان خود بوده چنانکه مردم جهته استفادهٔ فقه در بلخ بخدمت او میشتافتند . وفاتش در (۳۲۶) بعمر ۸۷ روی داده .

۱ ـ در روات حدیث نیز ذکر گشته . ۲ ـ بلخ در عهد خلیفه سوم فتح گشته فوائد بهیه (طبع مصر ـ ص ۱۱) ـ (۳) فوائد بهیه ص ۱۲ ـ جواهرمضیهٔ طبع حیدر آباد دکن ج ـ اول ـ ص ۵۲
٤ در فوائد بهیه (ص ۱۸) احمد ابن حسن و در جواهر مضیهٔ ج ۱ ـ ص ٦٦ احمد ابن حسین ضبط گشته .

احمد ابن علی :

احمد ابن علی ابن عبدالعزیز ابوبکر مشهور بظهیر بلخی درعلوم عقلی ونقلی سر آمد عهد بوده از شاگردان عمر نسفی است (مؤلف رساله عقائد مشهور بعقائد نسفی) ودرمراغه درس گرفته واز آنجا بدمشق وحلب رفته واخیراً در (٥٥٣) بحلب وفات کرده .

احمد ابن محمد

احمدابن محمد ابن احمدابومنصور حارثی سرخسی (١) ازاهالی سرخس امام وقاضی عهدوازشیوخ عمرنسفی است . کتاب مؤطارا بروایت امام محمد ازامام مالك روایت کرده . تولدش درذیقعد (٤٣٧) و وفاتش درمحرم ازشهور سنه (٥١٢) اتفاق افتاد .

احمدابن محمد :

احمدابن محمدابن ابوالفتح خلمی بلخی (٢) مدتی دربخارا تحصیل فقه وحدیث نموده بعدها درسفرحج بغداد رفته ودرانجا نیز سمع حدیث کرده . وفات او در ماه صفر (٥٤٠) بوده

احمد ابن محمد :

احمد ابن محمد عبدالله ابوالقاسم خلیلی زبادی بلخی شمائل نبوی از مرویات اوست شیخ صدوق بوده و از جهتی که وکیل و خدمتگار قاضی خلیل ابن احمد (٣) سجزی شیخ الاسلام بلخ بود او را خلیلی میگفتند . وفات او بقول سمعانی در بلخ (١٩٢) یا (١٩١) روی داده

احمد ابن محمد :

احمد ابن محمد ابن محمود ابن سعدغزنوی در مذهب حنفی بدرجهٔ ریاست رسیده بود در فقه شاگرد ابوبکر است (٤) (مؤلف کتاب بدائع) دستهٔ از فقها تحصیل فقه ازو کرده اند دارای مؤلفات عدیده است چنانکه مولانا عبدالحی در فوائد بهیه برخی از مؤلفات او را نام برده مانند (کتاب الروضه) در اختلاف علما و (روضته المتکلمین) در اصول دین بعد ها این کتاب را اختصار کرده و منتقی نام گذاشته و (مقدمه غزنویه) درفقه مقدمهٔ او با اینکه حجم کوچکی داشته

(١) سرخس درعهد خلیفه سوم بدست عبدالله ابن حازم سلمی فتح گردید سنه ٣١

(٢) خلم بظم خاد فتح لام ازنواحی بلخ است

(٣) درسمعانی ص٢٠٦ [سجزی] بسین جیم وزا و درجواهر مضیه ج ١ ص ١١٩ بهسین وطورا ودر ص ٢٢٤ بشهین وجیم ورا یعنی سجری وشجری نوشته شده ولی نوشته سمعانی صحیح می نماید ٤ - ابوبکرابن مسعود مؤلف کتاب بدائع شرح تحفته الفقها در فقه در حلب بدهم ماه رجب [٥٨٧] وفات یافته فوائد بهیه طبع مصر ص ٥٣

علم بسیاری را حاوی است . کتابی در اصول فقه نیز از تصنیفات اوست . وفات او در حلب (۵۹۳) واقع شده و در مقبرهٔ فقهای حنفی در برابر مقام حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه‌السلام دفن گشته .

احمد ابن محمد

احمد ابن محمد موفق‌الدین خطیب خوارزم‌ادیب، فاضل، شاعر بوده در فقه‌معرفی کامل داشت و درین علم شاگرد عمر نسفی بوده و عربیت را از علامهٔ زمخشر فراگرفته و خطب و اشعاری داشته . ولادتش در حدود (٤٨٤) و وفاتش (۵٦۸) بوده

اخشاد

اخشاد ابن عبدالسلام ابن محمود ابوالمکارم غزنوی فقیه، واعظ ازفحول علماست در تفسیر بصیرتی بتمام داشت در اصفهان هر چار شنبه مجلسی از بهر وعظ ترتیب میداد وسخن‌درتوحید عبارتی درست میگفت . وفات او در (۵۵۲) بوده

اسماعیل :

اسماعیل ابو یعقوب ابن عبد الرحمن ابن عبدالسلام لغمانی (۱) مدرس مشهد امام اعظم درفقه شاگرد عم خود عبدالملك ابن عبدالسلام است که بعد ها ذکری شود از خانه دان اسماعیل دستهٔ برخاستند که همه دارای علم و فضل بودند از جمله اسماعیل ابن عبدالسلام است نبیرهٔ اسماعیل مذکور که در جواهر مضیهٔ هردو یی هم ذکر یافته اند . وفات اسماعیل بقولی (۵۳٦) و بقولی تولدش در (۵۱۸) ووفاتش در (٦۰٦) بوده .

اسماعیل‌ابن‌عدی

اسماعیل ابن‌عدی ابن‌فضل ابن عبیدالله از هری طالقانی در ماوراء النهر تحصیل فقه نموده ودربلخ وبخارا سمع حدیث کرده. فقیه فاضل مفتی بوده وفاتش درحدود (۵٤۰) وقوع یافته .

جامع

ابو عصمت نوح ابن ابومریم مروزی مشهور (بجامع) وی نخستین شخصی است که فقه امام اعظم را جمع نمود جامع علوم بوده و چهار مجلس داشته یك برای حدیث و دیگری برای اقوال امام اعظم مجلس سوم مخصوص نحو ومجلس چهارم را برای شعر مقرر داشت ، فقه‌را از امام اعظم و ابن ابو لیلی ، حدیث را از ارطاة ، تفسیر را از کلبی وغیره‌فرا گرفت در خلافت منصور عباسی هنگامی که قضای مرو بد و تعلق گرفت امام اعظم مکتوبی مشتمل برپند و اندرز بوی فرستاد . نعیم ابن حماد که از شیوخ امام بخاری است از وروایت کرده . وفات او در (۱۷۳) بوده .

باقی دارد

۱ ـ لغمان را در جواهر مضیهٔ ج ا ص ۱۵۳ موضعی از جبال غزنی نوشته وغالبا همین لغمان جلال‌آباد خواهد بود .

مشاهیر افغانستان

نگارش ، م . کریم خان ، نزیهی

ابو عثمان عمر و بن عبید بن باب (۱) ازمعاریف متکلمین وزهاد وازشیوخ طائفهٔ معتزله است : جدوی (باب) از اسرای کابل (۲) و ازموالی بنی عقیل (۳) آل عراوه بن یربوع ابن مالك بود .

تولد این بزرگوار بروایت علامه قاضی احمد الشهیر بابن خلکان (٤) بسال (۸۰) هشتاد از هجرت اتفاق افتاده ، در تورع وزهد از نخبه و سر برآوردگان عصر خود بود . در استغنا و مناعت نفس نیز شهرتی بسزا داشته ، و مورخین حکایات غریبهٔ به نسبت او روایت کرده اند :

از آنجمله نویسند ، روزی ابو عبید مذکور بخدمت ابو جعفر منصور خلیفهٔ عباسی (٥) بنابر مودت و مواخاتیکه در سابق با او داشت (٦) بحضرتش رسید . خلیفه پس از استقبال دلچسپ ، با او مصاحبت نمود و در خواست وعظ کرده . از نصائح و اندرز هائی حکیمانهٔ او بهره برد . و در خاتمهٔ ملاقات بواسطهٔ ئیکه ازفقر وپریشانی بی نهایهٔ دوست دیرین خود اطلاعی کامل داشت ، بوقت بازگشت مبلغ (۱۰) هزار در هم بوی انعام وصله بخشید اما ابن عبید مزبور از قبول آن استنکاف ورزیده ، سوگند خورد که مبلغ موصوف را نمی گیرم وهمانطور از محفل خلیفه دست تهی بیرون رفت .

[۱] اماسمعانی در انساب او را ابوعثمان عمر وبن عبد البصری یاد کرده است . انساب سمعانی طبع اوقاف گیب ص ٥٣٦ س ۲ ــ ٤ . [۲] وفیات الاعیان ج اول ص ۳۸٤ .

[۳] بنی عقیل راجع باین خانواده در کتب موجوده اطلاعی بدست نیامد .

[٤] وفیات الاعیان ج اول ص ۳۸٥ . [٥] ابو جعفر منصور دومین خلیفهٔ عباسی است ، زمان خلافتش از سال ۱۳٦ الی ۱٥۸ هــق بود ، بغداد را او در سنه ۱٥٤ هـ ق . بنا نهاده ،اولا مدینة‌السلام نام گذاشت . دائرة‌المعارف فرید وجدی جلد ٦ ص ۹۸ و ص ۱۰٤ . [٦] وفیات الاعیان ج اول ص ۳۸٤ .

٤، مدیران و هیئت اداری دارالتحریر شاهی اعلیحضرت همایونی

و گویند ، از روزیکه ابو حذیفه و اصل بن عطای معتزلی (۱) از خدمت استاد خود شیخ حسن بصری (۲) بواسطهٔ اختیار منزل بین منزلتین (۳) اعتزال نموده مطرود شد . از آنرو بعد همواره بمجالست ابن عبید مزبور بسر می برد . وهر دو باتفاق همدیگر بتاسیس مذهب اعتزال وتشکیل طائفه معتزله می پرداختند .

وفاتش در زمان خلافت ابوجعفر منصور بسال (۱٤٤) هجری قمری وبروایتی (۱٤۲) و (۱٤۳) هجری قمری (برخی (۱٤۸) نیز گفته اند) (٤) در رجوع بمکهٔ معظمه در موضع مران (٥) باتفاق پیوسته است .

اما در دائرة المعارف اسلامی انگلیسی بسال (۱٤٥) هجری مطابق (۷٦۲ - م) قید یافته (٦) گویندوی یگانه کسی است که خلیفهٔ زمان او را رثاه گفته (۷) و رثاه مذکور اینست .

---

۱ — هوابو حذیفة واصل بن عطأ المعتزلی المعروف بالغزال [مولی بنی ضبة وقیل بنی مخزوم ، یکی ازائمه بلغای متکلمین ، مؤسس مذهب اعتزال ، رئیس طائفه از معتزله] [موسوم بواصلیة] وتلمیذشیخ حسن بصری رح است. ولادتش بسال ۸۰ هجری قمری در مدینه منوره بوده . بسال ۱۸۱ هجری قمری وفات نمود . تالیفات مهمی درعلم کلام داشته ، از رفقا و دوستان عمرو ابن عبید است . [رجوع شود بقاموس الاعلام ج ٦ ص ٤٦٦۲ ، وفیات الاعیان ج ۲ ص ۱۷۰ ، الملل والنحل شهرستانی طبع مصر ج اول ص ٥۷ .

۲ — هو ابو سعید الحسن بن ابی الحسن (جعفر) یسارالبصری ؛ از کبار سادات تابعین و مشاهیر اتقیاو متورعین اسلام است وبنا بروایتی در حیات خود بشرف صحبت خلیفه سیوم حضرت عثمان بن عفان رض وبعضی از اصحاب کرام مانند حضرت عبدالله بن عباس رض وسائره رسیده ، احادیث شریفه زیادی از آنها روایت نموده است . تولد این بزرگوار بسال (۲۰ از هجرت در [رق] باتفاق پیوسته وبمستهل رجب سال [۱۱۰] هجری وبروایتی [۱۱٦]هـ دربصره ازین جهان ارتحال نموده اند واصل ابن عطا [و به نزد سمعانی] عمرو بن عبید (رجوع شود بکتاب الانساب سمعانی مروری طبع اوقاف گیب ص ٥۲٦ س از ۲ تا ٤] از تلامیذ این ذات است . که ازمجلس شان اعتزال نموده ، بلقب معتزله معروف گشتند . و فیات الاعیان ج اول ص ۱۲۸ قاموس الاعلام ج۳ص۱۹٤٥ دائرةالمعارف فرید وجدی ج ۳ ص ٤٤٤ .

۳ — هنگامیکه راجع بعقائد اسلامی اختلافاتی بظهور پیوست . وخوارج برخلاف کلام قدما (اهل سنت وجماعت) مرتکبین کبیره را کافر دانسته، حکم بتکفیر آنها نمودند . واصل بن عطاء برخلاف هردوطبقه مرتکب کبیره را نه مؤمن ونه کافر ، حکم کرده ، اثبات منزلی بین منزلتین نمود . و ازین سبب از مجلس حسن بصری اعتزال (اجتناب و کناره گیری) اختیار کرده ، برخلاف شیخ حسن بصری بتبلیغات پرداخت . و بواسطهٔ شیخ مزبور نسبت بکناره گیری واصل (قدا عتزل واصل عنا) فرمود . لذا واصل وپیروان او بمعتزله معروف گشتند . کتاب الانساب سمعانی ص ٥۲٦ ، شرح عقائد نسفی از علامه تفتازانی طبع تاشکند ص ۱۹ . قاموس الاعلام ج ۳ ص ۱۹٤٥ ، وفیات الاعیان ج ۲ ص ۱۷۰ ، الملل والنحل شهرستانی ج ۱ ص ٦۰ بحاشیه الفصل فی الملل والاهواء والنحل ابن حزم اندلسی .

٤ — وفیات الاعیان ج اول ص ۲۸٥ .

٥ — مران بفتح میم و تشدید را بعد ازان الف و نون موضعی است بین بصره ومکهٔ مکرمه دردومنزلی ازمکه که بروایت یاقوت فاصله بین آن ومکهٔ مکرمه ۱۸ میل است . وفیات الاعیان ج اول ص ۲۸٥ ، معجم البلدان یاقوت حموی ج ۸ ص ۷ .

٦ — دائرة المعارف اسلامی انسکلو پیدیه آف اسلام ج اول ص ۲۲٦ ستون ۲]

۷ — وفیات الاعیان ج اول ص ۲۸٥ .

صلی الاله علیک من متوسد　　قبراً مررت به علی مردان
قبراً تضمن مومناً متحنفاً　　صدق الاله و دان بالعرفان
لوان هذ الدهر ابقی صالحاً　　ابقی لنا عمرواً ابا عثمان

و این فخری است بس عظیم که شخصی بمثل ابو جعفر منصور خلیفهٔ عصر او را مرثیه گفته باشد.

رسایل و خطب متعددی داشته ، اقوال و نکات زیادی در عدل وتوحید (اساس مذهب اعتزال) ازو بیادگار مانده است .

پوشیده نماند که شالوده و اساس مذهب اعتزال ، (به نزد اهلش) روی عدل و توحید گذاشته شده است . معتزله بواسطهٔ اینکه ثواب مطیع وعقاب عاصی را بذات حق جل وعلی شانه واجب دانسته ، صفات قدیمهٔ او باری تعالی را نفی می نمایند . از آنرو خود را اصحاب عدل و توحید نیز نامیده اند . و نظر با عقاد آنها عدل و توحید مفهوم حقیقی نمی یابد مگر بصورت ذیل که مابتفصیل بدان از آن می پردازیم . نظر با عتقاد عمومی طوایف معتزله « الله تعالی قدیم است و قدم (قدامت) را خاصترین وصف ذات او دانسته ، سائر صفات قدیمه را ازاو نفی می نمایند و میگویند الله تعالی عالم است بذات خود ، قادراست وحی است بذات خود ، نه بعلم ، قدرت و حیات زیرا که ، علم ، قدرت و حیات هر یك از صفات قدیمهٔ ئی است که معانی بوی قائم است و اگر صفات (مذکور) مشارکت کند ، او باری تعالی را درقدامتی که آن اخص وصف ذات اوست . هر آئینه مشارکت می نماید او باری تعالی در آلهیه یعنی در اثر تعدد قدیمین یا قدما که خاصهٔ الوهیت است نتیجه به تعدد آلهین یا آلهه منجر میشود و حالانکه این محال و ممتنع است و دیگر (نعوذبالله) کلام او باری تعالی (که قرآن شریف است) را محدث و مخلوق در محل میگویند ، چه غیر از حرف و صوتیکه نگاشته شده امثال آن درمصاحفیکه محتوی حکایات ازاو باری تعالی است . چیزی دیگر نیست و چیزیکه درمحل موجود شد عرض است . وفانی میشود فی الحال . و دیگر ارادة ، سمع و بصر رامعانی قائم بذات واجب الوجود ندانسته ، درو جوه وجود صفات مذکوره و محمولات معانی آنها اختلاف دارند .

و دیگر روءیت الله تعالی را بواسطهٔ ابصار در آخرت نفی نموده ، تشبیه از باری تعالی را از هر وجه جهةً ، مکاناً ، صورةً ، جسماً ، تحیزاً ، انتقالاً ، زوالاً ، تغیراً وتأثراً نفی میکنند . و تاویل آیات متشابهه را در هریك ازین موارد ایجاب نموده ، و عقیدهٔ مذکور را توحید حقیقی ومطلق ادعامی نمایند . ودیگر بنده را قادر و خالق افعال خود (خواه خیرباشد خواه شر) دانسته

و در دار آخرت مستحق کرده اش (خواه ثواب باشد خواه عقاب) میدانند . حق جل وعلا را منزه و مبری از اضافه شر و ظلم به نسبت اودا نسته ، فعل مزبور را کفر و معصیت ادعا می‌نمایند؛ زیراکه میگویند الله تعالی همچنانیکه عادل است بسبب خلق عدل ، هر آینهٔ ظالم خواهد بود بواسطهٔ خلق ظلم ؛ و بعلاوه الله تعالی حکیم است . و هیچ فعل حکیم خالی از صلاح و خیر نخواهد بود . چراکه رعایهٔ مصالح عباد از حیث حکمهٔ واجب است . و عدل حقیقی بهمین صورت انجام می یابد و بس » (۱)

کتاب التفسیر عن الحسن البصری وکتاب الرد علی القدریه (۲) ازتالیفات اوست که مادرسلسله (آثار محررین افغانستان) بقدر استعداد وطاقت خود درموردش از آن یاد آوری خواهیم کرد .

ابوالحسن: مقاتل بن سلیمان بن بشیر (الازدی بالولاء) الخراسانی المروزی از اکابر علمای قرن دوم هجری است . اصل وی (باتفاق مورخین (۳) ازبلخ . وازسال ولادتش متاسفانه اطلاع بدست نیست . وگویند (٤) ازبلخ بصره انتقال نموده بعدها وارد بغداد ودرآنجا باشتغال حدیث می‌پرداخت ، درتفسیر قرآن کریم شهرتی داشته ، حدیث را ازمجاهدبن جبیر عطاءبن ابی رباح ، ابو اسحق سبیعی ، ضحاك بن مزاحم ومحمد بن مسلم الزهری وغیره اخذ وفرا گرفته است . بقیه بن ابی الولید الحمصی (   ) عبدالرزاق بن همام الصنعانی حری بن عماره وعلی بن الجعد وغیره ازاو روایت حدیث کرده‌اند .

هرچندیکه در براعت وفضل ، علوشان ومکانت علمی او محلی نیست . بازهم راجع بروایت حدیث وتفسیر این ذات علما وائمه اختلافاتی داشته ، وروایات مختلف ومتضادی ازآنها درکتب سیر وتواریخ مسطور است .

ازان آنجمله ازامام شافعی رح روایت نموده مینویسند (۵) که وی میگفت « مردمان ازسه کس عیالند . یکی ازمقاتل بن سلیمان درتفسیر ، اززهیر بن ابی سلمی درشعر وازعلی ابی حنیفه درکلام »

اما گروه دیگری راجع بروایت حدیث ، نسبت کذب بوی نموده ، روایت های اورا خالی ازاعتبار ، بلکه سراسر دروغ می‌نگارند (٦) ومامحض جهت احترام ازنقل آنهمه روایات

۱ — شرح عقاید نسفی طبع تاشکند ص ۲۰ ، الملل والنحل شهرستانی جلد اول ص۵۵ وص ٥٦

۲ — یکی ازفرق اسلامی است که بعضی آن را بواسطهٔ اتحاد در قسمی ازاعتقادیات با معتزله ازطائفهٔ معتزله گمان کرده اند اما بطر بنگارش تجور اسرائیل رجوع شود بتاریخ فلسفهٔ ترکی تجور اسرائیل در قسمت قدریه تاسیس و تشکل این مذهب قبل از معتزله بوجود آمده ، ونخستین مذهبی است که بعد از اهل سنت و جماعت در اسلام تکون یافته است و بزرگترین مخالف طائفهٔ جبریه است .

واساس اعتقاد یك قدریه منسی برمسائل ذیل است : قدریه بعلاوه این که نفی صفات می نمایند . گمان میکنندکه هر بنده خالق فعل خود بوده ، معاصی و کفر وابسته بتقدیر الهی نیست . و میگویند مردمانیکه اعمال خود را مقدر میدانند ، نه تنها در اعمال آنها بلکه دراعمال سایر حیوانات نیز صنع و تقدیری از جانب الله تعالی وجود ندارد . و بنا بران خود را اهل سنت قدریه مینامند تعریفات سیدی تالیف میرسید شریف جرجانی قدس سره طبع در سعادت ص۱۱٦ و دایرهالمعارف فرید و جدی ج ۷ ص ٦٥٠ .

۳ — وفیات الاعیان ج ۲ ص ۱۱۲ ، دائرهٔ المعارف فرید و جدی ج ۷ ص ٦۳۵ . ٤ — وفیات الاعیان ج ۲ ص۱۱۲ ودائرةالمعارف ج۷ ص٦۳٦ . ۵ — وفیات الاعیان ج ۲ص۱۱۲ دائرهالمعارف جلد۷ص ٦۳٦ . ٦ — رجوع شود بدائرهٔ المعارف فرید و جدی و وفیات الاعیان مادهٔ مقاتل بن سلیمان

هرجا خود داری میورزیم .

و هکذا ، به نسبت تفسیر این استاد نیز از ابو حاتم محمد بن حبان بستی (۱) منقول است .
« که ابوالحسن مقاتل بن سلیمان علم قرآن را از یهود و نصارا فرا گرفته ، قرآن عظیم را در تفسیر خود با کتب ایشان توفیق داده است . »

خلاصه، راجع به این شخص روایت حدیث و تفسیر او، اختلافات علما وائمه بکثرت پیوسته، بعضی روایاتش را در حدیث سند و مورد اعتبار و برخی عاری از اعتبار وحقیقت دانسته اند .

وفاتش باتفاق مورخین سال (۱۵۰) هجری قمری است (۲)

ابو عبیدالهروي :

هو احمد بن محمد بن ابی عبیدالعبدی المؤدب الهروی الفاشانی. این روایت به نسبت نسب او منقول است (۳) اما بقراریکه علامه ابن خلکان مینویسد ، نسب وی را در پشت کتاب غریبین، صاحب ترجمه (احمد بن محمد بن عبدالرحمن) مرقوم یافته است .

بهرطریق مشارالیه من بور از (فاشان (٤) هرات و از اجلهٔ علما بشمار میرود . نویسند ، ابو عبید موصوف بذله و تناول در خلوت را دوست داشت ، و همیشه بمعاشرت اهل ادب در مجالس لذت و طرب بسر می برد .

و متاسفانه علامه ابن خلکان نویسد ، که بر هیچ چیز از اخبار او وقوفی نیافتم تا آن را متذکر میشدم . سوای اینکه او به مصاحبت ابو منصور الازهری لغوی (٥) بسر میبرده است .

وفاتش در رجب سال (٤٠١) هجری قمری (٦) بوده ، تالیف معروفی بنام کتاب الغریبین (یعنی در غریب قرآن و حدیث) از اوست . (ناتمام)

---

[۱] رجوعش شود بدایرة المعارف فرید و جدی و وفیات الاعیان بماده مقاتل بن سلیمان و قاموس الاعلام شمس الدین سامی ج ٦ ص ٤٢٦٠ .

۲— تاریخ ابوالفدا ج ۲ ص ٦ . و ابن خلکان و دائرة المعارف فرید و جدی ومقاتل بن سلیمان .

۳ — وفیات الاعیان ج اول ص ۲۸ و کشف الظنون مرحوم حاج خلیفه ج۲ ص ۱٥٦ و ص ۱٥۹.

٤ — فاشان بفتح فاو بعد از الف شین معجمه و بعد از الف دوم نون قریهٔ ازقرأ هرات است و بعضی آنرا از قبیله سمعانی در کتاب الانساب ص باشان بیأ موحده نیز قید نموده اند . وفیات الاعیان ج اول ص۲۸ .

٥ — محمد بن احمد المعروف بابومنصور اللغوی الازهری ، از ائمه لغت و مشاهیر فقهای شافعی مذهب است . نهایت پاک ذات متقی و پرهیز گار بوده ، بتاریخ ۲۸۲ هجری قمری تولد یافته است . وفاتش بسال ۳۷۰ سه صدو هفتاد هجری قمری بهرات رو داده ، کتابی بنام « التهذیب » مرکب از ده جلد در لغت تالیف اوست . قاموس الاعلام ج الاول ص ۷٦۳ .

٦ — رجوع شود بوفیات الاعیان ج اول ص ۲۸ و کشف الظنون چلپی ج ۲ ص ۱٥٦ و ص ۱٥۹.

مشاهیر حربی افغانستان

نگارش امین الله خان « زمرلای »

اعضاي انجمن ادبی کابل روشن ساختن آثار تاریخی وزنده کردن نام دلاوران وشجاعان وطن خود را فریضه خود شمرده و میخواهند احوال گذشتگان خویش را بگوش آیندگان خود برسانند وآنانرا بر کاهی وحقیقت این خاك پر عظمت وباافتخار آگاه نمایند لذاهریك از اعضای محترم روشن نمودن تاریخ شعبهٔ را وجیبه همت خود ساخته اند از قبیل شعرا ، مشاهیر ، مؤلفات و . . . . . . این عاجز که افتخار عضویت انجمن محترم ادبی را دارا و مثل سائر همقطاران بافتخارات ملیه متحسس میباشم بشوق افتاده خواستم تا اقلاً فهرستی از فرمان دهان وسپه سالاران شجیع افغانستان را بعد از اسلام ترتیب نمایم ، شاید برای کسانیکه آینده درین زمینه قلم فرسائی کنند به ترتیب چند اسم از دلاوران افغان . کمکی کرده باشم .

اهالی افغانستان هیچ گاه تسلط بیگانگان را بنابر شجاعت وعرق همیت ومردانگی جبلی که دارند بر خود گوارا و قبول نکرده اند اگر بعضی اوقات بیگانهٔ دستی یازیده و حاکمیتی برقرار کرده باشد چند روزی بوده اخیراً با برداشت خسارات جانی و مالی زیاد رجعت قهقرائی نموده از تسلط و حاکمیت خود پشیمان و نادم گشته است بل بجای نفع تا دیر سالی از خساره قد علم نتوانسته اند . ازان جمله است حاکمیت و سلطنت اقوامی که ما مرتباً در ضمن شرح حال مشاهیر حربی وطن ذکری ازان ها خواهیم نمود .

*

*　*

استیلای عرب در افغانستان :

لشکر فاتح اسلام در عهد جناب خلیفهٔ ثانی رضی‌الله عنه پا به افغانستان نهادند و تا اواخر قرن اول بتدریج افغانستان طبیعی را فتح نمودند ازانجمله است : فتح سیستان در (۲۳) هجری و فتح هرات و بلخ ، (اما شهر شهیر بلخ در مقاومت تدافعی خود خراب شد) ، در سنه

از مناظر سمت شمالی کابل « پل گلبهار »

۳۲ ولایت بدخشان و قطغن بدست مسلمین عرب کشاده شد و در سنه ٤٤ قندهار را فتح نمودند . درطول این مدت ولایت غورغربی نیز بدست مسلمانان افتاد ، در دوره خلافت امویها و اواخر قرن اول ه ولایت سند و ملتان و ماوراء النهر و کاشغر از طرف مسلمین فتح گردید و در همین قرن بلوچستان را نیز کشادند ولی اهالی ولایت کابل که مرکز یکدولت وطنی بود به مقابل مسلمین به جرأت و شجاعت مدافعه نموده مدت درازی ثبات ورزیدند و نیز در سنه۱۰۷ اهالی غرجستان (هزاره جات حالیه) و بامیان با (اسد) نام سردار عرب جنگهای صعبی نمودند .

حصص مفتوحه محض اسماً تابع نائب‌الحکومه عرب در خراسان بوده اهالی همه وقت هوای آزادی درسر داشته بدفعات شوریدند وجنگهای متعدد بامسلمین‌نمودند ازآنجمله است: جنگهای تخارستان بلخ ، هرات ، غور ، سیستان ، کابل . قوماندان های مشهور این محاربه‌ها(ابرار) نام‌امیر وطنی بلخ و(قارن) نام هراتی (رتبیل) های کابل و امرای سیستان بودند ، مدافعهٔ یکنیم قرنهٔ کابلی‌ها وثبات غوریها وسیستانی‌ها در مقابل عرب قابل حیرت است در نتیجه مسلمین مجبور شدند که استقلال داخلی رؤسای افغانستان را بشناسند و باخذ خراج‌قناعت ورزند و از جملهٔ همان امرای مستقل داخلی است : شاهان محلی غور (افغانهای سوری) پادشاهان وطنی کابل (رتبیل‌ها) امرای محلی گردیز و خانهای بلوچستان .

اما به ولایت چترال و نورستان ، سوات وباجور ، پاختیا (سمت جنوبی حالیه) تاسند مثل ولایت کابل تا خیبر مسلمین دستی نیافته در تحت ادارهٔ امرای وطنی خود بوده وبا مذهب و السنه قدیم خویش اصرار حیات می نمودند ، چنانچه کابل در عهد دولت صفاری افغانستان و پاختیا باگندهارای شمالی در دوره سلاطین غزنوی به اسلام مشرف گردیدند . کشمیر در زمان سلاطین غور وچترال در قرن ده هجری و نورستان در قرن ۱۳ هاسلام اختیار کرد .

انتقال خلافت مسلمین ازامویهابه‌عباسی‌هاونفوذ قائدسیاسی معروف افغانستان ابومسلم (مروزی) که یگانه مسبب این تطور و انتقال بود اقتدار خلفای عرب را از قرن دوم هجری در افغانستان کاست اگرچه خلیفه منصور بن سفاح ابومسلم راکشت ولی نفوذ و اقتدار خانواده معروف افغانستان برامکهٔ بلخ به دربار بغداد ازفقدان ابو مسلم تلافی می نمود . (۱) بعداز ختم خلافت هارون الرشید

۱ — خاندان برمک یکی از فامیلهای قدیم و ماقبل الاسلام بلخ و متولی نوبهار بوده از الجمله خالد ابن برمک مسلمان شده وبا ابومسلم راه‌کوفه‌گرفت ، علم و فضل خالد سبب شد تاسفاح او را بوزارت خودبرداشت بعد ازوىیحیی پسرش و فضل و جعفر پسران یحیی در عهد هارون الرشید مراتب بلندی دردر بار احراز کردند . حبیب السیر

حادثهٔ دیگری در اثر شجاعت و مردانگی یکی از رجال افغانستان روی داد که نتیجه آن منتج به آزادی تام مملکت از تسلط و حاکمیت خلفا گردید ،این حادثه عبارت بود از تفویتی که (طاهرفوشنجی) ازمامون پسر خلیفهٔ متوفای بغداد نمود . این دروازه اولی بود که درراه حریت افغانستان بازشد و ماتیز از همین جاسلسله مقالات خودرا در ینزمینه بفهرست دلاوران عسکری خواهیم نگاشت و من الله التوفیق .

* * *

طاهرفوشنجی هراتی

ملقب بهذوالیمنین

طاهر اسم پدرش حسین اوایل حالش روشن نیست ، مؤرخین فقط شروع حالش رااززمان سپه سالاری او برقوهٔ مرتبه(مامون) نائب الحکومه عربی در خراسان (افغانستان) بر علیه (امین) خلیفه ، نگاشته اند بدین تفصیل : -

بعداز فوت هارون الرشید امین پسرش در بغداد بامر خلافت نشست و پسردومش مامون ولیعهد (امین) و نائب الحکومه خراسان بود. بعداز چندی صفای خاطر هر دوبرادر مکدر شده نزاعی بین جانبین برخاست از جانب امین فوجی که تعداد آن شصت هزار سوار بود به سپه سالاری (علی ابن عیسی) جهت سرکو بی و تنبیه مامون مقرر شد از جانب مامون نیز فوجی به قوماندانی طاهر ابن حسین بمدافعه نامزد گردید در حینیکه (علی ابن عیسی) بولایت (ری) رسید طاهر در یك مجلس عسکری از قوماندانهای قطعات اردوی خود راجع به تعبیهٔ در مقابل خصم که تعرضی باشد یاتدافعی استشاره نمود ، قوماندانهای قطعات اردوچنین تصویب کردند که در شهر متحصن شده از بالای تیرکش هاو برجهاشهر دشمن را از خود دور نمایند طاهر که سپه سالارغیور و شجیع بود این رای رانه پسندیده فرمود اگر در شهر ری متحصن بمانیم اهالی شهر از خوف (علی ابن عیسی) باما مخالفت خواهند نمود و هم شك نیست که بعضی از لشکریان ما بطرف دشمن مائل شوندمصلحت چنان میبینم که درینموقع تعرض بر تدافع مرجح است، اگر ظفر یابیم فهوالمراد و اگر وضعیت حربی ما صورت دیگری اختیار کند هم باکی نیست. این رای غیورانه را همه پسندیدند طاهراردورا به وضعیت تعرض تعبیه کرده موضع (فلوس) را معسکر ساخت. (علی ابن عیسی) نیزبمقابله صف آرا شده ترتیبات نمود . اما سپه سالار افغانستان درحملهٔ اردوی علی را رجعت قهقرائی داده در نتیجه قوماندان صف مخالف (علی ابن عیسی) نیز با خاك یکسان شده آرزو

های آخرین خودرا با یك جهان ناکامی وداع گفت . اموال واسلحه فراوان مروجه آنوقت (تیر وکمان و نیزه) غنیمت فوج افغانستانی گردید و قوماندان افغان خبر این فتح را به مامون چنین اشعار میدارد (این نامه را نوشتم در حینیکه سر علی ابن عیسی در پیش من بود و انگشتری او در انگشت من والسلام) .

چون امین خبر قتل سپه سالار و هزیمت لشکرش شنید (عبدالرحمن ابن جبله انباری) را باسی هزار لشکر بجنگ طاهر فرستاد این سپه سالار جدید عرب نیز در همدان با قوماندان شجیع وجسور اردوی خراسان تصادم نموده بدون آنکه تعبیهٔ تعرضی نماید به ترتیبات تدافعی هم قادر نشده روبهزیمت نهادو بااردوی خود بهشهر درآمده متحصن شد سپه‌سالار افغانستان یکماه بمحاصره شهر پرداخته آخرالامر چون کار برقوماندان امین دشوار گردید از راه کید ومکر برآمده ظاهراً بانقیاد واطاعت گردن نهادوشهررا تخلیه نمود . قوماندان افغان بعهد و میثاق خود چنانچه عادت جبلی افغانها است وفا نموده اورابا تابعانش امان داد، عبدالرحمن بعدازحصول امان واطمینان باهمراهان واشکریانش کنار لشکر طاهری آمدند ومیان هردو طائفه اختلاط وامتزاج واقع شده ازجمله و قصد یکدیگر ایمن بوند چون (طاهر) به اسد آباد رسید عبدالرحمن بنابر سوء قصدی که داشت بناگاه بهار دوی افغانی حمله وهجوم نمود، درنتیجه جنگ صعب کرده کار زاری فاحش واقع شد بالاخر فوج عبدا لرحمن ازهم پاشیده وخودش مقتول گشت . چون خبر قتل عبدالرحمن بسمع امین خلیفه رسید خوف عظیم براو استیلا یافته تاروپود بساط عظمتش ازهم گسیخت اگرچه بازهم دست وپا کرده دستهٔ چند مرتب نموده علی التواتر جلوراه طاهر فرستاد مگر نتیجهٔ ازین سوقیات به نفع او منتج نشد تاسپه سالار افغان به بغداد (پای تخت خلافت) رسیده کارامین را یکسره ساخت و مامون را بخلافت در بغداد فائزالمرام نمود .

بقول صاحب روضته الصفا چون مامون از خراسان به بغداد رفت و متمکن کرسی خلافت گردید روزی چند سپه‌سالار شجیع خود را (طاهر) منظور نظر عنایت ساخت اما بالاخره بواسطه قتل برادرش (امین) نسبت باوبدمزاج گشت طاهر این معنی را دریافت نموده سلامت را بر کنار دید و توسط احمد بن ابی خالد وزیر ، حکومت خراسان‌را درخواست نمود مامون نیز برای اینکه هم سپه‌سالار غیور خود را در ازاء خدماتش مکافاتی دهد و هم قاتل برادررا از زیر نظر دور نماید او را در سال (۲۰۵) ه بحکومت خراسان (شمال مغرب افغانستان)

مقرر نمود بعد از سالی این قوماندان باشهامت نام خلیفه را از خطبه انداخته رایت استقلال بر افراشت ولی اجل استقلالش را بر سمیت نشناخته طو مار عمرش را بزودی پاره نمود .

این را دمرد بزرگ بعد سر سلسله شاهان طاهریه افغانستان شناخته شد و از اولاد و احفاد او با خودش پنجنفر از سال ۲۰۰ تا ۲٤۹ حکومت کرده اند ٤ نفر اولاد این شاه غیور اگرچه در ظاهر مطیع خلفای بغداد بودند در حقیقت استقلالی داشته در حوزهٔ حکمرانی خود باختیار تام فرمان روائی می‌نمودند منطقه حکمرانی شان خراسان حالیه هرات ، سیستان بود ، باقی حصص افغانستان حکومت های محلی مستقل جداگانهٔ داشتند از قبیل سلسله های ال داؤد (شاهان محلی بلخ) گور کانان خداه (شاهان محلی شبرغان و میمنه) شار های غرجستان (شاهان محلی هزاره‌جات حالیه) میران محلی بدخشان ، امرای محلی سند و ملتان ، اما حصص غیر مفتوحهٔ افغانستان از قبیل پاحیتا و گندها رای شمالی ، کشمیر و بلورستان جداگانه تشکیلات مستقله محلی داشتند .

کسیکه میل دارد رند گانیش منزه و پاکیزه باشد باید بهترین اشخاص را سرمشق ونمونهٔ خود قرار داده و آن قدر بکوشد تابآنها برسد وحتی ازآ نها هم‌در گذرد.

* * *

معاشرت بامردمان خوش اخلاق وفاضل بهترین مقوی روح جوانان است ، وبرعکس حشر و دوستی باشخاص جاهل‌وبدپرور کثر ین‌بلاوخطر آ نهامبیا شد .

* * *

٦

مترجم سید قاسم خان

افغانستان ۱۳ قرن پیش

« مدنیت گریکو بودیك (یونان وبدھ) افغانستان که در قرن ۳ قبل از میلاد تشکیل شده و تا امروز آثار آن در بلخ ، بامیان ، کوهدامن ، کابل ، لغمان و جلال آباد باقیست در تاریخ اهمیت زیاد دارد و در خصوص چگونه گي این مدنیت عظیم الشان نشریات زیاد بعمل آمده است ولی آنچه خواننده را بعظمت و اهمیت این تمدن گریکو بودیك افغانستان خوبتر آشنا می سازد و قیمت آثار امروزه را دو چندان مینماید ، همانا نوشته جات سفرنامهٔ زوار چینی است که در قرن ۵ و ۷ مسیحی بقصد زیارت اما کن مقدسهٔ دین بودائي چین ، ترکستان ، افغانستان ، هند و غیره را سیاحت نموده و دیدگي های خود را باصول مخصوص علمی قید کرده اند . سیاح اولی سونگ یون نام داشت و درحدود سنهٔ ۵۲۰ مسیحی به افغانستان آمده ، دومی موسوم به هونتسین یاهیون تسانگ درسال ۶۳۰ افغانستان را سیاحت کرده است .

حال ما خط مسافرت و مشاهدات زائر موخرالذکر را در مسافرت افغانستان قدیم از روی کتاب « آثار بودا » مؤلفهٔ موسیو رونه گروسهٔ فرانسوي ، دراینجا ترجمه می کنیم و امیدواریم خوانندگان محترم اهمیت مدنیت هاي معروف گریکوبودیك افغانستان را از روی تشریحات سیاح چینی بخوبی درك نمایند . »

« سید قاسم »

هونهسین بجنوب درهای آهنین رسیده پس از قطع رود او کزوس یا آمو دریای کنونی ، به قطعهٔ پیش برآمدگی ترمز مقابل شبه کیسر ، در با کتریان (بلخ) قدیمی داخل شد (۱) .

با کتریا یا باختر متصرف یونانی ها گردیده یعنی به اثرجنگهای خونین به تسلط اسکندر کبیر درآمد، و مدت دو قرن (۳۲۹ ـ ۱۳۵ ، قبل از میلاد) برای علاقه جات آسیائی ، گذرگاه یونانیت شده بود . و سلسله های معروفیکه در عهد تسلط یونانی ها درین منطقه بر سر اقتدار آمده عبارت است از: دیودوت ها ، اوتیدیم ها ، دیمتریوسها ، و اوکراتیدس ها ، و در عهد تمامی این طوائف حکومت گریکو باکترین (یونان و بلخ) با انقلابات بوی ها به شجاعت مقاتله نموده و حصهٔ میراث خود را از مدنیت مندونی (یونانی) بمقابل فشار چادر نشینان محافظت کرده است در موقعیکه قیام با عظمت پارت های فارسی تقریباً تمام فارس را استیلا نموده بود ، بر سرحد مشترک دو دنیا (دو بر اعظم : آسیا و اروپا) این مدنیت شجاعانهٔ یونانی ، هنوز حیات با جوش و خروش داشت . بهمین مناسبت است که امروز نشانات (مسکوکات) خوش منظر خالص این واثمه جویان دلیر را که بواسطهٔ فقدان مضمون فقط جهرهٔ آن ها را نشان می دهد با تاثر زیاد و ملاحظه می کنند . بعد در حدود سنه ۱۳۵ قبل از میلاد هجوم مهم چادرنشینان واقع گردید اما خوشبختانه درین دمعه مهاجمین فقط از قبایل یوجی یا اندویست ها یعنی سیت های اروپائی بودند که مقصد شان تصرف میراث مدنیت های قدیمه بوده است . در حقیقت در زمان اقتدار سلالهٔ کوشانه این فاتحین یونانی الاصل افغانستان و شمال غرب هند را بتصرف خود در آورده و دران جاها به پیمانهٔ وسیع عادات و مدنیت اسلاف یونانی خود را ادامه دادند بقسمیکه در اثر اتحاد مذهب ساکیا مونی بودائی و صنعت اسکندری (یونانی) مدنیت گریکو بودیك بوجود آمد . اما در حدود سال ۵۰۴ میلادی وحشی های حقیقی یعنی مجار های هفتالیت برمملکت تاختند . و متأسفانه در جوش جهل و خشم خود اکثر کلیسا های بودائی را که درآن صنعت اند وگریك (هند ویونان) بکار رفته بود ، ویران نمودند .

۱ ـ خط السیر هونهسین در ممالك گریکو بودیك بواسطهٔ موسیو فوشه ـ عالم فرانسوی ـ در دو مقالهٔ ذیل تعیین شده است : اولی موسوم به حصص مختلفهٔ افغانستان امروزه. یاد داشتها راجع به خط حرکت هونهسین در افغانستان ؛ در کتاب ـ مطالعات آسیائی برای بیست و پنجمین سالگرهٔ مدرسهٔ فرانسوی شرق اقصی ۱۹۲۵ ـ ا ـ صفحه ۲۵۷ الی ۲۸۴ ـ دومی موسوم به ناحیهٔ پشاور؛ یاد داشتها راجع به جغرافیهٔ گندهارای قدیم ، تبصره بر یك فصل هونهسین ـ مجموعهٔ مدرسهٔ فرانسوی شرق اقصی ؛ جلد اول ۱۹۰۱ ـ صفحه ۳۲۲ الی ۳۶۹ ـ این دو مقاله دارای نقشه های قیمت دار حفریات میباشد . مؤلف

متجاوز از یك قرن مملکت باکتریان بزیر یوغ این مهاجمین باقی ماند زیرا فقط در سال ۵۶۶ میلادی اقتدار آنها دراثر اتحاد سلاطین ساسانی و ترکهای مغربی ، مضمحل گردید در موقع تقسیم غنیمت سلطان معروف ساسانی موسوم به خسرو اول انوشیروان برترکها اغلب جسته مملکت را قبض کرد اما این و ضعیت نیز دیر دوام نیافت زیرا ترکهای مزبور (مغربی) از جنگ هائیکه بین رومی ها و ساسانی ها جاری بود ، استفاده نموده ، باکتریان را از تصرف سلسلهٔ مؤخرالذکر کشیدند. بالآخره باکتریان تاریخی در زمان سیاحت هونتسین (۶۳۰ میلادی) بقسم تیول مخصوصی بنام تخارستان (بزبان چینی توهولو) ذریعهٔ یکی از پسران خان بزرگ موسوم به شهزادهٔ (تاردوچاد) که درقندوز سلطنت داشت ، اداره میشد .

لهذا هونتسین بعد گذشتن از اوکزوس (دریای آمو) راه بزرگ کاروان هارا که مابین سمرقند و بلخ وجود داشت ترك گفته ، برای ملاقات تار دوچاد بطرف قندوز رفت .

از قرار نوشته جات مشار الیه این شهزاده علاوه بر آنکه پسر خان بزرگ ترکها بود ، باپادشاه تورفان نیز ، نسبت دامادی داشت ، سیاح (هونتسین) برای شهزادهٔ مزبور احوال پدرش خان بزرگ را که اخیراً ملاقات کرده بود همراه مکاتیب خسر بوره اش شاه تورفان آورد . این شاه ترکی الاصل باکتریان شخص متدینی بود بنابران در مورد هونتسین مرحمت زیاد نمود . و اگر مرگ اقداماتش را معطل نمی نمود وعده کرده بود که باو تاهند همراهی کند . کمی بعد از ورود زائر چینی ، ملکهٔ تورفانی که ترکها خاتون می نامند ، وفات یافته ، پس ازچندی شاه دو باره از دواج نمود ولی چون ملکهٔ نوبا یکی از شهزادگان خانوادهٔ سلطنتی پسر زن اول شاه فقید رشته داشت ، تاردوچار را زهر داده ، همان شهزاده را بر تخت نشانید . شاه جدید هم با هونتسین رویهٔ خوبی نمود و چون مشارالیه می خواست مستقیماً بطرف کابل برود ، اورا دعوت کرد که یکبار بلخ را هم سیاحت کند شاه چنین گفت « : ـ در ضمن املاك مهم دار شما شهر قشنگی وجود دارد موسوم به فوهولو (بلخ) که صفیهٔ کوچك شاهی نامیده میشود . درین شهر ابنیهٔ مذهبی متعددی وجود دارد خواهشمندم استاد قانون قبول زحمت نموده این مقام را هم زیارت کنند . و بعد بواسطهٔ عرابهٔ بطرف جنوب مسافرت نمایند . »

بلخ یعنی باکتر قدیم دران وقت از روی شکل آریائی واز روی مذهب بکلی بودائی بود . مبلغین مذهب بودائی درحدود قرن ۳ قبل از میلاد در زمان اقتدار امپراطور معروف هند موسوم به آسوکا دران جا داخل شده ، مدینت آن بواسطهٔ سلطنت های یونانی شاهان اند وسیت

حمایه شده بود بقسمیکه حاکمیت مجار های هفتالیت نیز آن را مضمحل کرده نتوانست . اگر به تحقیقات عتیقه شناسی جدید موسیو فوشه و موسیو هاکن عطف توجه بشود ، معلوم میگردد که درین اوقات اخیر از اهمیت باکتریان تاریخی خیلی کاسته شده است: دراثر تهاجمات متواتر و عدم توجه به امور آبیاری قدیمی آن ، امروز زمین مذکور بکلی خشك ولم یزرع میباشد . مسافرین جدید تعریفات هونتسین را باحزن زیاد تکرار میکنند .

هونتسین مینویسد : « جلگهٔ تشنگی بر شهر و اطراف آن احاطه دارد » حالانکه امروز تنها چیزیکه از قرون طولانی بودائی بلخ شهادت میدهد ، همانا چند استوپهٔ (۱) مخروبه است و بر اثر تهاجمات مغلها و زدوخورد های عساکر اسلام هیچ اثر از مجاریها و مجسمهٔ ها باقی نمانده است .

در موقع زیارت هونتسین با وجود عبور مجار های هفتالیت ، در شهر بلخ متجاوز از صد معبد مزین حاوی تبرکات بودائی موجودودرانها سه‌هزارروحانیون پناه‌داشته. تمامی این روحانیون پیرو هینایانا (راه باریك : یکی از کتب مذهب بودا) بودند ، لهذا هونتسین توانست که بخوبی همراه آنها حشر و اختلاط نماید . در حقیقت علماء مذهبی‌بودائی نه تنها به معابد و تبرکات خود فخر میکردند بلکه در علم هم دسترس کامل داشتند .

هونتسین با تواضع اقرار میکند که از مذاکراتیکه بین او و یکی ازعلمای مذهبی بلخ موسوم به (پراجنا کارا) اتفاق‌افتاده فوائد زیادی حاصل‌داشته وعالم مزبور چندین حصهٔ مشکل واساسی کتاب هینایانا را از قبیل (آبیدارما) ، (کوسا) ، (کاتیایانا) و (وبیاشاسا ستترا) برایش توضیح داده است .

پس از زیارت بلخ زائر چینی بسوی‌هندوکش که درنوشته‌جات خود به‌اسم کوه های پربرف یاد کرده حرکت نمود . عبور هندوکش مشکل ترین قسمت های سفرش بشمار میرود خود او مینویسد : - « سفر این راه (ماورای هندوکش) دو چند آن راه هائیکه در حصص چین از میان دشت ها واراضی یخچال‌عبورمیکند ، مشکلات دارد . دائم ابرها درفضا چرخك میخورد . وبرف پاغنده وار میبارد ، ویك لحظه آسمان صاف دیده‌نمیشود واگر گاه گاهی انسان‌بکدام حصهٔ خوش هوا وزمین هموار برسد ، طول آن هیچگاه از ۱۰ قدم تجاوز نمیکند . »

۱ - احاطهٔ مخصوصی که بودائی ها دران تبرکات و مجسمه های مذهبی را میگذاشتند - مترجم .

درهٔ بچه خان نجراب سمت شمالی کابل

سونگ یون (۱) در قدیم راجع به این مملکت چنین نوشته : « یخ ها روی هم منطبق شده کوه های سر برفلك تشکیل داده ، برف به ارتفاع (هزار لی) [illegible] دارد . » ([illegible])

پس از تحمل زحمات طاقت فرسا بالاخره هونتسین از راه قره کوتل دندان شکن به بامیان رسید . بامیان قدیم در میان سلسله های معتدد یا بعبارت دیگر در پای درهٔ طولانی که سلسلهٔ هندوکش را از کوه بابا جدا میکند ، وقوع داشته‌است .

بامیان که نویسنده های چینی آن را (فان ین نا) مینامند هم مثل بلخ بلکه شاید بیش تر از آن منزلگاه مهم راه تجارتی بین آسیای مرکزی و هندوستان بشمار میرفت . بار های تجارتی وجماعات زائرین وکاروان های مختلفه عموماً بعد فرود آمدن از هندوکش قبل از آنکه از راه درهٔ غوربند علیا بطرف پایتخت کاپیسا بروند ، از آنجا عبور مینمودند .

تعریفات هونتسین راجع به‌آبادی بامیان‌از نقطهٔ نظرصحت وواقعیت علمای فرانسوی (موسیو فوشه ، موسیو ومادام گودار وموسیو هاکن) را که جدیداًدرحصهٔ مذکور حفریات نموده‌اند، خیلی متحیر ساخته است . زیرا مشارالیه مینویسد :- « بامیان به دیوار سنگی دامنهٔ کوه تکیه دارد و درهٔ آن را اشغال مینماید . طول احاطهٔ شهر ۶ لی است ، از سمت شمالی به احجار یك پارچهٔ کوه وصل شده ، حاصل مملکت عبارت از گندم است گل ومیوه خیلی کم دارد . مراتع آن برای تربیهٔ حیوانات خیلی خوبست وگوسفندواسپ زیاد پیدا میشود ، آب وهوا سردوعادات اهالی آنجا خشن است .

بواسطهٔ سرمالباس‌های پوستی‌وپارچه‌های کلفت پشمی‌که درخودمملکت ساخته‌میشود ، میپوشند . کوهستانی های دلیر افغان که دران وقت مذهب بودائی داشتند به هونتسین خیلی خوش آمده اندزیرا چه سیاحت نامهٔ خود مینویسد :- « طبیعت کلفت ولی‌پاك‌دارند اماامتیازشان بر دیگر ملل ازجهت صاف‌قول آنهاست . » (۴)

موقع‌سیاحت هونتسین‌در بامیان‌تقریباًده‌معبد بودائی‌وجودداشت ودران‌هاچندین‌هزارروحانیون هینا یانیست (پیروکتاب هینایانا) بسرمیبرند . زائرچینی غارها (سموچها) ئی را که در دیوار

۱ زائر چینی که قبل از هونتسین مراکز مقدس بودائی را سیاحت نموده‌است . مترجم
۲ لی واحد طول چینی‌هااست .
۳ — ترجمهٔ موسیو بیلیوت
۴ — ترجمه پول پیلیوت .

های سنگی دامنهٔ جنوبی بامیان وقوع داشت و برای بودائی های مذهبی استعمال میشد ، تماشا کرد .
در کتاب خود از دو مجسمهٔ بزرگ ۵۳ و ۳۵ متری بودا حکایه در طرف چپ دیوار بریدهٔ سنگی تراشیده شده ، قصه میکند اما ابتدی آنهارا میان ۱۰۰ و ۱۵۰ ، قدم تخمین نموده است .
وزرکاری یکی از مجسمه های مربور او را بحد گول زده که گمان کرده است از برنج میباشد .

حقیقتاً که برخورد این سیاح مذهبی که از مملکت دوردست چین آمده با آخرین آثار اختلاط مطبوع صنعت گندهاری و مدنیت قبت دار یونانی درین مناطق ، تصادف عجیبی معلوم میشود . زیرا چنانکه موسیو آندره گودار احساس کرده مجسمهٔ بزرگ بودای ۵۳ متری بامیان بواسطهٔ تناسب البسهٔ بی نقص و خمیده گی خفیف پی چپ آن ، مجسمه های یونانی خالص را بخاطر انسان میدهد که به پیمانه های فوق العاده ، بزرگ شده باشد .

*
* *

هونتسین از نقاشی های بامیان چیزی نمیگوید حالانکه همین نقاشی ها در نظر اهمیت زیاد دارند و قسمت کلی از آنها در رخ داخلی طاقیکه به اطراف سر مجسمه ها احداث نموده اند ، وجود داشته است . از روی تحقیقات موسیو و مادام گودار و موسیو هاکن که باصول صحیح آنها را مطالعه نموده اند نقاشی های طاق مجسمهٔ ۵۳ متری کار قرن سوم مسیحی و نقاشی های طاق مجسمهٔ ۳۵ متری از قرن ۵ و ۶ میباشد . در بعضی ازاین نقاشی ها نفوذ صنعت گریکورومن (یونان وروم) بحدی حاکمیت دارد که بسیار شبیه به نقاشی های بودائی منطقهٔ میران (بجنوب لوپ نور در علاقهٔ گوبی) (۱) بنظر میرسند . جزئیات فنی بعضی صاور برهنه و اثبات البسهٔ درین نقاشی ها ، اکثر یادگار شهر معروف پومپی (روم قدیم) را بخاطر میدهد . زوار چینی که یقیناً از تماشای این کنشت های هوائی صرف نظر ننموده اند ، آیا درک کرده اند که این صنعت متعلق به حال امپراطوری معروف تاسین T'at'sin روم است که جغرافیون راجع به آن تصریحات داده اند ؟ اما در باب دیگر جزئیات البسه ، سیاحین چینی بواسطهٔ بدیت وانس داشتن با آن از شرح تفصیلات خود داری کرده اند ، و در نقاشی های طاق بودای ۳۵ متری ، نفوذ مخصوص را مشابه در علاقهٔ قیزیل نزدیک کوچا (ترکستان چین) دیده بودند ، ملاحظه نموده نتوانسته اند .

در حقیقت چند عدد از تصاویر طاق ۳۵ متری حوالهٔ هائی را که قبلاً در خاورهای تمام قیزیل

---

۱ این موضع و مقام قیزیل در ترکستان چینی [illegible] جدید معلوم میشود که دران با تمدن روم و بودائی هم مخلوط شده بود چنانچه آثار آن ظاهر است . مترجم .

مکشوف شده بخاطر میدهد . خصوصاً پرهای مهتابی که گنبد غار را تزئین داده است . از تیرهگی نیلگونی که از آنجا هالهٔ آن بقسم هلال نمایان است بر اسب بالداری نشسته ، ظاهر میشود .

لباسش از همه جهت بهسر داران کوتشی ئن Koutchéens مشابهت دارد : بالاتنهٔ سفید قبا قی رنگ یازرد کاهی بواسطهٔ کربند مادی در بدن چسپیده و تاسر زانو ها امتداد یافته بخهٔ ان اب کرد رقم کوتشی ئن آبی رنگ وحاشیهٔ خاکی دارد . اسلحه نیز مثل نقاشی های قیزیل عباوت از یك شمشیر طولانی مستقیم است که دستهٔ آن صلیب نما و تیغش سهپهلو میباشد .

قدری دور تر در صف معطیان که مثل بالکن (حصهٔ خارجی طاق) دوریس فیل پایهٔ کچی بزرگی که بواسطهٔ تصویر فرش های قشنگ تزئین یافته ، باز مانند منظرهٔ فوق دیده میشود . زیرا در ینجا باز از همان شوالیه های قیزیل با بالاتنه های تنگ که از یك سمت بشکل مثلث باز میگردد ، نمایش داده شده است آنچه بیشتر اسباب دلچسپی واقع میشود اینست که در همان یك بالکن (حصهٔ خارجی طاق) پهلوی این پهلوانان و طی شاهان افسانوی ساسانی باریش های عریض وتاجهائیکه دارای نشان آفتاب ومامتاب میباشد ، بوداهای گندهاری و روحانیون هندی یکجا نمایش یافته است . بدون شك باید بخاطر آورد که این و لایات جنوبی رود آمو (اوکزوس) وقتی در اواسط قرن شش بواسطهٔ خسرو اول بزیر تسلط ساسانیان رفته بود .

بهر صورت بطریقهٔ ماهمین منزبت یك چیزی است که در اهمیت تاریخی آن بشکل اغراق میتوان نمود .

* * *

هونتسین پس از حرکت از بامیان بقراریکه موسیو فوشه خط السیراورا تعیین نموده ، کوتل شبر را که بهارتفاع ۳۰۰۰ متر به درهٔ علیای غوربند منتهی میشود ، عبور نمود . موقعیکه بر فراز کوتل صعود مینمود ، باطوفان برفباری شدیدی دچار شده ، راه را گم کرد اما خوشبختانه شکار چیان وطنی به او بر خورده ، راه را برایش نشان دادند ، پس ازین مدت طولانی در درهٔ باریك و سنگ دار غوربند طی طریق نموده بالآخره بحدالحاق دریای غوربند مادریای پنجشیر ، دیوار های سنگی دو طرفهٔ راه خاتمه یافته در جلگهٔ قشنگ ومعمور کاپیسه که بواسطهٔ کوه های خوش منظر از ٤ طرف احاطه شده ، داخل گشت .

کاپیسای قدیم که چینی ها آن را (کیاپی شر) یا (کی پین) میگویند ، در همان قسمتی وقوع داشته که امروز در تشکیلات مملکتی افغانستان جدید به سمت شمالی (شمالی کابل) موسوم است . مبهذا هونتسین از علاقهٔ کابل عبور نکرد زیرا پایتخت آنوقته مملکت کاپیسی در حدود وسطی دریای پنجشیر بموقع برج بگرام بشمال کابل امروزه وقوع داشت . موسیو فوشه که این تتبعات را انجام داده در هر حصه تعریفات خود زائر چینی را ذکر مینماید:ـ جلگهٔ سر سبز کاپیسا از شمال بجنوب تقریباً ۶۰ کیلومتر طول واز شرق به غرب ۲۰ کیلومتر عرض دارد . و اگر چند در یاچه هم به اطراف آن موجود میبود ، انسان میتوانست آن را کشمیر کوچك بنامد . ازعقب به کوه های سر بر فلك وبر برف هندوکش ودو ضلع دیگر شکل لوزی نمای آن بواسطهٔ کوه های سیاه که در تابستان برف های آن بکلی ذوب میشود ، محاط میباشد . موقعیت جغرافیائی کاپیسا بقسمی است که بر اکثر کوتل های هندوکش ومخصوصاً راه تجارتی بین هند و باکتریان (بلخ) حاکمیت دارد . وبواسطهٔ همین موقعیت دران جا هر قسم امتعه واجناس زیاد یافت میشود . زراعت کاپیسا نیز خیلی خوبست زیرا دریای غوربند و پنجشیر و معاونین متعدد آنها با جویهای زیادی که از دامنهٔ کوه سرا زیرمیشود،این حوضهٔ مرتبه داررا بدرستی آبیاری مینماید وهوای آن زا به نسبت کابل ملائم تر نگه میدارد.زمین کاپیسا برای زراعت غلات ، درختان میوه دار ، تاکستان ها و غیره خیلی مساعداست ومیوه جات مختلفه ازقبیل بادام ، زردالو، انگور تازه وخشك بمقدارزیاد بسمت هند وستان صادرمیشود . عیب بزرگ مملکت را که هونتسین تشخیص نموده وعین حقیقت است اینست که دائم الاوقات یعنی درهرفصل بواسطهٔ تندبادهای شدید شمالی جاروب میشود ، باستثنای این نقص باقی مظاهر طبیعی کاپیسا بحدی زائر چینی را مجذوب نموده بود که بیش ازهرجا ، جزئیات این علاقه را باآب و تاب مخصوصی حکایه کرده است .

اهمیت سیاسی کاپیسا هم کمتراز دیگرچیزهای آن نبود. زیرا این مملکت که جغرافیون گریکو رومن (یونان وروم) آنرابه اسم کاپیسه یاد کرده اند، درقدیم الایام یکی از پایتخت های دولت یونانو کابل بشمار میرفت . موسیوفوشه میگوید :ـ « تصاویری که دراکثر مسکوکات سلسله اوکراتیدس نمایش یافته ، یقیناً نقش مقدسین مذهبی کاپیسامیباشدکه مخصوصاً درخودآن مقام ضرب گردیده . واینکه اغلب مقرسلطنت آخرین سلاطین اندوگریك (هندویونانی) را کابل میدانند دوست نیست بلکه پایتخت آنها کاپیسا بوده است . » .

سپس کاپیسا مرکز سلطنت امپراطور معروف (اندو سیت) موسوم به کانشکا گردید

وسط اوسطاراتیه از آنجا به تمام افغانستان وشمال غرب هندوستان حکومت میکرد . در قرن هفت پادشاه کاپیسا تنها به مملکت خود اکتفا ننموده ، تا یکدرجه به حصص گندهارا نیز تسلط خود را قائم ساخته بود به این قسم که علاوه بر ملک اصلی خود او ، لمپاکا ، (لغمان) ، ننگرهار را (جلال آباد وهده) ، گندهارا (علاقهٔ پشاور) نیز که خاندان‌های سلطنتی آنها خاموش گردیده بود، جزو کاپیسا شده بود . بنابر آن اقتدار پادشاه کاپیسا تارود سند هم ادامه داشت . ازقرار معلوم پادشاهیکه در زمان سیاحت هوئن‌تسنگ حکومت میکرد ، شخص مقتدری بوده است . زائر چینی میگوید : « سلطان وقت طبیعت دلیر وسرکش داشت وبواسطهٔ قوت مخوف خود ممالک همسایه‌را بلرزه می‌انداخت وبرده مملکت حکمرانی میکرد . » همان طوریکه دوستی امیر کابل را در قرن ۱۹ بواسطهٔ حاکمیتش بر راه های تجارتی آسیائی همه حکمرانان اطراف میخواستند نزدیکی باراجای کاپیسا نیز دران عصر ، طرف میل کل سلاطین مقتدر بود . مخصوصاً در زمانیکه ما ازان بحث داریم ، (از روی تاریخ تانگ ها) راجای کاپیسا برای امپراطور تی‌تسونگ (امپراطور ترکستان) چند رأس اسپ قشنگ عالی نژاد افغانی را که از جملهٔ پیداوار معروف مملکت بشمار میرود بقسم تحفه فرستاد ، در مقابل امپراطور مزبور به نسبت این وضعیت افتخار زیاد نمود و و آنقدر مسرور گردید که علی‌الفور سفیری بدربار شهزاده کابلی مقرر و هدایای زیاد و قیمت دار ارسال نمود .

شاهان کاپیسا به کدام نژاد تعلق دارند ؟ تا زمان دخول اسلام این شهزادگان سر حدی مباهات داشتند که اولادهٔ کانشکا امپراطور معروف اند وصیت میباشند . در حقیقت چون در نیمهٔ دوم قرن ۵ مسیحی حصص گندها را بزیر یوغ هجارهای هفتالیت درآمد لازم میشود که شاهان کابل دران زمان از نسل مغل ترک باشند . وقتیکه سونگ‌یون زائر چینی که قبل از هوئن‌تسنگ مراکز بودائی را سیاحت و در حدود ۵۲۰ به گندها را داخل شده بود ، دران حاکمیکی از شهزادگان ترک تولهٔ بانی آن سلسله که بواسطهٔ هجارها مقتول شده ، ملاقی شده بود . زائر مذکور میگوید :- « این شهزاده طبیعت زشت و بیرحم داشت ، بسیار مردم کشی میکرد . و درین علاقه که مذهب بودائی دران بشدت جریان داشت بلادینی زندگی مینمود وبهمین مناسبت رعایا برخلافش بودند . » بالعکس یکصد ودهسال بعد وقتیکه هوئن‌تسنگ از کابل میگذشت سلطان ترک خیلی تغییر کرده وعادات واخلاق هند را فرا گرفته بود . شاه کاپیسا که زائر چینی را ملاقات کرده شخص بودائی متدین بود وچهره اش نیز باشاه سال ۵۲۰ خیلی مغایرت داشت .

بنابران معلوم میشود که درهٔ کابل درقرن هفتم هندی شده بود . وهونتسین درکاپیسی برای اولین دفعه پیروان جینه (یکی از شعب مذهب هندو) و جوگی های برهنه و نیم برهنهٔ هند و روحانیون‌مذهب‌سیوا (یکی از شعبات مذهب هندو) را که بدن های شان را خاکستر مالیده بودند وزنار های استخوانی بدست داشتند مشاهده کرد .معهدا اکثریت سکنه‌را هنوزبودائی‌ها تشکیل میداد . معابد متعدد که بعضی تعلق به‌شعبه مذهبی هینا یانا و برخی مربوط به‌ماهایانا بود در سر دعوت زائر چینی باهم مجادله کردند . اما هونتسین برای خوشی همسفرش پراجنا کارا که پیرو هینایانا بود ، دریکی از معابداخیرالذکر جا گرفت. این معبد کهاخیراً بواسطهٔ موسیوالفرد فوشه در کنار رود پنجشیر کشف گردید ، اززمان کوشانی ها میباشد وار روی روایات برای بود وباش یرغمل های کانشکا ساخته‌شده بود هونتسین‌مینویسد :ـ « در قدیم ، کانشکا امپراطور قوی شوکت ، قوت مخوف خود را به سلطنت های اطراف نشان میداد و بزور شمشیر مملکت خودرا بسمت‌مشرق تاپا میتوسیع میداد . شهزادگان ماتحت‌که درغرب رود زود(کاشغرستان) سکونت داشتند برایش یرغمل ها میفرستادند . واوبا آنها بصورت بسیار شر افتمندانه رفتار مینمود . قصرهائیکه من ذکر میکنم اغلب‌برای بودو باش تابستانی ایشان تعمیر شده بود . » علاوه برین هونتسین برای یافتن خزینهٔ که بواسطهٔ یکی از این یرغمل‌ها دران حدود مدفون شده بود ، حفریات وتجسسات نموده ، خوشبختانه گنج مزبور را کشف کرد .

هونتسین باآنکه دریك معبد طائفهٔ هینا یانی اقامت داشت وخود پیرو ماها یانابود معهذا اقرار میکند که بار اول در کاپیسا، اشتراك مذهبی کامل خودرا بابود اثبت این‌مملکت احساس نموده است. در حقیقت‌باید‌بخاطر آوردکه درآسیای مرکزی وبا کتریان قسمت بزرگ روحانیون پیرو هنیایانا بودند . برخلاف پادشاه کاپیسا هم مثل هونتسین از جملهٔ معتقدین جدی ماهایانا بشمار میرفت . لهذا پادشاه زائر چینی رادعوت به خواندن یك فصل از ادعیهٔ مختلفهٔ مذهبی‌نمود که ۵ روز طول کشید . خالی از دلچسپی نخواهد بود اگر و ضعیتی را که هونتسین درینجا پیش گرفته و در تمام مسافرت های هندی نیزآن‌را تعقیب کرده است ، ذکر کنم :ـ زائر چینی بواسطهٔ معرفت به مسائل متعددهٔ مذهبی و چالاکی معقولات و منطق و هم‌شاید دراثر بیگانگی به چرب زبانی و طلاقت روحانیون هندی ، بالاتر از دعاوی زبانی آنها سخن‌میزد نادر نظریهٔ تصوفی خود یك ترکیب بلند تراز دیگر عقاید ، پیداکند. رسالهٔ فلسفی معروف او موسوم به (سیدهی) نیز

بر روی همین وضعیت دهنی قرار دارد .

هونتسین تابستان ۶۳۰ میلادی را در معبد بر غمل ها و-وم به (چالو کیا) گذشتانده ،
بعد بطرف شرق عزیمت نمود. در طول رود پنجشیر حرکت کرده تاموضع یکجاشدن در یای پنجشیر
و دریای کابل پیش رفت و بعد به کناردریای موخرالذکر راه خودرا امتداد داد وبساحل چپ آن ولایت
(لمپاکای) تاریخی (لغمان موجوده) را عبور کرده باراضی مرتفع جلال آباد یعنی نگار هارای
بزرگ که منزلگاه مهم او بود ، رسید . موسیوفوشه مینویسد : - انسان قدم به قدم ارتفاعات
جلگه مرتفع آریائی‌را پائین می آید امادفعةً ملائمت زمستان ها ، گرمای طاقت فرسای تابستان
ها ، نخلستانات سرسبز ، درختان نارنج ، کشت های برنج و نیشکر حتی برگوئی ماینا ها
(رو حانیون هنود) و خز وجست بوزینه هااطاناً به او خبر میدهد که در خاك هندی داخل شده
است . (ناتمام)

آثار محررین افغانستان

نگارش م. کریم خان ، نزیهی

قسمت : ۵

کتاب المباحث : موضوع آن معلوم نیست . نظر بروایت مرحوم حاج خلیفه (۱) از مولفات شیخ الرئیس ابوعلی سینا است . و درمقدمهٔ منطق المشرقیین (۲) عبارت است از یك مجلد .

*

* *

مقاله فی حدالجسم ، چنانکه از اسم آن استنباط می شود . گویا مقالاتی در حکمة طبیعی است . بعضی ها (۳) آنرا مقاله فی حدالجسم قید نموده اند .

---

۱ - کشف الظنون ج ۲ ص ۲۹۸ . ۲ - مقدمه منطق المشرقیین ص ك .
۳ - قاموس الاعلام ج اول ص ۶۲۷ ، مقدمهٔ منطق المشرقیین ص یم .

اما در نامهٔ دانشوران (۱) بنام مقاله در جسم طبیعی و تعلیمی مضبوط بوده ، آن را از جملهٔ کتبی می نویسد ؛ که شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا در اصفهان تالیف نموده است .

* * *

کتاب‌الشعرأ :- قراریکه درکشف‌الظنون (۲) مرحوم چلپی نگارش یافته ، سوای (کتاب‌الشعرأ) ارسطو این نیز کتاب مستقل و تالیف شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا است ، در صناعت شعر .

* * *

مقاله‌فی‌النفس یاالفصول : در قاموس‌الاعلام مرحوم شمس‌الدین سامی و مقدمهٔ منطق‌المشرقیین(۳) مقالهٔ فی‌النفس و بنام دیگر (الفصول) مضبوط است ، اولی آنرا سوای رسالهٔ سابقهٔ شیخ (مقالهٔ فی‌النفس) کتاب مستقل می نویسد . اما در نامهٔ دانشوران(٤) (فصول در نفس و طبیعیات) نگارش یافته ، در زمرهٔ کتبی ضبط است ، که شیخ الرئیس ابو علی سینا در اصفهان تالیف نموده است و بطوریکه در مقدمهٔ منطق المشرقین نوشته آمده ، شاید که عیناً همان مقاله فی‌النفس شیخ (که ما آنرا سابقاً متذکر شده ایم (٥) بوده باشد . والله اعلم .

* * *

کتاب‌الملح :- در نحو ، ازموافقات شیخ‌الرئیس ابو علی سینا است ، که نظر بروایت نامهٔ دانشوران‌دراصفهان بتالیف‌رسیده است ، و بسوای قاموس‌الاعلام مرحوم شمس‌الدین سامی و نامهٔ دانشوران (٦) در کتب سائره اسمی ازین کتاب بنظر نرسید . و از قرینه معلوم می شود که هر دوی آن (قاموس‌الاعلام و نامهٔ دانشوران) اشتراك و اتحاد در مأخذ واحدی داشته ، از روی آن نگاشته اند . والله اعلم .

* * *

۱ - ج اول ص۸۸ . ۲ - کشف‌الظنون ج ۲ ص۲۸٤ .
(۳) قاموس‌الاعلام ج اول ص ٦۳۷ ، مقدمهٔ منطق‌المشرقیین ص یط . [٤] ج اول ص ۸۸.
(٥) رجوع شود بشمارهٔ (۲٥) یا شمارهٔ اول سال سوم مجلهٔ کابل ص ٦٤ . (٦) قاموس الاعلام ج اول ص ٦۳۷ ، نامهٔ دانشوران ج اول ص۸۸ .

شرح کتاب السماع الطبیعی: نظر بنگارش مرحوم حاج خلیفه (۱)، اصل متن «کتاب السماع الطبیعی» که عبارت از هشت مقاله و محتوی تعالیم است، از ارسطوفیلسوف شهیر یونانی است، و بواسطهٔ ابوالروح صابی، حنین بن اسحق العبادی، یحی بن عدی و قسطا بن لوقاالبعلبکی (۲) (که از مترجمین بزرگ دورعباسی اند) بعربی ترجمه شده و اشخاص متعددی بران شرح نوشته‌اند، ازان جمله یکی شیخ ابوعلی سینا است. و مراد ما از تذکر درینجا همان شرحیست که شیخ الرئیس بران نگاشته است.

❀

❀ ❀

شرح کتاب النفس: چنانکه (در نامهٔ دانشوران، مقدمهٔ منطق المشرقین و قاموس الاعلام مرحوم شمس الدین سامی (۳) مسطوراست. این کتاب نیز عبارت از شرحی است که شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا بر (کتاب النفس) مؤلفهٔ ارسطوطالیس (دراصفهان (٤) نوشته است.

و بنابر روایت بعضی (٥) کتاب موصوف یکی از رسایل (الانصاف و الاتصاف) شیخ الرئیس بوده است، که در تاراج اصفهان بدست سلطان مسعود بکلی از میان رفته‌است.

(رجوع شود بشمارهٔ ۲٤ سال دوم مجله کابل ص ۸۰)

و سوای ابن سینا ابوالعباس سرخسی (٦) محمد بن علی بن عربی (۷) و صدقة

---

(۱) کشف الظنون ج۲ ص۲۸۰ . (۲) مدنیت اسلامی جرجی زیدان طبع اسلامبول ج۳ ص۳۰٦

[۳] نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ ، مقدمه ص یط و قاموس الاعلام ج اول ص ٦۴۷ .

[٤] نامهٔ دانشوران عیناً ص ۸۸ . [٥] مقدمهٔ منطق المشرقیین عیناً ص یط.

[٦] احمدبن محمد و بروایتی احمد بن طیب بن محمد (المعروف بابوالعباس سرخسی) از مشاهیر اطبا و حکمای اسلام و تلمیذ فیلسوف شهیر عرب ابو یوسف یعقوب بن اسحق الکندی است. اصلاً از سرخس بوده ، در طب ، حکمت ، هیئت ، نجوم ، ریاضیات و ادبیات از اساتید زمان واز فصحای عصر خویش بشمار میرود . در علوم مختلفه تالیفات مهمی داشته ، در اوایل استاد و معلم خلیفه معتضد بالله عباسی بود. و بعد از زمانی در سلك ندمای خلیفهٔ مزبور شمولیت یافته ، اخیراً بسال ۲۸٦ هجری قمری بجرم اینکه مرتکب افشای اسرار دربار سلطنتی گردیده است بقتل رسید .

(۷) بابن کنیت از علما و متصوفین اندلس دو ذات شهرت دارد . یکی ابوبکر محمد بن عبدالله بن محمد بن عبد الله بن احمد المعروف بابن العربی المعافری الاندلسی الاشبیلی الحافظ المشهور که از حفاظ حدیث و ائمهٔ علمای اندلس است تولدش شب پنجشنبه ۲۲ شعبان سال ٤٦۸ هجری و بروایتی ٤٦۹ هجری قمری به اشبیلیه ، و وفاتش به ربیع الآخر ٥٤۳ هجری قمری درعدوة و بروایتی بجمادی الاول سال مزبور، واقع بمرحلهٔ ازفاس باتفاق پیوسته است . و پس از وفات جسدش بفاس انتقال داده شده ، در آنجا دفن گردید . دارای مؤلفات متعددی در علوم مختلفه است . ازانجمله عارضة الاحوذی فی شرح الترمذی] و غیره است . رجوع شود به و فیات الاعیان تالیف قاضی احمد ابن خلکان [ج اول ص٤۸۹] و دائرة المعارف و جدی ج ٦ ص ۳۰۸ .

و دیگری محمدبن علی بن محمد بن احمد بن عبد الله الشیخ محی الدین ابوبکر الطائی الحاتمی الاندلسی المشهور بابن العربی (وشیخ اکبر) که از جملهٔ متصوفین و فلاسفهٔ معروف عالم اسلام است . تولد این بزرگوار بماه رمضان (٥٦۰) قمری بمرسیه (از بلاداندلس) بوده . و وفاتش در ۲۸ ربیع الثانی سال ٦۳۸ هجری قمری در سن ۷۸ سالگی است . و مدفن وی الآن در صالحیهٔ شام واقع است مؤلفاتش در اطراف ۲۰۰ مجلد کتاب بوده ، الفتوحات المکیه وفصوص الحکم فی خصوص الکلم از امهات و معاریف تصنیفات او ست . تاریخ فلاسفة الاسلام طبع مصر ۱ ۲۹ و ص ۲۹۲ . هر چند یکه فقید مرحوم کاتب چلپی در کشف الظنون (شیخ اکبر) را شارح کتاب النفس از سطو می نگارد باوجود آنهم تاالاندازهٔ که بنظر میرسید نه تنها در ضمن تالیفات او بلکه در جمله تالیفات هردو ابن عربی ، کتابی چنین اسم و موضوع دیده نشد والله اعلم .

ابن منجاً السامری (۱) نیز هریك جداگانه شرحی برمتن مزبور نگاشته اند (۲)

رساله: (فی الممالك وبقاع الارض) بروایت بعضی رساله و به روایت برخ دیگری عبارت از مقاله ئیست که شیخ الرئیس آنرا نگاشته است. و رویهمرفته از اسم آن استنباط میشود، که در علم جغرافیا و راجع باحوال ممالك و بقاع ارض اطلاعاتی را حاوی و متضمن خواهد بود.

*

* *

مقاله فی ابطال احکام النجوم: مقالهٔ کوچکیست از شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا درباب بطلان احکام نجوم. که بنابر نگارش نامه دانشوران (۳) در اصفهان بتالیف رسیده است.

*

* *

اللواحق: ازشیخ الرئیس است، درکشف الظنون (٤) (کتاب اللواحق) ودرمقدمهٔ منطق المشرقین (٥) (اللواحق) بعینها فی مسطور است. برخی آنراشرح شفا گمان کرده اند، لکن بظن غالب عبارت ازلاحقها ئیست. که شیخ دران بعضی ازمسائل غامضه ومشکلات شمارانشریع نموده است. والله اعلم.

*

* *

مجموعه: (خطب، تحمیدات واسجاع (٦)) و بنابه روایتی (خطب، تمهیدات، اسجاع وتوافی) مجموعه ئیست که شیخ الرئیس آنرا دراصفهان نگارش، جمع وتدوین نموده است.

*

* *

---

[۱] صدقه بن منجاة بن صدقة السامری از معاریف اطباو حکمای دورهٔ اسلام است. نظر بنگارش مرحوم شمس الدین سامی در شعر و ادبیات نیز مهارتی داشته. بطبابت ملك اشرف بن ملك عادل ایوبی اشتغال میورزید و فاتش پس از سال (٦۲۰) هجری قمری به حران اتفاق افتادة، مولفات مهمی در طب از خود بیاد گار گذاشته است [قاموس الاعلام ج ٤ ص ۲۹٤٥] اماوفاتش را مرحوم حاج خلیفه بسال [۲٦۰]. هجری قمری قید نموده است [کشف الظنون ج ۲ ص۳۰٥] باوجودیکه در کتب موجوده به نسبت این شخص اطلاعی بنظرنه رسید، اما ظاهراً عقیدهٔ شمس الدین سامی راجع بوفاتش مقرون بصحت میباید. والله اعلم. چه حکمرانی ملك اشرف بن ملك عادل ایوبی درنیمه اول قرن ۷ هجری بوده، وفات آن بسال٦۳٥هجری (رجوع شود بتاریخ ابوالفداج ۳ ص ۱٥۹) است [۲] کشف الظنون ج ۲ ص ۳۰٥

۲ — نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸. ۳ کشف الظنون ج ۲ ص ۲۹۷.

٤ — مقدمه ص یط. ٥ مقدمه منطق المشرقین ص یط، نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ وقاموس الاعلام ج ٥ ص ٦۳۷.

فصول: (فی النفس والطبیعیات) درعلم النفس وحکمت طبیعی از شیخ الرئیس ابوعلی سیناست . که در اصفهان (۱) تالیف نموده است .

●

● ●

مختصر: (فی ان الزاویة التی من المحیط والمماس لا کمیة لها) درحکمة ریاضی ازشیخ ابوعلی سیناست ، که دراصفهان نگاشته است (۲)

●

● ●

کلام فی الجوهر والعرض: در حکمة نیز از شیخ الرئیس ابوعلی سینا است که در اصفهان تالیف نموده است . (۳)

●

● ●

قول: (فی تهیئنما الحزن و اسبابه) چنانکه از اسم آن ظاهر می شود درعلم الروح (نفسیات) بوده باشد . ازشیخ الرئیس ابوعلی سیناست که در اصفهان (٤) بتالیف رسیده .

(ناتمام)

●

● ●

ای در طلب کمال سرگرم شتاب | در صورت کس مبین و معنی دریاب
هرچند عقیق است آتش همرنگ | دارد بدهان تشنه خاصیت آب

●

● ●

چون قفل گرفتگی اگر گیری پیش | آخر دلت از تیغ جفا گردد ریش
دادند چو صورت کلید ابرو را | پیوسته گشاده دار پیشانی خویش

قادری

---

۱ — نامهٔ دانشوران ج اول ص [illegible] .

۲ — نامهٔ دانشوران ج اول ص [illegible] .

۳ — نامهٔ دانشوران ج اول ص ۸۸ .

٤ — [illegible] .

وفات رجال معروف دنیا

۱: اعلیحضرت ملك فیصل شاه عراق

اعلیحضرت ملك فیصل متوفی شاه عراق

اعلحضرت ملك فیصل شاه مملکت عراق یکی از زعمای کاردان و زمامداران نامی ملت عربی بوده و در راه تامین استقلال وسعادت وترقی موجوده مملکت عراق مجهودات و مساعی زیادی نموده بودند اینك در مسافرت آخرین خود بعمر پنجاه سالگی در پای تخت سویس شهر (برن) بمرض سکته قلبی این جهان فانی را بدرود و ملت عراق را تعزیه دار گردانید .

جنازهٔ این شهریار فقید که بذریعهٔ طیاره و جهاز بحری انگلستان در عراق نقل داده شده بود به تاریخ ۲۳ سنبله وارد شده خیلی با حترامات شایانی دفن گردید .

مجلهٔ کابل ازفقدان این شهریار بزرگ و مرد مدبر وطن پرور مملکت اسلامیه عراق خیلی اظهار تاسف نموده و بفرزند نجیب وخلف الصدق رشید شان اعلیحضرت امیر غازی و عموم برادران عراقی خود عرض تسلیت می نماید .

ضمناً از جلوس اعلیحضرت امیر غازی باریکه شاهی عراق و تخت موروثی شان اظهار مسرت کرده تهانی و تبریك میگوید .

اعلیحضرت امیر غازی
شاه موجودهٔ عراق

۲ : لارد سرادوارد گری :

لارد سرادوارد گری :

لارد سر ادوارد گری وزیر خارجه سابق انگلستان و رئیس افتخاری دارالفنون اکسفورد یکی ازرجال مهم سیاسی و علمی آنخطه بشمار بود در (۷) سپتمبر بعمر ۷۱ ساله فوت گردید .

۳ : وزیر بحریه فرانسه

وزیر بحریه فرانسه

موسیو ژورژلد هیگت وزیر بحریه فرانسه که یکی ازرجال مهم حربی و سیاسی آن دولت بوده و چندین مرتبه دوره های و ظائف وزارت خانهارا طی کرده و یکمرتبه بصدارت مملکت هم رسیده بود و آخراً بشغل وزارت بحریه مصروفیت داشت بتاریخ (۲) سپتمبر بعمر (۷۶) سالگی فوت گردید .

تقریظ

روز نامه اصلاح

روز نامه شریفهٔ اصلاح که در این چهار سال متکفل خدمات جامعه بوده و با نگارشهای خوب و مضامین بس نافع و سودمندی در راه استفاده و ایقاظ هموطنان قلم فرسائی کرده است اینک خوش بختانه قدم بمرحله سال پنجمین دورهٔ نشریات خود میگذارد .

روز نامه اصلاح اولین روز نامه ایست که در عصر عرفان پرور نادر شاهی چهار سال تمام مرتب نشر شده و روز بروز در خوبی مضامین و طباعت خود ترقی کرده رفته است روز نامه اصلاح بقدری جلب توجه اهالی وطن عزیز خصوصاً همشهریان ما را نموده و برای خود مشترک پیدا کرده است که تا حال هیچیک از جراید وطن اینمقام را حائز نشده .

خدمات مدیر و اعضا و نویسندگان روز نامه اصلاح که هر کدام با عشق و علاقه خصوصی برای پیشرفت و ترقی این روز نامه شریفه خدمت و جانفشانی می نمایند قابل تمجید است .

ما از خدای متعال بقای این روز نامه شریفه را در زیر سایه مؤسس تاجدار آن اعلیحضرت غازی خواسته بمدیر محترم و کارکنان آن عرض تهانی و تبریک می نمائیم .

متنوعه

بشارت

بقلم غلام جیلانی خان اعظمی

خدام صحیح ور جال باعزم و مردانه در قول وعمل مساوی و آنچه میگویند میکنند! بلکه بهترین آنها چیزی‌راکه نگفته اند برخلاف انتظار بمیدان عمل حاضرشده و از قوه بفعل می‌آورند.

ترقیات و عمران جهان مرهون خدمات و عملیات رجال صادق و مردانه ایست که در میدان عمل خسته نشده و باعزم فولادین اراده و آمال خود شانرا انجام داده اند.

در ممالك و نقاطیکه نور سعادت تابیده و باوج ترقیات رسیده اند و قتا که انسان دقت میکند میداند که فقط آمال واراداتیست که بوسیلهٔ مردان کار بفوریت عملی شده و ازواه رفته برنگشته و خالی در عزم شان رونداده است.

معهذا اگرچیزی‌عوامل واسباب دیگری هم دربیشرفت آن آمال و ترقیات کمك کرده است شکی نیست ولی اسباب کلیه آن‌حاما عزم و اراده و قوه و فعالیت اشخاص شمرده میشود وبس.

دروطن عزیزقبلاً چندین چیزها ازقبیل مؤسسات، عمرانات وغیره تجویزمیشد حتی بنقشه کشی وشالودهٔ ابتدائی آن‌نیز آغاز میکردند وازقبیل مطالب‌اداری هم ازنقطهٔ نظرربط وضبط اساس‌نامه‌ها و پروگرام ها ترتیب می‌یافت ولی متاسفانه بعضی در راه خسته شده و عدهٔ پس از مرور اوقات قلیل سرد شده واز اعتبار ساقط میگردید.

نزدیك ترین مثالها برای این مقصد جاده های مختلفه سمت مشرقی و شمالی مملکت نهر های قندهار و شمالی نظامنامه هاو غیره را اگر بیاوریم بیمورد نخواهد بود!!

بعقیدهٔ ما آنمملکت خوبتر میتواند از صرف پول ووقت ومساعی خود بیشتر استفاده میکند که اول لزومیت شی، پس قوه کار کردن، موازنهٔ مالی خودرا تدقیق‌کرده، بعد همه این مطالب را دریك پلهٔ میزان و عزم وانهماك خودرا صرف در پلهٔ دوم سنجیده وبکار آغازکنند البته در نتیجه حتماً استفاده و کامیابی حاصل خواهد شد.

لهذا باید اذعان نمود که ما درگذشته بهر کاری که آغاز کرده بودیم اندازهٔ خسارات ما بمراتب ازفایده بیشتر بوده است یعنی امروز نمیتوانیم بشماریم از چند عدد آن کار هاومؤسسات سابقه استفاده کرده و برای ما مفید ثابت شده خواهد بود؟

شاه کار آگاه و تاجدار دانای ما اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی یکی از تدابیر بلند و حکیمانه را که از بدو جلوس شاهانهٔ خویش نسبت بمملکت افغانستان مرعی داشته و نگذاشتند ملت افغان دوباره مورد آن خسارات کرشکن واقع گردد ؛ یعنی درهر قدمی لزوم کار ، سرمایهٔ ملی و مساعدت وقت را سنجیده و باجرا و عملی ساختن آن شی که عزم قوی و همت مردانه ذات همایونش کافی بوده و معروض یقین خاص و عام است اقدامات فرموده اند .

تعداد موسسات و کارنامه های درخشندهٔ این شهریار بلند همت خیلی زیاد و ما در نگارشات گذشته از هرکدام آنها ذکری کرده وبتقدیر مساعی وطن خواهانهٔ این رادمرد بزرگ افغانستان اظهار شکریه واحساسات قدرشناسانه نموده ایم ولی ازانجمله کارهای برجستهٔ ذات همایونی که بیشتر علاقه بافتخارات ملت افغانستان دارد تعمیر و تجدید بنای شهر تاریخی بالاحصار کابل است.

کارکنان مجلهٔ کابل در شمارهٔ سال دوم خود ذکری از موقعیت و مسایل تاریخی بالاحصار کرده و کیفیت خرابی آن را شرح داده بودضمناً از آغاز کار آن که در عصر همایون اعلیحضرت تاجدارباجودمحمدنادرشاه غازی دربرج سال جاری ۱۳۱۲ شده ونخستین سنگ گذاشتن تعمیر مکتب وکارتسطیح میدان مذکور بدست حقپرست ذات همایونی صورت یافته بود نیزتذکری نموده بودیم،

اینک با کمال ابتهاج و مسرت می بینیم در مرور این اوقات قلیل یعنی مدت ۵ ماه خرابه زار بالاحصار تسطیح و نهر آب قدیم آن جاری شده شوسه های آن تعمیر و باغ قشنگی دارای گلهای زیبا و اشجار هرقسم درانجا احداث یافته وعمارت بزرگ مکتب حربیه بصورت نیمکاره رسیده است گویا در ظرف ۵ ماه خرابه زار بالاحصار گلستان شد ! هموطنان شهری ما که فعلاً بهتر ازان محل تفریحی در شهر ندارند هر روزه بمقصد تفریح و گردش درانجا رفته واین کارنامهٔ حیرت انگیز عصر همایون نادرشاهی را با نهایت مسرت و تقدیر تماشا میکنند مخصوصاً آن طبقهٔ معمریکه آبادی سابق بالاحصار را ملاحظه کرده و سپس این نقطهٔ تاریخی و زیبا مقابل نظرشان احراق وخراب گردیده بود امروز ازتجدید تعمیر آن بی اندازه مسرت و افتخار داشته بی اختیارانه هردم مترنم بدعای مزید اقبال و شوکت این تاجدار با عزم و پادشاه وطن پرور خود میشوند .
ما ازین اقدام بزرگ اعلیحضرت غازی نیز بنوبهٔ خود عرض شکریه و امتنان نموده با اهالی وطن عزیز بشارت داده میگوییم بالاحصار تاریخی بالاحصار زیبا بالاحصاریکه اسم و شهرت آن در تاریخ قدیم کابل خیلی برجسته است اینک بنیروی بازوی توانای یکی ازفرزندان رشیدوطن اعلیحضرت محمد نادرشاه غازی دوباره تعمیر و آباد شد .

جشن سال پنجم نجات وطن

بمناسبت جشن پنجمین سال جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت غازی ونجات وطن عزیز هیئت انجمن ادبی کابل تهانی و تبریکات خالصانه را بحضور قائد نجات بخشای افغانستان وزنده کننده نام وشئون افغانیان اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی تقدیم داشته ، دوام عمر و اقبال همایونی را از خداوند متعال تمنا می نماید .

امسال که سال پنجم جلوس شاهانه ونجات وطن عزیز مابوده وبعون خداوند مهربان و به نیروی بازوی فرزند بزرگ افغانستان اعلیحضرت همایونی و طن عزیز دارای امن و اسایش و اهالی آسوده ومرفه الحال گردیده اند ، جشن امساله نیز بیشتر شکوه ورونق داشته است ! چه دیگر سالها جشن نجات وطن یکشب وازطرف دایرهٔ رسمی جشن موردتوجه وتزئینات واقع میشد ولی امسال اهالی قدرشناس کابل ازارها وشهررا دوشبانه روز بانهایت تجلیلات چراغانی کرده وبانواع زینت ها آراسته بودند ، امسال گرم جوشی و استقبال خیلی مجلل و روشنی ، اهالی باین جشن بزرگ نمودند ، چه این جشن یادگار آنروز خوشی است که یکطرف و طن عزیز از پنجهٔ اشرار شقی نجات یافته ومالك حیات نوینی میشود ، دیگر سو ازعزیز ترین و بهترین فرزندان افغانستان بالاستحقاق از طرف ملت قدر شناس افغانستان بزمامداری کشور مامنتخب شده وباریکهٔ شاهی جلوس میفرماید !

قیمت این جشن البته دردل اهالی ستمدیده وطن ما که ازان روزها تیره وتاریك نجات یافته وباز امروز مشمول سعادت ونیکبختی گردیده اند خیلی عزیز وبایستی باین تجلیلات واحترام ازان پذیرائی و استقبال نمایند ! انعقاد رسمی وافتتاح این جشن مسعود ساعت (۹) روز دوشنبه ۲۳ میزان ۱۳۱۲ بود که ماعیناً بواسطهٔ بسته شدن مجله دران روز نتوانستیم تمام مجاری را شرح داده و درج مجله کنیم و لی یاد داشت های که از جریانات آنروز رسمی بدست داشتیم اینك بقارئین مجله توضیح مینمائیم .

در ساعت ۹ روز مذکور که قبلاً قصر دلکشا معین شده بود کابینهٔ دولت، کور دیپلومات صاحب منصبان بزرگ عسکری ، رؤسای اداره جات ، مدیران دوایر، هیئت های محترم شورای

ملی ، اعیان،جمعیت العلما ، انجمن ادبی ، ار باب جرائد و مجلات مرکز ، روسای ادارات صحیه عموماً برای عرض تبریك حاضر شده بودند .

سپس حضور اعلیحضرت‌غازی درقصر دلکشا تشریف آورده وجشن سال پنجم را بنطق همایونی افتتاح فرمودند که سواد آن عیناً قرار آتیست .

سواد نطق ذات شاهانه

بنام نامی خداوند متعال و بتذکار خدمات جانبازانهٔ بها دران قوم و عسکر شجاع افغانستان جشن سال پنجم « نجات وطن » را افتتاح مینمایم !

خدای عز وجل را امروز شکر گذارم که ملت عزیزم در جشن سال پنجم نجات وطن اشتراك ورزیده و درین چهار سال وطن خود را مأمون ، آرام ، آسوده یافته اتحاد ، برادری موافقت فکرو عمل بین عموم اقوام افغانستان جاری و برقرار میباشد .

عزیزان من !

سانحهٔ مدهش و ننگین شورش گذشته باستیلای اشرار و جهال بطوریکه جانهای افراد این ملت را بخون غلطانده و اتلاف نفوس واقع کرد ، شدیدتر ازان تلفات مالی بود که ملت و دولت را عموماً دوچار فقرو بحران ساخته و نام نامی این قوم شجیع را ضربهٔ مدهش رسانده بود .

این خادم قوم باحیثیت دولت ومعاونت ملت عزیز و عساکر غیورم در مرور این چهار سال علاوه به موضوع انتظام امنیت وطن عزیز خویش مسبب اصلاح امور اقتصادیات دولت وملت را در نظر گرفته وبآن صرف مساعی کرده شده‌است چنانچه امروز راپوت هائیکه ازمنابع مالیاتی دولت بنظر میرسد وهم اطلاعاتیکه ازوضع زندگانی ملت‌خود حاصل کرده‌ایم ، الحمدلله درسر تاسر افغانستان امور اقتصادی ماروتق ونظام خوبی پیدا کرده وملت عزیزم ازهر جهتی آسوده وآرام است .

زعمای مملکت ، برجسته‌گان ، اهل‌هوش وفکرهمه البته‌این‌نکته را فهمیده‌اند که اصلاح این‌همه خرابی‌وبربادی ، تجدیدراحت وسعادت ملت‌درین مدت قلیل‌صرف بواسطهٔ اتحاد واتفاق عمومی اقوام افغانستان ونظربه‌محبت واعتماد آنهانسبت باین خادم وطن بوده است ، چه‌این نکته

عقل است که میگویند : « دولت همه ازاتفاق خیزد ، بی دولتی ازنفاق خیزد» اتحاد و موافقت نظر دولت و ملت افغانستان دربن چهار سال نه تنها امور اقتصادی و امنیت عمومی مملکت را اصلاح نمود ، بلکه افغانستان در سایهٔ صداقت و مجهودات خدام خود دربن مدت قلیل از امور مهمهٔ مدنی،عرفانی و غیره هم استفاده های مهمی کرده است که تفصیل هرکدام آن را اهالی وطن عزیزمیدانند وهمان لکهٔ راکه باثرانقلاب برای ملت شجاع افغانستان وارد شده بودکامل برطرف نمودند .

بهر حال انعقاد جشن نجات در هر سالی بوطن و جمع شدن ماو شما عزیزان برای اظهار مسرتیست که ملت افغانستان ازان نفاق و خونریزی مدهش داخلی نجات یافته ولی این خادم قوم باید نکتهٔ را بعموم هموطنان عزیز خود متذکر شده وهمه را ملتفت ساخته بگویم : آنهمه بدبختی و خونریزی چرا در وطن ما پیدا شد ؟ و ملت جوانمرد افغانستان از چه علتی باآن روز سیا نشسته و سر تا سر مملکت تعزیه دار گردیده بود ؟

البته جواب این مسئله واضح است ، هرکس میداند که لزوم تشریح آن را نمی بینم . - امروز امید میکنم کافهٔ افراد افغانستان اعم از هر صنف و هر طبقه که باشند باید این نکته‌را در نظر گرفته و بدانند ، تازمانیکه اتحاد ویکرنگی بین دولت وملت موجود است ، انشاء الله بهیچ‌وجه‌فتور وخرابی‌بحال‌وطن واقع‌نخواهدشد وبالعکس اگر خدانا‌خواسته غبار بدبختی صفای نیت این‌دوطرف‌را مکدرساخت، البته بطوریکه یکبارتجربه‌اندوختیم‌باید منتظر هر گونه آفات‌مدهش تر وسنگین تری بوده‌باشیم (خدانگاه کند) وطن شماازتمام فرزندان خود : مأمورین،عسکرورعایاانتظار دارد که برای ترقی و تعالی وآبادانی او ابراز سعی و کوشش نمائید واز ترقیات دنیای متمدن آنچه بحالت مادی و معنوی ملت مفید و موافق باشد تقلید و از آنچه موجب پریشانی و بدبختی ممالک مدنیه گردیده و مخالف اساس دین منیف اسلامی است احتراز کنید بایتصورت بدیهی‌است مقاصد بلند تمدن را با تهذیب و تربیهٔ اخلاقی کسب توانید نمود .

لهذا منظور و مکنون من همواره آرای و خوشبختی ملت عزیز افغانستان است و مخصوصاً پیشرفت این آمال و نظریات خود را در سایهٔ اتحاد قوم وموافقت نظر دولت و ملت میدانم پس از خدای توانا برای خود و کافهٔ افراد این جامعه توفیق میخواهم که بهمین صورت یکرنگی واتحاد ومحبتی که تاحال بین ما وهیئت دولت و ملت ماموجود بوده و بواسطهٔ این محبت ویکرنگی تاحال یکعده خرابیهای وطن خود را موفق باصلاح شده‌ایم ، آینده هم توفیقات حضرت الٰهی را شامل حال‌خود خواستاریم تا آن آرزو های بلندیرا که برای سعادت جامعه و وطن خود داریم بحصول آن موفق شویم .

در آخرمیگویم : همیشه بادعزت و اتحاد ملت ما ، مترقی باد افغانستان ،

بعد از طرف هیئت کور دیپلومات شیخ السفرا ، ع ، ج ، آقای سنارك سفیر کبیر شوروی نطق آتی را بحضور ملوکانه ایراد نمودند :

نطق تبریکیه شیخ السفرا

اعلیحضرتا !

افتخار دارم که امروز تبریکات صمیمانهٔ خود وهم قطاران محترم را به نسبت جشن باشکوه نجات وطن وتخت نشینی آن اعلیحضرت بملت افغانستان وحضور اعلیحضرت شما تقدیم نمایم ، درین روز عید آرزو های بسیار صمیمی خود را برای پیشرفت ملت افغانستان در راه استحکام وترقیات مادی ومعنوی آن ، باعلیحضرت شما وملت افغانستان اظهار می‌نمایم .

درخاتمه اجازه می‌خواهم مجدداً آرزو های پرحرارت خود را به نسبت صحت وجوداعلیحضرت که مساعی شاهانهٔ شان را برای اجرا آت درخشان و سعادت ملت افغانستان ابراز میدارند ، ارائه کنم .

بعد از سمع نطق شیخ السفرا ذات اعلیحضرت همایونی جواباً نطق آتی را ابراز فرمودند :

نطق جوابیه ذات شاهانه

جناب شیخ السفرا !

از تبریکات و احساسات شما و هم قطاران محترم شما ممنون شدیم و قلباً آرزو - داریم که روابط حسنه و علایق صمیمانه که خوش بختانه بین افغانستان و دول دوست اوبر قرار است، روز افزون و در منتهای ترقی باشد .

ماهم مقابلتاً احساسات وآرزو های خویش را برای صحت مندی وسعادت شما وهم قطاران شما اظهار مینمائیم .

بعد از اختتام این جوابیهٔ شیخ السفرا عالیقدر جلالتمآب آقای عبدالاحد خان رئیس شورای ملی معروضهٔ اخلاص فریضهٔ تبریکیهٔ آتیه را از طرف وکلای ملت بحضور اعلیحضرت معظم غازی قرائت نمود :

* * *

عین معروضه ملت بحضور اعلیحضرت

استقلال ونجات بخشای مملکت

بسم الله الرحمن الرحیم

اعلیحضرت پاد شاه محبوب ما !

بتقریب این جشن مسعودیکه یادگار مجاهدات وطن خواهانهٔ اعلیحضرت شما در وقع نجات وطن است و بشرف آن روز تاریخی که بهمه مصائب و بد بختی های این محیط خاتمه داده شده بهترین و صمیمانه ترین احساسات شکران و قدر دانی خود را به پیش گاه ملوکانه معروض و مراتب تبریکات و تهانی خالصانه را به تقدیم میرسانیم :

اعلیحضرتا !

مجاهدات و خدمات تاریخی اعلیحضرت شما در هر دوره مخصوصاً در مرحلهٔ نجات وطن همان ایام تاریکی که از وخامت سوء اداره و تشخص پسندی حکومت سابقه سرتا سر مملکت را اثرات وحشت انقلاب خونین احاطه کرده بود، از آن خاطره های روشنی است که ابدالدهر برصفحهٔ تاریخی افغانستان مرتسم خواهد ماند و نسلهای آیندهٔ ملت هم آنرا فراموش نخواهند کرد .

اعلیحضرتا !

ملت قدر شناس شمازحمات شبانروزی اعلیحضرت شمارادرراه ترقی وآبادی مملکت وامنیت و آسایش عامه بنگاه قدردانی می‌بیند واعلیحضرت شمااز‌حیث ابراز خدمات بزرگ وقیمی مملکت وتربیهٔ روحی واخلاقی ملت ، حساس ترین نقطهٔرا درقلب‌ملت باعاطفهٔ‌خود تصاحب نموده‌اید ،

اعلیحضرتا !

ما وجود مبارك شمارا ازمواهب بزرگ حضرت الهی دانسته ازخدمات قابل قدراعلیحضرت شما وخاندان نجیب شما خصوص والاحضرت صدر اعظم صاحب که به تحت اوامر وهدایات ملوکانه برای این آب وخاك ابراز فرموده اندو میفرمایند قلباً اظهار امتنان می نمائیم وبحضور مبارك شما یقین واطمینان میدهیم که این فرما یشها ونصایح سودمندشما یگانه مربی ومعلم اخلاق ومدنی خودرا سر مشق اعمال خود قرار داده ، برای اجرای فرما یشها و تحصیل رضای ملوکانه دقیقهٔ را فروگذار نخواهیم کرد .

درخاتمه ازخدای متعال سلامتی وجود مبارك وطول حیات اعلیحضرت همایونی را استدعا نموده بهترین وخالصانه ترین احساسات خودرا بحضور همایونی هدیه می نمائیم « زنده باد اعلیحضرت نجات بخشای ما » . (غریو دعا گوئی عمومی)

ذات همایونی در آخر معروضات شورا از احساسات ملت صادق خود اظهار شکریه فرموده وافکار صمیمانه ونیات مقدس ملوکانه را که حقیقتاً همواره برای سعادت و خوشبختی این جامعه عملی فرموده اند اظهار وبایراد کلمات خیلی برجسته وحکیمانه عموم سامعین را متأثر ومستفید گردانیدند کذا از زحمات و خدمات هیئت محترم دولت نیز اظهار خور سندی و رضائیت فرموده ومجلس خاتمه یافت .

ورود معاریف هند

شاعر شهیر وفیلسوف نامدار عالم اسلام علامه داکتر سر محمد اقبال صاحب و جناب داکتر سر راس مسعود حیدصاحب رئیس مسلم یونیورستی علیگده و پروفیسر هادی حسن صاحب معلم ادبیات فارسی وآقای غلام رسول خان بیرستر (معلم سابق مکتب حبیبیه کابل) بروز ۲۹ میزان از طریق پشاور و جلال آباد وارد کابل - شده از طرف معرزین و فضلای کابل بانهایت صمیمت پذیرائی شده میروند .

این مهمانان محترم بعد چند روزه توقف کابل دو باره معاودت بهند خواهندفرمود .

ما قدوم این فضلای نامور کشور هند را در خاك وطن عزیز خیلی مسعود دانسته و امید واریم روابط حسنه علمی و ادبی ما و هند بیشتر از پیشتر قایم شود

از وفات تربت ما در زمین مجوی
سینه‌های مردم عارف مزار ماست
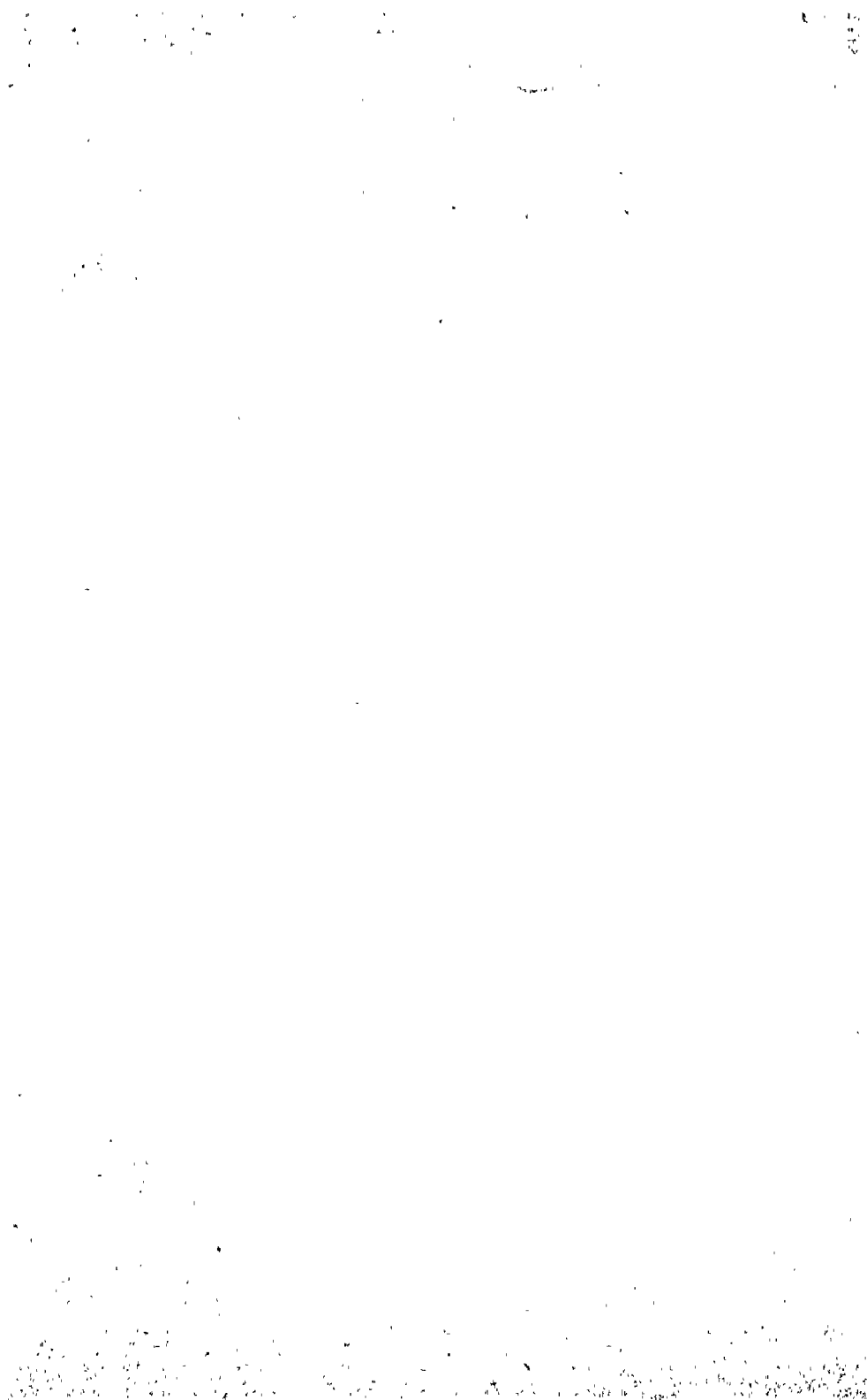
کابل

مجلهٔ مصور ماهوار

ادبی ، اجتماعی ، تاریخی

تحت نظر انجمن ادبی نشرمیشود

اول قوس ۱۳۱۲ هجری شمسی

۲۲ نومبر ۱۹۳۳ میلادی

آدرس: انجمن ادبی، جادهٔ ارگ

عنوان تلگرافی: کابل انجمن

مخابرات ـ باشهزاده احمدعلیخان

(درانی) مدیر انجمن

اشـــــــــتراك

کابل :	۱۲ افغانی
ولایات داخله	۱۴ »
« خارجه	نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف	نصف قیمت

فهرست مندرجات

مضمون	صفحه	تصاویر :	صفحه

ذات اعلیحضرت محمد ظاهر خان شاه جوانبخت افغانستان

کابل

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست
که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

نمرهٔ (۳۰) مجلهٔ کابل اینك لباس تعزیه در بر کرده و بالحن جگر خراش سوگواری بنظر قارئین عزیز میرسد ! چه مجله کابل که یکی از نشرات انجمن ادبي کابل و انجمن از جملهٔ موسسات و یادگارهاي دورهٔ درخشندهٔ زمامداری شاه فقید و تاجدار شهید و ادب پرور افغانستان (اعلیحضرت مغفور محمد نادر شاه غازي) است ، واین مجله و انجمن ادبي حیات یافتهٔ همت و نیروي آن پاد شاه بزرگ و فقید است البته امروز کار کنان آن بادیده اشکبار و قلب جریحه دار سطوري بیاد گار خدمات وزحمات وطن پرستانه آن قاید و مربی نجیب خود ترتیب داده و این نمره را تدوین خواهند نمود !

این نمره متذکر از واقعهٔ المناك و سانحه روح خراش شهادت و تذکار خدمات و فداکاری های مردانه و وطن پرستانه آ نفرزند یگانه و نامی افغانستان یعنی اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید و حیات بخشاینده

انجمن ادبی و مجله کابل است ·

این نمره خبر شهادت تاجدار فقید خود را باتاثر و غمگینی متأسفاً بمشترکین اعلام میدارد : چه واقعه روح خراشي بر خلاف امید و توقع وطن پرستان و دوستان افغانستان بدبختانه رو میدهد که یك جهان امید ها و آمال ملی مارا بخاك یاس مدفون می سازد ·

این بدبختی وطن عبارت از کیفیتی است که صرف برخلاف رافت ، جوانمردی ، قلب صاف و بی آلایش آن تاجدار رؤف زمینهٔ غدر وسفاکی را یك جانی مساعد یافته و جان عزیز آن شهریار بزرگ را در معرض شهادت ویك ملتی را سوگوار میگرداند

روز چهار شنبه ساعت (۳) بعد از ظهر ۱۶ عقرب بطور مرسوم همه ساله محفلی باراده شاهانه در صحن مقابل قصر دلکشا ترتیب و ذات همایونی حاضر محفل شده می‌خواستند بعد از احوال پرسی طلاب مدارس - انعامانیکه قبلا تهیه شده بود بدست حق پرست خود باطفال عنایت کرده و آنها را بمقصد تحصیل و مجاهدات در تعلیم تشویق فرموده باشند · ولی (قاتل غدار) بعتاً با تفنگچه که قبلا تهیه کرده بود بلا فاصله بوجود آن تاجدار شریف و پرورش دهندهٔ نجیب خود فیر کرده و ضربت مدهش به قلب و سینه آن شهریاریکه آن قلب و سینه اش محفظه محبت ، احساس وطن دوستی و ترقی خواهی کشور افغانستان بود رسانید ·

آن شهریار بزرگ پس از لمحهٔ شهید و طاهر روح مقدسش آشیانهٔ

جنت پرواز کرده مملکتي را تعزیه دار و این ملت بیچارهٔ را یتیم گردانید.
(انالله و انا الیه راجعون) .

در عین واقعه وزیر کار آگاه و فرزند شریف و صادق افغانستان والاحضرت سردار شاه محمود خان وزیر حربیه که درین روز ها بغیبت والاحضرت ج . ع . ج سردار محمد هاشم خان وکالت صدارت عظمی را هم دارا بودند و این مرد نجیب در شرافت و وطن دوستی و عقل و کیاست تالي برادر شهید و فقید خود اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی میباشند، محض مصالح ملت و مملکت و قدر شناسي ازان تاجدار رؤف و قاید بزرگ افغانستان فورا بوالاحضرت شهزاده محمد ظاهر خان فرزند لایق و رشید شاه شهید که بهمه خصایل و عادات خوب و نجیب، فرزند حقیقی و خلف الصدق صحیح پدر بزرگ خود هستند بیعت و ذات عالي شان را بامارت و سلطنت افغانستان بآن جمع وحاضر ینیکه از صنوف مختلفه حضور داشتند معرفی فرمودند و چون این شهزاده جوانبخت جوان سابقهٔ روشن و قیمت بلندي مقابل نظر این ملت دارند حاضرین و بالاخره تمام ملت اعم از عساکر، مامورین، علما، مشایخ، و سایر افراد ملت بطیب خاطر و نهایت رضامندی بذات والای شان بیعت کرده و در ظرف چهار روز از همه نقاط واطراف دور و نزدیك تقدیم بیعت بساحت ملوکانه پیوسته و بدل جان ملت افغانستان انقیاد این شهریار جوان بخت را گردن نهاده و بسلطنت شان تسلیم نمودند.

جنازهٔ آن شهریار شهید و حقدار بزرگ افغانستان از طرف اهالي و

عساکر مرکز بانهایت تجلیلات و احتراماتیکه نظیر آن را هیچ پادشاه متوفاي افغانستان ندیده بود مشایعت شده و درقبرستان اجدادی شان (تپه مرنجان) دفن گردید .

مراسم تاج پوشی شهریار جوان و پادشاه موجوده را در اوراق آتی خواهیم نگاشت .

ولي چون این نمره بیاد خدمات و پاس شرافت و احساس وطن‌دوستی شاه فقید اعلیحضرت محمد نادر شاه غازي ترتیب می یابد ، لازم شمردیم حالات تاریخی و شرح قضایاي بد بختي و سعادت گذشته وطن را از عهد اول اسلام متذکر شده وآخراً ملاحظه کنیم که ایام زمامداری این شاه بزرگ چقدر بنفع و سعادت افغانستان تمام شده و این تاجدار لایق مصدر چگونه خدمات و کار هاي بزرگی بمملکت ما گردیده بودند .

افغانستان امروز

وطن عزیزومامن شریف ما افغانستان که دست حوادث دهر خاك مذلت و بدبختی را از عرصهٔ متمادیست برروی عزت و آبرو ، امنیت و سعادت آن ریخته همان خاکی است که درقرون ٦ و ٧ اسلام مهد علم وفضل ومسر زمین راحت و آسایش بوده ترقیات مدنی،اقتصادی ، علمی آن معروف جهان و هنوز صحایف تاریخ گذشته ادوار روشن و ایام مسعود آن را بوضاحت نشان میدهد حتی دنیای متمدن تا کنون ذکری در جرابد خود شان ازان دولت از دست رفتهٔ ما مینمایند .

تمدن مشعشع و زیبای قبل از اسلام در افغانستان که زوایای تاریخ قدیم و آثار موجوده و مدفونه در خرابه های این مملکت شاهد آن است ، مجالتاً ما از ذکر آن خاموش مانده و توضیح آن را برای وقت دیگری میگذاریم و صرف درینجا مختصر ذکری از ایام مسعود افغانستان بعد الاسلام بیان خواهد آمد . کنون لازم افتاد ما باهالی وطن عزیز مخصوصاً طبقهٔ جوانان و اولاد امروزه مطالبی را تذکر نمائیم تا سبب ایقاظ و بیداری آنها شده و بدانند وطن عزیز از چه جهتی آنهمه مفاخر و ترقیات گذشته را مالك شده بود وپس بچه علتی در ظرف یك مدت طولانی یعنی در طی مرور هفت صد سال بر جهت قهقرائی یامذلت حیاتی گرفتار آمده و آنهمه سعادت و نیکبختی را فاقد گردید .

مقصود ما درین زمینه تاریخ نگاری و غیره نیست بلکه خواستیم سر ترقیات آندورهٔ های زیبا و مسعود وطن راازصحایف تاریخ گذشته جستجو کرده وعلت بدبختی و انحطاط مابعد را به هموطنان و اولاد های مملکت امروزه که مردان و زمامداران فردای این کشور خواهند بود بفهمانیم زیرا احوال زندگی و حیات مسعود و غیر مسعود ملل روی جهان مشابه باحوال شخصی است که چطور دارای صحت جسمانی بوده و بعد بچه علتی مریض و علیل میگردد ! گویا صحت مزاج شخص و سعادت حیات آن برای خوبی و بهبود احوال اجتماعات و بالعکس ضعف و بدبختی آن شخص بانحطاط جامعه تشبیه مناسب و دلیل قاطع شمرده میشود لهذا بهمین نسبت ما بمطلب خود آغاز کرده و دلایل چندی خواه از نقطهٔ تاریخ باشد یا از شواهد و ظواهر محسوس بنظر قارئین عزیز درین اوراق مختصر خواهیم رسانید

و ضمناً بهموطنان محترم خاطر نشان خواهیم کرد که افغانستان امروزی ما در تحت رایت زمامدار توانا و قائد کار آگاهی مثل ذات همایون اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی شهریار فقید چه مساعی را گامزن بوده و در خلال یکمده اوقات طولانی و ادوار آخرین فلاکت و بدبختی گذشته، امروز دوساحهٔ چگونه امن و خوش بختی رسیده است و ما اولاد افغانستان فعلاً بحکم وظیفهٔ وطن دوستی و وجدان دارای چه تکلیفی بوده و باید برای پیشرفت همین پلانیکه از طرف قاید نجیب مملکت ماوضع شده بود چگونه تاسی و پیروی کرده و این مقصود عمده را از پیش برده میتوانیم :

افغانستان در عهد قبل از اسلام بنی حدود

افغانستان دیروز قبل از استیلای عرب

قرن اول اسلام دارای یك حکومت مقتدر و مختار ملی بوده بنام کابل شاهان اهالی پیرو احکام و منقاد شاه ملی خویش و تمام افراد این کشور سلطان ملی را دوستدار ومحب بودند لهذا دران عصر که سیل لشکر جنگجوی عرب بنیان استقلال و قدرت قوی ترین دول عالم مثل حکومات روم و فارس را برکنده و بطرف شرق بلافاصله متمایل بود فقط اتحاد ملت و دولت افغان ازان قوهٔ بزرگ جلوگیری کرده و پنجاه سال تمام این تهاجم مهیب را در سرحدات عربی خود متوقف گردانید .

در اواخر قرن ۲ هجری هنگامیکه طوایف افغانی غور و هرات و بعضی سرداران بزرگ قوم از اتحاد مرکز مملکت و اطاعت و روابط دوستانهٔ شهریار ملی خود بیگانه شده ، بعضی نظر بتشرف دیانت حقهٔ اسلام و برخی بطمع جاه و مال مربوط امرای عباسی شده رخنهٔ باقتدار پادشاه مرکزی و اتحاد ملی خود ها وارد کردند حتی برودی سرتاسر مملکت افغانستان محکوم فاتحین عرب گردیده دردو نیمقرن تمام یعنی عرصهٔ دوصدوپنجاه سال افغانستان ما در قلمرو خاکهای جغرافیائی خود مالك یك حکومت واحد ملی نبوده و به تشکیل یکدولت آبرومندی که زمام ادارهٔ کل مملکت بدست خود اولاد افغانستان بوده باشد موفق شده نتوانست .

در ضمن نهضت اسلام باین سرزمین اگر بعضی حکومات از قبایل مختلفهٔ افغانستان ظهور کرده است آنها هم بواسطهٔ تشتت عقاید و آرای عموم ملت به توسیع یك حکومتی که اقلاً جغرافیای افغانستان موجوده را حایز باشد کامیاب نشده حکومات آن حکمرانان بواسطهٔ

نداشتن استحکام ملی و اتحاد عمومی اهالی چون ستاره های سحری در قبال اوقات مختصری در خشیده ومحو گردیده اند مثل : طاہری ها ، صفاری ها ، سامانی ها و غیره بهر حال از آغاز این استیلا تا اوایل قرن چهار هجری ملت افغانستان علاوه براینکه در اثر نفاق های داخلی و عدم تمکین بیك پادشاه ملی مرکزی بلافاصله استقلال و حاکمیت شان را باخته و اقبالی برای شیرازه بندی کشور خود یافته نمیتوانستند ، فاقد دیگر مزایا ووسایل مدنی نیز شده ، درین مدت اقتصادیات ، تجارت ، صنایع ، عمرانات و غیره نیز به نهایت درجه خرابی و پستی رسیده بود .

عصر سلطان محمود غزنوی وتأمین سعادت عمومی

چنانچه در مبحث فوق گفتیم احساس لا مرکزیت و نفاق ملت نسبت بسلطنت قومی موجبات پریشانی و بد بختی عامه را ازلحاظ تمدن و اقتصاد فراهم کرده و اقتدار ملت افغانستان را به کلی خسته نمود ، بالعکس در عصر زمامداری شاهنشاه بزرگ اعلیحضرت سلطان محمود غزنوی که هم ملت افغانستان در دهاو متاعب گذشته خیلی متز جرو خساره مند گردیده و طالب یك مرکز بااقتدار بودند و هم این سلطان بزرگ ووطن پرور حوائج ملت را از هرجهتی سنجیده و ذات خودش را برای تمرکز همه رشته‌های در هم و برهم ملی مفید و موزون میدانست ، لهذا به امر زمامداری پرداخته ملت افغانستان که سراغ کفایت؟ ووطن دوستی را در وجود این شهریار بزرگ داشته و برای سرپرستی وطن خراب؟ وملت متفرق وپریشان خود بهتر از وکسی را نمیشناختند از صحاری وجبال افغانستان در خدمتش شتافته باعشق وعلاقهٔ مخصوصی فرمان این پاد شاه را گردن نهادند .

در نتیجهٔ این اتحاد دولت وملت افغانستان آن روزه وتمکین واحترام عامه به شخص سلطان وقت سعادتی را مملکت دارا گردید که تاهنوز صفحات تاریخی ما از ذکر آنروز های مسعود ومترقی افغانستان روشن وموجب سربلندی و افتخار این ملت در داخله وخارجه شناخته میشود . کذا در عصر باقی سلاسلهٔ غزنوی وسلاطین غوری که در انقضای دوعصر تمام این ملت نجیب در تحت رایت این سلاطین شریف ملی خود به کمال عزت واحترام زیسته وشهر های افغانستان مهد علم و تمدن مجالی بشمار بوده و تاهنوز آثار برجستهٔ آن حاضر و شاهد مدعا میباشد نیز در تأثیر همین مطلب بوده است یعنی زمام داری شخص کافی و لایق ، اطاعت و احترام ملت نسبت بوی .

وقتا که ما آن روز های برجسته و مترقی افغانستان را در تاریخ تدقیق نموده و سوبگانهٔ آن پیشرفت و ترقی وخوش بختی را معلوم میکنیم ؛ می بینیم فقط سبب کلی و وسیلهٔ یگانهٔ آن اتحاد دولت وملت آنروزه و عقیده و احترام و اعتماد ومحبت افراد جامعه نسبت بشخص سلطان وقت بوده است . گویا ارتباط و علایق صمیمانهٔ ملت و حکومت آنروزهٔ افغانستان چون سد آهنین محکمی نظام امنیت و تمدن مملکت را و قایه کرده دست حوادث سوء و پیش آمد ناهنجاری را مجال ایذا و مزاحمت نمودن نمیداد . آخراً همان ایام پر عظمت و مترقی و همان روز گار مجلل و درخشندهٔ افغانستان قرون ٦ ، ٧ هجری در اثر سانحهٔ نفاق اقوام داخلی که قسمتی در تحت رایت اخلاف غوری و بعضاً تابع حکومت ملوک بامیان مانده و قسمت های عمدهٔ نیز ازین اهالی در حصص جنوب وشرق مملکت اسماً رعیت ورسماً بحال باغی گری وعلاقهٔ خود شانرا از مراکز سلطنت غور قطع کرده بودند ، آ محکومت ملی و شوکت قوی افغانستان لگدکوب سم ستوران اغیار واجنبی شده،زمانهٔ تورکان ساجوقی و خوارزم شاهی وغیرهای هم چنگیزیان باتسلط قاهرانه باین مملکت فرمان روائی میکردند مخصوصاً قهاریت مغولهای چنگیزی و ارتکاب شان بآن اعمال وحشیانه از قبیل خرابی و احراق بلاد،قتل عام نفوس وغیره پاداشی بود که ملت افغانستان در نتیجهٔ نفاق های داخلی و خود سری و عدم علاقه داشتن بحکومت قوی خود بآن گرفتار آمدند ،آن زمانهها یعنی ازآغاز استیلای قوممغول تاعرصهٔ چهار صدسال دورهٔ خیلی منحوس و ایام پرشقـاوتی بود که این ملت متحمل آن گردید چه ابداً درین دوره ملت افغانستان به تشکیل یك حکومت قوی که زمامدار آن از خود او لاد این کشور بوده و سعادت از دست رفتهٔ ایام پرافتخار غزنویان وغوریان را دوباره در افغانستان عودت دهند موفق نگردیده ذلتمحکومیت حکام اجنبی را متحمل میگردیدند .

در آغاز قرن یازده هجری که باب توبه بر روی این ملت مفتوح شده و رحمت خدا وندی گناه جهل و نفاق اهالی را عفو فرمود و ملت نیز در نتیجهٔ تحمل یك زمانهٔ طولانی ، بذلت وبد بختی تجربهٔ کاملی حاصل کرده و قیمت یك حکومت قوی را می فهمیدند دران موقع یك شخصیت بزرگ و داهی مدبر ولایق دوباره از افراد خود شان مثل اعلیحضرت احمد شاه کبیر قیام نموده و به تشکیل دو بارهٔ سلطنت وسیع وقویم کشور افغانستان آغاز نمود ، ولی موفقیت ها وپیشرفت سریع السیر حکومت آن پادشاه بزرگ را باید از نقطهٔ نظر تاریخ تدقیق

نمود که آیا کدام وسیله موجب آنهمه کامیابی او شده بود ؟ اعلیحضرت احمدشاه غازی و فرزند نامور آن اعلیحضرت تیمور شاه البته سلاطین باعزم ، پاک نفس ، شجاع وطن دوست بودند و مزید باین صفات خیلی بخوبی از عهدهٔ ادارهٔ مملکت برآمدند ولی چیزیکه زمینه را برای کامیابی و پیشرفت آنهمه خیالات و نقشه های بزرگ شان مستعد می نمود همانا اطاعت ، اعتماد ومعاضدت ملت افغانستان بوده ابداً یکنوع جریانات عالی که دلگیری وصحبت این شهریاران عالی را اخلال کند از طرف اهالی وروسای ملی افغانستان مقابل شان ظاهر نمیشد بلکه اگر کدام متجا سری ارادهٔ بداند یشی را نسبت بحکومات موصوفه مینمود از طرف عموم ملت بانهایت تنفر واکراه تلقی شده حمایت و همراهی دولت خرد را بحیات و منافع شخصیه خود خیلی ترجیح میدادند ، از همین لحاظ عرصهٔ پنجاه سال خیلی ملت افغانستان عزت و خوشی و کامرانی گذرانیده بکوجب از خاک های طبیعی و متصرفی شان نقصان نپذیرفت ، ولی همین ملت موقعیکه نیات و رفتار خود شان را تغییر داده و بحکومت پادشاه دانا و مقتدری که غربیان ناپلیون شرقش میخوانند یعنی اعلیحضرت شاه زمان به نفاق آغاز نموده و بین آن پادشاه مبرور و برادرانش آتش نزاع را مشتعل و بعنوان طرفداریها و ترجیح دادن یک بدیگر قیام ورزیدند ازان روز الی زمانه های نزدیک گذشته یعنی چند سال قبل بروز سیاه نشسته استقلال وطن را ضایع و مدنیت مملکت را خراب و از کشتار های عظیم ضرر بزرگی باجتماع ملت خود وارد کردند و بواسطهٔ همین گونه مشغولیت های داخلی سالیان متمادی ازقوافل ترقی و تمدن باز ماندند .

لهذا این مثالهای تاریخی بما ثابت و مدلل مینماید که موجبات صحیح و مسلم ترقی کشور ، امنیت عمومی ، آبادی بلاد ، سعادت اجتماع ، بسط تمدن و غیره وسایل خوشبختی عموماً در ملل شرق آنروزه یا افغانستان امروزهٔ ما (که از نقطهٔ ساختمان فکر و طرز معاشرت و سویهٔ اخلاق با افغانستان عصر احمد شاه تفاوتی ندارد) فقط و فقط مربوط بوجود یک پادشاه مقتدر دانا و وطن دوست و خوش سابقه میباشد .

طوریکه در خلال سطور گذشته گفتیم از نقطهٔ نظر ادارهٔ افغانستان کنونی ما با عصر احمد شاه ابدالی از لحاظ تحولات مدنی ، اخلاقی و علمی تفاوتی نکرده با که از جهت هنگامهٔ خون ریزی های داخلی و آمیزش طوایف اجنبی و غیره اکتساب عادات ردی و مضرات

اخلاق هم نموده است البته ادارهٔ لازم دارد که آن عبارت از ارادهٔ شخص اول مملکت و استشارهٔ صنا دید و برجستگان ملت میباشد . در عصر شهر یاران بزرگ و نامی گذشته غالباً همین اقتدار کامله سلاطین و بطور غیر رسمی استشارهٔ بزرگان قوم چرخ های ادارهٔ مملکت را بکار می انداخت ولی امروز که افغانستان ما رسماً دارای مجلس ملی و اعیان مرکب از نمایندگان ملت و دولت و برجستگان است البته ما بیشتر امید وار شده می توانیم که کار های اداری و مطالب مملکتی ما نسبت به گذشته خوبتر و بهتر شده برود ؛ و با ثبات این مدعا کارنامه‌های قابل قدریکه درین چهارسال وچند ماه‌ایام‌تاسیس‌دولت‌محمد نادر شاه غازی‌شده‌است بهترین شاهد و مبین مدعا است .

فقط ما از تذکار مطلبی ناگزیریم که آن عبارت از اعتماد و همراهی ملت است با حکومت یعنی برای پیشرفت همین پروگرامیکه حکومت نادر شاهی تعیین فرموده و روز مره عملی شده رفته است قناعت و انقیاد داشته و نباید راه رفته را دو باره طی کنیم یا در قطع این طریق حیاتی حکومت فعلی خود را که پیرو افکار و عملیات صحیح شاه شهید است همراهی نکرده و به تنهائی بگذاریم .

یگانه موضوع مهم و نکتهٔ قابل تذوق همین مطلب است و اگر برای این موضوع حالات گذشته و موجودهٔ چندی از ملل و ممالک معاصر را مثال بیاوریم بیمورد نخواهد بود :ـ همسایهٔ نزدیك ما ملت محترم ایران در سایهٔ هزار گونه مساعی و جان بازی بالاخره بقایم کردن حکومت ملی و تاسیس دارالشورا موفق شدند ۳ سال از عمر حکومت پارلمانی در ایران منقضی شد هر روز یك کابینهٔ جدید روی کار آمد . اعضای پارلمان تبدیل و ادوار مجالس تجدید میشد ولی روز مره به مشکلات سیاسی و اقتصادی ایران افزوده فغان وطن پرستان و فریاد ترقی خواهان بآسمان بلند می شد ولی روزیکه ملت ایرانی بانتخاب شخص کافی و کار دان و رجل مقتدری مثل اعلیحضرت پهلوی موفق شده و زمام ادارهٔ کشور خود را بکف او سپردند ، ایران کنونی در ظرف ده سال یا بیشتر از تحمیل خسارات نا جایز خارجه سبکدوش شده نایل نظم و ترقی داخله ، قشون مرتب ، امنیت عمومی و غیره گردیدند امروز می بینیم که هر نوع سعادت و خوشبختی در کشور ایران از نتیجهٔ کفایت و ابراز قابلیت تاجدار فعلی آن به عمل می آید .

هکذا ملت تورك با وجود حکومت ملی وهزار گونه تدابیر عصری از بلیات مختلفهٔ که وجود مملکت شان را ابتلا نموده بود تخلیص گریبان نتوانسته فقط دست قوی ونیرو مندی مثل مصطفی کمال لازم داشت تامملکت و ملت تورکیه‌را سرو صورتی بخشیده عظمت وافتخارات مفقودهٔ تورك را دوباره عودت دهد .

عقلای اداری وعلمای اجتماعی میگویند : پیشرفت وترقی ممالك وبهبود حال ملل وابستهٔ تغیرات رژیم حکومت و هیچگونه قوانین وتنظیمات ادا ری نیست بلکه سربه علمی واحلاق اقوام باقتدار و خدمات زمامدا ران جدی و دلسوز موجبات سعادت و خوش بختی مللرا فراهم می آورد ! این مسئله بقدری روشن و آشکار است که نظایر آنرا فعلاً در ممالك معروفهٔ مغربی هم دیده میتوا نیم ! مثلاً درظرف یکمدت طولانی حکومت ایتالیا پارلمانی و زمام اداره بدست ملت بود ولی مملکت ایتالیا روزمره بضعف وانحطاط رجعت کرده موقعیت خیلی نازك و درهم‌را پیدا کرده بود ، همینکه زمامدار دلسوز ومقتدری مثل موسیولینی پیداشد وملت بعدازتجربهٔ کمی دانستند که شخص وی برای پیشبرد مهمات کشور ایتالیا ورفع مشکلات آنها کافی ومقتدر است پس امر وفرمان اورا گردن نهاده باخیالات و پروگرامش همراه و امروز است که آن مملکت نایل ترقیات فوق‌العاده شده و ازجملهٔ دول درجه اول دنیا محسوب میشود .

مملکت جرمنی بعدازحرب عمومی الی سال گذشتهٔ جمهوری بودولی این جمهوریت بزرگ ازسلاسل معاهده ورسای تخلیص دست وپا نتوانست سرمایه‌های ملی نذرتاوان جنگ میگردید وجود احزاب وپارتی‌های مختلف سیاسی هنگامهٔ مدهشی‌را درآن مملکت برپا کرده خط مشی ملت وحکومت مغشوش و هر روز بمشکلات گرفتار میشد . امروز شخصیت فعال ومقتدری مثل هتلر زمام ادارهٔ وطن را در دست گرفته و مقتدرانه برای رفع نواقص ومشکلات جرمنی میکوشد حتی اخبارروی دنیا هرروز مژدهٔ تازهٔ ازنظم واعتبار و بهبود اوضاع اداری وسیاسی آن سامان بعالم نشرمیکنند .

امیداست درایراد این مثالها خوانندگان اشتباه نکنند که ماطرفدار یگانهٔ رژیم مطلقیت واستبدادیم ! نی بلکه مامیخواهیم بهموطنان عزیز که تازه ازپرتوعصر درخشندهٔ حکومت فعلی بطرز اداره وچگونگی احوال سیاست مملکتی آشناشده و میشوند بواسطه اینکه درطرز تفکر و اندیشهٔ آنهااشتباهی واقع نشود میل داریم بگوئیم تشکیل وطرز تأسیس حکومات

تابع مقتضیات اخلاقی واجتماعی اقوام است وهرقوم از لحاظ طرز تفکر وعقاید مخصوصه خود حکومتی می‌پذیرد که موافق بذوق وقناعت فکریه اکثراهالی آن‌مملکت بوده‌باشد .

پس اگرما درین مبحث واضح‌تر داخل‌شویم میگوئیم صرف‌نظر ازطرز واسلوب حکومات وچگونگی اخلاق وطبایع ملل‌تاریخی افغانستان فقط ما باید درزمینهٔ افکار و خواهشات ملت‌معاصر افغانستان وحکومات عصر حاضر آن بحث کنیم .

حکومت سابق حکومت سابق بیشتر ازاینکه اطلاعی ازاخلاق ، روحیات وطرزتفکر وخواهشات ملت خود بهمرساند فقط‌مفتون تمدن‌غربی بوده‌وی‌خواست تحول‌جدی درحال‌ملت ومملکت واقع کند در صورتیکه غالب وزرا وپارتی و دوستان شاه‌سابق همدرد وهم‌نوای ملت وقوت اداری او مرکب ازطبقهٔ قدیم وهم فکرسایر طبقات ملی بودندلهذا چون پروگرام دولت تماماً برخلاف تمایل ملت بود؛ ملت افغانستان از نهایت مجبوریت برعلیهٔ او شوریده تخلصش قیام‌نمود .

حکومت سقو بقدریکه ملت ازامان الله خان افراط کاری دیده و اعمال اورا خلاف استعداد فکری ومنافع مملکتی میدانستند سقورا بهمان‌اندازه در حضیض پستی و تفریط دیده بقلع‌وقمع آن‌نیز اقدام ورزیدند ، گویا ملت‌نجیب افغانستان باوجود عدم‌اطلاع ازاوضاع جهان وفقدان علوم ومعارف محض‌تحریك عقل سرشار طبیعی وذکاوت خداداد فهمیدند که نه‌حکومت افراطی نه‌زمامدار تفریطی بدردآنها خورده و مشکلات زندگانی شان‌را آسان میکند .

هنگامیکه تاجدار بزرگ وقاید نیرومند ما اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید طپایش و بدبختی ملت را در شکنجهٔ اشرار سقوی ملاحظه فرموده و برای استخلاص قوم خود از پنجهٔ ظلم و جهل قد مردی را علم و بنیروی بازوی توانا مملکت را ازان فشار بدبختی نجات ارزانی فرمودند ، برای انتخاب یك حکومت صحیح ملت را دعوت و نهایت آزادی واستقلال رای بخشیدند و ملت قدر شناس افغانستان اگر چه می بایست درازای این خدمت بزرگ ونجات‌یافتن ازان‌بلیه‌سترگ بدون تفکر زمام مهام خودرا بکف با کفایت اعلیحضرت شان تسلیم کنند ولی‌با آنهم رجال معروفه مملکت خود را از روی اخلاق و سابقه و اندازهٔ کفایت و استعداد حکمرانی یکسان سنجیده و جز ذات همایونی هیچکدام را لایق

و فراخور اینمقام ندانستند یعنی سایر افراد ملت اگر بلحاظ خدمات برجسته و حسن سابقه تمکین بحکومت اعلیحضرت ممدوح نمودند ؛ عقلا و بر جستگان ملت از لحاظ دیانت ذات هایونی را شخص دیندار از لحاظ امانت و صداقت بکشور شخص اول امین و صدیق و از جهت مراعات به عادات و مقتضیات فکری و اخلاق ملت ذات بصیر و دانا او از جنبهٔ معارف دوستی و طرفداری به تمدن خوب عصر مروج و مربی یگانه دانسته و متیقن گردیدند که ذات هایون شان نظر باستعداد خداداد وفوق‌العادهٔ که دارند در حدود اعتدال و تدبر با مزاج قدیم و جدید ساخته وادارهٔ مملکت را بطوری خواهند نمود که افغانستان از افراط کاری در پرتگاه عدم سوق نشده و از تفریط هم در حضیض ذلت نماند .

سلطنت و زمامداری اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید حقیقتاً مرغوب و محبوب تمام طبقات ملت افغانستان واقع شد یعنی از نقطهٔ نظر روحانیون و علمای اسلامی این کشور احکام شریعت غرای احمدی که در نظار عقلا و متفکرین بهتر و برتر از هر قانون موضوعی امروزه دنیای متمدن است جاری شد ، قانون اداری ، معارف عصری ، اسباب و وسایل مدنی از نقطهٔ نظر و خواهشات جوانان جاری گردید ، حفظ مراسم و شئون ملیه که ملت افغانستان آنرا با جان و حیات خود برابر میدانند مراعات گردید . و الحاصل تفصیل کار نامه های درخشنده که درین موقع بوسیلهٔ آن حکومت دانا و مدبر عملی شده ما در فصل آتی متذکر شده عجالتاً بهموطنان عزیز اظهار مینمائیم ، حکومتی که مقرون بافکار و خواهشات عامهٔ ملت افغانستان است ، حکومتی که دردهای ملی ما را درمان میتواند ، حکومتی که محبوب جوان و پیر است ، حکومتی که با همین رویه و طرز عمل میتواند افغانستان را از حوادث ناخوب خارجی و داخلی حفظ کرده وسد بزرگی بروی اختلافات نظر طبقات ملت واقع نماید ، حکومت اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید بود و باز حکومت فعلی فرزند رشید شان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه نجیب است . خوانندگان عزیز میدانند سوابق اشخاص و عملیات آنها چه درموقع اقتدار بزرگ چه در هنگام ماموریت های کوچك معیار خوبی ولیاقت آنهابشمار بوده وموجب قناعت واطمینان شده میتواند لهذا برای ثبوت مشروحات فوق لازم افتاد ما بهموطنان عزیز واولاد وطن دوست افغانستان افکار ونظریات وخدمات آن نابغهٔ بزرگ ودوستدار صمیمی وطن را ایضاح کرده و بگوئیم هموطنان امروز موقعی است که

دست حوادث بشدت موجودیت وسعادت فعلی ماراتهدید میکند ! پس اگرماخواسته باشیم بدست خود رخنهٔ برای نزول بلیات و حلول حادثات مشئومه وارد نکنیم باید واقعات تیره و تار ونجادثات نامنجار دهر را از نقطهٔ عقل و خرد سنجیده و برای تقویه و استحکام حکومت فعلی خود که ناشی از اراده و افکار ملت است کوشیده و در تحت رایت همین حکومتی که ما و پدران پیر وعلما وروحانیون ما دوستانه ومتحدانه درتحت رایت آن جمع شده میتوانیم باید وجود اینحکومت را از عطایای الهی شمرده و نگذاریم فتوری در ارکان و اساس آن واقع شود !

ضمناً باید ملتفت شد که در ملل عالم و متمدن امروزه ممکن است رجال لایق و قابل اداره زیاد پیدا شود ولی ملت ما بکلی فاقداین نعمت بوده وجز اتکال برجال محدودی دیگر وسیلهٔ ندارند .

در هنگام شورش خانمان سوز افغانستان ما دانسته و تجربه نمودیم که بچه اندازه فاقد رجال صحیح و توانا میباشیم زیرا هر شخصی که بوی امیدی میرفت منکوب قدرت اشرار شده و ما را بحال بیکسی گذاشتند فقط ذات مقتدر و نیر و مند اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی بود که دست حمایت از آستین مردی ومردانگی کشیده ومارا ازان مهلکهٔ مدهش نجات بخشید امروز باز کسی که میتواند کشتی شکستهٔ مارا بساحل مقصود رساند ذات لایق و توانای فرزند نجیب شان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه جوان خواهد بود !

امروز ما اولاد های مملکت که هنوز ابراز قابلیتی برای خدمت وطن نتوانسته ایم ، فقط میتوانیم در سایهٔ خدمت و اقدامات جدی این پادشاه جوان مفاخری برای اولاد و نسل آتیهٔ افغانستان حاصل کنیم ، امروز اگر چه افکار وطن دوستی و عزم ترقی خواهی این شهریار بهمه حال از تعاون ما و امثال ما بی نیاز است ولی برای اینکه ما در تاریخ تجدد و جوانان افغانستان عصر کنونی حصهٔ داشته باشیم البته ابراز فعالیت و خدمت و محبتی باینحکومت شریف لازم است تا ما ها هم در قبال خدام وطن یعنی رجال عصر موجوده بشمار آئیم .

آخراً برای توضیح مطالب مذکرهٔ گذشته که آیا برای افغانستان امروزهٔ ما چگونه عاملی کار کرده میتواند و بچه ترتیبی ما موفق باصلاحات امور کشور خویش گردیده و به بدبختیهای خود خاتمه داده میتوانیم ؟ این مطلب را باید توضیح نمود .
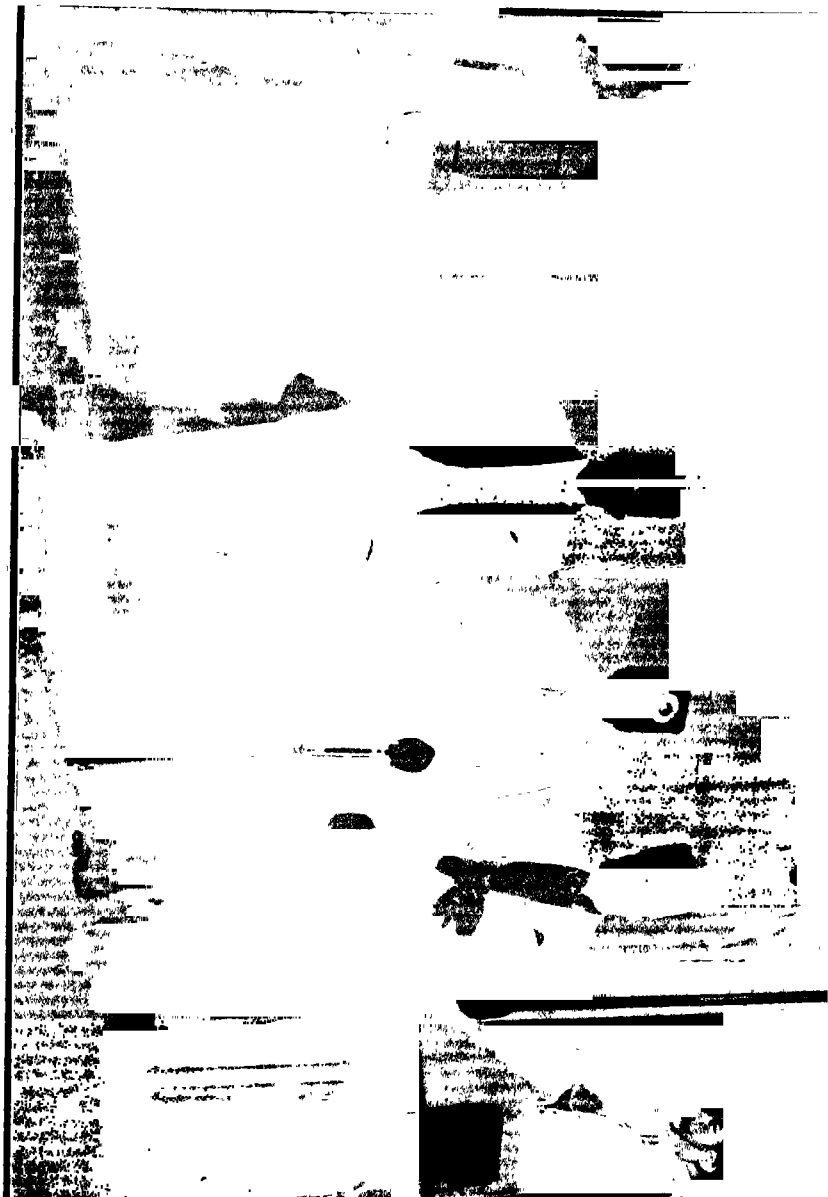
ذات اعلیحضرت محمدظاهرخان‌شاه جوان‌بخت افغانستان طرف‌راست همایونی ع ، ج ، والاحضرت غازی‌سردار شاه محمودخان وزیر حربیه و سپه سالار طرف چپ ع ، ج ، والاحضرت سردار احمد شاه خان وزیر دربار

گفتیم ملل و ممالک جهان نظر بمقتضی طبایع و اخلاق و بقدر قناعت فکریهٔ خویش حکومتی تشکیل داده و در زیر رایت آن متفقاً جمع میشود .

ملت افغانستان ما طوریکه در بالا ضمن امثلهٔ تاریخی اشاره کردیم حکومتی می خواهند که اولاً زمامدار کل از روی نجابت و سابقهٔ روشن بر جستگی و ممتازیت قوی را دارا باشد، ثانیاً زمامدار افغانستان ، پیرو مذهب و متدین بوده و باخلاق شریفه متخلق باشد ، ثالثاً چون این ملت عموماً مردانه و شجاع و عفیف اند زمامداری را انقیاد و اطاعت میکنند که درین صفات نسبت بسایرین امتیاز داشته باشد و زمامداری که باین صفات آراسته است طبعاً قوهٔ امانت ، صداقت ، وطن دوستی ، ملت پروری در وجود او حکمفرمائی میداشته باشد .

پس حالا حکومت شهریار شهید خود مان را از روی همین هویت ممتاز قوی و حسن سابقه و عملیات شاندار وطن پرورانه و احساس نجیب دیندارانه دیدیم که باتمام آمال ونظریات ملت ما موافق بوده و انتخاب آن شهریار بزرگ را ملت ذکی افغانستان تماماً مقرون بعقل و مصلحت مملکت نموده و امید است امروز هم فرزند نجیب شان نیز بتوانند ما و مملکت مارا در شهراه امن و عزت مثل پدر نجیب خود سوق دهد ، چه سوابق درخشندهٔ این تاجدار لایق همه دلایل امید واری و براهین عقیده مندی و تمسک کاملیست برای آنچه ما مکنون و منظور داریم ، ضمناً برای تثبیت مطالب گذشته و امید واری سایر هموطنان و هم تقدیر خدمات و مساعی وطن پرورانهٔ شهریار شریف اعلیحضرت محمد نادر شاه مرحوم مختصری از سوابق درخشنده و خدمات برگزیده و ذیقیمت شانرا درین اوراق مختصر متذکر می شویم . چه ما این نمره را بافتخار خدمات و سوابق مجلل آن شهریار فقید ترتیب داده ایم .

اعلیحضرت محمدنادر شاه غازی

تاجدار شهید افغانستان

اعلیحضرت محمدنادر شاه غازی فرزند سردار محمدیوسف خان مرحوم از بزرگترین رجال دربار اعلیحضرت امیرحبیب الله خان شهید ، نواسهٔ سردار یحیی خان مغفور نبیرهٔ سردار نامدار سلطان‌محمد خان والی افغانستان در کشمیر و برادر بزرگ مؤسس دوم سلطنت افغانی اعلیحضرت دوست محمدخان امیرکبیراست . در طائفهٔ محمدزائی افغانستان خانوادهٔ اعلیحضرت همایونی برجستگی و احترام داشته و همواره مصدر خدمات مهم و قابل قدری برای وطن و کشور خود شده اند .

از دیگر سووالدهٔ ماجدهٔ اعلیحضرت همایونی نبیرهٔ همان پادشاه بزرگیست که افغانستان در عصر زمامداری او باوج عزت و اعتلا رسیده بود یعنی اعلیحضرت احمد شاه غازی زمامدار و قائد کبیر یك و نیم صد سال قبل افغانستان .

اعلیحضرت همایونی را نظر بعلاقه وعشقیکه پدر معظم شان برای خدمت گذاری وطن عزیز خود داشتندبا نهایت درجهٔ صحیح و موزون تربیه نموده و عموم خانوادهٔمحترم شان مثل برادران و بنی اعمام ذات ملوکانه مطابق باخلاق شریفهٔ انسانی و مقتضیات مذهب منیف اسلامی و معلومات کافیهٔ عصری ازعلمای متبحر اسلامی و اساتید لایق داخلی و خارجی تعلیمات حاصل کرده بودند .

مخصوصاً چندین سال زندهگی و تعلقات معاشرتی ذات ملوکانه‌در دربار سلطنت عهد امیر حبیب الله خان شهید درکابل بروش جهانداری ، و طریق بزرگواری و فهمیدن از راه و رسم مملکت داری و تمام رازهای ملی و اخلاق و طبایع قوم را شناختن وسیلهٔ خوبی برای اکتساب و معلومات ذات همایونی بشمار میرفت .

مخصوصاً خانوادهٔ نجیب اعلیحضرت غازی در مرور چندین سال بطرزی امرار و معاشرت مینمودند که یکطرف بهیچوجه از اوضاع محیطی و معلومات عصری بی خبر نمانده و برای دولت و ملت خود منهمك خدمات و مجهودات می بودند دیگر سو بقدری از آمیزش غیر لزوم سودم این کشور آسوده و برکنار بودند که ابداً اخلاقیات مضرهٔ محیطی را کسب نکرده از هر گونه آلایشی محفوظ و مصئون ماندند مثلاً هیچکدام از هموطنان عزیز ما یاد ندارند که این خانوادهٔ

ذات اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید

موقع جرنیلی اردوی کابل سال ۱۲۸۷ شمسی

شریف مصدر امری ازامور خلاف مذهب و اخلاق شده باشند یایکنوع اذیت فکری و عملی شان بافراد جامعه رسیده باشد ، گویا حسن سلوك و اخلاق و عفت نفس و پاکدامنی را بین سایر طبقات افغانی این خانوادهٔ نجیب ممتازاً دارابودند .

آغاز خدمات رسمی اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی درمملکت

ذات همایونی همینکه ادوار طفولیت را الی سن رشد تماماً بتربیه و تعلیم و آموختن رسوم و عادات خوب و صحیحهٔ ملی صرف نمودند آخراً نظر بذوق طبیعی و عشق و ملکا تیکه قبلاً در امور حربی داشتند وهمیشه در در بار امیر شهید نسبت باصلاحات عساکر مملکت افکار و آرائی خوبی اظهار می نمودند لهذا در سال ۱۲۸۲ شمسی در یك دستهٔ سواران قشون شاهی بمنصب کند کشری تعیین گردیدند و بالآخره از عهدهٔ ادارهٔ این دسته قشون معیت خود بدرستی برآمده نمونهٔ قابل قدری نسبت بتربیه و اصلاحات آن دستهٔ عسکر ظاهر و بحکومت وقت اندازهٔ لیاقت و قابلیت خود شانرا اثبات فرمودند گویا برای اظهار کفایت و قابلیت اعلیحضرت ممدوح رسمیت و منصب کند کشری یکعده قشون شاهی یك زمینهٔ امتحان و آزمایش خوبی بود حتی در اثر همین مطلب بعداً برتبهٔ جلیلهٔ غند مشری تمام قشون خاصه منصوب و سپس در سال ۱۲۸۷ شمسی که اصلاحات و تنظیمات مرغوبی در قشون نموده و از طرف تمام دوائر عسکریهٔ افغانستان محل تقدیر و تمجید واقع گردیده بودند برتبهٔ رفیعهٔ جنرالی ارتقا یافته حوضهٔ مأموریت و خدمت شان درصنف عسکری وسیع ترشد ولی آن ذات کار آگاه و صاحب منصب قابل و فعال وطن درارتفاع هررتبهٔ بیشتر ابرازقابلیت و لیاقت فرموده و بیشتر موجبات خورسندی اولیای امور و انتظام عساکر مرکزی را فراهم می‌نمودند .

ابرازقابلیت ذات شاهانه در نخستین مطالب کشوری

در سال ۱۲۹۰ که از جملهٔ قوم ملحشور جنوبی طایفهٔ منگل نسبت بمظالم و اجحاف حکام محلی خود برعلیهٔ حکومت امیر شهید اعلان بغاوت نموده و مسئله بقدری وخامت پیدا کرده بود که باید تمام اهالی جنوبی دربن اقدام منگلی ها شامل شده و نظر بنواقص و معایب مختلفهٔ ادارهٔ مرکز که البته از طرف قوای شورشی ها حکومت وقت سقوط مینوانست و اعلیحضرت حبیب الله خان شهید وارکان دولتش از وخامت امر دانسته وتماماً مایوس از فرو نشانیدن آن آتش شده

بودند ولی همان قائد دلاور داو طلب رفع شورش جنوبی شده وبا همان منصب جنرالی ویکمقدار از قشون معیت ذات شاهانه بمنطقهٔ شورش عازم وبایك تدبیر فوق‌العادهٔ اهالی را ساکت وتسلیم ساخته بدون اینکه خسارهٔ مالی و جانی باحدی واقع شود یابین ملت و حکومت نفاق تولید گردد کامیابانه بمرکز عودت فرمودند ضمناً در اوّلین مرتبه یك ذاتیکه اهمیت مکاتب قومی را برای افغانستان احساس کرده و بتأسیس آن قیام فرمود ذات همایونی اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی بود زیرا پس از اینکه ذات همایونی از سمت جنوبی کامیابانه بمرکز عودت میفرمودند یکعدهٔ زیاد از خانزاده ها و ملك زاده های آنسمت را بمعیت حود حاضر کابل ساخته ومکاتب قومی را که هم دارای نصاب علمی و هم عسکری بود برای شان دایر وازان مکتب ها در آینده نتایج مفیدی بعمل آمد .

والحاصل ذات همایونی درادای آنخدمت بزرگ برتبهٔ نائب سالاری نایل شده و تنسیقات جدیدی درار دو های مرکزی بعمل آوردند، بالاخره حکومت امیر شهید نظر بملاحظهٔ آنهمه اصلاحات و ترقیات مهمی که در یك قسمت عساکر کابل شده بود مجبور گردید که زمام تمام قشون افغانستان را بکف با کفات آن قائد قوی الاراده ودانای عسکری داده و ذات شان را بحیثیت سپه سالار و وزیر حربیهٔ افغانستان بشناسد .

خدمات مهمهٔ ذات همایونی در عهد زمامداری قشون مملکتی و آنهمه اصلاحات و ترقیاتی را که بصورت قشون عصری عساکر افغانستان در تحت نظارت و تربیهٔ شان حاصل نموده بود البته هموطنان در خاطر دارند که سوای همان قشون منظم وقشونیکه فعلاً در عصرتاجداری اعلیحضرت همایونی خوش بختانه تنظیم یافته دیگر هیچ ایامی افغانستان به تهیهٔ چنین قشونعصری موفق شده نتوانسته است .

قدم سوم در راه تأمین بزرگترین افتخارات ملی

هموطنان میدانند پس از سقوط استقلال وطن در سال ۱۲۵۷ هجری قمری که دو باره حکام افغانستان بتحصیل آن موفق شده نمیتوانستند و ملت ومملکت ما سال های متمادی باین اسارت وذلت مقید بودند آخراً در آغاز جلوس امان‌الله خان که حکومت برطانوی وی را مستحق سلطنت افغانستان ندانسته ورسمیتش را بسمت شاهی این مملکت نمی پذیرفت و وی‌مجبور باعلان جنگ شده قشون مرکزی

وقشون متعینهٔ مشرقی را بمحاذات حرب سوق نمود و آنهمه قشون وقوت عسکری در جهات مشرقی شکست یافته تهانجات سرحد مشرقی تماماً متصرف قوای خصم افتاده و حتی طیارات انگلیسی جلال آباد وکابل را هدف بمبارد قرار داده و حکومت امانی و ملت افغانستان آن اوضاع دالخراش را بارقت وتاسف معاینه میکردند در عین همان موقع یاس ونا امیدی که آن ذات لایق و سپه سالار مردانه و شجاع افغانستان صرف بحیثیت نفوذ و اعتبار شخصی و بکار انداختن قوای ملی نیز در جهات سمت جنوبی تعیین شده بودند برخلاف توقع عموم بزرگترین مراکز نظامی دشمن یعنی سنگر تل و وانا وغیره را اشغال فرموده وقوای خصم را برجعت وحکومت برطانی را بصلح وتسلیم استقلال کاملهٔ وطن مجبور نمودند .

گویا دربن معرکهٔ هولناك چندین مطالب درسایهٔ شمشیر آن قائد غیور تأمین میشود: اول نجات مملکت از پیش قدمی ونفوذ عسکری دشمن خارجی دوم تامین رسمیت وسلطنت امان الله خان که حکومت برطانی اعتراف نموده واز عملیات خصمانه برعلیه پادشاهی او خود داری نمود سوم حصول نعمت بس بزرگ و باقیمتی مثل استقلال کاملهٔ وطن که از عرصهٔ پانزده سال است ملت افغانستان در سایهٔ شمشیر ومردانگی آن قائد شرافت بخشای خویش بحصول آن نائل ومفتخر میباشند . میناریادگار درجادهٔوزارت حربیه که حکومت امانی وملت افغانستان به تقدیراین خدمت بزرگ ذات همایونی تعمیروبرپا داشته اندتاهنوز هربینندهٔ حساس را تذکری ازان خدمت بزرگ ومفکورهٔ ازشرافت و وطن دوستی آن رادمرد بزرگ افغانستان میدهد .

دورهٔ خدمات کشوری واجتماعی ذات همایونی

۱ ـ اعلیحضرت محمد نادرشاه غازی پس از ابرازاین خدمت بزرگ یعنی حصول استقلال ملی گرچه دراوائل عهدحکومت امانی نسبت باموری عسکری افغانستان همان مجاهدات وتوجهات عالیه را نسبت به تنظیم امور قشونی افغانستان داشتند ولی دربن موقع نظربوظیفهٔ وزارت حربیه وشمولیت در کابینهٔ دولت راجع باصلاحات دیگر امور کشوری و اداری افکار و نظریات خیلی مدبرانه و حکیمانهٔ اظهار وهیئت دولت وشخص حکومت را مستفید میفرمودند حتی همان اصلاحات وحسن رویهٔ که درآغاز حکومت امانی مشاهده میشد گویا همه بنابی افکار ونظریات این حکیم دانشمند مملکت بوده است ، سپس اقداماتیکه شخصاً ذات ملوکانه درهمان عهد نسبت به اعمار واصلاح امور شهر ودوایر سمت مشرقی که در موقع محاربهٔ استقلال خرابی ونقصانات زیادی به آن وارد شده بود به تلافی وتکافوی آن بذل مساعی

فرمودند همه درصفحات جراید وطن تاهنوز بتقدیر وطن دوستی وملت پروری ذات همایونی یادگار درخشانی میباشد .

۲ : بسال دوم حکومت امانی که اعزام هیئت های رسمیه درتحت ریاست بعضی وزرای دولت درولایات تعیین گردید ذات همایونی باحال عهدهٔ وزارت حربیه وبصفت رئیس تنظیمه درولایت قطغن وبدخشان اعزام گردیدند .

هموطنان میدانند ولایات افغانستان درانمواقع نظر بعدم پرداخت مرکز وتسلط قاهرانه واجحاف حکام علی بچه اندازه خراب و ملت پریشان بوده است مخصوصاً ولایت قطغن و بدخشان که اهالی بیچارهٔ آن همواره محکوم تعدیات بوده وعادتاً متحمل اجحاف میگردیدند لهذا ذات همایونی درچنان ولایت خراب ودرهم موظف اصلاحات شده بودند .

خدمات و زحمت کشی های وطن پرورانهٔ آن شهریار شریف دران ولایت خیلی قابل وصف وازجملهٔ همان کار نامه های ذات همایونی بشمار میرود که همواره هموطنان امثال آن امور فوق العاده و کارهای درخشنده را ازان نابغهٔ مملکت خود مشاهده کرده اند چه اصلاحات امور معاشرتی ومدنی شهر واهالی تنظیم دوایر دولتی ، نظم واصلاح امور مالیات که ازصورت خس بری وجنسی بصورت نقدی تبدیل یافت وبعدازان به تمام افغانستان مالیات ازصورت جنسی به نقدی تبدیل گردید وآسوده حالی زمین دار افغانستان ازهمان روز شروع شده وکذا تنظیم گمرکات ، اجرای قوانین دولتی که تازه وضع شده بود ، تاسیس مکاتب ، تعمیم مطبوعات ، اصلاح قشون وپولیس وغیره که هرکدام موقع واصرار مدتی لازم داشت همهٔ آنهارا درعرصهٔ یکسال وچندی ازقوه بمیدان عمل آورده اهل فساد و آنگونه اشراریرا که بهمدستی حکام خائن برمال وجان اهالی مظلوم مسلط میگردیدند بکیفر کردارشان رسانیده سر تاسر آنولایت را آسوده و خوشبخت فرمودند ، حتی تا امروز برادران آنولایت ما امتنان وشکریهٔ آن خدمات وطن پرستانه ذات همایونی را مینمایند .

کتاب رهنمای قطغن وبدخشان که مجموعهٔ تاریخی وجغرافی بلکه آئینهٔ سراپا نمای آن ولایت بشمار میرود محصول زحمات همان دورهٔ خدمات ذات همایونی که بصفت ریاست تنظیمیهٔ ولایت مذکور تشریف داشتند میباشد .

خسارات وطن ازدوری این قائد مدبر

هنگامیکه ذات ملوکانه این خدمت آخرین داخلی را بصفت رئیس تنظیمیهٔ ولایت خان آباد بنهایت شرافت و کفایت انجام داده و تشریف فرمای مرکز گردیدند ، موقعی بود که

ذات اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید

موقع وزارت حرب و سپه سالاری کل قوای عسکری افغانستان سال ۱۳۳۲ قمری

بعضی از اهل غرض فسادی در دربار کرده و افکار حکومت وقت را نسبت باوضاع اداری ، سیاسی و غیره ضروریات و احتیاجات ملی و مملکتی منحرف ساخته بودند گویا همان حکومتی که برای کار های خوب و مطالب سود مند مهمهٔ کشوری اظهار جدیت و عقیده می نمود تماماً متزلزل و معکوس شده و در روح مطالب اداری و اساسی مملکتی نفوذ مغرضانهٔ بعضی خائنین ومنفعت پرستان جا گزین گردیده بود . لهذا ذات هما یونی که به هیچ وجه دیگر چارهٔ اصلاح فکر دربار و توجهٔ حکومت وقت را برای امور نافعهٔ ملی و اصلاحات اساسی امور وطن نمیتوانستند و هم در ضمن آن مجاری نا خوب یعنی تمایل بعضی از هیئت رسمی دولت بر ضد منافع صحیح مملکت خدای نا خواسته غباری بدامان پاك و بی آلایش شان نشستن ممکن بود لهذا ازین گونه قضایای مؤلم غمگین و ملول و حتی این تأثرات سبب بیماری جسمانی وجود مبارك هما یونی شده عازم گردیدند که برای معالجه و ضمناً کناره شدن از محیط داخل مملکت بخارج تشریف ببرند ولی حکومت امانی ایفای وظیفهٔ سفارت افغانستان را در خارج بعهدهٔ ملوکانه تحمیل کرده و اعزام شدن شان را بممالك مذبوره بان شرط می پذیرفت لا بد ذات هما یونی با وجود علالت مزاج و آن همه دل شکستگی قبول این ماموریت را فرموده به سفارت افغانی در پاریس اعزام گردیدند .

در ایام توقف پاریس با وجود همه گونه مایوسی از مجاری مرکز باز هم از ابراز علائق وطن پرستانه معطل نشده و پیشنهادات مهم و معقولی برای بهبود امور پولیتیکی و اداری افغانستان بمرکز می فرستادند ولی مرکز مقابلهٔ نا خوب کرده و استقبالی که موجب دل گرمی و صمیمیت یك خادم صحیح وطن می شود نمی نمود ، بهر حال روز مره علالت مزاج هما یونی رو باز دیاد گذاشته آخراً به قرار تصویب اطبای یورپ که محتاج معالجهٔ اساسی بودند استعفای قطعی خود شانرا بمرکز تسلیم و برای معالجه در جنوب فرانسه تشریف بردند .

آغاز بد بختی صریح و شدید وطن

درین موقع که نفوذ فکر و عملیات مستقیم یك فرد مجاهد و متفکر هوشمند و وطن خواه یعنی اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی وزیر مختار و سپه سالار سابق افغانستان بکلی از دربار کابل معطل شده وذات هما یونی بواسطهٔ حملهٔ بیرحمانهٔ مرض در یك گوشهٔ غربت و انزوا در خاك خارجه متوقف گردیده بودند ، حریفان دغل یا منفعت پرستان وطن فروش موقع را مغتنم شمرده از هر جانبی

برای چور و چپاول ملت و خرابی مملکت کمر بسته و بهر وسیلهٔ که ممکن می شد چشم و گوش حکومت وقت را بسته و به کمال وقاحت جلب منافع واحرازمواقع می‌نمودند و درهمین ایام بود که تعدی و مظالم مامورین بحد افراط رسیده و در تمام نقاط افغانستان ملت بستوه آمده بودند و همه طالب تبدیلی و بر انداختن حکومت وقت شده اظهار تنفر میکردند ، دیگر سو اعمال و پروگرام های حکومت مرکز بر خلاف مراسم و عادات ملی و مذهب محرك هیجان و اضطراب طبقات عوام و روحانیون و علمای مملکت شده و بالاخره هر طبقه از جهت علیحدهٔ به شکایت آغاز نمودند ، مثلاً علما از درد شریعت روحانیون از علت توهین تصوف و شعایر دینی ، رعایا از مظالم و اجحاف حکام و مامورین ، جوانان صحیح از سوء اداره و باقی طبقات هر کدام از یك جهت معلومی ناراض و بد دل شده آخراً سازشی مغرضانه از طرف یکعده خائنین بر علیه حکومت واقع گردیده و برای پیشرفت مقصود خود دزد شریری مثل بچهٔ سقا را برای بر انداختن حکومت حاضر نمودند و همین که بچهٔ سقو بمیدان مبارزه حاضر شد چون عامهٔ ملت و عساکر ازحکومت ناراض و بد دل شده بودند هیچکدام در معرض‌مدافعه حاضر نشده آخراً امان‌الله خان بفرار مجبور و حکومت افغانستان نصیب سقو گردید .

وخامت کار حکومت گذشته نسبت به استیلای سقو

طبیعی در صورت ناراضی عموم ملت و قوای حکومت که باید هر قوت جزئی و کلی در افغانستان قابل اشغال سلطنت میگردید و از همین جهت بود که ملت از نهایت تاثر و ناراضی سقو را به امان‌الله خان ترجیح داده و زمام مهام خود را بدست آن دزد شریر سپرده و آخراً نادم شده بودند ولی زمامداری این دزد شریر از بزرگترین خطرات مهلك برای نابود ساختن استقلال و عظمت و شرافت افغانستان بشمار میرفت یعنی ارکان اقتدار حکومت سقو یك عده دزدان معروف و مشهور با المسادی بودند که یك طرف برای اغراض حکومت غیر مشروع خود یك قوم بزرگ و شجاع افغانستان مثل اهالی سمت شمالی را بر باد می نمودند دیگرسو بین اقوام افغانستان و شمالی ها آتش جنگ و خونریزی را مشتعل ساخته روز مره به بر بادی وضعف قوا وسرمایه های ملی کوشیده راحت و امنیت مملکت را نابود کرده میرفت ، ولی با این همه چون در مملکتی مثل افغانستان در نتیجهٔ آنهمه بی مبالاتی و سوء ادارهٔ حکومت سابقه که ملت بجان رسیده و به خس و خاشاکی مثل سقو متوسل شده بودند البته آن دزد شریر در صورت موقع یافتن نظر با حساس و التذاذ جاهلانهٔ

خود هر گونه ضرر و نقصانی را که میتوانست نسبت به ملک وارد کند خود داری نمی نمود چه وجود سقو بلای بیدرمانی شمرده میشد بهر حال در جریان حکومت سقو مدعیان سلطنت در هر جا پیدا شده و بالاخره بواسطهٔ فقدان اعتبار و سوء شهرت سابقه بدست سقو محو و فرار گردیدند . آخراً قوهٔ اجباریهٔ سقو از لحاظ منفوریت وجال امان‌اللهی بی مانعی در تمام افغانستان تسلط یافته و بحیل مختلفی تمرکز نمودند . و هم نقاط مفتوحه یکی بعد دیگری با نواع شکنجه های اشرار معذب شده فاقد امن و هستی میگردیدند ، درین دورهٔ منحوس معارف بکلی خاموش ، جوانان و تعلیمیافته ها اسیر یافراروطن شده لوازم ملت و سامان تعلیم هراج وحریق ی شد ـ تشکیلات مملکتی برهم خورده اشراف ، معززین ، بر جستگان ملت مغضوب و محبوس و اوضاع عمومی مملکت بصورت قبرستان اموات تحویل یافته بود ، رقت و تاثرات رو باز دیاد گذاشته و مظالم دزدان در روح عامهٔ ملت موثر شده بود .

نجات وطن

در عین ذلت وبدبختی ، در موقعیکه یاس وحرمان سرتاسر مملکت را فرا گرفته و دست های عجز و تضرع باسمان بلند بود هنگامیکه نور امیدی در روزنه های آرزو نمی‌تابید ، درانوقع که خون های گلگون جوانان و وطن پرستان کوچه های شهر وخاک های زمین محبس را رنگین میساخت ، در همان ایام تیره و تاری که ملت افغانستان بتعزیهٔ کبرای نشسته زنها از فراق ابدی اولاد های جوان خود و اولاد های یتیم ارغم پدران شهید گریه وناله مینمودند ! آنروزیکه فرشتگان آسمان بدرد و الم و بدبختی ملت جوان و بیچارهٔ افغانستان میگریست ، در همان عهدیکه دشمنان بنضیحت و بدبختی‌مالب خندی میکردند و ما جز صبر و سکون یا باریدن قطرات اشک گلگون چارهٔ نداشتیم ؛ ناگاه دست نیرومند و قوهٔ توانائی از طرف جنوبی مملکت دراز شد ، خیال میکردیم خوابست یا عالم رؤیا ، چه سلطهٔ اشرار سقوی درد بیدرمانی بوده و نجات ازان مشکل مینمود دلها از بهجت می شگفت ولی مجال یقین نبود ! میگفتند همان فرزند مردانه و غیور افغانستان و همان ذات نجیب و وطن دوستی که در مواقع مختلفی چاره فرمای درد های ملی بوده است کنون باز بسروقت ملت و مملکت خود رسیده ولی ما مایوس بودیم چرا نظر بعشقی که با ین مرد بزرگ مملکت خود داشتیم اطلاعات متواتره و کنج کاوي ها ما را مایوس ساخته و میدانستیم آنفرزند یگانهٔ افغانستان در نتیجهٔ بیرحمی و ظلم

و شقاوت اجبار وطن امیر پنجهٔ مرض و در گوشهٔ مریض خانهای مغرب بیاد احوال زار وجسم بیمار وطن بستری شده اند .

ولی حقایق امر بر خلاف انتظار ما بود چه در شب ۱۵ ماه میزان سال ۱۳۰۸ کوس همت و مردانگی این قائد دلاور و این فرزند فوق‌العادهٔ افغانستان از زیر کوه های کابل بلند شده ملهلهٔ شادمانی فوق‌العاده از شهر و شهر بان گوشه نشین بلند شده دستها از پیر و جوان با سمان بالا گردیده موفقیت این اولاد شریف وطن خود را از خدا مسئلت مینمودند . چند ساعت مسر که شدید حرب بین قوای اعلیحضرت غازی و سقوی ها جاری بود فیر های مسلسل ماشین گن نعره های توپ های بزرگ کوه شکن از طرف قشون سقو شهر و کوهسار را بلرزه آورده بود ولی بمقابل نعره های شیرانه و حمله های دلیرانهٔ قشون اعلیحضرت غازی قلوب خستگان شهر را متسلی ساخته بطوری القا مینمود که گویا آیت فتح و ظفر حتماً در قبال مردی و مردانگی خویش دارند صبح شد و آثاری در شهر از سقو و سقویان باقی نمانده بود و بر خلاف انتظار عموم حدس زده میشد که در معیت ملوکانه یکتعداد کافی قشون منتظم خواهد بود بالعکس فاتحین شهر عبارت از یك عده افغانان سمت جنوبی بودند که با اسلحه ناقص و اوضاع پریشان خود صرف سر مست محبت و تبلیغات و مدهوش امر انقیاد اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی شده و در تحت قومانداني مرد دلاور و شجاعی مثل والاحضرت سردار شاه ولیخان فاتح کابل برادر کهتر ذات همایونی با عزم و همت مردانه از مراکز جنوبی الی شهر کابل قوای مدهشهٔ اشرار را بلا فاصله شکسته وکابل‌را فتح کرده بودند .

بعد از پیچیدن طومار سقو و سقویان این شهریار دلاور عازم مرکز شده و اهالی با ذوق و تشنگی تمام که دیدار همایونی داشتند با ستقبال ذات ملوکانه شتافته و مشرف میگردیدند بالاخره مجلسی از صنادید و بزرگان و رؤسای قوم در حضور ملوکانه تشکیل یافته و ذات همایونی را نسبت باین خدمت بزرگ و بس ستوده تهانی و تبریك میگفتند و حضور همایونی بعامهٔ حاضرین اجرای این خدمت را بطور خیلی ساده و خالی از ریا تلقی و از حسن نیات وطن پرورانه برای نظم و ادارهٔ امور مملکت برؤسای قوم تکلیف فرمودند تا اسلوب و طرز حکومت و رئیس حکومت خود را تعیین کرده و بحضور
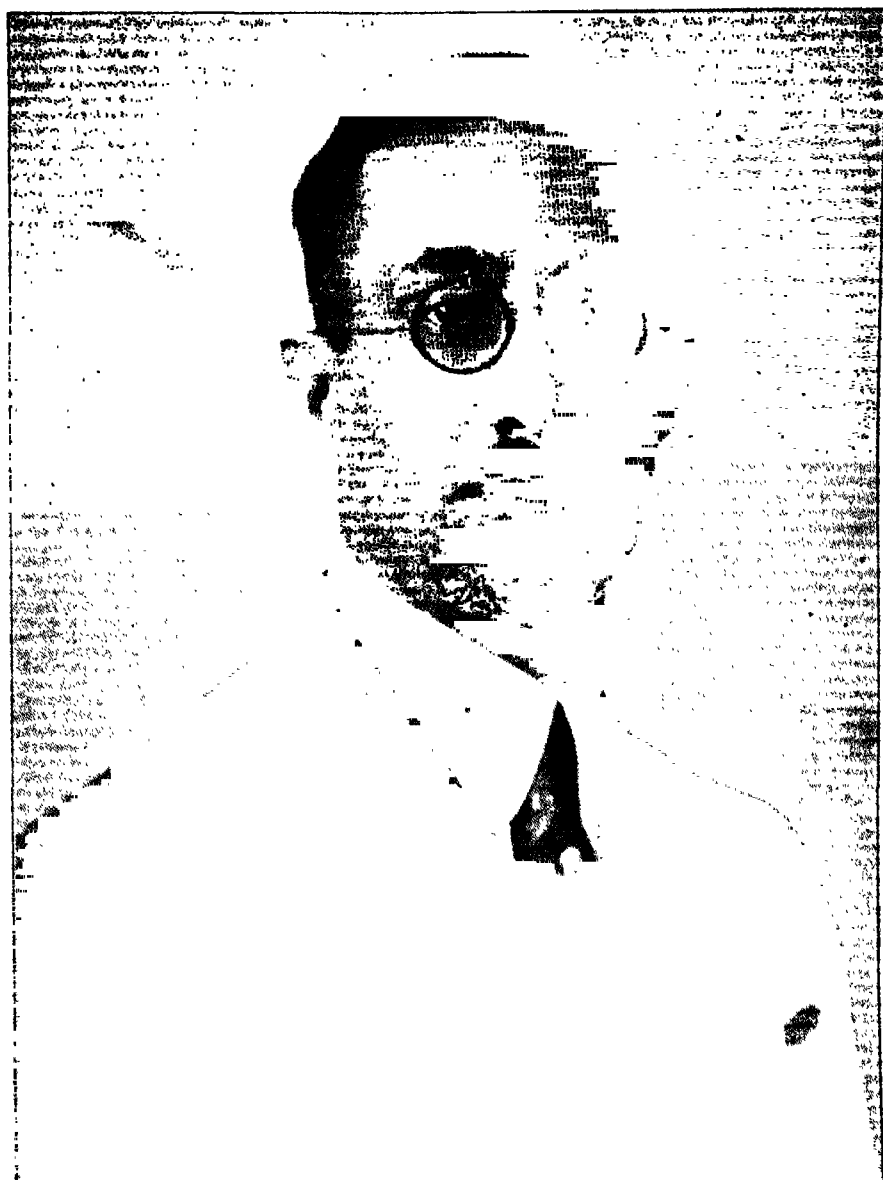
اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید
موقع سفارت افغانستان بدربار پاریس سال ۱۳۰۲ شمسی

هایونی معرفی نمایند یعنی میل داشتند موافق بآرای عموم ملت زمامداریکه تعین میشود اول کسی که بوی بیعت کند خود ذات هایونی خواهد بود ! ولی ملت قدرشناس و نجیب افغانستان درانموقع لکهٔ بتاریخ حق شناسی و وفاداری خود نگذاشته در اذای این خدمت بزرگ و ستوده مخصوصاً از نقطهٔ اعتمادیکه بکفایت و لیاقت و وطن دوستی و ملت پروری این قائد نجیب خود داشته و جز ذات هایونی او فراخور زمامداری کشور حدی را نمیدانستند لهذا بکمال محبت و میل و با الحاح و ابرام ذات هایونی را برای تصدیع امور سلطنت سنیهٔ افغانستان دعوت و بحضور مبارکش تقدیم بیعت نمودند . و این بیعت در تمام قلمرو و مملکت بلا فاصله بکمال مسرت و خورسندی قبول شده و باتمام حقیقت و موزونیت سلطنت افغانستان بذات هایونی اعلیحضرت محمد نادر شاه غازي مسلم گردید .

دورهٔ خدمات ذات ملوکانه

بحیثیت شاهی افغانستان

برای اینکه ماهویت اخلاق واحساس وطن پرستی یك زمامدار نجیبی که فراخور مملکتداری واریکه پیرائی یك کشوری شده میتواند اظهار نموده و بگوئیم اعمال و سوابق و خدمات برجستهٔ اینگونه فرزندان بزرگ یك ملت چه در موقع اقتدار جزئی چه در هنگام مختاریت کلی همه شواهد و براهینی بشمار است که میتوان اولاد یك مملکتی بکفایت و لیاقت او عقیده مند بوده سعادت و ترقی آینده در خشندهٔ کشور خود را در قبال خدمت وزمامداری چنین قائدی امید وار انتظار باشند ؛ لهذا شمهٔ از سوابق آن تاجدار بزرگ و فقید افغانستان را بحث کرده و ضمناً بغرض تعقیب موضوع که لاحقه خدمات و احساس نفیس وطن پروانهٔ ذات همایونی برای برومند ساختن آرزو ها و آمال ملی ما بوده و یك استناد قوی و دلایل قاطعی شمرده میشود بنابران لازم افتاد مختصری هم از خدمات ذات همایونی را که درین ادوار کوتاه وایام معدود عصر زمامداری شان عملی شده ذکری ازان کرده باشیم .

امنیت وطن

در خلال شرارت سقو معلوم است مملکت دوچار چه نوع بدبختی و بحرانی شده بود چه نه تنها سقو مصدر آشوب وفتنه مملکت شده بلکه تمام طبقات متجاسره وشریر اهالی هرکدام با قوت های زیاد وکمی علم طغیان وخود سری را بر افراشته سلب راحت و امنیت از ملت کرده بودند ، ذات همایونی از اول جلوس به تسکین و امحای این گروه پرداخته ساحت مملکت را از وجود شان خالی گردانید حتی پس از محو شدن اشرار سقوی و ضمایم و بقایای بعد سقو دیگر اشراریکه در اثر تحریك بعضی مغرضین برای اخلال امنیت و تشویش حکومت در دیگر نقاط وطن مثل ابراهیم بیگ ، اثم بیگ ، دری خیل ها . تره کی ها و غیره قیام نموده بودند آنها هم بلا فاصله منکوب شده و امنیت کامله در سرتاسر وطن قایم گردید .

علاوتاً دشمنی ها و نفاق های داخلی اقوام که غالباً از عهد سلاطین سابق بر پا شده و در زمان شورش عموی کسب شدت نموده بود و مولد بزرگ بدامنی وطن این مسئله شمرده میشد تماماً بحسن تدبیر و مساعی جمیلهٔ ذات همایونی اصلاح شده بین اقوام صلح و آشتی و مساوات حسنه برادرانه قایم گردید که امروز بحمدالله تعالی تمام افراد ملت افغانستان خود شانرا برادر صمیمی همدیگر میشناسند .

تأمین امور مالی و وسایل مملکتی

هموطنان میدانند بعد سقوط سقو خزائن و نقود دولتی و همه سامان و اسباب کار آمد اداره جات ، قور خانه و اسلحهٔ دولت و الحاصل آنچه دارائی حکومت گفته میشود همه بتاراج یغما گران و اشرار رسیده و اگر دو باره از اشرار چیزی حصول میشد آنهم مزد خدمت و مجاهدت قشون ملی سمت جنوبی میگردید گویا روزیکه ذات همایونی بمرکز ورود فرمودند دارائی ذات ملوکانه عبارت از نامهٔ ارگ خشك و خالی کابل بود .

پس ازان که در اثر شمشیر و نیروی بازوی اعلیحضرت همایونی و برادران رشید شان و مساعی دگر خدام صحیح افغانستان ممالك مملکت امنیت فوری شده و دوایر تشکیل و امورات بطور خود تدویر نمود ، عواید دولتی مستقیما بخزانه جات مملکت وارد شده و از دستبرد اهل غرض مثل ایام سابق بر کنار میماند ، و هم صورت مصارف با یك سلیقهٔ موزونی اجرا شده دخل عواید مصروف تهیه وتدارك همان کار ها و وسایل ضروریه مملکتی میگردید که امروز در نتیجهٔ آن تدقیقات و سنجش های معقول الحمد الله خزاین ما دارای سرمایه های کافی و اسباب و وسایل اداری مملکت چندین مرتبه نسبت بحکومت گذشته بهتر و زیاده تر تهیه شده و معاشات مامورین کشوری و لشکری ما کافی تر و خوبتر نسبت بسابق اجرا میگردد با این که در مالیات و محصولات یك حبه بر علیه رعایا چیزی نیفزوده بلکه بعضی املاك دولتی با قوام یا اشخاصیکه برای وطن خدمت کرده اند از طرف دولت اعطا شده باز هم از لحاظ ربط و ضبط و انتظام اداری عواید گمرکی در تمام گمرکات افغانستان افزوده و مالیات املاکی و مواشی بدون باقی و تلفات بخزائن دولت میرسد گویا حسن مواظبت اولیای امور اقتصادیات دولت را امروز بحسن انتظام تأمین و اداره مینماید .

تنظیم عسکر

با وجودیکه در حکومت امانی بقدر بودجهٔ امروزهٔ وزارت حربیهٔ حاضره پولی تعیین میشد ولی هموطنان میدانند که آن پول ما بچه اوضاع هدر رفته و بروز مبر که نصفهٔ قشون غیرحاضر و سامان و تجهیزات حرب بکلی کمبود و ناقص بود ، حتی موضوع توپخانه های خریداری جدید دولت آنوقته بقدری مضحك است که توپ های هژده پن با گلوله های ۳۶ پن عازم مشرقی شده و توپ های ۳۶ با گلوله های ۱۸ در مزار شریف قرار گرفته بود .

بهر حال چون یك مملکتی که مثل افغانستان دارای سرحد و ثغور پر آشوب و در داخله با هزار نوع مشکلات داخلی رو برو میباشد هیچگاه نمیتواند از وجود قشون کافی بمقصد امنیت مملکت مستغنی شود لهذا قائد خردمند و حکیم دانشمند ما اعلیحضرت غازی از اوایل جلوس شاهانه بتدارك وتنظیم قشون برای مملکت توجه فرموده اسلحه و تجهیزات عصری البسه و سامان مناسب را تهیه و تشکیل یك قوای مناسبی توجه فرمودند که امروز بحمدالله قشون ما از هر جهتی برای مدافعهٔ وطن آراسته وبصفات عسکریت پیراسته است ، قشون امروزهٔ ما بهیچوجه با قشون های گذشته سابقه ندارد چه این قشون منتخب از افراد صحیح و جوانان رشید واز اقوام شجاع ومعروف مملکت انتخاب شده همواره مصروف مشق وتعلیم ودارای لوازم وتجهیزات مکفی میباشند .

تعلیم گاه های مختلف برای هر صنفی تأسیس شده ، مکاتب عسکری در کمال تنظیم وصاحب منصبان شجاع کار آزموده سابق و صاحب منصبان تعلیم یافتهٔ مکاتب داخله عسکری مکاتب ممالك خارجه تواماً شامل کار و تعلیم شده امروز بمعاونت خداوندی و حسن توجهات این شهریار دانا نظام افغانستان برای قوام امنیت وطن بکمال خوبی مکفی شمرده میشود .
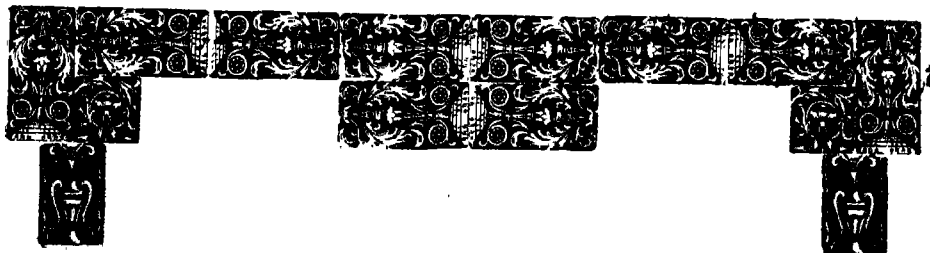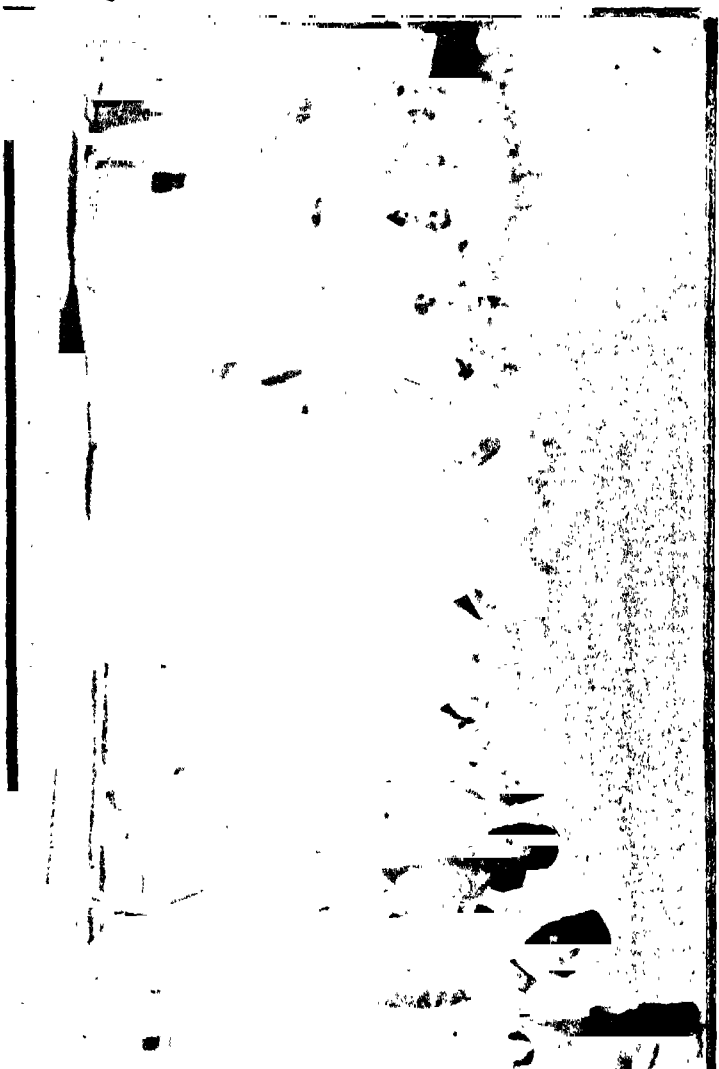
اعلیحضرت شاه شهید افغانستان محمد نادر شاه غازی که بروز حادثه شهادت مقابل طلاب ومدعوین تشریف آورده و رسم سلامی عموم را می‌پذیرند .

صدارت عظمی

این صدارت جلیلیه که امور تدویر آن بکف باکفایت شخص دانا وامین وصادق مثل ذات ج ع ج والا حضرت سردار محمدهاشم خان ودیعه شده ، ذات والا حضرت شان ازلحاظ شرف انتساب برادری باعلیحضرت غازی‌عنیاً پیروخصایل وصفات ممیزه و برجسته اعلیحضرت ممدوح بوده نسبت بوطن ، ملت ، ومملکت خودرا خادم صمیمی‌دانسته بانهایت صفای نیت و صمیمیت ابراز خدمت می‌نماید ! ازدیگرجهته‌نظر باطلاعات وتجربیاتیکه درامور مملکت داشته ودرزمانه حکومات سابق برشته های مختلف کشوری ، سیاسی و عسکری وظیفه دار بوده و بصیرت تامه درهر گونه امور دارند این‌عهده‌را به‌نهایت خوبی وبدرستی ایفامی‌نمایند .

لهذاذات والاحضرت‌شان نظربهمین خصایص معنوی ومعلومات‌اداری ازبدوعهده جلیلهٔ صدارت عظمیٰ امور وزارتخانها ودوایر مرکزی وادارهٔ ولایات ومحالات افغانستان را درتحت خیلی ضوابط معقوله اداره فرموده وکافه‌امور اتیکه درشعب اداری و وزارتخانها و ولایات آتیاً ذکری ازآنها خواهدشد همه بنیروی همت وحسن توجه ومساعی جمیلهٔ‌والا حضرت ممدوح صورت نظم و ترقی حاصل کرده‌وامروز هرکدام بمحور صحیح‌خود دور می‌نماید امروزما وسایر دوستان صمیمی‌وطن بوجود همچه صدر اعظم شریف وخیرخواه افتخار کرده بقاوموفقیت شانرا از خدا تمنادارم .

وزارت حربیه در دورهٔ نادر شاهی در اثر فکر رسای افسر بالیاقت و نیرومند خود والاحضرت شاه محمود خان غازی سپه سالار و وزیر حربیه در حالیکه بعد ازانقلاب هیچ اساسی موجود نبود به تشکیلات وتأسیسات ذیل پرداخته است ،

« تشکیلات صحیهٔ اردو ، تعلیم و تربیه ، تدارك و احضار اسلحه و تجهیزات ، تأسیس و انشای تهانه جات ، انشای قشله های نظامی بصورت عصری در بی مارو ، جمع آوری عموم صاحبمنصبان ، ترتیب وتنظیم بود جه بیك مقیاس صحیح ، اصول اخذ عسکر بصورت اساسی ، تهیهٔ و سایل نقلیه بطور عصری ، ساختن شفاخانه های عسکری درمرکز و ولایات ، تنظیم فابریکه های حربی ، ترمیم وبکار انداختن قومانداني طیاره که در اثر انقلاب یك احوال اسف اشتمالی بربادشده بود ، تشکیل ریاست قبایل ، تعلیمگاه های ضابطان : (پیاده ، سواری ، طوپچی ، جلب معلمین) تشکیل کندك مخابره ، تشکیل سپورتها ، افتتاح مکتب حربیه ، تراجم کتب مفیدهٔ عسکری . »

هر یك ازین تشکیلات ، و تأسیسات ، عمرانات ، ترمیمات ، که والا حضرت سپه سالار غازی به آن توجه فرموده اند برای ترقیات عالم عسکری افغانستان از حتمیات بوده است ، و نظر بکمی اوقات از اجرا آت عمدهٔ وزارت حربیه بحساب میآید .

وزارت حربیه از توجه و زحمت کشیهای خستگی ناپذیر وزیر حربیهٔ دانا والاحضرت شاه محمود خان غازی دارای یك اردوی منظم که از همه جهت صاحب تعلیمات و لوازم عصری وروح عسکریت میباشد گردیده است .

عجالتاً وجود (۷۰) هزار عسکر تحت السلاح وتعلیمیافتهٔ فن حرب در افغانستان از بهترین نمونه های خدمت اینوزارت محسوب میشود .

وزارت خارجیه

و زارت امور خارجیه در دورهٔ سلطنت نادر شاهی موفق به جلب دوستی و مناسبات صحیحهٔ دول متحابه گردیده و در ضمن دیگر امور قرار داد هائی راکه برای دولت افغانستان از هر جهت مفید است عقد نموده .

اجمال اجرا آت و زارت خارجیه در عصر فرخندهٔ اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی قرار آتی است :

اول : تعرفهٔ رسمی شخصیت معنوی افغانستان بهدول متحابه ذریعهٔ متحد المآل تلگرافی از طرف جنرال شاه ولیخان فاتح کابل بتاریخ ۲۰ میزان ۱۳۰۸ ش به وزارات خارجیهٔ دول متعا هد افغانستان .

دوم : تاسیس و تجدید روابط و مناسبات پس از انقراض حکومت سابقه در بد و جلوس اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی بادول متعاهد افغانستان و تصدیق معا هدات عمومیهٔ افغانستان در سنه ۱۳۰۸ .

سوم : عقد ، امضاء ، تصدیق ، تعاطی ، معا هدات : ـ سیاسی و مودت ، قرار داد ها ، موافقه ها ، مقاولات بادول متحابه ، موافقه قونسلوسیفیمابین افغانستان وترکیه بهعصرحکومت نادر شاهی تجدیداً تصدیق وبه طی اجرا آورده شد .

۱ ـ عقد و تعاطی معاهدهٔ مودت فیمابین افغا نستان و جاپان توسط ع ، ج و الاحضرت شاه ولی خان وزیر مختار سابق لندن و سفیر کبیر جاپان در لندن بتاریخ ۱۹ نومبر ۱۹۳۰ مطابق ۲۷ عقرب ۱۳۰۹ و بالآ خره اعزام سفارت افغانی بدربار (توکیو) جاپان در سال حاضره (۱۳۱۲)

۲ ـ امضاو تعاطی : قرار داد راجع باعادهٔ مجرمین فیمابین افغانستان و ایران توسط ع ، ج فیض محمدخان وزیر امور خارجیهٔ افغانستان و ع ، ج خلعتبری سفیر کبیر سابق ایران در کابل بتاریخ ۲۵ جوزا سنه ۱۳۰۸

۳ ـ تعاطی معاهدهٔ مودت فیمابین افغانستان و فنلاند توسط ع ، ج والا حضرت سردار محمد عزیزخان مرحوم سفیر کبیر ماسکو و ع ، ج ، وزیرخارجیه فنلاند اچ ـ ژ ـ ژان پروکوپه در شهر السنکی .

٤ — عقد و امضاء معاهدهٔ مودت فیمابین افغانستان و استونی توسط ع ، ج والاحضرت مرحوم سفیرکبیر ماسکو و ع ، ج آقای (باآیان لاتیك) و زیر امور خارجهٔ استونی در شهر تالین .

٥ — عقد و امضاء معاهدهٔ مودت فیمابین افغانستان و لیتوانی در شهر (کالونا) توسط ع ، ج ، و الاحضرت سفیر کبیر ماسکو و ع ، ج ، (داکتر داو ازاونیو) وزیر امور خارجیهٔ لیتوانی .

۹ — عقد و امضاء موافقت کمیسران سرحدی افغانستان با ایران توسط ع ، ج فیض محمدخان وزیر امور خارجیه وع ، ج آقای میرزا نصرالله خان خلعتبری سفیر کبیر سابق ایران درکابل .

۱ — عقد و امضاء و تعاطی معاهده راجع به بیطرفی و عدم تجاوز متقابله فیمابین افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی توسط ع ، ج ، فیض محمدخان وزیر امور خارجیه و ع ، ج لیونید ستارك سفیر کبیر شوروی در کابل .

۲ — راجع به عقد معاهدهٔ مودت فیمابین افغانستان و حکومات : آستریا، اروج، سویدن، هالیند، دنمارك، اعتماد نامهای صلاحیت عقد معاهده‌از حضور ملوکانه توسط وزارت امور خارجهٔ افغانستان بوزیر مختار سابق برلین اعطا گردیده بود تابدول موصوفه عقد معاهده نماید .

۳ — معاهدات مودت که در شرف انعقاد است :

معاهدهٔ مودت باحکومت برازیل .

معاهدهٔ مودت باحکومت اسپین .

معاهدهٔ مودت باحکومت هنگری .

٤ — تعرف و تقرر نمایندهگان سیاسی و اونسلوی افغانستان بدول متحابه .

٥ - استرداد اراضی دوکالم .

٦ — تسویه و فیصلهٔ مسائل قرضهٔ حکومت آلمان .

۷ — ابتیاع اسلحه و آلات حربیه از جرمنی و فرانسه .

۸ — فیصلهٔ مسائل خریداری فابریکات از جرمنی و جمع آوری اسلحه و آلات حربیه که در زمان انقلاب بخارج برده‌شده بود .

۹ — استخدام مهندسین و ماهرین فن برای وزارت حربیه ، داخلیه ، مالیه ، معارف ، تجارت ، ریاست شورای ملی ، مدیریت مستقلهٔ طبیه ، مدیریت مستقله پست و تلگراف ، رفقی سناتوریم ، گوگرد سازی ، ریاست مطابع و صکوکات .

۱۰ — تشبث و داخل مذاکره شدن برای قرار داد پستی و تلگرافی بین حکومتین افغانستان و اتحاد جماهیر شورائیه که قرار داد مذکور از طرف مدیر مستقل پست افغانستان و نمایندگان پستی شوروی امضاء گردیده .

۱۱ — تثبث و داخل مذاکره شدن برای قرار داد پستی بین حکومت افغانستان و حکومت بریطانیا .

۱۲ — امضای معاهدهٔ مودت بین افغانستان و عراق بتاریخ ۲۰ دسمبر ۱۹۳۲ در طهران .

۱۳ — امضای معاهدهٔ مودت بین افغانستان و حجاز بتاریخ ۲۹ ذالحجه ۱۳۵۰ درمکهٔ معظمه .

۱۴ — عقد و امضای معاهدهٔ دوستانه بامصر و اعزام سفارت افغانی در قاهره .

۱۵ — عقد معاهدهٔ تعریف عدم تجاوز بین حکومات افغانستان ، شوروی ، ایران ، پولیند ، لتویا ، استونیا .

وزارت داخلیه

وزارت داخلیه بتأسی فرمایشات اعلیحضرت همایون غازی به کشیدن جاده ها در اطراف و اکناف مملکت سعی بلیغی بکار برده و در ایالات و محالاتیکه جاده بسی ضرور بوده و از مدتها توجهی بآن نشده بود باصول خیلی صحیح جاده ها ساخته شده و برای حمل و نقل اشیا و عبور و مرور اهالی تسهیلات فراهم گردیده است . شعبهٔ پولیس وزارت داخلیه نیز ترقیات شایانی کسب نموده و از هر حیث کار روائی پولیس قابل تمجید و تقدیر میباشد زیرا ادارهٔ پولیس بکشف بسی سرقتها و اسرار موفق گردیده و خیلی اموال دولتی را که در زمان انقلاب تلف شده بود با اموال رعیتی پیدا کرده و به مقاماتش سپرده ، بالخصوص بامور انضباطیهٔ شهر خدمات خوبی را انجام داده است . کذا در امور تقسیمات کشوریه تجدید نظر نموده ، بنقاطیکه علاقه داریهای جدید لازم می نمود تعیین و بعضی علاقه داری ها را که از روی مناسبت و ربط و ضبط اداره با ناحیه ها مغایر دیده می شد آن را مجدداً ترتیب و تشکیل نموده است .

تشکیل و تنظیم ۱۲ هزار پولیس سوار و پیاده در نقاط مختلفهٔ مملکت و ربط و ضبط صحیح آن یکی از خدمات خوب آن وزارت شناخته می شود .

وزارت عدلیه

وزارت عدلیه دراثر خیالات خدا پرستانه و شریعت خواهانهٔ ذات همایونی برای اعلای کلمةالله واجرای احکام نبوی کوشیده واحکام نافعه مطابق اوامرالهی نشر نموده است و بعضی کتب دینی را تشریح و ترجمه کرده و تشکیلات دوائر عدلیهٔ مرکز و ولایات را مجدداً اجرا و تنظیم و قضاتی فاضل و پاك نفسی در ولایات و محالات تعیین نموده و به امور حقوقی و جزائی مطابق به مقررات شرع انور رسیدگی کرده دعاوی اهالی را مرتباً فیصله واجرا داشته است . تشکیل دوایر اصلاحیه در مملکت و اجرا آت خوبی که ازان به عمل آمده و موجب رفاهیت عامه گردیده است نیز به توجه ملوکانه از جملهٔ کار ها و مجهودات این وزارت می باشد .

وزارت مالیه

وزارت مالیه در اثر نیات اعلیحضرت همایونی که خواهان آسایش و آرامش عموم ملت افغانستان میباشند اوراق باقیات سنوات ماضیه را حریق نموده ، و در بعضی ولایات و محالات که مالیه بطور عادلانه وضع نشده بود مالیهٔ موزون تعیین کرده است ، و بمنابع دیگریکه ازان برای دولت ثروت حاصل می شود نیز توجه نموده و بتوسعهٔ آن کوشیده و دوائر وزارت را اصلاح و بعضی دائره های جدیدیکه لازم بوده استعلاوه گردانیده و درحصول باقیات صحیح ذمگی اهالی سعی مخصوصی ورزیده است .

کذا به تنظیم امور محاسبات عمومی و تشکیل و ترتیب دوائر مالیاتی اعم از مرکز و ولایات پرداخته بودجهٔ دخل و خرچ مملکت را همه ساله باندازه های صحیح و مناسب مقرون به مفاد مملکت ترتیب و تنظیم کرده بمجلس شورای ملی سپرده است .

زمینهائیکه قابل زراعت بوده و لامزروع مانده در باب مزروعی ساختن آن اقدامات ورزیده، و قنوات خراب را ترمیم نموده است، و زمین های چنی را که قابل زراعت و بهزار ها جریب میشود بقیمت نازل و مناسب بفروش رسانیده و ازین رهگذر بدولت و ملت فائده عاید گردیده است .

کذا جریمهٔ وجه مالیات که بوقت آن تحویل نشده بود معاف نموده ، و برای باقید هان تسهیلات خوبی پیش نموده است .

وزارت امور تجارت در عصر نادر شاهی ترقی زیادی در امور مربوطه یافته و معادن جدیدی که هر یك آن در حد ذات خود دارای اهمیت است کشف نموده و متخصصین ما هر نیز برای امتحان و تجربه از خارج جلب نموده است و هم برای نگاهداشت جنگلات و تکثیر آن مساعی مخصوصه بخرچ داده و منافع عمده ازان حاصل نموده است ، همگذا در ساختن بندها و کشیدن نهر ها ومشروب ساختن زمین های لامزروع تجاویز مفیده تقدیم و به تعمیر و آبادی آن ها آغاز و اقدام ورزید است .

شعبات مهمهٔ که در وزارت تجارت تاسیس گردیده بقرار آتیسه .

تاسیس شرکت اسهامی ـ تاسیس شعبهٔ نقلیهٔ جهة تسهیلات مسافرت عمومیه و حمل و نقل سامان و لوازم سلطنتی ، تاسیس شعبهٔ تعمیرات در خود وزارت تجارت ، تاسیس مأموریت خزائن خارجی ، تاسیس شعبهٔ احصائیهٔ عمومی وترتیب واردات و صادرات مال‌التجارهٔ مملکتی ،ترتیب اتخاذ محصول نواقل موتر ، توسیع شرکت اسهامی بسرمایهٔ مکفی و موزون تجار وطنی .

تاسیس و تشکیل مدیریت تجارت در مرکز و زارت ، تشکیل اطاق تجارتی (و ظیفه این اطاق اجمالاً مراقبت و دقت در اوضاع تجارتی مملکت و اصلاح آن میباشد) موضوع اصول توزیع جواز نامهٔ تجارتی (که تجار داخله و خارجه در خاك افغانستان مکلف بداشتن

آن میباشند) ، تاسیس و تشکیل ادارهٔ نمایندگی تجارتی افغانی در لندن و پشاور ، تاسیس و تشکیل یك شعبهٔ تجارتی در مزار شریف ، فرستادن طلبه برای آموختن اصول شورت نمودن پوست قره قلی در لندن .

تاسیس و افتتاح فابریکهٔ صابونسازی ، تاسیس فابریکهٔ ترمیم موتر ، تیل کشی ، کانسروه ، جریان فابریکهٔ سمنت سازی ، جلب و استخدام متخصصین برای دائر نمودن فابریکهٔ سنگتراشی ، تکمه سازی ، نختابی وپنبه ریشی وپارچه بافی و فابریکه های قندهار نجاری، رنگمالی ، خریداری فابریکهٔ حفظ گوشت ، تاسیس کارگاه های بافت ، تاسیس کارخانهٔ خیاطی ، ساخت کارگاههای صنعتی بجهة محبوسین ، تبدیل کارگاه های دستکی باصول عصری ، تاسیس شعبهٔ حکاکی ، تاسیس فابریکهٔ جدید برق درگلباغ حفر ذخیرهٔ آب باصول فنی در جبل‌السراج بجهة فابریکهٔ برق ، تاسیس فابریکهٔ برق در قندهار و هرات .

وزارت معارف

دوائر داخلهٔ وزارت معارف و سامان و لوازم مکاتب وطن که در اثر شورش و ارتجاع بکلی تباه و اساس آن از بین رفته وتمام کتب درسی وغیر درسی حریق آتش بیداد گردیده بود در اوابن روزی که پادشاه معارف خواهٔ ترقي پرور افغانیان برتخت سلطنت جلوس فرمودند ، بمعارف وطن توجه و دران وقت که خزانه بکلی از پول تهی بود با یکمقدار پول شخصي خود غمخواری بمعارف وطن نموده و تاکید کردند که از همه اولتر وزارت معارف را کشوده ، معلمین جلب و طلاب جمع آوری شوند .

بنابران نسبت بتوجهات ذات هما يوني وزارت معارف مجدداً تشکیل یافت و موفق با حضار طلبهٔ مدارس گردید کتب درسی و غیره لوازم و سامان عرفانی را تهیه و معلمین فاضل را جلب کرده ، بالاخره مکاتب بصورت عصری و منظم دایر گردیده درنتیجهٔ مساعی این‌وزارت

یك عده طلاب فارغ التحصیل گردید . و درین تازگی یك شعبهٔ دارالفنون از طرف ذات شاهانه افتتاح یافت .

دارالفنون در تاریخ افغانستان سابقه نداشته و اولین دفعه در عصر اعلیحضرت نادرشاه غازی افتتاح و تأسیس یافته است . تالیف وترجهٔ بعضی کتب مفیده از شعبهٔ دارالتالیف این وزارت و تجدید نشر مجلهٔ شریفهٔ آ ئینهٔ عرفان از خدمات و زحمات قابل قدر این وزارت به شمار می رود .

اعزام یك عده محصلین در عصر همایونی باروپا و امریکا جهت کسب تخصیص در فنون عالیه بتوجه هما یونی از خدمات این وزارت بشمار میرود .

مدیریت مستقلهٔ طبیه

مدیریت مستقلهٔ طبیه در عصر نادر شاه توسعه یافته و موسسات جدیدیکه بحال وطن نافع بود افتتاح نموده و بعضی نواقص را اصلاح و تکمیل کرده است از آ ن جله « تاسیس مکتب طبي معاون دکتوری که فن دکتری را می آموزند و دورهٔ تحصیل شان دو سال بوده وا کنون بدورهٔ ثانی شامل گردیده اند گویا طلاب این مکتب پس از اکمال دورهٔ تعلیمی بصفت دوکتور حتی متخصص می برایند » . مکتب کمپوندری : درین مکتب کمپوندر های موجودهٔ شفاخانه همه روزه بعد از فراغ کار رسمی خود بمعلمی کیمیا گر و کمپوندر ماهر خارجی ا کمال تعلیم مینمایند، تحصیل این مکتب بقسم لیلی بوده تماماً حوائج لا زمه از قبیل خوراك و موبل از طرف حکومت تهیه گردیده است .

تاسیس مکتب پرستاری ، تعلیم قابله ها بشفاخانهٔ مستورات ، دیسپانسر ها برای معاینه و تداوی مریضان، تحلیل و تجزیه وترتیب ادویات ، استخدام دوکتور های متخصص ، شفاخانهٔ مجانین ، تاسیس صنف دوم مکتب طبي ، کذا مدیریت مستقلهٔ طبیه در نظر دارد شفاخانهٔ را بصورت اساسی عصری مجدداً بنا و تعمیر نماید و در محالات نیز شفاخانه ها تاسیس نموده و شفاخانهٔ سیار در تمام قصبات بفرستد و مکتب آبله کوبی نیز دائر نماید . تنظیم و تشکیل

شفاخانه های مجانی عمومی در شهر کابل از قبیل شفاخانهٔ ملکی و مستورات و آبله کوبی فعلاً که خیلی طرف استفادهٔ اهالی واقع شده از خدمات برجستهٔ مدیریت مستقله محسوب است .

مدیریت مستقله پست ، تلگراف ، تیلفون

برای اینکه امور پسته باصول صحیحه در جریان افتد و کار تلگراف و تیلفون توسعه یابد ، مدیریت پوسته ، تلگراف و تیلفون از وزارت داخلیه منفك و به ادارهٔ مستقل تحویل و تشکیل گردید ، این مدیریت که داخل اتحادیه بین‌المللی پسته و تلگراف بوده از حقوق شمولیت خود استفاده کرده است ، و برای تنظیم پوست و تلگراف متخصصین از خارج استخدام نموده ، و با دول همسایه داخل مذاکره شده و به عقد معاهدات پستی و تلگرافی موفق شده است ، در اکثر ولایات و حکومات و دوایر جدیده تیلفون تمدید و تلگراف سیم دار و بی‌سیم کشیده است، درهمه ولایات فعلاً امور پوسته وتلگراف بصورت خوب در جریان است ، تلگراف خانه و پوسته خانه های جدید ساخته شد و تکت های پستی خیلی زیبا و قشنگ بطرز جدید بطبع رسیده ، برای سرعت رسیدن پوسته ها بولایات و محالات اتو موبیل خریداری گردیده و بواسطهٔ آن پوسته ها حمل و نقل میشود . و تمام لین های تیلفون و تلگراف اصولی تمدید گردیده نواقص آن اصلاح شده میرود ، امور پستهٔ هوائی از راه روسیه بذریعهٔ طیارات و پوستهٔ هند بوسیلهٔ موتر و پوسته های ولایات داخله بواسطهٔ مستخدمین پستی دایر است ، مدیریت مستقلهٔ پوست ، تیلفون ، تلگراف در عصر نادر شاهی مانند دوایر دولتی ترقی یافته و اصلاحات لازمه در آن بعمل آمده است .

مجلس محترم شورای ملی

مجلس مقدس شورای ملی از بدو تاسیس خود بلا فاصله به تدوین وتنظیم اصولنامه ها ، وتصویب واصلاح لوائح وارده پرداخته ودر بودجهٔ مملکتی وارسی نموده است .

مجلس محترم شورای ملی وظایف خویش را بوجه نیکو انجام داده است که از هیئت رئیسه و وکلای محترم ، دولت وملت کمال رضائیت دارند .

مجلس اعیان

گرچه در بدو جلوس ذات شاهانه مجلسی مرکب از شرفا و اعیان مملکت تشکیل یافت و در امور حکومت معاونت مینمودند ولی از آنجا که حکومت متبوع در نظر داشت شورای ملی را تاسیس و سپس مجلس رسمی اعیان را افتتاح بفرمایند ، لهذا شورای ملی چندی بعد باراده سنیهٔ ملوکانه تاسیس یافته و بعد ازان مجلس اعیان که از موسسات جدیدهٔ این عصر است بتوجه و ارادهٔ سنیهٔ ملوکانه رسماً افتتاح گردید که مختصر شرح آن در موسسات عصر نادر شاهی ذکر یافته .

این مجلس مرکب از یکنفر رئیس و ۲ نفر معاون وفعلاً دارای (۳۸) نفر اعضا وبقدر لزوم منشی واجزا می باشد .

رئیس مجلس و اعضا عموماً از فضلا و اشراف و معززین لایق و محترم مملکتی است .

از بدو تاسیس خود این مجلس خیلی بجدیت بکار ها آغاز کرده و در حدود و وظایف رسمیهٔ خود مصدر افادات و خدمات خوبی شده است .

ریاست بلدیه

تشکیلات بلدیه در عصر نادر شاهی بقدر کافی توسعه یافته و بکار های سود مند عموماً بقرار ذیل پرداخته است :

ترمیم و تعمیر مساجد شریف و زیارات متبرک و تهیهٔ فرش و تنویر مساجد ، کشیدن جاده ها و ترمیم شوسه های سابقهٔ شهر ، تعمیر و ترمیم منازل اشخاص ناتوانی که دارائی نداشتند ، تعیین نرخ ارزاق و تهیهٔ آن و تقسیم آب بشهر بقدر ضرورت ، ساختن مارکیتها ، تعمیر عمارات شخصی موافق دستور دائرهٔ مهندسی‌بلدیه وساختن آن باصول عصری ، و مسدود نمودن زیرد کانی های مضر صحت ، و تشکیل مدیریت احصائیهٔ موالید و و فیات و منع تعمیرات جدید در دامنه های جبال آسمائی و شیر دروازه ، و معین نمودن کرایهٔ گادیهای کرائی و نظافت جاد های بین شهر و فراخ نمودن بازار ها و معاونت مساکین و سر پرستی دارالایتام . کشیدن جادهٔ جدید وعمارات و دکاکین بطرز مرغوب عصری در کنار دریا حد اندرابی و فراخ کردن جادهٔ مذکور که حصهٔ سرك داخل شهر را باخارج شهر بهم ربط میدهد .

شرکت تنویرات

اینشرکت ازمدتی است در کابل تأسیس یافته وازطرف فابریکهٔ بزرگ الکتریکی دولت بان امداد کرده میشود .

این موسسه ازسابق نواقصی داشته وبحال بی ترتیبی مانده وفاقد ادارهٔ فنی وغیره بوداما در ینوقت شرکت تنویرات بمدد معاونت دولت رفع نواقص نموده ادارهٔ محاسبهٔ اصولی دائر ودائرهٔ فنی تشکیل و ماهرین فن استخدام کرده است . لین های عمومیه اصلاحات اساسی یافته و سامان ضروریه تکمیل شده است .

اندازهٔ مصرف الکتریك منازل سابق ازین درتحت سنجش نبوده برای معلوم شدن مصرف الکتریك درعموم منازل (میتر) نصب گردیده ودرتمام استیشن های برق در شهر تیلفون نیز نصب شده تاازحادثات فوری جلوگیری بعمل آید .

گویاشرکت حاضرهٔ تنویرات بایك نظام مرتب وربط و ضبط جدی امور تنویرات شهری را دایر کرده درحسن مجاری فابریك الکتریك جبل السراج ازقبیل ساختن ذخیره آب کافی بمقصد کمك کردن بفابریکه درموسم زمستان ودیگر اصلاحات لازمهٔ آن ازطرف مهندسین اینشرکت توجهات مهمی بعمل می آید ، شرکت تنویرات قبلا عمارت موزونی برای محل ادارهٔ خود نداشت عجالتاً بتوجهٔ حکومت متبوع عمارت خیلی زیبا وآبرو مندی تعمیر کرده است .

موسسات جدید عصر نادرشاهی

اعلیحضرت همایون غازی پس ازنجات بخشیدن مملکت بسی موسسات مفیدرا تشکیل داده اند که برای ترقی افغانستان هرکدام آن خیلی مفید ودرتاریخ این سرزمین حایز مقام عالی میباشد .

اول تشکیل صدارت عظمی است : بتاریخ ۲۲ عقرب ۱۳۰۸ سال اول جلوس شاهانه ارادهٔ سنیه بتاسیس آن ظاهر گردیده وفرمانیکه راجع بآن اصدار یافته است مضمون آنقرار آتی است :

جناب عالیقدر جلالتمآب سردار اعلی محمد هاشم خان ! ازانجائیکه بلطف ومهربانی خداوند جل وعلی شانه افغانستان از انقلاب خانمانسوزي نجات یافت و ملت غیور

افغانستان مرا به پادشاهی خود انتخاب نمود ازینرو میخواهم افغانستان بعد امروز یك مملکت مترقی و باساس دین مقدس اسلام همیشه متین و مستحکم باشد و ادارهٔ امور جهانبانی این مملکت از پیشتر بهتر اجرا شود مسئولیت اداري نزد ملك و ملت نسبت باشخاص معین باشد و ملت مسئولیت اشخاص را واضح بداناسد و بتوانیم اصلاحات امور را بآسانی بدون اخلال عمومی حاصل کنیم لازم دیدم که موافق باصول دین مقدس اسلام و مطابق به عقل و تجربه که در دیگر ممالك متمدنه امروز اسباب سهولت را فراهم کرده صدر اعظم انتخاب و تعیین کنم و صدر اعظم کابینه خویش را تشکیل کرده بحضورم معرفی کند .

شما را که شخص با دیانت و در ملت خود بحسن اخلاق و فعالیت مشهور و معروف می بینم بصدر اعظمی این وطن انتخاب نمودم ، لهذا بخداي قادر توانا توکل کرده کابینهٔ خود را تشکیل و بحضورم معرفی کنید .

از تاریخیکه صدارت عظمی در وطن تاسیس و زمامدار کابینه شخص پاك نفس و مرد فعال و وطن دوست و خوش سابقه مثل و جود والاحضرت سردار محمد هاشم خان تعین گردیده روز مره امور بمحور صحیح خود دور کرده ومی بینیم مامورین دولت بانهایت جدیت و پاك نفسی مصروف خدمت میباشند .

دوم جمعیت العلما : این موسسه از بیست نفر علمای متبحر پاك نفس جید القریحهٔ افغانی تشکیل یافته است مرام این جمعیت سنجش طرق صحیحه ایست برای اعلای کلمة الله و منشورات و موعظات حسنهٔ اسلامیه از برای رفع تعدیات و تجاوزات و اطلاع از عقاید صحیحه و شیوع امر معروف و نهی عن المنکر و تعیین درجات علمیهٔ علما و عدم مداخلهٔ نا اهلان در ساحت مقدس شرع انور ، نشر صحایف هفته وار و مجلهٔ ما هوار و ترجمهٔ بعضی کتب مفیدهٔ دینی و اخلاق و تردید عقاید باطله و کشودن باب مراسلات باجمعیت العلماء مصر ، شام ، هند و بر بعضي کتب و مجلات اظهار رای کردن و در وحدت ملی کوشیدن کذادر حفظ حقوق ملت

و دولت توصیه نمودن و دراطراف شجاعت، همت ، صدق ، خلوص ، ثبات ، استقامت ، خدمت خلق الله ، رافت ، شفقت ، عدل،احسان ، استقلال فکری و غیره مقالات ترتیب دادن .

مرام نامهٔ جمعیت العلما در بدو جلوس شاهانه تدوین وتصویب گردید و در اول جوزا ۱۳۰۹ رسماً این جمعیت افتتاح و آغاز بکار نموده است .

سوم مجلس عالی شورای محترم ملی

مؤسسهٔ عالی مجلس شورای محترم ملی در تاریخ افغانستان سابقهٔ ندارد، به تاریخ ۱۸ سنبله ۱۳۰۹ شورای ملی تاسیس و بتاریخ ۱٤ سرطان ۱۳۱۰ ذات همایونی رسماً مجلس شورای ملی را بدست حق پرست خویش افتتاح و یکی از بهترین عمارات دولتی را برای آن اختصاص فرمودند .

شورای محترم ملی دارای (۱۱۱) نفر نماینده گان ملت است و هیئت رئیسه از خود نماینده گان انتخاب میشود .

از آغاز تاسیس تاکنون مجلس شورای ملی ما مختارانه در امور راجعهٔ خود کوشیده و حضور همایونی بصورت یك قائد اجتماعی و لیدر ملی همواره برای ترقی فکر و عملیات نماینده های ملت صادق خود کوشیده و مساعی جمیله را بکار برده اند تااین مجلس بصورت مجالس شورای ملی دنیای متمدن از عهدهٔ و ظیفهٔ خود براید .

چهارم مجلس اعیان

بانی و مؤسس این محفل عالی نیز ذات شوکتمآب اعلیحضرت محمدنادر شاه غازی میباشد چه از حیث وطن پروری و ملت خواهی خویش که فراهم آوردن اسباب رفاه جامعه و بهبود امور مملکت را همیشه مطمح نظر ملوکانه میدارند در برج میزان ۱۳۱۰ بتاسیس و تشکیل مجلس موصوفه عزم و اراده فرموده رئیس و اراکین مجلس از اعیان و اشراف مملکت که اشخاص بصیر و مامورین بزرگ صاحب تجربهٔ سابقه بوده و سزاوار عضویت این محفل بودند تعیین و بتاریخ ۲٤ عقرب ذات همایونی در قصر دلکشا این مجلس را رسماً افتتاح فرمودند .

پنجم مجلس اصلاح و ترقی عسکری:

این مجلس در سال (۱۳۰۸) تشکیل گردیده و مرکب است از صاحبمنصبان باتعلیم و تربیه و باتجربه ، این مجلس راجع به ترقیات عسکری افغانستان پیشنهادات نافعه و نظریات مفیده بوزارت حربیه هروقت تقدیم میکنند ، و بعضی کتب مفیدهٔ عسکریرا نیز ترجمه و تالیف مینمایند.

ششم ریاست فیصلهٔ منازعات تجاریه: این موسسه در سال (۱۳۰۹) تشکیل گردیده رئیس و اعضای آن از اشخاص تاجر و کار آگاه میباشند ، درین موسسه هرگونه دعاوی تجارتی حل و فیصله میگردد ، و شعبات جداگانه در ولایات مملکت نیز دارد .

هفتم شرکت اسهامی این اولین موسسه ایست که در افغانستان به عصر درخشندهٔ اعلیحضرت همایونی تاجدار غازي قائد اعظم افغانستان در کابل دایر گردیده ، و تسهیلات به امور تجارتی و ثروات معاملاتی بخشیده است بحالتاً مؤسسهٔ شرکت اسهامی با یك سرمایهٔ معتنابه در کابل مصروف کار و شعبات آن در ولایات و خارجه افتتاح یافته است . عمارت بزرگ و متین هم در شهر کابل بتوجهٔ همایونی برای این شرکت تحت تعمیر است .

هشتم دارالایتام : دارالایتام بتاریخ ۲۲ ثور ۱۳۰۹ تاسیس یافته اطفال بی سرپرست، درینجا تربیه و پرورش میشوند ، این مؤسسه دارای تمام لوازمات ضروریه برای اطفال یتیم است و بودجهٔ مناسبی دارد این اطفال در مکتب صنایع نفیسه شامل تعلیم و تحصیل اند .

و برای مساکین شهری نیز مدد معاش منظور است که از طرف ریاست بلدیه به ایشان پرداخته میشود و هم در نظر است دارالمساکین علیحده تاسیس شود . این دارالایتام موسوم به یتیم خانهٔ نادري و در آغاز جلوس شاهانه صرف به پول شخصی ذات ملوکانه دایر شده الی دو سال تمام مصارف آن را شخصاً ذات همایونی تادیه مینمودند .

نهم دارالمجانین درسال ۱۳۱۰ ازطرف ذات شاهانه دار المجانین تاسیس گردیده ودران تمام اسباب رفاهٔ مجانین مهیا بوده وازطرف متخصصین معالجهٔ مجانین بعمل میآید .

دهم انجمن ادبی هرات : نیز از موسسه های عصر فرخندهٔ نادرشاهی است که درسال ۱۳۱۱ تشکیل گردیده مجلهٔ نیزازین انجمن ماهوارنشر میگردد وصفحات آن بقسمت های تاریخی وادبی مزین است .

یازدهم انجمن ادبی قندهار : نیز در سال ۱۳۱۱ تشکیل گردیده و موسوم به (جرگهٔ پوتی دپشتو) میباشد مرام این انجمن نشریك مجلهٔ علمی ، ادبی ، اجتماعی ، تاریخی

درزبان افغانی وتدوین لغات افغانی وفراهم کردن کتب وترجمهٔ کتابهای درسی وتاسیس یك کتابخانهٔ افغانی میباشد .

دوازدهم انجمن ادبی در کابل: انجمن ادبی کابل درسال ١٣١٠ تاسیس‌شد ، مقصد از تاسیس این انجمن اصلاح وتوحید سبك ادبیات واتخاذ اسلوب نگارش وروشن ساختن تاریخ مشاهیر رجال ومفاخر گذشتهٔ وطن است .

ضمناً برای تصحیح و تصدیق کتب مولفه یامترجمهٔ ادبی وتاریخی این انجمن درخور صلاحیت خود کمك واظهار عقیده نموده وازین‌راه بمطبوعات وطن عزیز خدمت مینماید .

علاوتاً مجلهٔ ماهواری بنام « مجلهٔ کابل » ازین انجمن نشریافته نمونهٔ از وظائف وآمال قلبی این‌انجمن شمرده میشود .

انجمن‌ادبی ازبدو تاسیس تاحال‌بتالیف وترتیب واصلاح بعضی‌کتب نافعه پرداخته وبمطبوعات وطن خدمتی کرده است ، آخراً سالنامهٔ حاوی‌از اطلاعات مفیدهٔ داخلی وخارجی ومعلومات متنوعه وفوتوهای رجال وطن‌وباقی مشاهیر دنیا ترتیب ونشر نموده در نظر دارد هرسال‌یك جلدسالنامهٔ کابل‌را بهموطنان عزیز تقدیم کنند .

گویاتاسیس انجمن‌ادبی درافغانستان ازاقدامات ادب‌پرورانهٔ آن‌تاجدار شهیداست .

تاسیس فاکولتهٔ طبی

مملکت افغانستان یکی از تاریخی ترین ممالك آسیائی و از قرن های قدیمی منشاء و مظهر تمدن های مشعشعی بحساب رفته است ، معلوم است هر تمدن بر اساس علوم و فنون قایم بوده قیمت و وسعت این‌تمدن ها نیز باندازهٔ حدود معارف آن متناسباً آشکار گردیده است افغانستان قدیم بعد ازانکه اولین نمونهٔ ادبیات خویش یعنی کتاب اوستا را در صحنهٔ مشرق تقریباً سه هزار سال پیشتر انتشار داده و در دورهٔ یونانیان تمدن باختری را بظهور آورده از آسیای وسطی بسط داد وقتی‌که بزرگترین مکاتب صنایع مستظرفهٔ عالم را در قلب خود گندهارا (ولایت کابل و جلال آباد و پشاور) ایجاد نموده و این همان دارالفنونی است که صنعت نفیس گریکو بود یك از اینجا در سر تاسر مشرق زمین انتشار مییافت و آوازهٔ این صنعت هنوز در گوشهای ملل متمدنهٔ جهان طنین انداز است بعد ازانکه تمدن قدیم افغانستان

با قرن اولیهٔ مسیحی یکجا باختتام رسید و دین اسلام در صحنهٔ مملکت قدم نهاد باز ملت افغانستان با پاك ترین عناصر آریا بایجاد یك تمدن جدید اسلامی قد علم نمودند و دربن راه زحمت ها کشیده بلاد وطن را مرکز علوم و فنون قرار دادند ازانجمله است دارالفنون هائی که دروعلوم شرقیه عربیه در بلخ وهرات وغزنی یکی پی دیگری تاسیس گردید این دارالفنون های افغانستانی در آنعهد تا ظهور بلیه مغول یعنی قرن ۱۳ مسیحی مرجع محصلین آسیای میانه حساب میشد ه در هنگامیکه مغل در سرتاسر قسمت های معمورهٔ آسیا حکومت مینمود باز میتوان اکادمی نگارستان هرات را در قرن پانزدهٔ مسیحی بمثابهٔ آخرین دارالفنون صنعتی آن زمان در افغانستان شمار کرد .

از قرن (۱۷) که علوم و فنون متنوعه تمدن جدیدی را در ممالك غرب فراهم میکرد و بدبختانه ملل آسیا در گرداب غفلت ونفاق غوطه ور بودند وطن افغانستان نیز گرفتارانقلابات و محاربات عظیم و کشمکش های سیاسیات داخله و خارجه بوده دیگر موقعی نیافت تا قامت فراز کند و قدمی در راه این تمدن جدید بر دارد ، در قرن ۱۸ مسیحی دولت شهنشاهی افغانستان هنوز مشغول جهانکشائی بوده که قرن نوزده رسیده وسلطهٔ مغرب درممالك جواراوبهن گردید ازان بعد است که تا نیم قرن بیشتر دیگر افغانستان را جنگهای خارجه وداخله مجالی برای نشر علوم و معارف نداد . دراوقات آخری اعلیحضرت شیر علیخان پادشاه افغانستان فرصتی جسته و دستی بتاسیس مکاتب جدید و نشر مطبوعات یازید ولی این دولت مستعجل بود که در فرصت کمی از نظرها پنهان ومملکت دوباره دچار بحرانات سیاسیه وگرفتاریهای زایدالوصفی گردید.

در مرور سالهای سابق افغانستان خود را بمراحلی از داشتن بدارالفنون ملی دور و محروم میدید ، خوشبختانه در اختتام اغتشاشات داخلی سال ۱۳۰۷ هجری و طلوع دولت درخشندهٔ نادری دیده شد مقدمات تاسیس دارالفنونی در مملکت افغانستان تهیه شده وارادهٔ سنیهٔ شاهانه (۲۳ ـ حوت سال ۱۳۱۰) راجع به تخصیص عمارت دارالامان برای دارالفنون افغانستان ، در اول عقرب سال جاری از قوه بفعل آمده و افتتاح شعبهٔ از دارالفنون بنام « فاکولتهٔ طبی » در قصر دلکشا رسماً بعمل رسید . افتتاح فاکولتهٔ طبی دارالفنون افغانستان یکی از آن کار های فوق العادهٔ تاریخی حکومت نادر شاهی است که نه تنها نسل حالیهٔ وطن بلکه تاریخ آیندهٔ مملکت نام آن را بلا شکران موجد تاجدار او در ردیف بهترین واقعات قرن بیست افغانستان نقل و تذکار خواهد نمود .

رفقی سناتوریم

در جملهٔ دیگر شعبات عمرانی مملکت ، اعلیحضرت همایونی برای بهبود صحت ملت عزیز خویش بتاسیس و تعمیر یك سناتوریم عصری که دارای جدید ترین لوازم استراحت است اقدام فرموده و برای این مؤسسه املاك و اراضی شخصی خویش واقع علی آباد را که در عوض جانبازیهای رشیدانهٔ خود در موقع حرب استقلال مکافات یافته بودند تخصیص داده اند ، این موضع یکی از مواضع خوش آب و هوای چهار دهی کابل و بریك سطح مرتفع واقع و دارای سه قنات میباشد که مساوی بآب پغمان است .

عمارت سناتوریم یکی از مقبول ترین عمارات عصر جدید و باغ قشنگی در کابل بوده و بهترین موقعیت برای سناتوریم دارد ، پول تعمیر ومصارف آنرا که یك ملیون افغانی میشود ذات شاهانه از مبلغ شخصی خود اعطا فرموده اند .

این عمارت سه منزله بنا گردیده ، و برای شصت نفر مریض اسباب ولوازم راحتی مکمل دارد باغش خیلی قشنگ بنا یافته و جاد های مقبولی دارد ، فوارهٔ بس موزون و مرغوب ، وچمن های زمردین وخیابانهای نظیف او بهجت خیز است .

این سناتوریم در افغانستان بهترین موسسه ایست که از طرف اعلحضرة محمدنادرشا غازي برای گرفتاران امراض ساریه تاسیس گردیده است .

افتتاح رسمی این سناتوریم در برج سنبلهٔ سال جاری بدست حق پرست همایونی صورت گرفته ومریض ها داخل گردیدند .

جاده های جدید عصر نادرشاهی

همه کس میداند که طرق وشوارع در مملکت باعث آبادی واز دیاد ثروت بوده وتسهیلاتی در امور حمل و نقل تجارتی و سوق الجیشی پیش میکند و برای عابرین رفاه و آسایش می بخشد چون حکومت دانا وترقی پرور ما به تمام ترقیات این وطن توجهٔ مخصوصی داشتند ، از آنرو به شوارع و جاده های سهل العبور نیز توجه فرموده اند ، لهذا شوارعیکه در دورهٔ سلطنت اعلیحضرت نادر شاه در اطراف و اکناف مملکت کشیده شده بالطرق سابقه که ترمیم وتوسیع یافته است ذیلاً شرح داده میشود :

کابل :

جادهٔ باغ علیمردان که یکی از معابر بزرگ شهر است باصول صحیح تعمیر وپخته کاری شده

۲ ـ جادهٔ ارگ از حد پل باغ عمومی الی بازار ارگ جدید پخته کاری گردیده .

۳ ـ جادهٔ شهر آرا از چهار راهی و لایت کابل الی عقب دیوار منزل والاحضرت وکیل صاحب ترمیم وپخته کاری شده .

٤ ـ جادهٔ بین بازار جدید حد اندرابی باصول منظم پخته کاری و از جملهٔ جاده های جدیدیست که ساخته شده است .

٥ ـ جادهٔ گذرگاه بطور درست وخوب ترمیم وپخته کاری شده .

سمت شمالی :

۱ ـ از جادهٔ عمومی خط جدید الی شکر دره حد سرای نورك ساخته شده .

۲ ـ » » » » » » گلدره حدود ده نو .

۳ ـ » » » » » » ده فرزه .

٤ ـ » » » » » » از چهاریکار الی دولت شاهی .

٥ ـ از انتهای جادهٔ بگرام الی قلعهٔ سید هاشم .

٦ ـ از شوخی الی کوتل سولانك .

۷ ـ جادهٔ بولغین از جوی نو آباد الی مرکز حکومتی محلی .

۸ ـ جادهٔ بزرگ شمالی پخته کاری شده .

سمت مشرقی : ۱ ــ جادهٔ مشرق حدود بندر خورد کابل و کوتل بلوتك که قبلاً باصول درست ساخته نشده و اسباب اتلاف بسی مسافرین میگردید ، کنون باصول صحیح ترمیم و جدید ساخته شده .

۲ ــ از حدبلول بطرف اشپان الی تنگی حصارك جادهٔ جدید ساخته شده .

۳ ــ از گندمك الی کندی خیل جادهٔ جدید آباد گردیده .

٤ ــ ازدشت فتح آباد الی کجه بهعله و از کجه بوزری شوسهٔ جدید کشیده شده .

٥ ــ از هده الی تنگی آگام جادهٔ جدید ساخته شده .

۶ از ثمر خیل الی مزینه و حصار شاهی جدید ساخته شده .

۷ از مارکوه به شنوار خط شوسه جدید برده شده .

۸ — از شیوه الی اسمار شوسهٔ جدید آباد گردیده .

۹ — جادهٔ مشرقی از طرف پتخاك نیز کار جاریست .

۱۰ کار سرك تورخم لین جاری است .

هزاره جات : ۱ — از بامیان الی یکه اولنگ شوسهٔ جدید کشیده شده .

۲ — از سر چشمه الی جوقول جدید جادهٔ تعمیر گردیده .

جاده هائیکه جدید درلهوگرد کشیده شده : ۱ — از پل برکی برك الی قریهٔ برکی راجان و مرکز حکومتی .

۲ — از برکی راجان الی شاهمزار و چرخ .

۳ — از حصارك الی زرغون شهر .

٤ — از برکی راجان و چرخ و کوتل معروف خرپیچك به خروار و بندزنه خان و از آنجا به غزنی جاده وصل میشود .

۵ — از جادهٔ لهوگرد جادهٔ جدید بطرف تنگی وردك ساخته شده که درحد شیخ آباد به جادهٔ بزرگ قندهار وصل گردیده است .

قندهار :ـ جادهٔ قندهار بطرف قلعهٔ جدید قرار فنی پخته کاری میشود .

هرات :ـ جاده جدید از هرات الی بالامرغاب و از میمنه الی بالامرغاب ، و از میمنه بطرف مزار شریف الی حدود شبرغان احداث گردیده ، مخصوصاً جادهٔ جدید و مهمی که بارادهٔ ملوکانه از خود هرات الی دولت یار آخرین سرحد شرقی هرات و گرماب هزاره کشیده شده این سرك خیلی مهم و قابل تمجید و از یاد گار های برجستهٔ عصر نادر شاهی محسوب می شود .

جادهٔ شکاری :ـ این جاده مخصوصاً اهمیت فوق العادهٔ دارد زیرا علاقه جات شمال هندوکش را با جنوب مربوط میسازد و یکی از کارهای بزرگ عصر نادر شاهی است .

مزار و مضافات آن علاقهٔ قطغن و میمنه که از حیث حاصل خیزی غله و مال مواشی از قبیل گوسفند ،اسپ ،و اموال تجارتی مانند پنبه ، پوست ، پوست قره قولی ، پشم ، پسته و غیره خیلی توانگر است ولی سلسلهٔ جبال برف گیر و صعب المرور هندوکش در ایام زمستان و چندی از ماهای بهار مانع عبور و مرور عابرین و رسیدن اشیا و اموال ازانجا بسائر علاقه جات میشد ، و مشکلاتی در امور تجارت پیش میکرد ، و استفادهٔ لازمه بعمل نمی آمد لهذا حکومت متبوعهٔ ما به کشیدن این جاده امر فرموده و اینك بتوجهٔ مخصوص اعلیحضرت همایونی تاجدار نامدار ما جادهٔ شکاری تعمیر و اختتام پذیرفته و حاضراً موتر ها و لاری ها بکمال سهولت بین ولایات شمالی مملکت و کابل عبور و مرور می نمایند . در عصر برجسته نادر شاهی اولین بار است که مسافرت بین کابل و مزار در ظرف یکشب یادوشب و روز انجام میشود .

بر علاوهٔ جاده های قندهار ، هرات ، میمنه ، مزار ، قطغن و بدخشان در سائر نواحی وطن عزیز جاده های نوین دیگری هم درشرف تاسیس است مثل بین خان آباد ومزار ، میمنه و مزار ، و غیره .

بند ها و نهر ها

درعصر شهریار شهید که تمام و سائل آبادی مملکت و ترقی زراعت در نظر گرفته شده بود برای کشیدن نهر ها و ساختن بند ها و مشروب ساختن اراضی لامزروع توجه به ساختن بند ها و نهر هائیکه در ذیل ذکر میگردد اجرا آت شده است .

در ظرف این مدت قلیل بعضی از ین بند ها و نهر ها عنقریب تمام میشود و ملت ازان مستفید میگردد ، و کار دیگر بند ها و آنهار در جریان بوده نظر بتوجه ومساعی اولیای امور به همین نزدیکیها تمام میشود :

۱ : درزنه خان غزنی برای آبیاری (۹۷۷ ، ۱) جریب زمین بساختن بندی اقدام شده و پول کافی برای آبادی آن منظور گشته .

۲ : در سر خاب لهوگر نیز بندی ساخته میشود که (۹۰۰۰) جریب زمین ازان مشروب میگردد و این بند اهمیت زیادهٔ برای آبادی سرخ آب دارد نقشه و اندازهٔ مصارف این بند تماماً از طرف حکومت تدارك گشته و تاحدی آباد هم شده ،

۳ : بند خروار (۳۰۰۰۰) جریب زمین را آبیاری میکنند ، این بند نیز از یاد گار های برجستهٔ دورهٔ نادر شاهی است .

٤ : دروغهٔ پغمان بندی زیر تعمیر است و ازان (۲۵۰۰۰) جریب زمین سرسبز میگردد ، این بند دربین پغمان و کابل در حد قرغه ساخته میشود و یکحصهٔ بزرگ اراضی لامزروع را صالح الزراعت میگرداند .

۵ : بند سرده غزنین نیز یکی از کار های مهم عصر همایون نادر شاهی بحساب میرود (۱۰۸۰۰۰) جریب زمین در تحت آن قابل زراعت میگردد .

٦ : بند سراج غزنین قابل آن دیده شده که (۵ ، ۱) متردیگر دیوار مذکور بلند شود زیرا بواسطهٔ این ارتفاع (٤۵۰۰) جریب زمین دیگر نیز تحت آبیاری می آید .

۷ : نهر سراج جلال آباد که ١٤ هزار جریب زمین در تحت آن آباد و آبیاری میشود از سالها خراب و نیم کاره مانده در عصر اعلیحضرت همایونی یکمقدار پول مکفی برای آبادی و تکمیل آن منظور و مجدداً بکار افتاده حال در شرف اتمام است .

۸ : برای رفاهٔ مسافرین کاریز خیرآباد در علاقهٔ مزار شریف ساخته شده .

۹ : احداث یك نهر جدید درد که : دکه سرحد مهم سمت شرقی افغانستان است ، دریای بزرگ کنر بدون آنکه زمین های بایر آنجارا مشروب کنداز (دکه) عبور کرده به هند میریزد اینك در عصر اصلاح پسند نادر شاهي نهر جدیدی که کلیه زمین های خشك و بایر آنجا را مشروب خواهد کرد از دریای مذکور جدا گردیده و کار آن درشرف اتمام است .

تاسیس کلوب ها

اعلیحضرت محمد نادرشاه غازی تمام شعب ترقی ملت را در نظر گرفته و وسایل تعالی ملت و مملکت را فراهم و بهمین منظور برای تولید حس اتفاق و استحکام معاشرت اخلاق و ادبی و تربیهٔ بدنی بتاسیس کلوب ها امروار ادهٔ سنیه شاهانهٔ شاز صادر گردیده و در عصر تاریخی نادر شاهی کلوب های ذیل که هریك دارای مرام بسی عالی میباشد تاسیس یافته است :

۱ : کلوب وزارت حربیه ۲ : کلوب وزارت خارجیه بنام (محفل ستور) ۳ : کلوب وزارت معارف .

تاسیس کورسهای السنه

برای مامورین دو ائر دولتی و باقی ار باب ذوق که میل لسان خارجی دارند ، در سال گذشته کورسهای السنهٔ ذیل باراده دولت متبوعه از طرف وزارت معارف مجانی تاسیس یافته یکعدهٔ بزرگ افراد حساس و علم دوست وطن داخل این کورسها شده و مشغول تحصیل اند .

١ کورس زبان پشتو .
٢ کورس زبان فارسی برای خارجیها که مستخدم دولت میباشند .
٣ کورس لسان آلمانی .
٤ کورس لسان فرانسوی .
٥ کورس لسان انگلیسی .

انجمن کشافان

یکی از موسسات مهم عرفانی که در عصر درخشان نادری بروی کار آمده است انجمن کشافان افغانستان است که بفرمان مبارك نمبر ٢٢٥٢ ذات همایونی تاسیس شده ، مقاصد این انجمن این است که اطفال افغانستان را بدون تشخیص قوم و حیثیت امداد کند تاآنها بتوانند افراد صحیح وطن خود شده در عین زمان تابع فرائض خدا وندی و شریعت نبوی (صلی‌الله علیه و سلم) بوده به ملت خود وفا دار باشند ومفاد شخص خود را برای مفاد اجتماعی ایثار کنند ، و از بدی افکار و افعال سوء اجتناب ورزند .

روح این مسلك همانست که بچه ها به‌تعهد شخصی در تحصیل معاش خود اقتدار پیدا کنند وابداً منحصر برامداد دیگران نباشند برای قیام صحت خوب اقسام سپورتها بکنند .
در مملکت خود ، ماحس کرده میتوانیم که از کدام پهلو فکراً و اخلاقاً و من حیث صحت عمومی پست شده میرویم و اگر بخواهیم بچه صورت میتوانیم این نقایص‌را دفع کنیم همان است که اسباب ترقیات ماضیهٔ اسلام را با طرز زندگانی موجوده تطبیق داده پروغرام صحیح تعلیم و تربیهٔ اسلامی ـ اخلاقی ـ مدنی را حسب ارشادات ذات ملوکانه در لباس کشافی وزارت جلیلهٔ معارف به افغانستان معرفی کرده از طلاب مکاتب مرکز (کابل) یکعده متعلمین را برضا

و رغبت خود جمع آوری نموده به لباس مخصوص کشافی بار اول بتاریخ ۲۳ میزان ۱۳۱۰ در جشن نجات وطن در معرض نمایش گذاشت .

نظریهٔ وزارت معارف اینست که اساس اخلاق صحیح اسلامی ، ایثار ، حلم و صداقت را از ایام طفولیت به طرز تعلیم مخصوص در قلوب اطفال جای بدهد دراینجا تذکار میکنیم قبل ازین که یکنفر داخل این مسلك میشود وعدهٔ آتی را میدهد : ـ

به شرف اسلامیت وانسانیت خود قسم میخورم : ـ

۱ ـ متابعت فرائض خداوندی . شریعت غرای محمدی‌ص ، احکام پادشاه و خدمت مملکت را میکنم .

۲ ـ درهمه وقت به بنی نوع بشر امیداد میکنم .

۳ متابعت اصولنامهٔ کشافی را مینمایم .

اصولنامهٔ کشافی مشتمل برده مواد آتی است .

۱ ـ شرف کشاف را اعتماد باید کرد (زیرا که کشاف همه وقت راست میگوید) .

۲ ـ کشاف وفا دار پادشاه ومملکت خویش، آمران، والدین، بالا دستان‌خودمیباشد.

۳ ـ فریضهٔ کشاف است که خودش مفید وبر دیگران امداد برساند .

٤ ـ کشاف رفیق همه کس و برادر هر کشاف دیگر میباشد بدون لحاظ اینکه موخرالذکر چه حیثیت دارد .

۵ ـ کشاف حلیم میباشد .

٦ — کشاف برحیوانات مهربان میباشد

۷ — کشاف احکام مشروعهٔوالدین ، دلسگی‌مشر ومعلم‌خودرا بدون‌عذر تعمیل‌می‌کند .

۸ — کشاف درجمیع مصائب قوی‌دل و صابر میباشد یعنی‌مصیبت که به‌او می‌آید بکمال صبر آنرابرداشت می‌کند .

۹ — کشاف مقتصد میباشد .

۱۰ — کشاف درافکار ، کلام وافعال خودپاك میباشد .

پس اگر بنظر دقیق تعلیم کشافی دیده‌شود معلوم میگردد که اصولنامهٔ کشافی مبنی بر اساس صحیح اسلامی واخلاقیست .

موسسه‌های صنعتی که در عصر همایون نادرشاهی تأسیس یافته

۱ ـ فابریکهٔ صابون سازی : درماه‌دلو ۱۳۰۹ تاسیس ودرماه جوزا ۱۳۱۱ افتتاح گردیده دارای (۱۲) پایه‌ماشین سیستم جدید است که می‌تواند روزانه (۳۰۰۰) قالب صابون بسازد .

۲ ـ فابریکهٔ ترمیم موتر : بتاریخ ٦ سنبله ۱۳۱۰ تاسیس و بتاریخ ۱۰ حمل ۱۳۱۱ افتتاح گردیده دارای (۱۸) پایه ماشین بوده هر نوع ترمیمات موتر را میتواند .

۳ ـ فابریکهٔ کانسروه : (حفظ میوه و غیره) در ۱۵ سنبله ۱۳۱۱ تاسیس و در ۱۰ اسد ۱۳۱۱ افتتاح گردیده (۱۰) پایه ماشین های جدید و یك عدد دیگ بخار دارد و برای اقسام میوه و سبزیجات و انواع گوشت قطی میسازد .

٤ ـ فابریکهٔ تیل‌کشی : در ٦ سنبله ۱۳۱۰ تاسیس و در ۱۰ حمل ۱۳۱۱ افتتاح گردیده دارای (۱۱) پایه ماشین میباشد و از اقسام دانه های نباتی روغن میکشد .

۵ ـ فابریکهٔ تکمه سازی : در اول قوس ۱۳۰۹ به کار افتاده دارای (۱۲) پایه ماشین و یك عدد دیگ بخار است واز هرنوع مواد ازقبیل شاخ، استخوان هرقسم تکمه ساخته‌می‌تواند.

٦ ـ فابریکهٔ نجاری مرکز : در اول قوس ۱۳۰۹ بکار آغاز نمود و در ۷ میزان ۱۳۱۱ عدهٔ ماشین ها زیاد گشته فعلاً (۲۰) پایه ماشین دارد اقسام موبل (چوکی میز و غیره) به کمال نفاست و متانت در فابریکهٔ مذکور ساخته می شود .

۷ ـ فابریکهٔ جراب و بنیان بافی : در قوس ۱۳۰۹ بکار آغاز نمود (۱٤۹) پایه ماشین جراب و (۱۰) پایه ماشین بنیان و (٦) پایه ماشین دوخت و نخ باز کردن و غیره موجود دارد از نخ و سند و پشم جراب ، بنیان ، مفلر ، جاکت های زنانه و غیره بافته می تواند .

۸ ـ فابریکهٔ نختابی و پارچه بافی : در ۸ سنبله ۱۳۱۱ در جبل‌السراج تعیین یافته (۵۱) پایه ماشین پاك کردن و آماده ساختن پنبه و (۱۹) پایه ماشین نختابی و (۳) پایه ماشین بیلن و مثله و (۵۰) پایه ماشین بافت و (۱۰) پایه ماشین رنگ آمیزی و اتو و غیره دارد، سان ،کشمیرهٔ نخی ، جوت ، جیم ، تسرنخی ، تکه های پیراهنی و غیره دران ساخته‌میشود .

۹ ـ فابریکهٔ پشم تابی و پشمینه بافی : این فابریکه به قندهار تعیین یافته .

۱۰ فابریکهٔ نجاری دارالامان : این فابریکه دارای (۱۳) پایه ماشین نجاری میباشد که

در ابتدا بذریعهٔ موتر های تیلی گردش داشته و در ۱۵ عقرب ۱۳۱۱ وسعت یافته و موتر برق دران نصب گردیده .

تعمیر بالاحصار کابل

مقام برجسته و تاریخی بالاحصار کابل را هر فرد حساس این جامعه میداند که در زمانه های ٦۰ سال قبل دارای چگونه آبادی و افتخارات بوده و چگونه رجال و طبقات ممتاز ملت ما دران اقامت گزین شده اند و بالآخره در اثر تصادف حوادث ناهنجار دهر ایام سعادتش نقصان پذیرفته و بواسطهٔ انتحار نمایندهٔ دولت انگلیس حریق و خراب شده و سالهای متمادی این شهر تاریخی بحال خرابی و ویرانی افتاده و بصورت مزبلهٔ تحویل شده بود .

از زمامداران سابق هیچکدام در فکر آبادی و تجدید این بنا که بشئون و احترام ملت عزیز ما علاقهٔ بزرگی داشت نیفتاده و ابداً مورد اعتنائی نمیشد .

حضور اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی که همواره بافتخارات وعزت و آبروی ملت خود طرفدار بوده و به اینگونه مطالب نافعهٔ اجتماعی و عمران و آبادی وطن توجه و مساعی جمیلهٔ بکار برده اند لهذا نخواستند این داغ تحسر در قلوب ملت شان باقی مانده و این شهر تاریخی بحال اسف آور خرابی افتاده باشد ، بنا بران در آغاز سال جاری ۱۳۱۲ بتجدید تعمیر آن قد مردی و مردانگی را علم و نخست بحیثیت یك فردعمله بذات همایون خود شان بکار آغاز فرمودند اینك بطوریکه هموطنان عزیز دران جا برای تفریح رفته و ملاحظه میکنند همان بالاحصار مخروبه و مزبله در ظرف ٦ ماه بگلستانی تبدیل یافته و دوباره موقعیت زیبای تاریخی خود را احراز کرده است ، تعمیر عمارات مکتب حربیه در انجا که از نفیس ترین فکر و ارادهٔ ملوکانه است نیز بوضع نیم کاره رسیده و امید است بهمین جدیت و فعالیتیکه درینقدر مدت قلیل کار های تسطیح و ساختن شوسه ها و احداث باغ و اشجار و گل کاری های بالاحصار صورت گرفت این تعمیر نیز به سرعت انجام پذیرفته و چراغ روشنی دران شهر زیبا محسوب شود .

حاضراً کار ها و اموریکه در بالاحصار جاری بوده و نقشه های مهمی که در نظر است امید میرود بالاحصار برخلاف آبادی سابقهٔ خود و دیگر تفریح گاه های موجودهٔ معروفی که درکابل و نواحی آنست این نقطه بمراتب بهتر و خوبتر ازان ها بعمل آید .

اعلیحضرت شهریار شهید محمد نادر شاه غازی که بروز سانحهٔ مؤلمهٔ شهادت در چمن دلکشا
برای تقسیم انعامات طلاب تشریف برده‌اند .

گرچه در اوراق گذشته آنچه از کارنامه ها و خدمات محسوس آن شهریار فقید بما معلوم بود ذکری کرده و در قید نگارش آوردیم . ولی مقام خدمت گذاری و مقدار شرافت و لیاقت آن تاجدار مغفور بالاتر ازان است که قلم ناتوان ما آن را بدرستی تشریح کرده و موقعیت بلند و قیمت واقعی آن نابغهٔ بزرگ را توضیح نماید .

فقط باید با نهایت رقت و تاثر اعتراف کنیم که مملکت بد قسمت ما یکدولت بزرگ و یك موهبت شریف آسمانی را فاقد شده و بهیچ وجه ازین خسارهٔ مهم را جبیره کرده نمیتواند .

ولی خدای متعال مثل ذات اعلیحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه جوان و فرزند صالح ازان شهریار فقید یادگار نجیب و باز مانده شریفی بملت ما عنایت فرموده که فقط امروز وجود مبارك این شهریار جوان و باقی خانواده نجیب و برادران رشید و صادق آن شاه مغفور است که قلوب جریحه دار ملت ما را مرهم داری کرده و اسباب صبر و تسلیت می شوند .

ما از خدای متعال عمر و اقبال تاجدار کنونی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه نجیب را مسئلت نموده موفقیت و سعادت ذات همایونی و باقی خانواده شریف شان را میخواهیم . و آخراً درود و تحیات بروح مبارك آن شهریار شهید و تاجدار فقید خود میفرستیم .
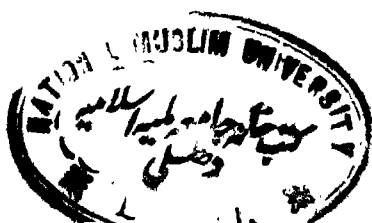
یوم چهارشنبهٔ ۱۶ عقرب ۱۳۱۲ ش　　　　بسم الله الرحمن الرحیم　　　　مطابق ۱۹ شهر رجب ۱۳۵۲ ق

ابلاغیهٔ رسمیهٔ شهادت شاه شهید

وسلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر خان

خلد الله ملکه و سلطنته

. . . .

اعلیحضرت غازی محمد نادرشاه پادشاه غمخوار ما وشما وتمامی ملت افغانستان دریوم چهار شنبه ۱۶ عقرب بساعت سه بجهٔ بعد از ظهر در احاطهٔ قصر دلکشا از دست یکنفر جانی و خائن غدار بزخم تفنگچه شهید اکبر گردیدند ـ انالله و انا الیه راجعون ـ بر حسب امر شریعت غرا این خادم اسلام و تمامی مشایخ کرام و علمای اعلام و وزراء و مامورین و عساکر و رعایای مرکز کابل به ذات عالی شهزاده محمد ظاهر خان فرزند ارشد اعلیحضرت غازی و شهید رحمت‌الله علیه بیعت نموده و بدل و جان ربقهٔ اطاعت این پادشاه جوانبخت را که خدای عالم یار و مددگار شان باد بدوش قبول گرفتند . این ازطرف اعلیحضرت ممدوح قبول و بروز مذکور اعلیحضرت شان بپادشاهی افغانستان شناخته شده‌اند .

باین ذریعه شما عزیزان را ازین قضیهٔ واقعه مستحضر گردانیده برایشان امر میدارم که بیعت اهالی وعساکر و مأمورین آنجا را بنام اعلیحضرت محمد ظاهر خان استحصال وارسال حضور داشته و مدت سه روز در آنجا فاتحهٔ اعلیحضرت غازی شهید را بگیرید .

وکیل صدر اعظم

وزیر امورحرب « شاه محمود »

تشییع جنارهٔ اعلیحضرت شهید سعید محمد نادر شاه غازی بطرف مسجد

مراسم تشییع جنازه اعلیحضرت غازی

محمد نادر شاه شهید غفرالله له

مراسم تشییع جنازه و تدفین آن شهید راه سعادت مملکت افغانستان که در روز پنجشنبه ۱۷ عقرب گرفته شده بود : در روز مذکور بدون آنکه از طرف دوائر رسمیه اعلامی شده باشد عموم طبقات فوج فوج و گروه گروه چون سیلاب مواجی در اطراف سرك سمت مشرق ارگ وطول جادهٔ استقلال و وزارت حربیه و مسجد عیدگاه ـ بایك عالم تأثر واندوه دیده می‌شدند که از تقدیم بیعت باعلیحضرت محمد ظاهر خان در سلام خانه فراغت یافته و بطرف مسجد عیدگاه برای ادای نماز جنازهٔ آن شهید سعید راه خدمت و وطن می شتافتند ، از جلو در وازهٔ شرقی ارگ الی مسجد عیدگاه وتپهٔ مرنجان افراد قطعات عسکری و صنوف متعددهٔ اهالی‌درحالیکه تماماً غوطه خوار امواج حزن واندوه والمفوق‌العاده بوده اند ، دیده می‌شدند عساکر ـ با فاصلهٔ مختصری ازهم ایستاده و تفنگ های خودرا به‌علامت تعزیت معکوساً بدوش افگنده بودند ـ ومقرر گردیده بود که جنازهٔ آن‌پادشاه معظم وشهیدراه وطن به‌حمل‌موتر به مسجد عیدگاه (جهت ادای نماز جنازه) و از آنجابعدفن آبائی‌شاه‌شهید ـ به‌تپه‌مرنجان نقل‌داده شود چنان‌است که‌درساعت ۱۱ ـ روز جنازهٔ آن شهید سعید به‌حمل موتریکه به اقسام گل‌ها تزئین شده ـ وقار و عظمت مخصوصی بخود گرفته بود ـ از ارگ خارج ودرحالیکه درجلو آن قطعات عسکری با علم های شریف و به عقب آن وزراء ، معین ها ، رؤساء و اعضای مجلس اعیان و شورا ، جمعیت‌العلماء و مشایخ و علما و صاحبمنصبان بزرگ نظامی و ملکی با یك عالم اندوه و تأثر و آه‌وفغان آنرا مشایعت میکردند ـ به تأنی طرف مسجد عیدگاه بحرکت افتاد و درعرض راه بر جنازهٔ مبارکهٔ شاه شهید از هر طرف گلها نثار و غلغله های تکبیر و تهلیل آمیخته با غریو و فغان شنیده می‌شد ، و بهمین ترتیب به ساعت ۱۱ و ۳۰ دقیقه به دروازهٔ مسجد عیدگاه واصل و درین موقع از طرف قطعات عسکری با نوای موزیکه و آداب عسکری ـ ادای سلام و احترام گردیده و موتر حامل جنازهٔ آن شهید سعید جنت مکان در میان غریو و فریاد و فغان عموم طبقات داخل محوطهٔ مسجد عیدگاه (که سرتاسر آن از منتظرین صلوة جنازهٔ شاهانه

مملو بود) گردیده و بدوش صاحبمنصبان بزرگ نظامی وعلمای محترم به محل ادای نماز جنازه نقل داده شد ـ و نماز جنازهٔ آن شاه شهید و سعید به جمعیت کثیری [که نظیر آن تا کنون در آنجا دیده نشده وگویا که ملائك از آسمان جهت اشتراك در نماز جنازهٔ ایشان نازل شده بود] به بهترین طرزی ادا گردید ، در خاتمهٔ نماز جنازه و تلاوت ادعیهٔ طولانی کثیره بر روح آن شاه شهید و سعید و ذکر آن محاسن و مزایای تاریخی و اسلامی و خدا شناسی و ملت پروری و وطن دوستی وخدمات عالی ذات شهریاری که درطول حیات درخشان شان برای ملك وملت افغانستان انجام داده اند و اینکه آن جنت مکین طوریکه درین دنیای فانی پادشاه معزز و معظم بودند در عقبی نیز در زمرهٔ سلاطین شهداء شامل شدند ولی افغانستان ازین ناحیه بواسطهٔ اقدام یك شقی شیه روزگار خسارهٔ زیادی کشید که تلافی آن بجز ازینکه ما دست بیعت را بفرزند ارشد این شاه شهید ، اعلیحضرت محمد ظاهر خان داده ایم و بخاندان شریف نجیب شان یك اخلاص و اعتماد کاملی بدل می پروانیم ، بدیگر صورت ممکن نیست ؛ از زبان حقائق ترجمان جناب مستطاب نورالمشایخ صاحب به لهجه و آهنگ مخصوص رقت آوری که عموم حضار را بگریه در آورده بود ؛ بیانات مهیج ومؤثر دیگری نیز ایراد گردید و عموم علما ، فضلاء ، امنا ، و معاریف ملکی و نظامی حتی عموم طبقات ملت مناقب ومزایای عالیه اخلاق ومراتب خدمت گذاری و جان نثاری ودیانت پروری و ترقی خواهی آن شاه شهید و سعید را تذکر نمودند ، بعد از ادعیهٔ کثیره بر روح مبارك آن شاه شهید جنت مکان وبقای عمر و اقبال اعلیحضرت محمد ظاهر خان تاجدار جدید افغانستان بهمان تجلیل و احترامات فوق‌العاده جنازه آن شاه شهید راه سعادت و مفخرت مملکت افغانستان را به موتر حمل و بطرف تپهٔ مرنجان با یك آداب و احترامات مجللی نقل دادند ـ لدی الوصول به دروازهٔ مسجدعیدگاه مجدداًقطعات عسکری مراسم سلام واحترامات شایانی‌را ایفا کردند وموترجنازه با تجلیل و وقار مخصوصی بحرکت افتاد برای اجرای مراسم تدفین آن تاجدار با فضل و تاریخی افغانستان، جمعیت کثیری ازطبقات‌مختلفه در قلهٔ تپهٔ مرنجان واطراف آن مشاهده می شد، عندالورود به حدود مدفن ، جنازهٔ آن شهید سعید بهدوش علمای محترم وصاحب منصبان عسکری ومعاریف ملی که هرکدام ازیکدیگر برای تشرف‌جستن بآن پیشی می‌گرفتند ـ به مدفن نقل وبر طبق مقرارت اسلامی ، آن فخر تاجداران افغانی راکه طول حیاتش را یك سلسله مجاهدات و خدمات تاریخی در راه حصول سعادت خاك افغانستان تشکیل میداد و اخیراً در راه خدمت همین خاك جان عزیز خود را باخت بظهر پنجشنبه که شب جمعهٔ محمدی (ص) آنرا استقبال کرد ، بخاك سپردند .

تلگرامهاي واصلهٔ تعزيت و تهنيت

تلگرام اعليحضرت پهلوي شهنشاه ايران

بعنوان اعليحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان

« از خبر وحشت اثر شهادت اعليحضرت محمد نادر شاه غازى نهايت متأثر شدم و بقلب »
« مملو از حزن و الم تسليت صميمى خود را بآن اعليحضرت و خانوادهٔ سلطنت اظهار صبر و »
« شكيبائى شانرا درين حادثهٔ مولمه از خداوند متعال مسئلت مى نمايم . » رضا شاه پهلوى »

تلگرام جوابيهٔ اعليحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان

بعنوان اعليحضرت پهلوى شهنشاه ايران

« ازاظهار تأثرات قلبى آن اعليحضرت نسبت به سانحهٔ شهادت حزن انگيزاعليحضرت پدرم »
« خيلى متأثر شده صميمى ترين تشكرات خويش و خانوادهٔ شاهى را بآن اعليحضرت اظهار و »
دوام صحت و سلطنت شانرا از خداوند متعال مسئلت مى نمائيم . » « محمد ظاهر »

تلگرام جلالتمآب رئيس جمهور پولند

بعنوان اعليحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان

« از خبر سوء قصد جنايت كارانهٔ كه منتج بخاتمهٔ حيات اعليحضرت محمد نادرشاه گرديده »
« عميقاً متأثر گرديده ازاعليحضرت شما متمنيم كه در عين زمان مراتب تسليات خيلى صميانه و »
« دعا هاى پرحرارتى راكه در موقع تاج پوشى اعليحضرت شما نسبت به سيادت شخصى وعظمت »
« سلطنت وترقى افغانستان اظهار ميدارم ، بپذيريد . » اگناس موسيكى »

تلگرام جوابيهٔ اعليحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان

بعنوان جلالتمآب رئيس جمهور پولند

« از همدردى پر حرارت جلالتمآب شما نسبت به سانحهٔ درد انگيز شهادت اعليحضرت »
« پدرم عميق‌ترين احساسات خويش را بآن جلالتمآب اظهار و ضمناً از احساسات صميانهٔ »
« جلالتمآب درموقع تاج پوشى مان تشكرات خويش‌را اظهار داشته سعادت و تعالى ملت و مملكت »
« شانرا مسئلت مى نمائيم . » محمد ظاهر »

تلگرام اعلیحضرت امپرا طور جاپان

بعنوان اعلیحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان

« اینک باضطراب تمام از سوء قصدیکه منجر به شهادت اعلیحضرت پدر نامدار و محترم »
« شما گشته مطلع شده بکمال عجله مراتب تسلیت صمیمانه ام را به اعلیحضرت شما »
« اظهار مینمائیم » . « هی رو هی تو »

تلگرام جوابیهٔ اعلیحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان

بعنوان اعلیحضرت امپرا طور جاپان

« ازمراتب تسلیت وهمدردی اعلیحضرت شما که بمناسبت شهادت اعلیحضرت پدر شهیدم »
« ابراز فرموده بودید باکمال امتنان اظهار تشکر میداریم » « محمد ظاهر »

تلگرام اعلیحضرت فواد پادشاه مصر

بعنوان اعلیحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان

« باتألم ترین اضطراب خبرسوء قصد پرجسارتی راکه منجربه خاتمهٔ حیات پدرنامدار اعلیحضرت »
« شما شد ، گرفته باتسلیات صمیمانه شدید ترین مراتب رقت و ودادم را میفرستم ، خبر جلوس »
« اعلیحضرت شما به تخت افغانستان حزن وملال خاطرم را تسکین بزرگی داده پر حرارت ترین »
« دعا های خودم را راجع به سعادت و ترقی ملت افغان تحت قیادت اعلیحضرت شما ابراز »
« میدارم » . « فواد »

تلگرام جوابیه اعلیحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان

بعنوان اعلیحضرت فواد شاه مصر

« ازهمدردی مهربانانهٔ آن اعلیحضرت درموقع سانحه غم انگیز شهادت پدرم کمال تشکر »
« داشته ضمناً از حسن احساسات پر محبت آن اعلیحضرت نسبت به جلوس ما به تخت شاهی »
« افغانستان اظهار امتنان و دوام سلطنت و ارتقای ملت نجیبهٔ شان را از خدای متعال »
« مسئلت مینمائیم » . « محمد ظاهر »

مراسم تشییع جنازه اعلیحضرت شهریار شهید موقع ورود بمسجد عیدگاه جهة ادای نماز جنازه

تلگرام جلالتمآب فان هندنبرگ رئیس جمهور آلمان

بعنوان اعلیحضرت محمد ظاهرخان شاه افغانستان

از خبر مدهشهٔ شهادت اعلیحضرت پدر شما محمدنادر شاه خیلی متاثر و متالم گردیدم ، من با علیحضرت شما احساسات صمیمی وهمدر دانهٔ خود را از تمام قلب تقدیم مینمایم . »

«فان هند نبرگ »

تلگرام جوابیهٔ اعلیحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان

به عنوان جلالتمآب فان هندنبرگ رئیس جمهور آلمان

« تلگرام همدردی مهر بانانهٔ آن جلالتمآب را نسبت به سانحهٔ مؤلمهٔ شهادت پدر محبوبم گرفته مقابلتاً تشکرات و احساسات صمیمانهٔ خود مانرا بجلالتمآب شما اظهار میداریم » .

« محمد ظاهر »

تلگرام جلالتمآب رئیس جمهور دولت فرانسه

به عنوان اعلیحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان

« از اطلاع اینکه پدر نامدار شما اعلیحضرت محمدنادر شاه در اثر سوء قصد پر جسارت به شهادت رسیدند عمیقانه متأثرشده با علیحضرت شما مراتب عمیق رقت خودم را بیان و از سهم بزرگیکه بمأتم افغانستان و خاندان شاهی گرفته‌ام اطمینان میدهم .　　«البرت لوبرن»

تلگرام جوابیهٔ اعلیحضرت محمدظاهر خان شاه افغانستان

به عنوان جلالتمآب رئیس جمهور دولت فرانسه

« از پیغام همدردی پرلطف جلالتمآب شما که درین موقع غم انگیز شهادت پدر محبوبم فرستاده‌اید متحسس گردیده خودم و خاندان شاهی و ملت افغانستان بهترین تشکرات و احساسات خویش را بجلالتمآب شما اظهار میداریم » .　　« محمد ظاهر »

تلگرام دوم جلالتمآب رئیس جمهور دولت فرانسه

بعنوان اعلیحضرت محمد ظاهر خان ، شاه افغانستان

« بکمال عجله در موقع تاج پوشی اعلیحضرت شما شدید ترین مراتب تبریکات و دعا های صمیمانه را که نسبت به سعادت شخص شما و ترقی افغانستان می پرور انم ، ابراز میدارم . »

« البرت لوبرن »

تلگرام جوابیهٔ اعلیحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان

بعنوان جلالتمآب رئیس جمهور فرانسه

« از تبریکات و احساسات مودت کارانه جلالتمآب شما که در موقع تاجپوشی مابسلطنت افغانستان ابراز فرموده اید ، صمیمی ترین تشکرات خویش را به جلالتمآب شما اظهار داشته سعادت شخص شما و ملت نجیبهٔ فرانسه را تمنا مینمائیم . » « محمد ظاهر »

تلگرام وزارت امور خارجهٔ دولت شاهنشاهی ایران

بعنوان وزارت امور خارجهٔ افغانستان

« واقعهٔ فجیع شهادت اعلیحضرت محمدنادر شاه غازی موجب نهایت تأسف و تأثر گردید تسلیات صمیمانهٔ خود را درین مصیبت عمیق اظهار می دارم » « وزیر امورخارجه کاظمی »

تلگرام جوابیهٔ وزارت امور خارجهٔ افغانستان

بعنوان وزارت خارجهٔ دولت شهنشاهی ایران

« پیغام همدردی مهر بانانهٔ شمارا درین موقع درد انگیز شهادت پادشاه محبوب افغانستان گرفته بهترین تشکرات خویش را بجلالتمآب شماتقدیم می کنیم » . « کیفل وزارت امور خارجه غلام یحیی »

تلگرام وزارت امورخارجهٔ المان

بعنوان وزارت امور خارجهٔ افغانستان

« از فاجعهٔ که نسبت به شهادت اعلیحضرت محمد نادر شاه پیش شده من وحکومت من بشما وحکومت افغانستان همدردی واحساسات خود را تقدیم میکنیم .

« وزیر امور خارجه‌فون نویرات »

تلگرام جوابیهٔ وزارت امور خارجهٔ افغانستان

بعنوان وزارت امور خارجهٔ آلمان

« از مراتب تسلیت واظهار احساسات دوستانهٔ جلالتمآب وحکومت شان نسبت به شهادت غم انگیز اعلیحضرت محبوب افغانستان محمدنادر شاه ، خودم وحکومت افغانستان بهترین تشکرات خویش را بشما وحکومت بهیهٔ آلمان اظهار مینمائیم » .

« کفیل وزارت امور خارجه غلام‌یحیی »

تلگرام وزارت امور خارجهٔ جاپان

بعنوان وزارت امور خارجهٔ افغانستان

« باغصه واندوه شدید خبر حزن انگیز سوءقصد پرجسارتی را که منتج بشهادت اعلیحضرت محمد نادر شاه پادشاه افغانستان گردید گرفته بکمال عجله از طرف حکومت امپرا طوری تسلیات خیلی صمیمانه ام را به جلالت مآب شما ابراز میدارم » .

« وزیر امور خارجه کوکی هیروتا »

تلگرام جوابیهٔ وزارت امور خارجهٔ افغانستان

بعنوان وزارت امور خارجهٔ جاپان

« از اظهارات پرلطف خیلی همدردانهٔ جلالت مآب نسبت بسانحهٔ مؤلمهٔ شهادت پادشاه محبوب افغانستان خیلی متحسس شده تشکرات صمیمانه‌ام را به‌جلالت مآب‌شما وحکومت امپراطوری جاپان تقدیم میدارم » .　　« کفیل وزارت امور خارجه غلام یحیی »

تلگرام وزارت امور خارجهٔ دولت علیه عراق

بعنوان وزارت امور خارجهٔ افغانستان

« بجلالتمآب شما تأثرات وتعزیت عمیق خود وحکومت عراق رادرین ضیاع بزرگ قوم‌افغان نسبت به شهادت اعلیحضرت محمدنادر شاه‌تقدیم میدارم » .　　« وزیر امور خارجه نوری‌السعید »

تلگرام جوابیهٔ وزارت امور خارجهٔ افغانستان

بعنوان وزارت امور خارجهٔ دولت علیهٔ عراق

« از اظهار تاثرات جلالتمآب شما و حکومت علیهٔ عراق درین مواقع الم انگیز شهادت پادشاه محبوب افغانستان بهترین احساسات وتشکرات خود را تقدیم می کنیم » .

« کفیل وزارت امور خارجه غلام یحیی »

تلگرام وزارت امور خارجهٔ دولت علیهٔ مصر

بعنوان وزارت امور خارجهٔ افغانستان

« به نسبت تخت نشینی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه از جلالتمآب شما خواهشمندم که خواهشات پرحرارت حکومت مصر را نسبت به سعادت اعلیحضرت و امنیت ملت افغانستان بآستان تخت پرشکوه اعلیحضرت خویش تقدیم فرمائید » .　　« وزیر امور خارجه عبدالفتاح یحیی »

تلگرام جوابیهٔ وزارت امور خارجهٔ افغانستان

بعنوان وزارت امور خارجهٔ دولت علیهٔ مصر

« از اظهار احساسات پراطف حکومت علیهٔ مصر و آن جلالت مآب نسبت به تاجپوشی اعلیحضرت اقدس محمدظاهرشاه عمیق ترین تشکرات خویش‌را تقدیم کرده سعادت وارتقای ملت ومملکت مصر را از خدای متعال مسئلت میداریم » . « کفیل وزارت امور خارجه غلام یحیی »

تلگرامهای تعزیت و تهنیت

مامورین و اتباع افغانی از خارج

تمام نمایندگان افغانی مقیم دول خارجه و هیئت اداری شان و افغانانیکه در نقاط خارج مقیم اند ، توسط تلگراف‌های متعددهٔ خود ها باکمال تأثر واندوه به نسبت شهادت اعلیحضرت محمد نادرشاه غازی پادشاه خیر خواه و محبوب خویش بحضور اعلیحضرت همایونی محمد ظاهرخان پادشاه افغانستان ، مراتب تعزیه و سوگواری خود ها را اظهار و هم نسبت به جلوس میمنت مانوس پادشاه جوان بخت خویش ابراز تهنیت و تبریکات تقدیم و بیعت نموده اند ، و هکذا از طرف عموم دوستان افغانستان و خاندان شاهی افغان مقیمین خارج تلگرافات متعددی پی‌هم رسیده و میرسد که جوابهای هر واحد آنها از مراجع مربوطه علی‌حسب‌مراتبهم اعطا شده .

تلگرام جلالتمآب موسیو شولتس رئیس جمهور سویس

بعنوان اعلیحضرت محمدظاهر خان شاه افغانستان

ازخبر شوم‌سوء قصدیکه باحساسات محبت فرزندی‌شما صدمه وارد کرده مملکت‌شما را از وجود پادشاه‌بصیری محروم ساخت عمیقاً متغیر شده ، مراتب تسلیات انجمن اتحادیه‌را بشما اظهار مینمایم‌ودرعین‌زمان درین‌موقع تاج‌پوشی‌شاپرحرارت ترین‌تمنیات‌را که راجع بشما وملت‌شما می‌پرورانم ابراز میدارم . « موسیو شولتس »

تلگرام جوابیه اعلیحضرت محمدظاهر خان شاه افغانستان

بعنوان جلالتمآب موسیو شولتس رئیس جمهور سویس

ازپیغام پرحرارت آن‌جلالت‌مآب وانجمن اتحادیهٔ سویس نسبت‌بشهادت پدرمحبوبم احساسات عمیقانهٔ خویش را ابراز و ازتمنیات دوستانهٔ شان درموقع تاج‌پوشی مابهترین تشکرات قلبیهٔ خود وملت افغانستان‌را اظهار داشته سعادت شخص جلالتمآب وملت‌نجیبهٔ سویس راتمنا داریم .

« محمد ظاهر »

تلگرام جلالتمآب موسولینی صدراعظم ووزیر خارجهٔ دولت شاهی ایطالیا

بعنوان وزارت امور خارجهٔ افغانستان

ازضیاع المناك اعلیحضرت پادشاه نادرشاه متأثر شده ، ازجلالتمآب شما خوا هشمندم نزد اعلیحضرت متبوع وخاندان شاهی وحکومت ترجمان احساسات من باشید .

« صدر اعظم ووزیر امورخارجه موسولینی »

تلگرام جوابیهٔ وزارت امور خارجهٔ افغانستان

بعنوان وزارت امورخارجهٔ دولت شاهی ایطالیا

ازاظهار احساسات همدردانهٔ جلالتمآب شمابواقعهٔ مولمهٔ شهادت پادشاه محبوب افغانستان متشکر شده تبلیغ مراتب قدر دانی اعلیحضرت متبوع و خاندان شاهی و حکومت افغانستان را بجناب عالی وساطت مینمائیم . « کفیل وزارت امورخارجه غلام یحیی »

تلگرام تعزیت اعلیحضرت امیر غازي شاه عراق

بعنوان اعلیحضرت محمد ظاهرخان شاه افغانستان

« به کمال تألم خبر حزن آور ارتحال اعلیحضرت پدر عالی همت شما را گرفته بکمال عجله مراتب منتهای رقت خود را اظهار و اعلیحضرت شما را از سهم خیلی صمیمانهٔ که به ماتم خاندان شاهی و ملت شما گرفته ام ، اطمینان میدهم . » « غازی »

تلگرام جوابیهٔ تعزیت اعلیحضرت محمد ظاهرخان شاه افغانستان

بعنوان اعلیحضرت امیر غازی شاه عراق

« از پیغام همدردی پر لطف اعلیحضرت که درین موقع غم انگیز شهادت پدر محبوبم فرستاده اید متحسس گردیده خودم و خاندان شاهی وملت افغانستان بهترین تشکرات و احساسات خودمانرا باعلیحضرت شما اظهار میداریم . » « محمد ظاهر »

تلگرام تهنیت اعلیحضرت امیر غازی شاه عراق

بعنوان اعلیحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان

در موقع صعود اعلیحضرت شما به تخت سلطنت متمنیم لطف فرموده مراتب تبریکات و دعا های قلبي را که راجع بسعادت شخصی و ترقی ملت شما می پردازم بپذیرید . « غازی »

تلگرام جوابیهٔ اعلیحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان

بعنوان اعلیحضرت امیر غازی شاه عراق

« از تبریکات و احساسات دوستانهٔ آن اعلیحضرت که در موقع تاج پوشی ما بسلطنت افغانستان اظهار فرموده اند تشکرات صمیمانهٔ خویش را باعلیحضرت شما اظهار داشته سعادت شخص شما و ملت نجیبهٔ عراق را مسئلت می نمایم . »　　« محمد ظاهر »

تلگرام جلالتمآب رئیس‌الوزراي ایران

بعنوان والاحضرت صدر اعظم صاحب

« خبر بسیار ناگوار قتل اعلیحضرت محمد نادرشاه غازی موجب کمال انزجار و اسباب نهایت افسوس واندوه دولت شاهنشاهی گردید بدین وسیله مراتب تسلیت صمیمانه و شرکت دولت ایران را دربن مصیبت عظمی به تاسفات و تألمات قلبی خود بحضرت والا عرض میدارم . » «فروغی»

تلگرام جوابیهٔ والاحضرت وزیر صاحب حربیه وکیل صدراعظم صاحب

بعنوان جلالتمآب رئیس الوزرای ایران

« از مراتب همدردانه و مودت کارانهٔ دولت شاهنشاهی ایران و اظهارات دوستانهٔ ذات والای شما نسبت بشهادت اسف اشتمال پادشاه معظم و محبوب افغانستان اعلیحضرت محمدنادر شاه با کمال امتنان متشکر شده آرزو های صمیمانهٔ خود را برای اعتلای دولت شاهنشاهی و سعادت ملت نجیبهٔ آن ابراز میکنم » .　　« کفیل صدراعظم شاه محمود وزیر حرب »

تلگرام جلالتمآب عصمت پاشا رئیس الوزراي حکومت جمهوریهٔ ترکیه

بعنوان والاحضرت صدر اعظم افغانستان

بسبب ارتحال اعلیحضرت همایون نادر شاه تاثرات قلبیه و تعزیت صمیمی ترین حکومت جمهوریه را به حضور ذات دولت شما عرض میدارد .　　« عصمت »

تلگرام جوابیهٔ کفیل والاحضرت صدراعظم افغانستان

بعنوان رئیس الوزرای جمهوریت تورکیه

ازاظهار تعزیت وهمدردی حکومت جمهوریهٔ تورکیه نسبت بشهادت پردرد پادشاه محبوب افغانستان اعلیحضرت محمدنادرشاه متحسس ومتشکر شده آرزو های بی آلایش خودرا برای سعادت حکومت تورکیه وتعالی ملت نجیب شان ابراز میکنم .　　« شاه محمود وزیر حرب و کفیل صدر اعظم »

تلگرام وزارت امور خارجهٔ دولت بریطانیا توسط وزارتمختاری بریطانیا متعینهٔ دربار شاهی کابل

بعنوان وزارت امور خارجهٔ افغانستان

« از شنیدن خبر قتل جنایت آمیز اعلیحضرت محمد نادر شاه ، پادشاه دولت بهیهٔ برطانیه بی اندازه متأثر و مضطرب و مغموم گردیده و میخواهد اظهار تسلیت و همدردی خیلی صمیمی خود را بادولت علیهٔ افغانستان و تمام ملت آن مملکت اظهار بنماید . »

« در عین حال آرزو دارند که تبریکات و خواهشات صمیمانهٔ خود شان را برای مداومت خیریت و عافیت افغانستان تحت سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر خان تقدیم نمایند .

تلگرام جوابیهٔ وزارت امور خارجهٔ افغانستان

بعنوان وزارت امور خارجهٔ دولت بریطانیا

« پیغام همدردی آنجلا لتمآب را مبنی برابراز تأثرات صمیمی حکومت اعلیحضرت پادشاه بریطانیا نسبت بواقعهٔ مؤلمهٔ شهادت اعلیحضرت پادشاه معظم افغانستان محمدنادرشاه شهید گرفته ، خیلی متحسس ومتشکر گردیدم و درکمال عجله احساسات حکومت شاهنشاهی را بحکومت متبوع خویش رسانیده درعین حال مراتب تبریکات و خواهشات صمیمانهٔ حکومت اعلیحضرت پادشاه بریطانیارا نسبت بمراسم تاجپوشی اعلیحضرت همایونی محمدظاهر خان پادشاه افغانستان اظهارنمودم شرف دارم که مراتب تشکرات واحساسات بسیار دوستانهٔ حکومت شاهانهٔ اعلیحضرت محمدظاهر خان وملت افغانستان را بحکومت اعلیحضرت پادشاه بریطانیا وملت شان برسانم » .

تلگرام وزارت مختاري افغاني ازلندن

مارشل کورد بیلوماتیك ازطرف شاه انگلستان بسفارت آمده نسبت بواقعهٔ حسرت آور اعلیحضرت شهید اظهار تاسف وهمدردی نموده وجلوس اعلیحضرت محمدظاهر خان را تبریك وتهنیت گفته اند .

تلگرام وزارت امور خارجهٔ تورکیه

بعنوان وزارت امورخارجهٔ افغانستان

بسبب خبر ارتحال همایونی که باتاثر عظیم مطلع شده‌ام حسیات تعزیت کارانه امرا به جناب عالی بذات دولت ، باسارعت عرضمیدارم   « توفیق رشدی »

تلگرام جوابیهٔ وزارت امورخارجهٔ افغانستان

بعنوان وزارت امور خارجهٔ تورکیه

از پیام همدردی لطف کارانهٔ جلالتمآب شما نسبت بسانحهٔ پر درد شهادت اعلیحضرت محمدنادر شاه پادشاه محبوب افغانستان مراتب امتنان خویش‌را به جلالتمآب شما تقدیم میکنند .

(کفیل وزارت امور خارجه غلام یحیی)

تلگرام تعزیت اعلیحضرت شاه ایطالیا

بعنوان اعلیحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان

« از اعلیحضرت شما متمنیم لطف فرموده شدید ترین مراتب تسلیاتم را نسبت به ضیاع حزن آور پدر نامدار شان قبول فرمایند . » « و یکتور اما نوئیل »

تلگرام جوابیهٔ اعلیحضرت محمد ظاهر خان

بعنوان اعلیحضرت شاه ایطالیا

« از پیغام محبت آمیز اعلیحضرت شما نسبت به سانحهٔ حزن انگیز شهادت پدر معظم مان ، بهترین احساسات خویش‌را بآن اعلیحضرت اظهار میداریم . « محمد ظاهر »

تگرام تهنیت اعلیحضرت شاه ایطالیا

بعنوان اعلیحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان

« در موقع صعود به تخت سلطنت از اعلیحضرت شما متمنیم لطف فرموده بهترین آرزو ها را نسبت به سعادت شخص و مملکت شان قبول فرمایند . » « و یکتور اما نوئیل »

تگرام جوابیهٔ تهنیت اعلیحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان

بعنوان اعلیحضرت شاه ایطالیا

« از تمنیات پر لطف آن اعلیحضرت که در موقع تاجپوشی ما بسلطنت افغانستان ابراز فرموده‌اند تشکرات صمیمانهٔ خویش را اظهار نموده سعادت شخص اعلیحضرت و مملکت شان‌را تمنا مینمائیم . » « محمد ظاهر »

تلگرام تهنیت جلالتمآب صدر اعظم ایطالیا

بعنوان وزارت امور خارجهٔ افغانستان

« از جلالتمآب شما خواستارم مهربانی‌فرموده آرزو های‌خیلی صمیمی‌مرا به اعلیحضرت‌شاه نسبت‌به آتیهٔ‌مسعودوسعادت سلطنت‌شان برسانید . » « صدر اعظم ووزیر خارجه موسولینی. »

جنازهٔ تاجدار شهید افغانستان اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی در مسجد عید گاه موقع ادای نماز

تلگرام جوابیهٔ تهنیت وزارت امور خارجه افغانستان

بعنوان جلالتمآب صدر اعظم ایطالیا

« حسیات مودت کارانهٔ جلالتمآب شما را نسبت بهجلوس اعلیحضرت محمد ظاهرخان بهحضور شاهانه شان رسانیده مراتب ممنونیت ذات ملوکانه و بهترین تمنیات خودم را به جلالتمآب شما اظهار مینمائیم » . « کفیل وزاتخارجه غلام یحیی »

تلگرام جلالتمآب رئیس الوزراي حجاز

بعنوان وزارت امور خارجهٔ افغانستان

« حکومت علیحضرت با تاسف زیاد توطئهٔ واقعهٔ شهادت محمد نادر شاه را شنیده ومراتب تسلیت خود را تبلیغ داشته در عین زمان نسبت به تخت نشینی مسعود اعلیحضرت محمد ظاهر شاه تبریک گفته برای ملت افغانی امنیت و سعادت را خواستار است . »

« رئیس الوز را و وزیر امور خارجه فیصل »

تلگرام جوابیهٔ وزارت امور خارجهٔ افغانستان

بعنوان جلالتمآب رئیس الوزرای حجاز

« از مراتب همدردی صمیمانهٔ جلالتمآب شما وحکومت علیه حجاز نسبت به واقعهٔ الم انگیز شهادت پادشاه محبوب افغانستان متأثر و از تبریك جلالتمآبی که بمناسبت تاجپوشی اعلیحضرت محمد ظاهر خان پادشاه افغانستان اظهار فرموده اید تشکرات صمیمانهٔ خودم را باتمنیات سعادت ملت نجیبهٔ حجاز به تقدیم میرسانم . » « کیفل وزارت خارجه غلام یحیی »

تلگرام تعزیت و تهنیت شاه و ملکهٔ بلژیك

« اعلیحضرتین شاه و ملکهٔ بلژیك تلگراماً مراتب تسلیت وتبریك صمیمانهٔ خود شان را بحضور اعلیحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان توسط وزارت مختاری بلژیك متعینهٔ طهران (که امورات مرجوعهٔ افغانستان را هم انجام می دهد) بوزارت امور خارجهٔ ما ابلاغ نموده اند که ازطرف وزارت امورخارجهٔ افغانستانهم جوابیهٔ مبنی براظهارتشکر اعلیحضرت محمد ظاهرخان شاه افغانستان از اعلیحضرتین شاه و ملکهٔ بلژیك توسط وزارت مختاری موصوف مخابره شده است .

تلگرام اعلیحضرت شاه حجاز

بعنوان اعلیحضرت محمدظاهرخان شاه افغانستان

« خبر شهادت اعلیحضرت برادر ما والد شما باعث اسف عظیم گردید از خداوند التماس میکنم تا شما خلف نیك او در تائید روابط بین‌المسلمین باشید و بشما نصرت فرماید . »

تلگرام جوابیهٔ اعلیحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان

بعنوان اعلیحضرت شاه حجاز

« از ابراز تأثرات قلبی شما نسبت بشهادت اعلیحضرت پدر معظم مان خیلی متأثر گردیده بهترین آرزو های خود را راجع به سعادت شما و تعالی ملل اسلامی اظهار می نمائیم . »

تلگرام تبریکیهٔ جلالتمآب غازی مصطفی کمال رئیس جمهور تورکیه

بعنوان اعلیحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان

« در موقع جلوس اعلیحضرت شما به تخت سلطنت تبریکات خیلی صمیمانه و دعای خود مان را نسبت به سعادت شخصی اعلیحضرت شما وسعادت وترقی ملت برادر خود افغان ابراز میدارم » .

تلگرام جوابیهٔ تبریکهٔ اعلیحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان

بعنوان جلالتمآب غازی مصطفی کمال رئیس جمهور تورکیه

« ازتبریکات پر حرارت جلالتمآب شما که در موقع تاجپوشی ما فرستاده اید کمال تشکر داشته صمیمی ترین آرزو های خود مانرا نسبت بسعادت شما و تعالی ملت برادرخود مان تورکیه اظهار می نمائیم » .

تشرف هیئت سفرای دول متحابه مقیم کابل

بحضور اعلیحضرت محمد ظاهر خان پادشاه افغانستان

رؤسای نمایندگان هیئت سیاسی دول متحابه مقیم دربار شاهی کابل روز سه شنبه ۲۲ عقرب طوریکه از طرف وزارت جلیلهٔ خارجه تعیین وقت شده بود، بصورت مجموعی در قصر دلکشا بحضور شاهانه مشرف وحضوراً رسم تعزیت وتهانی و تبریك خود هارا بعرض ملوکانه رسانیده و جواباً نطق غرائی را از طرف ذات اشرف شاهانه بجواب نطق شیخ السفرا استماع نمودند .

بیانیهٔ هیئت سیاسی

بحضور اعلیحضرت همایونی

اعلیحضرتا !

از طرف همه همقطاران محترم و از جانب خودم ، افتخار دارم باعلیحضرت شما عمیق ترین احساسات همدردی ومراتب تسلیات مارا در سوگواری عظمی اعنی فقدان وضیاع اعلیحضرت پادشاه محمد نادر شاه که اعلیحضرت شما و افغانستان را متالم گردانیده است ، تقدیم داریم .

امید داریم که تمام این همه مظاهرات همدردانهٔ که باعلیحضرت شما از همه اطراف میرسد الم و اندوه شما را تااندازهٔ تسکین وبار طاقت و توان فرسائی را که باعلیحضرت شما نسبت باین سانحه تحمیل میشود ، تخفیف نماید اعلیحضرت شما را درین موقع جلوس تان به تخت افغانستان سلام نموده آرزو های دوستانهٔ مارا که برای ترقی وپیشرفت کامل تمام امور وکار روائیهائیکه بمقصد تحکیم دولت افغانیه واستقلال آن و سعادت ملت افغان دارند ، ابراز واظهار میداریم .

نطق اعلیحضرت بجواب سفرای دول خارجه

جناب شیخ السفرا !

از احساسات همدردی شما و همقطاران محترم تان که درین موقع غم انگیز سانحهٔ شهادت پدر معظم ما نسبت بما ابراز فرمودید کمال تشکر داریم .

فی‌الحقیقت این صدمهٔ جانکاه برای ما و مملکت ما اسباب آنچنان کدورت و تأثراتی است که فراموش نخواهد شد ، اما خیلی خوش وقتیم که معاضدت و وفا داری بسیار صادقانهٔ ملت ما وهم مظاهرات پرلطف دول دوست و متعاهد افغانستان ، موجب تخفیف این صدمهٔ ناگوار واقع و تاحدی باعث تسلی ما شده است .

ضمناً از اظهارات دوستانه و نیات خیر خواهانهٔ تان نسبت به جلوس ما به تخت شاهی افغانستان اظهار قدر دانی و امتنان نموده از اینکه بتائیدات الهی که آرزوی یگانهٔ ما تشئید وتائید مناسبات صمیمانهٔ افغانستان مستقل بادول دوست اوست ، بشما اطمینان داده خواهشهای نیك خود مانرا برای سعادت ملل و ممالك شما اظهار میداریم .

مفاد معروضات وفود ملت

بحضور اعلیحضرت شهریاری

پادشاه معظم !

باور خواهید فرمود که حادثهٔ شهادت المناك اعلیحضرت شاه‌شهید رحمة‌الله‌علیه چنان صدمه ولطمهٔ روحی به طبقات ملت قدردان افغانستان وارد نمود ، که به محض استماع آن خواب‌وخور بر ما ملت حرام شده ـ باعجلت و بی صبری تمام برای بیعت و اطاعت به اعلیحضرت شما که فرزند ارشد آن شاه بزرگوارید ـ و یقین داریم که احساسات وطن خواهی و خدمت در راه اسلامیت را ازپدروالا خویش گهر بارث برده ایدریك دیگر سبقت می‌جستیم ـ بعد از اتمام بیعت جا بلا فاصله براه افتیده ـ و اینك امروز که بحضور شما پادشاه محبوب خود معترفیم ؛ آن احساسات پاك و بی آلایش اقوام خود را که از یکطرف نسبت به فقدان تلافی نا پذیر اعلیحضرت شاه شهید که یگانه بهی خواه و غمخوار ما قوم بودند ـ مجروح وفوق العاده مکدر گردیده وازجانبی نسبت به تخت نشینی وجلوس میمنت مانوس اعلیحضرت شما که مرهم جراحات قلوب ماست مسرور و خورسند شده اند ، بحضور شما ترجمانی میکنیم .

اعلیحضرت معظما ! ما عموم اقوام افغانستان بخوبی بخاطر داریم که پدر معظم شما ، درموقع جهاد استقلال درجبههٔ جنوب مملکت قدمردانگی را علم نموده ؛ استقلال افغانستان را به فضل

ایزدی تحصیل کردند ، و فرق وطن را به آسمان مجد و شرف رسانیدند و خوب بخاطر داریم که در تمام ادوار مانند یکفرد عاشق مجد وطن ومملکت ، سعادت وطن وهموطنان را نصب‌العین قرار داده ـ و نقد حیات خود را بار ها برای حصول آنمطالب مقدس به قربانگاه حقیقت تقدیم نمودند .

اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید آزاد مرد بزرگوار و غیور و فدا کار راه حقیقت و اسلامیت بود که در موقع بحران و انقلاب افغانستان باتن علیل و جسم نا توان بامداد ما ملت خود رسیده ـ و کشتی حیات ما را که در قعر امواج مدهش و هولناك انقلاب مشرف به فنا بود ، به ساحل نجات رسانید وطوری بمداوای جراحات وصدمات مملکت پرداخت ، که در مدت کمی آنهمه صدمات تلافی و مملکت با اوضاع اطمینان بخشی در راه ترقی و تکامل جلو افتاد .

اگر آنهمه اصلاحاتی را که در مدت چهار سال زمامداری آن پادشاه مصلح وطن‌دوست وشهید در شعبات حیاتیهٔ مملکت ما پدید آمده متذکر شویم ـ برای تذکار آن کتاب ضخیمی لازم است ؛ اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید چنان خدمات فوق‌العادهٔ برای افغانستان در طول حیات خود انجام داده اند که ملت افغانستان الی‌الابد از اعطای پاداش آن بر آمده نمیتواند .

اعلیحضرتا ! شما خوبتر مطلع اید که رجال بادیانت و مردان عاشق راه اسلامیت ـ همواره به سایقهٔ احساسات عالیهٔ خود برای حصول‌مجد وحفظ شرف عالم اسلام ـ جان‌های خودرا وقف نموده اند، یك نگاه بتاریخ عالم اسلام کافیست تا ثابت نماید آنهائیکه برای حصول سعادت و مفخرت عالم اسلام آرزو و آمال ممتدی داشته اند ، و دائماً در راه حصول آن کار میکردند ـ خار چشم معاندین سعادت اسلام گردیده و به اقدامات خائنانه آنها در راه خدمت بعالم اسلام شهید گردیده اند ـ حضرت عمر فاروق‌حضرت عثمان وحضرت‌علی رضی‌الله عنهم ـ همه پیشوایان وراد مردان غیوری بودند که حیات خود هارا برای تحصیل مجدوعلو مقام عالم اسلام وقف نموده ودرین‌راه از دست بدخواهان اسلامیت شهید گردیدند ، بملت خوبتر معلوم شده است که رفتار و مشی آن شاه شهید سعید کاملاً به نقش قدم و رویهٔ پیشوایان سلف اسلام بوده و نصب‌العین شان حصول سعادت و مفخرت افغانستان و عالم اسلام بود ـ و وجود مبارك شان خار چشم دشمنان سعادت و راحت این مملکت اسلامی گردیده شهید اکبر شدند ـ البته این

ضیاع بزرگ مصیبت کبرائی برای ملت افغانستان است اما تنها چیزیکه ما را درحدوث این واقعهٔ هائله و مصیبت عظمی تسلی روحی می بخشد بیعت و اطاعت به سلطنت اعلیحضرت شما که فرزند آن راه مرد والا گهربد میباشد ـ ملت افغانستان در طی تحولات وطن خود بخوبی دانسته اند که خدمت گار و غمخوار واقعی این ملت اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید و دودمان نجیب او هستند ، بنابران همیشه نسبت به خاندان « نادری » علاقه مند و فدائی خواهند بود ودر مقابل هر قطرهٔ خون آن شاه شهید که درراه خدمت مملکت نثار شده ، ملت افغانستان حاضر است که در تحت اوامر اعلیحضرت شما و دودمان عالیشان نادری خون هزار ها نفوس خود را در راه سعادت مملکت بریزد ، اگر شما که شهزادهٔ والا گهر و فرزند رشید آن شاه شهید و نامور و صاحب تعلیم و تربیه و اخلاق و مزایای عالیه اید و خدمات مهمه در وزارت حربیه و معارف در مدت کمی برای مملکت انجام داده اید و برادران غیور و بصیر اعلیحضرت شاه شهید که هر کدام زعیم خیر خواه ملی و خدمات مهمه برای مملکت ما انجام داده اند وباقی دودمان « نادری » که هر کدام به احساسات وطنخواهی و خدمت در راه مملکت مجهز اند ـ و به نزد ما ملت این همه عملاً ثابت شده (خدانخواسته) نمیبودند ما ملت حاضر بودیم که بیك کنیز کور و غلام لنگ اعلیحضرت شاه شهید که یقین داریم احساسات عالیهٔ وطن پروری به اثرخدمتگذاری آن شهید سعید در نهاد آنها هم تزریق شده ، اطاعت می نمودیم امروز موجب فخر ما ملت است که به چون شما فرزندرشید آن شاه محبوب و شهید راه خدمت مملکت خود بیعت می نمائیم .

شهریارا ! ما عموم اقوام افغانستان خدای قدوس و رسول کریم اورا ناظر حال خود گرفته تعهد می کنیم که اعلیحضرت شما را مانند اعلیحضرت شهید اولی الامر صحیح و شرعی و پدر معنوی خود دانسته و طوریکه برکاب اعلیحضرت شهید در راه حصول سعادت و مفخرت مملکت خود خون های خود را نثار نموده و بادنی اشارهٔ شان حاضر بودیم که جانهای خودرا دراجرای اوامر شان قربانی کنیم اینك در راه اجرای اوامر ودساتیر شما هم که فرزند آن پادشاه نامور واولی الامر صحیح مائید حاضریم که اموال و اولاد و جان های خود را نثار و قربان نمائیم .

اعلیحضرتا ! ما از جانب خود و عامهٔ ملت افغانستان بحضور شما اطمینان میدهیم که ملت افغانستان هیچگاه آن خدمات وفدا کاری های اعلیحضرت شاه شهید و خاندان نجیب اورا فراموش نمی کنند و همیشه برله این دودمان عالیشان درراه حصول مقاصد عالیهٔ اسلامیت خواهانه حاضرند ، خونهای خودرا بریزند . و از خدا بقای عمر واستحکام سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه را خواسته امید وارند که در ظل عاطفت اعلیحضرت شما بآمال و مقاصد ترقیخواهانهٔ که شاه شهید بخاطر داشتند نائل گردند .

مفاد نطق شاه جوانبخت

اعلیحضرت محمد ظاهر خان

برادران و فرزندان عزیزم !

ازین احساسات نیك و باخلوصیت شما نسبت بخود و اظهار مراتب تأثرات تان نسبت به سانحهٔ شهادت پر ملالت پدر غمخوار ماو شما اعلیحضرت غازی محمد نادر شاه شهید که بهترین مناظر همدردی و غم شریکی وعلاقمندی ملت را نسبت به اعلیحضرت شهید تصویر میکند ، اظهار خورسندی میکنم — واقعاً چیزی که مرا و عموم خاندان ما را درین واقعهٔ هایله بیشتر تسلی روحی میبخشد — مراتب تأثر و اظهار همدردی و غم شریکی شما عزیزان و برادران و عامهٔ ملت است !

برادران عزیزم ! بطوریکه به عموم افراد شما ملت معلوم است اعلیحضرت پدر شهید و بزرگوار ما و شما در طول حیات پر مفخرت شان در راه خیر و سعادت مملکت افغانستان کوشیده و همیشه اظهار میفرمودند که من آرزو دارم در راه حصول مفخرت و مجد این خطهٔ اسلامیه مال و هستی و حیات خود را نثار نمایم — ذات همایون شان به سایقهٔ احساسات عالیهٔ وطن پرورانه همواره در مواقع خطرات حیاتیهٔ مملکت افغانستان دارائی و هستی و نقد حیات خود را تقدیم نموده و خدای تعالی آن قربانی های ذات شاهانهٔ شان را قبول و در بسا مواقع آنها را واسطهٔ نجات و رهائی مملکت و صدمات قرار داده بود .

چون ذات همایونی اعلیحضرت شان بر روی همان افکار و آمال عالیهٔ وطن پرورانه در راه خدمت گذاری مملکت افغانستان شهید اکبر گردیدند . بنابران اسباب مزید علو مرتبت شان محسوب میشود ـ تمام موجودات این عالم محکوم مرگ و فنا است طول و قصر ایام بنظر مرد عاقل و فکور تفاوتی ندارد اما خوشا بآن مرگ و فقدانی که در راه حصول سعادت مملکت و وطن اسلامی باشد ـ اینچنین مرگ ها درحقیقت مرگ نیست بلکه زندگانی جاودانی است که ذکر خیر و محاسن شخص در طول قرون در بین مردم میماند .

از ابراز احساسات نیك و علاقه مندی مفرط تان که بمن اظهار ـ و مرا به یاد شاهی خود بر داشته اید اظهار تشکر کرده و می گویم که من حیثیت خود را بیش از یك خادم صحیح و فدا کار شما قوم نمیدانم وبا توفیق ایزدی امید وارم که برحسب و صایای قبلهٔ امجد اقدس شهیدم

اعلیحضرت غازی محمد نادر شاه شهید پادشاه مصلح و خیر اندیش افغانستان و همدردی وتعاون شما اقوام و دارالشورای ملی و کابینهٔ وزرا و مامورین صادق ملکی و نظامی و افراد عسکری خدمات مهمی بر حسب مقتضیات منافع عالیهٔ مملکت نموده بتوانم ـ و به اتحاد فکر و عمل شما قوم این مملکت را که از هر حیث محتاج مزید اصلاح و ترقی است به درجات بلند ترقی و تکامل صحیح نائل گردانیم ـ در خاتمه امید وارم که فضل ایزدی شامل حال‌ما بوده وماوشما را در راه انجام خدمات عالیهٔ مملکت و وطن موفقیت نصیب فرماید .

مفاد نطق ایرادیه والاحضرت سردار شاه محمود خان غازی

وزیر حربیه در مجلس عزا داری شاه شهید افغانستان و تاجگذاری

اعلیحضرت محمد ظاهر خان

برادر های عزیزمن !

سانحهٔ مدهشهٔ شهادت پدر غمخوار ما و شما اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید نه تنها بر تمام ما وشما و قاطبهٔ افراد افغانستان بلکه بر عموم عالم اسلام و مشرقیان یك امر نهایت تلخ و واقعهٔ نهایت جان کاه است .

ازین وضعیت پراز تالم و تأثر افراد عسکری و ملکی ملت افغانستان نسبت به شهادت شاه شهید و از اثر از خلوص ارادتمندی عمومی ایشان بفرزند ارشد آن شاه شهید اعلیحضرت محمد ظاهر خان (که بمنزلهٔ مرهم قلوب جراحت رسیدهٔ ما ثابت شده اند) بکلی اطمینان حاصل نمودم ، همچنانکه دلهای افراد خاندان آن شاه شهید از شهادت پر ملالت آن منبع دیانت و سیاست و معدن کیاست و شجاعت مجروح و ریش گردیده ، دلهای قاطبهٔ افراد ملت نیز پر از ملالت و اندوه و غم است .

باری این وضعیت اخلاص کارانهٔ ملت افغانستان که بلند ترین مراتب انسانیت و دینداری و اخلاص مندی و وفاشماری شانرابه خدام حقیقی مملکت ایشان نشان میدهد ، یکی از عنایات بی غایات الهی است ، زیرا می بینیم هر فرد ملت باندازهٔ ما و حتی بلند تر از مادر این غم و الم واقعهٔ هائلهٔ شهادت اعلیحضرت شاه شهید حصه گرفته اند اعلیحضرت شاه شهید همچنانکه در ادوار حیات و زنده گانی خویش بهترین فرد مملکت و خادم حقیقی ملت خود را ثابت نمودند ، همچنان ملت وفا شعارش نیز خود ها را بهترین ملت قدردان و احسان شناس

ذات همایون اعلیحضرت محمد ظاهر شاه که از سلام خانه بعد عرض تهنیت و اظهار همدردی مامورین
و اهالی تشریف فرمای قصر گلخانه میشوند

تثبیت کردند و ازین طرز عمل خود بدنیا خاطر نشان نمودند که ملت غیور افغانستان یك ملت زنده ویك قوم حر و آزاد و خدمت شناس فهمیده است .

این قدردانی ملت و احسان شناسی ایشان بما اطمینان کلی میدهد که ذرهٔ از خدمات خدمتگاران صمیمی این ملت و فدا کاران حقیقی شرف و اعتبار این مملکت در نزد افراد ملت افغانستان بهدر نمیرود این و ضعیت قدردانانهٔ که از ملت شجیع حق بین افغانستان مشاهده گردید و تماماً بپاس خدمات و فداکاری های متعددهٔ اعلیحضرت شاه شهید ، بخلف الصدق و فرزند رشید اوشان بیعت نمودند ، تشکر کنان میگویم که این امر دلیل بر سعادت و نیك بختی ملت و مملکت افغانستان است .

اگر چه از یکطرف فقدان شاه شهید که یکفرد فرید و بطل سیاست و کیاست و خیر خواه و نیك بینی بود ، ضیاع جبران ناپذیری است ! اما از طرف دیگر این پیش آمد ملت و اتحاد و اتفاق و اطاعت مطلقهٔ شان بسلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر خان ، ظاهر میسازد که از فقدان آن شاه خبیر وبصیر نهایت متألم و متأثر و از جانشین شدن فرزند ار شدش در صلهٔ خدمات خدا و خلق پسندانهٔ آن شهریار فرزانه خیلی مسرور و شاکرند امید است که بفضل خدا و معاونت شما و مجاهدت شهریار جوان جوانبخت اعلیحضرت محمد ظاهر خان که ثمرهٔ حیات آن شاه شهیدند و فعالیت دیگر اولیای امور و مامورین حکومت ورشادت عساکر مظفر اردوی نادر شاهی ومعاونت و همراهی عامهٔ ملت ، تمام امور حیاتی جامعه بروفق مرام ملی انجام بگیرد .

مسلماً شما افراد ملت ازان اساساتیکه اعلیحضرت شاه شهید برای ترقی و تعالی ملت و جریان امور مملکت محبوب خویش ، از خود باقی گذاشته اند عموماً مطلعید ـ و میدانم که همهٔ آن بروفق آداب اسلامی و مرام عمومی و مطابق عقائد و روحیات شما ملت است ، ماهم از خداوند متعال توفیق میخواهیم تابرهمان اساساتیکه آن شاه فقید و شهریار شهید ماوشما آنرا در طول دقایق حیات خویش باتجربه های طولانی در امور مملکت و ضع فرموده اند تحت ظل اعلیحضرت محمدظاهرخان فرزند ارجمند شان بکمال صداقت و امانت عمل پیرا گردیده خدمتی درین راه سعادت و بهبود مملکت نموده و شماملت را از خود خوشنود نمائیم .

امروز خدا را شکر گذارم که در اثر اجرآت صحیحه و اصولات موضوعهٔ پدر معنوی ما و شما اعلیحضرت شاه شهید نورالله مرقده و حسن مساعدت ملت باحکومت و شجاعتمداری

اردوی نادر شاهی ، با وجود وقوع این سانحهٔ کبری ، ذرهٔ در امور نظم و نسق مملکتداری سستی و بی نظمی مشاهده نمیشود ـ بجز ازینکه همهٔ ما و شما بهیچه یك فقدان عظیمی متألم و سر تا سر افغانستان و دوستان آن بواسطهٔ آن در یك رنج واندوه بی پایانی گرفتارند [بقول اعلیحضرت شهید که بحضر وکلای دارالشورای ملی فرموده بودند] دگر از هیچ یك ناحیه هیچیك خدشه و اندیشهٔ عائد نیست بلکه به چشم سر مشاهده میفرمائید که از دور ترین نقاط افغانستان بسرعت زیاد و فود و مبعوثین ملی شب و روز مانند سیل خروشان جهت ادای فاتحه و تقدیم نمودن بیعت های شان بطرف مرکز در جریان است و تمام افراد مملکت بعبادت الهی و امور معیشت و کار و غریبی خود مشغولند .

خداوند این نعمت وحدت واخوت ، و این عطیهٔ راحت و امنیت را زوال نکند که امروز خوشبختانه در اثر مجاهدات شاه شهید و حسن نیات ملت سعید بافغانستان حاصل است ـ و بما و شما و عموم مامورین و عسکر ها و عامهٔ ملت توفیق را رفیق گرداند تا هر کدام ما درحوزهٔ ماموریت و مشغولیت خود بر طبق نظریات خیر اندیشانهٔ حکومت اعلیحضرت محمد ظاهر خان برای سعادت و ارتقای مملکت خودخدمت وبذل مجاهدت و رزیم و این مؤسسه ها وتشکیلات امروزی افغانستان را بپایهٔ تکمیل برسانیم که اعلیحضرت شاه شهید بارتقا و اعتلای هر واحدی از آنها علاقمندی زیادی داشتند و همیشه میفرمودند :

« اگرچه فعلاً این مؤسسات من در انظارمحدود و ابتدائی و شبیه به نخستین برقهای دانهای توت بنظر میرسند ، ولی امید است که در آتیهٔ قریبی خدای برتر این برقهای مرا دارای شاخهای بلند و تنه های تنومند و سایه های انبوه و ثمر های شیرین گردانیده حلاوت بخش کام ملت عزیزم گرداند . »

درخاتمه ما و شما و تمام رعایای صادق و قدردان و اردوی مظفر و مامورین صادق اعلیحضرت شاه شهید محمد نادر شاه (که مقبول درگاه کبریا ـ ت و روحانیت او شان شامل حال ما و شماست) دل حرمان منزل خود ها را بصبر و شکیبائی و تاج پوشی اعلیحضرت محمد ظاهر خان که مرهم قلوب جراحت رسیده ونور دیدهٔ هجران کشیدهٔ ما و شما است ، تسلی داده همچنانیکه بامر و اشارهٔ آن شاه شهید بریزانیدن آخرین قطرات خون و فدا کردن مال و هستی خویش حاضر و منتظر بودیم ، در رکاب این شاه جوان بخت خود نیز همچنان خدمت میکنیم و

در امتثال اوامر او که براحت و سعادت ما منتج میگردد ، بذل مجاهدت میورزیم و دعا میکنیم که خداوند ملت افغانستان را معمور و مملکت را بآن مدارج بلند ترقی و بهبودی برساند که منظور نظر کبریائی و موجب خوشنودی روح حضرت رسالت پناهی و مقصود شاه شاه شهید بود و در راه انجام آن در طول حیات خود نفسی باستراحت نکشید و شب و روز در انجام و اتمام آن می طپید ، بخود و کابینهٔ وزراء و عموم مامورین ملکی و نظامی و افراد عسکری و رعایای صادق قدر دان حکومت اعلیحضرت محمد ظاهر خان توفیق خدمت و صداقت را می خواهیم .

تعزیتنامهٔ متعلمین و اهل عرفان بحضور

اعلیحضرت محمد ظاهر خان

اعلیحضرت جوان بختا !

حادثهٔ جگر خراشی که دیروز بسر و قلب دودمان جلیل شاهی وتمام ملت افغانستان واقع شد ممکن نیست که مشاهدهٔ آن دردل پیرو برنای ملت افغان زبانهٔ حسرت والم نینگیزد ! و از نزدیك و دور هر که را که حب دین و وطن دردماغ وروح آنجاداشته باشد بهیچ صورت از شنیدن واقعهٔ شهادت شاه شهید مغفور ماوشما امکان ندارد که ابش خشك وچشمانش تر وجگرش پردرد نشود تاچه رسد بما اولاد طلاب افغان که پدر مشفق تاجدار عدالت شعارخودرا امروز در میان نمی بینیم ، حکمدار استقلال بخش علم دوست خودمان اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی را بمقام ملاء اعلی مشاهده مینمائیم .

وا اسفا ! واحسرتا ؛

چه این پادشا تاجدار ازروز خدمت بوطن تاسال غزا شرف وناموس ما ملت را ازخطر بدبختی رهانیده خصوصاً بسال وحشت وجهل وطن پریشان را ازدست ظلم واعتساف نجات بخشیده ملت پریشان را جمع واهالی ناتوان را قوی ساخته حدود وناموس فلاکت قرین این وطن را ازخطر حفاظت کرده بناهای مدنی واقتصادی را که بخاك افتاده بود ، سرازنو آباد ومزاد ساخته پیران وجوانان را ازخاك وخون مذلت بسینه ودوش خود برداشته ، مساجد و مدارس خراب وحقیر شده را احساسات عالمانه ودین دارانه اش ، معمور و معزز ساخته جهل و بی خبری که دشمنان شرافت

و افتخار ملی افغانستان بطرف ما پرتاب میکردند همه را سترده وشسته ، بیرق خمیدهٔ ملت و دولت باعجد وعظمت مارا برسرملل وپای تخت دول دوباره بهارتقا واهتزاز در آورده وحدت ملی و اتحاد فکری را تامین کرد .

وامصیبتا ! وامصیبتا !

رسوم ادب و اخلاق‌را تعلیم ، وآئین تربیه ودین‌را تلقین کرده ، علم‌را با اخلاق عقل‌را باشرع ، ودین رابادنیا توام‌نموده خوانین‌رؤسا وریش‌سفیدان وجوانانرابرادر وپدرویار وغمخوار ساخته‌بلده‌هارا به‌قصبات دشت‌هارا به‌صحاری مربوط وهمرنگ ، واراضی میته‌را احیاء شرف ومجد اسلاف‌را زنده نموده درترقی علوم‌وفن وتاسیس مؤسسات عالی ومدنی کمر همت بربسته ودر آبادی و توانائی ، اجتماعی ، واقتصادی ازدل وجان کوشیده، ما نمیتوانیم نسبت به‌این واقعهٔ الیم وحادثهٔ کمرشکن جگرخون‌نباشیم واین‌ماتم جانکاه‌را بدبختی بزرگ وضیاع عظیم نشماریم‌چه وجود مسعود آن‌شهریار ، ماودنیای امروزه‌را بیکدیگر شناسا کرده بودند .

واحسرتا ! واحسرتا ! !

اعلیحضرتا ! شاه‌شهید تنها پدرتاجدار غمخوار شما نبود ، بل‌پدرهمهٔ ما‌اولاد افغان ، پشت وپناه همهٔ‌ما طلاب بودند، تعلیم وطن پروری ومرشدی خودرا برای‌ما اولادوطن وبرای‌ماطلاب یتیم‌ثابت کرده‌بودند وجود علیل وخانوادهٔ جلیل‌خودرا در راه استخلاص ونجات وطن ودرراه مدنیت وترقی‌صحیح وبالآخره‌در راه مجد وشرف وحریت واستقلال مامات پس‌مانده قربان کرده ، باسرمایهٔ عزم واراده با استناد توکل و دیانت چهارسال‌و یکماه قبل با برادران عزیز و نجیب خود باستخلاص و اصلاح ما رسیده از دست ظلم و جهل و فسق و وحشت خلاص کرده بیرق‌شرف و عظمت ما را بلند داشته بشاهراه امن و سعادت رسانیده بودند ، حرمت کتاب و قرآن ، عزت محراب و منبر را دو بالا ساخته نجات سیاسی، استقلال اقتصادی و شرف دیانتی را نصیب‌ما گردانیده بودند ، هنوز شکرانهٔ آن را بدرستی ادا نکرده بودیم که دیروز از دست یك نفر ننگ اولاد وطنی وعار طلاب افغانی و لکهٔ سیاه جامعهٔ مسلمانی ، سینهٔ مبارك پدر مان ؟ هدف خیانت و غدر شده در قلب آرزو های دورهٔ مشعشع استقبال ما خنجر نا امیدی زده داغدار و سوگوار گردانید . ولی چون پدر مغفور ما و شما شب و روز خود را در خدمت دین و وطن مصروف و منحصرکرده شربت شهادت را چهار ونیم سال بل پانزده سال قبل تمنا نموده بمیدان خلاص وطن در آمده بودند . دیروز ذات اقدس شان بمرام خویش که درجهٔ علیای بندگی و

جنازهٔ اعلیحضرت شهریار شهید افغانستان محمد نادر شاه غازی که بعد ادای نماز جنازه بطرف مقبر حمل می شود .
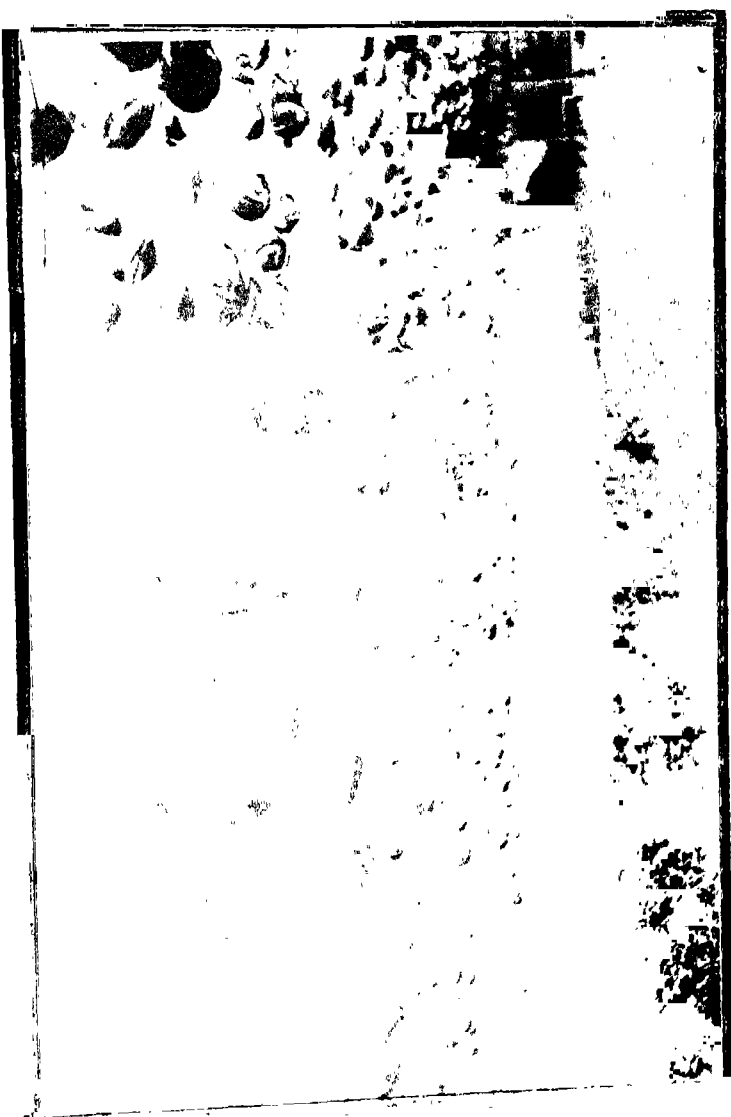
بهترین نمونهٔ (بل احیاء ولکن لاتشعرون) است بزندگانی جاوید فایز گردیدند (اناالله واناالیه راجعون)

فی الحقیقت ارادهٔ الهی این شربت شهادت صالحین را در پاداش خدمت مقدس شان که سالها است درین راه ابراز کرده اند، در ازل بخشیده بود ما نیز تن بتقدیر و دل به تسلی داده اولاً به دودمان جلیل شاهی و ذات مبارك نجیب شما و والدهٔ عصمت مآب مان علیا حضرت ملکه صاحبه و والاحضرت صدر اعظم صاحب و والاحضرت سردار شاه ولیخان و والاحضرت سردار شاه محمود خان و باقی اولاد و احفاد نجیب و عامهٔ ملت محبوب شان عمر و صبر، اجر و سعادت خواسته جاده پیمای همان شاهراه خدمات و مجاهداتی را که شاه شهید از بدو جوانی خویش تا آخرین نفس خود در ترقی و سعادت دینی و دنیوی این وطن باز کرده بودند، از خداوند متعال استرحام میکنیم که شما و سایر اعضای جلیل و کبیر این خانواده را موفق به پیش برد آن بگردانند واین علم و شمشیر سلطنت مشروعه را که رضا و اخلاص بزرگان ملت مطابق ارادهٔ الهی بحضور شما بیعت نموده تقدیم کرده اند، مبارك و میمون داشته عمر و توفیق مزید عطا کنند که این داغ ناصور ماتم و الم محرومیت از شاه شهید را بواسطهٔ همان، رفق، عدل، علم دوستی و استقلال پسندی نادری التیام بخشیده مقامی که ازفقدان و ضیاع بزرگ خودخالی گذاشته اند پر نموده آن نقشهٔ ترقیات عقلی و دینی را که شاه شهید بخط مشی صحیح خود بیادگار نهاده اند، تطبیق کرده نام نامی این ملت را پایه دار خواهید ساخت.

ما هم از دل و جان بیعت کرده درضمن این بیعت نامه از خداوند بی نیاز می خواهیم بما توفیق به بخشد تا خدماتی را که از علم و تربیه آموخته و به ایفای آن قدرت حاصل خواهیم کرد - جهت تحکیم سلطنت وخیالات سعادت مآل اعلیحضرت شما ازخود بعمل آورده به نزد خدا و خلق سرخ رو شویم و به این عهد خود بارفقای تعلیم و تربیه وهمه اولاد وطن ورهبری خادمان علم و معارف باصدق و صمیمیت پابندی نموده باعلم معقول و مشروع اندوختهٔ خودبه حفظ استقلال وترقی وطن ودوام سلطنت شاه جوان وارکان نیك خواه حکومت متبوعهٔ خود مصروف خواهیم بود.

خاصتاً به ارشاد شما اعلیحضرت شاه جوان بخت که خلف ارشد ودست پروردهٔ آن شهید منصور ونهالدبا ثمر آن فقید سعید هستید. امیدواریم که این لکهٔ سیاه را ازدامن اولادافغان خواهیم شست وخیالات مفید ومصیب شما را درقلب ودماغ خود تاابد زنده خواهیم داشت، زنده بیاد اعلیحضرت جوان، جوان بخت! پاینده بیاد اتحاد وسعادت ملت افغان.!

« محل امضای تمام طلاب مکاتب ومنسوبین وزارت معارف »

مفاد نطق جوابیهٔ ع ، ج ، ا ، ا، نشان
وزیر صاحب حربیه غازی

برادران عزیزم طلاب مکاتب !

از استماع این احساسات شما که نسبت بهضیاع‌المناك اعلیحضرت شاه‌شهید به لهجه وآهنگ نهایت درد ناکی اظهار گردید متحسس شدم فقدان، اعلیحضرت شاه شهید ما و شما و عامهٔ ملت را چنان مضطر ومکدر نموده که بازبان وتحریر نمیتوان مراتب آنرا تصویر کرد وبه همین سبب در مواقع بروز سیلاب احساسات ملت ، اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و من کتر اظهار نمودیم زیرا مانند شما وسائر افراد ملت قدر دان افغانستان دل ماهم پرخون و چشمان ما از فرو ریختن اشك گلگون است .

« ازچینیِ شکسته نه خیزد صدا درست »

اما دراینجا لازم می‌بینم تابه جواب این خطابهٔ شما که ترجمان حسیات جریحه دار تان است، به پردازم :

برادران من ! ما آن جانی بدبخت را بطوریکه شما اظهار کردید اززمرهٔ طلاب معارف وملت افغانستان نمیدانیم . واین فعل نهایت ننگینیکه ازو نشئت نموده ، ازعدم تربیه و صفوت اخلاقیه وکمال دنائت اوست مااولاد معارف را نهال های آرزو و آمال اعلیحضرت شاه شهید و مملکت دانسته ، و به تعلیم اساسیه و تربیه صحیحهٔ آن ها که حسن مآل مملکت باآن توأم است ، می پردازیم . من هم این جملهٔ شما را که از صمیم قلب اظهار کردید و جانی بدبخت را « ننگ اولاد وطنی وعار طلاب افغانی و لکهٔ سیاه جامعهٔ مسلمانی » گفتید ، تصدیق میکنم و میگویم که نقص و عیبی در معارف نیست ، معارف بچراغی می ماند که در فضای ظلمانی حوادث انسان را رهنمائی میکند ، یعنی شخص باتربیه و اخلاق در روشنی آن به تلاوت قرآن پاك و عبادت خدا و خدمت خلق‌الله ومملکت می‌پردازد البته اگر شخص پست فطرت و بی ناموسی بوده فروغ معارف را سوء استعمال نموده و آنرا وسیلهٔ اجرای آمال زشت خود قرار دهد ، این نقص به چراغ معارف متوجه نبوده بل مربوط به سرشت سوء وفطرت پست آن شخص است .

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس

درهر صورت اگرچه از یکطرف فقدان اعلیحضر محبوب افغانستان شاه شهید که درطول حیات ذی مفخرت شان خدمات مهمه در راه عظمت و حصول مفخرت افغانستان نموده (وچون اعطای پاداش آنخدمات از عهدهٔ ماملت خارج بود خدای قدوس اعلیحضرت شانرا در راه خدمت مملکت اسلام شهادهٔ کبری نصیب نمود) ضیاع بس عظیم و تلافی ناپذیری بوده قلوب عامهٔ ملت را جریحه دار نموده است ، اما ازطرف دیگر باید مسرور بود که ملت قدردان افغانستان به پاس آن خدمات فوق العادهٔ اعلیحضرت شاه شهید که در راه حصول ترقی و سعادت افغانستان در طول حیات ذی مفخرت شان نموده اند متفقاً به جوش و خروش زیاد وعلاقه مندی فوق العاده به اعلیحضرت محمد ظاهر خان بیعت نمودند . و این امر ازکمال متانت اصولات موضوعه اساس های صحیحهٔ شاه شهید و منتهای علاقه‌مندی ملت افغانستان نسبت به‌اعلیحضرت شاه شهید وخاندان فدائی اوست که باظهور چنین حادثهٔ بزرگ کوچکترین خدشهٔ در نظام امور وارد نشده جزانکه تمام طبقات در گرداب غم و الم مشاهده میشوند .

شما عزیزان به آسوده‌گی تمام مشغول تحصیل وتعلیم خود بوده ومطمئن باشید که اعلیحضرت محمد ظاهر شاه مانند شاه شهید شما را نهال آرزوی شاه مغفور و مملکت میدانند .

حکومت اعلیحضرت محمد ظاهر خان به تمام ملت افغانستان خاطر نشان می نماید که همه ملت به خداوند کریم جل جلاله رجوع نموده به کمال خاطر جمی بکار و بار خود مشغول باشند . و مطمئن باشند که اعلیحضرت شاه شهید هزاران خدمت گاران فدائی پرورده اند که تاخون آنها هم مانند شاه شهید در راه حفظ استقلال و نظام و شئونات مملکت افغانستان باین خاك پاك نریرد به فضل خدا بقدر سرموئی در انتظام امور مملکت داری اختلالی و بقدر ذرهٔ به یکی از افراد ملت عزیز ما ضرری نخواهد رسید .

خلص بیانیهٔ حضرت نور المشائخ صاحب

بسم الله الرحمن الرحیم

صبت علی مصائب لوانها   صبت علی الا یام صرن لیالیها

یعنی برما چنان یك مصیبت بزرگ و مدهشی فروریخته که اگر این مصیبت بر روز فرو میریخت البته که روز نورانی ، شکل شبهای ظلمانی را بخود میگرفت .

برادران عزیزمن و فرزندان معنوی و اخلاص کیشان صمیمی اعلیحضرت غازی محمد نادر شاه شهید امروز ماو شما بچنان ضایعهٔ عظیمی مبتلاشده ایم که نظیر آن را دنیا کمتربخاطر دارد ، ما چنان پادشاه حقیقت آگاهی را از دست داده ایم که امروز مانند او در شرق و غرب کسی موجود نیست محمدنادری را فاقد شده ایم که وطن دوست و ملت پرور و خادم قوم و محب فقرا و مساکین و مایهٔ ناز شرق و مسلمین بود ، من حق دارم که بگویم که ما سیاه روزگار و بدبختیم ، مسلمین کم طالعند و شرق بد نصیب است .

مسند من فقراست و وظیفهٔ من دعاگوئی وترقی مسلمین خدایم شاهداست و کفی بالله شهیداً که من در طول این پنجاه سال ودر بین تداول سلاطین متعدد افغانستان در صدد جستجوی شاهی بودم که بایست من آنرا بصفت حقیقی اولوالامری بشناسم وتمام صفات و مزایائی را که لازم یك شاه اسلام و یك تاجدار با وقار شرق باشد در روی جامعهٔ خود در یابم - وا اسفا که باین آرزوی خود که تمنای عموم مسلمین و اهالی مشرق زمین بود مایان بمدار انتظار بی پایانی واصل شدیم ، ولی قبل از آنکه از اصلاحات مادی و معنوی‌وخدمات بلند ترقی و تعالی آن شهریار عالی متمع میشدیم خدایش از ما ، ربود ! و دروازهٔ جنات را برویش کشود ! .

محمد نادر بندهٔ خاص الهی (ج) و امت عقیدت مند محمدی (ص) و دوستدار خلفای راشده واو لیای عظام و یك مسلمان نیکنام بود ، محمدنادر شاه عسکر نواز و خیر اندیش بود - محمد نادر ذاتی بود که اززمان‌شباب تاشیب بجز ازعبادت‌خدای ذوالمنن وعشق وطن دگر آمال وآرزوی‌را بدل نمی پرورانید - محمد نادر چنان عسکر فدا کار افغانستان بود که چندین بار وجود خود را بقربانگاه فدویت برای حفظ افتخار و شرافت این ملت نثار کرده وباتفاق برادران رشیدش همواره سینهٔ خود را سپر تیر حوادث راجعهٔ وطن ساخته ، محمد نادر چنان یك مجاهد فهمیدهٔ بود که کارنامهای

مهمهٔ او درموقع جهاد استقلال باعث افتخار وطن است ـ من و او در موقع جهاد هم اطاق بودیم والله که محمد نادر از صبح تاشام مانند یك فرد عسکر سنگر بسنگر میگشت و هدایات میداد ورفع احتیاجات شانرا میکرد و شبانگاه بعد از ادای نماز عشا تا اخیر شب امور اداری سپه‌سالاری خود را ایفا ودو سه ساعت راحت وعلی‌الصباح پیشتر ازمن برسجاده ایستاده نماز صبح را بجماعت ادا میکرد ـ اگر من بعوض او میبودم و روز وشب اینطور سرگردانی میکشیدم گفته می توانم که نماز صبح را گاهی بجماعت اداء کرده نمی توانستم و امصیبتا که ازما ، شاه دل آ گاهی رحلت کرد که بجهان ناتوان ومریض خود بدون سر و سامان بعد از تفدیهٔ اهل وعیال و خانمان خود وکشیدن انواع مصائب ومتاعب درطول نه ماه ، ما را از بلیات مدهشی نجات داد و در مدت متمادی این چهار سال ویکماه باجان وجود مریض و ناتوان خود دمی براحت نکشید وشب و روز بفکر صفوت روحی ما و مرفه الحالی عموی ما و ارتقای اخلاقی ، مدنی و سیاسی ما کوشید ، همه میدانید که محمد نادر یك خادم جامع الاطراف وجمع‌الاوصاف افغانستان بود ـ محمد نادر بهمه محاسن وفضائل متصف واز همه بدعات رذائل مجتنب بوده در طول عمر خود بااین عهد های بزرگی که داشت ، حرف زشت بکسی نگفت ، باحدی أذیت نرساند ، همواره خیراندیش و خیر خواه بود وبالآخر ببانگك بلند میگویم که محمد نادرمعصوم بود ازآنجا که مکافات این‌خدمات‌بلندومجاهدات ارجمند محمد نادر معصوم از قوه و اقتدار ما فرزندان معنوی او از افراد ملت گرفته الی احاد عسکر بلند بود ، چه اگر ما بااو مکافات میدادیم و یا خدمت میکردیم ، فقط درمقاصد دنیوی او با او مساعدتی می نمودیم ولی نمیتوانستیم تا کاری کنیم که موجب سعادت ارتقای منزلت او در آخرت شود، ازین است که خدای برتر او را شهید اکبر ساخت و بلقای خود و دیدار پیغمبر خود او را مفتخر ساخت ، خوشابحال محمد نادر، بدا بحال قاتل فاجر وافسوس بحال افغانستان ومسلمانان وشرقیان، دلروی این درد ومرهم این زخم بجز ازاینکه ما به خلف‌الصدق ارشد محمد نادر معصوم شهید اکبر دست بیعت دادیم وبخاندان نجیب وشریف آن که تجارب بلند دیانت دوستی و وطنخواهی و ملت پروری و عسکر نوازی وترق پسندی اوشان در همه ادوار بضمیر خورد و کلان افغانستان ظاهر و عیان است ؟ اعتماد کردیم ؟ نیست .

برادرانم این از علامت سعادت افغانستان است که امروز والا حضرت محمد هاشم خان صدر اعظم با آن محبوبیت ورسوخی که دارد در مزار شریف با اعلیحضرت محمد ظاهرخان بیعت وبرای او و وطن‌خود خدمت میکند و والاحضرت شاه محمود خان وزیرحرب با این‌همه‌دلعزیزی

و نفوذی که دارد دست بیعت خود را به اعلیحضرت محمد ظاهر خان دراز وبرای خیر و بهبود مملکت خود مجاهدت میکند وتمام امراء و اراکین وصاحب منصبان نظامی وافراد عسکری و عموم طبقات ملی بپاس خدمات محمد نادر شهید معصوم وباعتماد صداقت او وامانت دودمان نجیب شان با اعلیحضرت محمد ظاهرخان بیعت و اطاعت ودر امتثال اوامرشان یك بردگر سبقت میکنند ـ من بحیثیت یك فقیر ودعا گوی افغانستان از حسیات بلند اتحاد واتفاق ملت وحکومت و افراد ملکی ونظامی افغانستان ، مانند سائر سعادت خواهان افغانستان ، برخود میبالم و دعا میکنم که خداوند همیشه ماوشما را بمطالب مشروع دنیوی وتمام مقاصد اخرویمان کامیاب و فائز المرام گرداند وبیش از پیش بماوشما توفیق ارزانی فرماید تاخوبتر خیروا ازشرفرق کرده برای سعادت و افتخار خودتحت هدایات اعلیحضرت محمد ظاهر خان و اعمام نجیب شان و حکومت متبوع خود خدمت و مجاهدت کنیم واز درگاه الهی سوال کنیم که خدا یامارا در روز قیامت هم ازرعایای مطیع و وفاشعار محمد نادر شهید اکبر معصوم محسوب ودر زمرهٔ مخلصان او محشور و مبعوث فرماتی .

خائینینی که درصدد ازهم گسیختاندن رشتهٔ وحدت وامنیت مابوده و خواهان ترویج بدعات و دهریت و فحاشی بوده ی خواهند که این وطن حقیقی اسلام و مسلمین واین باغچهٔ خلفای راشدین واین حدیقهٔ امام اعظم واین سواد اعظم دیانت راتباه کنند بفحوای (والله متم نوره ولو کره الکافرون) گاهی بمقصد خود کامیاب نخواهند شد و همواره خداوند حان طوریکه آن هارا در همه مواقع مخجول و مخذول و رو سیاه گردانیده درین مرتبه نیز شرمنده و سر افگنده ساخت ـ هرچه که واقعهٔ هائلهٔ شهادت محمدنادر معصوم شهیداکبر ، خیلی گلوگیر و جگر خراش است ولی امروز این مظاهر اخلاص ومحبت و وحدت وصمیمیتیکه درهر گوشه و هرناحیه و وطن مشهود است ازهر حیث و هرجهت موجب مسرت دوستانه وخجالت دشمنان است دنیا بداند که ملت افغانستان محمد نادرخان و خاندان اوراخادم و فدا کار حقیق اسلام و افغانستان میدانست و میداند و بصمیمیت او را وبعد از شهادتش فرزند ارشد او را به اولو الامری خود قبول کرده واین عقد محبت و اخوت را که امروز خوشبختانه دربین ملت و حکومت حاضرهٔ افغانستان موجود است ، هیچ قوه وقدرت مقتدر عالم بفضل خدا از هم نمی گسلد زیرا که این ها پیرو قرآن و حامی اسلام و خواهان ترقی اساسی مسلمین و مظهر مجد و شرف افغانستان میباشند .

اعلان شرعی از طرف علمای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحیم

قال الله تبارك و تعالى ـ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم .

بعموم برادران مسلمین ملت افغانستان اعلان شرعی اینکه :

اعلیحضرت غازی محمد نادرشاه افغان پدر معنوی افغانستان که از بدو حیات خود تا این زمان لمحهٔ درخدمات دین ودنیای این ملت سعادت جبلت فروگذاشت نکرده جانبازی ها و فداکاری هائیکه در راه ترقی دین و دنیای مان ابراز نموده چه در وقت جهاد استقلال و چه در مجاهدات نجات وطن و چه در ترویج احکام دین مبین و چه اعلای کلمة الله و چه در عمرانات و حفر انهار و انسداد بند ها و حفظ ثغور اسلامی که تفصیل هر کدام آن دفتری بکار دارد و تاریخ افغانستان هرگز نظیر و مثیل آن را نشان داده نمیتواند و همهٔ آن در پیش رو ظاهر و بهر کدام ما و شما معلوم و هویدا است که منکر هم ازان انکار کرده نمیتواند، اشفاق انفرادی و اجتماعی بدرجهٔ افراط داشت ، هر فرد را بمنزلهٔ اولاد حقیق دانسته به نقص یك سرموی جامعه از جان دریغ نمیکرد بعمل سه بجهٔ عصر روز چهار شنبه ۱۶ عقرب مطابق ۱۹ شهر رجب المرجب از دست یکنفر خائن دهری که وجود مبارك را مانع لادینی ولا مذهبی خود میدانست بفیر تفنگچه شربت شهادت چشید انالله و انا الیه راجعون و داغ حسرت وافسوس را بر جگر وضیع و شریف، اقارب و سائر ملت گذاشته و همان بیدین خائن در حال گرفتار و تحت جریان سیاست شرعی است .

چون نصب امام از جملهٔ ضروریات دین بود و تعطیل آن شرعا نا جائز ، فوراً اهل حل و عقد مملکت از اعیان و اشراف و علما و مشائخ هر سمت و ولایات و مامورین و وکلای شورای ملی و منصبداران وسائر نظامی که حاضر مرکز و پایتخت بودند اجتماع نموده بفحوای واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا باتفاق خاندان شاهی دست بیعت به اعلیحضرت محمدظاهر خان خلف الصدق اعلیحضرت غازی شهید سعید [که یك شخص حلیم و مهربان و عالم و متدین و رحیم و شجاع و صاحب درایت و وجدان بوده محاسن ذاتی و صفاتی او بهمهٔ شان چون

اسم مبارك شان ظاهر و هویدا و رعایا و برایا از جناب شان خوشنود و رضامند بودند] دادند ، جناب شان قبول بیعت کرده به نصوص قرآنی و احادیث نبوی همگنان مواعید وپیمان نمودند که نماند بعد ازین برای احدی از ملت افغانستان که سر از ربقهٔ اطاعت اوامر مشروع او بپیچیده بتواند .

لذا برای شما برادران اسلامی اعلام شرعی شد که از شهادت پدر تاجدار معنوی خود ها و بیعت و سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر خان خلف الصدق شان مستحضر گردیده بشهادت پدر معنوی خود ها اظهار حسرت و در حق شان تحفهٔ دعا و رحمت را اهدا نمائید و بصدق نیت وحسن طویت خود ها را منقاد اوامر شرعی اعلیحضرت موجوده دانسته از مضمون فیض مشحون حدیث شریف من یطع الامیر فقد اطاعنی خود ها را مستفید و از وعید من یعصی الامیر فقد عصانی خویشتن را مستعید گردانید .

(محل امضای علمای مرکز)

سواد تلگرام والاحضرت صدراعظم صاحب

حضور اعلیحضرت محمد ظاهر شاه !

من و رفقای سفرم به ساعت ۸ بجهٔ شام روز جمعه از میمنه وارد مزار شریف شدیم از از حادثهٔ جانکاه شهادت اعلیحضرت غازی در میمنه خبر یافتم ومحمدگل خان رئیس تنظیمیهٔ ولایات شمالی را قبل از خود بمزار شریف فرستادم و هم عبدالرحیم خان نائب سالار را که به میمنه آمده بود بهرات روان کردم درمزار شریف از حادثهٔ جانکاه شهادت اعلیحضرت غازی درعسکری وکشوری فریاد غم و اندوه بلند شد وازصمیم قلب باعلیحضرت محمد ظاهرشاه بیعت نمودند عنقریب بیعت نامه ها بواسطهٔ طیاره ونصرالله خان بکابل فرستاده میشود امارت اعلیحضرت محمد ظاهرشاه باعث تسلی و تشفی قلب مجروح ماشد - بیعت تحریری خود ورئیس تنظیمیه و رفقای سفر خود را هم تقدیم می نمایم - بعداز ختم فاتحه انشاءالله روز دوشنبه عازم کابل میشویم .

مزار شریف لیل ۱۹ عقرب ۱۳۱۲ « محمدهاشم »

تلگرام تعزیت و تهنیت

والاحضرت شاه ولیخان فاتح کابل

« از واقعهٔ مدهش اسفناك شهادت پادشاه شهید سعید ، صدمهٔ نهایت سختی را برداشته از خدای مهربان برای آن شهید راه وطن آمرزش وبرای خود و اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و اهالی افغانستان صبرجمیل میخواهم ، خداوند کریم سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهرشاه را بالای خودش وما وتمامی اهالی افغانستان مبارك کند، خودم واعضای سفارت وطلاب برضیاع بزرگ اعلیحضرت محمد نادر شاه اظهار غم و به جلوس اعلیحضرت محمد ظاهر شاه تبریك عرض میکنیم.

ورود مسعود ج ، ع ، ج والاحضرت

صدر اعظم صاحب بمرکز

عصر روز چهار شنبه ۲۴ عقرب ج ، ع ، ج صدراعظم صاحب بارفقای همسفر شان وارد کابل گردیدند قرار معلوم در عرض راه اهالی اطراف و نواحی جوق ، جوق با تمائل شدید و جذبات بلند بحضور ایشان مشرف و نسبت بسانحهٔ شهادت شاه شهید اظهار تأثر و اندوه مزید و از جلوس فرزند ارشد شان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه شکرگذاری و بخاندان جلیل وفاتی « نادری » ابراز خلوص و عقیدتمندی مینمودند ، والاحضرت صدرعظم صاحب این احساسات اهالی را پذیرفته بالمقابل آن ازین همدردی و قدردانی اهالی اظهار شکرگذاری میکردند این وضعیت الیوصول بمرکز دوام داشت .

با اینکه ورود والاحضرت صدراعظم‌صاحب حسب خواهش خود اوشان خصوصی و بصورت غیر رسمی قرار گرفته بود ، با اینهم حضرتعالی افخم والا حضرت وزیر صاحب حربیه و جمی از وزراء و مامورین معظم ملکی و نظامی و معاریف تا حدود کوتل خیرخانه از اوشان استقبال و مقدم پراز افضال شانرا بایك عالم آه و فغان و گریه و زاریکه قلوب را میشگافت ، پذیرائی و از لقای فرحت‌انتما و بیانات پدرانهٔ اوشان دلهای حرمان منزل خودها را تسلی دادند ، بشهرکابل در حین ورود شان یك هیجان گلوگیر و تاثرات خارج از حد تقریر حکمفرما بود .

والاحضرت صدراعظم صاحب مستقیماً بر مزار فیض آثار شاه شهید شتافتند و بایك تاثر و تألم بی پایانی بعد از قرائت چند آیات بینات قرآنی فاتحهٔ پر سوزی را بر روح پر فتوح شاه شهید با قطرات اشك بحضور آن خلد آشیان اهدا نمودند بعد ازان از راه مهمانخانهٔ شاهی که در آنجا اعزه و معاریف ولایات و حکومات افغانستان جهت ادای مراسم تعزیت وتهنیت اقامت دارند ، وارد و از لقای خود عموم حضار را تکرار یك آه وفغان خارج از حد و بیان مبتلاساختند ، بعد ازآن مستقیماً بحضور اعلیحضرت محمد ظاهر خان شتافتند .

تعزیت شاه خلد آشیان و تهنیت سلطنت اعلیحضرت

محمدظاهر خان بحضوراشرف افخم والاحضرت صدراعظم صاحب

بمناسبت ورود ج ، ع ، ج والاحضرت صدر اعظم صاحب از ناحیهٔ شمالی مملکت به مرکز بروز پنجشنبه ۲٤ عقرب باز مراسم فاتحه داری اعلیحضرت شاه شهید با یك جوش و خروش و ناله و افغان و احساساتیکه که تماماً مظاهر منتهای اخلاص و ارادتمندی افراد ملت را بخاندان نجیب و فدائی نادری نشان میداد ، در عمارت وسیع و عالی سلامخانهٔ عمومی از صبح الی پیشین در حالیکه تمام وزراء ، معین ها ، اعضای مجلسین شورای ملی و اعیان و جمعیت‌العلما و مدیرهای عمومی و علماء و مشایخ و سادات و صاحب منصبان بزرگ عسکری به یمین و یسار والاحضرت نشسته بودند اجراء گردید ، عموم مامورین وزارات و دوائر مستقله و صاحبمنصبان نظامی و جمیتهای معاریف اهالی و وفود بیعت‌که بعد از وقوع شهادت شاه شهید الی‌الآن متواتراً بکابل وارد و در مهمان خانهٔ شاهی مقیمند ، بعد ازتشرف بحضور فیض ظهور اعلیحضرت محمدظاهرخان وا داری مراسم فاتحه و سوگواری اعلیحضرت شاه شهید و تقدیم بیعت نامه جوق جوق ، فوج فوج ، دسته دسته گریان و نالان به این مجلس فاتحه گیری حاضر گردیده سر تا سر سلامخانه را باآن طول و عرض زیادی که دارد باندازهٔ از اجتماع خویش امتلاء میدادند که بقدر یك شبر هم از هجوم نفری جای خالی نمی ماند ، بعد از اینکه عموم عزا کنندگان بجا های خود ی نشستند یکنفر قاری قرآن کریم چند آیهٔ کریمهٔ فرقان حمید را قرائت مینمود و در ختام آن تمام حاضرین با نهایت‌خاطر های پر حزن و اندوه و با چشمهای گریان و دلهای بریان بروح پاك

اعلیحضرت شهید سعید ادعیهٔ خالصانه را نثار و مراتب آلام و جراحات قلبی خویش را با تأثر وتألم مزید ملت از سانحهٔ شهادت اعلیحضرت شاه شهید تماماً بیك زبان ، بیان و اظهار ارادتمندی و اخلاص کیشی بلانهایهٔ خود ها را بخاندان شریف و نجیب و فدائی نادری و اطاعت صمیمی و فرمان برداری مطلق بفرزند ارشد شان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه با وضعیت مخصوصی (که تحریر و تقریر از شرح آن عاجز است) تصویر می نمودند ، و فعل جانی شقی را تماماً تلعین و برین جسارتش تفرین و از حکومت خواهان قتل او و محرکین آن و اجرای سیاست بر منافقین را بالحاح و زاری تمنا میکردند تا بدست ملت سپرده شوند که عموم وکلای تمام ولایات وحکومات افغانستان بیخ و بن آنها را کنده صفحهٔ مقدسهٔ افغانستان را از وجود شان پاك گرداند ، والاحضرت صدراعظم صاحب بجواب این اظهارات قدر دانانه دیگر و همدردی و اظهارجزبات حقیق عموم ملت در هر مرتبه به پا ایستاده نطق های غرائی را ایراد می فرمودند و به تسلیت قلوب عزا کنندگان به وجه احسن می پرداختند و با تشکر نمودن از آنها اوشان را مرخص می نمودند و جمیت دیگری را بحضور اسلامیت ظهور خویش بار میدادند .

در آخر ج ، ع ، ج والاحضرت صدر اعظم صاحب دران محفل قیام فرموده نطق غرای آتی را ابراز فرمودند :

مفاد نطق والاحضرت مفخم ج ، ع ، ج صدر اعظم صاحب

برادران عزیزم !

سانحهٔ شهادت اعلیحضرت غازی محمد نادر شاه شهید برای افغانستان چنان مصیبتی است که بتوان باگریه ، غم ، فغان وناله آنرا تلافی ویا بوجه من‌الوجوه نسبت باین ضیاع المناك دل‌های حرمان منزل خود ها را تسلی بدهیم اما باید بدانیم‌که ما همه بنده هستیم ، وناگزیریم که بامر پروردگار خود و بارادهٔ آن ذات مقدسی‌که آفرینندهٔ ما وجمیع کائنات است ، شاکر وصبور باشیم ، چه گفته اند که « رضای مولی از همه اولی . »

برادران عزیزم ! منهم مانند شما یکی از برادران و خدمتگاران اعلیحضرت شاه شهید و افراد افغانستان هستم - در طول حیات اعلیحضرت شاه شهید سرا و علناً من مشاهد و ناظر اوضاع و احول شان بودم ، بخدا اعلیحضرت غازی محمد نادر شاه شهید چنان بندهٔ صالح و

مطیع اوامر ذات اقدس الهی و شریعت مطهر محمدی صلی‌الله‌علیه‌وسلم بودند ، که من نظیرش را ندیده ام، اگر بگویم که اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید بندهٔ خاص خدا و عاشق ترقی مملکت افغانستان و عالم اسلام بودند - باز هم مطابق علو نظر و افکار خدا پسندانهٔ آن شهید راه اسلامیت سخنی نه گفته ام زیرا آن پادشاه خرد مند و بصیر بالاتر از مرتبهٔ عشق و محبت به حصول مجد و سعادت این مملکت اسلامی اظهار علاقهٔ شدید ومیل مفرطی میفرمودند و همواره ورد لسان ذات همایون شان بود که « من آرزو دارم افغانستان بترقیات بلند مادی و معنوی و سعادت سر مدی نائل گردد - اگر درین راه حیات من وخاندانم از بین برود هیچ باکی نیست » .

آن پادشاه بزرگوار و شهید بر روی همین آمال مقدس خدا و خلق پسندانهٔ خود در طول حیات ذی مفخرت شان برای حصول فلاح و نجات ، و بهبود و سعادت افغانستان حیات ذی قیمت خویش را بار ها به قربانگاه حقیقت و فدویت تقدیم کردند - چون آنهمه قربانی ها و مجاهدات آن فدائی راه اسلامیت از منبع احساسات اسلامیت خواهانه و عشق ترقی افغانستان نشئت کرده بود - حضرت کردگار آنرا مقبول درگاه خود قرار داده حیات پر افتخار دوباره باوشان عطا و کرامت فرموده وجود مسعود آنها را مکرراً وسیلهٔ نجات و حصول مفخرت و راحت افغانستان قرار داد ، من یقین دارم که حضرت ایزد متعال و روحانیت رسول‌الله (ص) آن خدمات و مجاهداتی را که اعلیحضرت شاه شهید در راه مجد و علو و افتخار وطن و حصول سعادت ملت اسلام و قوام دین حضرت سید الا نام انجام داده بودند مقبول درگاه خود قرار داده آن وجود مبارك را به درجهٔ رفیعهٔ شهادت کبری (که مرتبهٔ آن بعد از انبیاء علیهم‌السلام است) نایل و مفخر گردانید .

درین عالم بجز ذات اقدس خدای قدوس باقی تمام کائنات محکوم مرگ و فنا هستند - اشخاص عاقل و آنهائیرا که خداوند خواسته است ، در طول حیات خود کوشش و مجاهدت می کنند تا بر طبق اوامر او تعالی کار های نیکی نموده - و همیشه مصدر افعالی می شوند که رضای خالق متعال و راحت مخلوق و مسلمانان در آن توام باشد - ارتحال اینطور اشخاص را ازین دار فانی مرگ نمیتوان نامید - زیرا این اشخاص با ذکر خیر و محامد و محاسن و باقیات صالحات شان زندگی جاودانی را کائی می نمایند . ازین رو نمیتوان گفت که اعلیحضرت

محمد نادرشاه شهید از دنیا رحلت کرده اند بلکه با آن همه مجاهدات و فداکاری هائیکه در راه حصول سعادت و مفخرت مملکت اسلام انجام داده و خدماتی که در راه اعلای کلمة‌الله و شرع غرای احمدی کرده اند ـ و اصلاحاتیکه در صفحات وطن خود چه مدنی و عمرانی ـ و چه ادبی و اجتماعی و عسکری و عرفانی پدید آورده اند ، زندگی با مفخرت جاودانی را تحصیل فرموده اند ، البته برای ما و شما ملت خادم نواز قدر دان افغانستان که چنان یك زمامدار خبیر و بصیر و خیر اندیش و مصلحی را فاقد شده ایم موجب بسی تأثر و اندوه و مصیبت است ـ در هر صورت باید بر امر و ارادهٔ ذات اقدس کبریائی صبور باشیم و بدرگاه اوتعالی اظهار شکران نمائیم که از آن وجود مقدس فرزند ارشد و صالحی چون اعلیحضرت محمد ظاهر شاه که از هر حیث در مزایای عالیهٔ اخلاق و دیانت پروری و عشق ترقی مملکت ـ مشابهت تامی به اعلیحضرت شاه شهید دارند ـ باقی مانده است . خداوند قدوس برکات و فضل خود را شامل حال اعلیحضرت محمد ظاهر شاه داشته ـ و ما را توفیق ارزانی فرماید که بزیر لوای این پادشاه جوان و جوان بخت با صمیمیت و اخلاص زیادی برای حصول سعادت مملکت اسلامی خود خدمت نمائیم وتماماً اوامر وهدایات شان‌را ازدل وجان بیشتر ازپیشتراطاعت نمائیم وسر ومال وجان خود را بیك امر واشاره شان نثار کنیم تا باین وسیله رضای خدا ورسول وخشنودی‌روح شاه شهید را حاصل نمائیم !

برادران ! امروز جای خیلی مسرت است که ملت قدر دان و وفا شعار افغانستان بخوبی بیدار گردیده ـ خیر و شر خود را از هم تمیز میدهند ـ دوست و دشمن خود را می شناسند . این تأثرات و اظهار غم شریکی تمام طبقات ملت عزیز نسبت بشهادت اعلیحضرت شهید ـ و سبقت و سرعت جستن شان حتی از دور ترین نقاط وطن در بیعت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه بهترین منظرهٔ یك دلی و علاقمندی و قدر شناسی ملت وفادار افغانستان را بدنیا اعلام میدارد .

من در صفحات شمالی مملکت باندازهٔ صمیمیت ، صداقت ، وفا ، قدردانی و خلوصیت عامهٔ ملت را نسبت بحکومت اعلیحضرت غازی محمد نادر شاه شهید دیدم ـ که الفاظی برای تعبیر و تفسیر آن نمی یابم .

حتی مهاجرینیکه در آن سامان متمکن گردیده اند ـ و اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید را چون اهالی افغانستان نمی شناختند بمحض استماع خبرشهادت آن پادشاه بزرگوار در عالم اضطراب واندوه اندر شده ناله ها و فغان ها می کردند و باپك احساسات مملو از صمیمیت به اعلیحضرت

محمد ظاهر شاه فرزند والاگهر آن شاه شهید مانند سائر اهالی وفا شعار آنسمت و سائر نقاط افغانستان اظهار اطاعت می نمودند خداوند این وضع را که موجب سعادت و حصول ترقی و مجد مملکت است ، از ملت افغانستان نگیرد و قلوب اهالی آنرا به نور ایمان و حس و حدت فکر و عمل که باعث فلاح و نجاح است ، روشن و منور نماید . (فریاد و غلغلهٔ عمومی . آمین)

بار خدایا ! اگر به نثار جان و هستی ما رضای تو وسعادت مملکت اسلامی افغانستان حاصل میشود مارا به این مزیت نایل گردانی - بار الاها ! تو حیات افغانستان را که امروز چشم و چراغ عالم اسلام است ، از اضمحلال و دستبرد دشمنان شرف و عزت افغانستان مامون و مصئون و ملتش را تقویت و حمایت فرمائی - و مارا تحت ظل اعلیحضرت محمد ظاهر شاه توفیق ارزانی نمائی تادر راه حفظ مجد مملکت وشعائر اسلامی - جان و مال خود را مانند اعلیحضرت شاه شهید ایثار کرده - رضای ترا به کف آریم .

پروردگارا ! تومنافقان و بدخواه هائی را که راحت و امنیت و سعادت این مملکت اسلام خار چشم شان گردیده - به غضب خود گرفتار نمائی - وشاد کام نسازی - (عموم : آمین)

خدایا ! - بعظمت وجبروت خویش و روحانیت پاک صاحب‌لولاک و پیشوایان دین و بروحانیت محمدنادرشاه شهید (که درراه رضاجوئی تو وقوام شریعت محمدی صلی‌الله علیه‌وسلم ، حیات خود را نثار نمود) حافظ و ناصر این مملکت اسلامی بوده ، ومسلمین را به سعادت و راحت سرمدی نایل گردانی . (آمین) راجع به جانی شقی که درخواست مجازات آنرا می نمائید - من بشما توصیه می کنیم - که شدید ترین مجازات ها برای دشمنان راحت و سعادت شماهمین است که اتحاد واتفاق خود را از دست نداده در راه اعلای کلمه‌الله وترقی مملکت خود بکوشید - و روح اعلیحضرت غازی محمد نادر شاه شهید را که ناظر احوال و اوضاع شماست با مزید اتفاق واتحاد ملی خوشنود نمائید . مفسدین باچنین اقدام های سوء خائنانه میخواهند هرج ومرجی درافغانستان تولیدوملت قدردان وقدرشناس آنرا بدنام نمایند - وافکار بد خواهانهٔ خویش را ازپیش ببرند اما الحمدلله ملت افغانستان ملت زنده وباناموس است ، وعلی‌الرغم آرزوی بدخواهان خود بطرف ترقی و حصول مجد ملی خود پیش میرود - امروزمن باجرئت اظهار می‌نمایم که ملت غیور افغانستان باوضاعی که نسبت به فقدان پاد شاه غم خوار خویش بروز دادند به دنیا ثابت ساختند که این ملت ملت زنده و وفا شعار است ، ودسیسه کاری اشخاص مفسد وفتنه انگیز هرگز نمیتواند به بنیان وحدت واتفاق ملی‌شان لطمهٔ وارد کنند - من ازخداوند مزید توفیق تشئید اتحاد واتفاق

ملی را به عموم طبقات ملت افغانستان خواسته و بشما توصیه مینمایم که راز موفقیت و کامیابی دروحدت واتفاق ملی است - بایدتمام شما ملت باین دستور مهم زندگانی ملتفت بوده - در مزید تحکیم وحدت ملی خود بکوشید وهمین وضع شما کافیست که دشمنان سعادت و راحت تان را مایوس ومنفعل ومعدوم نماید .

درخاتمه ازین مراتب غمشریکی واظهارهمدردی وخلوصیت شما وکلاء ومعاریف واعزه، علماء مشایخ سادات و عموم ملت قدردان افغانستان که درین سانحهٔ المناك با صمیمیت زیادی شرکت نمودید، ازته دل تشکر نموده ، ازخداوند متعال به پیروی شرع غرای محمدی تحت ظل اعلیحضرت محمد ظاهرشاه سلامتی وحیات شمارا توام باسعادت و راحت میخواهم ، خداوند افغانستان عزیز ماوشما را زنده وقرین راحت و سعادت بدارد - باکی نیست اگر ماوشما به مقتضای وظایف دینی واجتماعی خویش حیات وهستی خود هارا در راه حفظ شئونات ومجد آن مانند شاه شهید نثار میکنیم درحقیقت مرگ واقعی ما وشما (خدا نخواسته) وقتی است (قول اعلیحضرت شاه شهید که در موقع فاتحه گیری والاحضرت محمد عزیز خان شهید می فرمودند) که ضعف و فتوری درحیات ملی پدید آید ، خدا این روح وحدت و یگانگی را که خوش بختانه در بین ملت عزیز تولید شده — همیشه داشته و بما توفیق دهد که در تقویهٔ حیات ملی خود خون های خود را بریزیم وآن راحفظ نمائیم و در حقیقت حیات جاودانی همین است که در راه خدمت مملکت اسلامی خود بمیریم و تحصیل نام نیك و مفخرت نمائیم .

تلگرام اعلیحضرت جارج شاه انگلستان

بعنوان اعلیحضرت محمد ظاهر خان

نسبت بخبر مسرت آمیز تاج پوشی اعلیحضرت شما بحیث پادشاه افغانستان می خواهم تبریکات صمیمانه وخواهشات نیك پرحرارت خود را برای خوش بختی سلطنت اعلیحضرت شما و سعادت مملکت و ملت تان تحت حکمرانی و رهنمائی شما تقدیم بنمایم آرزوی قلبی من است که مناسبات نیك و دوستانهٔ که خوشبختانه بین حکومتین ما موجود است به تائیدات مفیدهٔ اعلیحضرت شما نگاهداری و تشئید خواهد شد . « جارج آر . آی »

تلگرام جوابیهٔ اعلیحضرت محمد ظاهر خان

بعنوان اعلیحضرت جارج شاه انگلستان

از تبریکات پر حرارت و خواهشات نیك آن اعلیحضرت که راجع به جلوس ما بر تخت شاهی افغانستان فرستاده اند کمال تشکر داشته احساسات نیك وصمیمانهٔ خود مارا نسبت سعادت شخصی اعلیحضرت ومملکت شان ابرازودر عین حال آرزو هائی را که برای تائید وبرقراری مناسبات موجودهٔ بین الدولتین میپرورانیم بآن اعلیحضرت اظهار می نمایم. « محمد ظاهر پادشاه افغانستان »

تعزیت وتبریك نامهٔ انجمن ادبی کابل

بحضور اعلحضرت جوان بخت افغانستان

هوالقدیر

اعلیحضرتا !

اجازه بفرمائید کلمات آشفتهٔ چندی حاکی از ارادات و تأثر ، مملو از صداقت و سوز و گداز هایی خود ها را به نسبت این سانحهٔ درد آلود و شهادت و فقدان اسفناك و تالم انگیز تاجدار نامور و معارف پرور خویش بآستان اقدس همایونی بعرض رسانیم .

اعلیحضرتا ! واقعهٔ روح گداز شهادت و ضیاع المناك آن حکمدار شهید سعید و آن شهریار غم خوار ما از آن تلفات جبران ناپذیر و تحمل فرسائی است که از آن نه تنها امروز ما و ابنای این سر زمین ، بل همهٔ عالم اسلام و شرق دچار یك عالم حزن وتاثرات رقت افزائی گردیده و در ورطهٔ چنان یك کدورت و تاثرات جانگدازی فرورفته اند که بیان آن از دائرهٔ اقتدار خامهٔ شکسته و تا توان ما بیرون است وما آن را جز اینکه بشأمت طالع واقبال ناساز گار خود حمل نمائیم چیز دیگری نمیتوان گفت .

اعلیحضرتا ! هرچند یکه مرگ حق است و کائنات از ذره تا خورشید ، از جماد تا انسان درین ساحهٔ پر از نشیب و فراز گیتی ، درین هامون اسرار آلود زندگانی ؛ درین محنت کدهٔ پر آشوب روزگار همگی به اقتضای تقدیر لم یزلی محکوم فنا وزوال بوده وکس را ازان امانی نیست ، ولی خوشابحال چنان اشخاص که مانند اعلیحضرت شهید سعید بانام نیك و یك جهان سعادت و استراحت و جدان ، این جهان فانی را وداع گفته و تذکار نیکی از خود تا ابد بیادگار بماند .

اعلیحضرتا ! هرچندیکه آن شهید راه وطن از فقدان خویش مارا یتیم ساخت خود رفت وما را با ناله ها وضجه های جهان‌سوز درین دنیای پراندوه بیکس گذاشت اگر درین قضیهٔ

اسف آور بجای قطرات شور اشك ، سیل گلگون خون از دیده روان شود و بجای ناله دود سیاه متراکم ازسوزش سینه بیرون آید باز هم صدم حصهٔ جان بازیها ، خدمات وفدا کاری هائی را که به نسبت اعتلای نام و شئونات ملی در راه نجات ورفاهیت ما کرده بود نمی تواند تلافی نماید ، پس جزاینکه بر مدفن مقدس آن تاجدار مظلوم فریاد و شیون نموده بگوئیم : ای تمثال شرف و تقدس جاوید ای ساکن عالم قدسیت ! ای هم نشین ملائکه و مقر بین‌الهی ای محشور عالم ملکوتی ! ای شهید راه وفا ! ای روح مخلد و فنا ناپذیر ! هر چند که مقبرهٔ مقدس تو درعالم مادی قرار گرفته باشد لاکن بهترین مکانی را در عالم علیین و اعماق قلوب حسرت زدهٔ ما احراز کرده است و اسم « نادر » تو اوراق برجسته تاریخ شرف و شان ما را برای همیشه مزین ساخته و در آن تا ابد مخلد و جاوید خواهد ماند و این ملت و ابنای وطن هیچگاه آن قائد شهید خود را فراموش نخواهند کرد و تنها چیزیکه در بین این همه تراکم اندوه و کلفت در بحبوحهٔ این همه تأثر و صدمات خاطر های غمدیده را تسلی بخشا گردیده ، مایهٔ مسرت مارا فراهم نموده است و ما را بآمال و آرزو های نوینی بشارت میدهد وجود ذیجود خلف‌الرشید آن تاجدار شهید (اعنی ذات خجسته صفات اعلیحضرت شهریاری شما است) که امروز بجای آن بانی مجد و شان و شوکت افغانیان ؛ اریکه آرای سلطنت شاهی این خطه گردیده اید و خدا شاهد است که هردم تشرف بدیدار اعلیحضرت وسیلهٔ ضیاء دیدهٔ رمد رسیده گردیده و بمسرت و تشفی قلوب افسرده و ناتوان ما می افزاید .

اعلیحضرتا ! شما که یگانه فرزند رشید و خلف‌الصدق آن شهریار خلد آشیانید امید ها و آمالی راکه ما خدام صمیمی در دل خود می پرورانیده‌ایم امروز مرجع آن آرزو های خود ذات همایون اعلیحضرت شما را می دانیم .

درخاتمه از درگاه احدیت و ایزد توانای خودتسلیت و صبر جمیل برای دودمان جلیل‌الشان شاهی و بازماندگان آن شهید راه وطن خواستگار گردیده‌طول عمر و شعشعهٔ روز افزون‌اقبال اعلیحضرت شما را با توفیق خدمت برای خود و کافهٔ خدمتگذاران این سرزمین تمنا و استرحام می نمائیم .

مراثی اعلیحضرت شهید رضوان آرامگاه

وتهنیت جلوس مبارك اعلیحضرت محمد ظاهر خان شاه افغانستان

از طبع جناب قاری عبدالله خان

نظر بند عقل است اهل نظر را — چگویم حوادثگهٔ خیر و شر را

خرد مهره اش ششدر حیرت آمد — شگفت آوریهای دار دو در را

زنیرنگ دهر مشبد میرسید — که بس عبرت افزاست اهل بصر را

به پیش خرد پرده های عجائب — کشد سینمایش فریب نظر را

بیکدم دوصد پرده بیرون برآرد — که مانا نباشد یکی مرد کر را

گهی جنگ جوید گهی صلح سازد — بآن خوی ماند بت فتنه گر را

گه از مژدهٔ میکند دلنوازی — که از وقعهٔ میگدازد جگر را

درخت کهن سالی از پا در آرد — بنوخیز نخلی به بخشد ثمر را

سمومش نماید چوآتش فشانی — بسوزد بیکباری کی خشك وتر را

نسیمش چوگاهی کند جانفزائی — برو یابد از شعله گلهای تر را

گه از سیل طوفان کند موج خیزی — که لرزاند از بیم کوه و کمر را

گهٔ از ابر رحمت کند آبیاری — که از خاك و خاره کشد سبزه سر را

گهی می شود سرمهٔ چشم بینا — گهی پنبه افزون کند گوش کر را

گه از خنجر تیر زهر آب داده — زهم میدرد لخت لخت جگر را

گه از مرهم نافع سود مندی — مداوا کند زخم پر از خطر را

گهی برشهی چون پدر غمکساری — دهد موقعی تا کس بی پدر را

گهی از تدراك کند چاره ساری — بتخت پدر بر نشاند پسر را

جهان و همین حرف سود و زیانی — که توام نمودند نفع و ضرر را

درین خوان الوان همین نوش نیشست — غم و فرحت آمد زپی یکدگر را

صفائی کدورت کدربی صفا نیست — عیار سخن گیر شام و سحر را

سروری اگر میکند دلکشائی — همی بجوش آورد مغز سر را

بهائی ندارد متاع غرورش — ولیکن فریبنده آمد نظر را

حیات ابد ریغ از عقب مرگ دارد — بره آخر آمیزش است این شکر را

بهاران اگر حله بندی نماید — زمستان هم افسرده سازد شجر را

خلائق حروف از کتاب حوادث — پذیر است هر حرف زیر و زبر را

تغیر پذیرند این روشنان هم — کسوف و خسوفی است شمس وقمر را
اگر وحشت افزای این شام تیره است — وگر دلگشائی است باد سحر را
گر از عیش خندان و راز درد نالان — نمودند از ینگونه نوع بشر را
اگر دلدهی مینماید امیدی — وگر بشکنند نا امیدی کمر را
بسوك و سرور اندوه و شادمانی — بود حکم جاری قضا و قدر را
کواکب درین اختیاری ندارند — چه تهمت نه بندیم دور قمر را
غلط زور و زرچارهٔ هر چه گویند — که بیچاره سازد قضا زور و زر را
مصیبت دل عالمی آب میکرد — کشایش نبودی گر از پی خبر را
کدامین مصیبت که از درد جانکاه — حدیث غمش پاره سازد جگر را
کدامین مصیبت که از اشك خونین — کند دجله زا چشمهٔ چشم تر را
کدامین مصیبت که گر اب کشایم — نفس در رگ جان زند نیشتر را
کدامین مصیبت گرو آب میشد — اگر دل همی بود چرخ ما حجر را
کدامین مصیبت که دردش نموده است — کنون مطرب بزم ما نوحه گر را
کدامین مصیبت که ازمرگ شاهی — جهان شد سیه در نظر دیده ور را
شهٔ نادر ما که دوران نیارد — چنان شاه دانای نیکو سیر را
شهی کز نخستین رهٔ خیر پوئید — از آغاز دانست چون خیر و شر را
فرامش نسازد زمان تازمان است — فتوحات آن خسرو نا جور را
هنوز از تل و مکل آثار فتحش — بگوش جهان میرساند خبر را
ز اصلاح او در امور نظامی — کشوده است تاریخ باب دگر را
نجات وطن را کمر بست نه مه — جدا گشته یکبارگی خواب خور را
زتدبیر والا واز رأی صائب — بشد ریشه کن مادهٔ شور و شر را
چو فکرش باآبادی مملکت شد — نماند ازخرابی بکشور اثر را
ز معماری رای عمران پسندش — عمارت بهر سو برافراخت سر را
ره سخت یك ماه بلخ از درازی — که سودی سم مرکب رهگذر را
دو منزل شد اکنون چوهموار نمود — چنین راه دشوار بی پا و سر را
وطن راحت چار سالش نیابد — قیاس ار کند دوره های دگر را
رسانید ناگه بعز شهادت — چنین مهربان خسرو دادگر را
بوقتیکه کردی باطفال مکتب — صدا را و انعام بیش از پدر را
خباثت سرشتی که از بس رذائل — بخود برکشوده است راه سقر را

نه تنها شهید آن شهٔ نام ور شد — که از پیکر ما فگندند سر را
چرا ایشیا طالع خوش ندارد — که زود از کف خویش داد این گهر را
چرا اینچنین فتنه زائی نماید — نداند زمانه مگر خیر و شر را
نگویم که آئینه خست از طپانچه — که آئینه هرگز نه بیند کدر را
نظر از جهان بست شاه یگانه — که سازد بفردوس اعلی مقر را
شهیدان بنزد خدا زنده باشند — کتاب الهی رساند این خبر را
دران فتنه زا وقعهٔ سخت هائل — که بگداختی زهرهٔ شیر نر را
درآندم کز اندوه بسیار گم شد — رهٔ چاره اندیشهٔ چاره گر را
وزیر شجاعت نشان شاه محمود — که پیمان باوهست فتح و ظفر را
روان داد باپور شه دست بیعت — بشاهی گزید آن مبارك اثر را
به تبعش ازان پس نظامی و ملکی — سبق جسته در بیعتش یکدگر را
سپردند از روی صدق وارادت — به شاه جوان تخت و تاج پدر را
سر خاندان صدر اعظم که گیرد — ازو مملکت رونق کر و فر را
دران موقع تنگ بسیار نازك — که دشوار می آمد اهل نظر را
ز یك ماهه ره دور بیعت فرستاد — به بسیار زودی شه دادگر را
ز هر چار سمت ممالك رساندند — رعایا مکاتیب بیعت اثر را
دول تلگرافی تسلی پیامند — نشد حاجتی طائر نامه بر را
جلوس همایون شاه جوان بخت — ز دلها برون کرد و هم خطر را
ندانم عزایا تهانی سرایم — بسوك و سرور این شهٔ تاجور را
ولی خامه سوی دعا میل دارد — که شاید دعا رام سازد اثر را
خدا یا ز فضل تو توفیق خواهیم — که جز حق نپوئیم راه دگر را
تو توفیق بخشا تو تائید فرما — به بهبود ملك این شه نامور را
تو از حضرت فضل خود رهبری کن — که روشن کند رسم و راه پدر را
نهال برومند شاه شهید است — ازو چشم داریم نیکو ثمر را
پدر گر ز شاهی کنون دست برداشت — مبارك کن این پادشاهی پسر را

شه آمد سپر (۱) از برای رعیت
خدا یا تو محکم بدار این سپر را

---

(۱) تلمیح است بلفظ (جنه) بمعنی سپر درحدیث شریف که : عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله ومن یطع الامیر فقد اطاعنی ومن یعص الامیر فقد عصانی وانما الامام (جنه) یقاتل من ورائه و یتقی به فان امر بتقوی الله و عدل فان له بذلك اجر وان قال بغیره فان علیه منه . متفق علیه (مشکوة) باب الامامة .

مسدس

ازطبع جناب میرغلام حضرت خان (شایق)

چرا به گوش دلم نالهٔ حزین آید چرا ز سینه مرا آه آتشین آید
چرا بچشم من این مملکت غمین آید چرا هوا و فضا در نظر چنین آید
هوای بیرق شاهی چرا دگرگون است
ترنگ ساعت مینار ناله مضمون است

زغصه داغ دل شیخ وشاب شد افسوس جهان بآتش حسرت کباب شد افسوس
چرا که خانهٔ ملت خراب شد افسوس به زیر خاك سر آفتاب شد افسوس
بروی ناجیٔ افغان زدند گلهٔ کین
هزارغوطه بخون خورد تخت وتاج ونگین

ببار خون دل از دیده ای قلم امروز بداغ سینه بکن صفحه را رقم امروز
بنه بساحهٔ ماتم دگر قدم امروز که پهن گشته بهرجا گلیم غم امروز
به خاك و خون پدر تاجدار ما غلطید
به ضرب گله شهٔ نامدار ما غلطید

روا بود که بنالم به ناله های حزین هزار بار سر خویش را زنم به زمین
که هست کوه وبیابان ودشت ودر غمگین خموش گشت عزیزان چراغ ملت و دین
تمام عالم اسلام بی پدر شد حیف
محیط ما همه گی خوار ودربدر شد حیف

چسود اگر همه از چشم ما ببارد خون دعای ما به اجابت نمی شود مقرون
به ناسپاسی ما طعنه میزند گردون به تیره بختی ما گریه میکند مضمون
که قدر خدمت مولای خود ندانستیم
به قیمت در یکتای خود ندانستیم

نداشت نهضت ما را فلك روا داری　　نبود بخت وطن را هوای بیداری
ندانم از که بدانیم این ستم گاری　　مگر سپهر ندارد به ما سر یاری

ز دست دامن اقبال را یگان دادیم
به پیش غیر ز نادانی امتحان دادیم

اگرچه رحلت آن نادر جهان وفا　　نمود بر سر ملت قیامتی بر پا
رسید پرتو لطفی ز عالم بالا　　که شکر آن نتوانیم تا به حشر ادا

بنا سپاسیء جاهل خدای ما نگرفت
خدای قادر مشکلکشای ما نگرفت

نهال نورس باغ امید شاه شهید　　که نور سلطنت از روی شان همی تابید
به تاج پوشیء او مادر وطن بالید　　جبین بپای وی اقبال همچو من سائید

بیا که تهنیت اکنون بدوستان گویم
دعای دولت این شاه نو جوان گویم

همیشه تا که بود عزت سخن افزون　　همیشه تا که بود لفظ پیکر مضمون
همیشه تا که براید دراز عدن بیرون　　همیشه تا که بود نظم شایق موزون

زند بنام خوشت سکهٔ نشاط زمان
که ظاهراست جلوس تواز (رگ افغان)
۱۳۰۲

ترجیع بند

از طبع جناب قاری عبدالله خان

آرامی جان ناتوان رفت　　آوخ که ز دست ما عنان رفت
کرد است بنای صبر ویران　　سیلی که زچشم خونفشان رفت
شد صبر وقرار و داغ برجاست　　ماند آتش ولیك كاروان رفت
ما بخته امید سود در دل　　وز دور فلك بما زیان رفت
می شد دل سنگ پاره پاره　　زین جور بما کز آسمان رفت

سر منزل مرگ طرفه راهی است — خوابیده بجاده اش توان رفت
مانده است وطن چو جسم بیجان — در پیکرش آنکه بود جان رفت
از غم قد ما خمید کمانه — چون تیر ز خانهٔ کمان رفت
چندان به سریر پادشاهی — ننشسته و زود از میان رفت
آن صاحب خانهٔ وطن حیف — زود از چه برنگ میهمان رفت

آن شاه که شد شهید اکبر
خود رفت و گذاشت ملك ولشکر

دردا که زمانه را وفا نیست — با هیچکسی دلش صفا نیست
با شاه و گدا فریب ورزد — یکذره بچشم او حیا نیست
خلق حسن و سلوك نیکو — در مشرب او مگر روا نیست
با خلق خدای بد سلوکی — می ورزد و ترسش از خدا نیست
یکروز ندیده ام که بر خلق — از گردش او دوصد بلا نیست
عالم ز جفای او زبون است — جور و ستمش همین به ما نیست
کس نیست به این بلا بگوید — اینها که تو میکنی روا نیست
هر جا ز تو محشریست بر پا — عالم همه دشت کربلا نیست
ای مرگ علاجت از که جوئیم — در پیش طبیب این دوا نیست
بیرق نبود بلند امروز — گویا شهٔ ما بدل کشا نیست

آن شاه که شد شهید اکبر
خود رفت و گذاشت ملك ولشکر

افسرده چمن ز مهرگان است — گل رفته که این چنین خزان است
نی در چمن است سایهٔ بید — نی رونق باغ و بوستان است
گوئی که صدای شرشر آب — آواز حزین نوحه خوان است
زین سانکه به چشم تر نشسته — شبنم بعزای مهرگان است
بنشسته به ماتم گلستان — سنبل که پریش و موکنان است
چون برگ کنون دل صنوبر — در لرزه ز صرصر خزان است

رنگ ازرخ عالمی پریده طورد گری کنون خزان است
بینید که ؟ کوچ کرده یاران نالان جرس بکار وان است
گل قافله بسته از گلستان پاشاه شهید هم روان است

آن شاه که شد شهید اکبر
خود رفت و گذاشت ملك و لشکر

ای تودهٔ خاك محنت آباد داغم ز تو خاك بر سرت باد
دلگیری و تنگ همچو محبس ای غمکدهٔ خراب آباد
در ساحهٔ تو سراغ کردیم کم یافته ایم خاطر شاد
با آنکه ترا عزیز دارند خصمی تو چرا ؟ بآدمی زاد
بستانیش از چه جان شیرین هرکس که تراشده است فرهاد
تکلیف تو بیش و راحتت کم ای سخت جفای سست بنیاد
افسون تو چشم بند عاقل نیرنك تو پای بند آزاد
اینهم زفریب تست کآیند در چشم خرابهٔ توآباد
در حبس تووای ماندهٔ تا چند بندد دل تنك راه فریاد
آن غم کەزمرك شاەرفته است بر ما دل سنك هم مبیناد
درلرزه دل است چون زمین لرز کان کاخ بلند ملك افتاد

آن شاه که شد شهید اکبر
خود رفت گذاشت ملك و لشکر

درگوش همین‌صدای گریه‌است دل‌خسته زهای های گریه است
یاران تو ستاده باش دیگر کاندر سرما هوای گریه است
بکشود هزار عقدهٔ اشك انده که گرهکشای گریه است
یکدم نکنند سر شکش آرام چشم ترما برای گریه است
گوشیه زما بمردم چشم از دیده براکه جای گریه است
غم راه گلو گرفته زود آی ای خون جگر بنای گریه است
مژگان ترم بچشم مردم هم لشکرو هم لوای گریه است

امروز چرا بر رکاب شاه — موزیکهٔ از صدای گریه است

غلطید بسر سرشک ماتم — امروز روش بپای گریه است

شه رفت و سپه یتیم گردید — گریم ازان که جای گریه است

آنشاه که شد شهید اکبر

خودرفت وگذاشت ملك لشکر

گلگون کفن است شاه غازی — با گریه بود بخون طرازی

دردا که زمانه سینه اش خست — هر چند که داشت دلنوازی

یکباره زتخت و تاج بگذشت — بگرفت طریق بینیازی

خود رفت و گذاشت عالمی را — در ماتم خود بجان گدازی

در راه ترقی وطن کرد — اینگونه بخون خویش بازی

او گشت شهید ومشك خونش — از گفت پیمبر حجازی

سر بهر وطن بداد نگذاشت — از دست طریق چاره سازی

اندر غم او بسوز بسیار — ماو دل و طرح نوحه سازی

تا چند جنایت ای زمانه — دامان تو کی شود نمازی

کردی تو بجرأت و جسارت — ناکاه شهید شاه غازی

آن شاه که شد شهید اکبر

خود رفت و گذاشت ماك و لشکر

ای مام وطن بیا بگرئیم — بر طالع نارسا بگرئیم

در راه ترقی تو سر داد — بر این شهٔ باوفا بگرئیم

فرزند رشید نادرت رفت — سخت آمده ماجرا بگرئیم

در ماتم او جدا بنالیم — بر طالع خود جدا بگرئیم

دل مرده ز خنده های بیجا — یك چند بیا بجا بگرئیم

هر چند که غم گلوگرفته — تا هست کمی صدا بگرئیم

بر محنت شرق نوحه داریم — بر ماتم ایشیا بگرئیم

ما و تو درین غم جهانسوز | با هم شده همنوا بگرئیم
تا راه جنازه آب پاشی | گردد ز سر شك ما بگرئیم
خود رفت وگذاشته است ما را | بی چاره و بینوا بگرئیم

آن شاه که شد شهید اکبر
خود رفت وگذاشت ملك و لشکر

وله قطعه تاریخ

تا کسی کشت شاه غازی را | آخر ظهر نوزدهم ز رجب
سال تاریخ زد رقم خامه | (به چهارشنبه شانزدهٔ عقرب) (۱)

ترکیب بند

از طبع جناب مستغنی

آه این چه ماتم است که عالم بحزن نشست | باز از شفق بخون فلك نیلگون نشست
پیر و جوان نمود ببر جامهٔ سیاه | این قوم برگلیم غم ایوای چون نشست
برگشت بخت ملت افغان چه شد چرا | نقش مراد اهل وطن واژگون نشست
تا روز مرگ محو ز خاطر نمیشود | داغ غمی که بر دل زار وزبون نشست
از دست ناله کوه گران از کمر فتاد | فرهاد رفت و در غم او بیستون نشست
شور و فغان ملت افغان بلند شد | نتوان چومن دوباره بصبر وسکون نشست
این قوم را چه شد که بیکباره این چنین | بر خاك پست تیره ز اقبال دون نشست

گوئی مگر که نادر افغان شهید شد
آن حق پرست شاه مسلمان شهید شد

از قتل شاه ملك بود اشکبار چشم | از گریه گشته است چو ابر بهار چشم
زین درد جانگداز بود داغدار دل | خون ریخت زین بلیه مرا درکنار چشم
بیدرد اشك چیست که ریزی بماتمش | از روی مردمی همه دم خون بیار چشم

---

(۱) مصرع آخر کامل تاریخ شمسی سال شهادت است (۱۳۱۲) وچون میمی بلفظ شانزده الحاق نموده و شانزدهم خوانده شود (۱۳۵۲) تاریخ قمری سال شهادت بر می آید .

آن بحرجود خفت که تادرکنار خاك — گرد است هرکنارزوان جویبار چشم
در خون نشاندتا فلك آن آفتاب ملك — گردیده همچو شامم ازین دردتار چشم
آن رتبه اش دهی که شهیدان بدررا — دارم چنین زلطف توای کردگار چشم
آن کورباطنی که شداین قتل را سبب — ای کاش بودی ازازلش پرده دار چشم

زین درد خون شده است مرا درکنار دل
گردیده زین جفا و ستم بیقرار دل

شد خاك برسرم زغم تاجدار ملك — شاه بلند مرتبهٔ نامدار ملك
آن شاه باوقار که رای زرین او — معمار این دیار شد و آبیار ملك
گردید سر بسر همه آبادی وطن — تا در کفش نهاد قضا اختیار ملك
زانسان نزاده مادر گیتی یکی پسر — نادر بود مثال چنان شهسوار ملك
او رفت و ملتی از غم او بیقرار ماند — زوبوده است راحت قوم و قرار ملك
آمده بروی کاروطن آب و رنگ ازو — او بود آبروی وطن اعتبار ملك
تدبیر او نشاند چنان انقلاب را — کز وی فتاد زلزله در کوهسار ملك

شاهی چنان سزاست برای چنین وطن
بی او خراب وخاك بسر شد ببین وطن

رفتی بخاك و شد ز غمت خاکدان وطن — آگاه نیست بیتو زسودو زیان وطن
گردیده است بیتو خراب آنچنان که خلق — باور نمیکنند که باشد همان وطن
آخر ترا که گفت که تنها بروز ملك — در خون ز درد و داغ فراقت بمان وطن
کردی پی نجات وطن ترك زندگی — بی سر چرا گذاشتهٔ این زمان وطن
بودی تو جان ملت و روح و روان ملك — دایم ترا عزیز شمردی چو جان وطن
گلزار شد بعصر تو این کهنه خاکدان — هرگز ندیده بود چنین باغبان وطن
گشتی شهید راه وطن صدهزار حیف — یارب شود بکام دل دوستان وطن

افغان ز دوری تو سیه پوش گشته است
با شور و آه ناله هم آغوش گشته است

رفتی واهل ملك ز غم خوار ساختی — قصر شکوه قوم نگونسار ساختی
رفتی که باد جنت فردوس جای تو — کاین مملکت چو جنت و گلزارساختی

رفتی و ساختی ز غمت مملکت خراب   کار تمام ملك بیکبار ساختی
رفتی وساختی دلت از رنج وغم خلاص   ما را بدرد و رنج گرفتار ساختی
خود را ز بار غصه سبکدوش کردهٔ   غمهای دهر بر دل ما بار ساختی
رفتی و از شکنجهٔ جانکاه زندگی   ملت تمام خسته و بیمار ساختی
بودی عزیز ملت و اقبال مملکت   اقبال ما چرا همه ادبار ساختی

رفتی چو گل ز گلشن وگل بیقرار ماند
ما را چو لاله داغ غمت در کنار ماند

ای چرخ فتنه تیغ ستم آختی چرا   ای بد قمار نرد دغا باختی چرا
شمشیر کین بشاه دلاور کشیدهٔ   چون سایه اش بخاك رهانداختی چرا
ای کشته بیخبر پدر تاجدار ما   این قوم را یتیم چرا ساختی چرا
در ماتم شهید سعید وطن چو شمع   دلهای جمع عمزده بگداختی چرا
یغما قرار و صبر نمودی ازین وآن   تر کانه بر دیار وطن تاختی چرا
بیدرد چند بار وطن ساختی خراب   باز ازبرای کین علم افراختی چرا
زین غم نصیب قوم که گوید باآن شهید   رفتی بحال قوم نپرداختی چرا

گشتی ز حال ملك چرا بیخبر بگو
زینگونه غافل از چه نمودی سفر بگو

ای چرخ دون زجورتودل را الم رسید   باری برای دیدهٔ خونبار نم رسید
شادی نصیب ما نشد ابوای در جهان   قسمت برای این دل ناشاد غم رسید
بود آرزوی ما که بما شهد میرسد   اما ز دور گردش افلاك سم رسید
زخمی بما ز مرگ عزیزی رسیده بود   زخمی چنین دو باره با هل ستم رسید
تا ای سپهر سفله کمانی کشیدهٔ   تیر غم تو بردل ما دمبدم رسید
اضداد را نگر که بهم جمع گشته اند   شادی و غم بمملکت ما بهم رسید
از قتل شهریار بما گر رسیده غم   شادی زتاج پوشی شهزاده هم رسید

کردی بزیر خاك نهان تاجدار قوم
شاه شهید با شرف نامدار قوم

چشمم زدردو داغ وفاتش پر آب شد | دل گفت آه آه که ملت خراب شد
ای چرخ دون بداغ دگر سوختی مرا | بردار ز آتش این دل پرخون کباب شد
چون برملا شهید شد آن شهریار ملك | بدخواه قوم گفت که باز انقلاب شد
این امن و عافیت همه از دست رفته بود | آخر دعای اهل وطن مستجاب شد
ادبار شام غم همه کشور گرفته بود | گز شرق بخت صبح دمید آفتاب شد
چون از نظر نهفت شه آن چهر نازنین | از غیب شاه ظاهر مقبل خطاب شد
الطاف کردگار باین قوم ظاهر است | کاندر چنین بلیه فزون از حساب شد

تاریخ این وقوع چنینم رسید قوم
از شام تار صبح منور بدید قوم
۲ ۱ ۳ ۱

گر رفت شاه ملك ازو یادگار ماند | از وی نشان نیك بملك و دیار ماند
او رفت در غمش همه باچشم اشکبار | خون شد دل و جگر زغمش داغدار ماند
گرشاه شد شهید بملك و دیار ازو | پور نجیب با شرف با وقار ماند
با فال نیك و بخت بتخت شهی نشست | نقش تسلی بدل بیقرار ماند
صدر معظم آنکه زشاه زمان بما | بهر علاج جان غمین فگار ماند
دیگر وزیر حرب جهان حیا و خلق | بهر تسلی دل ریش نزار ماند
آن نامدار شاه ولی خان که در وطن | کردار های عمده از و بیشمار ماند

ملت تمام خوشدل ازین و ازان همه
کوشند بهر خدمت هر یك بجان همه

بی او تسلی دل بیمار ظاهر است | مرهم گذار خاطر افگار ظاهر است
بی دیدن جمال تو ای چشم مردمی | منظور این دو دیدهٔ خونبار ظاهر است
بلبل که روی گل شود از دیده اش نهان | دل بستنش بگلبن گلزار ظاهر است
بیدل شد از فراق گوای شهریار قوم | در این گروه دلشده دلدار ظاهر است
پنهان اگر زدیدهٔ ملت عدی چرا | گویند خلق شاه جهاندار ظاهر است

رفتی و بهر ملت بیمارت ای طبیب درمان درد و رنج و پرستار ظاهر است
در ماتم تو ناله و آه است کار ما خود کار اهل ماتم و کردار ظاهر است

بی شهریار عشوهٔ دولت که میخورد
ظاهر بگو بمن غم ملت که میخورد

ای شهریار ملك خدا یار و یاورت تا هست دور چرخ بود تاج بر سرت
خواهم ز کردگار جهان تا دم حیات بر فرق مخلصان چو هما سایه گسترت
بادت همیشه بخت و سعادت کمین رهی باشد هماره عزت و اقبال چاکرت
قائم نیم بکشور افغان که سرتر است بخشد خدای ملك ازین هم فزون ترت
بر هر چه عزم و قصد نمائی ز کار ملك اندر زمان دهد کرم و لطف داورت
سیاره تا گهی بحضیض و گهی باوج تابان همان ز برج شرف باد اخترت
بخشید کردگار ز فضل عمیم خویش بر زورق شکسته این ملك لنگرت

ملك و دیار جمله به فرمان بود ترا
ملت ز روی صدق ثنا خوان بود ترا

یاران چه شد که مرثیه تکرار میکنم ظاهر بود که درد دل اظهار می کنم
هر حرف را بخون جگر می کنم رقم شرح و بیان این دل افگار می کنم
این درد تا به مردم دانا عیان کنم دایم حدیث دیدهٔ خون بار می کنم
در ماتم شهید وطن نوحه بار بار گر کرده باشم آه دگر بار می کنم
دیگر درین مصیبت عظمی کنم چه کار چون نیست کار دیگرم این کار می کنم
بسیار دیده ام ستم از روزگار دون زان رو فغان و نالهٔ بسیار می کنم
آخر رسیده است به دل زخم کاریم معذورم آه و ناله به نا چار می کنم

گردید تیره بخت من و روزگار من
مستغنی این چنین بس ازین است کار من

مسدس

از طبع آقای محمد سرورخان « صبا »

پرآه و ناله گشت گلستان و لاله زار — خون میرود زدیدهٔ بلبل چو آبشار
از پاافتاده سروسهی بادل فگار — قمری بسوخت درغم و شد تیره روزگار
تنها نه آه وناله به گلزار و گلشن است
در هر طرف که می‌نگرم شورو شیون است

وا حسرتا که جور فلك بود در کمین — عقرب زدست در دل ماسخت نیش کین
بالاشد از نهاد وطن ناله حزین — گردون بود کمال و فای تو اینچنین ؟
پردرد و داغ کشور آباد گشته است
چون نی زبان ناله و فریاد گشته است

در غم شده است ملت ما مبتلا چرا — آتش شراره میکشد از سینه ها چرا
این سرزمین چراشده چون کربلا چرا — ماتم سراست کشور ما ایخدا چرا
سنگ ستم به شیشهٔ ما خورد ناگهان
چون شمع زآب دیده ما سوخت استخوان

یك دم زاشك نیست جدادیده گان ما — محشر بپاشده است ز آه و فغان ما
شد لاله داغدار دل خون چکان ما — پرحسرت است حال قیامت نشان ما
ای روزگار سخت جفا کردهٔ چرا
کار خطابحق خدا کردهٔ چرا

این ما جرا و عالم غم از برای چیست — این نوحه و فغان و الم از برای چیست
پرداغ سینه دیده به نم از برای چیست — بیتابیِ لوا وعلم از برای چیست
از زخم چشم چرخ دنی زار گشته ایم
با آه وناله دیدهٔ خونبار گشته ایم

از بس هجوم غم همه ازهوش رفته ایم — گل پوش داغ گشته ورنگ پریده ایم
همچون جرس زناله خود خود رمیده ایم — آشفته روزگار غم و درد کشیده ایم
شد چهره ها بعد نظر زعفران چرا
شد دیده‌ها چومنظرهٔ ارغوان چرا

آن ای زمانه سخت جفا کار بوده ئی بیرحم و بیوفا و ستمگار بوده ئی
کردم یقین که در پی آزار بوده ئی ای سفله کار شعبده آثار بوده ئی

آخر بگو چه‌شد پدر تاجدار ما
شاه سریر کشور امید وار ما

واحسرتا که تاب و توان رفت از کفم یك لحظه اشك می ندهد وقت و فرصتم
ای وا چسان کم رقم این‌داستان غم پر داغ گشته کاغذو خونبار شد قلم

سوزم چوشمع اشك بکاغذ روان کنم
چون‌لاله این بیان بدل‌خون چکان کنم

در وقت ظهر ابر بلا شد به آسمان گر دید روز گار وطن تیره ناگهان
از یك پلید ناکس سر دود بی نشان فیر تفنگچه شد بسر شاه مهر بان

خورشید تخت عظمت مشرق بخون طپید
زین ما جرا بناله شفق پیرهن درید

ای دل کشا برای خدا شاه ما چه‌شد آئینه محبت و صدق و صفا چه شد
سر دفتر کمال و جلال و وفا چه شد سر چشمه سعادت و عزو علا چه شد

خون میرود زدیده‌مات ای‌قصر ازچه رو
ای خاك غم به سرچنت ریخت آبرو

وا حسرتا که نادر غازی شهید شد چون برق در دمی ز نظر نا پدید شد
پر آه و ناله مملکت پر امید شد گردون بناله آمد و ماتم شدید شد

دردا که شد مصیبت جان سوز آشکار
ملت ز فرط ناله و غم گشت بیقرار

ای در غم تو ملت افغان گریسته بر تو به نوحه اهل مسلمان گریسته
در ماتم تو زهره و کیوان گریسته با آه و ناله کوه و بیابان گریسته

ای نادر زمانه که مثل تو نیست کس
از رفتن تو دردل ما داغ ماندو بس

آخر چه شد که فکر غریبان نمیکنی نطق نکو به ملت افغان نمیکنی
یك دم علاج این دل سوزان نمی کنی شاها چه شد که یاد گدایان نمی کنی

نی یاد ما کنی و نه از یاد میروی
نی یك دمی ز خاطر ناشاد می روی

آخر چه شد برای خدا شهریار ما وا حسرتا چه شد پدر غمگسار ما
تا شد چو لاله غرقه به خون تاجدار ما ای داغ جای تست دل بی قرار ما

با داغ دل بسازم و با چشم اشکبار
با خاطر فسرده و با سینهٔ فگار

ای صلح ساز فتنهٔ منگل کجا شدی ای فاتح مجاهده تل کجا شدی
ای در بی عدیل مجلل کجا شدی ای تاجیٔ وطن شه افضل کجا شدی

بیتو دم نشاط باین روزگار نیست
کوآن دلی که از غم توداغدارنیست

عسکر نواز خسرو عالی نژاد کو شاه وفا سر شت بهار و داد کو
صیقل نمای آئینه اتحاد کو شاهنشهٔ معظم با عدل و داد کو

ازخون اطهرش سررویش خضاب شد
پر شعله از الم جگر آفتاب شد

شاهی که داد نعمت آزادی وطن فکرش همیشه بود به آبادی وطن
کوشش همی نمود بهدل شادی وطن میخواست اوج معنوی ومادی وطن

واحسرتا که رخت بدار البقا کشید
برمیل خویش اوج وطن را چرا ندید

یاران چه شد شهنشهٔ ملت نواز ما ای وا کجاست قائد دشمن گداز ما
آخر چه شد مدار همه فخرونازما ایدل برفت واقف هر گونه رازما

گردیده است ازنظر ملتش نهان
بگرفته است بجنت فردوس آشیان

ای بانیٔ حکومت ملیت وطن (شاه ادب نواز) دل وجان انجمن
اندر غم تورفته زکف رشتهٔ سخن بی نور شد بماتم تو چشم ماو من
رفتی تو از جهان بخدا بی پدر شدیم
افسوس بیتوای شهٔ والاگهر شدیم

زین درد جان گداز بشیون گریستم در خانه و به مسجد وگلشن گریستم
با چاك سینه و دلو دامن گریستم در عالم قیام و نشستن گریستم
باری تسلیٔ دل ناشاد میکنم
خاك مزار شاه بسر باد میکنم

ازبس گریستم شدم از خویش نا امید در بحر اشك گوهر دیگر بکف رسید
دادم نوید عاطفتی (نادر شهید) کز این نوید درتن ما روح نو دمید
گفتا که من بخلد برین کرده آشیان
باشد برای کار وطن ظاهرم روان

ظاهر بشد بزخم وطن مرهم نکو ظاهر شده است چاك دل قوم را رفو
شهزاده معظم بگزیده اخلاق و خو ذاتی که است درخور او رنگ ملك او
بنشست برسریر وطن همچو آفتاب
ملت بداد بوسه بدستش علی الحساب

شاه جوان کشور آزاد کهسار ای مرهم جراحت دل های داغدار
ای گوهر نجابت وای معرفت شعار فرخنده باد طالع و باکام روزگار
تبریك تخت و تاج تو گویم زجان و دل
بادا همیشه دشمن تو زار و منفعل

شاه جوان ماشهٔ باعلم و رافت است رادو رشیدو عاقل و باعزم وفطرت است
عالی نژاد با هنرو ذی درایت است نیکو خصال وفاضل ویار شریعت است
اوج وطن یگانه مآل جبل اوست
فائز بمطلب است خدایش وکیل اوست

همچون پدر برای وطن کار میکند تربیت قشون وفادار می کند
همت باوج کشور کهسار میکند این ملک را یقین که ضیا بار میکند

دارد بعلم و تربیت او الفت زیاد
میخواهد اوج کشور خود را زاتحاد

شاه رشید مائل حسن زراعت است خواهان علم ودانش و بهبود صنعت است
منظور شان یگانه عروج تجارت است خوش نیت و جوان و فداکارملت است

ملت به شوق کرده قبول امارتش
جاوید باد سلطنت و شان و شوکتش

یارب همیشه کشور ما بادکامگار دیگر بدرد و غم نشود خاطرش فگار
(ظاهر)شود بهار عروجش بروزگار گوید (صبا) ترانهٔ مجدش بافتخار

پرنور باد روح شهٔ (نادر) وطن
جاوید باد سلطنت (ظاهر) وطن

تصحیح

ای در طلب کمال سرگرم شتاب   در صورت کس مبین و معنی دریاب
هر چند عقیق است باآتش همرنگ   دارد به دهان تشنه خاصیت آب

چون قفل گرفتگی اگر گیری پیش   آخر دلت از تیغ جفا گردد ریش
دادند چو صورت کلید ابرو را   پیوسته کشاده دار پیشانی را

رباعیات فوق در شمارهٔ (۲۹) در پاورق صفحه (۹۰) مندرج و باسم (قاری) ثبت آمده رباعیات مذکور نه از قاری بلکه از (غنی) کشمیری است .
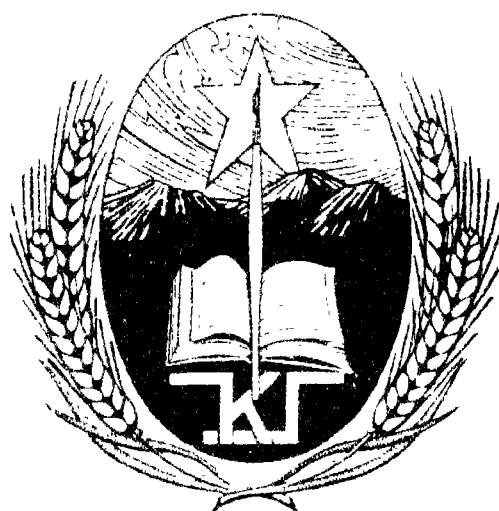
تمثال فرخنده فال شهریار جوانبخت

المتوکل علی الله اعلیحضرت محمد ظاهر شاه

خلد الله ملکه

تجدید سعادت وطن

بمناسبت جلوس میمنت مانوس تاجدار جوان و پادشاه ترقیخواه عرفان پرور افغانستان اعلیحضرت (محمد ظاهر شاه) خلدالله تعالی ملکه وادام‌الله عمره ودولته - هیئت انجمن ادبی کابل بهترین تهانی و تبریکات خالصانه و صمیمانه خود را بحضور ملوکانه تقدیم داشته از خدای متعال طول عمر و بقای سلطنت سنیهٔ شاهانه و اقبال و موفقیت خانوادهٔ نجیب شاهی را خواستارند .

هموطنان عزیز که در نتیجهٔ بدبختی و فشار روح خراش ایام استیلای اشرار و دورهٔ منحوس جهل که به نیروی بازوی مردانه و عزم دلاورانه شهریارشهید اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی و برادران رشید شان نجات یافته و در چهار سال ایام زمامداری آن‌شهریار فقید بخوشی وراحت امرار می‌نمودند ؛ البته بعدازواقعهٔ شهادت اعلیحضرت مغفور عامه افراد این ملت را یاس و نا امیدی فرا گرفته و از لحاظ فقدان چنان شهریار محبوب و غم خواریکه سعادت و راحت کشور را تأمین فرموده بودند می‌بایست ملت حق شناس افغانستان بآن اندازه متالم و غمگین باشند .

ولی خدای متعال را هزاران شکر وسپاس میگوئیم که اگر آن نعمت بزرگ‌را مملکت ما فاقد گردید امروز خلف‌الصدق صحیح و رشیدی مثل ذات اعلیحضرت محمد ظاهرشاه فرزند نجیب شان وجود داشتندکه زمام‌ادارهٔ این کشور را بالا ستحقاق بکف باکفایت خود گرفته و ما و مملکت ما را بحال بیکسی و بدبختی نگذاشتند ، امروز بحمدالله تعالی مجاری امور مملکت عزیز و راحت اهالی در سایهٔ توجه و تدبر این شهریار جوان و عمو های شریف و خدام صادق شان بانهایت خوبی و انتظام بوده وخوشبختانه می‌بینیم که‌تمام مجاری امور مثل عهد شهریارشهید بمحورصحیح خود گردیده و عموم طبقات اهالی ازمراحم و حسن نیات وغم خواری و توجهات ملت پرورانه این شهریار جوان مسعودانه امرارنموده ومسرت واطمینان قلبی دارند .

ما از خداوند متعال همیشه وطن عزیز را در تحت زمامداری این پدر تاجدار جوان خود آسوده و مسعود خواسته و برای عموم خدام و دوستداران وطن توفیق صمیمیت وارادتمندی را نسبت باین حکومت صحیح و شریف تمنا داریم .

تهنیت جلوس مبارك اعلیحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه جوان جوان بخت افغانستان ایده‌الله تعالی

تشبیب بقلم

اثر طبع شاعر شهیر جناب قاری عبدالله خان

ای محرم راز پاد شاهی — اعجوبهٔ صنعت آلهی
تاریخ نگار دور ایام — روشنگر علم ماه و ماهی
اعجوبه نگار خط قلم نام — بر صفحهٔ کاغذ از سیاهی
گنجور ودائع عتیقه — از طرز خطوط گه بگاهی
کشف از تو نموده‌اند ز آغاز — گنجینهٔ علم را کماهی
حق خورده بحضرهٔ تو سوگند — از بسکه بلند دستگاهی
از مکتب تست هر که دانست — چیزی ز سفیدی و سیاهی
خود خضری و این دواوت آمد — همچشمهٔ خضر و هم سیاهی
پی بر پیت آنکه رفت ره یافت — بر گمشدگان دلیل راهی
بالا نکنی سر از نوشتن — در سجده مگر بسجده گاهی
اهل هنر از تو سرخرویند — خود گرچه گهی برنگ کاهی
آمد ز تو فرق جهل و دانش — روشنگر حرف راه و چاهی
داده‌است خطوط خوشنویسان — یکسر بفضیلتت گواهی
مشکین رقمت بدیده خوشتر — از سرمه و طرز خوشنگاهی
در مکتب عالی فضائل — دارای مقام فضل و جاهی
بر حضرت تو مسلم آمد — عنوان خوش هنر پناهی
داده‌است لوای راستی را — در دست تو حضرت آلهی
روشن ز تو واقعات ایام — خوش نامه نگار سال و ماهی
ایخامه زبان تست شیرین — در تهنیت جلوس شاهی

شاهی که بفر پادشاهی
حکمش بقلمرو است راهی

شاهی که بعز سلطنت یافت　　تائید ز حضرت آلهی
شاهی که شدند زانتخابش　　خورسند رعیت و سپاهی
شاهی که تو کاش بحق شد　　در جمله اوامر و نواهی
شاهی که به طالع بلندش　　نیکو افتش دهد گواهی
شاهی که زفر عدل گردد　　مشهور به معدلت پناهی
شه ظاهر ما خدیو افغان　　آن در خور تخت پادشاهی
دولت بجناب او سزاوار　　ملت بجلوس او مباهی
شاید که بحضرتش نویسد　　اقبال جناب قبله گاهی
فیروزی و بخت هردو باشند　　درحضرت او بخیر خواهی
انوار بزرگی و نجات　　تابان ز جبین او کماهی
آثار شمائل نیکویش　　دلکش چونسیم صبحگاهی
فرخنده جلوس او نگه کرد　　کشتی امید از تباهی
ای شه که بفر بخت فیروز　　امروز تو صاحب کلاهی
پیرو بمکارم پدر باش　　تا شهره شوی بخیرخواهی
احسان بنما که توام آمد　　دلجوئی و فر یاد شاهی
گاه کرمست وعدل و احسان　　امروز که خوش بتخت گاهی
خواهم ز خدای نام نیکت　　مشهور زماه تا بماهی
ازداد رسی تراخوش آید　　چون نغمه صدای دادخواهی
چون سال جلوس شاه جستم　　کلکم بدوجاده گشت راهی

زیبی به جلوس شهریار است
۱۳۱۲
بر سر که نموده تاج شاهی
۱۳۱۲

❀
❀　　❀

تهنیت

اثرطبع جناب مستغنی

شد زمستان باز شد از برف بام ودر سفید　　کوه و صحرا کرد چون زال زمان چادرسفید
باز شد آمادهٔ جنگ بهاران زمهریر　　کانچنین دریا و هامون کرد ازلشکرسفید
رفت آن کزسبزه وگل بود صحراسبزوسرخ　　این زمان ازریزش برف است سرتاسرسفید
رفت آن کز فیض ایام ربیع اندر چمن　　داشت هر شاخ شگوفه خلعت اندر برسفید

شد ز بس از دست برد یخبندی رواج
بام و در را کنون بلورین گشت و بحر و بر سفید

چشم بندی داشت ابر بهمنی کاینك ز برف
روی دنیا کرد همچون سینهٔ دلبر سفید

برف میبارد بدان رنگی که از عکس هوا
می نماید در دل ساغر می احمر سفید

جز سفیدی رنگ دیگر نیست بر روی زمین
میتوان هر رنگ را گفتن دلا دیگر سفید

این زمان از برف بر گردید رنگ روزگار
کی محك سازد ازین پس سیم را تا زر سفید

بعد ازین کی میتوان دیدن سفیدی را بچشم
میبرد از چشم مردم نور آری هر سفید

شد یقینم کاین جهان پیراست چون دیدم بچشم
زال دنیا را کنون از برف موی سر سفید

از سر شب تا سحر باشد ز سرمای شدید
بر امید مهر تابان دیدهٔ اختر سفید

دیدهٔ خفاش روشن باد اگر اینست ابر
کی توان شد تا قیامت چشمهٔ خاور سفید

گر بیادش بود سردیهای سرمای چنین
بعد ازین در زیر خاکستر شود اخگر سفید

شعله میلرزد ز بیم برد چون من بعد ازین
پوستین پوشیده میگردد ز خاکستر سفید

شدت سرما اگر اینست دیگر در بهار
بر فراز شاخ کی گردد گل احمر سفید

کی کند فریاد بلبل کی کند قمری فغان
کی شود شمشاد سبز و کی شود عرعر سفید

دل کجا بندد صنوبر نخل کی گیرد ثمر
کی شود سرسبز شاخ و کی شود عبهر سفید

جوی کی بیند طراوت آب کی گردد روان
کی بریزد آبشار و کی شود فرغر سفید

کی نهال از جای خیزد سرو کی بندد کمر
کی شود شمشاد سرکش کی شود نشتر سفید

کی گذارد تاج شاهی باز بر سر کوکنار
کی شود بر طرف بستان باز سیسنبر سفید

کی دگر سوری رخ افروزد چو رخسار نگار
کی دگر خیری شود با چهرهٔ چون زر سفید

کی دگر میخوارهٔ این باغ نرگس بعد ازین
میشود در بزم میخواران بکف ساغر سفید

نوعروس غنچه کی گردد عیان چادر بسر
کی دگر گردد شقائق را بسر افسر سفید

پنجه کی از دستبرد برد بگشاید چنار
کی شود از برگ بیدی را بکف خنجر سفید

چون سمن سیما نگار من ز تشریف بهار
کی سمن را در چمن بینی قبا در بر سفید

کی دگر مستورهٔ گلزار بینی نسترن
افگند از شرم نا محرم بسر چادر سفید

پرچم خود کی علم سازد دگر تاج خروس
کی شود همچون خروسانش بسر مغفر سفید

سنبل و سوسن کجا گردند بزم افروز باغ
بلبل و قمری کجا سازند شور و شر سفید

شاخ گل دیگر نمیسازد کمان سنبل کمند
بید را خنجر نگردد سبزه را نشتر سفید

غنچه را دیگر نخواهی دید پیکان در بغل
در کف نرگس نگردد بعد ازین شمشیر سفید

آب خواهد شد زشرم اهل شیرین کسی   کی دگراز بندبندنی شود شکر سفید

گرچنین اشك روان من نماید شست وشوی   میکند اشعار رنگین مرا دفتر سفید

چون باین و آن شمارمن بود بی مطلبی   میفرستم بهر یاران نامها دیگر سفید

روسیاهی آورد باساده رویان[۴] اختلاط   راستی را کس نه بیند دست روشنگر سفید

خاطرم افسرد چرخ سرد مهر کینه جوی   میکنم حالش بخاقان ادب گستر سفید

شاه نیك اختر محمد ظاهر آن کز مقدمش   راحت ملك ووطن گردید سرتاسر سفید

کابهٔ بختم سیه گردیده بود از قتل شاه   شکر بازش کرد این شاه سخن پرور سفید

آنکه جابر تخت دولت کرد ز اقبال بلند   آنکه باشد سکهٔ نامش زسیم وزر سفید

شاه نیك اوصاف نیك افعال کز خلق نکو   میکند از خنده لعلش هر زمان گوهر سفید

گر بجوشیهای این شاه شرافت انتساب   دمبدم از طبع یخبندی کند اخگر سفید

لطف طبعش سرد مهری میبرد ازطبع دی   نوبهاری زین زمستان میکند بهتر سفید

چشم آن دارم کز اقبال بلند و بخت سعد   بس بنای خیر ازو گردد درین کشور سفید

تاقیامت بادش آثار نکو در مملکت   ذکر خیری تاشود زین شاه نام آور سفید

عسکری را لطف عام او نمود افزون معاش   فیض جودش برسپاهی گشت تاافسر سفید

قوم و ملت زود ازانش داد بیعت نامها   کز هرانش خلق نیکو بود تا خیبر سفید

ظاهراست ازبخت واقبالش که درملك و وطن   زو شود آثار نیکو تا دم محشر سفید

هر طرف بینی ازو در ملك تعمیر جدید   بس بنای نوشود زین شاه دانشور سفید

بس درخشان کارها بینی ازو در مملکت   راه دین حق کند این قبلهٔ انور سفید

انحراف از راه دین حق نورزد هیچگاه   میکند هر دم طریق شرع پیغمبر سفید

چون پدردایم نماید کارشرع و دین درست   میشود اسلام و دین زین شاه دین پرور سفید

در وطن هرگوشه راه شوسه بینی آشکار   راه و پل سازد بسی این خسرو رهبر سفید

شوسه بینی زین جوا نبخت جوان درمملکت   هرطرف ازوی عیان گردد ره موتر سفید

جادها بینی چو خط کهکشان صاف زگرد   هرطرف درکشور افغان زکوه و درسفید

گرد باز از پرتو این افتاب معدلت   روی بخت قوم و ملت ایزد داور سفید

نازها دارد برو اهل وطن زانروکه هست   برهمه اخلاق نیك این وطن پرور سفید

بود اوصاف جمیل شاه در شهزادگی   برهمه اهل وطن[۹] از کهترو مهتر سفید

با چنین اوصاف و اخلاق نکو درمملکت   خسروی گردد بتخت سلطنت کمتر سفید

عصر این شاه جوان بینی همه عیش و سرور — غم نگردد بار دیگر اندرین کشور سفید
نوجوان شاه شکر گفتار شیرین کار ما — هر زمان از منطق شیرین کند شکر سفید
چشم آن دارم که درعهد سعیدش هر بنا — پیش چشم اهل بینش گردد از مرمر سفید
خود کجا بودی چوروی خصم بخت من سیاه — بخت و اقبال ارشهی همرنگ شهرتر سفید
چون ثنا شد ختم مستغنی کنم کار دعا — تا بقدر کار گردد قدر کاریگر سفید
سالها پاینده اش خواهم بتخت سلطنت — بهاران کز پیریش سازند موی سر سفید
از خدا خواهم که نسلاً بعد نسل این خاندان — پای بر تخت شهی باشد بسر مغفر سفید
کرد اگر رحلت محمد نادر از دار فنا — بخت و اقبال محمد ظاهر است ایدر سفید
جستم از پیرخرد تاریخ این موت و حیات — تا نماید این غم و شادی عیان خوشتر سفید
گفت تاریخ مکرر زین دو مصراع بلند — هریکی را سال کرد از هریکی بهتر سفید

هوشمند سادری برد آسمان زیر زمین

۱۳۵۲

کرد مهر نور کسب از مطلع دیگر سفید

۱۳۵۲

تعزیت اعلحضرت محمد نادرخان غازی شهید طاب ثراه
و تهنیت جلوس اعلیحضرت محمد ظاهر خان المتوکل علی الله خلدالله ملکه

اثر طبع جناب مولانا نجف‌علی‌خان متخلص به عاصی

یک شبی تیره تر از گیسوی مشکین نگار — وز رقیبان پرده پوش عاشقان بختیار
آن یکی در عین راحت دلبر رعنا ببر — وان دگر از فرقت جانان حزین و سوگوار
آن یکی پرده به رخ چون شاهد طناز روز — وان دگر چون لیلی شب بیحجاب از چشم یار
آن یکی بدمست و بیخود ازمی فسق و فجور — وان دگر درذکر و تسبیح خدا شب زنده دار
آن یکی در خواب خوش بربستر ناز و نعم — وان دگر در گلخن گرمابه افتاده نزار
آن یکی بر تخت راحت از مسرت جلوه گر — وان دگر از ناوک تیر بلا سینه فگار
درچنین شب من درون کلبهٔ احزان خویش — سر بزانوی تفکر مانده بودم سوگوار
ناگهان از در درآمد همچو ماه چارده — یک نگار سرو بالا و سمنبر گلعذار

طلعت زیبای وی رشك بتان آذری — زلف پیچاپیچ وی غیرت ده مشك تتار

نرگس شهلا به پیش چشم مستش منفعل — وزدهانش غنچهٔ سر بسته ازبس شرمسار

نور عفت بودتابان از رخ چون ماه وی — وز جبین روشنش آثار عصمت آشکار

لیك سر تاپاچو زلف خود سیه پوش آمده — خال مشکین پیرهن مشکین و هم مشکین خمار

از تعجب گفتمش ای نور چشم دلبری — زین لباس قیرگون با حیرتم کردی دچار

این سیه پوشیدهٔ از بهر دفع چشم زخم — یا اگر سری بود غامض بمن کن آشکار

من مجسم ملتم گفتا اگر باور کنی — یا به الفاظ دگر دین رسول نامدار

این لباس ماتمی پوشیده ام زانجا که شد — شاه نادرشاه شهیدازدست شخصی نابکار

بدرگی بد باطنی معتداثیم و هم زنیم — ناخدا ترسیکه بیمش نیست از روز شمار

خائنی بد طینتی غدار و اشقی از ازل — ثالث فیروز و ابن ملجم شوریده کار

ارتکاب قتل نفس است از کبائر ای لعین — خاصه نفس شاه عادل خسرو والاتبار

آنکه ذاتش بود درجودوکرم ابری مطیر — وانکه در حلم و تحمل بود کوهی باوقار

میتوان گفتش ششم من بعد بن عبدالعزیز — شاذ ونادر بوده در شاهان چنوپرهیزگار

گر بظاهر بود سلطان لیك در باطن فقیر — در قبای پرنیانی داشت دلق تار تار

هم مجاهد بود وهم عارف چوسلمان پارسی — دردلش نورعلی رضم بودو بدستش ذوالفقار

جان نثار ملت و دین بود شاه دین پناه — جان شیرین کرد آخر در ره ملت نثار

ریخت خون پاك سلطان پیش روئی دلکشا — سبزه زار دلکشا گردید از خون لاله زار

زاستماع این خبر آمدیم رقت بجوش — ریخت اشك ازچشمها چون ابرنیسان زارزار

چون بهوش آمددلم گفتم کهاز گریه چه سود — صبرکن والصبر مفتاح الفرج را یاد دار

سالها با اشتیاق دل توان بگریستن — گر به گریه میتوان گشتن میسر وصل یار

بس دعائی مغفرت کن درحق شاه شهید — حشر او بادا بهحشر در قطار چار یار

صدسپاس حق کزومانده است فرزندی رشید — شاه محمد ظاهر از سلطان غازی یادگار

السعید ابن السعیدو الکریم ابن الکریم — گل همی روید زگل لاریب دروقت بهار

شدبه متوکل علی الله در جهان صاحب لقب — زانکه دارد برتوکل دائما دارو مدار

هر که متوکل بود الله باشد حسبه — خود مسبب میکند پیدازغیب اسباب کار

چون پدرهست این پسر دارای اخلاق حسن — عادل و فیاض و باذل هم حلیم و برد بار

این شه نوسال را یارب به اورنگ شهی | باترقی های روز افزون دولت زنده دار
این جوان را یاالهی قوتی از غیب بخش | تاشود نعم البدل بعد از شهید تاجدار
جمله احکامش که ارکان رکین دولت اند | بهر این بار امانت دوش شان داراستوار
تا که باشد مهرو ماه تابنده براوج فلک | تاکه باشد در تسلسل گردش لیل و نهار
تاکه باشد اختلاف آب و آتش در جهان | لازم و ملزوم باشد بعد هرمستی خمار
تابود عاصی پس از عصیان پشیمان و خجل | تابود آمرزش حق را زحق امید وار
باد شاه نوجوان را یارب از لطف و کرم | از بلیات زمان مصئون و هم محفوظ دار
کم مبادا یاالهی از سر اسلا میان | زیر ظل رحمت این سایهٔ پرور دگار
دائما مد نظر بادش رضائی ایزدی | اتباع سنت خیر البشر بادش شعار
دوستانش را دهان پر باد از قند و شکر | دشمنان را کام تلخ از لقمه هائی زهر دار

این دعای عاصی پر معصیت را ای کریم
بااجابت کن قرین و آرزو یش را برآر

❁
❁ ❁

ازصبع شاعرهٔ شهیره (محجوبهٔ) هراتی

چرخ گردون جز جفا کاری ندارد هیچ کار | آسمانرا نیست غیر ازقتل وخونریزی شمار
روزگار بیوفا با کس وفاداری نکرد | دار فانی هست کس اینجا نماند پایدار
یاد کن احمد شه و تیمور شه و شاه زمان | شد کجا آن خسروان کامگار نامدار
وه که شد در خاک پنهان ماه برج سلطنت | آفتاب اوج عزت سایهٔ پروردگار
شهر پرغلغل ؛ گریبان چاک گل ، بلبل حزین | لاله خونین جگر دارد زغم دل داغدار
نرگس اندر باغ شد بیمار از اندوه وغم | کند سنبل طرهٔ مشکین خود را تارتار
بر کنار جو بنفشه از غم شاه جهان | جامه زد در نیل و دارد خاطر ازغم سوگوار
خون چکان آمد شفق گردون گریبان چاک زد | مه خراشیده است رخسار از عزای شهریار
نادر یکتای ما از دست خائن شد شهید | باد او را نعمت شهد شهادت خوشگوار

گر چه از ما فوت اعلیحضرت نادر شده
شکر کز فضل خدا شاه زمان ظاهر شده

خسرو گیتی ستان و شاه دوران را چه شد | اختر برج سعادت ظل سبحان را چه شد
نظم دولت شاه ملت حامی دین مبین | دستگیر عاجزان و بینوایان را چه شد
از غم سرکار والا بی سروپا شد جهان | شاه عالم را چه پیش آمد جهانبان را چه شد
برسر هر کوچه و برزن فغان و شیون است | آه واویلا که نادر شاه افغان را چه شد
روز مردم چون شب دیجور تار و تیره شد | ای سپهر بیوفا خورشید تابان را چه شد
عالمی همچون سکندر تشنه لب نومید شد | اندرین ظلمت سرا آن آب حیوان را چه شد
جمله ملت از غمش چون قمریان شیون کنند | نخل باغ شهریاری سرو بستان را چه شد
در پناهش عالمی آسوده بود از هر الم | آن پناه خلق عالم راحت جان را چه شد

گرچه از مافوت اعلحضرت نادر شده
شکر کز فضل خدا شاه زمان ظاهر شده

خسرو غازی ما از فضل حق مغفور باد | روح پاك او بفر دوس برین مسرور باد
جای او فردوس اعلی باد در یوم الحساب | در قیامت باگروه اولیا محشور باد
تربتش از فضل ایزد روزنی گردد زخلد | خادم او در جنان از رحمت حق حور باد
ملتش را اعتلا بخشد خداوند کریم | قاتل ناپاك او از رحمت حق دور باد
گرچه شد بی نور چشم از کشتن شاه شهید | دیدهٔ مردم ز روی شاه نو پرنور باد
باد بر شهزادهٔ عالی مبارك سلطنت | بر گروه دشمنان از عون حق منصور باد
باد دائم کامران و شادمان و حکمران | چشم بد از دولت و جاه جلالش دور باد
دوستانش شاد وخرم باد از فضل اله | دشمنانش از غم و درد و حسد رنجور باد
دور بادا از خرابی کشور شاه زمان | در پناهش ملك آباد و وطن معمور باد
چشم احباب است روشن از شکوه دولتش | دیدهٔ بدخواه او یارب بعالم کور باد
دوستانش را مبارك باد جشن خسروی | مفسدان دائم ز بزم قرب او مهجور باد
خاص و عام ملت افغان جوان و پیر قوم | همچو (محجوبه) همه از شاهی اش مسرور باد

گرچه از مافوت اعلحضرت نادر شده
شکر کاندر مملکت شاه زمان ظاهر شده

کابل

تحولات عصریه

نگارش جناب غلام جیلانی خان اعظمی
معاون انجمن ادبی کابل

سیر تطور زندگانی بشر محکوم یك امر طبیعی و تابع سرنوشت های قدرت و ازل است ؛ از بدو روشن شدن تاریخ حیات بشر تا امروز هر قدر که می بینیم انسانیت پیرو همین غریزهٔ فطرت بوده و بلا اراده از حالي بحالي تحول نموده است .

انسانهای دوره حجری با همان وسایل و اسباب خیلي مختصر ، خود شانرا مسعود دانسته و احتواي قدرت خود ها را بان و سایل محدوده فوز عظیم می پنداشتند . ولي بشر عهد مفرغ به بیچارگی و ضعف آنها تعجب کرده بخوش بختي واقتدار خود می‌نازید وقس علیهذا .

ممکن است این دهر کهن بعد از ماولادي پرورش دهد که مزایا وفضایل این عصر منور برقي را نیز اهمیتی نداده و بتمدن فعلی ما بخندند .

قضایا و حوادث مبهم و تاریك حیات و تمدن بشریت گذشته نمیتواند ما را از کدام ذریعهٔ قانع سازد که آیا مبادی نشو و نمای عقول و افکار بشریت ازچه وقتی بوده و این تحولات از کدام عهدی آغاز نموده است ؛ یعنی ماجرا نمیدانیم بشریت ازچه‌عهدی نبوغ عقلیه کرده وباچندمرتبه بعروج مدنیه رسیده وباز درحضیض وحشت فرورفته اند تا ما دوره امروزه را بیکی ازان ادوار مترقی یا مدارج انتهائی بشر بشماریم ؟ ولی اگر ترقیات فعلی بشریت را از جمله مدارج ارتقائی عصر سنگی قیاس کنیم البته مدارج خوبتر از این را نیز باید معترف شده و تصدیق داشته باشیم که هنوز برای سیر ترقیات عالی تری بشریت مستعد بوده و باید انتظاری داشته باشند .

بطوریکه گفتیم بحکم یك کیفیت فطری تحول حیاتی انسان ها از حالی بحالی حتمی و باید نوع بشر درتحت نفوذ یك تمدن و معاشرتی مقید نمانده و باقتضای هر عصری متغیر بگردد ؛ البته تغیر تمدن موجوده نیز در قبال این کیفیت حتمی خواهد بود یکوقتی که هنوز وسایل و اسباب کنج کاوی در پیدایش آثار و شواهد تاریخی بشر گذشته محدود بوده و علمای تاریخ نمیتوانستند بتمدن مشعشع و زیبای عهد آثوریها و بابلیها و مصریها بحتمیت رای دهند فقط آغاز سعادت و تمدن بشریت را از زمانهٔ یونانیها و رومی ها قیاس میکردند . ولی امروز در اثر اسباب و وسایل فکری و عملی نه تنها بتصدیق و قبول تمدن آثوری و مصری حاضر شده اند بلکه بوجود تمدن قدیمهٔ دنیای جدید امریکا نیز اعتراف کرده و از خرابه زار عالم بکشف مطالبی بر می خورند که وجود تمدن کلده و آثور مصر وفنیق خیلی نزد آنها تازه گی دارد .

بهر حال ادوار زندگانی تاریخی بشر ناگزیر از اجتماع و حیات اجتماعی آنها

مولد و محرك يك تمدني بوده است يعنى هر قوم و ملتى با قتضاي مظاهر روحى و باندازه حوايج مادي خويش به نشر تمدني اقدام كرده و نظر بمرور زمانه ها و وسعت احتياجات بتوسيع آن تمدن كوشيده اند .

ولى تغير فاحش يا دست تصرفى كه بكلى تمدن همان اقوام و ملل را منحرف ساخته باشد هيچگاهى مقتدر نشده و هر قدر كه ما بتمدن مشعشع و زيباى اقوام تدقيق كنيم مى بينيم هر قومى وسايل و اسباب معاشرتى خود شانرا نسبت بگذشته فروغ و زينتى داده و تسهيلاتي دران تازه وارد كرده اند .

يعنى چنين نبوده كه فلانه قوم عرصه صد سال قبل صرف در منازل چوبي زندگاني كرده و بعد از قبول يك تمدن و تهذيب جديدى آنعمارات چوبي را تماماً با بنيه سنگى تبديل كرده باشند ؟

اين كيفيت يا اين حس تحفظ در بناى تمدن قديمه بعقيده علما ـ مبادى اجتماع و ناشي از عقايد و افكاريست كه تا عميق ترين زواياي روح يك ملتى فرو رفته و جزء فطرت و احساسات طبيعى آنها محسوب مى شود .

اخلاق ،فنون صنايع ، قوانين ، نظامات اجتماعى مللهمهزادهٔ همين مطلب يعنى مبادي اجتماع و اين مبادي مولد روح و اعتيادات بشري شمرده میشود .

ولى ازينكه در مبحث گذشته گفتيم بشريت ازتحول هرگونهتمدني ناگزير و بحكم غريزه فطري و عقلى وكثرت اجتماع وشدت احتياج طبعاً بايد توسيعى دروسايل واسباب معاشرتى خود داده و قبول يك تمدن تازهٔ خواهند نمود ـ اين موضوع قابل بحث است ! : ـ

بعقيده فاضل اجتماعى (گوستاولبن) كه عناصر تمدن هرملتى (يعنى فنون و صنايع ، اداب ، اخلاق ، معتقدات و نظامات آنها) يكى از مظاهر روح آنملت

و از آثار مخصوصه ساختمان فکري آنها بوده قابل نقل و تحول بملت دیگر نخواهد بود !

اگر عین این عقیده را ما تسلیم شویم البته براي نهضت هاي مدني و اجتماعی که دنیاي بشریت امروزه‌را سوق داده وروز مره نیز متحداً بطرف آن میروند ، شکوکی دست خواهد داد ! چه ی بینیم ملل امروزه اگر در اخلاق و روحیات یا بعضي عادات و مراسم خصوصیه ملی با هم متفاوتند ولی در اکثر قسمت هاي تمدن مادي با هم شریك وهم سلك میباشند مثلاً طرزابنیه ، لباس ، نقلیه ، معاشرت فامیلی، اصول تعلیم و تربیه در ملل غربي ، و بعضی ممالك مترقیهٔ مشرق امروزه مشابه میباشند .

در جاي دیگر این فیلسوف شهیر میگوید طوفان هاي حوأدت چراغ تمدن موروثي یك قوی را خاموش میگرداند ؛ باز هم نفوذ تمدن خارجی را نسبت بیك ملتی از لحاظ کثرت مشق و اعتیاد تائید کرده میگوید : تاثیر محیط سیاسی نیز باینمطلب دخیل و موثر بزرگی بوده است بعقیده ما این نظر یه آخرین خیلی صحیح و مسلم است چه از نقطه گذارشات حیات تاریخی گذشته و امروزه ملل اینمطب واضح است که اعتیادات ؛ حوادث سیاسیه تقلید غیرشعوري اقوام بیشتر جالب تمدن بیگانه شده و رفته رفته صورت طبیعی را در یك قوم و ملتی احراز می نماید .

بهترین شواهد حسی براي اینمطلب تحول زندگانی ملت ترك و جاپون و بعضي طبقات ملت هند است ! منگول ها و هندیها در ازمنه های مختلفی تمدن خاص و جداگانهٔ داشته ساختمان فکري و طرز تخیل و تمدن آنها را هر مورخی مستعد تمدن و افکار دیگر بشریت نشان داده اند ولي حالا کسانیکه درین ممالك سیر و مسافرت کرده اند میگویند تمدن مغربي بلافاصله اقوام مذکوره را استیلا کرده و تحفظ آنها

را در تمدن قدیمه بجز مقدار مختصري از مراسم و عادات اسلافي یا تذکرات شفائي دیگر حقیقتی ندارد .

لهذا باستناد اینمطلب می توانیم بگوئیم که نفوذ سیاست اداری و تقالید غیر شعوری یا حوائج عصری قهراً اینگونه اقوام را به پذیرفتن تمدن بیگانه اجبار می نماید .

حاصل مقصد : چون این مبحث خیلی طولانی و نمیشود بیکعده بیانات سطحی حقایق مطلوبه را بمنصهٔ شهود آورد لهذا ما از کلیات مهمه منصرف شده صرف عقاید و آرای خود را درینجا باید اظهار نمائیم .

پس میگوئیم : اول استقرار و دوام یك تمدن صحیح نظر بوحدت فکر ، حوائج حیاتی ، اتحاد مشرب ، توافق عقیده و حس منافع مشترکه در یك ملتی صورت میگیرد ؛ و بغیر این امور بقول استاد (گوستاولبن) مرور دهوری لازم است تا یك ملت مختلف‌الجنس والفکر براي قبول یك تمدن واحد حاضر شود .

دوم : حوائج عصریه یا نفوذ غیر اختیاری تمدن بیگانه در یك مملکتی حتمی و علاج ناپذیراست پس اقوامی که از نقطهٔ مباینت فکریه و اخلاقیه عموماً برای پزیرفتن آن حاضر شده نمیتوانند و صرف تعمیل و پذیرفتن آن بعهدهٔ زمامداران و مربیان قوم میماند . پس تکلیف آنها درینمورد چیست و چه باید بکنند ؟

سوم ، فرضا اگر ملتی متحداً برای قبول تمدن بیگانه حاضر و مستعد باشد ؛ آیا بکلی تمدن موروثي خود را ترك کند یا خیر ؟

چهارم : درصورتیکه نفوذ تمدن بیگانه از جهاتي که در بالا گفتیم غیر اختیاري و مجبوری است پس تکلیف ملل و زمامداران آنها درقبول و پذیرائي آن چیست ؟ یعنی بلا استثنا بقبول آن حاضر شوند یا برحسب ضرورت و احتیاج ؟

جواب این سوالات هرکدام مباحث مشکل و طولاني دارد و ما اگر خواسته

باشیم درین زمینه مطلب را تخلیص کرده و مفکورهٔ صحیحی بعرض اهالی وطن عزیز برسانیم میگوئیم : ماهیچوجه منکر تمدن و خصائل و مراسم خوب اسلامی باید بشویم چه اگر از نقطهٔ دیانت یابعضي عادات و مراسم خوب ملی تدقیق کنیم ببینیم تمدن صحیح اسلاف ما تمدن انسانهاي شریف ، تمدن اخلاق و کرامت ، تمدن أفت و جوانمردی ، تمدن عاطفه و نوع دوستی تمدن آزاد و خالی از تکلف بوده ست ! ولی در مرور زمانه‌هاي آشوب و فتنه ومحاربات داخلی و خارجی ملت ما البته کنوع اکتسابات سوئي کرده و اخلاق و عادات ردی بیگانگان رخنهٔ در سلامت صحت تمدن اسلامی ما نموده است که ما امروز از بعضی ازین اعتیادات و اخلاق مضرهٔ کسي شکایت داشته وعندالضرورت بترمیم و اصلاح آن احتیاجی بخود احساس می‌نمائیم . این احتیاج ماروي هم رفته ازدو صورت خالي نیست یکی ترك و تبعید اعتیادات و رسوم که جزء عادات ومراسم قدیمهٔ ما یعنی قبل از استیلای چنگیزی ها نبوده و دیانت حقهٔ اسلامیهٔ ما هم آنرا نهی و تقبیح کرده است .

دوم : تحصیل و اکتساب ضروریات و وسائل عصري که به مقصد حفظ حیات و موجودیت ملي بمقابل بشریت مقتدر امروزه در کار است ·

بفکر عاجز ما این مدعا را بطوري میتوان حاصل نمود که ما باید در خط سیر زندگانی خویش عموماً دو مطلب عمدهٔ را نصب‌العین داشته و بآنها تأسي نمائیم :-

اول : مراسم و اعتیادات یا اجزای مختلف تمدن فعلی را از نقطهٔ اساس دیانت حقه که اصل صحیح و برجستهٔ هر تمدني هست تطبیق کرده مخالف آن اساس معقول هر چیزي راکه میدانیم باید بکلی ازان دوري و اجتناب ورزیم و لویکی از مراسم و عادات سابقهٔ ملی هم بوده باشد .

ثانیاً آغاز تمدن عصری خویش را مثل ملت جاپون ازمبادي حوائج تخنیکی ، صنعتی وغیره امور ضروریهٔ مادیه تعیین کرده و ازین راه باید اول باول همعنان تمدن جهان

واقع شویم وقتا که ما باین وسائل توانستیم خرافات و اوهام باطله مکتسبه را از تمدن اصل خود اخراج و نیز به مقتضاي حوائج زندگاني عصرحاضر شده و یکعده و سائلي را کسب و تعلیم نمودیم البته درینصورت ملت و مملکت ما میتواند از سیر تغلب اقوام بیگانه محفوظ مانده رفته رفته سویهٔ اخلاق ، حس منافع مشترك ملیه و اقتصادیه ، توافق معاشرت مدنیه در کافهٔ طبقات ملي ما طرز موافقتي پیدا کرده و اخیراً ملت ما به قبول یك تمدن صحیح و بي عیبي مستعد خواهد گردید .

در آخر میگوئیم در خلال مباحث گذشته طوری که اشاره شد ـ هجوم تمدن بیگانه و حفظ وضعیات و تمدن ملي اول باول از وظائف سنگین ارباب اداره و زمامداران قومی است و آنها می توانند مقدرات وسرنوشت جامعهٔ ملی را بصورت خیلي مدبرانه وصحیح حفاظت نمایند ؛ اینك خوشبختانه می بینیم در ادوار زندگي امروزه ملت افغانستان حکومت و زمامداریکه باین نتیجهٔ مهم و معقول اجتماعی متوجه و موفق آمده و امروز موافق باین مدعا امور کشور وملت خود را اداره و پاسبانی می نماید ـ حکومت حاضرهٔ افغانستان است ! یعنی یکطرف این حکومت مدبر مزایا وشئون ملیه واعتیادات وجزبات خوب ملي را محافظه کرده وهر کدام آنهارا باساس دیانت حقه تطبیق وبمعرض قبول و انفاذ میرساند . دیگر سو آن حوائج مدنیه عصریه را که دارای جنبهٔ فنی و تخنیکی بوده وفائدهٔ آن مترتب اقتصادیات، عمرانات و استحکام قوای تدافعی و شوکت و شئون ملي شمرده می شود آنهارا بجدیت پذیرائی و بترویج وتوسیع آن صرف توجه میفرمایند . که بانی و موسس این اساس برگزیده و عالی در وطن ما شخص مدبر و قائد و حکیم حاذق اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید فقید است و امروز اعلیحضرت تاجدار فعلي ما هم که از عهد شهزادگی متحسس بافکار بلند پدر معظم خود بوده و پیروی بخیالات بزرگ آن شاه نجیب میفرمایند امید واریم این اساس صحیح در مملکت عزیز ما باقي و پایدار بماند .

مقام ادب وادبا درحیات بشر

نویسنده : غلام جیلانی‌خان جلالی

جورج برکلی [۱] [۱۶۸٤ ـ ۱۷۵۳]

جورج برکلی بجنوب شرق آیرلیند درکیلرین بجوار توماس تاون متولد گردیده از مدرسهٔ (ثالوث دو بلن) بسن ۲٤ سالگی فارغ التحصیل گردید مولفاتیکه ازو مانده و نام آن برای همیشه باقی است مهم ترین آن کتاب معاملات هیلاس وفیلو ناوس است .

برکلی بسیار تر باطالیه و امریکا مسافرت نموده بعد از عودت خود در جنوب آیر لیند اسقف کلوین مقرر گردید در اینجا مدت ۸ سال بشغل خود دوام نموده سپس ازان عزلت ورزیده درسال ۱۷۵۳ با کسفورد فوت نمود .

مذهب برکلی درفلسفه مبنی برعقاید لوك تصوری بود و میگفت : ما اشیا را بدون صوریکه برای آن خیال میکنیم نمیشناسیم یعنی از روی عمل آنرا درك کرده نمیتوانیم .

هیوم [۲] [۷۱۱ ـ ۱۷۹٦]

هیوم : درجنوب (اد مبورگ) کونتیه برویك درشهر نین ولس تولد یافته بدواً بوکالت مرافعات میل نمود لاکن در عزم خود کامیاب نگردید ـ پس به تجارت مشغول شد اما دران

(۱) Berkeley. (۲) Hume.

خساره کشید متعاقباً بفرانسه مسافرت ورزیده مدت سه سال در همان قریهٔ که دیکارت نشئت یافته بود توقف کرد .

در سال ۱۷۳۹ اجزای نخستین مولف (طبیعته بشری) خود را انتشار داد اما جزء خاص آن را در اخلاق بسال ۱۷٤۰ توزیع نمود چون کتاب او رواج خوب نیافت بناءً دل سرد گردیده بحیث سکرتر باجنرال سنتکایر سفیر اطالیه والمان مرافقت نمود و قتاً که بوطن خود بازآمد کتاب (مباحث درعقل بشری) خود را نشر کرد درسال ۱۷٥۷ (امین دیوان وکلای) مرافعات اد مبورك تعیین شد ، بعد ازان کتابی را در تاریخ انگلستان تحریر نمود که باعث شهرت او گردید ، مذهب فلسفی هیوم از تبایی بود و میگفت مابدون کیفیات وجدانی خود که بعض بابعض دیگر ارتباط دارد چیز دیگر نمیدانیم ، گویا شخصاً درمسلك فلسفی خود بشك مطلق واقع بود وبس .

انطون اشلی کونت شفتسبری [۱] [۱٦۷۱ ـ ۱۷۱۳]

این فیلسوف در فلسفه باداشتن مذهب وجدانی بوجود خیر ازجهت ذات آن عقیده نداشته ودرما بین خیر وشر بفرق جوهری نیز قائل نه بود .

فرانسیس هنسشوز [۲] [۱٦۹٤ ـ ۱۷٤۷]

هنسشون ایرلندی الاصل وسن ۳۵ سالگی استاد مدرسهٔ گیلاسکو ایرلیند تعیین گردیده بشغل خود تازمان وفات خودش باقیماند .

مذهب او درعلم النفس بامذهب لوگ تقرب داشت لاکن رای اخلاق این فیلسوف بقوهٔ خاصهٔ نفس که آنرا حس ادبی مینامید و معنی عاطفه و انعطاف را باآن ربط میداد انحصار داشت .

ادام سمیت [۳] [۱۷۲۳ ـ ۱۷۹۰]

ادام سمیت شخصاً جنسیت اسکا تلندی داشت ودر مدرسهٔ کلاسکو تدریس مینمود ، نظریهٔ او درعواطف ادبی بعقیدهٔ فلاسفهٔ اخلاق وجدانی بود لاکن مباحث او در ماهیت ثروت ملل

(۱) Shaftesbury. (۲) Hatcheson. (۳) Adam. Smith.

واسباب آن مشارالیه را دروصف نخستین اقتصادیون بهعالم شناختاند ، او میگفت کار مصدر ثروت وارزاق است واز بارز ترین شروط برتریکار وانتاج آن کثرت تجزیهٔ کار وحریت در مبادله وحمایت آن است .

در اخلاق قرار داده بود که هر کاریکه انسان بآن مانوس میگردد و بسوی آن جذب میگردد شغلش برای او بهتر است بالجمله ادام سمیت فیلسوف و جدانی واقتصادی بود .

جرمی بنتام [۱] [۱۷۴۸ - ۱۷۳۲]

در لندن تولد نمود ودرآنجا فوت کرد ، بنتام بهتشریح جسم خود وصیت نمود او میگفت انسان بطبیعت خود محب ذات خود است و بدون از نفع خود کارنمیکند گویا فیلسوف (انانی) بوده مذهب منفعت پرستی داشت .

توماس رید [۲] [۱۷۱۰ - ۱۷۹۶]

رید پسر یکیاز کشیشها بوده بعد ازانکه رئیس یك کنیسهٔ خورد تعیین شد درابردین و بعد ازان درگلاسکو استاد مقرر گردیده خلیفه ادام سمیت تعیین شد - مولفاتاو عبارت است : از مباحث عقل بشری - رسایل قوای عقلی - قوای فعاله - او عقیده داشت که افراط در بحث نظری منجر بشك میشود و انسان را از ذوق فطری دور یسازد مذهب فلسفی او برضد افراط مذهب حسی و ارتیابی بود .

دوجلد ستوارت [۳] [۱۷۵۳ - ۱۸۲۸]

دو جلد بشاگردی رید شهرت یافته نقشهٔ او را تعقیب نمود و در کتاب خود : (مبادی فلسفه عقل بشری) را شرح داد .

کولار [٤] [۱۷۵۳ - ۱۸٤٥]

رویر کولار درپاریس تحصیلات مدرسهٔ اسکاتلندی را رواج داده دکتورکوزین ودامیرون وگوفروا از شاگردان او میباشند .

---

(۱) Jeremie Bentham. (۲) Reid. (۳) Dugald Stewart.
(٤) Royer- Collard.

ولیم هملتون [۱] [۱۷۸۸ ـ ۱۸۵۶]

ولیم هملتون محاورات فلسفه ، و دروس منطق ، ودروس نظریهٔ لاطبیبی را تحریر نمود در نوشتهای او آثار فلسفه کانت المانی وجود دارد .

فلاسفهٔ المان :

امانویل کانت [۲] [۱۷۲۴ ـ ۱۸۰٤]

کانت فیلسوف معروف از افتخارات المان در کنجسبرگ پروشیای شرقی بتاریخ (۲۲) اپریل سنه ۱۷۲٤ تولد گردیده علوم را با کادمی شهر مذکور تحصیل کرد ـ و بعد از تعلیم فلسفه لیبنز طوریکه آنرا شرح وبسط داده مدرس اکادمی مذکور تعیین شد در انجا مدت ٦۰ سال بوظیفهٔ تدریس علوم فلکیات ، ریاضیات ، فلسفه بسر برد .

افکار فلسفی او به تحریر (هیوم) متاثر گردیده او را در ناحیهٔ ثبات یقینی بیدار تر ساخت نیز از بعض عقاید ادبی (روسو) حصهٔ معتنابه اخذ نمود ، میلشیلیه مورخ او را باین طور تعریف میکند : در کنار بحیرهٔ بالتیك مخلوق عجیبی بوجود آمد که بر هر چیز قادر است وازوهرشی خوانده میشود. این مخلوق انسان است بلکه مذهب یامدرسهٔ جدلی است یا سنگیست صخره در مابین بحر تمام فلسفه که از هیولای مذکور در یافت گردید و باقی ماند آنرا کانت خواندند لاکن در حقیقت (نقد) نامیده میشود این فیلسوف مجرد مدت ٦۰ سال بدون رابطهٔ بشریت زیسته در ساعات معلوم می‌برآمد تا دورهٔ عادی خود را دور کند با کسی حرف نمی زد بعد ازان واپس بمنزل خود رجوع می‌نمود ـ مهم ترین مولفات کانت ۳ است ـ (نقد عقل مجرد یا نظری سنه ۱۷۸۱) (نقد عقل عملی سنه ۱۷۸۸) و نقد حکم ۱۷۹۰ .

کوبرت در تقریظ این مولفات او میگوید : محررات کانت کوهی است که بفلسفه رنگ داده شده و سر های بشریت در برابر آن تعظیم میکنند .

مذهب او انتقادی و اساس فلسفهٔ جدیده است .

خلفای کانت :

در زمان حیاة : کانت معارضین بسیار داشت ازانجمله برهارد (۱۷۳۹ ـ ۱۸۰۹) و

(۱) William Hamilton. (۲) Kant.

بلاتز (۱۷٤٤ ـ ۱۸۱۸) که از مبادی لیبنز مدافعه کردند و (هردر) عضد فلسفه با کن شهرت دارند .

جاکوبی:

فیلسوفیکه ذوق فطری و وجدانی را برخلاف نظریهٔ کانت ظاهر ساخت جاکوبی است که بارسو شباهت داشت و در سنوات (۱۷٤۳ ـ ۱۸۱۹) زیسته .

این فیلسوف در شهر دوسلدرف متولد گردیده بعد از تحصیلات در اکادمی مونیخ عضو انتخاب شد (۱۸۰٤) جاکوبی کتابی را بنام روایت فلسفی Wotdemar تالیف نمود که باعث شهرت او گردید هکذا در فلسفهٔ سپینوزاهم دارای رسایل است ، در مابین مذهب تصوری و مذهب وضعی نیز محاورات دارد فلسفه او حسی بود او میگفت : وقتیکه من آفتاب را می بینم گفته میتوانم که موجود است ، جاکوبی در اخلاق خیر وشر را تابع شعور میدانست .

فخته[۱] [۱۷٦۲ ـ ۱۸۱٤]

علوم را در اکادمی شهر یانا Iena تحصیل نمود بعد ازان در مدرسهٔ شهر مذکور متعاقباً در جامع برلین معلم تعیین شد ، فخته میخواست که مذهب استاذ خود کانت را از ناحیه تطبیق ظواهر و بواطن اشیاء تصحیح کند .

هربرت (۲) (۱۷۷٦ ـ ۱۸٤۱)

هربرت در شهر کتنج تحصیل نمود و در تطبیقات فیمابین تجربه و تامل بذل مساعی نمود فلسفهٔ او به نسبت معاصرین خودش تجربی بود .

هیکل (۳) (۱۷۷۰ ـ ۱۸۳۱)

هیکل از حدود متناقضات تجاوز نموده در شهر استتگار تولد یافته فلسفه را در جامع هیدلبرك و برلین آموخت و در برلین بعرض و بافوت نمود ، این فیلسوف در زمان خود بذروهٔ مجدو نفوذ رسیده دارای قدرهٔ عقلی و جدلی بود او میگفت : فکر وکائن ، شئ و احداست هر معقول موجود حقیقی است و هر حقیقی معقول است .

(۱) Fechte (۲) Herbart. (۳) Hegel.

شیلنک (۱) (۱۷۷۵ ـ ۱۸۵٤)

شیلنک در دو کیه ورتمبرگ تولد گردیده در آنجا و بعد ازان در مونیخ وبرلین تحصیل نمود شیلنک برای خود برخلاف نظریهٔ حلولی کانت استاد خود مذهب مطلق مثالی رااختیار نمود .

علوم و علماً :

در قسمت های گذشته مقالهٔ خود حتی المقدور نشان دادیم که در قرن ۱۸ ادبا و فلاسفهٔ اروپای غربی در حیاة اجتماعی براعظم مقام او جندیرا مالك بودند طبقات مختلفه و اصناف متباینهٔ اهالی را از حیث اشتراك در امور ادبی کم کم باهم نزدیك نموده اشخاص متنوعه از هر صنف و حرفه باهدیگر تعلق پیدا گردند مثلاً مامورین ، نجبا ، ارکان دولت ، صاحبان قلم وشمشیر ، مستوفیان ثروتمندان ، فلاسفه ، علمای اقتصاد ، دانشمندان ، صنعتگران و دیگر طبقات قسمیکه از مجموع انهایك هیئت مخصوصی بنام متفکرین بوجود آمده در تمام این صنوف ادبا و فلا سفه مقام مهم تری را حایز گردیدند .

تفاوتیکه درمابین نویسندگان قرن ۱۷ واینقرن موجود بود همانا اینکه محررین قرن ۱۷ بیشتر درپی تزئین الفاظ وتعبیرات لطیفه ادبی بودند ونویسندگان قرن ۱۸ قوای خودرا دربحث مسایل عمومی وما بهالاجتماع جمهور مبذول میداشتند و درمطالب قلم فرسائی می نمودند که از همان و افکار جوامع غرب را متاثر میساخت ازقبیل مسایل اخلاق وسیاسی و اجتماعی ا . . . »

یابعبارهٔ دیگر ادبیات قرن ۱۷ جنبهٔ معرفت روحی را دارا بود و ادباقبل ازتوجه کامل بصحت وانسجام الفاظ وحسن تراکیب کوشش می‌نمودند که کلیات احوال روحی بشر را که در تمام از منه و امکنه یکسان است تشریحات داده صفات ذاتیهٔ نفس ناطقه و خوا هشات انسانی را در مولفات خود تعریف نمایند اما در قرن (۱۸) اینطور تحقیقات روحی بدرجه دوم مورد توجه نویسندگان بوده اولتر همت خود را مصروف تشریح مسایل سیاسی واجتماعی مینمودند گویا آنها ادب را از حیث ادب نمی خواستند بلکه آنرا وسیلهٔ اظهار عقاید سیاسی می شمردند و انسان را از ناحیهٔ تعلقات او باجامعه و مملکت مورد مطالعه قرار

---

(۱) Schelling.

میدادند و تمام نظریات سیاسی گذشتگان را یکا یك در مقام تشریح و تحلیل گذاشته بانظار انتقادی صحیح را از سقیم تجزیه می کردند .

حرکت قویهٔ علمی که در قرن ۱۷ شروع گردید بهمان اسلوب در قرن ۱۸ نیز دوام داشت بحیث عموم میتوان اظهار عقیده نمود که علمای این دوره در یك سلسله تخصص نداشتند اما بر خلاف تشریحات امروزه تمام علوم را شعب و فروع یك علم کلی تصور نموده آنرا حکمت میخواندند ، دول اروپا هم روز بروز در ترقیات علوم زیاده تر مایل می گردیدند مثلاً در پروس فریدریك دوم اکادمی برلین را اصلاح کرد و بقسمی آنرا تشکیل نمود که بصورت قطعی یك موسسهٔ نوی بحساب آمد .

دولت انگلیس وسایل سیاحت سیاح معروف جیمس کوك را تهیه نموده در حدود سنوات (۱۷۲۸ ـ ۱۷۷۹) سه دفعه از سال (۱۷٦۸ ـ ۱۷۷۱) بحار اطراف قطب جنوبی را سیاحت نمود واقیانوس کلان را پیموده زیلاند جدید و قسمتی از سواحل استرلیا را کشف کرد .

دولت فرانسه در زمان لوی ۱۵ مبلغی برای انجام تحقیقات اکادمی تعیین داده هیئتهای علمیکه از جانب اکادمی علوم بکار گماشته میشدند بمال مدد نمود . ازان جمله دو هیئت بغرض دانستن شکل حقیقی کرهٔارض در ۱۷۳۵ مامور گردید که اکتشافات آنها مناقشهٔعلماء رادربارهٔ شکل کرهٔ زمین خاتمه داد چهقبل ازان نیوتن معتقد بود که کرهدرحدود قطبین مسطح و درخط استوا برآمدگی دارد .

هیئتیکه یکی از اعضای آن کوندامین بود در سال (۱۷۰۱ ـ ۱۷۷٤) مامورشد که به پیرو امریکای جنوبی رفته در اطراف خط استوا یك قوس نصف النهارا را اندازه بگیرد کار این هیئت مدت ده سال طول کشید . در سال ۱۷۳٦ هیئت دیگر مامور شد که در لاپونی مشغول اندازه یك قوس نصف النهار شود یکی از اعضای آن مو پرتویس (۱) و دیگر آن کارو (۲) (۷۱۳ ـ ۱۷٦۵) بود که از ریاضیون معروف بشمار می آمد و مشارالیهنیز مانند پاسکال در عنفوان شباب حایز مقامات بلند علمی گردیده در ۱۸ سالگی بعضویت اکادمی مشرف شد . مدت کار این هیئت یکسال بود .

---

(۱) Maupertuis. (۲) Cliraut.

بدون از کار و سه نفر ذیل از ریاضیون فرانسوی این قرن را میتوان در ذکاو دانستگی مانند ریاضیون قرن ۱۷ تصور نمود اول : لاگرانج (۱۷۳۶ ـ ۱۸۱۳) که بعد از مو پرتویس بریاست اکادمی برلین مقرر گردید دوم : مونژ (۱۷٤٦ـ ۱۸۱۸) سوم : لاپلاس (۱۷٤۹ـ۱۸۲۷) .

فیزیك :

درین قرن فیزیك وشیمیا فوق العاده ترقی نمودزیرا مطالعاتیکه راجع به خاصیت حرارت بعمل آمد باختراع میزان الحراره انجامیده که از آلات سابقه بدرجات فایق بود . در اروپا سه میزان حرارت ساخته شد اول : فارنهیت در انگلستان (۱۷۲٤) ور نومور در فرانسه ۱۷۳۰ وسلیوس درسوئد ۱۷٤۲ چنانچه شخصی موخرالذکر تقسیمات سانتی گراد راممین نمود که حالا از اقسام دیگر بیشتر مروج است . درهمین اوقات برادران مون کلفیه (۱) که پسران یك نفر تاجر کاغذ فروش انونی بودند در صدد استعمال صعود ابخره برآمده اولین بالون را اختراع کردند که آنهم عبارة از یك کرهٔ کاغذی بود که در ان بواسطهٔ سوختن پشم و کاه مرطوب تدریجاً هوای گرم بوجود آمده بهواصعود میکرد . تاریخ صعود اولین بالون در شهر انونی روز پنجم ژون ۱۷۸۳ است که مدت پنج هفته بعداز این پیلاتر دو روزیر (۲) (۱۷۵٦ ـ ۱۷۸۰) برای اولین دفعه بطیران موفق شد ۲۱ نومبر ۱۷۸۳ و همین شخص دوسال بعددر هوای فضای دریای مانش ضایع گردید .

بخار :

درقرن ۱۷ نخستین کسیکه در فکر استفاده از قوهٔ بخار افتاددنی پاپن فرانسوی بود که در زمان لوی ۱٤ سال (۱۷۰۷) اولین ماشین را اختراع نمود در قرن ۱۸ یکی از اهالی اسکاتلند (انگلستان) موسوم بوات در طبیعت بخار مطالعات زیادی نموده کیفیت تکاشف و انبساط بخار را بوسیلهٔ برودت کشف کرد که بظرف ۱۰ سال اجزای متنوعهٔ ماشین مذکور را تکمیل نموده آنرا یکی از مهمترین عوامل تولید ثروت و پیشرفت امور اقتصادی قرار داد در ابتدا ماشینهای بخار ثابت بود تنها در حفر معادن پاریسمان تابی و غیره بکار می رفت دو نفر

(۱) Monigolfier. (۲) Pilatrederozier.

فرانسوی یکی کونیو (۱) و دیگری مارکی دوژ وفر (۲) این اختراع را اکمال دادند ، زیرا اول الذکر در سنه ۱۷۶۹ قوهٔ بخار را برای تحریک عرابها در خشکه استعمال کرد وشخص دوی در سال ۱۷۷۶ کشتی را با بخار براه انداخت اما عرابهٔ اختراعی کونیو که اولین موتر بحساب میرود از سرعت رفتار خود از یك نفر پیاده بطی تر بود یعنی در ساعتی ٤ کیلو متر قطع مسافه مینمود . کشتی بخار ژو فرو اگر چه در رود دنیوب و ساؤن وسن حرکت کرد اما مسکنت مخترع مانع گردید که اختراع خود را به تکمیل برساند .

لاکن باید فهمید که اختراع کونیو وژو فروا در متن علوم و خواص اشیا کشف جدیدی بعمل نمی آید بلکه تنها یك توسعه و استفادهٔ عملی است که این دوتفر مخترع از قواعد مخصوصهٔ قدما استنباط نمودند ، همچنین هرشل (۳) (۱۷۳۸ ـ ۱۸۲۲) که اولین تلسکوب بزرگ را اختراع کرد اگر چه اختراع اساسی گفته نمیشد ولی چون اجرام سماوی را بدرجات بزرگ نشان میداد منجمین را موفق گردانید که لکه های قرص آفتاب را مشاهده کرده و هزاران ستارهٔ جدیدی را درآسمان به بینند .

کهربا (برق) : ترقیاتیکه از نقطهٔ نظر علمی در قرن ۱۸ راجع بقوهٔ برق بظهور رسید علما بوسیلهٔ تجربیات علمی بکشف حقایق بسیاری موفق شدند از آنجمله وحدت طبیعت شعلهٔ الکتریکی و برق آسمانی میباشد .

در اواخر عصر ۱۷ اوتو دو گریك نامی (٤) مخترع ماشین تخلیه هوا ماشینی را بصورت ناقص اختراع نمود که ازان قوهٔ برقی حاصل میگردید . در مابین این ماشین کرهٔ ازکبریت می گذاشتند که بوسیلهٔ تحریك دستی ذرات اجسام الکتریکی را جذب میکرد ، این طریقه را قدما هم دریافته بودند اما تدریجاً علما کرهٔ کبریتی را بکرهٔ بلور عوض نموده قطعات پشم یا پوست را برای تصادم و اصطکاك عمل نمودند که از آن به نسبت سابق شرار های طویل تری را بوجود آوردند از جانب دیگر علما فهمیدند که بعضی از اجسام مایع و جامد رهنمای برقند و اجسامشیشه وچینی بدون برق و اجسام عایقه بشمار میروند در سال ۱۷٤۰ یکی از علمای هولاند آلهٔ را در شهرلید بغرض جمع و حفظ قوهٔ برق اختراع نمود که شرار های الکتریکی

---

(۱) Cugnot. (۲ Mar- guis de Jouffroy.

(۳) Herschell. (٤) Ottode Guericke.

آن برای کشتن حیوانات ضعیفه کفایت میفمود . در امریکا فرانکلن تصور نمود که شرارهٔ الکتریك با برق ابر مشابهتی دارد باثر تجربهٔ خود روزیکه هوا خیلی منقلب بوده گدی پرانی « را بهوا پرواز داد که بر سر آن پیکانی از فلز نصب نموده بود ازین تجربه ناگاه مشاهده نمود که چند شراره از رشتهٔ گدی پران ظاهر گردید (۱۷۵۲) وبعد از تجربهٔ مذکور فرانکلن آلهٔ برق گیریرا تیار کرد (۱۷۶۰) که از جنس آلات برق در حیاة عملی نخستین آلهٔ مفیدی شمرده میشود .

شیمی : مخترع اساس شیمی جدید لاودازیه فرانسوی بود (۱۷۴۳ - ۱۷۹۴) اگر چه معاصر او قبل از مشارالیه علمای شیمی بسیاری بوجود آمدند که چند رقم نمك و غاز های منفرد را کشف کردند چنانچه از جملهٔ همان علما پریستلی (۱) انگلیس (۱۷۳۳ - ۱۸۰۴) اکسیجن و شیل سویدی (۱۷۴۲ - ۱۷۰۲) کاور را تحصیل کرد که در همان روز ها از عناصر مذکور در سفید کردن منسوجات کار گرفته میشد اما هیچ کدام از علما بکشف هیچ طریقهٔ علمی موفق نشده بود که اکتشافات علمی بر طبق آن مبنی گردد بناءً لاودازیه افتخار کشف قوانین حقیقی این طریقه را دریافت نموده تحقیقات مذکور براساس ذیل گذاشته شده بود : اگرچه از حیث صورت تغیر ماده ممکن است اما از روی وزن هرگز مادهرا نمیتوان تغیر داد برای تفتیشات علمی ترازوی دقیق را استعمال نمود این عالم بزرگ شیمی در سن ۲۷ سالگی راجع بترکیب هوا واحترا قات وترکیب آب بهتحقیقات مهمهٔ خود آغاز کرد چنانچه مدت پنجسال متوالی دربارهٔ تنفس حیوانات تجربه نمرد عاقبةالامر میزان ترکیب هوارا دریافتهاهمیت اکسیژن رادر احتراقات معین ساخت (۱۷۷۰ - ۱۷۷۵) بعد ازان لا و دازیه بترکیب وتجزیهٔ آب مشرف شد (۱۷۸۳) علاوةً شخص مذکور جدول اسای اجسام را ترتیبداده توزیع نمود که جدول مذکور را تمام علمای فرنگستان تسلیم نمرده اسای مذکور بمنزلهٔ لغات بین المللی علمی شیمی قرار گرفت .

علوم طبیعی : تحقیقات مهمهٔ علوم طبیعی هم ازقرن ۱۸ آغازشدچنانچه یکی ازعلمای فکور سویڈ موسوم بهلینه (۲) (۱۷۰۷ - ۱۸۷۸) که مقنن ومتجددنباتات شناسی درمابین علما ملقب گردیده باثر زحمات تورن فور (۳) فرانسوی (۱۶۵۶ - ۱۷۰۸) طبقه بندی نباتات را انجام کرد درکتاب خود معروف بهاساس علم نبات شناسی (۱۷۳۷) تسمیهٔ نباتات را معین نمود . این کتاب

(۱) Priestly (۲) Linne. (۳) Tournefort.

باندازهٔ مقبول افتاد که در تمام جاها رواج یافته تاهنوز متداول است .

یکی از دانشمندان فرانسوی مشهور به برنار دوژ و سیو (۱) (۱۶۹۹ - ۱۷۷۷) در علم نبات شناسی زحمتی کشیده برادر زادهٔ اولوران ژوسیو (۱۷٤۸ - ۱۸۳٦) بدنبال عملیات او طبقه بندی جدید نباتات را طرح نمود که زیاده‌تر بمنطق مقرون وآنرا دسته بندی طبیعی نام گذاشته اند لذا شخصاً اقرار می‌نمود که ازناحیهٔ علمی‌ونظری این ترتیب برطبقه بندی اوبرتری دارد . مشهور ترین علمای طبیعی کنت دو بوفون (۲) (۱۷۰۹ - ۱۷۸۸) پسریکی از اعضای پارلمان دیرون وازجمله نویسندگان و علمای بزرگ بود .

بوفون بمعاونت چندنفر دیگر کتاب تاریخ طبیعی خودرا که ۲۹ مجلدات تالیف نموده انواع و اقسام موالید ثلاثه حیوان ، نبات ـ جماد را طبقه بندی و شناختاند و در آخرین سال‌عمر خود که بعد ازان انقلاب کبیر فرانسه آغاز میشود کتاب جداگانه را بنام ادوار طبیعی که فی‌الحقیقت تاریخ فلسفه کرهٔ ارض شمرده میشود انتشار داد . از آثار او تاسیس و تنظیم باغ شاهی است که امروز بباغ نباتات شهرت دارد . این موسسه که از یادگار بوفون است در اوقات انقلاب ترقی نمود حتی یکی ازمراکز بزرگ علمی عالم قرار گرفت . آوازهٔ علم و شهرت او باندازهٔ بلند گردید که درحین حیات او مجسمه اش را ساختند وتاحال همان مداله در مدخل باغ نباتات پاریس بر پاست .

صنعت و صنعتکران :

صنعت معماری : اگرچه ذوق طبقهٔ عالی قرن ۱۸ در اکثر از صنایع منعکس گردید ولی باوجود آن صنعت معماری اران مستثنی و تحت تاثیرات جدیده واقع نشد چه عمارات این قرن بهمان اصول قصور عالیهٔ لوی ١٤ ساخته شد ومعماران بهمان اصول‌اسلاف بتقلید اکتفاورزیدند از زمرهٔ معماران معروف این قرن کاریل (۱۷۱۰ - ۱۷۸۲) قصور مجلل میدان لوی ۱۵ را در پاریس تعمیر نمود که (امروز بمیدان کنکر و شهرت دارد) علاوتاً مدرسهٔ نظام تریانون کوچك را دورسای و ساختمانهای بورس را در شهر بوردو اساس گذاشت و انجام نمود .

---

(۱) Bernard de Jussieu. (۲) Conte de Buffon.

لوی : (۱۷۳۵ - ۱۸۰۰) گالری های عمارت پاله روایان را در پاریس و تیاتر بزرگ شهر بوردورا بنانهاد .

سوفلو (۱۷۱۹ - ۱۷۸۶) بانی کلیسای سنت ژنویو است که امروز به پان تئون معروف گردیده است .

هره (۱۷۰۵ - ۱۷۶۲) موجد میدان استا نیسلاس در شهر نانسی بشمار میرود .

پرو - ومانسار : (۱) بتقلید ستونهای لور دور سای وکلیسای انوالید عمارات ستون دار بسیار ساختند حتی معماران در ساختمان عمارات کوچك که بفرمان لوی ۱۰ و امر مقربان دربار و معشوقهای پاد شاه متموابن بتعداد زیاد ساخته شد مانند شوازی ، بل ود ، له لوژ ، برنبوربون (۲) وغیره که امروز همه خراب شده است هیچ طرز جدیدی را عمل نکردند لاکن یکنوع تجدد خشك وخنکی که در عمارات قرن ۱۸ از قسم برجستگی کتیبه ها و برخی تزئینات بعمل آمده و تماماً ظرافت ظاهری است ، هکذا بتأسی تزئینات اساس البیت از قبیل میز و چوکی و تابلو ها و غیره نیز به نسبت زمان لوی ۱۴ تغیرات و تکلفات بوجود آمد اما تماماً مبنی بوالهوسی بوده شهامت استادی را کمتر دارا بود .

نقاشی وحجاری :

نقاشی وحجاری این قرن مانندصنعت معماری مظهر ذوق اهل زمان بوده نقاشان و حجاران تقلید صنایع عهد لوی ۱۴ را تماماًمتروك ساختند واغلب صنعتگران تااندازهٔ ازپستی ذوق کاری گرفتند که لطایف صنعت دورهٔ رنسانس (تجدد کبیر را) نمی فهمیدند مثلاً بوشه که از نقاشان زبردست آن عهد بود بشاگرد خود فراگونار که عازم روم بود چنین فرموده است : « تومیروی تاآثار را فایل و میکل انژ را تماشاکنی لاکن آگاه باش که اگر باثار آنها فریفته شوی کارت خراب و نقشت بر آب است . » یعنی مردمان این قرن بعوض جمال و عظمت عموماً طالب زیبائی ظاهری بودند اگر چه نقاشان این قرن نقاشی را از حکایات وافسانهای اساطیر یونانی میگرفتند اما بداخل دایره تزئین و ظرافت ! مثلاً بعوض تصویر جنگهای اسکندراکبر وسلحشوران زره پوش وسواران باخودرویو یونانی مناظرعیدها

(۱) Perroult- Mansard. (۲) Choisy- Bellevue- Les loges- Brinborion

ومجالس طرب وتماشاواحوال چوپانان ودهقانان رانقش مینمودند اگرچه بعضاً باتمس الامردر زمان خود مرافقت هم میکرداماً تماماً ازابهت ووقارخالی بود ازمهم ترین نقاشان مخترع واستاد این سبك واتو (۱) بود (۱۷۸٤ - ۱۷۲۱) که رسماً نقاش مجالس جشن ومناظر بزم لقب داشته پدرش از اهالی ولانس و پیشه اش پوشیدن سقف عمارات بود ، واتودرسن ۱۸ سالگی بپاریس آمد وبنقاشی پردهای تیاتر مشغول گردید سپس ازان بفرمایش یکی ازتجاران پردهای تجارتی تصاویر بزرگان و پیشوایان دین مسیح (ع) را رسم می نمود ، کروزا یکی ازمستوفیان بزرگ برای واتو شهریه مقرر داشته بتشویق اوهمت گماشت از آثار معروف واتو که تاهنوز درعالم صنعت شهرت دارد (پردهٔ معروف کشتی نشینی بقصد - سی تر) است که بسن ۳۳ سالگی آنرا تصویر کشید وچهارسال بعدازان جهان را وداع کرد ، واتو درصنعت نقاشی یگانهٔ روزگاروشاعر فن نقاشی بحساب میرفت از انجا که درنقاشی روی تحقیقات و مطالعات می نمود تاثیرنقاشی او در آثارش ظاهر است ، واتو اشخاص را ظریف می نگاشت و مناظر را بسیار غم انگیز طرح مینمود ، درواقع این نقاش زبردست حقایق عالم خارجی را بادقایق عالم خیال آمیخته است اگرچه بسیاری ها بتقلید او پرداختند لاکن فقط یکی ازاهالی پاریس لانکیره (۲) نام (۱٦۹۰ - ۱۷٤۳) تااندازهٔ باسرار صنعت و هنرنمائی واتو اطلاع یافت .

فرانسوا بوشه :

(۱۷۰۳ - ۱۷۷۰) ازاهالی پاریس است ، این استاد اگرچه بدرجات ازواتو پستراست امادرزمان خود مشهور ترین نقاش مجالس بزم و جشن و تفرج محسوب میشود .

بوشه درعمل نقاشی دارای روانی فوق العاده و قوهٔ تخیل بی نظیر بود ، گذشته بر نقاشی گراور سازی ، نقشه کشی ، رنگ آمیزی ، طرح تصاویر برای کتب میدانست در نقاشی پابند موضوعات مخصوص نبود از آثار او ده هزار تصویر و یك هزار تابلو بیادگار مانده است .

شاگرد فرانسوا بوشه فراگونار (۳) (۱۷۳۲-۱۸۰٦) پسر یکی از ابریشم کاران اطراف گراسی بوده و بدرجات از استاد خود فایق گردید ، خیال سرکش و هرجائی اودارای دست و پنجهٔ چابك و بی نظیر بود در حسن رنگ آمیزی و سایه و روشنی که در مناظرطبیعی

(۱) Lanceret. (۲) Watteau. (۳) Fragonard.

کار میکرد مهارت خود را باندازهٔ ظاهر ساخت که او را باید از استادان بزرگ شمرد و بلو اتودرسبك قرابت داشت . فراگونار بدون بوشه شاگرد بشاردن نیز بود .

بشاردن (۱) (۱۶۹۹-۱۷۷۹) تماماً مخالف استاد نخستین و او وامقدس ترین صنعتگران قرن ۱۸ میدانند پدرش نجار پاریسی بود ، این شخص بدون فکر خودش استادی نداشت ، زندگانی طبقهٔ متوسط و توانگران پاریس را بطور ساده و حقیق رسم کرد که مشارالیه را ازین ناحیه استاد بزرگ و مصور حقایق خارجی میدانند در همان زمان ظواهر پسند آثارمتین و استوار او مقبولیت پوره یافت .

چون درآخر قرن ۱۸ مردم از تشکیك و بی دینی باز گشتند آثار شاردن مقلدین زیاد پیدا کرد مانند گروز (۲) (۱۷۲۵ - ۱۸۰۰) که از اهالی بورگونی بود ، اما این شخص مانند شار دن در آثار خود دارای سادگی و صدق نمایش نبود ، تصاویر معروف او از قبیل کوزهٔ شکسته وزن شیر فروش ودیگر نقاشی های اخلاق او مانند پدر خانواده در حال خواندن انجیل شریف و عروسی روستائیان ، بازگشت طفل بد خو و غیره که دران زمان اعصاب بینندگان را مرتعش ساخته بود امروز خالی از سادگی و متصنع معلوم میشود .

ریگو (۳) ولار ژیلر (٤) که در۱۷٤۳ و ۱۷٤٦ مرده اند کار شان تصاویر اشخاص بود اگرچه از اساتید قرن۱۸محسوب اما بهترین آثار خود را در عهد لوی ۱٤ ساخته اند بناءً علیه از مفاخر امپراطور مذکور بشمار میروند .

ناتیه (٥) (۱٦۸۳ - ۱۷٦٦) آثارش اگرچه باصطلاح ضعیف و نرم میباشد ، اما با این از زیبائی ولطافت خالی نیست .

موریس کانتن دولا تور (٦) (۱۷۰٤ - ۱۷۸۸) در شهر سن کانتن تولد یافت پدرش مهندس و جغرافی دان بود ، این شخص در معرفت النفس هم مانند نقاشی مهارت داشت او میگفت من در حین تصویر بدون التفات اشخاص مافی الضمیر آنهارا می خوانم فی‌الحقیقت در تصاویریکه از معاصرین خود رسم نموده روح اشخاص را از زیر خطوط و نقوش ظاهر ساخته است .

---

(۱) Bechardin (۲) Greuze (۳) Rigaud. (٤) Largillere.
(٥) Nattier. (٦) Maurice - Quentin de le tour.

حجاران :

معروفترین حجاران قرن ۱۸ عبارت از لولورن ، گیوم کوستو ، بوشار دون پی کال فالکونه ، هودون میباشند (۱) .

لولورن در پاریس تولد یافت (۱۶۶۶ - ۱۷۴۳) شاگرد ژیراردون بود ، این استاد مجسمهٔ معروف اسپان آفتاب را که حیرت آورترین حجاری فرانسویان است صنعت نموده در عمارت روهان که امروز مطبعهٔ ملی است برپا نمود .

گیوم کوستو (۱۶۷۷ - ۱۷۴۶) از اهالی شهرلیون و شاگرد وبرادر زادهٔ کوازوکس (۲) بود از آثار معروف او مجسمهٔ زیبای رون است در آخر عمر مجسمهٔ اسپهائی را که اکنون در خیابان شانزهٔ لزه پاریس نهاده اند و عامهٔ مردم آنرا اسپان مارلی میگویند تیارکرد .

حجار اینکه تمام عمر شان در قرن ۱۸ واقع و بنا بر تاثیر محیط دارای آثار ظریف وتنوع بودند و مجسمه های کوچك و دقیق و مجسمه های بزرگ و کلان از آثار آنها بافیست

آنجمله لوشار دون از اهالی شاپانی (۱۶۹۴ - ۱۷۵۲) که شاگرد کوستو شمار میشد مجسمهٔ سوارهٔ لوی ۱۰ راتیار کرد که در انقلاب خراب کرده شد .

علاوةً اشکال اساطیری حوض بنتون در پارك و رسای و مجسمهٔ حضرت عیسی و مریم علیهماالسلام را درکلیساسن سوپلیس پاریس و مجسمهٔ فرشته عشق که مشغول تراشیدن کمان خود است و مجسمهٔ فوارهٔ کوچهٔ گرنیل را نیز او درست کرده است .

پیکال (۱۷۱۴ - ۱۷۸۵) و فالکونه (۱۷۱۶ - ۱۷۹۱) که هر دو نفر از فقرای پاریس بودند شاهکار های تاریخی را بیادگار گذاشتند پیکال قبردوك دارکور را در کلیسای نتردام پاریس و مقبرهٔ مارشال سادوکس را در کلیسای سن توماس بشهر اسطراسبورغ اساس نهاد و فالکونه مجسمهٔ عظیم پتر کبیر را سواره در شهر سن پطرس بورگ تراشید هکذا چندین مجسمهٔ دیگر ازین دو نفر استاد بیادگار مانده که تا هنوز سرمشق استادان حجاری

(۱) Le Lorrain. Guiuaunre- Coustou. Bouchardon. Pigalle. Fal Conet. Houdon.

(۲) Coy seuox.

شمرده میشود و انسان گمان میکند هر کدام ازموجودات زنده است . اما استاد بزرگ هودن (۱۷٤۱ ـ ۱۸۲۸) که از اهالی ورسای و شاگرد پیکال بود علاوه بر مجسمهٔ اخلاقی نیم تنه دو مجسمهٔ مرمر یکی از ولتر که در حال استهزاست و در تیاتر کمدی فرانسه موجود است و دیگری موسوم بدیان که بکاترین دوم تقدیم داشته و در موزهٔ لور نمونهٔ آن از مفرغ موجود است از مجسمهای بی نظیر و جاذب ترین پیکر های است که تاکنون از مرمر تراشیده شده است .

صنعت براعظم اروپا :

شهرت صنعتگران فرانسه در عصر ۱۸ بفرانسه منحصر نه بود بلکه آوازهٔ کمال آنها در تمام براعظم منتشر بوده پادشاهان اروپا مانند فریدریك دوم و کاترین ثانی از همه بیشتر خواهشمند آثار آنها بودند .

کامل ترین مجموعهٔ آثار و اتوولانکره و استادان خورد در شهر پوتسدام وجود دارد در حقیقت بسبب توجه و میل سلاطین صنایع فرانسه سرتاسر اروپا را گرفته در قرن ۱۸ تمدن آن باعث تهیج احساسات ملل دیگر واقع شد چنانچه یکی از حجاران فرانسوی که در المان کار میکرد میگوید « پاریس امروز دارای همان منزلت است که یونان در زمان ترقیای صنایع خود مالك بود » چه فرانسه به تمام عالم صنعتگر و استاد میدهد . از جمله ملل غربی تنها انگلستان دارای صنعتگران مبتکر بود مانند رینولد (۱) (۱۷۲۳ ـ ۱۷۹۲) و گیس بورو (۲) (۱۷۲۷ ـ ۱۷۸۸) بیشتر ازین دونفر استادموسوم بهوگارس (۳) (۱٦۹۷ ـ ۱۷٦٤) وجود داشت که مالك هنر مندی تعجب آور وصاحب نظر ثاقب و نقاد بود اگرچه آثار او از خشونت مبری نیست اما از حیث جنبهٔ تاریخی و نمایش آداب و رسوم انگلیسها در همان فرصت استاد نابغه بنظر بر میخورد خاصتهً در پرده های عروسی و غیره !

فن موسیقی :

طوریکه فرانسه از حیث نجاری و حجاری در قرن ۱۸ حایز مقام عالی بود در موسیقی المان دارای منزلتی بود که در تاریخ موسیقی خیلی اهمیت دارد زیرا درین قرن پنج نفر نوابغ موسیقی

(۱) Reynolds. (۲) Gainsborough. (۳) Hogarth.

در المان ظهور نمودند : هندل ، باخ ، گلوك ، هیدن ، موزار (۱)

هیندل (۱۶۸٤ ـ ۱۷٥۹ ـ) وباخ (۱٦۸٥ـ۱۷٥۰) در موسیقی مذهبی خود متخصص بودند، هیندل غالباً در لندن زندگانی می نمود و در هانجا درگذشت ، باخ دائما در شهر لیزیك المان می زیست .

گلوك (۷۱٤ـ۱۷۸۷) از اهالی باویر صحنه های مرتب ساخت که غالباً از آثار مخلد بشمار میرود گلوك درسنه ۱۷۷۷ بنا بر دعوت ملکه ماری انتوانت بپاریس آمده دو قطعه از آثار معروف خود را نمایش داد اما بعض افراد صاحب ذوق آثار یکنفر اطالیائی موسوم به پیك سینی (٥) را برآثار گلوك ترجیح می دادند درین باره صاحب ذوق بدو جنبه تفریق گردیده منازعهٔ شان بلند شد جمی از اهالی شهر و دربار طرفدار گلوك و حصهٔ جانب دار پیك سینی بودند .

هیدن (۱۷۳۳ـ ۱۸۰۹) اطریشی موجد سبك (سن فونی) است ، مشار الیه با ترکیب چند آلهٔ مختلف موفق گردید تا احساسات و هواجس بشری را ترجمانی کند .

موزار (۱۷٥٦ ـ ۱۷۹۱) در شهر استراسبورگ تولد شد بعداز تحصیلات نابغهٔ فن موسیقی محسوب گردید در تنوع آثار و کمال هنرمندی بی عدیل است در زمان کودکی آثاری از موزار بظهور پیوست که بر عبقریت اودلالت مینماید ، در ۸ سالگی قطعات تالیفی او فیمابین عام وخاص نشر گردید ، موزار درسن ۳٥ سالگی جهان را وداع گفت و از خود بتعداد زیادی از موسیقی مذهبی عیسائی و غیر آن یازده قطعه تیاتر بیادگار گذاشت ازا مجمله عروسی فیکارو ، دوژوان ، نی مسحور ، از معروفترین آثار موزار بحساب میرود . (ناتمام)

(۱) Haendel, Bach, Gluck, Haydn, Mozart.

ادبیات

نگارش جناب سید مبشر خان طرازی :

ادب و انشاء

(٤)

اوقات تألیف و تهذیب آن

شکی نیست که نویسنده بسبب اختلاف شئون دماغ و تغیر حالات حواس باطنه ـ در تحریر اولی موضوع ، نمی تواند که از استعمال الفاظ غریبه ، و ادخال عبارات رکیکه ، از وقوع خطاء و نقصان ـ ادبی ، خالی شود ، حتماً در تحریرات متنوعه ، و طرز ترکیب ـ و اسلوب تألیف نشیب و فرازی را طی خواهد کردبناءً علیه رعایهٔ اوقات تألیف اولاً ، وتهذیب آن ثانیاً ،از لوازم شروع به تالیف موضوع ومقبولیت آن دیده میشود ، لذا لازم ست که نویسده ومولف اولاً اوقات خود را بسنجد ، و صفاترین اوقات یومیهٔ خود را که از کدورت و غم ، و اختلال دماغ ، و تکالیف قلبی و موانع ظاهری مصفا باشد انتخاب بنماید .

نویسندگان عصر قدیم و جدید هنگام صبح را کدران وقت معدهٔانسان از بار غذا ـ سبکدوش میباشد ،در حالی که حظ خود را چنانچکه لازم است از خواب و استراحت قبلاً استیفا مینماید ، بهترین اوقات تالیف قرار داده اند ، حقیقةً طبیعت انسان در حین امتلا معده ثقیل ، و مایل به استراحت و هضم طعمهٔ خود بوده ، از مصروفیت معانی ، و تالیف مضامین برکنار ، علاه بر او از درك مفادات دقیقه طبعاً محجوب میباشد ، (شاعری میگوید) .

ندارند تن پروران آگهی   که پر معده باشد ز حکمت تهی

در (خزانة‌الادب وزهرالآداب) مینگارد که ، شاعر شهیر اسلامی ابوعبادة البحتری گفته چون در عنفوان (۱) شباب ، و حداثت سن خود بروایت شعر اشتغال ، و شغفی در فن ادب داشتم ، لذابه طبع سلیم ، و قریحهٔ مستقیمی که دماغ جوان مرا بدقائق شعر هدایت و به غوامض ادب آشنا تواند نمود مراجعت مینمودم ، باین سلسله اخیراً خدمت ابو تمام (۲) طائی را قصد و اتباع افکار ادبیهٔ آنرا اختیار کردم ، و در تعریف شعر و ادب بکلی با ومنقطع و مستند گشتم واوست اولین شخصی که هدایات ذیل را برایم فرموده .

ای ابو عباده !

اختیار بنای او قاتی را که از هموم و غموم بر کنار باشی ، وباید بدانی که عادت (۳) دراوقات (وقتی که انسان تألیف یاحفظ چیزی را میخواهد) اینست که باید وقت سحر را اختیارکند ، زیرا دران وقت نفس انسانی حظ خودرا از راحت ، وقسط خود رااز خواب گرفته-از گرانی غذاء و بار طعمه خفتی حاصل کرده میباشد ، « فلاوةً » :

(۱) از معانی مجهوله ، وازینکه شعر خود را به الفاظ وحشیه ، معیوب ، وبه عبارات غریبه مملول بسازی حذر کن ، (۲) در تألیف سخن ، وترکیب آن مناسبات بین بین الفاظ ومعانی را رعایت دار ، (۳) خود را خیاطی پندار که جامه های مختلف را بروفق مقادیر گوناگون اجسام تقدیر میکند ، (٤) چون درحین تحریر موضوع بی‌طاقتی عارض گشت ، باید بهنفس خود راحت وتنفس بدهوا کراه بی‌موقع مکن ، (٥) کار مکن مگردرحینی که فارغ القلب باشی ، (٦) نظم مساز مگر در هنگام توارد اشتها ورغبت ، چه‌اشتهاء و رغبت بهترین معین‌ست برای حسن نظم ، (۷) باید شعر خود را بهاشعار موثوقهٔ سلف قیاس بنمائی، پس چیزی را کهمصدر اختیار سلف گردیده است اختیار ، وازانکه مورد استقباح شان شده است اجتناب ورزی ، (انتهی)

۲ (تهذیب موضوع)

تهذیب موضوع عبارت است ، از تغییر طرزیکه تغییرش واجب ، و حذف کلمهٔ که حذفش

(۱) عنفوان شباب ، اوائل جوانی .
(۲) ابو عبادةالبحتری در سنه ۲۸٤ ﻫ ، و ابوتمام در سنه ۲۳۱ ﻫ وفات یافته اند ، و هردو از شعرآء عصر سوم (عصر خلفای عباسیه) میباشند ، [طرازی] .
(۳) یعنی عادت شعرآء .

مناسب ، و اصلاح اسلوبی که اصلاحش سزاوار دیده شود ، پس از ترداد نظر ، و تکرار فکر درطرز ، وترکیب ، واسلوب موضوع ، وتطبیق آن باصول وآداب فن انشاء ، و بهتعبیر دیگر تهذیب موضوع عبارت ست ، ازتحریر وثبت معانی دقیقه وطرح الفاظ غلیظهٔ که از رقت دور ، وازفصاحت مهجور افتیده اند ، باین ذریعهٔ آفتاب تهذیب درآسمان بلاغت پرتوانداز صفحهٔ موضوع گردیده ، اسماع سامعین بسماع الفاظ شیرینش متلذذ ، وطبایع مطلعین بمعانی رفعت آئینش متمتع میگردد ، حقیقةً چون سخن به تهذیب موصوف ، وبه تنقیح منعوت شد بیشك رتبهٔ آن در انظار اهل ادب عالی ، ومقام او در قلوب مطلعین سامی خواهد گردید ، واگر چه معانی آن مبتکره ، ومضامین او اولیه نباشد ، وهرأنشا وتالیفی که ، پس ازغور وتحقیق وملاحظه وتطبیق ، در معرض ناقدین ادبا و محفل منصفین شعرا ، گفته شود که اگر بجای این کلمه کلمهٔ دیگری میاورد ، این متأخر را متقدم ، و این متقدم را متأخر مینگذاشت ، این نقص را باین طور تکمیل مینمود ، این وصف را باین ماده تتمیم میکرد ، این مقصد را واضح تر ، و این مطلب را آسان تر میساخت هر آینه سخن خوبتر ، ومعنی جلی تر میامد ـ دلیل آن است که در باب تهذیب انتظام درست ، و دقت شایانی حاصل نکرده است ، لذالازم ست که در ین باب توجه مخصوصی باید نمود ، تامعرض اعتراض ، و مصدر تنقید اهل صناعت ادب واقع نگردد .

زهیر بن (۱) ابی سلمی شاعر شهیر جاهلی ، و یکی از اصحاب معلقات عشر ، در باب تهذیب و تنقیح دربین شعراء عصر خود معروف بود ، که در قطع عقبات نثر و نظم و اشاعهٔ آن بهیچ صورت عجلتی نداشت ، واژا و قصایدی ست که (۲) حولیات (سنویات) مینامند ، زیرا زهیر به نظم قصیده چهار ماه ، و به تنقیح و تهذیب آن ، چهار ماه ، و به عرض آن در محافل ادبا خواص خود چهار ماه اشتغال مینمود که تمامی مصروفیت آن از بدء نظم تانشر قصیده مدت یکسال را فرامیگرفت

۳(اوقات تنقیح وتهذیب)

تنقیح و تهذیب موضوع نیز اوقات معینی دارد ، ادبا عظام عرب برای آن ساعات فارغه ، و اوقات ساکنهٔ شب را انتخاب و اختیار نموده اند .

شاعر شهیر اسلامی ابو تمام طائی درین بیت که قصیدهٔ منظومهٔ خود را توصیف مینماید . باین انتخاب اشارت و باین اختیاراشعار کرده ست .

---

(۱) پدر کعب (شاعر اسلامی) ست زهیر یکسال قبل از بعثت رسول وفاتیافته است ، (۲) حول مرادف سنه بوده بمعنای سال ست ، (طرازی)

۱ خذها ابنة الفکر المهذب فی الدجی ـ و الیل اسود رقعة الجلباب

زیرا در مقام مدح که طبع شاعری تاحد امکان برای تکمیل آن کوشان میباشد .

تهذیب فکر را به هنگام تاریکی و سیاهی شب تخصیص داده است . باین سبب که ـ در ساعات شب (بالخاصه در وسط آن) هدوء اصوات ، و سکون حرکات سکون ـ حکم فرما بوده، بعلت آنکه خاطر انسانی از تصدیع خالی ، و قریحهٔ شاعری از شوائب موانع در کنار میباشد ، اجتماع فکر ، و جلاء آیینهٔ طبع دستیاب میگردد ، پس لاجرم صنعت تنقیح و تهذیب به بهترین صورت بحصول میآید .

صورت افتتاح موضوعات انشاء و ختام آن

افتتاح در نزد اهل ادب و انشاء عبارت ازان است که کفیت شروع را به اسلوبی ابراز نمائی که مطلع موضوع (چه نظم و چه نثر) بر معنی مقصود آن به نهجی که مناسب حال،و لایق مقام است دلالتی داشته باشد ، بطوریکه اگر مقصود موضوع (مثلاً) فتح بود ، مفاد مطلع نیز فتح ، و اگر تهنیهٔ بود ، تهنیهٔ ، واگر تعزیت بود تعزیت خواهد شد (وعلی هذا القیاس در بواقی موضوعات) فائدهٔ آن دانستن مراد موضوع است از اول تحریر و مبداء سخن ، و چون خواستی که قصیدهٔرا بلوحهٔ نظم بگذاری ، درصورتی که مقصود قصیده مدیح محض بوده ، به حادثهٔ ازحوادث اختصاصی نداشت ، اختیار داریکه به غزلی ۲ افتتاح بنمائی ویا راساً به اصل مقصود (مدیح) ارتجال بکنی ، از قسم اخیرست قول قائلی که :

ال ۳ حاجات الالباب کیف تقول ـ فی ذالمقام فعذر ها مقبول

سامح بفضلك مادحیك فمالهم ـ ابداً الی ما تستحق سبیل

و اگر قصیده درباب فتحی ویاهنیتی و امثال آن بوده ، أدبای عصر قدیم و جدید مناسب ندیده أند که أفتتاح آن بغزل شود .

۱ بگیر آن قصیده را که ـ دوشیزهٔ فکری ست که در تاریکی ، و در هنگامیکه شب ـ بکمال سیاهی انصاف داشت ، مهذب گردیده. [مضمون]

۲ غزل مرادف آن تشبیب ، آبیاتی ست که به خیالات قد و قامت ، و اوصاف هجر و وصل محبوبی متضمن باشد .

۳ اگر دربن مقام مدح عقلها متحیر شود که، چگونه خواهد گفت ، عذر آن مقبولست ، مسامحت فرما بفضل خود بمدح کنندگان خود که ، آنها بآن مدحی که تو استحقاق داری ابداً راهی ندارند .

و باید شاعر در افتتاح قصیدهٔ مدیح چیزی را بهقید تحریر نیارد که ازان استقباح و یاتطیر (فال بد) ممکن باشد ، بالخاصه در تهانی (تبریکات) ازین گونه افتتاح حذربابد کرد که در نزد ادباء قباحت شدیدی دارد ، بلی امثال این افتتاح درقصائد خطوب نازله ، و مصائب حادثه بهاستعمال میرود .

(۲ ختام در نزد اهل ادب و انشاء عبارت ازخاتمه ئیست که بهاصل مادهٔ خود به تمامیت موضوع مشعر گردد ، بطوریکه برآخرین جزء معانی مقصوده وقوع یافته انتظار سامع و ترصد مطالع را قطع نماید .

برای هرشاعر وناثر لازمست که درباب تحسین‌ختام ، وزیبائی خاتمه حق‌المقدور تانق شایان و توجه درستی داشته باشد ، زیراخاتمهٔ موضوع آخرین مضمونی ست که بهسمع سامع میرسد ، و اثرآن درسینهٔ مطالع متردد میگردد ، و بهحواشی ذکر ، و هامش یادداشت اهل استفاده تعلق میگردد ،

بناءً علیه واجب است که ختام موضوع ازسائر مواد و اجزای آن بهلطافت نکته و رشاقت اسلوب ، و بلاغت معنی ممتاز بوده ، الفاظ دالهٔ آن نیز بارقت خود برگوش شنونده سبك ، وبرطبع خواننده آسان‌وازعیوب ثقل (گرانی و اسهاب (تطویل بی‌لزوم) وتعقید (پیچیده گی) خالی باشد ،

و چون اصل‌معنی (جزء آخر موضوع) دلالتی برختام نداشته‌ست ، خوبست که درعقب‌فراغت ازسیاق اغراض و مواد اصلیهٔ موضوع بهجملهٔ دیگری اشعار کرده شود ، تاترصد مطالع و یا انتظار سامع را ازمظنون دیگر رفع کند ، بهنهجی که جملهٔ ختامیه مذکور از سوابق موضوع منتزع بوده ، برای غرضی ازاغراض آن بمقام تقریر ، و یابطور اجمال بهتفصیل آن برطبق‌وجهی‌ازوجوه بلاغت ، و یا بطرز سخن‌جامع ، وارد ، و یابهمثابهٔ‌مثلی یاحکمتی که مصدر تعلیق خواطر و تقیید اذهان تواندشد ، واقع‌شود .

و از قبیل اخیرست ، قول متنبی (متوفی سنه ۳۵٤ هـ) که میگوید .

و مالخصك فی برءٍ بتهنئه　　　　اذا سلمت فکل الناس قد سلموا

درین خاتمه مثلی و حکمتی را تضمین نموده ست ، که برائت اخلاق ، و سلامت‌طبع پادشاه و بزرگان مملکت از رذایل و پستی ، باعث برآئت‌وسلامتی عامهٔ ملت است ، چنانچه از امثال مشهوره عرب ست که (الناس علی دین ملوکهم) .

(تقسیم انشا بفن نظم و نثر ،)

باید دانست که لغت هر قوم (بالخاصه لغت عرب) و سخنی که درباب تعبیر از مقاصد انشائیه خود بکار میبرند ، بدوفن دائر میگردد .

اول فن شعر (نظم)

وآن عبارت ست از سخن مقفای موزون باوزان (۱) مخصوصه بطور قصد نه بطور اتفاق ، و از اقسام اوست مدح ، هجا (هجو) رثا (مرثیه) و امثال آن .

دوم فن نثر .

و آن عبارت از سخن غیر موزون باوران مخصوصه ، بوده ، بدونوع متنوع ست .

(نوع اول ، نثر مرسل)

و آن عبارت از سخن مطلق ست که بقافیه و سائر تکلفات و فواصل سجع تقیدی ندارد

(نوع ثانی ، نثر مقفی)

و آن عبارت ست از توافق دوفاصله نثر بریکحرف در آخر فاصله ، و این از امور بدیعیه بوده در نزد ادباء قدیم و حدیث تداول زیادی دارد ، و آن برسه قسم منقسم ست .

قسم اول

دوفاصلهٔ سجع متساوی بوده یکی بر دیگری زیاده نمی باشد ، از همین قسم ست این آیت قرآنی که (فاماالیتیم فلا تقهر ، و اماالسائله فلا تنهر ،) زیرا کلمات هر دو فاصله چهار چهار آمده است ، و قول این نویسنده نیز که (دلائل قدرت از هر رو پیدا ، و شواهد صنعت در هر سو هویدا ،) و این قسم بعلت آنکه دارای اعتدال است از حیثیت منزلت و مقام بهترین اقسام سجع ، و اعلی ترین نثر مقفی بحساب میرود .

قسم دووم

فاصلهٔ دووم و ماثلی آن ، از فاصلهٔ اول دراز تر میآید ، لکن نه بحدیکه از اعتدال

---

[۱] چون تفصیل اوزان ازفصول علم عروض و قوافی بودهاز موضوع ماخارجست ءلذا ازتحریر آنامساك نمودیم فعلاً شرح وحل لفظ (عروض) در کتاب [غیاث اللغات] برای طالبان این فن خیلی مفید ست ، خواهشمندان اطلاع مراجعت نمایند ، [طرازی]

بطور خروج فاحش بیرون برود ، چه درازی فاصلهٔ دوم و مابلی آن تا باین حد موصوف ، در نزد ادباء قبیح بوده ، از مکروهات ادبی بشمار میرود .

و از قسم دوم است این آیات قرآن کریم که (بل کذبوابالساعته واعتد نا لمن کذب بالساعة سعیرا ، اذا راتهم من مکان بعید سمعوالها تغیظاً و زفیرا ، و اذا القوا منها مکاناً ضیقاً مقرنین دعوا هنالك ثبورا .

چه قافیهٔ اول هشت کلمه بوده ، قافیه ثانیه و ثالثه نه نه کلمه آمده است ، و قول این نویسنده (دربعض مکاتباتش) که (وای بر حال السانی که در حقوق شناسی کمتر از قطان ست ، و در تقدیر انعام واحسان ولی نعمت خود پست تر از مرغان .

قسم سوم

فاصلهٔ دوم از فاصلهٔ اول بسیار کوتاه میآید ، و ان در نزد ادباء عیب فاحش است اما کوتاهی اندکی جائز بوده ، در آیات قرآنی ، و اقوال ادباء وارد شده است چنانچه در قرآن کریم ، (الم ترکیف فعل ربك باصحاب الفیل ، الم یجعل کیدهم فی تضلیل) و از همین قسم است قول علامهٔ (۱) زمخشری که (ما یخفض المرء عدمه ، و یتمه ، اذا رفعه دینه و علمه) و قول این نویسنده که گلهای زنبق کلاه های شان داری بر سر . و نشئهٔ و جدآوری دربر ، (درانتظام صورت ، و التیام هیات ،) چون فرقهٔ عسکری ست که برای سلام استاده ، و یالشکری ست که بمیدان تربیه افتاده)

کیفیت عمل شعر و نظم ،

درین باب فیلسوف شهیر اسلامی ، و قوهٔ مؤرخین ابن (۲) خلدون مینگارد : بدانکه عمل شعر (نظم) و محکم ساختن صناعت آن ، شروطی دارد که استیفای آن لازم ست

شرط اول حفظ ،

یعنی حفظ قصائد و دیوانی ازجنس خود (مثلاً ازجنس شعر عرب) تادرنفس شاعر ملکه حاصل شودکه برمنوال آن انشاء شعر کنند ، واسالیب وروحیات ادبیهٔ آنرامانندسعوری بگیرد :

۱ متوفی سنه ه

چون رتبهٔ مردی را دیانت وعلم آن بلند کرد ، ناداری و بیکسی آن پست نتواند نمود طرازی

۲ از نوابغ عصر چهارم اسلامی (عصر دول متتابعهٔ ترکیه بوده ، درسنه ۸۰۸ وفات یافته است ،

و باید درباب حفظ ، قصائدی را انتخاب ، و دیوانی را اختیار دارد که عبارات آن همه حر و نزیه بوده بها سالیب گوناگونی اشتمال داشته باشد :
مثل قصائد و دیوان عمر (۱) ابن ابی ربیعه ، وابوفراس ، وجریر ، و ابونواس ، وابو تمام ، و بحتری و امثال آنها :

شرط دوم خلوت وجای مخصوص

برای عمل شعر از خلوت و جای مخصوص نیز چارهٔ نیست ، (واین مسئله شیست بدیهی که اثبات آن بسوق دلائل ، وبابإیراد وجود احتیاجی ندارد ،) وبایدجای مخصوص بأنتظام مخصوصی امثال آب جاری ، وشکوفه‌ها ، و سائر شئونیکه باعث تنور فکر ، و نشاط قریحه شده میتواند منظم باشد :

شرط سوم ، راحت ونشاط

وباوجود شرطهای فوق ، باید شاعر در حینی که بعمل شعر اشتغال مینماید راحت ونشاطی داشته باشد چه راحت ونشاط از اسباب انتهاض عمل شعر ، وتنویر فکر وقریحه است .
بهترین اوقات عمل شعر ، اوقات صبح ، وبیداری از خواب ، وفراغ معده است ، بلی گاها بدون تقید باوقات مخصوصه بمحض باعثیت عشق وهیجان ذوق نیز بظهور می آید .

شرط چهارم وضع قافهٔ بناء

وباید قافیهٔ شعر مشروع را از ابتداء شروع بهزیر نظر گرفته فعلاً وضع بکنی ، وبناء هر بیت موضوع را برهمان قافیه تأسیس بدهی ، واگر بالعکس از وضع قافیه در اول شروع غفلت ورزیدی تلافی آن مشکل خواهد شد .
(وسزاوورست که شاعر لوازم ذیل را نیز رعایت کند) .
۱) چون خاطر شاعر بهانشاء بیتی مساعدت نمود ، لکن بغرضی (مادهٔ) که درزیر نظر داشت مناسب نبود پس اورا بجائی باید گذاشت که باآن بیت لایق باشد ، زیرا در قاعدهٔ اهل ادب هر بیت بهیات ترکیبیهٔ خود مستقل است ، و آنچه پس از انشای آن باقی میماند رعایه وانتظام مناسبت ست .

---

۲ عمرابن ابی ربیعه از شعر آء عصر ثانی عصر خلفاء بنی امیه بوده درسنه ۹۳ ، وابوفراس فرزدق و جریر ه هردو نیز ازهمین عصربوده ، هریك درسنه ۱۱۰ ه ، وابو نواس ازشعرای عصر سوم عصرخلفای عباسیه بوده درسنه ۱۹۹ ه وفات کرده‌ست .
طرازی

۲) وچون انشای شعر را اتمام نمود ـ بحیث تنقیح و تهذیب و انتقاد نیز مراجعت باید کرد .

۳) وچون درحین تهذیب و انتقاد معلوم شد که بمرتبهٔ اجادت وخوبی (که منظور اهل صناعت شعر وادب تواند شد) نرسیده است ، به ترك آن بخل نباید کرد ، و اگرچه شعر بنات فکر ، مولدات قریحهٔ شاعر بوده ، هرشاعر طبعاً به شعر خرد مفتون میباشد .

٤) استعمال نباید کرد ، در شعر مگر سخنی را که فصاحت شایانی داشته باشد ، و از ضرورات لسانی نیزاجتناب باید نمود ، که ضرورات لسانی باعث تنزل شعراست از طبقهٔ بلاغت چنانچه ائمهٔ لسان شاعری مولد (۱) را از ارتکاب ضرورت منع نموده اند .

٥) از تراکیب معقده تاحدیکه بتواند اجتناب باید نمود ، بحیثیتی که الفاظ برطبق معانی بوده معانی آن ازانکه سهل است مسابقتی بسوی فهم داشته باشد ، علاوه برین از الفاظ قاصر وناقص ، وکلمات سوقی نیز احتراز باید نمود که ـ امثال اوصاف مذکوره موجب سقوط است از درجهٔ بلاغت .	(باقی دارد)

۱ مولد عبارت از شاعری است که پس از اختلاط عجم بعرب ظهور کرده باشد ، امثال عباس بن احنف . ابن طرازی
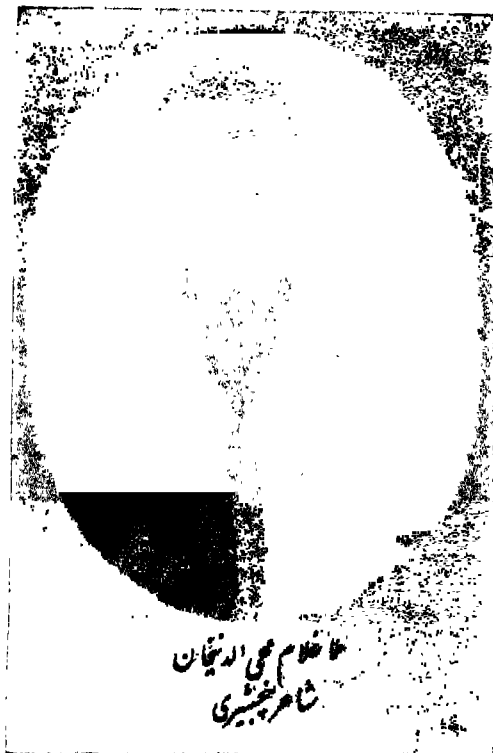
درنمره (۲۹) مجله کابل تذکاري از وجود ۲ نفر شاعر نو وطنی که در کوهستان پنجشیر حیات بسر میبرند نموده فوتو و نمونهٔ شعري آن جناب ملارستمخان‌راااشاعه نمودیم اینك ازرفیق دوم شان جناب ملا غلام محی الدینخان «غلامی» نیزاظهار قدرداني کرده این نمونهٔ شعر وفوتوی شان را درین نمره بنظر قارئین عزیز می رسانم .

نمونهٔ اشعار

(۱) مقصود خود دلا تو ز صاحب دلان طلب — انصاف و دادو عدل ز نوشیروان طلب

مهرو سپهر چاکری این گروه کنند — زین با نشان نشان همای بی نشان طلب

خم گشتهٔ چو پشت فلك زیر بار حرص — آزادی دوکون ز بخت جوان طلب

خواهی اگر بکوی حقیقت گذر کنی — باد بهار و سبزه و آب روان طلب

از نامو ننگ فارغ و از بند غم خلاص — زین دو چهار زندگی جاودان طلب

بردار پا غلامی ازین دار بی ثبات — گر سالك رهی اثر کاروان طلب

(۲) بیا که نور فشانست در چمن مهتاب | نشانده آب طلا را بیا سمن مهتاب
سرا ز اطاعت عاشق فرو مکش زنهار | نقاب بر فکن آمد فرو شدن مهتاب
ز لعل دختر رز کامیاب بوسه شویم | به قد تاك فکنده است پیرهن مهتاب
بریز تکمه ز بند نقاب سر بر زن | کشید نیز سر خود ز پیرهن مهتاب
متاز اسپ جفا را که بر فضای فلك | ببین همیشه کند میل تاختن مهتاب
بسوز همچو کتان هستی غلامی را | کشد زبانه دمادم به سوختن مهتاب

مقام محترم انجمن ادبی :

عرض نیازیست از زبان حال یك مشت فدائیان میمنه که بمناسبت ورود مسعود والاحضرت صدارت پناهی رقمزد کلك خامه بي نوا گشته اگر مطبوع او فتد شرف باورقي مجله عالیهٔ را میخواهد · با احترام اوالخیر میمنه گی

ای رشك گلشن از تو بیابان میمنه | بر چشم ما بنه قدم ، ای جان میمنه
نازد به بخت خویش که گشت آشنا چنان | گرد رهت بـه دیـدهٔ حیران میمنه
از عاجزی رسیده به حسن قبول دوست | شد رشك عاشقان تل ویران میمنه (۱)
صدر کبار، حضرت والا ، عزیز ما | ای از تو شاد ، بای وفقیران میمنه (۲)
جشنی به افتخار تو آماده کرده ایم | کز نور دیده هاست چراغان میمنه
دل فرش راه و بهر نثار است نقدجان | چشمان و وقف مقدم مهمان میمنه
با آن بخجلتیم که این جنس کم بها | کی در خور شماست ؟ عزیزان میمنه
مقبول اگر فتد ز چو ما بی بضاعتان | صدق و وفاست تحفهٔ شایان میمنه
بادا بقای عمرت و بخت بلند باد | کز تو بلند گشته کنون شان میمنه
«خیری» سوال سال ورودت زدل نمود | گفتا : مهان طلب ز « غریبان میمنه » (۳)

۹۶   ۱۳۱۲=۱٤۰۸-۹۶

[۱] : تل عاشقان نام موضعی نیز دارد که عبارت یك پشتهٔ است در سمت شرق شمال شهر .
[۲] : بای ، بجهة اصطلاح عامه که اغنیا را میگویند آورده شده است .
[۳] : اگر تعداد حروف (مهان) را ازسر جمع حروف [غریبان میمنه] وضع کنیم باقی سال مطلوب است،

آقای فاضل میرزا عباسخان فرات منشی انجمن محترم ادبی طهران اینك نظر بتْویق جناب فاضل دانشمند رئیس انجمن ادبی طهران باب روابط صمیمانه خود شانرا بااین انجمن کشوده وبوسیله یك مکتوب دوستانه خویش این آثار نفیس را هدیه مجله کابل میفرمایند مجله کابل این آثار نفیس ادبای کشور دوست خود را بمحبت پذیرفته و اظهار تشکر می‌نماید ۰

ازآثار منظوم آقای میرزا عباسخان « فرات »

بقربانگاه عشق درراه آن شیرین دهان افتد — زجوش عاشقان شور قیامت درجهان افتد

من اندر پیش او ازهستی خود درگمان افتم — که ذره پیش مهرازهستی خود درگمان افتد

چه خونها از غم آندلبر نا مهربان خوردم — خوشا بر حال آنعاشق که یارش مهربان افتد

بجانان گفتم اندرعشق دیدم بس زیان گفتا — نباشد عاشق آنکو درپی سودوزیان افتد

گر آن زیباصنم ازروی تابان پرده بردارد — زتاب شوق آتش دردل پیرو جوان افتد

شود شوری بپا هرجانگار من سخن گوید — که یار نکته دان خوبرو شیرین زبان افتد

بیاد روی او دوران عمر عاشقان شد طی — نمیدانم که جانان کی بیاد عاشقان افتد

به پیش شمع جانداد و نداد آواز پروانه — بلی عاشق چو بیند روی معشوق از زبان افتد

سراید نکته های دلکش اندر پیش گل بلبل — بلی هرکسکه درس عشق خواند نکته دان افتد

بیا ازراه مهر ای ماه سیمین برببالینم — شبی تا آتش حسرت بجان آسمان افتد

فرات ازراه مستی درجهان بس فتنه اندازد — چوساغر در کف آنفتنهٔ دور زمان افتد

❁

❁ ❁

پس بجان آتش عشق توشررها دارد — ناله ما بدل سنگ اثر ها دارد

چشم بددور که آنماه رخ زهره جبین — بعنایت سوی عشاق نظر ها دارد

عاقبت کام رواشد دل ازآن سیب ذقن — آری آری شجر عشق ثمرها دارد

نه عجب مشك فشان است اگر باد صبا — که بچین سر زلف توگذر ها دارد

من بزندان فراق تو مقیمم لیکن — دل هرلحظه بکوی تو سفرها دارد

گفتم از لعل لبت بهره دلم خواهد یافت | گفت اینکار بسی خون جگرها دارد
گوش بر ناله بلبل کن اگر اهل دلی | که وی از عالم اسرار خبرها دارد
بگذر از خویش اگر همسفر عشاقی | که ره عشق بهر گام خطرها دارد
دیگران خانه خدا گشته و مارا بده زدر | سستی و کاهلی اینگونه ضررها دارد
زیر زلف سیه آن روی چو خورشید فرات | روشنم ساخت که اینشام سحرها دارد

❁

❁ ❁

کسیکه پای در اقلیم عشق بگذارد | جهان و خلق جهان را بهیچ نشمارد
بهر قدم بودش بیم صد هزار خطر | زمام خویش هر آنکس بنفس بسپارد
گرفتم آنکه بجو آب رفته آید باز | که میتواند تا عمر رفته باز آرد
کجا ز کینه دور زمان امان یابد | هر آنکه خاطر موری زکین بیازارد
زاوج جاه نیفتد بچاه درد والم | کسیکه جانب افتادگان نگه دارد
هزار پرده زخجلت کشد برخ خورشید | اگر که ماه من از چهره پرده بردارد
شدیم فتنه بروی تو و ندانستیم | جهان چه فتنه از این روبزیر سر دارد
بدین رخ ولب میگون بهر که برگذری | زباغ بگذرد و جام باده بگذارد
فرات زاهد اگر عیب گفت رندان را | مرنج کو همه کس را چو خویش پندارد

از آثار طبع آقای سرهنگ غلام حسین خان «سرود» شاعر معاصر ایران :

غزل

دل شوریده چو باپیر مغان یار افتاد | خرقه می را به گرو در کف خمار افتاد
آبروئی که بدست آمده بودم عمری | عاقبت پای خم باده بزنهار افتاد
جرعه نوشان خرابات جهان میگویند | خنك آنکس که دراین مرحله هشیار افتاد

. . . .

چند سنگین کنی از بار طمع پشت امل | ملك آزادگی آنرا که سبکبار افتاد
نالهٔ مرغ سحر گفت بگوش دل دوست | همه شب دیدهٔ عشق است که بیدار افتاد
دست گلچین چه ستم کرده بگلزار که باز | همنشین بلبل سودا زده با خار افتاد

نیست گر دل به هوای بت ترسا روئی — سبحه از چیست که در صورت زنار افتاد

در کف حادثه جو بای بلا گشته دلم — که به هنگامهٔ عشق تو گرفتار افتاد

شحنه تا گفته سخن اشك ز دامان بگذشت — دزد دل دیگری و دیده باقرار افتاد

نرگس مست تو چون خون جهانی را ریخت — هست در کیفر این جرم که بیمار افتاد

دهنت را ز نهان بود ولی با دل زار — صحبتی داشت که از پرده برون کار افتاد

ناصحا پند مده عشق بتان سهل مگیر — صحبت سنگ و سبو نکتهٔ دشوار افتاد

چند زاری زغم یار ستمکار «سرود» — هر که با عشق در آویخت دلش زار افتاد

❁

❁ ❁

جای تا در خم زلفت دل سودائی کرد — رهرو تیه جنون آمد و رسوائی کرد

زامید شب وصل تو به پا سلسله داشت — روز هجر تو دل از پیشه شکیبائی کرد

راه در محضر صاحب نظرش نیست اگر — هرزه گردی دل سودازده هرجائی کرد

مدعی بیهده ام داد هراس از غم عشق — همچو کوری که به شب دعوی بینائی کرد

نقش بر صفحه جان کرده خم زلفش دل — کودك مکتب او مشق چلیپائی کرد

مکتب عشق دهد درس جنون عاشق را — که پریشان چو دلش دفتر دانائی کرد

تا بود ساخته از زلف تو دل بردن کی — عاشق سوخته جان فکر تن آسائی کرد

درد ندان ترا دید و فلك از حسرت — در صدف از عرق دیده گهرزائی کرد

خواست در سلسلهٔ زلف تو ره یابد دل — حل این مسئله از دولت شیدائی کرد

خوی نشیند برخ ماه جبینان زحیا — جلوه تا مهر جمال تو بزیبائی کرد

هست از دولت عشقت سخن نغز «سرود» — در گلستان ادب گر چمن آرائی کرد

❁

❁ ❁

(غزل)

تراست تا به رقیبان هوای جوشیدن — مرا چو نی نبود چاره جز خروشیدن

نباشد آن قدرم ناگوار زحمت هجر — که طعنه از دهن مدعی نیوشیدن

مراست تا که رخ زرد و چشم اشك آلود — میسرم نبود راز عشق پوشیدن

ستاره‌ام شب هجر توریخت بس در پای — گرفته دیده‌ام ازدست گریه خوشیدن
دلم به ظلمت جعد تو برده راه و بود — امیدش آب حیات ازلب تو نوشیدن
سرود بخت مساعد دلیل دولت شد — جهان به کام نگردد بحکم کوشیدن

❁
❁ ❁

رباعیات

درمقام دلجوئی ازدوستی که ازدرشتی دندان یار آزرده خاطر بود .

گر یار ترا درشت دندان باشد — سازد چولبان باز نمایان باشد
اندیشه مده راه بخاطر که گهر — چون خورد بود قیمتش ارزان باشد

❁
❁ ❁

تا کی گذرد روز به نوشیدن می — پیش از تو که بود وچرخ چون کرد به وی
این سال که بگذرد رسد موسم دی — گوید بتو گشت دفتر عمر تو طی

❁
❁ ❁

سرتاسر گیتی همه رنج است و ملال — ترهجر غمین باش و نه شادان به وصال
خاطر منما زبیش و کم رنجه که نیست — سرمایه زندگی به جز خواب و خیال

سرهنك غ . ح . سرود

فقهای افغانستان

نگارش جناب قاری عبدالله خان

ابوجعفر :

ابوجعفر بلخی هندوانی(۱) شیخ وقت و دارای براعت در فقه بود چنانکه اورا ابوحنیفهٔ صغیر میگفتند در بلخ بلاد ماوراءالنهر سمع حدیث و تحصیل فقه کرده و جمی از فقها ازو استفاده نموده اند در مسئله های مشکل فکری صائب داشته و آنرا شرح میکرد و فتوا میداد وفات ابوجعفر در بخارا واقع شده و نعش او را به بلخ نقل و دفن کرده اند در روز جمعه ۲۵ ذیحجه از شهور سنه (۲۶۳) و ۶۲ سال عمر کرده .

جابر :

جابرابن محمد ابن عبدالعزیزیوسف کنیتش ابو عبدالله ولقبش افتخارالدین خوارزمی کانی است(۲) صاحب فوائد بهیه جز اینقدر که او را به تبحر در علم و تحقیق در منقول و معقول ستوده چیزی ازاحوالش بیان نفرموده. ولادت جابر بقول او در(۶۶۷) و وفاتش در (۷۶۷) واقع شده .

جنید :

جنید ابن مظفرفقیه طایکانی (۳) غزنوی سرخسی ابوالقاسم ابن ابوبکر بخاری در سرخس و نیشاپور وبغداد سمع حدیث کرده . در حدیث و لغت تخصص داشت وفات او در ربیع الآخر (۵۴۰) در سرخس واقع شده .

---

(۱) هندوانی منسوبست بباب یادر هندوان که محلهٔ درشهربلخ بوده و درانجا غلامها وجاریه های جا داشتند که آنها را از هند می آوردند . سمعانی ورق ـ ۵۹۲ .

(۲) کان : نام شهری از شهرهای خوارزم بوده . فوائد بهیه ص [۵۶] .

[۳] منسوب به طایکان شهرکوچکی از تخارستان بلخ بوده در غایت نزهت و کثرت آب ، سمعانی ورق[۳۶٤]

حاتم اصم :

حاتم ابن علوان (١) ابن یوسف زاهد اصم بلخی کنیتش بقول صاحب جواهر مضیهٔ ابومحمد و بقول صاحب نفحات‌الانس ابو عبدالرحمن است در توکل ثابت قدم و مرید شقیق بلخی بوده و باعصام بلخی صحبت داشته و هم در بین او و عصام مناظراتی بوده وقتی عصام هدیهٔ برای او فرستاد حاتم گرفت مردم گفتند چرا هدیهٔ او را قبول کردی ؟ حاتم گفت در قبول آن عزت او و ذلت من بود و در رد ذلت او و عزت من می شد من عزت او را بر عزت خود اختیار و هم ذل خود را بر ذل وی گوارا نمودم . ابو مطیع بلخی (٢) ازو پرسید شنیده ام که در بیابانهای خشك بی زاد و راحله سفر میکنی . حاتم گفت نی؟ زاد با خود دارم وچهار چیزاست اول تمام دنیا را مملکت خدایتعالی ، دوم همه مخلوق را بندگان و عیال او ، سوم همه اسباب و ارزاق را به ید او ، چهارم قضا و قدر او و راجل سبحانه در تمام روی زمین نافذ میدانم ابو مطیع گفت طرفه زادی داری . بیابانهای دنیا چه که بیابانهای عقبی را هم باین زاد قطع میتوانی کرد . وفات حاتم اصم در واشجرد (٣) بلخ سنه (٢٣٧) اتفاق افتاد .

حسن ابن محمد

حسن ابن محمد ابن‌حسن ابن حیدر صاغانی (چاغانی) (٤) شاگرد پدر خود محمد است جامع جمیع علوم در عهد خود بوده تخصیص درحدیث و فقه و لغت مهارتی بسزا داشت . کتب عدیدهٔ در حدیث و لغت و غیره تالیف کرده مانند کتاب شوارد و نوادر در لغت . مشارق الانوار و مصباح‌الدجی وشرح صحیح بخاری در حدیث . دور ساله در احادیث موضوعی نیز از تالیفات اوست ولی بقول مولانا عبدالحی درین دور ساله بسیاری از حدیثهای غیر موضوع را حدیث موضوعی شمرده وازینجهت مانند ابن‌جوزی و صاحب سفرالسعادت و غیره در مشددین حساب میشود حسن بعد از فراغ از تحصیل بغداد رفته و حج گذارده و یمن را سیر کرده

---

(١) علوان : در جواهر مضیهٔ بعین و لام و در نفحات الانس جامی و خطی‌سفینة‌الاولیا بعین و نون ضبط گشته و چون علوان وعنوان هردو بمعنی آغاز و مراد فند چه صراح در ماده [علو) می نویسد : وعلوان الکتاب بالضم عنوانه شاید در نام پدر حاتم استعمال هردو صحیح باشد مگر در صورتیکه علوان یاعنوان بطور صفت بر او اطلاق یافته و معنی آن مراد باشد و هرگاه اسم علم باشد یکی ازین هردو صحیح و دیگرش خطاست .

[٢) راوی کتاب فقه اکبر است از امام اعظم و در آتی ذکر می شود :

٣ ـ واشجرد : بقول سمعانی موضعی است از ماوراءالنهر و بقول عارف جامی که در نفحات آورده و اشجرد نام موضعی از نواحی بلخ بوده و صاحب سفینة الاولیا به جای واشجرد بلخ ؛ ماهجرد بلخ نوشته .

[٤] صاغان معرب چاغان قریهٔ ایست از مروه . معجم‌البلدان ج ـ ٥ ـ ص ٢٢٢ .

و ازانجا ببغداد باز گشته بعد بهند عود کرده واخیرا از هند باز به بغداد شتافته و درانجا سنه ۶۵۰ وفات کرده و بموجب وصیت او نعشش را بمکه مکرمه نقل دادند ولادت حسن در لاهور (۵۷۷) ونشو و نمایش در غزنین بوده .

ابوعلی سینا

حسین ابن عبدالله ابن سینا شیخ ابو علی بلخی فیلسوف مشهور درفقه شاگرد امام ابوبکر احمد (۱) ابن امام ابو عبدالله محمد زاهد است . ولادت او در (۳۷۰) و وفاتش در همدان (۴۲۸) بوده .

حسن ابن محمد

حسن ابن محمد غزنوی ابوعلی از قدمای اصحاب قاضی‌القضات ابو عبدالله است دارای حسن سلوك ومروت بوده ازسخنان اوست که فرموده اندوه دنیا چند چیز است: (۰۰۰) قرضداری اگرچه یك درهم باشد مسافری اگرچه یکروز باشد ، سوال اگرچه یك حبه باشد .

حسین ابن محمد

حسین ابن محمد ابن خسروبلخی وی جامع مسند امام اعظم استوابن جوزی ازوروایت نموده وفات او در (۲۲۲) بوده .

حفص ابن عبدالرحمن :

حفص ابن عبدالرحمن ابن عمر بلخی ابوعمر فقیه مشهور به نیشاپوری است چه حفص و پدرش هر دو در نیشاپور بشغل قضا قیام داشتند . حفص از فقیه ترین اصحاب امام اعظم در خراسان بشمار میرفته . بقوله نسائی صدوق و بقول ابن حبان ثقه است . گویند حفص بعد ها از قضا پشیمان و بعبادت مشتغل گردید . عبدالله ابن مبارك تادر نیشاپور قیام داشت زیارت او را هیچگاه ترك نگفت ابود اؤدونسائی هر دو ازو روایت کرده اند . وفات حفص در ماه ذیقعد از شهور سنه ۱۹۹ واقع شده .

ابو مطیع بلخی :

حکم ابن عبدالله ابن مسلمهٔ بلخی کنیتش ابومطیع است کتاب فقه اکبر را از امام اعظم روایت کرده وازامام مالك و غیره نیز روایت داشته و جمی ازو روایت و تحصیل فقه نموده‌اند

[۱] امام احمد علاوه بر تخصص در فقه در علم ادب وکلام و تصوف و شعر یگانه عصر بود وزهدی بکمال داشت . معانی بلند را در اشعار جیدادا میکرد جواهر مضیهٔ از ابن ماکولا میآورد که وی دیوان اشعار احمد را دیده و اکثر آن بخط شاگردش شیخ ابو علی سینا بوده . وفات امام احمد ۴۷۶ جواهر مضیهٔ ج ۱ ص ۹۷ .

علاوه بزرگ دارای بصیرت بود ١٦ سال در بلخ بعهده قضا قیام داشت ابن مبارک بسبب علم و دیانت خیلی او را بنظر تعظیم میدید و لی برخی مانند ابن جوزی و غیره او را ضعیف شمرده اند . در فقها تنها ابومطیع است که تسبیح را در رکوع و سجود سه سه بار فرض میداند . ابو مطیع بعمر هشتاد و چهار در (١٩٩) ترك حیات گفت .

حسن ابن مسعود

حسن ابن مسعود ابن علی ابن وزیر خوارزمی در مروبه تحصیل فقه پرداخته مدتی بلباس عسکری بوده و بعد ها بفقه و حدیث اشتغال ورزیده پسر او شیخ صاحب هدایه است ولادتش در (٤٩٨) ووفات (٥٤٣) .

حمد ابن محمد :

حمد ابن محمد ابن حمدون ابن مرداس فقیه بوز جانی در بلخ به تحصیل فقه پرداخت و بعد ها در نیشاپور زیست کرده وهمدرانجا در (٣٨٦) ترك حیات گفته .

خالد ابن حسین :

خالد ابن حسین غزنوی صاحب جواهر مضیهٔ او را بفضل و فصاحت و قوت نظر و معرفت در اصول ستوده علاوه برین چیزی از حال او معلوم نشد .

خالد ابن سلیمان :

خالد ابن سلیمان ابومعاذ بلخی از اشخاصی است که صلاحیت فتوا داشته وفات او در روز جمعه ٢٦ محرم (١٩٩) بوده .

خالد ابن صبیح :

خالد ابن صبیح مروزی شخصی است که مسئله تزویج یتیمه را بحکم قاضی از امام اعظم او روایت کرده است یعنی بعد از بلوغ یتیمه اختیار ندارد چنانکه در تزویج پدر دختر خودرا درحال صغارت اختیار بدختر بعداز بلوغ نیست . خالدرا بعضی صدوق و بعضی ضعیف شمرده .

(باقی دارد)

مشاهیر حربی افغانستان

نگارش امین الله خان (زمرلای)

یعقوب سیستانی پسر لیث صفار :

تاریخ تولدش معلوم نیست . ازآنجا که والداو (لیث) به پیشهٔ روی گری اشتغال داشت باسم پیشه‌اش (صفار) مشهور و ملقب گردیده بعد ها اخلاف وی را نیز بنام صفاریان خواندند .

یعقوب اگر چه در بدایت حال بهمان شغل و پیشهٔ پدر مشغول بود مگر آثار جلادت و سخاوت از ناصیه اش هویدا و هوای بزرگی در سر داشت و هر چه ازان حرفت تحصیل کردی به یاران و اقران خود تقسیم نموده مباهات نمودی ، ازین جهة روز بروز به تعداد یاران و طرفداران او افزودی .

در زمانیکه خراسان و توابع آن بطاهر ابن عبدالله (۱) تعلق داشت شخصی (صالح بن نصر) (۲) متغلباً بر مملکت سیستان مستولی گشت . چون صالح (ابن نصر) خبر ورود لشکر طاهر بن عبدالله را شنید که بدفع او نامزد شده لهذا معاونت و همراهی یعقوب را فوز عظیم دانسته او را بملازمت خود طلب نمود و یعقوب با برادرش « عمرو » که (شرح حالش علیحده نگاشته آید) از (۲۳۶ تا ۲۳۸ ﻫ) بخدمت وی بسر برده (۳) بمقابل متخاصمین او بجنگ و جدال مشغول بودند خصوصاً یعقوب دربنمدت جلادت و رشادت فوق العاده بخرچ داده مقبوضات صالح را بخوبی حفظ نمود .

در۲۳۸ ﻫ نقار و کدورتی بین صالح ویعقوب برخاسته یعقوب از معاونت و کمك وی پهلوتهی نمود و صالح مجبور بفرار شد . بعد از صالح اهالی سیستان به درهم (برادر صالح) دست بیعت دراز کردند ، یعقوب داخل خدمت در هم شده روز بروز کارش ترقی نمود تا بمنصب سپه سالاری کل قوای عسکری نائل گردید . بنابر اطاعت و محبتیکه عسکر به این سپه سالار شجاع خود داشتند در هم را در هیچ کار اختیاری نماند از آنرو براو حسد برده

---

۱ نواسهٔ طاهر بن حسین سر سلسلهٔ طاهریان .

۲ صالح بن نصر در سال ۲۳۲ در عهد خلافت الواثق بالله در سیستان خروج کرده شهربست را از عمال خلیفه قبض و تصرف نمود .

۳ روضةالصفاج ٤ ج ص ۹ ۷۰.

جمی را بکشتن یعقوب تحریص نمود ، مگر آن شیر مرد با جرئت تمام آ نجماعت را پراگنده
، خود را از مهلکه نجات داد .

بقول خواندمیر (که حواله بکامل التواریخ مینماید) درهم را حاکم خراسان گرفته نزد خلیفه به بغداد فرستاد لاکن بقول بعر جان ملکم (بحوالهٔ زینة التواریخ) چون یعقوب امارت لشکر یافت نخستین کاریکه کرد این بود که درهم را گرفته و محبوساً بدارالخلافه (نزد خلیفه) روانه نمود . بهر حال درغیاب درهم یعقوب به امارت سیستان بالاستقلال فائزالمرام گشته مردم سیستان باو بیعت کردند (٢٤٧) ه .

فتوحات یعقوب

چون یعقوب بعد از غیبت درهم متمکن اریکهٔ سلطنت گردید اول در صدد مخالفین خود (صالح) و اعمار (ازخوارج) برآمده در اندک زمانی صالح را اسیر وعمار را کشت . از شر شان برای ابد خود را آسوده داشت ، پس ازین امتحان که باکامیابی غالب آمد . بازوی خود را توانا دید . وقت را از دست نداده درسنه ٢٥٣ ه هرات را گرفت و بجانب کرمان رایت فتح وظفر بر افراشت و باندك زمانی کرمان را نیز به تصرف آورده ، عزم شیراز نمود و آنرا نیز فتح وحاکمش را باخود اسیر ببرد هرچندیکه بعد ازفتح شیراز تحف وهدایائی بخدمت خلیفهٔ بغداد فرستاده دم از اطاعت و فرمان برداری زد مگر پس از مدتی عزم تسخیر فارس نموده عسکری بدانصوب سوق نمود .(موفق) برادر خلیفه که شخصی با کیاست وهم صاحب اختیار مملکت بود از قصد یعقوب آگاه شده ، حکمی توسط رسولی فرستاد ، حکومت و لایات ، بلخ و طخارستان را علاوه برسیستان باوتفویض نمود (١) .

یعقوب بعد از حصول این منشور فسخ عزیمت فارس نموده جانب بلخ رهسپار گردید ، بلخ را نیز فتح نموده ، متوجهٔ کابل شد بعد از تسخیر کابل (از راه هرات) به نیشاپور که پای تخت محمد بن طاهر (٢) آخرین حکمران سلسلهٔ طاهریه بود) عطف عنان نموده آنرا نیز فتح ومحمد بن طاهر را با (١٥٠) تن(٣)از اقارب وعشایرش محبوساً به سیستان فرستاد ودر ممالك مفتوحه از طرف خود نائب وحاکمی تعیین نمود .

---

١ — حبیب‌السیر جزو ٤ ج ٢ ص ٤ .
٢ — کواسهٔ طاهر بن حسین سر سلسلهٔ طاهریان .
٣ — خواند میرقوم واقاربش را ١٥٠ نفر نوشته وسرجان ملکم ١٦٠ نفر تحریرنموده .

بعد ازین فتوحات تعقیب حسن بن زید علوی را (که یکی از معارضین او بود) وجهه همت ساخته بطبرستان رفت و(آمل) را گرفت مگر (٤٠) هزار عسکر او بسبب بدی آبهوای آندیار در معرض تلف در آمدند وازین سفر نفع نبرده مجبوراً به سیستان برگشت .

در حینیکه یعقوب بطبرستان بود المعتمد بالله خلیفه (١) نظر برفتار او به آل طاهر که ازعمال وی « خلیفه » بود رنجشی نموده اورا درمحضرعام لعن ونامه هائی درین باب باطراف فرستاد ولی یعقوب هم از ابتدا خواهان استقلال بوده و تسلط وی را بخود گورا نمیدانست . همان است که این رویهٔ خلیفه را بهانه گرفته درصدد فتح بغداد و دفع وی به ترتیب سپاه پرداخت .

(جنگ یعقوب با خلیفه)

درسنه (٢٦١) یعقوب باعسکر بسیار روانهٔ فارس گشته تماماً آنرا باخوزستان دربند تصرف خود در آورد وبعراق عرب نزدیك شد ، خلیفه برادر خود (موفق) را برای استمالت نزد وی فرستاده اورا دلداری و حکومت خراسان و بلخ و طخارستان و غیره را عرضه نمود مگر یعقوب اباء نموده بجواب گفت که خود خدمت خلیفه میرسم ، چون این سخن بگوش خلیفه رسید ، موجب وحشت وی گردیده موفق برادر خود را بسرداری عسکر مقرر وباستقبال یعقوب فرستاد . وبه نزدیك بغداد تلاقی فریقین دست داد ، موفق بواسطهٔ خدعه ئیکه روی کار آورده بود شکست بریعقوب افتاده مجبوراً به خوزستان عقب نشست ، باوجود آنهم فتوری درعزم راسخ وهمت بلند اوراه نیافته دوباره به جمع آوری سپاه وتعبیهٔ لشکرموفق گردید وراه بغداد پیش گرفت (٢) لاکن اجلش امان نداده پیش ازانکه شکست خود را جبیره کند بنیاد عمرش را رخنه دار ساخت . (٢٦٥ ه)

---

١ روضة‌الصفا ج ٣ ص ٦٨٨ ج٤ ص ٧٠٩ ، حبیب‌السیر جزو ٤ ج٢ صفحه ٤ دائرة‌المعارف فرید وجدی ج ٥ ص ٥١٩ مگردرتاریخ‌عمومی کلاسیکی عباس اقبال ج ٣ ص ١٣٥ عوض المعتمد بالله المعتصم بالله نوشته‌آمده .

(٢ همه مؤرخین برین متفق اند که چون یعقوب بار دوم عازم بغداد گردید فارس را فتح نموده نزدیك بغداد رسید وبمرض قولنج گرفتار ومریض شد خلیفه که ازقصد وی آگاه‌شد رسولی جهة استمالت وی بافرمان حکومت فارس فرستاد ، مگر یعقوب آنرا قبول نفرموده به‌ایلچی جواب داد که در ینجا از اطناب جواب های همهٔ مورخین که ذکر کرده اند صرف نظر نموده محض مختصر مقصدیکی ازان را ذیلا میگیریم ـ

در حین ورود سفیرخلیفه یعقوب شمشیر وقدری نان‌خشك و پیاز پیش خود نهاده رسول را طلب داشت وباو گفت که خلیفه را دعا برسان و بگوی که یعقوب میگوید ، من‌خسته ام اگر بمیرم توازدست من‌خلاص شده‌باشی وهم من‌ازتو ، اگرزنده مانم میان‌من و توان شمشیر است میزنم تا آنروز که غالب بشوم و کام‌خود برانم واگرتو غالب آمدی من باین نان‌خشك و پیاز بسازم وترك حکومت کنم ایلچی بازگشت هنوز بدارالخلافت نرسیده بود که یعقوب وفات یافت .

علاوه بر این: امیر غیور که مؤسس سلطنت سلالهٔ صفاریان است ، از خاندان وی که مهد پرورش و مرکز آن ها درافغانستان بوده است . بسااشخاص ازسال ۲۴۷ تا ۲۹۱ بحکومت و پادشاهی رسیده، حتی برقسمتی از مملکت فارس نیز تسلط جسته اند . حدود سیاسی و حکمرانی آنها در وقت عروج شامل ولایات ذیل بوده است . سیستان ، زابلستان ، کابلستان ، هرات ، بلخ ، تخارستان ، خراسان ، کرمان ، ایالات فارس ، طبرستان و آمل ، خوزستان، و حتی وقتی هم از دربار خلافت ، منشور شحنه گی دارالخلافهٔ عرب و حکومت ماوراءالنهر بآنها داده شد و دیانت حقه اسلامیه نیز در عهد آنها بکابل نشر و تعمیم یافت .

اکثر از مؤرخین اسلامی راجع بمزایا ، شجاعت و اوصاف عسکری این امیر غیور چنین نگاشته اند : - یعقوب شجاعت و سیاستی بغایت داشت هرکس که نزد او برای خدمت می آمد اگردر نظرش پسندیده می نمودی حالش راپرسیده میگفت سلحشوری میدانی وتیر ، نیکوی اندازی و درشمشیر زدن بصیرتی داری بعد ازان از وی می پرسید که درین مدت با که بسر بردهٔ و ملازمت که کردهٔ و درکدام معرکه مبارزت نمودهٔ ، پس ازان حکم میفرمود تا مایحتاج یکسالهٔ او را از ما کولات و ملبوسات و غیره بوی می پرداختند ، تختی چوبین جهة خود ترتیب داده بود که چون بران تخت مینشست بر تمامی لشکر مشرف میبود اگراز اوضاع لشکریان چیزی در نظرش ناپسندیده می آمد حکم میکرد تا بتغیر آن قیام نمایند و هزار مرد چالاك و شجاع از سپاه منتخب نموده هر یکی را چماقی از زر داده بود که هزار مثقال طلا وزن داشت و همچنین هزار چماق از نقره بهزار نفر داده بود و آن چماقها را آنها در اعیاد و محافل بردوش می نهادند و هیچکس را وقوف بر اسرار او نبود و در امور ملك باهیچکس مشورت نمیکرد چون دشمن رو بهزیمت میرفت هیچکس از لشکریان اوزهره ومجال آن نداشت که بیر خصت رو دست بغارت و تاراج برد در پس خیمهٔ او خیمهٔ نصب میکردند که غلامان خاصه درانجا بسرمی بردند . هرگاه او را کاری رویداده بود ، یکی ازان غلامانرا آواز میداد تاآن مهم را کفایت کند .

روزی یکی از ایلچیان باوگفت که ترا داعیه پیشوائی است و در خیمهٔ تو بغیر ازین پلاس که بران نشستهٔ و سلاحی که پوشیدهٔ هیچ چیز نیست یعقوب پاسخ داد ، هر نوع که سردار معاش نماید نوکران نیز بدان نهج زندگانی کنند . (۱)

---

[۱] ج ۴ ص ۷۱۰ روضته الصفا .

از سیاق عبارات فوق بخوبی قوهٔ عزم متین و تربیه و نظم و نسق عسکر او معلوم میشود .

عمر و بن لیث سیستانی: عمر وپسر لیث صفار و برادر دوم یعقوب است . یعقوب که پدرود زندگانی نمود عمر و برمسند سلطنت و زمامداری متمکن گشت چون شخص باکیاست بود فهمید که در اول و هله باخلیفه از در مخالفت پیش آمدن دور از عقل و حزم است لذا راه مسالمت گرفته نامهٔ بمعتمد خلیفه نوشت و در آن اظهار عقیدت و اطاعت نمود خلیفه هم ازینمعنی خوشنود گردیده منشوری فرستاد ذریعهٔ آن حکومت عراق عجم و فارس و خراسان وطبرستان و شحنگی بغداد را باو ارزانی فرمود عمر ونیز این الطاف خلیفه را بابشاشت و طیب خاطر پذیرفت .

چون عمر و به سیستان برگشت ، برادرش علی مخالفت ورزیده با مخالفان عمر و یکجهت گردید لذا عمرو برادر را حبس و مخالفین را بر انداخته عازم فارس گردید و نیز کسانیرا که در غیاب او دران اکناف تمردو عصیان نموده بودند منهزم و مغلوب ساخت .

در سال (۲۷۱) موفق خلیفه ، عمرو را نظر به شکایت چندی ازخراسانیان ازحکومت خراسان و بلخ باز داشته محمد بن طاهر (طاهری) را به خراسان و نصر بن احمد سامانی را بماوراءالنهر بجای وی گماشت و هم فوجی ازبغداد به تهدید و سر کوبی عمر وتعیین فرموده تلاقی فریقین بجنوب عراق رویداده شکست به لشکر عمر و افتاد و او رو بهزیمت نهاده فوج خلیفه غالب آمد . بعد ازین شکست عمرو بسیستان رفت .

درینموقع که تا روبود عظمت و امیری عمر و از هم گسیخته بود حادثهٔ تازه در خراسان رونما گردید و آن این است که رافع بن هرثمه از فرصت استفاده نموده دم از استقلال زده خراسانرا باسم (محمد بن زید علوی) بقبضه وتصرف داشت عمرو بدون آنکه اراده اش سست و عزمش خلل پذیرد بر سر رافع و همراهانش مردانه تاخته بکرات وی را منهزم و عسکرش را متفرق ساخت آخرالامر در سنه (۲۸۰) رافع بدست عمرو گرفتار ومقتول گشت (۱) .

چون عمرو بدفع رافع درخراسان فائزالمرام گردید سر رافع را با تحف وهدایا نزد معتضد که درانوقت سریر آرای مقام خلافت بود فرستاد . خلیفه ازین حسن خدمت او نهایت ممنوع شده ظاهراً باحترام امیر موصوف پرداخت .

ـ ۱ ـ علویان بر خلاف خلافت عباسیان بوده هر وقت در صدد کامیابی خود و ... بادی و انقراض حکومت خلفای عباسیه بودند .

بعد ازانکه عمرو لیث کار رافع را یکسو ساخت و خراسانرا تماماً تا جیحون مسخر و مفتوح نمود در صدد آن شد که ماوراءالنهر را نیز دوباره تصرف نماید . حکومت ماوراءالنهر از جانب خلیفه تعلق به اسمعیل سامانی برادر نصر داشت . عمر و قصد و عزم خیالی خود را عملی نموده به ماوراءالنهر تاخت وعسکرش از جیحون گذشتند ولی از سوء اقبال کاری از پیش نبرده منهزماً برگشتند . این شکست عمرو را متأثر کرده اراده نمود که فرمان حکومت آن ناحیه را از دربار خلافت حاصل نماید .

معتضد خلیفه چون از عمرو وحشت داشت مخفیانه اسمعیل را تقویت نموده بجمع آوری عسکر امر داد و در اجرای در خواست عمر و تعلل میکرد تا کار اسمعیل محکم شد .

بعدها فرمان حکومت ماوراءالنهررا بنام عمر و صادر نمود اگر چه عمر و موقع را گذشته می پنداشت باز هم عسکر بصوب مقصد سوق نمود .

در ۲۸۷ عسکر هردو جانب در نواحی بلخ باهم تصادم نمودند فوج عمر و از هم پاشیده خودش اسیرشد اسمعیل اورا محبوس ببغداد فرستاد تادرمحبس آنجا جهان فانی را وداع گفت (۲۸۹) .

این امیر دلاور در عزم و همت و کشور کشائی مثل برادر خود یعقوب بود ولی نفاق خانگی ومخالفت برادر و بعضی از ارکان حکومتش موانعی زیادی درکار او پیش کرده نگذاشت باآمال ومرام خود بقدر آرزو موفق شود .

مشاهیر افغانستان

بقلم م . کریم خان نزیهی

الکعبی : کنیتش ابوالقاسم ، اسمش عبدالله بن احمد بن محمود الکعبی است . وی یکی از اجلهٔ متکلمین بوده ، مؤسس و رئیس طائفه از معتزله است ، که بنام کعبیه معروفند .

باستثنای سیدالسند جرجانی (میرسید شریف) که وی او را در تعریفات (۱) (ابوالقاسم محمد بن الکعبی) نگاشته ، باقی همه (۲) باسمی که ما او را در بالا متذکر شدیم ، یاد کرده‌اند.

و بقراریکه می نگارند ؛ اصل وی از بلخ (۳) و متاسفانه از مولد و سال تولدش اطلاعی بدست نیست . و راجع به نسبت وی (کعبی) علامه ابن خلکان می نویسد ؛ که کعبی بفتح کاف ، سکون عین مهمله و بعد ازان باء موحده نسبت وی است به بنی کعب .

اما استاد فرید وجدی وی را عبدالله بن احمد بن محمودالتنحی المعروف با لکعبی قید نموده ، کعبیه را طایفه و شعبهٔ ازقدریه میداند ، که به زعم او با بصریین از معتزله در امور کثیره مخالفت دارند. درینصورت دوچیز به نسبت سائر کتب راجع به کعبی افزوده است ، یکی وی‌را التنحی معروف بکعبی یاد کرده ، شاید که درین جامراد از تنحی معتزلی گفتن است . که در بعضی از مآخذ معتبره بنظر وی (وجدی) چنین رسیده ، و عیناً آنرا قید نموده است . چه مزیدفیه (کلمهٔ نحو) از (باب تفعل) برطبقیکه ائمهٔ لغت نگاشته اند. (٤) بسه معنی آمده ، یکی بمعنی اعتزال مانند : تنحی عن موضعه (ای اعتزل) ، دوم بمعنی اعتماد مثل : تنحی الشیء (ای اعتمد علیه) و سوم بمعنی استعمال اعراب در کلام نحو : تنحی الرجل (ای استعمل الاعراب فی کلامه) وجای آنداردکه مفهوم ثانی و ثالث نیز درین مورد ، بنابر بعض خصائص شخصی صاحب ترجمه بصحت رسد .

امابهر طریق مفهوم اول (تنحی بمعنی اعتزال) عقلی تر و مقرون بصحت بیشتر میباشد . و دیگر آنکه کعبیه را از شعبات قدریه مینویسد . درینصورت بر طبق مقررات سائرین خالی از

(۱) تعریفات سیدی ص۱۲٤ س۲ . (۲) رجوع شود بوفیات الاعیان ج اول ص ۲۵۲ ، کتاب الفصل فی الملل والاهواء والنحل ابو محمد بن حزم الظاهری ص۱۹۳ ، دائرةالمعارف وجدی ج ۸ ص۱٦۰ ، قاموس الاعلام مرحوم شمس الدین سامی ج اول ص۷۵۳ ، کتاب الانساب سمعانی ورق ٤۳۵ .

(۳) وفیات الاعیان ، کتاب الانساب سمعانی ورق مذکور و الاعلام خیرالدین الزرکلی ج ۲ ص٥٤٤ .

[٤] المنجد ص۸٦۲ و مصباح المنیر احمد بن محمد بن علی المقری الفیومی طبع بولاق ص۷۲۸ .

سهو و خطا بوده و نیست . و ماحقیقت را تا اندازهٔ که در حیز اقتدار و توان ما باشد در ینجا متذکر میشویم ؛ « طائفه کعبیه که مؤسس آن ابوالقاسم عبدالله کعبی صاحب ترجمه بوده و بنابران بطائفه کعبیه معروف گشته اند . از جملهٔ معتزله بغداد اند ، نه قدریه . وازان جائیکه بغداد وبصره هردو معارج ترقی وتمدن را در آنهنگام دارا بوده ، هریك مرکزیت جداگانهٔ علمی وادبی را درعالم اسلام آن وقت تشکیل میداد ، مهد و پرورشگاه عالم ادب وفلسفه در شرق گشته ، محل انتهای مختلف علما وفضلای نامداری درآن زمان گردیده بود .

وهمچنانکه درعلم نحو وصرف جماعهٔ بصریون وکوفیون اختلافات باهم داشته ، و از هریك نظریات وآراء جداگانه دربعضی مسائل نحوی وصرفی منقول است . معتزلهٔ بغداد وبصره نیز درعین واحداعتزال ، بعضی افکار وعقاید علیحده ومخالف باهم داشته ، درقسمت از مسائل ومعتقدات طرق جداگانه پیش گرفته اند .

وتنها بدینوسیله نمیتوان کعبیه را ازمعتزله تفکیك ومجزی نموده ، ازجملهٔ قدریه عدو احصا نمود . چه تنها چیزیکه درمعتقدات کعبیه را باقدریه بهم نزدیك ساخته ، وسیلهٔ اتحاد شان میشود ، مسئلهٔ قضا وقدر است وبس .

و اگر ازینباب اتحاد عقیده وی کعبیه رابا قدریه در نظر گرفته ، حکم بقدریه بودن آنها بکنیم . بدیهیست که باید ناچارکل معتزله را نیز بواسطهٔ اتحاد شان (در مسئله قضا و قدر) با قدریه یکی دانسته ، از شعب قدریه محسوب نمائیم چه تمام معتزله تقریباً منکر قضا وقدر بوده ، وازآنچشم پوشیده اند . وحالانکه قدریه علیحده و معتزله گروه علیحده بوده ، از حیث تاریخ تاسیس و عقائد شان نیز میتوان بخوبی آنها را از هم تمیز داد .

کعبي از آنجائیکه در بغداد نشو ونما یافته و در آنجا تمرکز داشت و در عین حال مذهب او نیز از آنجا آغاز بظهور می نماید . همان است ، که افکار وآرای معتزلهٔ بغداد نیز در عقائد او بی تاثیر نمانده ، بل در بعضی از موارد کامل در زیر سلطه و نفوذ آنها واقع شده ، در بسیار جایها با معتزله بصری مخالفت نموده است .

وما خلاصهٔ عقائد خود او و پیروانش را آنچه تا حال بنظر رسیده است ، اگر درینجا بنگاریم ، دور از مناسبت نخواهد بود .

کعبي : (نعوذ بالله) افعال خداوندی را ناشی از اراده و مشیهٔ او تعالی ندانسته ، صدور و وقوع آنرا بدون ارادهٔ و مشیهٔ ادعای نماید ، و همچنین معتقد برآن است ، که الله تعالی

نه خود و نه خلق خود را می بیند . بجز آنکه دیدنش عبارت است از علم بنفس و بغیر .
و هکذا : الله تبارك و تعالی را سمیع بمعنی ادراك مسمی بسمع ندانسته ، در ینمورد اتصاف
او باری‌تعالی را بسمیع وبصیر، یعنی آنکه سمع و بصارتش عبارت است از ادراك بمسموعات
و مرئیات غیر تاویل میکند .

و درین مورد از افکار ابراهیم بن سیار النظام (۱) تاسی نموده ، عیناً عقائد او را
اندك تحریف‌وبا آب و تاب علیحده بیان کرده است .

و نیز منکر اراده اوتعالی بوده میگوید؛ اوتعالی حقیقةً متصف باراده نیست ومعنی این که
گویند الله‌تعالی چیزی را اراده نمود ، آنست که همان چیز را بفعل آورد . و هم چنین اگر
گفته شود؛ کاوتعالی از بندگان خود اراده فعلی نمود . معنی آنست که بندگان خود را بهمان
فعل امر کرده است .

و گوید چنانکه وصف جدار باراده در قول اوتعالی (جداراً یرید ان ینقض فاقامه) مجاز
است . همچنین وصف اوتعالی باراده نیز در هر دوصورت مجاز است .

و بقرار نگارش سمعانی در کتاب الانساب (۲) قدمای معتزله شرور بندگانرا بر خلاف
اراده او تعالی تصور کرده ، افعال باری (تعالی) را بدون اراده ، ولی صادر از مشیة
او می‌پنداشتند . اما کعبی نشهٔ این کفر را دوبالا ساخته ، اراده ومشیة را نیز از اوتعالی سلب
نمود . (نعوذ بالله) .

و این خود بانظریهٔ آنها در باب تکلیف (اعنی اینکه فعل اصلح را بر اوتعالی ایجاب
مینمایند ، ظاهراً تناقض بهم میرساند . چه در صورت اولی ارادة و مشیة را از اوتعالی سلب
نموده، در صورت ثانوی او را بصدور فعل اصلح مکلف و مجبور میداند .

وفاتش در زمان خلافت‌المقتدر بالله بروایتی بمستهل شعبان سال ۳۱۷ هـ مطابق ۹۲۹م(۳)
و بروایتی ۳۲۷ هـ (٤) باتفاق پیوسته ، از خود مقالاتی در علم کلام بیادگار گذاشته که
وسیلهٔ انفراد او در عالم ادب گردیده است .

[۱] ابواسحق ابراهیم بن سیار بن هانی النظام بصری از معتزله بصره و موسس طائفه نظامیه است
(۱۸۵ - ۲۲۱) و از اقوال اوست که میگفت ان‌الله لایری شیئاً فی‌الحقیقة .

(۲) کتاب الانساب طبع اوقاف گیب ورق ٤۲۵ .(۳) تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۳۶۸، ابن خلکان ، اعلام
للزرکلی ، قاموس الاعلام صفحاتیکه اراله نموده شده است . (٤) ابوالفداج ۲ ص ۸۶

ازهري هروي: اسم، کنیة و نسب وی بقرار که بنظر رسیده (۱) ابومنصور محمد ابن احمد بن الازهر بن طلحته بن نوح بن از هر الازهری است.

وآنچه از نسب وی از هری (۲) استنباط میشود! آنست که مشارالیه بجد خود (از هر) منسوب گشته، نه بجامع از هر قاهره (مصر).

واینکه سیوطی در بغیة الوعاة (۳) اسم والد اورا محمد قید نموده ، شاید که این غلطی ناشی از اشتباه مستنسخ باشد ، چه قرینهٔ دلالت کننده نیز باحمد موجود است (٤) :

اصل وی چنانکه نگاشته اند (٥) از هرات، وتولدش بسال ۲۸۲ مطابق ۸۹٥ م م درآنجا بظهور پیوسته .

ابتدا به تحصیل فقه (فقهٔ شافعی) پرداخته ، از ربیع بن سلیمان ، ابو عبدالله ابراهیم ابن عرفهٔ ملقب به (نفطویه) و ابوبکر محمد بن السری معروف بابن سراج النحوی اخذ وتعلم نموده است . از ابوالفضل محمد بن جعفر المنذری اللغوی واو از ابوالعباس ثعلب روایت کرده ، در بغداد ابوبکر بن درید را نیز دریافته است ، ولی چیزی از او روایت نکرده . و هکذا دربغداد ابواسحاق زجاج نحوی وابوبکرالانباری را نیز دیدن کرده ، و اما چیزی ازآن هردو اکتساب واخذ کرده باشد نیست . وبه نقل نیامده .

سپس انهماک وتوغل عمیق ووسیعی درلغت نموده، درطلب واکتساب آن بسیاحت ومسافرتهای نقاط مختلفه عربستان می‌پرداخت . تااشتهاری بسزا یافت .

تعلم واکتساب او (لغت را) از ابو عبید هروی صاحب کتاب الغریبین(در غریب قرآن وحدیث) نیز روایت شده (٦) .

و نویسند دریکی از مسافرت ها اسیر قرامطه گردیده ، تازمان مدیدی باسارت آنها باقی ماند .

(۱) وفیات الاعیان ج اول ص ٥۰۱ ، قاموس الاعلام مرحوم شمس الدین ج اول ص ۷٦۳ ، اعلام ازخیر الدین الزرکلی ج ۳ ص ۸٤٦ و ابوالفدا حوادث سنه ۳۷۰ .

(۲) در وفیات الاعیان ج اول ص ٥۰۲ وابوالفدا ج ۲ ص ۱۲۲ ازهری بفتح همزه وسکون زای معجمه، فتح هاء وکسر رای مهمله ویای نسبی آمده .

(۳) بغیة الوعاة سیوطی ص ۸ . [٤] زیرا که در اول تراجم احوال محمدها [محمد بن احمد] را بنام (محمد بن محمد] قید نموده ، رجوع شود . بغیة الوعاة .

[٥] وفیات الاعیان ، بغیة الوعاة ، الاعلام للزرکلی وغیره . (٦] بغیة الوعاة سیوطی .
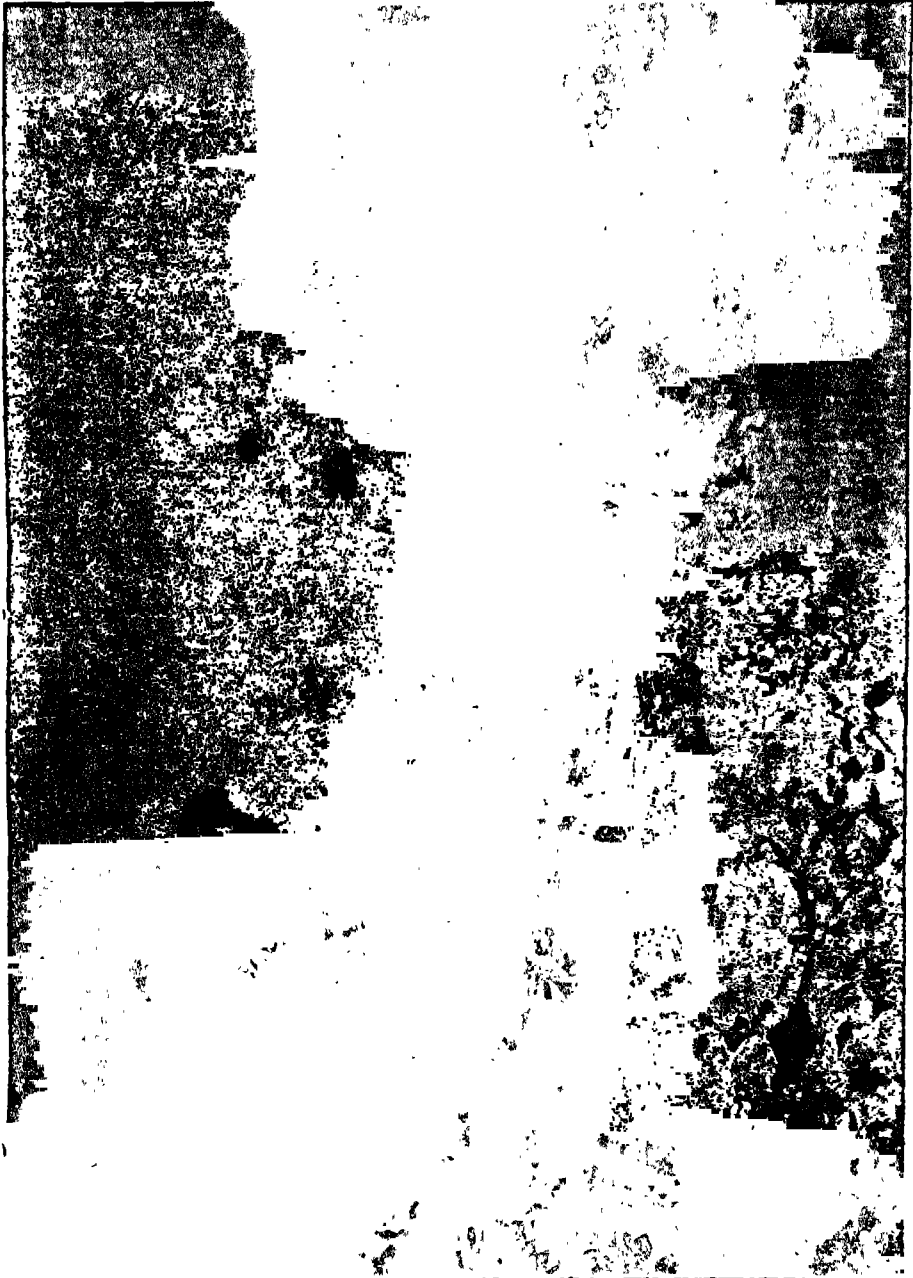
روی‌همرفته درفقه ازسر براوردگان فقهای شافعیه بوده، درحدیث ازعرفای عالی‌الاسناداست .
در لغت ازائمه و رؤسای آن بشمار رفته ، از علمای جامع بثنات و مطلع بدقائق و اسرار لغت
(عربی) درعصر خود بود . درتفسیر مشکلات لغات متعلقهٔ بفقه دسترس کاملی داشته ، درفضل
ثقه ، درایت و تورع اوکسی را بحث نیست ،

در آواخر سال ٣٧٠ هـ (١) مطابق ٩٨١ م . و بروایتی (تنها ابن خلکان روایت
کرده) ٣٧١ هجری، در هرات ازنجهان فانی درگذشته ، دا رای تصانیف متعدده در علوم
مختلفه ئیست . از انجمله کتاب التهذیب در لغت زیاده از (١٠) ده‌مجلد و تصنیف دیگری
درغریب الفاظیکه فقها استعمال کرده اند دریك مجلد ازمشاهیر تصنیفات اوست .

الهروی : یعنی محمد بن یوسف الهروی ، که سمعانی درکتاب الانساب درمادهٔ (هروانی) کنیه، اسم ونسب اورا درتحت عنوان(هروانی که‌نسبت
بهرات است) چنین نگاشته و ماعیناً بدون تحریف به‌نقل آن دراینجا می پردازیم (٢) ابو...
محمد بن یوسف... الهروی ثم الدمشقی) اصل‌وی ازهرات است‌ولی دردمشق تولد ودرآنجا نشو
ونمایافته . وار آنرو بعضی ها اورا الهروی ثم‌الدمشقی ضبط نموده اند .

محمد بن یوسف از مشاهیر محدثین و اجله روات حدیث بوده ، بروایت سمعانی حدیث را
ازمحمد بن احمد بن یزید الانصاری روایت میکند.

وابوالقاسم سلیمان بن‌احمد بن ایوب‌طبرانی وحاکم (١) ابو احمد محمد بن احمد اسحاق الحافظ
و ابوبکر ابراهیم بن‌المقری و غیر هم ازو روایت کرده اند .

و باوجودیکه از سال تولد ووفاتش اطلاعی بدست نیست . باز هم از قرینه وزمان حیات
بعض اشخاصیکه از او روایت کرده اند . بظن غالب اینقدر میتوان حدس زد ؛ که‌تا اواخر قرن
سیوم هجری در قید حیات بوده است .

چه سمعانی درکتاب الانساب مینویسد؛ که طبرانی از وی روایت حدیث کرده و بدیهیست که
تولد طبرانی در سال ٢٦٠ هـ بوده وفاتش بسال ٣٦٠ هـ بعمر (١٠٠) صد سالگی است (٢)
و بجز از قاموس العلوم (بحرالجواهر) دیگر تالیفی از او بنظر نرسید (٣) . (باقی دارد)

١ ـ وفیات الاعیان ج اول ص ٥٠٢ والاعلام زرکلی ص ٨٤٦ . ابوالفدا حوادث سال، ٣٧٠
٢ ـ کتاب الانساب سمعانی طبع اوقاف کیب ورق ٥٩٠ .
٣ ـ حاکم شاید که حاکم نیشاپوری صاحب مستدرك فی‌الصحیحین، امالی و صحیح درحدیث «ازجملهٔ صحاح‌سته » باشد
که سمعانی اشتباهاً نام و نسب او راچنین قید نموده .
٤ ـ وفیات الاعیان ج اول ص٢١٥ودائرةالمعارف وجدی جلد٥ ص٦٧٥ .
٥ ـ قاموس‌الاعلام ج ٦ ص ٤١٩٥ .

فقدان دو دانشمند بزرگ

بقلم سید قاسم خان

دو دانشمند عالیمقام فرانسوی که شهرت بین‌المللی داشته و از علمای بر جستهٔ عصر حاضر بشمار میرفتند اخیراً بیك روز و به اختلاف یك ساعت وفات‌کردند . اولی پول پنلوه ریاضی دان و رجل دولتی ، رئیس‌الوزرای سابق فرانسه و دوی پروفیسر کالت عضو مؤسسهٔ پاستور ، طبیب معروف . و کاشف وکسن ضدسل است که بواسطهٔ این موفقیت اخیر خود بهترین خدماتی را برای نوع بشر انجام داده است .

پول پنلوه

موسیو پنلوه بتاریخ ۵ دسمبر ۱۸۶۳ عیسوی در پاریس تولد شده ، والدین او از طبقهٔ متوسط و پدرش رسام مطبعه بود .

موسیو پول پنلوه رئیس الوزرای سابق فرانسه

پنلوه به خورد سالی در مدرسه آنقدر ذکاوت از خود نشان دادکه بزودی او را به مدرسهٔ (سن‌لوی) تبدیل کردند چندی بعد بسن ۱۱ ونیم سالگی تمامی معلوماتیرا که برای گذشتاندن امتحان (بکالوریا) لازم است فرا گرفته و بعمر ۲۳ساله گی از فاکولتهٔ شهر لل فارغ التحصیل برآمد وبالاخره بسن ۲۸ ساله‌گی از مدرسهٔ (نورمال سوپریور) شهادت نامه گرفت . پس ازآن به تعلم و تدریس پرداخته و در ضمن معلمی (نطاق) دارالعلوم (سوربن) بزودی در علم ریاضی دسترس کاملی پیدا کرد ، بقسمیکه در نتیجهٔ سنجش های علمی و تطبیقات وسیع

خود در سالهای اخیر قرن گذشته محل قضایای مشکلی در علم هندسه موفق آمد . از آنجمله مطالعات زیادی در اطراف فن پرواز که در آن وقت هنوز بزیر تجربه بود ، نموده ، در سال های اول قرن حاضر باردران (ریت) امریکائی (مخترعین طیاره) مشورتها میداد . از آن رو نامبرده را دنیا در این اختراع بزرگ سهیم می شناسد .

پنلوه عشق مفرطی به امور فنی و نظریات هندسی داشت بنابران در حال اوائل پیدایش طیاره ، موقعیت بزرگی را در آن شعبه حاصل نمود اولاً عضو مجلس عالی هوابازی حربی وسپس رئیس عمومی تفتیش هوا بازی مقرر گردید وضمناً دارالعلوم های ستاکهالم ، بولونی ، یوپسال او را بعضویت افتخاری خود دعوت نمودند . در اندك زمان ریاست فنی خطوط آهن وریاست اداری (محفظهٔ صنائع وحرف) وبالاخره ریاست رصد خانهٔ پاریس یکی بعد از دیگری به او مفوض گردید وبدینوسیله اهمیت علمی ومقام منیع فنی او تأمین وتقدیر شد .

آثار پنلوه :

آثاریکه از این دانشمند عالیمقام بطور متفرق باقی مانده و بعضاً در اوقات مختلفه نشر گردیده است تنور و وسعت قوای عقلانی او را بخوبی نشان میدهد .

آثار مشارالیه عموماً مرکب از دوقسم است یکی قسمت علمی وفنی دیگری قسمت فلسفی : زیرا فراموش نباید کرد که این مرد بزرگ نظریات فلسفی پر قیمتی نیز داشته مطالعات وسیعی را درین زمینه مالك بود . چنانچه شرح آن میپردازیم .

در قسمت اول بیشتر آثار او را دروس (اصول تحلیل معادلات فاصله) اشغال نموده ودرقسمت ثانی (فلسفه) تبصره ها و تطبیقات قابل تقدیری بر نظریات فیلسوف معروف (دیکارت) بعمل آورده است .

امامهمترین و قیمت دار ترین آثارش همانا کتابی است که اخیراً راجع به اصول ژیرو سکوپی Gyroscopie حرکت و ضی زمین نوشته و آخرین قسمت آن را در روز های اخیر حیات خویش به اتمام رسانید .

حیات سیاسی پنلوه :

پنلوه در عین زمانیکه مشغول مطالعات علمی و موظف به امور فنی بود ، میلان طبع خود را بسوی سیاست و امور مملکت داری نیز احساس میکرد . بریوجه کم کم داخل حیات دیگری گردیده .

دوسنه ١٩١٠ نمایندگی یکی از مناطق شهرپاریس را درپارلمان احراز نمود . و در اثر حسن انجام وظیفه مکرراً ٢ مرتبهٔ دیگر نیز منتخب گشت . و تاروز مرگ خود هم بلا انقطاع در پارلمان کرسی های نمایندگی مناطق مختلفهٔ فرانسه را حائز بود .

اما اولین دفعه که شامل ارکان حکومت گردید ، همان است که بتاریخ ٣٠ اکتوبر ١٩١٥ در کابینهٔ موسیوبریان وزارت معارف را اشغال کرده تا ١٢ دسمبر ١٩١٦ بهمین مقام منصوب ماند بعد ها در ٢٩ مارس١٩١٧ وزارت جنگ را حاصل نموده ، درکابینهٔ موسیو (ریبو) تا ٨ ستمبر آینده درین وزارت مداومت داشت .

پنلوه بتاریخ ١٦ پریل ١٩١٧ مجلس بزرگی را منعقد نمود که در آن موسیو پوانکاره (رئیس جمهور) ریبو (رئیس الوزرا) و جنرال های متعددی ازقبیل نیول،میشلر ، کاستلنو، پیتن فرانشه دیسپری عضویت داشته و حملهٔ معروف بهار (١٦ اپریل) د ان منظور و قیادت این حمله بجنرال نیول محول گردید .

بتاریخ ١٢ ستمبر ١٩١٧ علاوه بروزارت جنگ ریاست وزراء هم به او سپرده شده تا ١٣ نوامبر همان سال برسر اقتدار باقی ماند . این موقع برای فرانسه شوم ترین و خطر ناك ترین اوقات جنگ بشمار میرفت وسپاه فرانسه ار همه جهت مشرف به سقوط و فنابود . چنانچه روحیات عمومی مختل گردیده و نزدیك بود ، معنویات ملی بکلی از بین برود . درین وقت دست مقتدر موسیو کلیما نسوبه امداد پنلوه ، حکومت و ملت فرانسه ،رسیده و بقراریکه خودش میگفت « جنگید » و فرانسه نجات یافت .

پس ازانکه صلح حکمفرما گردید ، چندی بعددر اثر مداخلت رئیس الوزرای دیروز (پنلوه) و موسیو هریو (سیاستمدار معروف) کارتل سمت چپ (در پارلمان) تشکیل یافت . در موقع انتخابات پارلمانی وکلا به اتفاق آراء پنلوه رابریاست مجلس برداشتند چنانچه به اثر همین مقبولیت باردیگری هم در ١٩٢٥ بهمقام مذ بور نائل شد . هنگام انتخاب رئیس جمهوراین مرد بزرگ زمانی امیدوار شد که جا نشینی موسیو (ملیران) راکه رفقایش مجبور به استعفا نموده بودند ، حاصل خواهد کرد . چنانچه کارتل سمت چپ ٣٠٦ رای برایش تهیه نموده بود ، اما مخالفت های حزبی این کامیابی اورا معطل نمود ودر نتیجه موسیو دومرگ ، با آنکه کاندید نبود ، بتاریخ ١٣ جون ١٩٢٤ بریاست جمهور گزیده شد .

بعد از سقوط کابینهٔ هریو در ۱۹۲۵ پنلوه را بتشکیل کابینه تکلیف نمودند ، ابتدأ بعذراینکه (از جنگ های سیاسی خسته شده) قبول نکرد اما چون بریان از تشکیل کابینه عاجز ماند ، ریاست وزراء را پذیرفت و ۲ مرتبه پی هم این مقام را حفظ کرد . و درین او قات در وضعیت حکومت تغیرات بزرگی رو داد : از یک طرف معاهدهٔ لوکارنو امضا و ازطرف دیگر درشام ومراکش واقعات وخیمی رخ داده بود چنانچه کابینهٔ پنلوه سقوط کرد ، مشارالیه وزارت مالیه را اختیار نمود و پس از آن دنبال حکومت دوباره بدست بریان افتاد و پنلوه وزیر حربیهٔ او گردید و درین مقام از ۱۸ نوامبر ۱۹۲۵ تا ۶ مارس ۱۹۲۶ استقامت ورزید . حالا نکه در همین موقع پی هم کابینهٔ کم دوام هریو ، و کابینه های متواتر پوانکاره روی کار آمده بود (تا ۱۹۳۰) . بعد ازین یکبار دیگر هم پنلوه در کابینهٔ موسیو بریان بوزارت حربیه کار کرده ، بالآخره وزارت هوائی را اشغال نمود و سمت اخیر را در کابینه های متعددیکه از آنوقت ببعد روی کار آمده وآخرین آن عبارت از کابینهٔ کم دوام موسیو پول بونکور باشد (دسمبر ۱۹۳۲) حفظ نمود . ودران موقع بهاثر حملهٔ امراض قلبی ضعیف گردیده کناره گیری اختیار نمود ، اما در عین حال در مواقعیکه صحتش خوب میبود ، به امور فنی وزارت هوائی وارسی مینمود .

این مرد بزرگ که دورهٔ خدمت سیاسی ودولتی او ۲۲ سال دوام کرده ودرین مدت طولانی بلا انقطاع در شعب مختلفهٔ امور مملکت داری مخصوصاً وزارت حربیه ، هوائی و ریاست وزراء با جدیت خستگی ناپذیری اجرای وظیفه نموده است بالاخره بتاریخ ۲۹ اکتوبر ۱۹۳۳ در اثر حملهٔ ضعف قلب ، در حالت درموقعیکه مشغول تحقیقات علمی و نوشتن اثر فنی مهمی بود بعمر ۷۰ سالهگی جهان فانی را وداع گفت .

مراسم تشییع جنازه و دفن مشارالیه بامخارج دولت وتجلیلات رسمی صورت گرفته ومقرر گردیده که جسد او در عمارت معروف (پانتؤن) که مدفن مهمترین خدمت گذاران مملکت فرنسه میباشد گذاشته شود .

عقیدهٔ فلسفی پنلوه :

پنلوه درفلسفه هم بمثل ریاضی پیرو عقیدهٔ دیکارت بود چنانچه علمای عصرحاضراورا یگانه نمایندهٔ فلسفهٔ مزبور دانسته و اورا به اسم (کارتیزین) می‌نامیدند . نامبرده اصولات فلسفی مدرسه دیکارت را که بواسطهٔ عمومیت یافتن فلسفهٔ نسبی (که مبلغ بزرگ آن پروفیسر آین شتاین یهودی میباشد)

مشرف به سقوط بود تطبیقات شگفت انگیزی داده که در اثر مجهودات پر قیمت مشارالیه فلسفهٔ مزبور مدت مدیدی استوار باقی ماند .

درین اوقات اخیر هنگامیکه پروفیسر آین شتاین یهودی از المان تبعید گردیده بفرانسه وارد و در (کولیژ دو فرانس) بحیث عضو پزیرفته شد پنلوه نزداو رفته میخواست درباب عقیدهٔ فلسفی خود با او مذاکرده نماید . اتفاقاً دران مجلس جمع بزرگی ازعلماء و مبتدیان فلسفه ، المانی ها و اراکین اکادمی و پیروان پروفیسر یهود ، حضور داشتند . دانشمند فرانسوی بافصاحت جذاب و منطق متینی شروع به سخن نموده، کوشش میکرد تا عقیدهٔ دیکارت یعنی فلسفهٔ مزبور را به اثبات رسانیده فلسفهٔ نسبی یا نسبتی آین شتاین را مغلوب نماید ولی هر قدر سعی نمود و هر چند دلائل پیش کرد و تطبیقات مختلفه ارائه داد معهذا مطالب خود را چنانکه باید و شاید ثابت کرده نتوانست و بالاخره در موقعیکه باصول منطق قابل تقدیری از روی یك تطبیق روشن مطلب خودرا توضیح کردن میخواست وبعقیدهٔ خودش درهمان بحث به مرام خود که اثبات نظریه اش باشد موفق میگردید ، دفعةً بواسطهٔ تحریف کوچکی رشته بیان از دستش رفته ، نتیجه معکوس ظاهر گردید یعنی بطور غیر شعوری به تأئید نظریهٔ آین شتاین خاتمه یافت .

لهذا ازهرطرف آوازها و کف زدن های تمسخر آمیز بلند گردیده حتی یك نفر ازشاگردان آین شتاین برای توهین او بالهجهٔ مستهزیانه سوال کرد :- آقای کارتیزین $x + y$ بیا $+$ چندمیشود؟

اما آین شتاین که درتمام مدت نطق پنلوه ، تبسم مینمود و گاهگاهی (بفرمائید) میگفت ، حرکت شرافت مندانهٔ بمقابل آن دانشمند بزرگ نموده ، بهشاگرد خویش گفت : آقا ، آیاشما چیز هائیرا که درین مجلس گفته شده ، درك کرده اید ؟ مدعایش این بود که (فهم شما از ادراك این مطالب عاجز است لهذا دران مداخله نکنید) .

پس ازین روز ، پنلوه عقیدهٔ فلسفی خود را تغیر داده ، بکلی پیرو آین شتاین گردید چنانچه درین اواخر راجع بهمقایسهٔ هردو عقیده (مدرسهٔ دیکارت و مدرسهٔ نسبتی) مباحث مبسوطی نوشته است .

خلاصه پول پنلوه همچنانکه در شعب مختلفهٔ علوم ریاضی معلومات کافی و دسترس کاملی را دارابود ، وبطوریکه از بزرگترین سیاسیون و رجال دولتی عصر حاضر بشمار میرفت ، در فلسفه نیز نظریات وسیعی داشته ودرین شعبه هم یکی از معروف ترین متفکرین عصر خویش محسوب میشود ،

از آن رو حکومت و تمام ملت و جرائد فرانسه فقدان او را برای عالم علم وادب و مملکت داری ضایعهٔ جبران ناپذیری می دانند و شك نیست که بزودی برای احیای نام بزرگ او اقدامات مهمی اعمل خواهد آمد . چنانچه یك روز قبل از وفاتش ، رئیس جمهور فرانسه برای یادگار اسم او، در (محفظهٔ صنائع وحرف) گالری جدیدی را بنام (پول پنلوه) افتتاح نموده بود .

!البر کالمت

دکتور کالمت عالم بلند پایه، شاگرد پاستور معروف نیز از اتفاقات بعمر ۷۰ سالگی یکساعت بعد از مرگ موسیو پنلوه در منزل خود وفات یافت .

این پروفیسر نامدار در سنهٔ ۱۸۶۳ بمقام نیس تولد شده ، پس از تکمیل تحصیلات خود داخل شعبهٔ طبابت گردید وچون شوق مفرطی به تمرینات وتجارب طبی داشت ، پس ازخروج از مدرسهٔ عالی طب (برست) بعمر ۲۰ سالگی در ضمن هیئتیکه تحت ریاست امیر البحر (کوربه) بطرف چین روان بود ، بدان سمت عزیمت کرد . و این مقارن وقتی است که پاستور بتازگی وارد جادهٔ افتتاح نظریهٔ خود گردیده بود .

پروفیسر کالمت کاشف واکسن ضدسل

این طبیب جوان بحریه مسائل بود که بوسیلهٔ گردش عالم مسائل پاستوری ممالك مختلفه را که برای تحقیقات ما بعد او خیلی مفید میباشد ، مطالعه نماید .

همان بودکه در اثر خواهش خودش شامل قشون مستعمراتی گردیده مدتی در افریقا مشغول خدمت گردید . بالاخر درسال ۱۸۹۰ برای اولین بار در مؤسسهٔ پاستور پاریس موقعیت حاصل نموده ذهن خود را به مطالعهٔ امور استاد (پاستور) وقف کرد و چندی بعد به سایگون

(هندچین) مسافرت اختیار و در اولین مؤسسهٔ پاستور که خود آنرا تاسیس نمود ، مشغول طبقات معلومات جدیدهٔ خویش گردید .

پاستور به صنعت گران فرانسه طریقه های اصول تخمیرالکلی را آموخته بود، آلبرکالمت درین مسافرت خود برای مردم هند چنین اصول ساختن الکل های صنعتی را از مواد نشائسته دار ، تعلیم مینمود . پاستور سگ های دیوانه را مغلوب نموده بود ، و عوض ، کالمت درمستعمرات برخلاف زهر مار کپچه مبارزه میورزید . داکتر (رو) معروف حملهٔ خناق گلو را بواسطهٔ (سرم) ضد خناق بی اثر نموده بود ، کالمت در دوران مطالعات طبی خود ، به همراهی دکتور (بورل) سرم ضدطاعون را کشف کرد .

دکتور کالمت پس از مراجعت بفرانسه ، در سال ۱۸۹۵ انستیتوی شهرلیل را تاسیس نموده و تاوقت جنگ یعنی تسلط المان ، آن را اداره میکرد . و در عین زمان ، تصمیم گرفت که بمثل اکثر همکاران خود ، برای مجادله باآخرین مرض که تاآنوقت بمعالجه تن در نمیداد ، اقدام نماید. این مرض مزمن عبارت ازسل است .

موفقیت قیمت دار این عالم بزرگ همان است که از مدتها در جرائد و لولهٔ غریبی تولید نموده وآخرین تقریظ آن بتاریخ ۱۴ اکتوبر گذشته در مجلهٔ ایلوستراسیون پاریس بصورت فتح شرافتمندانهٔ دکتور کالمت ، نشر گردیده است . و درین تذکار اخیر ، دوره های متناوب مبارزهٔ شدید و ظفر یابی قطعی عالم مزبور را شرح داده و اثبات نموده اند که بهترین هادی و معاون او درین موفقیت ها ، نصائح و افکار پرقیمت استاد بلند پایه اش ، پاستور بوده است .

پروفیسر کالمت پس از زحمات زیاد و تحمل بمشقات گوناگون در ظرف مطالعات عمیق ۱۲ ساله بالاخره بکمك همکار باجرئت خویش داکتر (گیرن) وکسن مرض سل را که امروز در عالم طبابت بنام (B. C. G.) معروف است وبرای جلوگیری از سرایت آن مرض مدهش استعمال میشود ، کشف کرد .

چنانچه در فوق به آن اشاره شد ، دانشمند عالیمقام مزبور ، درراه این کامیابی قیمت دار خویش بابیش آمد های ناگواری مقابله و تصادم نموده است . ازآن جمله طوریکه هر کس بیاد دارد در دوران تجارب ابتدائی وکسن مزبور از طرف اطبای دارالتجربهٔ معروف

آلمان موسوم به (لیوبك) حملات شدیدی بر خلاف کاشف آن بعمل آمد . تفصیل آن به اینقرار است که یکبار امپول این و کسن در موقع استعمال نتیجهٔ معکوس داد . بنابران اطبای المان دعوی خصومت آمیزی را بمقابل پروفیسر کالمت اقامه کردند . ولی در اثر تدقیق و امتحان واضح شد که پرستار سهواً بعوض باسیل (جرم ذره‌بینی) حیوانی ، باسیل انسانی‌را استعمال کرده بود نه اینکه و کسن مزبور ، بذات خود نقصی داشته است .

اما آخرین امتحان قطعی و کسن مزبور ، پس از ٧٦ جلسه ، بحضور اطبای تمامی نقاط اورپا بتاریخ ٦ ماه فروری ١٩٣٢ صورت گرفته ، اهمیت و قیمت آن به اثبات رسید .

خلاصه پروفیسر کالمت‌درعین حالیکه‌مشغول تحقیقات قیمت دارعلمی خود بود، پی هم مدارج‌مهمی را در امور صحیهٔ مملکتی احراز نموده است . چنانچه در سنه ١٩٠٨ طبیب‌و مفتش عمومی عسکر مستعمراتی ودر ١٩١٩ عضو اکادمی طب مقرر گردید و بعد ها در سنه ١٩٢٦ نشان‌بزرگ (لیژیون دونور) را حاصل نموده ، بالآخره در ١٩٢٧ به عضویت اکادمی علوم و فنون فرانسه ، مفتخر گردید .

و الحاصل دکتور کالمت که بواسطهٔ اکتشافات پر قیمت خویش عالم بشریت را رهین خود ساخته است ، در تمام اروپا و امریکا از مهمترین اطبای عصر حاضر تسلیم گردیده و در فرانسه نامبرده را جانشین پاستور معروف (کاشف امراض میکروبی) میدانند . چنانچه جنازهٔ مشارالیه با احترامات زائدالوصفی دفن‌گردید وتلگرام های متعددی ازطرف‌مراکز علمی و طبی ممالك مختلفه بنام (غم‌شریکی بین‌المللی درین فقدان بزرگ) به مجالس طبی مملکت فرانسه واصل گردیده است .
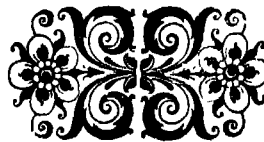
تنقید :

بقلم آقای م . ترکی

فاضل محترم آقای مدیر صاحب ! در شمارهٔ ۲۹ تاریخی اول عقرب ۱۳۱۲ مجلهٔ شریفهٔ کابل به صفحهٔ ۹ مقالهٔ تحت عنوان « مقام ادب و ادبا در حیات بشر » مطالعه کردم که نویسندهٔ آن آقای « جیلانی خان جلالی » بود طوریکه نگارنده با سبك تحریر و ذوق نویسنده گی این محرر معرفت پروره دارم مقاله را از سر تاپا مطالعه کردم یقیناً در تراجم مقامات علمیهٔ نوابغ علمی بجز بعضی جا ها که شاید صفحات مجله استعدادی جهته گنجایش آن نداشت . داد مقام داده اند ؛ ولی در همین صفحه به سطر دهم چنین مینویسند : « علوم فلسفه در قرن ۱۳ کتر بهقی کرده آنهم در قسمت مدرسی » و چون بعد از کلمهٔ مدرسی استفهام گذاشته است تصور میکنم خود ایشان هم در تحریر این جمله مشتبه بودند ؛ خوب است اجازه بدهید اشتباه ایشان را حل نمایم :

کلاسیسزم :

گمان دارم وقتی آقای جلالی برای تحریر این قسمت مقاله بماخذ های خود رجوع نموده اند « کلمهٔ کلاسیك » بچشم شان گیر کرده فاذاً کلاسیك را مدرسی ترجمه فرموده اند در حالیکه ترجمهٔ ی کلاسیك باید لغوچنین باشد و لی کلاسیك اصطلاحاً مسلك معروفی است از فلسفه و ادبیات که از مدنیت های یونان وروم مابین طرف در محافل علم طرف اعتبار بوده ژنی های علوم و فلسفه و ادبیات اکثراً بدان مسلك منسوب بوده اند حقیقتاً طوریکه آقای جلالی مینویسند علوم فلسفی در قرن ۱۳ دو باره در لفافهٔ کلاسیك آغاز به انشأ نموده طرفداران جدیدی کسب و برای دوم بار

در مدنیتی که سلسلهٔ آن الی زمانسا امتداد دارد شروع به اصلاح افکار و اذهان اثنای بشر نمود روبهم رفته اگر کلمهٔ کلاسیك رادر موارد ادبیات استعمال نمائیم باید مد نظر ما همان شهرت او باشد که در مسلك کلاسیك حائز گردیده والا همان چیز هائی است که بامدارس علاقه وارتباط دارد و همین است که مقصد آقای جیلانی خان مشق اول مسئله میباشد .

برای اینکه مدعیات خود را خوبتر اثبات نموده باشم اولاً میخواهم معنی کلاسیك را از هر دو جنبه باستنادیکه از مجلات مهمهٔ علمی خارجه که مآخذ آنهم یکی از معتبر ترین « آنسیکلوپیدی » های فرانسه است ترجمه و مختصراً شرح داده سپس موضوع اصلی را تعقیب کنم :

معنی کلاسیك :

کلاسیك در موارد مدرسه به چیز های اطلاق میشود که ارتباط آن مستقیماً با مکتب است مثلاً کتاب های کلاسیك میز و چوکی های کلاسیك ، حالات و اسباب کلاسیك ولی در موارد ادبیات مفهوم دیگری داشته معنی آن را میتوان در دو مادهٔ ذیل خلاصه کرد .

۱ : ـ نام کلاسیك راوقتی میتوان با اسم کدام محرر ویا محررهٔ ضم نمود که دریکی از موضوعات علمی و اجتماعی و . . . . . . دارای سلطه و اقتدار کاملی باشد .

۲ : ـ وقتی میتوان کدام نویسندهٔ را کلاسیسزم و نوشتهٔ او را کلاسیك گفت که از جنبهٔ اسلوب و جلب دقت عامه نمونهٔ امثال خود باشد ویا یکی از ادوار صنعت وقتی میتوان این نام را اطلاق کرد که با یك دوق تمام و صحت کامل تکاملی را در حیات اجتماعی نشان داده نمونه های بیشماری را که بتواند ترجمانی مکملی از عصر منسوبهٔ او شماید بوجود بیارد و بقول یکی ازمنقدین فرانسه یك اثر نه تنها به احتوای معانی قویهٔ خود کلاسیك است بلکه اوصاف ممیزهٔ کلاسیك قوهٔ افاده و موازنه در شکل و اساس و شناختن آمریت ذوق میباشد !

کلاسیك عبارت از ادبیاتی است که در ادوار عظمت واعتلای ملل حادث میشود و بالعکس در اثنای انحطاط و هبوط آثاری از کلاسیك پدیدار نمیباشد بالآخره مسلك کلا سیسزم بهاتباع خود امر میکند تا اساس وظیفهٔ خرد ها را به ایراد سخنان موزون عوام و کلماتی که زادهٔ محاکه و مذاقه باشد بگذارند از همین باعث است که ادبای فرنگ دورهٔ کلاسیك را بدورهٔ « لایموت » تسمیه مینمایند .

علت ظهور کلاسیسزم :

اگر در کیفیت روحی انسان ها وقتی بعمل آمده عوامل روحیهٔ ایشان حسب دساتیر و قوانین مثبتهٔ پسیکولوژی زیر تحقیق گرفته شود احساس میگردد که غریزهٔ حب نفس و میل تحفظ همیشه سایق گردیده است تا طبقات نازله سعی نمایند از تاریکی جهل و وحشت نجات یابند و همچنان طبقات عالیه و برجسته نیز ساعی اند بر مراتب فضائل معنویه و مایملک مادیهٔ خود بیفزایند همین سائقه نیرومندیکه باعث ظهور مدنیت های ادوار مختلفه شده انسان ها را همیشه بسوی سعادت ورفاه سوق میدهدباعث حدوث مسالك كلاسيك نیز گردیده است چه‌طوریکه انسان بعد از مرور چندین ساعیکه به خانهٔ تاریك بسر میبرد احتیاجی به نور شمس در خود احساس مینماید همچنان انسان های قرون وسطی برای نجات ازتاریکی وظلمت چندین صد سالهٔ قرون وسطائی محتاج چنین نوری بودند تا زاویه های تاریك و مظلم زندگانی پر از قیود وحیات محکوم به مظالم وفجایع ایشان را منور نماید این است که چون تمام ایجادات مولود احتیاج است شخصی موسوم به «دانته» که در آسمان ادب حیثیت يك كوكب در خشانی را دارد با نظریات وعقائد جدیدی که بعدها طرح ادبیات کلاسیك برروی آن ریخته شد از افق ایطالیه طالع گشت این شخص همان داهیٔ است که شالودهٔ رنساس را هم طرح فرموده است و حتی میتوان ادعا کرد همین طرح نویسیکه بعد از قرن ۱٤ در ادبیات مشاهده شده به نام رنسانس تعبیر شد غیر از مسلك كلاسيسزم چیزی دیگری نبود چه اگر ستاریخ ادبیات مراجعه شود درك میگردد همان ذواتی که رول های عمدهٔ رنسانس را به عهده داشتند اکثراً منسوب به مدرسهٔ کلاسیسزم بوده اند .

دانته بسنه ۱۲٦٥ متولد و به سال ۱۳۲۱ مرده است این شخص اولین کسی است که در نهضت اخیره (یعنی همان حرکتی که مدنیت کنونی مولود آن است) زبان عوام را اعتبار داده به لسان عامیانه ، کمیدی معروف خود را کهبنام « کمیدی دیوین » معنون بود بزمان ایطالوی نوشته انتشار داد ! این کمیدی چون به جدید ترین اسلوب تحریر گردیده زادهٔ فکر و قریحهٔ شخصی بود که بتمام علوم عصریهٔ خود مجهز بوده است لذا در تمام طبقات تاثیر مطلوبی بخشید ؛ متعاقب این شخص و عقائد ادبی او که شالودهٔ مسلك كلاسيسزم را ریخته زمینهٔ رنساس را حاضر کرد شخص دیگر موسوم به « پهترارك » که به سنه ۱۳۰۱ متولد و به سنه ۱۳۷٤ مرده است دنبالهٔ افکار دانته را تعقیب نمود ولی این نویسنده هم آثار

خود را بزبان لاتین مینوشت و هم مفتونیت مخصوصی بآثار کلاسیك محررین قرون اولی (لاتین) دوسر داشته تتبعات ادبی خودرا از زمانه های بسیار قدیمی آغاز کرد چون معلومات این شخص در آثار کلاسیك قرون اولیه لاتین وسعت یافت مجبوریتی در خود احساس نموده تا اصل ریشهٔ آن را بدست آرد همین است که چون ادبیات لاتین مولود افکار عمیقه نویسنده های یونانی است لذا مجبور شد تا زبان یونانی را هم آموخته از او کار « هومر » و افلاطون مستفید و در تحریرات خود به « ایلیاد » و « اودیسه » (۱) اتکاء نماید ؛ بعد ازانکه این نویسنده تاحدی جهته تعمیم افکار کلاسیزمی مساعی بخرچ داده آثاری نوشته از دنیا در گذشت شخص دیگری که در حیات معاصر او بود دنبالهٔ افکار اورا رها نداده در تعقیب خیالات « تتبع در ادبیات قدیم لاتین و یونان » او سعی بلیغی نمود این شخص موسوم به « بوکاس » بوده در بین سنوات ۱۳۱۳ و ۱۳۸۰ میزیسته است .

ادبیات قدیم یونان و لاتین که ایندونفر نویسندهٔ ایطالیه را مفتون خود نموده بود ادبیاتی بود که مثل ادبیات قرون وسطی بچهار دیوار های محدود تعصب آمیز کلیسا محصور نبوده تمام آنها از اساطیر پرمعنی ملهم بوده مروج عناصر آزاد و حر خیالهای بدیع نویسنده های آن عصور بوده است ازین جهه اگر دانته را مؤسس این مسلك بدانیم باید حق تمیه وانکشاف آن را به « پترارق » و بوکاس داده خدمات آنها را که در راه دریافت ریشهٔ این مسلك انجام داده اند تقدیر نمائیم :

این است وقتی بحث درین جا میرسد باید ایقان نمود که مقصد آقای جلالی از « مدرسی » کلاسیك بوده و کلاسیك هم دارای همین مفاهیمی است که اجمالاً بدان اشاره شد و دراینکه این مسلك چطور ازایطالیه که مطلع آن است بتمام اروپا سرایت نموده عالم ادب و ادبیات اروپا را تنویر نمود ؟ این خود بحث علحدهٔ ایست که اینك شرح داده میشود (۲)

تعمیم کلا سیسزم :

چون هر عصر اقتضای مخصوصی داشته عوامل روحیهٔ ملل در تحت تاثیر اوضاع محیط

(۱) ایلیا دو اودیسه از منظومات هومر است که در ذات خود یکی از قدیم ترین اشعاری است که تاکنون باقیمانده ، ایلیاد متعلق بجنگ معروف تروا است .

(۲) در اطراف کلا سیسزم جهته رفع اشتباه کافی بود همین قدر ایراد گردد ولی اهمیت موضوع و اینکه در مطالعهٔ کتب جدیده در موارد ادبیات و سائر شعب آن همیشه بااین لغت برمیخوریم لازم دیدم معلومات مفصل تری را تقدیم نمایم .

(چه محیط های طبیعی وجغرافی و چه محیط های اجتماعی) روبه تغیر میرودلذا ادبیات هم چون زادهٔ عقول و مدارك افراد است ازین جهة ادبیات یك عصر با عصر دیگر و از یك ملت باملت دیگر یا بکلی طرف مقایسه نیست و یا اقلاً در بعضی موارد میتواند چنان فارقهٔ نشان بدهد که مترجم احساسات آن ملت باشد ازین جهة طرز نوین کلاسیك یعنی همین مسلکی که افتخار ابتکار آن به دانته واغاً آن به « پهترارك » و « بوکاس » و تعمیم آن در اروپا که بعداً در قرن ۱۷ در فرانسه به منتهای عروج خود واصل شد به « مانویل کریزولوراس » عائد میشود با طرز کلاسیك یونان ولاتین چندان مشابهتی ندارد زیرا وقتی که این سیستم از ایطالیه نشئت کرد و سلسلهً به فرانسه وارد شد فرانسوی ها و ملل دیگر آن را مطابق زوق خود ها تغیر داده دران اصلاحاتی نمودند تا اینکه در قرن ۱۷ در فرانسه بحدی تکامل نمود که گوئی موطن او فرانسه بوده است ؛ بهر حال همان سنخ تمدنی که از ادبیات کلاسیك در یونان تولید گردیده بود در اروپا بوجود نیامد چه ادبیات وقتی که از یك ملت به ملت دیگر منتقل میشود مطابق عقیدهٔ گو ـ تاولوبون « در قالب روح ملت ثانوی ریخته شده بر حسب اقتضای ظرفیت خود رنگ دیگری میگردد » و البته تاثیرات آن هم در حیات اجتماعی ملت ثانوی مطابق ملت اول نیست ازین باعث اگر کلاسیزم در یونان مدنیت علیحده و در اروپا مدنیت علیحده را بوجود آورد دلیل آن را فقط از تباین ذوق و حالت روحیهٔ ملل مذکور باید جست که اولی را در تحت تاثیر عوامل زیبای طبیعی دارای یك نوع قریحه و دیگری را در زیر اثر هوای مرطوب و پر از سیس صاحب قریحهٔ دیگری نموده است والافرق در ما هئیت کلاسیزم آن نبوده است مقدمه طول کشید حرف فوت مطلب وادار میکند تا این بحث را درین جاختم کرده دوباره بر گردم و موضوع اصلی را تعقیب کنم .

در بالا گفتم مؤبدین افکار و عقائد دانته درابتکار مسلك کلاسیزم پهترارك و بوکاس بود این دو نفر طریقه و اسلوبی را که درادبیات تعقیب مینمودند « هومانیزم » نام داده اواین مرکزی را که جهة اشاعهٔ افکار خود اختیار کردند شهر فلورانس بود سپس شخص دیگری موسوم به « مانویل کریزولوراس » که در بین سنوات ۱۳۵۵ ـ ۱۴۱۵ میزیسته است و منسوب بهمین مسلك بود بر حسب ماموریت رسمی که از طرف امپراطوربیزانس باوتفویض شده بود مکلف بود تا زمینهٔ اتحاد رومی ها و ملل لاتین را بر علیه تورك ها تهیه نماید همین بود که این شخص پیش رفت نظریات خود را در سایهٔ توحید ادبیات مؤثر دانسته اقدام کرد تا

مخصوصاً به ایطالیه آمده اولاً در فلورانس و میلان و و ندیك آغاز به تدریس لسان یونانی نماید بعد ازان که وظیفهٔ خود را در ایطالیه تا حدی انجام داد وارد روم و پاریس شده تا اندازهٔ توانست در تعمیم « نه و مانیزم » موفقیت حاصل نماید ؛ بعد ازین چون تعلیم مقدماتی لسان یونانی ذریعهٔ این شخص در ایطالیه و روم و ملل لاتین مروج گردیده اشخاصی پیدا شدند که به لسان یونانی پوره آشنا گردیده آثار بر جستهٔ یونان را طرف استفادهٔ خود قرار دادند ؛ حرص استفاده و استلذاذ روحی ازشاه کاری های قلمی یونان اخیراً چنان ملل ، ایطالیه و روم و اروپای وسطی را فرا گرفت که از یك طرف دسته های زیاد متخصصین لسان یونانی را در ممالك خود طلب میکردند و از طرف دیگر جمیت های زیادی از ارباب ذوق برای تعلیم لسان یونانی وارد اسلامبول میگردیدند در همین اوقات مطبعهٔ گوتنبرگ هم ایجاد و تاسیس گردیده در انتشارشاه کاری های قدیمهٔ محررین یونان مدد بزرگی بهم رسانید (۱٤۰۰) تا اینکه رفته رفته ادبیات اسکولاستیك « ادبیات کلیسائی ومدارسیکه زیرا اثر کلیسا اداره میشد » افول و به عوض آن مسلك کلاسیك قائم گردیده آثاری را بروی کار آورد که هم از روی سلاست معنی و هم از جنبه اسلوب و افاده یکبار انسان ها را از خواب غفلت بیدار کرده تابه تکالیف خود پی ببرند ؛ این مسلك چون قضایای حیات انسانی را بالهجهٔ عامیانه و اسلوب صحیح و افادهٔ مبین شرح میداد مقبول تمام طبقات واقع شده به زودی روبه تعمیم رفت و باندك زمان به ممالك فلمنگك ، المان ، فرانسه سرایت نموده مصدر انقلاب ادبی گردید ؛ و حتی میتوان مدعی شد که همین مسلك باعث ایجاد « کواژ دو فرانس » گردیده جریان نه و مانیزم را تسریع و شالودهٔ ادبیات جدید فرانسه را ریخت (۱۵۳۰) .

اولین شخصیکه در فرانسه ممد جریان نه‌ومانیزم بوده « هومر » و دیگر آثار برجستهٔ یونان را به سمع ملت فرانس تبلیغ و باعث تقویهٔ « کواژ دو فرانس » گردید موسیو بوده متخصص لسان بود که از شخصی موسوم به « لاسکاریس » رومی زبان یونانی را آموخته مسلك کلاسیزم را مسلك رسمی ادبای فرانسه قرار داد ؛ این شخص بعدازان که در سنه ۱۵٤۰ مرد دونفر شاگردان او که یکی موسوم به دانه ش (Danes) و دیگری « رونسار » بود رشتهٔ اصلاحات ادبی مسیو بوده را از دست نداده رونسار میخواست بعد از احیای آثار ادبیهٔ قدیمه ادبیات جدیدی که مخصوص ملت فرانسه باشد بوجود آرد نیل باین مقصد را در حرمت به لسان فرانسه و ضدیت به ذهنیت جدیده و مخالفت به ادبیات اسکولاستیك دانسته اشخاصی را که به لسان

لاتین چیزی مینوشتند طرف تنبیه و سر زنش واحیاناً معرض انتقاد قرار میدادند ، این ها معترف بودند که لسان فرانسه یك لسان فقیری است و حتی فقر آن را هم اثبات کرده بودند ولی امیدوار بودند که در اثر اصلاحات اساسی میتوان این زبان را مستغنی گردانید بالآخره رونسار ورفقای او واخلاف ایشان که عبارت از ۷ نفر بوده جمعیت خودها را «پله‌یاد» یعنی پروین نام داده بودند از یك طرف برای جلوگیری از نفوذالسنهٔ خارجه چاره های در سعی اتخاذ و از جنبهٔ دیگر کلمات و لغات غیر مروج را از لسان روستائیان داخل ادبیات نموده در محبت لغات و کلمات و طنی بحدی اظهار حرارت و تعصب کردند که ملزمین مخالفت را قابل جزای سنگینی میدانستند ؛ ولی مع ذالك لغات السنهٔ خارجه چنان بشدت داخل زبان فرانسه میشد که جلوگیری ازان خالی از اشکال نبود تااینکه خود اخلاف رونسا هم کم کم عادی به اخذ بعضی از لغات خارجه شده اخیراً در اخذ استعاره ها و الفاظ موکده راه افراط را گرفتند درین وقت ماهیت کلاسیسزم فرانسه به‌حال اختناق درآمده محتاج کدام مصلح صاحب‌قریحهٔ بزرگ‌ودماغ نیرومندی بود، تابتواند عوارض مختنقه‌رارفع نموده استقلال زبان‌فرانسه رادوباره تامین نماید. این است که در سنه ۱۵۵۵ شخصی موسوم به « ماله رب » متولد شده بعد از اکمال تحصیلات و کسب معلومات ادبی تاسنه ۱۶۲۸ که سال وفات او بود درطی یك سلسله زحمات طاقت فرساتوانست‌لسان فرانسه را دو باره مستقل وباعث ایجاد طرز نوینی در ادبیات گردد .

چون مسلك کلاسیسزم بعد از اینکه از ایطالیه درقرن ۱۳ طلوع کرد و ذریعهٔ رجالی که در فوق نامبرده شد بدول اروپا سرایت نمود در فرانسه الی قرن ۱۷ به منتهای عروج خود واصل و بالعکس در ممالك دیگر اروپا مثل انگلستان و آلمان و غیره قبل ازان که تکامل نموده طرفداران بخود کسب نماید . محکوم به ضعف و انحطاط شد . لذا مسلك کلاسیسزم‌را اگر مال ملی فرانسوی ها بگوئیم غلط نخواهد بود ازین جهته‌درذیل بهر اندازه تشریحاتی که درین مسلك داده بود مربوط به فرانسه و از منسوبین فرانسوی این مسلك خواهد بود :

تقریظ :

آقاي عبدالحی خان حبیبی که ازجملهٔ نویسندگان معاصر وطن واحساس خیلی نفیسی بمفاخر و شئون ملیه و ذوق بآثار فضلا و مشاهیر تاریخی مملکت دارند ، اینك مقالات چندی بانضمام تقریظ دیوان شهریار فقید اعلیحضرت تیمورشاه بمجلهٔ کابل اهدا فرموده اند .

مجلهٔ کابل علاوه باین کلك قلمی شان که خیلی متشکر و ممنون از آقای موصوف میباشد ، زحمات و مساعی جناب شان را در نگارش این مقاله که با تمام توجه دیوان این شهریار شاعر وطن را با نظر عمیقانه دقت وشرح مبسوطی در اطراف آن نگاشته اند خیلی تقدیر نموده با امتنان مخصوصی مرتباً بدرج این مقاله وباقی هدایای ارسالی شان صفحات خودرا وقف وحاضر خواهد نمود.

دیوان اشعار اعلیحضرت تیمور شاه

یکی از آثار منظومهٔ گم شدهٔ که تاکنون در ردیف دیگر آثار ادبیهٔ وطن ، ازان تذکاری نرفته (دیوان اشعار و غزلیات اعلیحضرت تیمور شاه سدو زائی افغان) است ، که خوشبختانه به اثر جستجوی زیاد ، درین روز ها بدست آمده است ، وجود این دیوان یك اثر نفیس ادبی را در تاریخ ادبیات مملکت ما می افزاید ، یکنفر شهنشاه شاعر را درجملهٔ سائر شاهان سخنور این کشور چون محمود زابلی وعلاء الدین غوری ، احمد شاه کبیر و غیرهم زیاده میکند .

چند سال پیشتر نام اعلیحضرت تیمور شاه افغان را در ردیف شاهان و امراء شاعر به خطابه راجه سرکشن پرشاد صدر اعظم مملکت آصفیهٔ دکن (که بعنوان « شعر پارسی سلاطین و امراء » در شعبهٔ جامعهٔ معارف حیدر آباد دکن القا کرده است (۱)) خوانده ، درانجا چند بیتی را منسوب باعلیحضرتش نوشته اند ، ازان هنگام ، بجستجوی دیوان مذکور افتادم تا که خوشبختانه اخیراً موفق شدم ، آن را بیابم ، این دیوان دارای (۱٦٦) صفحه به قطع ۲۱ ونیم × ۱۳ سانتی است ، که بر کاغذ قوقندیٔ قدیم نگاشته شده ، در پایان آن تاریخ ختم آن را چنین نوشته اند :

۱ — این خطابهٔ ادبی . در روزنامهٔ گلشن مطبعهٔ طهران از نمره ۲۰۵ سال سیزدهم در چند شمارهٔ آن انتشاره یافته است .

پس از حمد و نعت خدا و رسول — که هست احسن و املح هر کلام
کنم شکر بسیار تیمور شاه — به درگاه فرمانده خاص و عام
که تسوید این نسخهٔ دل فریب — ز منظری آورد ، رو در نظام
یعنی سراسر غزل های اوست — غزالان ولی از عبارت بدام
بود بیت و هر فرد او دفتری — ز معنی و لفظ و عبارت تمام
ز خواننده امید این است و بس — که گویند بر او درود و سلام
چو پرسند از سال انجام او — « بگو باد گلزار فیضش مدام »

مصراع اخیر بحساب جمل (۱۱۶۹) است ، که سال ۱۳ سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه است ، اما همین نسخهٔ دیوان بخط غلام محمد کابلی تحریر یافته که تاریخ نگارش روز پنجشنبه ۵ شوال ۱۲۶۹ ه است منافسانه خط این نسخه خوب نی ، بلکه اغلب الفاظ آ ن بزحمت خوانده میشود ، وغلطی های فاحشی دارد ، که زائیده قلم نگارندهٔ آن است .

این دیوان دارای ۲۱۹ غزل و ۱۵ رباعی و تقریباً ( ) بیت و زادهٔ قریحه آبدار ذات شاهانه اعلیحضرت تیمور شاه افغان میباشد .

احمد شاه از شاهنشاهانی است که علاوه بر شمشیر کشور کشائی و جهانگیرانه ، دارای قریحهٔ بلند ادبی و علمی هم بود ، ذات شاهانه اش ـ ارادتی به ادبا و عرفای دانائی داشت ، یکدیوان نفیس ادبی را بزبان ملی پشتو بیادگار گذاشته اند ، اعلیحضرتش در عین سطوت و عظمت شاهنشاهی ، معلومات وسیعی در تصوف اسلامی داشت ، غالباً با فضلاء و عرفای عصر بسر می برد ، و اینها را خوب می‌پرورانید .

ذات شاهانه اش ، عرفان و تصوف اسلامی (۱) و فضیلت علمی و ادبی را توام بشمشیر استقلال و وطن خواهی ، و کشور کشای دانسته ، سیف و قلم را هم ردیف می‌شمرد (۲) .

(۱) اعلیحضرت احمد شاه علاوه بر دیوان پشتو که دارای نکات ارجمند عرفانی است ، بعضی جمله های حکمیه و اقوال منظوم و منثوری در تصوف و عرفان بعربی دارند ، که محمد غوث ابن ترکان ابن تاج خان در هندوستان باشارهٔ اعلیحضرتش : شرحی بنام (شرح الشرح ـ تقریباً در ۳۰۰ صفحه درفارسی بران نوشته است . این کتاب که دارای مباحث عمیق در تصوف اسلامی است ، یك نسخهٔ قلمی آن منحصر بفرد ، بخط ملابها مؤذن موجوده و متعلق است به جناب ملا نجم‌الدین صاحبزادهٔ مجددی کوهستانی .

۲ ـ مثلاً : دریناییات، لسان‌شیرین ادبی‌وی ، از روی سلحشوری ، وهمت شاهانه عالیش چنین ترجمانی می‌کند:

چه برکری می خدای لاس پر رقیبانو — نری به زه دهند پر لور په تماشه زم
چه د هند دملکو فتح می روزی شوه — نو ایران له په توغ په نغاره زم

اعلیحضرت تیمور شاه فرزند و خلف احمد شاه کبیر ، نیز دردبستان ادب و دانش آن شاهنشاه علم دوست پرورده شده و از منبع عرفان و فضیلت والد بزرگوار خود ، زلال معرفت خورده است .

اعلیحضرت تیمور شاه در عین حیات پرسکون ورفاه آمیزی که داشت، باز هم ازامور سلطنت و شئون مملکت امپراطوری غافل نبود ، چند بن بار سوی هند و پنجاب رفته ، و درداخل مملکت قیام و شورش های اندرونی را فرونشاند ، و ایام حیات را باکامگاری ، وراحت خوبی بسربرد چنانچه در اغلب غزلیات خود باین مرام اشاره میکند :

شکوه از کوکب اقبال ندارم «تیمور» تخت شاهی بود از طالع فیروز مرا

❋
❋ ❋

میکنم « تیمور » دایم شکر احسان خدا داده تخت سلطنت آن ذات بی همتا مرا

❋
❋ ❋

لشکر بخت من از همت شاهی «تیمور» سوی شهری که رخ آورد مهر باب گرفت

سفینهٔ اشعار اعلیحضرتش ، همچون غزلیات شعرای آن عصر ، مضامین خوب عشقی دارد، که در لطافت و جزالت از ادبای معاصر ، یاشعرای که از طبقهٔ اوسط بسبك هندی سخن سروده اند ، عقب نمی ماند ، دربسیار جایها ، طوری که دربین شعرای پارسی زبان معمول بوده است (۱) به جواهر درخشان اشعار وآثار شیرین قریحهٔ شاهانهٔ خود بالیده ومیگوید :

« شاه تیمور » چکد شهد زشعر ترمن کرده شیرین سخن آن لعل شکر بار مرا

❋
❋ ❋

بگلشن رنگ گل پنهان شهٔ تیمور نمی ماند؟ بود معنای رنگین ظاهر از طرح بیان ما

---

[۱] مثلا :

هر سخن کز خامه ام مجوشد الهام استو بس

[بیدل]

معنی بلفظ نازکی پیوند میکنم بوی گلی برگ گلی بند میکنم

(شوکت)

علی چون من نیاید شاعری اعجاز پردازی که گوهر میکشد در رشته های تار مسطرها

[ناصرعلی]

کنون زطبع بلند خودم یقین گردید که برزمین غزل نیز آسمانی هست

[مظهر]

بهرکجا که غزال معانی است « افغان » اسیر رشتهٔ اندیشهٔ رسای من است

افغان هوتك

طبیعت ، شه تیمور ، در سخندانی زفیض مطلع ابروی یار موزون است

یك نگاه سرسری به دیوان تیمورشاه

نظر به آثار گرانبها و غزلیات این شهریار ادیب ، وظیفهٔ ادبای نقاد ، و فضلای سخن فهم وطن است ، من تنها در حین مطالعهٔ دیوانش ، یاد داشتهای گرفته ام ، که درینجا تقدیم آن به پیشگاه هموطنان ادب دوست بی مناسبت نخواهد بود ، اما این یك نگاه سر سری است ، تا جائیکه قلم رسائی داشت ، چیزی بران نگاشتم ، ادبای نیرومند وطن ، نگارنده را به نارسائی فکر ، و قلت معلوماتم خواهند بخشید .

مناظر

مناظر طبیعیه ، و شاه کاریهای رسام قدرت که دنیای مارا با قشنگترین و زیباترین نقوش و تابلو های دلفریب و روح بخشای پیراسته است ، از هر چیز بیشتر نظر نقاد ، و موشگاف شاعر را بخود جلب می کند ، از همین جاست که مهمترین بهرهٔ ادبیات پارسی به وصف مناظر طبیعی مخصوص است ، اگر دواوین ادباء واساتید بزرگ شعر پارسی‌را بپالیم ، به اغلب قصائد و غزلیات و بهاریه ها و خزانه ها ، خصوصاً تشبیب قصائد غرای آنها مناظر قشنگ و صفاناك کشور طراوت بار خود را ستوده اند .

چون آب و هوای دلاویز ، و فضای جان بخشای وطن عزیز ما از هر حیث ، بوجود مناظر دلربایٔ مساعد است ، لهذا ادبای حساس و سخنوران معروف این گلزمین چون عنصری ، فرخی و غیره ادبای دربار غزنین ، و دیگر نقاط وطن ، بیشتر دوین زمینه استادی ، و شیرین سخنی خود را آشکارا ساخته اند .

اعلیحضرت تیمور شاه در سر زمین سر سبز و شادابی مانند کابل ، و افغانستان بسر میبرد ، و عندلیب گلستان کوهستان سر سبز کابل میبود ، وقتیکه زمستان می آید ، صر صر برودت آلود شتوی می وزد ، دنیای کابل را سر تا سر انجماد و افسردگی میگیرد ، کوهسار کابل را ، ردای سپید و نقره فام برف از نظر ها می پوشاند ؛ اعلیحضرت تیمور شاه از فراز بالاحصار و قصر شاهانهٔ خود این منظرهٔ دلچسپ را به تقاضای روح سلحشوری و جنگجوئی افغانی خود ، به تلازم محاربهٔ سرما و گرما در یك تغزل چنین تصویر می کند .

چون از کمین سرما ، ترکان کمین کشادند — بر کوهسار کابل ، خفتان ز نقره دادند
سلطان دی چو بگذشت بر تخت عاج ، فوجش — دست ادب سینه وز پیش ایستادند
فرمود تا نمایند ، تاراج گلستان را — دست تظلم آنها بر گلستان کشادند
از بیم لشکر دی . . . . شد . . . . پوش — سیمین . . . . نظر کی بر آب چون نهادند ؟
اشجار باغ یک سر بی برگ و بار گشتند — داد برهنگی را اطفال شاخ دادند
چون فوج دی در آمد در باغ بهر یغما — شمشاد و عرعر و سرو لرزیده ایستادند
گلشن کشیده بر سر از برف چار آنجا — ریحان و سنبل و گل بر مرگ دل نهادند
لاله بطرف دامان زین غصه داغ بر دل — شمشاد و سرو عرعر از پای او فتادند
بلبل به ماتم گل ، قمری به ماتم سرو — داد فغان و زاری در کنج غم بدادند
زایل شد از نباتات ، یکسر نمو وا کنون — در خاصیت تو گوئی یک سر همه جمادند
باد خزان کند چون زین گونه ترکتازی — خوبان صحن گلشن بر باد زین عنادند
مرغان باغ و گلشن از ترکتاز سرما — جمله ز آشیانها ، آواره در بلادند
افزود از گل سرخ در دهر قدر آتش — از بس که مردمانش در بزم جای دادند
گردید آب و آتش با خاک و باد یکسان — اندر جهان عناصر گوئی ز یک نژادند
پوشید آسمان را خاکستری لباسی — اجرام آن سراسر پوشیده زین رمادند

❋
❋ ❋

شد موسم زمستان ، مستان بزم شاهد — درهای عیش بروخ ، ازهرطرف کشادند
مطرب بده بشارت پیران پارسا را — شکرانه گو حریفان در پای خم فتادند
سبزان هند دارند گرچه بسی ملاحت — خوبان پارسی . . . . . بسی زیادند
گلبن شگوفه دارد از برف در گلستان — جمی بدین تماشا ، رو سوی باغ دارند

خرگاه گرم ما را هنگامه گرم « تیمور »
خرگاه آسمان را . . . . (۱)

(۱) متاسفانه خط این دیوان آنقدر بد و بی نظم است ، که اغلب بیت های آن خوانده نمیشود ، وبسیاری از کلمات ، از قلم کاتب مانده است آن جایها خوانا نبود نقطه گذاشته شد . و هم این غزل ، انتخاب از دو غزل خزانیه است ، که ابیات خوانای آن درینجا نوشته شده است ، از همین سبب بعضی قافیه‌ها تکرار است ، چون کشادند ، دادند ، نهادند .

شور انگیزیها و قشنگی های بهار ، یك مضمون مبتذل و معلوی است ، خزانیه ها را هم شعرای سلف و خلف سروده اند ، اما قریحهٔ پر ابتکار ، و نزاکت آفرینی می خواهد ، که در مناظر حسرت انگیز خزان و تاراج گلستان ، موشگافی نموده ، مضمونی بیافریند ، که خواننده را نشاط و هیجان دست دهد ، شاعری برگ ریزیها و منظرهٔ حزن آلود خزان را دیده ، با یك مضمون بدیع ، و ابتکار ادیبانه ، گلستان خزان زده را بنظر خواننده ، زیبا و دلچسپ می نماید :

برگ ریزان تو خوشتر بود از گلریزی   دربهار آنکه ترادید ، چه گلها چیده ؟

شهریار شاعر ما هم در بیتی که بمقطع تغزل بسته است ، منظرهٔ عجیبی را تصویر میکند ، واقعاً هم منظرهٔ درختان باغ ، در زمستان ، و برف باری خیلی طرفه و حیرت انگیز است ، برف بر شاخسار باغ همچون جوش شگوفه و گلهای بهار بنظر می آید ، اینچنین مضمون آفرینیها ، اختصاص بشاعری دارد ، که در گلزار زمینی مانند کابل حیات دارد ، شاعرریگستان ومناطق گرمی که بهار ، گلزار ، خضارت ، برفباری را ندیده است ، چنین مضمونی بسته نمی تواند .

بقیه از شماره ۲۹

ترجمه سید قاسم خان ترجمان

تاریخ

افغانستان ۱۳ قرن پیش

هونتسین هم‌این اختلاف‌را احساس‌وذکر کرده است: «درلان پو (لمپاکا لغمان حاضره) زمین برای زراعت برنج مستعد است و مقادیر زیاد نیشکر بوجود می‌آورد . . .

آب و هوا بقدر کفایت ملائم است اگر چه بعضی یخ بندی ها دارد اما هرگز برف نمی بارد . » همچنین هونتسین مخالفت نژادی رانیز ملتفت شده وهمان طوریکه دربالا، خصوصیات نسلی بلخ ، بامیان وکاپیسا را شرح داده ، درینجا هم جنگجویان افغان توجهٔ او را بطرف خود جلب نموده است : « اهالی به راحت ومسرت زنده گی میکنند ونغمه سرائی و آواز خوانی را خیلی دوست دارند . طبیعت سرشار ، محجوب داشته زرنگ و تیز فکر میباشند . باهم دیگر خود باوضع بی‌ساخت‌وفتار مینمایند وهیچ وقت یکی از آنها دیده نشده‌است‌که بمقابل‌دیگر تملق نماید.

جثهٔ شان خورد است وحرکات چالاك و طبیعی دارند . اکثر آنها از پارچهٔ پنبهٔ سفید لباس میپوشند وخوش دارند که البسهٔ خود را باتزئینات تیز رنگ (شوخ و درخشان) تزئین به بندند . » آیا بهتر از این تصویریکه هونتسین دران باشندگان این قسمت را تعریف میکند و در عین حال آن را بانقشهٔ که بالاتر از شجاعت بی ساخت ، خشونت و وفاداری دلاورانهٔ کوهستانی های هندوکش، ارائه داده‌است مثیل وشبیه‌نشان میدهد ،یك تابلوی عجیب تری امکان دارد ؟ وانگهی، درزمانهٔ هونتسین مردمان‌لمپاکا، بزیراقتدار حکومت‌افغانی‌کاپیسا، درآمده بود.

به جنوب شرق لمپاکا شهر قدیم نگار ها را که موسیو فوشه و همکارانش ، موقع آن را کشف کرده اند وباشهر جلال آباد(واقع درجنوب غرب رود کنر ورود کابل) مقابل است

وقوع داشت . اهمیت شهر نگارهارا در زمانهٔ بودائی، از روی وسعت وتعداد خرابه‌ها بخوبی واضح میشود . موسیو فوشه مینویسد : ـ « استوپه ها ، معابد غار های ویران و نیم ویرانی که از سمت شمال درپای کوه های مرتفع کافرستان که تا ساحل مقابل رود کابل پائین میشود ، از سمت غرب در طول سیاه کوه که در عقب آن ولایت مرتفع کابل مستوراست و از جانب جنوب در دامنهٔ جدار سنگی که بقسم بریده گی به سفید کوه منتهی میگردد وقوع دارد ، احاطهٔ باشکوه و قشنگ شهر کهنهٔ بودائی را نشان میدهد . »

هونتسین بعضی از ابنیهٔ قدیمی آن را ذکر کرده است . طرز بیان او بقرار ذیل است : «بفاصلهٔ ۲ (لی) (۱) جانب جنوب شرق نگار ها را استوپهٔ بزرگیست که ۳۰۰ قدم وسعت دارد ، و در قدیم بواسطهٔ آسوکا امپراطور هندی بنایافته بود . » حقیقةً این بنای عظیم الشان در زمان آبادی خود ، اهمیت زیاد داشته و مشهور ترین افسانه های بودائی در خصوص آن وجود دارد : به این تفصیل : ـ درعهد قدیم ، یك جوان همانکسیکه بعد ها در اثر تغیر جسد و یافتن روح یکی از الهه ـ بودای معروف (ساکیا مونی) شد ـ درهمین استوپه بابودای همان زمان موسوم به (دیپانکارا) ملاقی شده در اثر الهام باطنی شدید بمقابل او بزمین افتاده و موهای درازش مثل فرش بسیار قشنگی ، روی خاك پریشان گردیده بود ؛ وبودای دیپانکارا به پرستندهٔ خود از عروج آیندهٔ او بدرجهٔ رب النوع بودا خبر داده بود صحنهٔ منقوش این افسانه را موسیو فوشه در تصاویر برجستهٔ آثار گریکو بودیك گندهارا یافته است . در دیگر استوپه ها و معابد لمپاکا استخوان جمجمهٔ بودا (موسوم به اوشنیشا) پلان کشیشی (سمکاتی) و عصای او که حلقه های آن از مس صیقلی و دستهٔ آن از چوب صندل بود ، وجود داشت . در حقیقت تمام این منطقه به اثر تدین آسوکا ، تقدس نمائی شاهان هندو گریك (هندی و یونانی) وزهد پرستی و فداکاری کانشکا ، برای بودائیت بمنزلهٔ یك زمین مقدس جدید گشته بود ، اگر اراضی گنگا برای اینکه دران صحنه های زندگی زمینی ساکیامونی بوقوع پیوسته ، بر خود ببالد درهٔ کابل هم میتواند که بواسطهٔ تعداد معابد ، استوپه ها واقعات شگفت انگیز حیات افسانوی بودائی و باموجودیت ماقبل آن ، که در خاك او وجود یافته ، افتخار و مباهات نماید . بهمین مناسبت است که اهمیت لمپاکا همیشه یك امر غیر قابل بحث بوده و هیچ کس شك نمیتواند که در سابق بودا بالذات از راه فضاء برای دیدن آن نیامده باشد .

---

(۱) مقیاس طول چینی ها

افغانستان از نقطهٔ نظر فضلاي هندوستان

مجلهٔ کابل به نمرهٔ (۳۰) در نظر داشت شرحی ازمجاري مسافرت فضلاي محترم هندی ، جناب علامه داکتر سر محمد اقبال صاحب و جناب فاضل سر راس مسعود صاحب ، و جناب علامه سید سلیمان صاحب ندوی و باقي رفقاي سفر شان نوشته ونظریات عالي واحساساتي‌را که این‌بزرگان عالم اسلام وفضلای محترم مملکت همجوار نسبت بافغانستان ما خالصانه اظهار میفرمایند ازان شرح داده و ضمناً بوسیلهٔ این مجله از جنابان شان تشکری نموده باشیم ، ولي بد بختانه حادثهٔ شهادت اعلیحضرت غازي محمد نادر شاه فقید مارا تعزیه دارساخته درنمرهٔ (۳۰) جز سطور ماتم وسوگواري موقعی نیافتیم تا دیگر موضوع را اشاعه نمائیم .

اینك این سطور مختصر را محض یاد آوري و تقدیر عواطف و احساسات پاك و بی آلایش آندوستان صمیمی و مهربان خود درینجا مسطور و ضمناً از بیانات فضلاي محترم که در ضمن دعوت انجمن ادبي در هوتل کابل بمقابل نطق رئیس انجمن ما ایراد فرموده اند تذکری مینمائیم .

جناب علامه سرمحمد اقبال ، سرراس مسعود ، سید سلمان صاحب ندوی که هر
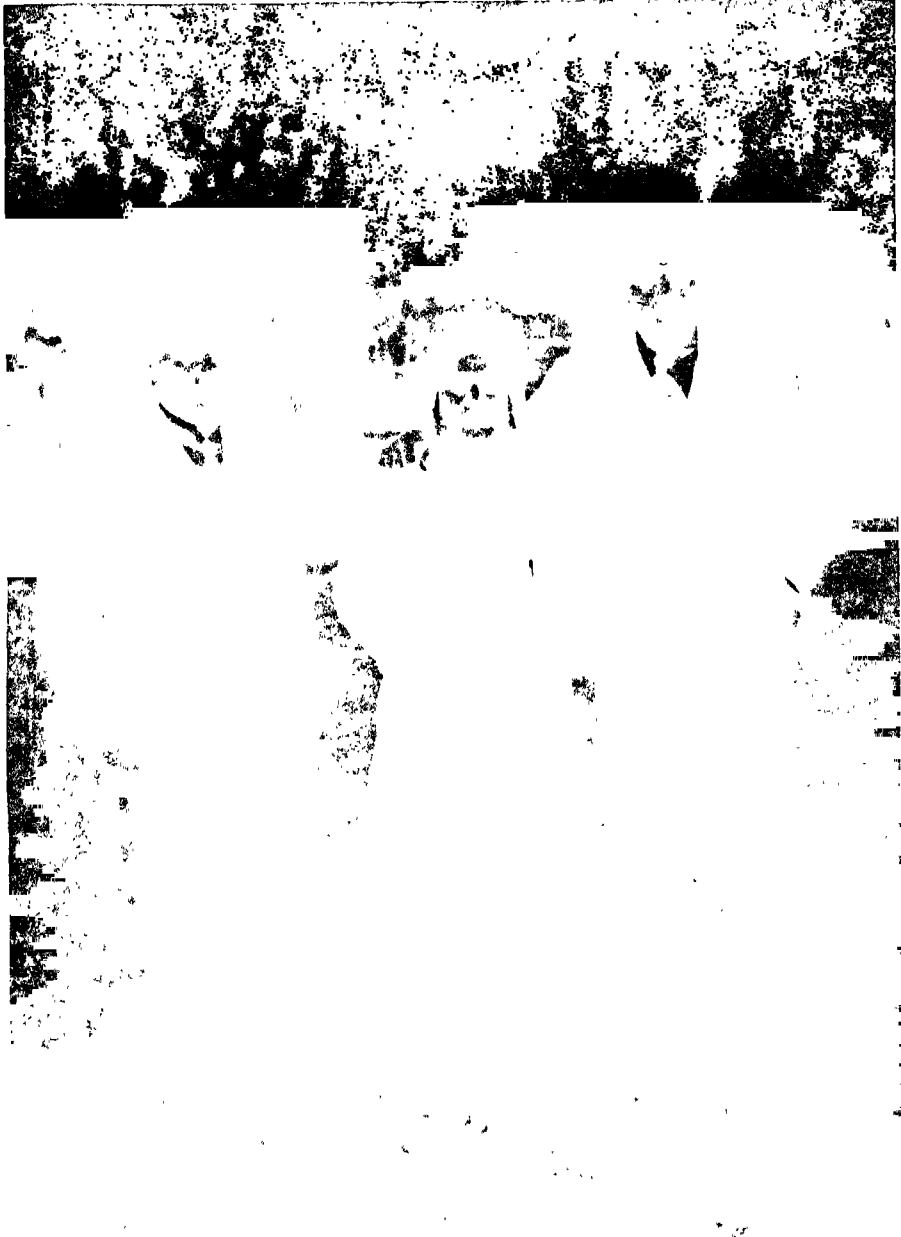
فضلای محترم هند

ازچپ‌براست:۔ (۱) جناب سرمحمداقبال صاحب (۲) جناب سیدسلیمان‌صاحب ندوی [۳] جناب سرراس‌مسعودصاحب

کدام امروز مثل ستاره هاي در خشنده در محیط هند افاده و نور افشانی مینمایند هویت بلند و مقام ارجمند شان از بدیهات و توضیح و اضحات است چه کمتر کسی در عالم شرق حتی در بعضي ممالك مغربي خواهد بود که باین اسامی گرامی آشنا نبوده و بمقام فضل و لیاقت آنها معرفتی نداشته باشد ·

این فضلای محترم با دو نفر رفقای همسفر شان آقای هادی حسن خان معلم فارسی کالج علیگر و آقای مولوي غلام رسول خان معلم سابقهٔ مکتب حبیبیه کابل در تاریخ (۲۹) برج میزان نسبت بدعوت وزارت جلیلهٔ معارف و ملاحظهٔ پروگرام دارالفنون افغانستان و ضمناً سیاحت کابل وزیارت فضلاي مرحومهٔ غزنی و تشرف بحضور همایون اعلیحضرت شهریار شهید که آنرااز چند سال قبل آرزو داشتند، زحمات این مسافرت را بخود هموار کرده از طریق پشاور و جلال آباد وارد کابل و فضلا و معاریف کابل اعم از طبقات دولتی و ملتی که هر کدام غائبانه باین مهمانان محترم خود علاقه و محبت قلبي داشتند بحضور شان شتافته و از صحبت شان استفاده مینمودند .

چند روزي که در کابل اقامت گزین بودندهر طبقه و هر صنف از اعاظم و فضلا با جناب شان علایق آمد و شد داشته و بدعوت های عصریه و شام و نهار از طرف بلدیهٔ کابل و دیگر مقامات محترمه مدعو میگردیدند . ضمناً انجمن ادبي کابل هم جناب شانرا بدعوت شام در هوتل کابل تکلیف داده ودرانشب که جمعی از محترمین و فضلای کابل حضور داشتند نخست جناب رئیس انجمن ادبي کابل خطابهٔ خیرمقدم آتي را قرائت فرمودند : که ما به ترتیب سواد خطابه ها و ترجمهٔ نطق هاي فضلای محترم کشور هند را بنظر قارئین میرسانیم ·

سواد بیانیهٔ رئیس انجمن ادبی کابل

فضلای محترم !

اجازه بفرمائید که هیئت انجمن ادبی کابل بنام ادبا و اهل قلم افغانستان . احساسات مملو از محبت و صمیمیت خودها را بحضور تان عرض واز تشریف آوری جنابان شما اظهار شکریه کرده (خوش آمدید) وصفا آوردید ، بگویند .

کشور پهناور هند که همیشه مهد پرورش فضلای نام‌آور و ادبای بزرگ بوده، و درآغوش خود رجال معروف وسخنوران شهیری از قبیل بیدل همه‌دل ، صاحب اصفهانی ، حکیم ، سلیم، طالب آملی ، فیض فیاضی بالاخره شبلی نعمانی و امروز صاحبان قریحهٔ بلندی همچه فیلسوف شهیر اجتماعی‌مثل اقبال سخنور و فرزندان بزرگی مثل سرراس مسعود وعلامه سید سلیمان ندوی وپرو فیسر معروف هادی حسن بعرصهٔ و جود آورده است ؛ البته آن خاك بزرگ و مستعد گهوارهٔ علم وفضل مشرق بشمار بوده وماخیلی آنرا باحترام مینگریم . ستاره های روشن افق هند کبیر همواره در فضای گیتی پرتو انداخته و برای عزت و سر بلندی مشرق و مشرقیان خدمات ومجهودات خیلی بزرگ وباقیمتی کرده است .

پس‌ما اگر فضلای بزرگ فرزانهٔ آن کشور نامی امثال حضرات عالی شمارا در خاك خود می بینیم . بدیهیست خور سند ومسرور گردیده وبه‌استعداد بلند مشرق افتخار مینمائیم .

مشرق ؛ عظمت گذشتهٔ ، مشرق متمدن قدیمه که مهد علم وتربیت جهان و منبع فضل وادب آنروزه بود ، وذخایر باقیمنش تا هنوز بس ملل مترقیهٔ دنیای امروزه را ثروتمند وغنی گردنیده است ممکن بود شرق دراثر پس مانده گی های امروزه از خاطر ها فراموش شود ، ولی می بینیم قومیکه امروز از شرقیان برای احیای نام و شئون . و افتخارات گذشتهٔ این سرزمین عزیز بانهایت جدیت وعلاقه مندی خدمت میکند فرزندان و نام آوران محیط هند است .

دارالفنون بزرگ علیگر ه که امروز از بهترین مراجع تحصیل فضل و کمال اولاد شرق شمرده میشود نتیجهٔ همت و شاید فتوت و جوان مردی و شرق دوستی فاضل مغفور حضرت سیداحمد کبیر یعنی یادگار برجستهٔ یکی از فرزندان نجیب کشور هند است ! آثار و مؤلفات برقیمت حضرت اقبال که هرکدام روح اخلاق ، سعی ، عمل ، اسرار مهمهٔ اجتماعی و بالآخره عواطف نفیسهٔ شرق دوستی و اسلام پرستی را در اجساد افسردهٔ شرقیان میدمد همه نمونه های همت و مجاهدات اولاد کشور هند است .

هنگامیکه شاهان علم دوست وادب پرور افغانستان یعنی غزنویان، غوریان‌ازین کهسار رخت سفر بربسته وعلوم وادبیات را درکشور مایتیم گذاشتند فقط ملت قابل ومستعد هند بودکه با حیای آثار پرقیمت شعرا و فضلای ان سرزمین همت گذاشتند و آن جواهرات گران بهارا تا امروز محفوظ نمودند . امروز می بینیم در مملکت شرق دوستداران شعرا و فضلای بلخ و غزنی و قیمت شناسان رجال معروفهٔ افغانستان و تازه کنندهٔ نام و آثار فضلا و بزرگان شرق و اسلام بیشتر ملت بزرگ و مردان حق شناس کشور هند است .

امروز که در اثر رحمت بیکرانهٔ حضرت باری ، افغانستان ما از ورطه های خیلی خونین و هولناکی نجات یافته وزمام ادارهٔ آن بکف باکفایت فرزند علم دوست و ادب پرور این کشور یعنی اعلیحضرت محمدنادر شاه غازی و یگانه مجدد شرافت و شئون افغانستان قدیم رسیده و در سایهٔ مجاهدات این شهریار بزرگ میخواهد علم و ادب،حیات و شئون تاریخی خود را تجدید نماید ؛ می بینیم همدردی وپزیرائی های خوبی بیشتر از طرف فضلای هند میشود یعنی احساس و ادراک نفیس ملت نجیب هند بهمچه‌مطالب‌سودمندعالم‌اسلام‌و شرق بیشتر اهمیت داده تقدیر میشماید .

هند و ایران و افغانستان‌که وطن ادبیات فارسی و سر زمین شعرای بزرگ و بلند قریحهٔ شرق اند البته قیمت رجال و فضلای همدیگر خودرا خوبتر به نظر محبوبیت دیده و افتخار توامی در جهان دارند .

بالآخره میگوئیم : ـ فضلای محترم ! کشور هند نه تنها بلکه عموم خاک شرق وطن‌معنوی شما است و آن آرزوها و نیات بلندی که دارید و هدف مقصود شما خاک شرق است ! شرقیان بالخاصه افغانستان ما موفقیت ها را در راه این آمال بزرگ تان یعنی عظمت سر زمین شرق از خدا تمنا می نماید ، ضمناً میگوئیم گرچه کهسار افغانستان خالی از تجملات مغرب است ، و این سر زمین برای مسرت پرتکلف مادی هنوز موقعی نیافته شاید خوشگذرانان ممالک خارجه مسافرت و سیاحت اینجا را نپسندند ، ولی مایقین داریم حساسین و صاحبان فضل و قریحه میدانند که این سر زمین وطن‌سلطان محمود غزنوی ، مرزوبوم غوریان‌و ابدالیان مسقط‌الراس ابن سینای بلخی ، سنائی غزنوی ، عنصری ، عسجدی ، دقیق ، فاریابی بالآخره سید جمال‌الدین افغانست . البته میدانند کشور افغانستان مأمن ملتی است افراد آن عموماًاسلامیت وشرقیت را دوستدار صمیمی بوده و محل‌حکمرانی پادشاه شریفی مثل اعلیحضرت محمد نادرشاه‌غازی و یگانه هوا خواه عزت و اعتلای عالم اسلام و شرق است ، آخراً عرض میکنم این مجلسی که

بافتخار شما ترتیب یافته نمونهٔ ایست از ابراز عواطف و احساسات ادباء و فضلای ملت و حکومت افغانستان ، وما آرزو داریم حضرت محترم شما درکشور عزیز خود این هدیه را که مقصد از محبت و صمیمیت خالصانهٔ ماست نمائیده شده و بعموم برادران محترم هندی سلام و احترام دوستانهٔ مارا برسانید و ازین علایق قلبی و معنوی ما که ازسالها به نسبت ملت محترم هند دردل داریم بآنها تذکری بدهید .

درخاتمه ازقبول این زحمت که حضرات شماءبما افتخار بخشیده ودعوت انجمن مارا پزیرفته‌اید خیلی ممنون و متشکر بوده سعادت و موفقیت شما و ملت بزرگ هند را ازخدا تمنا مینمائیم . درآخر میگوئیم مترقی بادعالم شرق و مسعود بادعالم اسلام .

*

*　　*

وبعدسواد منظومه‌خیرمقدم آتی را که جناب قاری عبدالله خان عضو انجمن انشاد فرموده بودند بحضور فضلای محترم از طرف جناب مدیر انجمن قرائت گردید .

خیر مقدم

اثر طبع جناب قاری عبدالله خان

عزیزان ز هندوستان آمدند　　در افغانستان مهمان آمدند

در آنان یکی دکتراقبال هند　　سخن پرورو واقف ازحال هند

ادیب سخن گستر نکته سنج　　که هرنکته‌اش بهتر آمدزگنج

چمن کرده طرز رنگین اوست　　شکر پارهٔ حرف شیرین اوست

کلامش چو اوج بلندی گرفت　　سخن رتبهٔ ارجمندی گرفت

زند طعنه آهنگ او برق را　　که خواهان بودنهضت شرق را

نوین شیوهٔ را به سبك کهن　　درآمیخت از قدرت علم و فن

چو اندر سخن جادهٔ نو گزید　　پیامی ز مشرق بمغرب رسید

سخن‌را درآمیخت چون باعلوم　　ازو زنده شد طرز مولای روم

چو فکرش پی فیلسوفی گرفت　　طراز سخن طرز صوفی گرفت

نوایش هم آهنگ با نفخ صور　　که افسردگان را در آرد بشور

چو بلبل بآهنگ کهسار ما — ز هند آمد این طوطی خوش نوا

دگر آنکه او نامور سید است — گزین نخبهٔ آل سرسید است

هنرمند سر راس مسعود نام — کزو مکتب هند دارد نظام

روان هنرمندی و جان علم — علیگر برد زود بستان علم

بعالم گر آن مکتب آوازه یافت — زجهدوی این قدر واندازه یافت

رئیس دبستان دران مرزو بوم — شناسای قابل بطرز علوم

سوم سیدما که از ندوه است — زدانش به هندوستان قدوه است

زفیض دمش تازه شد جان علم — در اقلیم دانش سلیمان علم

چه کلکش بمعنی طرازنده شد — خیالات شبلی ازو زنده شد

چه در شاهراه حقایق شتافت — «معارف» ازو رونق تازه یافت

مضامین او جمله محکم بود — نگارش بکلکش مسلم بود

دگر مرد دانای هادی حسن — پرو فیسری واقف از علم و فن

با نگلیسی و فرس عالم بود — زبان دری را معلم بود

ادیب سخن پرور فارسی — سخنهای او گوهر فارسی

بلفظ دری چون تکلم کند — زشوقش شکر دست و پا گم کند

سخنهاش دلکش بیانش ملیح — چو ایرانیان لهجهٔ او فصیح

ز بهر سیاحت درین بوم و بر — کشیدند از هند رخت سفر

زره این عزیزان رسیدند خوش — بکابل کنون آرمیدند خوش

ورود مشاهیر هندی نژاد — بود رابط افزای حب و داد

ازین آمدن دل چو گل گل شگفت — بصد خرمی خیر مقدم بگفت

غنیمت بود دیدن دوستان — چو در فصل گل جلوهٔ بوستان

مسلمان زهی جابهم دوست به — چو بادام توام بیک پوست به

بهمسایه همسایه گر وا رسد — برش بهرهٔ دین و دنیا رسد

که از دیدو وادید زایدو داد — زهم نگسلد رشتهٔ اتحاد

دل صاف احباب خرم بود — چو دربین هم رشته محکم بود

خوش است ای عزیزان زهم پرس و جوی
که آید مگر آب رفته به جوی

سپس آقای هادی حسن خان معلم فارسی کالج علیگر ، بفارسی نطق مشحون از عواطف و احساسات صمیمانهٔ خود و رفقای محترم خود نسبت بافغانستان و اتحاد عالم اسلام و تقدیر زحمات و خدمات اعلیحضرت شهریار شهید ایراد و آرزو های آتیهٔ خود شان را نسبت بترقیات این کشور اسلامی بیان فرمود که بواسطهٔ نبودن نسخهٔ سواد آن ازشرح آن متاسفانه محروم مانده ایم، بعد جناب سرراس مسعود صاحب رئیس کالج علیگر و جناب علامه سید سلیمان صاحب ندوی و آخراً جناب علامه سر محمد اقبال صاحب هر کدام بنوبهٔ خود نطق های آتی را بانهایت فصاحت و گیرندگی به اردو ایراد فرمودند که ماعیناً ترجمهٔ فارسی آنها را درینجا بنظر قارئین محترم میرسانیم :

ترجمهٔ نطق جناب سرراس مسعود صاحب

آقایان محترم و میزبان مهربان : ازکمال خلوص اظهار مسرت و تشکر می نمایم و از عهدهٔ شکرانهٔ این التفات و پذیرائی که درحق بنده مبذول فرمودید نمیتوانم بدرآیم میخواهم احساسات و جذبات قلبی مسلمانان هندوستان را به شماها برسانم ازمیان ما هاعلامه سیدسلیمان ندوی نمایندهٔ علمای کشور هند میباشند و دوست محترم من علامه اقبال نمایندهٔ آن طائفه است که عناصر قدیم و جدید را بهم آمیخته و یك معجون روح پرور ازان ترکیب نموده است خود من نه از گروه علما میباشم و نه ازفرقهٔ شعرا بلکه دورهٔ تعلیمات خودم را بیشتر در ممالك اروپا طی کرده ام ولی قلب من از عظمت و احترام این دو زمره سرشار و لبریز است شمارا یقین میدهم که مسلمانان هند یك محبت و علاقه مندی فوق العاده نسبت به شما دارند و آرزوی قلبی ماهمین است که افغانستان عزیز را در حالت ترقی و تمدن و رفاه و آسایش و امنیت کامل به بینیم از آنجا که افغانستان از نقطهٔ نظر جغرافیائی بین شرق وغرب واقع شده لهذا مامیل داریم که افغانستان بهترین نمونهٔ از تهذیب و اخلاق اسلامی بوده و در عین حال تمام عناصر مفید و زیبائی های غرب را باخود منظم و همراه داشته باشد هر چند که از الطاف و عنایات شما خیلی متحسس و ممنونم اماشخصیت فوق العادهٔ این نابغه که خوشبختانه پادشاه کنونی شما میباشد چنان برقلب من اثر

کرده که از عهدهٔ وصف این عاجز بیرون است، هیچگاه ممکن نخواهد بود که بنده آن ساعاتی را فراموش کنم که خوشبختانه در خدمت اعلحضرت اقدس همایونی برایمن دست دادمن یقین دارم هرمملکتی که مانند پادشاه ملت دوست شما پادشاه داشته باشد حتماً آن مملکت بمدارج ترقی و تعالی و تکامل خواهد رسید اکنون فریضهٔ شماست که باتمام موجودیت خودها بهروسیلهٔ که ممکن است در خدمت و اطاعت او آماده و مهیا بوده باشید و این را یقین بدانید که اگر یکنفر مانند این عاجز بتواند در امور عرفانی شماخدمتی بنماید پس برای انجام همان خدمات بنده همه وقت حاضر و اماده خواهم بود ولی این حرف را نـگفته نگذرم که باید جوانان مملکت افغانستان عزت و احترام موسفیدان راهمه وقت مدنظر داشته نگذارند که از اختلاف رای دروحدت ملی شان رخنه پیداشود تاریخ شهادت میدهد که تمام خسارات مسلمانان نتیجهٔ نفاق و تفرقه در بین شان بوده است پس از گذشته عبرت گرفته اکنون اتحاد و اتفاق را هدف آمال ملی و کمال مطلوب خود بسازید .

در خاتمه مجدداً از الطاف و پذیرائی صمیمانهٔ شما اظهار تشکر و امتنان می نمایم و هیچگاه عواطف صمیمانه شمارا فراموش نخواهم کرد .

❁

❁ ❁

ترجمه نطق علامه سید سلیمان ندوی مؤسس و مدیر مجلهٔ معارف اعظم‌گد

برادران همدین و هموطن و عزیزان علم و فن ! امروز ما خیلی خوش بخت استیم که درین مجمع خود را با شما می بینیم !

دعوت اعلیحضرت غازی چند نفر از خادمان علم و ادب را درینجا و باز اجتماع آنها با فضلا و علمای این مملکت عزیز درین انجمن ادبی ، نزد من آغاز یك دورهٔ با شان و شوکت تاریخی میباشد .

برادران گرامی ! هندوستان و افغانستان مملکت جداگانه نبوده بلکه یکیست ، شاید پیش از یکنیم یا دو صد سال نشده باشد که بین این دو مملکت تفرقهٔ حایل شده‌ولی این دو مملکت درعصر قدیم بودائی در یك رشتهٔ منسلك بودند چنانچه در ملك شما یادگار های سنگی این اتحاد در زیر زمین ها بهر قدمی دستیاب می شود که موزه خانهٔ شما نیز دارای آن اسناد سنگی میباشد .

از آغاز دورهٔ اسلامی تنها شما بودید که بوسیلهٔ شما نه فقط دیانت و کیش بلکه علم و فن
ز در قلب هندوستان (سرایت نموده است) سلاطین غزنی و شاهان غوری درینجا می زیستند
، دائرهٔ حکمرانی شان الی هندوستان ممتد بود کذا اهل بابر در هند میزیستند مگر دائرهٔ حکومت
شان الی افغانستان بود ! و این دو مملکت مثابهٔ دو دست در جسم واحد یك حکومت شاهنشاهی
رار یافته بود .

امروز بعد از یکنیم صد سال این وهلهٔ اولین است که این هر دو دست باز برای اتحاد
سیاسی نی بلکه برای اتحاد علمی و ادبی و برای تشیید مودت باهم تماس صمیمانه
ی نمایند .

برادران افغانی ! بزرگان شما در هندوستان تنها حکمرانی جسمانی ومادی نکرده اند بلکه
حکومت معنوی وذهنی را نیز دارا بودند .

زبان فارسی که از سالیان قدیم لسان ادبی و علمی هندوستان بوده و حال نیز میباشد
ین زبان فقط بوسیلهٔ شما بما رسیده است . از جملهٔ علمای شما میر زاهد هروی که از هرات
ما است آثار ورسایل او از سه صد سال قبل در درس گاهای عربی هندستان معیار دروس
لسفهٔ انتهائی ما میباشد .

شعرای شهیر و بزرگ فارسی زبان که درین ملك پیداشده اند همچنانکه از لحاظ مولد
سبت بهکدام شهری از شهر های افغانستان دارند همچنان از لحاظ مسکن یامدفن منسوب
یکی از شهر های هندوستان میباشند .

چقدر شعرائی هستند که از غزنی ، بلخ ، بدخشان ، یا از دیگر شهر ها و علاقه جات
ما بودند و بنام لاهوری و دهلوی مشهور گردیدند ، من تذکرهٔ لباب الباب عوفی را مطالعه
کرده ام و آنها طوری وا نمود میدارند که این شعرا در یك رشتهٔ و حدت چنان منسلك
ودند که از تاریخ نیز فیصلهٔ لاهوری و غزنوی بودن شان بمشکل تفکیك میشود .

این دو مملکت چنان رابطهٔ باهم داشتند که اگر فاصلی در ینجا پیدا میشد یکقسمت
مر خود را درانجا بسر میبرد و کسی که دراںجا پیدا میشد برای چندی درینجا استراحت
ینمود . مثلا مسعود سعد سلمان که از شعرای دورهٔ دوم است ایشان را هندی یا افغانستانی
فتن و تمیز کردن مشکل است .

من باغ های جلال آباد و کابل را دیدم ! چشمه سار های کوهی ، انهار ، فواره ها ، آبشار ها را تماشا کردم که در هر نقطه خاك این مملکت آشکارا میباشند و بمن یقین شد که اهل بابر در کشمیر و هندوستان که با آن کثرت باغها احداث کرده‌اند و باهرجا چشمه های مصنوعی ساخته اند آنهمه نقل از مناظر طبیعی افغانستان بوده است .

باغ های امیر شهید در جلال آباد ، باغ بابر در کابل باغ های پغمان ، و دیگر باغهای افغانستان باشالامار لاهور چقدر مشابهت طبیعی دارد .

و این ذوق مناظر طبیعی در آل تیمور فطری موجود بود که آن را در هند عملاً بروی کار آورده اند حتی که در دیوان عام و خاص نیز جوی های گنگ و چمن را ترتیب و گلکاری نموده اند .

برادران علم و فن ! چیزی که در سابق شده آیا حالا باز نمیتواند بشود ؟ تذکار تفرقهٔ سیاسی و دوری وعلیحدگی را بگذارید ! این سرنوشت انقلابات عالم است یعنی گاهی چنین وگاهی چنان ! و حالات سیاسی همواره تغیر پذیر وتعلقات آن در شرف شکستن و پیوند شدن است ! ولی تعلقات علم و ادب دایمی و بر قرار میباشد .

از شمشیر سلطان محمود غزنوی عرصهٔ گذشت که شکسته و اوراق فتوحات شان از قرن هاست که از هم متلاشی گردیده ولی قلم حکیم سنائی غزنوی تا حال باقی و موجود و شیرازهٔ اوراق فتوحات ادبی شان تا کنون مرتب و باقیست .

بیائید بنام سلطان محمود غزنوی ، شهاب‌الدین غوری وآل بابر نی بلکه بنام سنائی غزنوی (مسعود سعد سلمان) لاهوری ، خسرو دهلوی ، حسن دهلوی ، فیضی اکبر آبادی و بیدل عظیم آبادی بجانب همدیگر دست مودت و محبت را دراز کنیم !

افغانستان مدام تحسین طاقت جسمانی و نیروی مادی خود را از دنیا حاصل کرده است ولی اکنون لازم است که وی تحسین طاقت دماغی و پهلوانی ذهنی خود را نیز از عالم حاصل کند .

انجمن ادبی شما مستحق تحسین و ستایش است که او در راه مذکور گامزن شده است و درهر ماه طاقت و نیروی خود را بطور بسیار خوب در معرض نمایش میگذارد .

من بدون خوف و تردید میتوانم بگویم که مجلهٔ کابل دوش بدوش با بهترین مجلات علمی

هندوستان بلکه مشرق میرود . و در نمایش این دور بهجت افزا دست او از همه زیاده کار فرما است .

برادران همسایه ! آیا این جای تعجب نیست که ما یك یك شاعر و ادیب انگلستان ، فرانسه ، و آلمان را بشناسیم و بر شاهکار های آنها سر بشکنیم ولی با ادبا و اهل قلم این دو مملکت همسایه نا آشنا و بیگانه باشیم . حال اینکه بین بزرگان قدیم این هر دو نقطه نه تنها روابط بوی بلکه شاید اتحاد ملی و نسبی نیز موجود باشد .

ولی ازین زیاده تر اینکه بین شان یك اتحاد ناقابل شکست علمی وادبی بود و چقدر جای افسوس است که از دو قرن بین ما اینقدر بعد و دوری واقع گردیده که نه ما از شعر او ادبای شما واقف هستیم و نه شما از ما .

باید ازعملهٔ کابل انجمن ادبی ممنون شویم که ما را با اهل قلم لایق و شعر او ادبای معرفی گردانیده و ما همدیگر خود را شناختیم .

برادران علمی و فنی ! سیاسون را بگذارید که مصروف شعبده بازی های خود باشند ! و بیائید که مابنام علم وفن باهمدیگر پیمان محبت ودوستی تازه کرده و عهد رفاقت وآشنائی را مستحکم سازیم . و ماهردو مملکت درتعمیر یك شرق جدید علمی وادبی دوش بدوش کارکنیم اتحاد قلوب ازهر نوعیکه باشد بدگمانی و غلط فهمی هارا دور میسازد .

هندوستان بوسیلهٔ نوجوان های خود به تعمیر خود مصروف است و افغانستان نیز . لهذا درین تعمیر لازم و ضرور است که نوجوانان هریك ازین دو مملکت باجوانان مملکت دیگر حسن ظن و حسن اعتماد داشته باشند ! هرچند که درین راه اتحاد خیلی مشکلات میباشد ولی برای حصول این مقصد عزیزما را باید که صدنوع مشکلات را مقابله بنمائیم . بهریك گل زحمت صدخاری بایدکشید . وآخر دعوانا ان الحمدلله رب العلمین. درخاتمه سعادت و ترقی مملکت عزیز افغانستان و صحت و موفقیت پاد شاه علم دوست و ادب پروران اعلیحضرت محمد نادرشاه غازی که این همه پیشرفت افغانستان درتحت رایت و حسن تدابیر شان است ازخدا تمنا داریم .

ترجمه نطق علامه سر محمد اقبال

بعد از بیانات سید سلیمان صاحب ندوی و داکتر سر راس مسعود که حسیات عواطف مارا بصورت خوبی ترجمانی نموده اند - چیزی باقی نمانده که من بگویم اما گمان میکنم اعضای انجمن ادبی کابل ازین جانب توقع دارند که در جواب خیر مقدم و خوش آمدی های که از روی لطف با بلیغ ترین وجهی شرح داده اند چیزی بگویم ، من از انجمن ادبی کابل خیلی ممنونم که در حق من نظماً ونثراً حرفهای خوب وسخن های پر ازحسیات مهربانانه گفته اند .

من هم میل دارم که فقط و فقط از فعالیت ها و کار روائی‌های جوانهای هئیت انجمن ادبی کابل بحث رانم هیچ شك ندارم که هئیت انجمن از اهمیت کار خود و مسئولیت آن بخوبی مسبوقند ، عقیدهٔ من این است که آرت (فنون لطیفه) یعنی ادبیات ، یا رسامی یاموسیقی و یا معماری هرچه باشد هر یك معاون و خدمتگار حیات است - و بنابرین آرت را باید ایجاد بگوئیم نه تفریح - شاعر اساس زندگی یك ملت را آباد یا ویران میتواند - وقتی مملکت سعی دارد که در عصر حاضر تاریخ افغانستان در ساحه حیات نوینی داخل شود ، پس برشعرای این مملکت

لازم است که برای اخلاف نوجوان رهنمای حقیقی گردند ، از زندگانی تمجید و تفخیم نموده مرگ را بزرگ جلوه گر نسازند ، چه « آرت » وقتیکه از « مرگ » تعریف نماید و آن را بزرگ نشان دهد در آنحال « خیلی مخوف و مهلک » است - وحسن عاری از قوت محض یك پیغام مرگ است .

دلبری بیقاهری جادوگری است
دلبری با قاهری پیغمبری است

میخواهم توجهٔ شما را به نقطه ای معطوف و تمرکز دهم و آن عبارت است از یك واقعه از وقایع حیات نبوی صلی‌الله علیه وسلم - مروی است وقتی از اشعار امراء القیس که از نوابغ شعرای عرب است بحضور القدس نبوی خوانده شد فرمودند :

اشعرالشعراء وقاید هم الي النار

ازین ارشاد سراسر رشاد بطوری واضح روشن میشود که کمال شعر هم گاهی به اهالی سؤ تاثیر می بخشد ، امور موقوف علیه حیات یك ملت محض یك شکل و صورت نیست چیزیکه حقیقتاً به ملت مربوط است عبارت است از مفکورهٔ که شاعر به پیشگاه ملت عرضه میدارد و نظریات بلندیست که میخواهد در قوم خود پیدا کند. ملتها به دستیاری شعرا پیدا میشوند و به پا مردی سیاسیون نشوو نما نموده می میرند - پس تمنا میرود که شعرا و محررین نوجوان افغانستان دمنده روحی درمعاصرین گردند که آنها رفته رفته در اخیر خود را شناخته بتوانند انانیت یك ملتیکه به جادهٔ نهضت بپی سپراست وابسته به تربیه میباشد ولی تربیهٔ که شالودهٔ آن بروی احتیاط برداشته شود . پس وظیفهٔ انجمن اینست که مفکوره هاي نسلهاي نوجوان را بوسیلهٔ ادبیات تشکیل و ترسیم نمایند و به آنها چنان یك صحت روحاني به بخشند که بالاخره انانیت خود را ادراك و قابلیتی بهم رسانده بگویند :

دو دسته تیغم وگردون برهنه ساخت مرا　　فسان کشید و بروی زمانه آخت مرا
من آن جهان خیالم که فطرت ازلی　　جهان بلبل و گل را شکست وساخت مرا
نفس به سینه گدازم که طایر حرمم　　توان ز گرمی آواز من شناخت مرا

میخواهم یك نکتهٔ دیگر را نیز بگویم وبگذرم ، موسولینی یك نظریهٔ قشنگی را ارائه نموده است که مقصد آن اینست، بایدا « اتلی » برای حصول نجات خود ، یك ملیونری پیدا کند که گریبان اتلی را ازچنگ دیون ملل اینگلوسا کسونی خلاص کرده بتواند ، و یا باید کدام دینتی و کولمبس دیگری را بیابد که یك براعظم دیگر را کشف نماید ، اگرشمارا زنجات افغانستان را ازمن استفسار نمائید خواهم گفت که افغانستان محتاج بمردیست که باتمام موجودیت خود این مملکت را ازحیات قبیله وی اخراج وبه حیات و حدت ملی آشنا نماید ، ولی مسرورم ازانکه افغانستان مردی را بدست آورده که ازدیر باز انتظار او را میکشید ، من یقین دارم که شخصیت ایجاد کار اعلیحضرت نادرشاه را برای این آفریده اند که افغانستان رایك ملت جدیدی درایشیا ساخته بدنیا معرفی نماید ، نوجوانان این وطن را باید که این قائد بزرگ را آموزگار ومعلم تعلیم و تربیهٔ خود بشناسند زیرا تمام زندگانی اوپراز ایثار ، اخلاص و صداقت به مملکت خود ، محبت وعشق به اسلام است .

تارپیدوی زنده

یك عملیات هیجان آور جاپان‌ها در راه قربانی بوطن

از خبریکه ماتازه از توکیو گرفته ایم فابریکات دولتی جاپان بساختن تار پیدوی قیام نموده اند که از تار پیدو های عمومی دنیا فرق کلی دارد و تار پیدو مذکور ازینقرار است که شخصی درین آن جای گرفته و میتواند ذریعهٔ سکان بهر طرفی میل نماید و درین صورت در صد صد اصابت به جهاز دشمن ممکن است. یعنی چون زمام اداره وحرکت تار پیدو بدست شخص دراپور آنست میتواند باارادهٔ خط حرکت معین جهاز دشمن را تعقیب کند (مترجم) .

اگر چه شخص که درین تار پیدو جای دارد حیات خود را فدامینماید مگر مرگ اوالبته به نابود کردن چندین نفر دیگر ازطرف دشمن وجهاز دشمن مبادله میگردد که باینوسیله خدمت بزرگی بمملکت خود کرده خواهد بوود .

در اوائل همین سال و زارت حربیهٔ جاپان برای همچه کاری داوطلب خدمت اعلان نموده و چهار صد نفری را خوش برضا دعوت کرد تاجهت تجربه حیات خود را فدای اینخدمت نمایند ولی بالمقابل دعوت دولت بعوض چهار صد نفر پنج هزار نفرفخری خود شانرا بوزارت حربی معرفی نمودند .

متعلق بصفحهٔ (۹۵)

مطبوعات خارجه
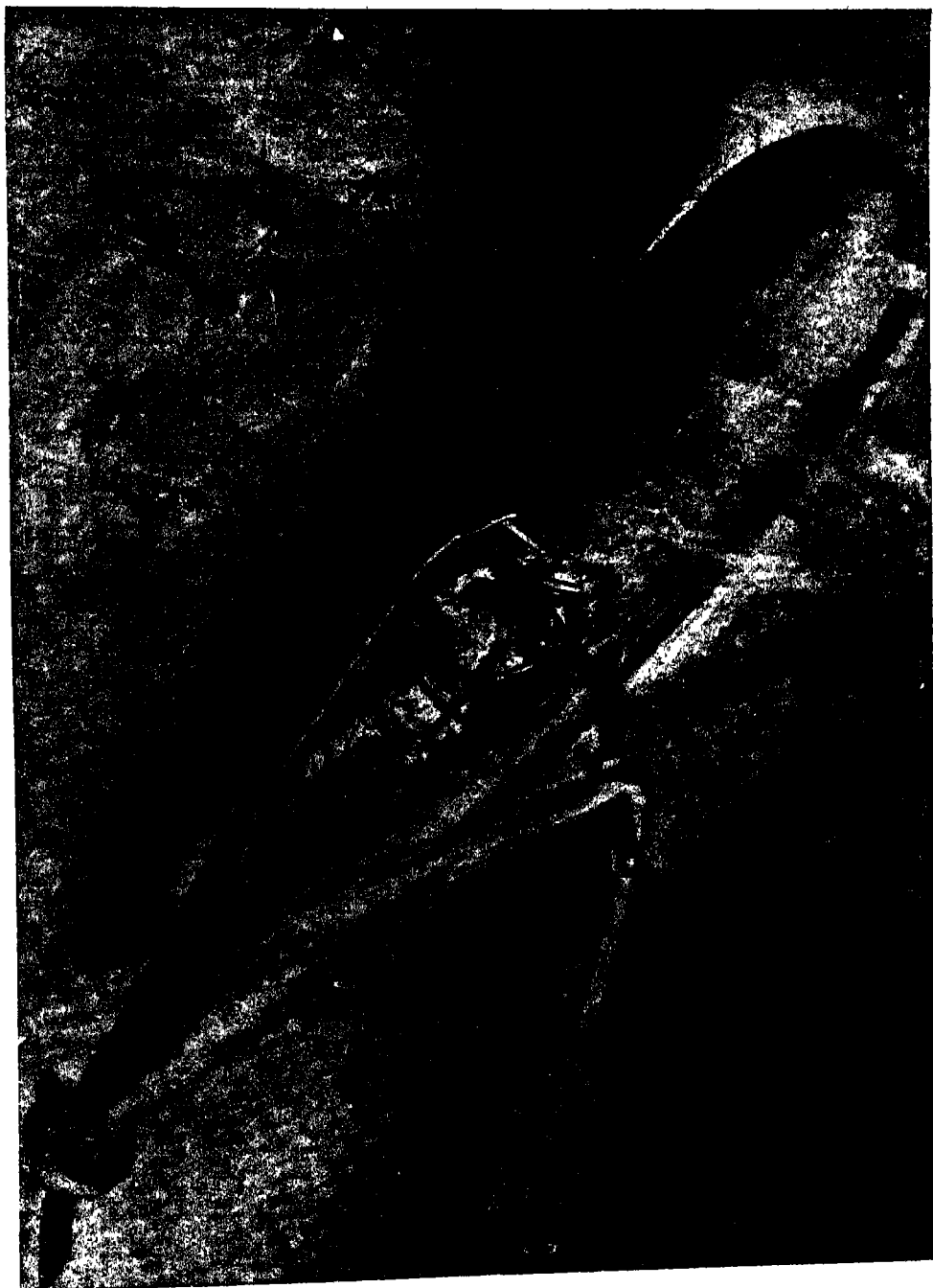
اوتوژیر جدید

مترجم محمد صدیق خان رادبومیخانیك

شرکت اوتوژیر (طیاراتیکه از یك نقطه عموداً صعود میکند) انگلیسی (سیروا کینی) ساختمان ۵ عدد اوتوژیر سفری را بوزارت حربیه فرمایش داده است . این طیارات در جنس خود بزرگترین این رقم طیارات خواهد بود که تاکنون در انگلستان ساخته شده . ماشین این طیاره ها ۵۰۰ اسپ قوت دارد . سرعت انتهائی آن ۲۵۶ کیلومتر و سرعت و سطی ۲۰۰ کیلو متر فی ساعت است سرعت آن در وقت نشستن فقط ۳۲ کیلومتر در ساعت میباشد . برای پرواز این نوع اوتوژیر میدانیکه ۶۵ متر طول داشته باشد کفایت میکند .

طیاره سفری جدید امریکا

شرکت طیاره سازی امریکا موسوم به (لاکید) طیارهٔ سفری جدیدی تهیه کرده که با ۱۲ ماشین ۴۲۰ اسپی رقم (آسپ یوپتر) مجهز میباشد . این طیاره برای ده نفر مسافر و دو پیلوت و پوسته ساخته شده است . ساختمان آن یك باله و درزمان ضرورت عراده های آن در بین خود جسد طیاره می در آید یعنی عراده های آن بالا و پائین میشود . هردو ماشین مذکور ۲۱۸ لیتر مواد محترقه در ساعت کار دارد . وزن خالی این طیاره ۲۴۸۵ کیلوگرام و سرعت انتهائی آن ۳۴۵ کیلومتر فی ساعت است امابطور اوسط ۲۸۸ کیلو متر فی ساعت طی مسافه میکند . دروقت نشستن ۱۰۴ کیلو متر فی ساعت رفتار مینماید . ارتفاع انتهائی عملیاتی آن ۶۱۲۰ متر است .

ریکارد دوام پرواز

دونفرصاحب‌منصب انگلیسی ریکارددوام پرواز سابقه‌را فسخ کرده بذریعهٔ طیاره (فیری‌نیر) مسافت ۸۵۹۲ کیلومتر را بیك پرواز قطع نمودند . اما مواد محترقه در هوا بر ایشان رسانیده بودند ، ریکارد قبل بواسطهٔ پیلوت امریکائی در طیارهٔ رقم بلانکا صورت گرفته نامبرده ۸۰۶۵ کیلومتر راه را بدون نشستن قطع نموده بود .

کشتی طیاره بردار امریکا

کشتی طیاره بردار جدید امریکا بتاریخ ۲۸ ماه فروری در بندر نیوپورت (امریکای‌شمالی) در آب انداخته شداگر چه این جهاز طیاره بردار ازدیگر کشتی های این‌رقم که در سابق

ساخته شده خورد تر است معهذا امتیازات زیاد و آلات جدیدهٔ دارد که اسباب برتری او میشود نام این کشتی (رانجر) و وزن آن ۱۳۸۰۰ تن است و با توپ های طیاره شکن که دهنهٔ آنها ۰ / ۸ انچ قطر دارد و ۱۵ عدد توپهای اتوماتیك مسلح میباشد سرعت آن ۲۹۲۵ میل بحری است . این کشتی طیاره بردار دارای شش طبقه است بام بالائی آن برای نشستن و پرواز طیاره ها اختصاص دارد و در بام های دیگر خانه های طیاره ، تحویلخانه ها کار خانهٔ ترمیم و جای نشستن و غیره ساخته شده است ، طیاره ها از بام دوم یا سوم بذریعهٔ جر ثقیل به بام اول برده میشود این طیاره بردار جدید گنجایش ۱۱٤ عدد طیاره را خواهد داشت .

قوای هوائی ملکی ممالك بزرك

نظر به اطلاع مجلهٔ (آرمی نیوی اند آیرفورس) انگلیسی تعداد طیاره های ملکی دول بزرگ قرار آنیست : امازونی ۱۰۰۰ طیاره - فرانسه ۱۶۰۰ - جرمنی ۱۰۳۱ - ایطالیه ۵۷۸ - بلجیم ۱۵۹ - انگلستان ۹۸۱ - پولند ۱۲۹ - چکوسلواکیا ۱۳۸ طیاره .

سریع ترین پرواز هوائی

مجلهٔ فرانسوی موسوم به (ابرو) اطلاع میدهند که پیلوت ایطالوی انجیلو موفق شد درطیارهٔ بحری که بسرعت ۷۲۸ کیلومتر فی ساعت طی مسافه نماید اما طیارهٔ مزبور مدت مختصری بالای بحیرهٔ گاردو به این سرعت پرواز کرده و علاوه برین هیچ اعلان رسمی تا کنون این ریکارد را تصدیق نموده است ، ریکارد سرعت رفتار که سابقاً بواسطهٔ پیلوت انگلیسی موسوم به (ستین فورد) قائم شده بود عبارت از ٦۵۵ کیلومتر فی ساعت میباشد .

تجربه موتر با ذغال چوب

معاینه خانهٔ مواد احتراقیهٔ شهر کاواگوچی (جاپان) موفق شده که موتررا بذریعهٔ گازی که از سوختن ذغال چوب حاصل میشود متحرك سازد در تجربهٔ آن یك موتر کهنهٔ رقم هدسن را باگاز مذکور مابین شهر کاواگوچی و توکیو که ۱۵ کیلومتر مسافت دارد بحرکت آوردند اما در بین ماشین مذکور یك ماشین کوچك مولد گاز نصب شده بود . بقرار اظهارات جراید جاپانی سرعت وسطی آن درحدود ۴۰ میل فی ساعت بوده است . ولی نقص یگانهٔ این سیستم جدید این است که در بلندی های زیاد بالا شده نمیتواند ومجبور میسازد که در هر بلندی بقدر ده دقیقه توقف بشود تا که گاز لازمه جمع گردد مقصد عمدهٔ جاپانی ها ازین اختراع اینست که در مواقع قطع شدن ورود مواد سوخت خارجی ازقسم پترول وغیره از سیستم جدید کار بگیرند .

ساحهٔ جدید زندگانی

ما بعد از شمارهٔ ۲۸

مؤلف (تی اوابلی) مترجم محمد صدیق خان را دیو میخانیك

روز دیگر صحتم آنقدر خراب بود که بحرکت کردن از جای خود قادر نبودم لهذا دکتور دائمی خود را طلبیدم ؛ دکتور وضعیت من را بیش از پیش افسرده حس کرده وخیلی قهر کرد که چرا سناتوریم را گذاشته اینجا آمده ام . چون به گفته های دکتور تعمق نمودم دانستم که باید حتمی تمام کار های خود را به اتمام رسانیده به سناتوریم برگردم . زیرا دکتور در بارهٔ مراجعت به سناتوریم امر فوق‌العاده کرده وتاکید نمود که باید تازمان صحت یابی دائم در رخت خواب مانده استراحت کنم . وقتیکه دکتور خارج شد تمام نصایح را فراموش کرده خود را بهزار زحمت به اطاق کار رسانیدم درین وقت خدمتگار خبر داد که شخصی وقت ملاقات می خواهد . در جواب گفتم که تازه وارد را داخل نماید . چون در باز شد آندم آشنای کوانیسیلی را دیدم که باقدم های جدی بسمت من می آید . پس از تعارف در جائیکه برایش نشان دادم و مقابل چوکی خودم بود قرار گرفت . مشارالیه بدون مقدمه شروع بمقصد نموده در حالیکه از زیر عینك های طلائی نظرش را بچهرهٔ من دوخته بود گفت : ـ

ـ من تمام حالات شما را از هرطرف معلومات نموده ام چیزیکه شما میتوانید اینست که اختراع خود را بمن بقیمت دوصد هزار فرانك بفروشید و من هم بهمین قیمت آن را خریداری خواهم کرد . و هر چه لازم داشته باشید برای شما تهیه میکنم رویهٔ راکه من باشما خواهم نمود از دیگر خریداران هرگز ساخته نخواهد بود ، باقی در بارهٔ صحت شما معلومات صحیح بدست دارم و مرض شما بمن بخوبی آشکار است این را هم اطلاعاً عرض میدارم که تخنیك موجودهٔ دکتوری امروزه نمیتواند صحت شما را عودت دهد اما من میتوانم درین باره بشما یك معاونت فوق‌العاده برسانم ولی اولاً باید قبل ازینکه من دران خصوص بشما اظهاری کنم به گفتار های من اعتماد نمائید : و بعد اجرای پیش نهاد و صورت عملی آن را بسهولت تام منتظر باشید دیگر چیزیکه بر شما لازمست اینست که به پارهٔ مسائل و پیشنهادات من تن

ر داده بعضی مواد آن را قبول کنید زیرا میدانید که مزد حاصل کردن بدون زحمت ممکن و میسر نمیشود .

درینجا کوانسیلی سخن خود را قطع کرد اما چشم هایش را از من بر نمیداشت . جاذبهٔ چشم او بحدی شدید بود که من با زحمت زیاد دانستم که چشم خود را از او برگردانم و هیچ قدرت حرف زدن را نداشتم . در عین حال در قلب من مسائل تردید به ظهور یافت .

حاینکه مشغول تفکر بودم مثل اینکه او از اعماق قلبم با خبر باشد شروع بکلام نمود :

پیش روی شما دو دروازه باز است : یکی مرگ دیگر حیات . این سخن را خود شما هم باید بفهمید . انتخاب میان این دو خیلی ساده است (اگر چه خیلی سنگین بشمار خواهد رفت) اماچه باید کرد ؟ درپیش نهاد من حیات طولانی ومسعودمندرج است و اگر شما آن را قبول کنید اطمینان میدهم که زندگی مسعودی بسر خواهید برد و حیات اقربای تان نیز تا یك اندازه بصورت خوب تامین خواهد شد .

ازفرط اضطراب دلم میخواست به این جادوگر ، حتی باز بگویم که فوری از منزلم خارج شود. گفتار ... او عموماً بجادوگر میماند اگر این عنوان را برایش ندهم پس چه بگویم ؟

گمان میکنم او باز به خیالات داخلی من پی برده زیرا به سخن خود ادامه داده گفت :-

هرگاه شما به سخن من اعتماد نکنید حق دارید هنوز وقت زیاد است . من درباب مریضی شما چه در سناتوریم و چه درینجا مثل دکتور ها معلومات بدست آورده ام و میدانم که تاهنوزخوف مرگ شما را تهدید نمیکند ، لهذا میتوانید چندی صبر کنید امابايد بدانید كه قبولی یاعدم قبولی شما برای من یکی است ، آخر بمن رجوع خواهید کرد . اگر بخواهید بامن مخابرهٔ مکتوبی کنید آدرس مکتوبی من اینست : « پوست رستانت (پوستهٔ توقفی) برای ماکس کوانسیلی »

سفارش آخرمن اینست که هر قدر درین باب زود تر غور کنید بهتر است .

این شخص پر اسرار پس از گفتن جملهٔ اخیر ، خدا حافظی نموده رفت .

تمام هفته سعی نمودم که اختراعات خودرایکطرفه کنم چندی فکرم به این نکته محکم شد که به آن شخص اعتماد ننمایم حرف من دربین هزاران اصحاب فابریك بحالت کش مکش معطل مانده بود لازم دیدم که ازجملهٔ همه خریداران یك شخص درست وراست کاررا برای خود انتخاب کنم .

(ناتمام)

عضو جدید انجمن ادبی کابل

صداقتمآب آقای سید قاسم خان مترجم سابق انجمن ادبي که یکی از تعلیمیافته‌ها و جوانان لایق کابل و چندی قبل خدمت ترجماني زبان فرانسه‌را در انجمن ایفا می نمودند اینك نظر بحسن اخلاق و ابراز خدمات خوب خود ترفیعاً بعضویت انجمن ارتقا یافتند .

مجموعه های منظوم

«لؤالی شاهوار» و«در های یتیم» دو مجموعهٔ منظوم حاوي قصاید و مراثي است که شعرای عزیز وطن در مدح وتهنیت وتعزیت شاه خلدآرامگاه اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید سروده و درمجلهٔ کابل ودیگرجراید وطن بصورت پراگنده طبع شده بود. چون بعضي از آنها خالی ازنواقص طباعت واغلاط لفظي و معنوی نبوده وتدوین آنها راانجمن بصورت مجموعه‌های مستقل لازم میشمرد اینك مجدداً بترتیب واصلاح آنها شروع کرده امیدواریم در نزدیك‌ترین اوقات به طبع رسانده و بشائقین محترم تقدیم خواهد شد

(انجمن ادبي کابل)

کابل

مجلهٔ مصور ماهوار

ادبی ، اجتماعی ، تاریخی

تحت نظر انجمن ادبی نشرمیشود

اول دلو ۱۳۱۲ هجری شمسی

۲۱ جنوری ۱۹۳٤ میلادی

آدرس : انجمن ادبی، جادهٔ ارگ

عنوان تلگرافی: کابل انجمن

مخابرات ــ باشهزاده احمدعلی خان

(درانی) مدیر انجمن

اشـــــــــتراك

کابل :	۱۲ افغانی
ولایات داخله	۱٤ «
« خارجه	نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف	نصف قیمت

فهرست مندرجات

کابینه جدید افغانستان

ملت و وطن عزیز افغانستان طوریکه رهین و مدیون دیگر خدمات واحسان شاه دانشمند فقید خود اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی است نسبت بانتخاب رجال لائق درراس ادارات مهمهٔ مملکتی نیز این مدیونیت را نسبت بذات اعلیحضرت سعید شهید او دارد .

مقام صدارت عظما که از مهمترین موسسات مملکتی ملکه مرکز مجاری عمومیهٔ دولتی است در افغانستان ما از یادگار اولیه عصر زمامداری شهریار شهید اعلیحضرت محمدنادر شاه غازیست یعنی اینمقام محترم در اول وهله زمامداری و تاجپوشی شهریار ممدوح با سلوب خوب و با قاعده وموزون عصری تاسیس یافته مامور تشکیل وادارهٔ اینمقام شامخ خوشبختانه ذاتی معین گردید که آن وجود محترم عبارت از شخص شریف و یك اولاد صادق و صمیمی افغانستان والاحضرت سردار محمد هاشم خان و مرد معروف و خوش سابقهٔ وطن است .

این وجود گرامی اعضای کابینهٔ معظم خود را از اشخاص انتخاب و معرفی فرمودند که آنها هم هرکدام دارای پاك نفسی و لیاقت شخصی و وطن دوستی بوده در مدت زمامداری شاه شهید مصدر خدمات خوب و شایسته بوطن خود ها گردیده بودند .

شهریار جوان وپادشاه مهربان فعلی‌مااعلیحضرت محمد ظاهر شاه خلدالله ملکه که پیرو افکار و ارادات بزرگ و مفید پدر شهید معظم خود هستند در دوام زمامداری احکام مقرری و منظوری ذات والاحضرت سردار محمد هاشم خان را بریاست کابینهٔ دولت اصدار و والاحضرت ممدوح همان خدام خوش سابقه و رجال لائق مملکت را که عهده دار ادارهٔ کابینهٔ سابق بودند مجدداً بحضور ملوکانه معرفی و بعد منظوری مامور مرجوعه آغاز نمودند تنها در جمله اعضای این کابینه شخص فاضل و محترم ع ، ج ، فضل احمد خان آقای مجددی که سابقاً معین وزارت عدلیه بودند برتبهٔ جلیلهٔ وزارت نائل شدند ، ما درین نمره فوتو های شان را بملاحظهٔ قارئین عزیز میرسانیم . (انجمن)

کابینهٔ جدید دولت

صدراعظم : ج ، ع ، ج والاحضرت سردار محمد هاشم خان .

وزیر حربیه : ع ، ج ، ۱ ، ۱ نشان والاحضرت سردار شاه محمود خان غازی .

وزیر خارجه : ع ، ج فیض محمد خان .

وزیر داخله : ع ، ج ، ۱ ، ۱ ، نشان محمد گل خان .

وزیر عدلیه : ع ، ج فضل احمد خان مجددی .

وزیر معارف : ع ، ج سردار احمد علی خان .

وزیر تجارت : ع ، ج میرزا محمد خان .

کفیل وزارت مالیه: « « « « «

وزیر فواید عامه : ع ، ج الله نواز خان .

مدیر مستقله طبیه : ج محمد اکبر خان .

مدیر مستقله پوسته ، تلگراف و تیلفون : ج رحیم‌الله خان .

کابل

تالیفات و مطبوعات عصر نادر شاهی

نـگارش سرور خان گویا

مجلهٔ کابل در نمرهٔ ۳۰، خود تا اندازه که در خورکار کنان آن بود ازخدمات شاندار و مجاهدات خستـه گی نا پذیر و مساعی قیمت دار و کار نامه های درخشان اعلیحضرت نادر شاه شهید از آغاز مرحله شباب الی هنـگام شهادت با سعادت شان ذ کری نموده و در ضمن تذکاری از معارف پروری و فضیلت گستری آن شاه شهید هم داشته ، لهذا بنده درین مختصر نـگارش خود خواستم که نسبت به توجهات و مساعی جهان قیمت آن پادشاه مربي علم و ادب در عالم ادبیات وطن و باز تالیفات و مطبوعاتي که در اثر تشویق و توجه شاهانهٔ شان محصول دورهٔ چهـار سالهٔ زمام داري آنشاه شهید گفته میشود، درین جامخصوصاً یادي نموده وخدمات فروزان آن یگانه را دمرد فقید را که میتوان درین راه ثاني سلطان محمود کبیرش نامید بیادتاریخ ادبیات وطن داده باشیم کسانیکه در تاریخ ادبیات افغانستان تتبع و استقصا دارند

میدانند که ادبیات فارسی منتها عروج و اعتلای خود را دردربارهای علمی و مراکز
ادبی افغانستان از قبیل بلخ ، غزنی ، فیروز کوه ، هرات و غیره متناوباً سیر نموده
و شاهانی همچون سلطان محمود و مسعود غزنوی غیاث‌الدین و شهاب‌الدین غوری
و بالاخره سلطان حسین میرزا و وزیر ادب پرور وشاعر نواز او میر علي شیرنوائی
درین راه‌حصهٔ مستوفاي داشته‌اند چه اگر آن همه تشویقات و جوایز گرانبهاي ،
سلطان محمود و مسعود غزنوي و غیره نمی بود امروز ابداً از شهنامهٔ فردوسی و
سایرلالی آبدارعصر غزنوی که (میتوان اوج ادبیاتش نامید) اثري نبوده واز آثار
دور های ما بعد آن نیز که به تقلید و اقتفای دورهٔ محمودي یکی پي دیگري معرض
ظهور آمدند اکنون نام و نشانی نمی بود پس مسبب و مشوق اصلی این همه شعرای
نامدار و نویسندگان بزرگ افغانی که آن همه آثار فنا ناپذیري را از خود بیادگار
گذاشته اند شاهان و تاج داران بانام و نشان این خطهٔ پاك بوده درترویج و اعتلای
ادبیات فارسی هیچ کوتاهی نکرده نام‌نامی خود را بخطوط‌درشتی برصحایف روزگار
ثبت کرده اند هم چنین شاهان و زمام دارانی که غافل ازین اصل مسلم و کلیهٔ اساسي
بوده و اعتنائی به علم و ادبیات وطن نداشته اند ادوار آنها دور های فترت ادبي
افغانستان بوده ایام سلطنت ان ها به صحرای خشك وبایری مانند است که احیاناً در
دور دست ترین گوشهٔ آن صحرا یك درخت سایه دار و نیم ثمری دیده می شود ،
خصوصاً دورهٔ مغل که یك پردهٔ مظلم ومرگ اسای بر روي ادبیات ما کشیده
و درحقیقت مشعل فروزان ادبیات مارا که در دست روزگار بوده و بعید ترین
نقاط عالم را روشن نموده بود بکلی خاموش نمودند و تا امروز روزگار بی‌مروت
از تلافی و جبران آن عاجز مانده و باز نتوانست که دورهٔ محمودي و مسعودي وغیره
را به تلافي و پاداش آن روزگار تیره وتار بمانندان دهد ولي باین گرفتاری زمانه

خوش بختانه‌روز گاردوباره بر سر مهر آمده بعداز مرور دهور وسپری شدن دور های سیاه و تاریك یك ستارهٔ روشن در افق بخت و کنارهٔ زندگی ما طالع نمود ولی بد بختانه مانند همان ستارهٔ سحری خوش در خشیده و بزودی ناپدید شد و یك آسمان سفید و پر نوری را از خود بیاد گار گذاشت .

آن ستارهٔ در خشان کنارهٔ زندگی و اقبال ما اعلیحضرت نادر شاه شهید است که بدون اغراق و مبالغه یگانه مربی علم و ادب افغانستان درین قرن بوده و این عصر چهار دهم ادبی افغانستان بنام نامی اومزین خواهد بود تاریخ ادبیات افغانستان هیچگاه خدمات و تشویقات شاهانهٔ شان را فراموش نخواهدکرد چه‌درین مدت ٤ سال که از عمر سلطنت محبوب و مرغوب آن فقید علم و ادب میگذرد ترقی و اعلای ادبیات وطن را همه وقت مد نظر داشته از هیچ گونه تشویق و ترغیب و از هیچ نوع بذل و انعام نسبت باد با و نویسندگان و شعرای بلاد افغانی خود داری نکرده اند ، تاسیس انجمن های ادبی در کابل هرات ، قندهار مسابقهٔ فتح کابل و اعطای جوایز و نشانهای ادبی بشعرا و نویسندگان آن مسابقه وباز اعطای صلات و انعام برای هر مولف و مترجم وطنی با وجه مصارف و مخارج طبع کتب و تالیفات آنها درین زمینه بهترین شاهد و گواه ماست در خاتمه برای اینکه هموطنان عزیز و قارئین محترم مجله از تالیفات و مطبوعات و تراجم عصر چهار ساله عصر نادر شاهی مطالع و مسبوق گردند تا اندازه که نگارنده سراغ دارم درینجا فهرست وار می‌نویسم .

۱ ـ کتب کلاسیك که از شعبهٔ دارالتالیف وزارت معارف تالیف و ترجمه شده : ـ

اسم کتاب	تالیف یاترجمه
قواعد ادبیه	تالیف قاری عبداللهٔخان ـ هاشم شائق ـ صلاح‌الدینخان سلجوقی ـ برای رشدیهٔ ۳ ـ ۱۳۰۸

قواعد ادبیه   تالیف قاری عبدالله خان ـ هاشم‌شائق ـ صلاح الدیخان سلجوقی ـ برای رشدیهٔ ٤ ـ ١٣٠٨

کیمیا   تالیف عبدالستار خان برای رشدیهٔ ٤ ـ ١٣٠٩ .

کیمیا   تالیف عبدالستار خان برای رشدیهٔ ٤ ـ ١٣٠٩ .

تاریخ   تالیف محمدعلیخان معلم تاریخ برای اعدادیهٔ ٢ ـ ١٣٠٩ .

فن تعلیم   ترجمهٔ محمد چراغ خان مخصوص معلمین ١٣٠٩ .

اصول‌ارتقای‌تربیه   ترجمهٔ محمد ابراهیم‌خان مخصوص‌معلمین ١٣٠٩ .

هندسه   ترجمهٔ نجف علیخان مخصوص معلمین ١٣٠٩ .

اصول تدریس   ترجمهٔ میرغلام احمد خان مخصوص معلمین ١٣٠٩ .

آ تالانگار ش‌شاتو ریان   ترجمهٔ محمد رضاخان مخصوص معلمین ١٣٠٩ .

طریقهٔ استعمال‌پشم   تالیف نورالله خان برای مکتب صنایع ١٣٠٩ .

رو حیات اطفال   ترجمهٔ محمد اسمعیل خان برای استفادهٔ معلمین ١٣٠٩ .

معرفت الارض   ترجمهٔ محمد زمانخان برای استفادهٔ مکتب ١٣١٠ .

هندسهٔ‌تحلیلی   ترجمهٔ عبدالغفورخان ومحمدطاهر خان برای اعدادیهٔ ٣ ـ ١٣١٠ .

فیزیك   تالیف عبدالستار خان برای اعدادیهٔ ٣ ـ ١٣١٠ .

المنهج‌الجدید   ترجمهٔ قاری‌عبداللهخان‌عضوانجمن‌ادبی کابل برای استفادهٔ‌معلمین ١٣١٠ .

قانون‌نظام‌المدارس   ترجمهٔ محمد ابراهیم خان برای استفادهٔ معلمین ١٣١٠ .

تاریخ‌اعدادیهٔ‌سوم   تالیف مولوی سکندرخان برای اعدادیهٔ سوم ١٣١٠ .

ادبیات فارسی   تالیف قاری عبداللهخان عضوانجمن‌ادبی کابل برای‌اعدادیهٔ دوم ١٣١٠ .

جغرافیا   تالیف محمدعلیخان برای اعدادیهٔ ٣ ١٣١٠ .

گلهای پژمرده   منتخباتیست از آثارشعرا ونویسندگان معروف‌فرانسه از قبیل لامارتین، هوگو ، الفردو موسه ، لوکونت دولیل فرانسوا کوپه ، شاتو بریان ، دیدرو ، لامونه مالیرپ ،

مادام دونوای، برناردندوسن پیر و غیره. ترجمهٔ جلال‌الدینخان طرزی برای استفادهٔ عموم ۱۳۱۰

اصول زراعت افغانستان ترجمهٔ میر غلام حامد خان برای استفادهٔ عموم ۱۳۱۰

معرفت الارض تالیف علی اختر خان « اعدادیهٔ ۲ ـ ۱۳۱۱

قراءت فارسی « سرور خان گویا عضو انجمن ادبی کابل برای ابتدائیه ۵ ۱۳۱۱

« « « قاری عبدالله خان « « « « « « ۳ ـ ٤ ۱۳۱۱

منتخبات ادبیه « « « « « « « « « استفادهٔ متعلمین رشدی «

دینیات تالیف قاضی عبدالحق خان برای اعدادیهٔ ۲ ـ ۱۳۱۱

۲ ـ کتبی است که از طرف داوطلبان درجشن عید استقلال تالیف و ترجمه شده و بمحضر نمایش تقدیم گشته و مولفین آن نایل به اخذ انعامات درجهٔ ۱ ـ ۲ ـ ۳ ـ گردیده اند .

مواد مهم هیئت تالیف پروفیسور بار کر هیئت دان معروف انگلیسی ـ ترجمهٔ عبدالوهابخان

حصهٔ اول از مثلثات مستوی (اثرس ـ ل ـ اون) ـ ترجمهٔ عبدالغفور خان فارغ التحصیل مکتب حبیبیه

تشریح عظام تالیف محمد اسماعیل خان ـ عبدالغنی خان ـ نوروز علیخان ـ غلام محمد خان شاگردان فاکولتهٔ طبی .

جلد اول کتاب تشریح و وظایف الاعظا تالیف داکتر استرلنگ و داکتر ایونس ست ـ ترجمهٔ عبدالرحمن خان متعلم فاکولتهٔ طبی

تاریخ اقتصاد تالیف داکتر ژه کونراد ترجمهٔ محمد قدیر خان

جغرافیای بشری یا اتنوگرافیا تالیف خلوص بیک ـ « « «

طرز تلقین اخلاق تالیف کاظم نامی بیک ـ ترجمه محمد ناصر خان متعلم

هوابازی امپراطوری برتانیا ترجمهٔ میر حسام الدینخان میخانیک طیاره

هندسهٔ فضائی ترجمهٔ محمد عظیم خان متعلم اعدادی ۲ حبیبیه

فیزیک ترجمهٔ محمد عثمانخان متعلم اعدادی ۳ حبیبیه

فیزیك قسمت پنجم ترجمهٔ عبدالاحد خان متعلم اعدادی ۳ حبیبیه

فیزیك ترجمهٔ فقیر محمد خان

تحفه د معارف بزبان پشتو تالیف محمد ابراهیم خان هوتکی متعلم دا رالعلوم

جنت النعیم بزبان پشتو تالیف نور الحق خان افغان

۳ ـ تراجم وتالیفات سائر نویسندگان وطن که بعضی آن طبع شده و بعضی درتحت طبع میباشد

جلال الدین خوارزمشاه تالیف نامق کمال شاعر معروف ترکی ـ ترجمهٔ شهزاده احمد علیخان درانی مدیر انجمن ادبی کابل

کیتان جلی اثر خامهٔ دا کترا بند را ناتهه تیکور شاعر معروف هند ترجمهٔ شهزاده احمد علیخان درانی مدیر انجمن ادبی کابل

خرمهرهٔ طلائی اثر خامهٔ ادگرا ایلن پو افسانه نگار امریکائی ـ ترجمهٔ شهزاده احمد علیجان درانی مدیر انجمن ادبی کابل

لاله‌رخ اثر خامهٔ تامس مور نویسندهٔ معروف انگلیس ترجمهٔ شهزاده احمد علیخان درانی مدیر انجمن ادبی کابل

مقالهٔ رسو اثرخامهٔ ژانژاك رسو ـ ترجمهٔ شهزاده احمدعلیخان مدیر انجمن ادبی‌کابل

اخلاق عسکری ۲ جلد تالیف غلام جیلانی خان اعظمی معاون انجمن ادبی جلد اول آن طبع شده

حقوق بین‌المللی یانعم البدل دپلو ماسی تصنیف دکتور مار سیلوس (رد لیچ) ترجمهٔ حبیب‌الله خان طرزی طبع شده

مور در هسپانیا یااسلام در اندلس ـ تالیف ستن‌لی‌لین‌پول ترجمهٔ حبیب‌الله خان‌طرزی

منتخبات بوستان ازنشرات انجمن ادبی کابل ـ طبع‌شده

آثار هرات در سه جلد تالیف آقای خلیل‌الله خان خلیلی طبع شده

رسالهٔمزارات هرات با تعلیقات و حواشی جدید مطبوع مطبعهٔ دانش هرات

اندرز ونصایح خواجه عبدالله انصاری　　مطبوع مطبعهٔ دانش هرات .

ترجه تاریخ فتوحات اسلام　　در دو جلد ـ تالیف مولانا سید احمد بن سید زینی د هلان (ترجه علمای هرات) هر دوجلد آن طبع شده

سکینة الفضلا یا بهار افغانی　　تالیف ملا عبدالحکیم خان رستاق ـ طبع شده .

چراغ انجمن　　تالیف ملا عبدالحکیم خان رستاق طبع شده .

آ ثار عتیقهٔ بودائی بامیان　　تالیف موسیو گودار ،مادام گودار ، مسیو هاکن، ترجمهٔ احمد علیخان ترجمان دارالتحریر شاهی

الفاروق　　تالیف مولانا شبلی نعمانی مرحوم ـ ترجمهٔ علیاجناب مرحومه همشیرهٔ اعلیحضرت شهید ـ طبع شده

از دارا تا امان الله　　ـ تالیف میکمن ـ ترجمهٔ حبیب الله خان طرزی .

دیوان اعلیحضرت احمدشاه بابا　　با مقدمهٔ انجمن ادبی .

تتمة البیان فی امة الافغان　　تالیف سید جمال الدین افغانی ـ ترجمهٔ محمد امین خان خوگیانی مدیر جریدهٔ انیس

ناول تاریخی　　مادام (سانژی) اثر له پلاتیه فرانسوی ـ ترجمهٔ حبیب الله خان طرزی در جریدهٔ انیس بقسم پاورق نشر شده .

شرح فارسی شاطبی　　ـ اثر آقای میر حبیب الله خان .

نظام منزلی　　تالیف فرانسیس میخائل ـ ترجمه غلام جیلانی خان جلالی عضو انجمن ادبی طبع شده .

تمدن عرب　　تالیف گوستاو لوبون ترجمهٔ سردار محمد زمانخان طرزی مرحوم .

یك منظرهٔ عسکری　　نگارش آقای سید شریف خان سرپاور حربی حضور همایونی (طبع شده) .

علت پس ماندگی مسلمانان وپیشرفت اغیار تالیف علامه شکیب ارسلان - ترجمهٔ محمد ابراهیم خان صفا در جریدهٔ انیس نشر شده .

تهذیب نفس (Self Culture) تالیف جان استوارت بلیکی - ترجمه حبیب‌الله‌خان طرزی که یك قسمت آن در شمارهٔ ٦ و ٧ سال اول مجله کابل نشر شده .

اکثیرالقلوب تالیف جناب محمد صاحبزاده کاموی (مشرق) .

سنده (قاموس لغات افغانی) تالیف جناب ع ج محمد گل خان وزیر داخله .

لغات افغانی تالیف میرسید قاسم خان (معین‌سابقه وزارت معارف) .

انواع‌الدول وحریت ملل تالیف مولانا منصور انصاری - طبع شده .

حکومت‌آلهی‌بادستوراساسی‌امامت‌امت تالیف مولانامنصور انصاری - طبع شده .

شذرات العربیه ، تالیف عبدالحکیم خان رستاق . طبع شده .

نگارش و نگارندگان تالیف استاد محمدکرد علی ، ترجمه سرور خان گویا عضو انجمن ادبی کابل که در دورهٔ سال چهارم انیس طبع شده .

نادرافغان تالیف برهان‌الدین خان کشککی مدیر جریدهٔ اصلاح - طبع شده .

بحران‌ونجات تالیف غلام محی‌الدینخان انیس‌موسس‌وصاحب امتیازجریدهٔ‌انیس‌طبع شده

تردید شایعات‌باطله از نشریات لوی جرگه طبع شده .

رویدادریاست‌دیوان‌عالی- از نشریات شورای ملی طبع شده .

سیف الاسلام تصنیف مولانا عبدالغنی خان بلخی .

مستقبل الاسلام تالیف سید محمد توفیق البکری المرحوم ترجمه زیدان‌بدران‌افندی .

الادب اللایق تالیف محمدبك مسعود ترجمه زیدان بدران افندی .

محاربهٔ۱۹۱۹ع‌افغان وانگلیس مطبوعهٔ کالکته از سلسله مطبوعات مرکزی حکومت هند ترجمه عبدالرشید خان مترجم دارالتحریر شاهی .

آسیادرقرن ۷ تالیف رونه گروسه ترجمهٔ سید قاسم خان و احمد علی خان مترجم دارالتحریر شاهی .

نمایش آثار عتیقهٔ افغانستان وچین در پاریس تالیف موسیو گودار عتیقه شناس فرانسوی ترجمهٔ سید قاسم خان (مترجم انجمن ادبی) که یك قسمت آن در مجلهٔ کابل طبع شده .

راه زندگانی یامبادی حیات تالیف اسوسن امریکائی ترجمهٔ جلال الدین خان طرزی احمد علیخان مترجم دارالتحریر شاهی .

احکام ارتقائیه وعلوم عصریه تالیف مولانا عبدالخالق خان صدیق .

تصیح التلاوه فی علم القرائت تالیف عبدالخالق خان کنری وکیل شورای ملی .

راجانی منزله پاتام تالیف روسینه ترجمهٔ سید قاسم خان (ترجمان انجمن ادبی کابل)

کولومبا « پروسپرمریمه « « « «

موررون روژ « بارون اورکز « « « «

انقلاب افغانستان نگارش مادام ویولیس نمایندهٔ روزنامهٔ پتی پاریزن منطبعهٔ پاریس (ترجمهٔ سید قاسمخان ترجمان انجمن ادبی کابل)

نتیجهٔ اجراآت هیئت اعزامی حفاری فرانسه درافغانستان تالیف موسیو ژوزف هاکن رئیس هیئت مذکور . ترجمهٔ احمدعلیخان (مترجم دارالتحریر شاهی)

تحفة الاخوان فی تصیح الایمان تصنیف جناب آخندزاده ملامحمد صدیق خان هروی طبع شده

ترغیب الشبان لاغتنام عصر نادرالافغان اثر طبع سید مبصر خان طرازی

حب الاسلام والوطن (باشرح فارسی) « « « «

سفیر الاسلام الی کافة الانام تالیف فریدو جدی ترجمهٔ مولانا عبدالخالق خان قندهاری عضو انجمن ادبی قندهار .

حصون حمیدیه ترجمهٔ مولانا عبدالخالق خان قند هاری عضو انجمن ادبی قند هار .

دجامعه کانون بزبان پشتو　　تالیف مولانا صالح محمد خان قند هاری مدیر معارف قند هار .

قواعد پشتو (بزبان پشتو)　　تالیف مولانا صالح محمد خان قند هاری مدیر معارف قند هار .

صرف و نحو پشتو (بزبان پشتو)　　تالیف مولانا صالح محمد خان قند هاری مدیر معارف قند هار .

سراج الاحکام(بزبان پشتو)　　تالیف مولانا صالح محمد خان قند هاری مدیر معارف قند هار .

ساحهٔ جدید زندگـانی　　تالیف تی اویلی روسی ترجمهٔ محمد صدیق خان رادیو میخانیک که یك قسمت آ ن در مجلهٔ چهارم سال کابل نشر شده .

افغانستان مترقی Progressive Afghanistan تالیف مولانا محمد علی خان ایم ای معلم تاریخ مکتب حبیبه . طبع شده .

معـاهدهٔ بین‌المللی پوسته　　ترجمهٔ سید قاسم خان ترجمان انجمن ادبی کابل .

ترغیب‌الجهاد　　اثر طبع شیراحمد خان شاعرجلال آبادی .

تذ کیرالحکام　　تالیف سید مبشر خان طرازی .

تبلیغ یا خـود اصلاح　　تالیف سید مبشر خان طرازی .

القول الصواب　تالیف سید مبشر خان طرازی

المحاورت العربیه (بزبان عربی)　　تالیف سید مبشرخان طرازی.

ترجمهٔ عربی اصول اساسی حکومت نادری　　ترجمهٔ سید مبشر خان طرازی .

تذکرت‌الحجاج (سفرنامهٔ‌حجاز)　　اثر سید مبشر خان طرازی

درة التیجان فی مدح سلطان　　در مدح اعلیحضرت غازی محمدنادر شـاه شهید اثر طبع سید مبشر خان طرازی .

التعلیق لمنظومة الامام البرزنجی　　اثر طبع سید مبشر خان طرازی .

الی الامام الی الاانام　　اثر طبع سید مبشر خان طرازی

الار تجالیه　　اثر طبع سید مبشر خان طرازی

محبت مادری　　(یاداستان پیرو کبیل) نگارش الفردو موسیه ـ ترجمهٔ جلال الدین خان طرازی

معاهدات　　ترجمه ازکتاب حقوق بین الملل « درونه فوانیه » ترجمهٔ جلال الدین خان طرزی

تاریخ ادبیات فرانسه　　تالیف البرکاتن ترجمهٔ جلال الدین خان طرزی

کتاب علم الاشیا　　نگارش (الارد) ترجمهٔ جلال الدین خان طرزی

طیاره　　تالیف محمد صدیق خان طرزی را دیو مکانیك

قوانین اساسی افغانستان واهمیت آن برای شرق　　تالیف لیداك ترجمهٔ محمد صدیق خان را دیو مکانیك

افغانستان طبع ۱۹۴۲　　تالیف ویت ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی را دیو مکانیك

افغانستان در آتش　　تالیف پریماکوف ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو مکانیك

سیاست شرق　　ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی را دیو مکانیك

یك سال درپشت پنجرهای محبس　　تالیف ـ ستال ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی را دیو مکانیك

کالین　　ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی

سل　　تالیف دکتور گوفین شیفر (در مجلهٔ صحیه نشر شده) ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی

امراض نسوان　　تالیف پروفیسراوکین چیس (درمجلهٔ صحیه نشر شده ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی را دیو مکانیك .

طریقهٔ محافظه ازچیچك یاغی　　نگارش دکتور شانس ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك .　　(درمجلهٔ صحیه نشرشده)

افغانستان طبع ۱۹۲۹ تالیف ویت ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك

تاریخ حیات مفصل تولستوی شاعر معروف روسي (از نشریات مجلهٔ نیوا)
ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك .

اخذ کردن امواج کوتاه و ساختمان اله هاي آخذه نگارش ایمان(تخنیکی رادیو)
ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك .

آنکین (گلون دردی) تالیف دکتور کاپلان (طبي) درمجلهٔ صحیه نشر شده
ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی میکانیك رادیو .

سامان آخذه هاي چراغدار تالیف نیشی کوف وریکسین (تخنیکی رادیو)حصهٔ اول ودوم
ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی میکانیك رادیو .

چطور میتوان آلهٔ معمولی آخذهٔ دیتکتوری ساخت تالیف بوگولیپوف (تخنیکی
رادیو) ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی میکانیك رادیو .

۲۰ نقشهٔ دوستدار ن رادیو اثر نیورین برگ(تخنیکی رادیو) ترجمهٔ محمد صدیق خان
طرزی رادیو میکانیك .

منبع کار آمد آلهٔ آخذه های چراغدار اثر دومبروفسکی (تخنیکی رادیو حصهٔ اول ودوم
ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك .

بهتر ساختن چمن وچراگاها اثر باختی یف (زراعتی) ترجمهٔ محمد صدیق خان
طرزی رادیو میکانیك .

حکایه هاي امراض نسوان اثر دکتور وسنیسکی (طبي واجتماعی) ترجمهٔ محمد صدیق خان
طرزی رادیو میکانیك .

ساختمان مرغانچه ها در دهات اثر الکسی اسیپوف (فلاحتی) ترجمهٔ محمد صدیق خان
طرزی رادیو میکانیك

طیاره در مبارزهٔ ضد حشرات زراعت اثر پوکریسکین (فلاحتی) ترجمهٔ محمد صدیق خان
طرزی رادیو میکانیك .

مرض بی‌خودی اثر دمیترو وا (طبی ـ اجتماعی ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك .

ساختمان آکو ملاتور ها اثر پروفیسر الکساندروف (تخنیکی الکتریکی) ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك .

تاریخ ترقیات هوا بازی دول تا زمان سنه ۱۹۱۸ از رهنمای هوائی (تاریخی تخنیکی) ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك (متصل در مجموعهٔ اردوی افغان نشر میشود)

ترجمهٔ تاریخ حیات ۳۰ نفر شعرای برگزیدهٔ روسیه از کتاب گالای (تاریخی) ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك .

تیلی میخانیك اثر فای وشواری ـ ن(تخنیکی رادیو) ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك .

استعمال قوای هوائی در مجادلهٔ شان کهائی (تاریخ حربی) ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك درمجلهٔ اردوی افغان نشر گردیده است .

تاریخ حربهای ملی روسیه از رهنمای مخابره (تاریخی) ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك .

چه‌طور برطانیا خودرا برای حرب آماده میکند (مسلکی حربی) ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك .

فن انداخت هوائی تالیف روکا ویشنیکوف ترجمهٔ شیرمحمد خان پیلوت قندهاری .

تعبیهٔ طیارات بومباردمان تالیف خودکوف ترجمهٔ شیرمحمد خان پیلوت قندهاری .

عملیات کشف هوائی تالیف شوموف ترجمهٔ شیرمحمد خان پیلوت قندهاری .

نظامنامهٔ طیارات (از نشریات ریاست ارکان حرب قوای حربی شوروی) ترجمهٔ شیرمحمد خان پیلوت قندهاری .

نصیحت بمادرها از نشریات وزارت صحیهٔ ترکیه ترجمهٔ س اسحاق (درسال دوم وسوم مجموعهٔ صحیه نشر شده) .

روح طفل و تربیهٔ آن تالیف حلمی ع مالك ترجمهٔ س اسحاق (در سال اول و دوم مجموعهٔ صحیه نشر شده) .

تاریخ جاپان تالیف رابرت پی‌پورتر ترجمهٔ ادارهٔ انیس که درجریدهٔ انیس ازشمارهٔ ۱۰ سال جاری انتشار یافته .

اسرار سرعت انتشار دین اسلام تالیف محمداحمد عرفه ترجمهٔ محمدامین خان خوگیانی مدیر جریدهٔ انیس .

در سرحد افغان و هند تالیف موسیو فوشه ترجمهٔ احمد علیخان مترجم دارالتحریر شاهی

رسالهٔ هیکل تراشی یونان و بو دائي در کاپیسا تالیف موسیو هاکن ترجمهٔ احمد علیخان مترجم دارالتحریر شاهی

رهنمای بامیان تالیف موسیو هاکن ترجمهٔ احمد علیخان مترجم دارالتحریر شاهی

پامیر تالیف ژ ـ ب ـ پاکیه ترجمهٔ احمد علیخان مترجم دارالتحریر شاهی

کتاب طباخی از نشریات وزارت دربار تحت طبع است

رفیق سناتوریم طبع شده

٤ ـ تالیف وتراجمیست که از دائرهٔ تعلیم و تربیهٔ وزارت جلیلهٔ حربیه انتشار یافته است :

نوطهای پیاده قسم اول تالیف طبع شده

وظایف وزارت حربیه تالیف طبع شده

وظایف قول اردو   تالیف طبع شده

وظایف انضباط   تالیف طبع شده

اصولنامهٔ امتحان مکاتب حربیه   تالیف طبع شده

تعریف نامهٔ ماشیندار لویس   تالیف طبع شده

تعلیمنامهٔ پیاده قسم دوم   تالیف طبع شده

نوطهای سوارکاری   تالیف طبع شده

اصولنامهٔ تفتیشات   تالیف طبع شده

جز دان نفر   تالیف طبع شده

معلومات عمومی در بارهٔ طیاره   تالیف تحت طبع است

تعریفنامهٔ آلات وپارچه های طیاره   تالیف تحت طبع است

کتاب تعبیهٔ اساسیهٔ قسم پیاده   تالیف طبع شده

کتاب تعبیه مشترکه   تالیف طبع شده

تحفظ از جواسیس   تالیف طبع شده

اصول نامه مراسم جنازه   تالیف طبع شده

معلومات اردو های دنیا   ترجمه طبع شده

مختصر بالستیك   ترجمه طبع شده

ماشیندار هوچکس   ترجمه طبع شده

تعلیم نامه پیاده قسم اول   ترجمه طبع شده

وظایف داخله مکتب حربیه   ترجمه طبع شده

وظایف داخلهٔ تعلیمگاهای صنوف مختلفه   ترجمه تحت طبع است

تعلیم نامهٔ سواری   ترجمه تحت طبع است

مبارزهٔ برچه　　ترجه تحت طبع است

انداخت وتعلیم ماشیندار اویس　　ترجه تحت طبع است

تطهیر اسلحه جات دستی　　ترجه تحت طبع است

موفقیت در حیات　　ترجمهاحمدالله‌خان فوفلزائی تحت طبع‌است

بلوك سواري　　ترجه تحت طبع است

خدمت حکم　　ترجه تحت طبع است

تا نکهای محاربه وی مربوط پیاده　　ترجه تحت طبع است

تعلیمنامهٔ بمهای دستی　　ترجه تحت طبع است

معلومات مخابره　　ترجه تحت طبع است

معلومات درسپورت　　ترجه تحت طبع است

مذاکرات تخنیکی حربي　　ترجه تحت طبع است

ماسکه‌های‌غاز　　ترجه تحت طبع است

تعلیمنامه‌افراد‌عجمي‌سواري　　ترجه تحت طبع است

ماشیندار کولت　　ترجه تحت طبع است

تعلیمنامه ادمان　　ترجه تحت طبع است

استحکام　　ترجه تحت طبع است

سیر و تکامل طوپچی　　ترجه تحت طبع است

وظائف‌فرقه‌ها　　ترجه تحت طبع‌است

ه ـ جرائد و مجلاتیست که در عصر سعادت حصر اعلیحضرت شهید به معرض ظهور آمده اند :

اصلاح :ــ　　موسس این جریده ذات اعلیحضرت شهید محمد نادر شاه غازی است که اولاً در سمت جنوبی بتاریخ ۱۶ اسد ۱۳۰۸ شایع گردیده و بعد ازان در کابل بتاریخ

٤ عقرب ۱۳۰۸ نشر گردید و تا امروز مرتباً انتشار می یابد .

مجله حی علی الفلاح : — از نشریات وزارت جلیله عدلیه که بتاریخ اول حمل ۱۳۰۹ انتشار یافته است .

مجله اقتصاد : — از نشریات وزارت تجارت و آغاز انتشار آن از تاریخ اول حمل ۱۳۱۰ است .

مجله کابل : — از نشریات انجمن ادبی کابل ، که آغاز انتشار آن از ۱۰ جوزای ۱۳۱۰ است .

مجله هرات : — از نشریات انجمن ادبی هرات ، آغاز انتشار آن از تاریخ ۱٦ حمل ۱۳۱۱ است .

مجله پښتو : — از نشریات انجمن ادبی قندهار ، آغاز انتشار آن از تاریخ ۱۰ جدی ۱۳۱۱ است .

سالنامه کابل : — از نشریات انجمن ادبی کابل برای بار اول در افغانستان در عهد اعلیحضرت نادرشاه شهید بتاریخ اول جوزای ۱۳۱۲ نشر گردیده است .

مجله بلدیه هرات : — از نشریات ریاست بلدیه هرات که درین سال جاری آغاز به انتشار کرده است .

هدیه کابل : — از نشریات انجمن ادبی کابل در تحت طبع است .

ترجمه ازالمقتطف:

رنگ و حرارت ستارگان

مترجم جناب قاری عبدالله خان

هرگاه درشب بسیار تیره وتار که هوا صاف و بی ابرو خالی از گرد و غبار باشد بآسمان نظاره کنیم ستاره‌ها مانند چراغهای برق میدرخشند . نورا کثرستارگان سفید خالص است مانند شعری یاسفید مائل بکبودی است مانند نسر واقع یامائل بزردی مانند عیوق یازرد خالص مانند سماك رامح یاسرخ مانند منکب جوزا وقلب‌عقرب . ظاهرارنك بعض ستاره‌ها غیرثابت است چنانچه از قدمای حکما مانند بطلمیوس وغیره رنك شعری را سرخ میگفتند ولی‌صوفی شعری را درستارگان سرخ رنك نشمرده شاید درعهد اوسرخیش گم شده باشد . اکنون رنگ آن سفید خالص یااندك مائل بکبودی است .

قلب‌عقرب ازستارگان بسیارسرخ‌رنك بوده‌ازجهت تشبیه یابجهتی که عین مریخش می‌پنداشتند نامش بلاتینی Antares است زیرا نامش مرکب از دو کلمه است یکی Anti بمعنی بدل و دیگری Ares بمعنی مریخ. اکثر ستاره های سرخ کوچك بوده بچشم دیده نمی شود چرا که بسیار دوررست و بعض آن ازستاره های متغیر بوده وقتیکه روشنیش افزون گردد پرتغالی رنك مینماید . بعض ستاره سرخ چنان است که تابستارهٔ سفید مقابله نشود سرخیش معلوم نمیگردد . لیکن ستاره‌گان سبز و کبود عددشان اندك وغالبا ازستارگان مزدوجند .

انسان از عهد قدیم ستاره‌گان را نظاره کرده و اختلاف رنگ آنها را دریافته بود . لیکن علم بعلت این اختلاف فقط در آغاز همین قرن پرداخته گمان نمود که

باید حرارت ستارگان سفید بیشتر باشد مانند آهن تافته چه حرارت در آهن تافته بدرجهٔ سفیدی بیشتر و در آهن تافته بدرجهٔ سرخی کمتر است و پیش ازانکه این گمان قائمقام حقیقت علمی گشته بدلیل تأئید یابد بر علما تحقیق دو چیز لازم بود .

(۱) استنباط وسیله از بهر قیاس تا رنگهای ستارگان بدقت قیاس و افتراق در بین ظلال رنگها معلوم گردد .

(۲) وضع نظریهٔ که در بین جسم بر افروخته و حرارت سطحش ربطی دهد دانشمند المانی مکس پلانك بتحقیق این موضوع پرداخته پس از بحث بنظریهٔ کم منتجه در طبیعت جدید و بقاعدهٔ علمی استنباط نمود که معرفت ضوء صادر از جسم مشمشع و رنگ ضوء لازم است هرگاه حجم جسم و حرارتش معلوم گردد و چون عمل عکس شود از معرفت رنگ ؛ معرفت حرارت جسم مشمشع ممکن می گردد وقتیکه حقائق لازمه بسیار شود و در تحقیق رنگها لوح فتوغرافی برای مدد چشم مجرد ابهر تبین ظلال رنگها استعمال یابد . بحوی که ازین ناحیه درس یافته بجدولی ترتیب و بابها تقسیم گشته هر بابی بحرف اصطلاحی نشان شده حروف مذکور این است O.B.A.F.G.K.M. هر یك ازین حروف نشان رنگ معینی است مثلا حرف O نشان رنگ کبود و حرف M نشان رنگ سرخ و پنج حرف بین هردو ظلال رنگهای بین کبود و سرخ را نشان میدهد . هرگاه ستاره کبود مائل بسبزی باشد بجانب حرف O (حرف نشان کبود) رقم کوچکی گذاشته می شود تا مقدار مائلی آنرا بسبزی نشان دهد مثلا وقتی گویند فلان ستاره از قبیل ۲O است میدانیم میلش بسبزی اندك است . هرگاه گویند از قبیل ۷ O است میدانیم که میلش بسبزی بیشتر از کبودی است . ظاهر استارگان کبود (از قبیل O) اندك بوده زیاده از بیست ستاره نمی شود از تمامی ستاره گانیکه فوق قدر ششم است .

وقتیکه گوئیم آهن بدرجهٔ سرخی یابدرجهٔ سفیدی رسیده مراد رسیدن آهن است بدرجهٔ حرارتی که بضوء سرخ یاضوء سفید میدرخشد . هرگاه کاربون شعاع احمر دهد وقتیکه حرارتش بسه هزار درجهٔ مئوی برسد تنفستن نیز بهمان درجه حرارت همین شعاع میدهد . پس هر رنگی از رنگها ـ و هر طولی از طولهای امواج درجه معینی از حرارت داشته که متصل باوست . وقتیکه ضوء صادر از کاربون یاتنفستن بگرمی ۳۰۰۰ درجهٔ مئوی تحلیل شود غالب امواج در طیف امواج رنگ سرخ است پس بیشتر از رسیدن حرارت جسم بدرجهٔ معینی

امواج مخصوص بهمان درجه در طیف بنای زیاده شدن میگذارد .

در نتیجه هر رنگی از رنگهای ضوء و هر نوعی از انواع شعاع از حیث طول امواج دارای درجه معینی از حرارت و متصل باوست از نجهته رنگ موصوف از شعاع جسم بسیارتر ظاهر می شود در وقتیکه حرارت جسم بهماندرجه برسد لذا از جسم تافته بدرجه حمرة درشعاعش امواج رنگ سرخ برامواج سائر رنگها فائق وبنظر سرخ میآید .

هرگاه کدام ستارهٔ سرخ‌رنگ بنظر آید میتوانگفت که حرارت سطحش بدرجهٔ حمرة رسیده یا کدام ستاره برنگ ضوء کهر بائی باشد که ارقوس کربونی برمیخیزد معلوم می‌شود که حرارت سطحش ازرتبهٔ حرارت ضوء قوسی خواهدبود خلاصهٔ درجه حرارت‌را برسطح ستاره ها اینچنین اندازه میکنند لیکن درواقع بحث‌فلکی نسبت بمثال ماخیلی‌دقیق تر بوده دراندازهٔ درجهٔ حمرة‌یادرجهٔ زردی یادرجهٔ‌سفیدی برچشم‌مجرداعتماد نمیتوانکرد. بایدضوء‌ستارهٔ را که بما‌میرسد باسپکترسکوب (آله‌حل طیفی) تحلیل نمود تانسبت رنگهای مختلفه در طیف معلوم و ظاهر شود که کدام رنگ فائق‌است بعدها‌حرارت سطح‌آن‌را نسبت بالوانی که درضوء محلول‌است اندازه میتوانکرد.

چنانکه پیشتر بقاعدهٔ پلانك اشارت نموده گفتیم وقتیکه لون ضوء معلوم شود حرارت جسم معلوم میگردد . مشارالیه شعاع‌صادر ازجسم‌را بچهار درجه مختلف ازحرارت که ۳۰۰۰و۴۰۰۰ و۵۰۰۰و۶۰۰۰ درجه مئوی باشد گرفته رسمی برای بیان نسبت رنگهای مختلفه دراشعهٔ چهار گانه مذکور وضع‌نمود رنگ هم درطبیعت طول موج است . پس درشعاع جسمی که حرارتش ۶۰۰۰ درجهٔ مئوی‌باشد امواجی که‌طول آن ۴۸۰۰ انفسترم است بیشترمیباشد (انفسترم عبارت است ازیکجزء از ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ جزء سانتیمتر) وقتی که‌ضوء صادر ازجسم روشنی راتحلیل وطول بیشتر امواجش را ۴۸۰۰ انفسترم دریابیم حکم میکنیم که حرارتش از رتبهٔ ۶۰۰۰ درجهٔ مئوی است .

و از تجربهٔ شعاع آفتاب معلوم می‌شود که حرارت سطح آن از همین رتبه است .

برای معرفت درجهٔ حرارت در سطح ستاره طریق دیگری هم هست چنانکه بعض خطوط] که در طیف ضوء صادر از سطح ستاره ظاهر می شود سبب آن ذراتی‌است از الکترونهای (۱) آن بفعل حرارتی که در جو محیط بستاره است جدا می شود و چون درجهٔ حرارتی راکه دران کترون از ذرهٔ خود جدا میگردد علما میدانند استنباط

(۱) الکترون مفربی نهایت کوچکی است که بی صورت ظاهر مادی دارای قوهٔ برق منفیست ، [مترجم]

حرارت سطح ستاره امکان پذیر میباشد .

و بهمین موضوع متعلق است بحث در مقدار شعاع ستاره که از هر سانتیمتر مربع از سطحش صادر میشود و اتصال آن بدرجهٔ حرارت در مقام اول است پس ارتفاع درجهٔ حرارت مقتضی زیادت شعاع باشد و چون بر سطح ستارهٔ حرارت دو چند شود شعاعش ۱۶ چند افزونی میگیرد نه دو چند . پس شعاع از هر سانتیمتر مربع مانند مربع حرارت اختلاف می پذیرد از ینجهة ستارهٔ که حرارت سطحش ۳۰۰۰ درجهٔ مئوی یعنی نیمهٔ حرارت سطح آفتاب باشد ؛ شعاع سانتیمتر مربع از سطح آن فقط یك بر ۱۶ است از شعاع سانتیمتر مربع بر سطح آفتاب برعلاوه اشعاع (پرتو افکنی) هر ستارهٔ از سه چیز بهم آمیخته است که عبارت است از حرارت ، ضوء اشعهٔ ماو رای بنفشی . نسبت در بین عناصر هم بواسطهٔ اختلات حرارت ستارگان مخالف میباشد و چون حرارت ستارهٔ پست باشد معظم اشعاع او از اشعهٔ تحت سرخی و عبارتست از آشعهٔ حرارت ، ازینجهته می بینیم ستارهٔ حرارت سطحش ۳۰۰۰ درجهٔ مئوی است باوجود آن یك بر ۱۶ جزء ضوء آفتاب تابش نمیکند زیرا حرارت آفتاب دوچند حرارت اوست بلکه شعاع حرارتش بیشتر ازان میباشد و این دلیل است بر آنکه تمام شعاع ستاره ممکن نیست که بلمعان ظاهرش قیاس شود زیرا ستارهٔ که حرارتش ۶۰۰۰ باشد بشعاعی میدرخشد که معظم امواج آن از امواج ضوء مرئی است اما ستارهٔ که حرارتش ۳۰۰۰ درجه باشد چنان میدرخشد که معظم امواج شعاع آن از حرارت غیر مرئی میباشد هرگاه قوهٔ چشم ما بقدرت الهی بدیدن تمامی انواع شعاع مخفیه - شعاع تحت سرخی یاورای بنفشی - توانا شود منظر این قبهٔ نیلگون در نظرما تغیر کلی میبابد چنانکه منکب جوزا و قلب عقرب که در لمعان از ستارگان مرتبهٔ ۱۲ و مرتبهٔ ۱۶ واقعند از درخشان ترین ستارگان در فضا میگردند چنانکه فوقیتی بر شعری پیدا کنند ، و نیز در صورت هرقل ستارهٔ کوچکی است که ۲۵۰ ستاره در لمعان ازو برترند دربین ستارگان از حیث لمعان ششم میگردد چه ازین سه ستاره شعاعی خارج میشود که اکنون بچشم مجرد دیده نمی شود و چون رؤیت تمامی انواع اشعه برای چشم مهیا و میسر گردد شك نیست که عظمت اشعاع صادر ازین ستارگان ظهور میابد .

مرگ

(٤)

ازاثر تولستوی　　ترجمه م ، صفر وکیل نورستانی

۹ ـ وضعیت مادر این عالم فانی شباهت تامی با حیات سیاحت بحر دارد که وقت ورود به ساحل مقصود معلوم نبوده در تحت ادارهٔ کپطان جهاز روان هستیم پس ما هم مجبوریم تا بقوانین داخلی واپور الی زمانیکه وارد خشکه شویم منقاد باشیم پس بر ماست تا اوقات معینه حیات خود مان را بدوستی رفقا و برادران و هم آهنگی با سائر مردم بسر بریم .

۱۰ ـ تحول چرا اینقدر ترا به دهشت می اندازد ؟ آیا مشاهده نموده ئی که کدام حادثهٔ با تحول بظهور پیوسته باشد ؟ اگر رنگ هیزم تحول پذیر نبوده یعنی سرخ نشده و آتش نگردد آب گرم نمیگردد و مواد خوراکهٔ ما را به مواد قابل غذا بدل نمیتواند ؛ تمام حوادث و حیات دنیا و وقائع کونیه چیزی جز از تحول نیست . پس مطمئن اش و محقق بدان که تحولی که انتظار ترا دارد یکی از علل ضروری و لوازم مبرمه و حوائج طبیعت است ؛ باید ساعی بوده ابداً بر خلاف فطرات بشری هیچ اقدامی ننموده همیشه در هر موقع باید حرکاتی نمود که قدرت بما می آموزد .

۱۱ ـ اگر آلام و اضطراب دنیا مولد خوبی و راحت نمی بود این دنیا به درجهٔ آخرین مخوف و بد می بود این دنیا دنیائی است که بشریت را روحاً و جسماً تقویه نموده به شکنجه و فلاکت و ادبار مبتلا می نماید . اگر نا ملائمات امروزه برای سعادت آتیه نمی بود درانصورت عالم ما منظر قبائح لایعد و لایحصائی خارج از حیطهٔ شمار می بود . . . .

. . . .

. . . .

. . . .

. . . .

. . . .

چون کلیه امورما بمشیت خداوند ودر پیشروی ما حیات بعدالموت هست ازاین جهت هرچیز متحول بوده انتظام خودرا در دائرهٔ خود رجوع میدهد ودر تحت تأثیر همین عامل نیرو

منديست که در قبال هر بدی خوبی ومقابل هرظلمت نوری‌را مشاهده می‌کنیم وهمیشه در قبال یأس بارقهٔ امیدی می‌درخشد . حالا می‌بینیم ازاین دونوع فرضیالیکه از دومنبع نشئت کرده است کدام آن بیشترقابل قبول است : آیااقرار بصحت عواملیکه نظام وترتیب بدان مربوط است زمینهٔ لعنت رابرای انسانها فراهم می‌کنند ؟ دربن‌صورت راهیکه این‌نقیصه‌را حل کند چه‌نوع وچه‌ترتیب‌است ؟ اگر وجود خدای قادر نعوذ بالله نمیبود وبعث بعدالموت عیاذاً بالله زمینهٔ حیات ابدی ما را فراهم نمیکردماانسانها طبعاً لاسمح الله به‌کائنات وروز ولادت خودها لعنت میگفتیم واگرجنبهٔ مخالفت این عقیده قبول گردد یعنی بخدا وحیات‌ابدی اعتراف شود درآن‌زمان محاسن زندگانی خیر وسعادت مکملیت وحسن خلق سعادت وفضائل وقدسیت چنان رتبهٔ اعتلا می بخشد که میدان و عرصهٔ حیات مسعودانه واجتماعات بشری باشد .

نظر به قول [نه ر ازم]

۱۲ ـ پاسکال می گوید :ـ اگر ما در عالم رؤیا خود را به یك حال و در بیداری با وضاع مختلفی مشاهده می کردیم البته در آنصورت رؤیا را یك حال و حقیقی می دانستیم در حالیکه حقیقت کاملاً نقطهٔ مخالف خواب و رؤیا است ازین جهت این فکر کاملاً صحیح نیست در بین رؤیا و حیات حقیقی‌این یك فرق وجود دارد که در حیات قطعی و حقیقی ما مقتدریم حرکات خود مان را با آرزو های‌خود تطبیق دهیم اما دررؤیا؟حاکمیت ما از اعمال‌سلب بوده از ارتکاب‌اعمال خودداری کرده نمیتوانیم .

پس باید بگوئیم : اگر یك حیات دیگری که زیاده تر از رؤیا ما را مظهر موفقیت در تطبیق اعمال و آرزو های ما می‌نمود در نزد ما مجهول و مبهم می بود در آنصورت البته مارؤیا را عبارت از یك‌حیات حقیقی میدانستیم و ابداً شبهه وترددی در قبول آن بخوداحساس نمیکردیم و آیا تمام همین حیات متصورهٔ ما که در توالی یك سلسلهٔ خواب و بیداری سپری می شود و از روز ولادت آغاز و به وفات انتها می باید عبارت از یك رؤیائی نیست ؟ این رؤیا یعنی زندگانی ما چنان رؤیا نیست که زیاده از تطبیق اعمال ما باآرزو های نیك ما را بشناختن و قبول یك عالمی رهنمونی میکنند که آن عالم در نزد ما بکلی مجهول بوده است .

۱۳ ـ اگر اعمال و افعال این اوقات کوچك زندگانی تماماً ذخیرهٔ آتیهٔ تو می شود تو هم دقت کرده کاری بنما که اشیای ممکنه عوارض زندگانی تواجرا گردد . « سعد بن حامد »

۱٤ ـ قسمت اعظم انسان ها قبل از اینکه بفهمند « عواقب آنها چه طور بود چه او ضاعی ایشان را استقبال می کند » می گویند چطور میتوان زندگانی کرد ؟ اگر ما بدون فکر درینباره که عواقب ما چطوراست با حیاتی سازیم که از تظاهر محبت نقش نشئت کرده باشد درآ نصورت حیات حقیقهٔ ما آغاز می گردد .

۱۵ ـ اکثر می گویند : « تمام لوازم من ختم شده سپس قدم بقدم بسوی مرگ می شتابم » بلی درست است که درین وقت در مرگ باز می شود و البته هر کاریکه بر ضد آن بعمل آید بیهوده است زیرا پیك اجل فرا رسیده راهی برای گریز سراغ نمی شود ولی با اینکه مرگ تقرب جسته بزرگترین کاری باقی است که باید انجام یابد و آن هم تصفیه و تحسین اعمالیست که عائد به روح میباشد .

۱٦ ـ محبت تنها خوف مرگ را زائل نمی سازد بلکه در عین زمان افکاری را هم که در اطراف آن دور می زند محو و نابود میکند مثلاً یك زن دهی وقتیکه پنجهٔ نیرومند مرگ گلوی او را فشار داده ارتعاش خفیف و تشنجات آخرین سکرات موت اعضای و جوارح او را بشور آورده و از دنیا میرفت دخترك خود را که در پهلوی بالین او نشسته آخرین شعلهٔ نیم رنگ موری را که در چشمان مادرش درخشیده در شرف خاموش شدن بود با نگاه های یأس و نا امیدی تماشا می کرد مخاطب کرده گفت « من برای اینکه مرگم در موسم بهار اتفاق می افتد بسیار خورسندم زیرا کندن قبر در زمستان سخت و دشوار و در تابستان سهل و آسان است پس مفتخرم که در حفر مزار من چندان زحمتی متوجه قبر کنان نمیشود » بعد ازان که زن سرسفید این کلمات را با لهجهٔ ضعیف ادا کرد روح خودش را وداع نموده از دنیا درگذشت و معلوم شد که آن زن واما تا آخرین مرتبهٔ حیات از فکر خود گذشته در فکر دیگران بوده است پس باید با دیگران محبت نمائی تا خوف مرگ از تو دور گردد .

۱۷ ـ به هر کاریکه اقدام می کنی اقدام کن ولی خود را بقدرت ترك آن آماده نما وبرای آنکه همیشه باین کار توانا باشی درهرکار خودرا تجربه نما درین صورت میتوان کاری را که درنظر داری کامی انجام دهی .

۱۸ ـ وقتیکه توبه دنیا می‌آمدی تمام خویشا وندان تو مسرور بوده خنده می کردند ولی تو میگریستی بالعکس وقتیکه راه دنیای دیگر را درپیش می گیری باید توچنبا نکنی که دیگران بگریند وتو خندان باشی .

فصل هفتم

یاد ازمرگ بحیات روحانیه کمك می کند

۱ ـ از وقتیکه انسان ها استعداد تفکررا درخود احساس کردند همیشه مرگ را مستلزم حیات دانسته اعتراف کردند که هیچ چیز در حیات انسان بیشتر ازمرگ مؤثر نیست ولی مع الاسف علوم باطله وکاذبه که بعداً روی کار آمد بادهای موت جسمانی معنویات را یکسره برباد پنداشته عقائد را سخن را که راجع بحیات ابدیه بود زیرو زبر کرد .

۲ ـ طوریکه مرگ را بسیار قریب پنداشته باشی همیشه در هر باره مصدر حسن حرکت باشی وطرزی خود را نشان بده که در حوضهٔ مرگ زندگانی داری البته درینصورت ازحیله کاری وفریب و دروغ گفتن وطن وتشنیع مردم ورنجا نیدن وخفه کردن مردم کین وعرض ، نفرت ازخلق و طمع بمال مردم برکنار خواهی بود . یادمرگ دردنیا مصدر کار های بسیط وخوبی میشود مثلاً : معاونت وتسلی ومحبت بدیگران همه خیرهائی است انسانرا مسرور و بقلب اوانشراحی تولید میکند که این چیزها هم دراثر تقویهٔ خوف مرگ را سختر میگردد .

۳ ـ انسان وقتیکه قیافهٔ مرگ را در مقابل خود قریب‌دید انتظار او در ورود مرگ شدید تر می شود برای اینکه در حضور یزدان پاك ناصیهٔ روشن و قلب نزیه حاضر گردد به دعا و نیاز توبه و استغفار آغاز می کند ولی حقیقت این است که هر روز و هر ساعت گویا ما مرده و در هر دقیقه مقابل مرگ مستعد و آماده می باشیم بنا بران انتظار مرگ را بهم و ایسین و نفس احتضار موقوف پنداشتن چندان کار خوبی نیست بلکه باید هر دقیقه حاضر مرگ باشیم و یگانه مفهوم آماده گی به مرگ عبارت از زندگانی خوب است یاد مرگ و آنرا مانند پهرهٔ بالای سر حاضر دانستن برای این است که ایشان همیشه آمادهٔ مرگ بوده در سایهٔ آن آماده گی زندگانی خود را بصورت درستی بسربرد .

٤ ـ در دنیا هیچ یك حقیقت مسلمی بیشتر از مرگ نیست که اخیراً نصیب هر کسی می شود مرگ از حقیقتی است که در توالی جغرافیائی ایام و فصول مثل اینکه ـ هر روز را فردائی وهرشام را صباحی و هر بهار را خزانی است زیاده‌تر حتمی است درین صورت ما وقتیکه صبح را بامید فردا و خزان را بامید بهار سپری میکنیم برای چه بمرگ حاضر نمی شویم ؟ درینصورت همیشه باید آمادهٔ مرگ بوده و آماده گی به مرگ

نیز عبارت از زندگانی مسترِیحانه است به هر اندازهٔ که زندگانی اصلاح میشود خوف مرگ به همان درجه کم گردیده مردن هم آسان می گردد ؛ برای یك شخصیکه متصف به فضائل روحانی باشد مرگ مفهومی ندارد .

۵ ـ مرگ بچه سرعت بتو نزدیك می شود ، اما تو از حیله کاری و ریا و خواهشات نفسانیه خودت را نجات داده نمی توانی و نمی فهمی که افکار باطل و خرافات و اشیای مادی دنیوی رذائلی در تو مرکوز نموده در مقابل هیچ کس بخوبی و حلم و ملایمت حرکت نمی توانی کرد . (مارك اورەلی)

٦ ـ اگر در افعال خود با یك وضعی متردد اقدام نمائی و ندانی که چه کار بایست بکنی ندانی فرض کنی که تا شام خواهی مرد درین وقت است که شبهه و تردد تو زائل عقلت بجا آمده آرزوی شخصیت روشن و هر چیز در مقابلت آشکار شده خواهی دانست که تکلیف تو چیست .

۷ ـ حیات انسانی که مرگ را در مقابل خود مجسم به بیند تمام آن یك حیات مکمل و با اهمیت و ثمر و مملو از سرور است (وقتیکه در مقابل می بینیم نمی توانیم و ظائف معینه را که این دنیا بدوش ما بار کرده بجا آریم زیرا ممکن نیست) در آن وقت وظائف دنیوی بشوق از ما ساخته و پرداخته گردد و اگر وظائف معینهٔ خود را بجا آوریم حیات ما یك حیات مسعود و پر از سروری می نماید بنابران هر که زندگانی را توام با مرگ نمیداند تمام حیات خود را بایں کلمه « خوف مرگ در مانیست » فدا میکند .

۸ ـ چنان منتظر مرگ باشی که گویا فوراً خواهی مرد مرگ را هم مثل یك هدیهٔ محبتانه قبول کن . « مارك آورەلی »

۹ ـ طوری زندگانی کن که از حیثی حیاتت را یکروزه و از حیثی باقی و دائمی بدانی مثلاً طوری کار کن که گویا همیشه زنده هستی و طوری با مردم معامله نما که گوئی فردا خواهی مرد .

۱۰ انسان هائیکه با اعتراف به مرگ تقرب آن را همیشه بخاطر می آرند طوری (معنویات آنها از هم می ریزد) (که پندارند از انجام دادن کار های خود عاجزند خاتمه دهند ولی باید گفت در تمام امور یك حر وجود دارد که همیشه آن چیز خاتمه است و آن را « وقت » می گویند .

۱۱ ـ اصول حیات گذشته که برخی ازال همیشه مرگ را مجسم میدید بعضی از آن را فراموش کرده بود) دارای دو وضعیت است یکی حیات حیوانیه و دیگری حیات جاودانی.

۱۲ ـ باید امید وار باشیم که جهت زندگانی مسعودانهٔ ماو اینکه هیچ زحتی در دل ماراه ندارد در قبال ماروزنهٔ سعادت وجود دارد چون راه ما را که عبارت از تمام ساحهٔ امید باشد مرگ و پیری مسدود نموده پس چه احتمال در سعادت مندی و بختیاری ما وجود دارد ؟ و چگونه بدان واصل میتوان شد ؟ این امر تنها در حیات جسمانی نیست بلکه در عالم روحانی هم به مراتب استعداد کامل علم و شهرت و محبت انسانیت و خیر خواهی و تجدد از جسمانیت واصل شده می توانیم پس هرگاه بهمین صورت حرکت کرد مرگ و پیری آنقدر مخوف و ضرر رسان نبوده طوری تجلی می کند که آرزوی ماست .

فصل هشتم

مردن

۱ ـ ساعات و دقائق احتضار را دم و اپسین و خاتمهٔ حیات و تهی گشتن قالب را از روح مرگ می نامند . اولاً راجع به مرگ می توان آن را خوب یاخراب نمود وتنها چیزیکه مادست داریم همین است که باید درتحسین وخوبی مردن ساعی باشیم وآن بر وجه آتی صورت می گیرد.

۲ ـ وقتیکه در اثنای مرگ خود کتاب حیات راکه تمام صحائف آن مربوط بیك سلسلهٔ ازو لوله ها و غفلت ها و فریب دادن ها و کدورت ها و بدی هاست ورق زده خوانده شود مشعل حیاتیکه دراین کتاب موجود است باتمام قوامشغول شعله افشانی میگردد واین مشعل ها اولاً گوشه های بی نهایت مظلم و تاریك حیات سابقه را روشن کرده ازان ببعد بایك ارتماشی درآمده برای ابدیت خاموش میگردد .

۳ ـ انسان درحالت احتضار آمال باقیهٔ حیات خود را به بسیار صعوبت درك و احساس می کند واین‌علت امر ضعف قوای عقلیه نیست که برای شخص عارض می‌شود بلکه علت است به‌آمال باقیه عبارت ازان آمالی است که ابداً به‌فهم آن مقدر نبوده (ودر وقت احتضار بسائقه کشف روحانی که تمام موجودیت انسان به‌عمق افکار فرو می‌رود میباشد) .

٤ ـ عادةً عدهٔ از انسان ها (حیات اشخاص ریش سفید را چندان مهم نمیدانند)

می‌گویند حیات آن‌ها بیهوده وخالی ازفائده است این‌فکر یك فکر غلط وباطلی است چه در اعماق حیات پیری حیات مفیدیست که هم بحال خود او وهم به‌حال سائرین خیلی دارای قدروقیمت‌است، قیمت حیات مسافهٔ که آن را مرگ می‌گویند معکوساً متناسب است اگر این حقیقیت را خود اشخاص معمر و اطرافی های آنها هم قبول می‌کردند بسیار خوب میشد و میتوان گفت که دقائق مرگ وهمان ساعاتیکه دز قبال آن مرگ جلوه فرمائی می‌کند حائز قیمت زیادی است .

۵ - وقتیکه هنوز بهار عمر روی مخوس خزان را ندیده و ازپیری وعصای آن فارغ بودم بسایهٔ سعی می‌کردم که حیات منظمی و فرحت آوری داشته باشم ولی دراین عمر پیری ؟ میکوشم تاخوب‌شوم ومیدانم که خوبی مستلزم مرگ است لهذا مرگ‌را با ممنونیت استقبال میکنم .

۶ - آیا از مرگ نمی ترسیم ؟ خیر نمی ترسیم ولی هرقدر سعی کنیم وقتیکه بماقریب شده و بافکر آن در دماغ تبادر کند نفس خود را از هیجان ضبط کرده نمی توانیم درین صورت حیات ماشبیه به حیات مسافر و طیاره رانی است که نخستین بواسطهٔ سقوط ترن از جای بلندی به آب فرو میرود ودوی بواسطهٔ سقوط طیاره از فضا برزمین میخورد انسان در حین مرگ می فهمد که‌برای اویك حال مخصوصی دست نداده بلکه حالتی بروی طاری می‌گردد که‌بملیون ها نفر انسان پیش ازو بدان مبتلا شده اند و بالآخره می داند چیزی که به مرگ تعبیر میشود عبارت از یك تحول بوده وقتی انسان می‌میرد تنها راه سیاحت آن مسدود شده و وقتیکه واصل به نقطه تحول میشود باز هم خود را از تهیج نگه داشته نمی‌تواند .

۷ - زندگانی و حوداث چیز های عادی است در زندگانی هر چیز به نگاه ساده دیده میشود عوامل زندگانی تماماً تحت یك قاعده مربوط بود در زیریك عنوان واضح میگردد ولی مرگ ؟ ناموسی است عالی ولا تغیر و می تواند هر چیزی را که در حیات عادی و واضح وساده باشد از بین برداشته محو میکند ولی کتلهٔ بزرگی از انسان ها ابداً فکر مرگ به خاطر ایشان خطور نمی کند حال آنکه این امر یك خطای بزرگی می باشد و باید کمی از حیات را باممات در آمیزد تا عوامل عظیم و غیر مفهوم ممات باوضوحات و ساده گی ها وجهات قابل‌الفهم زندگانی درامیخته سبب‌وجود موازنهٔ دربین‌این‌دو سرمنزل‌بزرگ کائنات‌گردد .

انتها .

ادبیات

نگارش جناب سید مبشر خان طرازی :

ادب و انشاء

(٥)

فنون انشاء

چون انشاء بسبب اختلافات مقامات و کثرت موضوعات دارای شئون مختلفهٔ میباشد ، لذا فنون متعددی دارد فنون انشاء نظر به تتبع و استقراء مشاهیر ادباء وموائیق نویسندگان به هفت قسم ذیل منقسم است .

١) فن مکاتبات ، ٢) فن مناظرات ، ٣) فن امثال ، ٤) فن اوصاف ، ٥) فن مقامات ، ٦) فن روایات ٧) فن تاریخ .

ما در صفحات آتیه هر کدام فنون مذکوره را تا حدی تفصیل و بیان مینمایم ، (و بالله التوفیق) .

قسم اول از فنون انشاء فن مکاتبات

مکاتبات جمع مکاتبه است ، مکاتبه (که به مراسله نیز معروف است) عبارت است از مخاطبهٔ غائبی - بزبان قلم ، فوائد آن وسیعتر و بسیار ترست از اینکه به احاطهٔ عددی درآورده شود ، بسبب آنکه مکاتبه ترجمان دل‌است در اظهار ما فی‌الضمیر ، و نشر معلومات مهمه، و نائب غائب است در روا کردن حاجات ، و وسیلهٔ دوستی و ودادا ست با تباعد امکنه و بلاد .

طریقهٔ مکاتبه عین طریقهٔ مخاطبه ست ، با مراعات احوال کاتب و مکتوب الیه ، و رعایهٔ نسبت بین بین .

خواص مکاتبات

خواص مکاتبات به پنج اقسام ذیل انقسام دارد .

۱) سذاجته .

و آن عبارت ست از فطریت و سلامت سخن از شوائب تکلف ، و نزاهت آن از زخرف قول ، و برائت آن از تجاوز حد مقصود .

۲) جلاء .

و آن عبارتست از خلو انشاء از سخن مغلق ، و تشبیهات بعیده ، و ترکیبات باالتباس ، و بودن آن مهذب و صریح در افادهٔ غرض و تفهیم مقصود .

۳) ایجاز .

و آن عبارت ست از تنقیح تالیف و انشاء از حشو (زیادهٔ بی فائده) کلام ، و تطویل جمله ها ، بحیثیتی که بر معانی مقصودهٔ خود وافی بوده ، بر محسنات قرینه المنال اقتصار داشته باشد .

٤) ملاءمت (مرادف مناسبت) .

و آن عبارتست از انشاء و اصدار الفاظ ومعانی بروفق مقدار و مقام کاتب (نویسنده) و مکتوب الیه بحیثیتی که شخص رفیع (بلند) را به سخن و ضیع (پست) و شخص وضیع را به سخن رفیع خطاب و تعبیر نکند ، علاوه براینکه انشا و تعبیرات خود را به اوضاع شیرین ، وحسن ارتباط موصوف بسازد .

٥) طلاوت .

و آن عبارت ست از پوشانیدن کلام رونق و اشراقی را ، بذریعهٔ جودت تعبیر و سلامت معانی ، وسلاست الفاظ ، بحیثیتی که بهترین موقعی را در نظر سامع و مطالع احراز بنماید .

(انقسام مکاتبات به سه اقسام)

و باید دانست که مکاتبات به تتبع و استقراء اهل ادب و انشا (به اعتبار موضوع) بسه قسم منقسم میگردد ، (۱ مکاتبات اهلیه ، (۲ مکاتبات متداوله ، (۳ مکاتبات علمیه .

(قسم اول مکاتبات اهلیه)

واو را مکاتبات اشواق نیز مینامند ، عبارت ست از مکاتبات ورسائلی که در بین اقارب و اصدقا دائر بوده ، از مکنون و داد و سرائر فواد ابراز مینماید ، و درین قسم نویسنده حق دارد که کلام خود را در باب احوال شخص خود بسط داده مضامین سوال را در موضوع احوال مخاطبین (مکتوب الیهم) درضمن عبارات اشارت اخفا کند .

امتیاز این قسم از سائر اقسام مکاتبات همان ست که نویسنده عنان قلم رارها داده و به شعار آزادی راه پیموده ، از شوائب کلفت و انقباض احتفاظ و خود داری مینماید .

در امثال سائرۀ عرب آمده است که « الانس یذهب المهابة ، و الانقباض یضیع المودة » یعنی انسی که در بین اقارب و اصدقا میباشد هیبت راز ایل میسازد ، و انقباض (گرفته گی) مودت و دوستی را ضایع میگرداند ، در مثل دیگر آمده که « اذا حصلت الالفة ، سقطت الکلفه » یعنی چون دربین اصدقا الفت حاصل شد ، کلفت ساقط میگردد .

پس ابراز تکلف و انقباض برای مکاتبات اهلیه که در بین اقارب و اصدقا دائر میگردد مناسبتی ندارد الی همین قدر توجه و اعتنا مناسب میشود که نویسنده مقتضای حال و موجب مقام را مراعات نموده به زیرکی تمام به مکاتبۀ خود حسن اختتام بخشد .

و باید دانست که مکاتبات اشواق ، مکاتبات تعارف قبل اللقاء ، مکاتبات استعطاف ، مکاتبات اعتذار ، و غیر ها ، نیز به همین قسم (مکاتبات اهلیه) راجع میشود .

(قسم دوم ، مکاتبات متداوله)

مکاتبات متداوله بحیث اغراض مطلوبۀ خود به سه نوع انقسام میابد ،

۱) مکاتبات طلب ، شکر ، اعتذار ، تجارت ،

۲) مکاتبات نصح ، ملامت ، شکایت ، عیادت ، تهنیت ، تعزیت ، اجوبه ،

۳) مکاتبات و صلات ، و شفاعات ، (وساطات)
وهرنوع ازانواع ثلاثهٔ مکاتبات متداوله شعاروشؤن مخصوصی‌دارد ، برحسب اقتضای‌موضوع ،

(قسم سوم ، مکاتبات علمیه)

واورا اهل‌ادب وانشاء وسائل علمیه مینامند ، زیرا اصحاب مناهج ، و ارباب مسالك اینقسم به مسلك استرسال سلوك نموده ، به مخاطبات بلیغهٔ که بقدر اقتدار وقوت علمیهٔ نویسنده صورت می‌بندد ، برای اشخاص مخاطبین خود ارسال میدارند ، واو عبارت است از مقالات متعدده درمطالب علمی ، یا مسائل دینی ،

(فن دوم ازفنون انشاء ، فن مناظره)

باید دانست که مناظرهٔ انشاء سه شروط دارد ،

(شرط اول)

منشی دراسلوب انشای‌خود وخصم (حقیقی، ویاخیالی)(۱) را که درصفات‌ومناقب بایکدیگری متضاد میباشند جمع‌میآردکه خواص ومادهٔ امتیازات هردو بذریعهٔ مقابله بظهور میآید ، مثل ربیع یاخریف ، وصیف یاشتاء ، بریابحر ، لیل‌یانهار ، علم‌یاجهل ، وغیرآن ،

(شرط دوم)

دراسلوب وروبهٔ انشاء ، هرواحد خصمین بصورتی مقابله مینمایند کەغرض ومقصود خودرا نصرت وتائید ، ومزاحم مقارن و مقابل خودرا خذلان وتردید ، وقدر خودراترفیع ، و منزلت خصم‌را تخفیض‌نموده ، رغبات‌سامع ویامطالع‌را ازجانب‌خصم مصروف ، وبجانب‌خودمشغوف‌میسازد ،

(شرط سوم)

منشی درتصویر مناظره ، معانی ومراجعات مناظره را بصورت خوبی سوغ ، وبسیاق محکم و مرغوبی ترتیب میدهد ، بحیثیتی که مصدر نشاط سامع ومطالع گردیده رغبات آنهارا درغور وتحقیق وحل مشکلات آن‌تنمیه بنماید ،

(فن سوم ، فن امثال)

امثال جمع مثل بوده ، عبارت ست از ترکیب وتالیفی که در ظاهر حقیقتی‌نداشته ، درباطن به حکمتها ، و فلسفه های گوناگونی متضمن میباشد .

---

(۱) مثل لیل ونهار ، سیف وقلم ، زمین وآسمان ، وغیر آن ، (طرازی)

(امثال بسه قسم ذیل منقسم است)

(اول) .

امثال مفترضهٔ ممکنه ، و آن عبارت ست از مثلهائی که در آن نطق و عمل را بسوی عاقل نسبت داده میشود ، مانند بعض مثلهای لقمان حکیم ، وسائر حکماء .

(دوم) .

امثال مخترعهٔ مستحیله ، و آن عبارت است از مثلهائی که بزبانهای حیوانات و جمادات تصویر یافته ، نطق و عمل را به آنها نسبت داده میشود ، مانند مثلهای کلیله ودمنه .

(سوم) .

امثال مختلطه ، و آن عبارتست از مثلهائی که نطق و عملی که دران جاری بوده صورتی ر بخود می بندد ، در بین ناطق و غیر ناطق دائر میباشد ،

(شروط امثال)

وباید دانست که امثال چهار شروط دارد ، که برای مخترع ومنشی مراعات آن لازم میباشد

(شرط اول) .

باید تصویر آن از هر نوع تعقید (پیچیده گی) خالی باشد ، تامقصود وغرض مطلوب و بسوی ذهن سامع ومطالع رسانده بتواند .

(شرط دوم) .

باید از تطویل و اسهاب آن اجتناب ورزد ، تاموجب ملال ، وقلت رغبت نگردد .

(شرط سوم) .

بحیثیتی تصویر داده شود که به طلاوت عبارات و بهشیرینی اسلوب حکیمانهٔ خود ، بهنفس سامع و مطالع بهجت آور بوده ، به سخن هزل امیز ، وبه معانی مبتکرهٔ خود فکر را واز وعقل را در فهم صور مختلفه و حل مشکلات آن ضبط بنماید .

(شرط ٤)

بهصورت محتملی ابراز کرده شود ، تابه یکنوع نوع اختصاص و انحصار نداشته ، بالعکس بتواند که به اغراض متعدد ، ومقاصد مختلف ماخذ بگردد .

وباید دانست که فوائد مثل بسیار است ونتایج آن بی‌شمار ، ازآنجمله نزهت بال وترویج‌خا واستقصای حکمت وفلسفه است .

۲) مثل بالکل قدیم العهد بوده اسم اولین شخصی که به‌او تکلم نموده فن جلیل آ به‌منصهٔ انشاء و کتابت گذاشته‌است ازتاریخ ادب و انشاء معلوم نمی گردد .

۳ مثل چنانچه به نثر بوجود میاید ، به‌نظم نیز صورت پذیر است .

٤ اگرچه‌مثل بهیچ زبانی ازالسنهٔ قدیمه، وعصریهٔ دنیا اختصاصی ندارد ، اما بهترین مطا نثر آن آیات قرآن کریم ، واحادیث نبوی ، و کلمات برجستهٔ خلفای راشدین وغیر هم بوده ازجنبهٔ نظم ، اشعار جاهلی و اسلامی عرب درین‌فن حظ وافری دارد چون موضوع مشروع تفصیل ونقل آنرا در احاطهٔ وضع خود مساعده نمیکنند ، لذا از تطویل کلام ، وتجاوز ازموض (که آنهم ، خلاف اصول انشأ است) احتفاظ مینمائیم .

فن‌چهارم ، فن اوصاف

اوصاف‌جمع وصف بوده، عبارت‌است از بیان امرو یاشخصی بطور استیعاب احوال شئوز واستقصای انواع نعوت آن بحیثیتی که اورا درانظار تمثیل وتشخیص نماید .

اصول اوصاف

اوصاف سه اصل دارد .

اصل اول .

باید وصف به‌موصوف خود حقیقی بوده ، اورا ازماسوای خود امتیاز بدهد .

اصل ۲ .

دارای طلاوت و شیرینی ، ورونق شایانی بوده باشد .

اصل ۳ .

درانشای وصف ازحد حقیقت واعتدال به‌حدود مبالغه و اسهاب (تطویل بی‌فائده) تجا نموده بصورتی که مناسب حال ولایق مقام ست اکتفا کرده شود .

انواع وصف

انواع وصف بسیارست ، ولی اصلاً بدوقسم منقسم میگردد ، ۱) وصف اشیاء ، ۲) وصف اشخاص ، اما اشیائی که به وصف و تعریف استحقاق دارد ، امثال امکنه ، و حوادث ، ومناظر طبیعت است ، واما وصف اشخاص ، پس بسه صورت تصور خواهد گرفت ، ۱) بوصف صورت ، ۲) بوصف طبیعت (۱) ، ۳) بوصف هردو .

فن پنجم فن مقامات

مقامات جمع مقامه بوده عبارت است از کتابت و انشائی که تالیف آن خوب ورشیق ، وترکیب آن موزون و انیق بوده به نکته های متنوعهٔ ادبیه اشتمال ، و به فصاحت معنوی ، و بلاغت معنوی تضمن داشته میباشد ، مدار مقامه داثر برروایت لطیفهٔ مختلفه ئیست که بسوی بعض را را و یهای مشهور اسناد ، وبروقایع متعددیست که به یکی از ادبای معروف نسبت داده میشود ـ مقصود وغایه از انشای مقامه و اختیار صنعت باهرهٔ آن ـ جمع درر الفاظ ، وغرر معانی و شواردلغت ونوادر سخن است (چه منثور و چه منظوم) علاوه برذکر فرائد بدیعه ـ ور قائق ادبیه ، مثل رسائل مبتکره ، وخطابه های محیره ، ومواعظ گریه آور ، ومضحکات مسرت بخش ، مشهور ترین نویسنده های عرب که درین فن سبقت شایان ، وشهرت لایق را در تاریخ ادبیات عربیه حائز گردیده اند ، علامهٔ حریری ، ۲ وبدیع الزمان همدانی وعلامهٔ زمخشری میباشد .

فن ششم ، فن روایات

روا یات جمع روایت است ، و آن عبارت است از ذکر قول ویا فعلی که و قوع یافته ویا امکان وقوع و حدوث داشته باشد .

خواص روایت

خواص روایت چهاراست .

۱) ایضاح .

و آن حاصل میگردد بتقدیم مقدمهٔ برای مروی (سخن ، و خبر) ، و به تنظیم توطئه برای آن ، بطوریکی ماخذ روایت را به عقل و فهم نزدیك میسازد ، و بطریق مراعات ترتیب

[۱) وصف فضائل نیز به وصف طبیعت داخل ست . [طرازی]

[۲] علامهٔ حریری در سنه ۵۱۶ هـ ، وبدیع الزمان همدانی در سنه ۳۹۸ هـ وفات یافته اند .

طبیعی ، در باب ایراد ظروف مروی ، مادامی که راوی غرض مقبولی نداشته باشد که تجاوز وترك این نظام را برایش تجویز بکند .

و بطور عدول و اجتناب از استطرادات در انشاء سخن و تصویر روایت ، زیرا کثرت استطرادات که موجب تطویل است عقل سامع و فکر مطالع را از سیاق روایت صرف ، و رونق آنرا ذایل میسازد .

۲) ایجاز .

و آن عبارت است از اجتناب فضله های سخن ، با انتخاب اخص ظروف وانسب آن برای افادهٔ غایت ، بلی وقتی که مقتضای حال برای اطناب (تطویل با فائده) مقتضی گشت ، دران صورت تطویل سخن بطوریکه لازم دیده میشود ، جائز است .

۳) امکان.

و آن عبارت است از ترشیح روایت و تزیین آن برای قبول ذهن سامع و مطالع .

٤) تلطف .

و آن عبارت است از صورتی که نویسنده در انشای روایت بصنعت تنقل از حالی بحال دیگر و تحول از وضعی به وضعی ، جلب قلوب نموده مجامع عقول مطالعین و سامعین را بجانب روایت و غایت آن ترغیب می نماید ، زیرا نفس انسانی طبعاً و خلقتاً ـ بر محبت تنقل مجبول ، و برایثار تحول مطبوع است .

اجزای روایت

و باید دانست که روایت سه جزو دارد .

۱) صدر .

و آن عبارت است از تصویر توطئهٔ برای مروی بحیثیتی که سامع و مطالع میتوانند که بر اسماء و طبایع اشخاصی که در ضمن روایت میآید ، و همچنان بر موقع مروی و سوابق عمل بیشتر وقوف و اطلاعی حاصل کنند ، تا در فهم مضامین مروی و در یافت غایت آن سهولتی واقع گردد .

ع ۰ ج ۰ ۱ ، ا نشان والاحضرت سردار شاه محمود خان غازی
سپه سالار و وزیر حرب

۲) عقده .

و آن عبارت ست از جزوی که روایت بر محور آن دائر میگردد ، و او وسیعترین مجال کتابت وموضع انشاء است که در عقبات دقیقهٔ آن اشخاص متعددی مقابلت ، و احوال انشاء اشتباك و لواعج شوق در نفس منشی (برای ادراك عاقبت وحقیقت) اضطرام خواهد نمود .

۳) ختام.

وآن عبارت ازجز واخیری است از انشای روایت .

و شعار آن همین است، که باوجود آنکه فجائی میباشد ، بماقبل بطور ارتباط محکم ، مرتبط و به مراد آخرین روایت وافی بوده مصدر خواهش نفوس وار تیاح قلوب میگردد .

فن هفتم فن تاریخ

تعریف تاریخ درنزد معاصرین واضح ست ، اختصار آن همین است که عبارت است ازمعرفت اخبار گذشته گان ، ووقوف براحوال ، زندگانی ، وسیاست ، وتمدن واعتقاد ، وادب ولغت پیشینیان ، وانشای تاریخ عبارت است ازتحریرآن بروفق اصول وآداب، انشاء که در شماره های سابق تقریر کرده شد ، این بود ، تفصیل فنون انشاء و ایضاح کوایف مخصوصهٔ آن .

(باقی دارد)

[ارسالی فاضل آقای خلیلی افغان]

به انجمن محترم ادبی کابل

در وقتی که موکب والای جناب عالیقدر جلالتمآب صدراعظم صاحب در ضمن افتتاح شوسهٔ شهکاری برای وارسی . بمجاری امور ، و تفقد از گذارشات اهالی ، در شهرستان تاریخی میمنه ، تشریف داشتند .

اینجانب ، به نسبت عشق و علاقهٔ مفرطی که بتأسی مقتضیات ادب پرورانهٔ عهد نادر شاهی در بدست آوردن آثار علمی و ادبی این محیط در خاطر داشتم ، خوشبختانه بزیاوت میرزا یحیای نادم که یکی از گوینده گان ممتاز و شعرای خوش قریحهٔ آنجا بود مشرف شدم .

ناله های سوزان ، قطرات گرم وروان اشك محبت های شوریده ، و الحاصل مطالعهٔ دیوان قیمت دار ، او طوری مرا مجذوب نمود که مجبور شدم باهمه کثرت مشاغل رسمیه و تنگی فرصت یکحصه زیاد از آثار ادبی این شاعر توانا و حساس وطن را از نظر گذرانیدم .

واقعاً طوری که میگویند شعر ترجمان احساسات قلبی و مظهر تجلیات غیبی است الحق دیوان این شاعر دلداده سراپا باسوز و گداز ، باشك و خون ، ناز و نیاز نوشته شده ، مظهر اسرار لطیفه ، و مرآت تخیلات بدیعه می باشد .

مناظر طراوت بخشای کهسار میمنه ، وزش مستانهٔ نسیم ، جلوهٔ بهار وگریهٔ آبشار ، مانند دیگر گوینده گان کوهستانی این مملکت روح شوریده گی و سلحشوری را در آثار ادبی این شاعر تخمیر نموده دیوان او را یك مجموعهٔ بدایع قدرت ، ساخته است .

دیوان نادم از سه هزار بیت متجاوز است ، نادم به طبع و نشر آثار خود علاقهٔ زیادی نشان میداد خودش میگفت ، من اشعار و آثار خود را بمنزلهٔ فرزند خود دوست دارم زیرا اشعار وآثارما ایام عشق ودلداده گی ، روزهای مهجوری وناکامی دوره‌های پرشور جوانی مارا بیاد می‌آورد ـ ذخایر معنویهٔ مارا به‌نسل‌های آینده وجوان‌افغان انتقال میدهد ، عظمت‌ادبیه مملکت مارا زنده نگاه میدارد .

دردیوان نادم قصائد غرا ، سرودهای عشقی ، رباعیات عارفانه ، ترانه‌های ملی الحاصل تمام لطایف فنون شاعری به کثرت دیده می‌شود .

عمر نادم درین‌وقت ازپنجاه متجاوز است بایك صورت ساده وطبیعی ، روزهای آخرین حیات خودرا باکمال عزلت وانزوا دریکی ازکوهستان میمنه سپری مینماید .

نادم درپایان صحبت ، قطعاتی چند ازاشعار خویش بمن سپرد تابیادگار این شاعر منزوی ؟ به انجمن ادبی کابل ، که مشئونات ادبی وطن عزیز خویش را حمایه وآثار واشعار سراینده گان هرگوشه وکنار مملکترا احیا مینمایند تقدیم نمایم و طوری که درآثار هرات شرحی از سوانح این شاعرنامور داده بودم دراین موقع نیز قطعات ادبیهٔ اورا بحضور مطالعهٔ انجمن محترم میگذارم .

نمونهٔ اشعار : ـ

دی گر بحجهٔ مشاطه از رویت نقاب افتد — عجب نبود گر آینهٔ ز دست آفتاب افتد
بپای افگند دلرا گرچه چشمت شکوه کی زیبد — زفرط بیخودی ازدست مستی گر کباب افتد
لب لعل تو هرگه درسخن گوهر فشان گردد — صبا از دیده ای سیمین بدن یاقوت ناب افتد
چنان آتش فروز ازرخ چو باد اندرچمن شوتا — نشیند سرو برخاك ازخجالت گل درآب افتد
چسان دل پای دارد فتنهٔ بیدار چشمت را — که گرشیراست چون خرگوش ازین آهو بخواب افتد
چون من صدنیم جان ازیك تبسم میتوان کشتن — چه حاجت ترك من چین برجبینت ازعتاب افتد
شود مطلق عنان خونم زچشم ای شهسوار ازچشم — چو درهنگام جولانی توچشمم برر کاب افتد
براه شوق و صلت ای جوان بیرانه سرنادم — چوطفل اشك درهرگام بررو ازشتاب افتد

❁ ❁

از حسرت رخ تو که گشت از . . . . سرخ — آید برون زچشم من خسته آب سرخ
بر روی آفتاب بود پردهٔ شفق — یا بستهٔ بروی دل آرا نقاب سرخ
آهسته نه بدیده ام ای شهسوار پای — تا پای نازکت نکند این رکاب سرخ
جانا بزرد روئی مشت سیاه بخت — تا چند چهرهٔ توشود از عتاب سرخ
رنگین ادای قصهٔ عشقم چو عندلیب — زیبد اگر کنم ورق این کتاب سرخ
گلگونه بخش چهره روشن دل است مرگ — آری شود بوقت غروب آفتاب سرخ
تیره دلی که از در میخانه روی تافت — نادم نمیشود رخش از هیچ باب سرخ

از طبع شاعر توانا و شهیر وطن
جناب قاری عبدالله خان

ماه صیام

صلاح کار درین دیده اند یاران را — که آورند باصلاح روزگارانرا
خوش است در نظر این غنچه های نشگفته — مهٔ صیام دهن بست روزه داران را
مگوز روزه که در طبع شان گوارا نیست — گرفته دردشکم سخت روزه خوارانرا
بخوان نعمت الطاف دوست مهمانند — چه فرحتست درافطار روزه دارانرا
بخلوت دل شب طرفه راه یافته اند — قبول محرمی هست راز داران را
شکافتند دل بحر بار ها لیکن — خبر ز عالم دل نیست رهسپاران را
رسد زعقرب ساعت همین صدا در گوش — که زندگی است درین دور بیقرارانرا
به بر و بحر و فضای محیط میتازند — ترددی که نمانی ز پی سوارانرا
بهیچ کار مکن تکیه زینهار بغیر — که اعتماد بنفس است پخته کارانرا
چرا بخون دلم چشم سرخوش تو نساخت — هوای باده اگر هست میگسارانرا
به گریه چارهٔ نفس ستیزه خو سختست — هزار مرتبه این گرگ دیده بارانرا

❋
❋ ❋

نمونهٔ اشعار ۳۵۵ سال قبل (عهدمغل درهند)
از طبع شاعر زبردست فارسی فیضی دکنی

در وصف کشمیر

هزار قافلهٔ شوق می کند شبگیر — که بار عیش کشاید به عرصهٔ کشمیر
تبارك الله ازان عرصهٔ که دیدن او — ورق نگار خیال است و نقشبند ضمیر
هوای او متنوع چو فکرت نقاش — زمین او متلون چو صفحهٔ تصویر

غبار او بتوان خواند چشم را دارو   گیاه او بتوان گفت روح را اکسیر

به‌تن موافقت آب او چو باده و گل   به جان مناسبت باد او چو شکر و شیر

فصول او متشابه ز اعتدال هوا   بهم یکی، دی واردی بهشت، بهمن وتیر

زمین صندلیش نم ز برف کافوری   به یاد داده ز آمیزش گلاب و عبیر

نسیم او ز سر آب تیز می گذرد   که باد رانه توان داشت پای در زنجیر

زسر جوان شود ار یك نسیم صبح‌دمش   کنند قسمت بر جزو جزو عالم پیر

درو به جای گیاه زعفران همی روید   که آب و خاك طرب را چنین بود تاثیر

به هرطرف زوی، از بحر فیض مال آمال   هزار چشمهٔ جوشنده چون دل نحریر

ز اعتدال هوایش شگفت نیست شگفت   که سر زند همه عناب از نهال زریر

به حیرتم که چه آثار قدرت ازلی ست   به هر نظاره بنازد نظر به صنع قدیر

درین دیار مغنی ترانه ساز مکن   بس است ازلب مرغان نغمه سنج اصفیر

اگر دماغ لطافت شود گلاب طلب   کنند از تف این باده برگ گل تقطیر

خروج کرده عنب در چمن ستاره شده   کش از میان فوا که گرفته اند امیر

شمیم سیب دهد مغز روح را ترتیب   نسیم می فکند طبع ذوق در تعطیر

بسنده نیست مگر یك دلش چومن درعشق   که با هزار دل آمد درین چمن زنجیر

به عجز معترفم در شمار میوه و گل   که هست بر قد معنی لباس حرف قصیر

به جلوه های فریب آهوان مشکینش   کشیده شیر دلان را به دام عشق اسیر

ز بس که مست کند نکهت ریاحینش   کنند دست حمایل به گردن نخچیر

زمین اوچو دل بی غمان طرب‌خیز است   سپهر کرده ، مگر ، خاك او بباده خمیر

زمانه ، تا برسد پای شهریار بر او   فکند لاله‌و گل را به جای فرش حریر

دیار دل کش کشمیر را مسخر کرد   بدان صفت که سلیمان پری کند تسخیر

چوداد ایزدش آن ملك، خواست تا گردد   دران زمین سعادت به‌سجده شکر پذیر

غرض ز سیر سلوکش همین، که ازنظری   خرابهٔ دل درویش را کند تعمیر

به ساعتی که بود زبدهٔ زمان شرف   به ساعتی که بود نخبهٔ قران کبیر

چه‌مشتری به‌سعادت، چه‌زهره‌عیش‌سگال   که ماه در شرف و آفتاب در تنویر

زهیش در رهٔ آن عرصه راند موکب عزم | که شوق را ز تماشای او نه بود گزیر
زهی چو طالع عاشق همه نشیب و فراز | زهی چو فکرت عامل همه مدار و مشیر
زمار پیچ رهش دم کند نظر که درست | هزار کوه و همه چون فلک به صد تزویر
بدان صفت که دل من بود زسنگ دلان | زسنگ او به خطر شیشهٔ سپهر اثیر
اگر نه این همه اوتاد کوه می بودی | زمین زجای نه رفتن عسیر بود عسیر
به حکم خسرو و لا زتیشه کوه کنان | هزارجوی روان کرد صاف تر از شیر
چنان به کوه و کمر خاره را تراشیدند | که بهر موکب شاهی سزد ممرو مسیر
زمین عرصهٔ کشمیر زآسمان گذراند | به فر دولت تقبیل پای همای سریر
شدند نور پذیرا ز رخش وضیع و شریف | شدند فیض ستان از کفش کبیر وصغیر
دران فضای فریبنده مجلسی آراست | گزان به حسن مجسم نظر کنند تفسیر
دل نظارگیان مست بوی لاله وگل | دماغ مجلسیان تازه از نبیذو عصیر
هوس پیاله به لب در ترنم نی ونوش | نشاط دائره بر کف به نغمهٔ بم وزیر
صبا به مروحهٔ برگ در پی تنسیم | شمال مجمرهٔ گل به دست در تبخیر
به غمزه و نگه افتاد کار اهل نظر | اگرچه بزم طرب نیست جای خنجر وتیر
دمیده دم به دم افسون بی خودی بردل | مغنیان لطافت سرابه هر تحریر
ز بس که ریخت بدامان آز نقد مراد | بر آستان هوس آرزو نماند فقیر
به ژنده پوش شدند افتادگان نیاز | که سر نوشت ازل داشتند نقش حصیر
ثنا طرازی این بزم در نمی گنجد | به نزد شاعر معنی نگار و نثر دبیر

مقام ادب وادبا در حیات بشر

نگارش جناب غلام جیلانی خان جلالی

قارئین محترم گمان نکنند که نگارنده نگاشتن مقامات علمی و ادبی نویسندگان معروف و شعرای مشهور قرن (۱۸) انگلستان ، المان ، روسیه را صرف نظر نموده بدورهٔ (۱۹) اغاز میکند بلکه شرح حال و درجات علمی هر واحد آنها جداگانه تدوین و دریا ورق مقاله بمطالعه تقدیم میشود درینمورد چون سلسله حیات ادبای فرانسه روی دست و در ادبیات مغرب هم موقعیت بسزا دارند لابد تعقیب سلسه را مناسب دیده تحت عنوان قرن ۱۹ از آنها ذکری میرود :

قرن ۱۹ :

این قرن بمذاق اهل مغرب مشعشع ترین دوره ترقیات ادبی اروپاست و البته بیشتر فتیکه درین عصر در ادب و ادبیات بظهور پیوسته در تمام ادوار سابقه نظیر آن دیده نمی شود ، تعداد نویسندگان ، علما ، فضلا ، کاشفین ، ژینهای این عصر باندازه تخمین میگردد که از حساب خارج است از جذبات سحرا میزادبیات این قرن علوم بداگوژی ، سوسیو لوژی ، فیزیو لوژی ، ژئو لوژی ، اتو لوژی ، مترو لوژی ، پسیکو لوژی ، باکرو لوژی بیوگرافی ، گزم گرافی ، ، اتنوگرافی ودیگر علوم وفنون که ترجه‌اش علوم : تربیه ، اجتماع ،

ع ، ح فیض‌محمد خان وزیر امور خارجه

تشریح ، طبقات الارضی ، الهیات ، کائنات جوی ، روحیات ، جراسیم ، سوانح ، هیئت ، نژادشناسی ، کیمیا ، باشد سرچشمه وتحت عمل گرفته شد .

نشرافکار بوسیله جراید یا مخابرات توزیع ومراکز تیلفون وپست دولی وبین‌المللی تشکیل و بحکم دایرهٔ واحدی اداره گردید .

غالب قسمت تقوس کرهٔ ارض با اختلاف اذواق واوطان بنهایت سادگی داخل مفاهمه شدند و باندازه سه ملیون کیلومتر خطوط تلگراف بری و بحری دور زمین را احاطه نمود حتی در آخر سخن بجائی رسید که نشر افکار بوسیله بی‌سیم در عالم پرواز کرد وبقدر سه هزار مرکز آن در دنیا دایر شد .

درین مورد اگر احیاناً در بعض خاطر ها خطور کند که باعث و محرك این همه ترقیات البته مقتضیات سیاسی و نظامی است ، ما اقرار داریم بلی چنین هم خواهد بود ولی علتیکه این‌عواطف دنیای مغرب را درحرکت آورد بدواً تنها همان عاطفهٔ خدداد بشری است که آنرا قبلاً بنور علم و عرفان معرفی گردیم . بلی از انجا که نوامیس اجتماعی و عوامل تاریخی و روحی اقوام و افراد هرکدام برای جولان قلم ادبا میدان همواری است بناءً علیه درین عصر هر واحد از شعرا و ادبای غرب زمینهٔ را در نظر گرفته در کشف اندازه آن موقعیت مخصوص و تاثیر عجیبی را در جامعه خود احراز نمود ، شك نیست که محبت جوامع باادبا از جهات مختلفه ثابت است برخی را انسجام الفاظ و تراکیب و معانی سحرآمیز شاعر و ادیب بخود جلب می سازد و بعضی بسلاست و لطافت و روح دراك نویسنده علاقه دارند هکذا بدایع و نزاکت تشبیهات و استعارات و کنایات سبب موثرات ادبا در جامعه میگردد حصه از مردمان در مابین ادبا آنانیرا دوست دارند که محررات خود را زبان بی آلایش و طینت

و ملیت قرار داده برای داناندن اذهان وقلوب با نغمات و بیانات شیرین ودل فریب باهم درشت وهجوآمیز به نیروی یك قوهٔ غیر مرئی که عبارة از قلم شرر باراوست پافشاری‌مینمایند .

این طورادبا درغرب‌هم قلیل و کم اند، دانت ، شکسپیر ، گوته ، شیلر ، هوگو ، تولستوی و امثال آنان در غرب از همین قبیل ادبا بشمار میروند که هر کدام بنوبه خود بنام خدمت جامعه از خود چنان دفینها و ذخائر پربهای ادبی را بیادگار گذاشته اند که دست روزگار حسود ازمحوآثار شان کوتاه‌است .

همچنان نمونهٔ از نویسنده گان معروف این عصر که علوم اجتماعی را باهم آمیخته ازان ادبیات موثریرا بوجود آوردند از نقطهٔ نظر اروپا باستیا ادیب مشهور فرانسوی و گلادستون انگلیس و بسمارك المانی وژولورن واناطول فرانس وریتان روایت نویسان معروف فرانسوی است این علم برداران ادب و فلسفه چنانچه غربیون تصور می کنند تمام قوای فعالهٔ باشند گان بر اعظم را روی هم رفته گاه باختراعات گاه باقتصادیات ، اخلاق ، گاه بسیاسیاست بکار انداخته نه تنها خیالات نازك آنها در غرب موثر افتاد بلکه دیگر ممالك عالم را هم تحت پرتو روح ادب گداخته مستعد ترقیات دنیوی گردانید کاشفین و مخترعینیکه از آنها درین ردیف نام برده میتوانیم کپتان کوك کاشف استرالیا و نیو زیلاند جدید و جیمز ولت انگلیسی موجد راه آهن ، مارکونی اطالوی مخترع بی سیم ، ادیسون امریکائی سائنس دان مشهور کاشف فنوگراف ، بیل امریکائی موجد تلفون ، نوبل سویدی موجد دینامیت ، سر همفری دیوی مخترع چراغ محفوظ ، رافوتن امریکائی‌مخترع سفاین بخاری ، داکتر دونی پس فرانسوی کاشف فن عکاسی ، برادران امریکائی مخترعین طیاره ، میباشند ازین قبیل گاز برقی ، ادویهٔ نو ، باروت بیدود ، اسلحه جدید ، گاز های زهر دار ، تلگراف آبی ، توپهای بزرگ ، کشتیهای غواصه ، تار بیدو ، تلفون بی سیم،حفر کانال پانامه ، کانال سویز ، سر کیبل وهزاران اختراع دیگر صحنه دنیا را مملو ساخته طرز زندگی امروزهٔ بشر موجب شگفت میگردد .

اجتماعیون غرب میگویند جنگ نشانهٔ وحشت است ولی جنگها یکه درسایهٔ پیش آهنگی ورجز سرائی وما رشهای ادبی وخطابهای ادبای نامدار مغرب اداره گردید وقایهٔشرف و ناموس چه‌ملت های محروم ازحقوق انسانیت نه‌بود که باثبات نرسانید ؟

بلی‌ماهم گفته میتوانیم که جنگ علامهٔ‌وحشت‌است ولی جنگیکه دران ادب و قلم‌مدخلی نداشته

براساس یك‌غرض مشروع و مفاد ملی واجتماعی نباشد ، مقدمهٔ طول کشید برویم بسر مطلب که اهم موقیت علمی ادباست :

ویکتورهوکو : ١

هوگو سومین پسرجنرالی‌بودکه‌کونت هوگو (٢) نام داشت،این ادیب معروف اصلاً از نژاد لورن اراهالی شمال فرانسه است مادرش : سوفی تربوشه (٣) ازاهالی نانت میباشد ، هوگو بتاریخ ٢٦ وریه ١٨٠٨ عیسوی در شهر بزان سون Bésanson کاین در اطراف جبال ژورا که در مابین فرانسه و سویس واقع است تولد یافته چنانچه خودش نیز در تالیف خود (او راق خزان) بتاریخ تولد خود چنان اشاره مینماید .

هوگواز اغاز طفلی شروع به تعلیم نموده در اطالیه و اسپانیه باپدر خود همسفر بوده است اگر چه پدرش میل داشت که مشارالیه مانند خودش یك فرد عسکر باشد اما هوگو که از دماغش آتش شوق سخن سرائی زبانه می کشید چندان بعسکریت تمکین نمی نمود .

زمانیکه ملت فرانسه میخواست فلل هوسا کفسانی را قهراً تسخیر کند خانواده او بپاریس عودت نمود دراینجا پدرش مشارالیه را به استادی سپرد ، ازین حیات خود هوگو نیز درکتاب نور وسایه les rayonset les orubres ذکری نموده است .

بعد اران درمکتب Pension cordier شامل اخذ تعلیم شد متعاقباً در مدرسهٔ لوی ١٤ شامل گردید این شاگرد نسبت بدیگر مضامین ، شعر و ادبیات را زیاده‌تر دوست میداشت او باطمینان خاطر میخواست خود را هم قطار شاتوبریان سازد اما خصایص روحی و سرنوشت فطرت مشارالیه را سعادت ادبیات قوم تربیه نمود .

هوگو به نیروی ذوق بلند و طبع خداداد خودش در سن ١٥ سالگی قطعهٔ غزلیات و قصاید خود را سروده بدارالفنون تقدیم و در سال ١٨١٧ از اکادمی جایزهٔ را حاصل کرد ، پس ازان یك دسته قصاید دیگری تحریر نموده بنام رود ها des odes نامزدش ساخت چون آثار اولین او مقبول افتاد طوریکه شاگردان و مخلصان صمیمی برای خود پیدا نمود دشمنان زیاد هم برای خود تراشید ، درین اثنا مجمعی را مرکب از دوستان و شاگردان خویش بنام Cercle romantique تاسیس کرده خودش بر ریاست آن تعین شد

(١) Victor Hugo. (٢) Comte Hugo. (٣) Sofie Trebuchet.

و روز نامهٔ را با سم محفظهٔ ادبی Conseryateur littéraire انتشار داده درین روزنامه هوگو مدح خاندان شاهی مذمت ادبیات جدید را بطبع میرساند چنانچه بهمین سبب لوی ۱۸ مبلغ هزار پوند سالانه برایش معاش مقرر کرد حق مقرری او در آخر ها به دو هزار پوند سالانه ترق نمود .

در سال ۱۸۲۷ تا ۱۸۴۳ دو قوهٔ مخالف در ادبیات فرانسه یعنی کلاسیك و رومانتیك نفوذ داشت که دسته اول الذکر پابند وزن و قافیه بوده گذشتن ازحدود را مخالف مسلك میدانست دسته دویمی که رئیس آن شخص هوگو بود کلاسیك را مندرس تصور کرده میگفت که رعایه آن کرده نشود ، در نتیجه پرخاش این دوفرقه بلند گردیده هوگو رئیس مسلك رومانتیك بغرض کندن ریشهٔ کلاسیك از ادبیات وتزریق روح رومانتیك اشعار ، ناولها ، دراامه ها تحریر نموده بالاخر در ۱۸۴۱ هوگو بطور کلی از حملات شعرای معاصر ومعاند خود وارسته اما از تشویش اداری و سیاسی هنوز فارغ نشده بود ، درعین زمان روز گار اورا نگذاشت که نفسی براحت زده در حالیکه مشاراليه در عالم ادبیات افق جدیدیرا روشن گردانید دخترش درمعامله عروسی بدریای سن غرق شد این حادثه قلب هوگورا جریحه دار ساخته ضعف قوا وشدت الم مدتی باو اجازه نداد که چیزی تحریر کند بعدازان این واقعه را در برجسته ترین اشعار خود که ازروح داغدار اوتراوش نموده بود بنام تفکرات «Contemplatiares» برشته نظم درکشید که نهایت جالب نظر ودقت است .

حیات سیاسی هوگو عبارت ازین بود بعدازانکه درسال ۱۸۲۷ قوانین ادبی رومانتیك را نوشت وفرانسه درانحال ازحکومت شارل ششك آمده اورا ملت ازسلطنت خلع نمود ولوی فلیپ را بپادشاهی برگزید فلیپ هم اگرچه طرز دربار خودرا از رسوم شاهان سابق علحده مقرر کرد اما نتوانست کاری کمایق خود اصول جهانداری وسیاست مداری را در فرانسه برقرارسازد در نتیجه فلیپ هم در سنه ۱۸۴۸ بملل وهاسبابیکه در تاریخ فرانسه روشن است باانگلستان فرار کرد اما بدوران لوی فلیپ هوگو عزت تمام یافته در مجلس اعیان مامور بود دربن وظیفه خود مشاراليه مدافع بزرگ دشمنان حکومت بوده خودرا دیموکرات هوا خواه نظم ونسق معرفی مینمود وبمردم می فهماند که ایدال اسرا تامین اسایش وتهیه وسایل کامرانی خود انها ست .

وقتاً که باثر انقلاب در فرانسه سال ۱۸۴۸ جمهوریت دوم برپا گردید وناپلیون سوم نواسه ناپلیون اعظم بنام Prince président رئیس این دوره مقرر شد سه سال بعدموی الیه درمردم رسوخ یافته

ریاست را برای همیشه ادعا نمود بالاخر باین هم اکتفا نکرده اعلان پادشاهی نمود وخود را بنام ناپلیون ملقب ساخت هوگو درین فرصت ازپاریس عزیمت نموده اولاً به بلژیك وبعد ازان بجزایر دریای مانش مربوط انگلستان شتافت زمانیکه ناپلیون صغیر در جنگ Sedan باعسا کر خود بدست المانها اسیر شد وفرانسه در نهایت بدبختی بوضعیت سیر قهقرائی تمام افتخارات خود را از دست داده بود هوگو دوباره بحمایت فرانسه بر خواسته داخل پاریس وشامل مجلس ملی گردید این دفعه زیاده تر در امور فکری و روحی ملت تاثیرات عظیمی را سبب شد .

هوگو در زمان غیاب خود ازوطن تمام قهر و غضب خود را یکجا نموده افکار خود را بذریعه سه اثرخویش درسال ۱۸۵۳ باسم (مکافات) Chatiments و درسال ۱۸۵۹ بعنوان بری ها (Cantinentales وافسانه‌های قرون les légendes des sieâcles انتشار داد .

هوگو درآخرین سلسله آثارخود تمام مسایل اجتماعی را تحریر و باثر جانفشانیهای خودش افق علم و دانش فرانسه را روشن ساخته درتحت تاثیر قلم اصلاح پسند او ملت فرانسه آنچه را فاقد گردیده بود واجد شد .

هوگو خائنین را خوار وذلیل میدید وشخص متنفر ازجامعه را دوست نداشت، بشر وتعاون را لازم و ملزوم میدانست ، راجع به تربیه مجرمین معتقد بود ، خلاصه هوگو ازجمله همان اشخاص استکه میگویند در سایه تعاون جنگ ونزاع ، ظلم واستبداد، انزجار و تقهقر برطرف میشود

او آینده بشر را روشن دیده در اثبات این مضمون ادله غریبی داشت هوگو میگفت : وقتیکه میخواهید حیات بشر را تماشا نمائید باید انسانیت را از سه جنبه ذیل ملاحظه کنید :

۱ : از پهلوی حیات و گذاره فامیل .

۲ : از حیث عادات و اخلاق جامعوی .

۳ : از نقطهٔ نظر مناسبات با محیط .

هوگو راجع به شاعر می گوید :

۱ : ادبیات نظر به تمام صفات با ملت دارای اثر است و شاعر و ادیب حکمران افکار جامعه تصور می شود .

۲ : افکار شاعر باید انعکاس روح جامعه باشد .

۳ : شاعر باید عیوب جامعه را بطرز مستقیم یا غیر مستقیم اصلاح ومحاسن آنرا تمجید کند .
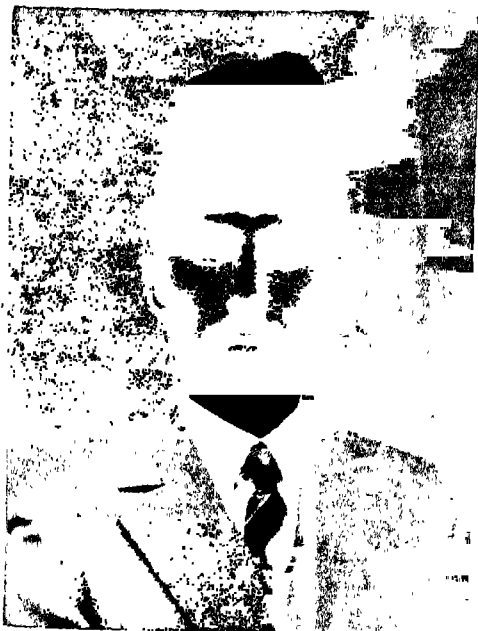
ع، ج، ا، ا نشان محمد گل خان وزیر داخله و رئیس
منظمهٔ ولایات شمالی

۴ : در حالیکه شاعر از کوایف شخصی بحث میراند باید طوری باشد که ازان محاسن و عیوب جامعه مفهوم شود .

هوگو در آثار خود با اینکه از اجتماعیات باحث است اما با وجود آن از لطافت و دلربائی خالی نیست .

این شاعر درحالیکه پیوسته‌سرگرم نگارش می بود لاکن عوالم را دوست میداشت در اشعار خود اکثراً مناظر طبیعی را با سلوب خوش آیندی تصویر داده حیات دهاتیان را نهایت تعریف کرده است .

راجع بمعقولا تیکه هم در خارج و هم در تصور و فکر از ماده مجرد است از قبیل عالم مبدء و معاد نیز بحث ها رانده است و بخدای واحد و خالق کل شئ عقیده داشت او میگفت خوشی چراغ حیات انتهائی زندگی نیست عقاید او ازین بیت معلوم می شود :

«Oui la mort est une affreuse réalité, elle est l'ombre d'une autre vie; ne dites pas mourir dites naitre.»

بلی مرگ واقعهٔ هولناکی است ، ولی حیات دیگر میباشد ، پس آنرا مرگ نگوئید دوباره‌تولدشدن‌باید گفت هکذا هوگو معتقد بودکه ازبعد مرگ ، آنهائیکه مرتکب تجاوزات نا مشروع گردیده اند عذاب می‌شوند .

مطالعات فلسفی او از یك طرف دلچسب و آسان است مگر از طرف دیگر مستلزم صرف قوهٔ عقل و فکر میباشد لاکن در همین قسمت آثار او نیز الفاظ نا مانوس و مشکل وجود ندارد .

هوگو با تاثیر نوشتجات خودمعتقد بوده‌ازمولفات (برگهای خزان) ویاد داشتهای روحی او معلوم می شود که مقام خود را گاه گاهی بر فراز قلهٔ بلند انسانیست دیده میخواست ازآنجا آوازهٔ خود ستائی خود را بگوش هموطنانش برساند او قلم خود را آبدار و آتش بار توصیف نموده است .

هموطنان او غالباً تصور می کنند که فضیلت فروش نه بود و خود ستائی او بیش از اندزه منزلت علمی او نیست آنها بلند پروازی او را برین حمل میکنند که چون او رئیس مسلك رومانتیك بود بناءً علیه البته برای تسکین خاطر خود و ابتذال شعرای کلاسیك خود ستائی نموده است .

آثار هوگو

انصافاً آثار ومولفات هوگو در ادبیات فرانسه فصل معتبر را کشوده عبارت ازین است :

آثار منظوم :

الف تغزل : Odes et Ballades (او دابلاد) را در سنه ۱۸۲۶ و بشرقیها در ۱۸۲۹ نگاشته درین کتاب اکثریه از مناظر شرق قریب را بیان نموده است از عنوانهای برجسته این کتاب یکی جنها میباشد .

« برگهای خزان » درین کتاب از عوالم‌زیبای کائنات سخن را نده (۱۸۳۱)

les chants de crepuscule « ترانهای شفق » را در ۱۸۳۵ نگاشته

les voix intérieures « اوازهای‌درونی را در۱۸۳۷ به‌دسترس‌خوانندگان گذاشت

les rayous et leson bres (روشنائی و تاریکی) درین مولفه هوگو سعادت را بروشنائی وتیره بختی را بتاریکی تشبیه داده است .

les contem-plations « تفکرات » هوگو در ۱۸۵۶ تحریر گردیده

les ehâtiments « » این‌مولفه برعلیه ناپلیون ۳ تحریر شده ودران هوگو اورا گاهی فقیر وگاهی لئیم و غیره خطاب نموده است .

هوگو تماماً هجوسرا و مذمت گوی نیست بلکه آنها یکه در خور مدح و تمجید بودند تعریف نموده چنانچه از ناپلیون کبیر و عساکر او بار ها صفت کرده ـ

l'annrée terrible (سال مخوف) را در۱۸۷۱ تحریر نموده و دران شکست ۱۸۷۰ فرانسه را از المانها بامنتهای سوز قید نموده است .

l'artd'être grandkère (رموز جداشدن) درین اثر خود هوگو از فامیل و وضع گذارهٔ اطفال خویش بحث کرده محبت فامیل و اطفال را تعریف نموده است .

religieux et religion این کتاب اثر فلسفی و دران مقام نیکی را خیلی عالی وبلند گفته است .

ب : منظومهای هجو آمیز :

درین قست کتابیکه برعلیه ناپلیون ۳ در ۱۸۵۳ تحریر نمود، شهرت دارد .

ج : منظومهای رزمی :

درین‌قسمت کتاب افسانه های قرون légendes des siécles و یك کتاب دیگر که باتمام نرسیده تحریر نموده است .

د: تیاتر:

۱ ـ تیاتر هرنانی Hernani این اثر در ۱۸۳۰ تحریر گردیده حاوی قوانین جدیدئی است درادبیات فرانسه .

۲ ـ Marion de lorme را ۱۸۳۱ و roi s'amure وچندین تیاتر دیگر نیز ازقلم هوگواست که درینجا بنابرتنگی مقام ازتذکاران صرف نظرشد .

ه رومانها :

(بوك ژوكال) Bug Jugal « ۱۸۱۹، هان دیسلاند « Han d'Islande در ۱۸۲۰ آخرین روز یك محکوم Derrier jour d'ern condannie در۱۸۲۹ « نوتترو دام دوپاری « Notredame de Paris در ۱۸۳۱ تیره بختان در ۱۸۶۲ کار کنان بحر در۱۸۶۶ «۹۳» Quatre vingt treize در۱۸۷٤ وغیره ازآثارمعروف این‌قسمت میباشد.

آثار مختلفه هوگو :

« ویلیم‌شکسپیر »William Schakspeaire در ۱۸٦٤ « ناپلیون‌صغیر « Napoléon le petit در ۱۸۵۲ تاریخ گناه در ۱۸۵۲ و غیره .

موقعیت آثار هوگو

سلسله بیانات این شاعر شیرین کلام زیباترین ثمرهٔ ذکاوت شمرده میشود .

هوگو در ایجاز و اختصار مهارت و استادی تمامی دارد مولفات او تماماً روان و ساده وخوش اهنگ است اگر چندین کیفیت در تمام آثار او موجود است اماهوگو در فن شعری مقام بلند تری دارد .

هوگو تشبیه را بانهایت ریزه کاری بهم میرساند ـ اشعار او از حیث الفاظ بدیع و از ناحیه معانی فلسفی نهایت لطیف وزیباست اکثر سخنهای او بمقام ضرب ایمثل رسیده است .

کتب تاریخ هوگو : خیلی دقیق و واضح تحریر گردیده است هوگو از حیث تاثیرات خودش اولاً معلم Parnassiens پارناسینها (۱) و Symboliste سمبولست(۲)ها میباشد. والحاصل گلهای عقل ادبیانه هوگو درهنگام پیری اش نیز . پژمرده نگشته بهار طبعش تااخیر عمر ادب و فلسفه بارمیداد .

هوگو بتاریخ ۲۲ ـ ٥ ـ ۱۸۸٥ درپاریس جهان فانی را وداع گفته باعزت تمام در آنجا مدفون گردید .

(۱ ، ۲) این دو دسته شعرای هستند که اکثر قوانین ادبی خود را از قواعد ادبی هوگو اخذ کرده اند بناءً علیه از پیروان هوگو شمرده می شوند

پارناسین ها آنهای میباشند که در اشعار و آثار خویش از حالات شخصی خود حرف نمیزنند بلکه مقصد مهم آنها سبک تحریر و اهنگ کلمات است .

سمبولیستها کسانی هستند که در اشعار خویش از حالات شخصی خود ها نیز میتوانند بحث نمایند مگر در آثار اینها معنی کلمات اکثراً مخفی وزبان شعر اینها مستلزم جستجو و موشکافی است .

تاریخ

بقیه از شماره ۳۱

ترجمه سید قاسم خان

افغانستان ۱۳ قرن پیش

امروز بر علاوه تفصیلاتی که درین خصوص ، هونتسین میدهد، معلومات مستند تر زیادی که در نوع خود ، تاکنون نظیر آن موجود نبود ، راجع به علاقهٔ گنده ها رای قدیم بدست آمده است یا بعبارت دیگر مشرب صنعت گریکو بودیك که درین شهر به ثمر آمده ، چنان احساساتی درما تولید نموده که زائر چینی قطعاً از آن غافل نبوده است. تزئینات ستوپه ، نقوش بر جسته گچی که هیئت عتیقه شناسی فرانسوی بریاست موسیو بارتو حدیداً به هشت کیلومتری جنوب ننگارها را روی خرابه های هده (هیلوی دونتسین) کشف کرده و امروز درموزه خانهٔ گیمه (پاریس) وجود دارد ، در نظر ما تنها بمنزلهٔ آثار مذهبی نمیباشد، بلکه آثار مزبور ، ظهور ناگهانی و بسیار مؤثر وتقریباً نا باور کردنی یك صنعت نوی که صنعت گریکو بودیك مکشوفه ، تا حال فکر آنرا هم ارائه نداده بود ، بشمار میرود (۱) بمقابل بودا های رومی Apollinien سکهٔ زیبائی

[۱] دریجا اجازه می خواهم تا دقت و احاطهٔ نظر موسیو فوشه را که اراضی باثمری را برای مطالعات آینده نشانی نمودهٔ است، تقدیم نمایم . (ملاحظه شود : مقالهٔ تاریخی سال ۱۹۳٤ .

علاوه برین فهرست کتب حفریات هده در آثار ذیل شامل است : ــ ۱ رسالهٔ نمایش کشفیات جدید وحفریات تازهٔ افغانستان و چین بقلم موسیو گودار ــ موزه خانه گیمه ۱٤ مارس ۱۹۲٤ ــ صفحه ۱ ــ ۲٦ .

۲ ــ کتاب حفاری هیئت عتیقه شناس فرانسوی در هده (افغانستان) مولفهٔ موسیو هاکن .

۳ ــ مجلهٔ صنائع آسیائی [جلد دوم] مأموریت فوشه،گودار ، بارتو ۱۹۲۳ ـ ۱۹۲۸ و مخصوصاً کتب آیندهٔ موسیو ، برتو (وانوست) .

آن تاپك درجه بی مزه میباشد . ودر منطقهٔ گندهارا به صدها عدد پیداشده ، مجسمه های هده همچنانکه فعلاً در موزه خانهٔ گیمه وجود دارد ، نمونهٔ بسیار مخصوص ومشخص را نمایش میدهد ، در نمایش انظامیان مارا (قشول دیوی که بر ودا حمله نموده بود) یك سلسله مردمان هم نژاد باسلیقهٔ قشنگی تصویر گردیده‌است . هیچ‌جای شك‌نیست کدرین جاها باتصاویر حقیقی که رؤسا یاوحشی های همجوار منطقه گندهاری‌را نمایش داده باشد، سروکار نداریم مثل آن صورتها ئیکه اسلاف هنتسین وخود او آنهارا شناخته اند : سر فارسی‌ها باکلاه پاپاق بسیار شبیه بهخانم کاری های آربیل (۱) تصاویر سیت های هند اروپائی در حالت سخن زدن که با بروت های آویزان بشکل گولواها وبدون شك ازهمرا هان قدیمی کاد فیزس وکانیشکا میباشند (۲) وگاهگاهی درمیان آثار مؤخر که بهقرن ٥ تعلق گرفته میتواند ، چنان جزئیات بملاحظه میرسد که از روی آن انسان یقین میکند که سرمشق ، شکل کدام تقرعار هفتالیت بوده است ازقبیل یلان درازشبان بادیه‌نشین ، مارای ۳٥ سانتیمتری قشنگ بهچاندا گای «حرکت بزرگ»، تصاویر مغل های بینی پهن باگونه های برجسته .

تأثیر مهمی که این نمایش القاء میکند ، اینست که انسان در مقابل مظاهر منزور خود را با آثار گوتیك (۳) مواجه حس مینماید .مثلاً سررا هبانان ریش دار وبا وقار ، تقریباً مجسمهٔ معروف (بودیو دامین) شهرآمی‌ین وسر های بربرها ، مقدسین را که بزیر درب جنوب غربی شهر رانس نقش گردیده بخاطر میدهد ، سرهای عساکر (مارا) که باتناسب متینی ساخته شده ، به نسبت صنعت یونانی ، بیشتر به عفاریت بهشکل جلاد هـای جهنمی قرن ۱۳ شباهت میرساند ، سر هـای عفاریت ریش دار صورت سلطان داوید را بیاد میدهد ، بعضی مجسمه هـای کوچك باریك و خوش ساخت سر هـای برهنهٔ رهبا نان ، دیگر هیاکل متبسم شهر رنس (فرانسه) را بنظر مجسم میسازد یك صورت بزرگ دیگری که در یك چین لباسش گلهای قشنگ نصب شده تا آن ها را بر پای بودا نثار کنند ، عیناً به یکی از فرشته گانی که در تزئینات شهر رنس نمایش یافته و بدون هیچ اختلافی به صنعت گریکو رومن (یونانی و رومی) تعلق دارد ، مانند است . چند فرشتهٔ دیگر که از هر نوع

(۱) اربیل درآسیای صغیر همان جائیکه اسکندر داریوش را شکست داد . مترجم .

(۲) زیرا فراموش نباید کرد که بقرار نظریهٔ موسیو هاکن اکثریت این مجسمه های گچی بقرن ۲ و ۳ یعنی درست به زمانهٔ کوشانی ها تعلق دارد . (مؤلف) .

(۳) سبك معماری معروفی که درقرن ۱۲ مسیحی در اروپای غربی بوجود آمده است . (مترجم) .

احساسات لادینی عاری است . با چنان ساده گی و معصومیت مذهبی رقت آور دست ها رابهم وصل کرده که اگر موضع کشف آنها سند قطعی شمرده نشود، بطور یقین آنها را متعلق به اروپا گمان میکنند در یك حصهٔ دیگر همین موضع که سرهای شگفت انگیز جوان و بی موبا کلاه لبه دار و ساختمان خیلی محکم ، باوضعیت متین استادی و ظرافت کار ، وجودادرد ، از نقطهٔ نظر قدامت هیچ اهمیتی را حائز نیست ولی خاصهٔ قرون وسطی بشمارمیرود : مثل غلامها یا رهبانان که مشابه به مشرب بور گونی (۱) میباشند و یا صورت های جنسی که مشرب نور مبرگ (المان) را بخاطر میدهد .

ع ، ح فضل احمد خان مجددی وزیر عدلیه

همین شباهت ها و نسبت ها در حقیقت بهترین کشفی بشمار میرود . زیرا در همان موقعیکه صنعت گریکو بود یك را مثل صنعت رومی همعصر آن ، بکلی ضعیف و به کار های ساده منحصر شده گمان میکردند ، این صنعت مخلوط در کار تازه شدن بوده است . یا بعبارت دیگر ، درین حصص محفوظ افغانستان که فکر انسانی برای انجام دادن این معجزه خود ، آنرا انتخاب کرده بود ، مشرب گند هاری بمقابل صنعتی که از کارگاه های خودش خارج شده اما در جزئیات خود بکلی مخصوص می باشد ، مغلوب گردیده است . امتیاز وخصوصیت این صنعت هم از نمونه های اولی ، مثل صنعت رومی و گوتیك فرانسه که یك روز از صنعت گریکو رومن غربی ، علیحده خواهد شد ، واضح و مشخص است زیرا اثرات طبیعی و خواص آنها در حقیقت باهم خیلی شباهت دارد . گریکو رومن کابل و پنجاب که برادر صنعت (روماو سیری ین) « رومی و شامی » (پالمیری ین) « آسیای صغیر » همان عصر است،

(۱) یك علاقهٔ فرانسه — مترجم .

درین وقت معلوم شده که یك قسم صنعت گوتیکو بودیك (گوتیك و بودائی) روی اساسات جدیدی ، بصورت آثار تازه جا نشین آن گردیده بود .

و این صنعت تمامی چیز هائیرا که برای پردوامی لازم است در برداشت : ـ از همان وقت اول به آب و هوای مملکت مطابق گردیده بود چنانچه مجسمه های نژادی حصص مذبور ، که خواص اصلیت را پیدا کرده ، این نظریه را ثابت میگرداند ، زیرا ازین قسم خواص ، در سوریای شرقی ، پالمیری نین ، پارت و ساسانی قطعاً وجود ندارد . اگر شرایط مذهبی وسیاسی که آن را بوجود آورده بود پا به دار میماند و اگر ولایات قدیم گریکو بودیك کاپیسا ، لمپاکا ، گند هـا را به تصرف اسلام نمیرفت ، یقین میتوان کرد که این انحراف تکامل صنعتی دوام مینمود . و شاید در همین صنعت مخصوص ، ذهن انسانی پس از انحرافات زیاد بعوض تبدیل صنعت گریکورومن ، سبك گوتیك ، پخته گی حاصل نموده ، ۹ قرن پیشتر این فورمول اخیر را عملی می ساخت .

اما آیـا در همان زمانیکه نقاشـان و صنعت گران ما شروع به ترقی نموده بودند بحار ها و اعراب را که نزدیك شهررنس وشارد تر در سرگول (فرانسه) باهم منازعه داشتند مد نظر گرفته ایم ؟ . . . همین قسم واقعه برای صنعت گوتیك تما پاگوتیك شوندهٔ کاپیسـا و لمپاکا نیز اتفاق افتاد : از سنهٔ ۳۷۰ مسیحی دورهٔ کابل بواسطهٔ بحار های هفتالیت که به نسبت تمامی بربرهای بیشتر صورت پرست بودند ، استیلا گردید ؛ و بعد در دورهٔ که از وسط قرن ٦ تا وسط قرن ۷ امتداد دارد ، به تصرف اعراب درآمد . در سال ٦٥٢ تا ٦٦٤ دسته جات آنها تمام مملکت را استیلا نمود .

مقدسین بت شکن شان تقریباً مثل بت شکن های بحار ، مجسمه هـا و تصاویر مذهبی را محو نموده و بالنتیجه ، این صنعت قشنگ و قیمت دار نو پیدا ، خاموش گردید . . .

به این قسم تقریباً قبل از آمدن هونتسین ، خرابی های بحار هـا هوید اگر دیده بود . و اگرچه لمپاکا و نگار ها را هنوز عمیقاً بودائی و پیر و طریقهٔ ماها یا نیست بودند ، معهذا بواسطهٔ دست اندازی های بحار های هفتالیت معابد وآثار صنعتی بکلی خراب و ویران گردیده بود . هونتسین می نویسد : « اهـالی این علاقه جات مذهب بودا را خیلی احترام مینمایند و خیلی کم از آنها ، به براهمانی عقیده دارند معهذا با آنـکه معـابد زیاد است ، روحانیون بسیار کم دیده میشود . ستوپه ها ویران و از گیا های هرزه پوشیده میباشد » استیلای عرب که ۲۰ سال بعد واقع شد، فقط کار تا تمام بحار ها را به تـکمیل رسانید . (نا تمام)

تقریظ وانتقاد
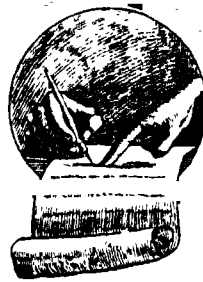
تقریظ :

دیوان اشعار اعلیحضرت تیمور شاه

(۲)

نگارش آقای عبدالحی خان حبیبی

اخلاق و مواعظ شاعر در بین جامعه، رتبهٔ آموزگار ومعلمی دارد ، اغلب شعرای بزرگ فارسی چون مردمان خرد مند و با فضل ودانش بوده‌اند ، و افراد نیز ارادت و صمیمیتی نسبت بآنها می پرورانیدند لهذا شاعر ازین نفوذ روحانیٔ خود استفاده نموده ، افکار وعقایدی را که به اصلاح اخلاق ، ودرستی کردار جامعه مفید می‌افتد ، اظهار میکند .

اخلاق وحکم ، در ادب پارسی ، بهرهٔ بزرگی را بخود مختص می کند ، طوریکه ادبای عالی مقدار و شعرای زبردست و طن عزیزما در هر عصر به شعب مختلفهٔ ادب پارسی خدمتها کرده اند ، همانطور در حدود نه صدسال پیش ازین بدائعی ابن محمود بلخی بنیاد شاعری اخلاق را در ادب پارسی گذاشته است (۱) .

پس ازان اعاظم ادباء و نیرومند ترین شعرای پارسی ، شاعری اخلاق را بپایه بلندی برده آثار مخلد جاویدی (۲) مستقلاً دران نگاشته ، و هم اخلاق و مواعظ ، معارف و حکم را جزو شیرین ادب و غزل پارسی گردانیده اند .

علوهمت وتواضع : خونریزیها وانقلابهائی که درعالم اسلام ، ازطرف چنگیز ها وتیمور هاو

علامه شبلی نعمانی مینگارد : بدائعی بلخی پند نامهٔ آنوشیروان را در پارسی منظوم کرد ، اما نسخهٔ آن امروز نایاب است ، تنها صاحب مجمع الفصحا آنرا یافته ، و اشعاری ازان اقتباس می کند مثلاً مخزن اسرار نظامی ، حدیقه سنائی ، بوستان سعدی و غیره . . .

امثال آنها بعمل آمد ، طبعاً در ادبیات پارسی آسیا ، یك رعشهٔ انکسار و شکستگی را تولید کرد ، ضعف انزوا ، خول و خود و امثال اینها که نتیجهٔ مغلوبیت و محکومیت ، یا اسارت بود ورنگ اخلاق را بخود گرفت .

اغلب ادبای خردمند، باتعالیم بلند اخلاق، واشعار آبداری‌که تراوبدهٔ قریحهٔ نیرومند آنهاست خواسته اند، این روح پستی، وذلت وانزوا ، ومداهنه های متملقانه را باپندها واندرز های بلند حکیمانهٔ خود بکشند، ناصر خسرو ، عمر خیام ، سعدی ، ابن یمین ، ودیگران درین زمینه بس بلند رفته اند .

تیمور شاه درسفینهٔ اشعار خود ، جابجا اندرز های نفیس وجهان قیمتی میدهد ، با آنکه با علو همت شاهانه حوادث وپیش آمد های دنیا را بانظری عادی ، وثبات واستقامت می‌نگرد، وپند های عالی همتی میدهد ، مثلاً :

« شاه تیمور » جهان‌درنظر همت من　　کمتر از دورخط دائرهٔ پرکار است

❋

❋　　❋

مدارم باک از قصد رقیبان　　که از دشمن نه اندیشد بدل ، مرد

باز هم (تواضع زگردن فرازان نکوست) را فراموش نفرموده ، با جلالت قدر وعلو مرتبت شاهنشاهی خود می گوید :

« تیمور » گرچه شاه جهان است اخدا　　لیکن زصدق دل بدو عالم گدای تست

❋

❋　　❋

گرچه‌شاهم‌درجهان«تیمور»لیکن‌چون‌گدا　　رو بدرگاه تو دارم ای کریم کار ساز

« تیمور شاه » در معاشرت و حیات اجتماعی ، به فلسفهٔ اخلاق حضرت سعدی (۱) خاضع است ، وی را ست :

تسخیر توان کرد همه خلق جهان را　　با خلق خوش و ، نرمی دل، صرف ملایم

مردم آزاری

نظریهٔ احترام آزادی شخص ، که بنیاد مدنیت حاضره بران استوار وشالودهٔ اجتماعیات دنیای متمدن را بران ریخته‌اند ، نزدیکترین تفسیر آن درشرق همانا همین تعالیم ادباست، دربارهٔ عدم مردم آزاری، واذیت نرسانیدن بدیگری (۲)

---

۱ — به شیرین زبانی و لطف وخوشی　　توانی که پیلی به موئی کشی

۲ اجتماعیون آزادی شخصی را چنین تعریف میکنند : « تاجای آزاد هستی ، که به آزادی دیگران صدمه و آزاری نرسانی »

ادبای مشرق مردم آزاری (اختلال آزادیٔ دیگران) را سخت بد شمرده اند ، ادیبی گوید :

می بخور ، منبر بسوز و ، ومردم آزاری مکن

سعدی نه تنها اجتناب از مردم آزاری ، بل نیازردن جاندار ها را هم توصیه میکند :

میازار موری که دانه کش است که جان داردو جان شیرین خوش است

حکیم دانشمند خیام ، فلسفهٔ زندگانی را برهمین اصل اصیل ، بنیاد می گذارد :

مستی مکن و فریضهٔ حق بگذار وان لقمه که داری ز کسان باز مدار

در خون کس و مال کسی قصد مکن در عهدهٔ آن جهان منم باده بیار

تیمور درین باره مضامین آبداری دارد ، که میشود اساس خوب اخلاقی به جهانداران وزمامداران گردد مثلاً :

با حذر باش زآزردن دلهای خراب د سنهٔ تیر قضا آه دل افگار است

و هم وی راست :

هرکه باکس نرساند ضرر نیش جفا درگلستان جهان همچو گل بیخار است

❁

❁ ❁

ستم بر مردمان زیر دستان طریق دستگاه و سروری نیست

علاوه برین تیمورشاه اندرزها ونصایح قیمت داری دارد ، مثلاً : سخن ناسنجیده نباید گفت :

ازلسان سفله بیرون میشود حرف سبك حرف ناسنجیده گفتن ازشمار مرد نیست

در جوانی باید از انفاس میمون پیران سالخورده استفاده نمود :

مدد بوقت جوانی طلب مکن ازپیران که کار همت شمشیر را عصا نکند

قدخمیده به شمشیربرانی تشبیه شده‌است ، واینهم اندرز قیمتی‌است برای جوانان نژاد حاضر !

تاثیرصحبت درادبیات‌پارسی ، مضمون‌خوبی‌است ، شعرا به‌پیرایه‌های بدیعی آنرا آرایش داده‌اند. صائب گوید .

اختلاط دیده عینك‌را حروف آموز کرد صحبت روشن ضمیران کور را بینا کند

« سعدی » گل خوشبو را در حمام یافته ازو سوال می‌کند : بدوگفتم ..... بالآخره گل جواب میدهد که مدتی با گل نشستم ، جمال همنشین درمن اثرکرد .....

«تیمور شاه» باهم صحبت صاف نفسان را اکسیر میداند :

زیمن صحبت صافی دلان چرا هر کس مس وجود تن خویش را طلا نکند ؟

قدماعقیده داشتند : اکسیرنام چیزیست ، که مس‌را زرمیسازد ، درمصراع‌اول کلمهٔ (صافی‌دلان) خوب‌شاعرانه است زیرا مس درحینیکه زرمیشود ، صفوت‌مخصوصی‌را کسب‌میکند ، دربن بیت اگرچه کلمهٔ اکسیر نیامده است ، بآنهم ذهن زود بآن سو انتقال میکند ، واین خود مزیت و قدرتی است دز سخنوری !

دلیکه از اخلاق رذیله وتا ستوده پاك است ، اسرار الٰهی دران انعکاس میکند :

«تیمور» شود مخزن اسرار الٰهی — دل هر که کنه پاك ز اخلاق ذمایم

غالباً اختلاط وآمیزش زیاد ، بامردم غیرمفید ثابت میشود ، طبع نازك شاعر از آفات اجتماع ، بسیار احساس رنجش‌میکند ، بسیاری‌ازشعراء ، عزلت‌وانزوا را براختلاط‌زیاد وبی‌معنا ، ترجیح داده‌اند .

اما این عزلت‌را عزلتی باید شمرد ، که‌بفرد و اجتماع مفید باشد ، ورنه انفرادهم بنوبهٔ‌خود ، خیلی‌مضر ونقصان داراست ، بیدل اضرار این انفکاك را دربن بیت خوب استدلال میکند :

داغ‌از گلبن‌جداماصروف گلخن‌میشود زندگی‌بادوستان‌عیش‌است‌وتنها آتش‌است

تیمور شاه در بستن این مضمون چنین ابداع می‌نماید :

شجر با ثمر آسوده بناشد ز خطر فارغ از بهر خزان خار سر دیوار است

آدم پر سود و نفع رسان جامعه غالبا بخطراتی رو‌برو میشود ، اعضای غیرنافع (اما گوشه‌گیر) ازان بلیه بر کنارند (یعنی رژیم معاشرت ، و آفات اجتماعیهٔ مشرق را (نبیند)

وفا را ازمردم ناکس نباید خواست ، که اینها به آسانی پرورش نمی‌پذیرند :

وفا ز مردم ناکس مخواه «شهٔ تیمور» گیاه هرزه ز گل بو نمیدهد هرگز

تصوف و فلسفه (۳)

از ارکان مهمهٔ ادب و غزل پارسی یکی‌هم تصوف‌است ، ادب پارسی دراوائل جنبش و نموی خود ، ازین‌عنصر ، پاك نمی بود ، وقتیکه مسلمانها از راه ترجمه بافکار فلسفی یونان پی برده ، و در مسائل و حدت و جبر و اختیار و غیره ، تحزب و فرقه بندیها آغاز شد ، دربن دوره علم‌الروحی که وظیفهٔ آن پرورش جان و تزکیهٔ نفس است ، بمقابل افکار طبیعی و ماده‌پرستی ، بنام (تصوف) به میان آمد .

علم پرورش روح ، و پرواز به ماورای طبیعت و عالم قدس ، از قدیمترین ازمنهٔ تاریخی در بین بشرموجود است ، اساس فلسفهٔ هند بر تصوف (ویدانت) استوار است ، اما تصوف را بالفاظ کوتاه ، از نقطهٔ نظر عملی Pragmatic چنین تعریف باید کرد :

« حال (۱) و هیجان (امنگ) مخصوص نفس انسانیت ، که در نتیجهٔ تعمق و تدقیق زیاد در ذات و صفات و جهات مختلفه یعنی شناخت (۲) نفس (۳) خود ، هرکس ازراه تموجات فکری ، تمرکز قواه ، جذبات روحی ، رویا ، الهام ، کشف و غیره دست می دهد » که نتیجهٔ آن‌هم خرمی (٤) واطمینان نفس ووصول بارامگاه (بهشت) وساعت قدسی است(٥) که روح انسان همواره بشوق آن می‌طپد .

وقتیکه از علم Science بصحنهٔ عمل قدم گذاشته ، و چیزیکه میفهمند بکار انداخته و عملی سازند ، آنرا به فن ، هنر Art تعبیر می کنند ، بنابران اگر تصوف را علم و سلوك (طریقت) را فن‌صوفی بخوانند بحقیقت نزدیکتر خواهد بود ، دریتصورت تصوف مبدأ حرکت ، و اساس ذوق (٦) و شریعت شهرا هیست (۷) که به منزل مقصود رفته ، سلوك (طریقت) (۸) راحله ایست ، که از مبدأ تصوف ، و شاهراه شریعت ، انسان را با نفس مطمئنهٔ مرضیه به منزلگاه مقصود (بارگاه قدس ، خلد برین . . .) می رساند .

چون شاعری ذاتاً ترجمانی احساسات وجذباتی است ، که بقلب شاعر تراکم کرده ومی‌تراود ، و مایهٔ تصوف هم همین جذبات و هیجان هاست ؛ لاجرم بطور طبیعی تصوف جز و مهم شاعری پارسی است . مخصوصاً در غزل و رباعی افکار قدسی و عرفانی بسیار جا گرفته است .

در اوائل امثال سلطان ابو سعید ، سنائی ، عطار ، حافظ و غیر هم ، و ازان پس سحابی ، جامی ، شاه نعمت الله ولی ، و دیگران در غزل و رباعی مسائل مهمهٔ تصوف را سرودند ، بیدل در هندوستان این سبك شاعری عرفانی را به منتهای عروج و کمال رسانید .

---

۱ — صوفی ها گفته اند : التصوف‌حال ولاقال .

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین «حال» نیست زاهد عالی‌مقام را «حافظ»

۲ ــ من عرف نفسه ، فقد عرف ربه « حدیث نبوی »

۳ ــ مراد ازنفس Ego ایغو « من ، خود ، خویشتن » است ، که از «تو» و «او» علیحده یکذائی‌است •

٤ — خرم دل آنکه همچو« حافظ » جامی ز میٔ الست گیرد « حافظ »

٥ — یا ایتهاالنفس‌المطمئنة ارجعی الی ربك راضیةً مرضیة ، فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی «قرآن عظیم»

٦ ــ ایاك نعبدو ایاك نستعین .

۷ — اهدناالصراط‌المستقیم .

۸ ــ که سالك بی خبر نبود ز راه و رسم منزل ها « حافظ »

ادراك حسی و مادی ، ما سوای ادراك قدسی و روحی است ، مادی و طبیعی نمیتواند ،
هـای را که ماورای پرده ضخیم احساسات جسمیهٔ اوست ببیند (۱) اما صوفی و عارف
نیای ماده گذشته ، او جز حواس مادیه ، ادراکات مخصوص باطنی دارد .
اما مظهر این ادراك ، و تجلیگاه معارف قدسیه کجاست ؟ همان نفس انسانی است که
نتیجهٔ پرورش ، و ریاضت تصفیه شده ، مظهر تجلیات جمال میگردد .
فیلسوف با حواس و ادراکات سفلیهٔ مادی میخواهد ، اسرار غامضهٔ کائنات را کشف کند ،
رف از علم‌الیقین علوی خود ، به نگاه باطن و چشم حقیقت بین روح ، به دنیا می نگرد ،
گران را کور می بیند (۲) .
وقتی عارف با نگاه رسای خود ، سر تا سر کائنات را مظهر تجلیات یکذات که اصلاً هم
د حقیقی اوست ، می بیند ، از در و دیوار ، از شش جهت ، بالآخره ازسائر موجودات
غیره نور او می تابد. آنگاه عارف درهرچیز پرتو ذات وی را می بیند ومیگوید:

این محض وحدتست ، به تکرار آمده

خواجه عطار فرماید : التوحید اسقاط الاضافات

(لیك غیر خدای عزه جلال　　　نیست موجود نزد اهل کمال)

حضرت جامی راست :

همسایه وهمنشین وهمره همه اوست　　　در دلق گداو اطلس شه همه اوست
در انجمن فرق و نهانخانهٔ جمع　　　بالله همه اوست ثم بالله همه اوست (۳)

دیگر این مسئله را چنین تشریح کرده است :

حق جان جهان است و جهان جمله بدن　　　ارواح و ملائك چو حواس این تن
افلاك عناصر ، و موالید اعضاء　　　توحید همین است ودگر ها همه فن

اشعار تیمورشاه ما نیز از مسائل عرفان و تصوف خالی نیست ، اعلیحضرتش دنیا را به

۱] ذوق این باده ندانی بخدا تا نچشی !

[۲] چشم آن باشد که نه فلك را بیند　　چشمیکه به نور مهر بیند کور است

۳] صوفی ها اصولا دوفرقه اند یکی آنهائیکه هوالکل [همه اوست) می گویند ، و دیگران هوالباری
به ازوست که قائلین و حدت وجود و شهود اند ، اما مادیها و فلاسفهٔ طبیعی چون به ما وراءالطبیعه
ند ، تنهایك انرژی « قوهٔ فعاله » سیاله را در اجزاء و مکونات عالم (که تراکیب اجزاء لایتجزی Atoms
والکتر و نها «کهارب» اند) سازی می پندارند .

نظر غائر عارفانه می بیند ، و جمال و حدانیت را از بام و در مشاهده می کند :

هر سو نظر کشایم ، ای آفتاب خوبان　　جز پر تو جمالت ، بر بام و در نه بینم

باین سبك نیکو ، ومنطق ساده ، لب لباب عقائد ارباب تصوف ، درین بیت گنجانیده شده است .

عارف در مشاهدهٔ کمال و جمال حضرت یکتا ، آنقدر تیز بین است که از هر چیز او را می بیند (۱) سعدی برگ درختان سبز را دفتر معرفت الهی می داند .

تیمور شاه نیز وقتیکه به منظرهٔ شگفت انگیز گلشن ، غرق ذوق و حیرت است همه چیز را از و می داند :

لاله دارد بجگر آتش سوزان ز رخت　　بچمن گل زغمت چاك گریبان زده است

بنظر دقیق عارف همه چیز زیباست ، فضا ، چمن ، دمن ، گلشن و تمام مظاهر طبیعت را تجلیگاه کمال وی میداند لهذا از شگفتگی و طراوت گل ، زلف سیاه سنبل ، قامت سرو ، بیاد او می افتد :

از یاد رخت شگفته گلهای دمن　　قربان گل روی تو جان و دل من

باشد خجل از نکهت زلفت سنبل　　حیران خرام قامتت سرو چمن

(تیمورشاه)

نگاه جهان بین عارف ، آنقدر رسا و دقیق میشود ، که حقائق بلندی که حواس و مشاعر ما از ادراك آن عاجز است می بیند ، یا از راه کشف ، القا ، الهام بآن میرسد ، به پرتو جلال ، و منظرهٔ حیرت آور جمال قدرت ، و الهانه می نگرد ، محوعالم معارف الهی میشود آنگاه « اناالحق » گفته ، یکسره از دنیائی خطر ناك ماده و ظواهر عنصری می گذرد ، شاعری این مسئله دقیق را خیلی عارفانه ادا میکند :

در صورت قطره سر بسر دریائیم　　تو ذره مبین ، مهر جهان آرائیم

گویند که کنه ذات او نتوان یافت　　ما یافته ایم ، این که کنهش مائیم

حضرت جامی راست :

ای درحرم قدس توکس را جانی　　عالم بتو پیدا و تو خود پیدا نی

ما و تو ز هم جدا نه ایم اما هست　　ما را بتو حاجت و ترا بماسانی

---

۱ — در هر چه بنگرم تو پدیدار بودهٔ ! ای نانموده رخ ، توچه بسیار بودهٔ ؟

تیمور شاه این مسئلهٔ قدسی عارفانه را دریك بیت ، خوب می گنجاند :

من ومعشوق همر نگیم از آمیزش الفت　　　زیکر نگی نمی گنجد جدائی در میان ما

این مسائل پیچیده وبلند تصوف را ارباب ظاهر وعلما روا نمی پندارند ، و حدت وجود وشهود از مسائل متنازع بهای علماست ، منصور را باین گناه بدار کشیدند ، اما حرارت عشق و جذبات آتشین ، عارف را نمی گذارد ، او همواره محو تجلیات قدسی و علویست (۱) .

تیمور شاه نیز از سوختگان این آتش سوزان است، ولی اوبانفس آتشین خود ازجوش باطن دار رامی سوزاند و میگوید .

بانفسی آتشین جوش اناالحق زدیم　　　سوخته شد دارما ، ساخته شد کارما

دنیا تجلیگاه انوارحق است، وتمام موجودات ومکونات شئون، ومظهر وفات، و پرتوعظمت و جلال آلهی اند ، بنابران بنظر عارف آنقدر زیباست ، که از منظرهٔ کترین چیز هاهم حظ بزرگی می برد ، دل ، دماغ ، ومدارك عارف را محبت وعشق سرشاری فراگرفته است(۲)- که قطعاً دشمنی ، نفرت ، حسد و دیگر صفات پست حیوانی دران نمیگنجد ، اواز هرچیز بوی محبت وعلاقمندی می شمد ، عارف را با کونین صلح کل است(۳) لهذا بعوارض ، ومکروهات ومعرکه های عقیدوی بشر ، بنظر حیرت واستعجاب می نگرد مثلاً

در حیرتم که دشمنی کفر و دین چراست　　　ازیك چراغ کعبه وبت خانه روشن است

تیمور شاه هم باین مقام عالی روحی اشاره میکند :

با روش کفر ودین سلسلهٔ مایکی است　　　زلف گره گیر تو ، سبحه و زنار ما

(تلازم سلسله ، زلف ، گره گیر ، باسبحه وزنار شیرین وخو شنما است)

این رباعی هم ازوست :

درعشق تو ام کعبه وبت خانه یکی است　　　دور فلك وگردش پیمانه یکی است

مطلب توئی از هر دو جهان عاشق را　　　شهرو صحرا ، بچشم دیوانه یکی است

یادداشت : سعادت حقیقی بشر درانجائی است ، که حرس ، طمع ، آز ، سبعیت ، ازمیان رفته ، افراد بشر بهمحبت وعلاقمندیٔ انسانیت ، ورشتهٔ نوعیت ، باهم زیست واجتماع نمایند.

---

۱ — خواجه عطار درین مقام خیلی بلند رفته ، وی راست :

هر که از وی نزد انا الحق سر　　　او بود از جماعت کفار

- شده است سینه ظهوری پر از محبت یار　　　برای کینهٔ اغیار دردلم جا نیست « ظهوری »

زیسن عشق به کونین صلح　　　تو خصم باش و زما دوستی تماشا کن　حافظ

سلم وصلاح عمومی، یاسکون وآرامش معنوی، واطمینانیکه بشر درآن سرگردان است ، آنوقت بدست خواهد آمد .

دنیای تصوف ، یکدنیای بی آلایش وپاکیزه ایست، که صلاح واطمینان عمومی دران حکمفرماست پیروتصوف را باکونین صلح کل است ، آن مقام عالی ومرتبت شامخیکه حضرات متصوفین بدان ارتقاء جسته اند، پاکیزه ترین وبهترین مقامات وبلند ترین مراتب ترقیات معنوی اجتماعی بشر است، که اجتماعیون مفکرین بزرگ بشر ، بآرزوی آن گذشته اند . آنجا از هرگونه مظاهر بهیمیت تهی است، و یك انسانیت پروری عمومی

ع ، ج سردار احمد علیخان وزیر معارف

حاکم است همین مقام عالی است که یکی از بزرگترین رجال اجتماعی وسیاسی قرن ۲۰ بدان اشاره می کند:

یعجبنی الصدق فی القول والاخلاص فی العمل ، ان تقوم کا المحبة بین الناس مقام القانون .

ترك محبت دنیا ، ازمقامات عمدهٔ تصوف است؛ درین باره تیمور شاه راست :

هر که شد درپیچ و تاب الفت دنیا اسیر فی المثل گویا بکام اژدها افتاده است

(تشبیهٔ پیچ وتاب دنیا باحلقوم پیچاپیچ اژدها ، وتلازم پیچ وتاب « بااسیر » بجاست)

هم اوراست :

تیمور بدر کعبهٔ دل خاك نشین باش در دهر اگر صاحب صد تاج ونگینی

(با جلال و عظمت دربار شاهانه اش ، خاك نشینی آستان دل ، و دنیائی فقر ، رقت انگیز است) و نیز او راست :

جنبش تمکین ما ؛ جز بهوای تو نیست بر سرکار توشد ؛ صرف سروکار ما

(تجنیس لفظی سرکار و سروکار ، با تمکین معنای بیت ، دیدنی است) هم درین باره ، وی راست .

قطع اسباب تعلق را عروج اندر پی است — سرو شد آزاده ، راه عالم بالا گرفت
گشته جای گوهر گنجینهٔ اسرار حق — تا دل عارف ز قطع الفت از دنیا گرفت

(مسئله را به تمثیل نیکوئی آزادگی وقطع تعلق سرو ؛ وعروج به عالم بالا ؛ با نیرومندی ادیبانه ؛ خوب روشن کرده است ؛ این خود کمال ادبی وی است !)

تیمورشاه وشاعر دربارش — ازعناوین برجستهٔ ادب پارسی ، که ادیب را از مزاوله و تمرین آن گزیری نیست، مشاعره و مطارحه است .

ادیب گاهی سبك شعر شاعری را پسندیده ، دایماً یا موقتاً بدان طور سخن می سراید ، و بطور (تتبع) شعرمیگوید . مثلاً در بین شعرای نامورافغانستان ، افغان هوتك (شاعر دربار اعلیحضرت تیمور شاه) و سردار مهر دلخان « مشرقی » غالباً پیروسبك حضرت بیدل اند .

در ادبستانی که حضرت بیدل سمت استادی دارد ، و مبتکر سبك مخصوص خودش است ، افغان ومشرق ماهم پرور دگان آن مدرسهٔ دانش وتازکخیالی اند ، حتی افغان اغلباً مضامین حضرت بیدلرا بایزدی شاعرانه اش میگیرد ، مثلاً آنجائی که بیدل فرماید :

ز سودای چشم تو تا کام گیرم — دو عالم فروشم ، دو بادام گیرم

افغان چنین ربوده است :

گر بسودای دو چشم تو بود دسترسم — دو جهان گیرم و قربان دو بادام کنم

اینچنین تتبعها وشاعره ها بین شعراء بسیار واقع شدنی است . اعلیحضرت تیمور شاه هم با شاعر دربارش (افغان) خوب یك مشاعرهٔ شیرینی دارد ، که درینجا نگاشته میشود ، ممکن است ، ادبای دانشمند ، و صاحبان ذوق ، باین مشاعرهٔ دو شاعر تاریخی خود به نگاه نقادی بنگرند ، ودراطراف آن اظهار نظریه نفرمایند ، که درین مشاعره (مسابقه) کدام یکی پیش رفته ، و میدان را برده است :

بوسه به پیغام

افغان :

منتظرم چند نشینم سر رهٔ عدهٔ وصل — تا بکی شاد دل از بوسه به پیغام کنم

تیمور شاه :

سر قدم ساخته درپرسش تو احرام کنم — چند در دست صبا بوسه به پیغام کنم ؟

یا

تلخ کامم زبس از زهر فراق تورواست — طلب بوسه اگراز تو به پیغام کنم !

افغان :

چارهٔ وحشت چشمت بفسون نتوان کرد نرگست نیست غزالی که من اش رام کنم

تیمورشاه :

یکدم آرام نگیرم بجهان در طلبت آخر ای آهوی وحشی بچه‌ات رام کنم ؟

افغان :

نیست جز رشتهٔ آهم به بیابان جنون که دگر بهر گرفتاری خود دام کنم

تیمورشاه :

بسکه بینم به چمن جورو جفا از خس‌وخار گه تمنای قفس گه هوس دام کنم

افغان :

هر کجا مد نظر عارض‌و زلف تو بود نیست ممکن که خیال سحرو شام کنم

تیمورشاه :

شب خود را بخیال رخ تو کردم صبح روز خود را بغم زلف تو چون شام کنم

یا

چند پیش رخ‌و زلفش « شهٔ تیمور » مدام گریه هر صبح نمایم ، گله هرشام کنم ؟

یا

بخیال رخ و گیسوی تو ای راحت جان ! شام را صبح کنم ، صبح شود شام کنم

افغان :

گر مرا بی لب لعل تو بود میل شراب بکند از م دل خود را وی اش نام کنم

یا

بی لبت گر هوس بادهٔ گلفام کنم لخت دل را بگداز آرم و در جام کنم

تیمور شاه :

کندش دیدهٔ خونبار من آغشته بخون باده گر بی لب میگون تو درجام کنم

افغان :

نو بهار آمد و آن به که چو بلبل «افغان» عمر صرف طلب یار گل اندام کنم

تیمور شاه :

زارنالم « شهٔ تیمور » چو بلبل ز غمش هر کجا یاد ازان عارض گلفام کنم

افغان :

جلوه اش را من نی تاب چو بینم « افغان » حیرت از دیدهٔ نرگس بچمن وام کنم

تیمور شاه :

جام آمد به لب و لب بلبم نه ایدوست تای اب حیات از لب تو وام کنم

جزالت سخن، وحساسیت شاعر درمیانه شعرای فارسی ، جلالت قدر ، علو مرتبت مرکسی را مسلم است ، که سخنانش دارای تاثری بوده ، کلمات آن جزیل وساده ، درعین زمان خیلی حساس ورنگین ودلنواز باشد، غزلیات واشعار دلفریب رودکی همچنان قصائد بلند عنصری ، فرخی اعاظم ادبای آن عصر غالباً دارای همین روح میبود .

دربین شعرای پارسی زمانهٔ بعد ، خاقانی به قصیدهٔ معروف (ایوان مدائن) که تأثرات قلبی خودرا ازدیدن خرابه‌زار قصر کسرای باجزیلترین ، وجذاب‌ترین صورتی ابراز کرده است (۱) ، ومحتشم کاشی که عمیق ترین احساسات دردناك وغم آلودش را درهفت بند مرثیه معروف خود بسته است ، ووحشی بافقی نیز به مسدس رشیق ودردناك خود عواطف عشق اش را با منتهای غمگینی بیان میکند (۲) ومیرزا مظهر که در مخمس ها و واسوخت و مثنوی خود نالهٔ موزون وجان سوزی سر مینماید ، ازجمله شعرای حساس ، و شیرین نوائی بشمار میآیند . اینها سر شار ترین وسوزان ترین احساسات خودرا درآثار مخلد وشاه کارهای ادبی جاوید خود پنهان کرده اند ، سخن آنها آنقدر جان سوز وحساس است که از قرائت آن سنگین ترین دلها ، وبی عاطفه ترین اشخاص هم محزون ومتأثر میگردد .

درمیان ادبای فرانسه (الفردو وموسه) همین روح‌را در سخنوریش زیاده‌تر دارد ، وقتیکه انسان قطعات واشعار جان سوز این شاعر دلسوخته را میخواند ، تصور میکند ، که موسه قلب اندوهگین ومجروح خود را درمیان آن پنهان کرده است !

از ادبای عصر حاضر عرب مرحوم‌امیر الشعراء شوقی بك مصری ، قریحه تابناك و عواطف حساس دارد ، وقتیکه درحین قضی خودش بر (قصر الحمراء غرناطه) اشکباری میکند ، روح یك مسلمان راکه به آثار تاریخی و عظمت گذشته گان خود علاقمندی دارد ، میسوزاند !

تیمور شاه ماهم غزلیات بس ساده وطبیعی دارد ، وقتیکه نالهٔ جانسوز ، ولسان جزیل وخیلی دلنواز ادبی‌اش ، احساسات وجزبات آتشین عشق و علاقمندی را اظهار میکند ، بمقام شامخ ادبای حساس وشیرین نوای پارسی اعتلا میجوید ، برای نمونه برخی ازغزلیات شور انگیز دلنواز

۱ هان ایدل عبرت بین ازدیده نظر کن هان ایوان مدائن را آئینه عبرت دان الخ ...
۲ دوستان شرح پریشانی من گوش کنید !! ....

و ابیات ساده اما دلکش اورا بخوانید ، که باچه اسلوب شیرین ، وخیلی بساطت و بی تکلفی احساسات سوزان عشق خود را می شمارد :

بباغ میرود ، بهار است ، از هرطرف زمین زیبائی گلشن را گلهای قشنگ گرفته است جلوهای دلفریب و منظرهٔ بدیع گلشن دلش را می رباید ، دمی به گرد گلهای طراوتناك می آرمد ، در میانه گل می نشیند ، درین لحهٔ که بشاشت وخورمی از هرسو می جوشد ، خاری راهم بکنار گل خزنده می بیند ، بیاد عشق میافتد ، این مضمون بدیع « گل و خار » را قریحه شاهانه اش چنین می بندد :

بی توگل خار بود در نظر و دیده مرا هوس سرو، وگل و میل گلستان چکنم

درینجا سرگذشت های جانسوز عالم عشق حواس شاعر را بخود مشغول می سازد ، بردل ودماغ نازك و سخن آفرین شاعر آنقدر سنگین می افتد ، که میخواهد از واردات حسرت آلود ، دست به یخن زده ، دل اندو هناك خودرا تسکینی بدهد :

طاقت و صبر دگر در دل غمدیده نماند نکنم گر زغمت چاك گریبان چکنم

اما این گریبان بارگیها ، ودست به یخن زدنها بدرد عاشق نمی خورد ، هنوز هم حرارت وتاب عشق در دلش فروزان است اندرین هنگام ، بآستان ، حضرت محبوب ، نیاز میبرد ، وحالت غم آلودش را چنین تصویر میکند :

ترك چشم توبصد عربده و ناز و عتاب میزند در جگرم خنجر مژگان چکنم

آنگاه لهیب سوزان ، وشعلهٔ فروزان عشق ، احساسات اورا مشتعل ترساخته ، و بآن شوخ جفا کار چنین نالهٔ درد آلودی میکند :

بس کن ای شوخ جفاپیشه ازین جبر و ستم ملك دل گشته زبیداد توویران چکنم

غنچه ها بهر سوئ گلشن لبخند میزنند ، گلزار سرسبز رایکعالم تبسم فرا می گیرد ، عندلیب دلباخته هم برفراز شاخسار بالحن شیرین مترنم است ، آواز دلکش وترنمات مسرت افزای بلبل بگوش عاشق دلباخته ، از نوحه های غمناك و سینهٔ فرسودی بیش نیست ، شاعر بلند قریحهٔ ما ، او را باخود هم نو او هم فغان می یابد ، و این مضمون را به پیشگاه حضرت محبوب ، با چنین یك پیرایهٔ خوبی عرضه میکند :

همچو بلبل نکنم گر بچمن آه و فغان ازغم عشق توای نوگل خندان چکنم

بلبل باستقبال گل فریاد میکند ، گل به پذیرائی حضرت بهار می شگفد ومی بالد ، شگوفه

بر شاخسار زیبا ، جلوه افروزی می نماید ، شاعر ما هم درین عالم آمد آمد ، و استقبال ، بیاد قدوم محبوب عزیز خود افتاده ، با سطوت و جلال شاهانه خود، چیزی را بهتر از لالی زاهره اشك لایق نثار قدومش نمی بیند و می گوید :

« شاه تیمور » من از بهر نثار قدمش　　نکنم گر گهر اشك بدامان چکنم

دنیا بنظر عاشق تاریك است ، زیبا ترین مناظر طبیعت هم دل محزون او را شاد نمی تواند ساخت ، وی بجز سوز وگداز عالم عشق (۱)باچیزی سرو کاری ندارد ، تاریك ترین وهولناك ترین مواقف عشق ، بدیده غمگسار شاعر، آنقدر زیبا وروشن است ، که بهقیاس نمی گنجد، روح ناشاد وجان اندو هگین اش ، بادرد وسوز عشق ، بامحنت های جان فرسودشبهای طولانی فراق خیلی مانوس وآموخته است (۲) وقتیکه آفتاب باشعهٔ زرین خود برافراز افق پدیدار گشته ، وسپهر سونور میباشد ، این رنگینیها و جلوه افروزیهای آفتاب زیبا ،رخسارهٔ گلگون ودلفریب حضرت محبوب را بیاد وی میدهد، آنگاه اندازهٔ حسن وزیبائی هردورا باپلهٔ میزان دقیق احساسات شاعرانه اش میسنجد ، چون می بیند که :

گشته نور حسن پنهانت بزیر ابر خط　　ورنه ازخورشید تابان نیست اورا امتیاز

بنابران زیبائی خورشید را بمقابل رخسار گلفام و شفق گون حضرت محبوب هیچ میداند ، و حکم می کند که :

نیست در خوبی بمه مانند جمالت افتاب　　میشود از گرمی عکس رخت آئینه آب

غایهٔ قصوی ، یا منتهائی آمال عاشقانهٔ شاعر که عمری بآرزوی آن همچون بسمل نیم جان ، می تپید ، جلب نظر حضرت محبوب است ، عاشق از جور و جفای معشوق (چون به مهر و لطفش نمیرسد) هم خورسند است ، گاهی که نظر خوبی ، از دیدگان جذاب و فریبنده اش نبیند ، اگر با نگاه عتاب و سرزنش سر فراز کند ، در دنیای ذوق و علاقهمندی، این نگاه غضب آلود ، بهای هنگفتی دارد ، و در میزان اعتبار جهان عشق ، خیلی چریده و سنگین است . در محیط سلطان و جبروت حضرت عشق ، دل غمناك وحزین عاشق بیچاره را اگر گاهی به تکلم شیرین و دلربائی صید میکنند ، گاهی خموشی هم این اثر الکتریکی را می بخشد ، اگر تبسم نمکین و جان بخشائی بخرمن صبر وشکیبائی عاشق دلباخته آتش میزند ، نگاه های سوزان، چشمان سیاه و جذاب ، هم فروزان تر اشتعال انگیز ترازان است :

---

(۱) زتاب آتش رویش دلم«شه تیمور»　　بسان قطرهٔ سیماب اضطراب گرفت

(۲) نشان خون منراز ذوق لذت تیغش　　جدا زخنجر قاتل نمیرود هرگز

به تکلم به تبسم به خموشی به نگاه　　میتوان برد بهرشیوه دل‌آسان ازمن «کلیم»

اعلیحضرت تیمورشاه ، این حالت نازك و رقت آور عالم عشق را چنین تصویر می کند :

می توان آخر مرا با حیلهٔ خورسند کرد　　یا غضب، یا لطف، یا رسم محبت، یاجواب

یا

گاه، باقهر، وگهی لطف، وگهی ناروعتاب　　برده دل از برم آن شوخ به بازی بازی

دشنام بمذهب کسانیکه با دنیای عشق بی علاقه اند ، چقدر بد و نفرت انگیز است ، اما عاشق داغدیده را در دشنام هم حظ بزرگی است ، شاعری راست :

دشنام بوسه هر چه عوض میدهی بده　　حاشا که با تو برسر دل گفتگو کنم

دیگری خیلی بلند میرود :

دشنام دهی و بر لب تو　　روح القدس آفرین نویسد

حافظ بصورت دلکش و ابتکارکارانهٔ این مضمون را می بندد :

قند آمیخته باگل نه علاج دل ماست　　بوسهٔ چند بیامیز بدشنامی چند !

تیمورشاه ما هم در دنیای پرسوز عشق ، با آن عظمت و جلال شاهانه اش ، دست بدعا افراشته ، با نیاز و انکسار عاشقانه دشنام را از لب حضرت محبوب التجا میکنند ، اما کجا ؟ این التماس شاهانه اش در آستان حضرت عشق شرف قبول نیافته ، (رنگ طمع خام) را میگیرد ، چنانچه خودش فرماید :

طمع خام نظر کن که من خام طمع　　به دعا ازلب تو ، خواهش دشنام کنم

این ادبیات و غزلیات روان هم ازوست .

آئینه زتاب شرر عکس جمالت　　درخانه شود آب ، نکوتر زتو کیست ؟

برقبله رخسار توپیوسته (۱) دوابرو　　خم گشته چو محراب نکوتر زتو کیست ؟

هرگز نکنم جز تو نظر جانب گوهر　　ای گوهر نایاب نکوتر زتو کیست ؟

دل می تپید از یاد تو ای آئینه سیما　　درسینه چوسیماب (۲) نکوتر زتوکیست ؟

❀

❀　❀

عید است و دلم قرار نگرفت　　کان شوخ مرا کنار (۳) نگرفت

۱— کلمهٔ پیوسته باابرو شیرین است ۲— تلازم سیما سیماب ، آینهٔ نازك است ۳— عید وآرزوی کنارگرفتن بجا است

از قند مکرر تو هیهات ! یکبوسه کسی دوبار (۱) نگرفت
ای دوست زگرد لشکر خط آئینهٔ دل غبار (۲) نگرفت
دست من بپا فتاده را یار (۳) نگرفت گهی ز عار نگرفت
جام از کف ساقی شکر لب آن کیست که در بهار نگرفت
در فرقت یار، « شاه تیمور » یك لحظه دلم قرار نگرفت

❋

تا که خط زسر کنار لب جانان زده است بدلم داغ غم از آتش سوزان زده است
کشته دل دربرم از خنجر حسرت صدچاك شانه تادست بران زلف پریشان زده است (٤)
چکنم گریه کنم آه چو بسمل برمین بدلم تیر جفا یارز مژگان زده است
لاله دارد بجگر آتش سوزان زرخت بچمن گل زغمت چاك گریبان زده است
نیست بر پشت لبش پرده تخال که خضر خیمه بر کنج لب چشمهٔ حیوان (٥) زده است
شاه تیمور چکد آب زنور نظرم تا که اوغوطه دران چاه زنخدان زده است

❋

شدی اگر چه تودر کوی دلربا گستاخ مشو زبی ادبی ای رقیب پا گستاخ
زدست ما نتوان کرد ملك حسن ترا سپاه خط برخت گشته تا کجا گستاخ (٦)

❋

ای همدمان ز آتش آهم حذر کنید دلدار را ز حال دل من خبر کنید
ای مردمان زحسرت من یاد آورید چون بر جمال مهر مثالش نظر کنید
گوئید حال زار مرا پیش یار من گر گیردش ملال سخن مختصر کنید
دانید بردل من مسکین چه رفته است ؟ گرسینه پیش تیغ جفایش سپر کنید
یا از سفر ستمگر مارا کنید منع یا از من ستم زده قطع نظر کنید
دانید حال دیده شب زنده دارمن گر در فراق یارشبی را سحر کنید
یاران ززلف یار بیادم نیاورید دیوانه را مباد که دیوانه تر کنید
تیمور شاه • کشته جگر خون زعشق یار فکری بحال عاشق خونین جگر کنید

۱ - تلازم قند مکرر یك بوسه، دو بارشاعرانه است ۲ - تلازم گرد ، لشکر خط ، آینه دل ، غبار شیرین است
۳ - کلمات دست و پادرین مصراع موزون اند. ٤ - تلازم صدچاك ، شانه ، زلف پریشان دیدنی است ٥ - تشبیه پردهٔ بتخاله به خیمه خضر ، و لب یار به ، چشمهٔ حیوان شور انگیز است ٦ - ملك را سپاه خط از دست عاشق نمی تواند گرفت ، این حود شدت و حرارت عشق است

تحمل بی توجانان کسی توان نکرد ؟ — دمی طاقت به هجران کی توان کرد
بهار سبزه زار خط او را — بدل نسبت به ریحان کی توان کرد
به پیش امل او چون تشنه کامان — تحمل ز آب حیوان کسی توان کرد
برابر سنبل گل را بگلشن — بآن زلف پریشان کی توان کرد
نباشد تا گل روی تو، هرگز — تماشای گلستان کسی توان کرد

جانم بلب رسید بتم را خبر کنید (۱) — رحمی بحال زارمن چشم تر کنید
یاران شهید تیغ جفای بتان شدم — بهر ثواب برسر خاکم گذر کنید
درد فراق او به دوا، به نمی شود — این درد را علاج بوصلش مگر کنید
ای دلبران بما مکنید این همه ستم — از آه آتشین دل ماحذر کنید

درگلشنت ارگذار باشد (۱) — گل درکف پات خار باشد
مردن بودم حیات، او را — برتربتم ار گذار باشد
بر درد نهان من گواهم — نالیدن آشکار باشد
مخموری من به محفل یار — زان نرگس پر خمار باشد
در جان و دل من از جفایت — در دوغم بی شمار باشد
از غمزهٔ یار شاه تیمور — تاچند دلم فگار باشد

بی اختیار هر نفست یاد میکنم — یاد تو می نمایم و فریاد میکنم
آن صید خون گرفته منم اندر این چمن — کز شوق میل جانب صیاد میکنم
زان سرو قد بخاطرم آید به گلستان — هرگه نظر به قامت شمشاد میکنم
از بس بخون دل شده ام تشنه زیر تیغ — خود را فدای ساعد جلاد میکنم
خون می رود زچشم من زار در قفس — هرگه که یاد طائر آزاد میکنم
جای دهم بدل شهٔ تیمور عشق را — ویرانه را بسعی خود آباد میکنم

۱ — سلاست ورشاقت این غزلها، باحرارت احساسات عاشقانه تاثر ناك است، تلفیق و انسجام الفاظ وکلمات ساده و روانش دیدنی است !

...هم او راست :

نگین و حلقهٔ چشمم مهیا ست — بدست تو اگر انگشتری نیست (۱)

خواهی که دل زما ببری ، دل زما ببر (۲) — زنهار دل زما چو بری ، دل زما ببر

بی روبت آه گرمم چون برق شعله بارد — دور از تو دیدهٔ من چون ابر اشکبار است

روم چگونه بگلگشت گلستان بی تو (۳) — بروی گل نگرم سرو من چسان بی تو
چو دوزخم بنظر آید ای بهشتی روی — اگر روم بسوی روضهٔ جنان بی تو
وبال جان شودم زندگی چه کار آید — چو خضر گر بودم عمر جاودان بی تو
ز سینه ام بلب از ضعف جان نمی آید — چنان زغم شده ام زار و ناتوان بی تو
چو سود از ین که چمن سبز گشت و غنچه دمید — که گلخن است مرا گلشن جهان بی تو
چو لاله داغ بدل افتدم زدیدن گل — قدم نهم چو به گلگشت گلستان بی تو
ز زندگی شده ام آنچنان بخود بیزار — که از خدا طلبم مرگ هر زمان بی تو
مرا بدولت دیدار ساز باز جوان — که پیر گشته ام ای نازنین جوان بی تو
بیا که گشته به هجر و غمت « شه تیمور » — ضعیف و خسته و رنجور و ناتوان بی تو

از رباعیات اوست :

تا کی میم از عتاب خواهی دادن — وز مرغ دلم کباب خواهی دادن
امروز سوالیست مرا از تو بگو — فردا چه بحق جواب خواهی دادن

دارم دلی از فراق افگار بیا — جانی زغمت خسته و بیمار بیا
عمرم بگذشت در تمنای رخت — یکبار بیا ، از لطف یکبار بیا

---

۱ — این مضمون شیرین از ابتکار های قریحهٔ شاهانه است .
۲ — « دل بردن » در ین بیت چند بار ، و بمعنی علحده ، نازک است .
۳ — سلاست ادبیات ، وجذبات حرارتناک شاعر ، درین غزلها دیدنی است .

اشعار پشتوی اعلیحضرتش

اعلیحضرت تیمورشاه ، تنها شاعر شیرین سخن زبان پارسی نیست ، بلکه ذات شاهانه بسائقه فطری به زبان ملی خود « پشتو » نیزنظر خوبی داشته ، واشعار گرانبهائی درین زبان شیرین پر صلابت میسرو ده است !

طوریکه اشعار پارسی اعلیحضرتش دلچسپ ، و دل انگیز است ، سخنان پشتوی وی ، نیزخیلی بلند ورشیق بوده ، و ذات شاهانه اش در گروه سخنوران نیرومند وتوانای این زبان بشمار میرود !

این غزل آمیختهٔ پارسی و پشتوئی اعلیحضرتش بسیارشیرین ودلاویز است :
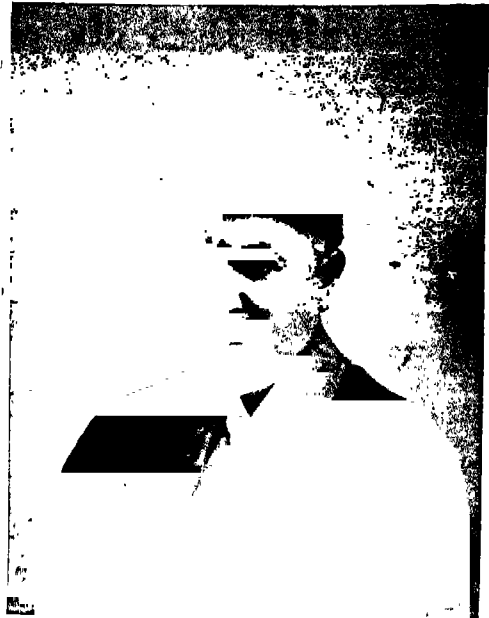
ع ، ح میرزا محمدخان وزیر تجارت و وکیل وزارت مالیه

دور مشو زمن ، دی جدا سکی سکی — درد فراق میکشد ، بهر خدا سکی سکی
ای بت سرو نازمن با غصب وعتاب وقهر — از برمن اگر روی باز بیا سکی سکی
صبح‌امید عاشقان ، گشته‌سیاه همچو شب — دوربکن‌زروی‌خود ، زلف‌دوتاسکی سکی
ای زغم‌تو جان‌من گشته ضعیف و ناتوان — بهر خدا نگاه کن جانب ما سکی سکی
گشته سیاه روز من از غم ماه عارضت — پرده زروی خویشتن باز کشا سکی سکی

دربر خود بخوان دمی ، تیمور دل شکسته را
بار کرم نزد ما ،خود تو بیا سکی سکی

از غزلیات پشتوئی اوست :

هی هی دیار صورت لکه گلو نه — چه و هلی ئی پر مخ دی شنه خالو نه
تیر سو عمر د وصال به انتظار کی — اوس به زره می دهجران لگی او رو نه
به رخسار باند ی‌ئی زلفی تار به تار کری — د عاشقو آو بزان به هر تارزر و نه
د پتنگ به دود دیار به غمو وسوم — د بانو نا وکئ ایژدی به زره زخو نه

توکل دی پرخپل خدای کره « تیمور شاه »
سه به کار دی د فانی دنیا کا رو نه   (انتها)

کتاب عملیات ده سالهٔ حفاری در افغانستان

بقلم سید قاسم خان

درین اواخر کتاب مفیدی به اسم (اجراآت هیئت اعزامی حفاری فرانسه در افغانستان) که نویسندهٔ آن دانشمند فرانسوی موسیو ژوزف هاکن (رئیس هیئت حفاری فرانسه در افغانستان) و مترجم همقطار محترم من ، آقای احمد علیخان مترجم دارالتحریر شاهی میباشند ، بدست افتاد . این کتاب چنانکه از عنوان آن مستفاد میشود نتیجهٔ عملیات ده سالهٔ حفاری علمای فرانسوی را در وطن عزیز ما نشان میدهد . از آن رو خیلی دلچسپ و چون روشن کنندهٔ آثار قیمتدار تاریخی و مفاخر ملی افغانستان است ، مطالعهٔ آن برای هموطنان محترم و نشر آن در خارج یکی از وظائف مهمهٔ ملیه میباشد . اصل این کتاب شامل (۷۷) صفحه و (۳) فصل و (۷۱) قطعه تصاویر قشنگ است که با سلیقهٔ خاصی در سال ۱۹۳۳ عیسوی در توکیو طبع گردیده (۱) نسخهٔ خطی ترجمهٔ آقای احمدعلیخان نیز در همه قسمت ها مطابق اصل و با سلاست و روانی جذابی بفارسی تحویل یافته مخصوصاً نوته‌ها و تشریحاتی که برای روشن ساختن اصطلاحات علمی از طرف مترجم بعمل آمده ذوق و معلومات ایشان را درین قسمت ، به خوبی واضح می سازد . زیرا آقای موصوف از مدت تقریباً ٤ سال به اینطرف تماهم خود را صرف کنجکاوی درامور عتیقات و حفاری نموده اند و بدون مبالغه ادعا میتوان نمود که اکنون آقای احمدعلیخان بیش از هر کس در قسمت نظریات عتیقه شناسی وطن اطلاعات دارند و امید است درصورت ممارست و مداومت به همین ذوق نفیس در اندک زمان علماً نیز دسترس پیدا کنند .

حال برگردیم بر مطالعهٔ کتاب . و نگاه مختصری بر فصول و تقسیمات آن بیندازیم :-
در نظر بنده از همه بیشتر مقدمهٔ مؤلف حائز اهمیت و حاوی نکات پر قیمت است لهذامقدمهٔ مزبور را درین جا نقل می نمائیم :-

درطی ۲۰ سال اول قرن بیستم کشفیات وشناختن اصولی معبر بزرگ بری انبساط (بودیزم) جانب چین و کوره‌یکمال فعالیت تعقیب گردید . برای اینکه سلسلهٔ تجسسات درطول این معبر، گسیخته نماند ، در حوالی سال ۱۹۲۰ - ۱۹۲۲ حل این مسئله فقط چنین سنجیده شد که بین

(۱) این کتاب مجموعهٔ کنفرانس هائیست که مؤلف از ماه نومبر ۱۹۳۲ تا جنوری ۱۹۳۳ در مؤسسهٔ روابط علمی فرانسه و جاپان داده است .

هند و وادی هائی که بطرف شمال و جنوب « تاکلاکان » افتاده است « افغانستان » عبورشود .
اگر حقیقت گفته شود ، اراضی افغانستان روی نقشهٔ عتیقه شناسی بر اعظم آسیا لکهٔ سفید مجهولی را نمایش نمیداد زیرا فراموش نباید کرد که اولین دستهٔ مکتشفین اروپائی از قبیل « مورکوروف » «تری بیگ » « کورت» «چارلمسن» « جس لوو س» سر الکساندر برن» «زوارد» « هانی برگر » در سال (۱۸۲۴ ـ ۱۸۴۲) و « برادران یات » « ویلیم سمپسن » « کپطان تالبوت » « میتلاند » در سالهای نسبتاً اخیر (۱۸۸۰ ـ ۱۸۷۸) کوششات قابل‌التقدیری بخرچ داده اند . اما طوریکه متذکر شدیم در حالیکه از یکطرف دلسوزی جرئت و مقاومت این‌دسته مکتشفین قابل‌الذکر قابل تقدیر است از طرف دیگر ناچار اظهار باید نمود که تجسسات ایشان گاهی به اساس پلان منظم و سنجیده عملی نشده و علی‌الخصوص اشخاص اول الذکری که (مسافرت های خصوصی » نموده اند عموماً عملیات حفاری خویش را به عجله و عدم وسائل انجام ، و بدین علت عدهٔ زیاد عمرانات را برباد داده اند .

پس اگر گفته شود که « اراضی افغانستان » هنوز هم (ارض موعودی) برای تجسسات حفاری شمرده میشود بی موضوع نخواهد بود . لذا سال ۱۹۲۲ خوشبختانه باب عصر جدیدرا افتتاح میکند .

افغانستان در سال ۱۹۱۹ رشته های (محکومیت انزوا) را که انبساط روابط او باخارج شده بود از هم شکسته و استقلال کاملهٔ سیاسی خویش را حاصل نمود . ازان روز به بعد امکان تجدید تفحصات حفاری که در (۱۸۲۵ ـ ۱۸۴۲) (۱۸۷۸ ـ ۱۸۸۰) شروع شده بود تصور میرفت . طوریکه ضرب المثل انگلیسی میگوید : شخص « درست درجای درست » موسیو فوشه مهارت و بصارت بی نظیرش را در دست رس حکومت امانی گذاشته و بین حکومتین افغان و فرانسه معاهده به امضا رسید (۱۹۲۲) که در اثر کمک مادی حکومت فرانسه برای مدققین آن مملکت اکتشافات اصلی مناطق آثار عتیقهٔ افغانستان ممکن گردیده و حکومت افغانی به هیئت اعزامی حفاری فرانسه امتیاز ۳۰ ساله حفریات بخشید ، تقسیم آثار مکشوفه بصورت متنصفانه پیش بینی شده بود که تاحال به رضائیت متعاهدین بعمل آمده است .

چون صورت قانونی هیئت اعزامی عتیقه شناسی فرانسه در افغانستان بر قرار شد ، دانشمند فاضل و مؤلف کتاب« صنعت گریکو بودیک گندهارا » طوریکه در شمال غرب هند به تعقیب خط سیر بزرگترین زو اوچینائی « هونتسنگ » (قرن هفت بعد از مسیح) که بهترین و موثق

ترین منبع معلومات برای متخصصین عتیقه شناسی بودائی میباشد قدم بقدم در افغانستان نیز نقاط تحقیقات و تفحصات را نمود .

چون موسیو فوشه ازمدتی به این مملکت چشم دوخته بود اسناد زیادی درین زمینه جمع و خویش را فوق العاده برای مطالعات حفاری این سرزمین مستعد ساخته بود . لذا روی خط سیر « هون تسنگ » نقاط مهم تاریخی را مانند هده (به ۸ کیلومتری جنوب جلال آباد فعلی) ودر شمال کابل دردشت بگرام بقایای دیری را کشف نمود که اقامتگاه یرغمل های چینائی بود که بدربار « کنشکا » فرستاده شده بودند .

تقریباً بسه کیلومتری شرق کابل درمحلی که آبهای رود خانهٔ غوربند و پنجشیر متحد شده بزاویهٔ شمال غربی بیکنوع قلاع چهار ضلعی میخورد (شهر شاهی) قدیمی را کشف نمود که امروز بنام برج عبدالله یادمیشود . سپس دقیقانه مقام شهر بامیان را معاینه نموده بطرف شمال به ارض بلخ (بکتر) که سرکهای اسیای رومن ازراه ایران وامپر اطوری چین ازراه « سرند » بآن منتهی میشود هریك ازین مسافرت ها خیلی ها زمینهٔ مادی بهم رسانید ، برای همکاران آتی او که تجسسات اورا تعقیب میکنند یك منبع معلومات مکفی و پروگرام حقیقی بشمار میرود .

سپس موسیو ومدام « گو دار » درسال ۱۹۲۳ به موسیو ومدام فوشه ملحق شده وما ایشان را درحین کار درهده و کابل بودائی وما میان ملاقات نمودیم . در ۱۹۲٤ بنده عوض موسیو گودار مامور شدم تا در بلخ رفته بموسیو فوشه ملحق شوم چنانچه ضمناً چند روزی را به مطالعات آثار منقوش بامیان و دختر نوشیر وان وقف نمودم . حین مراجعت ازبلخ آن حصهٔ خط حرکت « هونتسنگ » را که بین بلخ وا کسوس (آمو دریا) و بلخ و درهٔ یوسف باشد معلومات نمودم . در ۱۹۲٤ در کاپیسا (باینتاو ه) که دران موسیو « ژدو دوبروی » معاون چند ماهه هیئت حفریات فرانسه در افغانستان بمناسبت هیجانی که در کوهدامن در اثر شورش منگل در خوست (ماه ی - اکتوبر) تولید شده بود حفریات نتوانست حفاری نمودم بعد ازان موسیو « برتو » (۱۹۲۰ - ۱۹۲۸) به همراهی موسیو فوشه برای سیاحت و اتخاذ معلومات در « لامپکای » قدیم یعنی لغمان روانه گردید . سپس موسیو « ژول برتو » بعضی کاوش ها در بگرام و حفریات با ثمر در هده و یك سلسله مسافرت ها بجانب قطغن و بدخشان نمود . در ۱۹۳۰ به همراهی موسیو « ژان کرل » وموسیو

« ایبل باکه » مجدداً در بامیان تجسساتی را شروع نمودیم که به « موسیو و مدام گودار » نتایج قابل ملاحظه بخشیده بود . بعد از اخذ معلومات اراضی حصهٔ افغانی درهٔ کنر (۱۹۳۰) موسیو « برتو » در (۱۹۳۱) تجسسات حفاری حویش را بجانب جنوب و جنوب غرب افغانستان ادامه داد .

این کتاب چنانکه در بالا به آن اشاره شد شامل سه باب و یك فهرست تصاویر است :

باب اول راجع به هده ، پیتاوه بگرام : از صفحهٔ ۲ تاصفحهٔ ۷ درین قسمت از شروع حفریات اصولی (۱۹۲۲ میلادی) تا اول سال ۱۹۳۲ تمامی اقداماتیرا که بعنام هده (جلال آباد — نگارهارای تاریخی) پیتاوه (کاپیسا) و بگرام (نزدیك کابل نقرب دریای پنجشیر) بعمل آمده با اکثریه ، آثار مکشوفه و سبك ساختمان ابنیهٔ آنجا شرح داده شده است و ضمناً چگونگی تاریخ قدیم مدنیت مقامات مزبور را بطور مختصر توضیح مینماید .

باب دوم : بامیان ' دختر نوشیروان ' ایبك : از صفحهٔ ۷ تا صفحهٔ ٤۱ این باب به شرح چگونگی حفریات علمی هر سه مقام فوق و آثار مکشوفه و تاریخ مدنیت آنها اختصاص دارد . ودرین حصه مؤلف تمدد و تکاثر سبك های نقاشی بامیان را بیشتر مورد مطالعه قرار داده و با شگفت و حیرت زیاد ندرت اینچنین آثار مختلفه را در یك نقطهٔ واحد ذکر مینماید .

باب سوم : باکتریان : از صفحهٔ ٤۱ تا صفحهٔ ۱۱۱ که سراپا وقف آثار عتیقهٔ بلخ و تاریخ مدنیت درخشان قدیم آن علاقه میباشد و مؤلف از اینکه امروز از آن تمدن نای بسیار کم اثر باقی مانده ، با لهجهٔ تلخی تذکار مینماید . علاوه برین مؤلف درین باب ، زحمات پرقیمت پروفیسر شهیر موسیو فوشه را که در تحقیق آثار قدیمهٔ بلخ متحمل شده است ، تقدیر میکند .

بعد از این میرسیم به فهرست اول که از صفحهٔ ۱۱۱ ، ۱۲۹ حاوی اسمای تصانیف و مصنفینی است که در کتاب مزبور ازان اشاره شده است . و درین متجاوز از ٤۰ کتاب مهم که فقط در کتب خانه های ثروتمند اروپائی بدست آمده میتواند ، نام برده اند .

فهرست دوم از صفحهٔ ۱۲۹ تا آخر (۱۲۵) عبارت از احصاء تصاویری است که مؤلف و باقی علمای فرانسوی از مقامات تاریخی و آثار مکشوفه ، گرفته اند . حقیقةً که این تصاویر بهترین شاهد عظمت مدنیت های قدیم وطن عزیز ما بشمار میرود و منلیکه مؤلف مزبور به تکرار اظهار نموده ، اینچنین آثار با قیمت مدنی در کمتر نقطهٔ از دنیا پیدا شده است .

در خاتمه باید متذکر شد که این کتاب بهترین و جامع ترین کتابی است که تا کنون راجع به آثار عتیقهٔ وطن عزیز تحریر و نشر شده و مخصوصاً جای بسیار مسرت است که اثر با قیمت مزبور ، بمجرد انتشار بفارسی ترجمه و از توجهات معارف خواهانهٔ حکومت متبوعهٔ ما طبع فارسی آن تصویب گردیده است .

تنقید

پیوسته بشمارهٔ (۳۱)

۲

کلاسیزم در فرانسه :

اینك در اثر اصلاحاتی که ذریعهٔ کولژ دو فراس و دمسیوماله رب و ردنسار و معاقدین او به ادبیات فرانسه بعمل آمد مسلك کلاسیزم با تمام مفاهیم خود در قرن ۱۷ فرانسه حکمرانی داشت و مسیو بووالو که یکی از مدافعین بزرگ این مسلك بود میخواست شعر تحت تاثیر دو عامل قرار گیرد (عقل و ذوق سلیم)

بووالو میگفت هر شاعر مجبور است تا همیشه با قلم خود طرف مجادله باشد و برای اینکه در صنعت شعری صنعت کاری بحساب رود باید غیر از محیله از سعی خود هم کار بگیرد بووالو به لسان ملی خود زیاده تعصب داشته طرفداری کاملی از تحریرات و آثار راسین مینمود بووالو چون یکی ازمنقدین پر معلوماتی بود ازین جهه منسوبین مسلك کلاسیزم مجبور بودند افکار اورا اطاعت نمایند بالآخره بووالو طوریکه عقیده داشت « عقل بهترین فضائل است » این عقیدهٔ خود را در اذهان عامه تمرکز داده معاصرین را هم عقیدهٔ خود گردانیده بود بعد ها از طرف بزرگترین ممثل فلسفهٔ جدیده « دکارت » تائید گردید گویا شخصیکه برای اولین بار فکر کلاسیك را در اروپا طرح کرد دانته و کسیکه آن را در فرانسه به منتهای کمال رسانید بووالو بوده است .

مدافعین و طرفداران کلاسیزم :

اگرچه عدهٔ مدافین و طرفداران کلاسیزم بسیار زیاد است ولی بطور اختصارا سمای رجال

معروف آن را عبارت از : کورنه‌ی ، راسین ، مولیه ، پوسه‌ئو ، لافونته ن ، بووالو ، مادام دو سوینیه است با نبذی از آثار بعضی ایشان ذیلاً مینویسیم و قبل ازین که آغاز به فهرست اسمای بعضی ازان ها بنمایم لازم می بینم جهة تفهیم مراتب ادبی آن ها اقوال بعضی از مورخین را که در بارهٔ ایشان ایراد نموده اند مختصراً ترجمه کنم :

« تمام منسوبین مسلک کلاسیزم شباهت تامی با آنهار جاری و خروشان دارند که تمام آنها در یك نقطه اسیر بوده و بعد از یك سلسله جریان شدید بازدوباره بهم پیوسته در آغوش لایتناهی ابحار میدرآیند »

« دوره کلاسیزم باعتبار هیئت عمومیه بحدی مطنطن و صاحب شهرت گردید که جهان را مفتون و مسحور خود نمودند و در نتیجه هائد موقعیتی گردید که لسان یگانهٔ ادبی و وصف خارقهٔ مدنیت مملکت فرانسه گردید »

کورنه‌ی ۱۶۰٦ - ۱٦۸٤ : این شحص موجد تیاتر فرانسه است و اولین تراژدی را که انتشار داد معنون به « توسید » است تراژدی مذکور از یك طرف در اثر موفقیتی که حاصل نموده بود بر شهرت محرر افزود و از طرف دیگر محرر را به بلا های عداوت ارباب نفوذ مبتلا کرد تا پیه‌س او به اکادمی قید شد اما کورنه‌ی را این قبیل تهدیدات از پانه نشانده وادار به تحریر ۳ پیه‌س دیگری نمود که روبهمرفته هر چهار پیه‌س کورنه‌ی در زمرهٔ شاه کار های عصر ۱۷ میلادی بحساب میرود (تصور میکنم احتیاجی در تحریر سوانح هر و احد آن ها نباشد زیرا آقای جلالی در قسمت ادبای قرن ۱۷ از تمام آن نام برده است منتها چیزیکه از ایشان مانده بود بدون اسم مسلك ایشان و ماهیت تحریر و اسلوب پیه‌س نگاری آن ها بود که اینك میخواهم از تحریر سوانح و آثار شان منصرف شده اسلوب تحریر آن ها را در ذیل بنویسم :

کورنه ی :

در تراژدی های کلاسیك افعال و حرکات آرتیست ها در روح تماشا چیان چنان نفوذ میکند که تماشاچی را وادار مینماید یاخودش داخل صحنه شده اولی را به عهده گیرد و یا از فرط تأثر از خود برود این تراژدی هائیکه بصفت کلاسیسم مرتب و مزین گردیده معرض تماشا گذاشته میشد غالباً محتوی اوضاع شاهان و شاه خانم ها و پرنس های قرون اولی بود اگر چه در البسه و قیافه های آرتیست ها رعایت طرز زندگانی اهالی قرون اولی

نبوده قیافه های اهالی فرانسه که در دوران لوی ۱۴ میزیستند بود ولی چیزیکه بر اهمیت تراژدی های کلاسیک میافزود تنها اسلوب صحیح و جالب دقت او بود که سیرین را مفتون خود میساخت . شخصی که از تمام اقران و امثال خود در صنعت تحریر پیه س های تراژدی بیشتر حائز موفقیت گردید کورنه ی بود زیرا این شخص اساس تحریر خود فضائل اخلاق و احتراص های بشری و صمیمی ترین تمایل قلبی را اتخاذ نموده و وقائع و حوادث را طوری انتقاد مینمود که تماماً از خطوط ثلاثهٔ رویهٔ متخذهٔ او خارج نباشد از ین جهته کورنهٔ موفق شد تا افکار خود را در اذهان تماشا چیان طوری تزریق کند که گوئی خود ایشان قضایا را بچشم دیده اند .

راسین :

راسین قسمت های تراژدی را که مؤثر تر بوده و از نظر کورنه ی اهمال گردیده بود در سنه ۱۶۹۹ اکمال نمود زیرا کورنه موضوعات خود را از تاریخ روما ولی راسین از یونانی ها اقتباس میکرد در آثار راسین عشق و احتراص برسائر عوامل روحی غلبه داشت چنانچه یکی از منقدین وقتی مسلک کلاسیک را مورد انتقاد قرار ی دهد در کتابی که تحت عنوان « سجایاه» نوشته است میگوید :

کورنه میخواهد مارا مطیع فکر خود نماید ولی راسین تابع افکار ماست ؛ کورنه ی افکار انسان را به مقامات بلندی سیرداده هم متحیر مینماید وهم تربیه کرده به پیش میراند ولی راسین اذواق انسان را تحریك کرده در قلوب تماشاچیان نفوذ میکند از آثار کورنه ی « حکمت ها » قواعد و دساتیر حیات و عقائد پاك ومنزه تراوش میکند ولی از آثار راسین انسان ذوق میبرداردو حساس میشود و بالآخره کورنه جنبهٔ اخلاق و راسین طبیعی دارد .

علتی که این دونفر نوابغ ادب را در دو قطب مخالف واقع نموده تاثیر اساتید آن ها است چه کورنهٔ آثاریکی ازشعرای یونان (سوفو کل) را ماخذ خود قرار داده رویهٔ اخلاق او را تعقیب میکند ولی راسین مقلد « ئه وریپدر » یونانی بوده مترجم احترامات بشری است .

شخصیکه کیدی کلاسیسزم را در فرانسه بحد کمال رسانیده مصدر اصلاحات عمیق در حیات اجتماعی گردید مولیهر (۱۶۲۲ ـ ۱۶۷۳) بود این نویسنده اگرچه مسلکاً منسوب به کلاسیسزم بود ولی آثار او از فرط متانت و حقائق سنجی شباهت کاملی با آثار دور آسیت ها » داشت زیرا در عصری که میزیست بخوبی توانسته است طرز زندگانی اهالی را مانند یك نفر عالم اجتماعی قرن ۲۰ مورد انتقاد قرار بدهد غایه و آمالی را که این نویسنده

-در کیدی های خود تعقیب مینمود انتقادات فلسفی بود که بر حیات اهالی نموده راه چارهٔ رفع نواقص را بایشان نشان بدهد گویا از تمام جهات جنبهٔ تربیوی و فلسفی در آثار او زیاده تر دیده میشد .

یکی از منقدین در بارهٔ مولیەر میگوید : مولیه رکسی است که در هیچ موضوع از مسلك متخذهٔ خود یا بیرون نگذاشته است ازین جهة مولیەر دارای استعدادی است که دربن عصر مثیلی ندارد .

بالآخره کلاسیسزم اولین مسلك ادبی است که در انتباه تیقظ ملل خدمات زیادی انجام داده است اگرچه ادوار مهمهٔ ادبی از قبیل : ره آلیزم، ایده آلیزم ، سبنو لیزم رومانتزم وغیره هرکدام یك‌یك پله‌را درنردبان حیات اجتماعی بالای ملل دنیا پیود اما تاثیر هیچ کدام آنها مثل کلاسیزم درکتلهٔ بشر مفید واقع نشده استزیرا کلاسیسزم وقتی ظهور کرد که اذهان برای برداشت تاثیراتی که عکس العمل مظالم واجحاف قرون وسطی باشد حاضر بود ازینه باعث کلاسیسزم ازیكطرف درتنویرازهان ملل مؤثر واقع شد و از طرف دیگر استقلال السنه را بواسطهٔ احیای لغات‌محل تامین‌نموده السنهٔ غرب را غنی وزمینه را برای اجرای اصلاحات مصلحیق ادبی که درقرن ۱۸ و ۱۹ زیر عنوان ره آلیزم بروی کار آمده بود حاضر کرد .
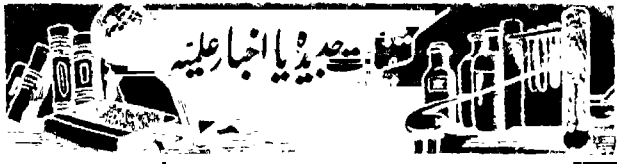
رنگ سرخ و کبود

وتاثیرآنها درصحت ومرض

از مبادی معروف طبیعی است که اشعهٔ آفتاب از ماورای شیشه بچند رنگ اصلی که روشنی سفید ازآنها ترکیب یافته ؛ منحل وبشکل قوس قزح ظاهر میشود . و چون پردهٔ دربرابر آن گیرند صورت آن برآن می افتد . این صورت را طیف شمسی میگویند . طیف شمسی از چند رنگ مرکب است که اولا رنگ سرخ بعد رنگ سنترهٔ پس ازان زرد سپس سبز ؛ ازان بعد کبود . سپس نیلی و از همه بعدتر رنگ بنفش آن بچشم دیده میشود ولی رنگهای دیگری هم در هردو طرف آن است که بنظر نمی آید . و اگر گرماسنج حساسی بطیف شمسی نزدیک نموده از ناحیهٔ بنفش آغاز کنیم می بینیم که هر قدر بناحیهٔ سرخ نزدیک شویم حرارت زیاده شده میرود تااینکه از ناحیهٔ سرخ بگذریم در ینوقت حرارت انخفاض تدریجی میگیرد و همین دلیل است براشعهٔ دیگری غیر از اشعهٔ سرخ که بچشم دیده نمی شود وفقط بواسطهٔ حرارتش معلوم میشود . و هرگاه ورق حساسی از فوتوگرافی را بطیف شمسی بگذاریم می‌بینیم که ناحیهٔ بعد از رنگ بنفش درجوهر نقره تاثیر میکند چنانیکه رنگهای مابین بنفش و سبز دران اثر مینماید و ازین بری آید که بعد از رنگ بنفشهٔ هم ناحیهٔ ایست که در جوهر نقره‌تاثیر میکند ولی بچشم دیده نمی شود .

پس طیف شمسی مرکب ازاجزاء مرئی وغیر مرئی است که فقط جزء وسط آن بچشم دیده میشود نه همهٔ آن . رنگهای طیف شمسی دارای خواص مختلفی بوده از جمله رنگهای بین سبز و بنفش خواص کیمیاوی داشته درجوهر نقره‌تاثیر میکند ورنگهای مابین سبزوسرخ این تاثیر ندارند . طیف شمسی در جسم زنده نیز تاثیر مختلفی دارد و ازمدتی است که فائدهٔ نورسرخ را درمعالجهٔ بعض امراض مانند جدری (چیچک) کشف کرده‌اند ومریض جدری را رخت سرخ میپوشانند .

ع ، ج الله نواز خان وزیر فوائد عامه

امروزه روز دکترها درمعالجهٔ مریض بانور اهتمام زیادی بخرج میدهند . مریض را درحجرهٔ سرخ رنگ گذاشته نیگذارند که اشعهٔ بنفشهٔ خاصه اشعه ماورای بنفشهٔ برمریض بیفتد و مانند مصور که الواح فوتوگرافی را ازین اشعه در حجاب نگه میدارد دکترها مریض را ازین اشعه درحجاب نگه میدارند و بجهتی که تنها نور سرخ بحجره داخل شود پرده های سرخ بدریچها می آویزند ودرخانه چراغی که نور سرخ میدهد روشن میکنند این چراغ مانند چراغی است که مصور ها استعمال میکنند . وازین عمل نتائج خوبی گرفته اند خصوص در جدری و حصبه ولی تاهنوز علت این فائده کشف نگشته بعضی میگویند فقط سبب آن منع اشعهٔ کیمیاوی است یعنی اشعهٔ سرخ در شفای این امراض ابداً تاثیری ندارد بلکه فائده اش فقط سلبي است . بعضی میگویند اشعهٔ سرخ جهاز عصبي را متنبه ساخته جسم را در مقاومه بامرض بیشتر آماده میسازد .

ولی در تاثیر اشعهٔ سرخ بجهاز عصبي هیچ شك و ریبی نیست زیرا اعصاب را بی نهایت متهیج می سازد چنانکه نور چشم از نظاره برنگ سرخ متهیج میگردد .

دریك از کارخانه های فوتوگراف سازی کارگرها بسبب شغل بنور سرخ بتهیج عصبي سختی که عاقبتش خیلی وخیم بود گرفتار گشتند و به تبدیل رنگ سرخ به سبز چاره آن شد . زیرا رنگ سبز در جوهر نقره اثر نمیکند چنانکه رنگ سرخ اثر دارد ولی در اعصاب اندکی اثر می نماید .

مصور ها به محض شعور فرق تاثیر درین رنگها را دانسته از رنگهای فرحت بخش و حزن آور هر یك را بمقتضای حال استعمال میکنند و قراریکه میگویند رنگ سرخ دلیل شجاعت و غضب ، رنگ زرد دلیل حزن ، رنگ کبود دلیل آرامی و سکون است .

بعضی از اطبا رنگ کبود را در تخدیر استعمال میکنند باین ترتیب که نوری درمسافهٔ ۱۰ سانتی متر دور از چشم مریض میگذارند بدور این نور شیشهٔ کبودی میباشد بعد در روی مریض و روی نور دستمال کبودی هموار میکنند که از سائر اشعه پرده شود چشم مریض وا بوده نور کبود در عصب چشم او اثر میکند و آن سبب از تخدیر دماغ او می شود و در عملیات بسیط از قبیل کندن دندان و غیره کار خوبی است زیرا نه وقت بسیار میگیرد و نه مریض متألم می شود . و این تخدیر را به خواب مغناطیسی نسبت میدهند . خلاصه نور کبود اثر خاصی در اعصاب داشته که نور سبز و سرخ آن خاصیت را ندارند .

نور کبود در معالجهٔ امراض مؤلمه عصبی استعمال می شود و از برای آن آله مخصوصی است دارای چراغی که شعاع آن از سطحی شلجمی منعکس میگردد و در پیش روی چراغ پردهٔ کبود و در بین شعاع و پرده ظرفی است که در آن آب جاری میباشد و بدین سبب تنها اشعهٔ کبود و بنفشهٔ و ماورای آن نفوذ میکند و همهٔ اینها تسکین بخش اعصاب است . بعضی برای اینچنین معالجه حمای استعمال میکنند این حمام دارای صندوق است که مریض را دران می گذارند سر مریض از صندوق بیرون میباشد و صندوق را بچراغهائی که شیشه های کبود دارند روشن می سازند برای عصبی مزاجها که بمرض و بیخوابی و امثال آن دچار باشند فرش و پرد های در و دریچه و سائر اثاث البیت خانه خواب را کبود رنگ میسازند : مریضها ازین چاره استراحت بسیاری میابند .

آیا امراض فائده دارد!

طبیبهای دي روز و طبیبهاي امروز چه میگویند ؟

رأی افلاطون .

افلاطون میگوید : ـ

امراض : عوارض غیر طبیعی و سختیهائی است که برای جسم پیدا می شود. وظیفهٔ امراض؛ پاك ساختن جسم است از زهر هائی که در اعضای باطنی وجود می یابد . چه اجسام اخلاطی را در اعضای باطن میگذارند و آن سبب حدوث مرض میگردد . و چون جسم بمرض مبتلا گردد ازین زهرها نجات یافته از چرکهای باقیمانده دربدن پاك و پاکیزه میشود . پس غایهٔ امراض

که عوارض و سختیهای جسمانی است ؛ تنظیف و تطهیر بدن است ازین سموم و زهریات .

رای بعضی از دانشمندان طب .

مرض ؛ عبارت است از ردعملی که از مقاومهٔ جسم باقوای متضاده پیدای شود قوای متضادهٔ نیز زهرها و مکروبهاست . مرض در رهائی جسم ازین زهرها و مکروبها کار کرده جسم را ازین دوبلا پاك و پاکیزه می سازد .

رأی دکتر سلیمان بیک عزمی

جسم ، استفاده از امراض نمیکند و نه عقل این سخن را تسلیم میتواند . آنچه ظاهر است که بعض امراض بجسم ؛ عارض ومرض قدیم را پامال کرده تخفیف یاشفا می‌بخشد . مثلاً مرض (زهری) دربلاد حاره دور بسیار میکند وعلاجش تب ملیریا میشود

یادرعلاج مضاعفات (زهری عصبی) سالهاست طریق نوینی کشف شده مبتلای‌مرض زهری‌را بامکروب ملیریا معالجه میکنند عوارض این مرض تخفیف مییابد .

یابلا حظه رسیده که مریض تب حصبه ، جدری‌وغیره جسمش درمقاومه بامراض دیگر قوی میباشد اگر بکدام عضوش مانند دل‌و گرده وغیره مثلاً آفتی نرسانده باشد .

یاظاهر است که قوه‌دفاع درجسم ـ ازقبیل کرات سفیدخون وغیره ـ درمقاومه بامراض نخست خومیگیرد برای آنکه بامراض علب‌آن مقاومت بخرج دهد بعقیدهٔ من همهٔ اینهاحیلهٔایست دراثبات نظریهٔ افلاطون که میگوید امراض فائده داردامابفکرمن امراض‌را دربدن‌ابداً تاثیر خوبی نیست .

رای طبیب بزرگی ازاطبای شفاخانهٔ قصر عینی .

بعضی امراض‌فائدهٔ صحی دارد مثلاً مرض سل بشره را حسن ومسلول را نوعی ازجمال می‌بخشد بعضی بمرض سل گرفتار گشته بعدها خوشکل شده اند . تب‌ملیریا حالات زهری را شفا می بخشد ، تب توفئید مرض رومانزم را چاره میکند . ازینجهته اطبا مریض را بمرضی که ضد مرض اوست گرفتار وعلاج میکنند چنانکه مریض زهری را بامکروب ملیریا ومریض رومانزم‌را بامکروب توفئیا معالجه مینمایند . وراستست آنچه گفته اند که هرچیزی آفتی ازجنس خود دارد .

مرض ازحیث اجتماع نیز دارای فائده‌است چه‌ضعیف‌را برده‌قوی‌را برای‌استفادهٔ جامعه‌میگذارد

ترجمه ازکل‌شی

پرواز درطبقات بلند هوا

از وقتیکه استاد پیکر بسفر مشهور خود واقع در طبقات بلند هوا برخاسته طبقات مذکور جالب انظار گردیده . واقعاً پرواز دراینجاها خیلی شیرین بوده سرعت طیارهٔ های بلند که در هوا

ستاره بسته کنند آنهم در بلند ترین فضا بدرجهٔ میرسد که در تصور عقل نگنجد . کافی است اگر بگوئیم سفر هوا از اروپا بامریکا در طیاره بارتفاع ۱۰۰۰۰ متر بیش از ده ساعت نمیگیرد منشاء آن نیز خفت هوا و قلت مقاومه اوست ولی درین ده ساعت سختیهای طاقت گدازی در راه انتظام پرواز باین ارتفاع بلند پیش می آید . که اولاً بیم و خطر انفجار طیاره است از نجهته زرهپوشی طیاره و برداشتن مقداری از آکسیژن ضرور است تابرای هواپیما تنفس ممکن شود . دیگر بیم از شدت باد است که گاه گاه طیاره را دستخوش بازی می سازد . متخصصین ثقه پروازرابرارتفاع ۱۰۰۰۰ مترخواب وخیال دمی میدانند . بلی نفوذ فکر بانتظام وقتی صورت پذیر میشود که پرواز تنها بارتفاع ۷۰۰ متر باشد .　　ترجمه از کل شی ء مترجم جناب قاری عبدالله خان ء

آله شناوری و نجات

مترجم محمد صدیق خان رادیو میخانیك

یك صاحب منصب فرانسوی موسوم به کارل چنان لباسی از موم جامه ساخته است که آب و سرما از آن نفوذ کرده نمیتواند . و باین لباس ٤ آلهٔ دیگر ۲ برای پای و ۲ برای دست نصب گردیده که قوه و سرعت آب بازرا زیاد میسازد ودروقت غرقشدن معاون او به شماری‌رود.

این آله در همین اواخر در زمان سردی هوا که جریان باد هم شدید بود و ارتفاع امواج از ۲ الی ۳ مترمیرسید . امتحان گردیده نتیجهٔ اطمینان بخشی داد و در تجربهٔ مزبور شخصیکه این آله را امتحان میکرد با آنکه به‌آب‌بازی خوب بلدیت نداشت در میان آب ۶ ساعت دوام کرده در چنین وضعیت خراب ۸ کیلومتر مسافت را قطع نمود .

پروانه طیاره ازچوب بانس

درین اواخر در جاپان جهة بدست آوردن یك نوع چوبیکه برای ساختمان پروانهٔ طیاره مناسب باشد سعی بلیغ بعمل آورده اند همین است که اکنون بعد از بسیار تجارب متخصصین معتقد گشته اند که چوب بانس برای ساختن پروانه های طیاره خیلی موزون بوده به اقتصاد نیز مقرون میباشد زیرا که فی صدی ۲۰ فائده بدست می آید .

ماشین تقی برای تانك

درین اواخر در کارخانه های حربی حکومت اتازونی راجع به استعمال ماشین دیزل (تقی) تجاربی نموده اند چنانچه ازقرار معلوم کارخانه جات مزبور به موفقیت نزدیك شده است .

موتر بحری و زمینی

یکی از کار خانه جات موتر سازی برطانیه به ساختن چنان موتری موفق شده است که هم در روی زمین و هم در آب حرکت کرده میتواند . این موتر سه عراده دارد و شکل آن مثل شکل کشتی های کوچك موتر دار است . و تجربهٔ ابتدائی این موتر که در کانال انگلستان بعمل آمده به موفقیت انجام گرفته است . این موتر جدید در خدمت عسکری مخصوصاً برای قطعات کشف اهمیت فوق‌العاده دارد . و تعمیم آن در حیات عادی نیز خیلی تسهیلات می بخشد .

موتریکه مثل ریل برخط آهن حرکت میکند

یکی از شرکت های آستریه موسوم به « او ستریه دیملر » چنان موتری ساخته است که مثل ریل روی خطوط آهن حرکت میکند وزن این موتر از موتر های ریلی شرکت (فی آت) سبکتر است و گنجایش ۳۰ نفر را که براحت به نشینند دارا میباشد . سرعت انتهائی آن صد کیلو متر فی ساعت بوده موتر آن ۷ اسپ قوت دارد .

تعبیهٔ جای خواب درطیاره

درین اواخر در خطوط هوائی امریکا مسئلهٔ خواب کردن مسافرین را تحت دقت گرفته اند چنانچه در طیارات ۳ موترهٔ خط هوائی « نیو یارك - بوستون » این مسئله عملی گردیده است به این قسم که در طیارات مزبور ٦ چهار پائی برای خواب کردن مسافرین تعبیه شده تادر موقع شب دران بخوابند .

استعمال کازچراغ برای کارانداختن ماشین موتر

اخیراً در کار خانهٔ گاز سازی شهر « بریمنگهام » انگلستان راجع به استعمال گاز چراغ درکار انداختن ماشین موتر تجارب زیادی بعمل آمده است . درتجارب اخیر یك‌مقدار گاز چراغ را درمیان بالونی بزیر ۱۴۰ آتمسفر فشار در آوردند در نتیجه گاز مزبور بذریعهٔ اختلاط باهوا محترق گردید ، این طریقه که نتایج اطمینان بخشی داده اگرعلمی بشود فی‌صد پنجاه دراقتصادنفع بدست خواهد آمد .

ساحهٔ جدید زندگانی

مابعد از شمارهٔ (۲۱)

مؤلف تی (اوابلی) مترجم محمد صدیق خان رادیو میخانیك

درین وقت اتفاقاً باردیگر با کوانیسبلی مقابل شدم واین تصادف دردعوتی که ازطرف سفیر جاپان داده شده‌بود اتفاق افتاد . درین دعوت بسیاری ازنجبا و معتبرین پاریس حضور داشتند. درموقع ختم یك‌دورهٔ رقص که‌مهمانان برای استراحت وخورد ونوش اقسام خوراکها دور میزها حلقه‌زدند ، من‌دریکی ازاطاقهای کوچك جنب‌الون بزرگ داخل گردیدم ودر آنجا کوانیسبلی رادیدم که بریك نیمکت مجالی به‌پهلوی خانم نفیس وزیبای نشسته است . زن مشارالیها لباسهای حریری که رنگ آن بارنگ اطاق خیلی موزون مینمود دربرداشت ناگفته نماندکه حسن بینظیر این‌خانم برمن تأثیر فوق العاده نموده باآنکه از مدتها است من باطبقهٔ خانمها سرو کاری ندارم معهذا ازدیدن او متأثر گردیدم . خواستم بااین شخص اجنبی که خیلی بدم میآید هم کلام نشوم و به او سلام نداده خود را از نظرش دور سازم اما افسوس که این شخص یك دقیقه نیز مرا از زیر نظر خود دور نمیکند ، بهر صورت میان جمعیت داخل‌شدم و بعد از چندی با رفیق خود کوی کاس ملاق گشتم . او از من پیشتر کوانیسبلی را دیده بود .

من از کوی کاس پرسیدم : - این خانم که پهلوی او نشسته کیست ؟

به کوی کاس تعجب دست داده گفت : - شما او را نمی شناسید ؟ این زن خانم یا بهتر بگویم این بیوهٔ متخصص مشهور فزیك و کیمیا است که گارو نام دارد .

گارو ؟ ! این همان گارو نیست که نظریات آتم را زنده ساخته است ؟ اما بگوئید ببینم شما برای چه خانم او را بیوه عنوان دادید ؟

چونکه شوهر این خانم ده سال میشود که مفقود الخبر است ممکن که هنوز بصورت حقیق بیوه نشده باشد ، در هر صورت او را بیوه باید شمرد : من هر وقتیکه کوانیسبلی را با او می بینم با هم وضعیت خوبی دارند وکوانیسبلی در دوستی با او کامیاب شده است .

من به انتخاب این خانم تعجب میکنم !

برای چه ؟ اکثر طبقهٔ نسوان چنین اشخاصیرا که همیشه در میان اسرار فوق‌العاده زیست میکنند دوست میدارند ، کونیسبلی متمول و خراج است علاوه قد و اندام مخصوصاً چشمانش

سان یك خصوصیت جداگانهٔ دارد که انسان را بهر صورت جذب میکند . ممکن است که حسن و تناسب او نیز قناعت حاصل کنی ! خودهم نمیدانم که چرا تا بحال در بارهٔ ملاقاتیکه با رانیسبلی اتفاق افتاده با کوی کاس نکرده ام و پیش نهاد عجیب او را برایش نگفته ام ؟ همین فکر بودم که بواسطهٔ هجوم مهمانان کوی کاس را گم کردم و هرچند را تفحص نمودم پیدا نشد بالاخره چون موقع مرخصی بود باخته گی فوق العاده راه نهٔ خودرا پیش گرفته روان شدم درین وقت دیدم که کو انیسبلی درین راه ایستاده بسالم خطور کرد که او قصداً درین راه ایستاده است . بازهم خاموشی را ازدست نداده لام نکردم و میخواستم همین ازمقابلش بگذرم امادر ینوقت او سر خودرا بطرف من خم کرده بیك لهجهٔ برانه گفت : ـ

شماخواهید آمد که بین من وشما قرار وضع گردد ؛ انتخاب ممکن نیست من منفعت جانبین را راعات خواهم کرد بگوئید بهبینم می آئید یانه ؟

او بواسطهٔ این گفتار خود مرا مبهوت ومسحور نموده درمیان ازدحام مفقود گردید . آنچه ین چند روز اخیر برمن گذشته واقعاتیکه درین مدت پی هم بظهورر رسیده ، مجدی درحیات من سابقه است که افکارم را بکلی مختل نموده است بقسمیکه دیگر درخود قوهٔ کار را نمی بینم نی توانم که برای انجام دادن معاملهٔ اختراعات ازخانه بیرون بروم هرچه فکر میکنم ، خیالاتم زجه پیش نهاد کوانیسبلی میشود .

بالاخره دیگر قوهٔ تحمل را باخته ، برای او مکتوبی نوشتم واظهار نمودم که اختراع خودرا مان قیمت معینهٔ او میفروشم . روز دیگر ازطرف او یك جواب کوتاه گرفتم که مضمون آن اینست :ـ اگرباشد عموم آن والا یکی از آن بدرد نمیخورد . بشمالازم است که نه تنهایکی از اختراعات خودرا ن بفروشید بلکه باید اختراعات آیندهٔ تانرا که خیلی زیاد خواهد بود نیز بمن بدهید و برای این صد باید زندگانی تانرا بمن اعتماد کنید . ترتیب آتیهٔ حیات تان ـ وقتیکه قبول گردید للاع داده خواهدشد . حواله دوصد هزار فرانك نیز در آنزمان بنام شما در بانك برات داده شود . امضاء ماکس کوانیسبلی »

طرز نگارش او نیز مثل خودش پر اسرار بود . مکتوبش باحرف های راست راست خیلی درشت تحریر شده و حروف مکتوب بهم وصل نگردیده پهلو بپهلو مثل روش تحریر ماشین پ تحریر یافته بود .

من مکتوب خنده آور این شخص را در میان دشنام های زیاد مطالعه کرده در آتش بخاری انداختم . درین وقت آخرین امید من نیز پامال گردیده است زیرا من میخواستم از فرط لاچاری اختراع خود را به این شخص بفروشم ولی با این شخص پراسرار هیچگاه نمیخواهم که داخل مناسبات گردم و الحاصل گفتار های دروغی او را باور نمیکردم .

وضعیت من رخ بحرانی نهاده بود و روز بروز خراب تر میشد و یك تدقیق علمی جدید لازم داشت ازان رو اطباء جداً امر نمودند که فوری به سناتوریم بر گردم . خود هم وضعیت خویش را خوفناك حس کرده خود را بیچاره میدانستم .

هر گاه وضعیت مرموز مرا بدرستی دقت کنید یقین خواهید کرد که حساب من تمام شده انسان به این حال نمیتواند در چنین شب آرام باشد ، زیرا از یك طرف فکر در همی و برهمی معاملات و از طرف دیگر خرابی صحت و نا امیدی از حیات و الاخره سرباری غم ها ، حرکات این شخص عجیب و پیش نهادات او که بهیچ صورت از سرم دست بردار نمیشود . لهذا فکر های خود کشی درین شب غمگین ساعت بساعت در قلب من خطور کرده قوت می یافت . درین بین ناگهان خدمتگار داخل گردید ، و ورود او ازین فکر مرار ها ساخت زیرا مکتوب کوانیسیلی رابمن داد . محتویات مکتوبش چنین بود : -

« وضعیت شما خیلی خراب شده می رود برای شما لازم است وضعیت خود را یك طرفه کنید و از دوطریق یکی را به پذیرید و الا وقت خواهد گذشت . بازهم تکرار میکنم شما مدقق نیستید . تمام چیز هائیکه من بشما گفته ام راست و حقیقت است ، آنها را افسانه و دروغ نه پندارید و باور کنید که حیات منظم و مسعودی را دارا خواهید شد . مکتوب هذا باید محو گردد . فردا من شما را بساعت پنج بجه در موتر سربستهٔ نمره ۲۷۵۳ در حدود : محلهٔ ایطالیائی ها جادهٔ او پرا انتظار میکشم . تمام لوازمیکه برای یك سفر طولانی ضرورت میافتد با خود بردارید . در باب باقی سامان خانهٔ خود هیچ فکر نکنید ، وقت کم است معطلی کردن لزوم ندارد . خدا حافظ تا فردا . »

*
* *

باران ملائمی شروع به باریدن نمود روشنی چراغ های برق در تاریکی شعشعه پاشی میکرد . عابرین اکثر از اثر باران یخهٔ لباس های خود را بلند کرده کلاه ها را بسر فشار داده بودند و بعضی چتر سر گرفته بعجلهٔ تام به پیاده رو ها راه می رفتند .

من از موتر کراهی پیاده شده بدون کدام ممانعت و معطلی در جای موعود موتر نمره ۲۷۵۳ را دیدم . در پیش دروازهٔ آن یك شخص نا آشنائی که بالاپوش خاکی در بر داشت ایستاده بود چون نزدیك گردیدم او از جیب خود چند پارهٔ کاغذ را کشیده از بین آن یکی را انتخاب کرد و چراغ برق را روشن نموده کاغذ را مقابل آن گرفت . من کلمات ذیل را خواندم : « شما بفرستادهٔ من کاملاً اعتماد داشته و سعی لازمه بخرج ببرید چونکه او زبان فرانسوی را نمیداند و به تمام اوضاع و رفتار او متابعت نمائید . امضاء : ماکس کوانیسیلی . »

وقتیکه من در موتر داخل گردیدم دربین موتر یك ناآشنائی دیگری را دیدم در زمانیکه من در موتر جای گرفتم همرا هان من نیز سوار شده موتر حرکت کرد . پس ازچند لحظه حس کردم که از شهر خارج شده ایم زیرا سرك های خارج شهر ناهموار بود وموتر روی آنها تکان می خورد . مدت چندی بهمین سرعت در حرکت بودیم تاآنکه موتر ما مقابل یك بنائی توقف کرده . و بلا فاصله شخصی در وازهٔ موتر را باز کرده به فرانسوی شکسته چنین گفت :

— خارج شوید همین جاست !

من از موتر خارج شده به در وازهٔ کوچکی داخل گردیدم ، دیدم که در کوچهٔ تاریکی داخل شده ایم و از انتهای آن کوچه روشنائی ظاهر بود . ازین گذشته داخل یك حویلی تاریك گردیده دربین را باصند وقهای زیاد برخورد دم در کنج حویلی زینهٔ دیدم و در آن بالا رفته از یك در وازهٔ کوچکیکه رو بروی ماواقع بود داخل یك اطاق بزرگ گردیدم دربین اطاق یك چراغ برق کوچك نور افشانی میکرد .

هنوز خوب جابجانشده بودم که صدای قفل در وازه شنیده شد . من دربین عالم تنهائی بکس کاغذ ها را بالائی چوکی و بکس سفری لباسهای خود را بیك سمت خانه گذاشته شروع بقدم زدن نمودم وقتیکه بگرد و نواح خانه نظر انداختم ملاحظه کردم که اثاثیهٔ خانه چندان به اصول درست نیست ، بدیوار های خانه چندین نقشه های خیره آویزان بود وچون دقت کردم معلوم شد که از نقاشی های هو لندی است .

پرده های خانه از سمت خارج بالای در وازه ها و کلکین ها زده شده مانع دیدن میگردید وضعیتم رخ بخرابی نهاد ، چون دربن‌اطاق خود را بطور محبوس حس مینمود ، این وضعیت مرا عصبانی ساخت زیرا یك ساعت است که مرا تنها گذاشته ورفته اند دربن وقت

همسایه اطراف نزدیك پنجره رفتم ، در حویلی چنان یك سکوت مطلق حمکفرما بود که گمان میشد این منزل مرده هاست ، وقتیکه من داخل اطاق گردیدم نزدیك خانه یك موتر را ایستاده دیدم که چندنفر دران مشغول کار بودند . این وضعیت درنظرم اسرارآمیز معلوم میشد وحوصله ام را تنگ تر میساخت با خود فکر میکردم که اگر شروع اینست آیندهٔ آن چه خواهد بود؟ ازبسیار طپیدن وگشت وگذار دراطاق تاریك خسته گردیده بالائی یك آرام چوکی دراز کشیدم وچشم های خودرا بسمت دربسته وتاریك دوخته منتظر شدم .

فکرها ازهر طرف برمن حمله کرده قانع شدم که کم عقلی کرده ام ممکن است که آیندهٔ آ ن بدتر گردد . کرانیسیلی در حالت موجوده بنظرمن یك جانی وحشی معلوم میشد . ممکن که دربن خانه چیزهای عجیب دیگر مشاهده کنم ، ممکن است که من دریك طلسم گیرآمده باشم زیرا تمام اشیای ذیقیمت حیاتم همراهم بود : مثلاً تمام پلانها ونقشه جات خودرا باخود داشتم . اوه! خدایا! من بکدام اندازه سادگی کرده ام ؟

دراثر همین فکرها ازجای خود برخواسته بسمت دروازه رفتم ودستگیر دروازه را بشدت فوق العاده تکان دادم ودررا بالکد کوفتم مگر افسوس هرقدر که سعی کردم هیچ نتیجه نداد . آنگاه ازین دروازه صرف نظر نموده بادروازهٔ دیگر چنین معامله کردم . میخواستم که آینه های دروازه هارا بشکنم . آیاممکن است که بشکند ؟ درین زدو خورد بودم که حس کردم کدام شخص بدروازه نزدیك میشود . لهذاپشت خودرا بسمت دروازه کرده بعد از چندی که بعقب خود نظرانداختم دیدم کوانیسیلی درآستانهٔ دراستاده است ودربشی سیاهی دربردارد سیمایش غمگین وصدایش مرتعش بود باوضع مؤدبانه ازدیر ماندنم درینجا معافی خواسته چنین گفت :

هرکاردر دنیا ازخود سختی ها وزحمات دارد ، من نمیخواستم شمارا اینقدر درانتظار بگذارم ممکن است که شماخنك خورده باشید مهربانی کرده به اطاق من بیائید چندی استراحت کرده خودرا گرم کنید .

من طاقت نکرده خیلی باخشونت گفتم :

من معنی این اوضاع مسخره آمیز را نمیدانم ؟ میل ندارم اضافه تر درینجا بمانم خواهش میکنم امربفرمائید که مراواپس بخانه ام برسانند .

کوانیسیلی چندقدم سمت من برداشته دستهای سپید خویش را بهم مالیده مؤد بانه گفت :

خواهش میکنم عصبانی نشوید من کاملاً حال شمارا میدانم ما اشخاص کارکن هستیم بگفتار های بی معنی وقت خود را صرف نسازیم وقتیکه شما تا اینجا آمدید گمان میکنم پیش نهاد مرا قبول کرده آمده اید باقی چیزیکه اجباری شده است دران باره فکر نکنید قدری خودرا آرام ساخته اینجا بیائید ما وشمارا لازم است که حرف بزنیم وقت غنیمت است . دوزیر چشمهائی او و تاثیرات جاذبهٔ مقناطیسی آن تمام فکرهایم زایل گردیده باز بهمان اعتماد سابق که باو داشتم برگشتم ودرین وقت داخل اطاق دیگری گردیدم که دریك گوشهٔ آن میز تحریری گذشته شده بود وروی آن کاملاً ازاوراق مختلفه مملو بودودراطراف

ج ، محمد اکبر خان مدیر مستقلهٔ طبیه

میز چند عدد نیم کت های چرمی اعلی گذاشته بودند. دریك کنج دیگر دربخاری اعلی آتش تیز شعله ور بود بالای میز کوچکی چراغ قشنگی گذاشته بودند و حباب شیشهٔ نفیسی بران نصب بود این چراغ فقط یك سمت خانه را روشن میکرد ، دیگر حصص اطاق را صندوقهائی سامان خورد و بزرگ خالی نگذاشته بود .

کوا نیسیلی یابهتر بگویم صاحب خانه پیش من نقشه را گذاشته و درعین حال سعی میکرد دست کش زنانهٔ را که میان کاغذ ها موجود است مخفی کند علاوه برین در بین کاغذها یك جالی سر پیچ خانمها نیز بنظرم رسید ، کوانیسیلی بعدازمخفی کردن این چیزها شروع بصحبت نموده گفت : -

بفرمائید به بینم آیا پیش نهاد مرا قبول کرده ئید ، فردا شما از بانك در باب دوصد هزار فرانك اطلاعیه خواهید گرفت و مطابق آن شما نیز حکم خود را به بانك صادر خواهید کرد . سامانیکه شما برای سفر جدا کرده ئید بجائیکه لازم است فرستاده میشود ماو شما وباقی همراهان

ما پاریس را گذاشته روانه میشویم و تمام مکاتیبیکه شما ازنجا بعد به پاریس بفرستید از تحت کنترول و تفتیش من خواهد گذشت بوضعیت های شخصی تان من اذیت نمیکنم .

درین جا من حرف او را قطع کرده گفتم :-

مؤسیو کوانیسبلی شما نکتهٔ عمده را بمن نگفته بودید شما بمن وعده کرده ئید که مرا علاج خواهید کرد حال بگوئید که بکدام طریق معالجه ام صورت خواهد گرفت ؟ بکجا میرویم ؟ در کجا زندگانی خواهیم کرد ؟ صورت حیات ما چه طور خواهد بود و زود مراجعت خواهیم کرد یا دیر ؟ وظیفهٔ من چه خواهد بود ؟ تا جائیکه من عاقبت خود را می بینم اعتمادم را ساقط میکند . وقتی که شما صحت من را عودت دهید درازای آن از من چه چیز تقاضاء میشود ؟

کوانیسبلی در وقت سخن زدن ، مزاحم من نشده ، هیچ مداخلت نکرد و چون حرفم تمام شد دوستانه دست های خود را بر شانه ام گذاشته با تبسم گفت : -

تمام چیز ها ئیرا که من اجرا کردنی هستم در حال حاضر بشما گفته نمیتوانم معهذا باید بمن کاملاً اعتماد کنید اگر شما بعوض من باشید چه خواهید کرد ؟ شما مریض هستید و نظر به این مرض مرگ شما قریب باید باشد چنانچه در مجلس طبی فیصله گردیده که وضعیت شما علاج پذیر نیست و مرگ شمارا باید عنقریب انتظار کشید . شما در بارهٔ خود کشی خود فکر میکنید تعجب نکنید که چگونه این فکر شمارا میدانم و حرف مرا قطع نکنید مهربانی کرده بگذارید که بگویم .

برمن شنیدن این نوع سخنان خیلی سخت میگذشت این حرف های سرد بدرجهٔ برمن تأثیر بخشیده بود که عرق سردی برپیشانی ام نشسته چشم هایم تاریک گشته بود رفته رفته در سرم درد پیدا گردیده آخر طاقت آورده نتوانستم و بر کوچ تکیه نمودم . درین وقت کوانیسبلی گفت : -

من به شما وعده کرده ام که شمارا نجات میدهم و بغیر من دیگر هیچ کس چنین وعده را بشما داده نمیتواند ، در باب اختراعات شما نیز من بعوض بیست و پای هزار فرانك دوصد هزار فرانك میدهم پس شما اضافه از این چه میخواهید ؟ من چند دفعه تکرار نموده ام که در حالت موجوده شما دیگر فکر انتخاب کردن غلط است هر کس عوض شما باشد فوراً برای نجات از مرگ اقدام میکند برای آسوده خاطر ساختن شما میگویم شما برای معالجه بدست متخصصین عالی مقام می افتید از این سخن تعجب نکنید و به اینکه درکجا و این اشخاص چه کاره اند ،

کاری نداشته باشید زیرا این مطالب در حال حاضر بشما آشکار شده نمیتواند اما اینقدر خاطر نشان میکنم که باید اعتماد کامل داشته باشید .

او این کلمات را بهمان لهجهٔ ساحرانهٔ خود گفته دست های خود را بر شانه هایم بیشتر فشرد درین وقت به او گفتم : ـ

آیا شما عوض تمام این همه احسان تان از من چه میخواهید ؟ این را گفته و اپس بجای خود تکیه کردم ـ بجوابم چنین گفت : ـ

از شما من چیزی توقع ندارم و تنها اینقدر تمنا میکنم که بمن اعتماد کنید من بعدازان چنان وضعیتیکه لازم باشد باشما کرده یك حیات آرام و مسعود برای تان تهیه خواهم نمود ، اما...
کوانیسیلی خندهٔ بلندی نموده بعد اضافه کرد : شما هیچ گاه از اشخاصیکه در آنجا بآنهای روید جدا نخواهید شد . درینجا من سخن او را قطع کرده گفتم :
آنها کجا هستند ؟

دانستن این مطلب بشما چه فائده خواهد کرد . من سابق بشما گفته ام که در حال حاضر تمام مطالب را بشما گفته نمیتوانم ،

پس درین صورت من نزد شما محبوسم ؟
این جملهٔ اخیررا باضعف زیاد ادا کرده ضمناً حس کردم کهمن بمقابل کوانیسیلی چیزی کرده نمیتوانم .

او باسیمای ملائم وصلحجو شروع بکلام کرده در عین حال خودرا بمن نزدیك ساخت وچشمهای خودرا بچهره ام دوخته بکلام خود ادامه داد :

راهٔ آنجارا که من شمارا میبرم نخواهید دید بلکه نخواهید شناخت درتمام موعد سفربدون هیچ عارضه یانقص صحی شما بخواب بسر خواهید برد . درباب محبوس بودن شما عرض میکنم آنجا چیزها واوضاعی خواهید دید که هیچ گاه باحبس مقایسه نیگردد .

بلکه بقسم یك مهمان خیلیعزیز ومحترم باشمارفتار خواهدشد وحیات شیرینی بسرخواهید برد.
من تمام چیزهای عمده را بشما گفتم دیگر مطالب را در حالت موجوده نخواهم گفت . میدانم که شما گفته های مرا حال قبول کرده اید !

درین وقت دست خود را بسمت من دراز کرده انگشتهای خنگ مرا فشار داد من گفتم .
راه چندان طولانی نیست چونکه من آنرا بخواب قطع میکنم . او با خنده گفت :

[illegible] از جهت شما روز طول نخواهد کشید . نوبت فریزم وقت آن رسیده است [illegible] خواب و استراحت کنید زیرا درین ساعات اخیر قوای تان بسیار به تحلیل رسیده بدانید که صحت شما هم مثل کار ها و اختراعات تان در نظر من عزیز است .

بعد از گفتن این جمله سخن خود را در همین جا قطع کرده زنگ برق را فشار داد . بلا فاصله همان ملازمی که پیش موتر مرا پذیرائی کرده بود داخل گردیده و بدون آنکه اجازه بخواهد یا منتظر امر مخصوص بشود دست های خود را درزیر بغل من دادومن به معاونت او از جا برخواستم و مرا در اطاق داخل کرد که درانجا تمام و سائل شب گذشتاندن قبلاً تهیه گردیده بود . کوانسیلی از جابرخواسته تادر خانه مرا مشایعت نمود و برای وداع باز انگشت های مرا فشار داده گفت :

کار تمام شد فردا شما برای سفر ۲۰ روز بخواب خواهید رفت .

اطاق که من دران داخل گردیدم چندان بزرگ نبود اما از همه جهت آراسته وخیلی قشنگ مینمود : روی خانه باقالین های نرم مفروش شده بردر وپنجره ها پرده های قیمتی آویخته بودند . دریك گوشه بالای میز کوچکی چند جلد کتاب از قسم رومانهائی سبط وساده برای خواندن گذاشته شده بود . پهلوی کتاب ها بریك پارچهٔ کاغذ کلمات ذیل تحریر یافته بود : « شما خسته و گرسنه شده ئید اما من قصداً بشما نان شب را ندادم درین جاسه حب خواهید یافت یکی سفید دوعدد دیگر آبی رنگ . یك گیلاس شربت نیز دران جاموجود است حب سفید را بانیم گیلاس محلول مذکور خورده در رخت خواب تان دراز بکشید و بقدر نیم ساعت کتابها را مطالعه کرده بعد ازان هردو حب آبی رنگ را با نیم گیلاس باقی مانده صرف نمائید در حال حاضر دیگر چیزی از شما توقع نمیشود هر چه کار داشته باشید درین اطاق خواهید یافت باقی شب شما بخیر . »

من تمام سفارشات را مطابق هدایت مزبور اجراء نمودم ، کمی بعد یك موج گرم در بدنم جاری شده در قلبم امید خوبی برای آینده تولید گردید بقسمیکه گذارشات اخیره بالعموم در نظرم حکم یك سرگذشت را پیدا کرده بود و چنان حس میکردم که دورهٔ جدیدی در حیاتم شروع شده من درین دور نویك رول مهم را بازی خواهم کرد . پس از بسیار تفکرات شیرین و تخیلات روح بخش خواب سنگین و ملائمی برمن غلبه کرده بالاخره در مقابل تکان های ناگهانی آن تسلیم شدم .

ج رحیم‌الله خان مدیر مستقلهٔ پست و تلگراف و تلفون

چه مدتی در خواب بودم ؟ نمیدانم فقط درین وقت به اثر غوغای زیاد بیدار شدم واز شنیدن آواز های تراق تراق که از میان آن صدائی خانمی با آهنگ مطبوع بگوش میرسیدسر خود را از بستر بلند کردم خواستم که بحقیقت این قیل و قال پی برم . مجدداً صدائی آن خانم را شنیدم اما درین ضمن دروازه بشدت بهم خورده بسته شد و باهمین بسته‌شدن در صدا ها هم قطع گردید. چند دقیقه افکار پریشان مغزم را احاطه نمود اما بزودی تخیلات شیرینی که وقت خوابیدن‌برایم پیدا شده بود ، روحم را بار دیگر اشغال کرده در عین حال سنگینی خواب مجدداً اعصابم را سست نموده بخواب رفتم .

(باقی دارد)

نیکوئي :

نیکوئی تکمل و کشادگی اراده است .　　(لاکوردر)

بزرگی حقیقی در نیکوئی است .　　(آرنود)

زیبائي :

صورت زیبا بهترین وگیرنده ترین تماشا ها است .　　(لابرویر)

آینده :

آینده را از گذشته میتوان فهمید .　　روترو

اعلان

سالنامه سال دوم مجله کابل در شرف تدوین است تجار محترم داخلی میتوانند از هر گونه امتعه و اموال تجارتی خود بغرض جلب مشتری بوسیله سالنامه رکلام نمایند .

سالنامه کابل حاضر است اینگونه اعلانات تجارتی را بامراعات مخصوصه از طرف تجار محترم پذیرفته در سالنامه طبع و نشر نماید .

(انجمن ادبی کابل)

آدرس: انجمن ادبی، جادهٔ ارگ
عنوان تلگرافی: کابل انجمن
مخابرات: باشهزاده احمدعلی خان
(درانی) مدیر انجمن

کابل

«مجلهٔ مصور ماهوار»
(ادبی، اجتماعی، تاریخی)
تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود

اشـــــتراک
کابل: ۱۲ افغانی
ولایات داخله: ۱۴ »
» خارجه: نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف: نصف قیمت

اول حوت ۱۳۱۲ هجری شمسی -- ۱۹ فروری ۱۹۳۴ میلادی

فهرست مندرجات

ع ، ح سردار احمد شاه خان وزیر دربار

رجال نوابغ

نگارش جناب غلام جیلانی خان اعظمی
معاون انجمن ادبی کابل

رجال برجسته و قهرمانان بزرگ اجتماعی عادتاً درمواقعی خروج میکنند که غبار بدبختی و مذلت حیاتی فضای تمدن و سعادت افق اجتماعات و اقوام بشری را فرا گرفته میباشد.

موقعیکه حکومات مختلفه مملکت آلمان ازهم مجزا و قدرت فرانسه کاپیتولاسیون عسکری خود را درآنسرزمین اجرا واتحاد باقی دول قوی همسایه موجودیت آنمملکت را تهدید میکرد ؛ درچنان فشاربدبختی شخصیت بزرگ و مدبری مثل **فریدریك کبیر** پادشاه وزمامداری پیدا شدکه آنمملکت را بکلی ازآسیب خارجیان واختلافات داخلی نجات داده و چند حکومت قوی جرمنی نژادی را بهم نزدیك و متحد ساخته امپراطوری آلمان را قایم وبالاخره شالودهٔ برای بنای قدرت

وترقیات و اتحـاد ملت آلمان ریخت کـه آغاز سعادت ملت مذکوره ازان زمان شنـاخته میشود . آنملت بزرگ روزمره نائل عظمت و ترقی گردیده و پر وگرام فریدریك کبیر بلافاصله ازطرف اخلاف وزمامداران امور آنسر زمین تطبیق یافته وبه محل اجرا گذاشته شد .

فریدریك کبیر نه تنها درحیات خود موفق بپارهٔ اقدامات بزرگ وکارنامهای مهمی شده ومصدر خدماتی بملت و مملکت خود گردید بلکه رجال واولاد لائقی را تربیه و پروگرامی وضع نمود که بعد وفات آنمرد بزرگ ملت و مملکت جرمنی بحال بیکسی نمانده وآن آرزوهائیکه فریدریك کبیر درحیات خود برای سعادت ملت جرمنی می‌پرورانید عیناً اخلاف او همهٔ آن آمال مهمه را عملی نموده توانستند .

کذا میکادوی اعظم ژاپون در حالیکه سرتاسر خاك آن مملکت را وحشت وبدبختی استیلا کرده و درانجـا ازعلم و تمدن خبری نبود حتی علاوه بمشکلات وبدبختی هـای داخلی بعضی خاك های طبیعی مملکت شـان نیز معروض طمع و پلان استعمار خارجی ها قرار گرفته بود که ملت جاپون ازان بدبختی ها تخلیص گریبـان کرده نمیتوانست ولی میکادوی بزرگ یعنی پادشاه ترقیخواه ملت پرور نخستین جاپون بطوریکه همه‌میدانیم درعهد زمامداری خود بلافاصله اسباب و وسائل سعـادت کشور و ملت خود را بطوری فراهم آورده و مصدر چنان خدماتی شدکه درعرصهٔ چند سال قلیل ملت جاپان ضرب المثل جهـان بشریت واقع شده اعم از موفق شدن باصلاحات داخلی قدرت و شوکت اداری او دندان طمع اجنبی را نسبت بخاك جاپان نیز از ریشه بر کند. ولی ترقیات کنونی جاپان را وقتا که انسان فکر میکند میداند این اسباب و وسائل و ترقیات محیر العقول امروزه ازانجمله وسایلی نیست که

میکادوی اعظم موسس تمدن ژاپون آنرا بوجود آورده باشد یا در عصر میکادوی اعظم تماماً این تمدن موجود عرض هستی کرده باشد بلکه تمدن بزرگ و ترقیات مهم امروزهٔ مملکت جاپون ماحصل زحمات ومرهون خدمات و قابلیت اخلاف میکادوی اعظم و زادهٔ پروگرام‌او است یعنی شالودهٔ را که میکادوی اعظم بمقصد سعادت و ترقی جاپان درحال‌حیات خود ریخته بود وآنمردبزرگ بسعادت و عظمت جاپان بقدر آرزو و آمال در دورهٔ حیات خود بحصول آن موفق نشده و انتظار پیشرفت و حصول آنراکه ازاخلاف وپروگرام‌معقول‌خود میدانست لهذارجالی را برای پیشرفت این‌آمال پرورش‌داده بودکه آنها درمرور۲ ۲ سال‌بعدآمال‌وآرزوهای میکادوی اعظم را عیناً عملی ساخته وآنگونه جاپانی را که میکادومی خواست امروزبوجودآورده‌توانستند .

وقس علیهذا در نوابغ بزرگ وشریف اسلام حضرت‌معاویه‌رض، هارون‌الرشید مامون، سلطان محمود غزنوی ودر نوابغ دیگر ملل واشنگتن معروف امریکائی، ناپلیون فرانسه، پطرکبیر روسی، کرم ویل انگلیسی که هرکدام اگر درحیات خویش مصدریك قسمت خدمات وافاده بملك وملت خود شده توانستند ولی رجال وتربیه شدگان عصر آنها باقی پروگرام این نوابغ را به بهترین وجهی بعد ازوفات شان تطبیق داده توانسته وآمال وارادات شانرا درمملکت خود ها مثمر نتائج خیلی خوب وعالی گردانیدند .

نابغهٔ شهیر وقائد بزرگ افغانستان‌ما « اعلیحضرت محمد نادر شـاه غازی » که همه بسوانح پرافتخارش آشنا واز کلیات الی جزئیات خدمات وآمال وآرزوهای

آن پادشاه بزرگ را مسبوقیم عیناً دارای همان خصائل وافکار برجستهٔ بودند که رجال معروفهٔ اسلام ونوابغ دیگر بشریت باآنصفات بزرگ اجتماعی شناخته میشوند مثلاً اعلیحضرت محمد نادرشاه کبیر درهر موقعیکه مصروف خدمات وطن بودند یکطرف باصلاح معایب وجلب منافع مملکت وملت خود صرف مساعی وتوجهات شاهانه را مبذول میفرمودند که از جملهٔ حوائج آنی شمرده میشد دیگر سوا از افکار و عملیات واخلاق شریف خود برای مادونین وکسانیکه شرف خدمتگذاری را در معیت ذات شاهانه اش داشتند سرمشق های خوبی بآنها داده علاوتاً بصورت یك معلم ومربی دانا مستقیماً بتربیهٔ شان میکوشید ندتا اگر روزی وطن افغانستان فاقد آن وجود بزرگ و قیمتدار شود ملت ومملکت افغانستان بحال بیکسی نمانده وبیدبختی گذشتهٔ خود رجعت نکند.

رجال عهد نادر شاهی در آنموقع که آن نابغهٔ بزرگ ما حیات داشت بقدروضوح جلب وتوجه و انظار اهالی مملکت ما را نمیتوانستند

ستاره آنگاه در خشان بود که خورشید از دیده پنهان بود

بلکه درآنموقع ما بطور مرغوب و واضح خدام صحیح کشورخود را بایدیده وشناخته نمیتوانستیم ، زیرا شخصیت بزرگ واشعهٔ تابناك لیاقت وسلطنت آن شهریار شهیر بقدری چشم ها وافکار ما را مجذوب خود ساخته بود که ما از نهایت اطمینان وقوت قلب از هر نعمت دیگری خود را مستغنی شمرده و محتاج باین مداقه وتفتیش نبودیم .

ولی هنگامیکه این آفتاب روشن از افق مملکت ما افول کرده و دفعتاً چشمهای ما از دوری آنوجود عزیز وگرامی شروع بخیره گی کرد طبعاً درصدد چراغها و ستاره های روشنی شدیم تادر تاریکی بدبختی نمانیم .

ولی خدا یرا شکر میکشیم که آن حقیقت روشن یعنی فوق العاده گی و عظمت

مقام اداری واجتماعی اعلحضرت محمدنادرشاه غازی بنزد ما حقیقی تر و روشن تر شده و نخستین این تجربه یا آن نتائج مطلوب از خانوادهٔ شاه مغفور ما بروز کردیعنی فرزندرشیدوبرادران لائق وشریف شان والاحضرت سردارمحمدهاشم خان صدراعظم ووالا حضرت وزیر صاحب حربیه غازی هر کدام بایك استعداد قوی و یك لیاقت فوق العاده مصروف عملیات عمده وکارنامه های در خشنده شده و از مصائب و بدبختی که خدای نا خواسته انتظار میرفت بانهایت جدیت ومردانگی جلوگیری کرده و آنچه در خوراداره و انتظام لازمهٔ اینخاك است معمولداشته و امروزعیناً مثل عهدبرافتخار« اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید » اجرا و پروگرام آن قائدفقیدرا تطبیق و عملی میمایند.

کذا ماموربن ورجال محترم عصر نادرشاهی که در آن زمان فرخنده بخود مرکز و ولایات مصروف خدمتگذاری و افاده بوطن عزیز بودند امروز میبینیم استعداد و فعالیت ذوات گرامی شان بخدمات و دلسوزی بوطن و مملکت بیشتر و با صداقت و جدیت خوبتری مصروف اداره و انتظام مملکت عزیز ما میباشند!

لهذا اگر هموطنان عزیز و آنهائیکه آرزومند سعادت و خوشبختی وطن هستند و پس از فقدان آن قائدومربی بزرگ شاید دچار یاس و ناامیدی شدهباشند، میتوانند از روی همین اصلی که در بالاذکر شد وطن عزیز افغانستان را در تحت زمامداری شهریار جوان موجوده اعلیحضرت محمدظاهر شاه نجیب و برادران رشید شاه شهید و خدام با عزم و صادق فعلی یعنی تربیه شدگان عصر منور نادر شاهی که هر کدام بهان فضائل و خصائل بزرگ عصر ممدوح متحسس بوده و بطوریکه تا حال از عهدهٔ

این تجربهٔ بزرگ بخوبی برامده توانسته اند و امیدواریم سعادت آینده کشور ما هم در قبال شرافت و جدیت آنها تامین شده برود باید مطمئن و منتظر باشند ـ زیرا « اعلیحضرت نادرشاه نامدار شهید » همچو بعضی شاهان سابق ممالک مشرق زمین نمیخواست . بوجود خود مملکت وامور آنرا منحصر سازد ، وجامعه را بعد ازخود بحال بیکسی وبدبختی دچارسازد ، بلکه این قایدمدبر ودانا ، واین شهریار رشید وتوانا ، بارها درایام حیات شریف خویش میفرمودند « من دربین شما بیشتر از فردی نیستم هر کسیکه حب وطن ، جدیت؛ غیرت و صداقت را شعار خود سازد میتواند برای افغانستان عزیز مصدرخدماتی خوبی گردد .

در اثر همین گونه فرمایشات حکیمانه وحسن تربیت صحیح آن مربی وپادشاه باعلم ودانش است که امروز میبینیم مامورین افغانستان درمرکز و ولایات فرمایشات وتعلیمات مربی بزرگ خودرا نصب العین قرارداده بایك جدیت و فعالیت قابل تقدیری به وطن عزیز خدمت نموده پیروی خیالات آنشاه نجیب و پرورش دهندهٔ محبوب خودرا مینمایند.

در خاتمه ازخدای متعال برای عموم خدام صحیح وشریف وطن عزیز که ملت بنظر احترام بایشان نگریسته وبه فعالیت وصداقت شان اطمینان واعتماد دارند موفقیت کامله را تمنا مینمائیم .

افغانستان

ترجه جناب قاری عبدالله خان عضو انجمن
از مجلة الهلال مصر

از نقطهٔ نظر مطبوعات خارجه

شخص در کابل پایتخت دولت افغانستان مینار تاریخی را در عرصهٔ وسیعی ایستاده می بیند این مینار ؛ یادگار سعادت و تذکار استقلال افغانستان است که بعد از اشتعال نائرهٔ حرب با انگلیس درآغازعهد امان الله خان گرفته اند در (کتابهٔ مینار با خط درشتی) نوشته اند: این مینار یادگار پایه داریست از ظفرو فیروزمندی که مارشال نادر خان درحرب استقلال برانگلیس غالب آمده .

مارشال نادر خانی که ملت افغان شخص غیوراورا بطل استقلال خود میدانند حقیقةً اعلیحضرت نادرشاه بوده که اخیراً از تلگرافها شنیدیم که بدست طالب کنه کاری از اهالی افغان بشهادت رسید .

اعلیحضرت او از آغاز شباب درسلك نظام درآمد ودر جنگ استقلال بین انگلیس و افغانستان قاعد بزرگ قوهٔ افغانی بود درین هنگام انگلیس برای عقد صلح شروطی در میان نهاد و امان الله خان بوهم آنکه مبادا انگلیس غالب آید مکتوبی باین قائد بزرگ نوشت ودرموضوع صلح باشروط مذکور ازو استشاره خواست ازانجا که شروط مذکورمبنی بر حمایهٔ افغانستان

بود درجواب نوشت : تاوقتیکه یك رگی هم درجسم افغان بپرش وحرکت باشد تسلیم شدن باین شروط عار وبی شرفی است . پس باقوهٔ انگلیس درآویخته غالب آمدوانگلیس را ناچار بعقد صلح باشرفی نسبت بافغانستان نمود .

ولی امان الله خان بکیفیت استفاده ازین موهبت عظمی نرسید و برخلاف ملت رفتار نمود نادر خان اورا بخطایش ملتفت ساخت متنبه نشدناچار ازودرخواست نمود که چندی از افغانستان گوشه گیری اختیار کند پس بسفارت افغانستان درپاریس انتخاب گردید مدتی باین شغل قیام ورزیده اخیراً چون اعمال واجراآت امان الله خان را موافق مفاد عموم نمیدید از سفارت هم خود را سبکدوش ساخت ودربقعهٔ از بلاد فرانسه گوشه گیر شد .

تااینکه امان الله خان از تخت فرود آمد وبچهٔ سقای دزد بر تخت وتاج افغانستان تغلب نموده ظلم وفسادرا بانتها رسانید درین وقت اعلیحضرت نادرخان بااختلال صحت خود عزم نمود که مملکت را از شربچهٔ سقا نجات بخشد از راه کانال سویس بهندوازانجا بحاشیهٔ وطن آمد وبمجرد آمدن دید جمعیت بسیاری بدورش فراهم آمده پس قوهٔ قوی پنجهٔ ازان ترتیب داده بالشکر بچهٔ سقا درآویخت تاآنکه غالب آمده مظفر ومنصور بکابل درآمد ولی هنوز بچهٔ سقا از شرارت دست برادر نکشته دامنهٔ جنگ را امتداد بخشید تااخیراً مغلوب ومحبوس قوه نادری گردید.

درینوقت ملت افغان اورا بشاهی برداشتند واعلیحضرت او بعد از الحاح بسیاری از طرف قوم تخت شاهی را پذیرفت ونخست کاری که کرد آن بود که از

حقوق خود نسبت به‌بچهٔ سقا درگذشت ولی رؤسای قوم از حقوق خود ها نگذشته اورا بجزای عملش رسانیدند .

اعلیحضرت نادر شاه پس از عروج براورنگ سلطنت بنظم و نسق امور پرداخته اساس حکومت را روی قواعدوقوانین جدید گذاشت بعدها قوهٔ عسکری رًا ترتیب داد ومجلس شورای ملی برپا نمود محکمهٔ جهته قطع وفصل دعوی تجارتی و مجلسی برای ترقی قوهٔ حربی وجمعیتی برای احیای زبان افغانی دائر ساخت برعلاوه بترمیم وتعمیر جاده ها وسرکها وتعمیر منازل و بنای شفاخانه ها وتفرجگا ها وغیره صرف مساعی نمود .

در هنگامی که عالم شرق عموماً وملت افغان خصوصاً امیدو آمال بسیاری بوجود این پادشاه بزرگ می پرورانیدند اخیراً از دست خائنی جام شهادت را نوشیدند افسوس که بیش ازچار سال برسریر سلطنت استقرار نیافت وعمرش بیش از پنجاه نبود .

ملت افغان طریق عراقیهارا پیش گرفتندچنانکه هنوزخبرشهادت او دربین چندان شیوع نیافته بود که بخلف ارجمند او محمدظاهر شاه در بدل پدر بیعت نمودند. در آغاز گفته می شد که شاید برادران اعلیحضرت شهید باین شاه جوان بیعت نکنند وشایدبعض آنان خیال شاهی درسر داشته‌باشندولی اخبار رسمی خیلی زودی آمد که جمیع طبقات ملت ازطبقهٔ رجال بزرگ وتمام خاندان شاهی وبرادران اعلیحضرت شهید گرفته تابسائر مردم همه یکدل ویکزبان بشاه جوان بیعت نمودند.

این پادشاه ازعمر بمرحلهٔ بیستم میباشد و در فرانسه باپدر خود چارسال یا چیزی

بیشتر یکجا اقامت ورزید ، وچون بافغانستان بازآمد در کابل بسلك مدرسهٔ حربی در آمدودر سنهٔ گذشته پس از تخصص بصنف پیاده و توپچی کامیاب ازمکتب برآمد و اعلیحضرت شهید او را اولاً وکیل وزارت حربی و بعد ها وکیل فخری بوزارت معارف مقرر نموده بود ، غرض ازین وکالتها تجربهٔ اعلیحضرت جوان بوده بشئون مملکت ، این پادشاه ازدواج نموده اولاد دارد یکی ازاعمام اعلیحضرت درعهد پدرش رئیس کابینهٔ دولت بوده وحال نیز بهمان منصب بر قرار است .

ای حرص ترا فگنده در دام خطار — نبود بجز از خواب و خورت کار دگر
گفتی به تر و خشك قناعت کردم — چشم تو بلی خشك بود دامن تر

❀

❀ ❀

دست تو به کار اگر توانا گردد — سرمایهٔ راحتت مهیا گردد
کم کم پی فردای خود اندوخته نه — گویند که قطره قطره دریا گردد

قاری

طی سه هزار کیلومتر

در افغانستان

نگارش آقای احمد علیخان ترجمان فرانسه

مسئله عبور هندوکش که افغانستان امروزی را ازشمال شرق بجانب غرب تقریباً به دوحصه برابر تقسیم میکند یکی از مسائل خیلی مهمی است که نه تنها دوجلگهٔ آمو دریا و سند را بهم مربوط ساخته ، بلکه درمراودات آسیای میانه حایز اهمیت مخصوصی میباشد. جبال هندوکش که بعضی نقاط آن قرار اندازه که « ماکارتونی » انگلیس گرفته ۲۰۴۱۳ فت یعنی درحدود ۵ هزار متر ارتفاع دارد ، رویهمرفته حایز کوتل هائی است که هر کدام آن بعلت ارتفاعات زیاد خود (ازسه الیٰ سه ونیم هزار متر) مشکلات مدهشی در راه عبور و مرور ازین دوحصه جنوبی و شمالی افغانستان تولیدنموده است.

راهای مهمی که ازازمنهٔ قدیمه این رشتهٔ جبال مرتفع راعبور می‌نمود راهائی کوتل اغربات، دندان شکن ، یا راه سالنگ ، یا خاواك و یا راه کوتل منجان بود . طبیعی است که ساکنین بومی هر منطقه نظر به کوتاهی راه و اینکه زودتر به نقطهٔ مطلوب خود رسند کوتل مجاور خود را اتخاذ وازآن عبور ومرور می‌نمودند. اما معبریکه درمیان راهای فوق‌الذکر کسب اهمیت نموده و در اذهان ملی ما هم به‌اسم « راه کلان » یادمیشد. همان راه بامیان ، کوتل اغربات ودندان‌شکن بود که قبل از دوهزار سال در زمان سلطنت شاهان یونانی باختر وامپراطوران مقتدر « سیتی » کشور کوهستانی که بلخ مقام تجارتگاه بین‌المللی بخود گرفته

و شوارع مهم تجارتی امپراطوری چین ورمن بدان منتهی میشد . از ماورای هندوکش گذشته دو حصه (هندی) و (سیتی) امپراطوری را بهم وصل و راه رفت و آمد و مراودات تجارتی را جانب هند میکشود .
و علاوه بر اهمیت تجارتی، مقام متبرك مذهبی آندوره را نیزحائز بوده است . چنانچه درتمام طول آن ازسواحل « اکسوس » آمودریا تا کنار « اندوس »سند نقطه بنقطه عمرانات بزرگ بودائی در بکتریان تاشقرغان ـ هیبك ـ بامیان ـ کوه‌دامن ـ نجراب لغمان ـ جلال‌آباد و هده و غیره تعمیر و قافلهٔ زوار بواسطهٔ راه مذکور از جانب چین وبکتریان به‌هند رهسپار می بودند.

رفته رفته ؛ احتیاجات عصر حاضر ، صورت مسافرت و حمل و نقل امروزی‌اهمیت این معبر چندین هزارساله را از بین برده و سرك درهٔ شکاری که در اثر حسن اطلاعات و فعالیت اولیای امور وحکومت حاضرهٔ ما تاسیس و افتتاح یافته جانشین آن گردیده است و اینك در نیمهٔ اول قرن ۲۰ نظر به کوتاهی راه و عدم کوتل های سنگی (دندان شکن) اشکالات عبور از هندوکش را از بین برداشته میرود .

انسان اگرقدری به اوضاع جغرافیائی وصورت طبیعی تقسیمات آب های جاری منطقه هندوکش متامل شود فوری وضعیت طبیعی دره شکاری درنظر او جلو گیری میکند وبدیهی است رودخانه‌هائیکه ازهندوکش میخیزد بدو حصه تقسیم میشود : یکی عبارت از دسته رودهائیست که از دامنهٔ شمال سرازیر شده به رود آمو میریزد یا اکثر بدشت های خاکی ترکستان جذب می شود . دیگری دستهٔ رودهائیست از دامنهٔ جنوبی بنعبان نموده علی‌العموم بطرف شرق روان وبه رود سند میریزد ـ ونقطه‌ئیکه درینجا

قابل دقت است این است که رود خانهٔ بامیان از کوه‌بابا سر چشمه گرفته تا پای کوتل‌شبر جانب شرق روان‌میشود وبواسطهٔ اینکه کوتل‌شبر ۳۱۰۰ متر ارتفاع داشته وخط تقسیمات آبی شمرده میشود، رود خانهٔ مذکور بسمت اصلی حرکت خود جریان داده نتوانسته مجری خودرا تغیر وسینهٔ هندوکش را شگافته جانب شمال روانه میشود. این تنها رودی است که از کوه‌بابا یابه‌زبان دیگر از دامنهٔ جنوب هندوکش بنعان نموده، تیغهٔ کوهستانی را قطع و بطرف شمال آن جاری میشود. پس راه درهٔ شکاری عبارت ازهمین راه طبیعی است که با آب بامیان یکجا منطقهٔ کوهستانی را عبور ووسیلهٔ رفت وآمدمرکز ومزارگردیده است.

فاصلهٔ کابل تانقطهٔ که سرك شکاری ازسرك بامیان جدامیشود ۲۱۵ کیلومتر است ولی ما درتعیین فواصل نقاط ذیل دهن شکاری را صفر فرض کرده روی آن حساب می‌نمائیم.

ازکثرت بقایای خرابه‌های ادوار اسلامی معلوم می‌شود که درهٔ شکاری (یادرهٔ که رودبامیان ازآن عبورمیکند) درطی‌قرن (۱۲) یعنی درقرنی که اقتدار اسلام بعدازاضمحلال دیانت بودائی‌درین‌نقاط بعروج خود رسیده و هنوز فتنهٔ تهاجمات مغول درپردهٔ خفابود. معبر رفت وآمد قافله‌ها تاحدود شهر قدیم «سرخشك» و «شهرسگان» وغیره بوده است. چنانچه ما ذیلاً بقایای تمام عمرانات اسلامی را که درطول این‌دره ملاحظه نموده‌ایم متذکرمیشویم:

دهن دره شکاری — مزار شریف: ۴۰۰ کیلومتر

سرك درهٔ شکاری را که ازدهن دره الی مزارشریف دارای ۴۰۰ کیلومتر

فاصله است بهسه حصه تقسیم می‌نمائیم :

(۱) حصهٔ کوهستانی ۱٤۵ کیلومتر .

(۲) حصهٔ تپه‌زارهـا ازپای کوتل « کاروان » تادهن غوری ۳۵ کیلومتر واز « رباطك » الی هیبك ۳۹ کیلومتر مجموع ۷٤ کیلومتر

(۳) حصهٔ همواری از دهن غوری الی رباطك ۵۱ کیلومتر و از هیبك الی مزار شریف ۱۳۰ کیلومتر .

الف : حصهٔ کوهستانی که از دهن دره الی« کوتل خاکی » «کاروان» امتداد دارد تسطیح آن به منتهای خوبی اجرا یافته و برای تردد موتر هـا خیلی خوب است قسمت مذکور شامل نقاط ذیل است : به ۹ کیلومتر به ساحل چپ رودخانهٔ بامیان درفرازکوه خرابه های‌شهر بزرگ اسلامی « سرخشك » واقع است که موقعیت باند نظامی را حایز و حصار سنگی و عمرانات خشت خام و بقایای چند مسجدآن هنوز باقی است .

غندك ـ ۱۵ کیلومتر .

تا دو آب‌میخ زرین که بفاصلهٔ ٦٤ کیلومتری واقع است ٦ پل چوبی روی رود خانهٔ بامیان کشیده شده که سرك شکاری را از ساحل راست به چپ و ازچپ به راست تغیر موضع داده میرود .

ترنك ـ ۸۰ کیلومتر .

بفاصلهٔ ۸۷ کیلومتری بالای کوه‌بچهٔ که بطرف راست سرك واقع است خرابه های اسلامی وجود دارد .

تاله وبرفك ـ از حدود ۸۰ تا ۹۱ کیلومتر .

شهر سکان ـ ۹۷ کیلومتر : ـ که بطرف چپ سرك در دامنهٔ کوه واقع و آثار بکده و خانه هـای قدیمه در آنجا معلوم میشود .

سر جنگل ـ ۱۲۰ کیلومتر .

بفاصلهٔ ۱٤۵ کیلو متر از کوتل خاکی کاروان شروع میشود که دنبـالهٔ آن یك سلسله تپه های خاکی را تشکیل میدهد .

ب : حصهٔ اول تپه زار ۳۵ کیلومتر .

سرك **دره شکاری** تا فاصلهٔ ۱٤۵ کیلومتر فوق بارود خانهٔ بامیان یکجا بوده وبطرف یك سلسله تپه های خاکی که تا ۳۵ کیلومتر افتـاده امتداد دارد ، درین قسمت آب وسنگ یك قلم پیدا نمیشود .

ارتفاع این منطقه تپه زار ۱٤۰ متر ازسطح کـابل پست تر است . چون بمناسبت فقدان سنگ درین قسمت سرك بطور خامه مانده ، در اثر تردد موتر هـا خاك زیادی پیداشده است (البته مقامات مربوطه اصلاح آنرا قبل از اینکه ما متذکر شویم سنجیده اند) هنگامیکه موتر به بلندترین نقطه این تپه ها میرسد ، در مقابل تا جائیکه نگاه کار میکند تپه ها به تدریج پست شده وخط کج و پیچ سرك روی پشته های خـاکی معلوم میشود . ودرآخر منطقهٔ مذکور (تپه زار) ، از عقب جالی فضای غبارآلودی (**غوری**) بصورت لکهٔ سبزی درافق مقابل بنظر میخورد به فاصلهٔ ۱۸۰ کیلومتری این رشته تپه های اولی تمام و بفاصلهٔ ۱۹٤ کیلومتری **در دهن غوری** از سرك شکاری سرك **خان آباد و مزارشریف** ازهم جدا میشود

غوری درحدود ۲۰۰ کیلومتری واقع است .

ج : ۵۱ کیلومتر زمین هموار ازدهن غوری الی رباطك : ـ

ازدهن غوری تافاصلهٔ ۵۱ کیلومتر زمین هموار وقسمت بزرگ اولی آن که عبارت از جلگهٔ غوری و « دهن شیر » باشداراضی زراعتی است درین قسمت نیز سرك اصلاحاتی بکار دارد . وباقی قسمت آن تا « رباطك » که بفاصلهٔ ۲۳۱ کیلومتری واقع است دشت همواریست که موتر بسرعت تمام درآن سیر میکند. درمجاور رباط رباطك نیز تافاصلهٔ دوری آثاری درزیر خاك وبمقدارزیادی خشت های پخته ازبقایای عمران یك شهرقدیم اسلامی موجود است .

د : حصهٔ دوم تپه ها از رباطك الی آی‌بك ۳۹ کیلومتر .

ازرباطك الی ای بیك که بفاصلهٔ ۲۷۰ کیلومتری دهن شکاری واقع است . بازیك سلسلهٔ تپه های خاکی دیگری وقوع یافته ، کوتل « میرزا بیلی » را نیز ازانجمله حساب میتوان کرد . این تپه های مسلسل نیز بمانندتپه های اولی خالی و سنگ جز دریك جا پیدا نمیشود . حین‌ورود ما فعله ها هنوزمشغول تسطیح‌نشیب تپه ها بوده وآب مشروب آنها ازآی بیك بذریعهٔ موتر آورده می شد .

ای بیك : ـ درنقطهٔ اخیر التقای تپه های خاکی و زمین هموار قریهٔ بزرگی به نام ای بیك درکنار مجرای رودخانهٔ خلم واقع است ، که سرك امروزی آن را ازراه تنگی تاشقرغان به جلگهٔ‌وسیع بکتریان وصل میکند. ای بیك نقطهٔ سرسبز ومملوازاشجاروفواکهٔ زیادی‌است. ورودخانهٔ « خلم » که از (موئی) و (روی)

بالاتر از دامنهٔ شمالی جبال هندوکش بنعان میکند بخوبی آنرا آبیاری و سیراب میسازد اولین کسی که یکصد و هشت سال پیش ازین، آثار عمرانات بودائی ای بیك را ملاحظه نموده بود «مورکواف» است. درحوالی ۱۸۵۰ کرنیل «یات» انگلیس نسبت به آثار مذکور تبصره نوشته و اخیراً «موسیو فوشه» مطالعاتی درآن مورد نموده است چیزی که در میان عمرانات بودائی این سرزمین توجه موسیوفوشه را بخود جلب نموده «استوپه» ناکاملی است که از یك پارچهٔ سنگ تراشیده شده است و عدم تکمیل آنرا مدقق بصیر فرانسوی به تهاجمات هن های سفید نسبت داده است که در حوالی ۴۲۵ بعد از مسیح اکسوس را عبور نموده اند.

ر: حصهٔ دوم هموارى از ای بیك الی مزارشریف ۱۳۵ کیلومتر.

از ای بیك الی مزارشریف که عبارت از ۱۳۵ کیلومتر زمین است تقریباً هموار و دارای سرکی است که به کمال خوبی قابل رفت و آمد موتر میباشد.

غزنی گک — ۳۱۵ کیلومتر

صیاد ۳۲۳ کیلومتر.

دهن تنگی تاشقرغان — ۳۲۶ کیلومتر.

تاشقرغان — ۳۳۱ کیلومتر: ـ تاشقرغان ازرهگذر وفورآب درقسمت اولی جلگه وسیع بکتریان سرسبزترین ولایت مزار افغانستان بشمار میرود موسیو «هاکن» که درماه (ژون وستامبر) ۱۹۲۴ درانجا گردش علمی نموده بود می نویسد «کمی دورتر ازتاشقرغان دروسط دشت بطرق شمال غرب خلم عدهٔ ازتپه ها واقع است که

منطقهٔ « شهربانو » را تشکیل وبقرار ظاهر ازتپه‌های بلخ کهنه‌تر به‌نظرمی‌آید مجسمه کک‌های کوچکی به‌ارتفاع ۵ الی ۶ سانتیمتر از گل‌پخته در آنجا یافت‌شده و شاید آلهٔ کبیری است که قبل ازدیانت بودائی پرستش آن تا بکتریان هم‌نفوذ نموده و اسمش « نانیا » روی مسکوکات شاهان « هندوسیت » قرن اول مسیحی مشاهده شده است .

نایب آباد	۳۴۸ کیلومتر
گورمار	۳۶۳ »
لنگرفقیران	۳۸۶ »
مزارشریف	۴۰۰ »

فاصلهٔ کابل ـ مزارشریف : ۶۱۵ کیلومتر

اگرچه فاصله بین کابل و مزارشریف باموتر تیزرفتار به‌دوروزهم‌طی میشود ولی تازمان اکمال کارسرك بهتر آنست که بقرارآتی به‌سه روز طی‌شود .

(۱) کابل ـ دوآب میخ زرین : ۲۷۹ کیلومتر

(۲) دوآب میخ زرین ـ ای‌بیك : ۲۰۶ کیلومتر

(۳) ای‌بیك — مزارشریف : ۱۳۰ کیلو متر

مزارشریف :ـ مزارشریف بعداز انقلاب وقضیه حریق بازار آن صورت دیگری بخود گرفته وامروز ازدروازهٔ تاشقرغان الی‌دروازهٔ بلخ یك بازار جدید مستقیمی دارد که دکانها ، وسرای ها و حمامها و دیگر عمرانات دوطرفهٔ آن‌عموماً

از خشت پخته وقسمت غربی آن بباغ عمومی منتهی میشود، درباغ عمومی کنارسرك بتازه گی هوتلی تعمیر ودرشرف اختتام است روضهٔ شریف که تقریباً بفاصلهٔ دوصد متری سمت راست قسمت وسطی بازار عمومی واقع است وسابقاً بواسطهٔ منازل ودکانهای حوالی آن پنهان وجز گنبد سبز بقیه روضهٔ مطهره معلوم نمیشد. درین تازگیها در اثر تصمیم واقدامات حکومت متبوعهٔ ما ازبازارعمومی تاخود روضهٔ شریف سرك وسیعی کشیده شده وهکذا اساس سرك وسیع دیگری که اطراف روضه دور میزند نیز گذاشته شده است . فعلاً بعضی ترمیماتی درکاشی کاری مناره های دروازهٔ شمالی ودیگرامورات تسطیح چهار باغ وکشیدن سرك ها جریان دارد .

بلخ :ــ بلخ بفاصله ۲۲ کیلومتری غرب شهر فعلی مزار، روی سرك مزارشریف آقچه واقع است بازار فعلی بلخ عبارت از دوحصه است یکحصه بازارسرباز که عبارت از دکانهای دوطرفه سرك است و دیگری بازار سربوشیده که تقریباً در وسط سمت چپ بازار اولی عموداً واقع است . این بازار که چندی قبل تنگ بود امروز بایك صورت وسیع وصفائی تعمیر یافته . از یادگار مدنیت باختری عصر یونانی علی العموم امروز در بازار بلخ مسکوکات شاهان هندو گرك (هندو یونان) ومسکوکات آخرین شاهان « کوشانی » پیدا میشود ـ درمنطقهٔ شهر اسلامی به اسم بلخ دو حصار موجود است . یك حصار بزرگ که بلخ کبیر را نشان میدهد و۱۲ کیلومتر احاطه دارد دربین این حصار ، حصار کوچك دیگری موجود است که نسبت به اولی قدیم تر است ساحت بالاحصار بلخ هم خیلی ها وسیع ودیوار حصار آن هنوز بر پا است . عمرانات بالاحصار عموماً از خشت پخته بوده وآثار حوض ها

دران هویدا است . دراثر حفریاتی که موسیو فوشه درسال (۱۹۱۳ ــ ۱۹۲۳) درحصهٔ خرابه های اسلامی بالاحصار بلخ نموده است بسا عمرانات وتهداب های آنها ظاهر گردیده است درحصه ئیکه موسیو فوشه میخواست به سطح اصلی زمین برسد تا عمق تقریباً ۱۵ ــ ۱۶ متر حفریات نموده . طبقه بطبقه دریکجا مناصفه یك آب انبار و درجای دیگر مناصفهٔ یك برج ازخشت پخته بنظر خورده ، تاآخرین نقطه که حفر شده حد بحد قطار های خشت وآثار عمرانات معلوم است . ازین جا طوریکه خود مدقق فرانسوی نیز اظهار نموده است میتوان گفت که در خاك بلخ چندین طبقه عمرانات تعمیر وهر دوره مدنیتی روی خرابه های دورهٔ گذشته عمرانات نموده است .

موسیو فوشه درین مورد میگوید : « البته وقتی انسان روی این خرابه ها قدم میزند چنین حس میکند که روی اوراق تاریخ قدیمه راه میرود ولی متاسفانه این اوراق خاکی از موادی ساخته شده بود که هیچ دوامی نداشت و درنتیجه مرور زمان مدتی است که ازهم پاشیده وگرد آن سر ازنوبا خاك زمین اصلیه مخلوط گردیده است » . ازآثار دورهٔ اسلامی که هنوز بر پاست یکی طاق یك مدرسه و دیگری ایوان وگنبد مسجد خواجه محمد پارسا است که تاریخ ساختمان آن درسال ۱۰۰۵ هجری قید شده است . آثار خرابه های قدیم اسلامی وآثار نسبةً جدید عهد تیموریان که ازتاریخ ساختمان آنها عموماً ۳۰۰ سال میگذرد همه بجوار حصار بزرگ بلخ واقع اند .

بلخ بود ائی که قرار شهادت زوار چینی « یون تسنگ » بنوبهٔ خود شکوه وابهت

مخصوصی داشت به‌سه کیلو متری جنوب حصار بلخ واقع است. اگرچه درسال ۶۳۰ عیسوی یعنی زمانیکه زوار چینی وارد بکتریان میشوند تهاجمات «هن های هفتالیت» (هیاطله) از ما ورای رود آموبه این دیار آغاز گردیده بود. باوجود آنهم صدمعبد باشکوه بر پا وتقریباً سه هزار پیرو مذهب بودا درآنجا امرار حیات می نمودند. زوار بمقامی که فعلاً «توپ رستم» واقع است (استوپه) ئی را خاطر نشان نموده که دو صد قدم ارتفاع داشت، خرابهٔ این استوپهٔ باعظمت تا امروز باقی و قطران بیش از ۴۳ متر وضلع مربع تهداب آن ۵۳ متر طول دارد. منظرهٔ امروزی بلخ بودائی عبارت ازپشته ها و تپه ها ئی است که حدبحد در میان اراضی مزروع مانند تپهٔ «زرگران» «توپ رستم» «تخت رستم» و غیره افتاده است.

حرکت از مزارشریف جانب اندخوی فاصلهٔ مساوی ۲۲۲ کیلومتر.

فاصله	مزار — بلخ :	۲۲	کیلومتر
«	« — آقچه :	۱۰۰	«
«	« — شبرغان :	۱۵۰	«
«	« — شاه مردان :	۲۱۲	«
«	« — اندخوی :	۲۲۲	«

اندخوی : ـ ازمزارشریف تا اندخوی زمین هموار و عبارت ازهمان دشت های وسیع میمنه است. اندخوی نسبت به مزار ومیمنه وسیع تر است.

آبادی اندخوی سابقاً چندان وسعتی نداشت اما امروز از بالاحصار تا فاصله ۱۲

کیلومتر مسلسل آبادی شهر آن افتاده است . اندخوی درتمام ولایت میمنه مهمترین تجار تگاه میباشد . بازارهای آن از انواع مال التجاره بخارا و روسیه مملو است . بازار پوست فروشی آن رستهٔ علحده دارد . روزهای دوشنبه و پنجشنبه که روز بازار آنجاست درشهر ازدحام فوق‌العاده بمشاهده میرسد . در بالاحصار اندخوی محل جدیدی برای حکومتی ساخته شده و دیگر عمرانات هم تحت نظر حکومت است .

اندخوی ـ میمنه : ۱٤٤ کیلومتر .

از اندخوی تا فاصلهٔ ۸۵ کیلومتر بازدشت و از آن به بعد صورت ساختمان اراضی تغیر میکند و تا خود میمنه بلکه از آنهم گذشته تا بالا مرغاب دامنهٔ یك سلسله تپه های خاکی امتداد دارد .

میمنه : ــ مرکز حکومتی اعلی در جلگهٔ طویلی واقع است که بین دو رشتهٔ تپه ها شمالاً و جنوباً محصور میباشد و شهر آن از حیث شکل به اندخوی شباهت دارد ، آقای شیرمحمد خان حاکم اعلی سابق بازار جدید سر پوشیده در میمنه تعمیر و به اسم خودش مسمی نموده است ، ریاست تنظیمهٔ بالاحصار قدیم میمنه را فعلاً خراب نموده و بجای آن مطابق نقشه مرتبهٔ عمارت جدیدی در شرف تعمیر است .

میمنه ـ بالامرغاب : ۱۷۰ کیلومتر .

بالامرغاب : ــ رودخانهٔ مرغاب که دامنه های شمالی فیروزکوه سرچشمهٔ آن است از جانب جنوب شرقی یك رشتهٔ کوهستانی را عبور و داخل تپه زار های بالا مرغاب میشود و ازانجا خط سیر خود را جانب شمال غرب ادامه داده تافاصلهٔ ٤۰ کیلومتر به طرف « ماروشك » سرحد افغان و روسیه جریان می یابد . چون

درین اواخر بالا حصار مرغاب کهنه شده بود . در اثر اراده و تصمیم حکومت در باغ بزرگی که کنار رودخانهٔ مرغاب واقع است عمرنات جدیدی برای دوائر حکومتی وغیره تعمیر نموده اند . در سمت غربی این باغ مسجدی نیز تحت تعمیر است ، در « مار وشك » که به فاصلهٔ ۴۰ کیلومتری شمال غرب بالامرغاب واقع است یك تپه ودورآن دوحصار بزرگی است که براثر یك شهرمندرسی دلالت می نماید . حکومت بالا مرغاب ازموقعیت ممتاز وخشت پخته بقایای آبادی قدیم استفاده نموده ، عمارت مناسبی بالای تپه برای یکی ازپست های سرحدی ما ساخته است . « ماروشك » بقراریکی کرنیل « یات » انگلیس در ۵۰ سال قبل می نویسد ؛ نیستان وخارزاری بوده که درآن بعضی حیوانات وحشی زندگی میکردند ، از ۱۲ سال باینطرف اهالی فعال وزحمت کش افغان که بعدهٔ ۱۳۰۰ خانه درینجا سکونت گزین گشته اند ، منظرهٔ موقع مذکور را چنان تغیر داده اند که امروز ابداً بایاد داشت کرنیل مذکور مطابقت نداشته وبعوض اراضی زراعتی خیلی حاصل خیزی گردیده است . حالا صدها خرگاهای ترکمن درین زمین برپا وبکمال راحت وآرامی امرارحیات می نمایند . قالی های که به اسم مروی یاد میشوند اصلاً همین قالی هائی است که ترکمن های افغانی وترکمن های انطرف سرحد میسازند .

بالامرغاب ـ قلعهٔ نو : ۱۱۹ کیلومتر

قلعهٔ نو : ازنقطهٔ نظر تجارت خیلی ها مهم است زیرا اکثر پیدا وار وطنی پوست ، پشم کرك ، برك ، پسته دراینجا فراوان است ـ چون قلعهٔ نوبین حکومتی اعلای میمنه وایالت هرات وقسمت ایماق هزارجات واقع است پیداوار وحاصلات مصنوعهٔ همهٔ نقاط دراینجا جمع وازاینجا ذریعهٔ تجارهراتی بخارج میرود . از ۶ ماه باینطرف

درأثر هدایات حکومت متبوعهٔما درینجا بازارقشنگی از خشت پخته تعمیر یافته که بیش از ۲۰۰ دکان دارد . علاوه برین دوکاروانسرای وگاراژویك حمام بزرگ هم تکمیل گردیده است .

قلعهٔ نو - هرات : ۱۷۱ کیلومتر .

ازقلعهٔ نوتاهرات سرك بهمواری دردامنهٔ تپه‌ها وکوها امتداد یافته تا بفاصلهٔ ٤۹ کیلومتری بکوتل « سبزك » میرسد .طول این کوتل ازسر تا آخر ۱٤ کیلومتر است . چون خط سرك دران بخوبی کشیده شده ، لذا اندك اشکالی هم برای عبور موتر رونمیدهد . سرك بفاصلهٔ ۵۲ کیلومتری قلعهٔ نو از کرخ گذشته درحدود ۲٦۷ کیلومتری بالا مرغاب در پهلوان پری به سرکی وصل میشود که در امتداد شرقی آن سرك هزاره جات کشیده شده است، هرات بفاصلهٔ ۲۹۰ کیلومتری بالا مرغاب و ۱۷۱ کیلومتری قلعهٔ نو واقع است .

(نا تمام)

درۂ غوث بخراب

دره غوث بجراب
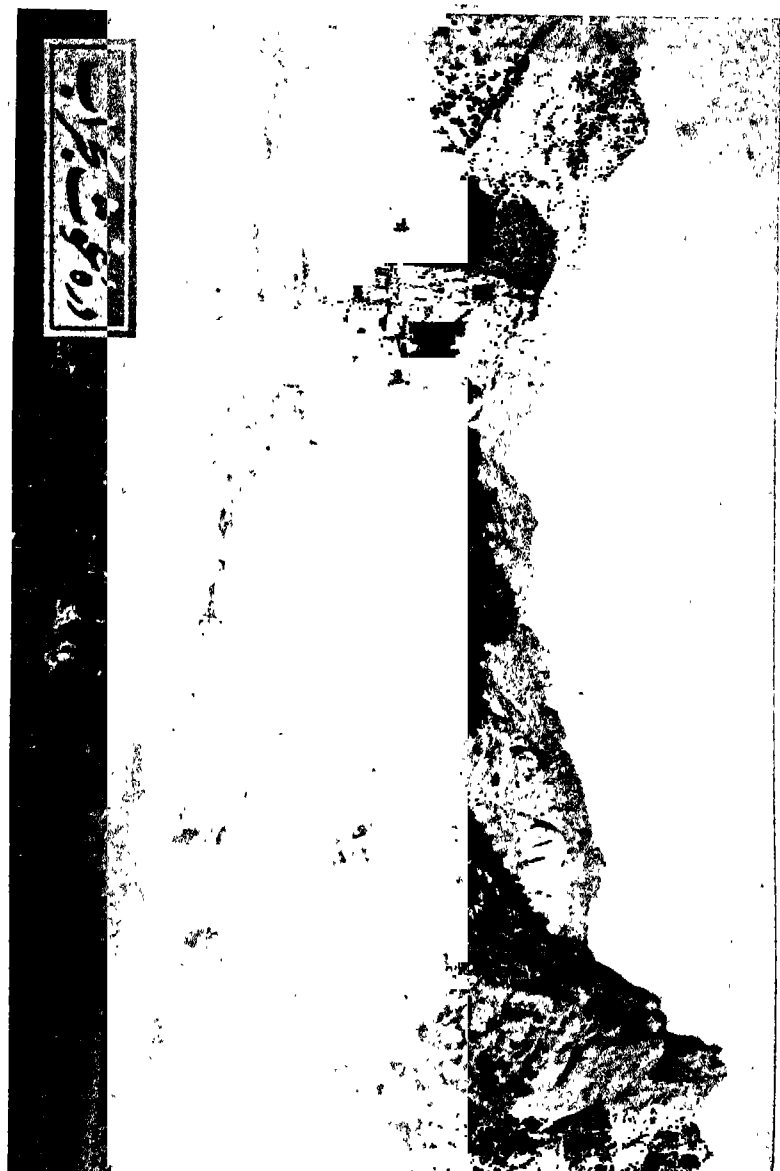
نگاوش جناب سید مبشر خان طرازی؛

ادب وانشاء

(٦)

(فصاحت ، وبلاغت)

چون درنگارشات فوق وعدهٔ در باب ایضاح واوضاح فصاحت وبلاغت سبقت نموده بود لذا درین قسمت بوفاء وانجاز آن بطور اختصار وایجاز میپردازیم :

فصاحت

دراصل لغت عربیه عبارت است أزابانت وظهور، ودراصطلاح علماء اصول ادب باقسام فصاحت مفرد ، فصاحت کلام ، فصاحت متکلم منقسم بوده هرقسمی تعریف مخصوصی دارد .

۱) فصاحت مفرد

فصاحت مفرد عبارت ست از خلوص وبرآءت مفرد (لفظ مفرد مثل زید) از تنافر حروف .

ب) از غرابت ، ج) از مخالفت قیاس لغوی ، پس لابدی است که درینجا

محذورات فوق فصاحت را بطور طفیلی ایضاح بنمائیم تااصل مقصود (فصاحت) واضح گردد .

۱) تنافر حروف .

وان عبارت است از وصفی که در جوهر حروف کلمه بوده گرانی آنرا بر زبان ایجاب مینماید که در نتیجه عسرت تلفظ را پیش میآرد ، علمآء اصول ادب در باب تمثیل و تصویر تنافر حروف شعری را ازقصیدهٔ شهیرهٔ امرء القیس (۱) اخذ مینمایند که میگوید :

غدائره مستشزرات الی العلی　　تضل العقاص فی مثنیٰ ومرسل

« تشریح »

اصل شعر در مدح محبوب شاعر وارد شده است ، « غدائره » جمع غدیره (بمعنی گیسوی بافته) بوده ــ ضمیر مذکر آن به لفظ فرع (بمعنای موی‌سر) که در بیت:

و فرع یزین‌المتن اسود فاحم　　اثیث کقنو النخلة المتعثکل

ذکر گردیده است راجع میگردد ، « مستشزرات » جمع مستشزر (بمعنای مرتفع ، و یا مرفوع) بوده محل وقوع تنافر حروف هم همین است بعضی علماء اصول ادب در لفظ « مستشزرات » علت تنافرحروف را توسط شین معجمه (که از حروف مهموسهٔ رخوه میباشد) در بین تآ (که از مهموسهٔ شدیده است) و در بین زآء معجمه (که از مجهوره، ضد مهموسه است) قرار داده اند ، و بعضاً قرب مخارج حروف متجاورهٔ لفظ مذکور را تعیین نموده اند ، ولی صاحب مختصرالمعانی علامهٔ تفتازانی هردو توجیه فوق‌را بوجوه عدیدهٔ ــ (که ذکرآن باعث ملالت طبع خواننده خواهد گردید) تردید نموده قرارداده است ، که هرکدام کلمهٔ که او را ذوق صحیح ، ثقیل و متعسرالنطق حساب

(۱) از طبقهٔ اول و دارای نمبر اول ادبای عصر جاهلیت بوده تقریبا یکقرن قبل از هجرت فوتیده است .

مینماید متنافراست ، چهاز باعث قرب مخارج و یا بعد آن و یا بسبب توسط و مجاورت بعض حروف با دیگری باشد ، علامهٔ تفتازانی درین قول به کتاب « المثل السائر » علامهٔ ابن اثیر اعتماد نموده است، وحقیقةً لفظ « مستشزرات » در نزد ذوق صحیح ثقیل و متعذر النطق است .

ب) غرابت ،

و آن عبارت است از بودن کلمهٔ وحشی ، غیر ظاهر ، و غیر مأنوس الاستعمال ، علماء اصول ادب در تمثیل و تصویر غرابت لفظ « مسرج » را که در بیت :

و مقلةً و حاجباً مزججا وفاحماً و مرسنا مسرجا

واقع بوده به ابن‌العجاج انتساب دارد اخذ نموده اند .

« تشریح »

اصل بیت در مدح محاسن محبوب شاعر وارد است، لفظ «مسرجا» که محل تمثیل غرابت است در سبك ترکیب صفت «مرسناً(۱)» واقع است ، و مراد شاعر ازمسرج تشبیه مرسن (بینی) محبوب است بهشمشیر(۲) سریجی در دقت و استواء ، و یابهسراج (چراغ) در ضیاء و لمعان ، و این مراد در هردوتوجیه خالی از غرابت نیست ، زیرا انتقال ذهن از لفظ مسرج به مراد مذکور خیلی مشکل است چه لفظ موصوف در دلالت مراد مذکور غیر ظاهر و غیرمأنوس است .

ج) مخالفت قیاس لغوی :

و آن عبارت است از بودن کلمه برخلاف قانون مفردات الفاظ موضوعه ، مثل (الاجلل) در مصرع ـ شاعری که میگوید :

۱ ـ مرسن ، بمعنای بینی میباشد ، ۲ ـ سریج نام شمشیر سازی است معروف .

(الطرازی)

« الحمد لله العلی الاجلل »

زیرا مقتضای قانون در امثال لفظ مذکور ادغام است (که اجل بتشدید لام باشد) اما استعمال آن به فك ادغام (چنانچه در مصرع فوق واقع است) خلاف قانون است .

(ضمیمه)

بعض علماء اصول ادب در تعریف فصاحت مفرد خلوص آنرا از کراهت سمعی، برقیود ثلاثهٔ فوق (خلوص از تنافر حروف، و از غرابت، و از مخالفت قیاس لغوی) علاوه نموده اند.

علماء ادب در تمثیل کراهت سمعی لفظ «الجرشی(۱)» را که درین قول ابی الطیب متنبی در مدح سیف الدوله :

مبارك الاسم اغرالقلبَ . کریم الجر شی شریف النسب

وقوع یافته است اخذ کرده اند، وطبعاً لفظ (الجر شی) برای سمع کرا هتی دارد که در نزد صاحب ذوق صحیح مخفی نیست لکن صاحب تلخیص المفتاح، و علامهٔ تفتازانی لزوم ابن علاوه را نفی نموده‌اند، بدلیل آن که کراهت سمعی از جهت غرابتی است که قسماً به وحشت تفسیر کرده شد، پس غرابت به کراهت سمعی نیز شامل بوده به تخصیص ذکر و علاوهٔ آن احتیاجی نیست .

۲) فصاحت کلام

فصاحت کلام (۲) عبارت است ازخلوص و برآئت آن از ضعف تألیف .

ب) ازتنافر کلمات ،

ج) از تعقید با فصاحت کلمات :

۱ — جرشی بمعنای نفس و طبیعت است،
۲ — مراد از کلام خلاف مفرد«مرکبات» است ،

[ا لطرازی]

۱) ضعف تألیف :

و آن عبارتست از تألیف کلام (مرکب) برخلاف قانون نحوی مشهور.

مثل اضمار (ضمیرآوردن) قبل‌الذکر (پیش از ذکر مرجع)

۲) تنافر کلمات :

و آن عبارتست از وصفی که در هیأت ترکیبیهٔ کلمات (نه در نفس هر کلمه) واقع بوده ـ گرانی آن را بر زبان ایجاب مینماید که درنتیجهٔ عسرت تلفظ راپیش می‌آرد :

صاحب تلخیص‌المفتاح در باب تمثیل وتصویر تنافر کلمات دو بیت ذیل را مینگارد:

۱) مصرع ثانی‌قول هاتفی را که در خصوص تعیین قبرحرب ابن‌امیهٔ جاهلی میگوید،

و قبر حرب بمکان قفر　　　و لیس قرب قبر حرب قبر

چه اجتماع لفظ قرب و قبر با تکرارلفظ ثانی طبعاً موجب تنافر (گرانی، و عسرت تلفظ) است‌امادرنفس لفظ قرب ، و قبر بحیث انفراد تنافری نیست ، علماء اصول ادب امثال‌این‌تنافر رااز تنافر متناهی حساب مینمایند .

۲) مصرع اول ابی تمام بحتری را که در مدح ممدوحی میسراید ،

کریم متی امدحه امدحه والوری معی　　　و اذا مالمته لمته وحدی ،

چه تکرار لفظ « امدحه » بااجتماع حآء وهاء که هردو ازحروف حلق بوده متقارب المخرج میباشند ، نیز موجب تنافر است ، لکن علماء اصول ادب امثال این تنافر را غیر متناهی حساب میکنند .

افاده

علامهٔ تفتازانی در مختصر المعانی روایت مینماید که:

الصاحب (۱) اسماعیل بن عباد ذکرمیکند که وی قصیدهٔ ابی تمام بحتر را که

---

۱ در سنه ۳۲۶ در طالقان قزوین تولد ، و در سنه ۳۸۵ وفات یافته است ،

متضمن این بیت است درحضور استاذ ابن عمید(۱)انشاد نمود ، چون به این بیت رسید استاذ گفتش که آیا درین بیت کدام عیب و قبحی را میدانی ؟ گفت ، مقابلهٔ مدح است به لوم ، چه مدح را به ذم ویا به هجو مقابله باید نمود ، استاذ گفت غیر این را میخواهم ، پس گفت ، غیر آنرا نمی دانم ، پس استاذ ابن عمید ایضاح نمود وگفت که عیب و قبحی که درین بیت بمشاهده‌میآیدتکریر است در امدحه امدحه با جمع دربین حاءوهاء که هر دوازحروف حلق میباشند .

ج) تعقید :

وآن عبارت است از بودن کلام غیر ظاهر الدلالة بر مراد .

علماء اصول ادب ، وجود تعقید موصوف را بدوعلت ذیل قرار داده اند .

اول وقوع خللی در نهج ترکیب ، مثل تقدیم در موقع تاخیر ، وعکس آن ، ومثل حذف درموقع ذکر ، واضمار در موقع اظهار ، وغیر آن از مناهج ترکیبی که صعوبت فهم مراد را ایجاب بنماید ، علماء ادب این نوع تعقید را تعقید لفظی مینامند ، صاحب تلخیص المفتاح درباب تمثیل وتصویر تعقید لفظی ، قول فرزدق را که در مدح ابراهیم بن هشام بن اسماعیل المخزومی (ما مای هشام بن عبدالملك بن مروان) سروده است مینگارد :

و ما مثله في الناس الا مملكاً ابو امه حی ابوه يقاربه ،

چه درین بیت در بین مبتداء (ابوامه) وخبر (ابوه) فصل به اجنبی (حی) ودر بین موصوف (حی) و صفت (یقاربه) نیز فصل به اجنبی (ابوه) واقع شده علاوه بر آن مستثنی (مملکاً) بر مستثنی منه (حی) تقدیم

(۱) از کبار شعراء عصر عباسیه بوده در سنه ۳۶۰ وفات یافته است ، واو مربی و استاذ الصاحب اسماعیل بن عباد میباشد .

گردیده است که در نتیجه مناهج ترکیبیهٔ آن باعث صعوبت فهم (۱) مراد گردیده است :

علت ثانی وقوع خلل در انتقال ذهن بسوی مقصود .

بسبب ایراد لوازم بعیدهٔ که بوسائط بسیار (باخفاء قرائن دالهٔ برمقصود) افتقار داشته باشد ، علماء اصول ادب این نوع تعقید را تعقید معنوی مینامند .

صاحب تلخیص المفتاح درباب تمثیل وتصویر تعقید معنوی ، قول عباس (۲) ابن احنف را که :

ساطلب بعد الدار عنکم لتقربوا　　وتسکب عینای الدموع لتجمدا

مینگارد ، چه شاعر موصوف درمضمونی که سکب (ریختن) دموع (اشکها) را لوازم فراق احبه (یعنی سوء حال وحزن وانکسار) کنایه میسازد اصابت نموده است ولی در مضمونی که جمود عین (خشکی چشم) را ، ازموجب ونتیجهٔ دوام تلاقی (یعنی) کامیابی و فرح و سرور) کنایه ساخته است خطا کرده است ، زیرا انتقال ذهن از جمود عین بسوی بخل عین است درحین ارادهٔ بکاء (گریه) نه بسوی کامیابی وسرور که مراد شاعر است .

گویا شاعر میگوید که من امروز به تصرفات دوری وفراق احبه خوش هستم وبه نفس خود درباب مقاسات احزان واشواق تلقین صبر مینمایم ، وغصه های آنرا که طبعاً خیلی تلخ میباشد مانند شراب گوارا مینوشم ، وحزن عمیقی را

۱ خلاصهٔ مضمون بیت و مراد شاعر این است که :-
مانند ابراهیم زندهٔ دربین مردم نیست که در فضائل بوی مشابهت داشته باشد مگر پادشاهی « هشام » که پدرما دروی پدر ابراهیم ممدوح ست .
یعنی به ابراهیم ممدوح هیچ احدی مشابهت ندارد مگر خواهر زادهٔ وی « یعنی هشام » زیرا اغلباً خواهرزاده بماما مشابهت داشته میباشد .　　« الطرازی »

۲ یکی از ندماء معروف هارون الرشید میباشد ،　　الطرازی

ـابرانه تحمل مینمایم که موجب فیضان دموع میگردد ، و این همه بعرض اینکه
ـین وسیله بوصل دائم ومسرت زوال ناپذیر کامیاب شوم ، چه صبر کلید
ـوشنودی است ، وبرای هرسختی آسانی است ، و هر بدایت نهایتی دارد .

« ضمیمه »

بعض علماء اصول ادب درتعریف فصاحت کلام خلوص آنرا از کثرت تکرار
ـواز تتابع اضافات برقیود ثلاثهٔ فوق (خلوص ازضعف تألیف ، واز تنافر کلمات ،
ـواز تعقید) علاوه نموده اند ، علماء ادب درباب تمثیل کثرت تکرار قول
ابی‌الطیب متنبی ،

وتسعدنی فی غمرة بعد غمرة　　　سبوح لهامنهاعلیها شواهد

را که درمدح اسپ مخصوص خود سروده است مینگارند ، چه در بیت‌مذکور
تکرار ضمائری‌بوقوع پیوسته‌است که همه به‌یکمرجع رجوع دارد .

گویا شاعر میگوید که ـ اسپ‌من درهرشدتی برای‌من اسعاد (اعانت) مینماید ،
ودرآرامی حرکت مشی چنا نست که گویا درروی‌آب سباحت داشته باشد ، وبرای
آن ازنفس‌آن شواهد وعلاماتی‌است که برنجابت‌آن دلالت مینماید .

ودرباب تمثیل وتصویر تتابع اضافات قول عبدالصمد ابن منصور ابن حسن
ابن بابك :

حمامة جرعی حومة الجندل اسجعی　　　فانت بمرای من سعاد و مسمع

را که درحین تاثیر فراق محبوبهٔخود سروده‌است مینگارند ، چه‌دربیت مذکور
تتابع اضافات (اضافهٔ حمامه بسوی جرعی ، واضافهٔ جرعی‌بسوی حومه ، واضافهٔ
حومه بسوی الجندل) وقوع یافته است گویا شاعر میسراید که‌ای کبوتر

ریگستان جزوزمین بسنگلاخ سجع ترنم بکن که ــ تونسبت به‌سعاد (اسم محبوبه) درجالی هستی که سعاد ، شخص ترا می‌بیند ، وآواز مسجع ترا میشنود .

(افاده)

صاحب تلخیص المفتاح وعلامهٔ تفتازانی ضمیمهٔفوق (علاوهٔ خلوص ازکثرت تکرار ــ وتتابع اضافات ، درفصاحت کلام) را درزیر عنوان « وفیه نظر » ردنموده‌اند ، علامهٔ تفتازانی در جانب اثبات رد وتوجیه « فیه‌نظر » مینگارد که .

زیرا هر کدام کثرت تکرار وتتابع اضافات اگرموجب گرانی کلام برزبان‌بود درین صورت به‌زیرتنافل کلمات داخل‌میگردد که قبلاً احتراز ازاوحاصل شد ، والا بفصاحت کلام خللی ندارد ، زیرا درقرآن کریم « ونفس وماسواها فالهمها فجورها وتقواها » (ازقبیل کثرت تکرار)

و « داب قوم‌نوح » و « ذکررحمة‌ربك » (ازقبل‌تتابع اضافات) نیزواقع گردیده‌ست

ملاحظه

بنده (طرازی) طوریکه درین موضوع تحقیق نموده ام میگویم که طبعاً کثرت تکرار وتتابع ــ اضافاتی که درضمن دو تمثیل فوق تصویر یافت مطلقا (باعث تنافربودیانه) به کلام طبقهٔ فصحآء ، وطائفهٔ بلغآء مناسب نیست ، لذا لازمست که عدم آنرا درباب فصاحت کلام شرط کرده شود .

اما ازاستدلال فوق علامهٔ تفتازانی جواباً مینگارم که آیهٔ « ونفس وماسواها فالهمها فجورها وتقویها » ازقبیل کثرت تکرار مانحن فیه (مخل فصاحت) نیست، چه درآیهٔ مذکوردربین ضمائرمکرره اسماً ظواهر (الهم ، فجور ، تقوی) توسط نموده تاثیر تکرار ضمیر را طبعاً ازاله کرده است ، اما درتمثیل فوق (سبوح لهامنها علیها شواهد) جزازحروف (له ، من ، علی) تخلل ندارد ، وطبعاً دربین توسطاسماء

ظواهر ، و تخلل حروف فرق است واضح ، (کما لا یخفی علی من له طبع سلیم و فکر مستقیم)

۲) آیهٔ (د آب قوم نوح) و (ذکر رحمة ربك) نیز از تتابعی نیست که مخل فصاحت باشد ، چه در آیهٔ اول تتابع اضافه است (دو اضافه) نه تتابع اضافات (سه اضافه) و در آیهٔ ثانی اگرچه در ظاهر تتابع اضافات است اما مالاً این نیز از قبیل تتابع اضافه است ، نه از تتابع اضافات ، چه درین آیت مذکور مضاف الیه ثالث (کاف خطاب) ضمیر متصل است ، پس لفظ (ربك) اگرچه ظاهراً مضاف و مضاف الیه (دو کلمه) است ، ولی بسبب اتصال ضمیر در حکم کلمهٔ واحده است ، اما در تمثیل فوق (حمامه جرعی حومة الجندل) ظاهراً و مآلاً تتابع اضافات است ، که همه مضاف و مضاف الیه آن اسماء ظواهر کلمات مستقله است ، وطبعاً در بین دو آیهٔ مذکور ، و تمثیل فوق فرق است صریح ، کما لایشك فیه من له ذوق صحیح　　　(ناتمام)

کوشش

از طبع جناب مستغنی
عضو انجمن

زمستان شد و برف باری خوش آید　　نشستن بدور بخاری خوش آید
زمستان و سرما شده و برف باری　　اگر صندلی (۱) میگذاری خوش آید
زمستان شده اکنون و عیش شبستان　　با صحاب صحبت براری خوش آید
زمستان شده و موسم شب نشینی　　زاصحاب شب زنده داری خوش آید
زمستان شد و یار فیقان یك دل　　نشستن بشبها گذاری خوش آید

۱ — کرسی

زمستان شد از جمع یاران رنگین | چو گل دسته جمع داری خوش آید
زمستان شد از بهر صحبت گزینان | پی بزم شب های تاری خوش آید
هوا سرد شد آب یخ بست اکنون | گر آتش کند لاله کاری خوش آید
گل آتشی گر نباشد بگلشن | تماشای گلهای ناری خوش آید
ز طفلان درین برف و تکلیف سرما | بعلم و هنر پایداری خوش آید
چو گلبن گرت میل گلهای معنی | کنون اندکی برد باری خوش آید
درین فصل سرما و سردی زحمت | ز شرق سبق بی قراری خوش آید
به دل گرمی اندر چنین فصل سرما | در اطفال سبقت شعاری خوش آید
به علم و هنر کوش و اخلاق نیکو | بدوران گرت بختیاری خوش آید
کشیدن توان زحمت دور مکتب | گرت عاقبت رستگاری خوش آید
ز مکتب چرا دل کند سرد سرما | گرت جاه و عزت مداری خوش آید
بود طالعت سعد و اقبال مقبل | اگر مکتبت اختیاری خوش آید
گل ولای پای تو بندد ز کوشش | گرت خجلت و شرمساری خوش آید
زمستان گلت پای بندد ز مکتب | گرت پای مالی و خواری خوش آید
ترا عاقبت یار گردد سعادت | گرت در سبق پا فشاری خوش آید
کنون امتحان آمد اندر میانه | چو زر تا کرا خرش عیاری خوش آید
نسازد دلت سرد سرما ز مکتب | گرت عزت و نامداری خوش آید
هوا سرد شد دیگر ای طفل دانا | بکوشش دل ار گرم داری خوش آید
اگر با دل گرم در فصل سرما | بمکتب قدم می گذاری خوش آید
زمستان ز منزل میا سوی مکتب | گرت فقر و بی اعتباری خوش آید
ز تمکین مکتب توان با کشیدن | گرت ذلت و بیوقاری خوش آید
کمالت رساند بموتر سواری | چو طفلان ترا نیسواری خوش آید؟
حذر کن ز بیکار بودن به گیتی | جهان را همین مرد کاری خوش آید
کمال و هنر و زدو علم و دانش | گدا را اگر مالداری خوش آید
مشو تنبل و سست در کار دانش | پی معرفت استواری خوش آید

چنین غافل از معرفت را نگویم | که دیوانه را هوشیاری خوش آید
بسرما توان بود سرگرم کوشش | کنون سعی و همت گماری خوش آید
تهی دست عرفان نباید بگیتی | بکف علم و عرفان بیاری خوش آید
مکن یکنفس عمر بیهوده ضایع | بهشیار فرصت شماری خوش آید
مکن کار جهل اختیار ای برادر | درین کار بی اختیاری خوش آید
نباید خوشت دنگ و غافل نشستن | گرت از هنر کامگاری خوش آید
مشو خصم آسایش از بی کمالی | به خویشت اگر دوستداری خوش آید
نباید خوش از مرد بی آب رونق | که شمشیر را آب داری خوش آید
کسی منکر علم و عرفان نباشد | بلی علم بی اختیاری خوش آید
که اقبال و عرفان ندارد تمنا | که هر فرد را بختیاری خوش آید
ز هجران شاه معارف نوازت | روان هر نفس اشکباری خوش آید
به ظاهر شهٔ دوستدار معارف | هر اندازه خدمتگذاری خوش آید
شه دانش آگاه عرفان سرشته | کش ازفضل و عرفان مداری خوش آید
چو از اهل عرفان بود شاه شاید | اگر مکتبش اختیاری خوش آید
چو از اهل دانش بود شاه دانا | ورا علم و عرفان شعاری خوش آید
ز فضل و هنر علم و عرفان و دانش | برش زین همه آنچه آری خوش آید
چو عرفان شعار است شاه جوان بخت | چو عرفان باو عرضه داری خوش آید
ز هی شاه کو بهره دارد ز دانش | به علم و هنر تاجداری خوش آید
دعاگوی این خاندانم یقینی | مرا در رهش جان سپاری خوش آید
دعا گویم و کار باشد همینم | مرا خود همین کارداری خوش آید
شریعت نوازند و دیندار و مسلم | به این جمع حق جوی یاری خوش آید
یقین از سر صدق صبح و مسایم | دعای سر شهریاری خوش آید
پی علم و اقبال این شهریارم | دعا های شبهای تاری خوش آید
مرا عمر شاهیش از صد فزونتر | چو اعداد عمرش شماری خوش آید

دعا و ثنایش چو جاری نماید
بمستغنی این طبع جاری خوش آید

عنوان

ترجمه از نیرنگ خیال　　مترجم سرور خان گویا ؛

افسانه ها عموماً دارای عناوین است وباید عنوان ازموضوع افسانه نماینده گی کند موضوع ، مرام ، محیط ، سجیهٔ هریك در عنوان اثری داشته ومیتوان عنوان را مناسب به یکی ازآنها مقرر نمود . خوب است عنوان با خصائص اصلی وصفات افسانه مطابقتی داشته باشد اما قدرت ایجاد وتوانائی افسانه نگار درانتخاب عنوان اثری تمام دارد وعنوان این چنین افسانه نگار میتواند ازافسانه نماینده گی کرده تاثیرآن رابردماغ خوانندگان بیفزاید . عموماً فکرخوننده دراختتام افسانه به عنوان رجوع وبسراغ تاثیر حکایهٔ که ازعوامل سجیه ، محیط ، مطلب وغیره نشائت کرده می افتدپس باید عنوان محصول بلندترین پروازخیال افسانه نگار بوده باشد ، برعلاوه میتوان گفت نخستین کار عنوان این است که اشارهٔ مؤثری جانب مضمون داشته باشد زیرا خواننده ازآغاز به خوش آیندگی وتاثیر آن میل داشته ومیخواهد ازتاثیر آن محظوظ شود .

ممکن است یك عنوان حس تجسس را بیدار وذهن خواننده را بسوی خود معطوف نماید هرگاه عنوان ازنمایندگی مضمون کفالتی نه نماید ذهن خواننده بمنظرهٔ کریهی تصادف وازقبول آن بصدها فرسنگ گریز خواهد نمود .

بساکه ازبی تناسبی بین عنوان ومضمون افسانه ها بطاق نسیان مانده منظور مطالعه نگشته است ولی نبایست افسانه نگار بهپیدا کردن عنوانات خوب قانع گشته وازسائر مزایای آن غفلت نماید چه افسانه مزایای دیگری هم داشته که اهتمام آن ازوظائف افسانه نگار است خلاصه پیدا کردن عنوان مطابق

بافسانه از ارکان مهمهٔ اینفن بشمار میرود اگرچه پیدا کردن آن فرصت ومهلتی بکار داشتهباشد . اکنون ازتوضیح اشاراتی چند درذیل ناگزیریم :

۱ ـ اختصار که خوبی عنوانرا میرساند چهعنوان محفظهٔ نیست که مشتمل برتمام بودونبود افسانه باشد بلکه یك اشارهٔ مؤثروکنایهٔ لطیفی است .

گاه عنوان یك کلمه ومفرد میباشد مانند (کولتار) وگاه مرکب از عدهٔ الفاظ مانند (مصیبت انگشتری) ولی حقیقتهً اصول افسانه نگاری احدی را ازحدود صحیح آن اجازهٔ تجاوزنمیدهد ـ اطالت عنوان درعوض آنکه اثر را خوش آیند سازد سبب ابهامآن میگردد ازینجهت است که اختصار را نیکو واطناب را زشت میدانند ـ چرا که عموم اسامی بحلیهٔ اختصار آراسته است . از درازی عنوان خواننده بگمان میافتد که شاید افسانه درازباشد یامؤلف نمیتواند افکار خودرا بنقطهٔ فراهم آورد . افسانههای کپلنك ، استیونس ـ گیدی مولیان ـ وفرانسوا کوپه معنون بعناوین ذیل « دی » « مارخیم » « نیکلس » « سبیتچیوت »

They Markhim Necklace Petitituede

هر یك دلیل روشن اطناب افسانه و ایجازعنوان است .

۲ عنوان قشنگ همیشه دارای شگفتی ، و انجذاب وجدت بوده خواننده ار حتماً مجذوب و مجلوب خود می سازد .

اهمیت جدت و انجذاب در عنوان وقتی معلوم می شود که فن اعلان نویسیرا تحت نظر دقت قرار دهیم از بدیهیات است که اعلان معنون بعنوان قشنگ و جالب توجه در شهرت کمترازشهرت رجال نامور نمیباشد .

همچنین باید ادبیات در جذابیت جالب توجه عموم باشد زیرا میل عموم

بادبیات جدید بیشتر میباشد و ازینجهة است اختراعات تازه ، تشبیهات غریب و استعارات بکر مورد قبول طبایع واقع میگردد ـ پس عنوانیکه دارای صفات فوق باشد بزودی رواج یافته و محررین از چنین عنوان تقلید و اقتفا نموده نام خود را در عنوان گذاری شهرهٔ آفاق می سازند .

در ادبیات مغرب چنین عنوانها بنظر میرسد . کپلنگ از رهگذر اینچنین عنوانها دولت قبول عامه یافته بر خلاف عنوانهای استیونسن چندان حلاوتی ندارند مانند (ما رخیم) زیرا درین عنوان جاذبیت مخصوصی نیست ـ ممکن است که خواننده ازافسانه نا خوانده بگذرد . عظیم بیك چغتائی افسانهٔ بعنوان (جنت وغول) نگاشته ولی عنوانش چندان جذاب نیست چون عنوان دارای شگفتی و حامل ندرت است ازین رو نام قهرمان افسانه را غول گذاشتن خالی ازغرابتی نیست بر علاوه معنی آن نیز اختصاص و انجذابی ندارد .

۳ عنوان بر جسته باید از حیث معنی خود کامل باشد تا خواننده درنخستین نگاه فیصلهٔ قطعی بتواند ـ ابهام واشتراك لفظی از حسن عنوان میکاهد الفاظ وحشی آهنگ وتاثیر آن رابغارت میدهد سخن باید بزیور مطلب آراسته و از غائله تعقید مبرا و دارای تاثیر باشد ازینجهة افسانه نگاران ماهر غرب اصول فوق را مراعات نموده وگاهی هم محاوره و یا ضرب المثلی را برای افسانه عنوان مقرر میکنند یکی از افسانه های بالزاك (قضیهٔ ماتحت خوف) نام داشته و ظاهر است که تصور و پلان افسانهٔ مذکور باین نام چندان مناسبتی نداشته و مقتضی عنوان موافقتری بود زیرا (قضیه) عام بوده مثلاً کشت و خون نهب و غارت ـ هرج و مرج و دیگر ازین قبیل چیز ها همه قضیه اند پس تحت اثر خوف بودن قضیه

یعنی چه ؟ زیرا ذهن خواننده ازین عنوان ابداً به مضمون منتقل نمیشود ــ همچنین یکی ازافسانه های سدرشن (تکدم) نام داشته که لفظی‌است عامیانه و بازاری و معنی مخصوصی‌هم دران مضمر نیست اگرچه از تمایلات نفسانی سه تن حکایه میکند ولی عاطفه را که از مجموع افسانه بر می آید نمایندگی ندارد . ازخصوصیات عنوان یکی آنست که با وجود تطابق‌آن بافسانه بمعنی خود نیز مکمل باشد ، عنوانهای را شدالخیزی و منشی پریم چند دارای‌این صفاتــت ولی تمثیلات آغا حشر کشمیری درین خصوص گوی سبقت ربوده ،

٤ — در عنوان برجستهٔ صحت خیال و اعجازنگارنده توام جلوه‌گری دارد یعنی عنوان بمعنی و مفهوم حقیقی خود ازافسانه نمایندگی میکند . عنوان برجسته قطع نظر ازتناسب و توافق آن اثری مخصوص و درستی را هم پیدا می کند چه عنوان برجسته به سجیه و محیط غایه ، تاثیر و روی همرفته بسائر چیز های قیمتی بیشتر اشارتی دارد تاخبر های معمولی و غیر مهم ، فرق در بین عنوان مناسب و برجسته آن است که عنوان برجسته ازتاثیریکه دارد احساسات قاری را برای مطالعه و قائع آتی بیدار می سازد . عنوان افسانهٔ ایدگرایلن پو «کاسك آف امون تی لید و» *Cask of Amonte Ledo* خیلی مناسب‌است‌ولی‌عنوان افسانهٔموپسان«او ناویندتا» *Une Vendeta* نسبت بآن بهتر است . عنوان افسانهٔ را شد الخیری (موی‌سفیدمطلقه) بینهایت‌مناسب‌وخیلی بجاست‌عنوان افسانهٔ بریت هارد « آوت کاست آف‌دی پوکرفلیت» *Out Cask of the Pockerfla te* هم مناسب است‌وعنوان افسانهٔ میری و لکنس فرمین « ریوولت آف دی مدر » *Revolt of the Mother* نیز دارای همین تناسب است صحت‌خیال در ایجاد عنوان کمك و تناسب آن را بامعنون میرساند . در صورتی که عنوان‌مناسب باشد نه آغازو انجام افسانه ملال آور می شود و نه مورد طعن باقی میماند

که گویند عنوان چیزی و افسانه چیزی است از انتخاب عنوان حسن خیال و لطافت ذوق نگارنده ظاهر می شود . در ایجاد افسانه وانشای عنوان احساس تناسب لازم است عنوانی که بسرحد معیار خود رسیده باشد همیشه قشنگ است ، عنوان بعضی افسانه های سدرشن در ینخصوص ممتاز است و نیز برخی از عناوین راشد الخیری و منشی پریم چند دارای این عیارند .

۵ ـ باید عنوان برجسته طلسمی ازجذابی بوده افکار قاری را بخود جذب و توجهش را قهراً بسوی خود منعطف سازد، ناگفته نماند که عنوان بمحض جذابی خود گوی کامیابی نمی رباید مگر درصورتی که دارای حسن کنایه ولطف تاثیر و رازسربسته ایما بوده فکر قاری ازدیدن آن درفضای بی انتهای تخیل پرواز نماید. عنوان افسانهٔ جیمس هنری (میدو نای مستقبل) ازحیث اوصاف مذکور بیهانند است چه باوجودیکه صحت خیال نویسنده دران جلوه گراست در انجذاب وتاثیروساده گی هم منحصربفرد میباشد تصورمیدونا گذشته ازحال واستقبال خواننده را بجانب ماضی میکشاند . صنعت کاران قدیم ازخیال غیر مرئی (آرت) بنام میدونا مجسمهٔ ساخته بودند پس لفظ مستقبل دران بازمنه بی انتهائی اشاره می نماید چه مستقبل ومیدونا هردو بجانب فضای بی انتهای اشارت می نماید که خیال محال و هم پرستان درساحهٔ آن صورت امکان میگیرد .

عنوان درصورتی قلمرو دماغ خواننده را مسخر تاثیر خود می نماید که در انعکاس حسن شاهد مضمون بمثابهٔ آئینهٔ بدن نمابوده ازتمام زیبائی ودل انگیزی های آن حکایت کند چنانکه قاری بعد ازختم دربین شخص که افسانه است وبین تمثال آن که ازعنوان جلوگیری دارد ابداً فرق نتواند درینجاست که خیال طپش های بسملانه سرکرده و بجادو طرازی عنوان سراپا تسلیم می شود .

ادبیات پشتو

کسانیکه به روح پشتو و ادبیات شیرین ملی ما آشنا هستند میدانند این زبان با شکوه و تاریخی کوهستان وطن دارای مزایای اسلوب ومحاسن ادبی عصری بوده ومخصوصاً طرز وانداز نظم و نثرآن مثل ادبیات اروپائی میباشد که اینك ما این قسمت کوچك را بطور نمونه ازمجله « خیبر » ترجمه کرده و بملاحظهٔ قارئین عزیز میرسانیم ' امین الله « زمرلای »

نمونه (۱) :

گل

ای فریب دهندهٔ چشم ای رباینده دل ! توازدستگاه صنع قدرت یك تحفه وارمغان عجیبی هستی مردم بر چشم خود ترا جا میدهند و ازتو حمایل گردن می سازند و از رائحهٔ لطیف پر لطف توخیالات ظریف و نفیس انسانی محظوظ می شود. تودر غم و شادی با انسان شریك هستی در عروسی و خوشی ازتوا کلیل وهاری ساخته زیب سرو گردن می نمایند. بعد ازمرگ بر فرازتربت قرار میگیری توکوچکترین مظهر قدرت کبریائی هستی ـ حسن و قشنگی تو برای گیتی یك درس عبرت هست تو هرچه هستی مگر.............. اونه خزان آمد ! حالا چیست ؟ هیچ نیست آه ! انجام هر چیز. .... فنا ! !

محبوب ناکام

نمونه (۲) :

یاددارم شبی را که رشتهٔ حیات توازدنیا قطع شد ـ مرغك روح تونغمهٔ آخرین

حیات تر اسروده خاموش گردید - آه ! من بیان همان شب را چطور می توانم - زبان من ، قلم من ، روح ناتوان من ، مجروح و بیقرار است - نزد یکانت ترا به آرامگاه ابدی گذاشت وخدا میداند که در انجا بر توچه گذشت ؛ مگر آه ! ازمن مپرس برای خدا ازمن مپرس زیرا پرسش ترا قطرات اشك من جواب خواهد گفت- پس ترا بخدا قسم ازمن مپرس ! که همان شب یعنی همان شب اول مرگ تو بر من چه گونه گذشت .

ازان پس یك شب دیگر زندگی یادم می آید ! مهتاب در ابر ها پنهـان شده بود باد آرام و خاموش بود - ستاره مانند شناور نوکار در بحر ابر ها گاهی پدید و گاهی پنهان می شد مگر ستارهٔ خوشبختی و اقبال من برای ابدی غروب کرده بود - در اطراف من چند سنگ پارهٔ معلوم می شد که در پای آنها استخوان های انسان هویدا بود —آه! - آن استخوانها مدار تمنا و محراب سجده گاه آرزوی کدام کسی بود ؛ ولی امروزا ینطورعریان و بدون پوست و گوشت افتاده - اوه من تنها ایستاده و بانگاه پر ازحسرت آرامگاه ابدی بی در ودیوار را تماشاه میکردم .

قضاوت ادبی

نگارش جناب قاری عبد الله خان

در معنی این بیت خواجهٔ شیراز که :

دور دار از خاك و خون دامن چو بر ما بگذری
کاندرین ره کشته بسیارند قربان شما

و تحقیق لفظ کشته که در مصرع دوم این بیت است بین بعضی از اعضای انجمن اختلاف برخاسته عدهٔ لفظ کشته را بزعم آنکه فعل ماضی است از مصدر (کشتن) بمعنی شدن بفتح کاف میگفتند وقول بدر الشروح نام شرح دیوان خواجه راسند می آوردند که بطور ذیل شرح کرده :

دور دار ازخاك وخون دامن چو برما بگذری　　کاندرین ره کشته بسیارند قربان شما

(خاك وخون) الواث بشری معنی آنست که : ای عاشق غریب ما اگر بحضرت ما آمدن میخواهی پس دامن خود را ازخاك وخون باز دار یعنی آغشتهٔ اغراض نفسانی ..... با آنکه بصیقل ریاضت زنگ زدای بشریت شو....... علت مصرع اول مصرع ثانی است که اینهمه ازان جهت میگویم که در راه خصوصیت ما وتو « بسیار کس ازغایت حسد قربان گشته » چنانکه هاروت وماروت وابلیس ... الخ، بدر الشروح طبع مجتبائی دهلی ص ۱۳ گفتگو و مباحثه آنها بطول انجامیده و ازبنده درخواست نمودند تا آنچه راجع بمعنی بیت وصحت وسقم شرح مذکور وتحقیق لفظ کشته واقع وراهای بنظر عاجز میرسد ازروی انصاف حکمیت نموده تحریر دارم.

اینك پیش ازشرح بیت مذکور به بیان بعضی ازمطالب که تعلق به شرح بیت دارد و تحقیق و طریق استعمال بعض کلمات آن و مجملی ازاحوال و اشعار خواجهٔ شیراز وعقیدهٔ اکابر بسخنان او و قبول عامه و شهرت خدادادی که ازبین سائر شعرا نصیب

او گشته می پردازم: خواجه شمس الدین حافظ شیرازی متوفی (۷۹۲) علاوه برحفظ قرآن کریم وتخصص در علم تفسیر؛ دارای مقام بلندی در ادبیات بوده درغزل سرائی کمتر نظیری بخود داشت. غزلیات او روان و بی تکلف و سهل ممتنع است.

عارف جامی در بهارستان میگوید: اشعار خواجه لطیف و مطبوع است و بعضی بسرحد اعجاز رسیده. غزلیات او نسبت به غزلیات دیگران در سلاست وروانی حکم قصائد ظهیر دارد نسبت بقصائد دیگران. شعروی نزدیك است بسلیقهٔ نزاری قهستانی اما در شعر نزاری غث و سمین بسیار است بخلاف شعر وی و چون در اشعاروی اثر تکلف ظاهر نیست وی را لسان الغیب لقب کرده اند.

و درنفحات الانس بتعریف خواجه می نویسد: وی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است. بسا اسرار غیبیه و معانی حقیقیه که در کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده هرچند معلوم نیست وی دست ارادت پیری گرفته در تصوف به یکی ازین طائفه نسبت درست کرده باشد اما سخنان وی چنان بر مشرب این طائفه واقع شده که هیچکس را آن اتفاق نیفتاده. یکی از عزیزان سلسلهٔ خواجگان فرموده است «هیچ دیوان به از دیوان حافظ نیست اگر مرد صوفی باشد».

از مقام بلند خواجه است در ادبیات که صوفی و شاعر مقتدر معاصر او شیخ کمال خجند غزل مشهور و بی نظیر خود را: «گفت یار از غیر ما پوشان نظر گفتم بچشم» در شیراز تحفه بحضرت او میفرستند. و شاه قاسم انوار باعلو رتبه در شعر و تصوف بدیوان او اظهار عقیده می نماید و ازسالها باین طرف دیوانش رتبهٔ مشاوری وندیمی در نزد عموم دریافته چنانکه برای انجاح مرام خود هر وقت ازان فال ها می بینندو در ذیل کتب درسی داخل بوده تاهنوزمردم آنرا میخوانند، بلی کمتر

فارسی خوان یافت می شود که دیوان خواجه را در ساً نخوانده یا بار هـا ازان فال ندیده باشد. کثرت نسخ و تکرار طبع دیوان او و بودنش درنزد هر کس و بالآخره شروح متعددی که بران نوشته آمده اند همه ازجهتی است که اشعار خواجه از بس بزیور بی تکلفی آراسته است در نزد جمیع طبقات مردم بحسن قبول تلقی و منظورشده و این دولت قبول عام که نصیب خواجه گشته ، نصیب هیچ شاعری نگردیده . اگرچه بوستان و گلستان حضرت شیخ شیراز هم دولت قبول عام را کمائی کرده اند ولی مانند دیوان خواجه وردمناجاتیان و زمزمهٔ خراباتیان نباشند. و درینباب خود خواجه می فرماید: « قبول خاطر و لطف سخن خداداد است » .

۱ ـ امور مذکورسبب شداز انکه اکثرشارحان بردیوان خواجه از الف تا یا شرح تصوفی نوشته و درین خصوص بعضی از انها طریق تکلف پیمودند.

۲ ـ تمام اشعار خواجه چنانکه بعضی بنداشته اند تصوفی نیست بلکه خواجه اشعار مجازی هم بسیار داشته ، مثلاً :

ملازمان سلطان که رساند این دعا را   که بشکر پادشاهی زنظر مران گدا را

شك نیست که این بیت درموضوع پند و امر معروف است بسلطان مجازی بقرینه لفظ ملازمان ، و استفهـام ازوجود شخص دعا رسان ، و نهی ازراندن گدا و ادای شکر پادشاهی ، چه بیشتر داب عرض بحضور پادشاه یا سائر رجال بزرگ چنان بود که عارض جهة رعایت و تعظیم مقام معروض له درعرائض ؛ عرض خود را بآستان یا بازگاه یا باریافتگان محفل او و دیگر ازین قبیل الفاظ که مشعر بر تعظم می بود نسبت میکرد نه بخود او و مثلا می نوشتند: بعرض آستـان ملائك پاسبان یا بعرض بارگاه فلك اشتبـاه میرسـاند. لفظ « ملازمان سلطان » درین بیت نیز ازین قبیل است همچنین دشواری رساندن عرض وراندن گدا و شکر پادشاهی ازلوازم سلطنت

مجازی باشد و اگر مراد از سلطان درین بیت سلطان حقیقی یا پیغمبر یا مرشد گیرند بدلائلی که ذکر رفت معنی آن مستقیم نمی شود .

۳ ـ صوفیه کرام برای دلالت نمودن باشارات و اصطلاحات تصوف الفاظی چند را از معنی اصلی نقل وبرای معانی تازه اصطلاحی وضع کرده اند مانند شراب و شمع مثلاً که علاوه بر معانی معروف در اصطلاح صوفیه اول برای معنی ذوق ودوم برای معرفت آلهی وضع شده . صاحب گلشن را زمیفرماید :

شراب و شمع آمد ذوق و عرفان   ببین شاهد که از کس نیست پنهان

همچنین است (ساقی) که در اصلاح صوفیه بمعنی پیر و (پیر مغان) بمعنی عارف و (خرابات) بمعنی مقام فنا آمده ودیگر ازینگونه الفاظ که دراشعار خواجه وارد شده ومعنی اصطلاحی داشته وقائل شدن بآنمعنی گنجایشی دارد . اما سائر الفاظ وارد دراشعار اومانند : دریای اخضر فلك وکشتی هلال وحاجی قوام وغیره که معنی اصطلاحی ندارند ؛ نمی شود ترجمهٔ تصوفی برای آنها تراش داد . زیرا الفاظ اصطلاحی صوفیه اندك وبهمه جهت درچند کلمه منحصر ومحدود است .

٤ ـ ضمیر : مشتق است از (ضمر) و (ضمور) ضمر را در کتب لغت مانند صراح ومنجد وغیره بحرکات مختلفه ضبط کرده اند باضم وفتح اول وسکون دوم وبضمتین وفتحتین نیز و (ضمور) بدوضم بمعنی لاغری وسبکی گوشت . و(ضمیر) بمعنی را زنهانی واندیشه ودرون دل آمده وضمائر جمع آنست .

علمای نحو ؛ نوعی از اسم مانند انا ، انت ، هورا درعربی ومانند « من ، تو ، او » را درفارسی ضمیر میگویند . همانا دربین معنی لغوی ومعنی اصطلاحی ضمیر مناسبت همین پوشیدگی وپنهان بودن است چه معانی لغوی آن یعنی راز ، اندیشه ودرون دل همه چیزهای پنهان وپوشیده اند همین طور درمعنی اصطلاحی آن پنهانی وپوشیدگی

ملحوظ بوده وگویا درسخن زبانی یا تحریری برای اختصار کلام اسم ظاهر شخص یا چیز پنهان شده ضمیر جانشین آن میگردد . واگر ضمیر نمی بود بایست درهر فقره اسم ظاهر چیز مکرراً ذکر می شد وکلام بیفائده درازمیگردید . این است که درهر زبانی ضمیر موجود بوده وبرای فائدهٔ اختصار درکلام استعمال میشود . ضمیر متصل و منفصل :

ضمیر دونوع است : یکی ضمیر منفصل که آهنگ مستقل درتلفظ دارد مثل : (من ، ما) درفارسی و (انا) نحن در عربی که آهنگ مستقل دارد و دیگری ضمیر متصل که آهنگ مستقل در تلفظ نداشته بمنزلهٔ جزء آخر ازکلمهٔ سابق بشمار میرود . مثل (تاء) مضمون درقلت عربی ومیم ساکن درگفتم فارسی که هیچگاه تنها ومستقل تلفظ نمی شود بلکه همیشه درتلفظ جزء کلمهٔ سابق میباشداینگونه ضمیر را در فارسی ضمیر متصل فاعلی و در عربی ضمیر مرفوع متصل می نامند .

ضمیر متصل مفعولی واضافی هم میباشدکه درعربی آنها را ضمیر منصوب متصل ومجرورمتصل میگویند مثل ها درقلته وقولهٔ درعربی و شین درگفتمش وسخنش در فارسی .

همچنین ضمیر منفصل درفارسی اقسام سه گانهٔ فاعلی ومفعولی و اضافی داشته مثل (من و مارا و ازمن) درابیات آتی :

مثال ضمیر منفصل فاعلی :

شرم نگذارد که گویم (من) کیم فرهاد کیست ورنه میگفتم میان ماو ا واستاد کیست
(طالب)

مثال ضمیر منفصل مفعولی .

اگرزکعبه راندی وگر از کنشت (مارا) غم بنده پرور توبهدری نهشت مارا
(نظیری)

مثال ضمیر منفصل اضافی :

به تکلم به تبسم بخوشی بنگاه　　میتوان بردبهر شیوه دل آسان (از من)　(کلیم)

ناگفته نماند که در برابر ضمیر منفصل اضافی که درفارسی موجود است در عربی ضمیر منفصل مجرور را اعتبار نداده اند بجهتی که ضمیر مجرور هیچگاه جدا نیامده بلکه همیشه بکلمهٔ سابق خود (حرف جریا اسم مضاف) ملحق و پیوست میباشد

ناتمام
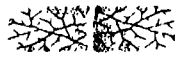
از فضلا المعروف صدرالحکما استاد معروف و شاعر شهیر وطن ظهیر فاریابی که در مدح قزل ارسلان سروده و دران داد سخنوری داده :

تا غمزهٔ تو تیر بلا در کمان نهاد　　خوی تو رسم خیره کشی درجهان نهاد
عیشی که چشم عقل فروزد ز تیرگی　　دست زمانه در سر زلفت عنان نهاد
اندیشهٔ که کم شود از لطف در ضمیر　　گردون به راز با کمرت در میان نهاد
در ره نشسته دید که تا چون ؟ وفا شود　　آن وعده ها که لطف تودرگوش جان نهاد
درخط شوم ز سبزی خط تو هرزمان　　تا لب چرا بران لب شکرفشان نهاد
بر سرزنم ز غیرت زلفت که ازچه رو　　سر در قفای تازه گل ارغوان نهاد
دانم یقین که نشکند الا ثنای شاه　　شهدیکه عشوهٔ تو مرا در دهان نهاد
منت خدای را که به نام خدایگان　　بر چرخ پیه مسند بخت جوان نهاد
دست زمانه گوهر شاهی به فال نیك　　در آستین حکم قزل ارسلان نهاد
در تنگنای بیضه ز تاثیر عدل او　　نقاش صنع پیکر مرغان ستان نهاد
قدرش رکاب با فلك اندر رکاب شد　　فرمانش با زمانه عنان در عنان نهاد
در انتقام عدل تو با ضعف خویش کبك　　در چشم باشه و دل باز آشیان نهاد
چشم بنفشه صورت قهرت بخواب دید　　سرچون عدوت برسرزانو ازان نهاد
تو بی قرینی از همه اقران ازین قبیل　　نامت زمانه خسرو صاحب قران نهاد
دستت سبك مخالف دین را بیاد داد　　زان بارها که بر سر گرز گران نهاد
بجاه تو اسپ بر سر مهرو سپهر تاخت　　جود تو داغ بر سر دریا و کان نهاد
تیر تو مرغکی است که پیش از زه کمان　　تقدیر مژدهٔ ظفرش در دهان نهاد
تا در قبول عقل نیاید که آدمی　　دل در بقای مملکت جاودان نهاد

جاویدزی که نوبت ملك ترا خدای
در وجه دفع فتنهٔ آخر زمان نهاد

مقام ادب وادبا

درحیات بشر

نگارش آقای غلام جیلانی‌خان جلالی

شاتو بریان (۱) :

فرانسوارونه دو شاتو بریان که یکی ازبهترین نویسندگان فرانسه است درسال ۱۸۶۷ در سنت مالو متولدگردیده طفولیت خود رادر (قلعهٔ محزون) کومبورگ بسرآورد ، شاتو بریان دوره تعلیمات ابتدائی را درهمانجا بپایان رسانید، چندی بعد باثر میلان طبع جوانش درسلك عسکری داخل شدودراندك زمان بمعاونی (رژیمان ناو ار) وسپس کاپتین سواره نظام مقرر شد، درعین زمان بپاریس رفته دردربار رلوی ۱۶ که آنزمان درآوج شکوه‌بود معرفی ودرمحافل ومجامع ادبی پاریس‌پزیرفته شد، درآنجا باارباب سخن ونویسندگان عصری ازقبیل (لوبرن) (شامپور) (مالرب اشنائی پیدا کرده و با ثر همین آمیزش قیمت دارقریحهٔ حساسش که از طفولیت بادب و قلم مایل بود به بدایع دماغی و صنایع نفیسه بالخاصه بنویسندگی مانوس ومشتاق گردید.

(۱) Chateaubriand.

سپس بقصد سیاحت بامریکای شمالی مسافرت نموده و اطلاعاتی راجع بمناطق سیاحت کرده خود در دماغ گنجانیده راجع بباقی قسمتهای امریك ازروی افسانه های دیگر سیاحین و بومیان معلوماتی جمع آوری نموده بزمان مرگ لوی ۱۶ بفرانسه مراجعت و ازدواج کرد، متعاقباً پس از چندی دوباره بنظام منسلك شده در (نیون ویل) زخمی شد، بعد ازان بفکر انزوا و جمع کردن افکار و موضوعات افتاده ابتدا در (بروکسل) و (ارزی) و بالآخر در لندن عزلت اختیار کرد و در این عزلتگاه اخیر بفقر و مسکنت می‌زیست.

دوره‌نویسندگی: در سال ۱۸۰۰ بپاریس مراجعت کرده باثر مرگ خواهر و مادر خود چندی بیاد خاطره‌های طفولیت تنها بسر برد. انتشار کتاب او موسوم (بروح مسیحیت) که بطرفداری و هوا خواهی نقشه های ترمیم مذهبی بونا پارت تحریر شده بود باو موقع داد که منشی سفارت روما مقرر گردد و بعداً بصفت وزیر مختاری فرانسه در « والی » پایتخت قدیم سویس نامزد ولی پس از چندی باثر قتل (دوك دوانژین) که دوست جانی ویکی از تحسین کننده گان سلیقه ادبی اوبود طبع بی قرارش ازناپلیون برگشته واستعفا داد وبطرف جنوب و شرق مسافرت نمود، درین سیاحت خود یونان، قسطنطنیه، فلسطین، تونس، هسپانیه را تماشا کرده ضمناً از روی دیده گیهای خود زمینهٔ کتاب موسوم به « شهیدان» و (از پاریس تابیت المقدس) را نوشته ومخصوصاً در کتاب « مرکور » که آنرا هم درهمان آوان نوشته بود مخالفت شدیدی باناپلیون نشان داد وبهمین مناسبت منع شدکه یعنی نطق مرتبه اش را دراکادمی فرانسه، ایراد نکنند.

حیات سیاسی شاتوبریان بازگشت (بور بون ها) را باحسرت تمام تلقی وپذیرائی کرده وبواسطهٔ جزوهٔ مولفه اش موسوم به (بناپارت) وبور بونها،

قبولیت ملی سلسلهٔ اخیرالذکر را کمك نموده وتفوق شانرا بر ناپلیون تائید کرد وعضو مجلس اعیان انتخاب شده اعتبار ونفوذی بسزا یافت، پی هم به سفارت بران، سفارت روم ونمایندهٔ فرانسه درکنگرهٔ بین الدولی (وردن) وبالاخره درکابینهٔ (ویلیل) بصفت وزیر امور خارجه افتخار یافت وداو طلبانه درجنگ هسپانیه حصه گرفته این فتح برمبا هاتش آفزود، ولی بعد از چندی ازین وظیفه معزول گشت. اگرچه بار دیگر در ۱۸۲۸ به‌حیث سفیر روم منصوب شد، مگر باثر سقوط شارل دهم کناره گیری قطعی اختیار وحیات خصوصی را آغاز نمود.

دوره پیری: سالهای اخیر حیات شاتوبریان قرین حزن وانزوا ولی درآغوش تمول واعتبار بسر رسید، سرگذشت خود را فروخته وشرط گذاشت که قبل ازمرگش طبع ونشر نگردد، بهمین مناسبت نام این نسخه باقیمت را (یاد داشتهای بعدازمرگ) گذاشته بود، این نویسنده معروف درسال ۱۸٤۸ بعمر۸۱سالگی عالم فانی را وداع گفته فوت کرد ومثایکه آرزو داشت درجزیرهٔ (گران پی) مقابل (سنت مالو) که مولد وقرارگاه اجدادش بود درکنار دریا ودامن کهسار مدفون شد آثار گیرنده باروح این استاد ماهر ادبیات فرانسه که تماماً از آزادگی وباریکی خیال ونیرومندی ذهنی اوحکایت میکند درعالم ادبیات منزلت بلندی را حایز وطرف توجه وتحسین تمام ملل غربی واقع گشته مشهورترین آن بقرار ذیل است: (رنه) (۱) و(روح مسیحیت) (۲)، (شهیدان)(۳) (ازپاریس تا بیت المقدس) (٤)، (سفر امریك) (۵)، (کنگره ورون(٦)

(۱) Rene. (۲) Genie de Christianisme. (۳) Les Martyrs. (٤) Étinéraire de Paris a jérusalèm. (۵) Voyage d'Amérique. (٦) Congras devérone

(جنک هسپانیه (۱)) ، (اتالا) (۲) که در بیشتر زبانها ترجمه گردیده است.

ارنست رنان (۳) (۱۸۲۳ ـ ۱۸۹۲)

حیات رنان : (۱) : این نویسنده مشهور فرانسهٔ شاگرد تربیت مذهبی از (۱۸۲۳ ـ ۱۸۴۵) بوده ودر شهر مذهبی تریکیه متولد شد ، رنان بخاطر داشت که چون از تحصیل مذهبی فارغ شده بود طبعاً کشیش میشود بناءً علیه تحصیلات خود را در مدارس (سن نیکولا دو شاردونه) (ایسی) و (سن سو پلیس) تکمیل نمود ، اما در ضمن مطالعه کتب السنه سامی که اورا بسوی تفاسیر مقدس رهبری میکرد نسبت بکشیشی مسیحیت کم عقیده شده خواست که زندگی خود را تغیر بدهد.

۲ مورخ : رنان (۱۸۹۲ ـ ۱۸۴۵) درجات عامی خود را در اموختن علم تاریخ بپایان رسانیده اولاً بایتالیه و بعدبسوریه مامور شد ، کتاب اول اومرسوم به (حیات عیسی (ع)) او را اهمیت زیاد داد . اما حکومت امپراطوری اورا مشتبه شناخته ازفرانسه منفی شد ـ بعد ازان در ۱۸۷۰ مدیر (کولیژدوفرانس) مقرر گردیدو بواسطه موازنه فراخ موجودیت خود ، تا آخرین لحظه قوت خود را حفظ کرده در هنگام و فات مثلیکه برای مرگ اماده شده باشدکار های ناانجام خود را تمام کرده بود . آثار او : تاریخ : مطالعات تاریخ مذهبی ـ مبادی مسحیت *(Les-origines du christianisme)* حیات‌عیسی (ع) *(La vie de jésus)* ۱۸۶۳ ، پور ترها : *(Apôtres)* ۱۸۸۱ سن پول : *(Saintpaul)* ۱۷۶۹

(۱) Guerre d' Espagne. (۲) Attala. (۳) Ernnst Renan.

انتیکریست *Antechrist* ۱۸۷۲ نسبت بانجیل شریف *Les évangiles* ۱۸۷۷ کلیسای مسیحی *Chrétienne (Eglise)* ۱۸۹۷ مارك اورل *Marc aurèle* ۱۸۸۱ تاریخ ملت اسرائیلی : — *Histoire du peuple d'Israel* ۱۸۸۸ – ۱۸۹٤

۲، علم زبان : ـ تاریخ عمومی و سیستم مقایسه کننده السنه سامی ۱۸۵۵ :
Histoire générale et système comparé des langues semitiques.

۳، فلسفهٔ آینده سائنس *Avenir de la Sciences* تجارب اخلاق وانتقاد ۱۸۵۹ *Essais de la morale et de critique* مباحث فلسفی ۱۸۷٦ *Dia-loques philosophiques.*

درامهای فلسفی *Drames philosophiques* (۱۸۷۸)

٤ ، متنوعه : یاد گارهای طفلی وجوانی - *Souvenirs d'enfances et de jeunesse* (۱۸۸۳) برگهای کنده *feuille les détachées* ۱۸۹۲ نطقها وکنفرانسها *Discours et conférences* (۱۸۸۷) مکاتبه *Corres poudances* (۱۸۹۸)

اسلوب : ـ مطالعات مذهبی ذوق اورا خیلی نفیس ساخته تمام عقاید و افکار او ازین گفته او معلوم میشود ! « قبلاً مقدر بود که من یك رومانتیکی اعتراض کنندهٔ بر خلاف روما نتیسم ، یك قلم سر شتی باشم که نقطه بنقطه زمین و عظ سیاسی تمایم دیدما باشم که بر خلاف تظاهر به بورژ وازی بخود بسیار زحمت بدهم یك نسج مخالفت باشم . . . . .

ازین سر نوشت خود شکایت نمیکنم زیراهمین تشکیل اخلاقی تفریحات ذهنی بسیار شدیدی را که امکان چشیدن دارد برایم تهیه کرده است » .

رنان در نوشتن تاریخ بیشتر پیروی روایات را میکند لهذا متخصصین سبك او

را نمی پسندند ولی طرز بیان و تصورات او نهایت متین و قشنگ است .

در فلسفه نظر یات مختلفی دارد زیرا گاهی درامور دنیائی خوش بینی زائد الوصفی نشان داده زندگی را سراسر توصیف میکند وگاهی بر خلاف اظهار عقاید قسمت اولی بد بین شده خرابیها را علاج ناپذیر میداند .

(رنان) بمشرق خصوصاً بسوریا مسافرت ها نموده و باثر مسافرتهای زیاد آثار فلسفی مشرقی را خوانده در ان خصوص اظهار نظریه میکند رنان در آثار مشرقی خود تماماً محاسن شرق قریب را منصفانه قید نموده اخلاص زیادی نسبت بمشرق و مشرقیان ظاهر می نماید بعضاً این نویسنده از برخی جهات مشرق را نظر بمغرب ترجیح میدهد و شخصاً ازجمله مستشرقین معروف بشمار است . این نویسنده در شرق با مسلمین در زیها ، عیسا ئیها بسر برده و یادگار های خوبی ازمشرق بغرب ارمغان برده است . علاوةً این نویسنده با علامه سید جمال الدین افغان هم داخل مصاحبه شده بار ها در موضوع شرق و غرب باهم تعاطی افکار نموده اند .

پیرلوتی : (۱) (۱۸۵۰ ـ ۱۹۲۳)

این نویسنده ازجملهٔ شعرای زبردست و پسر یکی از صاحب منصبان بحری میباشد ، پیرلوتی در سال (۱۸۵۰) در *Rachefort* متولد گردیده از آغاز جوانی قریحه برجسته او بشعر و شاعری و صنایع مستظرفه مایل بود ، در آوان شباب حکایات شیرینی را که غالباً درمشرق جریان داشته است با سلیقهٔ شعرای نامدار قرن ۱۹ (ازجمال کائنات به نسبت استنشاق هوای جبال سرسبز پست وبلند ، مناظر دلکش طبیعی ، فضای کشاده و نورانی ، دره های شاداب وخرمیکه به رود های جوشان مشرف باشد) بیان نموده اند .

---

(۱) Piere Loti.

درحالیکه دنیای مشرق دورهای انحطاطی‌را می پیماید ومخالفین از هر طرف زبان طعنه و استهزا دراز نموده اندپیرلوتی نه برعادات آنها طعنهٔ ونه بر زیبائی‌آن‌خورده‌گیری مینماید بلهکه بنوع حیات شرقیها علاقهٔ مخصوصی داشت.

این نویسندهٔ بزرگ آوانیکه دروطن خودش سکونت داشت برای بسر بردن حیاتی درمشرق فوق‌العاده علاقمندی داشت لهذا درودیوار منزل خود را بسوزن دوزیهای هندی، قالین های شرقی واسباب چینی تزئین میداد علاوةً پیرلوتی ساختمان عمارت خود را بطرز مساجد شرق بنا نموده رشحات تمدن باستانی مشرق را باآهنگ داستان سرائی بگوش همقطاران دور و نزدیك خودمی‌چکاندومی نوشت که تمدن اولاً ازشرق مایه گرفته و ملل مشرق دور های مشعشع و روشنی را طی کرده اند تمدنیکه دائره - عظمت ملل غربی را توسیع نموده از مشرق سرچشمه شده، برای اثبات این مطلب اوضاع جمود وخمود محیط غرب را قبل از رنسانس با تواناترین لهجهٔ طلاقت بیان تمثیل میداد،

فتوحات اعراب مجاهد وتورکها که بسایهٔ اتفاق واتحاد برفرق ممالك مغربی قمچین تادیب می نواخت با نوك قلم رسا و تخیلات بلندو متینی یاد آوری میکرد،

نسبت بتورکها محبت مخصوصی داشت چنانچه ازآثار او بوی عشق محبت ترك اشتشمام میشود، زمانیکه صحنه گیتی ازگرمی هنگامهٔ جنگ بطشت خون وصفحه آتش میماند لوتی بضیاع حقوق‌وسجیه ترکیه‌افسوس‌می‌خورد، درهرجا که‌اسیری ازترك وترکی نژاد میدید اشك حسرت از دیده اش سرازیر می شد حتی غالباً به نیروی قلم توانای خود ازشرقیان مدافعه می نمود ازین رو میتوان گفت که رایحهٔ زیبائیکه سرتاسر مشرق می وزید طبیعت آن رایحه را فشرده درکاسه ریخته وبدست این شاعر حساس میداد او هم با رغبت کامل بسر می کشید چنانچه لوتی هر جا فرصتی

می یابد با طریقهٔ که مخصوص اوست از خرمن قشنگ ممالك مشرق خوشهٔ بغنیمت ربوده همقطاران خویش را تلخکام گذاشته است .

از مزایای تالیف او یکی اینست که در عموم مظاهر کائنات مضامین و الفاظ تازه درقالب زبان فرانسه ریخته ودر انتخاب الفاظ و دریافتن اصطلاحات متناسب چنان یك ذوق و دقت بکار برده است که از جهات بسیار خواننده را بشور آورده در سایه خصایص شیرین بیانی و ظرافت ادبی در قلب مطالع راه پیدا میکند .

(آزیاد) *Aziyadé* اولین مولفهٔ او در سال ۱۸۷۹ منتشر گردید یکسال بعد کتاب موسوم با (ازدواج لوتی) *Mariage de Loti* که حاوی سرگذشتهای رنگین است نشر نموده . این سلسلهٔ آثار او که عبارت از داستان سرائیست درکتب مادام (کریزانتیم) *Madame chrysanteme* بسال ۱۸۸۷ و (درمراکش)*Au Maroc* درسنه ۱۸۹۰ و هیکل‌مشرق *Fantôme d'orient* ۱۸۹۲ و بیت المقدس*Jerusalim* ۱۸۹۵ وصحرا *Le désert* ۱۸۹۵ ، (هند درغیاب انکلیسها) *L'inde sans les englais* ۱۹۰۳ ، (سفر اصفهان) *Vers Ispahan* ۱۹۰٤ ، (ترکیه درحالات احتضار) *La Turquie agonisan te* ۱۹۱۳ و (مرگ فرانسه عزیز و شرق) *Lamort de notre chere France et l'orient* ۱۹۲۰ هرکدام جدا جدا مؤید ادبیات فرانسه وبمثابهٔ دستهٔ گل سرخی است که از طبیعت مستعد و خیال نازك شرق پرستی او گلچینی می شود .

کذا مناظر دلربای‌هستی را که درطول مسافرتهای شرق ایسلاند وبروتانیو برایش

رخ داده است در کتب افریقا در مراکش ، رومان یك فرد سپاهی ، *Le roman dunspahi* از اظهار عقیدهٔ یك فرد سپاهی چنین حکایه میکند :

« دائماً این خیال بر من پدیدار میشود که نیمهٔ روح مرا افکار عرب فرا گرفته ، ترکیه و مشرق ، فلسطین ، هند ، چین ، ستر نوشت جاپان را با احساسات آتشین بیان نموده ».

نفوذ نوشته‌های لوتی در کتب (شکاری ایسلاند *Pêcheurs d'Islande* و برادر من آیو (*Monfrèreyes*) بحد کمال رسیده سبب شیرینی این کتب سروریست که با چاشنی غم و اشکهای ملایم آمیخته شده حتی در عناوین بعضی از رساله های او مانند (کتاب تراجم ومرگ) *Le livre de lapititel delamirt* و (گل های عصبیت) *Fleurs d'ennui* این صفت مراعات شده و هر تالیفی نسبت بتالیف ما قبلش فرا زینه بالا رفته و گرهٔ ازپیچیدگیها اولیه اش باز کرده است ازآنجمله کتاب (را ما انتیچو) *Ramuntcho* را نام می بریم .

دوست مشرق : لوتی درسال ۱۹۲۳ جهان فانی را وداع گفته فوت نمود ، این نویسندهٔ معروف و مستشرق بزرگ درصحنهٔ باغیکه بنمونه باغهای نخل زارعرب که ازطرف خود او درزمان حیاتش تهیه دیده شده بود مدفون گشت .

لامارتین *Lamartine* : لامارتین یکی ازشعرای معروف قرن ۱۹ فرانسه است که درسال ۱۷۹۰ درمحلی موسوم به ماکون متولد گردیده تحصیلات خود را درشهر (لیون وبیلی) تکمیل نمود ، این شاعر بعد ازان سفری بایطالیه کرد که‌درانجا (گرازیلا) اثر معروف خود را تالیف نموده درکتاب مذکور تمام‌کوایف جوانی خودرا تحریر کرد .

لارماتین بعد از آنکه ازمحبوبه خود مادام الویر جدا گردید ازین روز ببعد احساسات لارمارتین خیلی متالم گردیده حتی از دنیا دلسرد شد تنها چیزیکه این شاعر معروف فرانسه راالدکی متسلی می‌ساخت همانا نظارهٔ مناظر دلپسندبود: که گاهی برفراز کوه برآمده بر سنگی می نشست و بعضاً بساحل بحر رفته مسکن می گزید چنانچه اشعارش تماماً رسمها و تابلو های مناظر قدرتی است و بصورت ساده کشیده شده، ما از لهجه و مضمون اشعارش احساسات مشارالیه را بدرستی درك نموده تخیلات شاعرانه(۱) ژو سلین (۲) مرگ سقرات(۳) گرازیلا (٤) مسافرت شرق (٥) بالاخردلسردیش را ازدنیا وعلاقمندی زیادش بعالم کائنات قدرتی حس میئمائیم وبس.

کونت دو لیل : *Conte de lille* (۱۸۲۰ ـ ۱۸۹٤).

حیات : کونت دولیل بسر جراحی بود که بدورهٔ تحصیلات در جوانی به هند و جزائر جنوبی مسافرت نمود، سپس ازمراجعت در شهررون فرانسه به تحصیلات پرداخت درضمن تعلیم کم کم مقاله نویسی نموده بالاخر درروزنامه فلانتر محررتعین گردید، ازانجا بنام مجلس ملی که غلام گیری را معفوقرارداده بود مکتوب شکریه فرستاد.

حیات شعری وسیاسی : دو لیل ازسال ۱۸٤۸ ـ ۱۸۹٤) زیسته درانثنای حیات بسیاست هم شمولیت ورزید ولی بزودی ازسیاست دق آورده ذاتاً بشعرو نویسندگی همت گماشت دو لیل با داشتن حیات شاعرانه دوستان و ارباب دوائر را بدورخود جمع نموده درعین حال برای کتب خانها تراجم مضامین یونانی میداد، امپراطور ناپلیون سوم تقاعدی برایش مقرر ساخت اما چون درفرانسه جمهوریت

(۱) Mèditattonspoetiques. (۲) Jocelyn. (۳) Lamort de cocraie. (٤) Graziella. (٥) Voyage d'Orient.

قایم شدمشار الیه بر یاست مجلس سناتعین گر دیده متعاقباً بعد ازمرگ ویکتور هوگو در اکادمی فرانسه جانشین او شد (۱۸۸۷) .

اشعار و آثار دولیل شامل منظومه هائیست بسبك اشعار قدیمه ۱۸۵۲ و اشعار وحشی (۱۸۶۲) و اشعارحزن انگیز ۱۸۸۴ ، اشعار اخیر ۱۸۹۵ و تراجم تئوکریت (۱۸۶۱) ایلیاد (۱۸۶۶) ادیسه (۱۸۶۷) و یك درامه قبو لی ایشیل لیزاریني (۱۸۷۳)

سبك دولیل :ـ مجموعه های ادبی این نویسنده ازشاهکار های شعری فرانسه بشمار است .

دولیل هم اشعار (پسی میست) زیاد دارد ودران راجع بمرك ونا امیدی مضامین خوبی‌را برشته نظم درکشیده است امابیشتر اشعار اورا مضامین مذهبی وافسانه وی (روایاتی) تشکیل مینماید .

چیزیکه در سبك دولیل قابل دقت و باعث توجه میباشد طرز تصویر ونزاکت خیال اوست .   نا تمام

فقهاے افغانستان

بقلم جناب قاري عبدالله خان

خلف ابن عبدالرحمن :

ابوالمظفر خلف ابن عبدالرحمن ابن احمد ابن مکی از اهالی خوارزم است درمرواز ابوالفضل عبدالرحمن کرمانی تحصیل فقه نمود در سفر حج درسالهای (٥٦٠ یا ٥٦٤) بغداد رفته ودرانجا بدرس گفتن حدیث اشتغال ورزیده دارای کثرت نکات وفوائد علمی بوده . تولدش درخوارزم در (٥٠٤) واقع شد ـ ولی وفاتش معلوم نیست .

خلف ابن ایوب : خلف ابن ایوب عامری بلخی از اصحاب امام محمد (٢)

١ ابوالفضل عبدالرحمن ابن محمد کرمانی مروری ازائمه فقهای حنفی درخراسان بشمار میرفت ومرجع فقهادرعصر خود بوده تاآنکه درمرو لوای تقدم بر افراشت و دولت قبول عموم دریافت . « جامع کبیر » نام کتابی « سوای جامع کبیر امام محمداست » « وتجرید » درفقه وشرح آن ایضاح درسه جلد ازآثاراوست . ولادتش درکرمان ٤٥٧ و وفاتش درمرو بماه ذی‌القعده سنه ٥٤٣ بوده ـ فوائد بهیه ـ ص ـ ٩٢ ـ جواهر مضیه ج ـ ١ ـ ص ـ ٣٠٤ .

٢ — امام‌محمد ابن حسن شیبانی شاگرد امام اعظم اصلش اردمشق ومولدش واسطونشو ونمایش درکوفه و مدفنش در ری واقع شده . از امام مالك وابو یوسف وسفیان ثوری وغیره علم حدیث فراگرفت امام شافعی از وروایت کرده . امام محمد سی هزار درهم میراث پدر خود را در راه تحصیل حدیث وفقه ونحو وشعر خرج نمود در علم قرآن وعربیت و نحو وحساب مهارتی بکمال داشت دارای تصنیفات عدیده است چنانکه نهصدو نود کتاب از تصنیفات او میشمرند که همه در علوم دین بوده‌مانند مبسوط وجامع‌الصغیر و جامع‌الکبیر وزیادات وغیره. درفصاحت وعقل وسکروحی نظیر نداشت .

ولادت امام محمد درواسط « ١٣٢ » و وفات او در ری در « ١٨٩ » بعمر « ٥٨ » روي داد . وبقول صاحب سفینه درچاردهم جمادي الاخری وفات کرده . فوائد بهیه ص ١٦٣ ـ سمعانی ورق « ٢٤٢ »

وامام زفر (۱) است واز امام ابویوسف (۲) نیز تحصیل فقه نموده ومدتی با ابراهیم ادهم صحبت داشت و طریق زهد را ازاو فرا گرفت. ابوعیسای ترمذی در جامع خود حدیثی ازاو روایت نموده ولی آنرا غریب گفته. خلف در سلسلهٔ روات نیز ذکر شده. وفات او را تقریب التهذیب در (۲۱۵) وجواهر مضیهٔ ۲۰۵ ۲۱۵ و ۲۲۰ نگاشته ولی فوائد بهیه وفاتش را باصح اقوال (۲۰۵) میداند.

خلف ابن ابو الفتح :

خلف ابن ابو الفتح ابن خلف ابن ابو القاسم مقری نواسهٔ خلف فقیه بلخی مذکور است دارای کیاست و حسن اخلاق بوده قرآن نیکو می خواند و اشعار بسیاری یاد داشت. بیشتر چیزی ازاحوال او معلوم نشد.

سعید ابن یوسف :

سعید ابن یوسف قاضی حنفی نزیل بلخ در بخارا ازقاضی عبدالعزیز ابن عمرو قاضی بکر (۳) ابن محمد ابن علی ابن فضل زرنجری و امام ابوالمعین (٤) میمون

۱ـ امام زفر ابن هذیل عنبری در شاگردان امام اعظم از همه بیشتر صاحب رای بود امام اعظم بسیار اورا بنظر تعظیم میدید و درمجلس اواز همه بالاتر جاداشت گویند در مناظره بااوابو یوسف مضطرب میگردید. عالم عابدو پرهیزکار بود واز قبول قضا ابا آورد وبدین جهت مشقت بسیار دید چنانکه دو بار خانه اش را ویران کردند. امام زفر نخست ازاصحاب حدیث بود بعد ها میل بقیاس ورای نمود ولادت او ۱۱۰ و وفاتش در ۱۵۸ اتفاق افتاد. فوائد بهیه ۷۵ ــ ۷۶.

۲ـ امام ابو یوسف یعقوب نام داشت پسر ابراهیم ابن حبیب درشاگرد های امام اعظم برهمه مقدم ونخستین شخصی است که قاضی القضات گشته و لباس مخصوصی برای علما تجویز کرده وکتب را بمذهب امام ترتیب وفقه حنفی را در قلمرو اسلام رواج داده. درعهد سه خلیفه مهدی، هادی ورشید برمسند قضاقیام داشت و تاآخر حیات برهمین شغل دوام ورزید. کتاب الخراج واماالی ونوادر از تالیفات اوست. کتاب الخراج خیلی نفیس ومفید واز تعریف مستغنی است. امام ابو یوسف وامام محمد هردو را صاحبین میگویند. وفات او یوسف بقول صحیح در ۱۹۲ یکسال پیش از وفات هارون رشید واقع شد وماه وفات او بقول صاحب سفینه بیست وهفتم رجب بود.

۳ ــ قاضی بکر ابوالفضائل زرنجری ابوالفضائل کنیت و شمس الائمه لقب داشته شاگرد شمس الائمه حلوانی است. درحفظ مذهب امام اعظم و براعت در فقه و اصابت درفتاوا و جواب وقایع معرفت انساب وتواریخ تخصصی تمام داشت. در حفظ روایت به حدی بود که بدون مطالعه و رجوع به کتاب درس میگفت. جواهر مضیه ــ ج ــ ۱ ص ــ ۱۷۲

(٤) احفاد میمون همه دارای فضل و مشهورند بکحولی از خود میمون نیز آثاری ذکر میکنند مانند (تبصرة الادله) (والتمهید لقواعد التوحید)

مکحولی نسفی و ابوبکر (۱) محمد ابن حسن ابن منصور نسفی سمع حدیث نموده .

ازشیوخ صاحب هدایه است واورا اجازهٔ عام داده و صاحب هدایه حدیثی بسنداوروایت کرده . وفات سعید معلوم نشد ولی وفات قاضی بکر که یکی ازشیوخ چهار گانهٔ اوست بقول جواهر مضیهٔ در۵۱۲ بوده. شایدسعید تااین سنه یاچیزی پستردرقید حیات بوده باشد :

داود ابن رشید :

داود ابن رشید خوارزمی ازاصحاب امام محمد وحفص (۲) ابن غیاث است دربغداد سکونت گزید اکثر ائمه حدیث مانند مسلم وابوداود و ابن ماجه و نسائی ازوروایت کرده اند. بخاری نیز حدیثی بواسطه ازو روایت کرده . ثقه است . وفات داود در سنه ۲۳۰ اتفاق افتاد .

سیار ابن یحی :

سیارابن یحیی‌ابن محمدابن ادریس ابوعمر و هروی دربخارا سمع حدیث نموده . وفات سیار ۴۳۱ بوده .

شقیق بلخی:

شقیق ابن ابراهیم ابوعلی بلخی رح ازقدمای مشائخ وفقهای بلخ است بقول بعضی کتاب الصلوةرا ازامام ابویوسف رح خوانده وبااو درمجلس امام اعظم رض میرفته وشاگرد امام زفر رح هم هست وباابراهیم ادهم رح نیز صحبت داشت ولی درزهد وورع وفتوت وتوکل ازاودرگذرانید. حاتم اصم رح ازشاگردان اوست . شقیق باصح

(۱) نام پدر محمد درجواهر مضیه در دوجا (حسن) و دریکجا (حسین) نگاشته شده اول در ترجمه سعید ج ـ ۱ ـ ص ۲۴۹ ـ دوم در ترجمهٔ میمون ج ـ ۲ ـ ص ۱۸۹ ـ حسن سوم درترجمهٔ خود محمد ـ ج ـ ۲ ـ ص ۵۱ ـ حسین نگاشته شده

۲ ـ حفص ابن غیاث در فقه شاگرد امام اعظم و در حدیث شاگرد ابو یوسف و ثوری است امام احمد حنبل و غیره ازو سمع کرده اند . در [۱۹۴] و بقول سمعانی در [۱۹۵ یا ۱۹۶] وفات کرده .
فوائد بهیه ص ۶۸ ـ سمعانی ص ۵۵۷ .

روایات درغزوهٔ کولان بسال (١٩٤) در عهد خلافت امین پسر هارون رشید
بعز شهادت رسید و آنچه در (دائرة المعارف) علامهٔ فرید وجدی ــ ج ــ ٥ ــ
ص ٦٠٤ وقاموس الاعلام شمس الدین سامی ــ ج ــ ٤ ــ ص ٢٨٦٣ ــ واعلام
خیر الدین زرکلی ــ ج ــ ٢ ــ ص ٤١٤ وفات شقیق درسنه ١٥٣ ﻫ تصریح
گشته خلاف تحقیق و سهو کاتب و شاید از رهگذر مسامحه و اهمال و تتبع و تحقیق
باشد. چه غزوهٔ کولان از وقائع سال ١٩٤ و در اوائل خلافت همین خلیفهٔ عباسی
وقوع یافته ومورخین ازقبیل سیوطی (١) درتاریخ الخفا وابن اثیر در تاریخ کامل
وعبدالقادر ابن ابوالوفا درجواهر مضیه این مطلب را تصریح میکنند که وفات
ودر سال (١٩٤) بوده چنانچه سیوطی وابن اثیر شهادت اورا درعهد خلافت
امین می نویسند که در بین سالهای (١٩٣ ــ ١٩٨) بوده وبازابن اثیر وعبدالقادر
مؤلف جواهر مضیهٔ شهادت اورا درغزوهٔ کولان (٢) می نگارند وغزوهٔ کولان
ازوقائع (١٩٤) ومقارن خلافت امین واقع گشته چنانچه پیشتر بیان رفت .

(١) رجوع شود بتاریخ الخلفای سیوطی طبع مصر ص ١١٩ ــ وابن اثیر ج ٦ ــ ص ٩٥ ــ حوادث سال ١٩٤
و جواهر مضیه ــ ج ــ ١ ــ ص ــ ٨ ٢٥

(٢) کولان : که بعضی اشتباهاً آنرا [کولار] قید نموده بالضم ودرآخر الف و نون شهر کوچکی است
ازبلاد ترك ازنواحی ماوراء النهر معجم البلدان ــ ج ــ ٧ ــ ص ٣٠١
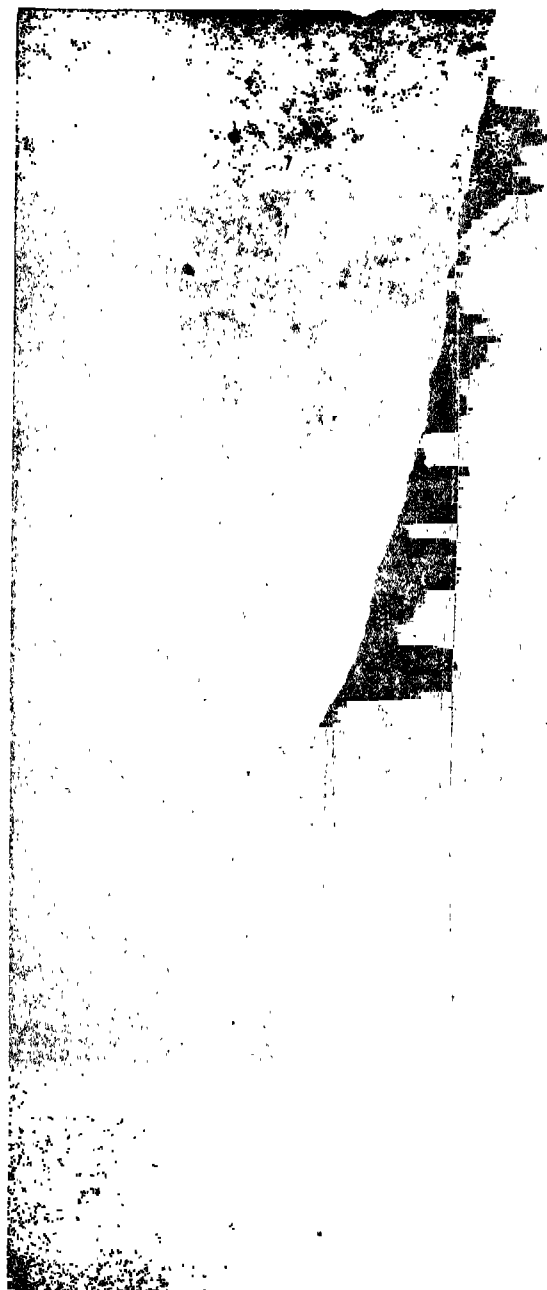
مشاهیر افغانستان

مابعد از شمارهای گذشته .　　بقلم : م . کریم خان نزیهی

عبادی هروی : ابو عاصم محمد بن احمد بن محمد بن عبدالله بن عباد العبادی از علمای مبرز هرات و مشاهیر فقهای شافعیه است ، که سمعانی بمادهٔ (عبادی) وبرخ دیگری بماده هروی اورا متذکر شده ، امام و مفتی نیز مینویسند (۱) وروایت حدیث نیز بوی نسبت داده اند. وعبادی بفتح عین مهمله و تشدید با موحده و بعد از الف دال ، نسبت وی است بجدش عباد ،

بقراریکه مینگارند (۲) بسال ۳۷۵ هـ مطابق ۹۸۵ م تولد یافته ، پیوسته شهر بشهر مسافرت اختیار کردی . و با گروهی ازمشایخ و علما ملاقات نموده ، از آنها استفاده های مادی و معنوی بردی .

رویهمرفته در هرات از قاضی ابو منصور ازدی و درنیشاپور از نزد قاضی ابو عمرو بسطامی اکتساب فقه نموده ، از ائمهٔ دقیق النظر متفنن بشمار میرود ،

ابوسعد هروی (صاحب کتاب الاشراف فی ادب القضاو غوامض الحکومات) از او اخذ فقه و سمع و روایت حدیث نموده .

وفاتش بسال ٤٥٨ هـ مطابق ۱۰٦٦ م باتفاق پیوسته ، زیاده برین اطلاعی از او در دست نیست .

ادب القضاء ، المبسوط ، الهادی الی مذهب العلما (در فقه) کتاب الرد علی القاضی السمعانی و طبقات الفقها از تالیفات اوست .

---

[۱] انساب ورق ۳۷۹ .
[۲] وفیات الاعیان ج اول ص ٤٦٢ .

خطابی بستی: اسم، کنیه و لقب وی بقرار آنچه که نگاشته اند؛ و به صحت رسیده، ابو سلیمان حمد بن محمد بن ابراهیم بن خطاب الخطابی البستی(۱) است. و خطابی بفتح خاۀ معجمه و تشدید طاء مهمله و بعدازان الف و باء موحده و یا، نسبت وی است بجدش خطاب که نویسند؛ وی از ذریۀ زید بن الخطاب بوده است.

و هرچند مؤرخین متفقند بر اینکه اصلاً اسم وی (حمد) بدون همزه است. ولی با ثبات همزه (احمد) نیز شنیده شده. چنانکه حاکم نیشاپوری (۲) راجع بنام مذکور می گوید از ابوالمظفر بستی پرسیدم، بعضی اسم ابو سلیمان را احمد (با ثبات همزه) هم می گویند. صحت دارد یا خیر؟

ابوالمظفر گفت من از خود ابو سلیمان شنیدم که میگفت نامم حمد است، ولی مردم مرا احمد هم نوشتند، ومن دنبالۀ آنرا واگذار شدم (۳)،

خطابی از فقها و محدثین مبرز عصر خود بوده، و هم مردی ادیب بشمار میرفت. تولدش بسال (۳۱۷) سه صد و هفده هجری مطابق ۹۲۹ نهصد و بیست و نه مسیحی باتفاق پیوسته، جهت تحصیل و اکتساب علوم به مسافرت نواحی و اکناف مختلفۀ عالم می پرداخت، در عراق از ابوعلی صفار و ابوجعفر رازی و غیر هما استماع حدیث نموده. و ابوعبدالله حاکم نیشاپوری، عبدالغفار بن محمد فارس و

[۱] بستی نسبت وی است به بست که از شهر های تاریخی وطن عزیز ما افغانستان بشمار رفته، واقع درقرب قندهار است. بخلاف امروز در زمانهای سابق دارای آبهای جاری و اشجار فراوانی بوده، مهد پرورش بسا از علما و رجال بزرگواری میباشد.

[۲] مراد، از حاکم نیشاپوری ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن حمد و یه بن نعیم الضبی الطهمانی نیشاپوری معروف بابن بیع است. که از اکابر حفاظ حدیث و مصنفین بوده، [تولدش بسال ۳۲۱ ه و وفاتش ۴۰۵ ه) هردو در نیشاپور وقوع یافته. صحیح در حدیث و مستدرک علی الصحیحین از تالیفات اوست.

نه ابوحامد محمد بن احمد بن اسحاق معروف بحاکم نیشاپوری که وی نیز از رجال حدیث در قرن چهارم هجری بوده، در سال (۳۷۹] ه وفات نموده است. رجوع شود بابوالفدا حوادث، سنه « ۳۷۹ » وسنه« ۴۰۵ »ه و وفیات الاعیان ج اول ص ۴۸۴.

۳ ـ و فیات الاعیان ج اول ص ۱۶۷،

ابو القاسم عبدالوهاب بن ابی سهل الخطابی وغیرهم ازاو روایت حدیث دارند.

و به ربیع الاول سال (۳۸۸) سه صد و هشتاد و هشت هجری مطابق (۹۹۸) نهصد و نود و هشت مسیحی در بست از ینجهان فانی ارتحال نموده ، معالم السنن (در شرح سنن ابوداؤد) اصلاح غلط المحدثین ، غریب الحدیث و شرح بخاری ازامهات تصانیف و آثاراوست.

و نظر بر وایت مرحوم شمس الدین سامی (۱) اشعار عربی نیز می سروده وبیت ذیل ازاوست :

شر السباع العوادی دونه وزر　　والناس شرهم ما دونه وزر
کم معشر سلموالم یؤذهم سبع　　و ما تری بشراً لم یؤذه بشر

☆ ☆ ☆

ابوحاتم بستی : محمد بن حبان (۲) بن احمدالتمیمی بستی است . که از اکابر فقها و مشاهیر محدثین عصر خود بود. چنانچه اکثر ازنقاد حدیث ، کتاب صحیح (درحدیث) او را برسنن ابن ماجه (قزوینی) ترجیح دادهٔ وبهٔ نسبت آن صحیح تر میدانند (۳).

بعلاوهٔ حدیث وفقهٔ در تاریخ ، جغرافیا وقسمت های مختلف علوم ادبیه براعت قابل قدری داشته ، ودارای تالیفات متعدد مختلفة المضامین است.

تولدش باتفاق مورخین دربست صورت گرفته ، ومتاسفانه باوجود شهرت جهانگیر آن ازسال ولادتش اطلاعی بنظر نرسید.

ابوحاتم موصوف بسیاحت ممالك مختلفه ، جهت تحصیل علم واکتساب معلومات اقدام و بخراسان ، شام ، عراق ، مصر والجزیره مسافرتها نموده وقسمتی ازعمر

---

۱ ـ قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۰۵۰ ـ ۲ ـ حبان بکسر حاء مهمله و باء موحده بعد ازان الف و نون. تاریخ ابوالفدا حوادث ص۳۵٤ . ـ ۳ ـ الاعلام خیرالدین زرکلی ج ۳ ص ۸۸۰ .

خود را دران دیار بسر برده است .

ازانجمله زمانی درسمرقند متقلد منصب قضای آنجا گردیده ، وپس اززمانی از آنجا براه نیشاپورواردموطن اصلی خود بست میشود . وبتاریخ (٣٥٤) سه صد و پنجاه وچهارهجری مطابق (٩٦٥) نهصد وشصت و پنج مسیحی درآنجا وفات می نماید .

وی یکی ازنویسندگان مبرز وولود عصر چهارم هجری بشمار رفته ، تصانیف متعدد ی درعلوم مختلفه ازاو بیادگار مانده است ، ازانجمله روضةالعقلا (طبع شده) علل اوهام اصحاب التواریخ در (١٠) ده جزء وغرائب الاخبار در (٢٠) جزء ازصنادید مؤلفات وی است.

☆ ☆ ☆

آدم بن احمد هروی : کنیه وی ابوسعد واسم و سلسلهٔ نسب او بقراریکه سیوطی دربغیة الوعاة وسمعانی درکتاب الانساب نگاشته ، آدم بن احمد ابن اسد هروی است ، اصل وی ازهرات و بقراریکه علامه ابن خلکان دروفیات الاعیان (١) مینویسد : از تلامیذ ابو عاصم محمد بن احمد بن محمد بن عبدالله ابن عبادالعبادی هروی است . واز اواخذ فقه و استماع حدیث نموده وحدیث روایت کرده .

ابوسعد ابتدا زمانی در بلخ سکونت ، بعد ها جهت ادای فریضهٔ حج روانهٔ بیت الحرام شد . وپس اززیارت حج درحین باز گشت وارد بغداد گردیده ، ودرآنجا اقامت اختیار گزید . وامرار حیات می نمود . منزل اواجتماع گاه اهل فضل گردیده ، شخصیتش مرجع خواستاران علم وادب بود . درانجا بتدریس علوم ادبیه وتعلیم حدیث اشتغال داشته ، اشخاص زیادی ازنزد اوقرائت واستماع حدیث می نمودند ، واز وجودش استفاده ها میبردند .

١ — وفیات الاعیان ج اول ص ٤٦٣ .

دراصول فقه معرفت شایسته داشته ، درحسن سیرت وصیانت اخلاق معروف بود . بعلاوه فقاهت در علوم مختلفهٔ ادبیه نیز شهرت ومکانت بلندی را حائز گشته ، مردی فاضل ، نحوی ، لغوی وبمعنی تمام شخصی ادیب بشمار میرفت . بلکه به نسبت فقهٔ بمراتب درنحوولغت شهرت بیشتری حاصل کرده . دراکثریه ازکتبی که ازاواسم برده اند، وی را نحوی ولغوی خوانده اند .

می نویسند که : در بین اووابومنصورجوالیقی(۱) منافرتی جریان داشته، وقتی بابومنصور گفت خودرا بجوالیقی نسبت کردن چندان حسنی ندارد ، چه جوالیق جمع وجمع منسوب نمی شود .

وفاتش به بیست وپنجم ۲۵ شوال سال ۵۳۶ پنجصدوسی وشش هجری باتفاق پیوسته ، ازمشاهیر تصانیف او (کتاب الاشراف فی ادب القضا و غوامض الحکومات) است .

۱ ـ موهوب بن احمد بن الحسن الخضر ابو منصور جوالیقی ازائمه نحویین و علمای لغت است در فنون مختلفه ادب مهارتی داشته . بملاحت خط و وفور عقل معروف بود . مصاحبت خطیب تبریزی را دریافته ، از ابوالقاسم بن البسری و ابو طاهر بن ابوالصقر سمع حدیث نموده .

و بعد از تبریزی در نظامیهٔ بغداد تدریس علوم ادبیه باو محول گشته ، بامامت مقتفی بالله اختصاص یافت . تولدش باصح روایات بسال ۴۶۱ ھ است ، وفاتش به نصف محرم سال ۵۲۹ ھ در بغداد بوقوع پیوسته ، در باب الحرب دفن گردید . شرح ادب الکتاب ، ما عرب من کلام العجم و تتمه درة الغواص از تصانیف معروف اوست .

مشاهیر حربی افغانستان

(۳)

نگارش امین الله خان « زمرلای »

امیر اسمعیل سامانی بلخی: امیر اسمعیل، پسر احمد پسر اسد ابن سامان است سامانیان تماماً از اولاد و احفاد سامان بلخی مذکور بوده به اسم جد اعلی خود منسوب و مشهور اند.

اسد ابن سامان که از زمره رؤسا و سرداران حیثیت دار بلخ بود با پسران خود نوح احمد، الیاس، یحیی در « مرو » بدر بار مامون خلیفهٔ عباسی پیوسته منظور نظر عنایت گردید. بعد ازانکه مامون بالاستقلال مقام خلافت را اشغال و به بغداد متمکن گشت پسران اسد را بحکومتهای خراسان مامور گردانید و بدوران طاهریان نیز بشغل خود ها برقرار بوده بل عهده وعظمت شان افزود چنانچه ابراهیم پسر الیاس نواسه اسد ازجانب محمد « طاهری » به سپه سالاری اردوی خراسان عهده دار بود.

چون یعقوب وعمرو پسران لیث کسب شهرت نموده صاحب اقتدار شدند ودامنه فتوحات شان وسیع گردید خلیفهٔ بغداد (چنانچه درشماره ۳۱ ذکر یافت) برقابت پسران لیث «نصر» ابن احمد ابن اسد ابن سامان « برادر بزرگ اسمعیل » را درسال ۲۶۱ هـ به ماوراء النهر به امیداینکه تربیت « نصر » سدراه وموجب ضعف یعقوب خواهدشد مقرر فرموده تقویت نمود واوسمر قندرا مرکز حکومت قرار داده بخارارا به « اسمعیل » برادر خود تفویض کرد.

اسمعیل بارافع بن هرثمه که دران زمان مینجانب زیدعلوی حاکم خراسان بود

(۱) طریقه مواخات ومواسات مرعی داشته توسط اوحکومت خوارزم را
نیز ضمیمهٔ حکومت بخارا نمود. « نصر » بسعایت مفسدین پنداشت که اسمعیل
خلاف اورفتار داشته دوستی رافع مقدمهٔ محاصره سمرقند است لذا به تعبیه
وتجمع لشکر پرداخت، اگرچه این بار نقار وکدورت هر دو برادر توسط
رافع مذکور بصلح وصفا مبدل گردید مگردوباره غبار نفاق افق صاف برادری
شانرا تیره وتار نموده« نصر »به بخارا تعرض نمود. تعرض او نتیجهٔ عکس داده
لشکریانش منهزم وخودش اسیر پنجهٔ برادرشد (۳۷۵).
اسمعیل بنا بر جودت طبع وشفقت ومروتی که داشت برادار را که بجای
پدربود با عزاز واکرام تمام به بخارا آورد وآنچه لازمهٔ تعظیم وتکریم بود
بجا نموده حتی درحضورش ننشست ودوباره اورا بحشمت واحترام به سمرقند
فرستاد. درحین وداع عرضه داشت که اسمعیل بیش ازپیش کمر اطاعت وفرمان
برداری بر میان جان بسته کمافی السابق وظیفهٔ نیابت شما را درانجا اجرا وایفا
خواهد نمود. وهمچنان در قول وعمل صادق و راستکار بود تا عمر « نصر »
باخیر رسیده جهان فانی را وداع گفت (۲۷۹)

امارت اسمعیل (۲۷۹ تا ۲۹۵) ه

چون اسمعیل بعداز فوت برادر استقلال تام یافت لشکری مرتب نموده بصوب
ترکستان خوارزم تعبیه وتعرض نمودویکی ازشاه ترکان راکه حریف اوبودشکست فاحش
داده پدروخانمش رابا سیری گرفت وفاتح بقرحکومت خودباغنائم بیشمار برگشت (مورخین
غنائم او را برای هرفردی ازافراد عسکرش هزار درهم اندازه نموده اند مال
مواشی واجناس ازین مستثنی است) (۳۸۰) بعداین واقعه ازجیحون

(۱) رافع بن هرثمه شخصی بودکه عمرو لیث بدفعات با او جنگیده در اخیر مغلوب ومقتو لش نموده سرش را
پدربار خلافت فرستاد

عبور نموده با « عمرو لیث » صفار سیستانی درآویخت و بر آن غالب آمده اسیرش نمود (چنانچه در شماره (۳۱) در حالات عمرولیث نگاشته آمده) بعداز فرستادن عمرولیث بدربار خلافت ، از طرف خلیفهٔ عباسی « المعتضدبالله » حکومت خراسان ، مازندران ، ری و اصفهان باوعطا گردید ، سپس بحیثیت پادشاه ، طبرستان وجرجان را با مقبوضهٔ خود ملحق نموده کابل و غزنی را تحت نفوذ داشت .

درین اثنا از محمد بن زید علوی صاحب طبرستان شنید که سرتابی نموده بنا بران رایات ظفرآیات را بدانصوب مهتز ساخت و محمد ابن هارون را بآن فوج سردار گردانید محمد با حاکم طبرستان جنگ کرده غالب گشت و علوی در معرکه گیر و دار زخم کاری خورده بآن درگذشت ، سردار لشکر مینجانب اسمعیل حاکم منطقه مفتوحه مقرر شد .

این سردار نیز بعداز چندی عصیان نموده باستدعای مردم «ری» روی بدان ناحیه نهاد و با حاکم خلیفه جنگ کرده او را با متعلقینش مقتول نمود چون این حادثه گوش زد خلیفهٔ بغداد شد از امیر غیور بلخی استدعا نمود تاشراو را کفایت نموده وری را نیز درعوض ضمیمه حکومت خود نماید. امیر اسمعیل استدعای خلیفه را پذیرفته هارون را تعاقب نمود هارون ری را گذاشته بقزوین و ذنجان و ازانجا بطبرستان فرار نمود بعد ازتصرف دوباره بجانب بخارا عطف عنان نموده چندی بعد باز به ترکستان حمله نمود و بسی مواضع را فتح وضمیمه کشور خود کرده با نام نیك درماه صفر ۲۹۵ ه بعالم جاودانی خرامید .

مؤرخین اول کسی ازآل سامان را که درزمره پادشاهان شمرده اند امیر اسمعیل بلخی بوده چه پیش ازان اولاد سامان بعضی به نیابت طاهریه

و برخی تحت نفوذ خلفای بغداد درماوراء النهر حکومت میکرده اند و زیاده استقلالی نداشتند .

و نیز همه مؤرخین برین قائلند که امیر اسمعیل بوفور عدل واحسان وابراز لیاقت و شجاعت و تدبیر بر سلاطین جلیل القدر شرف ترجیح و تفضیل داشت وعموم رعایا درظل عدالت و رافتش آسوده و مرفه الحال بودند ، در باب خدا پرستی وعدالت او حکایات وروایات متعدد کرده اند ' صفات بس نیکو داشت ازانجمله وقتی شنیدکه سنگ (ری) که زرخراج را بآن وزن میکنند از سنگهای دیگر زیاده است همان لحظه ایلچی به ری فرستاد تا سنگهای آن مملکت رامهر کرده به بخارا آورد ' بعد ازتفتیش زیادت سنگ را متیقن شده امر فرمود تا سنگ معدل به « ری » ارسال دارند و آنچه درسنوات سابق بواسطهٔ تفاوت سنگ ازرعایا زیاده ستانیده اندرخراج و مالیات سنوات آینده شان محسوب دارند .

وهم سیاست و ادارهٔ ضبط و ربط امیر اسمعیل چنان بود که درحین نزول او به قزوین باغات پر از فواکه و انگور بود امیر حکم فرمود که هیچ کس پیرامون باغها نگردد و یکمن جو و توبرهٔ کاه احدی بی بها و رضای صاحب مال نستاند لشکریان و تابعانش مطابق امر چنان کردند .

در تواضع وحق شناسی اومؤرخین چنین روایت دارند که چون امیر اسمعیل پادشاه شد بدستور سابق ابواب مکاتبات نسبت بیاران وحق گذاران مفتوح داشته از القاب ایشان کلمهٔ نکاست ندیمان فرمودند ' چون بمرتبهٔ سلطنت رسیدی اینهمه تواضع حاجت نیست اوجواب داد که درایام عظمت وشوکت

بر خود لازم وواجب میدانم که دوستان را از مرتبهٔ ایشان نیفگنم بلکه درقد ر آنان بیفزایم تا اخلاص ایشان نسبت بمن ظاهر گردد وزیاده شود و بشکرآنکه خدای عزوجل درجهٔ مرا رفیع گردانید من نیزدرترفع دو ستان ویکجهتان باید بکوشم .

بعد ازامیر (۸) نفرازاولاد و احفادش به اقبال گذرانیده سلطنت کرده اند واین اقبال شان تا (۳۸۹ ھ) دوام داشت

سامانیان درحصص مفتوحه افغانستان باستثنای « آل داود » بلخ دیگرشاهان محلی را مزاحمت ننمودند بلکه خاندان جدیدی هم بنام امرای « چغانی » در چغانیان بظهوررسید. خاندان سامان با آنکه دائم باترکان توران زمین وغیره درزد وخورد بوده و بمقابل سیل بنیان کن ترکان سد سدیدی بودند بازهم خدما تیکه در احیای معارف و ادب نموده اند قابل قدر است .

شیخ حمید لودی: شیخ حمید یکی ازجملهٔ قوماندانهای با شهامت و شجاع افغانستان است که در قسمت مشرقی وآنطرف کوه های سپین غر افغانستان کار نامهای محیرالعقولی ازخود بروزداده است و مجمل آن این است : ـ

لودی یك شعبه بزرگی افغانها است که بطور خرگاه نشینی در حدود کوه سلیمان و وادی ها و دشت های سر سبز مشرقی افغانستان (وبعضی سر حدات غربی هند) سکونت داشتند و به مالداری و حیات کوچیانه بسر می بردند وهمه وقت ازرایان و پادشاهان هند که مذهب بودائی داشتند پول و غیره ما یحتاج خود را حصول میکردند و هم ضمناً در حاشیه سرحد بمقابل تهاجم شاهان فاتح سد محکمی بودند راجها و شاهان هند هم بودن آنها را غنیمت بل حیات

هند دانسته از هیچ چیز مضائقه نداشتند.

چون در (۳۰٤) هـ جمعیت شان کثرت پیدا کرد و دامنه مالداری وگله و رمه شان وسعت یافت با مسلمانان ملتان آمد و شد کرده منطقه از ملتان، کرماچ، پشاور، لغمان وجلال آباد را تحت نفوذ خود درآوردند و سکونت اختیار کردند وهم این مناطق برای چراگاه مالداری شان نهایت موزون بود.

راجه لاهور (جیپال) نام چون دید که روز بروز اقتدار افغانها در تزائد است وبممالك زر خیز پیشقدمی کرده تصرف می نمایند یکی ازامرای خودرا باهزار سوار تعین نمود تاتعرض و پیشقدمی افغانها را مانع شود افغانها که ازجرأت راجه مذکور خبر یافتند بحملهٔ سواران هندی را تارومار نمودند بعد این قضیه راجه لاهور برادر زاده خودرا بادوهزار سوار وپنجهزارپیاده باتجهیزات مکمل بحملهٔ افغانان آماده وگسیل نمود درین دفعه ازاهالی غور وکابل نیز که بحلیه ایمان واسلام مشرف وآراسته بودند چهار هزار نفر بقصد جهاد وکمك بابرادران همدین وهموطن خود، رسیده علم مقاومت ومخالفت برافراشتند وبقرار قول محمدقاسم فرشته درپنجماه باکفره هفتاد جنگ کرده ودراکثر جنگها غالب آمدند چون موسم سرما رسید وکفره تاب نیاورده مقاومت نتوانستند بی آنکه نتیجهٔ حاصل کنند از محاربه پهلوتهی نموده باوطان خویش مراجعت کردند بعد ازگذشتن موسم سرما برادر زادهٔ راجه مذکور باعسکرتازه دم بالای افغانان تاخته کمافی السابق نائره جنگ درگرفت وتاموسم برشکال (برسات) جنگهای متعددی بین الجانبین واقع شد، درشروع برسات باز دسته کفار مانند سال قبل بابرداشت خسارات بی اندازه رو بفرار نهادند.

به سال دیگر قوم ککر کفار که معاون و دست یار راجهٔ لاهور بودند و تاب مقاومت وجنگ را با افغان ها در خود ندیدند با راجهٔ لاهور را زدر مخالفت پیش آمده او را بمقابل افغانها تنها گذاشت راجهٔ مذکور نیز تاب مقاومت نیاورده سلسله جنبان صلح گردیده الحاح نمود و تمام مناطق متصرفهٔ افغانها را مستقلاً باافغانها بازگذاشت شیخ حمید که قبلاً قوماندان حربی ملی شان بود بحیثیت رئیس انتخاب گردید. شیخ حمید نیز کوهستان بین پشاور وجلال آباد را حصاری کشیده موسوم به خیبرساخت وولایت ملتان و روه (۱) رامتصرف شده ازطرف خود نائب وحاکمی مقرر نمود. و ملوك سامانیه (شاهان شمالی وشمال غربی افغانستان) را نسبت بیك عهد نامه که راجهٔ جیپال ولایات متصرفی اورابطور بخشش و الحاق دائمی بافغانها تسلیم کرده بود نگذاشت که دست تصرف ایشان بولایت وحکومت لاهور درازشود.

درزمانیکه الپتگین درگذشت و سبکتگین پدر محمود بزرگ جانشین آن گردید سلسلهٔ دوستی ویکجهتی را با شیخ حمید جنبانده ازواستدعای همراهی وکمك نمرد شیخ حمید هم که شخصی غازی وآرزوی جهاد داشت ازطریقه اسلامیت عهده دار کمك سبکتگین گردید وسبکتگین به کمك وهمراهی او جیپال را ازپادرآورد وقرار سابق ملتان وغیره جاگیر شیخ حمید را بخودش گذاشت بعد ازان باسلطان محمود بزرگ دایما همرکاب بوده کاید فتوحات آنشهریار بزرگ افغانستان همین طوائف شجاع ورشید و طن شمرده می شود. باقی دارد

---

۱ روه عبارتست از کوهستان مخصوص که باعتبار طول ازصوات وباجور تاقصبهٔ سیوی که از توابع بکر است و باعتبار عرض از حسن ابدال تا کابل وقندها درحدود این کوهستان واقع شده.

آثار محررین افغانستان

نگارش م : کریم خان نزیهی

قسمت : ٦

مختصر المجسطی: ازتالیفات شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا است . بقراریکه مینگارند؛ شیخ درهنگام اقامت درجرجان بمنزل خود ، که ابومحمد شیرازی برای او خریده بود ، بتالیف بعضی ازمولفات خود (بمانند کتاب المبدأ و المعـاد ، کتاب ارصاد الکلیه وغیرهما) می پرداخت ، مختصر المجسطی را هم درانجـا برشتهٔ تالیف درکشیده . و درآن ده (۱۰) شکل مختلف المنظر را با مسائل چندی درعلم هیئت (درآخر کتاب مذکور) ایراد نموده ، که پیش ازان سابقهٔ نداشت . (۱)

ناگفته نماند؛ که مجسطی یکی ازجامع ترین کتبی است درعلم هیئت و فلکیات که حکیم و فیلسوف شهیر یونانی بطلیموس قلوذی در(۱۳) سیزده مقـاله

۱ — عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج دوم ص ۵ و ص ۷ .

تصنیف نمود . که نخستین تصنیفی است در هیئت دارای قواعدی پر از ادلات تفصیلی در اثبات اوضاع فلکی و ارضی. چنانکه ؛ بعدها مأخذ جمیع کتب مؤلفه در علم هیئت و فلکیات گردید.

این کتاب ابتداد ر زمان خلافت مامون الرشید خلیفهٔ عباسی أزطرف حنین ابن اسحق العبادی الحرانی متطبب ومترجم مشهور صابی بعربی ترجمه گردیده سپس حجاج بن یوسف (۱) و ثابت بن قره آنرا تجرید نمود .

ولی نظر بروایت ابن الندیم درکتاب الفهرست وجرجی زیدان علیه مایستحقه (۲) نخستین کسیکه اهتمام به تفسیر وتعریب آن (کتاب مجسطی) نمود یحیی بن خالد برمکی وزیر معارف پرورهارون الرشیداست . بعلاوه مشارالیه مذکور به ترجمه وتفسیرهای سابقهٔ آن که ازطرف اشخاص متعددی برای اوانجام یافته‌بود. قناعت حاصل نکرده ، ابوحسان وسلم (صاحب بیت الحکمة) را خواسته به تحقیق صحت تفسیر و تعریب آن برگماشت . وآنها پس از اجتهاد کاملی در تصحیح آن ، از بین ترجمهای متعددی ، افصح وصحیح ترین آنرا برگزیدند . وبغیر ازشیخ الرئیس ابوعلی بن سینا ، یحی بن محمد بن ابی شکر المغربی الاندلسی نیز کتاب مذکوررا تلخیص نموده .

☆ ☆ ☆

مختصر اقلیدس : زمانیکه شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا دراصفهان به‌نزد علاوالدوله بن کاکویه بسر میبرد . ودرآنجا به تصنیف کتاب شفا اشتغال ورزیده ، ازنگارش قسمت مجسطی و منطق آن فراغت حاصل نمود . باختصار اقلیدس (بارسالهٔ

۱ – هر چند یکه درکشف الظنون ج ۳ ص ۲۸۰ چنین نگاشته آمده ولی صحیح بجای یوسف مطراسم والد حجاج است.
۲ کتاب الفهرست ص ۲۷٤ ومدنیت اسلامیه ج ۳ ص ۲۸۲ . که ماخذ ان نیز کتاب الفهرست است .

ارثما تیکی وموسیقی) نیزدرآنوقت پرداخته ، ودرآن شبهات مختلف را باتزئیدات چندی عند الاحتیاج ایراد نمود . (۱)

برخی آنرا کتاب مستقلی دانسته‌اند. ولی ابن ابی اصیبعه آنرا ازجمله رسائل ضمیمه به نجات مینویسد . مقالات اقلیدس که بعدها بنام اقلیدس به تنهائی معروف گشته ، عبارت است ازمقالاتی در اصول هندسه که ازامهات مؤلفات اقلیدس میگاری (متولد در ٤٤٠ قبل میلاد) فیلسوف وریاضی دان معروف یونانی بشمارمیرود ، واسم اصلی یونانی کتاب مزبور استروشیا (اصول هندسه) میباشد . وبنا برین اقلیدس را نام کتاب معروف مذکور پنداشتن ازخطاهای فاحشی است . که مرحوم حاج خلیفه نیزخطای مزبوررا به نقل ازصاحب بن عباد متذکر شده . (۲)

تحریر اقلیدس را مترجم مشهور دورهٔ عباسی حجاج بن مطر دومرتبه ازیونانی بعربی ترجمه نموده . یکی در زمان خلافت هارون الرشید و دیگری در خلافت مامون خلیفهٔ معارف پرور عباسی . ازآنجا که ترجمهٔ نخستین آن درهنگام خلافت هارون الرشید انجام یافته بود . معروف بهارونی گشته ، وشهرت دومین آن بمامونی است . ازلحاظیکه در زمان خلافت مامون الرشید ترجمه شده .

وبغیر ازحجاج بن مطر، حنین بن اسحق العبادی نیز اقلیدس را بعربی ترجمه کرد . وسپس ترجمهٔ مذکوراز طرف ثابت بن قره اصلاح و تصحیح یافت . وبعلاوهٔ (حجاج وحنین) عثمان دمشقی نیزآنرا مستقلاً بعربی ترجمه نموده . (۳)

---

۱ عیون الانبأ ابن ابی اصیبعه ج ۲ ص ۷ ومقدمه منطق المشرقیین ص ح .
۲ کشف الظنون ج اول ص ۱٦۷۰
۳ کتاب الفهرست ص ۲۷۱ ومدنیت اسلام ج۳ ص۲۱۲

☆
☆ ☆

قصیدة المزدوجة فی المنطق : از تالیفات منظوم شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا است. که باسم رئیس ابوالحسن سهل بن محمد السهلی درجریان برشته نظم درکشیده . این رساله منظوم بر خلاف شهرت خود بقصیده ، (از روی تقسیمات شعری پارسی) عبارت از مثنوی کوچکی است در منطق ؛ چه پارسیان قصیده اشعار منظومی را گویند ؛ که شمارهٔ ابیات آن از ۱۳ سیزده بیت بزیاده بوده ، در یك بحر و دارای قافیهٔ واحدی باشد ، و بعلاوه ائمه زبان در قصائد مطلع ، تشبیب ، مخلص و مقطع را از ارکان مهمهٔ آن دانسته اند . ولی مثنوی ابیات متعددی را گویندکه در یك بحر سروده شده ، ازمطلع و تشبیب و قافیهٔ واحد وغیرها در تمام ابیات آن عاری بوده ، مصرعین هر بیت آن دارای قافیهٔ جداگانهٔ میباشد .

و زیاده برین اکثراً قصائد بمدح و مثنوی بحکایتهای اخلاقی و افادهٔ بعضی از موضوعات علمی و غیره تخصیص داشته میباشد .

و از آن جائیکه این رسالهٔ منظوم شیخ از قافیهٔ معینی در همه ابیات عاری بوده ، بطریق مثنوی انشا شده . بنا برین لحاظ بغیر اینکه آنرا (از لفظهٔ شعر فارسی) مثنوی بدانیم ، چیزی دیگری گفته نمیتوانیم . و همان است که ما نیز مجبوراً بتاسی از اسلاف و شهرت آن بنام قصیدة المزدوجه آنرا ضبط و یادآور شدیم .

و علت اینکه رسالهٔ مذکور شهرتی بقصیدة المزدوجه یافته ، بظن غالب نویسندهٔ مستند بمسائل ذیل خواهد بودکه ما اینك می نگاریم:

مثنوی تا جائیکه بنظر راقم سطور رسیده ، از مختصات اشعار فارسی زبانان بوده ، بلکه از جملهٔ مخترعات شعری آنهاست . چه تا کنون هیچ یك مثنوی در زمرهٔ اشعار عربی بنظر نرسیده و شعرای عرب ومولدین از جاهلین و مخضرمین گرفته تا اسلامیین آنچه که سروده اند ، همه قصیده بوده .

پس درصورتیکه مثنوی دراشعارعرب موجودنبود ، ومنظومی بطریق مثنوی ازطرف شخص مشتهری بمثل شیخ انشا گردید . بدیهیست ؛ که آنرا (نیزازقبیل تحمیل اقل بر اکثر یا تحلیل جزبر کل اطلاق قصایده بران نموده) قصیده نامیدند ، امابالحاق کلمه مزدوجه .

کلمه ازدواج خود نیز دلالت برتفکیك آن ازقصائد معمول (یاقصیدهٔ بمفهوم منقول عرفی واصلاحی) مینماید . چه مثنوی عبارت است ازازدواج دومصرع متحدالقافیه دریك بیت .

☆

☆　☆

این رسالهٔ منظوم (قصیدةالمزدوجة) که درسنه ۱۳۲۸ هجری قمری (مطابق ۱۹۱۰ م) درقاهره (بمطبعةالمؤید) بطبع رسیده ، مقدمهٔ آنرا شیخ چنین آغاز نموده ؛

آغاز کلام ؛

الحمد لله الذی لعبده	نیل السنا لاانه فی حمده
والحمد لله کما یستوجب	بعزه العالی الذی لا یغلب
والحمد لله الذی برهانه	ان لیس شان لیس فیه شانه
والحمد لله بقدر الله	لاقدر وسع العبدذی التناهی

والحمدلله الذی من ینکره	فانما ینکر من یصوره
ثم علی نبینا الامین	شارع خیر ملة و دین
اشرف من یبعث فی القیامه	افضل من ارسل للأمامه
محمد صلاة رب العالم	وآله الغر الکرام الأنجم

بعد از حمد و نبذی سخن در فوائد منطق را جع بوجه تالیف سیاق کلام را چنین رانده است :

قد سال (شیخ الرئیس سهل)	ذاك الذی تم لدیه الفضل
ذاك الذی له ایاد عندی	فوق الذی یوقع تحت الحد

وازان بوضاحت ظاهر میشود، که در اثر در خواست وسوال رئیس ابوالحسن سهل قصیدهٔ مذکور را تالیف کرده باشد .

ولی پایان تر از مطالعهٔ ابیات ذیل که هم ازان رساله است :

لاسیما ولی أخ فی حجری	و صیة الوالد عید الهجر
أو صی بان اقضی فیه حقه	وان اریه فی الصواب طرقه
فیا (علی) اجعله ظهر القلب	حتی اذا بلغت سن اللب
عقلت ما استظهرت منه عقلا	و صرت للخیر الکثیر أهلا
دائما الخیر الکثیر الحکمیه	نعمتها أفضلا کل نعمه
وان یکن أخوك حین تعقل	إدرکه من المنون الاجل
و صارفی اخری حیاتی نفسه	و الجسم منه مودع فی امسه
ینظر فی البرزخ للقیامه	ما ذا یذکروه فی الدعا أحیانا

اینقدر میتوان استنباط نمود . که شیخ آنرا (بطوریکه مینگارند) نه تنها محض سوال و خواهش رئیس ابوالحسن سهل برشتهٔ نظم کشیده ، بلکه بعلاوه خواهش او وصیت والد شیخ الرئیس ابن سینا برای تربیهٔ پسر کوچکش (علی برادر کهتر شیخ الرئیس ابن سینا) نیز باعث بوده است که آنرا تالیف نماید .

رویهمرفته مباحث رسالهٔ مذکور بقرار ذیل است که ما با تعداد ابیات هریك ازمباحث آن را درینجا بقرارذیل متذکرمیشویم.

دیباچهٔ کتاب : اعنی حمد ، نعت ستایش از منطق و فوائد آن و وجه تالیف: جمله ٤٥ بیت

مبحث	در الفاظ مفرده	جمله ١٤ بیت
»	در الفاظ خمسه (ایساغوجی ، کلیات خمس)	» ١٥ »
»	در مقولات عشر ، (قاطیغوریاس)	» ١٧ »
»	در قضایا	» ٣٧ »
»	در نقیض	» ٤ »
»	در عکس	» ٧ »
»	در قیاس	» ٣١ »
»	در قیاص مستثنی معروف بشرطی	» ١٩ »
»	در استقراء	» ٢ »
»	در تمثیل	» ٢ »
»	در مواد مقدماتی	» ٣٥ »
»	در برهان	» ٣١ »
»	در مطالب	» ١١ »
»	در جدول ، خطابه ، شعر و مغالطه	» ٥ »
»	در حد (تعریفات)	» ٢٢ »

که جمله ابیات آن (٢٩٧) دوصد ونود هفت بیت می شود .

« بقیه دارد »

افغانستان ۱۲ قرن پیش

مترجم سید قاسم خان

ما بعد شمارهٔ (۳۱)

هونتسین بعد حرکت ازولایت نگارهارا یعنی علاقهٔ جلال آباد امروزه خواست ازراه جدارهای جنوبی که بقرب سواحل رود کابل افتاده ، تابریدگی سیاه سنگ پیش رفته ، آخرین زیارت گاه معروف آنجا را نیز به بیند : این نقطهٔ مقدس عبارت ازهمان غاریست که میگویند بودا بعد از مغلوب کردن (ناگاگوپالا) پادشاه اژدها ، اثر سایهٔ خود را درآنجا باقی گذاشته است .

این غارکه موسیوفوشه آن را نزدیك قریهٔ چارباغ موجوده کشف کرده توانسته ، دروقت هونتسین رسیدن به آن خطرناك بوده ،راه ها خالی وقطاعان زیاد دران سکنی داشت ر از ۲ ، ۳ سال به اینطرف تقریباً هیچ زائری ازانجا مراجعت نکرده بود . همراهان هونتسین بسیارسعی نمودند که اورا ازاین قصدش بازدارند. اما کوشش آنها بی ثمر ماند .

هونتسین درجواب شان گفت : ــ « خیلی مشکل است که درصد هزارکالپا (۱) هم یکبار سایهٔ حقیقی بودا دیده شود . چطور امکان دارد که تا اینجا آمده باشم وبرای زیارت آن نروم ؟ شما آهسته آهسته روان شوید ، من همینقدر که یکبار آنجا برسم ، مدت کمی توقف کرده ، بعد به عجله بشما ملحق میشوم . » وبه این قسم هندی های جبان را رخصت نموده ، خودش تنها جانب غارروانه شد .

درنزدیك ترین معبد ، هیچ کسی برای رهنمائی او حاضرنگردید بلکه یك نفر پیرمردیکه درراه با اومقابل گردید ، به اصرارزیادزائر ، راضی شد که راه را برأیش نشان بدهد . قراریکه خودش قصه میکند : ــ « هنوزبیش ازدو ، سه

۱ کالپاپیمانهٔ وقت چینی وشاید به اندازهٔ « ساعت » است . مترجم

منزلی نرفته بودند که ۵ نفرقطاع الطریق باشمشیر برهنه بطرف شان پیش آمد. داکتر قانون (هونتسین) کلاه خودرا برداشته، لباس روحانی خویش رامکشوف ساخت. یکی ازقطاعان برایش گفت: «استاد کجا می روید؟» هونتسین جواب داد: «می خواهم سایهٔ بودا را پرستش کنم.» قطاع الطریق بازگفت: «آیانشنیده اید که درین حصص، قطاعان زیاد است؟» سیاح مذهبی جواب داد:

«قطاعان هم مثل دیگر مردم، انسان هستند. چون برای عبادت میروم اگر راه مملو ازحیوانات درنده هم باشد، بدون ترس برای این عزم مقدس پیش خواهم رفت! لهذا ازشما که انسان و دلهای تان مملو از حس ترحم است چگونه بترسم؟» قراریکه درحیات هونتسین ذکرآمده: «قطاعان ازاین سخن متأثر گردیده، متعرض او نشدند.».

هونتسین بعدازاین تصادف دراماتیك (نمایشی)، توانست که درغارموعود داخل شده عبادت کند. درکتاب مزبور نوشته است: «این غاربه شرق جوئیکه میان دوکوه درجریان است وقوع دارد. و در یك دیوار سنگی بزرگی حفر گردیده، در مدخل آن یك نوع دروازهٔ دیده میشود که روی زمین باز میگردد. وقتیکه چشم های خود را بداخل غار متوجه نمود، در تاریکی تیره و تار هیچ چیزی را دیده نتوانست.» پیر مرد همراهش، به او گفت: «استاد راست بروید وقتیکه دست تان بر جدار شرقی برسد، پنجاه قدم بعقب گردید، آنگاه درست بطرف شرق نظر کنید: سایه در آنجا سکنی دارد.»

«استاد قانون داخل غار شد و بدون رهنما، پیش رفت. در اخیر ۵۰ قدم

به جدار شرقی تصادم نمود ، بعدبقرار نصیحت پیر مرد پنجاه قدم بعقب برگشت و درآنجا ، توقف کرد . آنگاه باعقیدهٔ عمیق و تأثر بی پایان ، هر صد سلام مذهبی را خواند اما هیچ ندید . پس به نسبت گنا هان خویش ، خود را خیلی ملامت نموده با نعره های بلند گریه را سر داد و در جوش غم و گداز روحی از خود برفت . چون بهوش آمد ، باقلبی پر از صداقت و صفائی ، درحالیکه پس ازهر فقره به سجده می افتاد ، مؤثرانه ادعیهٔ (سوترا) و(گاتا)راشروع کرد .

آنوقت ، معجزه صورت گرفت : « پس از آنکه زائر روحانی تقریباً صددعای مختلف را خواند ، روی دیوار شرقی نوری دید که مثل کرزهٔ روحانیون عریض بود و ظاهر گشته ، بلافاصله خاموش گردید . هونتسین در بحبوحهٔ مسرت وگداز عبارت را تکرارنمود ومجدداً روشنائی را کهبهاندازهٔ حوض کوچکی بود وبیك طرفة العین مانند برقی درخشیده وناپدیدشد ، مشاهده کرد . آنگاه دربی خودی وجدوشوق ، قسم خوردکه تاسایهٔ مقدس را نهبیند ، هرگزازین غار خارج نشود . . .

« پس ادعیه واوراد خویش را ادامه داده منتظر بماند : دفعةً تمام غار بواسطهٔ نور درخشانی روشن گردیده ، سایهٔ بوداٰمجللانه مثل آفتاب که ازپس ابرهای تیره و تار پرتو افگن گردد ، باتلالوء خیره کننده روی دیوار رسم شد . پرتوزنندهٔ اطراف صورت او را تنویر مینمود . هونتسین حیران ومبهوت آن نمایش عالی ، بی‌نظیر وقابل تحسین را تماشا کرد . جسم بودا او لباس روحانی اش رنگ زرد سرخی نما داشت ؛ ازحد زانو تابالا زیبائی‌شخصی اوبانور براقی می درخشید . اماحصهٔ زیرین تخت و مرصع او مثل آن مینمود که باشفق سرخ رنگی محاط باشد . بهراست وچپو عقب بودا ، بودیزاتواها وسرا ماناهای معتبر مرکب اورا تشکیل میدادند » .

هونتسین بعدازمشاهدهٔ این معجزه ازدور به ٦ نفریکه بیرون دروازه وجود داشت ، حکم داد تا آتش بیاورند و برای سوزاندن خوشبوئی ها داخل گردند، وقتیکه آتش داخل غار شد ، دفعةً سایهٔ بودا ، غایب گشت لهذا زائرعلی الفورامر داد تا آتش را خاموش نمایند و بلا فاصله سایهٔ بودا دوباره مقابلش ظهورنمود . ازجملهٔ ٦ نفرمزبور پنج نفر ، آن را دیده توانستند ، اما شخص ششم ، بکلی چیزی را ندید ، این حالت بیش ازیك لحظه دوام نکرد . . .

«هونتسین به‌وضوح‌آن اثرحسی‌را مشاهده کرده ، به‌سجدهٔ احترام‌کارانه افتاد وادعیهٔ ستایش بودارا برزبان رانده ، گل‌ها وخوشبوئی‌را درانجا نثارنمود . بعد ازان نور خاموش گردید . آن وقت با موضع مزبور وداع کرده خارج شد. »

☆

☆ ☆

هونتسین پس ازآنکه از لمپاکا حرکت کرد جانب رودکابل پائین شده در امتداد ساحل جنوبی آن ازراه دکه ودرهٔ خیبر به ولایت گندهارا داخل گشت .

گندهارا یکی ازمناطق معروف تاریخ شرق است . مقدونی ها (یونانیها) آن را به اسم گنداریتیس می شناختند و بعد استحکام مهم سلطنت گریکو باکتریان (یونانی و بلخی) شده بود چنانچه درهمین جاست که شاهان یونانی پس ازتبعید شدن ازبلخ ، ملجا یافته ، تقریباً یك قرن دیگر دران برقرار ماندند، گمان می رود یکی ازپای تخت های این حصه شهرپو شکاراواتی که جغرافیون بنام پوکی لاوتیس بخوبی میشناسند ، بوده است . چنان معلوم

می شود که وقتی هندو سیت ها از آسیای وسطی به این سمت سرازیر شدند ، مزایای ولایت گندها را درك کردند. زیرا حقیقت اینست که امپراطور معروف آنها موسوم به کانشکا شهر پور شاپور را یا پشاور را مقر زمستانی خود قرار داد. حالانکه مقر تابستانی او علاقهٔ کاپیسا در میان کوه های افغانی بود. آنچه مدنیت مملکت گندها را واضح میسازد ، همانا مجسمه ها ، حجاری ها و مسکوکاتیست که در چار صده ، شهر بهلول ، هونی مردان و شاهباز گارهی به صدها عدد از این زمین قدیم ظاهر می شود.

فقط کسانی از این حاصل خیزی (در آثار تاریخی) این علاقه متعجب میشوند که فراموش کرده باشند تقریباً ٦ قرن ولایت قدیم پشاور مثل یك هیلاد (۱) نو بطور غریبی بواسطهٔ حلقهٔ کوها و دریا ها محاط و به این قسم از تکان های مهاجمت ها محفوظ بوده است. ابتدأ دو قرن کامل سلاطین یونانی خالص یعنی هیلیوکلس ها (۲) و انتیالکیداس ها (۳) که تسمیهٔ شان آنهارامثل آنتیوکوس(٤) های شام و پتولیمیس های مصر غربی الاصل نشان میدهد ، در انجا حکومت داشتند ، وبعد مدت ٤ قرن دیگر بزیر تسلط شاهان هندوسیت از خانوادهٔ کوشانه ها، کدفیزس ها ، کانشکا ها ، هوو یشکاها ، وازو دیبود ها(٥) واخلاف ایشان که یقیناً بادو امترین سلاطین یونانی مشرق شمار میروند ، درآمد ؛ آیا به نسبت نظریهٔ عام تری که مطابق آن صنعت گریکو بودیك در زمان اخلاف گریکوباکتریان (یونانی و بلخی) سلاطین فوق الذکر پیشرفت نموده ، قریب الیقین تر معلوم نمیشود که مشرب صنعتی مزبور درزمانه و دربار خود همین شاهان یونانی خالص ترقی یافته باشد؟ آیا مجسمهٔ کانشکا بشکل

۱ــ اسم اولی مملکت یونان « مترجم »

Kûshâna, (٥) Antiokos. (٤) Antialkidas. (٣) Héliok1ès. (٢)
Vasudéva, Havishka, Kanishka, Kadphisès,

کلوویس هندی) (۱) که در سنه ۱۹۰۸ نزدیك پشاور بمقام (شاجی‌کی دیری) یافت شده روی آن اسم زرگری که آن را ساخته ، ویك نفر یونانی موسوم به آجی‌زیلاس است، همین نظریه را تثبیت نمیکند ؟ بوداهای متعدد علاقهٔ گندهاری که در موزه خانه های اروپائی موجود است ، نیز شاهد صحیح ، این یونانیت جذابیهٔ پشاور میرود صورت این مجسمه ها صفائی و تناسب قشنگی دارد موهای پرپیچ و البسهٔ بی نقص آنها اکثراً بحدی مطبوع میباشد ، که بیننده را بی اختیار وادار به تحسین مینماید. زوارچینی که آنها را جا بجای دیده اند آیا باور کرده میتوانستند که مقابل نظر خود ، اولین تصاویر معبود مذهبی خود را دارند که بدست انسان ساخته شده است؟ آیا میدانستند که در قدیم - تقریباً ٦ قرن قبل از آنها وقتیکه هیچکس جرئت نمایش دادن بودا را نمیکرد - مگر بصورت های دور ازحقیقت - یکی از این صنعتگران مملکت دور دست یونان (بزبان چینی شاتسین) که هندیهای قدیم او را (یاوانه) می نامیدند، برای باراول بودا را بشکل انسان تصویر کرد ؟ وبعد تمامی تصاویر بودا از روی همان نقشهٔ اولی ساخته شد: از صورتیکه در سیلان پرستش میگردند گرفته، تا مجسمه های چین و جاپان الی لونگ- من و نارا . . .

زوارچینی عالم نبودند اما گندها را که به زبان آنها (کین تولو) گفته میشود ، بر ایشان جذابیت های دیگری داشت دوقرن پیشتر از مسافرت هونتسین دو نفر از معروف ترین فلاسفهٔ بودائی طریقهٔ ماهایانیسم موسوم به (اسانگا) و (واسوباندو) که هر دو اصلاً از اهل پشاور بودند ، درین علاقه

۱- کلوویس پادشاه معروف فرانك هاکه در قرن ٥ - ٦ مسیحی درگول « فرانسه قدیم » حکومت میکرد - مترجم .

Ptolémeés (۲)

زیست داشتند : وهمین یادگار بهترین علاقه مندی هـای هونتسین بشهار میرفت زیرا همین دو نفر مهمترین واضعین اید آلیسم دلا تصوفی که نامبرده پیروآن بود ، محسوب میگردند.

بدبختـانه وقتیکه هونتسین درسنه ۶۳۰ عهد مسیح پشاور را دید ، فقط یك قرن از تهاجم مجـارهای هفتالیت گذشته و مدنیت درخشان گندهاری ، بکلی خراب وویران بود.

(میهی را کولا)ی مجار(۱) که اتیلای هند شمرده میشود ، به کارگاه های صنعتی گریکوبود یك چنان ضربتی وارد کرده بود که بعد ها مملکت هیچگاهی جبران آن را ننموده و دو باره بر خواسته نتوانست .

هونتسین با لهجهٔ حزن انگیزی مینویسد : - « خاندان شاهی خاموش و مملکت دو باره بکاپیسا ملحق شده است . شهر ها و دهات تقریباً خالی وغیر مسکون میباشد ودر تمام ملك بجز چند قبیلهٔ مختصر دیده نمیشود . یك گوشهٔ شهر شـاهی (پشاور) در حدود هزار خاندان راشامل است.تقریباً یك هزارمعبدیوجود دارد که بالعموم ویران و خراب افتاده وگیا های هرزه دران روئیده روی همرفته ، یك وضعیت منزوی و سهمگینی را نمایش میدهد . اکثراستوپه هـا نیز ویرانه شده است . خرابی هائیکه بر شهر هـاو مقامات آباد بودائی این منطقه وارد آمده بحدی است که متبرکترین تبرکات یعنی کشکول گدائی بوداً که تا آنوقت در یك معبد پشاور محفوظ بود ، نیز بتاراج رفته ، بعد ازگردش های زیاد در ممالك غیر دین وبالآخره به ایران ساسانی برده شده است

هونتسین آثاریرا که هنوز بر پای بود ، مشاهده کرد . درپشاور (که بطور

---

(۱) Mihiracula

صحیح پولوشاپولو ترجمه نموده) علاوه بر درختیکه ٤ نفر بودای زمان قدیم بزیر آن نشسته بودند ، خرابه های استوپهٔ بزرگی که بواسطهٔ کانشای معروف بنا شده بود ، برایش نشان داده شده . تاریخچهٔ ساختمان این استوپه را بقرار ذیل برایش نقل کردند :- کلوویس هندی (کانشکا) دروقتیکه هنوز به دین بودا داخل نشده بود یك روز شکار ، اتفاقاً در تعقیب خرگوش سفیدی به موضع مزبور رهنمائی شده درانجا باشبان جوانی ملاقی گردید . شبان موصوف یك پیش گوئی بودارا برایش بازخواند . پیش گوئی مزبور به این قرار بود :- « ٤ صد سال بعد از مرگ من پادشاهی پیدا شده ، بنام کانشکا در تمام عالم خودرا معروف خواهد ساخت ... » شاه مزبور به اثر شنیدن این پیش گوئی ، درهمانجا تبدیل مذهب داده ، درهمان نقطه استوپهٔ وسیعی را برای گذاشتن متبرکات وافری بنا نمود .

این معبد راکه ازسنه ۱۹۰۱ موسیو فوشه جستجوی آن را در ارتفاع (شاه جی کی دیری) به ملحقات شهر پیش نهاد کرده بود ، به اثر همان تخمین فرضی عاقلانه و عالمانه در ۱۹۰۸ به جایگاه مرکز تبرکات کانشکا مکشوف شد .

هیوئنتسین از پشاور حرکت نموده ، پس ازعبور دریای کابل ـ که بقرار یاد داشت او مجرای آن مخصوصاً دراینجا وسعت زیاد دارد ـ بطرف دومین شهر گندها را که بزبان خود پوشوکی لوفاتی (۱) یعنی پوشکلاراواتی (۲) مینامد ، و در حقیقت پوکیلا وتیش (۳) جغرافیون یونانی ، وچارصدهٔ حالیه میباشد متوجه شد . درانجا از او قدردانی نموده ، دریك استوپهٔ بزرگیکه به امپراطور آسوکا نسبت داده میشود (بقرار نظریهٔ موسیو فوشه پشتهٔ بالاحصار) جا دادند . این استوپه درهمان جائی تعمیر یافته که بودا دریك موجودیت

Peukelaotis. (۳) Pouchkaravti. (۲) Pouchk [illegible] (۱)

سابق خود درآن نذرچشمان خویش رااجرا کرده بود .

هونتسین از پوشکار اوانی برای گردش دوروزه جانب شمال‌غرب حرکت کرد ودرین سیاحت خود درحوالی (سوات) به تماشای چندین آبادی که دارای (جاتاکه) (۱) های مهم بود . پرداخت . پرید گی های قصهٔ او بواسطهٔ موسیو فوشه که مواقع مزبوررا یافته تکمیل شده است ، بقرارنظریهٔ عالم مدنیت هند ، آبادی که هونتسین برای سیاحت آن میرفت ، امروزاولی آن بواسطهٔ پشتهٔ (ساری ماخی‌دیری) که دران بایست یك استوپهٔ هاریتی (ماده دیوی‌که بوداء به ربت النوع کوچك تبدیل داد) بناشود. ودومی بواسطهٔ (پیریا نودیری) که جایگاه‌معبد زاهد جوان جنگل‌موسوم به تیاجاست که کفیل والدین پیر نابینای خود بوده هدف تیریك شاه‌بیرحم‌شده‌بود، نمایش می‌یابد. قدری دورتر به طرف‌مشرق دریك آبادی کوچك گندهاری که زائرین چینی (پوشا) مینا مند موضع اتفاق افتادن افسانهٔ (ویسانتارا) که مشهورترین افسانه های بودائی‌است بشمارمیرود . افسانهٔ مزبوربه اینقراراست :

« ویسانتارا شهزادهٔ جوانی بود که شوق مفرطی به‌خیرات داشت . مشارالیه پیل سفیدی را مالك بود که بواسطهٔ صفت سحر آمیزی میتوانست باران بباراند . یك پادشاه همسایهٔ اوکه درمملکتش خشك سالی شدید حکمفرمابود ، حیوان را طلب کرد . ویسانتارا خواهش اورا به اجابت رسانید ، اماهموطنانش بغضب آمده مجازات اورا تقاضاء کردند ومقررشد که شهزادهٔ خیرات دوست ، همراه‌زوجه اش (مادری) که برای مشارکت درین قسمت بد، حاضر شده بود و ۲ اولادشان جلای وطن بشوند ، درین راه دونفربراهمانی اسپهای بارکشی اورا مطالبه

[۱] آثار مذهبی .

میکنند، شهزادهٔ بیچاره اسپ هارا میدهد.

چندقدم بعدبراهمانی دیگرخردعرادهٔ بارکشی را خواهش نمود شهزاده این خواهش اخیرراهم باجابت رسانید. وخانوادهٔ مفرورپس اززحمات زیادی بالاخیره‌بجنگلی که بایست دران زندگی کنند، رسید. ودرکلبهٔ آفتابی حقیری جاگرفته ازریشه ها و میوه های جنگلی تغذیه می نمودند. درختان ازاین حال پریشانی هردو اولاد (ویسا شا را) و (مادری) متأثر شده شاخ های خود را پائین میآوردند تا دست اطفال به میوه ها برسد، ولی یك براهمن دیگر دراینجا وارد شده ازپدر بدبخت، اولاد هایش را مطالبه نمود تا خدمت گار خود بسازد. شهزاده با وجود خوف وناامیدی اطفال خود، آنها را به او داد. ازطرف دیگر رب النوع (اندرا) خودرا به شکل زاهد درآورده نزد او آمده زنش راازاو برای خدمت گاری خود، خواست. جوان بیچاره او را هم داد. اما بالآخره رب النوع مزبور به حال آن پهلوان دلیر ترحم نموده، خاندان ودارائی اورا مسترد نمود. »

نقطهٔ چله‌کشی جنگلی که دران موثر ترین و انسانی ترین تشکل های قبل بودا، جای داشت بواسطهٔ همه مسافرین چینی ازآن جمله هونتسین وسلف او (سونگ یون) بطوریکی ازدلرباترین‌مناطق، تعریف شده است سونگ یون مینویسد: « چشمه های شیرین و میوه های لذیذ بر فراز تپه وجود دارد، دره های آن اعتدال مطبوعی‌را داراست و درخت هادرموسم زمستان هم سبز باقی ماند. وقتیکه ما به سیاحت آن رسیدیم اولین ماه سال بود، نسیم خوشگواری صورت انسان را باد میزد. پرندگان در شاخسار بهاری به نغمه سرائی‌مشغول بودند وشب پره ها روی چمنهای گل پروازمی نمودند... »

موسیوفوشه در (شاهبازگارهی) موضع چله کشی و یساشا را ! را که زواز چینی (پولوشا) نام داده اند، کشف نموده توانست. ولی در علاقهٔ که بواسطهٔ شبان های مسلمان خراب شده بود « آن جنگلی را که شهزادهٔ جوان در موقع مفروری خود بزیر شاخسارهای سبز و منظرهٔ پرگل و قلزهای آن بسر میبرد و آنقدر روح سونگ یون را مجذوب خودساخته بود ... » پیدا کرده نتوانست. ولی بعوض در همین علاقهٔ شاهبازگارهی مجسمهٔ مجلل بودیزاتوا (یك را جای زیبای جوان) که امروز در موزه خانهٔ « لور » اسباب مزیت کلکسیون فوشه شده است، کشف گردید. چنان معلوم می شود که هونتسین بعد از این، راه بزرگ بین پشاور وهند را ترك گفته، بسیاحت طولانی تری جانب شمال مبادرت ورزیده است. این دفعه مسافرت او در ولایت (یودی یا نا (۱) که چینیها (و وچانگ نا (۲) نام برده اند، بوده است است (۳).

انتها.

(۱) Uddiyânâ. (۲) Wontchangnâ.

۳ — دریتجا چون سیاحت هونتسین از نقاط وطن عزیز ما که اخرین حصهٔ آن (گند هارا) بود تجاوز میکند، از ترجمهٔ باقی مسافرت نامهٔ او صرف نظر نمودیم. مترجم.

معمای منقوش

این اولین معمای منقوش است در مطبوعات وطن که ذوق نفیس آقای عبدالغفورخان برشنا رسام انجمن ادبی بسلیقهٔ مغربیها ترتیب داده و بمجلهٔ کابل اهدا کرده اند ؛

اشکال رسم شده یا عینا معنی خود شکل را میدهند و یا اینکه در وقت گذاشتن علامت (واو) معکوس در پیش و یا در عقب بهمان تعداد واو های معکوس از الفاظ کم میشوند مثلاً اگرصورت مرغ کشیده شده و یك واو معکوس دراخیر دارد پس لفظ (غ) که درانتهای کلمهٔ مرغ است کم میشود و اگر در پیش واقع شود (رغ) باقی میماند وهرگاه دربعضی اشکال کدام لفظ جای دیگر لفظ را میگیرد درآنجا همان حرف بالای شکل نوشته و ذریعهٔ چلیپا حذف می شود وبجای آن لفظ دیگر نوشته میشود .

ازقارئین‌محترم تمنا میرود که در هرشکل دقت نموده و بازبحل آن بپردازند تا سر سری نباشد وهم دربنجا یك دو مثال حل شده عرض میشود : تا درطریقهٔ حل کردن مشکلات پیش نشود .

مثال اول :

ازاین اشکال‌که اول رسم یکساعت وبازیك (تیر) و یك (یا) میباشد جمله (ساعت تیری) میرهن میگردد .
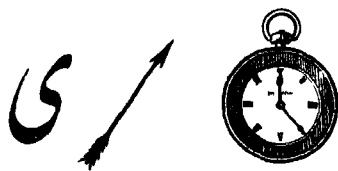
مثال دوم :
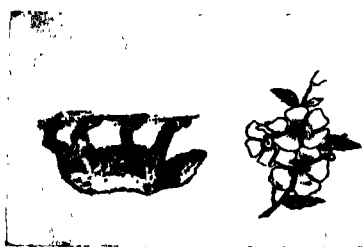
دراینجا اول یك (گل) رسم‌شده و بعدازان شکل یك (خرس معکوس) نقش گردیده که ازین هم میدانیم که (گل سرخ) است .

و قس علی هذا اشکال را مالکین ذوق میتوانند باین اصول حل کنند امیدواریم درهر نمره مجلهٔ ازین قبیل معمای بطور ارمغان بقارئین محترم مجلهٔ کابل تقدیم کنیم .« برشنا »

۶
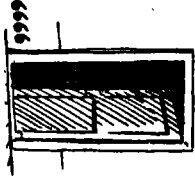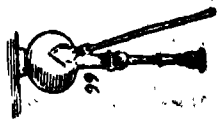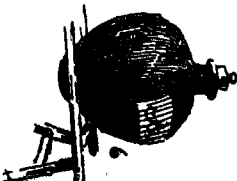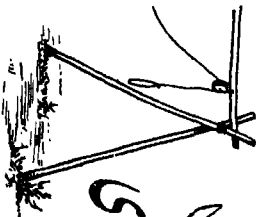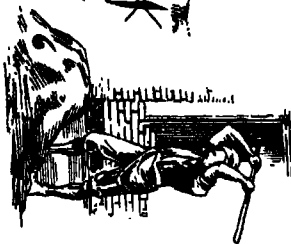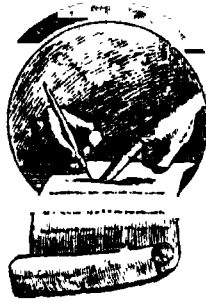
جواب انتقاد :

فاضل معظم آقای کفیل انجمن ادبی !

درشمارهٔ ۷ سال سوم مجله کابل تحت مارك تقریظ وانتقاد مضمونیکه بقلم آقای م . ترهکی بعنوان تنقید تحریر شده سراپا مطالعه گردید آقای ناقد راجع بکلمه مدرسی که دریکی از قسمتهای مقاله عاجزانهٔ (مقام ادب و ادبا در حیات بشر) ذکر ودرشمارهٔ (۲۹) مجله کابل نشر شده شرح مبسوطی نگاشته اند .

اگر چه قسمت مهم مقالهٔ آقای ناقد لهجهٔ تقریظی دارد امانسبت بمعنی لفظ عادی مدرسی آنقدر شرح وبسطی داده اند که پیکر لفظی این مفهوم کوچك کم از یك مقاله متوسط نیست .

لهذا بیمورد نخواهد بود که بندهم باستقبال زحمات قلمی ورفع اشتباه آقای ناقد نگاشتن و نشر سطورآتی را از حضورتان استجازه کنم باحترام « جلالی »

آقای ناقد در نگارش خود بعد از تقریظ بر مقاله عاجزانه تنها لفظ (مدرسی) مندرج قسمت (سوم) (مقام ادب و ادبا در حیات بشر) را مورد بحث قرار داده آنرا مرادف کلاسیك وکلاسیزم تصور نموده اند وکلاسیزم را هم باآن شرح وبسط مطول مسلکی از فلسفه وادبیات خوانده خارج از موضوع مقال ما دراطراف آن زحمت زیادی را بخود روا داشتند اند.

اگر چه نزد ما نگارش آقای ناقد درین قسمت یعنی تعریف کلاسیك و کلاسیزم ونوابغ اصلی این مسلك نیز خالی از بعضی اشتبهات ادبی نیست لاکن

عجالةً ما تطبیقات لازمهٔ آنرا بی‌موقع دانسته ذیلاً برفع اشتباه آنها درموضوع لفظ « مدرسی » می پردازیم :

لفظ « مدرسی » مندرج مقاله بنده‌طوریکه آقای ناقداندیشیده‌اند بمعنی کلاسیك وکلاسیزم نیست بلکه درتمام موارد علمی وادبی مرادف « اسکولاستیك » و« اسکولاسیزم » شناخته شده است ، این مطلب ازبسکه درنزد ادبا معروف و متداول است بفکر عاجزانه محتاج باین نیست که در بارهٔ تطبیق آن واقناع جانب مقابل نام مآخذ گرفته شود زیرا استناد بماخذ وقتی لازم میشود که قضیه جنبهٔ خفائی‌داشته و بآسانی تصدیق نشود در صورت موجوده لفظ « مدرسی » را بمعنی کلاسیك وکلاسیزم تعبیر نمودن اشتباه صریحی‌است که همچه آقای ناقد یك نویسنده نباید ازین مفهوم صریح و معروف که عبارت از « اسکو لاستیك » است بیخبر باشند .

اما اگر باوجود وضوح مطلب ، قضیه باعث قناعت نگردد درانحال ازآقای ناقد متمنی است که مطالعات خود را دور نموده ضمناً بکتب ذیل رجوع کنند .

۱ : پیتی لارس صفحه « ۹۰۶ » .

۲ : تاریخ فلسفه تورکی مؤلفه : « ابه بارب » ترجمهٔ نجور اسرائیل طبع اسلام بول .

۳ : معجم انگلیسی بعربی ردیف : (دال) .

٤ : قرن ۱٤ تاریخ فلسفه جنا اسعدافندی لیسانس حقوق از پاریس ماخوذ از تاریخ فلسفه بنجون و تاریخ فلسفه کوستون سورتیس و تاریخ فلسفه امیل بوراك و تاریخ فلسفه علامه فوییه و انسیکلو پیدیای بزرگ فرانسه .

۵ : دکشینری فرانسه بپارسی .

۶ : دایرة المعارف قرن ۲۰ مولفه محمد فرید وجدی .

۷ : زبدة الصحایف فصل ۶ صفحه ۲۵ سطر ۲ تالیف جرجس نوفل افندی وغیره کتب .

ازین هم واضح تر عرض کنم : مراد از لفظ مدرسی که در مقاله عاجز انه بآن اشاره رفته شئون همان مدارس فلسفه و ادبیات است که نوامیش مدرسی آن از قرن (۷) قبل المیلاد از مستعمرات اسیای کوچك یونان شروع گردیده الی قرون جدیده جریان داشت ، هویت اصطلاحی مدرسه ومدرسی هم عبارة ازین است :

« هر موسس و متفکر یکه درقضایای تامهٔ ادبیات اجتماعی عالم یك مسلك مشخص و معینی راطرح میکنندتا زمانیکه قوانین ودساتیر همان سبك ومسلك ادبی درا ذهان وافکار نفوذ داشته باشد آن مؤسسه را مدرسه و شئون آنرا مدرسی میگویند» تاریخ ادبیات اسکولاستیك ازسر زمین مصر قدیم و بلاد فارس وهند وچین آغاز گردیده بیونان وروم و فلاسفهٔ اسلام وآبای کنیسه رسیده تموجات حیرت آورآن بایك مد وجزر تعجب انگیزی دوام داشت . ناتمام
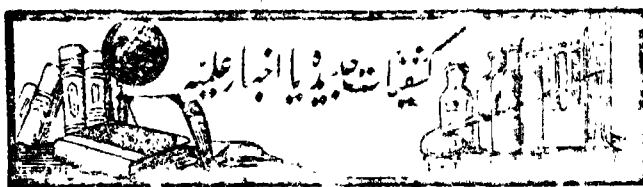
(حفاظت جهازات تحت البحری)

ژولین انجنیر فرانسوی در تحت البحری ها چنان آلهٔ اختراع کرده که در مواقع شکستن وغرق شدن جهازات مزبور بکمك آن فی الفور خود بخود روی آب آمده راکبین ذریعهٔ زورق وغیره خود را نجات داده میتوانند ونیز توسط بیسیم ازمراکزمربوطه استمداد مینمایند.

این آله که درتجارب کامیاب شده است . برای استعمال تحت البحری ها مخصوصاً دروقت جنگ خیلی مفید ثابت میشود .
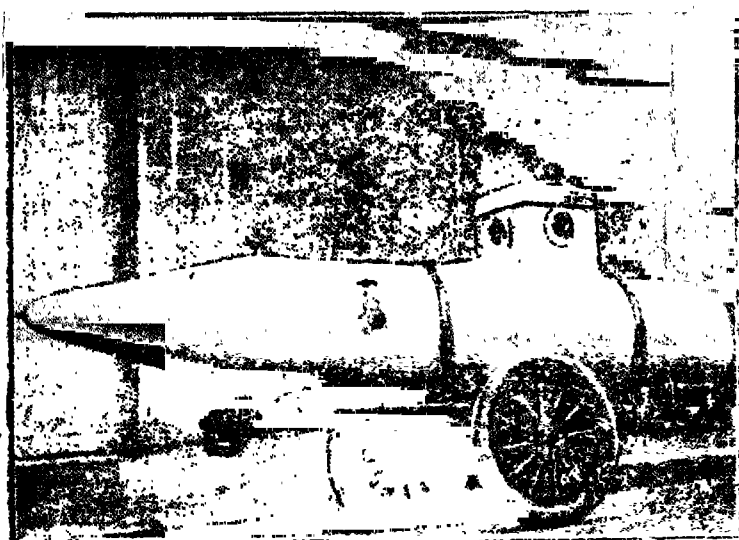
درین تصویر یك تحت البحری وقتیکه با آلهٔ جدید الاختراع مجهز وبواسطهٔ عرادهٔ مخصوص روی زمین حمل ونقل داده میشود ، نشان داده شده است .

موتر يك چرخه

درانگلستان بنام « دی ناسفر » موتر يك چرخهٔ اختراع کرده اند که يك الی ۲ نفر دران نشسته وسفر کرده میتواند ، را کبین مزبوردر وسط خود موتر که بشکل يك رابر بيرونی موتر وخيلی بزرگ است ، جا میگیرند . ماشین موتر بانشیمن گاه اشخاص درو سط عراده جا دارد وهردو درگردش عرادهٔ بزرگ بيك حال باقی بوده وروی گرت های کوچکی بالای عرادهٔ بزرگ می لغزد . هرگاه جای نشیمن وماشین بالابرده شود بذريعهٔ وزن آنها مرکز ثقلت تغير می یابد ودر اثر همین تغیر موتر که بقرارفوق ازيك عراده مرکب است متحرك میگردد . ماشین این موتر فقط $2\frac{1}{2}$ اسپ قوت دارد .
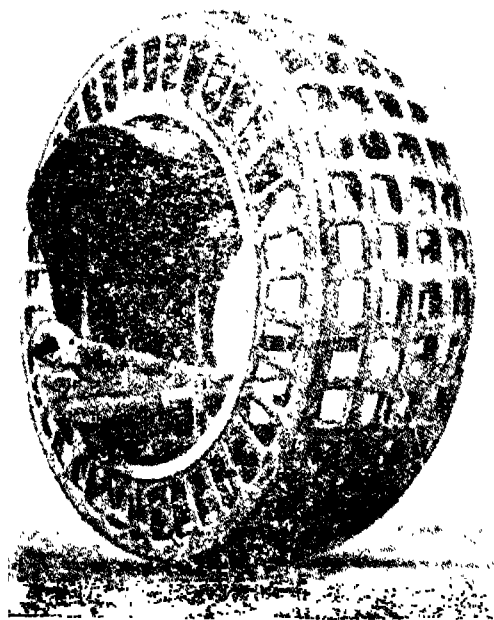
درزمان تجربه ، این موتر بايك ماشین کوچك سرعت خوبی نشان داده تا ٤٨ کیلو متر فی ساعت قطع کرده توانست . ادارهٔ این اتوموبيل به اساس بایسکل است بذريعهٔ وزن جسدراکب اداره میگردد به این قسم که اگرراننده به طرف راست میل کند موتر به طرف چپ دورمینماید وبرخلاف .

اکنون عدهٔ زیادی ازعلما مشغول مطالعه میباشند ، برای ادارهٔ آن لنگرهای

مخصوص بمثل لنگر طیاره وغیره تعبیه نمایند.

اگرچه قراریکه درتصویر آن دیده میشود این موتر از شبکهٔ فلزی تشکیل یافته ومقد نظر راکب را شبکهٔ مزبور باید بگیرد ولی باید دانست که ازروی اصول فیزیك چون یك جالی نها به سرعت حرکت کند نظررا نمیگیرد و شفاف میشود.

متفرقه

یك پیش نهاد علمی

انجمن تحقیقات علمی روسیه، پیش نهادی به مجلس عمومی علوم و ادبیات تقدیم نموده دران ظاهر میسازد که برای جاوید ماندن وعام شدن اسامی اشخاص بزرگ ونوابغ بشر، بهترین طریقه اینست که اسمای آنها بر سیارات واجرام سماوی گذاشته شود. زیرا ازیك طرف اجرام مزبور تا ابد باقی‌ماند وازطرف دیگر کرات سماوی را درهمه نقاط عالم همه مردم و جمیع طبقات میشناسند وحاجت کوشش مزید برای نشر آن نمیشود.

انجمن مزبور عقیده دارد، چه لازم است که بعد ازین هم جهة اجرام‌نو پیدای نجومی اسمای معبود های قدیم یونانی گذاشته شود. بلکه شایسته است، پس ازین ستاره های نوپیدا را به نام نوابغ معاصر مسما ساخته مثلاً ستارهٔ لینن سیارهٔ موسولینی، کرهٔ لایدجارج سحاب ادیسن و غیره بگویند به این قسم اسامی این اشخاص به زودی در تمام دنیا عام شده، بدون تذکار های مخصوصی تاابدزنده میماند.

این پیش نهاد در تمام مراکز علمی دنیا تأثیر انداخته، وطرف توجه عموم واقع شده است وامکان دارد بزودی درین خصوص موافقت عمومی یا اقدام قطعی بعمل بیاید.

آوازسیم تیلفون

هرکس ملاحظه کرده که ازسیم های تیلفون یا تلگراف یك نوع صدائی شبیه بهآواز زنبور بلند میشود واین آواز گاهی کلفت و بلند وگاهی باریك وآهسته یا بعبارت دیگر به اختلاف زیر و بم میباشد و بیشتر اوقات بهآواز رباب می ماند.

اما در باب علت این آواز عقائد مختلفه وجود دارد. بعضی ها آن را از اثر وزش باد میدانند حال آنکه هرکس تجربه نموده خواهد بود که آواز مزبور در وقت آرامی مطلق هوا که یك برگ از درختان هم نمی جنبد نیز شنیده شده میتواند.

برخی دیگر را عقیده در ینست که آواز مزبور تأثیر گرمی و سردی هوا است وسیم فلزی بر حسب آن منقبض و منبسط شده، صدا های زیر و بم از خود بروز میدهد. این عقیده هم چندان صحت ندارد، زیرا برای عارض نمودن این چنین تبدلات انقباض یا انبساط که چنان اختلافات صوت را نتیجه بدهد، حرارت و برودت فوق العادهٔ هوا که تاکنون درهیچ نقطه وجود ندارد، لازم است ...

بهرحال درین اواخر یك نفر عالم دنمارکی اصولی دیگری را پیش آورده که نسبت به عقائد فوق صحیح تر معلوم میشود. نامبرده ادعا میکند که علت اصلی اصوات مزبور تاثیرات جوی است بقسمیکه ازآوازسیم های تیلفون بقسم مقیاس تبدلات جویه یا (بارومتر) کارمیتوان گرفت. مشار الیه میگوید که این ارتعاشات اززمین بواسطهٔ پایه های تیلفون درسیمها نقل یافته، درحقیقت همان تاثیراتیست که آلهٔ سیسموگراف ثبت نموده، راجع به حالت آیندهٔ هوا، تعینات دقیق میدهد.

لهذا هرگاه آواز مزبور کلفت باشد، باید دانست که وضعیت هوا درطرف

دو روزتبدیل می یابد ! و بر خلاف اگر ارتعاشات صدا در سیم های تیلفون باریك باشد چنین مستفاد میگردد که هوا تا چند ساعت دیگر ، تغیر میکند.

تحقیق این اصولی جدید خیلی آسان و در دسترس عموم اشخاص است اما بهر حال این مقیاس تازه و ساده خیلی قیمت دار میباشد.

متفرقه

یك اقدام مفید اجتماعی

از چند سال به اینطرف درجمیع نقاط نویسندگان بیشتر بسوی افکار پسیمیستی (بدبینی) که دنیا وزندگان را درنظرها تلخ وسخت نشان میدهد ، توجه نموده اند ، چنانچه ازروی احصائیه های معتمد معلوم میشود که اززمرهٔ تمامی کتبی که در ۳۳ سال قرن بیستم درتمام دنیا نشر گردیده بیش از ۲ ثلث آن حاوی افکار پسیمیستی بوده است . بدیهیست که شیوع روزافزون اینچنین آثار اذهان عوام را جانب بدبینی معطوف ساخته درنتیجه روحیات ملل ومخصوصاً ژنی های کارو فعالیت ضعیف وورشکست میگردد . ولی اخیراً مجلس علمی فرانسه اقدام مفیدی درین زمینه بعمل آورده است که از همه جهت قابل تقدیر میباشد . اقدام مزبور عبارت از جائزهٔ مناسبی است برای نویسندگانیکه برخلاف عقاید بدبینی ونشریات پسیمیستی مبارزه وسعی نماید ، بنام (جائزه جوان ماندن) تعیین گردیده علاوه برین مدنظر دارند ، تصمیمات جدی تری درینخصوص اختیار کرده وسائل مجرب تری را جهة جلوگیری از نشر وعمومیت یافتن این گونه افکار وآثار ، اختیار بکنند .

امید است این اقدام مفید اکادمی فرانسه سرمشق واسباب انتباه مراکز علمی دیگر ممالك نیز قرار یافته اقدامات متحدهٔ درین باب بعمل بیاید .

القراءة العصريه

فی تعلیم العربیه

سلسلهٔ درسی است در تحصیل زبان عربی که در ین نزدیکی از دار التالیف معارف وطن بوسیلهٔ جناب فاضل آقای زیدان بدران عضو محترم دار التالیف معارف تالیف و تدوین شده است .

جز اول این سلسله که با بهترین اسلوب طباعت بکاغذ خوب و حروف خیلی زیبا درحدود ۸۷ صفحه بطول (۱۸) سانتی وعرض (۱۳) سانتی در یکی ازمطابع مصر بطبع رسیده یك نسخهٔ آن اینك ازطرف مؤلف محترم بانجمن ما اهدا شده و باقی نسخه های این سلسله در تحت طبع است .

در تدوین این سلسله جناب فاضل زیدان بدران مساعی خوبی بکار برده و برای سهولت تحصیل زبان عربی، این سلسله مفید شناخته میشود

این سلسله باسلوب کتب درسی تحصیل السنهٔ اروپائی ساخته شده که زبان عربی را شاگردان بدرجات متوسطه تقریباً در مدت کمی تحصیل میتوانند.

عجالتاً این سلسله بقصد تدریس مکاتب افغانستان تالیف شده که از کلاس اول رشدیه الی چهارم چهار جزو آن که فقط اصول محاوره و بعضی قواعد گراماتیك است تعلیم داده میشود وسپس قرار یکه مؤلف در نظر دارد در کلاس های اعدادی دیگر جزوهای ترتیب داده خواهد شدکه فقط دران ازاصول ادبی بحث میشود .

ما ازتوجه حسن نظریهٔ وزارت جلیلهٔ معارف خود تمجید کرده وزحمات مؤلف محترم را نسبت باین کتاب تقدیر مینمائیم .

ضمناً بشایقین لسان عربی توصیه میکنیم که اگر بدون زحمت و مرور متمادی اوقات خواهش تحصیل زبان عربی را داشته باشند باید سلسلهٔ قرأة العصریه را شروع نمایند.

انجمن

« غلطنامهٔ شماره ۳۳ »

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۰	۲	جریان	جرجان
۸۰	۱۵	وهمان است که‌مانیز	ولی ما با وجودآنهمه دلائل

فاتح کابل، والا حضرت سردار شاہ ولی خان

فهرست مندرجات

شهنشاه افغان در هندوستان اعلیحضرت قطب الدین ایبک

فن تاریخ نویسی

نبع آقای میر محمد صدیق خان

قبل از آنکه به اصل مطلب به پردازیم ... اجازه میخواهیم چند سطر مختصری در تعریف تاریخ نگاشته مبدأ و مقصد آنرا شرح بدهیم :

هیئت بشری قافلهٔ ایست که در شاهراه ترقی از ظلمت بسمت نوربینش میرود ، نقطهٔ حرکت او جهل و مقصد نهائی آن علم است ، انسان از اعماق جهل خارج شده آهسته آهسته بجانب آسمان معرفت بالا می شود . ولی این صعود صورت نمیگیرد مگر در اثر یك سلسله تغیرات در اخلاق ، عادات وافکار انسانی ازین تغیرات واقعات بوجود می آیند و از واقعات تاریخ . پس تاریخ مطالعهٔ کلیه تغیراتیست که بشر از بدو خلقت خود تا به امروز متحمل گشته و یا بعبارهٔ دیگر تاریخ دقت در چهرهٔ بشری است ، در ادوار مختلفهٔ همان بشریکه همیشه مشابه و همیشه مختلف است : در ذات مشابه و در صفات مختلف در حقیقت مشابه ودر ظاهر مختلف ...

لیکن گمان نشود ترسیم حقیقت که مقصد واقعی تاریخ است مانع ازان میشود که آنرا جزئی از ادبیات بشماریم . چه مطالعهٔ کارنامه های انسان واقعی که گاه اسکندر، وگاه صلاح الدین، وگاه ناپولیون نام دارد ازکارنامه های انسان افسانوی که رستم، امثیل و یارولان باشد کمتر دلچسپ نیست .

بلکه حقیقت بهتر از مجاز حس بدیعی را بههیجان آورده میتواند.

حال بر گردیم به اصل مقصد :

اولین چیزی که برای یکنفر مؤرخ لازم است ملاحظه و دقت در طبیعت اشخاص و واقعاتی است که مورد بحث او قرار گرفته اند . از مطالعهٔ اشخاص مؤرخ باید دو چیز را مورد دقت قرار بدهد ،

۱ : تربیه و تعلیمی که شخص درجوانی حاصل نموده .

۲ : وضعیت او در مقابل پیش آمدهای کوچك و بزرگ حیات .

مؤرخ به کمك این دو معلومات میتواند کارنامه هائیرا که در مواقع بروز واقعات مختلف ازین شخص بوجود آمده حدس زده و از مقایسهٔ آنها باراوایات مختلف حقیقت را کشف کند .

ولی باید دانست در موقعیکه موضوع مطالعهٔ واقعات باشد مسئله قدری مشکلتر است . واقعات از نقطهٔ نظر تاریخ به چهار قسمت تقسیم میشود :

۱ : علل آن ـ ۲ : طرز و کیفیت وقوع آن ـ ۳ : نتائج آن ـ ٤ : تنقید یا عقیدهٔ مؤرخ راجع به آن.

مؤرخ باید هریکی ازین چهار قسمت را جداگانه مورد دقت قرار داده درآخر عقیدهٔ خود را با عقیدهٔ دیگر مؤرخین واشخاص بزرگ قابل اعتماد راجع به آن ذکر نماید ـ برای آنکه مطلب خوبتر و اضح شود، یك مثال وقوعیرا ذکر مینمائیم :

وقتیکه مؤرخ خواهد هجوم فوق العادهٔ سلطان محمود غزنوی را ازراه صعب و دشت های سوزان پنجاب وسند بطرف سومنات باآن قشون تا بلدافغانی شرح بدهدبایدقبل ازهمه چیز موقعیت سرداران معیت سلطان غزنوی را بارو حبات قشون وضروریتیکه درعین همان موسم برای ثوقیات قشونی سلطان دیده می شد بدلائل نظامی به اثبات برساند بعد به کمك روایات مختلفی که دربن باب در دست است وتطبیق آنها باطبیعت محاربین مهم این صحنه، اصل واقعه را ذکر نماید. درقسمت سوم مؤرخ نتائج مادی ومعنوی جنگ سومنات را شرح داده بالآخره عقیدهٔ خود را راجع به این اقدام خطیر که شاهکار نظامی یکی از بزرگترین شاهان عالم اسلام به شمار میرود بیان می کنند واثری از خود باقی میگذارد که اگرعالی نباشد کم ازکم کامل خواهد بود.

این را نیز فراموش نباید کرد که برای کشف حقیقت واقعات یك مطالعهٔ مدققانه که دراطراف آنان به عمل آورده شود کفایت نمیکند. مؤرخ باید علاوه برسعی وکوشش دارای یك استعداد وقریحهٔ طبیعی دیگری نیز باشد که اورا از باقی طبقات نویسندگان متمایز میسازد.

قوهٔ تخیل وتنقید، حس ترکیب وقابلیت ترسیم واقعات از بهترین صفات تاریخ نویسی محسوب می گردند. لاکن مؤرخ بامالك بودن یکی ازآنها ازدیگران مستغنی بوده، می تواند که به اقسام مختلفه تاریخ بنویسد، مثلا هرودوت، توسیدت، تیت لیو، ماشیاوال، فردریك، ناپولیون، میشله، تی یر، ابوالفداء، ابوالقاسم فرشته وامثال آنها را تقلید نماید اما هیچوقت نمی تواند بدون مالك بودن صفت ذکاوت آثار برجستهٔ از خود به یادگار بگذارد.

ذکاوت یا سرعت ادراك معقولات بعد ازنبوغ مفید ترین استمداد عقلی انسان در حیات می باشد چه نبوغ خودش نیز بجز حد انتهائی ذکاوت چیز

دیگری نیست . این صفت به عقیدهٔ ما بهترین صفات مؤرخ بشمار میرود واگر تجربهٔ را که زادهٔ عملیات است به آن علاوه بنمایند وجود آن باعث اتحاد دیگر صفات میگردد . بوسیلهٔ ذکاوت مؤرخ حقیقت را از دروغ تمیز داده فریب روایات بی‌اصل و افسانه های‌غلط تاریخ‌را نمی‌خورد و فکر دارای‌تنقید و تبصره میشود ، طبائع عصور و انسان ها را بخوبی درك کرده مبالغه نمی نماید ، هیچ چیزی را ازحد واقعیش بزرگتر یا کوچکتر نشان نداده هر شخص را با صفات مخصوصش ظاهر میسازد و واقعات را به همان قسمی که واقع شده اند ترسیم می کند ، درعمیق ترین زوایای تاریخ داخل شده می فهمد و به دیگرآن میفهماند ، مسائل سیاسی ، اداری ، حربی ، بحری وصدها شعبهٔ مختلف دیگر را قابل ادراك فهم عامه ساخته شرح میدهد . وبعد از آنکه قسمت های متعددی را که یك دورهٔ تاریخی را تشکیل میدهند کشف نمود ، ترتیبی که باید این پارچه های مختلف به آن صورت به اذهان تقدیم گردند ، خود بخود در تسلسل واقعات ظاهر میگردد . چه کسی که رشتهٔ مرموزی را که واقعات مزبور را به یکدیگر وصل داده با طرز وقوع آنها کشف نمود ، بهترین صورت آنها را قصه کرده میتواند واگر مؤرخ درمقابل مناظر بزرگ حیات ملل منجمد و بی حس نباشد ، خواهشات شخصی خود را مطیع ساخته ، و دریای حوادث را میگذارد که با همان قوت وظرافت طبیعی‌خود جاری باشد هیچیك ازحرکات آن را تغیر نمیدهد و هیچکدام ازپیچ وخم‌های آنرا مستور نمیگذارد دبالاخره دارای بهترین‌و عالیترین صفات تاریخ نویسی یعنی عدالت وبی طرفی میگردد . چه هیچ چیزی در عالم مانند معرفت طبائع احساسات شخص پرستی را دروجود انسان محو نمیکند . لاکن این معرفت کامل ، ازقضاوت عمیقانه مانع نمیشود زیرا شخصیکه انسانیت را باجمیع هوس های حاکمهٔ آن بشناسد بدون آنکه تنفرش ازبدی یاتحسینش

ازینکی کاسته شود. بر ان کسیکه مجزوب هوای نفس گشته وبجانب آن شتافته است رحم میخورد وبه شخصیکه باوجود تمام این هوسها توانسته قلب خودرا بدرجات عالی خوبی و بزرگی نگاه بدارد زیاده‌تر تعظیم می نماید.

پس به‌عقیدهٔ ماذکاوت یگانه صفتیست که مورخ بذریعهٔ آن میتواندحقیقت را ازدروغ تمیزبدهد واشخاص را به‌صورت حقیقی‌شان ترسیم نماید، امور سیاست وجنگ را روشن ساخته باترتیب طبیعی تاریخ بنگارد، عادل باشد تامورخ خوب بشمار برود، پس جرئت کرده میگوئیم که عقل سلیم تقریباً بدون فن میتواند خودرا به میل طبیعی تسلیم نماید که تمامی انسان ها را به قصه کردن واقعاتی که آنها را متأثر ساخته است میکشاند وآثار برجستهٔ ازخود بیادگار میگذارد برای اثبات این نظریه ما ازین کلیهٔ تاریخ نویسان دو نفر را انتخاب کرده مثالاً طرزنگارش وخصوصیات اسلوب آنها را ذکر میکنیم: - یکی ازین‌دو نفر گیشاردن ودیگرش فردریك بزرگ است.

گیشاردن. تمام عمر خود را درسیاست وحرب گذرانیده هیچوقتی بفکر تاریخ‌نویسی نیفتاده بود ولی دارای یکی ازروشنتربن اذهانی بود که تاریخ بیادمیدهد، دومی مغموم ونفرت کاملی ازحیات داشت، دراواخر عمر عزلت اختیار نموده وبرای رفع تکدرخاطر شروع به نوشتن یادداشتهائی دراطراف واقعات بزرگ عصرخود نمود باوجود آنکه هیچ تعلیمی‌ازتاریخ نویسی نگرفته ونه تجربهٔ راجع به آن داشت واقعات راباچنان تفصیل، متانت اسلوب وقضاوت خوب بیان مینمود که همین‌یادداشت‌های‌بی اهمیت اودرنتیجه‌یك اثرعالی گشته وتاامروزهم یکی ازبهترین تاریخ های ایطالیا بشمارمیرود. اسلوب اوساده وفقراتش دراز ودلچسپ وگاهی نیز سست است وروی همرفته شباهت زیاد به انسان چالاکی

دارد که گاه گاهی بلغزد. گیشاردن شناسائی کاملی به طبائع انسانی داشته وازاشخاص که مورد بحث اوقرارگرفته اندچهره های جاودانی ترسیم نموده.
زیراتوصیفات اوعموماً، حقیقی، ساده ومتین می باشند، علاوه ازاین همه لیاقت ها گیشاردن لهجهٔ مغموم یك انسانی راکه ازمشاهدهٔ فجائع بشری خسته شده باشد، داراست به عقیدهٔ ما لهجهٔ اوبسیار مغموم است چه تاریخ باید، صاف، ارام روشن باشد لاکن باوجود آن خالی ازدلچسپی نیست چه مغمومیت اشخاص حق پرست ازان هویدااست.

فردریك بزرگ:

بالعکس شخص مسرورالحالی بوده عشق غریبی به ادبیات داشت. گاه گاه اشعاری نیز میسرود وتکدری راکه درنتیجه و پیش آمد های ناگوارحیات درخشانش باو دست میداد باینوسیله ازخود دورمیکرد. اشعاراواگرچه ازنقطهٔ نظر خیالات شاعرانه ارزش زیادی داشتند لاکن چون صنائع شعری دران هاخوب مراعات نمیشد دلچسپ واقع نمیگشتند.
چه شعر بدون صنعت شعری بیشتر قیمتی ندارد. علاوه برین فردریك بزرگ هیچوقت کتابی نه نوشته وفن ترکیب کتاب به مانند علم نغز گوئی (اشعار) برای او بیگانه بود. باوجود این درتاریخی که این مرد بزرگ ازخود بیادگار گذاشته واقعات بزرگ قرن خودرا باچنان ساده گی وسلاستی بیان میکند که ممکن نیست انسان اورا درردیف بزرگترین نویسنده گان قرارندهد. فردریك درتاریخ خود بسیارآزادانه حرکت کرده سلاطینی راکه مغلوب ساخته، ژنرال هائیرا که شکست داده ووزائی راکه فریب اورا خورده اند تحقیر می کندوجزبه چندنفر ازنویسنده گان فرانسه به هیچ طائفه احترام نمیگذارد، روی هم رفته به تاریخ یك لهجهٔ بد گوئی میدهد. اما باوجود این طبایع اشخاصی را که مورد دقت

او واقع گشته اند باچنان یك ذکاوت ذهنی وعقل سلیمی مطالعه میکنند که صورت های محو ناشدنی ازآنها درصفحات تاریخ بیادگار میگذارد.

مادیگر ازسزارونا پولیون جیزی نمیگوئیم چه هر کدام آنها ازبزرگترین نویسندگان عصر خود محسوب می‌شدند لاکن همین دو مثالی که ذکر کردیم به انبات این نظریهٔ که هر صاحب ذکاوت می تواند مورخ خوبی بشود کفایت میکند.

البته قارئین محترم درینجا اعتراض خواهند نمودکه آیافن در تاریخ نویسی اهمیتی‌نداشته وهرکسی که‌به کمك عقل سلیم طبائع‌اشخاص وواقعات را کشف کرده بتواندمورخ خوبی بشمارمیرود؟! درجواب میگوئیم: خیر، فهمیدن تنها کافی نبوده یك فن ترکیب وترسیم ویك لیاقت اظهار مطالب هم ضروراست چه درهر صورت مؤرخ مجبوراست ازلسان کاربگیرد پس باید به ذکاوت، تجربه وعادت نویسندگی راکه‌فن تاریخ نویسی است علاوه بنماید.

انسان یك موجودکامل و مؤرخ مجبوراست که‌تقریباً اخبار لایتناهی را در مغز اوجایگیر بسازد چه اگر صحنهٔ تاریخ عربستان باشدواقعات‌نه تنها در حجاز و شام بلکه دراسپانیا، فرانسه، هند و ترکستان واقع میشوند. ناپولیون در لومباردی می جنگد لاکن درعین حال درباویر، ژن، نایل و مصر جنگ جاریست. درمیدان جنگ، اوخود درجناح راست می‌جنگد ولی درجناح چپ وقلب لشکر نیز جنگ وجود دارد. حالانکه مؤرخی‌که این واقعه را بیان میکند و خوانندهٔ که‌این تاریخ را می‌خواند دریك زمان درهمهٔ این نقاط بوده نمی‌تواند واگر مؤرخ به نیروی ذکاوت وعقل‌سلیم رشتهٔ مرموزی را که این واقعات را به یکدیگر وصل داده است کشف بنماید بازهم یك لیاقتی در نویسندگی‌لازم‌است که‌به کمك آن از یکنقطه به نقطهٔ دیگر رفته واقعات

درجهٔ دوم را که در مواقع شبان ناگفته مانده بود بیان کند، دائما به راست و چپ متوجه باشد بدون آنکه صحنهٔ اصلی را ازنظر بیندازد، یا درجریان قصه بسکته گی عارض شود و یا اینکه چیزی را فراموش بنماید، زیرا که هر واقعه در تاریخ ازنقطهٔ نظر حقیقت منطقی نه بلکه ازنقطهٔ نظر حقیقت معنوی مهم است و بسیار کم واقع میشود که یك واقعهٔ علت یا نتیجهٔ واقعهٔ دیگری نباشد باوجود این لازم است این موجود کاملی که همیشه درجستجوی اخبار لایتناهی است این موجود کنجکاوی که میخواهد همه چیز را بداند بدون آنکه همه چیز باو گفته شود، راضی گردد پس مؤرخ محتاج بیك فنی است که به کمك آن واقعات را چنان عرضه نموده بتواندکه مورد کسالت وتنفر نگردند. این فن تجربه وعادت چیز نویسی یعنی علم کتابت است. اما اینهم کفایت نمیکند باید مؤرخ بتواند درطبیعت یك شخص صفت عمدهٔ او ودریك واقعه قسمت مهم آنرا که دیگران وابسته به آن میباشد درك نموده وبالآخره چونکه آلهٔ اظهار همهٔ اینها فکر وحافظه است باید دریك اسلوب ساده، نجیب وموقری که درخور اظهار واقعات بزرگ وکوچك بوده، وبتواند بعضی قسمت ها را باطنطنه وبزرگی ودیگران را باسلاست وسادگی اظهار نماید تاریخ بنویسد. این کاربدون لیاقت وقابلیت درعلم تحریر صورت پذیر نیست پس مؤرخ بایدعلاوه برذکاوت وسرعت ادراك ذهنی عادت استعمال وبکارانداختن آنرا مالك باشد، واقعات را باهمهٔ جزئیات آن دریك ترتیب طبیعی، ساده ودلچسب بیان کرده وحقیقت راگاه درمیان خاك وخون میادین جنگ، وگاه درمیان مجالس سیاسی وگاه گاهی هم درمیان کوچه های پرخم وپیچ شهر های بزرگ از بین آشوب و غوغای یك جمعیت بیخود ومنقلب جستجو نماید.

(ناتمام)

طی سه هزار کیلومتر

در افغانستان

نگارش آقای احمد علیخان ترجمان فرانسه

هرات: هرات که ابتدا به اسم «هری» یاد می شد یکی از قدیم ترین و معروف ترین بلاد مشرق است. بعد از اینکه اسکندر کبیر داریوش هخامنشی را چند ین بار شکست فاحش داده ومملکت فارس را عبور نمود در جلگهٔ هرات شهری به اسم «اسکندریه هری» یا «اسکندریهٔ آسیا» بنا نهاده و اسم (هری) آهسته آهسته، بر تمام ایالت وسیع هرات شمول گرفت. و چیز یکه امروز در شهر فعلی هرات واقعهٔ دو هزار سال قبل ازورود اسکندر وحوادث تجزیه شدن امپراطوری اورا تذکار می نماید کثرت مسکوکاتی است که در بازار پیدا می شود و چنانچه ما خود نیز یك سکهٔ خود اسکندر را که (یك طرف صورت او وطرف دیگرشکل بوم است) با بسا مسکوکات شاهان خانوادهٔ (سلوسید) که بر شام وایران وبکتریان سلطنت نموده اند ملاحظه نموده یم. هرات مدت مدیدی مرکز امپراطوری تیموریان بوده و در زمان سلطنت یکی ازشهزادگان تیموری فارسی ها آنرا متصرف وبعدها در ۱۷۱۵ درانی ها و اپس آنرا گرفتند نادر افشار در ۱۷۳۱ باز آنرا متصرف شدو بالآخره احمدشاه بابا در ۱۷۴۹ بکلی آنرا از دست بیگانگان خلاص و تسلط اجنبی ها را ازان گوشهٔ وطن خود تمام نمود.

هرات دردرهٔ وسیعی واقع است که طول آن شرقاً - غرباً ۳۰ میل وعرض

شمالاً جنوباً ۱۵ میل میباشد. رود خانهٔ هری رود که از کوهستان هزاره جات جاری گشته جلگهٔ هرات را طولاً به دوحصه تقسیم میکند.
نفس شهر قدیم هرات مربعی است که مساحت آن ٤ میل مربع بوده ودیوار بلند حصار آن که دارای برج های متعددی از خشت پخته و خام است امروز خیلی کهنه و مندرس شده است. بالا حصار هرات که در هر زاویهٔ خود برجی دارد عبارت از یك عمارت مستطیل شکلی است که هنوز بر فراز عمارات شهر باقی است،

شهر جدید هرات بطرف شمال شهر قدیمی واقع و فعلاً عبارت از چهار رستهٔ بازار خیلی وسیعی است که عموماً از خشت پخته ساخته شده واهل کسبه اکثر در آن بحرفهٔ خود اشتغال دارند.

رستهٔ غربی شهر جدید بخیابانی منتهی میشود که تقریباً یك میل طول داشته وبکنار آن اشجار قشنگی بر پا است. وسرك مذکور از میان خرابه های شهر عصر یونانی وپای مناره های معروف مصلای هرات گذشته ودر امتداد بازار ها عمرانات جدیده جاری است. متصل به ریاست بلدیه نیز تعمیر هوتلی به روی کار است.

وهکذا درخارج از منطقه شهر قدیم وجدید هرات بفاصلهٔ دو کیلو متری شرقی بجوار قلعه نائب الحکومه عمارت علیحده نیز برای هوتل تعمیر شده است. در محوطهٔ اولی قلعهٔ نایب الحکومه عمارت بزرگ عصری برای پذیرائی مهمانهای معزز داخلی یا خارجی تعمیر شده که در شرف اختتام است. برای توسعهٔ بازار های شهر قدیم هرات هم تصمیماتی گرفته شده چنانچه یکحصهٔ بازار را

فعلاً وسیع نموده اند. سرکیکه از هرات جانب هزاره جات کشیده شده تافاصلهٔ تقریباً ۲۰۰ کروه انجام و بمقام (دولت یار) امتداد یافته است. ساختمان سرك حصهٔ ولایت هرات تمام شده امید است در سال آینده تاحصهٔ حکومتی کلان دایزنگی هم تمام وسرك هرات از راه یکاولنگ به بامیان متصل شود . این سرك که ازمیان هزاره جات بصورت خط مستقیم کابل را به هرات وصل می نماید تسهیلات مهمی دررفت وآمد حصص غربی ومرکز افغانستان پیش خواهد کرد ومسافرت کابل ـ هرات بسه روز صورت خواهد گرفت .

فاصله	هرات	—	مزارشریف	:	۸۲۷ کیلومتر
»	»	—	اند خوی	:	۶۰۵ »
»	»	—	میمنه	:	٤٦۱ »
»	»	—	بالامرغاب	:	۲۹۱ »
»	کابل	ـ	هرات ازراه مزارشریف:		۱٤٤۲ »

(هرات ـ سبزوار) درحدود ۲۱۰ کیلومتر ـ (هرات ـ فراه) درحدود ۳۹۰ کیلومتر از شهر هرات تافاصلهٔ ۳۰ کیلومتر سرك در میان اراضی زراعتی که جلگهٔ وسیع هرات را تشکیل میدهد عبور میکند ، بعد ازفاصله مذکور دشت شروع گردیده . کوتل هائیکه بین هرات ـ فراه سرك ازانها عبور میکندتقریباً هموار و هیچ اشکالی برای عبور موتر پیش نمیکند، آب رودخانه‌های ادرسکن ـ جیجه ـ فراه رود درین فصل (اوائل خزان) قلت یافته وموترها

بکمال خوبی ازانها عبور میکنند. ناگفته نماند که حکومت متبوعه ماساختمان پل های این رودها را درنظر گرفته وکار پل سازی فعلاً در ارغنداب جاری است درسبزوار بازار جدیدی ساخته شده. شهر قدیم فراه که امروز حصار بزرگ وبرج های آن باقی است غیر مسکون میباشد. ولی درین دوسه سال اخیر در اثر توجهٔ حکومت عمارات جدید برای دوائر عسکری، دوائر ملکی وبازار وسیع جدیدی خارج ازشهر قدیمی تعمیر شده وهکذا بمتصل عمارت حکومتی چند اطاق دیگری نیز برای پذیرائی مهمانان خارجی وغیره ساخته شده که ازحیث فرش وظرف مکمل میباشد درمقام (دل آرام) کنار رود خاش رودهم جدیداً سرائی برای توقف مسافرین ساخته شده است.

فراه ـ گرشك: ۲۳۰ کیلومتر

ازفراه تاگرشك بهاستثنای (دشت بکوا) که خاك دارد بقیه راه خیلی خوب است. یك ونیم سال میشود که درگرشك بازار وسیعی تشکیل ودکانها ودوپل جدید ازخشت پخته تعمیر شده است.

گرشك ـ قندهار: ۱۵۰ کیلومتر

قندهار: فعلاً یك موتر بهطرف ۲۰ دقیقه ذریعهٔ کشتی هیرمندرا عبور میکنند. در ارغنداب ساختمان پل جاری است. خارج ازمنطقهٔ دروازه های شهرکه ریاست تنظیمیه سه سال قبل بنای خرابی وتعمیر دوبارهٔ آنها را گذاشته بود دکانهای زیادی جدیداً تعمیر شده دروسعت منطقهٔ شهر افزوده است. فعلاً تعمیر مدیریت خارجه وپخته کاری سرك های داخل شهرجریان دارد. ازقندهار بطرف ارزگان سرك

جدیدی کشیده‌شد که تقریباً ۱۵ کروه ازان تکمیل یافته است . موزهٔ قندهار تازه سر و صورتی بخود گرفته است .

قندهار ـ کابل : درحدود ۶۰۰ کیلومتر .

سابقاً که درقلات به استثنای یك‌هوتل دیگرآبادی وجود نداشت حالا بازارجدید ونهال های اطراف سرك وعمارت جدید حکومتی کاملاً منظرهٔ آنجارا تغیر داده است . درغزنی نیز درین تازه گیها چندبارك بزرگ ساخته شده است .

فاصلهٔ هرات — کابل از راه قندهار درحدود ۱۴۷۰ کیلو متر است

مسافرت ما درطی‌این سه هزار کیلو متر که عبارت از دوره کابل، مزار شریف ، اند خوی، میمنه ، بالا مرغاب، هرات ، فراه گر شك، قندهار و کابل باشد به ۲۷ روز طول کشید ولی نا گفته نماند که ایام توقف هم درین ۲۷ روز حساب است واگر تنها ایام حرکت حساب شود این‌دوره به ۱۵ روزعملی میشود.

چیزیکه درین مسافرت موجب مسرت گردیده ما را به آتیه فرخندهٔ این مملکت مژده میدهد یکی حکفرمائی امنیت‌کامله ئی در تمام نقاط و دیگری توسعه وبسط عمرانات جدیده است .

فعالیت خسته‌گی ناپذیری که درین چند سال اخیر درمرکز نسبت به توسعهٔ عمرانات مدنی بخرج داده شده اثرات آن در تمام نقاط مملکت بدون استثنا انعکاس ودرنتیجه درتمام خاك افغانستان یك جنبش عمرانی بوجود آمده است .

کابل ـ ۳۰ میزان ۱۳۱۲

ئوژنیك

از واردات اداری

ئوژنیك چیست ؟

روابط علمی و علائق عرفانی بین المللی واستفاده ازعلوم مثبته که در اثر یك سلسله تحقیقات و تتبعـات نوع خواهانهٔ ارباب علم وفن برروی کارآمده بما ایجاب میکنند تا اقلاً به اسما ومبادی علوم مذکوره آشنـا بوده در مواقعیکه درضمن مطالعات علمی به اسمای آنها بر میخوریم صاحب یك رشته معلومات مقتضیهٔ آن علم باشیم اینك بسائقهٔ همین احتیـاج خواستم یك شعبهٔ جدیدی را که جهة اصلاح نواقص مادی (عضوی) ونفسی (معنوی) انسان و بالآخره انحطاط اخلاقی و ضعف و فتورجسمی بشریت که داخل علوم مثبته گردیده ازمدت ۲٤ سال باین طرف درکتب تخنیکی اجتماعی ازان نام برده می شود به محیط ادبی کابل معرفی نمایم .چون این شعبه علم (ئوژنیك) روابط مستقیمی با علوم ثلاثه سوسیولوژی (علم اجتماع و یا اجتماعیات) وبیولوژی (علم زندگانی یاحیاتیات) وپسیکولوژی (علم النفس یا نفسیات) دارد، لذا برای تفهیم اهمیت ودرجهٔ لزوم (ئوژنیك لازم است اولاً به مؤثرات این سه علم اشاره کرده سپس (ئوژنیك) را مورد بحث بگیریم :

اجتماعیات :

این علم را شخصی موسوم به (آگوست کونت) که منسوب به مسلك ره آلیزم بوده مؤسس وبانی اساس فلسفهٔ اثباتیه است بنام سوسیولوژی وضع نموده است؛ مؤسس مذکور در زیر این عنوان طرز تفکر و شکل زنده گانی جماعات انسانی را در مناطق ثلاثه (حاره ، بارده ، معتدله) و بیشه ها و سواحل و دامنه هـای

کوه و دهات و شهرها و قرا و قصبات علیحده علیحده بطور مختلفه شرح داده میگوید تمام وقائع روزمرهٔ که در مقابل چشم ما گیر میکنند از قبیل حرکات و سکنات وطرز معیشت (۱) واصول زنده‌گانی و مهاجرت ها و زد وخورد ها وتشکیل جماعات و فرق انسانی عبارت از عواملی است که هرکدام آن مسبب بسا مسائل معضلهٔ اجتماعی میگردد که اگرانسانها بحالت وحدت و انزوا زیست میکردند البته حیات اجتماعی وجود نداشته حوادث اجتماعی آنها هم رونما نمیگردید بالآخره (اگوست کونت) میخواهد تمام مدعیات خود را باین جملهٔ مختصر : « عضویت فرد و معنویت ماده زادهٔ جمعیت منسوبهٔ او بوده درحقیقت فردیات اهمیتی ندارد هرچه هست اجتماعیات است » ، خلاصه میکندونیز (دورکهایم) که یکی از مدافعین و طرفداران راسخ العقیدهٔ مسلك اثباتیه و معتقد به عقائد اجتماعی سلف خود (اگوست کونت) است درین موضوع زیاده تر اظهار حرارت و تعصب کرده میگوید : « تمام حوادث شعوریهٔ فردی متکی به شعور اجتماعی گردیده علم النفس شعبهٔ از علم اجتماع است » بلی راست است وراثت و تاثیر محیط همیشه حاکم مشاعر و مدارك فردی بوده عوامل نفسی فرد دائماً درمقابل تاثیرات وجدان اجتماعی متواضع است چه اگر یك انسان وارد جمعیتی شد که بکلی افکارو عقائد او مغایر وجدان اجتماعی همان جمعیت باشد کم کم آداب معاشرت و اصول حیات جمعیت مذکور درو رخنه کرده بعد مرور کمی در حالیکه خودش احساس هم نخواهد کرد استعداد درو تولید میشود که مطابق آن مجبور است در مقابل مقتضیات حیاتی آن جماعت بزانو درآید واین تاثیر اگر بطورتوالی درورسوخ کند نوامیس قومی ، مسلکی ، عقیدتی وسیاسی آن جمعیت بچنان قوتی درو استیلا میبابد که جز و عادات ثانوی او میشود چرا ؟ وقتی انسان

(۱) اشتباه نشود اصول حقوق معیشت غیر ازین است.

محلی را موضع سکونت خود قرار میدهد مجبوراست اوامر قوانین حقوقیه واخلاق خصوصی ملی آن محیط را گردن بنهد ازین سبب طوریکه افراد آن محیط ازمقتضیات حقوقی واخلاقی ملی خود متاثر میشود اوهم تاثیری درخود احساس کرده شالودهٔ شخصیت او به طرحی ریخته میشود که محیط مقتضی آن است .

مثلاً روحیات و عقائد (چه فضائل، چه رذائل) انسانهائیکه درقرون وسطی زنده گانی داشتند بعلتی همانطور بود که محیط و اقتضا آت آن زمان آنرا بر داشت می کرد و بالعکس عقائدساکنین غرب درقرن ۱۹ بعلتی تحول کرده تکامل نمود که زمینهٔ آن را انتباهات چندین بارهٔ بعدازقرن ۱۴ حاضر کرد ویا اگر درکتابی که افلاطون تحت عنوان « دولت ایده آل » نوشته واصول اسارت را مشروع وجز ولوازم حیات اجتماعی پنداشته است نباید بر ان خورده گیری کرده بگوئیم : « مانند افلاطون یك نابغهٔ علم وفلسفه نباید چنین فکر سخیف می نمود . » زیرا افلاطون وقتی دریونان زنده گانی میکرد که نوامیس اجتماعی ملت یونان وعدم توازن اجتماعیهٔ آن وجدان محیطی یونان را طوری طرح کرده بود که افلاطون مجبوربود به تابعیت محیط خود چنین فکری اظهار میکرد .

در محیط هائی که محاسن اخلاقی ازقبیل دیانت و تقوا ورفق وعطوفت وتحمل وبرده باری ؟ وبالاآخره تفاخر وغرور ملی و . . . حکم فرما بود افراد آن خلیق ومتدین وعطوف وشجیع وصاحب عزت نفس وهزارگونه محاسن اخلاقی بارمیآیدودرغیرآن بالعکس ازهمین جاست که علمای اجتماع وقتی میخواهند دراطراف ماهیت یك شخص ویاچندی معلومات قطعی حاصل کنند حوادث اجتماعی ووجدان عمومی ملی محیط مسکونهٔ افرادمذکورراموردمطالعه قرارمیدهند زیرابزرگترین ومهمترین فورمول اجتماعی این است « معنی

اجتماعیات روح اجتماع است وبدون این فورمول درك روحیات فردی ناقص است « خوب است درینجا برای مزیدتفهیم دو مثال یکی راازمسیو گوستاولوبون ودیگری راازمسیو (بوگله) ترجمه نموده این مبحث راختم مینمایم :

گوستاو لوبون درکتاب نوامیس روحیهٔ ملل وقتی میخواهد اثبات کند که افراد همیشه زیر تاثیر عوامل روحی ملی خود است لهذا میگوید: « روح ملت فرانسه متقاضی این بود که درقرن ۱۸ سرداری را بنام (ناپلیون بناپارت) برانگیختانده مدت ۱۵ سال او را در سطح اروپا جولان بدهد » و هم مسیو بوگله میخواهد برای اینکه اثبات نماید تمام افراد یك ملت در یك دسته ازعقائد وافکار و حرکات وسکنات شبیه هم دیگر است که از اجتماع آن اخلاق اجتماعی بوجود میآید و بازوقتی میخواهد تاثیرات روح اجتماع را در فرد مطالعه کند دو مثال ذیل را برای اثبات ذکر میکند که اینك ترجمه میشود :

تکون اخلاق ملی (به عقیده بوگله)

فرض کنید دراثنای سفربه یکی از قصبات یك مملکت وارد میشوید و وقتی میخواهید یك تحقیق مختصرسوسیولوژی بنمائید با ایشان حرف میزنید می بینید اولاً درطرزتکلم یك مشابهت تامی در تمام افرادآن وجود دارد مثلاً بعضی کلمات را مختصروکوتاه وبرخی را طویل وممدود ادامیکنند درضمن ملاقات یعنی همانوقتی میخواهید درروح ایشان عمیق ترشوید احساس مینمائید که مماثلت نه تنها درشیوهٔ تکلم آنهاموجوداست بلکه درحسیات هم بایك دیگر شریکند و اگر این تحقیق زیاده تر عمیق گردد وحدت آنهارا درتمام عادات وطرزصنعت احساس نموده درك می نمائید که هر کدام آن درمقابل اجانب یك نوع غبطه وحسدی دردل دارند

وبالآخره درتمام آنها یك نوع فکر وعقیده موجوداست گویا میتوان درطی مصاحبه باپنج شش نفر یك قصبه روح مشترك آن قصبه را باامتیازات آن ازقصبات دیگر دریافت کرد وبازهم یك قصبه باقصبهٔ دیگر دریك دسته ازمعتقدات واخلاق اشتراك دارند که روبهم رفته اخلاق ملی وروح اجتماعی ملل رابوجود میآرد .

تاثیر روح جماعت درفرد (به عقیده بوگله)

شما یك فردعسکر یدیك روزی اتفاقاً ازجادهٔ منار استقلال عبور میکنید (اسمای مواضع را تحریف نمودم) که یکبار بایك دستهٔ ازهم نوعان خود مصادف میشوید که هم نوعان شما بایك شغف تمامی درجاده صف بسته ترانهٔ نجات وطن را میسرایند درینجا چون شما هم عسکرو دوست وطن وعاشق چنین اعیاد بزرگ ملی وعلاقه مند آثار برجسته خدمات قابل قدراعلحضرت شاه شهید ایدحتماً تحت اثر سرایت روحی واقع شده موی بربدن تان راست وارتعاش حرارت آلودی درخود احساس میکنید ومیخواهید درقطار ایشان داخل وازهمه شدیدتر وباحرارت تر استقبال نمائید . تصور میکنم زیاده ازین در تشریح مؤثرات روح اجتماع محتاج به اطالهٔ کلام نباشم .

حیاتیات :

فصلی که ازکتاب حیات (علم حیات) طرف توجه لوژنیست ها قرار گرفته تنها وراثت جسمی ومعنوی است که ازابوین بطورتوریث وارد اطفال میگردد لهذا موضوع متخذهٔ ما را مکلف مینماید تا ما هم موضوع وراثت را درینجا مورد مداقه قراردهیم :

« ناتمام »

عالیقدر جلالتمآب، محمد نوروز خان سر منشی حضور همایونی، رئیس انجمن ادبی کابل
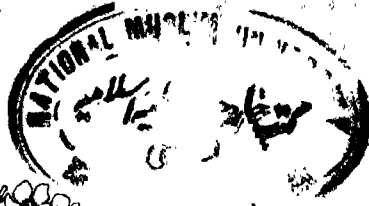
نگارش سید مبشر خان طرازی

ادب وانشآء

۳) فصاحت متکلم ،

فصاحت متکلم عبارت است از ملکه و کیفیت راسخهٔ که درنفس متکلم رسوخ وقرار میگیرد ، و متکلم بذریعهٔ آن بر انواع تعبیر از مقصود به لفظ فصیح مقتدر میگیردد .

(ایضاح)

۱) ملکه (کیفیت) عبارت از عرضی‌است که تعقل آن بر تعقل غیر توقف ندارد (برخلاف اعرض (عرضهای) نسبیه ، مانند اضافه ، فعل ، انفعال و نحوآن) وقسمت ولاقسمت را درمحل خود اقتضاء نمیکند (برخلاف کمیات ، و نقطه و وحدت) بطور اقتضای اولی ، مثل علم به معلوماتی که اقتضای قسمت و لاقسمت را بطور اقتضای ثانوی دارد .

۲)درفصاحت متکلم اقتدار موصوف شرط لازم است ، لذا متکلمی که دارای ملکه واقتدار موصوف نبوده ، گاها کلمهٔ فصیح اززبان ویا خامهٔ وی ظهور مینماید درقطار فصحآء محسوب نتواندشد ، و هکذا متکلمی که دارای ملکه

و اقتدار موصوف بوده ولی بسبب بعض اسباب و موانع تعبیر فصیح از زبان و یا خامهٔوی بوجود نیامده است مع ذالك بوصف و مقام فصاحت وی نقصی نخواهد شد و او را نظر به اصل ملکهٔ راسخه و اقتداریکه دارد متکلم فصیح توان گفت.

۳) فصاحت متکلم بر معبر مفرد نیز اطلاق میگردد، (چنانچه بر معبر مرکب).

(حقیقت فصاحت)

علامهٔ ابن اثیر در (المثل السائر) درزیر عنوان فوق مینگارد که ـ باید دانست که ـ موضوع فصاحت و حقیقت آن موضوعی است متعذر، ومسلکی است متوعر. (سخت) و با وجود آنکه علمآء اصول ادب از قدیم عصر الی عصر نا هذا درین موضوع سخن بسیاری نگاشته، و بحث و کنجکاوی نموده اند، مگر قولی که شایان اعتماد است کم یافتم، غایت چیزیکه درین باب گفته میشود همین است که فصاحت در اصل وضع لغوی بمعنای ظهور و بیان است یقال : افصح الصبح اذا ظهر.

ولکن آنها (باحثین فصاحت) بهمان غایت وقوف نموده، سر آنرا کشف نمیدارند، و بمجرد این قول فوق حقیقت فصاحت منجلی نمیگردد، وهنوز اشکالات واعتراضات ذیل درین موضوع باقی میماند.

۱) حینی که لفظ، ظاهر و بین نبود فصیح نتوان نامید، ووقتی که ظاهر و واضح گردید فصیح توان گفت، واین قول است باجتماع نقیضین (فصاحت، عدم فصاحت) در لفظ واحد.

۲) چون لفظ فصیح را به لفظ ظاهر بین تعریف نموده اند، پس لازم آمد که فصاحت لفظ امر اضافی بوده، بنابر اختلاف مراتب ذهن و مقامات شعور نسبت به بعض فصیح، ونسبت به بعض دیگر غیر فصیح باشد، واین نیز قول است باجتماع نقیضین (فصاحت، وعدم فصاحت) در کلمهٔ واحده.

۳) لفظ قبیحی که از استماع آن ؛ حاسهٔ سمع اعراض دارد ، درصورتی که مفاد آن ظاهر ، ومراد آن بین (واضح) بود ، لازم میآید که اورا فصیح گفته شود ، وحال آنکه اینچنین نیست ، چه فصاحت وصف حسن است برای لفظ نه وصف قبح وچون درین باب براقوال گوناگون مردم واقف شدم ، حیرتی درامتیاز آن بعقل من مالك گردید ودرنتیجهٔ درنزد من قولی که شایان اعتماد است ثابت شد وبعلت آنکه درین فن اشتغال ، وممارست زیادی دارم اخیراً سر موضوع برایم منکشف گردید که درین کتاب خوداورا تحقیق وایضاح مینمایم حقیقةً (همان قول فوق صحیح است که) کلام فصیح ظاهر بین (واضح) است ومراد از ظاهر بین همان است که الفاظ آن مفهومه بوده ، درفهم آن احتیاجی باستخراج از کتاب لغت واقع نشود ، بعلت اینکه دربین ارباب نظم ونثر ـ مالوفة الاستعمال بوده در کلام آنها دائر میباشد ، وعلت مالوفیت استعمال الفاظ ، حسن وزیبائی اوست ، زیرا ارباب نظم ونثر (طائفه ادباء) لغت را به اعتبار الفاظ گوناگون آن غربال کرده بمقامات مختلفه تقسیم ، وازبین آنها الفاظ زیبا را انتخاب ، ودرنظمیات ونثریات خود استعمال نموده اند ، وهمچنان الفاظ قبیحه را امتیاز نموده متروك گذاشته اند ، پس حسن وزیبائی الفاظ ـ سبب استعمال ، واستعمال آن باعث ظهور وبیان آن گردیده است ، لذا قول فوق درباب تعریف فصاحت صحیح گردید ؛ ویقین شد که لفظ فصیح لفظ ظاهر بین (واضح) بوده است .

اگر سوالاً گفته شود که ارباب نظم ونثر الفاظ زیبا ، والفاظ قبیحه را بکدام ـ وجه امتیاز نموده اند ، تا اول را استعمال ، وثانی را متروك گذاشته اند ، جواباً مینگارم که این امتیاز از امور محسوسه بوده شاهد (دلیل) آن از نفس

آن پدیدار است ، چه الفاظ درحیز اصوات داخل است ، پس هر لفظی که حاسهٔ سمع از استماع آن لذت میبرد ، و بسوی آن مایل میگردد زیبا ، و لفظی که حاسهٔ سمع استماع آنرا مکروه میشمارد ، و ازان نفرت میکند قبیح است ، مثلاً حاسهٔ سمع صوت معتاد بلبل را ازبین اصوات معتادهٔ طیور استلذاذ نموده باستماع آن میل ، وصوت غراب را مکروه دیده ازان نفرت میکند ، و اینچنین بفرق دربین صوت خروآواز اسپ ، الفاظ نیز دارای همین مراتب است ، و خلافی نیست که لفظ (مزنه) و (دیمه) زیبا بوده استماع آنرا حاسهٔ سمع استلذاذ ، ولفظ (بعاق) قبیح بوده حاسهٔ سمع استماع آنرا استکراه مینماید ، و اگر چه الفاظ ثلاث ازصفت مطر (باران) بوده به یکمعنی دلالت مینمایند، مع ذالك لفظ (مزنه) و (دیمه) و امثال آن دربین ادباء مالوفة الاستعمال بوده ، لفظ (بعاق) متروك الاستعمال است .

بلی لفظ (بعاق را کسی استعمال خواهد نمود که از حقیقت فصاحت جاهل باشد، و بالجمله فصاحت مصداق لزت لفظی ، وسهولت معنوی ، وبه تعبیر دیگر عبارت ازانسجام (روانی) است انسجام دراصل لغت عربیه بمعنی جریان آب بوده دراصطلاح علماء اصول ادب عبارت است ازنثرونظمی که ازتعقید لفظی ومعنوی خالی ، و بسیط ومفهوم بوده ، ألفاظ شریفه ومعانی جلیله داشته باشد که درآن برای تکلف راهی ، ونه برای تعسف محلی دیده نشود ، وازحیث سهولت ترکیب وشیرینی الفاظ مانندآب جاری روان و مثل شربت خوش گوار گوارا باشد ،

این بود تعریف و تفصیل واجمال شئونات عالیهٔ فصاحت که نگاشته شد ،

(بلاغت)

بلاغت دراصل لغت عربیه بمعنای وصول وانتهاء بوده ، دراصطلاح علماء

اصول ادب بدو قسم ذیل ۱) بلاغت کلام، ۲) بلاغت متکلم ، منقسم میگردد که هر کدام آن تعریف مخصوصی دارد .

(افاده)

چون بلاغت از امور سماعی است (نه قیاسی) وازافواه متقدمین عرب شنیده (۱) نشده است که مفردرا به بلاغت توصیف نموده وگفته باشند که « مثلا » کلمة فصیحة ، ازعلماء اصول ادب بلاغت را بدو قسم فوق تخصیص داده اند .

بلاغت کلام .

عبارت است ازمطابقت کلام به مقتضای حال بافصاحت آن .

حال (دراینجا) عبارت ازامر (شان) ی است که اعتبار خصوصیتی را (باکلام وترکیبی که اصل مراد را ادا مینماید) تقاضا میکند ، پس حال موصوف را مقتضی (بکسر ضاد) وخصوصیت موصوفه را مقتضی (بفتح ضاد) گفته میشود مثلاً انکار مخاطب برحکم امری ست که تاکید حکم را تقاضامیکند ، پس انکار مخاطب را حال ، وتاکید حکم را مقتضای حال نامیده میشود .

اختلاف وانقسام مقتضای حال بمقامات متفاوة

وباید دانست که مقتضای حال مقامات مختلفهٔ دارد ، زیرامقامات کلام تفاوت گوناگونی دارد مثلا مقام تنکیر ، اطلاق ، تقدیم ، ذکر ، غیرمقام عکس اوست که عبارت ازتعریف ، تقیید ، تاخیر ، حذف باشد ، وهمچنین مقام فصل غیرمقام وصل ومقام ایجاز عکس مقام اطناب است ومقام خطاب ذکی (زیرك) ازخطاب غبی (نازیرك) فرقی دارد ، چه درمقام اول اعتبارات لطیفه و معانی دقیقه

[۱] اما اتصاف مفرد بفصاحت [که تعریف آن درقسمت ۶ گذشت] از متقدمین عرب شنیده شده است چنانچه گفته اند که « کلمة فصیحة » (الطرائف)

(بر خلاف مقام ثانی) مناسب دیده میشود ، وکذا هر کلمهٔ با کلمهٔ همجوار خود مقام مخصوصی داشته میباشد

(افادات)

۱) ارتفاع شان کلام درحسن و قبول ، به مطابقت کلام است به اعتبار مناسب (که مقتضای حال باشد) بوده .

انحطاط شان کلام بعدم مطابقت موصوف است، پس مقتضای حال اعتبار مناسب حال ومقام است ،

ب) مراد (دراینجا) ازاعتبار مناسب ، امر (شان) ی که متکلم ونویسنده مناسب مقام دیده بحسب سلیقهٔ شخصیه، ویابه تتبع به تراکیب بلغآء، در مضمون مشروع اعتبار میکند ،

ج) مراد ازحسن ، حسن ذاتی است که دراصل بلاغت داخل میباشد، نه حسن عرضی که ازاصل بلاغت خارج بوده ازمحسنات بدیعیه محسوب است .

د) بلاغت صفتی است که بلفظ (باعتبار آنکه لفظ بذریعهٔ ترکیب خود افادهٔ معنی وغرض مصوغ له مینماید) راجع میگردد

ه). دراکثر استعمالات ، وصف فوق (مطابقت کلام به مقتضای حال با فصاحت آن) را فصاحت نیز نامیده میشود ، و ازهمین قبیل ست قول اهل معانی درتعیین علت اعجاز قرآن که میگویند۔ « ان اعجاز القرآن ، من جهة کونه فی اعلی طبقات الفصاحة » چه دراینجا بموقع بلاغت فصاحت را اطلاق نموده اند .

و) بلاغت کلام دوطرف دارد .

اول طرف اعلی :

واوعبارت است ازحداعجاز، وازحدی که قریب باعلی بوده باشد .

بلاغت حداعجازعبارت است ازارتقای کلام دربلاغت بدرجهٔ که‌از طوق وقدرت بشر خارج بوده ، افراد بشر را ازمعارضهٔ خودعاجز بسازد، واین حد منحصراست بر بلاغت قرآن معجز نظام که بلاغت آن عامه وخاصهٔ بلغآ عرب را (باوجود آنکه درفن فصاحت وبلاغت مهارت نهائی داشتند ، و در باب معارضه به قرآن واتیان بمثل سورهٔ ازان ، غایت قدرت ونهایت استطاعت خود را بذل نموده اند) ازمعارضهٔ خود عاجزساخته است .

بلاغت حد قریب به اعلی ، عبارت ازبلاغتی است که درتحت حداعجاز و در فوق سائر طبقات بلاغت بوده باشد ، مثل بعض قصائد امری‌القیس شاعرشهیرجاهلی

دوم طرف اسفل .

واوعبارت ازحدی است که اگر کلام را به مرتبهٔ نازل تر ازان تنزیل کرده شود در اصطلاح بلغآ به اصوات حیوانات التحاق میگیرد چه این کلام ازمحال خودبطور اتفاقی صدوریافته ، ازاعتبارلطایف ، وخواص زائدهٔ بر اصل‌مراد (که‌درطبقات فوق بلاغت معتبر است) خالی میباشد.

ز) در بین درجهٔ اعلی و اسفل بلاغت ، بسیار مراتب متفاوتی است که بعض آن (به اندازهٔ تفاوت مقامات ، ورعایهٔ بعض اعتبارات ، وبعدازاسباب مخل فصاحت) از بعض دیگری بلندتر میباشد .

(بلاغت متکلم)

بلاغت متکلم عبارت ازملکه (۱) (کیفیت راسخه) ئیست که متکلم بذریعهٔ آن برتألیف کلام بلیغ ــ مقتدر میگردد .

---

۱ ــ تفصیل ملکه در باب فصاحت « در قسمت ٦» گذشته ،

(افادات)

۱) از تعریفات فوق فصاحت و بلاغت معلوم گردید که هر بلیغ (چه کلام است و چه متکلم) فصیح است ، زیرا فصاحت درتعریف بلاغت «مطلقاً» مأخوذ است که هیچ بلاغتی بدون فصاحت وجود ندارد ، نه بالعکس ، یعنی هر فصیح (چه کلام است وچه متکلم) بلیغ نمی باشد زیرا وجود کلامی جائز است که دارای فصاحت بوده ، غیرمطابق مقتضای حال باشد ، پس مصداق این کلام را فصیح توان گفت نه بلیغ.

وهمچنین وجود متکلمی جائزاست که دارای ملکهٔ اقتدار فصاحت بوده ، ازاقتدار تطبق کلام بمقتضای حال خالی باشد ، پس مصداق این متکلم را فصیح توان گفت نه بلیغ ، خلاصه منا سبت بین بین فصیح وبلیغ ، عموم و خصوص مطلق ست .

ب) غایت بلاغت عبارت ازدوغایت ذیل است .

اول ــ احتراز ازخطآء درتادیهٔ معنی مراد .

تامعنی مراد ، بلفظ غیر مطابق بر مقتضای حال مؤدی نگردد .

دوم تمیز (امتیاز دادن) کلام فصیح ازغیر فصیح .

تاکلام مطابق بمقتضای حال ، بلفظ وکلمات غیر فصیح واقع نگردد .

ج) تمیز فصیح ازغیر فصیح ، بعضاً (مثل غرابت) درعلم متن لغت ، وبعضاً (مثل مخالفت قیاس) درعلم تصریف ، وبعضاً (مثل ضعف تالیف ، وتعقید لفظی) درعلم نحو ، ایضاح میگردد ، وبعضاً (مثل تنافر) بدلالت حس صحیح و ذوق سلیم شناخته میشود .

د) بلاغت ، به علم معانی وعلم بیان تعلق مخصوصی دارد ، چه غایت اول بلاغت (که احترازاز خطاء درتادیهٔ معنی مراد است) درعلم معانی ، و غایت

دوم بلاغت که تمیز فصیح ازغیر فصیح است) از جنبهٔ تعقید معنوی درعلم بیان ذکر میگردد بناءً علیه علماء اصول ادب دوعلم فوق را (علم بلاغت) نیز مینامند .

این است (۱) خاتمه اثر در موضوع (ادب ، وانشاء) . انتها

استقبال و تتبع

سه غزل آتی که از طرف سه نفر شعرای فارسی زبان ممالك همجوار شرقی یعنی بخارا و ایران وافغانستان بزمانه های مختلف و دریك زمینه انشاد یافته و هر کدام آنرا میتوان در های ادبیات فارسی نامید اینك ماسواد آنرا بدست آورده و بنظر قارئین عزیز میرسانیم .

☆ ☆ ☆

از طبع جناب امیر عمرخان والی سابق فرغانه

متخلص بامیر

چشمه ساریکه هوای لب آبش کردم	چون عرق منفعل از چشم پر آبش کردم
مرغ دل تر بیتش ساختم و رام نشد	دوش در آتش عشق تو کبابش کردم
مردم چشم من از دیدن دیدار رقیب	گنهی داشت به هجر تو عذابش کردم
وحشت رنگ چمن یکسر مژگان تغنود	گرچه از مخمل گل بستر خوابش کردم
چشم خود بر قدمش سود چرا آب نشد	شکوه از سنگدلی های رکابش کردم
صفحهٔ را که بود حرف لبش از رگ جان	تارشیرازهٔ اوراق کتابش کردم
می پرستی که لبش طعنه بصهبا میزد	جامه و جان گرو بادهٔ نابش کردم

(۱) موضوع را به بلاغت خاتمه دادن که معنای لغوی آن عبارت از انتها است ، نیز بلاغت است ، (تامل)

خانهٔ چشم که راحت کدهٔ مردم بود — حیف صد حیف که از گریه خرابش کردم
لب خاموش تو از من بحیا داشت سؤال — جان بکف داشته تمهید جوابش کردم
از نگاهم برخش غیر حیا نیست حجاب — چشم پوشیدم و تحریك نقابش کردم

. . . .

. . . .

✡ ✡ ✡

از طبع جناب فرخی یزدی شاعر ایران

ومدیر جریدهٔ طوفان

شب که در ستم و مست از می نابش کردم — ماه اگر خلقه بدر کوفت جوابش کردم
دیدی آن ترك خطا دشمن جان بود مرا — گرچه عمری بخطا دوست خطابش کردم
غرق خون بود نمی مرد ز حسرت فرهاد — خواندم افسانهٔ شیرین و بخوابش کردم
خانهٔ مردم بیگانه چو شد خانهٔ چشم — آنقدر گریه نمودم که خرابش کردم
زندگی کردن من مردن تدریجی بود
آنچه جان کند تنم عمر حسابش کردم

✡ ✡ ✡

از طبع جناب قاری عبدالله خان

عضو انجمن ادبی کابل

باز از شرم نگاهی به حجابش کردم — وه که از تار نظر بند نقابش کردم
طفل بد خوی دل از گریه شب آرام نداشت — دادمش کیفی از آنچشم بخوابش کردم
باز خوناب جگر نشه دردی دارد — کز گداز غم او بادهٔ نابش کردم
هر قدر سوخت ز خونابه چکیدن نه نشست — دل که بر آتش روی تو کبابش کردم
یاد آن قامت دلجوی در اندیشهٔ من — مصرعی بود که از ناله جوابش کردم
گفتمش حال دل شیفته در چنگ تو چیست — گفت از نرگس مستانه خرابش کردم
سر بی مغز درین ورطه بود عرصهٔ تیغ — فهم این مسئله از موج و حبابش کردم
گریه از اشك روان پنجهٔ مژگانم شست — خون دل بیهده در کار خضابش کردم
طفل اشکم مژه بر هم زن آرام نکرد — پردهٔ چشم اگر بستر خوابش کرده
گوشمالی شد ازین بزم نصیبم قاری
نفسی صرف طرب که چو ربابش کردم

قضاوت ادبی

— ۲ —

نگارش جناب قاری عبدالله خان

ضمیر بارز ومستتر :

این ضمیر ها را بارز میگویند ودر مقابل ضمیر بارز ؛ ضمیر مستتر است که هیچگاه در تلفظ نمی آید مثلاً درصیغهٔ مفرد غائب فعل ماضی درعربی و فارسی ضمیر پنهان بوده تلفظ بآن نمی‌شود چون : (قال) و (گفت) درو قتیکه اسم ظاهر فاعل دران نباشد ضمیر مستتری درنیت از برای آن فاعل مقرر میگردد وباسم ظاهری که سابق ذکرشده باشد راجع می شود وآنرا (مرجع) میگویند اینگونه مرجع مخصوص ضمیر غائب است امادرضمیر مخاطب ومتکلم خود متکلم ومخاطب ؛ مرجع میباشند . مثال رجوع ضمیر بمرجع :

باعارض تو چهره شدن کارشمع نیست گریان ز بزم رفت وسرخویشتن گرفت
کلیم

درمصرع دوم این بیت درهریك ازفعل رفت وگرفت مثلاً ضمیر (ا و) مستتر وراجع است به (شمع) که اسم ظاهر است ودر مصرع اول سابق ذکر یافته .

ضمیر متصل (فاعلی باشد یا مفعولی یااضافی) بفعل ومضاف خود پیوند میباشد نه بکلمهٔ دیگر مثل : (علمتك) وکتابك و (کفتمش) و (کتابت که در علمتك تاء مضموم ضمیر مرفوع متصل وکاف دران ضمیر منصوب متصل و در (کتابك) ضمیر مجرور ومتصل است وبه فعل ومضاف خود (علم کتاب) پیوند گشته اند . اینچنین است (میم ، ت ، شین) درگفتمت وکتابش که ضمائرمتصل فاعلی و مفعولی

و اضافی اند وبه فعل ومضاف خود اتصال یافته اند . شیخ دربوستان میفرماید .

من آنکه سر تاجور داشتم که سر درکنار پدر داشتم

میم دراخر هردو مصرع ضمیر متصل فاعلی وبه (داشت) که فعل آنست متصل گشته مثال دیگرهم شیخ فرماید :

کنون دشمنان گر برندم اسیر نباشد کس از دوستانم نصیر

دربرندم (ند) ضمیر متصل فاعلی و (میم) دران ضمیر متصل مفعولی ودردوستانم ضمیر متصل اضافی بوده وبه فعل ومضاف خود پیوند گشته اند، ولی این قاعده درفارسی در (میم وتا ، شین) کلیه نیست وگاهی این ضمائر ازفعل یامضاف خود جدا افتاده بکلمهٔ دیگر اتصال میبابند وغالبا درین وقت ازفعل ومضاف خود مقدم می آیند . مثال میم وشین درین بیت شیخ سعدلی که میفرماید :

من آنم که آنروزم ازدربراند بروز منش دورگیتی نشاند

(میم) درآنروزم و (شین) درمنش ضمیر متصل مفعولی از فعل براند ونشاند است که ازین هر دو جدا افتاده بکلمهٔ (روز) و (من) متصل گشته اند .

اتصال یك ضمیر بدیگر ضمیر بدون اتصال و پیوند بفعل نیز از خصائص فارسی است که درمنش ضمیر شین بانون من متصل و یك آهنگ شده درعربی هیچگاه دوضمیر تنها با هم متصل نمی شود مگر درصورتیکه همه ضمیر ها درآخر فعل ملحق و با هم پیوندباشند (مانند اعطیتکه) و درینصورت نیز هر یك از ضمائر بآهنگی جداگانه تلفظ می شوند . مثال ضمیر تا دربیت خواجه :

گرت هواست که باخضرهمنشین باشی نهان زچشم سکندرچوآبحیوان باش

(تاء) در (گرت) ضمیر متصل اضافی ومضاف آن حقیقةً کلمهٔ (هوا) است

که ازو جدا ومقدم آمده وبا (گر) که مخفف اگر وحرف شرط است متصل گشته .

تقدیم مضاف الیه بر مضاف نیز از خصائص فارسی است که درچنین صورتها می آید . اما درعربی مضاف الیه بر مضاف خود مقدم نمی‌شود .

مثال دیگر ازمیم کلیم گوید :

نزدیك بآسیب چنانم که پس ازمرگ　　ازسوزدرون آتشم اندرکفن افتد

میم درآتشم مضاف الیه از (کفن) است وبروی مقدم آمده . اینچنین میم در (چنانم) ضمیر متصل فاعلی است وتعلق به (آسیب) دارد که خبر واقع گشته و در بین هردو (بلفظ چنان) فاصله آمده زیرا آخر (خبر) درفارسی بدون ضمیر یارابطه نمیباشد .

مثال دیگر :

چنانم بینیاز از دولت اشك　　که ازچشم ترمن گوهر افتاد

دربن بیت (میم) متکلم متعلق به بینیاز وخبر آن واقع گشته ولی‌ازوجدا افتاده . اما سائر ضمائر چنانکه پیشتر ذکر شدازمتعلق خود (فعل باشد یامبتدا یاخبر) جدا نمی‌افتد .

بسیار:

کلمهٔ (بسیار) بمعنی کثیر که بس وبسانیز ازمرادفات اوست درکلام اساتیذ بروجه آتی استعمال یافته :

اول : تاکید آزبرای فعل یاصفت ازبرای موصوف واقع می شود ودرینوقت رابطه یاضمیر بفعل وغیره ملحق بوده خود کلمهٔ (بسیار) ازضمیر یارابط مجرد میباشد .

مثال :

لابه بسیار نمودم که مرو سود نداشت زانکه کار از نظر رحمت یزدان میرفت
خواجه

دربیت فوق (بسیار) تاکید ازبرای فعل (لابه نمودن) واقع شده ازینجهت میم ضمیر به فعل (نمودم) متصل گشته و (بسیار) از رابط مجرد آمده .

مثال دیگر

بسیار کردم با غم مدارا بربده رحمی ای بت خدارا
« واقف »

مثال صفت :

حسرت بسیار دامنگیر و مطلب بی زبان هر قدم صدبار در راه نومردن کار ماست
جلال اسیر

درین بیت (بسیار) صفت حسرت واقع شده و ازینجهت مجرد از رابطه است اگرچه رابطهٔ (هست) اصلا درینجا مقدراست اما تعلق به کلمهٔ (دامنگیر) دارد .

دوم : کلمهٔ (بسیار) خبر واقع می شود و درین وقت مانند سائر اسما که خبر واقع می شود کلمات ربط مناسب مقام بخود آن پیوست می گردد .

مثال :

در دیار سینه صاف دشمنیها دیده ام جور بسیار است اما رنجش اسیار نیست
جلال اسیر

درین بیت (بسیار) خبر و (جور) مبتدا است و ازینجهت ادات ربط ؛ به آن پیوست گشته . مثال دیگر :

هست بسیار اهل حال از صوفیان نادر است اهل مقام اندر میان
(مثنوی شریف).

(ناتمام)

مقام محترم انجمن ادبی

در نمرهٔ ۳۳ مجلهٔ شریفهٔ کابل قصیدهٔ معروف صدرالحکما ظهیر فاریابی را بمطلع ذیل :

تا غمزهٔ تو تیر بلا در کمان نهاد　　چشم تو رسم خیره کشی درجهان نهاد

مطالعه کردم این قصیده ازمعروف ترین بلکه یکی ازامهات قصائد شاعر شیوا بیان فاریاب بوده و استادان زبر دستی مانند استاد کمال اصفهانی ؛ سلمان ساوجی ملك الشعرای دربار جلایریهٔ بغداد باستقبال این قصیده قصائدی سروده اند ولی متأسفانه دران مجلهٔ گرامی این قصیده بطور ناقص مندرج و در موقع طبع اغلاطی دست داده است لهذا نگارنده مجدداً این قصیده را با ابیات چند ازقصائد استقبالیهٔ آن از روی سفاین و دواوین که دردست است بعد از مقابله و تصحیح اغلاط تا اندازهٔ که ممکن بود استنساخ نموده بآن انجمن محترم تقدیم نمود، امیداست که در شمارهٔ دیگر سر ازنو طبع شده تا وظیفهٔ تاریخی و امانت داری ادبی خود را انجمن محترم درین گونه موارد ایفا و انجام داده باشد زیاده احترام س ــ گویا :

در مدح مظفرالدین قزل ارسلان

تا غمزهٔ تو تیر جفا در کمان نهاد	چشم تو رسم خیره کشی درجهان نهاد
بس جان نازنین که بلا را نشانه شد	زان تیرها که غمزهٔ تو در کمان نهاد
صبری که در میان غم دستگیر بود	از دست محنت تو قدم بر کران نهاد
فکری که چشم عقل بدو زد ز تیرگی	دست زمانه در سر زلفت عنان نهاد
اندیشهٔ که گم شود از لطف در ضمیر	گردون به را ز باکرت درمیان نهاد
بر در نشست دیده که تاکی وفا شود	آن وعده ها که لطف تو درگوش جان نهاد

در خط شوم ز سبزی خط تو هر زمان — تا لب چرا بر آن لب شکر فشان نهاد
بر سر زنم ز غیرت زلف که از چه روی — سر بر کنار تازه گل ارغوان نهاد
زین گونه مشکلات که در راه عشق تست — دل بر وفا و عهد تو مشکل توان نهاد
دانم یقین که نشکند الا ثنای شاه — مهری که عشوهٔ تو مرا در دهان نهاد
منت خدای را که بنام خدا یگان — بر چرخ پیر مسند بخت جوان نهاد
دست زمانه گوهر شاهی بفال نیك — در آستین حکم قزل ارسلان نهاد

. . . .

در تنگنای بیضه ز تأثیر عدل او — نقاش صنع پیکر مرغان (١) ستان نهاد
قدرش رکاب با فلك اندر رکاب بود — فرماش با زمانه عنان در عنان نهاد
ای خسروی که در صف هیجا ترا خرد — همای پیل جنگی و شیر ژیان نهاد
از انتقام عدل تو با ضعف خویش کبك — در چشم باشه و دل باز آشیان نهاد
چشم بنفشه صورت قهرت بخواب دید — سر جون عدوت بر سر زانو از آن نهاد

. . . .

تو بی قرینی از همه اقران بدین سبب — نامت زمانه خسرو صاحب قران نهاد
دستت سر مخالف دین را بباد داد — زان بارها که بر سر گرز گران نهاد
جاه تو اسب بر سر مهر و سپهر تاخت — جود تو داغ بر دل دریا و کان نهاد
طبع جهان اگر چه پر از شور و فتنه بود — عدل تو باز عادت امن و امان نهاد
جز سرمهٔ اجل نبود تیرگی که (٢) دهر — در چشم دشمن تو بنوك سنان نهاد
تیر تو مسرعست که پیش از زهٔ کمان — تقدیر مژدهٔ ظفرش در دهان نهاد
آن سر که چرخ از خط تکلیف بر گرفت — در امتثال حکم تو بر آستان نهاد
تا در قبول عقل نیاید که آدمی — دل بر بقای مملکت جاودان نهاد
جاوید زی که نوبت ملك ترا قضا — در وجه دفع فتنهٔ آخر زمان نهاد

✡ ✡ ✡

(١) در دیوانهای خطی و چاپی [مرغ آشیان] مرقوم است ولی مرحوم علامه شبلی در جلد (٥) (شعرالعجم صفحهٔ [٣] این فرد را با معنی و تفسیری که کرده کلمهٔ مرغان ستان) نوشته .

(٢) در دو سه نسخهٔ قصائد ظهیر این مصرع با کاف [رابطه] بعد از لفظ[تیرگی] و بدون آن رقم یافته اول در نسخه قلمی که تاریخ استنساخ آن ١١٩٤ هجری قمری است با کاف رابطه چنین نوشته شده « جز سرمهٔ اجل نبود تیرگی که دهر » شاید تیرك ، پیلك [بمعنی پیکان] بوده و ناسخ سهواً تیرك نوشته زیرا بدینصورت بدون هیچ توجیهی معنی مستقیم می شود و اگر در اصل پیلك نبوده باشد پس تیرك بدو رنگ صحت پیدا واهد کرد اول آنکه (تیرك) را [که به معنی جاری شدن و فواره زدن آب و غیره است) مجازاً به معنی نفوذ نوك سنان بگیریم . دوم آنکه تیرك را مصغر تیر و بمعنی پیکان از قبیل اطلاق کنل بر جزء دانیم اما نسخه های دیگر که بعد از تیرك کاف رابطه نیست بکلی غلط می نماید .

در مدح خواجه صاعد

اثر استاد کمال الدین اصفهانی

دری که چرخ در طبق آسمان نهاد بهر نثار موکب صدر جهان نهاد
بفکند چار نعل هلال آسمان دوبار تا با رکاب خواجه عنان در عنان نهاد
چون صبح باز کرد دهان را بمدح او چرخش درست مغربی اندر دهان نهاد
بیرون فکند چرم ترازو زبان زکام از بسکه بار جود برو بیکران نهاد

. . . .

در سایهٔ تواضع خورشید همتش جرم زمین و پیکر گردون توان نهاد
بر خامه نظم گوهر الفاظ مشکل است زین قاعده که آن کف گوهر فشان نهاد
سیمرغ صبح را نبود جای دم زدن آنجا که مرغ همت او آشیان نهاد
یکروزه خرج کیسهٔ صراف کوی اوست از مهر هر ذخیره که کان در دکان نهاد
جیب وکنار عقل پر از مشك و در شود کلك سخن طراز چو اندر بنان نهاد
ای سروری که لفظ کرم را بیان عقل اندر زبان خامهٔ تو ترجمان نهاد
در پای او فکند فلك اطلسی که داشت قدرت چو گام در وطن اختران نهاد
را یتو خواست تا که مکافات وی کند تاجی ز نور بر سر چرخ کیان نهاد
خصمت سبك سر آمد ازان دست روزگار بر پای او ز حادثه بندی گران نهاد
با آسمان ضمیر تو روزی کرشمه کرد زان روز آفتاب سر اندر جهان نهاد
در مدح جز نو چرب زبانی نمود شمع عقلش ز غیرت آتشی اندر دهان نهاد

. . . .

چشم بد از تو دور که گردون زمام خویش اندر کف تو خواجهٔ صاحبقران نهاد
جاوید زی که دور فلك وضع روزگار چونانکه رفت اشارت تو همچنان نهاد

☆ ☆ ☆

در مدح سلطان اویس از سلاطین جلایریه بغداد

از طبع شاعر معروف سلمان ساوجی (۱)

در درج در عقیق لبت نقد جان نهاد جنس عزیز یافت به جای نهان نهاد
قفلی ز لعل بر در آن درج زد لبت خالت ز عنبر آمد و مهری بران نهاد

[۱] قصیدهٔ فوق را حضرت فاضل محترم هاشم شایق افندی معاون دارالتألیف وزارت جلیلهٔ معارف از روی کلیات خطی سلمان ساوجی که متعلق بخود شان است و در سنه ۹۷۲ یعنی در عهد اکبر جلال الدین در هند تحریر و کتابت شده استنساخ فرموده برای نگارنده عنایت کرده اند که ابیات چند ازین قصیده در ین جا حذف شده است .

باریکتر ز موی کمرت رشته دقیقه
ناگاه در دل آمد و اسمش میان نهاد

از قامتت خیال مثالی نمود باز
درکسوت لطیف دل آن را روان نهاد

تا کی چو شمع سوخته را کشی به دم
گویا تو در میان سر و جان رایگان نهاد

ایزد هوای خاك دردوست پیش ازان
درجان من نهاد که درخاك جان نهاد

جانم حیاتی از نظر دوست وام کرد
دل پیش تیر غمزه به رسم نشان نهاد

مشاطه کرد سنبل او شانه مو به مو
آورد جم و بر طرف ارغوان نهاد

رویش نشان غالیه دارد مگر که روی
بر خاك پای پادشهٔ کامران نهاد

سلطان اویس داور دین کز کمال عدل
در سلطنت قواعد نوشیروان نهاد

از کیسهٔ فواضل انعام عام اوست
هر گوهر نفیس که کان بر دکان نهاد

عمری عنان توسن ایام چرخ داشت
چون پیر گشت بر کف این نوجوان نهاد

درعهد او به غیر ترازوی بار کش
ایام بر که بود که بار گران نهاد

نصرت که مرغ بیضه پولاد تیغ اوست
بر شاخسار رایت او آشیانه نهاد

چون سد آهنین حسامش کشیده دید
چرخش لقب سکندر گیتی ستان نهاد

. . . .

. . . .

شبدیز خسروی ز مه نو رکاب یافت
تا شهسوار قدر تو پا در میان نهاد

قدر تو باسماك سمان بر سنان فگند
صیت تو با شمال عنان در عنان نهاد

هر بره که گرگ به دور تو باز یافت
در دم گرفت و برد به پیش شبان نهاد

هر حرب را که مرکب تو یك دو پی سپرد
صد ساله مهر قوت دیها استخوان نهاد

در دور همت تو ز افلاس محضری
بنوشت چرخ سفله و در دست کان نهاد

بر خاك درگه تو که بامشك همدمست
طبع زمانه خاصیت زعفران نهاد

از خاورت همیشه به گردون زر آورد
جز رایت این خراج که برخاوران نهاد

شاها من آن کسم که خرد در سخن مرا
شیر صف فصاحت و ببر بیان نهاد

بس در آبدار که طبعم به مدح تو
در آستین و دامن آخر زمان نهاد

بس شمع آبدار که فکر من از بیان
در مجلس مجامع کر و بیان نهاد

آن نظمها بمدح تو کردم که عقل ازان
هر نکته در مقابلهٔ یکجهان نهاد

در دور دولت تو که با دور آسمان
هر وضع را که گفت چنین و چنان نهاد

اوضاع مملکت همه نیکو نهاده است
جز وضع من که بهتر ازان میتوان نهاد

شاها دربن قصیده فادست این طریق
رسمیست بس قدیم نکوئی فلان نهاد

بادا مطیع هندوی تو پیل صبح کو
سر در سواد لشکر هندوستان نهاد

جاوید حکم ران که بنام تو در ازل
ایزد اساس سلطنت جاودان نهاد

عالیقدر صداقتمآب، محمد حیدر خان معین وزارت دربار همایونی

اجتماعیات

مقام ادب وادبا

درحیات بشر

نگارش آقای غلام جیلانی خان جلالی

الفرد دوموسه (۱) (۱۸۱۰ - ۱۸۵۷) .

حیات : ۱) شاعر روما نتیك : (۱۸۱۰ - ۱۸۳۰) الفرد دوموسه در یك خاندان پاریسی بوجود آمده که عادات قرن را حفظ کرده بود . موسه در ۱۸ سالگی بمدرسهٔ هانری ٤ لیاقت خول را از خود ابراز داده بزودی از سبب منظومه های افسانه های اسپانیا وایطالیا (۱۸۳۰) شهرت خول را کسب نمود ، اشعار ابتدائی او پیروی سبك صحیح روماتیك وبا اسلوب قشنگی انشاء گردیده بود .

۲) شاعر آزاد : (۱۸۳۰ - ۱۸۳۳) موسه در تقلید ، قابلیت عجیبی داشت که از اثر ادبی جدی یك اسلوب بسیار مضحك بوجود می‌آورد لهذا بقرار گفتهٔ پدرش پیروی هوگو را ترك گفته ، وبعدازان در اندك زمان همه اسلوبها مروجه را نیز گذاشته یك سبك واضحی را از خود ایجاد نمود ، اما بزودی از افراط کاری که تهدیدش می نمود ترسیده وهم درانوقت با (رورژشاه) رومان نویس معروف آشنا شد .

۳) دور بحران محبت : (۱۸۳۳ - ۱۸٤۱) موسه را محبت بد بختی اسیر ساخته پس از تحریل دردهای طاقت فرسا درمسافرت ایطالیاقصهٔ مهیج وحزن انگیزی را از زبان خود درکتاب اعتراف یك طفل قرن (۲۰) (۱۹۳٦) واز زبان معشوق درکتاب او واوشرح داده که از مؤثرترین آثار او بشمار میرود ، همین در دوبحران

(۱) Alfreddemusset.

شدید روحی موسه را از حال طفلی مرد سال پخته و شاعر متفنن ساخت که قابلیت نوشتن (شبهای) معروف خود را مالك گردید .

٤ سالهای اخیر : (۱۸٤۱ ـ ۱۸۵۷) بدبختانه قوای موسه بعد از تحمل نمودن این بحران در هم شکسته دوباره عادات بی خودی ، حیات و استعداد او را کاست .

پس از سرودن چند قطعه اشعار وچند رومان به اکادمی عضو مقرر شد (۱۸۵۲) اما پیشرفت غیر مرتب کومیدیهای او در صحنه نتوانست که در زوایای انهائی حزن سالهای اخیر حیات او بروی بیندازد . بقسمیکه در وقت مرگش بیش از ۳۰ نفر بعقب جنازهٔ او وجود نداشت .

آثار موسه : اشعار : افسانه های اسپانیه و ایطالیه Contes despagnetditelie تماشا درمیان آرام چوکی Spectacle dans un favteuil پیاله و لب (۱۸۳۲) La Coupe ert les levres رولا Rolla شب می La Nuit de Mai شب دسمبر La Nuit de Decembre (۱۸۳۵) شب اوت La Nuit de Aovt (۱۸۳٦) شب اکتوبر La Nuit doctobre (۱۸۳۸) امید بخدا Espoire endieu (۱۸۳۸) یادگار Souvenirs (۱۸٤۰) .

۲ تاتر : هوسهای ماریان Le Caprice desmarianne (۱۸۳۳) فانتازیو Fatasio محبت شوخی بر نمیدارد (On Neradine das Avec l'Amovr) لوزان راکسیو Lorenzaccio (۱۸۳٤) بهیچ چیز قسم باید خورد ilne Faut jurer de rien (۱۸۳٦) .

۳ رومان : اعتراف یك طفل قرن (۱۹۳٦) La Confession d'Unenfaut desiècle افسانه ها Contes et Nouvelles تاریخ یك مرل سفید Histoire d'Unmerleriane ٤ انتقاد مکاتیب دوپوی وکوژنه Lettres de Dupuvisecotonet (۱۸۳٦ ـ ۱۸۳۷

اسلوب موسه : موسه میگفت که لامارتین همیشه تقسم طفل باو رفتار میکند . در حقیقت تمام اشخاصیکه موسه را شناختند همین عقیده را دربارهٔ او داشتند قبلاً گفته شد که خاندان موسه رسوم قرن (۱۸) را تاقرن ۱۹ حفظ کرده بود لهذا اکثر اوقات صفات ملیه را دراشعار خود اظهار میکرد .

البته بیشتر در اسلوب شعری او جالب توجه میباشد از حساسیت عصبی اوست که زود زود از غم و شادی متاثر میشود اما عموما اشعار او حزن انگیز است و چنانچه خودش میگوید درد را دوست دارد ومعلم خودش میداند .

از اشعار اوست : « یگانه چیزیکه در دنیا برایما باقی مانده بعض اوقات گریستن است »
علاوه برین صفت خاصهٔ موسه صداقت در غم میباشد ، خودش معتقد است که شعر نباید که

حرفت شود و انسان برای جلب منافع مادی دماغ خود را بزحمت افگنده احساسات غلط را ترتیب و تلقین نماید.

خلاصه موسه در شعر گوئی استعداد فطری دارد و در ذوق او هیچ نوع تصنع و فشار مشاهده نمیشود.

الکسندر دوما : Alexandre dumas از رومان نویسان معروف فرانسه بلکه مهم ترین رومان نویس تاریخی اروپا است. ابتدای شغل او در دفاتر دوك درلیان بود که کتاب معروف (هانری سوم ودربار او) را نوشته کسب شهرت کرد. بعد بکمك همقطاران متعددیکه معلومات تاریخی برایش تهیه مینمودند رومانهای متعددی را نوشت، معروفترین آثار او حسب ذیل است :

هانری سوم ودربار او : Henri Trois et sa Covr (۱۸۲۹) انتونی Antony (۱۸۳۱) ناپلیون بناپارت Napoléon Bonaparte (۱۸۳۱) سه تفگدار Trois Mouspuetaires (۱۸٤٤) لارن مارگو La Reine Margot (۱۸٤٥) شوالیه دومزون روز Chevaliar de Maison Rouge (۱۸٤۷) مونت کریستو Monte Cristo (۱۸٤۸) لادام دوموسورو La Dame de Monsoreau (۱۸٦۰) گیدیها ، ماد موازلد وسن سیر Madmoiselle de Sainteyr (۱۸٤۳) لو ویژ و دولارت Le Nenrrou de la reine (۱۸٥٦) الکسندر دوما در رومان نویسی پیشقدم و اسناد و آثار او تاریخ فرانسه را روشن گردانیده است.

تیر Tiers (۱۸۹۷ - ۱۸۷۷)

تیر یك مورخ معتبر و از رجال سیاسی فرانسه بشمار است، این نویسنده دراوقات اخیر انقلاب فرانسه وارد صحنهٔ سیاست گردیده مانند یك آرتیست زبردستی در صحنهٔ فراخ سیاست کارروائی نمود، پس از سقوط ناپلیون سوم در ۱۸۷۱ اولین رئیس جمهور فرانسه انتخاب شد. از معروف ترین آثار او (انقلاب فرانسه) وتاریخ : (کونسولا وامپراطوری) میباشد.

گامبیتا : Gambetta (۱۸۳٦ - ۱۸۸۲)

این نویسنده از رجال سیاسی واداری معروف فرانسه واز مدافعین ملی زمان انقلاب فرانسه بحساب میرود علاوةً گامبیتا یکی از بزگترین نطاقان اروپا شناخته شده است. مشارالیه اولاً درمجلس مدافعهٔ ملی عضویت داشت وچندی بعد (۱۸۸۱) صدراعظم فرانسه مقرر شد، چون این شخص در عوام نفوذ وتاثیر زیادی را مالك بود گفته‌های او اکثر بقسم ضرب المثل در عوام مروج میگردید آثار این نویسنده تماماً از سلسلهٔ نطقهای مشارالیه تدوین شده است.

اناطول فرانس Anatole France (۱۸٤٤ - ۱۹۲٤).

اناتول فرانس از طفلی شوق مفرطی بمطالعهٔ کتب داشته مخصوصاً عاشق (پتی پیرو) (ولاوی آن فلور) بود، بعد ازان مدیر کتاب خانه شده، راجع بیونانیت قدیم و ادبیات قرن (۱۸) فرانسه مطالعات زیادی نمود . اولین اثر ادبی این نویسنده جنایت شلویستر بونار (۱۸۸۳) است اناتول فرانس بزودی شهرت زیاد حاصل نموده در اندك زمان استاد ادب فرانسه وبعد ادیب بین‌المللی شناخته شد، به این نویسندهٔ بزرگ جائزهٔ نوبل درادبیات نیز تقدیم شد .

آثارمعروف این نویسنده قرارذیل است .

قسمت اشعار : اشعار طلائی ، Poëmes Dores ایدل ای الژ اند Idylles et Légendes این اثر انتقاد حیات ادبی هم دارد .

قسمت رومان و افسانهٔ جنایت سلویستر بونار Crime de Sylvestre Bonnard ۱۸۸۱ ـ تائیس Thais ـ ۱۸۸۹ لاروتیسری دولارن پیدوك la Reine Pèdauque La Rôtisserie de ۱۸۹۳ زنبق سرخ Le Lys Rouge (۱۸۹٤) .

درقسمت تاریخ معاصر : اورم دومای l'Orme de Mail (۱۸۹٦) مانکن دوریه Mannequins d'Osier (۱۸۹۷) حلقهٔ یاقوت Anneau d'Améthyste (۱۸۹۹) موسیو برزره درپاریس M. Bérgeret à Paris (۱۹۰۱) وغیره ! . .

اناتول معتقد است که برای مقبول افتادن یك اثر لازم است که ساده ومعصوم باشد وپابندی زیاد بقواعد گذری (کم دوام) از خوبی یك اثر میکاهد . علاوه برین اناتول در تصویر اشیا و حرکات باسلوب رومانتیکی استعداد بی نظیری را مالك بود .

فلاسفه :

ما موفق شده نمیتوانیم که درین سلسله مقالات مختصر خود تمام فلاسفهٔ این عصر را ذکر کنیم لاکن باوجود ایجاز سلسله یادی از بزرگترین فلاسفهٔ فرانسه ، المان و انگلستان وخلص نتیجهٔ تفکرآنها بیمورد ندانسته درردیف شرح حال ادباذیلا به مطالعهٔ علاقمندان ادبیات عرض میشود ؛

فلاسفهٔ فرانسه : فلسفهٔ فرانسه درقرن ۱۹ مبنی برچهار مسلك مادی ، روحانی ، اقتصادی وضعی میباشد که درآتی ذکر میشود ؛

لامارك : (۱) (۷٤٤ - ۱۸۲۱) لامارك فیلسوف مادی است مشارالیهٔ گمان میکرد که عادات از احتیاجات نشئت نموده زندگی یك سایل گری میماند که از کائینات متأثر میشود گویالامارك مهیاکنندهٔ مبادی تطوراست .

(۱) Lamark.

گال (۱) (۱۷۵۸ — ۱۸۲۸) گال اصلاً ازدوکه بادا ست ، این فیلسوف تمام مبادی رادردومؤلف خود قید نموده یکی را تشریح و ظایف مجموع عصبی ودیگرانرا وظائف مخ نام کرده بود اوفرض میکرد که تمام قوا وصفات دردماغ بوجود می آید .

سپورزهیم (۲) (۱۷۷٦ — ۱۸۳۲) سپورزهیم شاگرد گال تمام مساعی خود رادر نشر مبادی مسلك استاد خود (گال) بارو پاخصوصاً بانگلستان مبذول نمود .

ویکتور کوزین : (۳) (۱۷۹۲ — ۱۸٦۸) ویکتور کوزین ازفلاسفهٔ نامی قرن ۱۹ فرانسه فلسفه را در مدرسه نورمان سوپریور و از رویه کولار تحصیل کرد اما در تاریخ فلسفه از استاد خود مخالفت نموده درآن شعبه نابغه ثابت گردید.

کوزین بعد از تحصیلات معلم مدرسه معروف سوربون بود اما در ۱۸۲۰ از وظیفهٔ تدریس عزلت ورزیده در سال ۱۸۲۸ درزمان وزارت مرتنیاك دوباره بآن آغاز نمود سپس ازآن مستشار حکومت تعیین گردیده متعاقباً پیهم عضومجلس شاهی معارف عمومیه وعضو مجلس علمی فرانسه وعضو اکادمی علوم ادبی و سیاسی و مدیر دارالعلوم (نورمان سوپریور) و استاد اعظم جامع مقرر شد .

کوزین از مسافرت المان نفع کلی حاصل کرده فلسفه افلاطون را ترجمه نمود این فیلسوف در تعلیمات عمومی خدمات خوبی از خود ابراز داد اما قسمت عمدهٔ حیات او بامور ادبی گذشت ، آثار فلسفی کوزین بیشتر شامل دروسیست که بدارالعلومها داده مشهور ترین آنها بقرار ذیل است :

راستی زیبائی خوبی du Vrai, du Reau, du Rien (۱۸٤٦) تاریخ فلسفه Histoire de la Philosophie (۱۸٦۳) آثار انتقادی : ژاکلین پاسکال Jaqueline Pascal (۱۸٤٤) مادام لونگ ویل Madame Longueville (۱۸۵۳)

کوزین باوجود بعضی اشتباهات در بین فلاسفهٔ روحانی سالك درجهٔ بلندی است زیرا نظریات افلاطون ودیکات را درعلم النفس واخلاق ومابعد الطبیعه دفاع نمود اسلوب کوزین این بود که هرچه را می پسندید ازآثارفلسفی فلاسفهٔ دیگر انتخاب میکرد اما نصب العین او بافلاسفهٔ قرن ۱۸ اختلاف داشت

(نا تمام)

---

(۱) Gall. (۲) Spurzhim. (۳) V. Cousin.

مشاهیر افغانستان

نگارش آقای م. کریم خان نزیهی

جنادهٔ هروی! یکی ازمشاهیر علما ولغویین افغانستان درقرن (٤) چهارم هجری، ابواسامهٔ جناده (١) بن محمد بن الحسین الهروی الازدی است. اصل وی ازهرات وازسال ولادتش متاسفانه اطلاعی بنظر نرسید.

درهرات به نزد ازهری هروی وسائرین تعلم واکتساب علوم مختلفه نموده، سپس ازانقضای زمانی، بنابررسم وعادت معمول علمای آنعصر و زمان مسافرت اختیار نموده، وارد شیراز گردیدی. ودرانجا مجلس صاحب اسماعیل بن عبادرا دریافتی. ونویسند (٢)؛ روزی درمجلس ابن عباد که مشاراليه سخت مشغول کاری بودی جناده بالباس مندرس وکهنه بروی داخل شدی وبه نزدیك وی نشستی. وصاحب وقتیکه ملتفت شد که شخص بالباس مفلوك وقیافه ژولیده ئی به بنزد وی نشسته است، برآشفت وبغضب آمده گفت ای سگ برخیز، جناده متاثر شده بجواب گفت: سگ کسی است که سه صداسم ازبرای سگ نداند. وپس ازین سخن صاحب دست بجانب وی دراز نموده، گفتی؛ برخیز جائیکه نشسته ئی مناسب تونیست وبسوی خود کشید هرچندیکه این روایت راعلامه

١ــ جناده! بضم جیم، فتح نون و بعد اران الف ودال مهمله مفتوحه و آخر آن ها.
٢ــبغیه الوعاة سیوطی ص ٢١٣.

جلال‌الدین سیوطی دربغیةالوعاة نگاشته است، ولی نگارنده صدور چنین کلمات رکیکی را ازشخص فاضل و دوستدار علمی بمانند صاحب ابن عباد به نهایت بعید و دوردانسته بهیچوجه مورد اعتماد گمان کرده نمیتواند. والله اعلم.

وروزگاری پس ازان وارد مصر گردیده، سنوات چندی درآن دیار توقف گزیده، درجامع المقیاس (واقع بکنار نهر نیل) ساکن وبقرائت می پرداخت. با حافظ عبد الغنی بن سعیدالمصری وابوالحسن (به روایتی ابواسحاق (۱)) علی بن سلیمان المعری النحوی الانطاکی موانست والفت داشته، بین آنها و او اتحاد تمامی قائم بود. همواره دردارلعلوم اجتماع نموده، باهم درآداب ومفاوضات ادبی اشتغال داشتندی. و بمباحثات و مذاکرات مختلفهٔ علمی روزگار بسر می بردی. تا آنکه شخص مفسدی ازایشان به نزد الحاکم بامرالله خلیفهٔ فاطمی مصر (۲) سعایت نموده، گفتی؛ که شخصی شوم در جامع المقیاس سکونت داشته به تدریس نحو وتعزیم نیل مصروف است. وازعزائم وافسون اوست که رودنیل بفیضان نیامدی، درآب آن افزونی رو نمیدهد. وحاکم مذکور ازآنجا که شخص بغایت بیرحم بودی، وچنانکه معروف است:

۱ـ به روایت ابن خلکان ابو الحسن علی و بقرار نگارش سیوطی در بغیه الوعاة ابواسحاق علیٌ بن و فیات الاعیان ج اول ص ۱۱۷ یکصد وهفده.

۲ـ هو ابو علی منصور بن العزیز بالله‌ی صاحب مصر ششمین شخصی از ملوك فاطمیه و سیومین حکمران فاطمی مصر است. که در ۳۸٦ ه بعد از وفات والد خود [العزیز بالله] بسن ۱۱ سالگی اریکه آرای خلافت مصر گردید. با وجودیکه درابتداً حکمرانی خود اجرای عدل و حقانیت می نمود. در اواخر بزیر اثر از رئیسای ملاحده‌لیکه در مصر ظهور نمودند (ضرار وخ او جزه) رفته، مغایر شرع مرتکب یکدسته اعمال و حرکات مجنو بانه شد حتی بدعوی نبوت و الوهیت نیز جرئت و قیام ورزید. تا آنکه بعد از ۲۵ سال بدین منوال حکمرانی، بواسطهٔ تشویق و ترغیب همشیره اش بسال سنه ٤۱۱ ه بسن ۳٦ سال و نه ماه بقتل رسیده، حسب وصایت او پسرش الظاهر عزاز دین الله [ابوالحسن علی بن منصور] جانشین وی شده رجوع بحوادث ٤۱۱ ه ابو الفدا.

از اخلاقیات ذره بهره نداشته ، بسفک دما سخت عطش و میلان فوق التصوری رادارا بود . همان است ؛ که ازسعایت ساعیان بکین و ستیزآمده حکم بقتل جناده ورفقایش داد . بروایتی (١) دریکی ازروزهای ذی قعده وبروایت (٢) دیگردرسیزدهٔ ذیحجة الحرام سال ٣٩٩ ه مطابق (١٠٠٩) یکهزارونه مسیحی بقتل رسید. ولی تنها کسیکه ازبین آنها جانی بسلامت برد ، حافظ عبدالغنی بود ، که مخفی گردیده متواریانه بسر می برد .

علی ای حال جناده ، شخص فاضلی بوده ، درنحوولغت مهارتی داشت . لغات زیادی چه ازمستعمله وچه ازوحشیهٔ زبان تازی بیادداشته گویند ، طوری وقوف وتصرفی دران زبان مالك بود . که درزمانش بپایهٔ آن کسی نرسیده .

وبعلاوه نوشته اند که ازابواحمد عسکری روایت دارد . (شاید که مراد روایت حدیث باشد) وابوسهل محمد بن علی هروی ازتلامذهٔ اواست . که درمصر ازنزدوی لغت رافراگرفته .

الغزنوی : احمد بن محمد بن سعید المعروف بغزنوی . مشارالیه مردی فاضل واصولی بود . علی الخصوص درفقه مهارتی بسزا داشته ، ازنخبهٔ فقها ومشاهیر فضلا بشمارمیرود . وهرچند یکه ازولادتش اطلاعی بدست نیست . ولی محقق است که وفاتش بسال ٥٩٣ ه مطابق ١١٩٧ یکهزارویکصدونود هفت مسیحی درحلب باتفاق پیوسته . روضة اختلاف العلما ، المقدمة المختصره (درفقه) وروضة المتکلمین (دراصولدین) ازمعاریف مؤلفات اوست ـ و درکتب موجوده بدبختانه بیش ازین چیزی راجع به این بزرگوار دستیاب نشد . تانگاشته می آمد.

ابو سهل هروي : اسم و کنیهٔ وی چنانکه در کتب سیر و تواریخ مسطور است . هو محمد بن علی بن محمد ابو سهل لغوی نزیل مصر بنظر میرسد . اصل وی از هرات است و تولدش باصح روایات به (۷) هفتم ماه رمضان المبارك سال ۳۷۲ سه صدو هفتاد دو هجری مطابق ۹۸۳ نهصد و هشتاد وسه مسیحی درآنجا باتفاق پیوسته .

مشارالیه مذکور ، درلغت ازاجله لغویین ومبرزین این فن بشماررفته ، در نحو براعت ومهارت قابل تذکاری داشته ، دارای تالیفات متعددی است .

روزگاری درمصر بسر برده ، در آنجا بریاست مؤذنین جامع مصر تعیین ودران وظیفه اشتغال داشتی . بعلاوه استطاعت ودسترس کاملی که در علم نحو و علم لغت دارا بوده ، ازفحول علمای و متخصصین آن محسوب میشود . چندی دراخذ حدیث نیزتوغل ورزیده ، ودران لیاقت کافی بهمرسانده است . و بطوریکه نگاشته اند ، از ابو عبید احمدبن محمدهروی روایت حدیث داشته ، و ابوبکر محمدبن حسن تمیمی لغوی ازوی حدیث روایت و نقل نموده است .

درفن خط نویسی نیز بصیرت و وقوفی بهمرسانده ، بقرارنگارش علامه جلال الدین سیوطی در بغیته الوعاةصحاح (۱) جوهری رابخط خود نوشته است .

ودرمصر بتاریخ یوم یك شنبه ۱۳ سیزدهٔ ماه محرم الحرام سال ۴۳۳ چهارصد وسی وسه هجری مطابق ۱۰۴۱ یگهزاروچهل و یك مسیحی ازینجهان فانی

« ۱ » صحاح ازجملهٔ معتبره در لغت و تالیف ابو نصر اسماعیل بن احمد جوهری است . که اصل او از فاراب (حالا موسوم باطرار) ار توابع ماورا النهر و در عصر خود از علمای مبرزلغات عربیه بشمار میرفت . وحسن خط بدرجه عالی می نوشت . و فاتش در نیشابور بسال ۲۹۸ سه صد ونود وهشت هجری است . ابوالفدا

بدار عقبی رخت سفر بر بسته ، شرح فصیح ثعلب (طبع شده) ومختصر آن ، اسماء الاسد واسماء السیف وغیره از تالیفات اوست که بیاد کار گذاشته .

ابو ذرهروی : بروایت عبدالله بن احمد الانصاری ولی نظر بنگارش علامه جلال الدین سیوطی دربغیه الوعاة (۱) عبد بن احمد الهروی است . اصل وی ازهرات بوده ، ودر حدیث ازمحدثین بشمار میرود . روزگار آن درسرخس ، بلخ ، مرو ، بصره ، دمشق ومصر مسافرت پیشه ساخته ودراستماع حدیث درآنها یاری پرداخته . وزمانی بمجاورت مکهٔ معظمه سکونت اختیار وزندگانی بسر میبرد وبادارقطنی (۲) وسائر مشاهیر عصر درانمملکت محشور بود .

درمذهب مالکی ودرروایت صدوق وموثوق است . وسیوطی مینویسد ؛ که محمدبن علی بن الحسن بن البر ابوبکر نحوی ازابوذر مذکور روایت حدیث نموده .

وفاتش بسال ٤۳٤ ه چهارصدوسی وچهار بوده ، المستدرك علی الصحیحین معجم الشیوخ ، کتاب المناسك ، بایك تفسیر وغیره از مؤلفات اوست . (نا تمام)

(۱) ص ۷۵ س ۲۹ .

[۲] دار قطنی هوابوالحسن علی بن عمر بن احمد امام عصر خود درحدیث بود . تولدش بسال ۳۰٦ ه مطابق ۹۱۹م دربغداد است زمانی درمصر مسافرت اختیار ، پس ازانقضای مدتی ببغداد عودت کرده ، ودرسنه ۳۸۵ـه مطابق ۹۹۵ م درانجا وفات نموده . تالیفات معتبری درحدیث دارد ـ ودارقطنی اسم محله از بغداد است رجوع شود بوفیات الاعیان .

جلالتمآب محمد اکبر خان مدیر مستقل طبه و هیئت اداری آن مدیریت

تقریظ وانتقاد
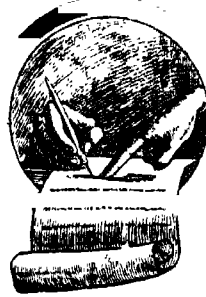
دیوان مخفی

نگارش آقای عبدالحمید خان
مترجم دایره شریفه اصلاح

آقای مدیر محترم مجله شریفه ادبی کابل !

انجمن ، ومجلهٔ شریفهٔ ادبی کابل باید مرجع حل معضلات ادبی وعامی چیزفهم جامعه باشد وبد نیست اگرآن مجلهٔ شریفه بر روی این نظر به مانند مجلات علمی خارجه صفحاتی چند برای این کارتخصیص بدهد :

استفسارمن اگرچه نسبت به شعرای وطن نیست ولی ازین نقطهٔ نظر که با تاریخ ادبیات ربطی دارد بی جهت نمی نماید اگرآن مجلهٔ شریفه درین مورد جوابی داده مسروربفرمایند :

دراکثرتواریخ وتذکره هارقم رفته است که دیوان مخفی یادگارزیب النساء صبیه اورنگ زیب پادشاه هند است وشاید ازهمین نقطهٔ نظر بعض مستشرقین معروف این دیوان را به زیب النساء موسوم کرده اندبنده دراثنای مطالعهٔ این دیوان به بعضی اشتباهات برخوردم که اینك نبذی ازان رانوشته وانتظار دارد تادرصفحات کابل لطفاً به رفع آن به پردازند دردیوان مخفی غزلی مندرج است که مقطع آن فردذیل میباشد:

دختر شاهم ولیکن رو به فقر آورده ام
زیب وزینت بس همین است نام من زیب النساء است

ازمطالعهٔ این مقطع ثابت می‌شودکه غزل اززیب‌النساء متخلص به‌مخفی است وگذشته ازان این امر هم بوضاحت معلوم می‌شودکه زیب‌النساء دختر شاه است درچند فرد دیگرازهمان دیوان گوینده چیزهای میسراید که بکلی مخالف وعکس مطلب فوق است ازان جمله .

بوعلی روزگارم ازخراسان آمده　　ازپی اغراض بردرگاه سلطان آمده
حیرتی دارم که یارب اندرین‌گرداب هند　　طوطی فکرم پی شکرزرضوان آمده

ازقرار معلوم زیب‌النساء در هند پیدا شده‌ودرهمانجاوفات یافته و دفن شده است وابدآ مسافرتی نکرده است .

ازتدقیق ابیات دیوان مستفاد می‌شود که این مخفی، زیب النساء بنت اورنگ زیب نیست بلکه شخص دیگریست‌که ازایران درعصر شاه جهان‌وارد هندگردیده دوفرد ذیل مصدق مطلب است .

بر درسلطان‌عصر حیف ندارم اگر　　تا که رساند بعرض مقصد ارکان او
ثانی صاحب قران پادشهٔ انس وجان　　آنکه فلک سرنهد برخط فرمان او

معلوم است که صاحب قران ثانی (باستثنای روایات تاریخی) عبارت ازشاه جهان می‌باشد ــ علاوه ازابیات فوق اگر دیوان مذکورتحت مطالعه عمیق گرفته شود بسافرد های دیگری که مطالب آن نقیض هم اند به نظر می‌خورد علی کل حال : آرزومند است که انجمن ادبی در صفحات کابل دررفع این اشتبا هات که ازمطالعهٔ دیوان « مخفی » راجع به شخصیت شاعر درذهن تولید می شود لطفاً پرداخته آیند. بااحترام فایقه　　عبدالحمید مخمور

مترجم روزنامه « اصلاح »

جواب .

بقلم جناب غلام جیلانی خان اعظمی معاون انجمن ادبی

آقای محترم : بطوریکه از مطالعهٔ دیوان مخفی این اشتباه به جناب شما دست داده غالب شعرای وطن و بعضی شعرای هند نیز با شما درین خصوص هم فکر هستند! چه اولاً بطوریکه تذکره نویس ها مخصوصا سر ولیم جی صاحب مفتاح التواریخ که بیشتر رشتهٔ سخنش را بتوضیح احوال سلاطین و خاندان مغل هند امتداد داده است میگوید : زیب النساء بیگم در جملهٔ دیگر فضایلی از قبیل حفظ قرآن کریم ، عفت ، شرافت ، هوش سرشار وغیره طبع شعری هم داشته و گاه گاهی بانشاد اشعاری پرداخته است مثلاً :

هر متاعی را خریدار یست در بازار دهر ‌ ‌ ‌ بهر شد زیب النساء او را خریداری نشد

یا همین غزلی که در دیوان مخفی بمقطع :

دختر شاهم ولیکن رو بفقر آورده ام ‌ ‌ ‌ زیب و زینت بس همین است نام من زیب النساء است

بنام او موجود است و چند بیتی که در تذکره ها بنام او از قبیل ابیات فوق ثبت گردیده گویا تخلص خود را هم زیب النساء گفته و صاحب تذکره هم اورا بتخلص مخفی یاد نکرده بلکه در تذکرهٔ حسینی و مفتاح التواریخ این تخلص باسم نور جهان بیگم ملکهٔ معروف جهانگیر پادشاه تذکر یافته حتی نمونه اشعار نورجهان بیگم را مثل مطایبه ،

اگر از کشتنم شاها دلت خوشنود میگردد ‌ ‌ ‌ بجان منت ولی تیغ تو خون آلود میگردد

در تحت همین تخلص قید نموده اند .

گویا از مقاطع اشعار و نگارش تذکره ها مشهود میگردد که چند شاعر وشاعرهٔ با تخلص مخفی وجود داشتند که ازان جمله باید یکی ملکهٔ نورجهان بیگم بوده باشد ، ولی جز همین دیوان مخفی مطبوعهٔ لاهور که زیب النساء بیگم بنت اورنگ زیب را

متلخص بمخفی گردانیده دیگر جا این تخلص باسم او معروف نیست.
بطوریکه شما با دیگران باین اشتباه مانده و عقیده دارید که مخفی شخص دیگری و زیب النساء صاحب دیوان ومالك این تخلص نباید باشد، صاحب مطبعهٔ کانپور نیز این شبهه را تائید کرده و در فهرست دیوان غنی کشمیری مطبعهٔ کانپور که ذکری از دواوین شعرا و آثار ادبامی نماید ضمناً ازدیوان مخفی چنین متذکر می شود : (دیوان مخفی تصنیف مخفی رشتی که یکی از اساتید زبان اهل فارس است وکدام بیخبری آن را بنام زیب النساء بیگم طبع کرده سهو محض است. حال اینکه در تذکره ها اینمطلب واضح است !).

صاحب تذکرهٔ آتشکده بشرح حال مخفی رشتی می نویسد که : مرد حقیر جثه و خوش صحبت و بشرب کوکنار معتاد بود و درخدمت امام قلی خان حاکم فارس (۱) میزیست ، بجز این دو بیت دیگر شعری از وی ملاحظه نشده :

مخفیا دختران خطهٔ ری چون غزالان مست میگردند

....

بعقیدهٔ بنده در صورتیکه دیوان مخفی رشتی باسم دیگری شهرت یافته باشد البته از وی بجز دو بیت که آنهم در هجو دختران ری سروده شده و مناسب قید کردن درین دیوان دیده نمی شد باید دیگر ابیاتی از و باقی نمی ماند والا کمتر اتفاق افتاده که ازشعرای دربار حکام و آنهم در قسمت متاخرین از شاعر معروفی بجز دو بیت آثاری بدست نرسد.

میرویم بمقصد : اوصف این بعضی اشعار که مال خالص زیب النساء بیگم است درهمین دیوان مندرج میباشد مثلاً :

گرچه من لیلی لباسم دل چو مجنون درهواست سر به صحرا میزنم لیکن حیا زنجیر پاست

۱- امام قلی خان از جمله حکام صفویها ومعاصر سلاطین مغولیه هند بود که شاید مخفی رشتی بازیب النساءبیگم هم عصر بوده باشد .

یا این دو بیتی :

بلبل از گل بگذرد گر در چمن بیند مرا　　بت پرستی کی کند گر اهرمن بیند مرا
در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل　　هر که دیدن میل دارد در سخن بیند مرا

از انشاد این دو بیت آخر که یك شاعر نمیتواند خود را باینطور بستاید؛ باید مال خانم ها باشد؛ با این هم ما شبهه داریم که آیا این دو بیتی اززیب النساء است یا از نورجهان بیگم ملکه جهانگیر متخلص بمخفی ؟ بهمه حال گوینده آن باید شاعره باشد نه شاعر! رویهم رفته فکر میشود که این دیوان مطبوع نباید اختصاصی بزیب النساء بیگم داشته وباسم او شناخته شود، بلکه باید شبهه کرد که فقط یك چند بیتی اززیب النساء وعدهٔ ازدیگر شاعر وشاعره هائیکه مخفی تخلص داشته اند وقسمت عمدهٔ که دروحدت اسلوب ویك آهنگی سبك وابیات والفاظ باهم متشابه اند متعلق بمخفی رشتی که صاحب مطبعهٔ کانپور معتقد است شاید ازان او باشد.

این اشتراك واجتماع ابیات و اشعار چند شاعر مختلف را درین دیوان پستی و بلندی ابیات وقصائد مندرجه اش بدرستی نماینده گی مینماید : مثلاً نقصی که درین غزل موجود است :

ای روی زیبای ترا رشك گلستان در بغل

که درینجا رشك بکلی غلط وبیمعناست واگر بجای رشك گلستان. جوش گلستان، استعمال میشد مناسب بود وعین این غزل را دریك جنگ قلمی باسم مخفی خراسانی باستقبال غزل مشهور قدسی :

دارم دلی اما چه دل صدگونه حرمان در بغل

قید کرده اند که درهمین دیوان غزل منتخب شما :

بوعلی روزگارم از خراسان آمده

نیز قدری فکر بانسان میدهد که شاید مخفی رشتی جدا ومخفی خراسانی آدم علیحدهٔ

خواهد بود وهم بقدریکه مطلع غزل فوق سست وبیمزه است، مطلع این غزل در همین دیوان بهمان اندازه مزین ومطبوع دیده میشود :

من آن پروانهٔ عشقم که درآتش وطن دارم   چوفانوس آتش دل رابزیر پیرهن دارم

و له

ازآتش غم شد دل ماخانهٔ آتش   فانوس سر شمع شر رخانهٔ آتش

وهم ازین مقطع معلوم میشود که شاید مخفی رشتی علیحده و مخفی خراسانی علیحده باشد :

امشب شب عید است ومهٔ من بمحاق است   مخفی نظرم سوی خراسان وعراق است

علاوتاً درتاریخ وتذکره ها عفت وحیا ، حسن تدین وحسن اخلاق زیب النساء بیگم معروف است چنانچه مینو یسند که بیگم بمیل خود ، هیچگاه آرزوی شوهر ننمود وغالب اوقات شریفش بحفظ قرآن کریم وعبادت مصروف بود پس ازچنین شهزاده خانم دیندار وعفیفه توقع نمرود که دیوان غزل خود را بالفاظ اخلاق سوزی که در قسمت اعظم آن مشهود میشود مملو سازد مثلاً .

مده مخفی زکف جام محبت   میان عاشقان مستانه میرقص

و له

بیا لب ریز کن ساقی چومستان ساغر می را   که دربزم طرب زین بیش نتوان دید هشیارش

و له

تازلف تو سر رشتهٔ زناربتان است   هرگز نشود مائل ایمان دل عاشق

گرچه زیب النساء بیگم اشعارعشقی سروده است ولی اصلا ازالفاظ رکیک وحیا سوزبدش آمده و ازان اجتناب مینمود حتی اگر بطور مشاعره دیگران هم باوی استعمال چنین الفاظ را کرده اند طبع شریفش ازانها رنجیده و بدرشتی

جواب داده است چنانچه این سخن معروف است که بیگم مصری انشاد کرده بود که : از ہم نمیشود ز حلاوت جدا لبم . ناصر علی شاعر معاصر این مصرع را شنیده و مصرع ثانی را باین ترتیب ساخته و بحضور بیگم فرستاده :
گویا رسیدہ بر لب زیب النساء لبم . بیگم ازین جسارت خیلی رنجیده و این فرد را ساخته بناصر علی فرستاد :

ناصر علی بنام علی بردهٔ پناه　　　　ورنه بذالفقار علی سر بریده مت

علی ای حال این دیوانیکه بنام مخفی طبع شده وجناب شما دران اشتباه دارید بنده ہم بادلائل فوق متفق هستم که این دیوان خالص زیب النساء نبوده بلکه اشعار زمان دوسه شاعر وشاعره دیگر ہم درین دیوان جمع و تدوین شده است ! چنانچه این دوبیت معروفیکه زادهٔ طبع نورجهان بیگم ملکه جهانگیر متخلص بمخفی وتمام تذکره ها باسم او این دوبیتی را قید کرده اند ، حال عین این دوبیتی را درصفحه (۱۳۰) این دیوان باسم زیب النسا ملاحظه میکنم که این مطلب بیشتر موضوع مختلط بودن دیوان مخفی را ازاشعار دیگران تائید می نماید وفردی ازان دوبیتی اینست :

دل بصورت ندهم تا شده سیرت معلوم
بندهٔ عشقم و هفتاد و دوملت معلوم

عجب ترانیکه درعین نوشتن این سطور هم کارعزیز اقای گویا کتابی بنام مشاهیر نسوان مؤلفه فاضل محمد عباس بی ای ارائه دادند که مؤلف مذکور با تتبعات عمیقانه واسناد ومآخذ بزرگی که میتوانیم ادعا کنیم که نظیر این گونه تتبع و تعمق درتذکره ها وآثار مطبوعات مشرقی محدود است راجع بشرح حال مشاهیر نسوان بارد و تالیف کرده ونسبت بشرح حال زیب النساء ودیوان مخفی مطالب آنی را مقرون بعقیده ما می نگارد که ترجمه نگارش مؤلف را ماعیناً درینجا بنظرقارئین میرسانیم .

☆
☆ ☆
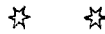
ترجمه از مشاهیر نسوان مؤلفهٔ
فاضل محمد عباس بی . ای.

زیب النساء بیگم دختراورنگ زیب عالمگیر ازبطن دل رس بانو درسنه ۱۰٤۸ متولد گردید ـ قرآن کریم را بیاد داشت ، ملاجیون نام که یك شخص بسیار باکمال بود سمت آموزگاری مشارالیها درصرف ونحو وفقه عهده داربود . خطوط نستعلیق ونسخ وشکست را به اندازهٔ خوب وعالی می نوشت که اکثر خطاطان وخوش قلمان ماهر بمقابلهٔ او اظهارعجز مینمودند . چون میلان طبع او بسوی شعر وشاعری بود بنابرین ملامحمدسعید اشرف اصفهانی او را تعلیم شعروشاعری می آموخت وازطرف دربار عالمگیر وظیفهٔ معینی داشت .

زیب النساء مثل سایر خواتین فاضلهٔ جهان تمام عمرخودرا بصورت انفرادی بپایان رسانید یعنی میل بتزویج نکرد و همیشه مصروف به مشاغل علمی وادبی میبود علاوه برا ینهایك دیوان فصیح و بلیغ باسه کتاب دیگر که یکی آن موسوم به مونس الارواح که حاکی ازعلم تصوف است ودیگر آن درعلم تفسیر موسوم به زیب التفاسیر وسومی معنون به زیب النشآت که بهترین نمایندهٔ نثر روان وفصیح اوست ازخود بیادگار گذاشته چنانچه رقعه ذیل بهترین نمونه نثر نویسی وانشای سلیس اوست که بعنوان پیر خود نگاشته است .

نقطه پرکار تدویر وجود هفتم خط محیط صفحهٔ فلك هشتم حضرت پیر من ظلکم ابدا ! بمردی مردان خدا در درسیده زیب النساء حرمانی که دارد پایانی ندارد اگر ازتجرید خود دم تفرید زنم رواست منکه بصورت گرفتار نه ازمعنی خبردار

بالب دمساز خودگر خفتمی	همچونی من گفتنیها گفتمی
آنکه او از هم زبانی شد جدا	بی نوا شدگر چه دارد صدنوا

درین شك نیست که جوهر صفات وگل سر سبد فضائل زیب النساء کلام منظوم اوست ولی بسیار افسوس است‌که نسبت باین موضوع غلط فهمی های زیادی دربین شایع و متداول است اکثراوقات این مسئله مطرح بحث است که کلام منظوم او کو وکجاست ؟ این دیوان که‌بنام مخفی طبع شده ازوست یا ازکس دیگر ـ تخلص او آیا مخفی بوده یا نه ؟ ایکاش که ماهندوستانیها علم دوست و تحقیق پسندمی بودیم تا برای کشودن این گره های تاریخی ورفع اغلاط استعداد لایق وکاملی میداشتیم بهرحال درین شبه نیست که مخفی یك تخلص بوده وطبیعت هم خواه مخواه حکم میکندکه این تخلص باید تخلص نسوان باشدچنانچه یك خانم که سلیمه بیگم نام داشته هم همین تخلص راداشت لیکن مؤلفین افواه پسند این تخلص رانه تنها به زیب النساء نسبت‌داده اندبلکه نورجهان بیگم رانیزصاحب این تخلص میدانند دیگراینکه تخلص مخفی تنها اختصاصی‌به نسوان ندارد بلکه سالهای چند قبل اززیب النساء مخفی تراشتی‌که استاد حضرت جامی است گذشته وتاریخ اسم اورابیاددارد علاوه برین خود زیب‌النساء ملازمی داشت که هم شاعربود وهم مخفی تخلص داشت

واین دیوانی‌که موسوم به زیب‌النساء است درحقیقت ازوست مخفی دیگر که موسوم به مخفی رشتی است مصاحب امام قلیخان حاکم فارس بود روبهمرفته بسا دیده شده که اکثر شعرای بسیط خیال ساده مزاج تخلص خود را از اسم خود استقاق مینمایندچنانچه میرتقی میرناصر علی ، علی ، نورجهان ، نور ، تخلص مینمودندبه‌همین طرح زیب النساء ، زیب ، تخلص مینمود، شعرذیل بهترین نمونه ساده پسندی اوست .

دختر شاهم ولیکن رو به فقر آورده ام　　زیب‌وزنیت‌بس‌همینم‌نامِ‌من زیب‌النساء است

که مقطع فوق ازاشعار ذیل اوست .

گرچه من لیلی اباسم دلحو مجنون پر نو است   سر بصحرا میزنم لیکن حیا زنجیر پاست
بلبل از شاگردیم شد همنشین گل بباغ   در محیط کاملم پروانه هم شاگرد ماست
درنهان خونم نظاهر گرچه برگ تازه ام   حال من در من نگرچون رنگ سرخ اندر حناست

پس هیچ دلیلی نداریم که ما بگفته ها وتوجهات قاضی اختر و میر غلام علی آزاد و غیره محققین که مانند آنهاست اعتباری داده تخلص زیب النساء رامخفی بدانیم حال آنکه تمام تحقیقات آنها خالی از حقیقت واستدلال بوده به هیچ صورت تخلص او مخفی نبوده و نخواهدبود .

پس همین شهزاده خانم شاعره درسنه ۱۱۱۳ بعمر ٦٥ سالگی ازینجهان رحلت نمود همانطورکه تخلص ارمورد اختلاف است مدفن او نیز مورد گفتگو واختلاف واقع گردیده بعض ها می نویسند که موضع نوانکوت (متصل لاهور) مزار اوست یوسف خان کمبل پوش میگوید : که در اورنگ آباد متصل مزار اورنگ زیب مقبرهٔ اوست ، تامس ویلم بیل در مفتاح التواریخ مینویسد : که مزار زیب النساء درسبزیمندی دهلی بیرون دروازهٔ کابلی واقع شده .

اکثر رباعیات وغزلیات زیب النساء درجنگ ها وبیاض های خطی قدیم وغیره کتب خطی قدیمه موجود است اگرچه مولفین کم تتبع بسیاری ازلطائف وهزلیات هم بدو منسوب مینمایندولی ازاشعارحقیقی او معلوم میشود که درطبیعت اویك حالت دردناکانه ورقت شاعرانه حکم فرما بوده چنانچه پیمانهٔ اکثری از اشعار او ازین کیفیت مملو ولبریز است سبب آن نیز ظاهر است زیرا پدراویك پدر متعصب وخشك مزاجی بوده که تماماً برخلاف میل طبع شاعرانهٔ او واقع شده بود چنانچه می نویسند : که بیگم یك دفعه درباغ مشغول گردش وگلگشت بوده بی اختیار این فرد برزبان اوآمد .

چهار چیز که دل می برد کدام چهار   مدام وسبزه وآب روان وروی نگار

لیکن در این اثنا آواز پائی محسوس شد و دید که پدر او عالمگیر آمد و بگمان اینکه شاید فرد اورا شنیده باشد بیکطور طبیعی و غیر تصنع بیت فوق را بصورت ذیل تبدیل نموده زمزمه میکرد .

چهار چیز که دل می برد کدام چهار نماز و روزه و تسبیح دیگر استغفار

قسمیکه شاه جهان اختیارت کاملی را سپرد جهان آرا نموده بود اورنگ زیب نیز زیب النسارا فرمانفرمای کل و مالك قلعهٔ معلی و رکن رکین سلطنت خویش مقرر و معین کرده در تمام امور کشوری و لشکری ازو استشاره مینمود وحفظ مقام و پاس خاطر اورا از هر جهت مرعی میداشت ولی از زندگانی آزادی که یك خانم تعلیم یافته بهره برده و استفاده مینماید متاسفانه زیب النساء ازان بی بهره و محروم بود . چنانچه با عاقل خان رازی یك علاقهٔ قلبی و رأبطهٔ محرمانه داشت ، عاقل خان در بحبوحهٔ جوانی و در عین شباب کشته شده دنیا را پدرود ابدی نمود ولی بیگم امید هـای درقلب خویش می‌پرورید که رباعیات ذیل بهترین نماینده و یادگار این صدمه و واقعه اسف خیز است .

بشکند دستی که خم درگردن یاری نشد کور به چشمی که لذت گیر دیداری نشد
صد بهار آخر شدوهر گل بفرق جا گرفت غنچهٔ باغ دل ما زیب دستاری نشد

زیب النساء به امور رفاه عام و مطالب عام المنفعه دلچسپی و تمایل زیادی داشت اکثر کارهای او مورد قبول و تحسین پدر او اورنگ زیب عالمگیر واقع میگردید چنانچه فتاوی عالمگیری که از کتب معروف و مشهور فقه است به امر او ترجمه شده و تدوین گردید، در لاهور نیز یك باغ ازو بیادگار مانده ولی افسوس که ازین خانم فاضله دیوان کامل و پوره نمانده ورنه بسیاری از مواعظ اخلاقی و اندازهای پسندیدهٔ او پدیدار گردیده ضمیمهٔ سائر کارهای نافعهٔ او میشد .

بهارچند روزهٔ دنیارا چه یك تصویر عبرت ناکی کشیده است !

نهال سرکش وگل بیوفا ولاله دورنگ — درین چمن بچه امید آشیان بندم

مستورلت را به‌عصمت وپاك دامانی ترغیب می کند.

ای صدف تشنه بیر وسوی نیسان منگر — بهر یك قطرهٔ آبی جگرت بشگافند

انتهـا

جو اب تنقید

(۲)

بقلم آقای جلالی

ازانجمله الف، مدارس اولی یونان بچهار دوره منقسم است :

اول)ازطالیس ملیطی‌مقارن بقرن ۷ قبل‌المیلاد تا ۴۷۰ ق،م بعصر سقراطی منتهی میشود .

دوم) عصر سقراطی‌ازسنه ۴۰۰ تا ۳۲۲ ق،م بمدرسه دورهٔ سوم ارسطو انجام میگردد .

سوم) از تاریخ وفات ارسطو ۳۲۲ بمدرسه افلاطونیهٔ جدید قرن ۳ میلاد خاتمه می باید .

چهارم) : مدرسهٔ افلاطونیهٔ جدید ازقرن ۳ تا ۵۲۹ میلادی دوام نمود که درسال اخیر الذکر مدارس انجاتماماً بامر (یوستنیانوس) امپراطور روم مقفل گردید.

ب : قسم دوم و سوم و چهارم این مدارس آبای کنیسه و فلاسفهٔ اسلام و عصورجدیدهٔ است که مارؤ سای هرمدرسه را مختصراً بغرض اقناع‌آقای ناقد ذیلاً تذکر میدهیم : .

۱ : طالیس ملیطی موسس مدرسهٔ ایونیه متولددرسنه ۶۳۹ ـ ۶۳۶ ق٬م
۲ : کزینوفان موسس مدرسهٔ الیائیه متولد درسنه ۶۲۰ ـ ۵۱۹ ق ٬ م
۳ : فیثاغورس موسس مدرسهٔ فیثاغورثیه که با مدرسهٔ الیائیه معاصر است
۴ : امیذو قلیس موسس مدرسهٔ مرکیه ازقوانین فیثا غورثیه و الیائیه .
۵ : دیمو قریطس موسس مدرسهٔ دزات متولد ۶۲۰ ـ ۴۴۰ ق ٬ م
۶ :مدرسه سوفسطائیون موسس آن پر و تغوراس متولد ۴۸۵ ـ ۴۱۱ ق٬م وغیره
۷ : سقراط موسس مدرسهٔ سقراطی متولد ۴۷۰ ـ ۴۰۰ ق ٬م
۸ : افلاطون موسس مدرسهٔ افلاطونیه متولد ۴۲۷ ـ ۳۴۷ ق٬ م
۹ : ارسطو موسس مدرسهٔ خودش متولد ۳۸۴ ـ ۳۲۲ ق٬ م
۱۰ : اقلیدس موسس مدرسهٔ میغاریه متولد ۴۴۰ ـ ق ٬ م
۱۱ : ارسطیپس موسس مدرسهٔ قورینائیه متولد در ۴۰۰ ق ٬م
۱۲ : انتستینوس موسس مدرسهٔ خودش متولد در ۴۲۲ ق٬م
۱۳ : پیرون موسس مدرسهٔ ارتیابیه متولد در ۳۷۰ ق ٬ م
۱۴ : ابیقور معروف موسس مدرسهٔ ابیقوریه متولد در ۳۴۲ ـ ۲۷۱ ق٬م
۱۵ : زینون موسس مدرسهٔ رواقیه متولد در ۳۴۰ ـ ۲۶۳ ق ٬ م
۱۶ : مشاهیرمدرسهٔ یونانیه رومانیه : لوگریسیوس ۹۵ ـ ۵۲ ق٬م دسیسرون ۱۰۶ ـ ۴۲ ق٬م
۱۷ : مدرسهٔ افلاطونیهٔ جدیده موسس فلوتینوس ۲۰۵ ـ ۲۷۰ م
۱۸ : یوستینوس موسس مدرسهٔ آبای کنیسه متولد ۱۰۰ ـ ۱۶۸ ٬ م
۱۹ : بنتیوس وغیره موسسین مدرسهٔ اسکندریهٔ مقدونیه ۲۰۰ م
۲۰ : فلاسفه لاتین ؛ ترتلیانس ۱۵۵ م لکتنس ۲۵۰ ـ ۳۲۵ م وغیره

۲۱ مدرسه فلاسفه قرون وسطی یازمان متارکه موسسین آن بوس متولد ،
۴۸۰ ـ ۵۲۵ م کسیو دور ۴۸۰ ـ ۵۷۵ ایزودور ۵۷۰ ـ ۶۳۶ م

۲۲ : سکوت اریجانس موسس مدرسهٔ تکوینه ۹۰۰ م

۲۳ : روسلین موسس مدرسهٔ اسمئین ۱۱۲۱ ، دمی شمیو ۱۰۷۰ ـ ۱۱۲۰م

فلاسفه اسلام .

۲۴ : یعقوب الکندی موسس مدرسهٔ مربی معاصر مامون ، معتصم ، متوکل
عباسی متولد دراوخر قرن ۸ م

۲۵ : ابن سینا بلخی موسس مدرسهٔ *Avicenne* معاصر نوح ابن منصور
سامانی ۹۸۰ ـ ۱۰۳۶ م

۲۶ : امام غزالی علیه الرحمه موسس مدرسهٔ متکلمین معاصر نظام الملك وزیر
معارف سلجوقی ۱۰۴۸ ـ ۱۱۱۱ م

۲۷ : ابن باجه موسس مدرسهٔ *Avempace* متولد درنصف دوم قرن ۵ هجری

۲۸ : ابن طفیل موسس مدرسهٔ ادبی اندلس ۱۱۱۰ ـ ۱۱۸۸ م

۲۹ : ابن رشد موسس مدرسه ادبی قرطبه ۱۱۲۶ ـ ۱۱۹۸ م

۳۰ : اخوان الصفا موسسین مدرسهٔ تنقید و تنقیه .

۳۱ : مدارس وموسسین قرن ۱۳ میلادی ... الخ .

ما که درمقاله خود بصفحه ۹ (شمارهٔ ۲۹) مجله کابل بزیر نام قرن ۱۳ نهضت مدرسی فلسفه را تذکر داده ایم عبارة ازقسمت « اسکولاستیکی » است نه مسلك کلاسیك ، و نه لفظ مدرسی لغتاً معنی آنرا افاده میکند و السلام .

☆ ☆ ☆

آبشار جبل السراج

منظر جبل السراج و کارخانہ نساجی

دیوان میر هوتك خان افغان (۱)

نگارش آقای سرور خان گویا

آقای محترم نجیب الله خان متعلم صنف عالی مکتب استقلال که شوق مفرط وعلاقهٔ نفیسی نسبت به آثار ادبا وشعرای نامور وطن عزیز داشته و دارند وعلاوه بران مقالات خوب وزیبائی در مجله کابل نگاشته وباما امداد قلمی وادبی کرده اند اخیراً دیوان میر هوتك خان افغان شاعر معروف افغانی را که بخط میر محمد عثمانخان ابن قاضی (۲) است واز طرفی نوهٔ دختری میر هوتك خان میشود به انجمن ادبی محترمانه اهدا فرموده وانجمن نیزازین هدیهٔ نفیس آقای موصوف تشکر وامتنان نموده مختصراً میخواهد ازین دیوان وشاعر آن قرار ذیل معرفی نماید :

میر هوتك خان متخلص به افغان از رجال بزرگ وخوانین محترم زمان خویش وبا اعلیحضرت تیمور شاه معاصر بلکه شاعر دربار اعلیحضرتش بوده و

(۱) قبل ازینهم دیوان میرهوتك خان افغان را که کاملترین وجامع ترین نسخه بوده بخط خود میر هوتك خان بکتابخانهٔ نائب السلطنهٔ مرحوم سراغ داشتم ولی اکنون معلوم نیست که آن دیوان درکجا وبدست کی افتاده است .

(۲) قاضی میر حسینخان ابن قاضی میر فتح الله خان متخلص به ابن قاضی ازشعرای معروف زمان اعلیحضرت امیر شیرعلیخان مرحوم ومعاصر بامیر الفت کابلی وسالك بالاحصاری وطرزی مرحوم وغیره بوده وروزگاری هم برمسند قضای بلدهٔ کابل سپری نموده است ، دیوان ابن قاضی باتخمیس کریمای حضرت سعدی که زادهٔ طبع خود او ، وموسوم به پنج گنج است بخط میر عثمان آقای مرحوم پسر ابن قاضی که بتاریخ یوم جمعه ۲۹ برج عقرب شمسی و ۲٤ شهر ربیع الثانی قمری ۱۳۰۳ ش و۱۳٤۳ ق درشهر کابل از نوشتن آن فارغ شده درنزد نگارنده موجود است طرز وشیوه نگارش آن عیناً همان شیوه وطرز دیوان افغان است ، علاوه برین تاحال دومرتبه دیوان ابن قاضی بعنوان (دیوان ابن قاضی بیدل) درمطابع هند بطبع رسیده شایقین می توانند که آن را دستیاب نمایند .

گاه گاه بآن شاه شاعر مصاف های ادبی داده و اکثراً اشعار اعلیحضرتش را استقبال کرده ومورد [illegible] ملوکانه واقع شده است چنانچه فاضل گرامی آقای حبیبی مدیر محترم [illegible] افغان در مقالهٔ که نسبت به دیوان اشعار اعلیحضرت تیمور شاه نوشته و به شمارهٔ ۳۱ و ۳۲ کابل بطبع رسیده یك غزل اعلیحضرت تیمور شاه را با غزل میر هوتك خان افغان که در جواب آن سروده نمونهٔ نشانداده اند. میرهوتك خان از شعرای مقتدر و ممتاز عصرسدوزائی است و استادی او در شعر بر همه شعرای معاصرش از قبیل میرزا لعل محمدخان عاجز و میر [illegible] احمدخان احمد تخلص و میرزا قلندر، عزت، جایز و غیره مسلم است، و در یك قصیدهٔ که میرزالعل محمد خان عاجز درحین لشکرکشی اعلیحضرت تیمور شاه بسوی بلخ سروده است نسبت به افغان و میرزا قلندر که دوست و رفیق عاجز در ین مسافرت با اعلیحضرت تیمورشاه ملتزم رکاب بوده اند چنین گفته است.

آن یکی میر هوتك در شاعری افغان لقب　　وان دگر میرزا قلندر باغ معنی را بهار

سبك سخنوری او از همه نزدیکتر با واقف لاهوری شاعر همروز و معاصر اوست میگویند « با واقف لاهوری مراسلات شعری و مکاتبات ادبی داشته است » ولی ازبرخ اشعارش رائحه سبك خواجه شیراز و کمال خجند بمشام خواننده میرسد از استقبالهای اشعار خواجه و کمال که در دیوان افغان موجود است. معلوم میشود که بمطالعهٔ این هر دو دیوان توغل زیاد داشته است.

بهترین بخش سخنوری او قسمت غزلیات وی است که نسبت بمعاصرین خویش به آخرین درجه انسجام بالا برده است دیوان مدون و مردف او که حاضراً در دست است عبارت است از یك کتابی که قطع آن درطول ۲۱ سانتی وعرض آن ۱۵ سانتی دارای ۳۷۴ صفحه و هر صفحه آن محتوی ۹ واحیاناً ده سطر ۱۲ کلمه ای که بخط نیمه درشت ونستعلیق خوانای نوشته شده است عدهٔ غزلیات آن ۶۹۸

غزل که طویلترین آن از ۱۱ فرد بالا نبوده و کوتاه ترین آن از ٥ فرد کم و پایان نیست علاوه برین ابتدا وآغاز ردیف ها با تخلص شاعر در مقطع هر غزل که لفظ (افغان) است با مرکب قرمز قدری جلی تر نوشته شده . درغزلیات او بحور و زمینه های که ریخته افکار و خیال خود اوباشد کم است بلکه اغلب غزلیاتش باستقبال اشعار، سعدی، خسرو، کمال خجند، خواجهٔ شیراز، جامی، محتشم، صائب، کلیم، واقف وغیره سروده شده واکثراً ازمصاریع شعرای فوق را درمقاطع ابیات خود بطور تضمین آورده است خصوصاً ازواقف که گوئی با این شاعر شیو ابیان یك ائتلاف روحی واتحاد معنوی داشته است .

عدهٔ مثنویات آنکه شامل حمد باری تعالیعز اسمه‌ونعت حضرت رسول ص است به ٤ مثنوی میرسدکه نخستین آن دارای٦٥ بیت بر وزن بوستان شیخ که بحر تقارب مثمن مکفوف است (فعولن فعولن فعولن فعول) ودومین دارای ۱۸٤ بیت بروزن مخزن‌الاسرار حضرت نظامی واقع شده که بحرسریع مطوی موقوف است (مفتعلن مفتعلن فاعلات) وسومین آن مشتمل ٦٦ بیت بروزن سلسلة الذهب حضرت مولانا جامی واقع شده که بحر خفیف مقطوع است (فاعلاتن مفاعلن فعلن) وچهارمین ۱٦ بیت بروزن یوسف زلیخا واقع شده که بحرهزج مسدس محذوف است (مفاعلین مفاعلین فعولن)

سلاست اشعارورشاقت الفاظ تااندازهٔ به مثنویات سبعه یعنی هفت اورنگ حضرت جامی پهلومیزند ولی با اینهمه تحت الشعاع اسلوب مثنوی سرائی‌جامی واقع شده . علاوه بر غزلیات ومثنوی عدهٔ هم از رباعیات و افراد منتخبه که از روی متن غزلیات انتخاب گردیده درآخر دیوان نگاشته شده که تعدادرباعیات آن ٤٤ وعده افراد آن ۹۲ فرداستکه مضامین بعضی‌افرادآن

بافراد کلیم ، شوکت، غنی، واقف وغیره توارد واقع گردیده است ولی سبك رباعیات او در بین اسلوب حافظ و سحابی استرآبادی واقع شده وسبك حافظ را بیشتر مراعات نموده میل دارد . سبك رباعیات او شبیه ترین و نزدیك ترین سبکی باشد بحافظ چنانچه رباعیات ذیل شاهد مدعای ماست .

این شیشهٔ می باده فروشی بوده است   شیرین دهنی پیاله نوشی بوده است
خاکی که سبو کنند پیمانه درست   پیمانه کش سبو بدوشی بوده است

هرجا که غبار سر راهی بوده است   سلطان سپهر دستگاهی بوده است
هر ذره خاك این کهن دیر افغان   شاهنشهٔ خورشید کلاهی بوده است

دردو رباعی ذیل اسمی ازحضرت ایشان ومزار مبارك شان که زیارتگاه عموم در استالف است برده ومعلوم میشودکه ارادت وعقیدتی در زمان حیات نسبت بحضرتش داشته است :

این مرقد مرشد صفا کیشان است   وین بارگه شیخ عظیم الشان است
هر فیض که امروز دلت میخواهد   در خاك مزار حضرت ایشان است

☆

جائی دیدم که لایق تحسین است   باغ ارم و بهشت گفتم این است
از صاحب آن مکان نشان می جستم   گفتند مزار میرسیف الدین است

معمیات او که صفحهٔ آخرین دیوان است باسم صدیق ، عزت ، عشرت ، منور، صمد، بامرکب قرمز تحریر یافته و مانندمعمیات جامی درحالیکه اعمال نظر وصرف دقت میخواهد درعین حال هم ازلطافت وحلاوت شاعری بی بهره و بی نصیب نیست مثلاً باسم (منور)

باز میخواهم که ترك صحبت دشمن کند   یار من از غیر روگردانده سوی من کند

درخاتمهٔ خاتمهٔ دیوان راکه بقلم میرعثمان آقای مرحوم نوهٔ دختری میرهوتك خان مرحوم نوشته شده وعلاوه بران سلسلهٔ نسبی واجدادی وتاریخ اختتام نگارش دیوان این شاعر افغان رادربردارد درینجاباد وسه غزل و افراد منتخبهٔ آن که نمایندهٔ سبك اوست استنساخ نموده بنظر خوانندگان عزیز می رسانیم .

« بحمد الله تعالی عزشانه که تمام شد وصورت اختتام پذیرفت تحریر کتاب دیوان افغان ازکلام بلاغت انجام جناب مرحوم مغفور میر هوتك خان درانی فوفلزائی ایوب زائی تخلص افغان که جد مادری والداین هیچمدان راقم این دیوان است بقلم بندهٔ درگاه حضرت سبحان وراجی الی رحمت العزیز المنان میر محمد عثمان ابن المرحوم جنت مکان قاضی میر حسین خان ابن مرحمت بنیان قاضی میر فتح الله خان قاضی بوده دربلدهٔ طیبهٔ کابل صانه الله واهله عن الجور والتطاول واحقة واهله من النزازل والضلالات والعصیان بحرمت حضرت سید الرسالت و نبی آخرالزمان صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم بتاریخ یوم دو شنبه بیست ویکم ۲۱ شهر ربیع الاول قمری مطابق بیست و هفتم ۲۷ برج میزان شمسی سنه ۱۳٤۳ یکهزاروسه صدوچهل وسه ازسنه قمری وسنه ۱۳۰۳ یکهزاروسه صدوسه ازسنه شمسی هجری نبوی »

غزل

تو رفتی وشدت ازپی روان دل   نه یك دل بلکه چندین کاروان دل
گرفتارند دلها برتو یارب   چه خواهی کرد بااین یك جهان دل
دلت خارا وچشمت بی ترحم   معاذالله ازان چشم وازان دل

نمی شد سرعشق افغان هویدا
اگر واقف بودی درمیان دل

غزل

بایدت در پی تحصیل هنر گردیدن   عزت قطره فزاید زگهر گردیدن
نعمت خوان غم عشق بیان دانی چیست   راضی از درد وبخوناب جگر گردیدن
بسر کوبتو تا چند به امید وصال   خشك لب رفتن وبا دیدهٔ تر گردیدن

دارم ازتیر توای یارچو واقف افغان
کان هم آموخت ز مژگان تو برگردیدن

افراد

دید چون درگریه ام ازعشق خود خندیدوگفت   شهره خواهدکرد این رسوای تردامن مرا

☆

اکنون نه بزلف تواسیریم کز ایجاد   وابستگی هست درین سلسله ما را

سیلاب پارهٔ ز دل بی قرار ماست　　طوفان کنایه از مژهٔ اشکبار ماست

☆

جز [illegible] هیچکسم همنفسی نیست　　آنهم نفسی هست ز ضعف ونفسی نیست

☆

شبها کسی انیس دلم غیر آه نیست　　آنهم ولی زضعف گهی هست وگاه نیست

☆

آورد صبا غبار کویش　　بر طبع کس این غبار نگذاشت

☆

از تو پنهان چند دارم حال خویش　　سوختم چون شمع گفتم روشنت

☆

آنچنان مهر تو عام است کههمچون خورشید　　زرهٔ نیست که شرمندهٔ احسان تو نیست

☆

کسی بهجر انیس دلفگارم نیست　　بغیر اشك که آنهم در اختیارم نیست

☆

بظلمت شب هجران چنان اسیر شدم　　که سایه نیز ز پهلوی من کنار گرفت

☆

زمیان نش کسی نگفت سخن　　ما شدیم اندرین میان گستاخ

☆

بنای قصدسرم کردهٔ تو و شادم　　اگر بنای تو نگرفت سرچه خواهم کرد

☆

می رسمت گفت به سر یکشبی　　آه کی این وعده به سر میرسد

☆

نرسیده به گوشش که گلشن گشته خزان　　مگرش سبزهٔ خط گوش گذاری بکند

☆

آمداندرخواب امشب دستش اندردست من　　دست این دولت مرا گاهی بهبیداری نداد

☆

کردم اندیشه که درراه وفا سرد همت　　وه چه اندیشهٔ خوب است اگر سر گیرد

☆

چو پروانه در آتش عشق امشب　　مرا سوخت آن شمع و پروانه دارد

☆

چند کوشم در پی تحقیق سر آن دهن　　تا بکی این نقطه سرگردان چو پرکارم کند

☆

گتفمش رخ بنما وعده مرا داد بعید　　وعدهٔ وصل من افتاد بعید آخر کار

دو شم بگذشت از کمر اشک امشب بگذشته است از دوش

زدی تا شانه آن زلف سیه روزم سیه کردی من این روز سیه را بارها در شانه میدیدم

با ناز بگو قصهٔ چشم و دل پاکم شاید نبود مصلحت او بهلا کم

انتها

تقریظ : مجله دنیا

یکی از نشرات و مطبوعات جدید طهران مجلهٔ شریفهٔ (دنیـا) است که باین تازگی بطور تبادله مجلهٔ کابل بانجمن ما واصل شده .

مجلهٔ دنیا بتقطیع مجلهٔ کابل و در (۳۲) صفحه دارای مضامین علمی ، صنعتی ، اجتماعی و باحث ازنقطه نظر اصول مادی میباشد که ماهوار بقلم یکعده از فضلای ایرانی طبع ونشر می شود .

این مجلهٔ شریفه دارای مضامین خوب و مباحث مهم علمی و قابل استفـاده است . مخصوصا در قسمت فنون و اجتماعیات مضامین خوبی دارد .

امید است این مجله بزودی درحجم و حسن طباعت و کاغذ و دیگر محسنات مادی خود ترقی کرده و قابل استفاده های زیادی برای فارسی زبانان مخصوصاً اولاد ایرانی واقع شود .

مادوام این مجله را درزمرهٔ مطبوعات مملکت هم جوار ایران عزیز ازخدا تمنا نموده موفقیت کارکنان آن را خواهشمندیم (کابل)

آدرس و قیمت اشتراك (مجله دنیا)

قیمت اشتراك سالانه : ۲۰ ریال

آدرس : طهران چهار راه وزارت جنگ

محل طبع : مطبعه اطلاعات اداره مجله دنیا

مقام شامخ اسلامیت از نقطه نگاه اغیار

«اعتراف یك نویسندهٔ بزرگ انگلیسی بمزیت اسلام»

ترجمه ونگارش آقای غلام جیلانی خان
جلالی عضو انجمن

درعالم اشخاص معدودی وجود دارند که درپایان تتبعات وکنجکاویهای عالمانه خوداخیراً تمام شخصیات حزبی ونژادی راپشت پازده بصراحت لهجه بحقایق مسلمه تسلیم میشوند از جملهٔ اینطورافراد برجسته مستر «آرتر گرین لیونارد» نویسندهٔ معروف انگلیسی است که بحریت فکر درتمام آرا و مولفات خود باظهار حقایق شهرت دارد.

درحالیکه بعض از اروپائیها عالم اسلام را از روی تعصب وعدم معلومات برجعت وانحطاط و.... و... متهم میسازد مستر لیونارد برضد این مفکوره خطاء که برخلاف عقل وتاریخ مراحلی استدراجی خودرا می پیماید قیام ورزیده نه تنها از مذهب حنیف اسلام ومسلمانان عالم دفاع میکند بلکه بچنان صراحت بیان وبرهان مزیت وبرتری اسلام واسلامیان را بزبان قلم ومنطق زبان بعالم غرب وجهان اجتماعی میفهماند که از قوت استدلال این نویسندهٔ بزرگ انسان متعجب میماند، این فیلسوف حساس، مدنیت مسلمانان وفضایل اسلام را بعنوان جهالت
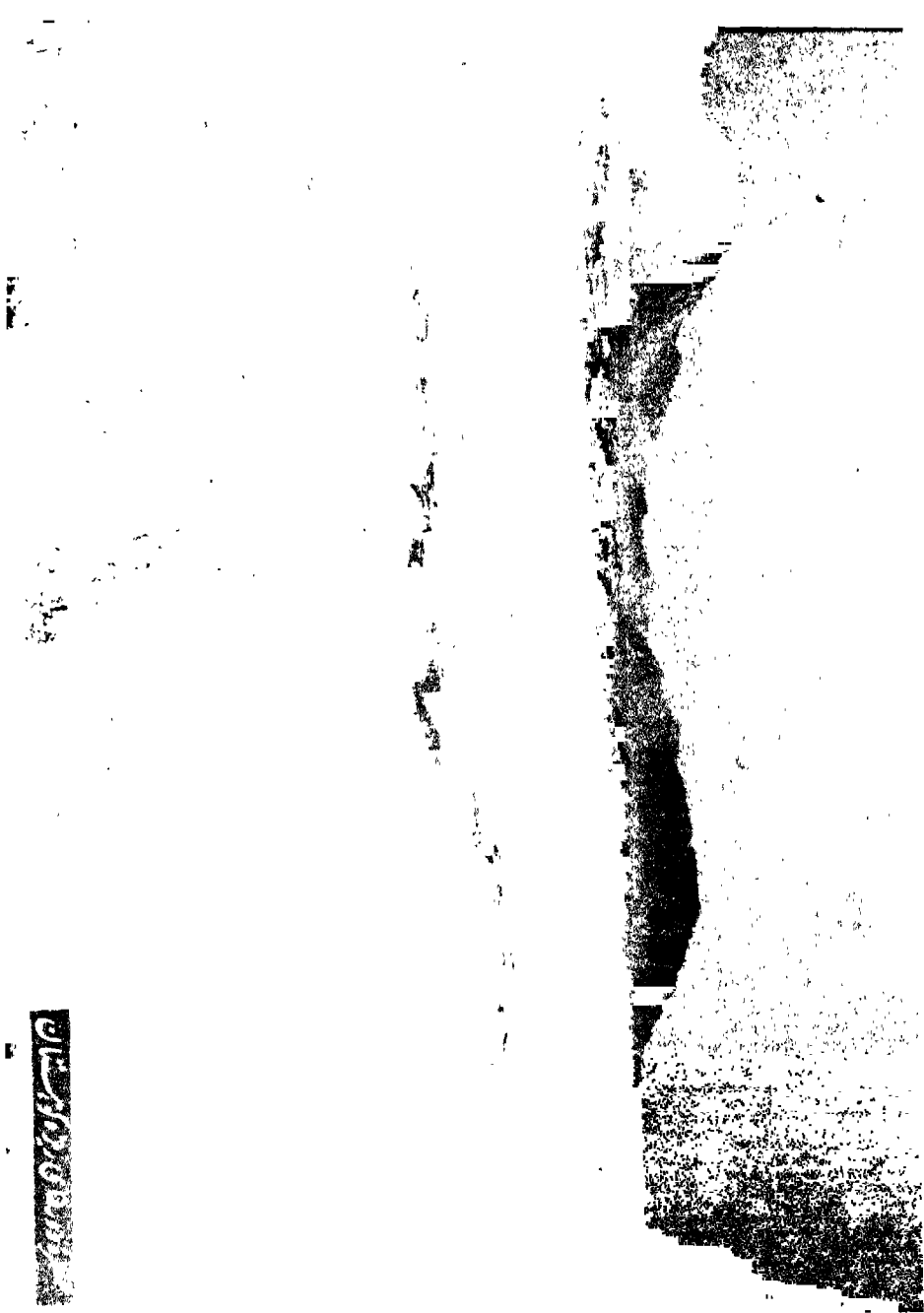
اروپا وحیثیت آن درحال حاضر مقابله نمود ه نتیجه را بمحاکمات وجدانی برمزیت اسلام و مسلمین خاتمه میدهد ، اینست که ما بغرض استفاده قارئین چند فقره ازعقاید و نوشته های مستر لیونارد را ذیلاً ترجمه می نمائیم :

نویسنده مذکور میگوید : اوضاع عجیب و غریب اروپائیها محل حیرت است زیرا من نمیدانم که ازچه باعث آنها تا هنوز از در خصومت وعداوت با مسلمانان پیش آمده ازحقوق و برتری آنها بر تمام عالم انکار دارند ، اروپا تا حال حس نکرده که این دین مبین (اسلام) در تربیهٔ اخلاقی خصوصاً مدنیت حاضرهٔ غربی دارای چطور تاثیرات غیر قابل استنکاف است ، بلی اروپا بفضیلت اسلام اقرار نموده ولی بصورت نامکمل وازبعض رجال آن شنیده شده که می گفتند : مسلمانان در آوانیکه اروپا دربحر مواج ظلمت وجهالت مغروق بود بانتهای مدنیت خود رسیده بودند لاکن این اعتراف ناقص کفایت نمیکند زیرا برتری و بهتری اسلام تنها بکلمهٔ احسانیکه ازان باروپای قدیمه رسیده منحصر نیست بلکه همچنان فضل و احسان اسلام بعالم غرب کمافی السابق باقی و تا ابد پایدار خواهد بود .

هان : مدنیت اسلامی چه درعلم وحکمت وچه درعمرانیات و اجتماعیات بچنان عظمت وارتقای خود مشرف بود که سبب حیات ملل مسیحی گردیده انها رانیز بسمت نجات وفلاح رهنمونی کرد ودنیای غرب را ازانحطاط ونیستی بر کنار ساخت .

آیالازم نیست که اقرارکنیم ماهمان جامعهٔ که بزعم خود بزروهٔ مدنیت امروزی رسیده ایم اگرتهذیب اسلامی ومدنیت مسلمانان، علوم وعظمت، مزیت نظام اجتماعی انها نمی بود یقیناً اروپا تاکنون در تاریکی جهل وظلمت دیروزه باقی میماند .

آیاما فراموش کردیم که شعب اسلامی درتحت لوای وحدت واتفاق بچنان مدنیت وحضارت فایقه، نایل مراتب بلند انسانیت گردیده بود که دران ایام اجداد مااززندگی بجز قتل وغارت وحشت وبربریت، پستی وجهالت بهرهٔ نداشتند:

چطور اروپا ازروی حسد وبدبینی فضیلت وحقوق مسلمانان راازخاطر زدوده ازاعمال وآثارفنانا پذیر آنها که ازخود بیادگار گذاشته اند ومتون تاریخ وسطح غبراباآن تزئین شده چشم پوشی مینماید.

آیاما فراموش کرده میتوانیم: تسامح دینی مسلمانان باتعصیب مذموم اروپا که تاامروز باآن متصف است بچه اندازه مختلف وتاکدام درجه مسالمت کارانه افتاده؟

برماست که همان جنایات عظیم خودرا که برضد مسلمانان کارفرمودیم وصدها هزار مجلدات علوم وفنون آنهارا بتعصب کورکورانه لقمهٔ حریق ساختیم ذکرکنیم، این اقدام عاصیانه ماتنها برعلیه مسلمانان عالم اتفاق نه افتاده بلکه برخلاف مدنیت عالمش باید خواند بالمقابل چه چیز جزاوچه نوع انتقام ازطرف مسلمانان دیدیم؟

همانا تماماً بکرم اخلاق وعلو حوصله آنهاطوری معفوگردیدیم مثلیکه پدرمشفق ازجنایات پسر جاهل خود درمیگذرد واغماض مینماید.

ما باید اقرار نمائیم که اروپای مسیحی درطول قرون ماضی تادرجهٔ ممکنهٔ حقوق اسلام وفضیلت آنرا برخود پوشانیدند لاکن این اعمال بزرگ واخلاق کریمه ازین خیلی برتر است که انسان بذهول واخفای آن موفق شده بتواند ویاآثار برجسته آنرا نیست ونابودگرداند، آفتاب هرچنددرپرده های کثیف ابر مستورگردد بازهم شعاع وحرارت طبیعی آن بروجودش گواهی میدهد.

براعظم اروپا یاقارهٔ مسیحی خطاها وجرایم سالفه خودرا نسبت باسلام باید

باین امر جبیره نماید که بتمام عالم متمدن امروزی انکار و غباوت ماضیهٔ خود را اعلان کند.

شك نیست که عالم غرب در مستقبل قریب بفضیلت اسلام و خدمات گران قیمت مسلمانان اقرار نموده بدین خالد وابدی حنیف اسلامی حتماً مضطر باعتراف خواهد شد.

شماره (۱) سال (۳) صفحه ۱۸ - ۱۹ الرابطة الاسلامیه دمشق)

* * *

جامع آیا صوفیه

بقلم نویسندهٔ فرانسوی دیبس　　مترجم آقای سید قاسمخان عضو انجمن

درزمانه های قدیم وقتیکه انسان از راه بحر به بیزانس میرفت ، کلیسای عظیم الشان سن صوفی از دور شهر قشنگ رومی را به مسافرین نشان میداد. امروز هم در میان بحر اولین منظرهٔ که به نظر می خورد دور نمای با شکوه همین بنای تاریخی است . گنبد خاکستری آن که نسبت به سائر ابنیه بزرگتر و بلندتر با ٤ منار سر تیز نیزه مانند بر کنار مجلل شهر هزار قبه ئی حاکمیت کاملی دارد. از طرفی سهم آوری سهمگین واستخوان بندی بزرگ و ازطرف دیگر رنگ عنبری و گلابی آن که ازهزار ورق الوان روی هم ریخته تشکیل و اثر هر یك آشکار و مجموعا آستر درشت و ابلقی بوجود آورده و فقط در ابنیهٔ بسیار قدیم یافت میشود ، از دور این عمارت با عظمت را معرفی مینماید.

بمجردیکه انسان به پای بنای وسیع آن میرسد، تاثیرات مخصوصی به او دست می دهد : ظرافت این بنای نفیس و عظمت قهر مانانهٔ آن چنان تماشاچی‌را

در تحت تاثیر خویش منقاد مینماید که گوئی این بنا هم از سلسلهٔ همان مقامات مخصوصی است که شخص دران جاها (جان یافتن تازهٔ) در خود محسوس می نماید .

درختان حویلی خارجی که یگانه یادگاری از حیاط سایقهٔ قدیم که شاید ایوانی هم دران بوده وامروزازنظر مفقود است، قسمتی ازعمارت را ازنظر مستور میسازد . ازفرازشاخسارزمردین ، گنبد های سربی رنگ و کمان های بزرگ پنجره هائی مشاهده میشود که بالبگرد مرمری بطرزقدیم مسدود شده وبعد دروازه هائیکه میان طاق های وسیع و تاریك محصوراست بنظرمیرسد . به اطراف بنای تاریخی عمارات فرسوده : مقابر، برجها وباغات انبوه با سرو های قد کشیدهٔ که برلوحه سنگ های سفید مزارات خم شده وسر گوشی دارند ، وجود دارد ...
چه اشتباه بزرگی است اگر بقول بعضی اشخاص بی ذوق منظرهٔ بیرونی آن را چندان قابل دقت ندانند ! اگرچه عمارت با شان وشکوه تاریخی بسبب شکست وریخت وآلایش ترمیمات پی‌درپی‌وضعیت قدیم خود را بکلی یا تقریب بکلی ترك داده ، ونتوانسته است که وضعیت پر شکوه را اندکی حفظ نماید ! اما اینها درنظر صفت سنج وآنانیکه بسر گوشی آواز های نرم وآهسته اشیاء محرمند ، اهمیتی ندارد !

یاللعجب ازمشاهدهٔ تلالؤ نورکه ازخلال شاخسار سبز برنگ آمیزیهای بوقلمون زرد وسرخ سابق وروی دیوارهای شق شق شده می افتد انسان را چه شیفتگی‌دست‌میدهد! مبارزتهای مظفرانهٔ این عمارت که به‌مقابل عوامل طبیعی وانسانها درطول ۱٤ قرن مقاومت نموده است ، چنان حیرت زائدالوصفی را به انسان طاری میسازد ، که خود را فراموش مینماید ! حقیقةً دیدن آثار وبقایای همهٔ آن تبدلاتیکه هرکدام ازیك امپراطوری منقرض ، یك سلطنت منحل یابکی

از آن تشنجاتیکه برین خاك مطموع فیه حرص بکرات وارد آمده ، حکایه میکند، چشمه های وسیع خواب وخیال برای بینندهٔ نازك طبع بشمار میرود! به پای دیوارها وگنبدها ، روی میدان ها و نزدیك درهای نشست کرده آن که چندین بار صنوف فرحان و دسته های غضب ناك رادرتقسیمات داخلی خود جای داده وروز های جشن وفتح مندی وساعات شکست وخون ریزی واوقات سوزندهٔ حریق رابه کرات ومرات دیده است ، چه احساسهای موثری درضمیر تماشاچی القانمیشود! وچه امکان است که درقرب وجوار این تاریخ مجسم ، تمثال ازنظر رفتهٔ گذشتگان رادرعالم خیال مشاهده نکنیم !؟ بساارواح ، که از محبس آن قرون منقرض باافتخار واعصار گذشته بر خون رهائی یافته وشایدهنوزدرمیدان های این عمارت به تجسس آب مصفای حوض های وسیع حویلی وبرانه یانشیمن درتالارخاموش وتاریکی باراحت وبسیارآرام آن، بازآمده باشند !...

پس از این تماشاچی رابه داخل عمارت باعظمت آن دعوت مینمائیم: یك دروازه وسطی به دالان اول بازگشته دراولین وهله بنظر انسان اطاق مرتفع تنك وطولانی که دران روشنائی زنگاری سهمگینی می تابد، جلوه مینماید. آنچه تاکنون درخارج عمارت دیده ایم ، بمنزلهٔ جعبه قشنگ وکلفتی بوده اکنون به تماشای جواهر آغازمینمائیم: درروشنی مائل هزاران هزارمکعب های کوچك زراندودکه روپوش داخل گنبد را تزئین بخشیده ، می درخشند ، ودربعض حصص آن بشکل سطح های وسیع وزرد تابان مانندپیاله های طلای صیقلی خالص دیده میشود. دیوارها باگلکاریهای مرمری فراوان ورگهای قشنگ احجارزینتی ولبگرد های نازك و خوش ساختیکه دوردرهای داخلی راحاشیه داده نظر را خیره میسازد. درهای مزبورلایق عمارت وطاق های متین وپله های عظیم آن که هنوزسرپا ، وا ، و بی حرکت است ، حقیقةً تاثیرباممتانتی دارد! درب مرکزی همان « درشاهی » معروف است که به ارتفاع ۱۲ متر دربالای

آن عوض طاق ، تابوت در اثر برنجی وقوع یافته و می گویند خاکستر یك ملکه قدیم را دران بودیعه گذاشته اند . همهٔ این اشیاء دست نخورده و ثابت است.
عملیات قابل تقدیر یکه جدیداً درینجا اجراء شده ، جزئیات نامرئی دیگری را ازقبیل تصاویر اشخاص مقدس و نوشته های رنگ برنگ ، ظاهر نموده است که ظرافت قابل تحسین آن تکمیل کنندهٔ مجموعهٔ آثاریست که تاکنون درجملهٔ تمامی کشفیات شرق قدیم ، بهتر حفظ شده .

از دیدن این منظره بیننده را تاثیر مخصوصی دست می دهد: چه در صورتیکه انسان به بیشتر از ده قرن گذشته بعقب بر گردد ، و ناگهان خود را دریك فضای رومی که بکلی تازه و بارنگ ها و انعکاسات مخصوص خود ، زنده باقیمانده حس نماید ، بدیهی است یك احساس عادی نمیباشد ! حتی انسان بفکر می افتد و ازخود سوال میکند که آیا این مظاهر باچنان وضوح و زندگی در دیگر جائی امکان دارد ؟ درینجا استیلای امتیاز آن ما رابزیر تاثیر خود بهت وحیران میدارد زیرا درین موضع بچشم خود یکی از همان مناظر داخلی طلاکار و درخشان رومی را مشاهده میکنیم که مورد تحسین بساەسافرین گردیده ، همان مسافرینی که درقصور ازبین رفته کونستنتین ها ، تئوردوزها و... برای تماشاقبول میشدند . . .

همچنین امروز بمقابل این اطاقیکه درحاضر بطور تقریب ودوام بی مکین مانده و مرمر های آن هنوزچندان خیره نشده وروی سنگ فرشهای آن آثار قدم های بیشمار هویداست و عجب تر آنکه درعین کهنه گی نو و در عین نو بودن کهنه می نماید، انسان بی اختیار ازخود سوال میکند که مگر ساکنین قدیمی آن در اثر سرزنش مخوفی ازدرهای هنوز کشادهٔ آن همین فوراً فرار نکرده اند ؟
اکنون بمقابل دالان بزرگ (عبادت گاه سابق کلیسا) رسیده ایم . وقتیکه

انسان خط دروازه ها را طی میکند دفعةً خود را در خالیگاه روشنی می بیند که جز اشعهٔ آفتاب یا پرواز مرغکان هیچکس بطواف آن نرسیده ، و چون چشمش ببالا افتاده دایرهٔ پر شکوه سقف گنبدی آن را به ارتفاع پنجاه متر بالای سر خود تماشا میکند که باوجود آن عظمت ، بسبکی شگفتی بالای دیوار ها قرار گرفته ، در خود تحسین آمیخته بیك نوع خوفی را که همیشه برای جمیع تماشا کنندگان این بنای شگفت انگیز دست داده است ، بخوبی احساس مینماید، و در عین حال قابلیت حیرت آور معماران آن که با هزار ایجاد قابل تحسین در سرعت محسوسی این تاثیر بزرگ توانائی بخرج داده اند ، روح بیننده را استیلا میکند. هر قدر بداخل عمارت پیش برویم مهارت مهندسی با نهایت اختلاف تجسم نموده وقدرت و ابهت آن بیشتر خاطر نشان میگردد .

درین اطاقهای وسیع ، بپای این دیوارهائیکه با تزئینات مرمری قیمتی مزین گشته وبدون اندك بریدگی یا پیچ و تاب بی فایده تا حلقهٔ مدور گنبد بلند رفته ، بزیر دالان های پهلوئی که غرق تاریکی لطیفند، و اشعهٔ طلاهای کهنهٔ خاتم کاریهای قشنگ بران انعکاس نموده ، تماشاچی حیران ، در هر قدم یك منظرهٔ جذاب ویك نازك خیالی فریبندهٔ را مقابل میشود . لحظه لحظه نگاهش مابین پایه های درخشان وکمان هائیکه درغبار دور دستی غوطه وراست ، به بلندترین نقطهٔ گنبد بر میخورد ؛ آنگاه عظمت بنا را حس نموده ، گرفتار بیخودی میگردد و فکرش بسوی انسان هائیکه این اندیشهٔ بزرگ را با جزئیات بی حد ونهایه بدماغ پرورانده وآنگاه در عملی کردن آن جسارت ورزیده اند ، متوجه میگردد . این ایجاد بزرگ یا دستهٔ گل مرکب ازجواهر ، مروارید وطلا که در فراهم آوردن آن قوت یك امپراطوری وسیع دردست مهندسها افتاده بود ، ذهن

اورا به عوالم بالاتری رهبری مینماید ! این نتیجهٔ با شکوه که ازندرت تصادف قابلیت هندسی و قدرت مادی بظهور آمده ، تا هنوز لائق تماشا و قابل تحسین میباشد . گوئی تمام دورهٔ تبدلات قرون برای مقصد خود عمارت را حفظ کرده است . این منزل در نظر وظیفهٔ زهد همهٔ انسانها قابل احترام است هنوزهم برای آنانکه تماشای افکار عالی را در تمثال با عظمت ورعب آور آن دوست دارند ، یك انزواگاه مجلل عبادت و یك جای تخیل و تعمق میباشد .

اکنون هم مسرتیکه به قلوب دوست داران این نمونهٔ مجسم عظمت بشر دست می دهد ، از این رهگذر است که هر وقت کلیسای سن صوفی یا جامع آیاصوفیا مرکز جشن بزرگی واقع بوده وظیفهٔ اولی و آنهمه شکوه وجلال سابق خود را دارا میباشد . هر سال عمارت بزرگ که شبانه همیشه مسدود است ، یکی دوبار برای یك مجلس قشنگ ازطرف شب یاروز باز میگردد . نمازعید که روزهٔ اسلامی را خاتمه میدهد یکی ازآن مجالس بشمار میرود . در چنین اوقات ازاول صبح جمعیت خاموشی دالان بزرگ را مملو میسازد . برای راندن تاریکی که بواسطهٔ ازدحام نفوس غلیظ تر میشود چراغ های عدیده در شمعدان های آهنی درسرتاسر طاق های آن روشن میکنند. بالآخره حجرهٔ مرکزی هم بنوبه خود روشن میشود و پرتو خودراسوی بالا تاارتفاع نارسیدنی کنبد منتشرمی سازدونمازشروع می شود دراین وقت انسان چنین حس می کند که گویاتمامی کمان های مدورو گنبد های وسیع در اثر افکارزهد پروانه ازهم کشاده میگردد . . . قبهٔ بزرگ باتزئینات نیلگون تاریك خود بر آسمان شب وخاتم کاریهای آن به ستاره گان درخشنده اشتباه میشود . . . درپایان، عبادت گوئی ازبین روشنائی ها ظهور وبالتکبیرات لرزان که تمام فضارا مملو میسازد ، جانب بالا عروج مینماید . . . بزیر کمان های تاریك
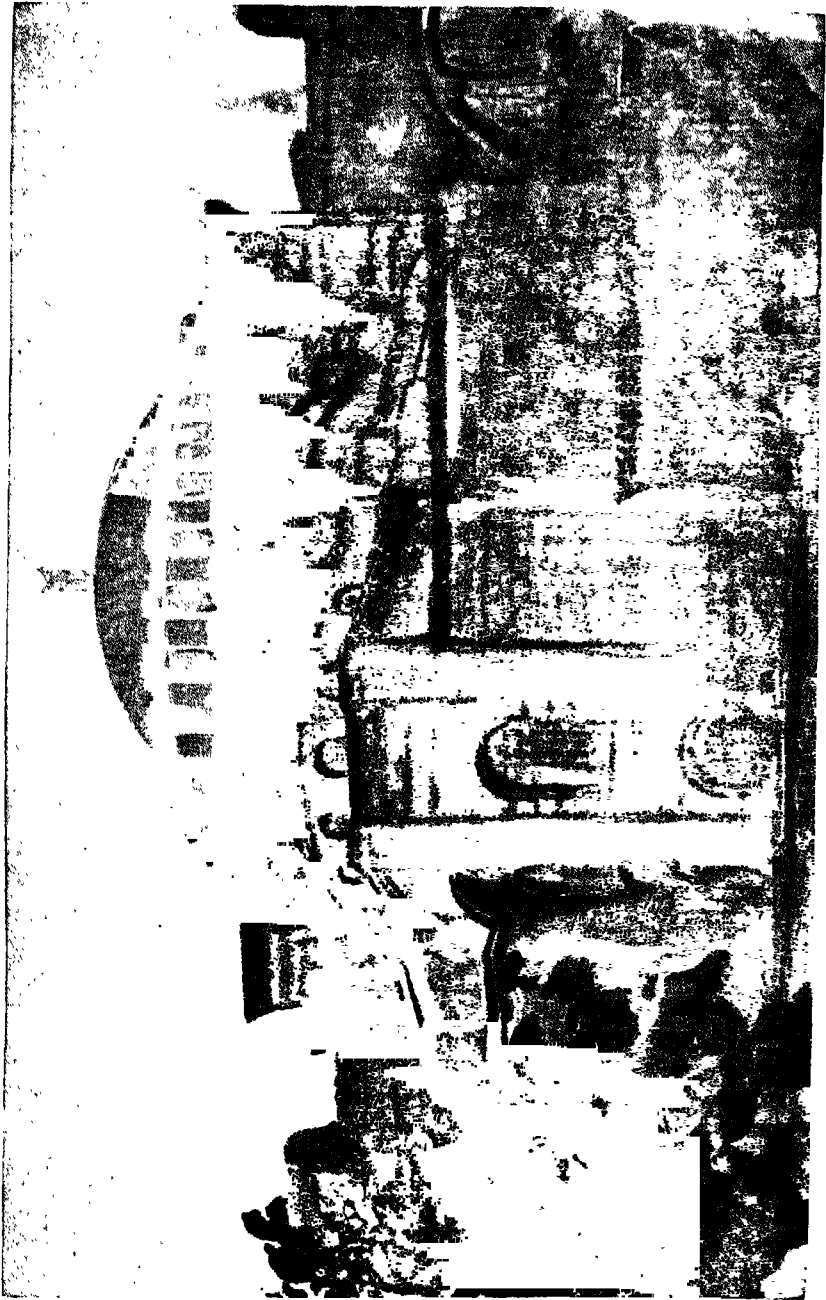
جامع معروف آیا صوفیه در استامبول

سایه عمیقی بنظر می آید که گویا هزاران هزار روح عباد که در قرون مختلفه درینجا بعبادت وتخیل پرداخته‌اند درین سایه موجود اند...

عمارت با تمام عظمت خود، زنده میشود وهمان حیات مخفی وسالخورده، همان زندگانی راکه ازچشمه های ژنی وعقیدت فوران کرده است ازسر میگیرد وبیننده بمقابل این تماشای فراموش نشدنی که اورا بمناطق اسرار آمیزی رهبری میکند ورعب شگفتی که ازدوره های مرتب نماز وصفوف موزون وپر شکوه عبادت کنندگان، در دلها جامگیرد، خیره مانده چنان حس میکند که ازتمام تاروپود این عمارت بزرگ زنده وسوزان یك نشیده افتخار ومسرت ویك ستایش ربانی بنام آیا صوفیا بالا میشود!....

مستشرقین

نگارش و ترجمه آقای
م. کریم خان نزیهی

درین اواخر بمناسبت انتخاب بعضی از مستشرقین بعضویت انجمن لغوی جدید (مصر) تحریکی بروی کار آمده، دراطراف مباحثات آنها راجع بعالم عربی و اسلام، دونفر از نویسندگان مبرز و فاضل مصر، هر یك تتبع و تحقیقات جداگانه نموده، مقالات متضادی نگاشته اند، که در مجله ادبی الهلال (منطبعهٔ قاهره) شمارهٔ (۳) تاریخی اول جنوری ۱۹۳٤ م) درمعرض طبع واشاعه رسیده است.

چون هر یك ازمقالات مزبور، نتایج استقصا، تتبع وتودهٔ اززحمات عرفانی نویسندهٔ آن بوده، در اطراف تحقیق، اسلوب افاده ونظریات مستشرقین مذکور (راجع بعالم اسلام وعرب) یك سلسله اطلاعاتی را دران متذکر شده اند

که درعین حال مستندو معقول ، محتوی تشریح و تفصیلات علمی و مضامین دلچسپی هم هست :

نگارندهٔ هریك ازین دومقاله ؛ مطابق ، ذوق ، سلیقه ، نظریات شخصی ، عواطف و تمایلات روحی‌خود ، مباحثی را طرح وحسب تلقیات خود محاسن و مزایا ، اضرار ونقایصی‌را نسبت بمستشرقین‌اسناد داده ، در ین‌زمینه قلم فرسائی نموده اند. به‌تعبیردیگر علت غائی استشراق ، اغراض ومقاصد مستشرقین را مبرهن وآشکار ساخته اند ، که استحضار ازموضوع آنرا خالی ازفائده و دور ازمورد نیافتم.

لهذا مقالهٔ اول آنرا که برعلیه مستشرقین متضمن افکاروآراء مستند ومعقولی است وبقلم فاضل‌محترم مصری‌داکترحسین الهراوی نگارش یافته‌،بنده بفارسی‌ترجمه نموده ، بامقالهٔ دوم که برله مستشرقین و فاضل محترم داکتر زکی مبارك آنرا تحریر ومحتوی است بر نظریات دقیقی‌دربارهٔ مزایاو منافعی که ازمستشرقین ملحوظ ودرنظراست و استادفاضل ومحترم‌قاری‌عبدالله خان باانشای‌سلیس وروان ، سبك قشنگ وبیان شیوائی‌که خاصهٔ ایشان است آنرا بفارسی ترجمه نموده اند ، یکجا در معرض استفادهٔ قارئین‌گذاشته میشود. تا فوائد ومضاریرا که از مؤلفات وآثار آنها بعالم اسلام و استعمار متوجه است اطلاعی‌داده باشیم.

وپوشیده نماند ؛ که درمقاله اولی که بقلم استاد حسین الهراوی بر علیه مستشرقین نگاشته آمده. قصداً ازاظهارو نگارش برخی ازفقرات آن (که محض بیان آرا و تمویهات باطلهٔ مستشرقین بوده وآنرا استاد فاضل بطور حکایه ازاقوال آنان ذکر نموده بود) ما صرف نظر نمودیم.

* * *

ضرر مستشرقین

بقلم دا کتر حسین الهروی
مترجم، آقای م کریم خان نزیهی

اگر نظری بکتب عمرانی و اجتماعی، که راجع بعالم اسلام، در السنهٔ اروپائی بتالیف رسیده است افگنده شود. بواسطه ٔیکه موضوع آن از حقیقة دور افتاده، خواننده بجنایع مطالبی دران بر میخورد که بهیچ صورت منطق وعقل سلیم آنرا پذیرفته نمیتواند.

ومسائلی نظر را متوجه میسازد، که برغم حقائق وذوق سلیم دین مقدس اسلامی را بدان ستوده اند، به تعبیر دیگر اسلام را بچنان یك صورت غربی، تصویر نموده اند، که در قرائت آن از هول موهای بدن انسان می خیزد.

ویك نفر شرقی بغیر اینکه اطلاعات محتویه کتب موصوفه را بجهل و عدم اطلاع مؤلفین آن باحوال وعادت شرق تعبیر وتاویل نماید. ویا اینکه یك نفر مسلم، از قرائت مهملات چندی که بدان اسلام را بایکصورتی سخف ودوراز واقع توصف وشرح داده اند، متأسف ومتاثر گردد. چارهٔ بجود نمی بیند.

اینست خلاصه افکار وآرائیکه از مطالعهٔ کتب مزبور بگمان نویسنده می آمد، ودر عین حال بما خلاصه وارائه می نماید. که آنها از معرفت بحقیقة شرق بطور عمومی واز اسلام بقسم خصوصی، بر دور افتاده اند.

وهمچنین دلیل راد عای موصوف خالی از حقیقة است، مسائل جندی که مار شال در کتاب (الزواج) خود بیان نموده جنانکه مینویسد از تاثیر وجوب حجاب دردیانت اسلام است که مادر درمصر ناروامیداند اگرکسی (بعد از سن ١٤) روی دختر اورا به بیند.

هکذا سائر روایات مذکور درکتاب موصوف همه از صحت عاری است چنانکه می نویسد: دوشیز های ریفی اگر کاملاً بدن خود را پیش مردم برهنه سازند مشروع میدانند بشرط

آنکه روی آنها را کسی نه بیند . . . .

. . . .

. . . .

نخستین چیزی که از نظریات فوق بملاحظهٔ ما میرسد ، همان تشنیعات خالص و خالی از حق وانصاف است که از خلال کلمات آن سوء نیت بیکصورت واضح وروشنی دارد تظاهر می‌نماید که بهیچگونه قابل تأویل ویا تعلیل نیست .

از محاسن کتب اروپائی است ؛ که مؤلفین در تألیفات خود شان از مصادری بحث میرانند که انسان درمبادی رأی اعتمادی بران نموده بمراجعی تمایل میکند که معلومات موصوف ازان سیراب گردیده است ونتیجهٔ که از تتبع در مصادر مذکور گرفتم ؛ همانست که جمیع مصادر موصوف راجع بحالات واحدی است که آن عبارت از مستشرقین است وبس .

ودرعالم ادب زندهٔ اروپا کتب قیمه نیز موجود است که در تاریخ عام وخاص ، تاریخ ونهضتهای علمی‌دارای مباحث جدی بوده ، ومورد آنها فی‌الحقیقت قابل اعتماد است .

نویسنده از مطالعه آثار موصوف ؛ فرق واختلافات بزرگی در محتویات آنها مشاهده کردم . چه در موردیکه از مسائل متعلقه بتاریخ قدیم یا جدید (مانند توصیف از مصر قدیم وآثار آن ؛ بیان احوال گذشته وتاریخی سوریه وعراق) با کمال ملایمت ، ظرافت ودقت علمی بحث نموده است وچون به قسمت تاریخ اسلام یا حیات حضرت پیغمبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) رسیده است جز تودهٔ از خرافات ودروغهای ظاهر وگستاخیهای فاحش چیزی درآنها نیافتم . . .

. . . .

. . . .

. . . .

دیگر از آثار مستشرقین دائرة‌المعارف اسلامی است که با کمال استقصاء تاریخی بجزئیات وکلیات تاریخ اسلامی نگاشته شده ، اما متأسفانه در قسمت مخصوص بآنحضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) چیز هائی بمطالعه رسید که العیاذ بالله از قلت ذوق درمعاملات عادی انسانی استعمال می شود . آیا همهٔ این نویسندگان از مستشرقین نیستند ؟

وبعد ازآن کتاب راپورتی از هیئت عمل غربی بدستم افتاد ، ودیدم که نوشتجات موصوف بیروی از سیاست استعماری نموده وبمناسبتیکه روح اسلام باستعمار منافات دارد محتوی ، تفصیلات وسائل وچاره‌هائی مقاومت با اسلام وراپورتهای سری بود که مستشرقین از مستعمرات بحکومتهای خود از رهگذر مقاومت اسلام روانه میدارند . ودرآن نخستین اقدامی راکه مستشرقین واجب

میدانستند . همانا ؛ کاستن ازاهمیت زبان عربی ومنصرف کردن مردم از آن (درقسمت افریقای شمالی) باحیای لهجه های محلی و لغات عامیه بود . تا باینوسیله مسلمانان از فهم کلام الهی عاجز مانده امکان تغلب بر عواطف آنها مساعد گردد . و رابورت موصوف عبارت است از تفسیر دروغهائی که در صفحات مؤلفات اروپائی جولان دارد . و من قسمتی از آنها را پی درپی برای تو نگاشته آمدم .

و در هنگام مسافرت یوروپ ؛ سخنهائیکه بین من و آنها مبادله میشد . مارا بسوی بحث دراسلام میکشید . و از آن حینم یقین شد ، که آنها باندازهٔ اسلام را (نعوذبالله) مکروه پنداشته ، با حقارشعب اسلامی زیاده روی میکنند ، که حتی با ختلاط با آنها متمائل نمیشوند .

هرگاه مقدمات کنونی را بکنارگذاشته به بحث ناحیهٔ دیگری از مستشرقین به پردازیم بیمناسبت نخواهد بود. مستشرقین‌عبارت‌است‌ازجماعهٔ مدرسین‌السنه شرق دارالفنونهای یوروپ وطلبه ئیکه دردارالفنونهای‌موصوف‌به تحصیل‌السنه شرق می‌پردازند‌عبارت‌ازجوانانیست که برای‌تربیهٔ استعماری تربیه وپرورش داده میشوند . تادرمستعمرات کاری انجام داده بتوانند . نه‌اشخاصیکه گرویدهٔ چشمهای سیاه شرق ومشتاق بجمال السنهٔ شرقی باشند . وازبرای مدارس مذکوره واجب است ، بچنان اسلوبی طلبهٔ موصوف را تربیه نماید که بخوبی ضمانت ازقومیت آنها نموده ، ازملل شرق واسلام درخوف وحذرداشته باشد .

وازچنین وضعیت نمیتوانم که بدانم ؛ آیامعلم موصوف برای شرق ویاد عوت اسلامی مرا عاتی ازانصاف میکند ، یاخیر؟ بلکه بعکس‌ازبرای معلم لازم است ، که دائم دراطراف مطالب ومدعای خود بچرخد ، اعم ازینکه در دارالفنون باطلبه ، یادرخارج بامولفات خود سروکاری داشته باشد .

هنگامیکه یکی ازمستشرقین کتاب یارساله وغیره بتالیف رساند . باوجودیکه طبع آن موجب استهلاک سرمایه ومصارف گزافی از برای اومیباشد . بازهم درچنین واحداز طرف مؤلف سه زبان زندهٔ امروزی دنیا (فرانسه ، انگلیسی و آلمانی) طبع وانتشار می یابد .

و درمقدمهٔ هریك از مؤلفات مستشرقین ، فهرست مفصل از اسماء همکاران مؤلف آن بنظر میرسد. که در ممالك مختلفه به ترجمه ، طبع ، نشر وصراجعت مصروفند . وبعلاوه کنفرانسی نیز هر ساله جهت تعیین خط مشی از طرف مستشرقین منعقد میشود . تا راجع بمسائل سال آینده اتفاق باهم حاصل نمایند .

وتااندازهٔ یکه من از مواضع دسایس مستشرقین اطلاع دارم . آنها وقتیکه سخن از اسلام میرانند ، نگارش آنها کاملاً باروح تاریخ نویسی موافق است . ولی

هنگامیکه ازان خارج گردیده ، در اطراف سیدنا آنحضرت (صلعم) یا اسلام و یا از قرآن سخن راندن میخواهند . همان است که باچنان یکروح متکلف و نفرت افزائی تکلم مینمایند . که معیار دسائس و سخنهای طنز آمیز آنها از اندازه بیرون باعث خوف و نفرت وعدم رغبت اجانب از دین مقدس اسلام میشود .

و بقراریکه اطلاع دارم ، مستشرقین ، در مباحث مطرحهٔ خود ، از دین مقدس اسلام روح علمیة را کاسته ، دراستقصاو تتبع طریقهٔ مخصوصی را پیش گرفته اند . که قطعی تشرف بعلم نورزیده است . بعبیر دیگر ایشان درین باب امری را اول فرض و بعدها در تهیهٔ اسباب آن می برایند .

و اگر در قرآن شریف آیات کریمهٔ دستیاب شان گردید ، که درمعانی با اغراض وادعای آنها فی الجمله مناسبتی داشته باشد بدیهی استکه در مؤلفات خود اقتباس کرده اند . و بالعکس درصورتیکه اگر چنین چیزی بدست آورده نتوانستند . و با آیات کریمهٔ موجود یافتند ، که با اغراض آنها موافقتی بهم نمیرسانند . همان است که خود را به تجاهل زده ، میگویند ؛ چیزیکه مدعای مابود در قرآن (کریم) غیر موجود است . و بدیهیست که درچنین صورت شخصیکه (۱) آراء و نوشنجات آنها را مطالعه نماید . او نیز بمثل مستشرقین دین مقدس اسلام را اتهام .... به آن میکند .

و از پنجرت باسلك رئیس تحریر دائرة المعارف اسلامی بعلت قیمة و اعتبار او حاضر بدخول در مباحثه نگشتم . و هر حدیکه در ساحهٔ علم دشواری نداشت اگر درینباب با او مباحثه نموده مدلل میساختم که طریقهٔ مستشرقین در بحث عبارت است ازطریقهٔ شعبده آمیزی که دیر یا زود هیچکس (خواه شرقی باشد خواه غربی) آراء آنها را احترام نخواهد کرد .

چه اگر ایرابه وزیور ظاهر درخشان بباطن وهمیٔ راکه روح آنها را احاطه کرده است ، ازسر و برشان برکشیم . گویا به نزد مردم حقیقت آنهارا ظاهر ساخته خواهیم بود . که یعنی در علم اشخاص ضعیف بوده ، دارای مطالب سنه دراسلام اند وبس .

ودومبحثی که دردائرة المعارف اسلامی بقلم فنسنگ موصوف نگاشته آمده (یکی راجع بحضرت ابراهیم ص ودیگری درکلمهٔ کعبهٔ مکرمه) هردو بخوبی نمونهٔ از شعبده بازیهای مستشرقین شده میتوانند . وما برای استحضار خاطر قارئین آنچه را که راجع بحضرت ابراهیم علیه السلام نگاشته است ، اختصارا دربنجا متذکر میشویم . نخستین کسیکه ملتفت شد که شخصیة

[۱] و مراد مولف دربنجا ازشخص پیروان ادیان‌غیر از اسلام است .

ابراهیم (علیه‌السلام) قبل از آنکه مؤسس کعبه گردد ، درقر آن باطوار مختلفه یادشده . اسپرنجربود. و بزماف بعد ازان هرجرونیه آمده ،در توسیع وبسط ادعای موصوف پرداخته . گفت چیزیکه ازوحی های اولین (بمثل آیهٔ ۲٤ وما بعد ان درسورهٔ الذاریات ، آیهٔ ۵۰ سورهٔ الحجر ، آیهٔ ۸۱ ومابعد آن درالصافات آیهٔ ۷٤ ومابعد آن درسورهٔ انعام ، آیهٔ ٤۲ ومابعد آن الخ درسورهٔ مریم) استنباط میشود ؛ آن است که ابراهیم علیه السلام بدون اینکه از وجود صله بین او و اسماعیل ص ذکری شده باشد رسولی است از جانب الله تعالی که بمثل سائر پیغمبران علیهم‌السلام قوم خودرا تبلیغ وبعواقب اعمال شان آگاه ساخت . وازین ناحیه اشاره می نماید (بآیات ۲ سورهٔ السجده . آیهٔ ٤۳ سباو آیه ٥ یس) کهالله تعالی پیغمبری ازبرای عرب فرستاد ، وهکذا ذکری نشده است کهابراهیم ص واضع بیت الحرام واول شخص از مسلمین باشد .

واما درسور های مدنی (بمثل آیه ۸۸ وما بعد آن در سورهٔ البقره وآیه ٦۰ وما بعد آن درآل عمران) قضیه بالعکس شکل دیگری اختیار نموده ، ابراهیم ع شخص حنیف ، مسلمان ، واضع ملت ابراهیم ص وبا اسماعیل ص مؤسس ومعمار بیت الحرام خوانده شده است .

وسر این اختلاف آنست که حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) درمکه مکرمه اعتمادی بر یهود داشت ، ولی دیری نگذشت که یهود بمقابل او (آنحضرت ص) بمخالفت بر خاستند ، لذا ؛ او صلی الله علیه وسلم چارهٔ نداشت که ناصری غیر از یهود طلب نماید . همان بود ؛ که ذکاء رهنمائی (حضرتش) را بشأن جدیدی رهنمون واورا به ابوالعرب ابراهیم (علیه السلام) ملتفت ساخت ، وبدین وسیله استطاعتی را مالك شد ، که از یهودیت عصر خلاصی یافته ، علاقهٔ خود را به یهودیت ابراهیم ص ،یهودیتیکه تمهید گذار اسلام بود انصال داده بتواند . وپس از فتح مکهٔ معظم تفکر او (حضرتش) مشغول گردید . باینکه ابراهیم ص را نیز مشید بیت العتیق قرار دهد .

از قرائت نظریات مذکور ، قاری چنان ظاهر میشود که (فنسنك) دارای شخصیت عمیقی در بحث بوده ، هریك از آیات کریمهٔ قرآنی را تنها تنها استقصا مینماید و خیال میرود که دراقوال خود شخص صادق است که به مستندات آیات کریمه که فردا فرداً احصا نموده است اعتماد می کند .

ولی نقاط ضعیف قول او از ما پوشیده نیست ، چه او مانند ممثل واکتری است که در صحنه بر اشخاص خاموش محض از برای توهم انداختن ناظر (باینکه روایت قوی است) غلبه مینماید ؛ لکن او شخصی است ؛ که درحقیقة مسائل مذکوره را محض از برای آن جعل

نموده تا ضعف روایت خود را مستور و پوشیده دارد .

و ازینجهت این نمایش بظاهر درخشان ما را فریب داده نتوانست . علی الخصوص که تاماً از اغراض مستشرقین آگاهیم ، امکان ندارد که نظریات مذکورهٔ آنها صحتی داشته باشد . و در صورتیکه ما پیش از همه چیز بصحت قرآن کریم (بلکه باعجاز او) ایمان داریم ، پس کسی چه قصد و گمان خواهد کرد ؟ آیا اراده میکنند که بگوید رسالت آنحضرت صلعم امری . . . . بوده . و همه این آیات عبارت از نمایشات براق و درخشانی است ، که ما در مباحثه با او میخواهیم از تزویر کار بگیریم .

و اینکه فنسنك در آیات کریمه مکی از وجود اشارهٔ که ابراهیم ص واضع بیت الحرام است انکار قطعی نموده ، همچنین از وجود صله بین ابراهیم ص و اسماعیل ص در آنها اشاره و یا ذکری نیافته است .

پس درین آیات سورهٔ ابراهیم ص آیهٔ ۳٤ و ما بعد آن « ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتك المحرم . ربنا لیقیموا الصلوة فاجعل افئدةً من الناس تهوی الیهم و ارزقهم من الثمرات لعلهم یشکرون » الی قوله تعالی : « الحمدلله الذی وهب لی علی الکبر اسماعیل » . که از آیات کریمه مکیه بوده . و در آنها صراحةً از بیت الحرام و از اسماعیل پسر ابراهیم ذکر شده است چه خواهد گفت. و ندانستم که چگونه و از چه سبب آنها را حذف نموده است .

و نظریه ئی را که قبلاً ما شرح دادیم . البته موضوع را برای قارئین روشن ساخته خواهد بود . که فنسنگ در ابتدا امر را فرض و بعد ها استدلال می نماید . و اگر مسائلی پیش آمده که نظریهٔ او را ردع و نفی نموده همان است که مسائل مزبور را حذف کرده است و این خود دلیلی است بر عدم امانت داری او درعلم . علی الخصوص در موضوع دقیقی که دارای اهمیت عقیده وی بوده و سه صد ملیون نفوس مسلم از ان پیروی می نمایند .

و از آنجا که قوامیسی از برای قرآن کریم در آن دیار موجود است ممکن نیست درین موضوع از فنسنگ حسن نیتی را تقاضا نمود .

و اینکه او بحثی از کلمهٔ ابراهیم نموده است ، خود دلیلی است اطلاع او را بر آیات مذکوره و دیگر اینکه میگوید آیات مدنیه عبارت است از آیاتیکه اختصاص بملت ابراهیم یافته ، ادعائیست بکلی از حقیقة بیگانه که کذب آنرا آیات مکیهٔ ذیل بما اثبات می نماید . بمثل آیه ۱٦۰ سورهٔ مکیه انعام « قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم دیناً قیماً ملة ابراهیم حنیفا و ماکان من المشرکین » و آیه ۱۲۲ سورهٔ نحل که مکی است ، « ثم اوحینا الیك ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا و ماکان من المشرکین »

و یهود ائیکه از احفاد احفاد ابراهیم بوده و یهودیت کنونی بآن نسبت یافته ، معقول نیست اگر دین ابراهیم توصیف شود به یهودیت مذکور که بعد از چندین صد سال بوجود آمد .

واغراض مستشرقین ازینجا بخوبی ظاهر میشود . که آنها بطوریکه مردم گمان میکنند از ارباب علم و امانت نبوده عبارت از اشخاصی هستند که در بحث علم اعتمادی بآنها نمیتوان کرد .

☆ ☆ ☆

منافع مستشرقین

بقلم داکتر زکی مبارک
مترجم ؛ جناب قاری عبدالله خان

ما نیز همین‌عنوان را بقرار اقتراح هلال مقرر مینمائیم ورنه بدیهی‌است که استشراق واقع ومستشرقین هم دستهٔ ایست از دانشمندان جهد پیشه که پیوستن وکمك بدان دسته لازم میباید چه درصدد قطع قرابت علمی وادبی که‌در بین ممالك واقوام مطردا موداارد برآمدن ، حسنی ندارد . برخی میگویند ؛ مستشرقها دستهٔ طلیعه مستعمرها هستند . بلی این سخن درست است . لکن استعمار در ذات خود مگر جریمه بوده ؟ درصورتیکه استعمارقانونی است حیوانی وقانون حیوانی تابقای زمان باقی باشد. چارهٔ استعمار بمحض دشمنی وقطع علائق یا جنگ وجدال نمیشود بلکه طریق صلح را پیش گرفتن ومستعمرین را شناختن وباسرارعلوم وفنون آنان پی بردن وکیفیت طمع استعمار را دانستن ودفع این بلیه را جستن چارهٔ رهائی از چنگ آن میتوان شد . درینصورت اگر به تحقیق این مطالب فرصتی دست دهد وباز اهمال نمایند . وبال وطن وگناه خود شان هردو بگردن خود اینچنین اشخاص است هرگاه دراسرارعلوم وفنون وغائله طمع آنان سهل انگاری رود . شك نیست که بیشتر سبب جبا بکدستی آنان می شود تاغفلت پیشگانرا شکار اغراض خویش نمایند وبرعلیه آنها همداستان گردند .

گذشته ازین مستشرقین محض ادوات استعماری نیستند و نمیتوانند تمام عمر خود راصرف این راه نمایند چه استشراق از جوانان اروپائی آغاز نمود که میخواستند ازکسبی درمستعمرات گذارهٔ خودراتهیه بینند ازینجهت دول بزرگ برای تعلیم السنه زندهٔ شرق مانند عربی وفارسی مدارس مخصوصی تاسیس نمودند وتعلیم یافتگان این مکاتب درسفارتها ودارالترجمه ها یابعض

خدمات تدریسی مامور میکردند. واکثر آنها دنبال کاری سود مند افتاده ومعاش خود را ازان امر تهیه نموده علوم وآداب شرق را میگذارند مگر عده اندکی که تحصیل رتبهٔ بزرگان را وجه همت ساخته ورفته رفته بتمام معنی کلمه دانشمند میگردند ودر نتیجه میل استعمار در چنین اشخاص مغلوب وشوق علمی غالب می‌آید ودعاة مجد شرق وانصار تمدن وتقلید ودیانت آن میگردند زیرا علم بچیز سبب محبت وجهل ازان سبب دشمنی آنچیز گردد .

ازدلائل این شوق است که اکثر مستشرقین بر محض مسائل نظری که بکار استعمار اصلا نمی آید استغراق شگفتی دارند. بسا که اکثر مستشرقین بتفرقه بین مذهب بصریها وکوفیها وفراهم آوری مصدرها سالها بسر برده اند ونصوص واستفتای علما واستنطاق بعض قبائل وتوجیه اختلاف لهجه ها را بطبع رسانده اند. مگر شخص منصف اینگونه کارها را خالی از میل استعمار نمیداند؟ ولی خود من اینچنین تصور نمیکنم. بلکه شخصی چنین موشکاف عین حماست گشته با نشاطی تمام بآفاق ابداع وابتکار سیر مسائل دقیق مینماید که جز بصفای نفس منزه از شوائب اغراض کس را میسر نمی‌شود .

میگویند: «مستشرقین غلطهای بسیار کرده اند» بلی کرده اند واکثر در شرح نصوص برای آنان پیش شده وعلتش آنست که زبان عرب نیز مانند سائر السنه دقائقی داشته که محض اهل زبان میداند . از بزرگان مستشرقین در شرح ابیات اغلاط خنده آوری سرزده وما نظور نمونه دومثال می آوریم . یک خطای مستشرق شهیر مستر مرکولیوس است در بن ابیات ابوالفتح ابن عمید که غلطی فاحش نموده . ابن عمید میگوید :

یقول لی الواشون کیف تحبها   فقلت لهم بین التقصیر والغالی
ولولا حذاری منهمو لصدقتهم   وقلت هوی لم یهوه قط امثالی
وکم من شفیق قال مالك واجماً   فقلت الی مالی وتسألی مالی

اگر چه معنی ابیات در نهایت وضوح است مگر مستشرق ما را مصرع آخر بیت سوم حیران نموده وبیچاره در پی اصلاح برآمده وگفته شاید صواب چنین باشد : « فقلت انا مالی وتسألی مالی »

لیکن این از خطای نخستین بمراتب شنیع تر ومضحکتر است . اگر مستشرق شهیر باصل این ابیات در ابن خلکان رجوع میکرد بمصرع صحیح آن بر میخورد که این چنین است :

فقلت تري مالي وتسأل عن حالي

۲ ـ دستهٔ از دانشمندان مستشرق درتحقیق کتاب (نفح الطیب) باموسیو دوزی همدست بودند ودرمطالعه باین ابیات ابوالولید ابن حزم رسیده اند که میگوید :

الیك ابا حفص وما عن ملالة   ثنیت عنانی والحبیب حبیب
مقالا یطیر الجر عن جنباته   ومن تحته قلب علیك یذوب

در بیت دوم کلمهٔ (مقالا) را دیده حیران مانده اند و در نسخهٔ دیگر بجای (مقالا) (مطالاً) یافته و بفرانسوی نگاشته اند که : هیچیك ازین دوکلمه مفید معنی شافی نمیشود . شاید درمیان هردو بیت سوی بوده وافتاده باشد . (۱)

درصورتی که این دوبیت باهمین روایت درنهایت جودت است . لکن مصححین دانشمند که وجه اعراب کلمهٔ (مقالا) را نمیدانند بغلط افتاده اند . هرگاه اندك تأمل میکردند معلوم می شد که (مقالا) مفعول به است از (الیك) دربیت اول که اسم فعل است بمعنی امر .

این دوخطای مستشرقین را جهت اقامهٔ دلیل بطور دوگواه عدل آوردیم . شاهد اول ازکتاب معجم الادباست که مسترمرگولیوس طبع ونشر نموده وشاید باغلاط دیگری نیز درین کتاب برخوریم که عدهٔ آن از آحاد به عشرات برسد ولی اینگونه اغلاط یاخبطی که برات مترتب می شود دربرابر فضل بزرگ مشارالیه که درطبع ونشر این کتاب درهفت جلد وتحقیق آن مدت مدیدی صرف وخدمتی بلغت عرب نموده مناسبت ندارد .

طبع ونشر معجم الادبا باین حجم وقطع خوب درنظر آنان که شه کارهای رجال را زنده می سازند منقبتی است بزرگ که زشتیهای اغلاط دربرابر آن خیلی کوچك مینماید .

غلطی دوم در (نفح الطیب) ازآنها سرزده وهرگاه بامصححین حساب میرفت باغلطهای فاحشتری برمیخوردیم . مگرقیمت اغلاط در برابر جهدی که درترتیب این کتاب بذل نموده اند هیچ نیست . چه این کتاب نخستین مصدری است ازادبیات اندلس ودرمصرهم بطبع رسیده مگر باتحریف بسیار وتاامروز فهرستی ندارد که اقلاً راه وصول راباین گنجینه ادب وتاریخ آسان می ساخت . اما مستشرقین محض دوجلد اول آنراکه ذخیره‌ایست وافی از آثار اندلسیها درادب وفلسفه وشرعیات ؛ طبع نموده وطبع دوجلد آخرراکه تنها حیات (لسان الدین ابن خطیب) است ترك داده اند .

خطاهائیکه راجع‌بشرح احکام وقواعد اسلام ازمتشرقین‌میشمارند نیز ازایشان‌سرزده‌وا کثری ازآنها فضولی رامرتکب گشته اند که ازدانشمندان چنین ارتکاب خوش نمی نماید . . . . .

. . . .

. . . .

بزرگترین عیبی آنست که عالم بازیچهٔ دعوتهای مختلفه گشته که دعوت کنند کان بمیل خود درآن تصرف کنند واسلوب فکراورا بگونه گون الوان بوقلمون سازند . درین نقطه ما نیز باهمکار فاضل خود همداستان وزمانه رانفرین گوییم که چرآماده را (نعوذ بالله) معبوذ

(۱) رجوع‌شود بحاشیهٔ ص ۲۷۴ ج ۲ « نفح الطیب » طبع لیدن .

ومطابع ساخته ولی درین نیز سندی غریب در دست داشته وطرفی ازانرا بقارئین محترم عرضه میدارم :

دشمنان اسلام یا مستشرقین بواسطهٔ خصومت بزرگترین خدمتی با سلام نموده اند چه وقتیکه بقرآن کریم وحدیث شریف توجه کرده اند هر تالیفات جیدی که باین هر دو تعلق داشت فهرست و ترتیب وابواب داده چنان طبع کرده اند که اگر شوخی نشود فضلای جامع ازهر شریف نمیتوانند . موسیو فنسنگ که طرف انتقاد دوست محترم مادکتر حسین هراوی واقع شده ؛ شخصی است که بذات خود خدمت اسلام نموده چه کتابی در احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم تالیف نموده . گیرم در نشر کتاب مقصدش بیان حق نبوده مگر این سوء قصد مانع خدمتش باسلام نگردید وبدون اراده خدمت نمود. بلی در بلاد اروپا و امریکا خدمتی جلیل تر از نشر آثار اسلام باشد واین خدمت از مسلمانها توقع میرفت ولی از غفلت میراث خود را باجانب گذاشتند وآنها بمیل خود در ان تصرف نمودند . . . . . برعلاوه حیات افکار در تقلیب وتردید وگفتگو های بوقلمون بوده واسلام هم طوریکه از خیر خواهان مستفید میشود از بدبیان خود هم فائده میگیرد . وآفت فکر مهمل گذاشتن اوست وسکوت مردم در شان او چنانکه طرف ستائش یانکوهش کس واقع نگردد . وقتی در پاریس بودم از کثرت مطبوعات بودائی وخرافات واساطیر آن که شیوع مییافت رشك برده تمنا میکردم که ایکاش در اسلام اشخاصی پیدا شوند تا فضائل این دین مقدس . . . . شائع نموده وجود ذهنی وروحی اسلام را درین بلاد که اهالی از حسن زندگانی خود به اطلاع هر چیز خوب میل دارند قیام یابد .

اکنون فهمیدید؟ که بدترین حالتی از حیات مستشرقین نیز از خیر ومنفعت خالی نیست .

گذشته ازین سه قرن است که مستشرقین در درس علوم ادبی و اسلامی برما سبقت جسته اند . از مباحثهٔ آنان که از هر پهلو مطالعه کرده اند فرار ممکن نی وهیچ بحثی جدی در عالم شرق یا مصر یافت نمی شود که از عهدهٔ آن بدرآید . مگر خجالت نیست ؟ که جامع ازهر که امروز پناه اسلام است پیش از دو سه سال نمیدانست درس دادن تاریخ اسلامی چگونه میباشد ؟ مگر ننگ نیست ؟ که عدهٔ طلبه درقسمت لغت عربی در مصر بهمه جهت از عدهٔ طلبه لغت عربی در سوربون کمتر است . مگر فضیحت نیست؟ اگر گویم درمدرسهٔ لغات شرق در پاریس عدهٔ از مصادر عربی را دیدم چاپ کرده بودند که در کتابخانهٔ مصرنشانی ازان هم نیست .

خود من شخصی هستم که درضیای حکمت « اطلب العلم من المهد الی اللحد » زندگانی دارم . تمام آرزویم آنست که درزبان عربی حجت گردم طوری که شخص بحثی اروپائی در زبان قوی خود حجت میباشد . اگر اعتراف نمایم که اثر مستشرقین در ذهن من بسیار باقی و

آشکارو فضل آنان در مشرب منضاهرو باهر است امتناعی ندارد . بقوم خود وصیت مینمایم تا کر اثر مستشرقین شك و ریب را گذاشته گام زن گردند . ناگفته نماند که مستشرقین هم بی قص یافرشته نیستند حرص و آرزو واغراضی داشته و اکثرش در وطن خود بدون وزارت مستعمرات کاری ندارند. و مانند ما بشرند خطا و ثواب از آنها سر میزند وتاثیر خطای شان هم درافکار مردم جاویدان میماند چه آنقدر وسائل نشر دارند که شرقیها بخواب هم ندیده اند .

اما من نه اغلاط مستشرقین را سهل میدانم و نه بمتابعت آنان کور کورانه دعوت میکنم . لکن بطور قطع میگویم که کارنامه های آنان را در درسهای لغوی واسلامی دخالت بیشتر است تاسائرعناصر زندگانی. چون در دنیا شر محض یاخیرمحض وجود ندارد طرف منفعت دراعمال آنهاقوتبر وغالب تر است .

☆ ☆ ☆

زلزله در خطهٔ بهار هند

ترجمه و نگارش آقای سرورخان گویا

یکی ازحوادث مهمهٔ اسف آور سال جاری وقوع زلزله مملکت بهار هنداست. تفصیل این حادثهٔ مؤلمه را جرائد محلی بگوش هموطنان عزیز رسانده وهمه مسبوقند ولی مجلهٔ کابل که نمایندهٔ عواطف و احساسات ملت خود بوده و به‌هیچ مصائب و حوادث ناخوب ممالك مشرقی مخصوصاً دنیای اسلام بیشتر رقت و تأثر دارد. ازشرح و تفصیل این غایله عجالةً بساکت مانده صرف تأثرات عمیقانه قلبی وتألم روحی خود را نسبت باین قضیهٔ ناگوار که متأسفانه یك ملت همجوار و همکیش مشرقی آن را دو چار زحمت و مصیبت گردانیده بوسیلهٔ این سطور اظهار نموده ودرین سانحهٔ روح خراش کارکنان این مجله خود را سهیم مصیبت برادران محترم هندی مخصوصاً مصیبت رسیدگان خطهٔ بهار میدانند. در خاتمه برای اینکه شمهٔ از وخامت این حادثهٔ را بیان نکرده باشیم واقعهٔ که بعنوان عین الیقین در مجلهٔ معارف نمرهٔ ۲ جلد ۳۳ منطبعهٔ اعظم گړ بقلم یکی ازناظرین این حادثهٔ وخیم نگاشته شده درینجا ترجمه واقتباس نموده بنظر قارئین محترم مجله میرسانیم .

ساعت ۲ بعد از ظهر ۱۵ جنوری بهمه جهت قیامت صغرائی بر خاست به تخصیص علاقهٔ بهار و حصص شمالی آن مصداق « ان زلزلة الساعة شیئ عظیم » گردید ' گوئی حوادث و سوانح قیامت (که قران کریم ازان بیان کرده) یك یك اما باپیمانهٔ کوچکی در ین سرزمین آشوب دیده بوقوع پذیرفت . زیر و رو شدن طبقات زمین ' ازجاجنبیدن جبال و غلیان دریاها ' نفسی نفسی گفتن انسانها بی علاقگی پدر و مادر از اولاد و بی پروائی اولاد ازپدر و مادر و رو بهمرفته تمام حوادث آنروز نمونه و مثالی از قیامت بود ' راستی چیزهائی را که افکار بشر در ظرف دو صد سال در علاقهٔ بهار و حصص شمالی آن به نیروی علم و سائنس محکم ساخته بودند خدای قاهر توانا (عز سلطانه) باظهار جلال خود درآنی هباً منثوراً و عدم محض نموده صدای صور « لمن الملك الیوم لله الواحد القهار » را بگوش ذره ذرهٔ این قطعهٔ خاك رسانید . دریمموضوع یکی از دوستان فاضل و دین دار ماچودری غلام احمد صاحب پرویز مقیم دهلی چند سطر نگاشته برای ما فرستاده اند که ازبهر مدعیان علم و دانش موجب بصیرت خواهد بود .

* * *

اگرچه معجزه در وجود خود بدلیل خارجی احتیاجی ندارد . لکن گاهی برخی حوادث چنان پیش می آید که دعاوی محالات عقلی بسرحد ممکنات طبیعی میرسد . از زلزلهٔ دهشتناك (۱۵) جنوری عجز و بیچارگی انسان در نظر ارباب بصیرت روشن شد . « آرام یافتگان در بروج مشیده » طوری مضطرب و سراسیمه هر طرفی میگریختند که تفسیر زنده و جاندار (این المفر) آشکار میگردید ' بسا دماغهای بزرگ که مختل و بسا تجاویز و تدابیر بزرگ ناشی ازان دماغها که معطل و مهمل ماند .

در طی این تفصیلات سر گذشتی به چشم سر معاینه گشته که بطور مخصوص

سزاوار ذکر است. در (۲۰) جنوری شخصی نزدیك به پتنه درکنار دریای گنگ حادثهٔ را به‌چشم‌سر دیده و درجریدهٔ (استیتس‌مین) شایع نموده‌که قرارذیل‌است :

« کنار دریا ایستاده بودم تپهٔ ریگ کوچکی در میان دریا بود کنار طرف‌ها آب تنك و رفتارش کمتر و مردم درآن غسل میکردند اما طرف مقابل عمیق و آب بسیار داشته کشتیها و سفائن بخار در حال تردد بودند ناگهان آواز تلاطم برخواست و شور هیبت ناکی ازدریا بگوش رسید. دیدم قطعهٔ اززمین از زیر آب بلند بر آمده دربرابر جزیره بایستاد وآب پاره پاره گشته بزمین جذب و بهردو طرف دریا قطعهٔ مسلسلی از خشکه پدیدار گردید. غسل کنندگان عوض آب در میان ریگ تا نیمهٔ بدن فرو رفتند. کشتیها، سفائن بخار، درزمین خشك ایستاده ماندند اینحالت پنج دقیقه دوام داشت. بعدا زان دفعةً از قطعهٔ خشکه آب جوش زد ـ زمین شق شد ودر بعض جایها بدرازی پنجاه فت درزهاپیدا وازآنها چشمه هـای فوران نموده بصورت خلیجی گردید. چند دقیقه بعد آب دریا بحالت خویش باز آمد و گنگ بطور قدیم چنان جاری گشت که گوئی واقعهٔ پیشتر ابداً روی نداده بود.

مقصود ما ازذکراین‌واقعه استشهاد از واقعهٔ (فرق‌البحر) نیست‌بلکه مقصود آنست‌که سائنس پرستان دروقتیکه‌خلاف مذهب میخواهندیکطرفه فیصله نمایند. اینقدر بخاطربیاورندکه باوجود آنهمه انکشافات و ترقی سائنس رموزفطرت، دفتر بیکرانی است که هنوزذهن انسان از مطالعهٔ صفحهٔ ازان هم عاجز است.

هرچند طبیعیون نظریه هـای سـائنس را مسلم وغیر مبتذل میدانند ـ مگر حقیقت آن بقول (سر آرتهر ستینلی ایدیکتن) که یگانه متخصص سائنس دور حاضر بشمارمیرود این‌است‌که میگوید: سائنس‌درنظریه های‌گذشتهٔ خود غلطهای فاحش‌وخطر ناکی نموده شك نیست که امروز نیزهمانطور خطا ها ازوسرزند.

زلزله (۱)

شبی کشیده برخسار نیلگون معجر　　بقیر روی فروشسته تودهٔ اغبر
هوا گره بجبین و ستاره خاک آلود　　افق دریده گریبان زمین سیاه بسر
چراغها همه خاموش و حجره ها تاریك　　دماغها همه پرخواب و دیده‌ها بیدر
نه هیچ بیدار اندر فراخنای زمین　　نه هیچ روغن اندر چراغدان قمر
من و سه‌چارتن از دوستان یکدل خویش　　بخواب خفته براحت بگوشهٔ اندر
قریب آنکه برآید زبانهٔ خورشید　　بگاه آنکه بمیرد فتیلهٔ اختر
چنان بلرزه در آمد زمین که گفتی خاك　　بشد زمرکز خود سوی مرکز دیگر
نعوذ بالله خارا شگاف زلزلهٔ　　مهیب و نعره زن و خانه کوب و خارادر
هزار کره بیکباره گفتی از سرجای　　بماند گشت و بیفتاد بر سر کشور
بسی نماند که دندان برون جهد زدهان　　ز زور زلزله و چشمها زکاسهٔ سر
زتنگنای حصار از مخافت اندره　　دوید طفل برون از مشیمهٔ مادر
زجای جستم و کردم یقین که اسرافیل　　دمد صور و بپاشد کشاکش محشر
شتاب کردم ورفتم ز حجره چندین بار　　بجانب در و دیوار ره نداد بدر
حصار خانه چنو منجنیق سنگ انداز　　فشاند سنگ و بتن بر نماند راه دفر
بایستادم و دیدم که شدز هرجانب　　زمین چو کشتی لنگر گسسته زیروزبر
ززور زلزله سرتا بپای در جنبش　　حصار خانه چورقاصهای بازیگر
بیك دو لرزه بهم بر شکست کوه چنان　　که آبگینهٔ خالی زپتك آهنگر
زپیچ و تاب زمین گرد یکدگر پیچید　　چنارهای قوی همچو شاخ نیلوفر
فتاد چندان جنبش بجوهر احسام　　که شدقوا م برون از طبیعت جوهر
به نیمهٔ شب تار آنچنان زمین بشکافت　　که مهر تافت از آنسوی تودهٔ اغبر
شکست کوه و افق برنشیب شد چندان　　که هردو قطب بیکباره آمدم بنظر
زسمت مغرب عقرب طلوع ناکرده　　که از نواحی مشرق دمید دو پیکر
بیاض شعر مرا آنچنان زهم بگسیخت　　که نظم ها همه شد نثر وریخت بردفتر
چو گرگ گرسنه خاك سیه دهان بگشاد　　بخورد ز آدمیان سیزده هزار نفر
چه خانها که دران صد نفر فزون و یکی　　برون نرفت که آرد ز اهل خانه خبر
بجز دو رنگ سیاه و سفید نیست لباس　　به پیکر غنی و مفلس از گروه بشر
سیاه پوش یکی نیمه برفراز زمین　　سپید پوش دگر نیمه زیر خاك اندر

(۱) در موضوع زلزله از شعرای باستانی و اساتید بسیار کم شعر دیده میشود در شیراز در زمان محمد شاه قاجار زلزلهٔ سختی واقع شد و شعرای آنعصر غالباً درین موضوع شعر ساخته اند ولی داوری شیرازی فرزند وصال گوی سبقت را از همه ربوده این قصیده با بهترین قصائد اساتید برابر است .
ارمغان سال ده شمارهٔ [۱] چون این قصیده بازلزله مملکت بهار مناسبتی دارد ما آنرا دریجا اقتباس نمودیم

ساحۀ جدید زندگانی

(٤)

رومان تخنیکی

اثر : ق اوایلی فرانسوی — مترجم : آقای محمد صدیق خان را دیومیخانیك

وقتیکه از خواب بیدار شده چشم باز کردم روشنی روز از پشت کلکین تمام اطاق را روشن ساخته بود ، درین وقت از خستگی که سابق در وجود خود حس میکردم کاملاً فارغ شده بودم لهذا فوری ازجا برخاسته پیش کلکین آمده خواستم بدانم که در کجا هستم . وقتیکه نزدیك رسیدم ملاحظه کردم که در پیش روی کلکین اطاقم یك دیوارحائل و مانع دیدن گردیده است پس برگشته زنگك اخبار را نواختم ؛ همان پیش خدمت کم سخن وارد شده بمن گفت که باید اورا تعقیب کنم وقتیکه خارج شدم پیش خدمت مرا داخل حمام کوچك وقشنگی کرده از هردریکه میگذشتم اوعقبم به احتیاط کامل دررا قفل مینمود . چون از روی شستن برگشتم بالای میز یك بشقاب کلچه بایك گلاس قهوه ویك حب از همان قسم حب های نباتی گذاشته شده بود .

در دیگر طرف میز اطلاعیۀ بانك لیون را گذاشته بودند ودران دفتر بانك اطلاع میداد که درصندوق بانك دوصد هزار فرانك از پول من موجود است .

هنوز ۱۱ بجۀ روز نشده وکوانیسیلی وعدۀ خودرا وفا نموده بود ؛ این وضعیت اوخیلی خوشم آمده رفته رفته مسرت خاطر برایم دست داد . بهمین فکر ها نهار را صرف نموده بمتوالت مشغول شدم درعین حال از خوشی بزیرلب غزل های را زمزمه میکردم .

پس از ختم توالت چندین مکتوب تحریر کرده برای تفتیش به کوانیسیلی فرستادم یکی آن بنام صاحب کارمنزلم بود وبرایش تحریر نموده بودم که سامان وخانه ام رافروخته فقط همان اشیائی رانگه دارد که علحده گذاشته شده وبزودی بقرارهدایت من از نزدش گرفته میشود علاوه برین برایش نوشته بودم که من به یك سفر طولانی رفته ام .

وقتیکه روز بتاریکی رسید چراغ اطاق خودرا روشن کردم درهمین وقت کسی دروازه را ز اجازۀ دخول خواست بدون تأمل (بفرمائید)گفتم . کوانیسیلی لباس سفری خاکی رنگی دربرداشت داخل شده از صحتم استفسار نمود وباتبسم گفت :

قبلاً میدانستم که شما گرویدۀ این حب های من خواهید شد روز بروز اعتماد شما محکمتر گردیده وبعد ازین عوض خوراك عادی ازین حب ها صرف خواهید کرد .

درعین حال سرقطی حلبی کوچکی راباز کرده به سخن خود چنین ادامه داد :

درینجا بچهٔ انجکشن وجوددارد ودربین آن دوای سرخ رنگی بوزن ۲۰ گرام است همین دوا خوراك شما میباشد ، هراس نکنید این دوابرای شما نفع زیادی میرساند اما برای تان بقسم چاشنی یك بشقاب طعام اعلی نیز داده میشود .

کوانیسیلی پس از ختم کلام خود دست مراگرفته دکمهٔ آستینم را تا آرنج بالا زده در بازوی راستم یك چیزی رامالش داد وبعد سوزن انجکشن را فرو برده دوارا فشار داد. من باین حرکات اوقطعاً مخالفت نکردم زیرا حرکات سریعانهٔ او مرا ازمخالفت باز می داشت وباآنکه همهٔ این عملیات را بدون استجازه دربارهٔ من اجرا میکرد چیزی نگفتم ، بعد ازختم انجکشن کوانیسیلی سوزن مزبوررا پاك کرده واپس بجایش گذاشته گفت ،

ممکن است تمام کارهای تان را به اتمام رسانیده باشید . مکاتیب شما کاملاً درست تحریر شده براجعش فرستاده شده است تمام خواهشات شما انجام یافته ولوازم اطاق تان بجای معینه ارسال گردیده هروقت بخواهید دراختیارتان است ، حال ممکن است ازمن راضی شده باشید ؟

درجواب گفتم آقای کوانیسیلی خیلی گرویدهٔ احسان وکردارشما میباشم تاکنون تمام کارها بطورراکمل انجام یافته یقین کامل حاصل نموده ام که حال همان بی اعتمادیکه درحق شما بدل می پرورانیدم وذیحق هم بودم برطرف شده است فعلاً دروضعیت من تغیرات کامل رخ داده بلکه صحتم نیز تغیر نموده مرض من بمقابل علاج اعلی تان شکست خورده است این حب های شما تاثیر عجیبی دارد وخودم الساعه حس میکنم که دوای این انجکشن اخیر دروجودم به جریان است .

صبر کنید آقای گاری (این اولین مرتبه بود که اومرا بنام فامیلم یاد میکرد) شما بصورت بسیارخوبی معالجه خواهید شد ، اکنون وقت تشریح آن نیست شما دومکتوب دیگر تحریر نمائید ؛ یکی بنام رفیق تان کوی کاس دیگر بنام پولیس محلی ودرهردو بنویسید که خودکشی کرده اید .

ازشنیدن این سخن از چوکی خود جهیده گفتم ، خودکشی ! ازکدام خودکشی سخن میزنید ؟ برای پولیس بنویسید ، چون نمیخواستید دیگر بعلاج خود مردم را بیجا اذیت بدهید واز جور شدن خود کاملاً مایوس شده بودید خودرا به نهرسن انداخته اید، برای رفیق تان کوی کاس تحریر نمائید که اختراع موجوده وآیندهٔ تان را دربدل قیمت مناسبی فروخته پول آن را حاصل کرده اید ونمیخواستید که دیگر درین دنیا حیات بسر برید لهذا بفکر خودکشی افتاده اید ، من بشما پیشنهاد میکنم هرچه میگویم بنویسید !

از شنیدن این کلمات مبهوت ایستاده ماندم چه این چیزها برایم ناگهانی وعجیب بوده

مخصوصاً یاد کومی کاس بی‌اعتنا دی جدیدی را در دلم خطور داده سر از نو در ضمیرم شورشی تولید شد پس در جوابش گفتم : برای چه مرا بازی میدهید ؟ درین باره چرا دیشب برایم چیزی نگفتید تا در آن وقت این رول خودکشی را بازی میکردم دیشب صحت شما خوب نبود لهذا لازم ندیدم که آنوقت این مطلب را بشما اظهار نمایم همین است که اکنون بشما گفتم وقت را بیجا تلف نکنید و زود بنویسید ممکن است فکر بکنید که من در پاریس راجع دمفقودی شما خود را مسئول خواهم ساخت شما را لازم است که خود تان بقرار هدایت سابق تمام را فیصله نمائید و بنویسید که خود را در نهر سن انداخته ئید در یك حصهٔ لب نهر مذکور بعضی البسهٔ تان یافت خواهد شد باقی وسائل را من تهیه خواهم کرد یك ساعت بعد این دو مکتوب را ارسال کنید .

کوانیسیلی درینجا سخن خود را ختم نموده بیرون رفت .

این شخص با من بطوری اوضاع آمرانه می نمود که نمیتوانستم قبول نکنم درین وقت وضعیت من به آکتورماهری میماند که بذات خود فلم خوبی را بازی کند ودر عین حال میان تماشا چیان نیز نشسته باشد ، بلا درنگ نشسته مکتوب ها را بمضمون تشنگی تحریر کرده چنان عجائباتی را ضم نمودم که خواننده کاملا یقین میکرد که خودکشی کرده ام بعد از تمام مکاتیب به آواز بلند آنها را خواندم .

درین حال با خود فکر میکردم که ، آیا سیمای کومی کاس درزمان خواندن این سطرها چه شکلی خواهد داشت ؟ به این رفتارم خیلی تعجب خواهد کرد جریده نگاران بعجله معلوماتی فراهم نموده درباب من بجرائد خود خبر خواهند فرستاد و پولیس عقب من سرگردان بوده وغواصهای متعدد را برای جستجو در عمق های زیاد نهر خواهند افگند ! ممکن بعد از چندی جسد یك مغروق دیگر برایافه گمان من بکنند وهمشیره ام که میراث ما سبیا از من برایش باز مانده است ، بر قبر جعلی من یك یادگار خوبی ساخته مضمون سوزناکی را بران خواهد نوشت !!! قاه ! اقاه ! قاه !

اخرا این افکار دماغم را مختل نموده به آواز بلند خندیدم

دراعماق قلبم یك قوهٔ فوق العاده هدایت میکرد که این وضعیت را خیلی خوب اجرا کرده ام

مکتوب را فرستاده از بی کاری شروع به مطالعه نمودم وقتم بمطالعهٔ کتاب خیلی خوش گذشت .

درین ضمن صدای دروازه بلند شده ، مطالعه ام را قطع کرد . چون سر بر داشتم

کوانیسیلی را دیدم که داخل اطاق میشود ، او بدون مقدمه گفت .

خیلی معافی میخواهم که شما را از مشغولیت تان باز داشتم اینك من در پاریس با شما وداع کرده و در ساحهٔ جدید با شما تجدید ملاقات خواهم نمود . این را هم بدانید که این ساحهٔ جدید عبارت از آن جائی نیست که شما در مکتوب خود برای رفیق تان کومی کاس تشریحات داده ئید دست شما را اکنون برای مصافحه میگیرم و بار دیگر در جای موعود نیز دست تان را فشار خواهم داد ضمناً دستمرا برای فشار دادن در انگشتهای خود محکم گرفته مرا بطرف خود کشید تا آنکه پیش بستر رسانید . آنوقت گفت وضعیت خود را خوب بگیرید من شما را انجکشن میکنم از اثر آن بخواب خواهید رفت . این خواب از نشه نیست و عبارت از خواب طبیعی خواهد بود از ین کاربشما هیچ اذیت نرسیده از خوراك هم بی نیاز خواهید شد و به این قسم داخل ساحهٔ جدید زندگانی خواهید گردید .

در آخر گفتار خود انجکشن را مهیا نموده بطریق معمول دوا را در زیر پوست باز ویم وارد ساخت ، من هیچ مخالفت و مقاومتی نشان ندادم زیرا می خواستم که عموم کارها باید زود تر خلاص گردد . درین وقت با وگفتم :

من بشما اعتماد کامل دارم . . . درگفتن این جمله زبانم لکنت یافته به تکرار گفتم من خیلی . . . ممنون و متشکرم .

کوانیسیلی مرا تنها گذاشت . آنگاه روی آرام چوکی افتاده چنان حس میکردم که سرم دور میکند و مثل اینکه در سرم هزارها عراده ها درگردش باشد یا آواز یك آبشار بلند بگوش برسد مغزم در اضطراب بود . . . پیش چشمهایم رنگهای قوس قزح آمده یکان یکان مانند مناظر گل از نظرم میگذشت ، اما بزودی تمام این مظاهر از بین رفته یك خاموشی فوق العاده بر من مستولی شده کم کم بسوی سمتی راحت آوری پیش میرفتم . . .

❀

❀ ❀

فصل دوم

آیا وقتی پس از یك خواب سنگین کدام واقعهٔ بشما رخ داده باشد ؟ اگر داده باشد شما میدانید که ، درین وقت انسان همه حواس خود را باخته ، و نمیداند که کجا هست و با او چه رخ داده است ؟

چشم های خود را ازین خواب گران باز کرده فوراً بواسطهٔ شفافی و روشنی اذیت ده روز بستم دوباره چشم خود راباز کرده بعد حایل ساختن روشنی بذریعهٔ دست توانستم بدانم

طرف راستم دیوار و پشتم بسمت چپ کت و بعقب آن دروازه است من کجا هستم ؟ مرا چه میشود ؟ خواستم که تمام افکار پاشان خود را جمع نمایم . سناتوریم است ؟ خیر میدانم که ازانجا حرکت کرده به پاریس رفته بودم . حال کجاست ؟ بلی بلی ! مرا کوانتیسلی برای یك سفرطولانی فرستاده است . . . . دفعهٔ همه چیز ها برایم آشکار گردیده به یاد آوردم که در ساحهٔ جدید هستم ! چطور شده که خود را این قدرکم قوت حس میکنم ! خواستم که قوت خود را جمع کرده برخیزم درین وقت حس کردم که یك جسد خودرا بسمت من خم کرده دست قوی خود را بالای سینه ام فشارداد و به لسان انگلیسی گفت :

شما اجازهٔ برخواستن ندارید آرام افتاده باشید !

مرا چه می شود ؟

شما مریض بودید حال صحت یافته ئید آرام باشید .

درین بین حس کردم که مرا انجکشن میکنند وبزودی چشمهایم را پردهٔ تاریکی پوشانیده خواب رفتم . وقتیکه مجدداً بحال آمدم ، اطاق نیم تاریك بود ومن بزودی بحالت اصلی خود برگشته هر چه برایم رخ داده بود بخاطرم آمد آنگاه با جسارت تمام پهلوگشته بمقابل خود کلکین بزرگیرا که مقابل آن پردهٔ کلفتی کشیده بودند و شعاع مختصری از آفتاب و اطراف آن نفوذ میکرد مشاهده نمودم . درینوقت متوجه شدم که در پشتم برجستگی وجود دارد وچون همان جای مشتبهه را دست زدم ردهٔ مخصوصی را سر تا سر پشت خود حس کردم ، نمیدانستم که این برجستگی از چیست ؟ اما در وجود خود هیچ دردی حس نکرده برخلاف احساس خوشی می نمودم لهذا دربستر خود نشسته چون به اطراف نظر کردم دیدم اطاق متوسط و بغیر از من دیگر کسی دران نیست و در سقف یك چراغ الکتریکی آویخته بودند ولی روشن نبود و در نزدیکی به سیم بستر خود بر دیوار چند عدد اشیاء عجیب و غریب را که مثل آله های موسیقی بود بنظر آوردم که بواسطهٔ یك سیم تحت الارضی برق وصل شده بود .

با دلچسپی زیادی به همهٔ این اشیاء نظر دوخته اما فهمیده نمیتوانستم چه چیز هستند . در نزدیکی دروازهٔ اطاق روی یك تختهٔ مسی چندین دکمه ها دسته ها و بروی تختهٔ من بور آئینه گرفته شده بود دیدن تمام این اشیاء عجیب و شگفت انگیز وادارم ساخت که از نزدیك آنها را تماشاه کنم . در نزدیك من بالای چوکی بالا پوش سفیدی هموار شده و بروی قالین نرم فرش اطاق یك زوج پا پوش های راحت گذاشته بودند . لهذا بالاپوش و پا پوش ها را پوشیده با احتیاط کامل از جای خود برخواستم . چون پاهایم کم قوت بود به چوکی تکیه کرده خود را تا حدود کلکین رسانیده پرده ها را س و به بیرون نظرکردم درافق قشنگ کوه های پر برف بنظرم رسید .

این منظره هیچ گاه فراموشم نخواهد شد . آفتاب نوطلوع کرده وغبار نیلگونی از دامنهٔ جبال در حال صعود بود قلل جبال از اشعهٔ آفتاب طلا کار گشته وکند های ابر های سفید در آسمان از یك طرف بدیگر طرف در حرکت بودند قرص آفتاب همچو مجمر آتشین آهسته آهسته بلند میشد و بر عمارات پرشکوه شهر نور افکنده عاصمه را روشن میساخت . د[illegible] این شهر مرا مشوش ساخت منظرهٔ مزبور عبارت از قصر های بزرگ چند طبقه ئی بود هر قدر که به اطراف خود نظر می انداختم این نوع منازل بنظرم میخورد . آیا این کدام شهر است ؟ ساختمان عمومی آن بشکل شهر های مملکت امریکای شمالی و منازل بحدی بلند بودند که انسان گمان میکرد قلل عمارات درقلب آسمان داخل میشود ، بیشتر این عمارات ۲۰ طبقه ئی بوده در اطراف آنها ، باغ های قشنگ و سبز ترتیب داده اند .

درین وقت دفعتاً صدای پای گذشتن یك دسته عسکر منظم بگوشم رسید وقتیکه بسمت چمن نظر انداختم دیدم هزاران نفر عسکر با یونیفورم خاکی عسکری عبور میکرد . عجب تر اینکه در فضاء چندین جسم طیار را دیدم که از هوا پائین میشد و از مشاهدهٔ آنها تعجب برایم دست داد زیرا این اجسام دارای چنگال های بزرگی بوده و شکل یك خار چنگ بزرگ را یاد آوری میکرد .

ازمشاهدهٔ همهٔ این عجائب خسته شده بودم پاها یم میلرزید لهذا طاقت نکرده خود را به چوکی راحت انداخته چشم هایم را بستم . چنین فکر میکردم :

« خدایا ؟ در حقیقت من به یك دنیای جدید آمده ام ! خواب نیست عین حقیقت است ! تمام چیزهائیکه در ینجا می بینم واقعیت دارد و هرچه کوانیسیلی گفته راست است اگر انسان فکر کند بسیار چیزها شدنی است! درین وقت چشم هایم را باز کرده بمقابل خود یك شخص قد بلندرا ایستاده دیدم این شخص لباس خاکی فراخی در بر برچه گردن و بازوی آن نمره بود که مثل کسرعادی صورت ومخرج داشت، این نمره با ابریشم سرخ رنگ بر لباس او دوخته شده بود . هر قدر که انسان درسیمای این شخص دقت مینمود نمیدانست زن است ویامرد .

سیمایش جذاب دندان های مردانه وچشم های خاکستری رنگی داشت به چهره اش دقیق شده شناختم که این همان شخصی است که در نوبت اول بیدار شدنم مانع بر خاستن من گردیده بود به انگلیسی برایش گفتم : شما کیستید ؟ جواب داد : من مراقب احوال شما تعلق به ارادهٔ صحیهٔ اینجا دارم اماهنوز عنوان دکتوررا ندارم . شما یك جراحی فوق العاده را متحمل شده اید اما اکنون بصحت شما چیزی اذیت کرده نمیتواند بلکه تقریباً بکلی صحت گردیده اید لهذا امروز برای شما دکتور اجازهٔ برخاستن داده است .

حرکاتی [illegible] امروز کرده ام درست است ؟ اگرچه این کار را من بدون اجازه اجرا کرده ام
خیر شما به اجازه من این کارها را کرده اید .
سخن شما را نمی فهمم آیا این اجازه را کی بمن دادید ؟ شما از چه می فهمید که من چه حرکاتی کرده ام ؟ کسی که درخواب بود .
همین اشیائی را که بروی دیوار ملاحظه میکنید احتیاجات مرا رفع می نمود . بتوسط آنها هر حرکتی را که درین اطاق صورت بگیرد دیده وشنیده وهرچه بخواهم نیز بذریعهٔ آنها اجرا کرده میتوانم وبه این قسم بهیچ وسیلهٔ مخالفت خواهشات مرا نموده نمیتوانید . من دیدم که شما چطور از خواب بیدار شدید ودیدم که چه طور بجای جراحی شده دست زدید . تمام این حرکات را شما بقرار اجازهٔ مخصوص من اجرا کرده ئید ، بدون آنکه خود تان حس نمائید .
- بکدام ذریعه حکم بمن داده شده چونکه من هیچ چیزی ندیده و نشنیده و حس نکرده ام ؟
این امر بلاواسطه بذریعهٔ مخصوصی بمغز شما جاگزین شده لهذا بشما خود بخود میل عمل کردن تولید گردیده وحرکات مزبور را اجراء کردید .
چند لحظه بمقابل این گفتار های عجیب جواب نداده درافکار گوناگون غوطه ور شدم چه جوابهای او برایم شگفت انگیز بود بعد گفتم ،
اسم شما چیست ؟
اسم من نمر $\frac{۴۲۵}{۱۰۹}$ است
من نمرهٔ شمارا می بینم خواهش دارم بدانم شما را بعد ازین بکدام اسم خطاب باید کرد ؟
نام من همین نمره است که شما می بینید ودر بین رفقا بطور اختصار گی نامیده میشوم ؟
نمرهٔ شما چرا اینقدر بزرگ است ؟
ما درین جا بسیار نفوس هستیم خودم چهار صد و بیست و پنجم نفر صنف ۱۰۹ میباشم هر صنف اینجا عبارت از ده هزار نفر است .
بعد از اندکی فکر گفتم ، چرا شما را بنام پدر وفامیل یاد نمیکنند ممکن بیك فامیلی منسوب باشید ؟
من پدر ندارم .
ممکن مادر داشته باشید .
مادرهم ندارم .
شما میتوانید بگوئید که نه پدر دارید و نه مادر زیرا که شما درحقیقت یك شخص خیلی ساعت تیرو بذله گو هستید .
ما که نفوس اینجا هستیم نه پدر داریم و نه مادر و شما که مهاجرین یامسافرین میباشید دارای مادر و پدر هستید .
(ناتمام)
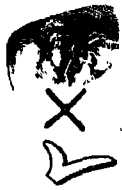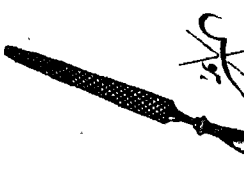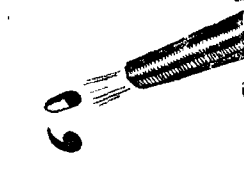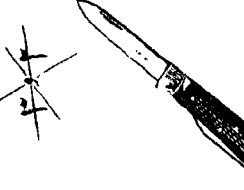
ذواتیکه بحل کردن معمای فوق موفق شوند البته صورت حل کرده گی خود را اصولاً که قابل قناعت باشد بدفتر مجله ارسال خواهند فرمود . و شخصیکه درین مسابقه مقام اولیت را حایز شود بجایزه نفیسی از طرف ما که خواه اخذ یك جلد کتاب منظور آن باشد با رسم (پورتریت) او بهر حال از دفتر مجله بازیافت خواهد نمود .

فقدان دو شاعر شهیر

قتیل

از دور چرخ وگردش ایام روشن است　　　کافاق را ثبات و جهان را مدار نیست

این دهر کجمدار که با زادگان دائما در سر ستیز و قلوب آرزومندان ودیدهٔ مستمندان همیشه از وی بریش و خونریز است ، در چمن حیات گل شادابی نبیند که نچیند و با مال قلبیهٔ نفوس ذکیه وخاطر خردمندان بشر به سمی نیست که نکند !!

جناب مرحوم سردار عزیز الله خان متخلص به « قتیل »

هرجا ذکاوت و هوشی یا زمزمهٔ خرد وجوشیست ، بجائیکه احساس لطیف وعواطف نفیسی حکمفرمائی داشته و نوری از افکار سلیم وقرایح بلند تلالؤ مینماید ، بهر نقطهٔ که عشق وجذبات لائق و سرشاری نمودار است . بالاخره در سرزمینیکه خوبی ها و برجسته گی ها وآنچیز هائیکه مغایر رژیم محقر ونظر تنگ گردون دون ومخالف انداز بوقلمون اوست ، درهمانجا حوادث میشومه عرض هستی کرده و دست ستم بی مهر از آستین بیمروتی بدرآمده سنگ یأس ونا امیدی بشیشهٔ آمال و امیدواری ها پرتاب مینماید .

حادثه مرگ شاعر ناکام و ادیب خوش قریحهٔ شیرین کلام سردار عزیزالله خان مغفور (متخلص بقتیل) هم از همین قبیل حوادث ناگوار غیر انتظاریست .

این شهزادهٔ آزاده جوانی بود متصف بفضائل اخلاق ، معروف بخصائل نیکو و پسندیده ودرهمه مدت حیات کسی را نیازردی و جز اهل فضل و ادب بکسی سر و کاری نداشتی . تواضع ، حلم ، جبههٔ کشاده ، چهرهٔ متبسم ، ملایمت کلام ، قلب صفا ، بیغرضی ، احساس نیکو ، اوصاف برجسته ، احترام با اهل علم و فضلا از خصائص ممتازه وسلوک خاصهٔ اوبود .

مشربی داشت متخلق باخلاق نیکو مؤدب . سلیقهٔ حیات را بقدر « مودرن ترین » مردمان عصری می‌پسندید ولی درین حال از تکلف واسراف می‌پرهیزید .

درتمام دورهٔ زندگی چه بعهد بااقتدار عم وپدر معظمش نائب السلطنهٔ مرحوم چه در زمانه های بعد هیچگاه اظهار قدرت وجلالی ننمودی وسوای صیددلها وخورسندی خاطر ها با مری که از ان گرد کدورتی برخیزد هرگز مرتکب نشدی .

شاعر فقید وسردارزادهٔ نجیب عزیزالله خان ناکام عشق مفرطی بعالم شعر وادب وقریحهٔ نفیسی درفن ادبیات و اشعار داشت ، اوقات عزیزش غالباً بمطالعهٔ آثار ادبا وگاهی بسرودن اشعار آبداری مصروف می‌بود ولی بی هرگونه تعصبی درانچه میسر و دومی پسندید حکمیت وقضاوت دیگران را بخود ترجیح داده ومنقادا نه بآن قناعت مینمود . هیچگاهی مناظره ومجادلهٔ نکردی مگر بوضع فروتنی وانصاف .

قریحهٔ بلند وذوق نفیسش بیشتر ازهر کسی در فهمیدن نزاکت ومعانی اشعار بلند ودلپذیر مستمد ودرانتخاب ابیات بکر ولطایف نسبت بهمه ذوق وسلیقهٔ مخصوصی داشت .

بشعرای معاصر وطن وی را احترام زیادی بودحتی هنگام داشتن سفارت کبرای افغانستان درطهران بعهد شهریار شهید ادب پرور اعلیحضرت نادرشاه غازی دیوان ندیم شاعر فقید کابل را بمصارف شخص خودش بطبع رسانیده بود .

بااینکه این سردار نجیب دراقتدار دور زندگانی پدر وموقع وکار داریهای خودش میتوانست ازمالهٔ دنیا بهرهٔ وافی داشته وروزگار مسعودی مثل شهزادگان وخوانین بزرگ مشرق بعیش وسروری گذرانده ولی این مرد فاضل درمدت حیات یعنی درمرور (۴۲) سال عمر جز صحبت فضلا وکسب ادب وضمناً اندوختن یکمقدار کتب نفیس مخصوصاً آثار خوشخط قلمی نویسندگان ماهر مال ومتاعی از خود باقی نگذاشت وجز توشهٔ نفیس فضل وادب بچیزی اعتبار نداد . صحبت اهل علم ومصاحبت ادبا وارباب هنر را برغم دیگر پرنس زادگان مشرق بخوش گذرانی وعطالت ترجیح داده وبنای این حیات مستعار را برشالودهٔ اخلاق وگشاده روئی وبیغرضی ریخته آنچه عقل می‌پسندید وخرد اجازه میداد گامی ازان دایره بیرون ننهاد .

هرچند این فاضل ناکام شاعری بود آزاده وپایهٔ شعرش براساس شعرای متاخر هند تکیه داشته وازان اسلوب نفیس وپاکیزه گاهی انحراف نورزیدی وجز برسبیل تکلف اشعاری بغیرآن نسرودی مگر ابیات چندی برروش ملی وسرودهای وطنی باوصف آن ابداً مقابل ادبای وطنی لاف از قریحه وداشتن اقتدار شعر وشاعری نزدی وداخل مسابقهٔ ادبی نگردیدی .

آخرین باری بود که این شاعر شیرین وطن بر حسب خواهش انجمن ما داخل مسابقه قصیدهٔ فتح کابل شده و حائز نمره و نشان وانعام درجهٔ دوم گردیده بود .

آخراً این شاعر شیوا بیان وطن متولد بروز پنجشنبه ۷ ذیقعده ۱۳۱۰ هجری قمری و بعمر ۴۲ سالگی بروز شنبه ۲۳ ذیقعده سنهٔ جاری (۱۳۵۲) قمری بمرض (سل) بدرود حیات گفته با تجلیلات و احترامات مخصوصی از طرف حکومت معظم متبوع بمشایعت جمعی از معززین و دوستداران علم و ادب در باغچهٔ (سنبل) معروف بآخنجی در جوار مقبره پدر مرحومش دفین خاك گردید . (انالله و اناالیه راجعون).

آزاده در طربکهٔ فردوس جا گزید　　زین دامگاه حادثهٔ پرزبیم رفت
دانست عهد گلشن و گل را ثبات نیست　　دلسرد زین حدیقه برنگ نسیم رفت

بالاخره مرد ادیبکه قلبش مملو از عواطف و آمال نفیسی بود .

این ضیاع برای عالم ادبیات وطن خیلی سنگین و جبران ناپذیر است ، چه عهود و اعصاری باید تا در ملکی ادیب و نویسنده ورجل مهمی بوجود آید!! افسوس این است عاقبت رفتار گردون دون و نتیجهٔ سرد مهری این چرخ واژون .

مرگ این سردار فاضل بهمه گان حزن و ملالی بخشید ولی آنهائیکه با دب بیشتر علاقهٔ دارند ـ الم این سانحه را گرانتر از دیگران احساس کرده وزیاده تر برقت و افسوس اندرند. پس شك نیست که هیئت انجمن ادبی ما درین مصیبت حصهٔ سترگی دارد . ولی بحکم (کل نفس ذایقة الموت) جز صبر و شکیبائی چارهٔ که نیست شکوه نداریم ، پس این ضیاع المناك را بحسرت و افسوس تلقی کرده بخانوادهٔ نجیب و باز ماندگان عزیز شان و سایر دوستداران علم و ادب عرض تسلیت و شکیبائی مینمائیم .

در آخر باقلب مملو از رقت از شهریار جوان ادب پرور وارگان شریف و لایق حکومت محبوب خود با کمال امتنان تشکر بس عمیقی نموده و میگوئیم آنچه احترامات و تجلیلا تیکه در خور شرافت است و شما باجنازهٔ این شاعر فقید وطن خود نموده اید . خدای قادر توانا پاداش نیکو و اجر جیلی در دارین نصیب تان بفرماید . این رویهٔ خوب شرافت کارانه و باین اندازه قدر شناسی ازیك ادیب فاضل وطن مراتب شرافت و نیکوکاری یك حکومتی را نشان داده ودر دنیا خوبترین نمونهٔ وطن دوستی و نوع پرستی میباشد و میتوان هرذیحسی بآتیهٔ درخشندهٔ وطن و بخوشبختی ابنای سزاوار آن مطمئن شود .

ضمناً مرثیهٔ که شاعر فاضل جناب قاری عبدالله خان نمونهٔ احساسات رفیق مارا درفقدان این شاعر جوان تمثیل کرده سواد آنرا قرار آتی بنظر مطالع محترم میرسانیم .

انجمن ادبی

❋
❋ ❋

مرثیه

از طبع جناب قاری عبدالله خان

کهی خونابه آید که سرشك از دیدهٔ پرنم — که درچشم نماید دور گیتی حلقهٔ ماتم
شکفتن درمزاج غنچه های این گلستان کو — جهان گر زیرو رو سازی نیابی یکدل خرم
غلط باشد بغیر از نام از عنقا نشان جستن — چرا بیهوده جوید کس درینجا خاطر بیغم
اگر با رشتهٔ طول امل صدره بهم تابی — زبس نازك بود تار نفس خواهد گسست از هم
کجا فرحت دل از سیر چمن یابد که در هرسو — گل تابوت و نخل ماتمی سر میزند با هم
اگر ماتم سرا درچشمش این گلشن نمی آید — چرا بی گریه نبود چشم اشك آلودهٔ شبنم
اگر بزم عزای رفتگان عالم نمیباشد — چرا در بر نمود این چرخ نیلی جامهٔ ماتم
نشد یکدم که از کشتار مردم دست برداری — اجل !! ای خانه ویران رحم کن بردودهٔ آدم
علاج درد و داغ مرگ از مرگ دگر سازی — عجب بر زخم ناسور جگر ها می نهی مرهم
گرفتن جان مردم را نباشد کار زیبائی — مسیحائی نیاموزی چرا از عیسی مریم (ع)
دل آزردهٔ آشفته حالان زلف جانان نیست — خدارا چنداز داغ عزیزان سازیش درهم
چه شد گر خون مردم را برنگ آب میریزد — دل این چرخ دولابی نشد خالی ز ریزش هم
عزیزی از صف معنی طرازان رخت بربسته است — مبادا بزم رنگین سخن بی او خورد برهم
چه پیش آمد که جا در بزم خاموشان گرفت اکنون — عزیزی کز زبانش بیت رنگین سر زدی هردم
سخن را بود نازشها بران طبع سخن پرور — کنون وامانده چون اطفال او بی یاور و همدم
بمعنی بسکه مائل بود طبع نکته پردازش — ز مضمون بستن آخر چشم خود بربست از عالم
مضاعف درد و داغ سینهٔ احباب گردیده است — بزیر خاك تا شد پیکر زیبای او مدغم
وفات و مولدش در ماه ذیقعد اتفاق افتاد — چل و دو بوده سال عمر آن شهزادهٔ افخم
قلم تاریخ فوت نا بهنگامش بدینسان گفت — هزار و سه صد و پنجاه دو از هجرت خاتم

قطعهٔ تاریخ فوت مرحوم سردار عزیزالله خان قتیل

از طبع جناب عبدالحق خان بیتاب شاعر معاصر

چیست دنیا بچشم اهل نظر — مصدر رنج و منشاء تذلیل
پهلوی خویش میخورد چو هلال — هر که شد مهمان جرخ بخیل
دمبدم پرده را بدل سازد — دهر مانند بصحنه تمثیل
هر نفس می برد عزیزی را — مرگ یارب مدام باد ذلیل
این زمان سرور ستوده خصال — کرد زین دار بی ثبات رحیل
ماتمی ساخت دوستداران را — داد یك محفل عزا تشکیل
بود نازك خیال و دانشمند — عاقل و فاضل و لبیب و نبیل
روحش آسوده باد در جنت — هم باهلش نصیب صبر جمیل
خامه را دوش با فغان گفتم — که رقم سال فوت کن تعجیل
عدد «امن» ازو کشیده و گفت — شد ز دست اجل عزیز قتیل

مستغنی

واحسرتا که سرور اهل سخن نماند
مستغنی آن ادیب شهیر وطن نماند
گردید شمع محفل علم وادب خموش
نورو فروغ ورونق این انجمن نماند

مرحوم جناب ملا عبد العلی خان « مستغنی »

انجمن ادبی ما متأسفانه درین سال خیلی داغها دیده وحزن والمی کشیده است، حادثات ناخوب متوالی امساله بقدری طاقت فرسا بود که ما میدانیم واین قلوب مجروح وارواح خستهٔ ستمدیدهٔ ما !!

سانحهٔ بزرگ و واقعهٔ روح گداز شهادت تاجدار ادب پرور فقید (اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی) که فی الواقع ذات همایونش رئیس بزرگ، مربی ومؤسس یگانهٔ انجمن ما بود، ازآنگونه مصیبت ها و درد های تسکین ناپذیری برای ما شمرده میشود که در تمام مدت حیات مرارت وحزنش کفایت میکند چه ما درسالیان درازی ازخدای متعال تمنا میکردیم که عصر سلطان بزرگ غزنی برگردد و مملکت ما دوباره دارای شهریاری شود که شمشیر وادب را تواماً درینخاك فروغ ورونقی بخشد. یا بقول جناب شرافت مآب حضرت نورالمشایخ (سالها اولوالامری می خواستیم که حقیقتاً شایسته این مقام بوده وبدست او بیعت کنیم) تا اینکه باین آرزوی خود نایل گردیده ولی ازواژونی بخت عصر منورش خیلی مستعجل وبرای ماجز خواب خوشی بیش نبود یعنی این شهریار فقیدیکه به تمام آمال شرعی وحوائج مادی ومعنوی ما موزون بود خلاف انتظار جام شهادت را نوشیده وما را سوگوار گردانید.

فقدان این شهریار بزرگ و پرورش دهندهٔ فضل وادب برای ما از خسارات جبران ناپذیری بشمار میرود . ولی ازآنجا که فلك کینه خواه زخمی نمی بیند تا بآن نمکی نپاشد بنا بران داغهای تازه ایجاد کرده وبیشتر بالم روحی ما افزود .

ازحادثهٔ مرگ شاعر ناکام سردار عزیز الله خان که هنوز دور وزی ازان نگذشته بود متأسفانه ستارهٔ درخشندهٔ دیگری مثل فاضل شهیر وادیب بزرگ جناب ملا عبد العلیخان «مستغنی» عضو محترم انجمن ما از افق ادبیات مملکت افول مینماید .

جناب مستغنی یا این فاضل بزرگ از طائفه شجیع وردك وزبان قومی شان « پشتو » است که محاوره و اعتیاد جناب شان همیشه بزبان مادری بود ولی با آنهم درزبان فارسی و افغانی ادیبی گردید کامل و سخنور خیلی فاضل که درسلاست گفتار و عذوبت بیان روزگار نظیرش درخاك مافعلاً کمتر دارد .

اقتدار جناب مستغنی فقید در سرودن اشعار و قصاید آبدار باندازهٔ بود که یك محرر زبردست درنوشتن مقالات نثر اقتدار نشان میدهد . گاهی که باماد رسر صحبت بوده و بسوالات مختلفهٔ هرکدام جواب های معقولی و موزونی میداد درعین حال بنظم ابیات پرداخته ودرظرف دقائقی چند میدیدیم قصیدهٔ غرا وطویلی انشاء نموده است

گویا قدرت سخن وری را جناب مستغنی ازهمه گان بیشتر داشته وعدهٔ اشعار وابیاتیکه ازوی بیادگار مانده هرگاه ما توفیق یافته وآن را تدوین کنیم غالباً ازقطع وحجم سالنامهٔ کابل ضخیمتر بوجود خواهد آمد .

درآواخر قرن (۱۳) هجری که بواسطهٔ حادثات دهر وخانه جنگی ها ما متاسفانه فاقد هرگونه قرایح بلند وشعر وادب گردیده ودرتمام قلمرو خاك ما جز برقش سنان ونعرهٔ دلاوران آهنگ نفیسی ازشعر واثری ازادبیات شنیده و دیده نمیشد تنهـا چندنفر شعرای محدودی مثل مرحوم میرالمت کابلی میرهوتك خان افغان و میرزاعبدالواسع خان فقید وغیره بودند کـه بحیثیت استادان کاملی عرض حیات نموده واشعار استادانه میسرودند ولی بعد رحلت این اساتید سخن ، مملکت

تقریباً بکلی فاقد سخنوران بزرگ شده نزدیك بود چراغ ادبیات در وطن خاموش گردد فقط در عین این افلاس قریحهٔ بلند واستعداد بزرگی مثل شاعر شهیر جناب قاری عبدالله خان وجناب مستغنی مرحوم در محیط کابل بود که قدم بمیدان ادبیات گذاشته وسخن را روان تازه بخشیدند. آغاز دوره شاعری مستغنی مرحوم درحدود سنه (۱۳۲۵) بود گاهی طبع سرشارش ازسرودن اشعار درفارسی وپشتو عاجز نگشته وهمیشه ذوق وشغفی درین فن نشان میدادند. دورهٔ تعلیمات مقدماتی ومتوسط این شاعر فاضل نزد پدر مرحوم شان جناب ملا رمضان صاحب که ازعلمای متبحر وطن وسمت معلمی ومربی گری امیر حبیب الله خان شهید وسردار نصر الله خان مرحوم را داشت باکمال رسید وسپس علوم عالیه وادبیات بلند تری را بمساعی ومجهودات شخصی بنزد علمای مختلفی تحصیل کرد.

بالاخره مقام علمی وادبی مستغنی مرحوم درفارسی وعربی مخصوصاً ادبیات فارسی مدارج عالیتری را طی کرده و ازاساتید بزرگ ادب بشمار آمد.

هر چند بواسطهٔ این فضل غالباً ازطرف حکومات سابق برای تصحیح وترتیب عبارات درمطبوعات وطن اشغال میشد ولی فقط در عهد سلطنت شهریار شهید بود که مستغنی مرحوم عضویت مرکز اصلی خود یعنی انجمن ادبی را تازمان رحلت خود دارا گردید ولی باآنهمه مشغولیت های گذشته اشعار و قصاید رباعیات، قطعات مثنوی وغیره اقسام منظومات سروده وآنها را تحریر و ترتیب داشته است که شاید قسمت کمتری ازان بمطبوعات وطنی بطبع رسیده باشد.

آخراً این شاعر بزرگ وفاضل نامی وطن (متولد در ۱۲۹۳ ه) در اثر عارضهٔ (تاب خوردن) روده بعد ازینکه چند روزی درشفاخانه بستری بود داعی اجل را لبیك گفته بتاریخ ۲۱ حوت بعمر (۶۰) سالگی رخت بعالم جاودانی بربست انا لله وانا الیه راجعون.

مراسم تشیع جنازهٔ مرحوم خیلی با حترامات اجراشده مخصوصاً از حضور مبارك تاجدار ادب پرور افغانستان اعلیحضرت همایونی پول مکفی جهة مصارف أعطا و جناب سرپاور صاحب حربی حضور ملوکانه برای مراسم تشیع جنازه و اظهار تسلیت ببازماندگان آن فقیدتعیین فرموده شده محترماً جنازهٔ شان در جوارحضرت (تمیم) انصاری رضی الله عنه دفن گردید هیئت انجمن ماازفقدان این وجود گرامی وهمکارفاضل خود خیلی تأثرداشته برای آنمرحوم طلب آمرزش ازبارگاه الهی کرده ببازماندگان شان عرض تسلیت مینماید .

وبرای معرفی مقام ادب و بلندی قریحه و ذوق نفیس این شاعر فقید وطن قصیدهٔ که درزمان حیات شان‌شاعر همکار ومعاصر شان جناب‌قاری عبدالله خان سروده بودند در ینجا بنظر قائین رسانیده آخراً مراثی راکه جناب قاری صاحب وآقای فاضل سرورخان «صبا» ازروی قدردانی انشاد نموده‌اند طبع می نمائیم .

(انجمن‌ادبی)

از طبع جناب‌قاری عبدالله‌خان ☆ ☆ ☆

مسلم گشته اقلیم معانی بر سخندانی سخن‌رامی سزدبرخود کندگرشوکت و شانی
بود طبع روان تخت سلیمان سخن اورا پریزادان معنی برسروی بال افشانی
زقا آنی در اقلیم فصاحت باج میگیرد چوخاقانی بملك نظم پیدا گشت خاقانی
غزال شوخ رعنای غزل را صیدمی سازد کمندی دارد از فکر رسا صیدی طهرانی
غنی صاحب استغنای ملك نظم مستغنی کز استغنای اوطرز سخن راهست سامانی
چوگردد نغمهٔ آهنگ غزل ازخامه‌مشکین صریر خامه اش‌باشد صریر مرغ خوشخوانی
کلامش در زمین نظم بیت الکعبه معنی معانی چون ملائك میکندطوفش بهرانی
نشد از مطلع خورشیدفرق مطلع بیتش که شد معنی روشن اندر ومهر درخشانی
سخن راتازه روحی فیض از طبع روان بخشد روان‌در بحر شعرش گشته گویاآب‌حیوانی
جبین دلکشای شاهدی را یاد کار آید سخن را درصفائی اینچنین بایست عنوانی
بخاطر آید از فردبلندش بیت ابروئی دهد یادم سواد نثرش از زلف پریشانی
اشارات عبارت غمزهٔ چشم سخنگوئی لطافت های معنی صورت لطف نمایانی
نقاط انتخاب فردهایش خال ابروئی صفای مطلع زیبای او رخسارتابانی

حلاوت خیزی مقطع سکوت لعل شیرینی | روانیهای مصرع جلوه سرو خرامانی
بخوبان درس خواهد داد تمکین خموشی‌را | شکوه سکته اش را گر بود این شوکت و شانی
نه تنها قطعهٔ او گلزمین لفظ رنگین شد | قصائد هم بود از تازه مضمونی گلستانی
فصاحت گر زبحر قطعهٔ او موج خیز آید | بلاغت هم زبحر مثنوی کرده است طوفانی
گر انسان را عناصر مایهٔ اصل وجود آمد | شد او شخص سخن را از رباعی چار ارکانی
بدلچسپی مسبع هفت اندام بت شوخی | بر نگینی مخمس پنجه خونریز فنانی
جنونم میفزاید از بهاریات رنگینش | کنون ایعقل معذورم من وطرف بیابانی
بیاض نظم اورا در صفائی کی طرف گردد | بیاض گردن خوبان بسلك در غلطانی
سواد شعر او چشم خرد را کحل بینش شد | از ان هر مد او را میشمارم مد احسانی
منزد چون بیت ابرو ثبت رخسار تبان گردد | ز ابیات بلند خود کند گر جمع دیوانی
بمستغنی جاد و شیوه مستغنی است کابل هم | اگر آمل به طالب نازد و ساوه بسلمانی
باستغنای مستغنی ندارد محتشم حشمت | نخیزد جز صدای کاسهٔ کاشی ز کاشانی
کنون افغانیان را کی بود در گلشن معنی | چو مستغنی نوا سنجی چو قاری سحر دستانی

❀ ❀ ❀

مرثیه مستغنی مرحوم

از طبع شاعر شیوا بیان جناب قاری عبد الله خان

تا کجا در غم احباب جگر خون گردد | هر دمی مرثیه خوان خاطر محزون گردد
دیده از گریهٔ بسیار چو جیحون گردد | شکوه بر دل از دل از گردش گردون گردد

بس کن ایمرگ زدست تو دلم آب شده است
جگر پاره کباب از غم احباب شده است

از سپندم چقدر دود کشد مجمر داغ | یا بسوزد جگرم اینقدر از اخگر داغ
بر دل پارهٔ من داغ فند بر سر داغ | هر نفس حادثهٔ حلقه زند بر در داغ

چند آرد غم احباب قیامت به سرم
خبر مرگ عزیزان شنوم جامه درم

اینقدرها که حوادث پی هم کرده نزول | تا کجا بار مصیبت کشد این طبع ملول
مهر ماهی بنمود از افق شعر افول | می سزد گر سخن افتد گر از اوج قبول

آنعزیز شعرا بست چو اسباب رحیل
رفت مستغنی ما نیز بدنبال قتیل

سوختم سوختم از شعلهٔ جوالهٔ دل تازه شد وای کنون درد کهن سالهٔ دل
تا کجا چرخ نهد داغ بیر کالهٔ دل که گدازد جگر سنگ چنین نالهٔ دل
غم مستغنی و این پارهٔ دل حیرانی است
می سزد گر بغمش زورق ما طوفانی است
که جگر خون نکند از ماتم سردار رشید که برد از سر ما سایهٔ آنشاه شهید
که هدر می شمرد مرگ قتیل نومید که کند شاعر فرزانهٔ ما را ناپید
بارها چرخ ستم پیشه بما رنگ زده است
نیست امروز که بر شیشهٔ ما سنگ زده است
تا ز بزم سخن آنشاعر استاد برفت دل آشفتهٔ ما را سخن از یاد برفت
ما چنین غمزده در ماتم و او شاد برفت بهر او حکم قضا نامه فرستاد برفت
رفت جائی که دگر باز نیاید بر ما
مگر از گریه گهی بگذرد آب از سر ما
تا شد از انجمن ما بدر استاد سخن کس نبینم که چو او باز کند یاد سخن
یا چو مستغنی استاد دهد داد سخن رسد از فکر هنر پیشه بفریاد سخن
تا گذارش بسر خلد برین افتاده است
سخن از کرسی فکرش بزمین افتاده است
آنکه از معنی سنجیده و الفاظ نجیب داشتی سبك خوش آینده و اسلوب غریب
یکنفس بی سخن خوب نمی یافت شکیب بود در طرز سخن سازیش اطوار عجیب
طبع جان پرورا و چون سخن احیا میکرد
بی سخن هر نفسی کار مسیحا میکرد
رفت مستغنی و در بحر سخن آب نماند جز گره در دل سرگشته چو گرداب نماند
ذوق سرشار غزل در شب مهتاب نماند انبساطی بدل شائق و بیتاب نماند
رفت ازین محفل وطو مار قصائد پیچید
کیست جز او که کند جمع گهرهای فرید
رفت واز طبع سخن سنج خود آثار گذاشت یادگاری برما دفتر اشعار گذاشت
حقا چون صدف از گوهر شهوار گذاشت نام خود زندهٔ جاوید در ادوار گذاشت
چون بود از سخن خوش گهر گوش جهان
کی شود نام سخن سنج فراموش جهان

داشت از طبع روان درکف خودخامه‌نظم　　که برافزود چنین رونق هنگامهٔ نظم
خوش نمودی ببر قدرت او جامهٔ نظم　　چون بناءش نشود ختم کنون نامهٔ نظم

میدمید ازدم‌خود درتن‌الفاظ چوجان
ترسم ازرفتن او سکته شود بیت روان

درغم ماتم اونامه‌سیه پوش شده است　　خامه‌ازگریهٔ بسیارخوداز هوش شده است
تلخ‌کام ازخبر مردن اوکوش شده است　　تاکنون غم اوخواب فراموش شده است

او اگر رفت وبهمسایکی بیدل ساخت
غم او در دل ماتم زدگان منزل ساخت

کیست درگوشهٔ تاریك لحد غمخوارش　　بجز از فضل خداوند که گردد یارش
بخشد از رحمت بی‌علت خود دادارش　　وز نعیم ابدی مژده دهددیدارش

پرکشد طاهر روحش بگلستان بهشت
لانه سازد بسر کنکر ایوان بهشت

قطعهٔ تاریخ فوت مستغنی مرحوم

چو مستغنی قتیل بذله گورا　　بکوچ ناگهانی همرهی کرد
(۱)
قلم تاریخ فوتش را رقم زد　　که «مستغنی» «عجب قالب» تهی کرد
۱۰۶۰　　۲۸۰

(۱) هر گاه عدد [عجب قالب] که دوصد وهشت می‌شود ازعدد (مستغنی) که یکهزار و پنجصدوشصت است تهی یعنی کم گردد باقی هزار و دو صد و پنجاه ودو می‌ماند که عبارت است از سال فوت آن مرحوم غفرالله

مرثیه

از طبع آقای سرورخان صبا

سعادت دو جهان است محو شان سخن عروج هردو سرا گشته مدح خوان سخن
فلك نهاده سر خود به آستان سخن زمین گرفته به خود رونق از توان سخن
عروج معنی و مادیست از سخن پیدا
سخن سرا مگر آمد زعالم بالا

بهر چه می نگرم ای سخن همان از تست بنای منظرهٔ کاخ کن فکان از تست
ملك بعالم تقدیس کامران از تست توان جسم بشر قوت روان از تست
توای سخن شرف وعزت وعلا هستی
بهر چه هست درآفاق آشنا هستی

چه لازم است که از گل به گلستان گویم ز وصف نکهت ریحان ببوستان گویم
کمال نور بخورشید آسمان گویم از آنچه است عیان با سخن ازان گویم
بلندی سخن از صاحب سخن باشد
ز شمع رونق فانوس انجمن باشد

ز آسمان سخن مهر وماه تابان رفت سزد که سیل سرشك از دوچشم گریان رفت
زگلستان ادب بلبلان خوشخوان رفت سخنوران سخن سرور سخندان رفت
هزارحیف ز مرگ «قتیل» و «مستغنی»
نمود ترك سخن بی عدیل «مستغنی»

بماتم دو سخنور قلم بود گریان پریده رنگ رخ صفحه همچو ماتمیان
عروس قافیه بر و از شد بآه و فغان بحور شعر چو پرکار گشت سر گردان
سروده نوحهٔ مرگ «قتیل» را قاری
صبا تو مرثیه میخوان بنام «مستغنی»

برفت بلبل دستان سرای ما افسوس یگانه شاعر شیرین نوای ما افسوس
جدا شد از بر ما همنوای ما افسوس برخ نقاب کشید آشنای ما افسوس

سخنوری که سخن را چوجسم و جان بوده
چرا جدا ز سخن زیر خاك آسوده

شد از بیان نکو نامدار مستغنی بنظم داشت عجب اقتدار مستغنی
خلیق و شاعر سنجیده کار مستغنی چو لاله رفت دل داغدار مستغنی

ز هجر شاه شهید وطن همی نالید
بوصف شاه رشید وطن همی بالید

به حب مملکت خویش نظم ها گفته بداند اهل هنر آنکه او چه درسفته
کسیکه بارور باغ شعر را رفته کنون چو بلبل خاموش درلحد خفته

بهشت از ره لطف خدا نصیبش باد
بصبر چارهٔ بیتاب حبیبش باد

اگر چه رفته بود پیش دیده آثارش جدا نمیشود ازگوش صوت وگفتارش
قبول شاه وگدا بود طرز رفتارش زهی روانی طبع بلند و اشعارش

نمرده زنده بود فاضل سخنور ما
که هست شعر ترش یادگار دفتر ما

بزندگی بجهان عز و احترام بدید با حترام بتن جامهٔ کفن پوشید
ز لطف و مرحمت شاه هوشمند رشید بوصف قابل گفتار تا لحد برسید

شهٔ جوان بعزایش توجهی فرمود
غبار غم ز رخ اهل بیت او بزدود

شها همیشه بود تاج و تخت و دولت تو وطن رسد به سعادت بیمن همت تو
چو هست بر سخن و اهل او محبت تو « صبا » بصدق نماید دعای حضرت تو

که تا نشان سخن اندرین جهان باشد
بهار شان تو با کام دوستان باشد

از طبع جناب فاضل مولانا فضل رنی صاحب
که عسا بدون تصرف امطی و ادبی گرفته شده

مرثیه د شاعر بینظیر صوفی صافی مستغنی صاحب پشتون

عضو ده انجمن ادبی کابل .

کلاں د باغ د ژنی جاری چه بلبل لارشه — عجب فغان کړی معشوق عاسق د کله لارشه

کوی بلبل کوره عاسق به رنګ د ګل باندی — ګل هم عاشق به ترمه د بلبل خیل لارشه

عجب دی عشق عجب د دامعاشعه(۱) کوره ده — ارمان د باغ کش بو عاشق له موږ ه تل لارشه

د پښتو ژبه دی جرا کوی او س به دوار و سر کو — همه شاعر لا ئی چه له کابل لارشه

ده خوا ل ر به فارسی ژبه کش و نما کوله — ولی آخر کش به پښتو سمی جرل لارشه

د موی سحبان د خپلی ژبی به دنیا کش و مه — که می وی شعر به پښتو کش له اول لارشه

سه حاجت به و ه شاعرانو د پښتو ته دله — مستغی س و ه بی استغنانه کوره بل لارشه

که نی سداو شاعران داسی صوفیان به بوی — به ذکر الله باندی آخر دی به اجل لارشه

افسوس به دا کړم چه آخر کش دی مجروح که جراح — دا بیشن له لاسه دی دبر مضمحل لارشه

د مغفرت کوی دعا دده په حق کش زونو — فضل درب کړی چه جنته به خندل لارشه

---

(۱) به یو بل مینه کول .

۲۵

فهرست مندرجات

پادشاه افغان در هندوستان اعلیحضرت ابراهیم لودی

فن تاریخ نویسی

— ۲ —

تتبع آقای میر محمد صدیق خان

پس برای مؤرخ ، فن نویسندگی مفید و لازم است لاکن این را نیز باید خاطر نشان کرد که اگر این فن از اندازه گذشت یعنی صنایع لفظی از خلال حقایق تاریخی ظاهر شد دیگر اعتمادی بتاریخ باقی نمی‌ماند . اگر یك تأثر نویس غم والم رادر تأثرغم‌انگیز یامضحکه را در تأثرخنده آور به‌افراد برساند ویاآنکه یك شاعرتشبیهات را درغزل ویامدح‌را در قصیده مبالغه‌نما یداهمیت زیادی‌ندارد زیرا که‌خواننده‌ازپیش‌آگاه بوده فریب‌نمیخوردلاکن مبالغه وافراط در تاریخ فرقی ندارد که این مبالغه دراساس ، درشکل ویا در رنگ باشد قطعاً ممنوع است . تاریخ تصور ووهم نیست تاریخ حقیقت است .

فرض کنیم که یك پدر مؤقر ، محبوب و معزز اطفال خود را جمع کرده به آنها می‌گوید : « من بشما جمیع کارهائیرا که خودم و پدرانم برای حفظ شرف و ثروت خانواده انجام داده ایم قصه میکنم نه هیچکدام از کارهای خوب و

نه هیچ یك از خطا ها و سهوها ئیرا که از مایان سرزده از شما پنهان می نمایم. بذریعهٔ ماضی مستقبل را بشما روشن میسازم. بر شما است که ازین اعتراف من نتیجهٔ گرفته، بتوانید در آینده شرف و عزت خانواده را بمثل مایان حفاظت نمائید » اطفال همه جمع و دریك سکوت تقدس آسا کلمات پدررا استماع مینمایند. آیا کسی قبول کرده می تواند که چنین موقعی پدر حقیقت را پنهان نموده و با تراشیدن چند قصه جعلی یك فکر غلطی از زحمات حیات و سرور های آن به اطفال خود بدهد ؟

تاریخ بمانند همین پدر است که اطفال خود را می آموزد پس باید در ترکیب، ترسیم و اسلوب ساده و حقیقی باشد. آیا کدام یکی از صفات ذهنی می تواند که این صفات اساسی را بهتر از دیگران مراعات بنماید ؟ طبیعی است که تنها ذکاوت است که واقعات را به همان قسمی که واقع شده اند درك کرده خوب را از بد و حقیقت را از دروغ تمیز می دهد. ادراك عمیق و کامل واقعات به مؤرخ اجازه نمیدهد که به آنها چیزی علاوه نموده یا از آنها چیزی بکاهد. چه حسن واقعات در حقیقت آنها است و ذکاوت این حسن را کشف میکند. برای آنکه مقصد خود را بهتر حالی کرده بتوانیم یك تشبیهی را ذیلاً ارائه میدهیم :—

را فائیل رسام مشهور دو قسم اثر از خود بیادگار گذاشته یکی پرده های مذهبی که زادهٔ فکر خودش می باشند دیگر تصویری بعضی از اشخاص عصرش، بزرگترین رسامان و متفکرین عالم تا به امروز از خود سؤال می نمایند که آیا کدام یکی از آثار را فائیل زیاده تر قابل تمجید است : پرده های مذهبی او یا صورت های اشخاص. من نمیگویم که در آینده تصاویر اشخاص زیاده تر مورد تحسین واقع خواهند شد چه هیچکسی را قدرت آن نیست که در میان این شاه کارهای قلم بشری قضاوت بنماید لاکن چنان روزی خواهد رسید که همین

تصاویر سادهٔ را فائیل در انظار عامه از بهترین پرده های مذهبی او پا کم نگذارد چه جمال شاعرانه یک حقیقت ساده و بی آلایش دیگری را از بین برده نمیتواند.

تاریخ به مثل تصاویر ساده و حقیقی و شعر بمانند پرده های دلچسپ و عالی را فائیل است همان قسمی که جمال تصاویر را فائیل در سادگی حقیقی آنست، اهمیت و قیمت تاریخ نیز در مطالعهٔ مدققانهٔ واقعات یا بعبارهٔ دیگر در ملاحظهٔ طبیعت است. اگر کسی یك نظر به صفحات این علم انداخته یکی از بزرگترین دوره های آن مثلاً انقلاب فرانسه را مورد دقت قرار بدهد میر ابو، لافایت، ویرینو، مارا، دانتون، روبسپیر را با نظردقت مشاهده نماید بعد ازین موجودات کوچك یا بزرگ، جمیل یا کریه، ازین موجوداتی که طوفان انقلاب بدون تمیز به اوج ارتقاع برده و بزودی به حضیض مذلت پرتاب شان نموده به ژنرال ها برسد دیموریه، هوش، ماسینا، ناپلئون را عمیقانه مطالعه نماید آیا یك ارزش سرور و تأثر عیناً بمانند همان ارزش که از مشاهدهٔ یك تصویر کار رافائیل با تلبسین (*) عاید می‌شود به او دست نمی دهد؟ آیا میر ابو با عقل و فصاحتش، دانتون با جرئت و متانتش ناپلئون با آن نبوغ مجنونانهٔ خود دارای یك زیبائی تاریخی نمیباشند؟

آیا گناه نیست که به این چهره های محو ناشدنی چیزی علاوه یا از آنها چیزی کاسته شود؟ همانقسمیکه را فائیل برای تصویر نمودن یك تصویر حضرت مریم رض بهترین مظاهر جمال بشری را درپیش خود مجسم ساخته درقلم می‌آورد شاعر نیز از میان طبایع یکی را انتخاب می‌کند. لاکن مؤرخ حق همین انتخاب را نیز ندارد.

شعر باید مطابق به عقل باشد وتاریخ مطابق به اصل. نقطهٔ نظر مؤرخ باید تنها اظهار حقیقت طبائع اعصار، اشخاص که درین اعصار بوجود آمده‌اند

(*) نقاش مشهور معروف ایطالیا در قرن ۱٤ —

وبالآخره واقعاتی باشد که از این اشخاص سرزده وقتیکه درتاریخ بشخصی برمیخورد که وجود اوباعث تغیراتی درجریان واقعات شده میتواندباید درترسیمی که ازو می نماید اهمیت اورا ظاهر بسازد، درواقعات جزئیات را فراموش نه نماید چه تاریخ تنها واقعات بزرگ، ضربات شمشیر و افکار عالی نیست، اسباب ومقدمات مطولی درکار است تانتائج بزرگی بدهد، اجتماعات مهم قشون، پول ومهمات جنگی لازم است تایك میدان خون آلودی بوجود بیاید. اگر همهٔ این شرایط مراعات شد آنوقت مؤرخ خواهد دید که واقعات بذات خود دلچسپ، تأثر آورو مفید می باشند.

مؤرخ باید از ابهام وقائع واشکال ترسیم آنان اندیشه نماید چه خدا عالم وعقل انسان راازبهر ازیکدیگر آفریده واز همان دقیقهٔ که چشم طفل به موجودات می افتد درجستجوی رموز آن برامده واگر هرچیزیرا بهمان قسمی که حقیقتاً می باشددیده وازفکر خود آنرا مبهم وتاریك نساخته آنرا کشف میکند.

اگر مؤرخ واقعات را بدقت مطالعه نموده درهمان تسلسل طبیعی شان بیان نماید نتائج خود بخود ظاهر شده هیچگونه ابهام وتاریکی باقی نمی ماند.

بعد ازان که مؤرخ توانست به کمك ذکاوت فطری ودقت درطبائع، حقیقت واقعات را کشف کرده به نیروی تجربه وعادت نویسندگی معلومات خود را به ترتیبی ساده وطبیعی مرتب نماید چیزی که برای او باقی ماند اینست که واقعات را به یك طرز مفید وعام فهمی بیان نماید که قارئین را مجذوب ساخته باعث انزجار خاطر وملالت نشود یابه عبارهٔ دیگرسبك تاریخ نویسی رارعایت کندبهترین شرائط تاریخ نویسی آنست که مورخ خودرا درخلال واقعات ظاهر نسازد. برای واضح ساختن این نظریه مثالی تقدیم میداریم :-

اگر ما یك عدد شیشهٔ بزرگ وفوق العاده شفافی رادرروی یك پردهٔ نقاشی عالی قراربدهیم بقسمیکه ناظرین ازبین آن پرده را بخوبی دیده بتوانند هیچ چیزی باعث آن نخواهد شد که بینندگان حس نمایند که دربین آنها وپردهٔ نقاشی شیشهٔ موجوداست . چه صفت حقیقی شیشه شفافیت آن بوده تنها چیزی که آنرا به انظار محسوس ساخته می‌تواند همانا عیوب آن است . سبك تاریخ نیز مانند همین شیشه است وظیفهٔ اوفقط اظهار واقعات بوده درهمان دقیقه که خواننده درضمن مقال وجود مؤرخ را حس کرد ، معلوم است که عیبی دران موجود میباشد . سبك تاریخ نویسی باید سهل ، ساده وروشن ودرمواقعیکه مفاد بزرگ بشریت درزیر بحث است عالی ومطنطن باشد .

به عقیدهٔ مایك فقرهٔ سادهٔ تاریخ که بذریعهٔ آن یکی ازجزئیات تخنیکی بیان میشود برای نویسنده ازبهترین اشعار کمتر زحمت لازم ندارد . آیا کدام یکی ازصفات می‌تواند به مالك خودچنان حوصلهٔ عطا کند که واقعات را باتمام جزئیات آنها باوقت مطلوب بیان نماید ؟ درینجا بازهم همان صفت ذکاوت بمیان می‌آید زیرا بواسطهٔ ذکاوت است که مؤرخ وظیفهٔ حقیقی اش راکه عبارت ازظاهر ساختن واقعات است بدون آنکه خودش ظاهر شود ، اجرا میکند

سابق برین بیان نمودیم که این نیزتنها صفت ذکاوت است که مؤرخ را عادل وبیطرف گردانیده می‌تواند درینجا چند کلمهٔ برای تشریح واثبات این نظریهٔ خود بیان مینمایم :

طبیعی است که یکی ازبزرگترین اشکالات تاریخ نویسی قضاوتی است که مؤرخ باید از اشخاص وواقعاتی ، که ازانها سرزده است بنماید . چه بسا واقع میشود که اشخاص بسیاری برای سعادت یك مملکت خون خود را ریخته یاعمر خود را درمیان پیچ وخم های سیاست به پایان میرسانند آیاجنایت بزرگی نیست که بعد ازمرگ ایشان یکنفر مؤرخ برای اجرای میل وهوس شخصی خود

و یاغرض دیگران کلیه خدمات و جانفشانی های آنهارا بایك کلمه درانظار عامه تباه و برباد نماید ؟ ! چیزیکه یك فداکار راه بشریت بعداز مرگ از همنوعان خود تمنادارد عدالت است ، عدالتی بدون تملق و دروغ ، عدالتی که افتخار بازماندگان اورافراهم می‌آورد. آیا هیچوقت یکنفر مؤرخ خواهدتوانست که میزان عدالت را بادستی مطمئن محکم بگیرد ؟ هرگز.چه عدالت میزان خدائیست در دست بشر و دست انسان همیشه لرزان است . گاه میشودمؤرخ یك شخص بزرگی را می‌بیندکه کارهای مهمی ازوسر میزند . آیا او مطمئن شده میتواند که این شخص تمامی امور را به تنهائی به انجام رسانیده باشد ؟ آیا همکارانی زمینه این کامیابی را برای او فراهم ننموده یاآنکه معاونین اورا دراجرای آن کمك نکرده اند ؟ آنیبال واسکندرکارنامه های بزرگی رابه‌انجام رسانیده اند. لاکن آیا افتخار آنها قسمتاً به‌پیش‌قدمای ایشان فیلیپ‌و آمیل‌کار عاید نمیشود؟ خالدمجدو عظمت اسلام را در یرموك قایم نمود . آیا بایدجانفشانی‌های چهل هزارمجاهدین‌که‌او رابه‌احصال این‌افتخار بزرگ کمك نموده‌اند فراموش بشود؟آیا ناپولئون‌ازانقلاب‌فرانسه‌قشون بی نظیری بدست نیاورده بود معاونینی‌مانندماسینا ، ویزه ونه‌ی‌نداشت .

یك شخص خونهای بسیاری را میریزد آیا تنها او مقصر است . معاونین حتی‌محرکین اورا به این کار وانداشته اند ؟ ازطرف دیگر آیانبایدعصری را که این شخص دران میزیسته است درنظرگرفت ؟ آیا درقرن ما که قیمت حیات به هر کسی‌معلوم است یکقطره خون به یکدریای خونیکه مثلاً درقرن سیزدهم ریخته شده با شدمساوی‌است؟ یك ژنرالی آزموده ، شجاع ومطمئن دفعتهً دریك میدانی که مستقبل یك مملکت وابسته بآن است خود را باخته وبا مملکت خود یکجا درگرداب فنا معدوم میشود ، یك و زیرکاردان وبا تدبیری در یك‌موقع باریك فریب میخورد . چطور مؤرخ خواهد توانست که در چنین

مواقعی عدالت را ازدست ندهد. باوجود این باید قضاوت بنماید ، تنقید بکند ودر قضاوت و تنقید خود عادل باشد وگرنه تاریخ او ناقص یاغلط و درهردو صورت بی قیمت خواهدبود. وسیلهٔ یگانهٔ که برای رسیدن به این مقصود موجود است آنست که مؤرخ کلیه احساسات قلبی خودرا محو نموده ، باروح خاموش تاریخ بنویسد. ولی آیا ممکن است که شخصی را در مقابل بزرگترین تئاتر ها تئاتری که صحنهٔ آن عالم وبازیگران آن اسکندر ، سزار وبیسمارك باشد قرار داده بازبه او بگوئیم هیچ یکی از احساسات خود را ظاهر نسازد. طبیعی است که قلب وروح انسانی به این قسم انجماد پذیرفته نمیتواند ولی آیا ممکن نیست که احساسات قلبی را محو نموده ومقتضیات عقلی را بگذاریم ؟ گمان میکنم که اینکار بذریعهٔ مطالعات دقیق لاینقطع تاریخی صورت پذیر میباشد. اگرمؤرخ طبائع انسانی رامورد دقت قرارداده دران حلول بنماید ، بابزرگترین چهره های بشری درگذشته وحاضر یکجازیسته اسباب بزرگی وضعف آنهارا درك بنماید وبازبطرف شخص خود طرف مقایسه قرار بدهد این معرفت کامل روح انسانی اگراورا بی حس نگرداند کم ازکم عادل وبیطرف ساخته کلیهٔ احساسات قلبی را ازو دور خواهدنمود شکی نیست که مورخ به مقتضای ذوق وسلیقهٔ شخصی خود سلطان سلیمان باسلطان محمد ، فوش یاژوفر را یکی بر دیگری ترجیح خواهدداد لاکن قوهٔ عقلیهٔ اوازدیگر علایق آزاد گشته احکام عادلانه خواهدداد. اگرمورخ طبیعتاً حلیم یاشدیدباشد اساساً نه درشکل قضاوتش چیزی ازان ظاهر خواهدشد لاکن احکام او هیچوقت دارای جنبهٔ شخص پرستی نخواهدبود پس ماباز به همان پیشنهاد اولیهٔ خود مراجعت کرده می گوئیم : اگر نویسنده دارای عقل و زکاوتی که برای درك حقیقت واقعات لازم است باشد میتواند که رموز اعصاررا کشف کرده آنرا با وضاحت ، تعمق ترتیب وعدالت بیان کندو مورخ خوبی بشمار برود. انتها

اُوژنیك چیست؟

از واردات ادره — ۲ —

لامارك و تلامیذ او میگویند: اوصاف مکتسبه که درظرف ازمنهٔ طویل حسب تاثیر طبیعت و انطباق محیط حادث شده باشد عموماً از ابوین بطور توریث وارد اولاد میشود دلیلی که این دسته برای صحت قول خود میتراشند این است میگویند: زرافه ازین باعث طویل القامه خلق شده است که درمحیط خود بتواند دشمن را از دور تمیز و برگ های درختان را قطع کرده بخورد و بالآخره تمام مخلوقات درزیر تاثیر محیط واقع بوده برحسب ایجابات مذکوره بحالی میدرایند که بتوانند دران محیط زندگانی نمایند؛ لامارك برای اثبات مدعیات خود به مادهٔ ذیل قانون قدیم حیاتیات اتکاء مینماید: «اعضا مولود وظیفه بوده هرعضوی که وظیفه ندارد محکوم به فلج میگردد» اما داروین و مؤیدین او میگویند: «تحولات و تکاملاتیکه در تمام طبقات ذی روح بوقوع میرسد درزیر اثر قانون اصطفا و شرائط مختلفه و تصالب صورت میگیرد واگر احیاناً محیط مساعد پرورش کدام طبقه وصنفی ازذی روح نبود آن طبقه فوراً محکوم قانون اصطفا گردیده مستاصل میگردد» عقیدهٔ که مسیو گوستاولوبون دراطراف فتوحات اسلام بطرف اروپا دارد تقریباً مؤید همین عقیده است چه او میگوید: «اگر احیاناً اسلام موفق میشد تمام اروپا را فتح کند غیر از تبلیغ دین مبین دیگر چشمی به اروپا نداشتند زیرا هوای مرطوب و فضای پر ازسیس اروپا کجا به مزاج انسانهائیکه درزیر اشعهٔ لاجوردین و فضای خندان زندگانی دارندسازش داشت»!

صنف اول: در وسط تاجدار افغانستان اعلیحضرت همایونی . طرف راست ملوکانه؛ والاحضرت صدر اعظم صاحب . طرف چپ شاهانه ؛ والاحضرت وزیر صاحب دربار .

صنف دوم از چپ براست : اول سرمنشی حضور ملوکانه ۲ سرداور حربی حضور شاهانه ۳ وزیر صاحب خارجه ٤ معین دربار همایونی .
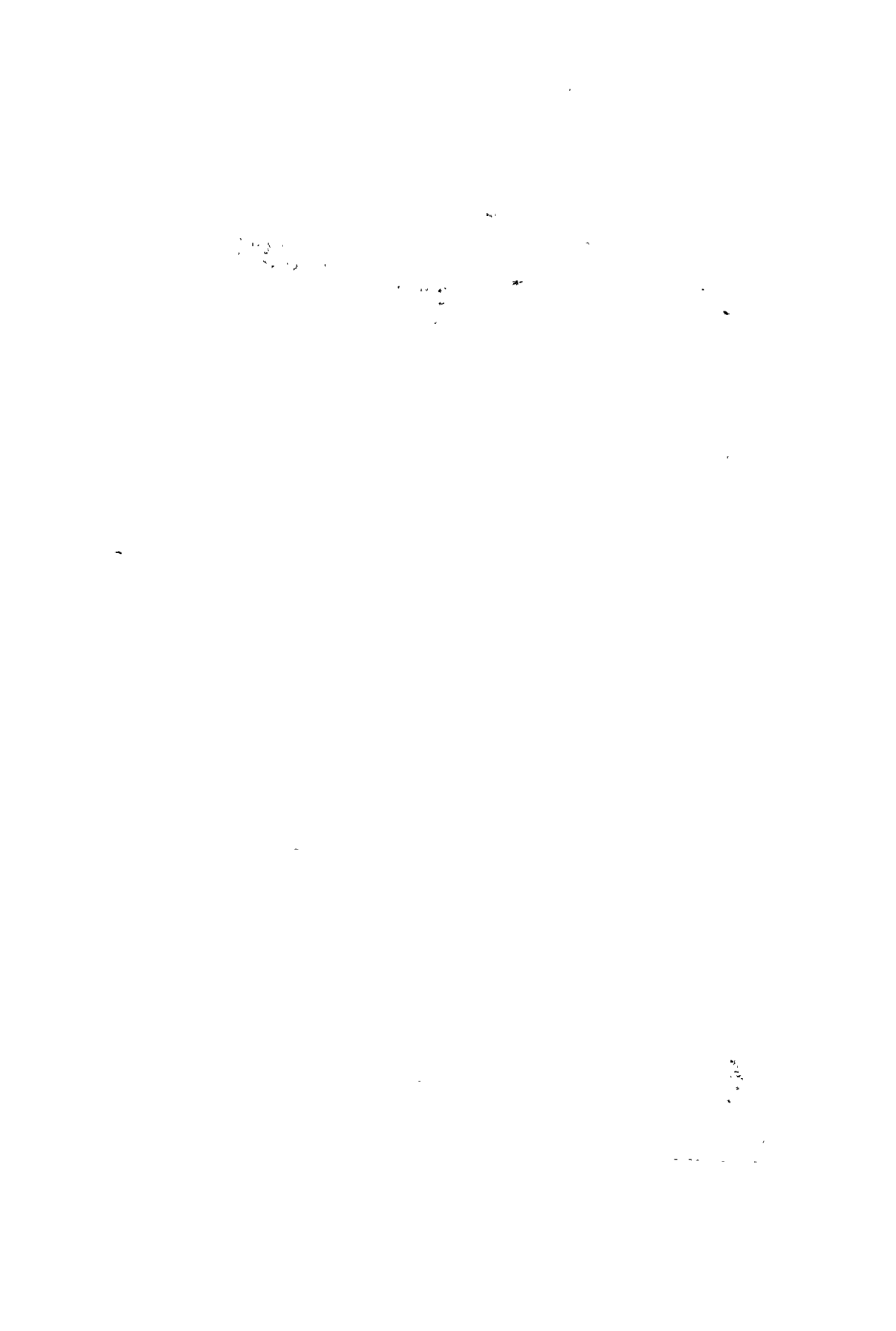
در اینکه کدامی ازین دوعقیدهٔ متباین بیولوژیك درست است ؟ بجز اینکه قضاوت آنرا ازافکار دیگران اشتباه نمائیم نمیتوان اظهار فکر کرد!

وایسمان که یکی از علمای حیاتیات بوده طرفدارعقیدهٔ داروین و درنیمهٔ اخیر قرن ۱۹ درآلمان میزیسته است اخیراً دراثر وضع فورمول (پلازماژرمیناتیف) خود دعوی را برله داروین تمام نموده افکار او مفق بهای تمام محافل علمی گردید چه این شخص میگوید: تخم تمام اصناف ذی‌روح ازدونوع مادهٔ حیاتیه تشکیل گردیده است که یکی آن (مادهٔ حیاتیه بدنی) ودیگری (مادهٔ حیاتیهٔ جرثومی) است که قسمت دوم آن منشأ و ناقل وراثت بوده آنهم اوصاف ولادی ابوین را به اولاد نقل واوصاف کسبی را نقل نمیدهد؛ اینك وقتی نشاه وراثت پیدا شد حالا میرویم بحث مختصری در اطراف انتقال اوصاف عضوی ونفسی ابوین به اولاد بنمائیم؛

همچنانکه اولاد در موارد حقوقی وارث اموال ابوین خود بوده حسب مقررات کتب میراث درمحاکم حقوقی میتواند احقاق حق نماید درموارد اوصاف عضوی ونفسی هم ازموی سر تا انگشتان پا واز کوچك ترین عمل سوق‌الطبیعی و افعال منعکسه الی بر جسته ترین فضائل روحیه وارث والدین واقارب خوداست.

علمای بیولوژی مدعی‌اند که تمام اوصاف خارجی‌عضو از قبیل طوالت و کوتاهی قدوضخامت وباریکی اندام و رنگ بشره واسکات وجود واوصاف داخلی مثل قحف ستون فقرات واشکال استخوانها واعداد فقرات ودندانها ودوران هضم وعضلات وبالآخره تمام اجهزه وجمله عصبیه و حتی اشکال تلافیف وتعاریج حجره های دماغی واقسام مائع وجود مانند مبذولیت خون وسکته ونزف

والتهابات و ۰۰۰۰ تمام قابل توارث است. و اینکه اوصاف مکتسبهٔ ابوین باولاد انتقال میکند؟ درینجا بازعلما اختلاف دارند بعضی میگویند بلی و دلیلیکه میتراشند اینست: اسکیمو هادم سگ هـای خود را برای اینکه بخوبی بتواند عراده هـای سیار ایشان را براه بیندازد ازقدیم قطع میکردند تااینکه امروز سگ هـای ایشان اکثراً بی دم بدنیا میآید ودستهٔ دیگر که مخالف این فکر اند میگویند: چینی ها با اینکه ازسالیان قدیم پاهای زنان را به قالب آهنین گذاشته از نموباز میداشتندچرا بالآخره آن سوء معامله ولادی نگردید؟ بهرحال حل این گونه نوامیس علمی محتاج مرور چندین قرن دیگراست زیرا تاکنون عقول و مدارك بشر در مقابل اعجاز قدرت پلهٔ اولی را نه پیموده است پس چنین است ما هم این موضوع را در همینجا گذاشته وراثت روحی را موضوع بحث میگیریم:

سوق الطبیعی تماماً موروث است چه طفلیکه نو بدنیا میآید بدون کدام معلمی محض بسوق طبیعت خود قادر به مکیدن است اوصاف باصره مثل: ــ عوارض قصر بصر، مد بصر، احولیت وبالآخره دالتونیز میك (مرضی است که در باصره وجود داشته و انسان را از تفریق الوان عاجز مینماید) وسامعه مثل سنگینی گوش و یاعدم شنوائی که اخیراً منجر به عجز تکلم میشود واستعداد تلذذازآواز موسیقی و اوصاف شامه و ذائقه ولامسه وغیره اکثراً موروث است و هم اوصافی که والدین درحافظه و اعتیاد خود ها مثل (ژه ست) یعنی معاونت های عضویکه انسان در اثنای تکلم گاهی دست و گاهی سر خود را حرکت میدهد و حافظه های سمعی و بصری و غیره در صورتی انتقال مینماید که در ابوین عضوی گردیده باشد (مسئلهٔ عضویت حافظه و اعتیاد در بحث پسیکولوژی مفصل شرح داده میشود) خلاصه (ذکا) باتمام عناصر خود موروث است.

خوب است درینجا باید آخرین نظریهٔ متخصصین را جواب اعتراض محتمل الوقوع را که مبنی بر این است : « چرا اولادهای رجال فوق العاده فوق العاده بار نمی آیند ؟ » میدهد ترجمه نموده این بحث را ختم نمائیم : « طبیعت همیشه اوسط امور را ترجیح میدهد اشخاص ژنی و فوق العاده (تخلق من تشاء) موهبت قدرت است وراثت اکثراً اوصاف والدین را وسطاً باولاد انتقال میدهد »

نفسیات : فصولی که درکتاب نفسیات طرف توجه ئوژنیست ها واقع شده ایشان را باصلاح خود برانگیخته است سرایت روحی، تقلید ، اعتیاد است مسئله سرایت روحی همان است که درضمن اجتماعیات حل شد حالا لازم است محض بحث تقلید و اعتیاد را که مهمترین مسئله اجتماع و اخلاق اجتماع را تشکیل میدهد مورد مداقه قرار دهیم :

تقلید: تقلید در تکامل روحی انسان و انکشاف جماعات بشری عهده دار وظیفهٔ مهمی میباشد زیرا درهمان اوقاتیکه افعال منعکسهٔ اطفال و یا انسانهای غیر مدنی که حیثیت فوکس کمره را دارد باید بایشان زمینه هائی مهیا گردد تاتقلید آنها داخل اخلاق وانسانیت باشد و یاساده تر مربی و مصاحب بالآخره محیط منشاء عملیاتی باشد که عکس العمل آن در روح اطفال و یاکلانان خصائص حسنه را تولید نماید والا افعال قبیح ، سخنان زشت ، کلمات خارج از نزاکت و اخلاق که هم در نزد شرائع و ادیان و هم درپیش گاه قوانین ونظامات قابل مواخذه است در روح اشخاص مصاحب مولدعکس العمل بدی میشود و میتوان مدعی شد اخلاق زشت همه نتیجه های طبیعی مصاحبات بدماست؛ واینکه تقلیدچند نوعاست؟ البته اختصار مطلب ازبحث طولانی آن مانع میشود.

اعتیـاد : اعتیاد یابه عبارهٔ دیگر اساسی ترین رکن اخلاق عبارت ازحدوث چنان اعمالی است که ازانسان بطور طوعی و بدون مداخلهٔ اراده سر میزند ؛ اعتیاد وسوق الطبیعی دوقطب مخالفی میبـاشند که اولی کسبی بوده در اثر ممـارسه و تمرین ملکه ما و دومی یکی از نوامیس طبیعی و غیر کسبی انسان است علمای فیزیولوژی میگویند : « اعتیاد یك مسئله عضوی است که از استعداد مخصوصیکه ممارسات ذهنی و یا عملی در دماغ تعبیه نموده حادث میشود این دستهٔ برهانی که برای صحت قول خود اقامه مینمایند این است میگویند : « وقتی انسان عملی را مرتکب میشود واز روی اراده آنرا چندین مرتبه تکرار میکند درینوقت دماغ متأثر شده خطی دران حادث میشود که خط مذکور از تکرار هر مرتبه قدری عمیق تر شده اخیراً استعدادی در دماغ تولید میکند » که ما آنرا ملکه یاعادت ثانوی نام میدهیم و البته بهمان اندازهٔ که افعال ما تکرر نموده یك عمل را ملکهٔ ما میگرداند طبیعی است که ترك آنهم موجب همانقدر تمرین است !

عقیدهٔ فوق فیزیولوژیك را ویلیـام جیمس باین عبـاره تائید میکند : « بزرگترین وظیفهٔ راکه تربیه باید به بشریت انجام بدهد همانا این است که نگذارد جملهٔ عصبیه دشمن بشر باشد بلکه باید جملهٔ عصبیه را دوست بشر گردانید ازین جهة باید مربیون تاحد ممکنه اطفال را به اعتیادات اعمـال صالحه وحرکات مفیدهٔ که از نقطهٔ نظر زنده گانی شخصی و حیات اجتماعی اهمیت فوق العادهٔ دارد وا داشته خصائل پسندیده را درایشـان بیدار نمـاید » بالآخره اعتیادات در بعضی ها موزث سعادت ودربرخی باعث بدبختی است زیرا حیات انفرادی از نقطهٔ نظر اجتماعی دو صفحه دارد (نیك یابد) که هر دو مولود اعتیاد است .

تاوقتی انسان صاحب یك رشتهٔ معلومات علوم ثلاثهٔ فوق نباشد ویا تفصیلات مذکوره را که مختصراً بطور مقدمه ایراد شد مطالعه نماید نمی تواند دراطراف اهمیت وعدم اهمیت ویالزوم وعدم لزوم (ئوژنیك) صاحب فکر و عقیدهٔ باشدوبازوقتی‌دارای مختصرترین معلوماتی درین باره گردیده‌میتواند بخوبی احساس کند که اصلاح فضای محیط اجتماعی وورانت های عضوی ونفسی وتقلید های سوء واعتیادات مضرهٔ که مولود وجود اشخاص‌ضعیف‌ومفنز وارباب اخلاق بدوسجایای سخیفه است تاچه درجه‌محتاج اصلاح است ؟ ازین‌جهته ماهم مقدمه را بعلتی ادامه دادیم تاعلوم ثلاثهٔ مذکوره خوبتر حلاجی‌شده ازخلال سطور آن اهمیت ئوژنیك را بهتر خاطرنشان کرده باشیم این است که مباحث مذکوره را درینجا ختم کرده مطلب اصلی را تعقیب میکنم :

ئوژنیك *Eugenique*

شدت احتیاج دراصلاح اخلاق اجتماعی‌وورانت های غیر طبیعی‌عضوی و نفسی تقریباً نیم عصر قبل « کانون » دانشمند انگلیسی و « کاند ول » فیلسوف ومتخصص بیولوژی سویسی را بران داشت تاجهته چارهٔ آن طوریکه فکر و عقیدهٔ خود شان تقاضا میکرد یکدام وسیله متوسل گردند ، چون تمام علوم مثبته درابتدا غیر ازیك سلسلهٔ افکار متشتت وپریش اشخاص‌فکوردیگرچیزی نبود درین باره هم افکاری‌اظهار وعقائدی پیدا کردندتا اینکه اخیراً شعبهٔ درعلوم اجتماعی بنام ئوژنیك تاسیس نمودنداین شعبه که معنی آن (اصلاح عوارض سوءدنیوی در نسل بشر) است تاسنه ۱۹۰٤ عیسوی یعنی ۲۹ سال قبل تنهامنحصر بکله ومغز همان دونفر متخصص وچند نفر پیروان آن بوده منتها ازکتا بچه های یادداشت آنها بیرون نیامده بود ولی درسنه ۱۹۰٤ کم کم طرندارانی کسب و صاحب یك لابراتوار مخصوصی گردیدتا بالاخره درسنه ۱۹۰۹ یعنی پنجسال بعد ازان که

تا کنون ۲٤ سال منقضی میشود ئوژنیست ها و همان اشخاصیکه معتقد به این فکر بودند آغاز به نشر مجموعهٔ هم که محتوی افکار آنها بود نمودند وچون امروز در انگلستان و امریکا و اکثری از شهر های بزرگ اروپا این علم طرف توجه زیادی واقع شده کم کم دارای اهمیت شده درزمرهٔ علوم مثبته صاحب اهمیت خوبی گردیده است البته ترجمهٔ مختصر مفاد و مقاصد این علم محض جهته اطلاع و اینکه در مطالعات علمی حتی روزنامه جات حادثهٔ وی ازان نام برده میشود خالی از فائده نخواهد بود.

ئوژنیست ها میگویند: مؤسسه های اخلاق واجتماعی تنها عوامل خارجی حیات را بطور موقت تشکیل مید هندو البته این تشکل خارجی نمیتواند تاثیری بوراثت تولیدکرده مؤثراتی را که ازوراثت محیط و نژادوارد نسل جدید میشود جلوگیری نماید زیرا بتربیه و تعلیم منحصر بافراد فقط بدخلیقی درحیات همان افراد بتربیه شده وارد دراصلاح عوارض سوئی که در نتیجه جریانهای بد و خلاف اصول اخلاق وارد عرق میشود موثرنیست ازین باعث انسانیت مجبوراست تعلیم و تربیه را بهر فردی از ملت تحت یك سنخ بهر دوره تکرار کرده مراقب باشدوراثت محیط واخلاق ملی قرن ۲۰ اروپا که غالباً متمایل به بر هم زدن سعادت نوع است در ایشان نفوذ نکند درحالیکه این سنخ بتربیه امکان ندارد و نمیتوان محصلین را از محیط بیگانه نگه داشت پس چون چنین محصل وقتی بر میگردد و از محیط مدرسه وارد محل مسکونهٔ خود میشود اخلاق اجتماعی بحدی بر و نفوذ میکند که مجبوراست تمام نصائح شفائی وهمان اندازهائی را که درصحف کتاب خوانده باستماع یك کلمهٔ خشن وحرکت ناشایسته ویا عقیدهٔ خراب مصاحب خود از دست بدهد چرا برای اینکه اذهان تمام انسانها مخصوصاً اطفال برای برداشت هرگونه تاثیر مستعد است واز حرکات و کلمات مصاحبین و همان

اشخاصیکه طرف معامله با اوست حتماً تقلید میکند خواه تقلید او طوعی باشد یا ارادی فرق نمیکند تکرار و ممارسه هر گونه تقلید بانی اعتیاد است خواه خوب خواه بد .

وراثت روحی اجتماعی و اخلاقی محیط به مرور هر سال معضل تر میشود زیرا هر عصر مستند به عصر قبل است ازین باعث تکالیف و مسئولیت انسانها هم سنگین تر میگردد چنانچه مفاهیم حیات اجتماعی فعلی و سوائق و مسئولیات آن به مراتب عظیم تر از شرائط زندگانی قرون وسطی است در حالیکه ظواهر فریبی وحس جاه وجلال قرن ۲۰ اروپا را مادةً و معناً ازانسانهای عصور قبل منحط تر نموده است زیرا وراثت محیط و نسل روز بروز کسب وخامت کرده مسئولیت وکفاره های فکری و اخلاقی و اجتماعی بارسنگین تری را بدوش اشخاص ناتوان تحمیل میکند بالآخره نتیجه این عدم توازن وسوء اخلاق وتشکل چنان زمینهٔ را حاضر خواهد کرد که ارباب سوق الطبیعی های ابتدائی بالمقابل آمال بزرگ و افکار ازین متفکرین غالب برآمده صفین به جنایت وآلکولیزم وصاحبان اخلاق فاسد و امراض مسری وسائر تظاهرات غیر طبیعی مدنیت معاصر را تهدید نمایند البته دران وقت هر کس احساس خواهد کرد که عنقریب یا تمدن فعلی ازپا در خواهد آمد ویا مجبوراً وراثت را اصلاح خواهند کرد ازین باعث وقتی که مرور عصور چنین تبدلاتی را در زهنیت جماعات (اما از نقطهٔ نظر افراد) تولید میکند پس باید سعی کرد که (فطرت) انسان از عوارض سوئی که بران وارد شده اصلاح گردد .

اینك بهمین اساس ئوژینستها میخواهند نوامیس وراثت وتکامل را در انسان هم مثل بتربیهٔ نباتات که اوصاف خوب آنرا تنمیه وبدآن را محو میکنند اصلاح نمایند برای نیل باین آرزو خط حرکت وپروغرام خود را تحت سه ماده : تدابیر منفی ، تدابیر مثبت ، تدابیر معاونه مشخص نموده در اطراف آن داخل

اقدام گردیده اند که اینك بطور مختصر مفاد هرسه مادهٔ مذکور در ذیل ترجمه میشود .

تدابیر منفی : « کالتون » این شخص که پسر کاکای داروین معروف موضع نظریهٔ « نشو وارتقا » است وخودش هم یکی از متخصصین شهیر وصاحب فلسفهٔ مذباشد چنین توصیه میکند : باید اشخاص قوی بنام سلامتی نسل وجامعه درابتدای بلوغ وافراد ضعیف متاخر تر متاهل گردند وبرای اینکه خوبتر نظریهٔ خود را اثبات کند میگوید اشخاص قوی البنیه باید درتاهل تعطیل نمایند چه اشخاصیکه در سنین ۲۲ متاهل میشوند به نسبت افرادی که در سن ۴۲ - تاهل مینمایند درظرف یك عصر ٤ بار زیاده تر محصول (تولد و تناسل) میدهند باین صورت اگر صنوف قویه ومتفکر ومحتاط درتاهل تاخر مینمایند بعد ازسه عصر اکثریت جامعه را اشخاص ضعیف وغیر متفکر وغیر محتاط تشکیل میدهد چه نسل رفته رفته ضعیف میشود وافکار صائب ومتین غالباً از دماغهای قوی نشئت میکند چرا ؟ برای اینکه دماغ از یك سلسله اعصاب وجمله عصبیه و مواد مهمی تشکیل گردیده ضعف وجود بواسطهٔ ارتباط ومعاضدتی که جملهٔ عصبیه باهم دارند منتج به ضعف دماغ شده دماغ را ازاجرای وظیفهٔ که قدرت باو معین کرده باز مدارد

مهمترین چارهٔ را که در تدابیر منفی سفارش میکنند این است میگویند : اشخاصیکه به امراض روحی از قبیل جنون وسائر متفرعات آن که تداوی آن امکان نداشته باشد وامراض مسری وغیر مسری جسمی که قابل علاج نباشد و امراض اخلاقی که درنزد قانون واجب المواخذه باشند باید عقیم گذاشته شوند زیرا در تعقیم مضرت امراض مذکوره تنها به خود شان بوده بدیگری سرایت نمیکند والا اطفال آنها غالباً با استعداد همان امراض بدنیا میآید که اگر تربیه نقص داشت و نتوانست استعداد وراثتی آنها ذائل کند نسل بالنسل مورود

گردیده محیط اجتماعی را مادتاً و معناً مبتلا بوراثت و تاثیر خود مینمایند .

اما در ذیل تدابیر مثبت و معاونه توصیه میکنند : باید دراطراف اهمیت وراثت های نفسی وجسمی کنفرانس هائی در مکاتب ومعابد واجتماعات عمومی ایراد گردد تا هر کس علی قدر عقولهم به مفاهیم حقیقی مضرات و فوائد وراثت های خوب و بد آشنا شده اقلا دربین خود صحبت هائی دربن باره بنمایند.

گرچه در ضمن این تدابیر چاره های دیگری را نیز ذکر میکنند ولی آنها چون آنقدرها مهم وقابل اهمیت نبود لهذا صرف نظر شد !

تدابیر مذکورهٔ فوق به (عقیدهٔ خود ئوژنیست ها) میتواند وراثت های سوء را چه عضوی ازقبیل معایب و نواقص اعضا وچه نفسی مثل رذائل اخلاقی ازبین بردارد ؛ این است روح افکار و آمال این دسته ولی قبل ازینکه مقاله خاتمه داده شود باید گفت : طوریکه علمای تربیه معتقدند : « وقتی طفل بدنیا میآید با هیچگونه عوارضی ملوث نیست وروح او مانند قماش سفید برای برداشت هرگونه تاثیرمستعداست حسن و قبح اعمال او تماماً زادهٔ تربیهٔ اوست اگر تربیهٔ او خوب بود خوب والا شخص مضر ومخرب بوده بار دوش جامعه میشود »
بهر حال مطالعهٔ افکار متضاد و متباین علما برای مزید اطلاع ازمجاری امور چندان نقصی ندارد .　انتها

انسایکلوپیدیا یا دائرة المعارف (*)

نگارش آقای سید قاسم خان

حوائج انسان روز بروز توسعه می یابد واحاطهٔ معلومات اوچه ازقسم لغات واسامی وچه ازعلوم وفنون مختلفه کسب وسعت مینماید. بدیهی است که دماغ هیچکس همهٔ دانستنی های عصری را حفظ کرده نتوانسته محتاج به فهرست های طولانی مدحافظه میباشد. درزمانه های قدیم شخصیکه میخواست علوم متنوعه را بیاموزد مجبور بود که ازیك ملك به مملکت دیگر مسافرت نموده، همان شعبهٔ مطلوب را تحصیل کند مثلاً علم ریاضی را دریك شهر یا ولایت و بعد علم نفس یا فلسفه را درنقطهٔ دیگر که دران جا تمرکز و ترقی داشت، حاصل مینمودند. بعد رفته رفته، شعب تحصیل کردنی یا معلومات عمومی فردی، توسعه یافته، رفتن ازیك مملکت به مملکت دیگر ازباعث تعدد مقامات وموضوعات، اشکال پیدا کرد. بنابران درهر مبحث وشعبهٔ ازعلوم عصری، کتب علیحده تدوین گردید ولی معهذا ازباعث نبودن وسائل طبع وعدم انتشار وعمومیت یافتن صحیح و بالاخره ندرت وگرانی قیمت کتب قلمی، بدست آوردن تمامی کتب مختلفه برای شائقین یعنی علما خیلی سخت و تقریباً نا ممکن بود. تا آنکه درقرن (۱۵) چاپ اختراع و بقدر کفایت در دنیا رائج گردید، اما باز هم مشکلات تحصیل از بین نرفته بلکه نسبت به پیش، بیشتر شد. زیرا درسابق اگر بواسطهٔ ندرت کتب وگرانی آنها، ارباب فضل ومحصلین ازمطالعه کردن واستفاده نمودن ازشعبات مختلفهٔ علوم محروم یا لااقل دوچار مشکلات بودند، درینوقت نیز ازباعث توسعهٔ

(*) ازکمك هائیکه جناب فاضل مولوی جمال الدین خان عضو افتخاری انجمن ادبی در تدوین این مقاله مخصوصاً درقسمت تاریخچهٔ انسایکلو پیدیا باینجانب فرموده اند تشکر میکنم . سید قاسم

محیرالعقول شعبات علمیه ودانستنی های عصری ، وتکثر وتعدد بیش ازحد کتب وتالیفات مربوطه به آنها ، بامشکلات بزرگیکه بیشتر جنبهٔ محال را دربر داشت مقابل میگردیدند. چه حوائج انسانی واحاطهٔ معلومات حیاتی ازقرون درازبحدی وسعت یافته که برای یك انسان فراگرفتن همه علوم وفنون ولوبصورت بسیارسرسری نیزباشد، خارج ازدائرهٔ امکان ودورازعقل وباور کردن است.
ازآنرو ازهمان اوقاتیکه این مسئله بفهم انسانها رسیده و ضرورت داشتن اطلاعات بسیار مختصر از کلیه یا اکثر علوم ودانستنی های حیاتی بخوبی محسوس شد ، اشخاص متنور بفکر چاره افتاده ، درنظر گرفتند که باید علوم وفنون را با تمام معلومات لازمهٔ حیاتی درمجموعه جاتی اگرچه بطور بسیار ناقص وخلص باشد ، حصر نماید . برای این فکر ، اززمانه های بسیار قدیم ، علما وفضلای نامور عصر ، اقدامات قابل تمجیدی نموده ، تااندازهٔ که معلومات ایشان ، مقتضیات زمانه ووسائل موجوده ، اجازه می داد ، آثارنافعی ترتیب داده بزعم خود این اندیشهٔ بزرگ را تاحدی حل کرده اند.
ازطرف دیگر ، درسابق یعنی دراوائل اوقاتیکه فکر ترتیب دادن مجموعه جات علمی بدماغها خطور کرد یك عالم در ترتیب دادن آنها هم خود را صرف نموده وهر قدر معلوماتیرا که ازشعب مختلفه ومباحث متنوعه ، جمع آوری کرده میتوانست یکجا ودراثر خود درج مینمود . اما کم کم به اثبات رسید که یك شخص بهیچ صورت در تمام علوم تخصص پیدا کرده نتوانسته حتی دماغش ازجمع نمودن ومربوط ساختن اینقدر مباحث متعدد عاجز میباشد. بنابران ابتداچند نفرورفته رفته اشخاص زیاد وبالاخره انجمن های علمی ومتخصصین مخصوص درتدوین کردن انسایکوپیدیاها باهم شرکت نموده به این قسم که هریك فقط یك شعبه را بعهده گرفته ، تمامی معلومات لازمه همان مبحث را درهرجائیکه سراغ میداشتند جمع وبکمك اشخاص متعدد دیگر

وظیفهٔ خودرا تا اندازهٔ امکان انجام میدادند ـ چنانچه تاامروزهمین طریقه جریان دارد. بهرحال چون بدیهی است که یك انسان هرقدرهم دارای عقل وهوش سرشار باشد؛ درعمر خود نمیتواند که عموم معلومات لازمه عصری را تحصیل نموده درحافظهٔ خویش نگه بدارد، لهذا وجود واستعمال چنین مجموعه‌جات خیلی ضروریك امرحتمی میباشد و بواسطهٔ آن هرانسانیکه مختصرسوادی داشته باشد، حوائج خودرا رفع کرده و می تواند که معلومات مطلوبهٔ خویش را ازهرشعبه علمی، فنی یا معاشرتی که باشد، ازآن حاصل نماید.

خلاصه امروز انسایکلوپید یا یکی ازضروری ترین لوازم تعلیم وتربیه یا بعبارت دیگرمهمترین جزء ارتقای جامعهٔ بشری بشمار میرود.

باین مجموعه های قیمتدار که غالب آنها، درتمام عصور مابعد حتی امروز نیز ماخذ مهمی ازبرای علما درتالیف وتدوین آثار مختلفه، بشمار می رود، گرچه در وقت تدوین یا طبع، اسامی مختلفی داده شده اما درمعنی همه آنها عبارت از انسایکلوپیدیا یا دائرة المعارف امروزه میباشد، که ما درذیل چگونگی مفهوم وموارد استعمال آنرا بامختصر تاریخ وانسایکلوپیدی های معروف عصرحاضر، شرح می دهیم:

انسایکلوپیدیا چیست؟

لفظ انسایکلوپید یا *Encyclopaedia* ازسه کلمه یونانی ترکیب شده است (*en*) بمعنی «در» (*Kuklos*) دائره یااحاطه و *Paedia* «معلومات یامعارف» به این قسم لفظ انسایکلوپیدیا را به صحت ودقت « دائرة المعارف » ترجمه میتوان کرد. ودراصطلاح انسایکلوپیدیا عبارت ازکتابی است که دران

کم یابیش ازهمه علوم وفنون ولغات واسامی وغیره بحث کرده میشود. اگرچه لفظ مزبور تا بسیار اوقات مفهوم امروزه را اداء نمیکرد ولی از بدو ظهور مجموعه جات علمی که در بالا به آن اشاره شده (و تا اندازهٔ اکثریهٔ شعب علمی و دانستنی های مختلفهٔ عصر را در بر داشتند)، کتبیکه تدوین و تالیف شده، در معنی همین انسایکلوپیدیا یا دائرةالمعارف بوده است. و اکنون اسم مزبور را برای کتبیکه از یك شعبهٔ علمی بحث می نماید نیز استعمال میکنند مثلاً انسایکلوپیدیای طب و نجوم و غیره ...

تاریخچهٔ انسایکلو پیدیا

تا جائیکه از مطالعهٔ آثار معتبره، ایقان حاصل میشود، اولین انسایکلوپیدیای مشهور، در حدود سنه ۷۰ میلادی بواسطهٔ عالم بزرگ رومی موسوم به پلنی (۱) تدوین شده است. این اثر مهم دارای ۳۷ جلد و ۲۴۹۳ فصل بوده، مباحث مهمی در خصوص قوزموگرافی (علم تکون حیات) هیئت، مواسم، جغرافیه علم الانسان، علم حیوانات، علم نباتات، طب، معالجه، برنجات، فلزات صنائع مستظرفه، معادن وغیره در بر داشت. انسایکلوپیدیای پلنی که بزبان لاتینی بود تا سنه ۱۵۳۶ مسیحی متداول بوده علما و محصلین از آن استفاده میکردند و همین کتاب قدیمترین مأخذ آثار علمیهٔ فضلای باستانی بشمار می رود.

پس از آن در اوائل قرن پنجم یك عالم افریقائی (بربری) موسوم به کپیلا (۲) مجموعهٔ حاوی علوم مختلفه در نظم و نثر بزبان لاتینی ترتیب داد که تا هزار سال کتاب درسی مکاتب عالیهٔ اروپا محسوب میگردید. جزئیات مندرجات این اثر بخوبی معلوم نیست اما بقین میتوان کرد که اکثر شعب علوم قدیمه را بطور اختصار در بر داشته است.

Capella (۲)　Pliny (۱)

دو قرن بعد (درعصر ۷) ایسیدور(۱) اسقف اشبیله (سویل هسپانیه) مجموعهٔ قیمتداری بزبان لاتینی جمع کرد که تا صد ها سال مأخذ علوم بود. این اثر را درسنه ۸۴۷ اسقف اعظم مینز (۲) (هسپانیه) نظرثانی وتکمیل نمود و پس ازان رسالهٔ تکمیل و تصحیح شدهٔ مزبور چندین قرن مروج بود. چنانچه در اواخرقرن ۱۵ طبع هم شد.

اولین انسایکلو پیدیـای اسلامی : تاجائیکه معلوم شده، اولین اثریکه بواسطهٔ علمای اسلامی تدوین گردیده از علوم مختلفهٔ عصری بحث مینمود، کتاب الفهرست ابن ندیم بغدادی است که در قرن ٤ هجری (قرن ۱۰ میلادی) به اتمام رسید. مضامین این کتاب بیشتر علوم فلسفه، ادبیـات ریـاضی، طب و غیره را دربر میگرفت.

اولین انسایکلو پیدیای یونانی اولین انسایکلوپیدیائی که بزبان یونانی تدوین شده، بواسطهٔ (میکل کونستنتین سیلوس (۳) بود که درعهد امپراطوریونانی موسوم به (میکل دوکاس (٤) (۱۰۷۱-۱۰۷۸) مأمور تدوین آن گردید.

جامع ترین انسایکلو پید یاهای اسلامی. مهم ترین دایرة المعارف اوائل اسلام همانا رسائل اخوان الصفاء است که درقرن چهارم هجری بواسطهٔ انجمن بزرگی از علمای نامدار عصر در ٤ جلد بزرگ ترتیب یافت. این دائرةالمعارف شامل ۵۲ مبحث علیحده درعلوم فلسفیه میبـاشد. مهمترین اشخاصیکه در ترتیب آن شرکت داشته

Mikael Ducas (٤) Constantin Silos (۳) Mainz (۲) Isidore (۱)

بقرار ذیل است : ابوسلیمان محمد ابن معشر بستی (افغانستانی) معروف به مقدسی ، ابوالحسن علی ابن هارون زنجانی ، ابو محمد مهرجانی ، العوفی ، زید ابن رفاعه (۱)

این کتاب بسال ۱۸۸۳ در لیپزیك (المان) و در ۱۸۸٦ در بمبئی و در ۱۸۸۹ درمصر طبع شده و ترجمهٔ آن بزبان هندی در ۱۸٦۱ در لندن بطبع رسیده است .

انسایکلوپیدیای شیخ الرئیس بلخی : کتاب شفای ابو علی سینای بلخی شیخ الرئیس حقیقةً در زمان خود یك انسایکلوپیدیای مهم و اولین دائرة المعارفی محسوب میشود که بقلم یك نفر عالم ، فیلسوف و محرر افغانستانی ترتیب یافته است .

(۱) جلد اول دارای ۱٤ بحث (ریاضی تعلیمی) (۱) عدد (۲) هندسه (۳) نجوم (٤) موسیقی (٥) جغرافیا (٦) نسبت (۷) صنائع علمیه (۸) صنائع عملیه (۹) بیان اخلاق (۱۰) ایساگوجیا (کلیات خمس) (۱۱) کاتیگوریا (بحث جوهر و عرض) (۱۲) بارمینیا (قیاس) (۱۳) اونولوتیکای اولی (۱٤) اونولوتیکای ثانی

جلد دوم : (۱) هیولا و صورت (۲) فی السماء والعالم (۳) کون و فساد (٤) آثار علویه (٥) کیفیت تکون معادن (٦) ماهیت طبیعت (۷) نباتات (۸) حیوانات (۹) ترکیب جسد (۱۰) فی الحاس والمحسوس (۱۱) مسقط النطفه (۱۲) معنی قول حکما ان الانسان عالم الصغیر و هو معنی العالم الکبیر (۱۳) کیفیت نشر نفس های جزئی (۱٤) طاقت انسان (۱٥) ماهیت موت و حیات (۱٦) ماهیت لذات و الام جسمانی و روحانی (۱۷) علل اختلاف لغات .

جلد سوم : (۱) در مبادی عقلیه بر رأی فیثاغوریون (۲) در مبادی عقلیه بر رأی اخوان الصفا (۳) در معنی قول حکما ان العالم انسان کبیر (٤) عقل و معقول (٥) اکوار و ادوار و اختلاف قرون و اعصار (٦) درماهیت عشق (۷) در ماهیت بعث (۸) در کمیت اجناس حرکات (۹) عقل و معقولات (۱۰) حدود و رسوم .

جلد چهارم : (۱) در آداب و مذاهب دینیات شرعیه ناموسیه و فلسفیه (۲) در ماهیت طریق قبول خدا (۳) در بیان اعتقاد اخوان الصفا و خلان الوفا (٤) در کیفیت عشرهٔ اخوان الصفا و خلان الوفا (٥) ماهیت ایمان (٦) در ماهیت ناموس اللهی (۷) در کیفیت دعوت بسوی خدا (۸) در کیفیت افعال روحانیون (۹) در کمیت انواع سیاسیات و کیفیت آنها (۱۰) فی الکیفیت نضد العالم باسره (۱۱) سحر و افسون ها .

این انسایکلوپید یا دارای ۱۸ جلد بوده مضامین طبیعیات ، الهیات ، علم حیوانات ، علم نباتات ، منطق وغیره وغیره را دربر میگرفت . تنها یك نسخهٔ قلمی صحیح آن دردار الفنون آکسفورد محفوظ است (۱) قسمتی ازان در سال ۱۳۱۳ هجری در طهران هم طبع شده .

مشهورترین انسایکلوپیدیاهای قرون وسطی : کتابیست که تویروینسینت(۲) (۱۱۹۰ — ۱۲۶۵) بزبان لاتینی به جمع آوری آن پرداخته دراخیر عمر خود تکمیل نمود .

انسایکلو پیدیای چینی: قدیمترین انسایکلوپیدیائیکه درمملکت چین ترتیب داده شده درقرن ۱٤ میلادی بزمان امپراطور کانگ هی بود که عالم شهیر عصر موسوم به وین هیانگ تونگ کائو را به تدوین آن مامور ساخت . این دائرة المعارف دارای۷جلدو کوچین توسوچی چنگ نام داشت . وتا اوقات اخیر در مدارس عالیه طرف استفاده بود .

در سال ۱۳٦۰ یك نفر راهب انگلیس موسوم به بارتلمیودوگلانویل (۳) انسایکلوپیدیای جدیدی بزبان لاتینی ترتیب داد . این اثر ۳۸ سال بعد در ۱۳۹۸ به انگلیسی ترجمه شده است .

رافائل مافیاي (٤) ایطالیائی در سال ۱۵۰٦ درروما انسایکلو پیدیائی بزبان لاتینی ساخت که ازمهمترین کتب عصر خود بشمار میرفت ودران بیشتر راجع به جغرافیاو بیوگرافی (سوانح نگاری) بحث شده بود .

---

(۱) ملاحظه شود شمارهٔ ۲٤ مجلهٔ کابل (مؤلفات در افغانستان) بقلم آقای نزیهی .
Raphael Mafei (٤) Bartholmew de Glanville (٣) T-Vincent (٢)

دایرة المعارف بزبان فارسی : جامع العلوم علامه فخرالدین رازی است (وفات ۶۰۶ هـ) که درقرن ششم هجری (قرن ۱۲ عیسوی) در یك جلد ترتیب یافته، متجاوز از ۶۰ علم را بحث مینمود . این کتاب از قیمت دار ترین انسایکلوپیدیا های فارسی محسوب میگردد . بچهاپ سنگی در بمبئی طبع شده .

اولین انسایکلوپیدیا بزبان فرانسه : در اخیر قرن ۱۵ برونتوی (۱) ایطالیائی استاد دانته (۲) شاعر معروف دور رنساس در ایام تبعید خود در مملکت فرانسه کتاب موسوم به کتب گنج (۳) بزبان فرانسوی تالیف کرد .
این اثر اولین انسایکلوپیدیای لسان فرانسه محسوب میشود .

مهمترین انسایکلوپیدیای قرن ۱۵ : ژیورژیو والا (٤) ایطالیائی در اواخر قرن ۱۵ انسایکلوپیدیائی تدوین وطبع کرد که بزبان لاتینی انشا یافته دارای ٤۹ جلد بود . این مجموعهٔ وسیع دارای اطلاعات بسیاری ازعلوم وفنون مختلفه بوده ، مهمترین انسایکلوپیدیای قرن ۱۵ بشمار می رود .

بعدازان درسنه ۱۶۱٤ آنتونیوزارا (٥) آستریائی انسایکلوپیدیای دیگری بزبان لاتینی ترتیب و طبع نمود .

اولین مجموعه بنام انسایکلوپیدیا : اما اولین مجموعهٔ علوم که بنام صحیح « انسایکلوپیدیا » اشاعت یافت ، درسال ۱۶۳۰ ومرتب آن جوهان هانریخ آلستید (٦) جرمنی بود .

انسایکلوپیای شرقی درفرانسه :

---

(۱) Broneto (۲) Dante (۳) Les Livres du trésor.
(٤) Giorgio Vala (٥) Antonio Zara (٦) J. Henrich Alstend

دربلو Derblot (۱۶۲۵ ـ ۱۲۹۵) مستشرق فرانسوی درزمان لوی چهاردهم بکمك های معنوی و مادی کلبر وزیر معروف آنعصر کتاب مهمی به ترتیب الفباء تدوین نمود که درحقیقت انسائکلوپای جامعی ازعلوم ، تاریخ ، آداب ، ادبیات ، حکومات ، خرافات واخلاق اجتماعی مشرق زمین بشمار میرفت این مجموعهٔ نفیس در ۶ جلد بطبع رسیده ، چاپ دوم آن نیز در ۱۷۸۳ صورت گرفت قسمت مهم را خود دربلو وباقی آن را گارلاند (Garlande) ترتیب داده بود .

انسایکلوپیدیای منظوم : ژ ـ دومانیون (۱) مورخ در باب لوی ۱۴ شاه فرانسه ، اراده کرد چنان انسایکلوپیدیای منظوم درزبان فرانسه ترتیب بدهد که دارای دوصد هزار بیت باشد لاکن عمر با او وفانکرده درحالیکه هنوز بیش از ۱۱ هزار بیت نظم نکرده بود ، درسال ۱۶۲۲ بمقام پارس مقتول شد . نامبرده این دورهٔ خودرا (علوم عمومی) (۲) نام داده بود

پس ازآن لوی موریری (۳) دورهٔ معروف قاموس های بزرگ تاریخی (٤) خودرا پس اززحمات زیاد تکمیل نموده بسال ۱۷۸٤ درشهر لیون بطبع رسید . این مجموعهٔ بزرگ تاامروز تحت استعمال است وخصوصا طبع بیستم آن (۱۷۵۹) خیلی طرف توجه میباشد .

کمی بعد درسال ۱۶۷۷ ژان ژاك هوفمان (۵) المانی انسایکلو پیدیائی بزبان لاتینی تدوین نمود .

L. Moreiri (۳) La Science Universelle (۲) G- de Magnon (۱)
J. J. Haufmann(۵) Les Grands Dictionnaires Historiques. (٤)

ومتعاقب آن در سنه ۱۶۹۲ ایتین شوون (۱) اثر بزرگی بنام لیکسیکون راسیونال (۲) جمع و ترتیب داد.

اولین انسایکلوپیدیا از طرف یك مجلس علمی : اولین انسایکلو پیدیائی که از طرف یك هیئت علمی و به همکاری علمای متعدد و متخصصین ماهر ترتیب داده شده، همان دورهٔ بود که بنام قاموس فنون و علوم (۳) در اواخر قرن ۱۷ از طرف اکادمی فرانسوی (٤) تدوین گردید و در سال ۱۶۹٤ بواسطهٔ کورنی (۵) تکمیل یافت.

دیگر انسایکلو پیدیای معروف قرن ۱۷ فرانسه، قاموس تاریخی وانتقادی (٦) پی یربیل (۸) (۱۶۹٦ ـ ۱۷۵۲) است که تمامی فلسفهٔ تصوفی وطبیعی قرن ۱۸ را دربر داشته، اثر جامعی بشمار میرفت. سلسلهٔ مزبور درسال ۱۷۰۹ بزبان انگلیسی ترجمه شده وتاحال کارآمد میباشد.

اولین انسایکلو پیدیا به ترتیب الف با : اولین انسایکلو پیدیائیکه به ترتیب حروف الف با ترتیب شده، بواسطهٔ ویسنز و ماریا کورینیلی (۸) ایطالیائی بود. این سلسله ٤۵ جلد داشته و ۷ بار طبع گردیده اغلاط زیاد را دارا بود.

پس از آن یك انسایکلو پیدیای دیگر نیز به ترتیب حروف الف با تدوین

Dictionnaires (۳) Lexicons Rationals (۲) E. Chauvin (۱)
Corneille (٤) Académie Francaise (۵) des Artsetsciences
P. Bayle (٦) Dictionnaire Historique et Critique (۷)
V. M. Corinelli (۸)

شد که مؤلف آن جوزمن هیرس (۱) انگلیس و موسوم به قاموس و فنون علوم بوده (۱۷۰٤) .

بزرگترین انسایکلوپید یا های آن عصر ، کتاب معروف زد لر (۲) جرمنی است که در سنه ۱۷۳۸ طبع شده تاحال قیمت دار میباشد .

اولین انسایکلوپید یای المانی به ترتیب الفبا : جو هان هیوبنر *Hubner* در سال ۱٦٦۸ انسایکلوپید یائی به ترتیب الفبا تدوین نمود که به همین لحاظ دران مملکت اهمیت زیاد کسب نمود .

انسایکلوپبد یای عربی و اسپانیولی : گازیری میشل *Gaziri Michel* عالم و مستشرق ایطالیائی (۱۷۱۰ — ۱۷۹۱) در اسپانیا ، وقتیکه رئیس کتابخانهٔ کتب قدیمی و عتیقهٔ قصر سلطنتی ایسکوریال بود دایرةالمعارف عربی و اسپانیولی ترتیب داد . این کتاب مهم که علاوه بر معلومات دایرةالمعارفی راجع به شرق وغرب ، فهرست کتب خطی ایسکو ریال را نیز در برداشت در سال (۱۷٦۰ ـ ۱۷۷۰) درمادرید بطبع رسید .

پیواتی (۳) ایطالیائی در شهر ونیس درسال ۱۷٤٤ یك انسایکلو پید یای جامعی ترتیب داد که دارای ۱۰ جلد و تصاویر اعلی بوده خیلی طرف توجه واقع گردید .

درهمین زمان میلز (٤) انگلیسی که ساکن فرانسه بود ، یك دوره انسایکلوپید یای جامعی را بزبان فرانسه ترجمه نموده ، خواست طبع کند ، اما

Mels. (٤) Pivati. (۳) Zedler. (۲) John. Haris. (۱)

مسیو او برتان رئیس مطبعهٔ سلطنتی لوی ۱۵ آن را بنام خود بطبع رسانید.

کشف الظنون چلپی. این کتاب که درقرن ۱۱ هجری (قرن ۱۷ عیسوی) درچلپ بواسطهٔ حاج خلیفه کاتب چاپی در دو جلد تدوین یافته، ازکلیهٔ علوم شرقی آن عصر وکتب مولفه درعلوم مذکور بحث مینماید ومیتوان اسم دائرة المعارف را به آن اطلاق نمود.

کشف الظنون که اسم حقیقی آن (کشف الظنون عن اسامی کتب والفنون) است درسنه ۱۳۱۳ هجری در استانبول طبع گردیده.

دیدرو انسایکلو پیدیای حقیقی. مهمترین انسایکلوپید یا های قرن ۱۸ که ازنقطهٔ نظر تاریخ اولین اساس حقیقی انسایکلوپید یا های موجوده تسلیم شده، درسالهای وسط قرن ۱۸ بواسطهٔ فیلسوف معروف فرانسه دیدرو (۱) همکاران دیگرش مثل دالامبر (۲) روسو (۳) ولتر (٤) مونتسکیو (٥) وغیره، تدوین یافت.

این مجموعه بزرك بواسطهٔ اشتراك مساعی ۲۱ نفر علمای شهیر عصر که هرکدام بیك شعبهٔ مستقل تخصص داشت ترتیب داده شد: روسو قسمت موسیقی ودالامبر ریاضی را عهده دارشده بودند. اگرچه موضوعات مختلف ومتعدد بوده اما به اثر اتحاد فکری علمای ترتیب کننده، سبك وروح کل کتاب یك سان بود. باوجود مشکلات زیادیکه ازلحاظ رقابت ها وعدم رواج افکار فلسفی ومذهبی درمحیط، طاری بود، ٤ جلد اول انسایکلوپیدیای مزبور، درسال ۱۷۵۲ طبع شده ومتعاقب آن ٥ جلد دیگر هم بدون اشکالات قابل ذکری، به اتمام

(۱) Diderot. (۲) D'Alembert. (۳) J.J. Rousseau (٤) Voltaire. (٥) Montesquieu.

رسید پس ازان عوائق متعدد ازطرف جماعات مختلفه روی کارآمده درنتیجه مجلس شورای دولتی نشر آن راموقوف کرد . معهذادیدرووهمکارانش ، مایوس نشده دنبالهٔ اقدامات خود رادرراه طبع شدن جلد های باقی انسایکلو پید یاادامه دادند چنانچه به اثر همین پافشاری آنها ، اجازهٔ زبانی درباب جریان کار انسایکلو پید یا ، حاصل شده ، درحالیکه بطور پرا کنده پنهانی در مطبعهٔ نو فشاتل طبع میشد ، بصورت قاچاق بفروش می رسید . دیدرو بعجله ۱۰ جلد اخیر را تکمیل نموده ، یکجا درسال ۱۷٦٦ نشر کرد و فقط نقشه های اخیر آن در ۱۱۷۲ شایع .

هیچ اثری به این اندازه با مشکلات وعوائق مواجه نشده ، و طرف تنقید و بدگوئی واقع نگردیده است مخالفین و عوام آن را « کتاب شیطان » و « سرود حمقاء » وغیره نام میدادند . کامیابی قطعی این کتاب مرهون را کمك های مادام دوپومپادور (۱) و مالیرب (۲) وغیره میباشد مصارف این مجموعه به ۱۵۷،۰۰۰ پوند وفائدهٔ که بر ناشران آن رسید به ۲،۲٦۲،۰۰۰ پوند بالغ میگردد .

بعدازان مهمترین انسایکلو پید یائی که درارو پاساخته انسایکلو پیدیای معروف « بریتانیکا » (۳) میباشد که درحدود سنه ۱۷۷۵ بواسطهٔ هیئت فضلای اسکاتلیندی ، در ۳ جلد بمقام ایدینبورگ طبع گردیده . تعداد صفحات طبع اول این دورهٔ بزرگ به ۲٦۷۰ صفحه میرسید .

(۱) M.me de Pomdadour (۲) Malherbe رئیس کتابخانه سلطنتی

ازآن وقت به بعد درهر مملکت انسایکلو پیدیاهای متعدد بوجود آمده اصول تدوین کردن چنین مجموعه جات دردنیا تعمیم یافت چنانچه اکنون درممالك متمدنه وقةً فوقةً انسایکلو پیدیاهای جدید که درمعنی تجدید نظر، اصلاح و تکمیل دوره های سابقه می باشد ، طبع ونشر میشود . انسایکلو پیدیا رفتار سریع علوم و فنون عصریه را قدم به قدم تعقیب نموده جدید ترین اصطلاحات علمیه و تازه ترین معلومات جب تبه را به انسانها ارائه میدهد. علاوه بر بن ازباعث توسعهٔ روزافزون شعب مختلفهٔ علوم ، درین اواخر انسایکلو پیدیاهای مخصوص برای هرشعبه ازعلوم وفنون نیز ترتیب یافته است که برای متخصصین تسهیلات زیادی می رساند مثلا انسایکلو پیدیای طب ، انسایکلو پیدیای نجوم ، انسایکلو پیدیای جغرافیه ، انسایکلو پیدیای ...و... ، وغیره.
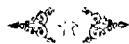
(ناتمام)

رفعت درفروتنی است ، وپیشوائی درنصیحت خلق ومودت درصدق ؛ وفخر درفقر ؛ ونسب درتقوی ؛ وشرف درقناعت .

(منسوب باویس قرنی - تاریخ گزیده)

ادبیات

بمناسبت لطف موسم و مسرت بهار امساله کابل منظوماتیکه از شعرای معاصر و گذشته درین خصوص سروده شده ابیات چندی را انتخاب و درین نمره هدیه قارئین محترم مجلهٔ کابل می نمائیم

بهار

مخمس جناب غلام جیلانی خان اعظمی
بر غزل سلطان شعرا حضرت بیدل

مخمس

صد جهان عشرت ز رنگ گلبرگ تر دارد بهار　وز بساط سبزه لطفی بیشتر دارد بهار
در چمن از خرمی جوش اینقدر دارد بهار　سیر گلزار که یارب در نظر دارد بهار

کز پر طاؤس دامن در کمر دارد بهار

ساقیا فصل بهار آمد ایاغ ما مگیر　جز گل احمر دوائی بهر داغ ما مگیر
آشیان بهر خدا بلبل به باغ ما مگیر　بگذرد چون بوی گل دیگر سراغ ما مگیر

در جنون سر داده مارا تا چه سر دارد بهار

این گلستان را سوای داغ نکهت بیش نیست　در کنار لاله شبنم را اقامت بیش نیست
چهچهٔ بلبل درین گلزار عبرت بیش نیست　جلوهٔ گلرا غنیمت دان که فرصت بیش نیست

در طلسم خندهٔ گل بال و پر دارد بهار

اعلیحضرت همایونی موقع تشریف بردن از سلامخانه روز اول عید اضحی
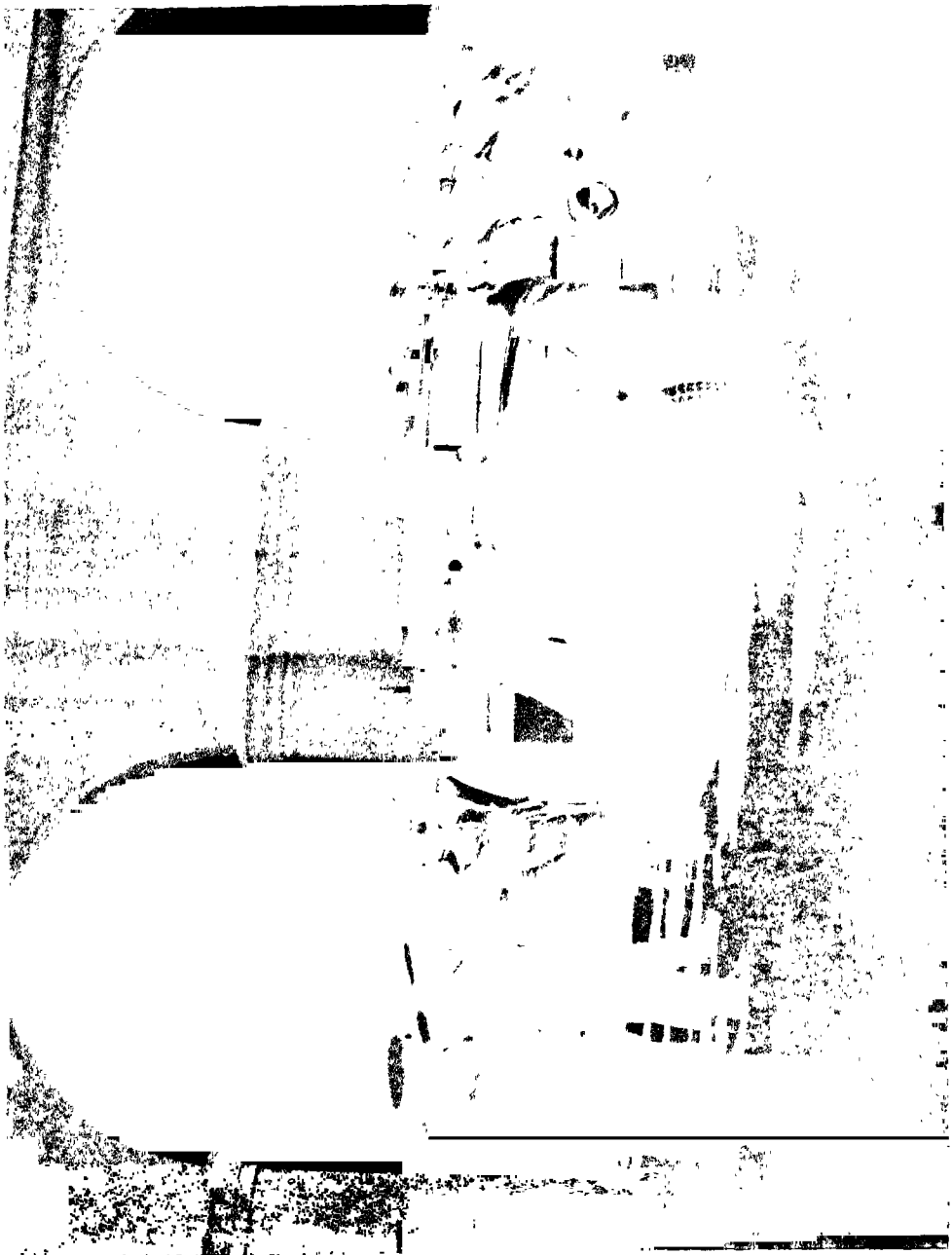
تا غبار از خاطر هر برگ شوید چشم تر　سیل اشکم میزند فواره از خون جگر
لیك جز پیغام سردی نیست از باد سحر　لاله داغ و گل گریبان چاك و بلبل نوحه گر
غیر عبرت زین چمن دیگر چه بردارد بهار

نشهٔ عشرت درین دهر فنا بودست سست　یا که تاثیری درین می نیست از روز نخست
درخور بذر املاشکم چو خاکی را نشست　زینچمن بیدل نسروی خاست نی شمشاد رست
از خیال قامتش دودی بسر دارد بهار

☆

☆　☆

جناب میرزا صائب اصفهانی

از دل پرخون بلبل کی خبر دارد بهار　هرطرف چون لاله صدخونین جگر دارد بهار
مستی غفلت حجاب نشهٔ بیگانگی است　ورنه بیش ازباده دردلها اثر دارد بهار
از قماش پیرهن غافل زیوسف گشته اند　شکوه ها ازمردم کوته نظر دارد بهار
از برای موشکافان دررگ هر سنبلی　معنی پیچیده چون موی کمر دارد بهار
هر زبان سبزهٔ او ترجمان دیگر است　ازضمیر خاکیان یکسر خبر دارد بهار
نالهٔ بلبل کجا ازخواب بیدارش کند　بالش نرمی که ازگل زیر سر دارد بهار
بسکه می بالد زشوق عالم بالا بخود　خاك را نزدیکشد ازجای بر دارد بهار
میکند ازطوق قمری حلقه نام سرو را　قد موزونی کرا تا درنظر دارد بهار

قاصد مکتوب ما صائب همان مکتوب ماست
از شگوفه نامها و نامه بر دارد بهار

جناب « قاری » عضو انجمن

نی همین از سبزه خرم دشت و در دارد بهار　　هر طرف بینی زگل زیب دگر دارد بهار
دور نبود گر توانگر میکند آفاق را　　دامن از باران نیسان پر گهر دارد بهار
ریشهٔ افسردگی را یکقلم خواهد برید　　اینچنین کز سبزه خنجر بر کمر دارد بهار
دیده وا کن این سیه خیمه است داغ لاله نیست　　هر طرف لیلای دیگر جلوه گر دارد بهار
اینقدرها کز شگوفه چشم حیران کرده باز　　زین گلستان حسن دیگر در نظر دارد بهار
باز از تار رگ گل صفحه مسطر میکشد　　تا خط مشکین او را نسخه بر دارد بهار
اینقدر جوش طراوت از گل و سنبل کجاست　　کرده ام سیر چمن رنگ دگر دارد بهار
هر که بینی زین گلستان میرود چون بوی گل　　در لباس آمدن عزم سفر دارد بهار

رفتم از خود تا کنم قاری تماشای چمن
عالم دیگر بچشمم جلوه گر دارد بهار

☆
☆　☆

اعظمی

تا ز شبنم قطرهٔ لولوی تر دارد بهار　　موج استغنا به بحر پر گهر دارد بهار
گر نشد نظاره لذت گیر دیدار بتان　　سنبل و نسرین و گل عرض نظر دارد بهار
میبرد زنگ کدورت مصقل باد صبا　　دردل خوش فطرتان نیکو اثر دارد بهار
ای رقیب آسیب چشم از گلشن ما دوردار　　کز خزان اندیشه و زسر ما حذر دارد بهار
بی نیازی نیست نقد دولت حسن بتان　　ای زگلشن بیخبر لطف دگر دارد بهار

چارهٔ جز سوختن نبود سپند دیده را شعلهٔ دیدار گل تا جلوه گر دارد بهار
از تبسم غنچه را امروز لطف دیگر است زانکه پیغام خوش از باد سحر دارد بهار
نقد عیش مفلسان جز ساحت گلزار نیست دامن گلها زشبنم پر گهر دارد بهار
بابلان را در چمن صد گونه الحان خوش است اعظمی ! تا نکهت گل بیشتر دارد بهار

☆

☆ ☆

از آثار طبع سردار غلام محمد خان مرحوم
طرزی تخلص درمنقبت حضرت خلیفهٔ اول رض

شگوفه

بباغ آمده شاخ نو بر شگوفه زده تاج الماس برسر شگوفه
بطرف سپهر گلستان نماید افق شاخ گل مهر انور شگوفه
چمن از گل و لاله بتخانهٔ چین درو لعبتان سمن بر شگوفه
گل شاخ بادام نورس به گلشن نماید چو چشم بتان در شگوفه
سپهر است گلشن چو ماه است نسرین گل لاله خورشید و اختر شگوفه
هوا میدهد آبش از شیر شبنم چو طفلست بر دوش ما در شگوفه
پی خواب راحت بگهوارهٔ شاخ نهد زیر سر بالش پر شگوفه
برد تاز شوخی دل بلبلان را نماید رخ از زیر چادر شگوفه
برد تا که خوابش ز آواز بلبل کند پنبه در گوش خود در شگوفه
گل نوبر نوبهار است زانرو گرفته زگل پایه برتر شگوفه
ز طوفان جوش طراوت بگلشن کدو بسته همچون شناور شگوفه
چمن گشته طوفانی موج گلها که افگنده از شاخ لنگر شگوفه
بگلشن سر شاخ چون کاسه بازان کند کاسه بازی بساغر شگوفه

رخ از گرد ره تا که پوشیده شوید — فگنده سر شاخ چادر شگوفه
عصا بر کف از شاخ زارو گرفته — که شد از غمت زارو لاغر شگوفه
ز گل جامهای مصفای شبنم — نهد آینه در برابر شگوفه
ازان بربروبارونازاست ونعمت — که با خاکساران دهد زر شگوفه
ز شفتالو و سیب وبادام آرد — طبقهای پر میوهٔ تر شگوفه
بتان از زرو سیم درصحن گلشن — نشانیده مانند آزر شگوفه
زبس جوش زدخوندراندام غنچه — چوجراح زد آستین بر شگوفه
رگ ارغوان میکشاید بگلشن — که بگرفته در دست نشتر شگوفه
چکدر شود یار ازآه سردم — بلی ناورد تاب صرصر شگوفه
گل رویت از گریه ام تازه گردد — زباران شود تازه و تر شگوفه
ازان پیش تاب رخت آب گردد — که خورشید سازد مغبر شگوفه
بگلشن میان بنات نباتات — نشسته است بر دوش مادر شگوفه
قدم رنجه فرما بسوی گلستان — که مهتاب شیر است وشکر شگوفه
بوصف رخت این غزل میسرودم — شد از شرم درآب رو تر شگوفه
بیا در خت چون کبوتر شگوفه — بر آرد زپهلوی خود پر شگوفه
گذرسوی گلشن که ازلطف دارد — بزیر قدم سبزه برسر شگوفه
زگلشن برون گربیائی بیادت — بخاك افگند تاج از سر شگوفه
زشوق تماشای گلزار حسنت — کشد سر زچوبینه منظر شگوفه
طراوت زباغ جمال تودارد — نباشد چرا تازه وتر شگوفه
زشرم جمال توای کجکلاهم — فگند است سرجای افسر شگوفه
زشرم گل رویت ای باغ خوبی — کشد بر رخ خویش چادر شگوفه
صفای رخت درخم زلف مشکین — نماید چودر سنبل تر شگوفه

کشائی اگر زلف برشاخ گردد   چو ناف غزالان معطر شگوفه
زصد جا اگر بشگفد درگلستان   کجا باتو گردد برابر شگوفه
زرخ پرده بردار ایمه بگلشن   که باشد بمهتاب خوشتر شگوفه
بگلشن زبس حسنت آتش فگنده   بود مجمر پر ز اخگر شگوفه
به پیشت کند تاکه رقص سپندی   گرفتست از لاله مجر شگوفه
کند تانثار قدوم خیالت   کشیده است در رشته گوهر شگوفه
ز شبنم فشانی لطف هوایت   بود چون صدف پر ز گوهر شگوفه
نهالیست کلك گل افشان طرزی   که گلکرده از پای تاسر شگوفه
بنور صفا سر زگلها برآورد   چو بوبکر زاصحاب دیگر شگوفه
بباغ هدایت محمد شهٔ دین   بود نخل و صدیق اکبر شگوفه
به پیش صفای دل باصفا یش   بود از سر صدق چاکر شگوفه
برد باد اگر بوی خلقش بگلشن   زهر سبزه روید گل تر شگوفه
کند تاادا وصف خلق نیکویش   دهن گشته از پای تاسر شگوفه
شبیخون زند تابر اعدای جاهش   زهر سو بیار است لشکر شگوفه
شها سرورا باد شاها جنا با   توئی کز هوای توزد سر شگوفه

جناب بیتاب معلم فارسی

مکتب حبیبهٔ کابلی

گر نه داغ عشق آن جان جهان دارد بهار   اینقدر از گل چرا آتش بجان دارد بهار
بسکه گسترده است خوان نعمتی برخاص و عام   همچو بلبل هر طرف صدمدح خوان دارد بهار
میدهد صد باغ سبزو سرخ بلبل را نشان   دامن رنگین گر از گل آنچنان دارد بهار
جوش خط درآخر حسنت جنونم تازه کرد   گلشن رو ینو در عین خزان دارد بهار
خط نکوئی میدهد از دست روی دلکشش   کی گذارد دامن گل تا که جان دارد بهار

می سزد گر همچو بلبل باز بیتابم نمود
گرمیٔ مانند روی گلرخان دارد بهار

قضاوت ادبي

— ۳

نگارش جناب قاری عبدالله خان

تاویل :

تاویل ؛ عبارتست ازمعنی نمودن کلام را برخلاف معنی ظاهر آن و معنی ظاهر کلام ازهر زبانی که باشد همانست که مراد متکلم ازلفظ ظاهر باشد چنانکه اهل زبان آنمعنی را ازان کلام درك نمایند . معنی خلاف ظاهر یاغیر ظاهر عبارتست ازمعنی احتمالی درصورتی که عبارت محتمل وملائم آن باشد.

تاویل درآیات کریمه واحادیث منیفه برخلاف معنی ظاهر ابداً روا نیست جزدربعضی ازنصوص که معنی ظاهرآن مثلاً موهم جهت یاجسمیت اوتعالی می شود وغیره درصورتی که دلیل قطعی درتأویل موجود باشد . ازینجهت قدما درآیات متشابه که معنی مراد ازان واضح وظاهر نیست هم تاویل را نه پسندیدند . ودرآیه کریمه :

« ومایعلم تاویله الاالله . والراسخون فی العلم » درالاالله وقف نموده (واو) را در والراسخون واوعطف نمی‌شمرند بلکه واواستیناف وجملهٔ مابعد را جملهٔ مستانفه میدانند .

مولنا جلال‌الدین بلخی قدس سره در دفتر اول مثنوی راجع بتاویل درقصهٔ حضرت آدم صلوات‌الله علی نبینا وعلیه السلام میفرماید .

مدح این آدم که نامش می‌برم	قاصرم گر تا قیامت بشمرم
اینهمه دانست وچون آمد قضا	دانش یك نهی شد بروی خطا
کای عجب نهی ازپی تحریم بود	یا بتأ ویلی بدو توهیم بود

دردلش تأویل چون ترجیح یافت طبع درحیرت سوی گندم شتافت
باغبان را خارچون درپای رفت دزد فرصت یافت کالا برد تفت

شیخ ابوالفیض فیضی در نلدمن میگوید :

معنی قرآن که ادا میکنی این همه تاویل چرا میکنی
حق ز تو باغیر مشابه شده پیش تو محکم متشابه شده
فهم تو از قول نبی اجنبی بیخبر از سر حدیث نبی
چون سخن از شرح حجج میرود فکر تو چون حاشیه کج میرود
. . . .
گر تبیان ورنه بطرف رفته اند راه چنان روکه سلف رفته اند

البته اینگونه تاویل که علاوه بر معنی ظاهر دقائق و اشاراتی از نصوص استنباط وتأویلی مناسب باظاهر معنی شودو دربین معنی تفسیر وتأویل ؛ توفیق و تطبیقی ملائم ذوق سلیم باشد در ان سخن نیست . بلکه مجاز ورو ابوده و اکابر امت ازین قبیل تأویلاتی نموده اند .

پس ازینهمه بیانات شك نماند دراین که اصل درهر کلامی معنی ظاهر آنست که ازطرز کلمه بندی وسیاق عبارت بر می آید . وچون شعر نیزازجمله کلام است باید مانند سائر کلام بمعنی ظاهر تفسیر شود؛ معنی ظاهر شعری را گذاشتن وتاویلاتی دور از ذوق در ان بکار بردن ازدرجهٔ اعتبار ساقط است بتخصیص که لفظ هم محتمل آن نباشد . آمدیم بر بیت :

دوزدار ازخاك وخون دامن حوبر مابگذری کاندرین ره کشته بسیارند قربان شما

این بیت ازغزل مشهور خواجه است که در مطلع و بیشتر ابیات آن مسلسل بامعشوق گفتگوست و در بحر رمل مثمن محذوف واقع شده بروزن « فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن » « دوزدار » درآن صیغهٔ امر و خطاب بمعشوق است نه بعاشق بقرینهٔ سائر ابیات غزل که دربیشتر آنها مسلسلاً خطاب بمعشوق آمده . ونیز لفظ « شما » که لفظ جمع ودرینجا برای تعظیم استعمال یافته موید آنست که خطاب

بمعشوق باشد زیرا بگمان غالب دراشعار فارسی خطاب بعاشق بضمیر جمع که مشعر تعظیم است نیامده چه عاشق بیچاره درنظر معشوق شعرای فارسی آنقدر شخصیت ندارد که بلفظ شما خطاب شود و نما بربیان فوق « خاك وخون » درین مصرع بمعنی حقیقی خود است نه بمعنی « اغراض نفسانی یا الواث بشری » و « کشته » اسم مفعول از (کشتن) بمعنی مقتول : مبتدا و (بسیار) خبر آنست و ازینجهت ضمیر (اند) که رابطه است بین هردو بآخر آن الحاق یافته هرگاه (گشته) بفتح کاف فارسی از (گشتن) مرادف شدن فعل ماضی و بسیار تاکید آن می بود ضمیر رابط چنانکه پیشتر مفصل نگاشته شد بخود فعل (گشته) الحاق می یافت و (بسیار) مجرد از رابطه می‌آمد . احتمال جدا افتادن ضمیر از (گشته) هم نمیرود زیرا پیشتر نگارش رفت که به جز (میم ، تا ، شین) سائر ضمائر از فعل یاغیره متعلق خود جدا نمیگردند. و این هرسه ضمیر هم درصورت جدائی غالبا از متعلق خود مقدم می آیند . پس ازجدا افتادن و مؤخر آمدن ضمیر از ان ظاهر میشود که (کشته) اسم مفعول و بمعنی مقتول است .

فرض : « کاندرین ره گشته اند بسیار قربان شما » هم درست نمی شود زیرا دریناصورت سقوط دال (اند) از تقطیع لازم می‌آید تاوزن درست گردد وسقوط آن خلاف قاعده است زیرا ساکن دوم غیر نون در حشو قرار قاعدهٔ عروض ساقط نمی شود بلکه حرکت میبابد و اگر در اینجا دال که ساکن دوم است حرکت یابد . بیت از وزن بدر می‌شود .

گذشته ازینها اگر (گشته) خوانده شود تقدیم و تاخیر بسیاری که موجب تعقید در کلام می‌شود درین مصرع واقع وتقدیر عبارت چنین می شود : « کاندرین ره بسیار قربان شما گشته اند » واز شاعر صاحب قدرتی مانند خواجه که قدرتش در نزد همه مسلم است اینچنین تقدیم وتاخیر که روح

زبان شیرین فارسی ازان منز جرمی گردد و موجبات تعقید را فراهم می آورد دوری می نماید . امادرصورتی که (کشته) رابمعنی مقتول ومبدل منه و (قربان) را بدل آن دانیم همه کلمات مصرع بجای خود بوده تقدیم وتاخیری لازم نمی آید . خلاصه تکلفاتی که شارح فاضل درشرح این بیت بخرج داده اند همه از رهگذر آنست که معنی ظاهر آنرا که از وضع استعمال الفاظ وسبك کلمه بندی آن واضح است گذاشته میل بتاویل کرده اند حال آنکه اختیار درمعنی ظاهر حاجت باینقد تکلفات نمی ماند .　　　　(انتهی)

ار سالی آقای عبدالغفور خان

مقام محترم انجمن ادبی :

بعد ازعرض ارادت ، واحترام .

خوشبختانه مجلهٔ کابل که یگانه عهده دار وزنده کنندهٔ تاریخ وادبیات کوهستانی وطن است درین عرصهٔ ۱۰ سال مراحل بزرگی را درتاریخ وادبیات ماپیموده وسزاوارهرگونه ستایش وتقدیر است برعلاوه هرشمارهٔ آن حاوی شرح حال یکی از بزرگان تاریخی وشعرای نامور این سرزمین مقدس بوده که قبلاً نام ونشانی هم ازان بزرگان راکس نشنیده بلکه ازعدم التفات وبی پروائی مابلباس های دیگران جلوه نموده حتی اسامی آنها نیز بکتب دور دست تری مسافرت کرده است .بهرحال میخواهم ازیك شاعر فراموش شدهٔ یادآوری نمایم که تاحال در قید حیات بوده وروزگاری به عزلت وانزوا بسر میبرد .

نام این شاعر عبدالستار واسم پدرش ملا خواجه محمد کابلی (٭) است وتخلص وی درشعر مهجور مولد او شهر کابل وسال تولدش ۱۲۶۲ هجری قمری بوده در شعر فارسی سبك روان وسلیقهٔ قابل وصفی دارد برعلاوهٔ شاعری حافظ قرآن کریم وسالك طریقهٔ مستقیم وعابد شب زنده داری است درآوان جوانی روزگاری به سیر وسیاحت بسر برده واکثر ازممالك هند، ایران، روسیه وبعض حصص ترکستان چین را سیاحت کرده است بعد از ورود بکابل تفرید وانزوارا پسندیده اوقات شباروزی خود را بمطالعهٔ کتب تصوف و تاریخ بسر میبرد ولی متاسفانه ده سال قبل در اثر عارضهٔ درد چشم سختی باآنکه دکترهای درجهٔ اول کابل بمعالجهٔ شان کوشیدند نابیناشده وتاحال به همان وضع ناگواری امرار حیات می نماید .

درسالهای قبل که هنوز بی چشم نشده بود آثار خوبی نوشته و از خود بیادگار گذاشته است که اسامی آنها قرار ذیل است (۱) : مجموعهٔ مخمسات که بالغ بر ۱۶۰۰ مخمس بوده و ازطرف خود شاعر بکتا بخانهٔ نایب السلطنه مرحوم اهدا گردیده بود .

(۲) کلیات که شامل قصاید، غزلیات ورباعیات است (۳) مصباح المنیر (٤) سیاحت نامهٔ هند (٥) بزم وصال (٦) مجلس آرا (۷) مخمس کریما (۸) یوسف زلیخا وغیره که تمام آن بالغ بر ۱۷ جلد کتاب میشود .

درخاتمه از جمله غزلیات شان یك غزل را که درردیف نرگس ساخته اند نیز نقل نموده فرستادم تابنام این شاعر نابینا دریك گوشهٔ مجلهٔ شریفه کابل امر بطبع آن بفرمائید. زیاده احترام

(٭) مرحوم خواجه محمد کابلی در علم تفسیر، حدیث، طب و فقه شهرتی بسزا داشته .

نمونه از اشعار جناب مهجور

نرگس

بکف پیاله رسیده است در چمن نرگس   کنون که گشته فرح بخش انجمن نرگس
فتاده درسرش از بس هوای همچشمی   کهی بگل نگرد که بخویشتن نرگس
سزد ببوی دلاویزش ار زخویش رود   زده است تازه عبیری به پیرهن نرگس
بدست شاهد گل ار نه آب میریزد   چرا ستاده بیکپا بکف لگن نرگس
شگفته غنچهٔ بسیار بسکه از یك نی   چمن سپهر برین گشته و پرن نرگس
هزار چشم بحیرت کشاده و دارد   نظارهٔ قد رعنای نارون نرگس
کشیده زر بطبق تا کند نثار بشوق   دگر بقدم نسرین و نسترن نرگس
دگر زنکهت جانبخش او مگوی و مپرس   گرفته ساحت گلزار در ختن نرگس

اگر زصحبت رنگین گل نشد مهجور
چرا بگونهٔ زرداست همچو من نرگس

❀

❀ ❀

تشویق بثروت

از طبع آقای سرورخان صبا
عضو انجمن ادبی کابل

ای ملت معظم آمد بهار خرم   گشتی فراهم هر سو اسباب کار عالم
گفتی به سبزه شبنم دلداده خیر مقدم   بلبل شد همدم گل قمری به سرو محرم

تو نیز جهد فرما در اوج ملك بیهم
ای قوم بادرایت ای ملت معظم

در موسمیکه بلبل دارد نوای بهجت   گل جلوه می نماید از غنچهٔ لطافت
باغ از شکوفه سازد چشمی دچار حیرت   از آب شار خیزد آواز المسرت

شائسته می نماید با همدگر محبت
ای قوم بادرایت ای ملت معظم

در موسمیکه نیسان شان چمن فزاید   در موسمیکه گلشن جلب نظر نماید
در موسمیکه مرغان بال طرب کشاید   در موسمیکه غم را بهجت همی رباید
در نفع هم بکوشید تا کام دل براید
ای قوم بادرایت ای ملت معظم

درعالم بهاران در دورهٔ گلستان   در عهد باغ و بستان درگاه ابر نیسان
درنوبتی که خندان گل گشته مشك افشان   در وقت سنبلستان در فصل موج ریحان
ذوق بعلم بهتر جهدی برای عرفان
ای قوم با درایت ای ملت معظم

عالم شتاب دارد در اوج و رفعت خویش   هر کس بجهد خواهد مجد و سعادت خویش
دنیای عصر دارد عزت به ثروت خویش   نازد کسی به صنعت یا در تجارت خویش
تو نیز کوششی کن اندر صناعت خویش
ای قوم بادرایت ای ملت معظم

آن به که جهد ورزی در پیشهٔ تجارت   بهبودئی صناعت باشد کمال نعمت
در پیش برد این فن همت نمای همت   شد رفع احتیاجات شد عین عز و ثروت
هم مملکت عروجی میابد از فلاحت
ای قوم باد رایت ای ملت معظم

دارد به کشتمندی اهل هنر توجه   دنیا به آن نموده طور دگر توجه
اسپار قلبه تا کی کن زود تر توجه   ماشین زرع خوب است داری اگر توجه
دراوج زرع شرکت دارد ثمر توجه
ای قوم بادرایت ای ملت معظم

درهر کجا و هرجا غرس نهال خوب است   برحکم طب و حکمت هم درجمال خوب است
سرسبز گر نمائی دشت و جبال خوب است   این کار خیر و نافع در جمله حال خوب است
عزم نهال شانی بی قیل و قال خوب است
ای قوم باد رایت ای ملت معظم

عالیشان شجاعت مآب سید محمد شریف خان سرباور حربی حضور همایونی

محظوظ میتوان شد از بار وسایهٔ تاك　　هان الحذر برادر از کشت بنگ و تریاك
بادام غرس مکن با سیب و اسنه و ناك　　ترت و انار خوب است در نزد اهل ادراك
خلص نغرس اشجار میباش زود وچالاك
ای قوم باد رایت ای ملت معظم

خوب است کشت گندم با شالی و جواری　　جو نیز نفع دارد هم ماش و تنبه کاری
در سبزیجات وگلها گر کشت وکارداری　　آن نیز سود دارد کاریست اختیاری
میکوش در فلاحت باجهد و هوشیاری
ای قوم با درایت ای ملت معظم

هر جا زمین خوبی بی کشت میکنی تاکی　　جائیکه گل بروید منظور خار تاکی
آنجا که باغ لازم بی برو بار تاکی　　جائیکه سال آرد جون شوره زار تاکی
در عالم کهالت بی فکر کار تاکی
ای قوم با درایت ای ملت معظم

افغانستان مینو دارد مواد ثروت　　زرخیز و مستعد است این خاك در طبیعت
تا از بهار بابی ناکام خوشی لذت　　میکوش و خدمتی کن در خوبی زراعت
دادت (صبا) پیامی از بوستان شوکت
ای قوم با درایت ای ملت معظم

بلاغت ومزایای آن

ترجمه و اقتباس از الهلال مصر
بقلم جناب قاری عبد الله خان

بلاغت قد ما هر چند موجب حیرت و سبب تعظیم آنان میگردد. ولی منظور ومقیاس ادب و بلاغت در نظر آنان چیزی دیگر و در نظر ما چیزی دیگر است. اگر اندك بگذشته نظر وکتابی از بلاغت و انتقاد را مطالعه نمائیم سراسر باحکام مخصوص بمفردات و ترکیبات الفاظ یا بقواعد بیان و بدیع بر میخوریم که غیر ازین چیزی دیگر نیست. اگر چه این احکام زیور

سخن و بر طالب خصائص ادبی رعایهٔ آن ضروراست لیکن ادب حقیقی همین ادات نبوده بلکه جوهریست روحانی (عاطفهٔ ، فکر یا خیال) که در زیور الفاظ وحلل کلمه بندی جلوه مینماید فرق که نظر قدیم وجدید باهم دارند این است که نخستین محض بسبك آرائش ادبی توجه داشته جانب خصائص ذاتی آنرا فرو میگذاشت . ازینجاست که جرجانی ، باقلانی ، سکاکی ، ابن اثیر و سائر نقادفن بحث از انتقاد الفاظ و جمله بندیها نموده و بلاغت رادرصنعت بیانیه منحصر دانسته اند تجدد پروریهای ظاهر دورهٔ خلفای عباسی با افکار بر ازغلوی برخی از نقادان در تعریف ادب چیز نویسان چندان شگفت نبوده زیرا چیزی را که ما خواستاریم درهیچیك ازین هردو یافت نمی شود . از وصف و تحلیل حیات و طبیعت و صورت ابتکار و جمال عاری است .

ادب قدیم توانائی تعبیر لغوی را استاد گرفته موضوعات گوناگون پیش پا افتاده حیات و طبیعت را که امروز هدف ادبیات تازه است مهمل گذاشته بود اگر چه قدرت بر تعبیر اعتبار بزرگی داشته و ادب عالی هیچگاه بی حسن ادا نمی باشد ولی اینها همه از ادات بشمار میروند و مادهٔ ادب غیر ادات است . هرگاه فرق قدیم و جدید را همین ضعف و متانت سبك دانیم هم خطا است چه در هردو سبك ضعف ومتانت موجود است . بلکه فرق در بین هردو آنست که چیزی را که ادب قدیم مقصود میدانست ادب جدید وسیلهٔ مقصود میداند . وسعت نظر و دقت احساس در کائنات و خفایای الهام از همین جهت است چون مقام ؛ مقتضی اثبات آرای قدما در ادات کلامیه نیست ، قارئین محترم را برجوع درکتب بلاغت تکلیف میدهیم . آری درین زمینه اتقان را بجائی رسانده اند که جای حیرتست . از مباحث دقیقی که برای ما گذاشته اند بحقیقت دولت پیشقدمی را در یافته اند مگر میخواهیم درین مقالهٔ کوچك ادب بلیغ را تحلیل و تازه ترین آرای نقادان فن را تتبع و از انواع خصائص ذاتی ادب صحبت کنیم و باقی را بفرصت حواله نمائیم .

ارکان فن ادبی

فن ادبی چار رکن دارد : (عاطفهٔ خیال ، فکر ، اسلوب) عاطفه قوهٔ است داخلی که مؤثر و مهیج نفوس میگردد ولی هرچه مهیج نفس باشد در ادب حقیقی داخل نیست چه برخی از شعرا وخطبا ازنبض شناسی میل عموم ؛ شعور آنان را دست خوش بازی خود می سازند وبا برخی از کلمات زنند مانند : وطنیت ، مجد حربی ، حریت ، حقوق ملی ، زبان مادری ؛ او تار حساس مردم را نواخته به احتزاز می آورند و هرگاه این کلمات را از کلام آنها برکشیم بر بقیه اطلاق ادب صحیح نمی شود . غرض اینگونه شعر او خطبا محض بازی دادن و حیرت انگیزی مردم وکسب تحسین است وبس .

وچون نوبت بازی دادن درگذرد بساط آن کلمات را درهم پیچند . اما عاطفه

که روح ادب بلیغ وزیورحسن فن بوده مزایات مهم آن صدق ، اتقاد ، نشاط و سمو است که ماهیت معنی بلاغت از آنها پیداست ومابشرح هریك می پردازیم :

۱ صدق :- شالودهٔ حقیقی عاطفه ، صدق است اما تشبیهات بارد ، اوصاف بیمزه مبالغه های پرتکلف مقبول نیست زیرا صاحب آن در اظهار عواطف ناسره تکلفی بخرج داده ودارد نفوس مارا بچیزی بهیجان در اورد که خودش اصلاً بدان شعور ندارد . ازینجاست که طبائع ازان منزجر ونفوس متنفر گردد . بعضی پندارند که ادب بلیغ بر شالودهٔ وهم وکذب بنادارد ولی درست نیست زیرا برخی ازغزلیات در ادبیات عرب از بس بمنتهای جمال رسیده اند ناخن بدل میزنند . مطلع قصیدهٔ ابن زریق .

لا تعذلیه فان العذل یولعه　　　قد قلت حقا ولکن لیس یسمعه

این قصیده بلاغت ادبی یعنی صدق عاطفه دارد وازینجهت اثرش درنفوس باقی وتازه کن داغهای محبت است . درادبیات عرب ازین قبیل اشعار بسیاراست . اما اشعاریراز تصنع مانند تشبیب قصائد که درتوطئهٔ مدح میسرایند اینگونه تشبیهات از صنائع لفظی وبیانی که درنزد علمای ادب ولغت مقرراست خالی نیست . لکن عادةً ازعاطفهٔ ادبی که عواطف انگیز گردد عاریست اینگونه ادبیات ازحسن وجمال عارضی رسم محض وکالبد بیجان بوده روح حیات ازان جلوه نمیکند وجمالش حقیقةً دردستهٔ ادب عالی جانتواند گرفت . هرگاه غزل بحتری ابو تمام متنبی وامثال آنان با اشعار جمیل ، عباس ابن احنف ، ابن زریق وابن زیدون که عشاق صادقند مقائسه رود مدعائی که درصدد بیان آنیم بخوبی واضح میگردد بطور شاهد قطعهٔ غزلی را از بحتری که برقت وجمال سخن معروف است درذیل می نگاریم درمدح متوکل می سراید :-

قل للسحاب اذا احدته الشمال　　　وسری بلیل رکبه المتحمل
عرج علی حلب فحی محلةً　　　مانوسته فیها لعلوة منزل
لغریرة ادنو وتبعد فی الهوی　　　واجود بالود المصون وتبذل
وعلیله الالحاظ ناعمته الصبا　　　غری الوشاةبها ولج العذل
احنو الیك وفی فؤادی لوعته　　　واسد عنك ووجه ودی مقبل
واعز ثم اذل ذلته عاشق　　　والحب فیه تعز زوتذ لل -

این ابیات درمضمون محبت هرچند دارای حسن ترتیب ورقت کلام وصفت است ولی عاطفهٔ ناخن بدل زن که لذت داغ الفت را تازه سازدندارد . چه شاعر خواسته که داغ دوستانرا تازه نماید وخودش ازان بهره ندارد اکنون این ابیات صنعی را باابیات ابنزیدون میسنجیم که میگوید :

بنتم وبنا فماابتلت جوانحنا　　　شوقاً الیکم ولا جفت مآقینا

یکاد حین تناجیکم ضمائرنا　　　یقضی علینا الاسی لولا تأسینا
حالت لبینکم ایامنا فغدت　　　سوداً و کانت بکم بیضاً لیالینا
از جانب العیش طلق من تألفنا　　　و مورد اللهو صاف من تصافینا
واز هصر ناغصون الانس دانیه　　　قطوفها فجنینا منه ماشینا

این ابیات دارای شعور صادق و غزل مراثی ناتالین محی است که شوق مو کشانش بکوی حبیب می برد چه مهر و دل آن بیچاره را سلطان محبت مسخر نموده . از اینجاست که این ابیات از شعور شاعر حکایه می نماید . نور شمات از این کلام رقت خیز برغم کدورت تلاؤ و بهجت وانبساط محبت بر سمات الم ازان تجلی مینماید .

مراثی نیز برخی محض صنعت مستظرفه سخن بوده از رابطهٔ روحانی بین مرثیه‌گو و مرده عاری است و برخی از دل حزین برمیرود که در اثر قدرشناسی مرده همه بیاناتش راست میباشد . این فرق در اشعار مدحیه ، وصفیه ، تجربه ، اخلاقی ، مظاهر عمرانی حیات و روی همرفته در تمام اقسام ادبیات و جمیع آنچه بحیات فرد و جامعه علاقه دارد موجود و ادب حقیقی هم عاطفهٔ صادق است . لاکن فرق در بین عاطفه صادق و مزیف که چشم بند غیر ادیب است محض کار دقت نگاهان نقاد است و بس .　　ناتمام

☆　☆

آخرین قصیده ایست که شاعر
فقید وطن جناب مستغنی مرحوم
در روز های واپسین حیات خود سروده .

ضرر غفلت

ازخواب غفلت ای شده بیدار دیرتر　　　وی دست آرزو زده درکار دیرتر
شد ملتی که دیرتر از عالم باخبر　　　گردد میان جامعه هشیار دیرتر
قومی که یافت دیرتر ازکار آگهی　　　گردد بروزگار خبردار دیرتر
باشد متاع کاسد ناخوب قیمتش　　　بازار میرود چو خریدار دیرتر

گردد افاقه دیر تر از درد حاصلش | درهر بدن که جا کند آزار دیر تر
بیکاریش بگو شهٔ نکبت کند خراب | هر کس که باخبر شود از کار دیر تر
محبوب علم و فضل بغفلت نژاد قوم | هرجا کند ارائه دیدار دیر تر
بادل فسرد گان ولای کمال و کسب | دلدار علم و فضل شود یار دیر تر
آنکو نکرد میل دلارام علم و فضل | شد مهر بانش از همه دلدار دیر تر
مست شراب غفلت وجهل آنکه گشت گشت | هشیار کسب و کار زاغیار دیر تر
دوری گزیدگان علوم و فنون عصر | بینند قدر و مرتبه نا چار دیر تر
صید مراد زود زدستش رود اگر | تیر آورد بشست کماندار دیر تر
راهٔ صلاح کارچه جو ید هر آنکه او | دربند جهل مانده گرفتار دیر تر
زود آشنای دانش و عرفان نمیشود | آنکو بود بجهل گرفتار دیر تر
هرچند جانکرای ترا زمرگ مار جهل | اژدر شود زیدا گر این مار دیر تر
دلدار دانش ار ز مسلمان رمید زود | میگشت کاش رام بکفار دیر تر
اسرار علم فاش نمود اهل عرب و یافت | شرق آگهی از ینهمه اسرار دیر تر
مشرق که هست مطلع مهر شرف چه شد | نسبت بغرب مشرق انوار دیر تر
ازما که آدمیم چو اغیار یار علم | پوشید رخ چگونه پر یوار دیر تر
بس زود راهٔ علم و هنر یافت این و آن | چون شد که یافتی تو غلطکار دیر تر
سازی هوا چگونه مسخر چو دیگران | ای گشته علم را تو هوا دار دیر تر
زود آمدند و حصه گرفتند دیگران | باری رسیدهٔ تو زیانکار دیر تر
ناچار بندی از گل پژمرده دستهٔ | آئی اگر بهار بگلزار دیر تر
کی زود ازان زدوده توانی بصیقلش | ماند اگر بر آینه زنگار دیر تر
دل سوختی بآتش بیحاصلی که گفت | ازآتش این کباب تو بردار دیر تر
بر خویشتن زبی هنری کردهٔ ستم | کردی بخویش رحم ستمگار دیر تر

باری به بندبی هنری ماندهٔ زدیر　　بندت بپای اینهمه مگذار دیر تر
گردد مباد درطلب کسب علم وفضل　　زود تو دیر و دیر توز نهار دیر تر
زود ازکجا رسی توگرانخیز تنبلی　　ره طی کند ستورگران بار دیر تر
تاسر نمودهٔ ره بر پیچ وتاب جهل　　منزل رسی ازین ره دشوار دیر تر
کی زود گنج کسب وکمال آوری بکف　　آید بدست گوهر شهوار دیر تر
گردیر تر وصال دلارام علم و فضل　　حاصل کنی هر آینه مشهار دیر تر
گردیر هم بکسب وکمال وهنر رسی　　زود است زود زود مپندار دیر تر
گرجای غیر تست پی رهروان علم　　گز زود تر رسی تواش انگار دیر تر
بس بدهواست خانهٔ تاریك وتنگ جهل　　منشین درین زیا نکده هشدار دیرتر
نیکو اثر گذار که فانی سرای دهر　　میماند از مؤثرش آثار دیر تر
حب وطن برون ننمائی زسینه ات　　خوبست این متاع نگهدار دیر تر
مهر وطن نرفت زدل تا بروز مرگ　　کندیم دل زیار وفا دار دیر تر
زود آشنای علم معادن نگشت قوم　　زان ماند معدن توبکهسار دیر تر
پیمود بروبحر وهوا دیگران فسوس　　آگاه گشتهٔ تو وطندار دیر تر
بار افگند بمنزل مقصود مورلنگ　　آید چگونه طائر طیار دیر تر
بودی توشهسوار جهان جلال وقدر　　نبود رسیدن ازتو سزاوار دیر تر
آن منزلی که جاه توسودی بنعل اسپ　　سودی زفخر جبههٔ اغیار دیر تر
گردد چرا بکام توایدوستدار صدق　　این چرخ سفله پرور غدار دیر تر
گردید بر مراد دل راستان چرا　　این کج مدار گنبد دوار دیر تر
گردون مرادت ارندهد زود تر مرنج　　کو داد کام مردم دیندار دیر تر
محکم ترش اساس گذارند اگرنخست　　سازند پایداری دیوار دیر تر
آفات دهر میکندش زود تر خراب　　سازد بنای خویش چومعمار دیر تر

خواهی که چینی تو کند دیر تر دوام | خاکش بسعی گل کن وبگذار دیر تر
آنکس که یافت عزت و اقبال کار وکسب | چون زر بود عزیز وشود خوارد بر تر
زودش رسد کلید کمال و هنر بدست | آنکس که دست میکشد ازکار دیر تر
درخورد ونوش اگر نکند ضبط خویشتن | بهتر شود هر آینه بیمار دیر تر
نیکان روند زودتر از دهر بی ثبات | ازگل بباغ عمر کند خار دیر تر
سیلاب حادثات کند زود تر خراب | عالی درین زیانکده هموار دیر تر
زین پند دلپسند نگردی خموش زود | مستغنی آمدی تو بگفتار دیر تر
بر گو که دوستان نکشند انتظار سمع | ای خامشی گزیده زاشعار دیر تر
شایق بگوش جان شنود حرف سودمند | یعنی اگر بود همه تکرار دیر تر
منفور طبع هیچکسی نشنود بشوق | مرغوب بشنوند چو صد بار دیر تر
طوطی چرا خموش نشیند چرا مباد | امسالهٔ خموشیت ازپار دیر تر
اقرار کن بمنطق شیرین دگر بس است | ماندی زنطق بر سر انکار دیر تر

خاموش بودن از تو نزیبد درین محیط
کنگی بخود مباش روادار دیر تر
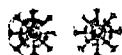
شکر آن راکه دگر بار رسیدی به بهار | بیخ نیکی بنشان و ره تحقیق بجوی
دو نصیحت کنمت بشنو و صد گنج ببر | از رهٔ نیك در آی و برهٔ عیب مپوی

حافظ

اجتماعیات

مقام ادب و ادبا

درحیات بشر

نگارش آقای غلام جیلانی خان جلالی

من دوبیران (۱) (۱۷۶۶ ـ ۱۸۲۳) : این فیلسوف بریاست وظایف حکومت اصرار حیات نموده بسبب مؤلفات خودشهرت حاصل نمود و کتور که زین ازو میگفت: « مندوبیران » بعد از ملبرانش بزرگترین فیلسوف نظری است که فرانسه بآن افتخار یافته وروییه کولار راجع بشارالیه اظهار عقیده میکرد : او استاد تمام ماست .

کرینه (۲) (۱۸۰۱ ـ ۱۸۶٤) کرینه همان مؤلف کتاب (اهمیت قوای نفس) است که درعصر حاضر از مهترین کتب نفسیات شمار میرود .

اجتماعیون عبارتند از : فوریه (۱۷۷۲ ـ ۱۸۳۷) وبیرلیر و (۱۷۹۸ ـ ۱۸۷۱) جان رینو (۱۸۰۶ ـ ۱۷۶۳) که از مؤلفات اخیرالذکر کتاب انسانیت وکتاب راجع بکیفیات زمین وفضا شهرت دارد .

هکذا از جمله اجتماعیون این عصر پیر ژوزف پرودون است که دربین سنوات (۱۸۰۹ ـ ۱۷۶۵) زیسته علاوتا لوی بلان واتین کابت نیز ازین سلسله بحساب میروند .

اوگوست کونت : (۳) (۱۷۹۸ - ۱۸۵۷) این فیلسوف درشهر مونپلیه تولد گردیده درسنه ۱۸۱٤ بمدرسه هندسه شامل شدکه از انجا بسبب مخالفت ازقوانین مدرسه خارج گردید ، اوگوست کونت درهمین اثنا چندی ازسان سیمون تعلیم گرفت

---

(۱) Main de Biran (۲) Carnier (۳) A- Conte
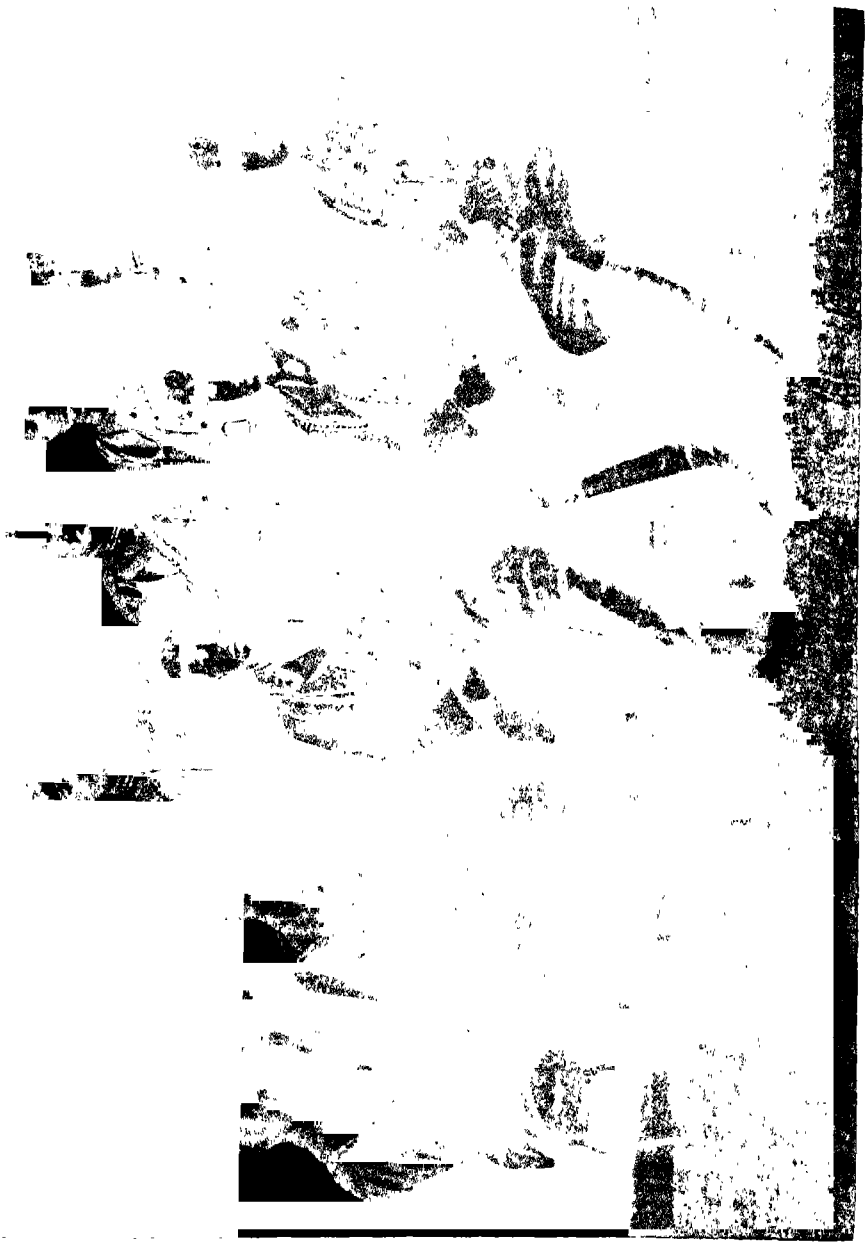
عالیشان شجاعت مآب سید محمد شریف خان سریاور حربی حضور همایونی با معاون و هیئت یاوران حربی حضور ملوکانه.

و در سال ۱۸۲٤ زعیم مدرسهٔ وضعی مقرر گردیده تمام همان چیزهای که بدون معلومات از ان میگویند نفی کرد اخیراً بعملك عام انسانیت اعتراف نمود .

امیل لیتره (۱) (۱۸۰۱ — ۱۸۸۱) این فیلسوف معتقد بود که ظواهر حسی موضوع علم است .

هیپولیت تین (۲) (۱۸۲۸) — ۱۸۹۳) این فیلسوف مسلك وضعی خودرا درکتاب موسوم به فهم تشریح داده می گفت : علم بدون خیر محسوس بدیگر چیز شامل نمیشود ، احساس وفکر متماثلند فکر بدون احساس ضعیف چیزی دگری نیست . ادراك وهم حقیقی است بالجمله مسلك او بمسلك حسی کسه لیاك منتهی میگردید .

شــارل رینو ویه (۳) (۱۸۱۵ — ۱۹۰۳) این فیلسوف بعد از کانت بجای فلسفهٔ تجربی مشرب نقد نسبی را ایجاد نمود ، اومیگفت علم نسبی وطوریکه شاید البته علم بمعنی صحیح خود وجود ندارد .

کونت ژوزیف دومستر (٤) (۱۷٥٤ — ۱۸۲۱) این فیلسوف درشهرای متولد گردید بعدرا ورئیس پارلمان ساوا بود مشهور ترین تالیف از مولفات اوکتاب (شبهای پطر گراد) است این شخص درین کتاب اظهار نموده است خدای تعالی نگهدار مخلوقات است وانسان بسبب شومیت جرم خود متألم میگردد . تمام امراض از الم ادبی متسبب میگردد ، اندازهٔ هر شئ بحکم آلهی مربوط میباشد ، جنگها و امراض هم از پیروی خـواهشات نفسانی پیدا میشود ، گویادومستر در فلسفه خود این فرمودهٔ حضرت مولانا جلال الدین بلخی را بنا برمفهوم عقیدهٔ فلسفی خوداستقبال می کنند که حضرت مولانا گفته اند :—

ابر ناید از پئ منع زکوة   وز زنا خیزد وبا اندر جهات

ویکونت لوی دوبولد (٥) (۱۷٥٤ — ۱۸٤۰) این فیلسوف بعد از انقلاب فرانسه بزرگترین طرفدار پادشاهیست ، دوبولد مولف کتاب (مباحث فلسفی) است که راجع بموضوعات اولی برای معارف بشری وضع شده ، از عقاید اوست : لغت را خالق بانسان می آموزاند ، زیرا انسان تنها بقوهٔ طبیعی خود نمیتواند که نطق راابداع نماید ، این نویسنده از روی فلسفهٔ مکتسبهٔ خود فرمودهٔ حضرت شیخ سعدی (رح) را معناً استقبال نموده که گفته اند :

بنام جهان دار جان آفرین   حکیم سخن بر زبان آفرین

لوی دوبولد بجملهٔ دلایل این مطالب خود بیان میکند : (انسان میداند که بدون واسطه انسجام

(۱) Emile Littre (۲) H- Taine (۳) Ch-Renouvier (٤) J- de Maistre (٥) L- de Bould.

کلیات فکر خود را اندازه میکند بلکه افکار هم بمصدر خرد مانند [illegible] است که خدای تعالی جل شانه بانسانیکه نمیداند می آموزآند درین مورد اگر نظریهٔ فلسفی غور کنند جای شك باقی نمانده باید تسلیم نمودکه حقیقت موکده باساس انکشاف آلهی گذاشته شده و مانرا درظاهر بوسیلهٔ تقلید وتسلیم از سلف خود بمیراث میبریم)

بوتن (۱) (۱۷۹۶-۱۸٦۷) : این فیلسوف درکتاب فلسفهٔ مسیحیهٔ خود می نویسد حقیقت انکشاف آلهی است و تمام معرفت عبارة از اعتقادی است که انسان بخداوند جل شانه داشته باشد .

بروسی (۲) (۱۷۷۲-۱۸٤۰) : این فیلسوف از جملهٔ فلاسفهٔ مادی است ودرکتاب (تهیج وجنون) اثر خود مسلك مادی را تشریح داده گمان میکرد که تمام ظواهر حسیه وادبیه وعقلیهٔ ما ازمخ صادرمیشود .

لامونه (۳) ۱۷۸۲-۱۷۵٤ فیلسوف جدلی است که بضد کلیسای مسیحی نوشتها دارد وراجع بحکومت فرانسه هم ! این شخص درتصور خود بوحدت مذهب وفلسفه معتقد است .

فلاسفهٔ المان

فلسفهٔ کانت عقلی درالمان بواسطهٔ خلفای او باقی مانده بعد ازان بدست فلاسفهٔ آتی الذکر بوضعی وتجربی ومادی ونشاومی تبدیل شد :

هرمان لوتز (٤) (۱۸۱۷-۱۸۸۱) : این فیلسوف دربوتزن متولد گردید وبعد از تحصیلات درفلسفهٔ هیکل مهارت تامه یافت عجب اینکه اصول فلسفهٔ او را بکراهت تلقی مینمود چه درنقدومعارضهٔ آن خیلی کوشش کرده است ، هرمان لوتزاولین شخص است که نفس را محل ومصدر ادراك دانسته وعلم نفس را با علم وظایف اعضاء ممزوج نمود .

هلمولتز (٥) (۱۷۲۱-۱۸۹٤) : این فیلسوف درشهر پوتسدام تولد گردیده بعد از اکمال تحصیل باطریقهٔ لولتز حساب دقیقی را علاوه نمود که بسرعت سیال عصبی خصوصیت دارد .

هلمولتز متعقد بود که فترة زمانه فیما بین طبعت عضوی وادراك مدرك است ، در عکاسی ونقل اصوات ومعلومات برقی مؤلفات مهمی دارد .

ویبر (٦) فیلسوف است که فیما بین دوایر احساسات ودوایر اجسام منعنیه تفریق نمود ومراتب هرکدام را بیان کرد .

(۱) Boutain (۲) Broussais (۳) Lamenais (٤) H- Lotze (٥) Helmoltz (٦) Weiber.

گستاد تیودور فخنر (۱) (۱۸۰۱ - ۱۸۷۰) : این فیلسوف در کروشن سرخس متولد شد بعد از اکمال تحصیل در سال ۱۸۸۰ مباحث خودرا راجع بخورد ترین قوهٔ هر حاسه از حواس وممیزات موجودهٔ احساسات متشابه انسانی نشر نمود .

فخنر درموضوع قانون علاقهٔ تهیج بسبب قوهٔ احساسیه واضع قانون مخصوصی است اومیگفت که تهیج از احساس قوت می بزرد .

مالخوت : (۲) (۱۸۲۲ - ۱۸۹۳) : این فیلسوف در (بوا - لی - دوک) متولد گردیده بعد اکمال تحصیل از مسلك مادی خودش دفاع شدیدی نمود ، در کتاب (دورهٔ زندگی) وکتاب : (وظایف تغذیه) راجع باثبات عقاید خود تفصیلات داد .

بوخنر : (٤) (۱۸۲٤) - (۱۸۹۹) : این فیلسوف ، مؤلف کتاب : قوة وماده درشهر (درمستاد) متولد گردیده ودرانجافوت کرد . این شخص درفلسفه خودمانند کارل اوگوست(۱۸۱۷-۱۸۹۸) کەدرکتاب (دروس فی الانسان)خردازنظریهٔ تطور دفاع نمودبه فلسفهٔ مادی شهرت یافت فیلسوف موخرالذکر عقیده داشت که فکر از مخ طوری بوجود می آید مثلیکه از جگر صفرا متولد میگردد . (باقیدارد)

از ابو یزید بسطامی پرسیدند که مردم را درین راه چه بهتر ؟ گفت : - « دولت مادر زاد » گفتند اگرنبود ؟ گفت : - « دل دانا » گفتند اگر نبود ؟ گفت : - « تن توانا » گفتند اگر نبود ؟ گفت : - « چشم بینا » گفتند اگر نبود ؟ گفت : - « گوش شنوا » گفتند اگر نبود ؟ گفت : - « مرگ مفاجا » تاریخ گزیده .

(۱) Fechner (۲) Moleschott (۳) Buchner.

مشاهیر افغانستان

بقلم آقای م کریم خان نزیهی

الهروی: بقراریکه نگاشته اند ، اسم وی عبدالمجید بن اسماعیل بن محمد قیسی الهروی بنظر میرسد . اصل وی از هرات است ، و در ما وراالنهر تفقه وتحصیل علم فقه نموده ، وازفقهای مبرز مذهب حنفی بشمارمیرود . روزگاری بمسافرت دربغداد ، بصره ، همدان و بلادالروم بسر برده ، ودران نواحی و دیار به تدریس می پرداخت . ونویسند ؛ زمانی دربلادالروم متقلد امور قضای آن سرزمین گشته ، ونادیری بمنصب مذکور اشتغال داشت . وازآنرو اکثریه درکتب سیر ، تواریخ ، رجال ومعاجم شیوخ اورا بلقب قاضی الروم ، متذکر ویاد آور شده اند .

وپس از زمانی بسال (٥٣٤) پنجصد وسی وچهار هجری ازآندیار رحل اقامت بربسته ، وارد دمشق الشام گردید ، وفاتش باصح روایات بسال ٥٣٧ پنجصدو سی وهفت هجری مطابق ١١٤٢ یکهزارو یکصدو چهل دو مسیحی . بقیساریه وقوع یافته که آخرین ایام زندگانی خود را درآنجا بسر میبرد . دراصول وفروع فقه تصانیف متعددی دارد .

ملیحی هروی: اسم ، لقب وکنیة ونسب وی قرار نگارش علامه جلال الدین سیوطی در بغیة الوعاة (که به نسبت سائر معجم نویسان

بیشتر تتبع نموده) عبدالواحد بن احمد بن ابوالقاسم بن محمد بن داؤود بن ابی حاتم ابوعمرالملیحی (باحاء مهمله) الهروی است . او از متشخصین ادب عربی ومشاهیر ادبای قرن پنجم هجری بشمار میرود . و بعلاوه علوم ادبیه حدیث را نیز ازابوعبید هروی (صاحب غریبین) فراگرفته ، براعتی در آن زمینه حاصل نموده است . وازاهل حدیث وادب هردو محسوب میشود .

وفاتش باتفاق مورخین بسال (٤٦٣) چهارصد وشصت و سه هجری مطابق (١٠٧٠) یکهزار وهفتاد مسیحی باتفاق پیوسته . توالیف وآثارمتعددی دارد . وازانجمله یکی الردعلی ابی عبید (درغریب قران) مراد ازابوعبید درینجاهمان ابوعیده معمر بن المثنی التمیمی البصری (متوفی ٢١٠ ه) است (که دراکثریه کتب سهواً ابوعبید (بدون ها) نوشته آمده و مشارالیه نظر بروایت حاج خلیفه نخستین کسی بود که کتابی درغریب قرآن تالیف نمود (رجوع شود بکشف الظنون ج دوم ص ١٥٥) و دیگری روضه (که محتوی و مشتمل بر هزار حدیث صحیح ، هزار حدیث غریب ، هزار حکایت و هزار بیت شعر) ازامهات تصانیف اوست که درکتب تواریخ ورجال ازان اسم برده اند و بنظر میرسد ،

الهروی : ابوالحسن علی بن ابی بکرعلی الهروی نزیل حلب از مشاهیر سیاحین عصر خود بوده است . نظر بروایت علامه قاضی احمد بن خلکان (دروفیات الاعیان) اصل وی ازهرات است ودر موصل تولد یافته . شخصی رحالة ، جهانگرد و مؤرخ بود ، همواره بسیاحت ومسافرت در بلاد مختلفه بسر برده ، بطواف اماکن وزیارات می پرداخت ، وجائیکه زیارت وسیاحت آنرا قصد کرده بودی ، هیچگاه ازآن منصرف وتارك آن نشدی . بر و بحر ، زمین هموار وکوهستان صعب العبور همه به نزدوی یکسان بوده ، درعزم متین وخلل ناپذیر او وهن وسستی راه نمی یافت ، و علامه ابن خلکان چنانکه

خود مشاهده نموده است. مینویسدکه مشارالیه مذکور بموضعی نرسید مگر اینکه بخط خود درحائط آن چیزی بقسم یادگار نوشته نباشد. وبهمین کار شهرت تمامی یافته، ضرب المثل گردیده بود.

وبعلاوه درانواع حیل وشعبده وسیمیانیز معرفت شایستهٔ رادارا بود، وبواسطهٔ سیطره وتسلط ئیکه درعلم سیمیا داشت (۱) به نزد الملك الظاهر غازی ابن السلطان صلاح الدین صاحب حلب (۲) تقرب و تقدم جسته، باا وبسر می برد.

وازآنجائیکه سلطان مذکوررعایت خاطراوراداشت، بخارج شهرحلب مدرسهٔ ازبرای ابوالحسن مزبور بنانهاده، ودران مدرسه اطاق وحجرهای متعددی به تعمیر رساند. ووی تاآخر عمردرانمدرسه اقامت داشت.

تاآنکه درعشرهٔ اوسط ماه رمضان سال (۶۱۱) ششصد و یازده هجری مطابق (۱۲۱۵) یکهزارو دوصدو پانزده مسیحی ازین جهان رخت سفر بربسته رهسپار بادیهٔ خاموشان گردیده درقبه ئیکه دریکی ازنواحی مدرسه مذکور واقع است بخاك سپرده شد وبقرار روایت الملك المويد عمادالدین (اسماعیل ابوالفدا صاحب حماة) تازمان او تربت وی معروف بوده است.

روبهمرفته بعلاوهٔ فضائلی که به نسبت وی نگاشته آمد، درادبیات نیزمهارتی داشته شخص شاعری بود واشعار زیادی اوراست (۳) وازتوالیف معتبرهٔ او الاشارات الی معرفت الزیارات، الخطب الهرویه (درمواعظ) والتذکرة الهرویه (درحیل حربی) است که انشاالله در (آثارمحررین افغانستان) شرحی

۱ - وفیات الاعیان ج اول ص ۳٤۷.

۲ - الملك الظاهر غازی ابن السلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب صاحب حلب تولدش بەنصف رمضان سال - ۵۶۲ - پنجصد وشصت و دو هجری در مصر، و مدت حکمرانی وی درحلب - ۳۱ - سی ویك سال بود. وفاتش بسال - ۶۱۳ - ششصد وسیزده هجری درحلب باتفاق پیوسته.

۳ - تنها درتاریخ ابوالفدا ازوجود اشعار وطبع شعری اوتذکاری بمیان آمده رجوع شود بهحوادث سال - ۶۱۱ - ششصدو یازده.

به نسبت آنها نگاشته خواهد آمد .

غزنوی : مرحوم هدایت (در مجمع الفصحا) اورا خواجه عمید ابن یعقوب کاتب معروف بعطاء رازی قید نموده و ابوالحسن علی بن الحسن باخرزی متوفی (۴۶۷) صاحب دمیة القصر وعصرة اهل العصر ، اسم ، لقب ، کنیه و نسب وی را ابوالعلا عطا بن یعقوب الغزنوی نگاشته است .

مشار الیه از منشیان اواخر عهد غزنویها و شعرای ذواللسانین است ، در فارسی وعربی هردو اشعار رائق ورشیقی داشته ، ازمعاصرین سلطان ابراهیم ابن مسعود غزنوی است ، ودر مدح او قصائدی دارد . باابوالفرج رونی ومسعود سعد سلمان معرفتی داشته ومسعود سعد در مدح ورثاء او قصائد وقطعاتی سروده است .

در اواخر حیات از منصبی که متکفل آن بود معزول گردیده ، بامر سلطان ابراهیم مذکور بصوب هندوستان مسافرت اختیارنمود . وپس اززمانی بروایتی درسال (۴۷۱) چهار صد وهفتاد ویك هجری وبروایت دیگر درسال (۴۹۱) چهارصدو نود و یك هجری درآن سرزمین وفات نمود .

ونویسند ؛ دیوانی درشعر فارسی و دیوان دیگری در عربی داشته ، که متاسفانه ازوجود آنها کنون اثری باقی نمانده است ، وباستثنای چند قصیده فارسی که (درجلداول مجمع الفصحا ولباب الالباب عوفی) بنظرمیرسد ، باخرزی نیز دردمیة القصر (۱) یکی ازقصائد عربی اورا که درجواب قصیدهٔ (عمید ابوسهل حمدی که برای عمیدابوبکربن ندونگاشته بود .) انشادکرده است قید و ضبط نموده که مطلعش اینست ؛

(۱) دمیة القصر ص ۱۷۸ و ص ۱۷۹ .

نظمك المعجز المبارك فالاً ـ قدسقانا من عليه سلسالاً الخ .

ابو زید بلخی: ابو زید احمد بن سهل البلخی ، از کبار متفردین علمای اسلام است، درعلوم شرعیه ، فلسفه ، ادب، وفنون شتی دسترس واطلاع قابل قدری داشته، و در عصرخود از فضلای جامع علوم قدیمه و حدیثه بشمار بود و کاملاً مصنفات خود را بمسلك و طریقهٔ فلاسفه نوشته است .

تولدش بسال (۲۳۵) دو صد و سی و پنج هجری مطابق (۸٤۹) هشتصد و چهل و نه مسیحی در یکی از قراء بلخ باتفاق پیوسته ، پس از اکمال تحصیلات ، بمسافرت های بعیده و طولانی پرداخته ، باز بوطن خود بلخ عودت نمود . و حاکم آنزمان بنا بر شهرتی که ابوزید مذکور اکتساب کرده بود، منصب وزارت خودرا باو تفویض و تقدیم داشت . ولی وی از قبول وزارت ابا و استنکاف نموده ، بشغل کتابت با کمال خوشی تن برضا داده ، و تا آخرین مرحلهٔ حیات بهمان شغل کتابت بسر میبرد .

و فاتش بشب شنبه (۲۲) ماه ذیقعدة الحرام سال (۳۲۲) سه صدو بیست و دوی هجری مطابق (۹۳٤) نهصدو سی وچهار مسیحی وقوع یافته ، درعلوم مختلفه تصانیف متعددی ازخود بیادگار گذاشته است . که امهات آن کتاب اقسام العلوم، کتاب النحو والتصریف، اسما الله تعالی وصفاته ، کتاب المختصر فی الفقه، صور اقالیم اسلامیه(بقراریکه مینگارند نخستین کتابیست که دررسم ونقشهٔ زمین در عالم اسلام تالیف وتدوین یافته است)شرایع الادیان، سیاسة الصغیر ، سیاسة الکبیر، الاسماء والکنی والالقاب ، مایصح من احکام النجوم ، اقسام علوم الفلسفة ، کتاب الشطرنج ،فضائل البلخ، اخلاق الامم (☆) والبدء والتاریخ است و درین کتاب مؤخرالذکر محققین تردد داشته ، اکثریهٔ آنرا ازمطهربن طاهرمقدسی میدانند. (ناتمام)

☆ رجوع شود بکتاب الفهرست لابن الندیم و بغیة الوعاة سیوطی که از جمیع مصنفات وی اسم برده اند .
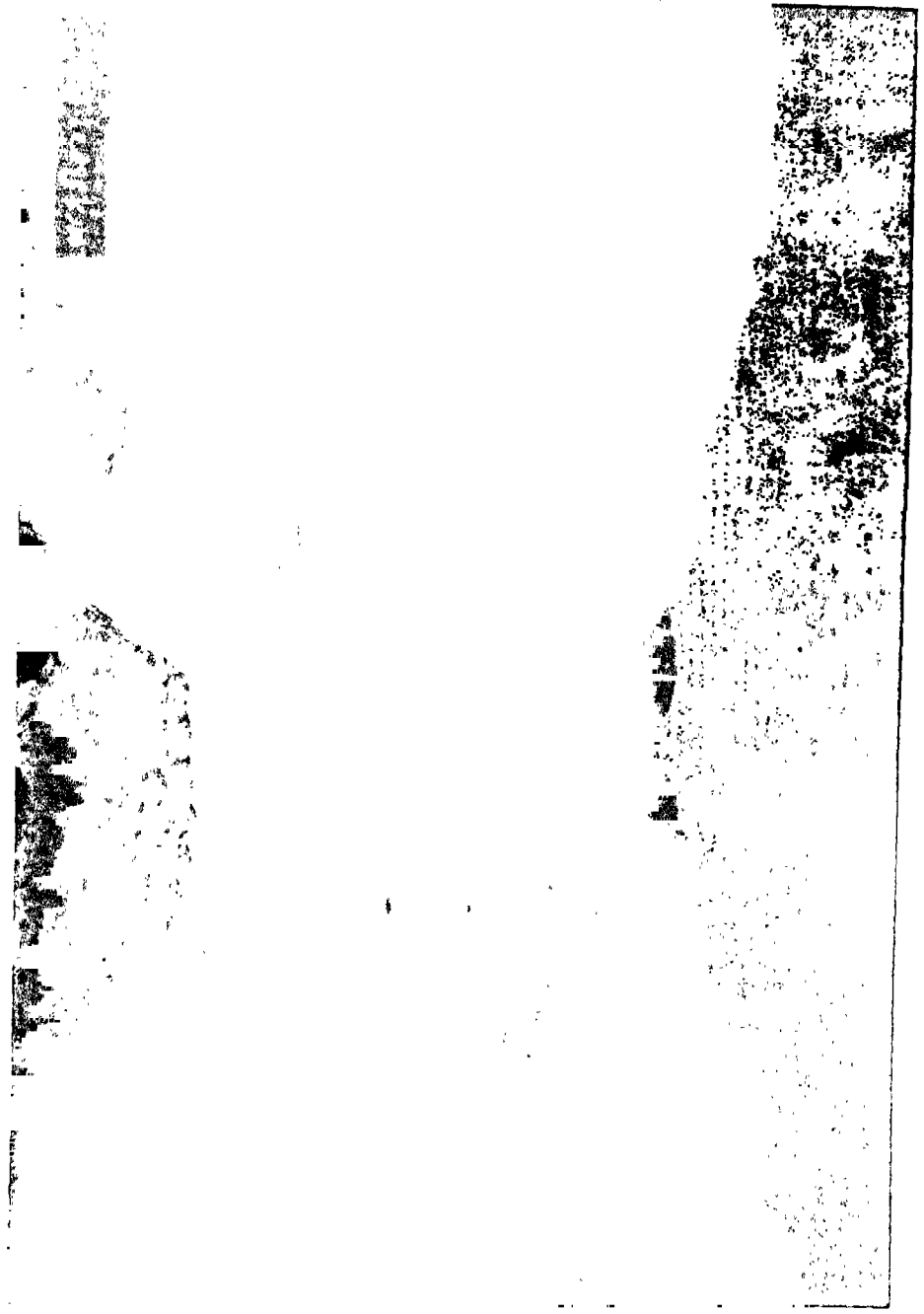
وزیر معروف افغانستان

درقرن ۹ هجری

نگارش شرح حال وزیر معروف و دانشمند فقید نظام الملك ثانی امیر علی شیر نوائی از وقتی مکنون خاطر بود . چه صدارت این وزیردانشمند در موقعی اتفاق افتاده که حصهٔ غرب شمالی وطن عزیز ما یعنی حوزهٔ هرات و اکناف آن خیلی روز گار خوشی دیده وداخل مراحل سی عزت و سربلندی بوده .

پس اگر بگوئیم بسی افتخارات ولایت هرات آنوقتهٔ ما یعنی حدود قرن نهم هجری مرهون خدمات ومساعیٔ این وزیر روشن ضمیراست مبالغه نکرده خواهیم بود ،

سلطان حسین میرزا تاجدار هرات در قرن ۹ هجری عشقی بعلم و ادب وذوقی بترقیات مملکت خود داشت و برای پیشرفت اینکار مجاهدات خسته گی ناپذیری ابراز مینمود ولی درطرح آن نقشه های ترقی وسعادت ملك که فکر او می سنجید فقط قلم این وزیردانابود که بصورت صحت و حقیقت آنرا مرتسم ساخته و درمیدان علم و عمل حاضر می کرد .

پس اگر ما امروز بنام تقدیر خدمت رجال گذشتهٔ وطن سطوری بافتخار میر علی شیر وزیر معروف می نویسیم شك نیست روح اورا از خودخورسند و شاد کرده خواهیم بود ، ولی درعین این تدارك وآرزوی ما این فضائل را فاضل گرامی سید محمد عبد الله ایم . ای . برادر هندی ما حاصل کرده و شرح حال این مرد بزرگ را بطوریکه شایستهٔ مقام ودرخور اعتبار اوست نوشته ودرشمارهٔ (۳٦ اوریئنتل کالج میگزین) منطبعهٔ لاهور بطبع رسانیده است .

باری ما درازای این تتبع و زحمت آقای نگارنده جز اظهار تشکر وتقدیر زحمت دیگر چیزی نمی نویسیم . نوطه ها و یاد داشت های که حاضر کرده بودیم فعلاً معطل داشته و عیناً بترجمهٔ نگارش این برادر هندی خود اقدام و اینك تا جائیکه این تراجم حاضر شده است قرارآتی بملاحظهٔ قارئین عزیز میرسانیم ،

« سرورگویا »

ترجمه و اقتباس از اورینتل کالج میگزین　　مترجم : آقای سرور خان گویا
نمرهٔ مسلسل (۳۶) منطبعهٔ لاهور.

نظام الملك ثانی

یا امیر علی شیر فانی (*) تخلص وزیر سلطان حسین بایقرا بادشاه هرات متوفی ۹۰۶ هجری.

سوانح وحالات وزرای اسلامی در تاریخ اسلام موضوعی مهم و زمینهٔ بسیار مساعد و مناسبی است برای شغل یك متتبع یا طالب علم که حصهٔ از اوقات خود را باین شغل خطیر صرف نماید. آری درین سلسله چشم باشخاص نمایان و برجسته‌ای بر میخورد که از حیث استحقاق وجامعیت فضائل باید هیچ تاریخی از تواریخ امم عالم از اسامی آنها خالی و بی بهره نباشد چه وجود هریك از انها در ادوار تهذیب و تمدن انسانی بمشابهٔ مینار بلند و روشنی اندازی بوده که اطراف وجوانب خودرا تامسافه دوری مستنیر ساخته است. البته آشنایان تاریخ از فضائل علمی وسیاسی ورتبهٔ هوشمندی و هوشیاری خواجه نظام الملك طوسی صاحب اسمعیل ابن عباد، رشید الدین فضل الله، شیخ ابوالفضل، خواجه محمود گاوان، میر علی شیر وغیره واقفیتی داشتهٔ بیخبر ونا آشنا نخواهد بود ولی باکمال تاسف اعتراف نمائیم که باستثنای یکی دو نفر تاریخ خصوصی سائرین همانطور درپردهٔ خفا مانده وتاحال کسی سراغ نداریم که این پرده را عقب زده و مارا از احوال آنها فی الجمله اطلاعی بخشد.

* راجع به تخلص شعری این مرد بزرگ در فارسی اختلافی بمشاهده میرسد. چنانچه قسمتی از تذکره نویسان مانند نمونهٔ ادبیات تاجیك، آتشکده آذر، آثار هرات وغیره (فنائی) ضبط کرده اند ولی در مقدمهٔ اردو بر لطائف نامهٔ فخری، وریاض الشعرای والهٔ داغستانی. نگارستان سخن. و قاموس الاعلام. تخلص او در فارسی [فانی] نوشته شده چنانچه در ریاض الشعرا بیت ذیل هم درین زمینه مرقوم است : کر رسد نا خوشی از خلق خوشم چون فانی ـ زانکه با نا خوشی اهل جهان خوش دارم. رویهم رفته در تذکره های معاصر و قریب او از قبیل تذکرهٔ دولت شاه سمرقندی و بهارستان جای تخلص فارسی او خواه فانی و خواه فنائی باشد بنظر نرسیده ازانجا که کلمهٔ (فنائی) با کلمهٔ [نوائی] که تخلص شعری او در زبان و اشعار ترکی است هموزن معلوم می شود لهذا فنائی نسبت بفانی مقرون بصحت مینماید والله اعلم بالصواب. ـ مترجم ـ

میر علی شیر درین سلسله بزرگترین شخصی است که کرسی وزارت دریك عهد از وجودش زینتی بسزا داشته چنانکه اگر آفتاب درخشان افق وزارتش ندانیم البته ماه جهان آرائی خواهد بود ، موضوع حاضرهٔ ما که دراطراف وحالات این وزیر نامی گفتگو دارد گویا نخستین قدمی است که درین راه برداشته میشود برعلاوه تااندازهٔ ممکن جهد میرود که حیات علمی و تعلیمی این وزیر نامدار نسبت بحبات سیاسی او بیشتر مورد دقت وتتبع قرار گیرد .

نظام الدوله والدین میر علی شیر که اکنون کار نامهای علمی او موضوع بحث ماست وزیر سلطان حسین بایقرا بوده وازین جهت لازم است که نخستین مختصری از علم دوستی ومعارف پروری سلطان حسین ذکری بمیان آوریم ، تادر شرح زندگانی میرعلی شیر برایما سهولتی دست دهد .

سلطان حسین ابن منصور ابن بایقرا درحجر تربیهٔ سلطان الغ بیك ابن شاهرخ ابن تیمور پرورش یافت وبعد ازفوت الغ بیك و پسراو عبداللطیف سلطان ابوسعید اورا بعلتی درزندان کرد ولی از حسن اتفاق بنحوی از زندان نجات یافته وباابوالقاسم بابر ردیف وهمراه گردیده نخست استرآباد و متدرجاً اکثر ممالك را مفتوح نمود چنانچه بعد از وفات سلطان ابوسعید هرات راهم تسخیر نموده در ۱۰ رمضان سنه ۸۷۲ هجری مطابق ۱۰ اپریل ۱۴۶۸ میلادی تاج شاهی برسر گذاشت ودرعرصهٔ چهل سال عهد سلطنت او حوضهٔ هرات از حیث اعتبار علمی وصنعتی از مهم ترین مراکز علمی وعرفانی دنیای اسلام بشمار میرفت .

دربار این سلطان بزرگ بهترین مرجع اهل علم وفضل وخوبترین مأمن شعرا ، مؤرخین ، اطباوقبلهٔ آمال مصورین چیره دست وصنعت کاران زبردست بوده

است ولی متحیریم که این همه ترقی علم و عرفان را از قدردانی های سلطان حسین میرزا بدانیم یا از معارف پروریهای میرعلی شیر انگاریم.

اما اینقدر معلوم است که این شهریار و وزیر نامی هردو در تحریک سلسلهٔ علم وهنر دارای رتبهٔ بلندی بوده اند پس اگر ما کارنامهای قرن ۹ هرات را از نتیجهٔ مساعی وقدردانیهای این سلطان و وزیر نامور بگوئیم خیلی موزون ومناسب خواهد بود.

بابر اگرچه ازاخلاق وسایر شمایل وعادات سلطان حسین سخت انتقاد وخورده گیری کرده است اما ازدورهٔ درخشان سلطنت او بهیچ وجه چشم پوشی نتوانسته همیشه ازذوق علمی وقدر شناسی او بحث میراند.

اگرخوب تأمل نمائیم این علم دوستی ومعارف پروری نه تنها مخصوص سلطان حسین بوده بلکه اکثر شهزادگان تیموری باین صفت عالی موصوف بوده اند چنانچه مؤلف شهیر مارتن درکتاب موسوم به *The Miniature painting and paintiners of Persia, India and Tukey.* درینخصوص مطالب خوبی نوشته است چنانچه مطالب او درین زمینه همه مملو ومشحون ازراستی وصداقت مینماید. مؤلف شهیر می نویسد: خاندان وسلالهٔ تیموری ازاقوام وحشی نه بوده اند چه سخنان خود آنها دلیل است برآنکه این خاندان ازمهذب ترین و متمدن ترین اقوام محسوب و بهترین فرمانروای دنیای علم و صنعت وخوبترین واله وشیدای فنون لطیفه بوده اند، برعلاوه نسبت بفنون لطیفه یك شغف خاص ویك شوق پاکیزهٔ در دل می پرورانیدند ازشگفت کاریهای این خاندان بوده که بمحض آنکه ازمیدانهای جنگ طاقت فرسا و صبرآزما فراغت می یافتند علی العجاله بجانب شعر و سخن پروری توجه می نمودند خلاصه هریك ازانها در پهنهٔ روح کد اززرم شهسوار، ودرمحفل روح پرور علم وفن مقام صدارت را دارا بوده اند وما اشخاصی درین آنها سراغ داریم که از بهترین

شعرای آندوره محسوب میشوند، خود سلطان حسین میرزا ازشعرای مفلق بوده واشعار یکه بزبان ترکی سروده ازبهترین اشعار زبان ترکی محسوب است برعلاوه بامولانا عبدالرحمن جامی که درین دور اخیر سرآمد شعرای بزرگ ومفلق بشمار میرفت بقوهٔ قابلیت و استعداد خدا داد خود در اشعارعربی مقابله نموده ودران زمینه مصاف ادبی داده است . سلطان حسین مانند با یسنغر، شاهرخ الغ بیگ ، یك عشق مفرط ودلچسپی زیادی بکتب نشان میداد چنانکه درین خصیصه ازدیوك آف برگندی وسائرعلا قمندان قرن ١٦ - ١٧ ، ا یطالیه و فرانسه نیز مقام اولیت را احرازکرده است .

سلطان حسین میرزا کتابی بنام مجالس العشاق تالیف نموده ودران کتاب ازلطایف ودقایق عشق ومحبت شرح داده اما بابرکه معاصر اوست مجالس العشاق را بنام دیگری ضبط کرده ودر بابرنامه مفصل ازان صحبت میکند اهمیت پهلو های علمی وادبی امتیاز وخصوصیات دانش پروری این سلطان بزرگ مارا متوجه این مسئله میسازد که گوئیم : این سلطان نه تنها در معرکهٔ رزم جوئی یکتا بوده بلکه درعلم دوستی وهنرپروری هم نظیری بخود نداشت برعلاوه درمردم شناسی وفضائل انسانی نیز بهرهٔ مستوفای را دارا بود ازفراست بی مانندومال اندیشی قابل ستایش وتدبر ودانشمندی زایدالوصف این پادشاه بزرگ بوده که مانند امیرعلی شیر یك مشیر زبردست ووزیر بی مانندی را برای دوستی خودانتخاب نمود.

شخصیت این وزیر دانشمند نه تنها مایهٔ نازش وافتخارهرات وخراسان بوده بلکه تمام دنیای اسلام درانوقت مقام اورا محترم وعزیز داشته بوجود بی همتای او افتخار ومباهات می نمود ،

اگر ما اختصاص وامتیاز دربار سلطان حسین میرزا را از وجوداین وزیر

بخوبی بدانیم البته بیجا نخواهد بود که چه حیثیات ذاتی سلطان حسین از موجودیت میر علی شیر بوده و بس ، رویهم رفته اگر اکنون ما حیثیات این مرد بزرگ را با حیثیات و مزایای سلطان بسنجیم غالباً کفهٔ او صاف وزیر نسبت بشهریار بیشتر و سنگین تر خواهد برآمد ، شهر تیکه نصیب حکومت ودر بار سلطان حسین میرزا گردید درحقیقت از طفیل علما وفضلا و مصورین وسائر اهل صنائع بوده که وجود میر علی شیر در جلب آنها حکم مقناطیسی داشت ، اگر فرضاً سلطان هرات مانند میر علی شیر یك وزیر بی نظیری نمیداشت درقبیلهٔ گورکانی خود ابداً دارای این امتیاز و اوصاف برگزیدهٔ که تا امروز فراموش نگشته نمیشد .

خلاصه میخواهیم که در اطراف وجوانب علمی و ادبی و رویهمرفته ازسائر سوانح زندگانی این وزیر با تدبیر صحبت نموده مقصدخود را بیان نمائیم .

امیر علی شیر

نام حضرتش نظام الدین علی شیر واسم پدرش کجکینه بهادر و درعهد سلطان ابوسعید میرزا امیر والا دستگاهی بوده است . تولد این وزیر نامی ۱۷ رمضان سنه ۸٤٤ و وفات در ۱۲ جمادی الثانی سنه ۹۰٦ هجری واقع گردیده ، دراوائل عمر و آغاز دورهٔ تعلیمی او صرف دو واقعهٔ روی داده که قابل ذکر است : میگویند بعدازوفات شاه رخ میرزا وقتیکه امیر کجکینه بهادر باعایله واطفال خود ازیزد بسوی خراسان رهسپار گردیده شب و روز منازل ومراحل پیموده و درهرقدم بموانع ومشکلاتی بر می خورد ، میر علی شیر که درین وقت پسر خوردسالی بوده ودرین قافله شرکت داشت ، شبی ازسوء اتفاق خواب بروغلبه کرده عنان اسپ سواری او ازقبضهٔ اختیارش بدر رفت واسپ خود سرانه بمیل وخواهش خود براه افتاده

قطع مسافه مینمود تابالاخره منتج باین قضیه گردیدکه میرعلی شیراز قافله جدا مانده وبیك وادی بی نهایت مخوف ووحشت ناك دچارشدكه از آبادی وشاهراه بسیار دورافتاده بود ، این سوار گم گشته وقتی ازخواب بیدار گردید که روشنی ستاره صبح لشکر ظلمت را هزیمت داده درینوقت احساس نمود که اطراف وجوانب او تماماً وحشی وبیگانه است نه ازقافله خبری ونه از منزل اثری بنهایت تعجب او را دست داد که اینچه قضیه وماجرائی است که برمن میگذرد بالاخره باوجود خوردسالی ازجاده تدبروتعقل منحرف نگردیده بی تکلف اسپ را هی کرد وبملیك سکون وآرامش مطلق این وادیهای بی آب وعلف را طی نموده خود را بجادهٔ مقصود رسانید، بعد ازان که میرعلی شیر ازقافله جدا افتاده وپدرش خبرشد که میرعلی شیر ازقافله جدامانده بی اندازه مضطرب وسراسیمه گردیده علی العجاله تنی چند ازهمرهان را بسراغ او فرستاد هنوز این نفری چندقدم برنداشته بودندکه ازمقابل گردیك سوار بلندشد دیدند که درمقابل ونزدیك آنها میرعلی شیر است که اسپش تنها گرد کرده می آید واینواقعه مربوط بزمان ۶ سالگی میرعلی شیر است .

خلاصه درین عهد خورد سالی باین اندازه سکون وبی خوفی تنها براه افتادن ودر تلاش منزل مقصود با طمینان گام زن گشتن دلیل محکم وبرهان روشنی است بر دلاوری وفراست وهوشمندی آیندهٔ او .

ملاقات باشرف الدین علی یزدی

میرعلی شیر درمجالس النفایس واقعهٔ ازابتدای زندگی خود را نوشته وازان دورهٔ تعلیم ابتدائی او بخوبی معلوم وآشکار میگردد ، هرج ومرجیکه بعد ازوفات شاهرخ میرزا روی داد دران هنگام پدرامیر باعدهٔ کثیری بسوی عراق عزیمت کرد ودر منزلیکه موسوم به (تفت) بود یك روزاقامت نمودند اتفاقاً در قرب و

جوار همین منزل خانقاه مولانا شرف الدین مصنف ظفرنامهٔ تیموری واقع بود درین وقت میر علی شیر پا برحلهٔ ۶ سالکی گذاشته بود با اطفال همسال خود بازی کنان بطرف خانقاه روان شد دید شخص بزرگ وعالی جنابی بر مصلی نشسته بطرف اطفال متوجه است وازین بطرف یکی اشاره نمود، میر علی شیر می نویسد که خود من ازین اطفال به نزد حضرتش رفتم، مولانا ازمن سوالاتی چند نمود ودر مقابل جوابهای معقولی داده مورد آفرین و تحسین اوشان گردیدم، مرا مخاطب قرار داده پرسید که ای بچه تا حال بمکتب رفته ای یا خیر؟ در جواب گفتم بلی! باز پرسان نمود که قرآن مجید را تا کدام حصه خوانده ای؟ گفتم تا سورهٔ تبارك! درین وقت برای من عاجز دعای خیر نمود و بعد از اندك فرصتی پدرم بحضورش آمده عرض نیازی نمود.

تعلیم مقدماتی

امیر علی شیر باسلطان حسین میرزا همدرس وشاگرد یك مکتب بودند آغاز علاقه محبت ودوستی بین هردو درمکتب ظهور نمود حقیقتاً این دوستی ومحبت تفاءل نیکی ازبهر آنها گردید چه سرگرمی های علمی آینده این چنین شخصیتهای بزرگ وعلم دوست همین اقتضا داشت که شالودهٔ روابطاین مربیان زبردست علم وفن بایکدیگر باید درحیاط چهار دیوار مکتب گذاشته شود درزمان حکومت ابوالقاسم بابر این هردو دوست باهم یکجا شده هردو منظور نظر بابر گردیدند چنانچه بابرامیرعلی شیررا همیشه بنام فرزند یاد مینماید، بابر در سنه ۸۶۱ هجری انتقال نمود وبعد ازان امیرعلی شیر ازشنبه انتقال بابر تاسنه ۸۷۳ اول درمشهد وبعد درسمرقند مشغول درس وتعلیم می بود،

امیر علی شیر درمجالس النفایس می نویسد که یك مرتبه نهایت

مریض وسخت ناتوان گردیدم ودرگوشهٔ افتاده ناله می کردم اتفاقاً روزی دران هنگام عدهٔ ازجوانان آزاد خواز مقابلم گذرداشتند وچنان مینمود که مشغول تفریح وتفرجند ، این جوانان اشعاریرا که سیاحان ومسافرین قبلا در دیوارهای آنجانوشته بودند بایك شور وحرارتی میخواندند ودرمعنی هربیت بایکدیگر مباحثه ومعارضه مینمودند، درین بین شخصیکه ازهمه درسن بزرگتر بود بررفقااعتراضی نمود وآنها درجواب والزام حریف جدوجهد بلیغی بخرج بردند اما کامیاب نیامدند ، خودم دربستر بیماری این مباحثه راشنیده وارد بحث شدم جانب خوردسالان راگرفته حریف راملزم ساختم ، بعدازینکه ازنام من پرسید ویکدیگر راشناختیم معلوم شد که آن شخص بزرگتر شیخ کمال تربتی است که بعزم زیارت مشهد مقدس باسائرین آمده اند، خلاصه شیخ التفاتی بسیاری درحق بنده مرعی داشته واستمالتی ازمن نمود، بعدازین واقعه درزمان سلطان ابوسعید میرزا در سمرقند بحضور خواجه فضل ابوالليثی که صاحب خانقاه بود درحوضهٔ تدریس وتعلیم شان شامل بوده ، خواجه فضل الله عالم بی نظیری درعهد خود بود ، طلبهٔ اطراف واکناف برای تحصیل واستفاده حاضر به حضورشان میشدند ، خواجه از حدت ذهن ورسائی فکر میرعلی شیر متعجب واکثراً اورا مورد تحسین وآفرین قرار میداد درحقیقت این دوره سخت ترین ادوار حیات میرعلی شیر بحساب میرود چنانچه فقر وافلاس او باندازهٔ بود که یکروز حمام رفت وپول نداشت جز ؤدان خود را بعوض پول نزد حمامی گرو گذاشت ، حمامی رعایه نمود وجزءودان را گرفت ، روزی که آفتاب اقبال وطالع سلطان حسین میرزا طلوع وافواج مظفر منصورا و هرات را تسخیر نمودند، درین وقت سلطان حسین میرزا بیاد دوست ندیم وهمدرس خود افتاده او را بحضور خواست ووظیفهٔ مهرداری رابا وسپرد ، درینوقت که امیر علی شیر در عین عنفوان شباب واسباب کامرانی بخت ودولت

در رکاب او میرفت یکلحظه هم از تحصیل علم وهنرپروری نیاسوده وآرام نگرفت . نظر بقاعدهٔ مسلمهٔ مسلمانان « اطلبوا العلم من المهد الی اللحد » غالب اوقات خودرا که از کار فارغ میشد بمطالعهٔ کتب صرف می نمود ، با آنکه بمهات ملکی وامور کشوری مصروفیتی داشت در نزد مولنا فصیح الدین محمد النظامی درس میخواند چنانچه مولنا از بزرگترین استادان میر محسوب میشوند.

امیر علی شیر در ۸۷۳ هجری بحضور سلطان حسین میرزا حاضر آمد و اجمال حیات سیاسی اودرین ایام بروجه آتی است !

میر علی شیر دراوایل ملازمت برتبهٔ مهر برداری سلطان حسین میرزا تقرب وبعدها بمقام منیع وزارت ارتقا جست تاآنکه در سنه ۸۷۸ از حضور سلطان استعفی خواست اما استعفایش قبول سلطان نیامده اورا طوعا وکرها بانجام فرایض دیوان مالی مکلف ساخت ودر سنه ۸۹۲ هجری بفرمان فرمائی حکومت استرآباد مقرر گردیده تابالاخره پس ازیك سال مکرراً استعفی خواست واین مرتبه استعفایش بعرض قبول درآمد وبهرات بازگشته گوشهٔ عزلت وانزوا اختیار نمود ودر ۱۳ جمادی‌الثانی ۹۰۶ هجری مطابق ۳ جنوری ۱۵۰۱ عیسوی ترك حیات گفت در حادثهٔ وفات میر حکایت عجیبی اتفاق افتاده میگویند : هنگامیکه سلطان حسین میرزا دراواخر جمادی الاولی ۹۰۶ هجری ازمهم استرآباد فراغت یافته بهرات بازگشت ، میراز هرات چند منزل باستقبال سلطان برآمد وشب چهارشنبه را بسرای پریان گذرانید صبح هنگام طلوع آفتاب اشعاریکه عابرین ومترددین گاه وبیگاه بدیوار سرای نوشته بودندباعث جلب نظر میر گردید وبمطالعهٔ آن ابیات مشغول شد اتفاقاً ازخواندن ابیات ذیل بی نهایت متأثر گردیده رقتی برای اودست داد .

درین دقیقه بماندند جملهٔ حکما　　که آدمی چکند باقضای کن فیکون
فروغ نبض چو شد منحرف ز جنبش اصل　　بلای عجز فرو رفت پای افلاطون
صلاح طبع چو سوی فساد روی نهاد　　بماند بیهده در دست بوعلی قانون

الحاصل میر ازین سرای منزلی پیشتر رفت و بپایاب نام رباط دیگری فرو دآمد در شب پنجشنبه مولنا ویس از طرف سلطان آمد و پیغامی آورد که حضرت سلطان بسرای ملك امیر شاه تشریف حضور ارزانی دارند شرف سلام و ملاقات حضرتش باشما درانجا میسر میشود ، همدرین وقت که مولناویس این پیغام را می گذرانید دفعةً سکتهٔ عارض مزاج میر گردیده تمام حواس و مشاعر او مختل و معطل ماند هر چند صاحب تاریخ حبیب السیر این واقعه را از فرط شوق و مسرت میر نسبت به تشریف و ملاقات بحضور پادشاه میداند چنانچه می نویسد:
وعدهٔ وصل چون شود نزدیك آتش شوق تیز تر گردد.

اما تحقیق درینموضوع بر ایما خارج از بحث مینماید علی ای حال این مرض مهلك باندازهٔ بر میر هجوم آورد که کوشش و علاج اطبا ابداً سودی نه بخشید تا بالآخره در ۵ جمادی الاول هنگام صبح بهمین مرض وفات نمود ، انالله و انا الیه راجعون - اگر چه سلطان حسین میرزا نسبت بمیر علی شیر بی اندازه الفت و محبت داشت و ازین انتقال بر ملال سخت متأثر و محزون گردید اما این سانحهٔ جان گداز تنها سلطان را سوگوار نساخت بلکه تمام شهر هرات بیك ماتمکده تحویل یافت ، چشم هر صاحب نظری ازفقدان این وزیر فیاض نامدار اشك حسرت می بارید ، در عیدگاه هرات مراسم نماز جنازه بعمل آمد و درجوار مسجدجامع هرات در گنبدیکه خود میر برای دفن خودساخته و انتخاب کرده بود مدفون شد ، مراتب عزاداری او از طرف سلطان و سائر اعیان مملکت به بسیار عزت و احترام انجام یافت شعرا وسائر ارباب فضل مراثی و قطعات

متعددی در وفات و رثاء او سرودند و ما ازانجمله محض این دوبیت مولنا بلخی را تذکار میکنیم مولنا بلخی می سراید :

ای فلك بیداد و بی رحمی بدینسان کردهٔ　　وی اجل ملك جهان را باز و یران کردهٔ
بر جهانبانان چه میگوئی حسد نبود مرا　　ازحسد باری جهان را . . . . . .

مقبولیت میر

تمام خراسان بلکه کافهٔ دنیای اسلامی بطوریکه شاید مراسم ماتم و عزاداری او را بعمل آوردند و ازین آشکار میشود که میر در سائر طبقات مردم ازخواص و عوام مقبولیت شایانی داشته است چنانچه از یکطرف پادشاه و امیر بغاشیه برداری او افتخار می نمودند و ازطرفی عموم از دل و جان باستان بوسی اومایل و راغب بودند بلی از کثرت کتب مؤلفه بنام میر اینمطلب بخوبی روشن است و ما در آتی تذکاری ازان خواهیم نمود .

اکنون از شرح علاقهٔ مفرط سلطان باین وزیر صرف نظر نموده صرف یك واقعه را بطور اختصار نقل مینمائیم .

میر چند نوبت از حضور سلطان جهت ادای فریضهٔ حج بیت‌الله رخصت میخواست و سلطان بعلتیکه تاب مفارقت او نداشت رخصت نمیداد تا بالآخره درسنهٔ ۹۰٤ هجری هنگامیکه سلطان برای حل و فصل امور سیاسی و کشوری در مرو اقامت داشت امیر مجدداً هوای سفر حج به دل پرورانید و مولنا نظام‌الدین یحی عبدالحی طبیب را جهت حصول رخصت در مرو فرستاده و خود با عدهٔ کثیری از علما و فضلا جانب مشهد رفت و درانجا منتظر حکم و فرمان سلطانی بود پس ازچند روز مولنا نظام الدین از حضور پادشاه مرخص و بمشهد وارد گردید و فرمانی ازسلطان آورد این فرمان

تذکاری ازخاطره های شیرین وعلاقمندی های گذاشته داشت ومیر را بعلت بی امنی راه ازسفر حج منع وبحضور خواسته بود، سلطان دران فرمان ازتکلیف بحضور وخواهش ملاقات بعبارت ذیل می نویسد :

« دیگرآنکه چون تمادی ایام این سفر ظاهر است وبرعمر اعتمادی نیست اگر یك نوبت دیگر ملاقات فرموده قاعدهٔ خیر باد بتقدیم رسد می تواند بود — اما باوجود این دو حال ازین مقدمات که نوشته شد دغدغهٔ هست که مبادا بخاطرشریف غباری رسد وتصور فرمایندکه غرض ازین سخنان منع عزیمت ایشان است، چون همیشه هرچه ازروی دولتخواهی بخاطر می‌رسیده بی تکلف گفت وشنید می نموده‌اند، مارا نیز لازم نمود که هرچند درین ابواب بخاطر رسد اشعار میفرمایم، باقی رای صواب نمای مختار است، وهرچه بصلاح دارین مقرون خواهدبود، بتقدیم خواهدرسید، سعادت‌دارین ملازم باد والسلام » .

(مکارم، ق ۱۵۳ ب)

میر که فرمان عطوفت پیام سلطانی را مطالعه نمود، کشش قلبی وجاذبهٔ دوستی‌اورا وادارساخت تافسخ عزیمت نموده بسوی مرو روان‌گشت وخودرابحضور سلطان‌رسانید ونظربمحبت سلطانی‌چندی ازین قصد بازایستاد ولی ازحضور سلطان استدعا نمودکه چون به‌مصلحت اعلی ازسفر برکت طراز حجازباز ماندم امیداست حضرت سلطان مرابگزارند تابقیهٔ حیات مستعار را بجاکروبی آستان مزار شیخ الاسلام حضرت خواجهٔ انصار بسربرم چه شاعری گفته است :

رسمیست که مالکان تحریر   آزاد کنند بندهٔ پیر

سلطان استدعای میر را بدرجهٔ قبول مقرون ساخت وبلکه بمیر فرمود نه‌تنها همین استدعای شما ازجانب ما قبول است بلکه تا مدتی که در خراسان اقامت دارید، هر خواهش واستدعائی که نمائید بعز قبول مقرون خواهد شد

چرا که وجود تنا مایهٔ نازش و افتخار خراسان میباشد.
(مکارم ق ، ٦٥٤ ب)

این است شرحی از داستان مهر و محبت این پادشاه و وزیر که نگاشته آمد، اکنون مقبولیت و مقام میر را در بین عموم از زبان بابر بشنوید، بابر میگوید: در خراسان احترام علی شیر باندازهٔ بود که هر کس هر چیز را که دوست میداشت بنام میر منسوب مینمود تا نام او زنده و پایدار بماند چنانچه تمام اهل فضل و صنعت کاران نامی هرات هیچ یك اثر خود را بمعرض ظهور نیاوردند تا اول آنرا بنام میر منسوب نکردند.

(بابر نامه ترجمهٔ بیورج ج ۲ ص ۲۸۷)

عادات و خصائل

طبیعت میربی نهایت حلیم، رقت قلب و شفقت در ضمیرش مخمر و خاکساری و تواضع زیور کمال و اوصاف حسنهٔ او بوده، با این رتبهٔ بزرگ و منزلت عالی با اشخاص زیر دست و خوردان بانتهای شرافت و اخلاق نیکو سلوك میورزید، سخاوت و دست کشاده خاصهٔ فطری او بود و ازین سخاوت او بود که خراسان مصب علم و فضل گردید، و از طفیل وجود او تمام اهل علم و فضل با یك فراغت واطمینان خاطر سرگرم شغل خویش بودند، اما با این همه فضائلی که میر داشت شاید اندك رنجی نیز در طبیعتش مرکوز بوده، چه از بنائی شاعر باندك معاملهٔ رنجید و این رنجش بجائی رسید که شاعر بیچاره دو مرتبه از هرات مسافرت مجبوری اختیار نمود اگر چه شك نیست که بنائی هم در طبیعت خود مغرور بوده در مقابل میر ساکت و خاموش نمی ماند.

علی ای حال جامهٔ فضائل میر ازین خصیصه لکه دار و در نظر ارباب عقل

چندان زیبا و خوش آیند نمی نماید . (۱) . . . .

. . . .

میر به بازی شطرنج شغفی فوق العاده داشت در اوقاتیکه فارغ می بود یا صحبت از شعر و شاعری داشت یا مشغول ببازی شطرنج می بود و باندازهٔ مستغرق ببازی شطرنج می گردید که بجواب عریضهٔ مخلصین خود هم تازمانیکه از بازی فارغ نمیگردید متوجه نمیشد ، مداخله در امور خارجی را در میان بازی بی نهایت بد میدید .

وقتی میر باشخصی شطرنج می باخت وسخت مشغول بازی بود درین وقت پای خود را دراز کرده اتفاقاً بنائی همانطرف نشسته وجسمش طبعاً مزاحم از دراز کردن پای میر شد میر تااندازهٔ بهم برآمده گفت : خدای بر حال هرات رحم کند که درین شهر چه مقدار کثرت شاعر است که اگر شخصی پا دراز کند هم بقفای شاعری میخورد بنائی که در فن حاضر جوابی کمتر نبود بدون تأمل جواب داد اگر پای خود را جمع کنید هم بشاعری میخورد ، ظرافت در طبیعت میر بدرجهٔ اتم موجود بود وقتی شعرا وارباب ذوق در مجالس علمی او اشتراك می ورزیدند میر از بشاشت وظرافتی که فطرتاً در ضمیر داشت هریك را خیلی مسرور ومحظوظ مینمود بلی این صنعت خوش آیند میر در تحریر وتقریر وانشا وروی هم رفته درهر کجا مشخص وممتاز بنظر می آید بذله سنجی ونکته آفرینی های میر دران عهد زبان زد خاص وعام بوده وماراجع بآن درآتی در ذیل سلسله های علمی وادبی عهد میر ذکر خواهیم نمود . تابقارئین گرام سهم وبهرهٔ میر علی شیر در تعمیر محیط علمی وفنی آن عهد روشن گردد که چقدر حصه درین راه داشته است .   (ناتمام)

---

(۱) قصهٔ را که بعضی تذکره ها نسبت باندك رنجی میر و آزرده شدن بنائی شاعر ازجناب اوهتد کرشده اند متتبع محترم نیز این قصه را در نگارش خود ذکر کرده اند ، ولی چون این قصه تا هنوز بنزد ما تحقیق ثابت نکرده است لهذا ما از ترجمهٔ این قسمت صرف نظر کردیم

تقریظ وانتقاد

آثار نزدیکان

بقلم آقای سرور خان گویا

شعرای خوش قریحه ومتاخر وطن که هر کدام در سمان ادبیات کشور ما
.مانه های حیات خود ستاره روشنی بوده‌اند ویا آنانیکه تاامروز درقید حیات
ِوده درزوایای گمنامی زندگی بسر میبرند در مطبوعات ما کمتر تذکاری ازآنها
ِده است بنده درخور عهده ووظیفهٔ خویش که مراد ازاحیای نام وحفظ شئون
ِقام ادبای وطن است اززمانیست که درصدد جستجو وتفحص برآمده آرزو دارم
ِثار ودواوینی که ازاینگونه ادبا دیده می‌شود وقبلاً ذکری ازانها در تذکره های
ِطبوع وغیر مطبوع نشده بقدریکه ممکن شود واین آثار درهر کجا ونزد هر کس
ِموجود باشد دستیاب کرده ونسبت بآن تذکری درمجلهٔ کابل داده باشیم،
ِرورت ایفای این وظیفه را ازجهتی هم حق داریم که احساس نمائیم چه: از
ِواسط قرن ۱۳ هجری هنگامه ها وحوادث ناخوب داخلی بقدری فضای محیط
ِرا غبارآلود گردانیده بود که نور ادب بکلی درین دیار خاموش وپردهٔ تاریکی
ِری ادبیات ما گسترده شد، پس کسانیکه ارباب ذوق بوده دواوین وآثاری
ِاشتند لابد در نزد خودشان مانده وبانقل واستنساخ ازانها دردست بعض

و . ج شیر محمد خان وکیل
نائب‌الحکومهٔ ولایت قطغن و بدخشان
که جناب شان همواره با عالم معارف
و مطبوعات وطن علاقهٔ مخصوصی داشته
و از بذل هیچگونه مساعدت قلمی و عملی
درین راه مضایقه و خود داری
نفرموده اند .

مخصوصاً درین نزدیکی علاوه بجلب
مشترکین زیاد سابقه برای مجلهٔ کابل
یك عدهٔ کافی مشترکین تازهٔ پیدا و بما
معرفی فرموده اند . گرچه این مجله در
همه‌نقاط وطن‌عزیز دوستان و قدرشناسانی
دارد ؛ ولی ما که از سالیان سابق
تاامروز جناب‌وکیل‌صاحب نائب‌الحکومه‌گی
آنجا را می شناسیم همیشه یك حس
نفیس‌محبت و قدر شناسی نسبت بمطبوعات
وطن خود داشته اند . که بایستی ما خیلی از جناب شان اظهار شکریه کرده و معزی‌الیه را
بداشتن این عواطف عالی تقدیر و تمجید نمائیم . مجلهٔ کابل

اشخاص محدود بوده و امروز از ینگونه آثار جز نسخهٔ منحصر بفرد و یا نسخ محدود ومشرف به ضیاع و اتلاف چیز دیگری در دست نخواهد آمد. پس بنده خودم را باین وظیفه مکلف دانستم تا این آثار نفیس از میان نرفته اقلاً اسم وشهرت شعرای ما از صحایف تاریخ ادبیات آیندهٔ وطن محو نگردد یعنی بایداسم وآثاری ازآنها موجود وپایدار بماند لهذا بطوریکه درشمارهٔ ۳٤ کابل مختصری از دیوان شعر وحالات شاعر شهیر میر هوتك خان متخلص به افغان را نگاشتیم درین شماره نیز ذکری ازیك شاعر جوان مرگ افغان محمدامین خان متخلص به عندلیب نموده در نمرات آتی هم امید است تذکار و یاد آوری ازدیگر شعرای گذشته وحاضره که آثارشان هنوز در دسترس مطالعه قرار نگرفته است بنمائیم وازارباب ذوق وفضل وهموطنان عزیز تمنا داریم تامارا درین آمال کمك کرده هر کس آثاری ازادبای وطن نزد خود داشته باشند یاسراغی ازآنها میتوانند ازاطلاع آن بما مضایقه وامساك نفرمایند تا آن آثار را بعاریه گرفته ومطالب لازمه را ازان استنساخ نمائیم، دراذای این امداد ویاوری البته مجلهما تشکری از امداد کنندگان نموده وماذوات گرامی شان را درراه این خدمت یعنی معاضدت ومعاونت باادبیات وطن سهیم خود خواهیم شمرد. ومن الله التوفیق.

دیوان عندلیب افغان

محمد امین متخلص به عندلیب پسر سردار غلام محمد خان طرزی افغان از شعرای قرن ۱۹ افغانستان است. این شاعر خوش قریحه در ۱۲۶۸ تولد گردیده ودرعین جوانی بعمر ۲۲ سالگی در مرض وباء عام درشهر قندهار سنه ۱۲۸۶ وفات نمود. تحصیلات ابتدائی را درخدمت ملا محمد اکرم صاحب قندهاری که شخص فاضل وخوشنویس وصاحب ذوق بود فرا گرفته وپس از تحصیلات مقدماتی درکنار

تربیهٔ پدرخود پرورش یافته واز مجالس ادبی او که همواره مشحون ازادبا وشعرا وارباب فضل وذوق معاصر می بود بهرهٔ اندوخته تااینکه فیض این مجالس باقابلیت فطری واستعداد ذاتی او یکجاشده اورا درگلشن خزان ناپذیر ادبیات ماعندلیب خوش آهنگی ساخت. عندلیب دیوان غزلی ازخود بیادگار گذاشته این دیوان عبارت است از ۳٤۰ صفحه هر صفحه شامل ده سطر که بسه هزار وچهارصد بیت کمابیش بالغ می شود ازجمله ۸ صفحه درآخر دیوان مثنوی کوچکی است مسمی بناز ونیاز وعلاوه برین کتیبهٔ نهایت رقیق وموثری هم درزمان حیات خودش برای لوح مزاریا آرامگاه ابدی خویش ساخته است. این شاعر ناکام چنانکه درفوق نگارش یافت به عمر ۲۲ وفات کرده است هرگاه درسن ۱۵ شعر گفته باشد مدت شاعری او تماماً ۷ سال میشود ونظر به کم سالی وکم فرصتی آنقدر اشعار ازو بسیار ودرخور تمجیداست. عندلیب مانند پدرخود تتبع ازسبک هند نموده واین تتبع ازدیوان پدرو پسر هردو ظاهر است که بجواب استادان این فن مانند صائب، شوکت، کلیم، میرزا بیدل وغیره غزلیاتی گفته اند. شهرت عالمگیر میرزا بیدل وطرزخاص اودرسبك هند واصطلاحات وکلمه بندیهای تازه وشگفت آور ومضمون های بلند ورنگین وتاثیر هیجان خیز کلام وبالاخره افکار ومعانی خوش آیند ومتین او سبب گشته که شعرای دو قرن پیش افغانستان وترکستان پیروی ازسبك اوکرده اند مانند میرزالعل محمدخان طبیب عاجز تخلص ومیرزا عبدالواسع خان طبیب واسع تخلص پسر او، میر مجتبای الفت وملامحمدعثمان خان مهرکن فرحت تخلص وغیره که هر کدام بقدرذوق وفهم ازکلام میرزا به عقیدهٔ خود پیروی از سبك او کرده اند وبیشتر باعث پیروی از سبك بیدل مجالس ادبی این دو قرن است که ارباب ذوق در مجالس و محافل ادبی دیوان میرزا را کشوده بیدل خوانی میکرده اند ودر اطراف بعض اشعار مشکل

او بحث کرده و آنرا شرح و بسط میداده اند.

عندلیب نیز بنوبهٔ خود ازاین مجالس بهره گرفته و میخواسته در تعقیب سبك میرزا خود را بجائی برساند اما اجل اورا فرصت نداده طومار عمرش را درآغاز شباب درنوشت و ثمرات افکار او پخته ناگشته نیم رس ماند، خلاصه دیوان این شاعر ناکام بخط جناب محمد زمانخان طرزی مرحوم که برادر بزرگ شان میشود در نزد فاضل گرامی آقای حبیب‌الله خان طرزی وزیر مختار اعلیحضرت درجاپان که پسر شان است موجود وحاضر است وبنده مدتی از نزد شان بطور عاریه گرفته بمطالعهٔ آن مشغول بودم واین مختصر نتیجهٔ آن است ضمناً درینجا لازم میدانم که از آقای فاضل ودوست عزیز محترم آقای حبیب‌الله خان طرزی تشکر نموده سپاس گذاری خود را بوسیلهٔ این سطور تقدیم محضر شان کرده باشم.

غزل

نمونهٔ کلام بروش بیدل

پامال شکوه ایم و زبان فغان کر است — خوردیم سرمه از لب خاموش نقش پا
حیرت دلیل وحشت بیتابی دل است — رفتیم همچو آبله بردوش نقش پا
چون پای خواب دیده ز تعبیر ما مپرس — عمریست گشته ایم فراموش نقش پا
محمل کشان راه ادب محو حیرتند — فرش تحیر است برودوش نقش پا
مستانه لغزشی که براه تو داشتم — پایم رمید و برد زسر هوش نقش پا
از بسکه عیش الفت عالم زدیم ترك — خاکم بمرگ نیست قدح نوش نقش پا

خون دلم ز آبله بیرون دویده است
گل ریخت عندلیب درآغوش نقش پا

برروش دیگران

از نرگس مخمور تومستانه ام امشب — کز خون جگر پرشده پیمانه ام امشب
عشاق بدلبر خبر از خویش رسانید — شد نامهٔ شمعت پر پروانه ام امشب
از پرتو خورشید گل نور جمالت — مهتاب بود فرش بکاشانه ام امشب
ویرانی دل نیست بجز جای محبت — عشق تو بود گنج بویرانه ام امشب

بیرون روم از خویش پرولهٔ نگاهی | از سنگ کی گرچو شرر خانه ام امشب
هر اشك به چشمم می گلرنگ برآید | کز چشم سیهمست تومیخانه ام امشب
تاخواب بمژگان من آغوش کشاید | بازلف دراز توشد افسانه ام امشب
از گریه بدیدار توای صبح بنا گوش | سر تابقدم گوهر یکدانه ام امشب
گوئی شب هجر است که از تیرگی بخت | عشرت نبرد راه به خمخانه ام امشب

بطرز صائب اصفهانی

خم طرازیهای آهم پیچ وتاب کاکل است | دوددل درزلف اگر پیچد سراسر سنبل است
ازدهانش آرزوی دل شنیدن دور نیست | غنچهٔ گل آشیان ناله های بلبل است
ازشکستن ساغردل مستی سرشار داشت | درترنگ شیشهٔ می انتقام قلقل است
شاهباز چشمت ازبس برجگرها زخم ریخت | غمزه ات برکبك دل شاهین خنجر چنگل است
دردل ازضبط نفس مضمون رنگین نقش بست | بوا گر آسوده گردد غازهٔ رنگ گل است
طرز شیرینش بهصائب بسکه پهلو میزند | ازقدوم طرزی ما اصفهان در کابل است
گفتگو میخواهد ازدل وقت عشرت هر نفس | نغمهٔ مینای قلیان یك سراپا قلقل است

از بهار عکس گلبرگ عذارش عندلیب
کهکشان بردامن گردون خیابان گلست

❀

❀ ❀

مراحل جدید مطبوعات وطن

مجلات شریفه (اقتصاد) (صحیه) (جریده فریده انیس) منطبعه کابل ، جراید (بیدار) مزار (اتحاد مشرقی) اینك داخل مراحل سال (٥) (٤) (٨) (١٣) (١٧) دورهٔ انتشار خود می شوند .

این مطبوعات نفیس و مفیدوطن هر کدام ازآغاز انتشار تاکنون خیلی باجدیت وحرارت وطن دوستی ووظیفه شناسی ایفای خدمات قلمی وافادهٔ مطالب سود مندی بابنای وطن نموده وهر کدام درخورستایش وتمجیدازعهده وظیفه بر آمده اند .

ما مراحل جدید دورهٔ انتشار این مطبوعات عزیز وطن رانهانی وتبریك گفته موفقیت کارکنان محترم شان رااز خدا تمنامی نمایم
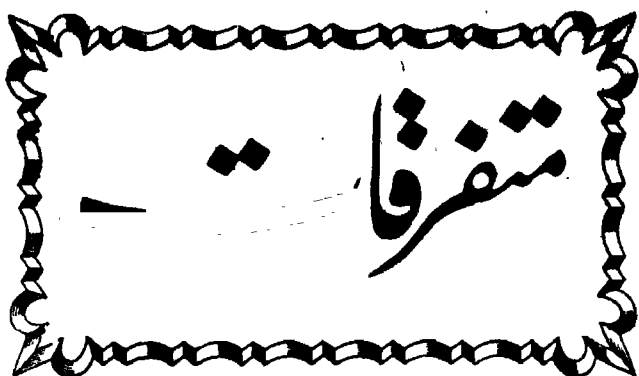
کابل

یک اقدام قابل قدر

نگارش جناب غلام جیلانی اعظمی
معاون انجمن ادبی کابل

درقبال دیگر سعادت ها و یک قسمت هائیکه خوش بختانه مملکت عزیز ما درعصر زمامداری شهریار شهید اعلیحضرت محمد نادر شاه کبیر و در عهد منور امروزه یعنی دوره زمامداری اعلیحضرت محمدظاهر شاه تاجدار جوان خود بآن نایل گردیده ـ تعمیر دوبنای مهم تاریخی وطن است .

درسال گذشته یکی ازین دوبنا مقام تاریخی بالاحصار کابل بود که آغاز تعمیر آن بدواً بدست حقپرست شهریار شهید صورت یافته وسپس امور تسطیح وتعمیر آن بسرعت جاری و در خاتمهٔ سال قسمت عمدهٔ کار بانجام رسید .

کنون شمارهٔ (٥٢) جریدهٔ شریفه بیدار تعمیر یک بنای مهم تاریخی دیگر وطن یعنی شهر جدید بلخ راکه تازه درجوار مقبرهٔ حضرت خواجه محمدپارسا علیه الرحمه نقشه شده بما مژده میدهد .

این مژده نتیجهٔ خوشگوار مسافرت والاحضرت افخم صدراعظم صاحب ماست که قبل ازروزهای واقعهٔ شهادت اعلیحضرت شهید درصفحات شمالی

وطن تشریف برده و هدایاتی دریتخصوص بریاست تنظیمیه آنجا فرموده بودند.

وصول این نوید قلب هر ذیعلاقه بوطنیت را مسرت می بخشاید، چه اقدام بتعمیر شهری میشود که در تاریخ زندگانی مسعود گذشته ما خیلی ذیعلاقه بوده و یك قسمت مهم افتخارات ملی، نژادی، علمی، ادبی و بالآخره تمدن قدیمی ملت و مملکت ما مربوط بآن است.

بلی این مژده موضوع تجدید تعمیر شهر تاریخی (بلخ) است؛ بلخ آنگهوارهٔ مدنیت تاریخی شرق و آن مهد پرورش نخستین اولاد افغانستان و نژاد آریان.

بلخ که ام البلادش می خوانند یکی از قدیمترین و معمورترین آبادی جهان و درزمانه های مختلفی بعمران و آبادی و اجتماعات انسانی مشهور بوده است که تاریخ ازتشریح قدامت آن شهر بزرگ عاجز می ماندولی روبهم رفته باید این شهر شهیر دو دورهٔ خیلی خوش بخت و سعادتمندی را طی کرده باشد یعنی اول دورهٔ قبل از میلاد ـ عهد شاهان وطنی که آثار تاریخی شهر کهنه تمدن آندوره را خاطر نشان می نماید.

دوم: تمدن و جلال بلخ درعهد اسلام مخصوصاً درزمانه شاهان سامانی، غزنوی غوریان الی عهدخوارزم شاهیان است که درین ادوار بلخ با نهایت ترقی و اعتلا رسیده درتمدن و معارف همسر دارالخلافه بغداد آنوقته بشمار میرفت. ولی بهرجهت شهر و آبادیکه طعمه حریق فتنهٔ مغل چنگیزی گردید آنشهر و عمراناتی نبود که قبل ازعهد اسلام درانحط هستی وموجودیت داشت زیرا آن مدنیت قدیمه در اثر هجوم و محاربات اقوام قدیمه مغل و دیگر جنگجویان وباقی حادثات دهر خراب و منهدم گردیده بود.

از زمانه حدوث فتنهٔ چنگیز و قساوتی که این قوم خون ریز باین شهرزیبای تاریخی نمودند تاحال دوباره شهر بلخ آبادی و عمرانی نه پذیرفت بلکه جهان

خال درد ناك وبدن پریش تا امروز باقی مانده بود که مقابل دیدۀ ناظرین جز صحایف تاریخ یامیناره ها ورواق های نیمه خرابه مساجد وکاشین کاری های که در بعضی گنبدها وطاق های مخروبه دیده می شود دیگر شاهد ونمونۀ از تمدن وآبادی قدیم آن موجود نیست .

خرابه زار موجودۀ بلخ بقدری حسرت آور والم انگیز است که هیچیك سنگدلی جز چنگیز واحفاد او نمیتواند ازمشاهده آن برقت وافسوس اندرنشود ! چه این سرزمین عزیز است که رجال ونامووران بزرگی تربیه کرده وصیت شهرت خطه پاك افغانستان مارا درافکارجهان رسانیده بود .

همین خاك مستعد بود که فرزند بزرگی‌مثل فیلسوف نامی ودانشمند شهیر حکیم (بوعلی سینا) را در آغوش خود تربیه کرده وامروزبسی اهالی جهان بنام ابن سینای بلخی ازآثار قیمتدار او استفاده می نمایند .

بلی امروز است که روح آن حکیم وفیلسوف بزرگ‌ما بامسرت وانبساط در فضای وطن نیاکان خویش بلخ پرواز کرده وباچهرۀ آسوده ومسرور تجدید بنای وطن تاریخی خود را تماشا کرده ومیگوید (خیلی خوشوقتم اگر اینوطن مالوف ومدفن نیاکان وسرزمینیکه در ان نشو ونما کرده ونخستین دران تحصیل فضل وکمال نموده ام یکبار دیگر باز آنرا بحال آبادی واعتبار ملاحظه کنم) شك نیست درینمورد ارواح بسی فضلا ، شعرا مخصوصاً طبقۀ شریفه روحانیون وعلمای مرحومه بلخ باابن سینای بلخی همنوا بوده وآخراً باآباد کننده بلخ تاجدار جوان وطن پرور خود اعلیحضرت محمد ظاهر شاه تبریك گفته ودرحق همایونی دعائی خواهند نمود .

آری تجدید تعمیر این شهر بزرگ تاریخی ازکار نامه های خیلی برجسته

وقیمتدار حکومت متبوع حاضره ما بحار بوده ودر برابر اینمراحم حکومت ملت افغانستان مرهون ابدی نسبت بذات ملوکانه خواهند بود .

اکنون ما که همیشه طالب افتخارات تاریخی وطن وملت عزیز خود بوده وباینگونه اقدامات سود مند علاقهٔ مخصوصی داریم نیز بنوبه خود نسبت بتجدید تعمیر شهر عزیز (بلخ) بساحت مبارك شهریار مراحم شعار خود عرض تهنئی وتبریك نموده بقای وجود اقدس ملوکانه وخاندان شاهی را از خداوند متعال تمنا میکنیم .

ضمناً از جناب رئیس صاحب تنظیمیه ولایات شمالی که قبلاً هم دروقت داشتن ریاست تنظیمیه قندهار به بسی ابنیه وعمارات مهمه تاریخیه پرداخته ومشکوریت بی نهایتی از جناب شان داریم مجدداً ازین اقدام بزرگ شان عرض تشکر نموده توفیقات مزیدی را درراه خدمات افغانستان عزیز وجلب رضائیت تاجدار خادم پرور وصدر اعظم نجیب مملکت خود از خدای توانا برای شان رجا می نمایم .

آخراً مراتبی را که جریدهٔ فریدهٔ بیدار درینخصوص نگاشته است معلوم میشود که در ۱۵ برج حوت سال قبل ۱۳۱۲ مجلس افتتاحیه تعمیر بلخ درحضور جمعی از معز زین ولایت مذکور منعقد شده وسپس بنطق خیلی جذاب وموثری از طرف جناب رئیس صاحب تنظیمیه افتتاح محفل مذکوره شده است وبعد دایره تعمیرات ، وخزانه وغیره تشکیل وبکار آغاز کرده اند که عجالتاً کارهای تسطیح میدان شهر وتعمیر شوسه های آن جاریست .

قطعه تاریخیکه راجع بشروع آبادی شهر بلخ آقای محمداسحق خان متخلص (بکاشفی) سروده اینك اقتباس نموده بملاحظهٔ قارئین مجله میرسانیم :

قطعهٔ تاریخ

مژده ای دانشوران خاك با اکسیر بلخ — ایکه باشد نام تو سرمایهٔ توقیر بلخ
چشم امید جهانی را سوئی خود کرده بود — سر برارید و به بینید این زمان تاثیر بلخ
باختر را میتوان زین روی نیك اختر شمرد — زانکه در آینهٔ خود دیده او تصویر بلخ
با چنین خاکی کز و فیض بزرگان روشن است — خامه می شاید کند شب تاسحر تقدیر بلخ
باز در عهد محمد ظاهر آن شاه جوان — میکند عهد جوانی روزگار پیر بلخ
وز مساعی محمد گل وزیر داخله — باز شهرت می برارد نام عالم گیر بلخ

بود از (ام البلاد) باختر تاریخ نیز
۱۳۱۲
یافت سال افتتاحش کاشف از (تعمیر بلخ)
۱۳۱۲

هرکه را این ده خصلت نیست مرگش بدتر از زندگانی نیست .
با حق بصدق ـ با خلق بانصاف ـ با نفس بقهر ـ با بزرگان بحرمت ـ با کودکان بشفقت ـ با دوستان با نصیحت ـ با دشمنان بحلم ـ با درویشان ببذل ـ با جاهلان بصمت ـ با عالمان بتواضع ـ
(خواجه عبدالله انصاری)
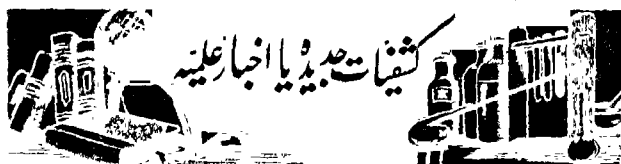
حریق در فضا

ترجمه از ایلوستراسیون پاریس
مترجم آقای سید قاسم خان

درماه اگست سال گذشته واقعهٔ سماوی غریبی رخ داده که تمامی جنس بشر ازآن بی اطلاع میباشد . واینك کم کم منجمین به کشیدن نتائجی از مشاهدهٔ کیفیت مزبور که ناخزان بواسطهٔ آلات فنی عکس گرفته و به اصول کیمیا گری تجزیه شده است شروع نموده اند، صورت واقعه بقرار ذیل است

یك ستاره یعنی یك آفتاب تیزوآتشینی که بواسطهٔ مسافت زیاد، بشکل نقطه نورانی ، معلوم میشدودرسکون شب ، براحتی جای داشت حریق فضائی قشنگی رانمایش داد . شایدبغیر ازرصدخانه ها درتمام دنیاده جفت چشمان دیگری این کیفیت غریب ستارهٔ مشتعل رامشاهده نکرده باشند! وانگهی این چنین یك حریق مخالف عقیدهٔ عمومی حتی ناباورکردنی ، معلوم میشود هرگاه کسی درهمانوقت صدامیکرد : « آفتاب آتش گرفته است » همه مردم اورا « دیوانه » تصور کرده . گفتارش راباخنده تلقی مینمودندو میگفتند، آفتاب بمثل دیگراجرام سماوی ، سوزان و وظیفهٔ یگانه اش سوختن است .

رصدخانه های متعدد (مخصوصاً رصدخانهٔ مودن ــ فرانسه) این شعله هائی راکه صدها هزار کیلومتر بلندرفته ، و دوباره بصورت مارهای آتشی ، بروی سطح

جوشان ستاره سرازیر می شدند، اندازه وعکس بر داری کرده اند. درین موقع سطح آفتاب مزبور ۶۵۰۰ درجهٔ سانتیگراد، حرارت داشته، و یقیناً درطبقات بخاری آن حرارت ازاین هم خیلی بلند تر بود. علاوه برین چنان آفتاب های دیگری، مثل سیریوس (۱) شناخته شده است که درشب های زمستان باپر تو تیزی، میدرخشند، وحرارت آنهاازه ۱۰۰۰، ۱۱ درجه بالا تر میباشد. ازاین سردتر ها نیز وجود دارد مثل بیتلژوز(۲) مجمع النجوم اوریون (۳) ـ که درین شب های اول بهارخیلی قابل دیداست. حرارت آن درحدود ۳۰۰۰ درجه بوده درقطر ۳۰۰ برابر آفتاب میباشد که خود آن نیز ۱۰۹ برابر زمین قطردارد. این بیتلژوزاگر احیاناًمرکزبه مرکز جای آفتاب رابگیرد، نه تنها کاملاً حدقهٔ زمین راکه شعاع اوسط آن ۰۰۰، ۵۰۰، ۱٤۹ کیلومتر است مستور خواهد کرد، بلکه کناره هایش، تقریباً تاحدقهٔ مریخ نیز خواهد رسید. این ستاره که ابعاد فوق العاده رامالك است، ازجملهٔ نجوم کم حرارت محسوب میشود.

☆

☆ ☆

ملوم است همچنانکه، غرق شدن ماهی یك امر دور ازفکر بنظر می رسد آتش گرفتن، ستاره ها نیز ناباور کردنی میباشد. زیرا، حرارت آن هرچه باشد خواه درمقیاس حرارت نجومی ۳۰۰۰ درجه بگیرد یا ۲۵۰۰۰، به هرحال ستاره عبارت ازیك کرهٔ سوزان است اماوجود؛ امکان دارد که درگلولهٔ مشتعل آن آتش طبیعی، به اثرکدام علت غیرطبیعی، تیزتر بشود. درین صورت حقیقتاً حریق بوقوع میرسد.

(۱) Sirius (۲) Bételgeuse (۳) Orion

همین کیفیت است که رصدخانهٔ ژوویزی (۱) دو تابستان وخزان سال گذشته مطالعه وعکس برداری نموده .

اولین خبراین واقعهٔ سماوی ازطرف دفتر مرکزی « اتحاد نجومی بین المللی کوپنهاگ » بواسطهٔ تلگرامی بعموم رصدخانه ها مخابره شده اطلاع داد که یك نفر منجم شوقی بولونی موسوم به ایپ لوریتا (۲) درشب ۱۱ ماه اگست موقعیکه مشغول ملاحظه مجمع النجوم اوفیوشوس (۳)بود ،(درمنطقهٔ کهدرشکل علامهٔ (✗ گذاشته شده) ستارهٔ را که درشب گذشته بحال طبیعیوبه بزرگی ۵ ر ۷ (٤) دیده بود ، مشاهده کرد که دفعةً ازوضعیت عادی خود خارج وبه اندازهٔ ۸ ر ۵ رسیده است ، شب مابعد ستارهٔ مزبور بیشتر تغییر حالت داده به ۳ و ٤ رسید . درحقیقت ستارهٔ مزبور در ظرف کمتر از ٤۸ ساعت ۳ برابر شده بود .

معلوم کردن وتشخیص نمودن ستارهٔ محترق ،کارآسانی بوده زیرا کتالوگ نجومی که اولاً بواسطهٔ منجم بیتینائی(٥) موسوم به هیپارك (٦) درحدود سنه ۱۳٤ قبل ازمیلاد تهیه شده ، درین کار امداد زیادی میرساند وتمامیاجرام سماویرا بوضوح نشان میدهد .

منجمین ستارهٔ مزبوررا که بهتدریج بزرگ شده ودرظرف چندروز ماه اگست ۷ برابر عظمت ابتدائی خود را کسب کرد ، نشانه نموده و تاریخ گذشته اش را که خیلی مختصر است مورد مطالعه قرار داده اند . معلوم شده که قبل ازاین آتش فشانی عظیم خود ، نه چنان مشهور بوده که ازاجرام قدیمهٔ

---

(۱) Juvisy (۲) Loréta (۳) Eppe. Ophiuchus (٤) این اعداد بزرگی نجومی را نمایش میدهد که هرقدر عدد آن خورد تر شود جسم مزبور بزرگتر میشود .
(٥) Bithynie (٦) Hipparque

BD −7°4487

RS

مجمع النجوم اوفیوشوس و ستارگان متغیر Y و Rs

تغیرات عظمت ستارۂ Rs اوفیوشوس
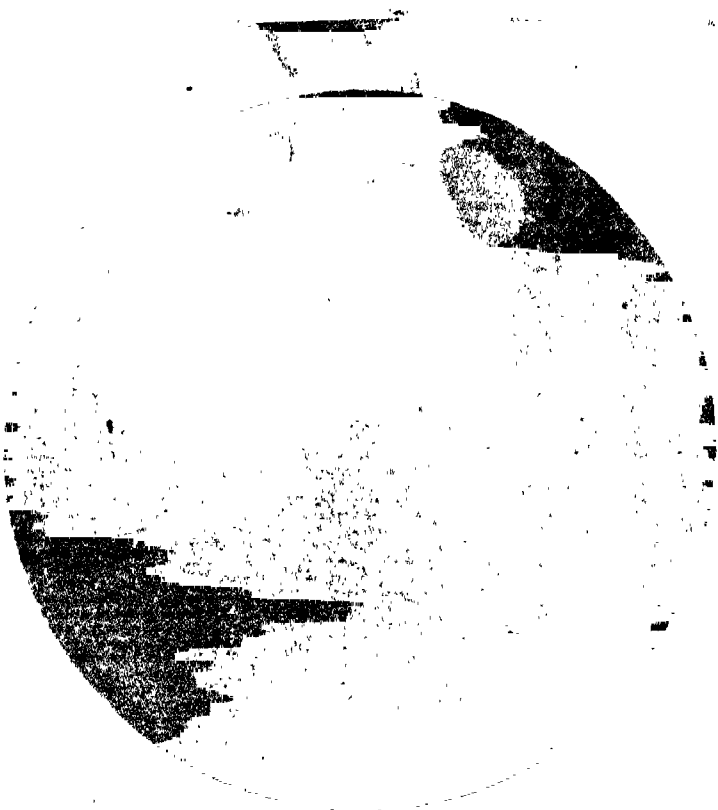
سما محسوب گردد و نه آنقدر گمنام بوده که نا شناس گفته شود. در کتالوك داخل وعبارت ازستارهٔ *Rs* مجمع النجوم اوفیوشوس است آنهم همین دو حرف *Rs* میباشد که برایش اسم خاص شده است.

☆

☆ ☆

حال به بینیم این ستاره، این نقطهٔ کوچکی که در نظر انسان حکم هیچ را دارد، و این جرم سماوی که در سیلاب نجوم کهکشان فلك، افتاده، چیست؟

تاریخچهٔ آن در چند سطر حصر میشود اما باوجود این اختصار دماغ را خیلی خسته میسازد: در ۱۹۰۱ میس و ـ پ فلمینگ (۱) موقعیکه در رصد خانهٔ هرورد (۲) اتازونی، تصاویر هنری دراپر میسوریل (۳) را مطالعه مینمود، بزیر نمرهٔ ۱۶۲،۲۱٤ ستارهٔ ملاحظه کردکه روشنائی آن در روی کلیشه های مختلف، اختلافات عجیبی را نمایش میداد، در سال ۱۸۹۸، خانم موصوفه، آتش فشانی مهمی را دران ستاره مشاهده کرد که نسبت بآتش فشانی جدیده، ۲۳ دفعه خفیف تر بود.

عظمت ستارهٔ مذبور که در اخیر ماه می آن سال (۱۱ درجه) بود در سیوم جون به حدود ۷ ونیم (۷،۹٦) بلند رفته، بعد کم کم به پرتو اول خود پائین آمد.

در هشتم اکتوبر ۱۸۹۸ عظمت آن به ۱۰۸۱ تنزل نموده، و بعد از آن تاریخ، بجز بعضی تبدلات بی معنی نور، به عظمت (۱۱) آرام گرفته بود. اشعهٔ ستارهٔ مزبور که بواسطهٔ آلهٔ سپکتر وسکوپ اخذ و ذریعهٔ منشور تجزیه و تحلیل

Henry Draper Mémorial (۳) Harvard (۲) W. P. Fleming (۱)

گردیده، تاریخ آن را حکایه میکند. جرم Rs او فیوشوس طبیعت آن را ظاهر ساخته، این جرم سماوی نووائی (۱) است که سطح آن بواسطهٔ خطوط انشعاب هیدروژن سوزان، مخطط میباشد. بنابران چگونگی ستارهٔ مز بود به این قسم تعیین شده، مدت ۳۵ سال دیگر در خموشی باقی ماند.

☆

☆ ☆

نووا، چنانکه اکثر مردم گمان میکنند، آنقسم ستارهٔ نیست که نور در جو سما بوجود بیاید. بلکه عبارت از آفتابی است که در اثر کدام واقعهٔ سماوی از نقاط غیر مرئی خارج شده، بسیار درخشان می گردد و بعد دوباره بتدریج در تاریکی می افتد. درین ۲ هزار سالیکه انسانها آسمان را با دقت ملاحظه مینمایند، تقریباً ۳۰ دفعه چنان حریق ستارگان بوقوع پیوسته که از لحاظ شدت خود، بواسطهٔ چشم غیر مسلح دیده شده است. حریق های دیگر که متعدد تر میباشد (در حدود ۱۵ بار در سال) جز بواسطهٔ تلسکوب و عکس بنظر نمی آیند. معروف ترین نووا ها یا حریق های سماوی ثلث اول قرن بیستم به قرار ذیل است: نوای بروسه (۲) که از چهاردهم عظمت نجومی، در سال ۱۹۰۱ به یکم رسید؛ نووای ژیمو (۳) ـ که درسال ۱۹۱۲، ازعظمت ظاهری چهاردهم به ۳ر۷ ترقی یافت، نووای قشنگ « عقاب » (٤) که از ۳۵و۱۰ عظمت نجومی دفعتهً به ۲ر۰ عظمت نجومی جست زد؛ ونوای « قو » (٥) که نورآن درسال ۱۹۲۰ از ۲و۱۳ بیك بارگی به ۸ و ۲ رسید. از ۱۳ سال به اینطرف هیچ نووائی به آنقدر درخشندگی خود را ظاهر نساخته بود که بچشم غیر مسلح

(۱) ستارهٔ که دفعتاً نور آن زیاد (و مرئی) میشود مثل ایست که از اعماق تاریکی نوظهور کرده باشد. (۲) Persée (۳) Gémeaux (٤) Aigle (٥) Gygne

دیده شده بتوانند تا آنکه اینك ستارهٔ $\mathscr{R}$ اوفیوشوس پس از ۳۵ سال سکون و آرامش بیدار شده و مراکز منجمی را به شگفت و حیرت انداخته است .

در اوائل احتراق آن بواسطه خرابی آب و هوا ، ثبت کردن و عکس گرفتن تبدلات آن در رصدخانهٔ ژیوویزی ، ممکن نشد . عکس هائیکه درین مقاله طبع گردیده ، در موقع انحطاط آتش فشانی یعنی از ۲۵ اگست تا ۳۱ اکتوبر ۱۹۳۳ ، برداشته شده است . ستارهٔ که برای اولین دفعه ، از وقت تحت ملاحظه گرفته شدنش ، بچشم غیر مسلح مرئی گردیده ، افتخار کوتاهی داشت .

حقیقتهً اختلافات اسرار آمیز نور آن ، بذهن ما هیچ چیزی را القا نمیکند مگر اَنکه از فکر خود عظمت و اهمیت حقیقی آن را اندازه بکنیم . مثلاً باید دانست که همین تبدیل فوری در جهٔ عظمت نجومی که درستارهٔ اوفیوشوس بوقوع رسید ذاتاً درجهٔ نور آن را پنجصددفعه بیشتر ساخت ! فکر بشود که اگر چنین واقعهٔ شومی برای آفتاب رخ بدهد ، وضعیت چگونه خواهد شد ؟ حساب جنس بشر بزودی فیصله خواهد یافت . درچنین حریقی ، بشریت ، هیزم بزرگی بدست نخواهد داد ! و همه انسانها حتی حیوانات و نباتات به یك طرفة العین خاکستر و ازصفحهٔ وجود ، معدوم خواهند شد !

حال به ببینیم که آیا ما معروض چنین فسادنورانی واقع شده میتوانیم ؟

برای جواب دادن این سوال باید ، مبدا نووا ها را بشناسیم . اما متاسفانه درین قسمت فکر ما در میان چند فرضیه محدود میباشد . تصادم کردن دو آفتاب در آسمان ؛ عبور یك ستاره از خلای غبار طلوع و افول کواکب ؛ جزر و مد و آتش فشانی های عظیم که بواسطه تصادف غیر مستقیم ولی نزدیك یك ستارهٔ باستارهٔ دیگر بوقوع میرسد ؛ بهم خوردن یك ستارهٔ نورانی بایك ستارهٔ خیره ؛ ونظیر این دیگر نشر بحاثی که ایقان بدست نمی دهد .

اما استعجاب حقیقی مسئله درین است که بقرار نظریهٔ منجمین رصد خانهٔ مونت ویسن (۱) امریکا، حریق سماوی که در تابستان سال گذشته بملاحظه رسیده، اصلاً سه هزار سال قبل درزمان اتوت آنك هامون (۲) فرعون مصری، بوقوع پیوسته و نور پس ازین مدت طولانی، بالاخره بدین موقع توانسته است که صورت واقعه را به ما برساند. به این قرار در وقتیکه نور حریق مزبور، براه افتاده یعنی ۳۰ قرن پیش، وضعیت ملل روی زمین نسبت به امروز بسیار تفاوت داشت، درانوقت ستارهٔ مدنیت مصری با تیزترین فروغ خود درخشان و بالمقابل مملکت گول (فرانسهٔ حالیه) از جنگلات وحشی پوشیده بود! حالا نکه امروز از آن شوکت وعظمت قدیم بجز بعضی خرابه ها باقی نمانده است! درزمانیکه نور مزبور مشغول قطع مسافه بود، تمدن انسانهای گذشته، متلاشی شده، و تبدلات بزرگی در چهرهٔ عالم بشریت رخ داده است....

☆ ☆ ☆

ستاره ها ازما آنقدر دور هستند که نور آنها خیلی بعد از حرکت بما میرسد. و ازاین انتقالهای متواتر نور، این نتیجهٔ عجیب بدست می آید که انسانها هیچگاه عوالم سماوی را بهمان قسمی که در موقع تماشا کردن آنها میباشد دیده نمی توانند وقتیکه ما شام، صبح، یا کدام وقت دیگر آسمان را تماشامیکنیم، هیچ ستاره را به همان نقطه و همان شکلیکه دران ساعت میباشد نمی بینیم بلکه ستاره سیریوس بطوریکه ۸ سال قبل بود، بنظر ما می آید ...

اگر امروز تمامی ستارگان خاموش شوند، فردا، پس فردا ودر تمام حیات خود، آنهارا دیده وهنوزهم برحسب قرب وبعدشان، بمثل اشباح نورانی ستاره گان مرده تماشا نموده خواهیم توانست.

---

(۱) Montvilson (۲) Atout Ank Hamoun

پس، به برکت همین انتقالات پی درپی نور، گذشته وجود ندارد، وهمه حاضر است . به اینقرار تصویر هرعالم بروی بالهای نوردر فراخنای وسیع آسمان مسافرت میکند. پس تاریخ هرستاره، هرآفتاب وهرجرم فلکی، درنور بقسم تاریخ غیرمرئی که چشم انسان قوت تجزیه نمودن واقعات مندرجهٔ آن را ندارد. ثبت میباشد.

اگراین فکرتصدیق بشود که احتراق نورانی ستارهٔ Rs اوفیوشوس حقیقةً ۳ هزارسال قبل بوجود آمده، پس امروز هیچ مخلوقی درعالم نتائج مابعد کیفیت سماوی مزبوررا نمیدانند... شاید ستاره مزبور محوشده ازصفحهٔ وجود کاملاًمعدوم گردیده باشد واکنون حیات سابقهٔ خود را درنورادامه داده بدون آنکه خودش موجود باشد هنوزتامدت درازی مرئی بماند.

کار دماغی

نظریهٔ عام راجع به عمراشخاصیکه به کارهای دماغی مشغولیت دارند، اینست که کار دماغی عمر راکوتاه ساخته و شاغلین امورمزبور عموماً عمرشان نسبت به کسانیکه کارهای یدی مینمایندکمتر بوده، به ندرت به سن کهولت میرسند. اما اخیراً روزنامهٔ انگلیسی موسوم به « سندی ایوپن » منطبعهٔ لندن، فهرستی از عمر معروفترین اشخاصیکه شغل دماغی دارند، نشر داده که نظریهٔ مذبوررا بطورقطع تردید مینماید. روزنامهٔ لندنی مینویسد: درمفکرین اُتوماس هنری رومان نویس معروف ۸۷ سال عمرکرد. ولتر فیلسوف شهیر فرانسوی و

کارلایل فیلسوف انگلیسی هردو تا ۸٦ سال حیات داشتند. ادیسن امریکائی پدر مخترعین ۸٤ سال و نیوتن ریاضی دان انگلیسی صاحب نظریهٔ « جاذبیت عمومی » ۸۵ سال زندگی نمودند، عمر فرانکلن امریکائی به ۸٤ دولتا به ۸۳ سال رسید.

در مردمان تاجر پیشه، توماس لیتن ۸۲ سال عمر نموده، و هنوز هم در وقت مرگ به نسبت اینکه، (امریکا کپ) راً بدست آورده نتوانست متأسف بود. جان جاکوب ستار ۸٦ سال، کارنیژی ۸٤ سال زیست نمودند و بالاخره راکفیلر متمول معروف امریکائی بعمر ۹٦ سالگی هنوز هم درقید حیات است. درجملهٔ سیاسیون، مخصوصاً سیاسیون انگلستان خیلی معمر میشوند چنانچه گلاوستون ۸۹ سال، بالفور ۸۸ سال پلمیرستن ۸۲ سال، روسل ۸٦ سال، دیسرائیلی ۷۷ سال، ایسکیتز ۷٦ سال عمر نمودند.

بالمقابل اگر دراشخاصیکه به امور بدی و جسمی اشتغال دارند، بدقت ملاحظه شود، کمتر ازآنها به عمر ۸۰ و ۹۰ خواهند رسید.

پیام هند

شاعر فاضل هندی جناب محمد یحی اعظم گد قبلاً نسبت بواقعهٔ شهادت شهریار شهید اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی مرثیهٔ سروده و احساسات دردمندانه خودرا دران اظهار داشته بود، ضمناً ازنهایت تأثر از کلمات و الفاظیکه خدای ناخواسته صفای صداقت وصمیمیت این ملت را نسبت بآن تاجدار شهید شی مشوب ومکدر نشان میداد خود داری نتوانسته بود ـ آقای محمدسرور خان صبا بجواب شاعر قصیدهٔ ناشی از احساسات وصداقت ملت افغانستان ساخته بود که اصل وجواب مذکور درنمرهٔ (۷۷٤) جریدهٔ شریفهٔ اصلاح قبلا بطبع رسید. اینک شاعر محترم اعظم گد مجدداً برای تلافی ما فات قصیدهٔ انشاء و در شمارهٔ ۳ ماه مارچ مجلهٔ شریفهٔ معارف اعظم گد اشاعه نموده اند وآقای صبا قصیدهٔ مذکور را باین منظومه خود پذیرائی واستقبال مینماید که ماسواد هردو منظومهٔ حسب آتی بنظر خوانندگان عزیز میرسانم. (مجله)

شرح خطاب به ملت افغان

ازجناب محمد یحی صاحب اعظم گد

نه تنها بوده آتش بجانت ای قوم غمخوارم — که ازسوزدرون مزم فغان سنج و دل افگارم

نه تنها نالهٔ غم سر کنی در عالم هجران — که ازجوش غمت چشم جهانی گشته خون افشان

غمت تنها غم تو نیست هان ای ملت محزون! — یقین داری که قلب ایشیا از صدمهات بشد خون

سزد، صبح مسرت گر بچشمت شام هجران شد — که آن مهر وطن افروز زیر خاك پنهان شد

دریغا درد غم ماتم ترا بزم عزیزان شد — که ازیك موج صرصر کشته آن شمع فروزان شد

بپاس الطاف و اخلاصت چه شکرای مهربان گویم — نمیدانم چه گویم، چند گویم، یا چسان گویم

بمعارف یا سلیمان عزت علم و هنر بادا — به بزم تو سلیمان با معارف جلوه گر بادا
همیشه آن باستقلال تو وقف دعا بادا — همیشه این بشمع علم و عرفان رهنما بادا
الهی تا سلیمان خسرو و ملك هنر باشد — صبا تخت کمالش را بجای بال و پر باشد
بنازد ای قوم! توهم مسرور(۱) شیرین بیانداری — بناز ای قوم! توهم طوطی شکر فشانداری
به آن بوی دلاویز تو ای موج صبا رقصم — به فرط بیخودی با آن شمیم جانفزا رقصم
کز آن گلزار حریت به هندوستان فرستادی — قفس پروردهٔ را از چمن ریحان فرستادی
به مهر و التفات خاص لطفی تازه فرمودی — بدینسان یك گدای بینوا را پایه افزودی
ثنا سپاسانه فرمودی شریك ماتم خویشم — نهادی از تلطف مرهمی بر سینهٔ ریشم
ز فیض هم نوائی بر فلك بردی فغانم را — به آب دیده شستن خواستی داغ نهانم را
بخود بالم که در چشم عزیزان عزتی دارم — همی نازم که با تو ارتباط و نسبتی دارم
ولی با این تفاخر می خلد درسینه ام خاری — که داری از نوای آتشینم دردوآزاری
به سمع نازکت طرز فغانم ناصواب آمد — ترا تا خوشگوار از بنده انداز خطاب آمد
درین هنگامهٔ غم عذر من باشد که بپذیری — که باشد تلخی طرز فغان از فرط دلگیری
چگونه برجهد از سینه ام آهنگ شادابی — که دارم یکدلی درد آشنا و جان بیتابی
هزاران برق مضطر میطپد اندر رگ جانم — دلی دارم که از فیضش سرا پاشمع سوزانم
دلی دارم که دارد اضطراب برق بیتابی — دلی دارم که دارد از ازل تقدیر سیمابی
دلی دارم که از سوز نهانش دمبدم سوزد — دلی دارم که شمع درد ازدودش برافروزد
دلی دارم که ازفیض جراحت هاست سیپاره — دلی دارم که برق بیقراری راست گهواره
دلی دارم که طوفانیست درهر قطرهٔ خونش — دلی دارم که عمانیست درهرموج گلگونش
دلی دارم کز اشك وداغ حسرت آبو گل دارد — دلی دارم که هرداغش جهانی مستقل دارد
دلی دارم که از خون جگر لعل وگهر باشد — دلی دارم که ازسوزنهان برق وشرر باشد
دلی دارم که صد مشق شکستن آرزو دارد — دلی دارم که ازخون تمنا رنگ و بو دارد
دلی دارم که یك گنجینهٔ مهر و وفا دارم — دلی دارم که یارب یك متاع بی بها دارم
نمی دانی مگر تو آه آن جوش عقیدت را — نئی آگاه آن کیفیت درد محبت را
که درقلب حزینم داشتم با آن شهٔ غازی — که در راه وطن کرده بجان خویشتن بازی
چه گویم تا چه با من کرده آن اندوه جانکاهی — کسی از شدت درد نهانم نیست آگاهی
دران عالم که رخصت شد زدل صبرو شکیبائی — دران عالم که میکردم ز خون پیمانه پیمائی
سرودم از سرسوز و که از آن نالهٔ خونین — که جیب وآستینم شد زلعل بی بها رنگین
توطعن انگیختی آن نالهٔ بی اختیاری را — ملامت برشمردی آن فغان اضطراری را

[۱] مسرور خان صبا

خطاب از با توکردم چارهٔ دیگر ندانستم — که شرح درد را شکلی از ین بهتر ندانستم
«چو ازقومی یکی بیدانشی کرد» این نمیدانی — چه فرموده است سعدی مصلح اخلاق انسانی
دلم میسوزد ای ملت کنون بر ابتلای تو — مگر حاشا که شك دارم به آئین وفای تو
اگر در ماتم تو ناله سرکردم ملامت کو؟ — اگر با توهم آهنگ فغان کشتم شماتت کو؟
کجا در شور ماتم امتیاز نیك و بد ماند — کجا در جوش غم خود داری هوش و خرد ماند
گذشت آنچه گذشت اکنون دعای خیر میگویم — که می جوشد دعا از بهر تو از هر بن مویم
خدا محفوظ دارد مر ترا از فتنهٔ دوران — نه بازد بازی دیگر کنون این گنبد گردان
زنیرنگ جهانت حفظ ایزد پاسبان باشد — دگر ازفتنهٔ ایام ، ملت را ، امان باشد
همیشه مست و سرشار میّ حب وطن باشی — بکام دوستان در راه الفت کامزن باشی
به فرق دشمنان دین و ملت تیغ زن باشی — بچشم شوخ اعدای وطن ناوك فگن باشی
بهرحال آبروی ملك و ملت را نگهداری — وقار باستان زاد بومت را نگهداری
معطر سازی از عطر وفا بزم اخوت را — ز سرتازه نمائی رسم و آئین محبت را
گرت یك گوهر شهوار ازکف رایگان باشد — بحمدالله کنون هم با توگنج شایگان باشد
زهی آن تابش « در یتیم . وگوهر نادر » — که از فیض وجودش دولت بیدار شدظاهر
مبارك آن فروغ کشور و آن نازش ملت — مبارك آنجوان بخت وجوان سال وجوان همت
به مشرق آفتابی تازهٔ کردند ارزانی — که از کابل به عالم می نماید لمعه افشانی
آلهی این سریر آرای افغان کامران باشد — بدهر این نیرخشنده دائم ضوفشان باشد

بهار این چمن از فیض این گل جاودان بادا
صبا از موج بویش همچنین عنبر فشان بادا

☆ ☆ ☆

استقبال « صبا »

رسید ازهند یاران نامهٔ مطبوع زیبائی — زطبع سحر پردازی پیام رقت افزائی
بیان آرزو مندی کلام لطف پیرائی — ز فکر بکر یحیای سخنور نظم شیوائی

درین منظومه تصویر دل پر داغ می بینم
که مژگان شده چو شاخ ارغوان از اشك خونینم

دلی دیدم که از تاب و تپش سیماب میلرزد — بداغ حسرت اوموج در گرداب میلرزد
سپند از ناله اش در مجمر بیتاب میلرزد — دلی کز جوش طوفان خیزاو گنگ آب می لرزد

به آن دل این دل غمدیدهٔ من الفتی دارد
بود روشن که داغ و لاله باهم نسبتی دارد

دلی کز خون بجان می‌پرورد لعل بدخشان را　　دلی کز موج پیدا بی رقیب افتاده عمان را
دلی کز خون فشانی بشکند بازار مرجان را　　دلی کز خون بیاقوتی نماید رونق کان را

دلِ من از محبت قدر دان آن دل افتاده است
مقابل با پر پروانه بال بسمل افتاده است

دلی کز برق حسرت آتشی تا کهکشان دارد　　دلی کز شعله اش انجم پناه در آسمان دارد
دلی کز سوز او برق آتش روشن بجان دارد　　دلی کز تابش او شمع آتش بر زبان دارد

چنین دل بادل آتش سرشتم گشته هم زانو
چو یاقوتی که با لعل بدخشان میزند پهلو

دلی کز داغ گلزار است وامید نکو دارد　　دلی کو از تمناچون گلستان رنگ و بو دارد
دلی کو مرهمی بر زخم خونین جستجو دارد　　دلی کو غنچه سان اندر شگفتن آرزو دارد

بداغ شاه غازی این دل (یحیاست(۱)) می‌دانم
که این دل را ز الفت بادلم همخانه می‌خوانم

به بهبودی رسد این زخم‌ها از مرهم اخوت　　شب محنت سحر گردد بنور نیرو حدت
مرا ز وقیست تا پروانه باشم از ره الفت　　دران شامی که افروزد عزیزان شمع تهنیت

محبت کی رود تا جان شیرین در بدن باشد
محبت تیشهٔ عزم و توان کوهکن باشد

به اکسیر محبت هر مسی زر میتوان گشتن　　محبت مظهر هر عزت وفر میتوان گشتن
سری ندر محبت کن که (سرور) میتوان گشتن　　ز آثار محبت کوه پیکر میتوان گشتن

نمی پیچم ز فرمان محبت من سر خود را
که در بر میکشم من از محبت دلبر خود را

دگر این نامه نامی دعاو تهنیت دارد　　عزیزان دعوتی بر اخوت اسلامیت دارد
صفای نیتی بر عالم افغانیت دارد　　خلوص مفرطی بر شاه کیوان منزلت دارد

دمی دری فشاند نوبتی لعل وگهی گوهر
سخندان سخن گوی سخن سنج سخن پرور

---

(۱) کنایه از جناب یحیی اعظم گد ه.
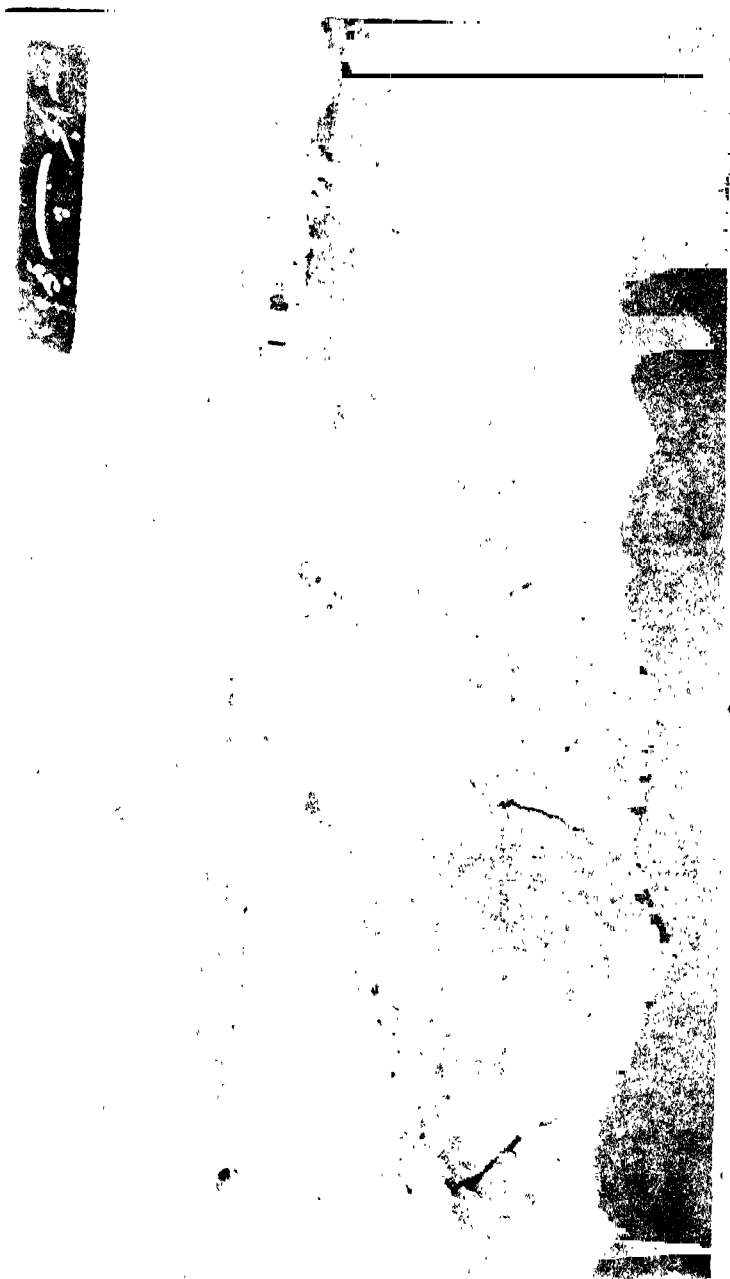
زهی [illegible] که [illegible] شکن یار [illegible] شیرینی حلاوت [illegible] از قند گفتارش
کم است هرچند [illegible] حروف [illegible] معارف [illegible] رونق افزا باد از افکار و آثارش
[illegible] باقلیم سخن [illegible] کام او [illegible]
رسد شهد مرادش زود تر یارب بکام او

مسرت کن (صبا) ای خادم قوم و وطن اکنون   مسرت کن (صبا) ای احقر اهل سخن اکنون
مسرت کن (صبا) ای دوستدار علم وفن اکنون   مسرت کن (صبا) ای فارغ عشق کفن اکنون
که جان خویش را وقف مراد دوستان کردی
بارباب محبت با محبت داستان کردی

مسلمانان مگر دانید کوتاه دست اخوت را   دهید از چشمهٔ دل آب گلزار محبت را
عمل باید نمودن گفته شاه رسالت را   زخود خشنود گردانید روح پاك حضرت را
بنازد خاتم وتخت معارف برسلیمانی
که دارد همچو یحیی آصفی اندر سخندانی

خوشم یاران که ملك و ملت خود شاد می بینم   بکشور قصر عزت هر طرف بنیاد می بینم
وطن در سایه اقبال شاه آباد می بینم   (صبا) را در گلستان سخن آزاد می بینم
مبادا رخنهٔ اندر قوام دولت « ظاهر »
بود خشنود یارب روح پاك خسرو « نادر »

حل معما

معمائیکه آقای برشنا ساخته و در شمارهٔ ۳۴ مجلهٔ کابل بنظر قارئین رسانیده بودیم از جملهٔ طلاب مدارس کابل ۲ نفر آقایان عبدالصمد خان متعلم مکتب صنایع نفیسه و میر محمد صدیق خان متعلم سابق مکتب استقلال بحل آن کامیاب گردیده اند گرچه بعضی آقایان دیگر نیز بحل این معما پرداخته بودند ولی اصولاً جزئی نواقصی را دارا بود .

اینك آقای برشنا محض تقدیر ذکاوت اولاد وطن حاضر شده اندکه برای هر نفر این آقایان جایزهٔ موعود را اهدا کنند . مجلهٔ کابل درینجا صورت حل کردهٔ یکی از دو نفر طلاب یعنی آقای عبدالصمد خان را بنظر قارئین میرساند .

صورت حروف محذوف و حاصل بیت قرار ذیل است :
از نقش سوهان (حروف س و ه) حذف میشود باقی میماند (ان)

از رسم توپ گه مقصود گه است و از گه حرف آخر (ه) حذف میشود باقی میماند کلمهٔ گل .
از رسم سوم ؟ که صورت گازری است حرف (۲) حذف میشود باقی میماند گذر .
از رسم هندسی عدد (٦) یك (ش) آن حذف شود با گذر ملحق شود که (گذرش) را ترکیب میدهد .
از رسم چهارم که مراد از چاقو است حروف (ا) و (ق) حذف شود باقی میماند (چو) زیرا که در معما حرف دوم و سوم رسم چاقو حذف نشان کرده شده بود .
از رسم پنجم که شکل ببر است (ب) اول حذف شده باقی میماند (بر)
از رسم ششم که قاز معکوس است و آنرا لک لک نیز میگویند در صورت که آنرا معکوس ساخته ، نصف کنیم کلمهٔ گل بعمل میآید .
و از نقشهٔ هندوستان که اسم هندو را خارج نمائیم لفظ (ستان) باقی میماند .
از رسم هفتم که افتابه معکوس است و ازان آب میریزد در صورتیکه حرف (ا) و (ب) خارج شود و حرف (د) را عوض (ه) ازداد نمایم کلمهٔ افتد بعمل میآید .
سطر دوم ؟
از رسم اول که معکوس اب ضرب ۲ که لفظ بلبل ازآن استخراج میشود مقصد از کلمهٔ بلبل است
از رسم دوم پشك که در حرف فارسی مقصد از گربه است در صورت حذف (گ) و (ر) کلمهٔ (به) بعمل میآید .
در تحت رسم گربه حرف هندسی ۱۰۰۰ موجود است که مجموع از این دو ترکیب جملهٔ (بهزار) مستفاد میشود .

رسم سوم اله ، هندسی موسوم است به گونیا در صورت حذف (یا) کلمهٔ گون باقی میماند
شکل هندسی (۱۰) که مراد از ده است در صورت حذف (د) حرف (ه) باقی می ماند
از رسم پنجم اطلس یوروپ که لفظ جرمن معتبر شمرده شده و جرمنی نوشته شده مقصود از المان است در صورت حذف (م) و ازدیاد (ح) الحان می شود .
و از رسم ششم نداف در صورت حذف (ن) و (د) حروف (ا) و (ف) باقی میماند .
و از رسم هفتم (شد) که مقصد از تشدید است در صورت حذف (شدی) یعنی ش و د) و (ی) حروف (ت) و (د) باقی میماند .
و از حروف و کلمات مستحصله فوق این فرد ترکیب شده و بعمل می آید .

آن گل گذرش چو بر گلستان افتد
بلبل بهزار گونه الحان افتد

ساحهٔ جدید زندگانی

(٥)

رومان تخنیکی | مترجم آقای محمدصدیق خان‌طرزی
اثر نی اوایلی ترانسوی | رادیر میخانیك

درین وقت همان دروازهٔ آهنی که بروی دیوار نصب بود، باآهنگ مخصوص باز شده گی‌یاگای (برادر پرستار) باگامهای سریع بسوی آن متوجه شد واز بین آن یك پطنوسی را که حاوی یك بشقاب غذابود بیرون آورده گفت .

ـ آقای عزیزم این نهار شماست .

ـ همان سه حب آشنارا روی سینی دیدم .

ـ جناب محترم اینك نهار تان راگذاشته مرخص میشوم وعجله دارم که بکار خرد بروم ـ مشارالیه معطل به جواب نکرده درعقب دروازه از نظر غائب گشت .

ازین چیز های عجیب وغریب که در تمام عمر خود نه‌دیده ونه شنیده بودم خیلی متحیر شدم سینی ناهار عبارت از یك گیلاس محلول وچنددانه حب بود لهذا همهٔ آنهارا بدون درنگ تناول کردم‌در حین اتمام آن ، همانطور یك آدم قد بلند دیگری که نمره اش نمبر ۹۱۸ ـ ۸۸۱۲ بودداخل شده مقابل من ایستاد .

تنها تفاوتی که مابین این دو نفر مشاهده‌میشد همین بود که موهای این شخص برخلاف گی که موی طلائی داشت خرمائی رنگ بود . سیمای این شخص هم مخصوصیتی نداشته انسان در تفریق مرد وزن بودن آن بتردید می افتاد . نامبرده اول به‌اول ظروف نهارخوری را برداشته بعد ازان شروع بجمع کردن‌خانه نمود . ظروف را در همان‌دریچهٔ آهنی گذاشته و دروازهٔ فلزی را بشدت بهمان آهنگ سابق بست . وبعد یك دریچهٔ دیگری را بازکرده درینحال حس نمودم که هوای تازهٔ ازان در داخل خانه جریان یافته دراندك زمان هوای اطاق تبدیل شد . آنوقت دریچهٔ مذکور را بسته‌کرد درین زمان من روی چوکی خود استراحت نموده با نظر حیرت حرکات چالاك این خدمتگار را مراقبت میکردم در آخر ازو پرسیدم .

ـ شما دراین جا وظیفهٔ خدمتگاری را اجرا میکنید ؟

ـ بلی آقا .

ـ بفرمائید به بینم چه مدت است درینجا خدمت میکنید ؟

تقریباً دو سال میشود ؟

[illegible]

- چیز را از ان تعلیم گرفتید ؟
- تعلیم ی آموختم .
- عمر شما چند است ؟
- عمر من ده ساله است ؟
- ده سال ؟؟ شما به چه حق مرا مسخره و تحقیر میکنید ؟

ازین گفتار او سخت عصبی شده به تندی ازجا برخواستم و بازویش را گرفته بشدت تکان داده گفتم :

ممکن است مرا خیال کدام غول بیابان کرده باشید؛ من حقیقت را برای شما گفتم اشخاص خارجی بسیار دروغ میگویند ، ما اهالی اینجا دروغ گفتن را یاد نداریم .

آیا چه طور میشود که خود را ده ساله پنداشته معرفی کنید حالانکه شما قد از من بلند تر و سیمای تان کاملاً یک مرد شباهت دارد ؟

بلی من مرد هستم اما باوجود این عمرم ده ساله است حالانکه (کای) برادر پرستار ازمن چیزی خوردتر و تاکنون پوره ۹ ساله نشده است .

- این چه واهیات است ؟ شما گمان میکنید که من این سخن های بی عقلانه شما را باور خواهم کرد ؛ در آخر این جمله صدایم بلند تر شده دیگر نمیخواستم که با این شخص حرف بزنم لهذا بطرف کلکین رفتم .

چیزیکه مرا ازین حدت فرونشاند منظرهٔ بود که از کلکین مشاهده کردم این منظره بحدی عجیب است که حال دیگر هر چیز را باور میکنم ، بنزدیک کلکین بالای منزل چهارم یا بهتر بگویم عرض پرنده منزل چهارم یک هیکل عجیبی یعنی یک آدم خیلی فربه را دیدم که کلاه دراز عجیبی بر سر داشت و روی پرنده آمده دفعتاً خود را از آنجا بزیر انداخته درحین انداختن در پشت او بالهای خاکی بزرگی ظاهر شد و بالها را جنبانیده پرواز را شروع نمود و خود را بلند کرد و بالای بامهای همسایه عبور نمود ، پس از ازینجا دانستم که همان چیز هائیکه درهوا سابق دیده بودم عبارت از آدمهائی بودند که بذریعهٔ بال مصنوعی پرش میکردند ودر حال حاضر نیز چنین آدمها زیاد و هر طرف درگشت وگذار بودند وقتیکه من مشغول این خیالات بودم ، متوجه شدم که در پاهایم یک ضعفی تولید گردیده در پیش چشمم تاریکی حلقه زده و پاهایم لرزش پیدا کرده است بهزار زحمت خود را بچوکی رسانیده بعد ازان کامل بیهوش گردیدم . وقتیکه بهوش آمدم پیش خود مثل آدمهای خوابی چند نفر را ایستاده دیدم یکی از آنها که بر سینه اش مثلث آبی رنگی رسم شده بود خود را بطرف من خم کرده به لهجهٔ انگلیسی سابقه که از دیگر خدمت گارها شنیده بودم شروع بسخن کرد .

باقی دارد

فهرست مندرجات

شهریار جوان افغانستان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه خلداللہ تعالی ملکہ

انسایکلوپیدیا یا دایرة المعارف

— ۲ —

نگارش آقای سید قاسم خان

در قسمت اول این مقاله، بزیر عنوان «تاریخچهٔ انسایکلوپیدیا» در ضمن انسایکلوپیدیا های قدیمی بعضی از دائرة المعارفهای شرقی را نیز ذکر کردیم. ولی اگر پیمانه را در قسمت جامع العلوم هـای اسلامی نیز به اندازهٔ کتب قدیمهٔ غربی وسیع بگیریم و به آن کتب، تطبیق دادن بخواهیم، تعداد کتب شرقی و اسلامی که در عصر خود انسایکلوپیدیا های مهم محسوب میشد، خیلی زیاد میشود. بهر حال برای آنکه قارئین از اشتباه برآمده باشند، ما درینجا اسم وخصوصیات عمدهٔ بعضی از معروفترین آنها را ذیلاً ذکر میکنیم:

مدینة العلوم: از نیقی یا از نیکی (۸۸۹ هجری) که سید صدیق خان، صاحب (ابجد العلوم) در تألیف خود آنرا اساس دانسته فی الحقیقه ابجد العلوم تنقیه کشف الظنون واز نیقی است.

قاضی القضات : ذوالفنون (شهاب الدین احمد بن الخلیل بن سعاده (۶۲۶ ـ ۶۹۳ هجری) کتابی تالیف نموده که دارای ۲۰ علم بوده است .

انموزج مولوی جلال الدین محمد بن اسعدالصدیقی دوانی (۹۰۸) از ده علم بحث مینماید .

کتاب شیخ عبدالرحمن بن محمد بسطامی که محتوی بریکصد علم بود .

نقایه اثر جلاالدین سیوطی (۹۱۱ هجری) که از ۱۴ علم بحث مینموده بعد خود صاحبش بشرح آن پرداخته (اتمام الدرایه) نام نهاد .-

فوائدالخاقانیه اثر مولوی محمد امین بن صدر الدین شیروان (۱۰۳۹ ه) که به‌اسم سلطان احمدعثمانی ترتیب شده .

مفتاح السعاده و مصباح السیاده اثر مولوی عصام احمد بن مصطفی معروف به طاشکبری زاده (۹۲۷ هجری) که از ۵۰۰ علم بحث میراند .

وامثال آنها بسیار است که درین مختصر نمی‌گنجد .

انسائیکلو پیدیا های امروزه

چنانچه دربالا ذکر شد ، امروز در هرمملکت مجالس و مجامع بزرگی خاص برای جمع آوری لغات و اصطلاحات و معلومات جدیده علمی و فنی و وقائع تاریخی وحیاتی دائرة المعارف میباشد ، تاسیس گردیده و هرچند سال بعد (اوقات مزبور در هرمملکت مختلف است) انسایکلو پیدیای سابق درآنجا مورد مطالعه قرار داده میشود وپس از اصلاحات لازمه و اضافه شدن اصطلاحات علمی و فنی وسائر معلومات جدید سر ازنو طبع میگردد . زیرا سرعت رفتار و ترقی شعب مختلفه سائینس بحدی است که

هر ماه بلکه هر هفته چندین اسم و اصطلاحات و معلومات نو پیدا شده طبع سابقه دائرة المعارف را ناقص میگرداند بهر حال اینك ما خصوصیات و تشریحات بعضی از انسایکلو پیدیاهای معروف امروزهٔ عالم را بطور مختصر ذکر میکنیم :

در انگلستان :

انسایکلو پیدیا بریتانیکا (۱) مثلیکه در فوق شرح داده شده انسایکلو پیدیا بریتانیکا ابتدا در اواخر قرن ۱۷ مسیحی (۱۷۷۱) از طرف انجمن علمای اسکاتلیندی در شهر ایدنبورگ ترتیب شده و پس از اصلاحات زیاد و مکرر، بعد چندی چنان مقرر گردید که در هر چند سال یك دورهٔ جدید آن طبع گردد. طبع نهم از سال ۱۸۷۵ تا ۱۸۸۹ رواج داشت.

آخرین دورهٔ این دائرة المعارف درسال ۱۹۲۹ میلادی نشر شده وچهاردهم طبع آن گفته میشود. این دورهٔ جدید ۲۴ جلد دارد که هر کدام شامل ۱۰۰۰ صفحه و هر صفحه حاوی متجاوز از ۱۵۰۰ کلمه میباشد. قطع آن بزرگ است، مجموعاً قریب ۴۵۰۰۰ بحث علاحده دارد. تعداد تصاویر آن از اندازه ۱۵ هزار میباشد. در اخیر جلد ۲۴ یك اطلس قشنگ و مکمل عالم و فهرست مردف تمام کتاب علاوه شده است.

این دائرة المعارف برابر ۵۰۰ جلد کتاب بزرگ بلکه از آن بهتر و کاملتر میباشد زیرا معلومات متنوعهٔ که در این داخل است در دیگر کتب قطعاً یافت نمیشود. مثلاً تنها مقالهٔ که در باب افغانستان دارد، اگر علیحده بطور رسالهٔ عادی که در هر صفحهٔ آن ۲۵۰ حرف باشد طبع شود، کتابی دارای ۱۰۰ صفحهٔ و ۲۴ عنوان خواهد شد.

در ترتیب این انسایکلو پیدیا ۳۰۰۰ عالم مشهور و متخصص شرکت و رزیده بودند.

چمبرس انسایکو پیدیا (۲) عبارت از همان انسایکلو پیدیای معروفی است که درسنه ۱۷۲۸ بواسطهٔ مستر چمبرس تدوین

Chambers Encyclopaedia. (۲) Encyclopaedia Britannica. (۱)

شده و بعد از آن تاریخ چندبار دیگر هم پس از اصلاح وتکمیل به طبع رسیده است طبع آخر آن ۱۰ جلد دارد و در انگلستان خیلی مشهور و طرف استفادهٔ عام و خاص میباشد .

نلسنز انسایکلوپیدیا (۱) این دایرة المعارف از مشهورترین و مهمترین انسایکلوپیدیا های زبان انگلیسی محسوب میشود و بزبان انگلیسی خالص ترتیب داده شده است . اصل آن درانگلستان ترتیب طبع شده ولی درین اواخر در امریکانیز آن را چاپ نموده اند . طبع اخیر آن ازلحاظ تصاویر و نقشه های رنگه و قشنگی طبع خیلی مشهور است .

انسایکلو پیدیای اسلامی (۲) مجموعهٔ بزرگی است در ٤ جلد ضخیم که از طرف مستشرقین معروف انگلیس وفرانسه وجرمنی به هر سه زبان تدوین گردیده و ازجغرافیه ، نژادو تاریخچه ملل اسلامی بحث میراند. علما یا بهتر بگوئیم شرق شناسانی که در ترتیب کردن آن شرکت ورزیده عبارت اندازمستر توماس (۳) هوتسمه ـ ت ـ وـ آرنولد (٤) رـ باسه (٥) رـ هارتمن (٦) وبزیر اثر (مجمع بین‌المللی اکادیمی ها) جزء جزء طبع و اکنون در ٤ جلد بزرگ مجموعاً قریب ٤٥٠٠ صفحه است ، درسال ۱۹۳۳ ازطبع فارغ گردید .

این انسایکلوپیدیا اطلاعات و نظریات مستشرقین اروپائی‌را راجع به جغرافیا ، تاریخ ونژاد ملل مسلمان دربر دارد ، ودر مجامع علمی و ادبی دایما طرف استفاده میباشد .

---

(۳) Encyclopaedia of Islam. (۲) Nelsons Encyclopaedia. (۱)
R- Hartmann. (٦) R-Basset. (٥) T. W. Arnold. (٤) TH. Houtsma.

درفرانسه:

انسایکلو پیدیای عمومی لاروس (١) کامل ترین دایرة المعارف های مملکت فرانسه بشمار می رود وابتداء درسالهای ١٨٦٦ تا ١٨٨٨ ازطرف ادیب شهیر فرانسه پی یر لاروس (٢) ترتیب داده شده ١٧ جلددارد. این دوره حقیقةً مجموعهٔ معلومات بشری بوده وخلاصهٔ علوم وفنون عالم ، نمایش وتبصرهٔ تمامی آنچه بانسان نسبت وتعلق دارد وبالآخره لغات زبان فرانسه را دربر میگیرد.

دورهٔ جدیداین انسایکلو پیدیا که بنام (لاروس قرن بیستم) (٣) درشروع سال جاری (١٩٣٤) درپاریس نشر گردیده علاوه برصفات فوق خصوصیات ذیل را نیزدارا میباشد وپس از اصلاحات زیاد وادخال جمله اسامی ، لغات واصطلاحات علمی وفنی ومعلومات تاریخی جدید تکمیل گردیده است وبنا بران یکی ازجامع ترین وکامل ترین انسایکلو پیدیا های دنیا محسوب میشود :

این دورهٔ نو، در ٤٠٧ جزوه ١٠ ، ٢٠ ، ٣٠ صفحه ئی علیحده علیحده طبع ونشر شده است وعبارت از ١٠٠،٠٠٠،٠٠٠ حروف و ٢٣٥،٦٤٠ مقاله و ٢٣٤٦٥ صفحه به قطع بزرگ میباشد. تعداد تصاویر آن ٤٦٩٥٤ ونقشه های سیاه ورنگه ٤٥٤ است.

درتدوین این اثر جامع متجاوزاز ١٥٠٠ نفرعلما ومتخصصین معروف مملکت شرکت ورزیده وبیش از ٤٠٠ جلد کتاب معتبر وانسایکلو پیدیا های سابقه وجدیده ملاحظه شده ، حیات ٦٠٠٠ سالهٔ بشررا دربرمیگیرد.

ازامتیازات دیگراین انسایکلو پیدیا چنانچه ازروی تقریظ های متعدد

(١) Le Grand Dictionnaire Universel, Larousse de XIXe Siècle
(٢) P. Larousse, (٣) Larousse de XXe Siècle.

جرائدوعلمای فرانسه معلوم میشودچسن ترتیب آن است که خواندن و تفحص کردن را دران تسهیل می بخشد.

خلاصه لاروس قرن بیستم ازقاموس (دیکشنری) خوبتروازدایرة المعارف وسیعتر و جامع ترین تالیف معلومات متراکم عصرحاضر محسوب میشود. (۱)

لاگراندانسایکلوپیدی (۲) مجموعهٔ بزرگیست که در ۳۱ جلد از ۱۸۸۵ تا ۱۹۰۲ نشرشده وبواسطهٔ وسعت مباحث خود،خیلی قابل استفاده ولازم سفارش میباشد.

انسایکلوپیدیا امریکانا در تمام مدارس ومجامع علمی وادبی امریکاو تمام عالم مستعمل است وعلاوه برلغات انگلیسی اصطلاحات امریکائی را نیز دربردارد طبع جدید آن که درسال ۱۹۲۸ نشرگردید شامل ۳۵ جلدبرقطع بزرگ میباشد.

انترنیشنل انسایکلوپیدیا(۳) دورهٔ جامع وسیعی است که بسال ۱۹۲۵ در ۲٤ جلد و ۲ ضمیمه درامریکا طبع شده و معلومات مفیدی ازهرشعبه را دربردارد.

در المان:

کنورساتزیون لیکزیکون،برکهاوس(٤). ازمهمترین دایرةالمعارف های المانی میباشد که مرتب حقیقی و اولی آن بروکهاوس عالم المانی بوده، ازسال ۱۷۹٦ تا ۱۸۰۸ درشهر

(۱) خوشبختانه انجمن ادبی نیز به طلب کردن یك دوره ازاین دایرة المعارف موفق شده ویقین است که بزودی رسیده مشکلات آقایانیرا که از مطبوعات فرانسه استفاده کردن می خواهد تااندازهٔ زیاد حل خواهد کرد.

International Encyclopaedia (۳) Lagrande Encyclopédie. (۲)
Konversations- Lexicon, Brokhaus. (٤)

لائپزیك (المان) تدوین یافت . طبع اخیر (هفتم) آن که در ۱۹۲۸ خاتمه یافته ، ۱۸ جلد دارد .

کنورساتزیون لیکزیکون ، می یر (۱) بواسطهٔ علمای زیاد از قبیل میولر (۲) هوفمان (۳) و می یر (٤) دراوائل قرن ۱۹ ترتیب یافته ، وآخرین طبع آن که درسال ۱۹۲۳ نشرشده است که متجاوز از ۲۸ جلد و تصاویر بسیارقشنگ واعلی داردو درکلیهٔ مراکز علمی و ادبی تمام ممالك طرف استعمال میباشد .

در ایطالیا :

نیو و انسایکلوپید یا ایطالیانا (٥) مهمترین دایرة المعارف تمامی مملکت ایطالیا میباشد و در سال ۱۸۸۸ طبع شده و درمراکز ملی وسائر ممالك ازآن استفاده مینمایند .

یك انسایکلو پیدیای جدید در روما تحت طبع و در شرف اختتام است که نسبت به دورهٔ فوق الذکر ازهرحیث بزرگتر و جامع تر بوده ، ۳٦ جلد دارد .

در اسپانیه :

دیکسیونأریو انسیکلوپیدیکو اسپانو امریکانو (٦) دائرة المعارف بزرگیست که در سنه ۱۷۹۹ در شهر بارسلونا طبع گردیده و ۲۵ جلد دارد . این مجموعه جامع ترین کتبی است که تاکنون درزبان اسپانوی ترتیب یافته و مهمترین مأخذ مطالعاتی بشمار می رود که راجع به آن زبان بعمل بیاید . این دایرة المعارف در ممالك امریکا که زبان اسپانوی دارند خیلی طرف توجه میباشد .

(۱) Konversations- Lexicon, Maeier. (۲) Muler. (۳) Haufmann. (٤) Maeier. (٥) Nuova Encyclopaediana Italiana (٦) Diccionario Enciclopédico Espano Americana.

در روسیه :

روسکی انتسیکلوپید چسکی سلوار(۱) مهمترین جامع العلوم های زبان روسی و تاهمین اوقات اخیر بهترین مأخذی برای علما و محصلین لسان مزبور بشمار میرفت . در ۴۱ جلد و ۲ ضمیمه ترتیب یافته، معلومات قیمتداری راجع به صنائع و فنون قدیمهٔ روسیه در بر داشت .

بالشو یاسوویتیسکایا انتسیکلوپیدیا (۲) به شرکت کلیهٔ علمای معروف و متخصصین نامدار مملکت جدیداً درعهد شوروی تدوین شده، ودرهمین اواخر در ۳۰ جلد ازطبع برامده است .

(دراکثر السنهٔ دیگر اروپائی‌نیز ازقبیل زبان پولندی مجارستانی، سویدنی وناروئیجی وغیره انسایکلوپیدیا وجود دارد .)

در مصر :

دایرة المعارف فریدوجدی ازمهمترین دائرة المعارفهای موجودهٔ مصر بشمارمی رود، مرتب آن چنانچه ازاسم کتاب معلوم میشود محمد فرید وجدی عالم شهیر مصری است . در سال ۱۹۲۳ طبع شده . این دوره شامل ۱۰ جلد میباشد که هرکدام بقطع بزرگ متجاوز از ۹۰۰ صفحه دارد . وازموضوعات متعدد علمی وفنی وغیره بحث میکند وعلاوه برین ازبهترین قاموس های لغات عربی بشمارمیرود .

اما درین اوقات انجمنی که بنام « انجمن لغوی ملکی » جدید تشکیل شده درضمن دیگر وظائف خود مد نظردارد تا قاموس و سیعی ازتمام لغات عربی و

(۱) Russki Entsiklopedicheski Slovar.
(۲) Bolshaya Sovietskaya Entsiklopediya.

اعلام تاریخی و معاصر، ترتیب بدهد. چنانچه اشخاص متعدد برای جمع آوری لغات و اصطلاحات عربی فصح به ولایات داخلی وسودان و غیره اعزام شده است.

گرچه این مجموعه در حقیقت دائرة المعارف گفته شده نمیتواند ولی ازروی وسعت معلومات، قاموس وسیعی بشمار خواهد رفت.

انسایکلوپیدیا آف اسلام را هم در مصر از انگلیسی تحت ترجمه گرفته اند. چنانچه قسمت کلی آن نشر شده است.

در لبنان:

دایرة المعارف پطرس بستانی (۱) معروفترین و جامع ترین انسایکلو پیدیا های عربی موجوده بشمار میرود. وبدون تصاویر در ۱۱ جلد که هریك متجاوز از ۱۰۰۰ صفحه دارد ترتیب شده است. تاریخ طبع آن ازسال ۱۸۷۵ تا ۱۸۸۱، مرتبش عالم شهیر لبنانی پطرس بستانی میباشد که به کمك علمای زیاد به تدوین آن موفق گردیده. این دایرة المعارف درمجالس علمی وادبی ممالك عربی و دیگر دول خارجه طرف استفاده بوده خیلی عمومیت وشهرت دارد.

در ترکیه:

حیات آنسیکلو پیدی سی علاوه « بر قاموس الاعلام » شمس الدین سامی که در ۶ جلد تدوین وازسال ۱۳۰۶ تا

(۱) تولد ۱۸۱۹ وفات ۱۸۸۳ درنزدیکی بیروت (لبنان) در ۱۸۷۵ بمعاونت پسرش سلیم شروع کرده، ۶ جلد را تالیف نمود، دروقت تدوین جلد ۷ مرده، جلد ۷ و ۸ را پسرش ترتیب داد واوهم در موقع تدوین جلد نهم مرده برادران دیگرش بمعاونت پسر عم شان سلیمان افندی جلد نهم را بانجام رسانیدند ـ بعد مدت چند سال کار خاتمه دادن دایرة المعارف معطل مانده باالآخره سلیمان بقاهره رفته بمعاونت نجیب ونسیب پسران عمش جلد ده ویازده را به طبع رسانیدند.

۱۳۱۶ هجری دراسلامبول به طبع رسیده (۱) و تاکنون طرف استفاده بود ؛ درین اوقات یك دایرة المعارف جدیدی بنام فوق تدوین یافته است ؛ که رسم الخط آن به حروف جدید (لاتینی) و دارای معلومات بسیار وسیع میباشد . این انسایکلو پیدیا از طرف یك هیئت بزرگ علمی تدوین و ازسه سال به اینطرف تحت طبع گرفته شده ، بفاصلهٔ ۱۵ ، ۱۵ روز جزء جزء که هر یك آن ده یك ، یك جلد است نشر میشود ازقرار معلوم (حیات انسیکلو پیدیسی) تماماً ۱۰ جلد دارد و بیشتر معلومات علمی وفنی و تربیوی آن از انسا یکلو پیدیا های معتبر امریکامثل (کمپتن پکچر انسایکلوپیدیا) (۲) و (امریکن ایدیوکاتر) (۳) اخذ گردیده است .

ولی درقسمت تاریخ و جغرافیهٔ خود مملکت وغیره اطلاعات علمای تورکی کمك زیاد نموده وسائرموضوعات علمی وحیاتی جدیده را نیز با سلیقهٔ ملی بخوبی تطبیق داده اند .

در عراق :

ازقرار معلوم درمملکت عراق نیز چند سال قبل دائرة المعارف خوبی که در وسعت معلومات و قشنگی طبع از دائرة المعارف های موجودهٔ مصر کمتر نیست ، ترتیب یافته است .

در هند:

در زبان اردو :

عقل و شعور : دائرة المعارف مهم زبان اردو ودر اواخرقرن ۱۹ ترتیب

(۱) درزمان سلطان عبدالحمید ثانی، مرحوم امرالله افندی به تدوین نمودن اولین انسایکلوپیدیای ترکی موسوم به (محیط المعارف) پرداخت ولی هنوز جلددوم درحال مسوده بود که حکومت نشر آنرا منع کرد .

American Educator. (۳) Comtons Picture Encyclopaedia. (۲)

داده شده است : اما درین اوقات هیئت بزرگی برای تدوین کردن انسایکلوپیدیائی به اصول انسایکلوپیدیا بریتانیکا تشکیل ومشغول کار شده است

درزبان هندی :

درزبان هندی نیز یك انسایکلوپیدیا ترتیب داده اند که کم وبیش از معلومات عصری ولغات هندی در ان داخل میباشد .

درزبان بنگالی وگجراتی ومرهتی نیز دائرة المعارف ساخته شده است .

درایران :

درین اوقات مد نظر است تا انسایکلوپیدیای بریتانیکا رازبان فارسی ترجمه نمایند . چنانچه کار ترجمه جاری میباشد .

ازتشریحات فوق که راجع به ضرورت وچگونگی و تاریخچهٔ انسایکلوپیدیا یادائرة المعارف وتوجه زیاد ممالك متمدنه درجمع وتدوین آن ، نگاشته شد ، به آسانی فهمیده میشود که برای هر ملت ومملکت داشتن چنین مجموعه ها از ضروریات اولیه میباشد ؛ مخصوصاً در ممالکیکه تازه درجادهٔ تمدن عصریه پا گذارده است ، اهمیت بزرگی دارد . زیرا ازیك طرف درممالك پیش قدم برای هر موضوع کتب زیاد علیحده است وآنقدر احتیاج به دایرة المعارف نمی افتد و ازطرف دیگر تاوقتیکه یك زبان تمامی اصطلاحات علمی وفنی و معاشرتی جدیدرا دارانبوده ویامتکلمین مزبور ازالسنهٔ مهمه آنهارا اخذو زبان خودرا تکمیل ننمایند احتیاجات علمی وفنی حتی حیاتی خودرا چنانچه شایدو باید ، رفع نموده نمیتوانند وبلکه ازاستفاده کردن از ترقیات وکامیابی های عصری علم وفن محروم می مانند.

ولی هر گاه ترتیب دادن انسایکلوپیدیا های حقیقی زودی ممکن نباشد استفاده نمودن از دایرة المعارف های مکمل دیگر جاها خیلی قابل سفارش دیده میشود. چه در حقیقت انسایکلو پیدیا ، متتبعین و ادبا وکافهٔ ارباب علم و فن را درفرا گرفتن علوم وفنون مختلفه وکلیهٔ دانستنی های عمومی کمك زیاد نموده، احاطهٔ معلو ماتشان را درهر قسمت وسعت می بخشد.

در خاتمه امید واریم ، همچنانچه درمملکت همجوار ما ایران ،بواسطهٔ ترجمه نمودن انسائیکلو پیدیای انگلیسی (بریتانیکا) در راه وسعت دادن وداخل کردن اسامی واصطلاحات علمی ودیگر اطلاعات مفید عصری ، در زبان فارسی، به آن زبان خدمت بزرگی مد نظر است ، عنقریب وزارت معارف ما نیز به جمع وتدوین نمودن مجموعهٔ از لغات زبان « پشتو » ووارد ساختن اسما واصطلاحات واطلاعات جدیدهٔ علمی وفنی وحیاتی دران - ولو بصورت بسیار مختصر باشد - اقدام خواهد نمود. تابیش از این زبان ملی ماهم فاقد یك قاموس صحیح وعصری باقی نماند. (۱) انتها

(۱) موضوع انسائیکوپیدیا یك مبحث وسیع ومهمی است . بنده درینجا تااندازهٔ که معلومات پیدا کرده نتوانستم ، تذکار نمودم ولی امید است ، عموم ذواتیکه درین باب اطلاعات بیشتری داشته باشند ، از نشر کردن آن مضایقه نفرمایند تاموضوع مزبور تااندازهٔ ممکن ، تکمیل بشود . درخاتمه از کلیهٔ محترمانیکه درتدوین این مقاله خاص از لحاظ علاقهٔ عرفانی کمك فرموده اند یعنی فاضل محترم آقای هاشم شایق معاون ریاست تعلیم وتربیهٔ وزارت معارف وهمکاران محترمم آقای نزیهی وآقای گویا تشکر میکنم . سید قاسم .

والا حضرت سردار شاه محمود خان غازی سپه سالار و وزیر حربیه با یکعده از صاحبمنصبان عسکری

براعظم مغروقهٔ اطلانتیک

ترجمهٔ آقای عبد الغفورخان
فارغ التحصیل مکتب حبیبیهٔ کابل

آنانیکه از کتاب *Mainent Deep* سر آرتهرکونان دایل مطالعاتی دارند، بخاطر خواهند داشت که چگونه مشارالیه وجود یك نژاد فوق العادهٔ انسانرا که در بحراطلس سکنا داشتند، تشریح و به انطلانتی ها موسوم کرده است. حکایهٔ این مصنف جالب دقت بوده و بی شبه ماخذ خویش را افسانهٔ قدیمی براعظم مغروقهٔ اطلانطس قرارداده است. ممکن است اکثر مردم حتی از نام انطلانتس واقف نبوده و آنانیکه شنیده هم باشند آن را جزو اساطیر پندارند. اما حال ملتفت باید شد که راستی این یك افسانه است یا جنبهٔ حقیقت هم دارد؟

درین تازگیها یك مجمع علمی در تحت توجه جرمنی ها برای تحقیقات و افشای اسرار زمین بحراطلس در شرف اقدامات است. اسباب ولوازم این هیئت عبارت است از یك زورق شراعی، یك ماشین غواصی و یك کشتی تحت البحری که ساختمان آن باصول جدیدترین و خیلی مکمل میباشد.

در زورق، جر ثقیلی برای پائین کردن ماشین غواصی نصب گردیده. این ماشین غواصی خیلی جالب توجه و از اختراع جرمنی ها بوده اعجوبهٔ درفن مهندسی بشمار می رود. جدار آن برای مقاومت بافشار آب خیلی ضخیم و مضبوط ساخته شده. قسمت تحتانی آن بیضوی شکل و در آن سه روزنهٔ ترصد جا دارد، و تا عمق (۷۵۰) متر بدون کدام خطری فرو رفته میتواند. درین آن چوکی متحرکی برای مشاهده کنندہ تعبیه شده که غالباً وظیفهٔ آن عکس برداری است. تنویر بوسیلهٔ چراغ مخصوص تحت البحری که بهرطرف گردش

کرده میتواند بعمل می‌آید. ترتیبات مخابرهٔ تیلفونی بیخ زورق وماشین غواصی وهمچنین تهیهٔ هوای تازه بمقدار کافی وقتیکه مشاهده کنند ه زیر آب باشد، قبلاً بعمل آمده. آنانیکه بعلم آثار عتیقه علاقه دارند، نتیجهٔ این تحقیقات را به بی صبری تمام انتظار میبرند.

گویند زمانی جای قسمت اعظم این آبهای وسیع اوقیانوس اطلس را قطعات عظیمه خاك بصورت مجمع الجزائری فرا گرفته بود. بزرگترین این دستهٔ جزائر، اطلانتس نام داشته ودر آنوقت تهذیب و تمدن عالیه را حائز بود. قدیمترین ماخذ مادرین موضوع، تنها کتاب حکایهٔ افلاطون موسوم به تیمس *The Timaeus* است. افلاطون درین کتاب، قصهٔ را که جدش ازسولون (یکی ازدانشمندترین یونانیان قدیم) شنیده می‌نویسدوآن این است که اطلانتس امپراطوری بزرگ وعجیبی بوده« که بر تمام جزیرهٔ (اطلانتس) وچند جزائر دیگر ونیز بر بعضی حصص براعظم (مقابل) حمکرانی‌داشت » سلاطین اطلانتس به زمین های که سابقاً بتصرف داشتند اکتفا نکرده بخارج نیز تجاوز کردند. ازان جملهٔ آن‌حصه جات لیبیا ر را که از ستونهای هرکول(جبل الطارق) تامصر امتداد داشت بتصرف خویش درآورده ودر یورپ ترینیا (ایطالیا) را ضمیمهٔ مقبوضات خود نمودند. باانیهم قناعت نکرده بطرف شرق به یونان حمله آوردند. اما (قرار قول سولون که خواه از روی تعصب ملی، خواسته استعداد و فعالیت اهالی مملکت خویش را مافوق ممالك مفتوحه ارائه دهد، وخواه تاریخ حقیقی را اظهار داشته) یونانیها نه تنها اطلانتی ها را از مملکت خویش پسپا بلکه ازتمام متصرفات شان که داخل حوزهٔ مدیترانه بود خارج کردند. این واقعه را تقریباً ۹۶۰۰ سال قبل المیلاد تصور می کنند. چندی بعد (بقول سولون) طوفانهای مدهش وزلزله های مخرب رو داده ودر اثر اینطور حوادث جزیرهٔ بزرگ اطلانتس دراوقیانوس اطلس مغروق ومعدوم شد.

اگر مسئله اطلانتس تنها منحصر باشد به بیان افلاطون که از سولون روایت کرده ، احتمال دارد شخص سولون برای تمجید از شجاعت و شهامت ملتش این افسانه را جعل کرده باشد اما ـ اگرچه علماء تامدت درازی از تصدیق این افسانه خود داری کرده اند ـ تحصیلات جدیدهٔ علم طبقات الارض وعلم تحجرات نباتی وحیوانی وهمچنین بعضی کشفیات در زمین بحر ، وجود چنین براعظمی را ممکن ساخته است .

یکی ازین کشفیات در تابستان سال ۱۸۹۸ بعمل آمد : زمانی که سیم تلگراف تحت البحری از مقام برست تا کیپ کاو تمدید می یافت ، در نقطهٔ که تخمینا ۵۰۰ میل بشمال جزائر آزور وبعمق ۱۷۰۰ (فیدم (۱) است ، سیم گسسته دربحر فرورفت . بوقت کشیدن سیم گسسته ، باقلابهای آهن ، گل وپارچه های سنگلاخ هم استخراج شد . بعد از امتحانات ذره بینی معلوم گردید مواد مستخرجه ، لاوه (مواد ذوب شدهٔ آتشفشانی) بوده است . تحقیقات مزیده نشان داد که زمین بحر درین نقطه ، تمام علائم مشخصه یك مملکت کوهستانی را که کوه های آن بلندو وادیهای آن عمیق باشد ، حائز است .

انفلاق کوه مونت پیلی ، درجزائرغرب الهند ، دراوائل قرن حاضره به متخصصین علم طبقات الارض فهماند که آن مواد مذابهٔ آتشفشان که درآب ، برودت حاصل کرده ، از موادیکه درخشکه سرد شده باشد ، بخوبی تمیز داده میشود . چه ، زمانی که کوه آتشفشان مذکور مشتعل شد ، مواد مذابهٔ آن دوحصه گردیده ، قسمتی در بحر ریخته بزودی منجمد وقسمتی روی زمین مانده بعد ازهفته های متمادی انجماد حاصل کرد . از مطالعهٔ ذره بینی این دونوع مواد ، فرق بینی در ساختمان بلوری آنها مشهود گردید .

(۱) فیدم مقیاس پیمایش عمق بحر است که تقریباً معادل (٦) فیت میباشد .

حال، آن جنس مواد مذابهٔ آتشفشانی که از زمین بحر اطلس درسال ۱۸۹۸ استخراج شده بود (وامروز درموزهٔ مکتب میز درپاریس محفوظ است) مانند همین شق دوم مواد آتشفشانی دراثر هوای محیطی انجماد یافته بود. زیرا اگر درعمق ۱۷۰۰ فیدم آب انجماد حاصل میکرد، خاصیت بلوری بخود میگرفت. پس چنین میتوان استنباط کرد که کوه آتشفشان مذکوره بوقت اشتعال، خارج از سطح زمین بوده و مواد مذابهٔ آن در اثر هوای محیطی منجمد گردیده است. گذشته ازین، متخصصین علم طبقات الارضی مدعی هستند که مواد مذابهٔ مستخرجه که در معرض آب بحر گذارده شده بود، اجزای آن ازهم متلاشی و چنین مینماید که از ۱۵ هزارسال قبل درآب بوده است. اما مواد مذابهٔ کوه مونت پیلی که در خشکه انجماد حاصل کرده بود، همانطور منجمد دیده شد. پس اگر سنجش متخصصین علم الارض درست باشد، اشتعال کوه آتشفشان مذکور (که حالیه زیر آب است) حتماً از ۱۵ هزار سال قبلتر وقوع یافته که نظر بزمانهٔ طبقات الارضی، محض دیروز بوده است.

بعض مشابهت های مهمی بین یوروپ و امریکای شمالی، وهمچنین بین افریقای استوائی و براذیل موجود است. اکثر ازسلاسل جبال جانبین تا کنار بحر رسیده ازآنجا دفعةً بریدگی پیدا میکنند. ازین استنتاج میشود که درزمانه های قدیم، این سلاسل جبال نسبت بطول امروزهٔ آنها بیشتر ممتد بوده و اگر یکدیگر را تلاقی نکرده اند، اقلاً نزدیکتر بوده اند. جزائر آزور ـ ترستان داکنها ـ و کوه های سینت پال، خیلی ممکن است آثار باقیهٔ براعظم وسیعی باشد که بین افریقا و امریکای جنوبی واقع وحالیه درزیر بحر است. همچنین جزائر غرب الهند درانوقت بی شبهه تودهٔ بزرگی از براعظم مذکور بوده است. چنانچه وقوع این دسته جزائر درمنطقهٔ زلازل، ما را بیشتر بحقیقت سوق میدهد.

در قرن گذشته اولیای امور بحری انگلستان ، جرمنی و اضلاع متحدهٔ امریکا عملیات عمق پیمائی در زمین بحر اطلس نموده . و در نتیجه زمین بحر مذکور را طرح کرده اند. این انکشافات، وجود یك رشتهٔ جبال عظیمه را محقق میسازد که از نزدیك ساحل آیرلیند شروع شده بطرف جنوب امتداد یافته بجزائر آزور و ازانجا بسمت جنوب مغرب استطاله کرده تا بخط ساحل امریکای جنوبی قریب دریای امیزان میرسد . ازین مقام سلسله مذکور بطرف مشرق منحرف گشته به کوهای سینت پال رسیده ، سپس سمت خودرا بطرف شمال جزیرهٔ ایسنشن تبدیل کرده وراست بطرف جنوب ممتدبوده بجزیرهٔ ترستان دوکنها ختم میشود . ارتفاع اوسط این رشته جبال عظیمه ازین بحر درحدود ۹۰۰۰ فت است . پس معقول است اگر بگوییم جزائر متذکرهٔ فوق ، قلل جبال براعظم مغروقه بوده است . حقیقت دیگری که ازین عمق پیمائیها بظهور پیوست این بود که این رشتهٔ جبال در تمام طول خود دارای کوه های آتشفشانی بوده – وآثار آن به پیمانهٔ وسیعی مشهود است . تقریبا بفاصلهٔ ۱۵۰ میل ازآبنای جبل الطارق ، بمقام که افلاطون آنرا محل اطلانتس خوانده است ، دراثر عمق سنجی معلوم شد که محض بفاصلهٔ چندمیل عمق بحراز ۲۷۰۰ فیدم به ۱۶۰۰ فیدم تقلیل یافته است .

ازین حقائق میتوانیم استدلال بکنیم که دربحراطلس امروزه ، زمانی خشکهٔ وسیعی وجود داشته . علی ای حال ، این نظریه دیگراز لباس حدس وگمان برآمده وعلماء بزرگ ومعروف عالم عقیده دارند این بر وسیع بمرور زمان دراثر فعالیت های آتشفشانی آهسته آهسته فرورفته وآثار باقیه دربعض حصص ازخود گذاشته است ، بعلاوه متفقاً عقیده دارند که قسمت اعظمی ازین بر وسیع ، در گذشته قریبی ، بالای سطح آب بوده وتشکیل مجمع الجزائری داده اند که افلاطون ازان ذکر کرده است .

مدارك و دلائل علم الحیات(بیولوژی) *Biology* نیز این نظریه را تقویت می بخشد : مثلا یکنوع خرس بحری *Monk seal* که عموماً بقرب سواحل وجود داشته در ما بین بحر نمی باشد ، یك جنس آن در بحر مدیترانه و همان جنس درجزائر غرب الهند یافت شده درحالیکه در بحر اوقیانوس که هزارها میل وسعت دارد اثری ازان دیده نمیشود . همچنین حیوانات بحری از جنس *Manatus* که یك نوع آن درساحل غربی افریقا ونوع دیگر در امریکای جنوبی وجود دارد پس درحالیکه هردو نوع مذکور طبعاً میل دارندقریب خشکه رهایش کنند ، چطور از بحر طلس گذشته اند ، وچرا در مابین بحر اطلس اثری ازانها پدیدار نیست ؟ البته چون اجداد آنها هم نزدیك سواحل حیات بسر میبردند ، پس در بین بحر اطلس سابقاً خشکه وجود داشته که امروزازان اثری نیست .

همچین حیوان شبیه به سوسمار *Amphis baenidae* که در زیرزمین زندگانی داشته عموماً بی دست وپا واکثر به درلانه های مورچه بسر میبرند مخصوصاً جالب دقت است : این حیوان اقسام بسیاری داشته تنها درمنطقهٔ مدیترانه ، افریقا وامریکا یافت میشود . واضحاً عبوراین حیوانات از بحر وسیعی ماننذ اطلس مستحیل است ، اماً درامریکا بکثرت وجود دارد ، وبرعکس درآسیا که رابطه خاکی بایورپ دارد ، نشانی ازانها پدیدارنیست . مورچه های مخصوصهٔ که درجزائرآزوریافت میشوند ، ازهمان جنس درامریکاهم وجود دارد . همچین چندنوع پروانه های که در جزائرکینیری موجوداست عیناً همان انواع درامریکادیده میشود . بدیهی است پروانه ها بااین عمرقلیل خویش هرگز نمیتوانند ازاوقیانوس اطلس عبورکرده محفوظاً به امریکا برسند . آب ، سد طبیعی بمقابل کرمهای زمینی نیزهست ، اما کرمهای که دریورپ وشمال افریقا

یافت میشود باکرمهای جزائر اطلانتیك شباهت تامه دارند.

پس چگونه این مخلوقات متفرقه بجاهای مختلفه رسیده اند ؟ ازراه بحر مسلماً نبوده است . پس مجبوریم تسلیم کنیم انتشار آنها ذریعه براعظمی صورت گرفته که کنون درزیر آبهای اوقیانوس اطلس است .

معرفت الانسان (انترا پولوژی) هم با اقامهٔ دلیل ، وجود را (دربحر اطلس) که مستعد حیات بشر بوده ، تائید میکند . علماء آثار عتیقه در یافت کرده اند که هزارها سال قبل ، یك نژاد مخصوصهٔ انسان به یوروپ آمده بود . نام آنهارا بمناسبت مقاماتی که نخستین کشفیات دربارهٔ آنها بعمل آمده به کروماگنن Cro Magnon یا آرگناشین Aurignacian نامیده اند .

درسال ۱۸۵۲ آثار یك طبقهٔ ، مخصوصه وممتازهٔ بشر ، نزد یك مغارهٔ درآرگناك Aurignac (فرانسه) کشف شد . و چندی بعد موسیولارتت ، یك عالم معرفت الانسان ، پنج عدد کالبدانسان را قریب مغارهٔ قلعهٔ کوچك کروماگنن (درجوار les Eyzies بر دریای ویزر فرانسه) پیدا کرد . هر دوی این آثار مکشوفه باهم متشابه بوده و بقرار قول سر آرتحر کیت تعلق به نژادی داشت که ازحیث قوای دماغی وجسمانی از بهترین نژادهای بشر بشمار میرود . نظر به اسکلت های مکشوفه ، ارتفاع قامت بشر دران زمان زیاد از ۶ فت ، شانه ها پهن و دست ها نظر بمناسبت آن پاها ، کوتاه تر بوده است که درعلویت وارتقای نژادی علامت ممتازه محسوب ، وازآثار انسان شکلانی که درطی کشفیات دیگر بدست آمده بمراتب عالیتر بل باآن تباین کلی دارد . ازمطالعه این اسکلت ها معلوم میشود بینی این نژاد بشر باریك و بلند ، استخوانهای وجه برجسته و زنخ بزرگ بوده است . بقول بروکا ظرفیت مغز زن کروماگنن ، نسبت به ظرفیت مغز مرد متوسط امروز ، بیشتر بوده .

ازدیگر عملیات حفاری که در بارهٔ کرو ماگنن ها بعمل آمده معلوم میشود صنایع عالیه هم داشته اند. دیوارهای مغاره های اهالی قدیم بیسکی (جنوب غرب فرانسه) از رسمها ونقاشی ها و اشکال برجسته انسان وحیوان باتناسب صحیح مزین است که مهارت فنی و استعداد فطری آنهارا درارائه تصویر حقیقی اشیا نشا نداده ضمناً مزاق حسن پرستی وجمال بسندی آنهارا که دراکثر جهات باسلیقهٔ این زمان موافق است باثبات میرسانند. مردمانی که این گونه شاهکاریها ازخود بروز داده‌اند، هرگز وحشی گفته نمی‌شوند. اثار شالهای که از صدف برای زنها میساختند وآلات سنگ چقماق آنها از شاهکاریهای آن زمان بشمار رفته وازافزارهای استخوانی و شاخی آنها قابلیت اختراع شان ملاحظه میگردد.

آثار صنایع این کرو ماگنن ها دراروپای مرکزی یا شرقی دیده نمیشود، بل همه دریورپ جنوب غربی تمرکز دارد و باید چنین باشد ـ چه دران زمان درما بقی قارهٔ یورپ مردمانی سکنا داشتند که ازآدم نیاندارتال *Neandarthal* فرق زیادی نداشت.

چنین طبقهٔ عالی بشر درظرف قرون معدودی ابداً صورت گرفته نمیتواند، بل بدون تردید محصول ارتقای تدریجی هزارها سالهٔ کدام قطعه بوده است. اما از کدام قطعه؟ و چگونه به یورپ رسیدند؟ بدلائلی که ذکر کردیم ورود آنها نه از شرق (اولین مهد خلقت بشر نظر بروایات) بوده ونه از شمال. بلکه نژادی که این طبقهٔ ممتازه را به یورپ معرفی کرده حتماً باید از غرب یا جنوب غرب بوده باشد. این مسئله که نژاد موصوف از راه خشکه وارد یورپ شده اند. ازین استنباط میشود که درهیچیك از نقوش و تصاویر آنها رسم کدام کشتی بنظر نمی خورد. اگرچه واقعاً دارای آن می بودند درحالیکه از ترسیم

اشیای جزوی فرو گذار نکرده اند. حتماً ازچنین وسیلهٔ مهم حمل ونقل. نقشی میگذاشتند.
وواقعهٔ برجستهٔ دیگری نیز شاهد این مدعا است : ۱ــ زبان باسك *Basque* که باهیچیك ازالسنهٔ اروپائی تعلقات لسانی نداشته برعکس در اساس دستور زبان، باالسنهٔ بومی براعظم امریکا روابط شدیدی دارد. ۲ ــ شباهت تامهٔ جمجمهٔ گروماگنن های دریورپ باجمجمه های قبل التاریخی لاگواسانتا *Lagoa Santa* در برازیل. حال کدام رشتهٔ این دو طبقه مردم هزارها میل از هم دور افتاده را پیوست میکرد ؟ توهم نیست اگر بگوئیم مبدء رهایش این نژاد زمینی بوده که از یکطرف مابین یورپ وافریقا و ازطرف دیگر بین امریکای شمالی وجنوبی کائن. وزمانی که این قطعه زمین درا ثرحوادث ارضیه روبه تجزیه و تحلیل نهاد. بومیان آن بطرف شرق و غرب انتشار یافتند و اخیراً زمین مذکورهم جای خویش را به آبهای بحرا طلس گذاشت.

ازعقائدمذهبی قدیمهٔ یونانیان و مصریان تا اندازهٔ زیادی توحید مبدأ خلقت بشر آشکار میشود. ارباب انواع مصر قدیم اکثراً با معبودان امریکای شمالی وجنوبی شبیه هستند. اگرچه ازین بیان ما ظاهراً چنین معلوم میشود که ازمعلومات بموهومات رجعت قهقرائی میکنیم، اما بعدازاقامهٔ دلائل علم الارضی وعلم الحیاتی وعلم الانسانی، بیان این طور کوائف هم برای تائید قول ما خالی از فائده نیست.
قصهٔ جینی سس *Genesis* بهمه کس معلوم است. علمای آثارعتیقهٔ مملکت آتور، نشان داده اند که رابطهٔ شدیدی بین حکایهٔ جینی سس و قصهٔ بابلی ها (که گلگامش آنرا برپارچه های گل جینی تحریر کرده بود وبوقت حفر کردن، از کتاب خانهٔ بزرگ آتوربانی پال درنینوا یافت شده) موجود است. همه گفته اند که درزمان طوفان انسانها سوار کشتی گردیده ودرحالیکه غرق آب میشد، ایشان بدان وسیلهٔ نجات حاصل کردند بیروسس کشیش گلدانی نیز این واقعه را حکایت کرده.

قبائل سیمی نول وچوکتما در امریکهٔ شمالی ، تاریخ خلقت را به نهجی ایراد میکردند که با بیان (جینی سس) شباهت تامی‌دارد ، وآن اینکه : « در ابتداء جز آبهای بهم ابناشته ، چیزی دیگری وجود نداشت بعد ها زمین وسپس نباتات عرض اندام نمود .

قصهٔ بروکی کا (پهلوان قبیلهٔ *Chilica* در کولمبیا) که‌می گفتند دنیا را بشانه‌های خود برداشته ، بدل‌افسانهٔ دیواکلس یونانیان‌قدیم است . رب النوع اهالی‌مکزیك همان *Osiris* مصر و *Cuiacoatle* بعینه *Isis* است . اگر اهرام درمصر وجود دارد در مکزیك هم دیده میشود . رسم مومیائی کردن اموات که درمصرمعمول بود ، عیناً درمکزیك بلکه در پیرو هم ملاحظه میگردد .

پس آیا‌ازین حقائق‌چه استنباط‌خواهد شد؟ . . . در حالیکه بحر وسیعی مانند اوقیانوس اطلس مابین آنها حائل و وقوع این کیفیات هم درزمانهٔ که عبور از چنین بحر برای مردم آن ، قطعاً ناممکن ، اما هنوز در اغلب چیزها با هم تقارن و تشابه نشان مدهند ! اگرگفته شود ؛ ورود این و امثال این آثار مصری از طریق نزدیکترین آسیا و بحر الکاهل در امریکا صورت گرفته ، پس چرا آثارآنها در ممالك آسیائی دیده نمیشود ؟ .

اگرباساس این گمان که مصریها در عهدنیکو *Necho* تا قسمت منتها الیه افریقا از راه بحر رسیده بودند و بنابرین میتوانستند سفرهای دور و دراز بحری انجام دهند ، عبورانهارا ازبحراطلس هم فرض کنیم ، فرض محالی خواهد بود . چه ، اگر ایشان بانجام جنوبی ترین براعظم افریقارسیده‌اند ، بمناسبت نزدیکی وهمجواری که آنها با براعظم مذکوردراثنای سفرخویش داشته ولهذا تسهیلاتی برای تهیه لوازم حیاتیه شان فراهم میشد احتمال میرود ، اما ازبحر مانند اطلس

که از پهناوری و غیره اسرار آن بهیچ وجه اطلاعی نداشته و بدون اطمینان اینکه چقدر خوراک که با خود بردارند و کجا باید بروند عبور آنها نا ممکن بنظر میرسد. همچنین اگر مصریها از بحر اطلس گذشته باشند چرا دیگر مصریها و سائر ملل از یشان پیروی نکرده وآنرا برای کولمبس گذاشتند که در سال ۱۷۹۲ عبور کند؛ بعلاوه اکثر علماء آثار عتیقه باین عقیده قائل اند که اغلب اقوامی که درصفحهٔ تاریخ بنام « مصری » یاد میشوند . مبدء پیدایش آنها جای دیگر بوده و از سمت مغرب بمصر توصل کرده اند.

ازطرف دیگر اگر اطلانتس اولین محل زندگی انسانها بوده که بعدها بهردو جانب اطلس منتشر و پس از غرق شدن براعظم مذکور بشرق و غرب هجرت گریده اند. راه حل نزدیکتری به قضیهٔ ما پیدا میشود.

جنبش ها و پستی های و بلندیهـا که در زمین بحر اطلس بوقوع پیوسته تا حال دیده میشود. درماه اگست ۱۹۲۳ جهازی بامر کمپنی (وسترن یونین تلگراف) برای دریافت سیم تلگرافی که ۲۵ سال قبلتر دربحر افتاده بود. فرستاده شد. درمحل سیم مفقوده عمق پیمائی هابعمل آمده معلوم گردید که زمین بحردرین مدت قلیل تقریباً $1\frac{1}{4}$ میل بالا آمده بود. پس درصورتی که زمین بحر بلند شده باشد. امکان دارد فروهم رفته باشد.

انجمن بین المللی تاریخ

نگارش آقای سید قاسم خان عضو انجمن

درین اوقات مجلهٔ موسوم به «مجلهٔ بین المللی» با یك رسالهٔ کوچك بزیر عنوان «انجمن تاریخ بین المللی» از پاریس بنام اکثر جرائد افغانی واصل شده است. از آنجمله یك شماره از مجله و یك نسخه از رسالهٔ مزبور بانجمن ادبی کابل نیز رسیده، برای مطالعه و تدقیق مطالب مجلهٔ مذکوره آقای سید قاسم خان عضو انجمن مامور شده و معزی الیه نظریات خود را دراطراف آن قرار آتی می نگارد. (انجمن)

مجلهٔ بین المللی: مجلهٔ مزبور چنانچه از نشریات روی صفحهٔ اول آن معلوم میشود، بواسطهٔ «انجمن بین المللی تاریخ» ماهانه یکبار نشر میشود. قطع آن مساوی مجلهٔ «اقتصاد» یا مجلهٔ «کابل» میباشد و ۲۴ صفحه دارد. کاغذ آن بالعموم از قسم کاغذ لشم جلادار و طبعش ساده و قشنگ است. مجلهٔ بین المللی مصور ولی عموم تصاویر آن عکس اشخاص میباشد، مناظر و عمارات وغیره دران قطعاً دیده نمیشود.

چنانچه ازسر صفحهٔ آن معلوم میگردد، مسلك مجله عموم مسائل سیاسی دیپلوماتیکی و اقتصادی را دربر میگیرد. اما در مندرجات آن (مخصوصاً همین شمارهٔ ماه جون ۱۹۳۳) مضامین مختلفه ازقبیل نظریات جدید علمی (طب، اجتماعیات تاریخ وغیره) وبیشتر شرح احوال اشخاصیکه بملل مختلفه نسبت دارند، به مشاهده میرسد.

اما مسلك حقیقی مجله چنانکه ازمحتویات همین شمارهٔ آن و نشریات مندرجهٔ رسالهٔ فوق الذکر مستفاد میگردد، عبارت ازمعرفی نمودن اشخاص مهم: سیاسیون، علما، و بالخاصه ادبای تمام ممالك است به جامعهٔ بین المللی. فهرست

مندرجات شمارهٔ مزبور این مطلب را خوبتر توضیح میکند: شرح حال و خدمات عمدهٔ موسیو اینیاس موسیکی رئیس جمهور پولند؛ آنتی ها کریل وزیر خارجهٔ فنلند؛ دوکتور پول ژیله طبیب معروف فرانسه وکنفرانسیکه راجع به « معالجه بواسطهٔ اعصاب» داده است؛ دکتور هیلان جاورسکی پولندی (کشفیات قیمتدار او نسبت به « ریفلکسو تیراپی »؛ دکتور کارل لوهمیر المانی؛ اـ دربروز مورخ ازمنهٔ ماقبل تاریخی فرانسه (تحقیقاتی که در افریقای شمالی نموده)؛ داکتر کانگ (ادیب چینی)؛ کوستی پالا ما (شاعر یونانی رئیس اکادمی آتنه)؛ مادام اودت آرنود (مورخ وسیاح فرانسوی).

وعلاوه بر ین از سرصفحهٔ خود مجله معلوم میشود که بقدر کفایت کهن سال و حاضراً درمرحلهٔ بیست وچهارم از عمر خود میباشد.

مقالات اعضای انجمن بین المللی تاریخ پس ازملاحظه درمجله درج می یابد

انجمن بین المللی تاریخ: این انجمن که اسم حقیقی آن « انجمن اکادیمی تاریخ بین المللی (۱)» است، درسال ۱۹۰۳ بواسطهٔ یکدستهٔ علمای فرانسوی بمقصد خدمت نمودن بتاریخ جهان وقیام روابطهٔ معنوی مابین مورخین وشائقین فن تاریخ نویسی وعلما وادبای تمام دنیا، تاسیس گردیده اکنون ۳۱ سال از عمر آن میگذرد. این انجمن دراوائل تاسیس خود بواسطهٔ عدم وجود رابطهٔ بین المللی وقلت رواج ووسعت وسائل مخابره ومکاتبه، بدرستی مرامخودرا انجام داده نتوانست واحاطهٔ نفوذش ازچند مملک اروپائی مثل فرانسه، انگلستان، اسپانیا، المان، بلژیك وغیره تجاوزننمود. ازطرف دیگر چون بواسطهٔ بدایت کاردائرهٔ وظائفش با« اکادمی علوم اخلاقی وسیاسی(۲) » فرانسه تماس میکرد، مشکلاتی بمیان

(۱) Société Académique d'Histoire Inter nationale.
(۲) Académie des Sciences Morales et Politiques.

آمده وتااندازهٔ دراقدامات این مجلس سکته گی وارد ساخت . ولی ارکان آن با جرئت وعزم خلل ناپذیری باهمه این پیش آمد ها مقابله نموده ، پس از ۷ سال درسنه ۱۹۱۰ « مجلهٔ بین المللی » را تاسیس کردند و تاسیسات خود را وسعت بخشیدند، چنانچه درهمین اوقات نظا منامهٔ « انجمن بین المللی تاریخ » ترتیب یافته ، ازطرف حکومت فرانسه تصویب شده درجریدهٔ رسمی نشر گردید وبه این قسم ، رسمیت واعتبار آن ضمانت صحیح یافت .

وظیفه و مرام انجمن بین‌المللی تاریخ :

وظیفهٔ انجمن بین المللی تاریخ ، درقسمت قلم عبارت از « نشریات » ودر قسمت زبان منحصربه « کنفرانس ها » ئیست که دائماً دراوقات معینه بعمل می آید. چنانچه بدون آنکه به مبدأ تأسیس انجمن نظر انداخته شود ، فقط ازمشاهدهٔ مجلهٔ که انتشار می دهد ، بخوبی معلوم میگردد که درین سالهای اخیر کنفرانس ها ، اجتماعات ، مظاهرات متعددی را ترتیب داده وبیش ازپیش درراه روشن ساختن تاریخ ، تعمیم معارف ، توسعهٔ مدنیت وبالاخره تحکیم صلح جهانی ، صرف مساعی نموده است .

درین‌ا واخرنیز چنان‌دو کنفرانسی‌رادر دار العلوم معروف « سوربون (۱) » قصرملی تروکادیرو (۲) » (فرانسه) منعقد نموده که درمعنی شکل جشنی بزرگی‌را داشت ودران اعضای اکادمی فرانسوی و دیگر اعاظم رجال داخلی و نمایندگان سیاسی خارجه مقیم فرانسه واعضای خود آن شرکت نموده بودند .

انجمن بین المللی تاریخ ، بواسطهٔ نشریاتی که در « نمایش گاه عمومی گاند (۳) » تقدیم نموده دیپلوم « گران پری (٤) » را حاصل کرده است .

Plais Royal de Trocadéro. (۲)　　Sorbonne. (۱)
Grand Prix. (٤)　　Exposition Générale. (۳)

نظامنامهٔ عمومی انجمن بین‌المللی تاریخ :

چنانکه درفوق به آن اشاره شد ، نظامنامهٔ عمومی انجمن بواسطهٔ حکومت فرانسه تصویب و رسماً اعلان شده . مواد عمدهٔ ذیل را دربر دارد :

مادهٔ اول : مابین تمامی اشخاصیکه این نظامنامه را قبول کرده اند ، مجلسی بنام « انجمن اکادیمی تاریخ بین‌المللی » تاسیس شده است .

مادهٔ‌دوم: مرام‌آن‌بقرارآتی است : الف ـ حصه گرفتن ومعاونت نمودن درتاریخ بواسطهٔ کنفرانس‌ها، نمایشات‌وغیره ، که‌بالعموم‌خارج ازمسائل سیاسی‌ومذهبی‌میباشد ب ـ تشجیع نویسندگان‌و اشخاصیکه‌بواسطهٔ‌خدمات خود ، درشعب‌مختلفهٔ‌که دران فعالیت انسانی ، نفوذ دارد ، کسب شهرت نموده اند، بواسطهٔ دادن انعام و جائزه هرعضو مجاناً به مجلهٔ بین‌المللی حق پیدا میکند .

مادهٔ سوم : برای تعقیب نمودن ویادداشت گرفتن تمامی ترقیات ، شعب مختلفه ، درنفس اکادمی تشکیل شده میتواند .

مادهٔ چهارم : یك رئیس ودومعاون ، یك منشی عمومی و یك معاون ، بادوکاتب برای هرشعبه انتخاب شده میتواند .

مادهٔ پنجم : شعبات محلی درتمامی نقاط خواه فرانسه باشد وخواه در خارجه ، تأسیس‌یافته میتواند. یك کمیتهٔ تبلیغات نیزبمقصد معرفی کردن اعضاء یانمایندگان جهة تأمین نشر وتعمیم انجمن درتمام ممالك ، تشکیل شده میتواند .

مادهٔ ششم : ریاست هرشعبه به یك « نماینده » محول شده میتواند .

مادهٔ هفتم : انجمن برای یك مدت غیر محدود تشکیل یافته است .

مادهٔ هشتم : مقر انجمن در پاریس عمارت نمره ٦ و ٧ ناحیهٔ هانری‌دورمل (۱) تعیین شده است .

Square Henri Dormel. (۱)

مادهٔ مهم : درخواست قبولی یاخواهش اشتراك درکدام یك از نشریات انجمن، باید بنام منشی عمومی و باحق البدل ـ خواه نقد باشد و خواه درچك بانك عنوانی انجمن ـ یکجا فرستاده شود .

انجمن شامل ۷ طبقه است :

اعضای «حامیان عالی» عمری که یکبار اقلاً ۵۰۰۰ فرانك بقسم سهمیه میپردازند .

« « حامیان » « « « « ۱۰۰۰ « « « «

« « نفع رسان» « « « « ۵۰۰ « « « «

هرسال دریك مجلس باشان وشکوه انعامی بنام هریك از اعضای سه طبقهٔ اول داده میشود . هریك ازآنها مکلف است تا یك شخص، یك اثر ، یك مجمع یایك مملکتی را تعیین نماید تا انعا میکه بنام او یابنام دیگری میباشد که ازطرف او معین گردیده و می خواهد یادگار ابدی به بخشد ، به آن نسبت داده شود .

اعضای « موسسین » عمری که یکباراقلاً ۲۵۰ فرانك بقسم سهمیه می پردازند .

اعضای «افتخاری »عمری « « ۱۰۰ « « « «

اعضای «دهش کننده» « « « ۷۵ « « « «

اعضای « فعال » که سالانه اقلاً ۴۰ فرانك (برای مملکت فرانسه) و ۵۰ فرانك (برای خارجه) بقسم سهمیه می پردازند .

هر یك ازاعضای انجمن مجاناً دیپلومی دریافت می دارد که موقعیتش را تصدیق مینماید .

سهمیهٔ مزبور برای اعضای طبقهٔ اول ، دوم وسوم اشتراك دائمی ، وبرای

طبقهٔ چهارم اشتراك ۱۵ ساله، برای طبقهٔ پنجم ۵ ساله، برای طبقهٔ ششم ۳ ساله وبالاخره برای طبقهٔ هفتم اشتراك یکساله را به «مجلهٔ بین المللی» تامین مینماید.

اعضائیکه قبلاً مجله را بکدام اسم دیگر، دریافت میکنند، بهیچ صورت نمیتوانند که بواسطهٔ آن، تقلیل سهمیه یا کدام نوع تخفیف دیگر را درخواست بنمایند.

علاوه بر ین اعضاء در جشن ها و کنفرانس ها ئیکه بواسطهٔ انجمن ترتیب داده میشود، مجانا حق شمولیت را دارا میگردند.

مادهٔ دهم : انجمن میتواند که لقب رئیس افتخاری را به هر شخصیکه بوسیلهٔ بخشش ها یابه انواع دیگر، خدمات قابل ذکری برایش انجام بدهد اعطا نماید.

مادهٔ یازدهم : تاریخ عضویت اعضای « فعال » هرچه باشد، لازم است که سهمیهٔ سالانهٔ خود را دراول هرسال به مقر انجمن ارسال دارند. هر عضو « فعال » که سهمیهٔ خود در انپرداز د، تمامی حقوق خود را می بازد، اسمش ازفهرست حك میشود واستعمال لقب عضو انجمن برایش ممنوع است

ماده دوازدهم : چون حقوق اعضا در ماده نهم معین گردیده لهذا هر عضو انجمن تعهد میکندکه هیچ دعوی یا مطالبهٔ را که به اداره انجمن تعلق داشته یا راجع به سهمیه وحق البدل های پرداخته شده، باشد، بعمل نیاورد.

اعضائیکه خواه بواسطهٔ استعفا وخواه بطور اخراج شمولیت شان درانجمن خاتمه می یابد حق هیچ اقدام مخالفت کارانه را بمقابل آن ندارند. وارثین اعضای متوفی بهیچ صورت راجع به مبالغیکه بواسطهٔ او تادیه شد، دعوی کرده نمی توانند.

هرعضو انجمن ازهر طبقه ـ حتی اگر چه شامل کمیته یا دفتر باشد ـ هرگاه بچنان عملیکه به شرافت لطمه وارد سازد، یا منافی اخلاق باشد ارتکاب نماید، ازعضویت انجمن خارج میگردد.

و همچنین هرعضو یکه درصدد برهم زدن حسن سازگاری انجمن برآید، یا اعمال واوضاعش، قابلیت صدمه زدن به حسن عملیات آن را داشته باشد (بدون مدنظر گرفتن موقعیت) ازانجمن اخراج میشود.

منشی دائمی درین مورد، اختیارات کامل دارد.

این نظامنامهٔ عمومی بواسطهٔ یك نظامنامهٔ داخلی تکمیل شده ویك یك نسخه ازآنهادرادارهٔ حکومتی (سن) محفوظ است.

درخاتمه اینك پس ازشرح چگونگی، تاریخچه، مرام وپروگرام «انجمن بین المللی تاریخ» ومجلهٔ معروف «بین المللی» متذکرمیشویم که این مجلس ازمهمترین انجمن های علمی دنیا بشمارمیرود زیرا علاوه براهمیت موضوعاتیکه دروظائف ومقاصد آن شامل است، جنبهٔ بین المللی رانیز داراست. ازآنرو رابطه داشتن همراه آن بدون شك خیلی اسباب استفادهٔ اشخاص مخصوصاً مجالس علمی وعرفانی میباشد وبسانظریات جدیدهٔ تاریخی وتربیوی رابرای شان مکشوف میسازد.

عالیشان شجاعت مآب سردار اسد الله خان قوماندان فرقهٔ شاهی

ترجمه و اقتباس از الهلال مصر
بقلم جناب قاری عبدالله خان

بلاغت و مزایای آن

— ۲ —

۲ ـ اتقاد : ـ

برخی از شعرا یا چیز نویسان اگرچه ذوق و فکر نیکو دارند اما نمیتوانند که از حسن ذوق خویش دیگری را متاثر سازند چه عاطفهٔ اینان اگرچه بصفت صدق متصف است اما بدرجهٔ نهائی اتقاد نرسیده . رابطهٔ اتقاد گاهی بنوع موضوع الهامی مرتبط باشد . برعلاوه مبنی علیه حکمی هم نیست . برخی از موضوعات طبعاً سوزان و دامن زن عواطف است مانند وطنیت ، شجاعت محبت وحزن . و برخی فکرت خیز و تامل خواه و ساکن باشد مانند افکار فلسفی اطلاعات تاریخی ، خیالات عمرانی . پس ادیب بلیغ آنست که در هر موضوع که باشد رغبت انگیز مستمعین و در این صفت توانا باشد آنهم نه بمحض صدق عاطفه بلکه از نهایت تأثر و اهتمام بحسن لطافت تا موضوع فریبا گردد . قوهٔ اتقاد ذراد با مختلف و بعضی با نتهای آن رسیده اند که دیگری را میسر نمی شود . و بدقت نظر آشکارا می شود که اتقاد وسائر مزایای ادبی همه بطبع شعری و مقدار تأثر و اقتناع و قوهٔ انتقال تعلق میگیرد و هرقدر شاعر درین اوصاف برتر بود شعلهٔ اتقادش فروزان تر بود ازمقالهٔ (یسوع ابن انسان) جبران و (حیات یسوع) رنان ؛ سخن ما سبز میشود رنان حیات مسیح را بطور مؤرخی تصویر و بدرجهٔ دوم حیاتش را بطور پسند عقل منطقی ادائی میکند . اما جبران بحیات او بنظر شعری نگریسته از بهر وصول

بنفسیت این انسان حجب تاریخ را ازهم میدرد. از شغفی که جبران بشخصیت مسیحا داشت عواطفش چنان شعله ور گردید که سخنش در شعور خوانندگان آتش میزند. آری فرق دربین این هردو آنست که نخستین تصویر مسیحا را مانند متفکر بزرگی کشیده وخواسته است که علم و ادب را باهم یکجا نماید .

اما دوم بطور شاعر توانائی ازین موضع تصویر کشیده تاآنکه عواطفش اتقاد پذیرفته و ازبین سطور زبانهٔ میکشد. مقابلهٔ (رسالهٔ غفران) معری و (روایت آلهیهٔ) دانتی نیز ازین قبیل ، و گوئی معری درمقام محدثی ایستاده مخاطب را در عالم خیال بدار سعادت و شقا دعوت واین دو منزل را بر او عرضه میدارد امادرین گفتگو ازاتقاد شعور واشراق تخیل هردو بیگانه دلش ازشك ویقین هردو تهی وازسوز محروم است . ازادبای عرب صحبت میکند مصیر هریك را بقاری نموده واورا بفرازونشیب عالم دیگر میکشانداما چگونه ؟ طوری که درطی این سخنان نه اتقاد شعور ازشاعر ونه عاطفه انگیزی ازرجال او نموداراست که اقلاً آتش زنهٔ دل گردد. بلی معری بنکات لغوی که اشارتی به بخشایش ایزدی (جل سبحانه) دارد مشغول گشته ازتصویر حیات و دامن زنی بشعلهٔ اتقاد بازمانده. لکن دانتی با انکه درشرح سرای دیگر بجادهٔ معری پی سپراست درتصویر عاقبت ایام باسبك مخصوص خود رسومی زنده وگویا باخلجان نفس میکشد و تحریك قوهٔ خیال درمخاطب مینماید وهمه بانوارعقیده وآتش حیات اوپر ازاشراق واتقاد است .

این است فرق دربین هردو که نخستین بانفاست مقال ودقت خیال گوینده ازاتقاد عاعفه عاری ودوم دراعلی طبقهٔ حسن وجمال واقع گشته .

۳ ـ نشاط :

گاه عاطفهٔ شاعر یاکاتب ازاوج لطافت بحضیض ابتذال تنزل مینماید .

ناقدین عرب باین نقیصه وارسیده وازینجهت بیت ابونواس را مورد انتقاد قرار داده اند که میگوید :

جن علی جن وان کانوابشر　　فکانما خیطوا علیها بالابر

درسر مصرع این بیت سواران را بمهارت وثبات تعریف کرده میگوید : دستهٔ جن بر اسپان خود سوارندوچون نظریکه عرب بجن دارند ملاحظه شود عظمت ورونقی ازین مصرع ظاهر میگرددلیکن تشبیب مصرع دوم بسیاربی مزه است وازینجهت وصف مقصود منقلب گشته وسخن از رتبهٔ خوددر افتاده . همچنین این بیت راکه‌درمرثیهٔ یکی‌ازخلفای عباسی‌انتقاد نموده اندکه:«مات‌الخلیفة ایها‌الثقلان » اگرچه این مصرع را درخوبی پسندیده اند زیرا شاعر جن‌وانس را از مرگ دهشت‌خیز خلیفه خبر داده است ولی در مصرع دوم که می‌سراید: « فکاننی افطرت فی رمضان » مورد خنده گردیده .

سبب اینگونه عروج ونزول شاعر همین انقطاع وعدم استوای عاطفه است درنشاط که نشاط منطقع گشته استوای خود رامی‌بازد. جریان عاطفه را بریك وتیره هم نشاط نمیگویند زیرا اینگونه جریان ملال آورو مغائر است بااصول بلاغت .

استاد ضومط درکتاب فلسفهٔ بلاغت میگوید : باید تحویل وانتقال را از صورتی بصورتی درتحریر وسائر انواع صورت کلام ملحوظ داشت . آری تشاکل و استمرارعاطفه بریك و تیره مانند نزول عاطفه ومخل بلاغت است .

برای حفاظت نشاط ؛ تفنن لازم است تانفس قوای خودرا فراهم آورد و توانائیش درتتابع کلام وفا کنند وتأثرش ازسخن تا آخر دوام پذیرد .

تشاکل ملال آورگاه درسبك پیش میشود درصورتیکه نویسنده‌از بهر غرضی‌اسجع یاسائر صنائع بدیعی درآویخته سخن‌را طناب دهدوفکررا بحرکت قسری مجبور

نماید . وگاه در معنی چنانکه برخی افسانه طرازان صفحاتی چندرا پر از وصف چیزی نموده بعزم مطالعه کنندگان فتوری عارض نمایند . بعضی از قدما نیز بعلق سخن را در وصف محبوب یا اسپ یا شتر در از و عاطفه را بحدی ضعیف مینمودند که رخوتی بوی دست میداد یا بکلی می مرد . نشاط عاطفه دو چیز میخواهد : جودت غرض ادبی و تفنن تا فکر مطالعه کنندگان را مائل آن بسازد . شك نیست که این کار در ادبیات عشقی و اخلاقی سهلتر است تا بسائر اقسام سببش هم اقتصار قصائد غنائی است که با مطالب واحدی ارتباط ندارد . اما بتامل ظاهر شود که در بعضی از ملحمیات بزرگ نیز شاعر چنان حس عواطف را پرورانده که در بسیار قصائد غنائی موجود نیست با آنکه جادهٔ ملحمیات دشوارگذار و جز آشنایان معنی ادب حقیقی قیمت ادبی آن ندانند .

٤ ـ سمو :

بعضی سمو و سفل را در ادبیات قائل و در هر عاطفهٔ مصدرش هر چه باشد اثبات آن نمایند و بنابرین مزاح و هزل هم متصف بادب بلیغ میشود . و برخی در بین عاطفه های عالی و سافل فرق نموده عاطفه های عالی را از فضائل انسانی یا از مقتضیات تمدن صادر میدانند چنانکه شجاعت ، کرم ، صبر ، قربان شدن و غیره را زادهٔ فضائل و اخوت ، حریت ، صداقت ، محبت ، تعاون را زادهٔ مقتضیات تمدن و حرص ، آز ، تعدی ، بخل ، شهوت و شره را ناشی از عواطف رذیله و زادهٔ خواهشات خانه برانداز بهیمیت می شمارند. شك نیست که بلاغت درجات مختلفهٔ داشته بلاغت عالی را با رزانت عالی که سبب است از سمو نفس و با وی یکجا به علای مراتب وجود عروج مینماید علاقهٔ ذاتی بوده حیات را جمال بخشدو انسان را بانتهای سرجادهٔ ترقی رهبری نماید .

۵ ـ خیال :

خیال را مقامی است مخصوص در ادب زیرا با انگیز عاطفه و شعله وری آن درنفوس ارتباطی دارد مثلاً واقعهٔ استیلای چنگیز وبیخانمان گشتن و کشته‌شدن ملیونها نفرازاهالی شرق رادرتواریخ میخوانیم ولی بقدرکسانیکه برأی‌العین آنواقعه رادیده اند متاثر نمیشویم چرا ؟ ازبهرآنکه واقعهٔ مذکور رسمی نیافته است که بچشم محسوس شود ولی ازخواندن افسانهٔ میلی مخصوص بموضوع درخود شعور کنیم واز تمام سرگذشت تأثر پذیریم . چرا ؟ نویسنده ازحسن تخیل ؛ قلم وخیال مارا پر ازتأثر وبسبکی گیرا موضوع را دلنشین ساخته . آری فرق دربین جرائد یومی وافسانه که باسبك شوق انگیز ادبی نگارش یابد ازرهگذرفرق درجهٔ تخیل است بین هردو نویسنده وما خیال را بسبب توضیح برسه نوع قسمت مینمائیم :

۱ ـ خیال مبدع :

خیال مبدع برمدرکات شامل وطوری ازآنها تصویر میکشد که سابقه نداشته باشد . ابن اثیر ازخیالی مبدع درالمثل السائر صحبت نموده وآنرا « معنی منتزع بدون شاهد حال » نامیده ومثالی چند آورده ومابمثال دوم آن اکتفا می ورزیم که ازاشعار ابن بقی اندلسی است :

بابی غزالاً غازلته مقلتی	بین العذیب و بین شطی بارق
حتی اذا مالت به سنة الکری	زحزحته شیئاً و کان معانقی
ابعدته عن اضلع تشتاقه	کی لا ینام علی وساد خافق

شاهد بیت سوم است . شاعر درین بیت سینهٔ محب را بسببی که دل بیقراری دربر دارد وسادهٔ تخیل نموده پر ازاضطراب وجنبش که باکمال اشتیاقی که بوصال محبوب دارد سر نازنین اورا ازان بالش لرزان دور نموده تا بخواب نازش ناآرامی پیش نیامده و بآرامشش صدمه نزند . از کلام ابن اثیر وسائر

ناقدین بر می آید که ابداع در مجاز (تشبیه واستعاره) منحصر است چه امثلهٔ آنان همه ازهمین قبیل وشعرای عرب تا امروز بر همین جاده پی‌سپرند.

لکن خیال مبدع بمهمتر ازان یعنی بموضوع و سبکی که شاعر پیش گرفته هم تعلق میگیرد. امروز اشعار فروسیت، حکائی، رسائل و روایه های نثر و رویهرفته سائر انواع مقالات زمین قابلی است از بهر خیال مبدع که ازذوق افکار نیکو وکشف اسرار پوشیدهٔ آن محظوظ می شویم (رسالهٔ غفران) معری با تکلفات لفظی و سستی عاطفه دارای خیال مبدع است. شاعر دار سعادت و شقا و بعض ادبای ساکنین آن دوجا را که سخنان آنان ازان سبب گردیده تصور کرده وازین جهت رسالهٔ مذکور درصف آثارجاوید جا گرفته.

ادبای عرب در ابداع معانی مجاز (تشبیه واستعاره) تقدم جسته وادبای غرب ابداع موضوعات واسالیب را بران افزوده اند. ازمطالعهٔ آثارآنان این سخن آشکار می شود ما مضمون یك قصیدهٔ انگلیسی را درینجا نقل میکنیم:

شاعر درین قصیده سعادت را شهر بزرگی تصور نموده دارای برج و باره و دری بسیار کوچك و رجال بزرگ را تخیل نموده که باندر آمدن بدانشهر میکوشند اما توفیق دخول نمی یابند. نخست یکی از بزرگان جنگ آزموده که ممالك بسیاری تسخیر و دشمنان بی شماری را مغلوب ساخته با لباس عسکری که بدان نازش داشت قصد شهر نمود همینکه بدروازه رسید حیران استاد چه با آن لباس وسامانه بدر جا نمی شد. بعد دانشمندی با جامهٔ علم و تالیفات ضخیم رسید اونیز از تنگی در بیرون ایستاد. همچنین از مردان سیاسی توانگران مشهور وسائررجال بزرگ‌ازهررتبه ومقام پی‌هم بدروازه میرسیدند ومانندحلقهٔ در بیرون مانده نمیدانستند چکار کنند. ناگاه دوشیزهٔ کوچکی بانازو خرام شگفت انگیزی بدر رسید وچست اندرون درآمد. پس ازلمحهٔ بیرون شد

وباین بزرگواران خطاب کرد که چرا ایستاده اید؟ چرا اندرون نمی آئید؟ تارونق وبهای شهر را تماشا کنید! گفتند در وازه تنگست ماجا نمی شویم. دختر گفت لباس بزرگی وزخارف دنیوی راازبر بیرون کنید شاید که جاشوید. ازین سخن همه چشم بچشم شده حیران حیران می نگریستند. دختر باالحاح تمام هریك را بشهر دعوت میکرد تایکی ازبین رخت امتیاز را از بر کشید کلید خزائن را از کف انداخت وبسهولت اندرون رفت. دیگران که او را دیدند هم لباس انانیت را از برکشیده پی هم بشهر درآمدند. حسن قصیده آنست که شاعر معنی سعادة وجادهٔ وصول آنرا بدینگونه تخیل نموده و ماهمین را خیال مبدع میگوئیم. جبران خلیل جبران در اعلای طبقهٔ خیال مبدع عروج دارد.

۲ ـ خیال مصور:

خیال عبارتست از مشاهده وانتخاب ادیب چیزی را. مثلاً آتش فشان وزوو برخاستن دود ازان نزدیك بخرابه های پومپای، تخیل شود که طبیعت از آسائش، نوش ونعمت روما غضب گشته.

یاشوقی جثهٔ توتنخ آمون وهمهمهٔ او را که در مصر و خارج در افکنده گفتگوی انجمن بین المللی در جینوا تصور وحالت سیاسی مصر وعلاقه اش را با سیاست اروپا بیان نموده ودر قصیدهٔ میگوید: ---

قفی یا اخت یوشع خبر بنا

یا متنبی تب را دختر شرمگینی شعور وخیال نموده که ازفرط حیا بتاریکی شب می‌آید و چون سپیده دم او رامی‌راند قطرات اشکش میریزد امثال اینگونه تخیلات وفرقش باوهم؛ آنست که خیال صورت حقیقت و بنایش بر شالودهٔ

معقولی بر پاست . اما وهم شالودهٔ معقولی نداشته و در صف ادب صحیح جا نتواند گرفت .

۳ـ خیال مفسر :

خیال مفسر قیمت روحی یا ادبی اشیا را از ورای مظاهر مادی دیده در معرض تامل میکشد اطلاعات تاریخی و فلسفی ازین قبیل است . مثلاً از مشاهدهٔ فرات یا نیل بفکر حوادث آنها درافتاده و ازصفحات هر یك وقائع قرون مختلفهٔ که بآن ارتباطی دارد بخوانیم یا ازمشاهدهٔ ستونهای بعلبك کرنك ، تدمر قبور بیترا ، بلندی حصرون و مقطم و بالاخره ازدیدن جبل زیتون در وقائع تامل رفته سرگذشتهای هر یك تازه وبیننده را بیك عالم خیال ، تامل ونظر بیندازد .

عرب ازینگونه ادبیات تهیدست و جز یك قصیدهٔ معروف بحتری راجع با یوان کسری در ادبیات قدیم نشانی ازان نیست و بااین خیال بلند که شاعر را ازحضیض مشاهدات مادی باوج حوادث تاریخی ، ادبی ، اجتماعی عروج می بخشدآشنائی ندارند ، اگرچه میل مفرطی بشعر می پرورانند . اما اکنون جای نازش است که ادب جدید گامی درین جاده نهاده و برخی از ادبای فکور میلی باینطرف نموده و دارند که این نقصان نظم ونثر را بر طرف نمایند . قطعات تاریخی قومی ، حیات اجتماعی ، سیر شخصی (که ادوار حیات را در حیات شخصی جلوه میدهد) ازینجمله است اما انتقاد اخلاقی و اجتماعی خیال را باوج ادب راقی میرساند . برخی ازادبا مفتون آن و درین انتقاد ؛ حیات مثلی و مزایای مطلوبهٔ خلقی را شرح میدهند اگرچه اینگونه ادبیات حقیقةً تازه نیست اما سبك خیال دران تازه و موردالتفات میباشد .

خلاصه شالودهٔ بلاغت در نظر ادبای امروز بر روی عاطفه و خیال و فکری قائم است که بحلل لفظی که با تناسب و موزونی باشد آراسته در معرض بیان جلوه نماید . از بیان گذشته ظاهر گشت که ادب بلیغ محض لفاظی نبوده چه ساحهٔ فن ادبی ازان برتر است که انواع کلام را محض تحت الشعاع الفاظ بوقلمون قرار دهند . بلکه بفکر ما ادب خیالی است الهامی ، فکری است روشن ، عاطفه ایست صادق که در گنجینهٔ افکار مکنون بوده و چیز نویس تواند آنرا در بهترین عبارتی که شیرین و نزدیك بمعانی باشد جلوه دهد .

وبهار است در ان کوش که خوشدل باشی — که بسی گل بدمد باز تو در گل باشی
در چمن هر ورق دفتر حالی دگر است — حیف باشد که ز حال همه غافل باشی

حافظ

هم ز خود جوی هر چه می جوئی — که بغیر از تو در جهان کس نیست
به قدم کوش تا به کام رسی — مرد وامانده کاروان وس نیست

(ابن یمین فریوندی)

کابل

ازطبع جنابقاری عبدالله خان عضوانجمن

میرزا محمدعلی صائب متوفی (۱۰۸۱) که از شعرای مفلق سبك هند درقرن یازده است دراواخرعهد جهانگیری (۱۰۱٤ - ۱۰۳٦) بعزم هند ازاصفهان بر آمد وازراه هرات واردکابل گردید. درانوقت ظفرخان (پسر خواجه ابوالحسن تربتی که از رجال بزرگ عهد جلال الدین اکبر وحاکم کابل بود) به نیابت پدر خود درکابل حکومت میکرد. میرزا صائب چندی درکابل نزد ظفرخان گذراند و از وعزت و احترام دیده دوسه قصیدهٔ درین اوقات درمدح اوسرود و در تشبیب یك ازان قصائد از شهیر شهیر کابل وبعض مناظر دلکش و تاریخی آن صفت کرده واینك تشبیب مذکوررا که هفده بیت است مخمس نموده بمطالعهٔ قارئین کرام مجلهٔ کابل میگذاریم.

☆

☆ ☆

وطن آنمایهٔ راحت که جانبخش است دیدارش　　دلم را زنده می سازد نسیم طرف گلزارش

بهشتی می نماید در نظر از باغ و انهارش　　خوشا عشرت سرای کابل و دامان کهسارش

که ناخن بردل گل میزند مژگان هرخارش

خوشا وقتیکه خرم از بهار این گل زمین گردد　　بدست باغبان گلدسته شاخ یاسمین گردد

خوشا وقتیکه چشم از سواد شرمه چین گردد   درانـدم این تمنا در دل چرخ برین گردد
شوم چون عاشقان وعارفان ازجان گرفتارش (۱)

که هر سو میروم مد نظر سرو وسمن دارم   نه تنها وقت خوش از ذوق گلگشت چمن دارم
ز وصف لالهٔ او رنگ بر روی سخن دارم   سخن از سنبل او میزنم طرح ختن دارم
نگه را چهره خون سازم زسیرا رغوانزارش

حیات یکجهان گشت آب دلجوی پل مستان   وطن را فیض جاری باشد ازجوی پل مستان
چه موزونست یارب طاق ابروی پل مستان   چمن هم زینتی دارد زپهلوی پل مستان
خدا ازچشم شور زاهدان بادا نگهدارش

بود بهشت و شاه ملت ما مأمن کوهش   نهان گر مانده چون گنج ازنظرها معدن کوهش
خضر جون گوشهٔ بگرفته است ازدامن کوهش (۲)   مگو دلکش مناظر نیست در پیرامن کوهش
اگر خوشتر نیامد از بهشت این طرف کسهارش

بچشم احترام آثار هر حاش نمی بیند   مگو عـالم شکوه قـدر والایش نمی بیند
اگر در رفعت برج فلك سایش نمی بیند (۳)   جبـال سر بلند دهشت افزایش نمی بیند
چراخورشیدرا ازطرف سرافتاده دستارش

بروبوم و سیعش خاطر بی رنج را مـاند   سحرگه آفتابش در نظر نارنج را مـاند
حصـار ماربیچش اردهای گنج را مـاند (۴)   هوایش درلطافت طبع دقت سنج را مـاند
ولی ارزد بگنج شایگان هرخشت دیوارش

کزو بهر تجارت میرود در هرطرف راهی   سزد ازموقع این گلزمین تعریف دلخواهی
نظرگاهی تماشائی استدرو یهرگذرگاهی (۵)   عبور رهروان از بس دراو هرگاه و بیگاهی
همیشه کاروان مصر میآید به بازارش

مفصل سرگذشت دشت(۶) بگرامش که میداند   گذارشهـای گوناگون ایامش که میداند
حسـاب مه جبینـان لب بامش که می داند   فسون فتنه خیز چشم بادامش که می داند

---

(۱) مزار معروف عاشقان و عارفان که درمحاورهٔ عوم بدون و اوعطف مستعمل است و بلکه بعضی بدون علامهٔ جمع عاشق عارف هم میگویند در سمت جنوبی شهر کابل بحدود بالاجوی واقع است . نام عاشقان خواجه عبدالسلام و نام عارفان خواجه عبد الصمد است هر دو برادر و پسران خواجه جابر است پسر شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس سره که در عهد بهرامشاه غزنوی و بخواهش او بغزنی آمده اند و بعد از چندی بکابل توطن گزیده در همین جا برحمت ایزدی پیوسته اند .

(۲) آبادی معروف بخضر بدامنهٔ کوه سمال عرب جبه مقبرهٔ عموی شهر واقع است .

[۳] غالباً از برج های دیوار بالا حصار بوده باشدکه بعضی ازانها تا حال بر سر تپهٔ بالا برج یا در قسمت دیوار بالاحصار بالا آباد مانده .

[۴] مراد بالاحصار کابل است که مدتی ویران بوده و سال گذشته اعلیحضرت شهید بتعمیر آن توجه مبذول فرموده بودند .

[۵] شاید اشاره بقریهٔ گذرگاه هم باشد که باغ بابرشاه درانجا واقع است .

(۶) دشت تاریخی بگرام در کوهستان سمت شمالی کابل میباشدکه هریك شهر تاریخی ومدفن یك تمدن عهد بودائی وطن است .

دوصدخورشید وافتاده درهر پای دیوارش

میرس ازساغر خورشید و از میخوارهٔ صبحش　　که مستان میروند از خود بی نظارهٔ صبحش
صبا با این لطافتها بود آوارهٔ صبحش　　بصبح عید میخندد گل رخسارهٔ صبحش
بشام قدر پهلو میزند زلف شب تارش

هوای خرمش از بس دلاویز است وجان افزا　　نسیمش روح پرور می وزد از جانب صحرا
توانگفتن فضای دلکشش را جنت دنیا　　تعالی الله ازباغ جهان آرا وشهر آرا (۱)
که طوبی خشك برجا مانده است از رشك اشجارش

چگویم از بهار خرم این روضهٔ رضوان　　که خیزد از درود شتش بقدها سنبل وریحان
نماید نسترن همچون شفق اندر سحرگاهان　　نماز صبح واجب می شود بر پاکدامانان
سفیدی چون کند اندر دل شب یاسمن زارش

نه شمشاد اندرین گلشن بهار بی خزان دارد　　که هر نخلش برعنائی سری بر آسمان دارد
نهال سرو بلندش زانقد موزون نشان دارد　　بعمر خضر سروش طعن کوتاهی ازان دارد
که عمری بوده است ازجان دم عیسی هوادارش

چو گاهی می برد از خویش سیر این گلستانم　　زند از بس تمایل شاخها گل در گریبانم
عبیر آلوده میگردد زنکهت جیب و دامانم　　نمیدانم قماش برگ گل لك اینقدر دانم
که بر مخمل زند بش درشتی سوزن خارش

ازان هر لحظه مرغ خوشنوایش میزند کوکو　　که در عالم نظیرش نیست همچون گلشن مینو
کذرازجوی (۲) شیر آنکه داردشرشر دلجو　　گلوسوز است از بس نغمه های عندلیب او
چو آتش برگ میریزد شرر از نوك منقارش

ز خوش بختی درین میوهسرا هرکس بودساکن　　اگر از دورگیتی سختی بیندمنش ضامن
بشرط آنکه نسپارد طریق مردم خائن　　درختانش چو سرو از برگ ریزی ایمنند ایمن
خزان رنگی ندارد برگل رخسار اشجارش

اگر بخشد بآدم از لطافت عمر جاویدان　　شگفتی نبود از آب و هوای این سرابستان (۳)
ندیده است آنکه این گلشن ندارد زندگی چندان　　خضر تیری بتاریکی فکند از چشمهٔ حیوان
بیا اینجا حیات جاودان برگیر زنهارش

---

(۱) جهان آرا و شهر آرا نام دو باغ واقع در هر دو کنار نهر کابل در غربی شهر پهلوی چمدول بوده که حال در یکی ماشین خانه و مکتب نجات و در دیگر سفارت دولت شوروی میباشد و همین باغ را بابر پادشاه طرح تعمیر ریخته شهر آرا نام گذاشت . باغ ماشین خانه را جهانگیر پسر جلال‌الدین اکبر بنا نموده جهان آرا نام گذاشت سیر المتاخرین میگوید نهری که از گذرگاه میامد در وسط خیابان این باغ جاری کرد وهردوباغ بشاهلالان هم مشهور بوده‌سیر المتاخرین طبع کامپور - ج - ا - ص - ۲۲۹ .
(۱) جوی شیر در غرب شهر پهلوی ماشین خانهٔ کابل واقع است .
(۲] باغ معروف دولتی در کابل که اکنون محل اداره وزارت معارف است .

بهار

گریز بمدح اعلیحضرت همایونی

از طبع وقاد جناب فاضل اجل، خادم آستان پیر هرات
آقای میرغلام حیدر صاحب میر گازرگاه شریف

رحمت حق ظاهر و لطف خداوندی عیان　　عدل پیدا ظلم ناپیداست در افغانستان
سرزمین ما کنون نازش کند بر آسمان　　موسم عید و بهار خرم و شاه جوان
سایهٔ ابر و کنار سبزه و آب روان

خرم از ابر بهاری دشت و در آمد کنون　　بلبلان را وصل گل در باغ و بستان رهنمون
زاهد خلوت نشین را ذوق آهنگ برون　　مطرب خوش لهجه را بر لب نوای ارغنون
ساقی گلچهره را بر کف شراب ارغوان

واعظا این نخوت و کبر و غرور از سر بنه　　چشم بکشا تا بکی زین خواب غفلت فانتبه
ای بقصد عالمی کرده کمان خویش زه　　ایکه می لافی بحسن طبع خود انصاف ده
درچنین حالی زمی پرهیز کردن چون توان

زانچه فیض خاطری آرد بپرهیزای ندیم　　تاتوانی باگرانجانان میامیزای ندیم
غیر لطف حق ندارم دست آویزای ندیم　　بادهٔ نوشین روان درجام زرریزای ندیم
قصهٔ جم تا بکی و افسانهٔ نوشیروان

بسکه پامال جفا کرد آن سهی بالا مرا　　میل خاطر نیست با خوبان دگر اسلا مرا
شد عجب هنگامهٔ ایدوستان برپا مرا　　شد خراب از نیکوان هم دین و هم دنیا مرا
دیگران رنج از بدن بینند و من از نیکوان

ای معبی در خلاو در ملاسر و علن　　کی توانی داد رجحان خموشی بر سخن
هست روی هر که سوی شعر ز اهل انجمن　　مطربا برراست کوش آن بیت را بشنو ز من
چند حرفی در بیان عشق داور بشنوان

شه محمد ظاهر آن شاه بری از نقص و عیب　　عاقلان را در جوان بختیش نی شك و نه ریب
پر ز درمدح او دامان خادم تا بجیب　　بهر بزم شاه جامی را ز شهرستان غیب
میرسد نقل معانی کاروان در کاروان

بهاریه وگریز بمدح شاه جوان بخت خلدالله ملکه و سلطانه

از طبع آقای شیرپندل خان زرگر شاعر غزنوی.

شاید آغاز سخن کردن بحمد کردگار   تحفهٔ نعت فراوان باد براحمد نثار
سردی دی رفت و آمد فصل سرسبز بهار   باغ و راغ وکوه و هامون گشت یکسر سبزه زار
شهسوار خیل انجم خسرو سیاره گان   از جنوبی سوی مغرب کرد رایت آشکار
کرد از تاثیر خود یکسر جهان را شاد و خوش   همچو اکسیری که مس را می کند قابل عیار
پرچم بیضای خود افراخت برمشرق زمین   سنگ را از تاب خود بخشید لعل آبدار
گرچه با چارم سپهرش بارگاه و منزل است   بر زمین روید ز فیضش میوه های خوشگوار
آن نباتات که در وقت خزان بی بار و برگ   بود اکنون گشت سرسبز از قدوم نو بهار
هم مزین گشت با دیبای استبرق زمین   هم ملبس شد ز خلعت های رنگین شاخسار
از چمن گلهای رنگارنگ خیزد بعد ازین   رفت سرما آنکه کردی برف باری بار بار
از برای تهنیت در موسم فصل ربیع   صوت قمری میرسد در گوش وگلبانگ هزار
از ریاحین وسمن درجیب کرده بوستان   زارغوان ولاله پر کرده است دامن کوهسار
مست و سرشارند هر سو دلبران از بوی گل   از قدوم مهوشان صحرا شده رشك تتار
مژده باد ایدل که هنگام مسرت در رسید   اینك از بهر تفرج طرف بستان کن گذار
هر طرف باشد خرامان خلق آزاد ازالم   باحریف همدم و با دلبر سیمین عذار
همدرین آوان تفرج میسزد هر فرد را   که بسوی بوستان رفتن گهی دریا کنار
خاطری کز دست غم باشد علیل و ناتوان   میتوان کردش علاج از نفحهٔ باد بهار
لطف بی پایان حق بود اینکه برافغانیان   بعد از آن کز دست شد شاهنشهٔ ذوالاقتدار
فضل یزدان شامل ما شد چو از روی کرم   ظاهر ما کرده است اورنگ شاهی زیب دار
پردهٔ ظلمات شب بدرید خورشید جهان   از افق تا خوش ید بیضای خود کرد آشکار
رهنمون آب حیوان گر نمی گشتی خضر   گم شدی در پردهٔ ظلمت نفوس بیشمار
جانشین شاه افغان گر نمی بودی پسر   قلب ملت تا بروز حشر بودی داغدار
باد میمون افسر شاهی و تاج خسروی   خلعت و فر جهانبانی و ملك پایدار
باکمال شان و شوکت حشمت و فرماندهی   برسریر سلطنت ماند همیشه برقرار
حامی دین است و ملت خیرخواه عام و خاص   دشمن از بیمش ندارد چارهٔ غیر از فرار
ماهر هر علم وفن دانشور و دانای دهر   چون پدر غمخواری اهل وطن دارد شعار
وصف شاه نوجوان گنجایش صد دفتر است   بسملا اکنون سخن را بردعا کن اختصار
تازمین فرش و فلك سقف است بر اهل جهان   باشد اکلیل شهی بر تارك این تاجدار
خواهم از درگاه ایزد طالعش را بردوام   در رکاب او دوان نصر و ظفر لیل و نهار

لوحهٔ ارژنگستان بهار

ترکیب بند بهاراز طبع ادیب شهیر فاضل
جناب سردار عبدالرسول خان افغان که
باین تازگی سروده و بمجلهٔ کابل اهدا
فرموده اند .

عید جمشیدی و عشرتکدهٔ گلزار است　　جشن گل پوشی دشت و دمن و کهسار است
نرگستان به انوار سحر می گوید　　بخت خوابیدهٔ بلبل چقدر بیدار است
کوه و صحرا و چمن در بغل شاهد گل　　خنده آباد و تبسم کدهٔ دلدار است
غافل از صنعت فریاد مباش ای دل تنگ　　لوحهٔ حسن به نوك قلم منقار است
بغل دیدهٔ بلبل به چمن باز شده است　　چمن آغوش نگه در شرف دیدار است

به پذیرائی گل ابر بهار آمده است
خرمن گوهر شهوار نثار آمده است

دور آفاق گرفته است شکوفه در بر　　قرص مهتاب شده دشت و چمن کوه و کمر
بر سر تخت چمن خسرو گل کرده جلوس　　بسته بر اوج فلك قوس قزح طاق ظفر
جلوه آلودهٔ گلشن قطرات شبنم　　شده اشجار چمن گوهر و یاقوت ثمر
موج در پرتو خورشید بسر می غلطد　　سربسر دست و گریبان شده سیماب و شرر
شاخ و شبنم شده یك خوشهٔ الماس نشان　　چادر صبح کشیده است گلستان بر سر

ای چو یاقوت کباب شرر آتش سرد
از زبان گل و بلبل شنو افسانهٔ درد

آتشی در بغل مشت پر شعله فروش　　میزند شعلهٔ فریاد بدل از رهٔ گوش
در گرفته است چمن از شرر شعلهٔ گل　　خون گرمیست که ازخاك شهیدان زده جوش
شرر لاله بدامان چمن افتاده است　　ای دل از بادهٔ سوزندهٔ احساس بنوش
پای از سر کن و سوی خم پر جوش بدو　　درد خود را تو دوا کن زمی عبرت دوش
شکر کن شکر که این شکر کلید ظفر است　　نکبت جور خزان رفته و گلبن گلپوش

ای تغافل زدهٔ درد و گرفتار بلا
زودتر سوی شفاخانهٔ اخلاص بیا

سر هر شاخ شجر بزم شگفتن برپاست　　زیر هر سنگ دو صد خندهٔ گل چهره نماست
غنچهٔ نیست که او دم ز شگفتن بزند　　ذره ذره همه جا ناخن یك عقده کشاست

ارتقا خیز عجب خاك فروتن شیمااست   ثمر سجدهٔ عجز الست همه دست دعاست
هرچه پستی است همه سوی عروج استروان   مشت خاشاك هم از بهر ترق برخواست
ای گرفتار بما تمکدهٔ نکبت وجهل   خیز از بهر خدا کن کر همت راست

غنچهٔ دیده تو هم جانب بستان بکشا
تا شود در نظرت راز تکامل افشا

بخت خوابیدهٔ مسلم تو هم ازجا برخیز   همهٔ عالم بتو دارند تمنا برخیز
همچو کوهسار فرو بر بزمین پای ثبات   شعلهٔ لاله شو واز دل صحرا برخیز
خانه بردوش پی قافله سالار برا   آتش شوق بزن برهمه دنیا برخیز
ای بهار دوجهان دامن گلذار طلب   آرزوی چمن بلبل شیدا برخیز
همچو خورگیر جهان زبربر پرتوخویش   غرق درنورکن این پستی وبالا برخیز

یارب این مهر به ظلمتکده ظاهر گردان
مرهم زخم دل پارهٔ نادر گردان

زبانهٔ شعله دل

باستقبال اشعار بهاریه مندرجه شماره

۳۵ـ اثرطبع جناب سردار عبدالرسول خان

تازروی شاهد گل پرده بردارد بهار   اززمین تا آسمان یك چشم تردارد بهار
از جگر تادیدهٔ بلبل فقط یك مجمر است   لوحهٔ ازرنگ حسن شعله وردارد بهار
عبرت آلود است هریك برگ گل دراین بساط   خود نمائی دربررنگ سفر دارد بهار
فرصت عمر است کوته دامن گلذار تنگ   خرمن سال نواندر پشت سر دارد بهار
خاك شو تا غطه درحسن گلستانت دهند   خاکساران را همیشه گل ثمر دارد بهار
سوخت غمهای خزان برآتش رخسار گل   زآتش غم آتش سوزنده تر دارد بهار
تا بهار حسن جانان دیددر سوداست غرق   داغ حسرت در دل ودوران سردارد بهار
بلبلان از سوز دل فریاد ها دارد که باز   درگلستان نکهت آتش اثر دارد بهار
شهپر فریاد بلبل شعلهٔ روی گل است   مجمر رخساره های پر شرر دارد بهار
ششجهت پیچیده اندر شعلهٔ بیداد حسن   قلهٔ آتش فشان از هر شجر دارد بهار
رعدو برق و ابر پیش عارض دلسوز یار   نعره از سوز دل ودود جگر دارد بهار
سوخت بلبل درکنار دلبر آتش نسب   شعله های دلفروز پر خطر دارد بهار

موج گل درخامه ام جریان سیل آتش است
ای رسولا دردلم رنگ دگر دارد بهار

عالیشان شجاعت مآب عبدالغنی خان قلعه بیگی ارگ
و معاون قوماندان فرقهٔ شاهی

اجتماعیات

مقام ادب و ادبا

در حیات بشر

شکسپیر ، گوئته ، تولستوی

نگارش آقای غلام جیلانی خان جلالی

این سه نفر نویسنده و شاعر که عبارة از ویلیم شکسپیر ، گوئته ، تولستوی باشند بشمولیت ویکتورهوگو که شرح او بیشتر نوشته آمد از نوابغی بشمارند که هر کدام بنوبهٔ خود در آسمان ادب و فلسفه بستارهٔ شباهت دارند که نظر بتاثیر آثار فراموش ناشدنی خود شان همیشه می درخشیدند بلی اهمیت و افتخار مقام ادبی این طور ژنیها بقوم و ملتی محصور و مخصوص نیست بلکه بموجب فرمودهٔ خود آنها که علوم وطن ندارد دنیای معارف همچه افراد بزرگ را رجال بین المللی و خدمت گاران راسخ حیات بشرت می شناسند ، شرح حال و تاثیر ادبیات این سه نفر نویسندگانرا ذیلاً مطالعه میکنیم :

ویلیم شکسپیر : ویلیم شکسپیر یکی از ادبای نفسیات دنیا است که تا حال شاعر و نویسندهٔ به بلندی طبع و وسعت فکر و عظمت مقام او در ادبیات عهد جدید و قدیم انگلستان ظهور نه نموده است علمای نفسیات ویلیم شکسپیر را اولین نویسنده و شاعر زبردست عالم می شناسند ، و میگویند هرگاه در انگلستان بدون شکسپیر هیچ ادیب و نویسندهٔ بوجود نمی آمد تنها آثار او کفایت میکرد که مملکت انگلیس را در قطار بزرگترین ممالک ادبی عالم قرار دهد چه بعد ازین هرچه زمان بگذرد و یا به پیشرفت و ترقی شدن پایهٔ فکر و دانش بشر بلند شود به بزرگی مقام شکسپیر افزوده خواهد شد و آثار او مورد صفت آثار موثرهٔ ادبی مورد تجلیل و احترام عموم واقع خواهد گشت .

خانواده و تحصیلات او : — ویلیم شکسپیر در ۲۳ اپریل ۱۵۶۴ در شهر استراتفورت از بلاد انگلستان متولد شد ، پدر او مرد صنعت پیشه و به تجارت پشم مصروفیت داشت مادرش از طبقه ملاکین و خانوادهٔ دهاقین بود اما پدر و مادر او با اینکه دارای استطاعت بلند مادی نه بودند ولی از حیث اخلاق و ملکات حسنه صاحب مزایای بودند که در سرشت و تربیت فکری فرزند شان تاثیر زیاد داشت مخصوصاً قانون وراثت از هوش و فطانت ذاتی مادر بشاعر جوان نصیبی به سزا رسانیده بود .

شکسپیر پس از رسیدن بسن رشد در مدرسهٔ مجانی استرات فورت داخل گردیده در انجا علاوه بر تحصیلات مقدماتی اندکی زبان یونانی ولاتینی را نیز یاد گرفت و از همان زمان خوردی آثار هوش و استعداد فوق العاده از ناصیهٔ او ظاهر بود ـ بعد از انجام تحصیلات ابتدائی بسبب عدم استطاعت نتوانست بمدرسه متوسط و عالی شامل گردد لاکن با این دامن طلب را از کف نداده همیشه بمطالعهٔ کتب تاریخ و ادبیات و کسب فضائل و اخذ معلومات ساعی بوده قریحه و استعداد ذاتی خود را بدانش اکتسابی مجهز میگردانید ، گذشته بر عکس اطلاعات تاریخی و ادبی بقوهٔ مطالعه در حقوق ، طب و الهیات نیز تسلطی کافی حاصل نمود .

حیات انفرادی و اجتماعی او : شکسپیر در سال ۱۵۸۲ بسن ۱۸ سالگی تاهل اختیار کرد در سن ۲۲ سالگی وارد لندن گردید ، باعث این مسافرت او هم این بود که در استرات فورت گاوی دزدی شده مالك زمین نظر بهمان واقعهٔ سرقت گاو شکسپیر را شدیداً تعقیب میکرد بناءً مشارالیه مجبور گردید تا بلندن فرار کند ، در لندن شاعر جوان اولاً شامل کارهای تاتر شد زیرا شکسپیر ، علاوه بر ذوق شاعرانه که داشت در ضمن مطالعات خود با نواع مکتوبات عصری آشنا شده قریحهٔ او بنامه نگاری میل مفرطی پیدا کرده بود در بدو امر به تاتر خانه های مصروفیتش از اکتوری و تنظیم رلها و نوشتن پیسهای کوچك بود ولی رفته رفته استعداد فطری او ظاهر گردیده متدرجاً بر شهرت و مقام او افزود حتی پس از شش سال درلندن نهایت معروف گشته اشتهار فوق العادهٔ او باعث رشك و حسد همکارانش واقع آمد ـ ولی درهمین حال قریحهٔ رسای او جلب توجهٔ اشراف و درباریان را نموده دربرابر منظومه « وینس آدنس » هزار لیره یکی از درباریان باو صله تقدیم کرد ـ ملکه الیزابت که شایق ادبیات ، مخصوصاً تاتر بوده آثار و نوشتجات شکسپیر را برغبت تمام مطالعه میکرد ومشارالیه را بنوشتن تشویق می نمود ـ این شاعر درحسن معاشرت وصداقت وخوشخوئی معروف اقران وهمکاران ادبی خود بوده تمام نویسندگان معاصرش درآثار خود از خوبی اخلاقش اورا تعریف نموده اند هکذا شخصاً در تنظیم معیشت و ادارهٔ زندگانی برخلاف سائر ادبای معاصر که با اسراف و تبذیر می زیستند لیاقت خوبی ازخود

پروز داده از جادهٔ اعتدال خارج نمیگردید باین سبب رفته رفته ثروت بسیاری را مالك گردیده درمسقط الراس خود استراتفورت خانه وباغی عالی خریداری کرده صاحب هستی شد.

درسال ۱۶۰۴ مشار الیه پیشه اکتوری را حقیر دیده علاوتا طوریکه از اشعارخودش هم معلوم می شود ازکار مذکور خسته شده بود باین سبب از شغل تاتر مستغنی گردیده تاسال ۱۶۱۱ مصروف نوشتن بوده ودرعرض همین پنج سال کلیه آثارگران قیمت خودرا تحریر کرده درسنه ۱۶۱۱ ازلندن به استراتفورت مراجعت نموده بقیه حیات خود را براحت ومعاشرت بادوستان بسر برد و یکی دو اثر بزرگ خودرا هم دراستراتفورت نوشت.

شکسپیرآن ادیب فرزانه انگلستان در۲۳ اپریل ۱۶۱۶ مصادف روز تولد خود پدرود حیات گفت ولی نام خودرا دردفتر ادبای نامی بشریت ثبت نمود، قبراو درکلیسای استراتفورت وروی لوحهٔ او این جمله اززبان خود اوکنده شده است:

رفیق عزیز ترا بحضرت مسیح سوگند، از نبش این مشت خاك صرف نظر کن. رحمت برآنکه سنگ قبر مرا بجای خود گذارد ونفرین برانکس که استخوانهای مرا ازینجا حرکت دهد.

حیات فکری وروحی، آثار وشاهکارهای او.

نوابغ درزندگانی ظاهری خود باسائر مردمان چندان فرق واختلافی ندارند امازندگانی آنها خاصهٔ شعرا و نویسندگان ازناحیهٔ حیات روحی وفکری شان خیلی اهمیت دارد چه شخصیت وعظمت واقعی افراد از نقطهٔ نگاه مقاصد بلند وافکار واحساسات درونی آنها شناخته میشود نه ازاوضاع حیات مادی وتجمل ظاهری ایشان..!

بهمین لحاظ وقتیکه مابحیات فکری وروحی این نویسندهٔ بزرگ غور کنیم آنوقت به نبوغ وعظمت ایدآل اوپی برده می بینیم که باوجود آنکه بسیاری نویسندگان و شعرای دیگر ازحیث زندگی مادی وظاهر برو امتیاز داشتند ولی دماغ این شاعر ونویسندهٔ زنی بآئینه شفافی تشبیه میشود که تمام چیزهای قابل دراك دران منعکس گردیده هیچ فکرتوانائی دراد باسراغ نداریم که مغز نفیس اوقابل درك آن نباشد ـ شکسپیر عموم طبقات مختلفه اجتماع را بانظردقیق نگریسته وافکاروقرایح انها رافهمیده وترجمانی کرده است اوضاع اجتماعی ملل مختلفه عالم را از قبیل یونان، روم قدیم تا انگلیس، فرانسه وایطالیا را درقرون متنوعهٔ چنان تجسم داده مثل اینکه همان ملل را بچشم خود دیده وزبان شان را فهمیده وبزبان هرکدام ازنها گفتگو میکند ـ خداوند این نویسندهٔ بلند قریحه را باندازه ذکاء عنایت کرده بود که صحنهٔ وسیع عالم باتمام اسرار وزیبائی وتعالیم ورموزاخلاق آن درنظراو روشن وقریحه عالی اوسرتاسرآن سیر وپرواز می نمود.

اکثرنوابغ جهان دوچاریك نقیصه که آنهم سرکشی نفس و عدم موازنه عقل واحساسات انهابوده شده اند ولی برخلاف دیگر ادباقوه عقلانی شکسپیر بدرجه مستعد بود که توازن عقل

احساسات را مشار الیه در تمام موارد حفظ کرده نوشتجات او نهایت بلیغ و متین و خالی از نقص و انتقاد ادبی است . زیرا اگر تحریرات او بیك نظر اجمالی دیده شود اشخاص حساس میدانند که شکسپیر مانند یك نقاش زبردست و ماهر حقایق واقعات را به نهایت دقت رنگ امیزی نموده و ساده تجسم داده است کسانیکه استعداد فطری وذکاوت ذاتی را باعث به وجود آوردن یك اثر مهم میدانند اگر بلهجه آثار شکسپیر غور کنند بدرستی اقرار خواهند نمود که در تحریر آثار بلند ، داشتن استعداد فطری وزیادتی سن و تجارب زیاد هم لازمیاست زیرا هرقدرکه سن و تجارب این ادیب دانشمند بلند رفته بود اثرپختکی ومتانت درانها زیاده تردیده میشود آثار دورهٔ جوانی شکسپیر از قبیل (هانری تشم) « مضحکه اشتباهات » « دو اصیل زاده » ازحیث اسلوب وانسجام کلام وطرز تفکر براتب از اثار دورهٔ کهولت وپختکی او پائین تر است از شاهکارهای گران قیمت این نویسنده که مهم ترین انها « تاجرونیزی » « رمیو جیورلیت » « خواب یکشب تابستان » « بمیل شما » « هاملت » ـ « مکبت » « عاصفه » « اوتیلو » استبعد از ۱۶۰٤ که قوه و استعدادش بحد کمال رسیده بود باثر آمده اند . ازمزیت نوشته جات شکسپیر یکی این است که نویسنده اخلاق وروحیات شخصی خود را هیچ گاه درنکارشهای خود نمی گنجاند ـ قهرمانان روایات او هم تماماً افراد حقیقی و مستقلی بوده که دارای اخلاق و سجایای خاص میباشند اخلاق و روحیات شخص نویسنده از همه بلند تر در پس پردهٔ مستور ومخفیاست این اختفای شخصیت نویسنده از بزرگترین امتیازات نویسندگی است که بدون شکسپیر عدهٔ قلیلی از ادبا دارای این ممیزه بوده اند .

سبك انشای شکسپیر درنهایت سلاست و بلاغت وگفتار او تماماً متین و پرمعنی است برای اظهار افکار عمیق وتخیلات بلند واحساسات نازك او باستثنای سبك واسلوب بدیع خودش هیچ یك سبك واسلوب دیگر کافی نیست افکار وخیالات او نیز طوری است که جز در انشای سبك خود او در هیچ لباس دیگری نمی گنجد .

شکسپیر بجای آنکه قصه وسرگذشت قهرمانان روایات خود را درپیش خود نسج نماید اکثر آنها را از کتب تاریخ وادبیات اقتباس نموده ودر انتخاب آن ها منتهای سلیقه وحسن ذوق را بکار برده است چنانچه بدون مطالب بسیار مهم وجالب توجه چیزدیگر را نگرفته وآنچه را اقتباس نموده بمیل خویش دران تصرفات ورزیده ذوق وقریحهٔ سرشارش همان رویات را تماماً بشکل وقایع نهایت دلکش وجذاب برشتهٔ تحریر کشیده است .

شکسپیر نظر به تمام نویسندگان جدید وقدیم باروح انسانی بیشتر سر وکار دارد وآثار او تماما مطالعاتی است در اوضاع روحیهٔ بشری باین جهت نکارشهای او بزلالی تشبیه میشود که از نکات فلسفی خود عطش خوانندگان را تسکین مید هد جلالت کوچك منتو را و باندازهٔ متین و بلیغ افتاده که هیچ شعرموزون دیگر ادبا با بلندی معانی ورموزحکیمانهٔ آن طرف مقایسه واقع شده نمیتواند.

راجع بزندگانی میگوید :

« زندگانی پیکر متحرك و باز یگر حقیری است که ساعتی درصحنهٔ نمایش ظاهر میشود وکلمهٔ چند گفته گامی چندی بردارد و بعد از آن دیگر علامهٔ از او باقی نمی ماند یاحیات انسانی قصه ایست که دیوانه آنرا حکایه میکند اگرچه پر از قیل وقال وشور وحرارت است ولی معنی صحیح از آن فهمیده نمی شود »

شکسپیر وسیلهٔ ملکهٔ بلند روح شناسی اساس ادبیات خود را بر شالودهٔ ریخته است که شاه کارهای او در طول ٤ قرن محبوب وجالب انظار خواص وعوام بوده هر طبقه دراثنای خواندن افکار واحساسات خود شان را درقالب مندرجات آن می یابد —

دراروپا وامریکا هیچ طفل مکتبی نیست که از زمان خوردی تابزرگی یك قسمت از آثار مهم او مانند «هملت» (تاجرونیزی) ورمیو جیولیت او راباخود نداشته ونخوانده باشد گویا آثار او در غرب عیناً مثال بوستان وگلستان حضرت سعدی را دارا کثر ممالك فارسی دارا است که درهر وهله حیات هردفعه که انسان شاهکارهای ایشان را می خواند هرشخص مطابق حال سن وتجربه یا وسعت فکر واستعداد روحی خودش نکتهٔ بکر وتازهای را مطابق ذوق وسلیقهٔ که دارد در آنها درك میکند باین مناسبت نوشتجات وبکات حکیمانهٔ شکسپیر نیز هرگز کهنه نمیشود بلکه هرقدر وقت بگذرد وتمدن بلند تر گردد ودر نتیجهٔ آن عظمت فکر واحساسات بشری رفیع ترشود بر مقام ومنزلت او خواهد افزود از آثار این شاعر وفیلسوف نامی بقدریکه کسب معلومات نموده ایم قرار آتیست :

❀

❀ ❀

مولفات شکسپیر :

منظوم و مقفی:

اسم اثر		سنهٔ تالیف
وینس وآدنس	Venus & Adonis	۱۵۹۳
لیوکریس	Lucrece	۱۵۹٤
سانیت (هفت بیتی که در فارسی سابقه ندارد)	Sonnets	۱۵۹۸

آثار		سنه تالیف
درامها :	تاریخ	
هنری ششم جزء اول	» Henry XI, Part 1.	۱۵۹۰ـ۱
» » » دوم	» « « « 2.	
» » » سوم	» « « « 3.	
مضحکهٔ اشتباهات	کمیدی Comedy of Errors	۱۵۹۲ـ۳
رام ساختن زن‌سرکش	» Taming the Shrew	۱۵۹۲ـ۳
ریچارد دوم	تاریخ Richard II	۱۵۹۲ـ۳
» سوم	» « III	۱۵۹۵ـ۶
رومیوجیولیت	ترازدی Romeo & Juliet	۱۵۹٤ـ۵
کوشش نارسای عاشق	کمیدی Lovés Labour Lost	۱۵۹٤ـ۵
تائی‌تس اندرونیکس	ترازدی Titus Andronicus	۱۵۹۳ـ٤
دواصیل زادهٔ ویرونه	کمیدی Two Gentlemen of Verona	۱۵۹٤ـ۵
النعل بالنعل	» Measure for Measure	۱۵۹٤ـ۵
رویای یکشب تابستان	» A Midsummer Night's Dream	۱۵۹۵ـ٦
تاجرو ینزی	» The Merchant of Venicé	۱۵۹٦ـ۷
جاهن	تاریخ John	۱۵۹٦ـ۷
زنان خندان وندسر	کمیدی Merry Wives of Windsov	۱۵۹۷ـ۰
هنری پنجم	تاریخ Henry V	۱۵۹۸ـ۹
» چهارم جزء اول	» Henry IV Part 1.	۱۵۹۷ـ۸
» » » دوم	» « « « 2.	۱۵۹۷ـ۸

اسم اثر			سنهٔ تالیف
کوه کندن وکاه برآوردن	کمیدی	Much Ado about Nothing	۱۵۹۸-۹
جولیس سیزر	تراژدی	Julius Coesar	۱۵۹۹-۶۰۰
انتونی کلوپاتره	»	Antony & Cleopetra	۱۵۹۹-۶۰۰
بمیل شما	کمیدی	As you like it	۱۶۰۰-۰
هملت شهزادهٔ دنمارك	تراژدی	Hamlet	۱۶۰۰-۱
ترایلس کریستیدا	»	Troilus & Cressida	۱۶۰۱-۰
شب دوازدهم	کمیدی	Twelfth Night	۱۶۰۱-۲
انجام بخیر	»	All's Well that Ends Well	۱۶۰۱-۲
اوتیلو	تراژدی	Othello	۱۶۰۴-۵
مکبت	»	Macbeth	۱۶۰۵-۶
لیر	»	Lear	۱۶۰۵-۶
کوری یولنیس	»	Coriolanus	۱۶۰۷-۸
پری کلز	کمیدی	Pericles	۱۶۰۸-۹
سمبلین	»	Cymbeline	۱۶۰۹-۱۰
افسانهٔ سرما	»	A Winter's Tale	۱۱۱۰-۱۱
طوفان	»	Tempest	۱۶۱۱-۱۲
هنری هشتم	تاریخ	Henry VIII	۱۶۱۲-۱۳

فقهای افغانستان

بعد از شمارهٔ ۳۳

بقلم جناب قاری عبدالله خان
عضو انجمن ادبی

صاعد ابن سیار: صاعد ابن سیار (۱) ابن عبدالله ابن ابراهیم قاضی ابوالعلاء هراتی در سفر حج بغداد رفته (۵۰۹) و درآنجا صحیح ترمذی وغیره را حدیث و املا نموده. پدرش سیار پیش ازین ذکر شد و شهاب نواسهٔ اورا هم درطبقه فقهای حنفی ذکر کرده اند صاعد در سنه ۵۲۰ وفات یافت.

عبدالله ابن احمد: عبدالله ابن احمد ابن محمود ابوالقاسم بلخی در علم کلام دارای تالیفات عدیده است مدتی در بغداد اقامت گزید و کتب او درانجا شهرت یافت ازینجهت بعضی اورا از متکلمین معتزلهٔ بغداد شمرده‌اند وفات او دربلخ درغره شعبان ازشهور سنه ۳۱۹ اتفاق افتاد.

عبدالله ابن حسین: عبدالله ابن حسین ابن حسن ابن احمد ابن نصر ابن حکیم بصری مروزی مدتی درمرو بشغل قضا قیام داشت واخیرا

(۱) سیار پدر صاعد را جواهر مضیهٔ درص ۲۵۴ ـ ج ـ ۱ ـ سیار ابن یحیی ابن ادریس ابوعمرو هروی ضبط نموده ودرترجمهٔ صاعد پسر اودرص ۲۶۰ ـ ج ـ ۱ ـ سیار ابن عبدالله ابن ابراهیم هروی نوشته

در ۳٥۷ بعمر ۹۷ ترك حیات گفت .

عبدالله ابن مبارك : عبدالله (۱) ابن مبارك ابو عبدالرحمن حنظلی مروزی جامع علم وزهد وورع وازشاگردان امام اعظم است ازسخنان شاگردان اوست که وی درعلم و فقه و ادب و نحو ولغت و شعر و فصاحت و زهدو ورع و انصاف و شب زنده داری و عبادت و سلامت رأی و کم گوئی و اجتناب از سخنان بیهوده کمتر نظیر داشته و در بین شاگردان او اختلاف کمتر بوده . ثقه و مأمون و حجت بود . تولدش در (۱۱۸) و وفاتش در هنگام بازآمدن ازغزا در ۱۸۱ واقع شد و ۶۳ سال زیست نمود .

عبدالرب ابن منصور : عبدالرب ابن منصور ابن اسماعیل ابن ابراهیم ابوالمعالی غزنوی وی مختصر قدوری را در دو مجلد شرح نموده وآنرا ملتمس الاخوان نام گذاشته . وفات او در حدود سنه ٥۰۰ اتفاق افتاد .

عبدالرحمن ابن عبدالسلام : عبدالرحمن (۲) ابن عبدالسلام ابن اسماعیل لمغانی مشارالیه چارمین شخصی است که در مستنصریه بعد ازفتح آن بدرس دادن اشتغال ورزیده درفقه و مناظره مهارتی بسزا داشته خانه دان عبدالرحمن همه در دسته فقهاجا دارند . برادرش عبدالملك (متوفی ٦٤٨) مدرس مشهد امام اعظم بوده وجدش نیز ازفقها وعبدالرحمن نام داشته عبدالرحمن درسیزدهم رجب (٦٤٠) وفات یافت و برخی وفاتش را در ٦٤٩ گفته اند .

---

(۱) در سلسلهٔ روات نیز ذکر شده .

(۲) از اجداد عبدالرحمن پدر اسماعیل هم عبدالرحمن نام داشته ودرذیل فقهای حنفی محسوب است .

عبدالرحمن ابن عبدالرحیم عبدالرحمن ابن عبدالرحیم مروزی مدتی به شغل قضا قیام داشته . درفقه وحدیث استاد محمد ابن محمد ابن عبدالرحمن صفار مروزی است که درآتی ذکر خواهد شد . وفات قاضی عبدالرحمن معلوم نشد ولی محمد شاگرد اودر (٥٥٧) وفات نموده وازان میتوان حدس زد که وفات خود عبدالرحمن شاید چیزی پیشتر بوده باشد .

عبدالرحمن جامی مولنا نورالدین عبدالرحمن جامی ابن مولنا شمس‌الدین احمد لقب اصلی او عمادالدین ولقب مشهورش نورالدین ونسب او بحضرت امام محمد شاگرد امام اعظم منتهی می‌شود . قواعد عربیت را در صغرسن ازپدرخود تحصیل نموده وهم درهمین سن بدرس مولانا جنداصولی که در مدرسهٔ هرات مدرس بوده حاضر ومیل بمطالعهٔ تلخیص کرده جمعی بدرس شرح مفتاح ومطول مشغول بودند مولنا قوهٔ فهم آن را درخود دیده بمطالعه مطول پرداخت ازان ببعد چندی بدرس خواجهٔ علی سمرقندی شاگرد سید السند وچندی بدرس مولنا شهاب‌الدین ازشاگردان علامهٔ تفتازانی مشغول گشته پس سمرقند رفته ودرانجا بدرس قاضی موسای رومی شارح ملخص هیئت حاضر گشته ودراولین ملاقات بااومباحثه اتفاق افتاده وغالب گشته . مولنا فتح‌الله تبریزی صدرالصدور الغ‌بیك اززبان قاضی رومی میگوید که وی میگفت شخصی باجودت طبع مولانا در سمرقند ازهنگام بنای آن تاامروزنیامده . اگرچه مولانا جامی دراول ورود بسمرقند شرح تذکره را ازرومی درس میگرفت اما در تعلیقاتی که رومی برشرح تذکره نوشته بود بااومناقشه میکرد ورومی تعلیقات خود را ازاو اصلاح می‌نمود

رومی پاشا ابن محمد ابن محمود وملقب‌بقاضی‌زاده ، رومی معلم سلطان الغ‌بیك دوریاضی تخصص داشته شرح چغمنی درهیئت از مؤلفات اوست فتح الله تبریزی متوفی (٨٦٧) ازفضلای عهد سلطان ابوسعید کورکانی وجامع معقول‌ومنقول بود ـ فوائد بهیه ص ٨٧ .

بعدها رومی (مخلص هیئت) مؤلفهٔ خود را از نظر مولانا گذرانیده و او تصرفاتی دران نمود که اصلاً ذهن رومی بدان سبقت نکرده بود . وقتی مولانا درهرات با ملاعلی قوشجی شارح تجرید مناظره نمود وبروی غلبه جست . قوشجی بشاگردان خود گفت : دانستم کهنفس قدسی درین عالم موجود است .

مولانا پس ازفراغ ازعلوم ظاهر بتصفیه باطن پرداخت و ازسمرقند بازگشته بخدمت خواجهٔ احرار آمدو ببرکت انفاس قدسیه او ازاعیان صوفیه گردید . مولانا بخدمت شیخ سعدالدین کاشغری مرید بوده و خواجه محمد پارسارا در خورد سالی دیده و از دیگر اکابر نیز استفاده نموده چنانچه در نفحات از هریك ذکر میکند .

و در ۸۷۷ احرام حج بسته و دران سفرحلب و دمشق و سایر بلاد شام را دیده علمای آنجد و دبی نهایت در مراسم تعظیم و توقیر مولانا کوشیده اند .

عدهٔ تالیفات مولانا را ازسی وچهل بیشتر (۱) ضبط کرده اند ازانجمله است فوائدضیائیه شرح کافیه در نحوودوشرح بر فصوص الحکم شیخ اکبر وشواهدالنبوة وتفسیر آیهٔ فارهبون وشرح قصیده تائیه و خمریه شیخ ابن فارض حموی و تحقیق مذهب صوفیه وشرح حدیث ابی رزین العقیلی و شرح دوبیت مثنوی وشرح بیت امیر خسرو دهلوی ورساله در وجود واشعة اللمعات و لوائح ورساله در بیان کلمهٔ توحید . ورساله در مناسك حج ورسالهٔ طریقهٔ سادات نقشبندیه قدست اسرارهم . وشرح کلمات حضرت خواجه محمد پارسا ومناقب شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری و مناقب مولانا جلال‌الدین

---

(۱) سام مرزای صفوی تالیفات مولانارا (۴۶) شمس الدین سامی (۴۱) ودارا شکوه موافق عدد (جام) ۴۴ - وابوطالب تبریزی و غیره موافق عدد تخلص او ۵۴ ورشید یاسمی در مقدمهٔ سلامان وابسال (۳۱) و مولانا عبدالحی در فوائد بهیه ازمولانا عبدالغفور تالیفات او را بلفظ کثیر ذکر نموده .

بلخی و رساله در موسیقی و رساله در عروض و رساله در معما و رساله ائشا و دواوین غزل و مثنویهائی که برشتهٔ نظم کشیده وغیره تالیفاتیکه مولانا عبدالغفور شاگرد او در خاتمهٔ حاشیهٔ نفحات ازلین ذکر میکنند.

مولانا بسیار خوش خلق و خوش محاورة بود و مطائبه های لطیف میکرد تولدش در خرجرد جام ۲۳ شعبان ۸۱۷ و وفاتش روز جمعه در وقت اذان جمعه سیزدهم ماه محرم ۸۹۸ روی داد.

عبدالرحمن ابن محمد عبدالرحمن ابن محمد ابن عبدالله نیشاپوری خرقی (۱) در بخاری تحصیل فقه نموده سلسله تعلیمش با امام محمد منتهی میشود فقیه واعظ ونیکو اخلاق بوده. در ۴۶۹ تولد ودر ۵۵۳ وفات نموده.

عبدالرحمن ابن علقمه: عبدالرحمن ابن علقمه ابو زید سعدی مروزی در فقه شاگرد امام محمد است و از جامع نوح (۲) ابن ابو مریم وشریك (۳) ابن عبدالله وحماد (۴) ابن زید حدیث سمع نموده واز امام حنبل وغیره روایت کرده در رای وحدیث بصارتی داشت. دارای صلاح وپرهیز وعالم حساب بود. وقتی اورا بقضای سرخس مکلف نمودند کرهاً بدان شغل چندی قیام ورزید واخیراً از انجا گریخته پنهان شد.

عبدالرحیم ابن عبدالسلام عبدالرحیم ابن عبد السلام ابن علی ابو زید غیانی مروزی درفقهای حنفی امام فاضل عالم

---

(۱) خرق بفتحتین قریهٔ ایست از نواحی مرو. سمعانی ص ۱۹۵.

(۲) ابو عصمت نوح ابن مریم جامع درسلسلهٔ روات ذکر شده.

(۳) قاضی شریك متوفی (۱۷۲) یا (۱۸۷) از شاگردان امام اعظم رض است امام بخاری ومسلم از وی در صحیحین روایت کرده اند ودر واسط قاضی بوده. جواهر مضیة ـ ج ۱ ـ ص ۲۵۶

(۴) حماد ابن زید متوفی (۱۷۹) امام کبیر مشهور واز شاگردان امام اعظم رض است

بوده حدیث را از پدر خود عبدالسلام سمع نموده . در (٤٦٥) بعزم سفر حج بغداد رفت و درانجا بعضی از وحدیث سمع نمودند . وفات او درمرو بماه جمادی الاولی ٤٨٤ واقع شده .

عبد الر شید عبدالرشید ابن ابو حنیفه ابن عبدالرزاق ولوالجی چندی دربلخ از ابوبکر (۱) قزار بلخی وبعد مدتی در بخارا ازعلی ابن حسن برهان بلخی تعلیمفقه‌فرا گرفته وبیشتر درثمر قند اقامت ورزیده فتاوای ولوالجی مشهوردرفقه تالیف اوست. تولدووفاتش درولوالج طخارستان روی داده تولددرجمادی الاولی ٤٦٧ ووفاتش تقریبا بعداز (٥٤٠) .

*
* *

مشاهیر افغانستان

بقلم : آقای م کریم خان نزیهی

اخفش بلخی : اسم ، لقب ، کنیه ونسب وی ، قراریکه درکتب تواریخ ورجال ، معاجم شیوخ وطبقات نحویین مسطور است .

ابوالحسن سعیدبن‌مسعده (۱) معروف با خفش بنظر میرسد . اصل وی ازبلخ وچنانکه نوشته اند ، ازموالی بنی مجاشع (۲) بوده وبدان سبب بمجاشعی معروف است .

مشارالیه مذکور یکی ازمبرزترین رجال نحوی بصره ، واوسط ازاخافش ثلاثه مشهوره درنحوبوده ، ازائمه لغت وسادات اساتیذ عربیه بشمار میرود.

---

(۱) نامش محمد است ابن احمد ابن علی استاد دستهٔ از فقها است .

(۲) مسعده : بفتح میم سکون سین ، فتح عین ودال مهملات وسکون ها .

(۳) مجاشعی بضم میم وبعد ازالف شین مثلثهٔ مکسوره وبعد از ان عین مهمله ویانسبت است بمجاشم بن دارم از بطن تمیم وفیات الاعیان ج اول ص ۲۰۸

روزگاری در بصره اقامت داشت، و درآنجا با وجود یکه بسن از سیبویه (نحوی معروف) بزرگ بود. باز هم نحو را ازوی فرا گرفت، ودراندك زمانی درآن علم معرفت شایسته را بهمرساند. وچنان که دریتباب می نویسند، سیبویه بدون مصلحت وی هیچ یك مسئلهٔ را درکتاب خود متذکر نمیشده. ودیگر برای اثبات علو مقام او همین بس است که نقل می نمایند علی بن حمزه کیسائی (امام نحو) کتاب سیبویه را سراً ازپیش او خوانده ودرمقابل (۷۰) هفتاد دینار باو بخشید. برعلاوه مهارت ودسترس حیرت انگیزی که درنحو داشت، نظر بروایت (علامهٔ جلال الدین) سیوطی در بغیة الوعاة درعلوم سائره نیز اطلاع ومعلومات با کفایتی داشته، ازکلبی، نخعی وهشام بن عروه روایت کرده وابوحاتم سجستانی ازو روایت دارد. ودرعقیده ازعلمای معتزلی المذهب است.

وسیبویه پس ازمناظرهٔ معروفیکه بین او وکسائی واقع شد وآنرا باخفش تقریر نموده، خود اوروانهٔ اهوازگردید. اخفش ازسیبویه وداع کرده وارد بغداد شد. ودرآن شهر اقامت گزیده، به روایت وتصنیف می پرداخت.

وبقسمیکه ازخود مشارالیه روایت میکنند، هنگام سکونت خود دربغداد، روزی بمسجد کسائی رفته، وصلوة فجر را به کسائی اقتدا می نماید. وپس از ادای فریضه وقتیکه کسائی نشسته، تلامیذ او زقبیل فراء، احمر وابن سعدان درمقابل او قرار میگیرند. اخفش نیز سلام داده، به مناظره می پردازد، و صد مسئله ازکسائی سوال کرده. ودرهر مسئله اورا تخطئه می نماید. وازینکه اصحاب کسائی میخواستند که درمناظره مداخله نمایند، کسائی آنهارا باز داشته، تا جائیکه مقصد اخفش است، بدون قطع سخن با او مذاکره می کنند.

وخلاصه درخاتمهٔ مذاکره، کسائی رو به اخفش نموده میگوید، سوگند بخدا که توسعید بن مسعده نیستی؟ اخفش میگوید بلی. پس ازان کسائی از جا بر خواسته با او معانقه ووی را در پهلوی خویش جا میدهد. ومیگوید مرا اولادی است ودوست دارم که بذریعهٔ تو آنها تادیب و تربیه شوند. وبعد ازین بامن یکجا بسر برده، ازمن مفارقت نکنی. اخفش نیز تمام فرمایشات او را قبول نموده، به کسائی التحاق ومی پیوندد وبااو یکجا بسر میبرد. تاآنکه کتابی نیز درمعانی قرآن حسب خواهش کسائی تالیف وبا او تقدیم مینماید.

وازین اقوال مشارالیه معلوم میشود که اودر زمان اقامت خود در بغداد با کسائی محشور بوده، به تعلیم و تربیه اولاد او نیز اشتغال داشته است.

وبقراریکه ازمطالعه احوال او معلوم میشود، مشارالیه درکلام از اعلم اشخاص ودر جدل از حاذق ترین مردمان عصر خود بشمار بود. وکسی است که یکی از بحور عروض (بحرالخبب) را به تعداد پانزده بحر عروض عرب (موضوعهٔ خلیل) بیفزود.

گویند وی مردی اجلع بود. واجلع کسی را گویند که شفتین او با سنانش پیوست نشود وهمچنان اخفش هم صفتی است مرشخصی را که صاحب چشمهای کوچکی باسوء بصر باشد.

ناگفته نماند؛ هرچندیکه اشخاص ملقب باخفش زیاداند. ولی سه نفر ازآنها درعلوم ادبیه معروف بوده، ازائمه زبان عربی محسوب ودرین زمینه اشتهار فوق‌العاده دارند، که ایشان عبارت انداز ابوالخطاب عبدالحمید بن عبدالمجید متوفی (۱۷۷ (۱)) معروف باخفش اکبر که استاد سیبویه یا استادالاستاد صاحب ترجمه باشد. دیگری صاحب ترجمه سعید بن مسعدهٔ بلخی اخفش اوسط

(۱) الاعلام للزرکلی ج ۳ ص۴۸۱.

وثالث ابوالحسن علی بن سلیمان بن الفضل نحوی متوفی (۳۱۵ یا [illegible]) (۱) معروف باخفش اصغر.

درابتدا صاحب ترجمه (اخفش اوسط) را اخفش اصغر می نامیدند. ولی پس ازظهور علی بن سلیمان . مشارالیه من حیث زمان دروسط اخفشین قرار گرفته ، باخفش اوسط معروف گشته است.

راجع بسال وفات این ذات دراقوال مؤرخین اختلافاتی بمشاهده رسیده، بعضی وفات وی را بسال (۲۱۰) دوصدوده هجری و برخی (۲۱۱) دوصدویازده و (۲۱۵) دوصد و پانزده (۲۲۱) دوصد وبیست ویک هجری (۲) نگاشته‌اند.

کتاب اربعه، کتاب الاشتقاق، کتاب الاصوات، کتاب الاوسط فی النحو، کتاب تفسیر معانی القرآن، کتاب صفات الغنم والوانها وعلاجها واسبابها، کتاب العروض، کتاب القوافی، کتاب المسائل الکبیر، کتاب المسائل الصغیر، کتاب معانی، الشعر کتاب المقاییس، کتاب الملوک و کتاب وقف التمام ازمصنفات اوست.

قتیبهٔ بغلانی : راجع باسم حقیقی این بزرگوار مؤرخین اختلاف دارند. ازانجمله یاقوت در معجم البلدان یکجا بنقل ازابن عدی جرجانی اسم اورا « یحین » ودرذیل بحوالهٔ ابوعبدالله محمد بن منده اسمش را « علی » قید نموده ، لقب اورا قتیبه می نویسد.

ولی آنچه که معروف است اسم ، کنیه و نسبت وی ابورجا قتیبهٔ بن سعید، ابن جمیل بن طریف بن عبدالله بغلانی بوده ازموالی حجاج بن یوسف ثقفی است.

(۱) بغیة الوعاة ص۳۳۸ ، ابن اثیر ج ۸ ص۶۸ و وفیات الاعیان ج اول ص۳۳۲ .

(۲) رجوع شود به بغیة الوعاة ، ص۲۵۸ ابوالفدا ، حوادث ۲۱۱ وفیات الاعیان ، ج اول ص۲۰۸ . ومعجم الادبای یاقوت ، ج ٤ ص۲٥٤ .

فقط تنها ابن اثیر (١) در سلسلهٔ نسب وی اختلاف کرده اسم جدوی را حمید (بعوض جمیل) قید کرده است، واین شاید که سهوی ناشی ازقلم کاتب بوده باشد.

اصل وی از بغلان(٢) و هم درآنجا بروایتی بسال (١٤٨) یکصد وچهل هشت هجری و بروایت دیگری (١٥٠) یکصد و پنجاه هجری تولد یافته، وبقراریکه خود گوید، تاسال (١٧٢) یکصد وهفتاد ودوهجری (اعنی تاسن ٢٣ سالگی) درانجا زندگانی بسر می برد وهمان است که درسال مذکور حسب مراسم معموله علمای آنعصر بمسافرت ممالك مختلفه دوردست (ازقبیل مدینهٔ منوره، مکه معظمه، شام، عراق، حتی مصر) پرداخته، باستفاده های علمی مصروف بود. ازمالك ابن انس، لیث بن سعد، عبد الله بن لهیعه، حماد بن زید، ابوعوانه، سفیان بن عیینه وغیرهم ازمحدثین معروف سمع حدیث نموده، پس ازان درسال (٢١٦) دوصد وشانزده وارد بغداد گردید. ودرآن سرزمین بروایت حدیث می پرداخت.

روبهمرفته درحفظ حدیث مهارت شایسته داشته، ازائمه وثقات بشمار میرود. درمرویات خود ثبت بوده، صاحب سنه وجماعة است. حدیث راازسه طبقه محدثین روایت و نقل نموده، از اکابر رجال حدیث معدود است. امام احمدبن حنبل، هیثمه زهیر بن حرب، ابوبکر بن ابی شیبه، حسن بن عرفه، ابورزعه، ابوحاتم سجستانی، امام بخاری و مسلم نیشاپوری ازو روایت دارند. وازمشایخ ایشان است.

چنانچه بخاری (٣٠٨) سه صدوهشت و مسلم (٦٦٨) ششصدوشصت وهشت حدیث درصحیح خود ازو روایت کرده اند.

---

(١) کامل، ج ٧ ص٢٩. (٢) بلدهٔ ایست بنواحی بلخ ولی بظن یاقوت از توابع طخارستان میباشد، وطخارستان ازکثرت میاه جاریه ووفور اشجار از نزهترین بلاد عالم محسوب بوده و گویند فاصلهٔ بین آن و بلخ شش روزه راه است. معجم البلدان، ج ٣ ص٢٤٦. ولی بزعم نویسنده چنانکه بغلان درامروز معروف است نظریهٔ یاقوت اصح بنظر میرسد.

بعلاوهٔ اینهمه فضائل در حسن خلق و سنجیهٔ نیکوئیز معروف خاص و عام بوده، همه او را بنام نیک یاد و ستایش میکردند. ثروت و تمول بزرگی (از قبیل عقار و دواب، و سائر اموال منقوله و غیر منقوله) داشته، فوق العاده صاحب جاه و جلال بود.

و بروایت عبدالله بن محمد بغوی وفاتش به دوم شعبان (۲٤۰) دوصدوچهل هجری مطابق (۸۵۵) هشتصدو پنجاه و پنج مسیحی در بغلان باتفاق پیوسته و ازین معلوم میشود که در اواخر سنین زندگانی واپس بوطن عودت نموده بوده.

الهروی: ابوالمظفر محمد بن آدم بن کمال هروی، از ائمه و استاد کاملی است در نحو، معانی و سائر علوم ادبیه. علی الخصوص دراستخراج معانی و شرح ابیات، بهمه اقران و فضلائیکه ازحیث زمان براو قدامت دارند. تقدم و برتری دارد، ومراو را امثال و غرائب تفسیری است که دران عصر حکم ضرب المثل را گرفته بود.

و تا جائیکه معلوم است از محمد بن عباس ابوبکر خوارزمی معروف به طبرخزی (۱) متوفی (۳۸۳) سه صدو هشتادو سه هجری که ازشعرا و ادبای عصر چهارم بوده درعلوم مختلفه لغت، انشاء، اشعار و اخبار مهارتی بسزا داشت، علوم ادبیه را فرا گرفته، یکی از تلامیذ اوبشمار میرود. وفقه را نظر بروایت یاقوت درمعجم الادبا (۲) ابتدا از قاضی ابوالهیثم و بعدها از قاضی ابوالعلا صاعد بغدادی که مردی فقیه ودرعین حال شاعر وهم ادیب بود، اکتساب نموده، سیوطی اورا درطبقات النحاة خود، صاحب مهارت ودسترس کاملی در اصول بطریق اهل عدل (معتزله) می نویسد (۳).

---

(۱) از آنجائیکه ابوبکر مذکور همشیره زاده مورخ شهیر ابوجعفر محمد بن جریر طبری میباشد بنابران طبرخزی نیز اورا خوانده اند. قاموس الاعلام، ج اول ص ٦٩۳.
(۲) معجم الادبا، ج ٦ ص ۲٦۷. (۳) بغیة الوعاة ص ٤.

مسجد و جایگاه مبارک خرقهٔ مطهر حضرت نبوی (صلعم) در قندهار
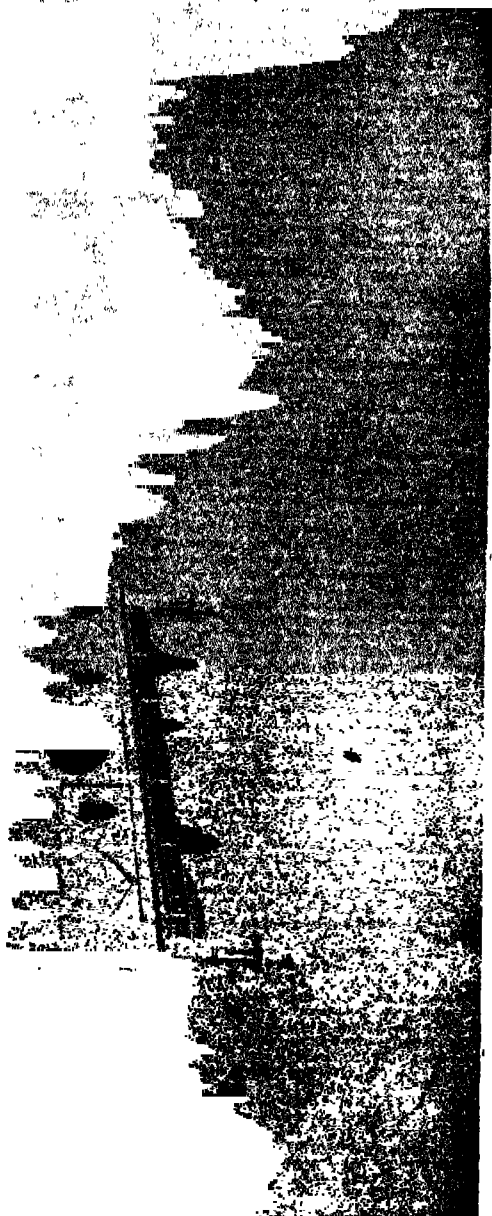
ومنقول است که همیشه بتدریس نحو، شرح دواوین ، تفسیر وغیر ذالك اشتغال داشت ، ویاقوت گوید آنانکه آثار ومؤلفات اورا مطالعه وازنظر گذرانیده اند، اعتراف بفضل وانفراد اودرادب کرده خواهند بود .

وبااینهمه احاطه واتساع کاملی درعلوم مختلفه ، حدیثی ازاو روایت ونقل کرده باشند نیست . وعلة آن نیز اشتغال او بسوای حدیث نویسند، نه از باعث عدم سماع اوحدیث را .

وفات او باتفاق مورخین بسال (٤١٤) چهارصدوچهارده هجری وقوع یافته نویسند ، در مقبرهٔ حسین (بظن غالب سیدالشهدا ابوعبدالله الحسین بن علی رضی‌الله عنهما باشد درکربلا) دفن وقبر او بقرب مقبرهٔ محمد بن اسحق بن ابراهیم بن مهران ثقفی ابو العباس (سراج) محدث مشهور ظاهر است .

دیوان حماسه ، الاصلاح ، امثال ابی عبید ، دیوان ابو الطیب وغیر ها را شرح کرده است .　　(باقی دارد)

بانـدازهٔ بود بـایـد نمود　　خجالت نبرد آنکه ننمود وبود
که چون عاریت برکنند ازسرش　　بماند کهن جامهٔ در برش

(سعدی)

مشاهیر حربی افغانستان

— ٤ —

بقلم آقای امین‌الله خان زمریالای
عضو انجمن ادبی

امیر ناصر الدین سبکتگین: سبکتگین داماد و سپه سالار شجیع الپتگین بوده بنابر جلادت و رشادت فوق العادهٔ خود بعد از فوت الپتگین درسال ۳٦۷ ه به‌پادشاهی قبول کرده شد و دیهیم امارت را درغزنی به‌سر نهاده اریکه پیرای تاج وتخت گردیده.

امیر ناصر الدین سبکتگین پادشاه با نام و مدینت پرور، قائد فاتح و شجاع و درزمان‌سپه سالاری خود چندین بار به پنجاب تاخته‌وفتوحات نموده و هم درزمان امارت خود علاوه برآنکه افغانستان را درداخله تامین کرد همسایهٔ ضعیف را هم ازپنجهٔ دشمنان قوی رهانیده ونجات بخشیده است! چنانچه بعد ازقبول‌سفارت بخارا بامداد امیرنوح‌سامانی عسکرکشیده دو بار بر مخالفین دربار سامانی «فائق» و معاونین او ابوعلی سمجور والی‌خراسان ودارای بن‌شمس المعالی قابوس بن‌وشمگیر دیلمی فائق آمده نیشاپور را به‌شهزاده‌محمود سپرد.

امیر ناصرالدین سبکتگین بعد ازنهادن تاج سلطنت برسروامارت دوبارعسکر به تسخیر پنجاب سوق وجنگهای عظیم نمود. درین محاربات «شیخ حمید لودی» فرمانفرمای‌جبال روه وملتان شخصاً دررکاب سبکتگین خدمات فوق‌العاده ایفا کرد (درشمارهٔ ۳۳ مجلهٔ کابل درشرح شیخ حمید لودی اشارتی بآن رفته) وشهزاده محمود دران محاربات شجاعت زایدالوصفی ازخود بروزداد.

بهرحال‌شرح شجاعت وکارنامه‌های‌غیرممتدانه این امیر غیور یعنی سبکتگین زیاداست ولی ماعجالةً مختصری آزارادرینجاذکرمینمائیم.

فتح بست : بعد از انقراض دولت بنی‌صفار بر اینولایت امیر «طغان» بستی حکمفرما بود و «پاتور» نام بستی بر او خروج کرده مقرحکومت طغان را قبضه وتصرف نمود طغان التجا بدربار امیر ناصرالدین نموده التماس کرد که بکمك وهمراهی امیر، بست رادوباره متصرف شود بعد ازانکه فائزالمرام گردد یکی از تابعان امیر بوده وسالانه خراجی بپردازد، درخواست طغان بدربار امیر مقرون‌اجابت گردیده بصوب مقصود طغان متوجه گردید پاتور مخالف اورا فراری وبست را فتح وتسلیم طغان نمود.

بعد ازچندی طغان درمواعیدیکه بحضور امیر نموده بود تعلل ورزید امیرهم دوباره بست را قبضه کرده طغان را بسوی کرماچ (ازشهر های هند) گریزاینده و «ابو الفتح بستی» را که دبیر پاتور بود و در انواع فنون خصوص در صنعت انشاء وکتابت عدیل ونظیر نداشت بانواع الطاف نواخته دبیر خود مقرر گردانید.

بعد ازتصرف بست قصدار (۱) را نیز فتح وحاکمش رااسیر نمرد مگردوباره اورا درسلك ملازمان خود جاداده قصدار را به جابداداو مقرر داشت.

فتوحات درهند: در اول سنه امارت امیر عزم بالجزم دیار هند وتصمیم تسخیر آنصوب نموده قلعه های متعددی را متصرف شده ساجدبنیاد واعمار کرده قرین فتح وفیروزی بغزنین مراجعت کرد. «جیپال» ناشتیپال که ازقوم براهمه وازلاهور تا کشمیر وملتان وازسرهند تامیدان بشاور درحیطه شاهی وتصرف داشت ویکی ازمقتدرترین ملوك متعدده هندوستان وازین تعرض مضطرب وپریشان شده آینده خود را درخطر دید وبرای دا ین سیل بنیان کن چارهٔ می اندیشید که امیر ناصرالدین سبکتگین سردار ان افغانی مانند سیل خروشان به توابع مملکت او سرازیر

(۱) قصدار (قزدار) شهری متوسطی بود در ۸۰ میلی بست

شده حمله نمودند جیپال به این تعرض مردانه و دلیرانهٔ او مقاومت نتوانسته فراررا بر قرار ترجیح داد واستدعای صلح و تادیهٔ خراج نمود اگرچه پذیرفتن التجا و درخواست جیپال منجانب امیر خلاف رای شهزاده محمود بود باآنهم به حضور امیر مقرون اجابت شده بزلال عفو وامان سیراب گردید.

بعدازانکه جیپال خودرا ازپنجهٔ شیر شکن عسکر افغانی رهائی بخشید نقض عهد نموده کسان امیر راکه برای ادای مبلغ خراج باخود برده بعوض کسان خود که بگرو گذاشته بود محبوساً نگهداشت واداى باج وخراج نکرده ازرایان هند کمك واستعانت جسته برای مدافعه ومقاتلهٔ باردوم صدهزار سوار وپیاده آماده نموده خصوصاً رایان اجمیر، دهلی، کالنجر، قنوج، باجیپال مذکور ازخزانه و سپاهی کمك خوبی کردند امیر نیز که ازواقعه اطلاع یافت برای اخذ انتقام روی به آن عهد شکن نموده درآخرین حدود ملتان با او مقابله نمود درنتیجه اردوی جیپال برجعت قهقری مجبور ودلیران افغان تا کنارنهر نیلاب آنرا تعاقب نمودند وجیپال مغلوب قطعی گردید. امیر سبکتگین سواحل راست نهرسندراکه حد طبیعی افغانستان بود بمملکت مسترد داشته وشعائر اسلامی را درآنجا ها ترویج نمود (۱) سکه وخطبه بنام نامی او خوانده شد.

بقول محمد قاسم فرشته بعد ازفتح وتامینات آنحدود امیر، پشاور را مرکز عسکری ساخته دوهزارمحافظ درآنجا گماشت وافغانان غلجائی راکه کوه نشین و صحرانشین آنحدود بودند در زمرهٔ ارباب دولت وعسکرمحسوب نموده مظفرانه به پای

(۱) رقم اسلحه آنوقت عبارت بود از نیزه، تیر، شمشیر، تعبیهٔ که بمقابل خصم از طرف قوماندانهای افغان درهجوم ها گرفته می شد چنان بود که عسکر را به قطعات خورد تقسیم نموده پیهم یکی بعد دیگری بالای دشمن حمله می نمودند یعنی قطعهٔ که حمله را تمام میکرد دوباره باردوی خود باز گردید قطعه دیگری بجایش حمله می نمود ودشمن را فرصت نمیداد تا مقابل خسته شده از میدان محاربه رو بگریز می نهاد واین تعبیه بااسلحه آنوقت نسبت بزمانه اش بهترین وموفق ترین تعبیه بود.

تخت خود غزنین مراجعت کرد اما در (هستری آف افغانستان) مصنفهٔ ملیسون *Melleson* تعداد عسکر سبکتگین درپشاور ده هزار ثبت آمده .

علی ای حال سبکتگین اگرچه درماورای نهر نیلاب تسلط مستقیمی نداشت چون مهاراج لاهور درتحت حمایت این شهنشاه امرارحیات می نمود مورخین هنداورا در زمرهٔ پادشاهان با اقتدار عظیم الشان لاهورحساب کرده اند و محمد قاسم فرشته اشارتی بدین معنی می نماید .

درزمان سبکتگین افغانها بمسافرت و اقامت خود ها درپنجاب افزودند و آهسته آهسته شعار اسلامی را درانجا ترویج وآشکارا ساختند .

معاونت باامیرنوح سامانی چون امیر سبکتگین فاتحانه وارد غزنین وفائق شدن برمخالفین او گردید امیر نوح سامانی ایلچی (ابونصر فارسی) بخدمت امیر فرستاده به نسبت فتنهٔ فائق وابوعلی سمجور که پناه دهندهٔ فایق بود طلب معاونت نمود امیر چون بر بیسامانی آل سامان اطلاع یافت بسرعت بکمك امیر نوح رایات بر افراشت و درهرات فایق و ابوعلی سمجور را بجانب جرجان گریزانیده قوهٔ شانرا تارومار نموده و فتنه را خوابانیده ۳۸۴ ه .

به پاس این احسان ازجانب امیر نوح بلقب ناصرالدین ملقب گردیده وولدارشدش محمود بلقب سیف الدوله و بمنصب سرداری سپاه وامارت خراسان مقرر گردید بعدازانکه امیر ناصرالدین بمقر سلطنت خود بازگشت نمود و محمود درنیشاپور بماند. فائق وابوعلی سمجور فرصت غنیمت شمرده عازم نیشاپور گردیدند و با محمود درآویختند .

امیر سبکتگین چون ازین قضیه اطلاع یافت دو باره جانب نیشاپور عطف عنان نموده درنواحی طوس فائق وابوعلی را شکسته فتنه را بکلی خاموش نمود .

این فراریها بقلعهٔ کلاة پناه بردند ، بعد ازچندی سرگردان راه بیابان پیموده ازهم جدا شدند ، فائق نزد ایلك خان پادشاه ترکستان وابوعلی التجا بمامون بن محمد فریغونی برده راه جرجان پیش گرفت مگرقبل از وصول به مامون ، ابوعبدالله خوارزمشاه درموضع هزاراسپ او را مقید گردانیدولی مامون بجنگ ابوعبدالله شتافته واورا اسیر ومقتول والتماس شفاعت جرایم ابوعلی را ازامیر نوح سامانی نمود ، ملتمس او منجانب امیر نوح درجهٔ قبول یافت . اما پس ازاندك زمانی ابوعلی را امیر نوح طلب نموده اسیر وتسلیم امیر سبکتگین ساخت تادرمحبس امیر ، جان بجهان آفرین تسلیم کرد .

اما فائق بدسائس وسعایت خود ایلك خان را بران داشت که بجانب ماوراءالنهر حرکت نمود وسبکتگین بموجب التماس ودرخواست امیر نوح متوجه دفع اوگشت چون امیر نوح ازامر محاربه منصرف شد معامله دربین سبکتگین و ایلك خان بصلح انجامید بعده سبکتگین فائزالمرام براریکه جهانبانی متمکن بود تادرشعبان ۳۸۷ وبعمر ۵٦ سالگی درنواح بلخ جهان فانی را وداع گفته وبعالم جاودانی با یك عالم نیکنامی خرامیده نام او وخانواده اش ابدالدهر درتاریخ افغانستان روشن وباقیماند .   (باقی دارد)

وزیر معروف افغانستان

میر علی شیر نوائی در قرن نه هجری

(۲)

ترجمه واقتباس از اورنتیل کالج میگزین .
نمرهٔ مسلسل (۳۶)

مترجم آقای سرورخان گویا

عقائد مذهبی

علاوه بر خصائل مذکور میر در افکار و عقائد دینی هم شخص را سخ العقیده بود و از نتیجهٔ عقیدهٔ اوست که در باغ مرغنی مسجدی تعمیر نمود و در زیب و زینتش مساعی جمیله بخرج داد. درین مسجد نماز جمعه و سایر نماز های پنج وقت بجماعت ادا می شد خواجه حافظ محمد سلطان شاه قاری معروف درانعهد وظیفهٔ امامت را انجام میداد. میراز بهر قوام ونفاذ امور شرعی به تخصیص در امر پابندی نماز محتسبی مقرر کرده بود از وظائف محتسب یکی ترغیب و تنبیه مامورین بود بصوم و صلوة. گذشته از مسجد جامع هرات که درآتی بتفصیل ازان صحبت میکنیم ۱۹ مسجد بزرگ دیگر تعمیر نمود. در تمام عمر اشتیاقی از سفر حج بدل می پروراند اما کارکنان قضا و قدر او را بدین آرزو نایل نساخت. گاهی سلطان حسین مرزا و گاه سائرین او را از نیل بدین آرزو مانع می آمدند چنانکه ازاطراف و اکناف وفدهای متعدد برای جلوگیری او از سفر حج میآمدند ووجودش را برای امنیت خراسان ضرور میگفتند.

میر بخدمت فقرا و مشایخ عقیدت زیادی داشت و مولانا عبدالرحمن جامی از دوستان خاص ومقتدای او بود و بوساطت او در ذیل سلسلهٔ مبارك نقشبندیه درآمد. میر درحیات خود چندین مزار بزرگان را طرح تعمیر ریخت. از انجمله

است مزار خواجه عبدالله انصاری و مزار شیخ فریدالدین عطار و مزار شاه قاسم انوار که از مشاهیر عرفایند .

هرگاه ما روایت مجالس العشاق را تسلیم کنیم غلط نخواهد بود اگر گوئیم که میر ازبهر وصول بمنزل مقصود و عروج به عشق حقیقی مدارج و مراحل عشق مجازی را سیر کرده است چنانچه در عهد شباب با محمدبیگ نام جوانی الفت و محبت داشته و اکثر اوقات در عشق او با چشم گریان وسینهٔ بریان بسر می برد .

روابط دوستی میر با مولانا عبدالرحمن جامی از خطوطیکه برای یکدیگر نوشته اند ظاهرمیگردد میرعلی شیر اشعار و غزلیات خودرا جهت اصلاح بخدمت مولانا جامی میفرستاد چنانچه در بازگشت مولانا از سفر حجاز از راه شام میر رباعی ذیل را بحضرتش نوشت .

انصاف بده ای فلك مینا فام   تازین دوکدام خوبتر کرد خرام
خورشید جهانتاب تو از مطلع صبح   یاماه جهان گرد من ازجانب شام

رباعی مذکور خیلی موزد قبول وپسند مولانا گردید و درجواب آن مکتوبی فرستاد .

(مکارم ق ۹۱۳۲)

میر گذشته ازمولانا بخدمت اکثر فقرای وقت عقیدت داشت که ما از تذکار اسامی آنها جهت اختصار صرف نظر نمودیم .

آثار باقیه

میر در راه رفاه عام اقدامات نیکو و مساعی بلیغی صرف کرده اند و ما بطور اجمال طرف ازان ذکرمیکنیم . میر علاوه بر مدارس تخمیناً ۱۵ خانقاه و ۵۲ رباط و ۱۹ حوض ۱۶ پل و ۹ حمام ساخته و این خانقاه ها تکیه گاه چرسیان و بنگیان حواس باخته نبود بلکه بمکاتب علمی و مراکز تربیوی بیشتر مشابهت

داشته چنانچه یك مدرسه و یك مسجد از ملحقات هر خانقاه بوده بر علاوه
برای مساکین و غربا و محتاجان لنگری هم جاری بود برای تسهیل عبور و مرور
مسافرین چندین رباط وسرای بر سرراه ها بنا نمود ودریاهـای بزرگی را پل
بست تا درعبور و مرور عابرین و متردین سهولتی دست دهد .

میر از پول شخصی خود بر کنار نهر انجیل بیمارستان بزرگی هم تعمیر نمود که
دران اطبای حاذق عصر به امر معالجه و تداوی مرضا مشغول بودند اگرما نوشته
سفینهٔ خوشگو را مدار اعتبار قرار دهیم با آنکه سند و حواله به ماخذی ندارد غلط
نخواهد بود اگر گوئیم که عده بناهای خیریهٔ میر در خراسان بیشتر از ۱۲ هزار
بوده است . از مهمترین وگرانبها ترین سیرت میر نظام الدین علی شیر نوائی قسمت
بزرگی باقی وآن عبـارت است از قسمت علمی او که برای سیرت نگار علمی و ادبی
از مشکل ترین کاری میبـاشد میر علی شیر درعرصهٔ علم ودانش تنها یك مصنف و
شاعری نیست بلکه ازین لحاظ نیز دارای رتبهٔ بلندی بوده که بهترین حامی علم
وفن و بزرگترین قدردان شعر وسخن بشمار میرود این رتبه را تنها بزبان فارسی
حایز نگشته بلکه در زبان ترکی نیز مقام ارجمندی را احراز فرموده واقتدارش
دران زبان نسبت بفـارسی بمراتب بلندتری بوده و میتوان آن نام نیکو را ازیب
عنوان ازآداب اللغهٔ ترکی قرار داد چه بیشتر عمرگرانمایه را درانشاد اشعار و تالیف
کتب بزبان ترکی صرف نمود تخلص خود را در زبان ترکی نوائی ودرفارسی فانی
معین کرده بود، عدهٔ تالیفات این وزیر بزرگوار بقرار تحقیقات موسیو بیلن *Belin*
به ۹۲ میرسد موسیو بلوشه درذیل کتـابی که موسوم به مصوری مسلمانان
است *Mussalman Paintings* عکس جلدی از کلیات میر ارائه نموده که
دران تمام تالیفات میر نام بنام مرقوم بود .

میر به تتبع شیخ نظامی گنجوی در ترکی خمسه برشتهٔ نظم کشید این خمسه

کتابش دارای ۲۷ هزار بیت است مثنوی دیگری هم گفته مسمی به لسان الطیر و درغزلیات چهار دیوان بنام های ذیل دارد . (۱) غرایب الصغر (۲) نوادر الشباب (۳) بدایع الوسط (٤) فوایدالکبر ـ ☆ . چهل رباعی که در حقیقت ترجمه چهل حدیث است میزان الاوزان رساله ایست راجع به عروض درزبان ترکی . اگرچه درزبان فارسی خامهٔ گهر ریز او کمتر رشحه ریزی نموده بازهم عدهٔ اشعار او بزبان فارسی تا بهشش هزار میرسد در فن معما رسالهٔ کوچکی موسوم به (مفردات در معما) نوشته و این رسالهٔ کوچك شهرت مخصوصی دارد راجع به فن انشا و سایر صنوف ادب کتب ذیل را تالیف کرده است (۱) مجالس النفایس (۲) تاریخ مجمل درذکر انبیا ومرسلین (۳) دربیان احوال ملوك عجم (٤) خمسة المتحیرین که حاکی ازروابطه و تعلقات دوستانهٔ میر علی شیرنوائی بامولنا جامی است (٥) منشات ترکی (٦) رساله دربیان احوال امیر سیدحسن اردشیر (۷) درذکر اطوار پهلوان محمد ابو سعید مهنه (۸) محبوب القلوب (۹) نسایم المحبه (۱۰) نظم الجواهر (۱۱) مشایخ ترك هند .

راجع بعلو مقام وبلندی رتبهٔ میر درشعروشاعری ترکی بدینست که آرای بعض اکابر عهد را نسبت بمیر بیان نمائیم مولینا فخری که مجالس میررا بفارسی ترجمه

(☆) این چهاردیوان خودرا دربرابر چهاردیوان امیرخسرو دهلوی که موسوم به تحفه الصغر (اشعارا ول جوانی وبهارزندگانی) وواسطة الحیات (ابیات هنگام شباب ومیانهٔ عمر) وعزةالکمال (منظومات ابتدائی سلوك) و بقیة النقیه است (واردات زمان کهولت و دورهٔ تکامل) ساخته علاوه بران قصیدهٔ معروف امیر خسرو دهلوی راکه موسوم بهبحرالابرار است وشعر ای بزرگی باستقبال آن پرداخته ازآنجمله مولانا جامی ومیرزا بیدل قصایدی بنام لجة الاسرار و سواد اعظم دربرابرآن سروده اند ، میرعلی شیر نیز استقبال نموده و قصیدهٔ بنام تحفه الافکار که گریزآن بمدح حضرت جامیست ساخته وتاریخ اتمام این قصیده بقول خود نوائی یوم جمعه ماهرجب است دولت شاه سمرقندی مینویسد : که این جواب براجوبهٔ دیگران فضل دارد ، (مترجم) .

نموده می نویسد: « خاصه درشعر و شاعری پیش ترکان خردمند فاضل و تازی زبانان ترکی دان کامل مقرر است که تا بناء نظم ترکی شده مثل او کسی قدم درین وادی ننهاده خسرو این قلمرو اوست و اورادرمیان اتراك قرینهٔ مولینا عبد الرحمن میدا نند. »

(لطایف نامهٔ فخری، ص ۲۲۱)

نوبتی مولینا لطفی که او را «گل سرسبد» شاعری ترکی میتوان گفت با علی شیر نوائی که هنوز درعنفوان شباب بود درمحفلی ملاقی شد و میر را بخواندن غزلی مکلف نمود میر هم غزلی خواند که مطلعش این است:

عارضینك یا پ قاچ کوز و مدین ساچیلور هر لحظه یاش
بو یله کیم بیدا بولور بولدوز نهان بول قاچ قویاش

لطفی از استماع این غزل بی نهایت محظوظ شده و گفت اگر ممکن میبود من ده دوازده هزارشعری که گفته ام میدادم و درعوض همین یك غزل را میخریدم.

(مکارم ۱۳۶ ب)

مولف مکارم الاخلاق میگوید: که هیچکس پیشتر از نوائی درزبان ترکی رباعی نگفته قول او خواه صحیح باشد یاغلط اما اینقدر گفته میتوانیم که رباعیات نوائی ازشهکارهای ادبیات ترکی به شمار میرود بابر که یك نقاد بلندپایه و ادیب صاحب بصیرت است ازشاعری نوائی عموماً و ازرباعیات او خصوصاً وصف و تمجید بی اندازه مینماید (بابر نامه ج ۲ ـ ص ۲۷۱) بنابرین در قیام این رائی که نوائی ازبهترین شعرا و رباعی سرایان بوده ابداً تاملی نداریم.

مستر ای ـ جی دبلیو گب که تاریخ ادبیات ترکی را درشش جلدنوشته وترتیب داده است راجع به نوائی الفاظ شانداری از تحسین وتقدیر استعمال

نموده و می نویسد علی شیر که وزیر و بهترین دوست سلطان حسین بود تخلص او نوائی بوده و در شاعری ترکی دولت شهرت دایمی وی را حاصل است اگرچه درفارسی هم تحریر خوبی داشت اما شاهکارهای اورا صرف در زبان ترکی میتوان سراغ نمود راجع بنوائی این رای بطور مجموعی درست بنظر می آید که او نخستین شاعر زبر دستی است که درزبان ترکی شعرسرائیده اگرچه درمحاورات لسانی اختلافی بنظر می رسد، با این همه تایك زمان ممتدی نوائی برای شعراء ترکی درجهٔ مثال و نمونه را دارا بوده، احمد پاد شاه که شاعر بلند پایه درزبان ترکی بود ازهمه پیشتر تحت تاثیر نوائی واقع شده و اکثرغزلیات او در تتبع و استقبال غزلیات ارسالی نوائی بوده است (گب تاریخ شاعری ترکی ج ۲ ـ ص ۱۰ ـ ۱۱) .

بر اثرات مهمیکه جامی و نوائی درشاعری ترکی انداخته اند شرح مفصل ویك مضمون وسیع مستقلی بکاردارد ولی دراینجا همینقدرکافی است که گوئیم تا هنگا میکه ادبیات ترکی در دنیا موجود باشد کلام این دو بزرگوار بوقعت وبا نظراحترام دیده خواهد شد و هیچ مورخ ونقادی نمیتواند که از رتبهٔ رفیع این دوبزرگوارچیزی بکاهد زیرا ایشان به اعتراف مسلسل واقرار متواتر ازمنه و دهور مستحق این منزلت گردیده اند .

تا جائیکه میرعلی شیر بشاعری فارسی تعلق میگیرد شکی نیست که مقام او در شعر فارسی نسبت به ترکی نازل تر است، نوائی یقیناً شش هزار بیت درزبان فارسی گفته مگرما متاسفانه ازتقدیر و اندازهٔ ابیات او بطورصحیح امروزعاجزیم، چه حوادث زمان دست مارا ازانها کوتاه ساخته وچشم مارا ازمطالعهٔ جمال آنها محروم نموده تذکرهنگاران ماميررا دردستهٔ شعرای بزرگ زبان فارسی جاداده اند

اما شگفت نیست که درین مورد دخل عقیدت بمراتب بیشتراست تا بواقعیت وحقیقت.

میر اشعار خود را درخدمت مولانا جامی اصلاح میکرد عارف جامی هم گاهی اصلاح وانتخابی دران نموده ولی اکثراً غزل یاقصیدهٔ او را عیناً پس میفرستاد نوبتی مطلع آنی را که در استقبال امیر خسرو گفته بود ازمرو بخدمت عارف جامی جهت اصلاح فرستاد مطلع این است.

آتشین لعلی که تاج خسروان را زیوراست اخگری بهر خیال خام پختن در سر است

عارف جامی مکتوبی در جواب نوشت وازان مکتوب روابط اتحاد درین هردو وقیمت شاعری میر بطور صحیح در نزد او آشکار می شود. مکتوب قرار ذیل است.

زهی کرده از شوق شهباز طبعت همایان (؟) قدسی هوای تذروی
زمروم فرستادهٔ مطلع خوش کز اهل سخن مثل آن نیست مروی

« الحق مطلعی است، انوارلطف وزکا ازمعانی آن طالع، وآثار حسن ازعبارات آن لامع، اگرچنانچه گاهی باتمام آن پردازند وپرتواندیشه برتکمیل آن اندازند، شك نیست که واسطة العقد شهور واعوام خواهد بود، حق سبحانه از هرچه نباید مصئون دارا دو هرچه نشاید مأمون »
(مکارم ـ ق ۱۳۶).

چون سخن از اشعار فارسی میر بمیان آمد بی‌مناسبت نیست که نمونهٔ ازاشعار فارسی اورا بمیدان آوریم اشعار ذیل از سفینهٔ خوشگو انتخاب رفت.

خیال طاعت شب میکنم بروز بسی چو شب شود برد از خودمرا خیال کسی
دلم بدست تو مرغی ست در کف طفلی که نه کشد نه گذارد نه سازد قفسی

☆ ☆ ☆

ای شب غم چندو راز روی یارم میکشی زنده میدارم ترا بهر چه زارم میکشی
این ابیات ازقصیدهٔ است که درتتبع امیرخسرو ومدح عارف جامی سروده.

آتشین لعلی که تاج خسرو انرا زیور است | اخگری بهر خیال خام پختن پرسر است
بادهان خشك وچشم تر قناعت کن ازانکه | هر که قانع شد بخشك و ترشهٔ بحر و بر است
تخم رسوائی دهد بردانهٔ تسبیح زرق | آزی آری دانه جنس خویش را بار آور است

☆ ☆ ☆

راهرو را فاقه و نعمت کند منع سلوك | اسپ راه آنست کونه فربه ونه لاغر است
مسند اقبال عاشق گلخن دیوانگی است | فرش سنجاب سمندر تودهٔ خاکستر است
عقل وکنج نیکنامی عشق و هردم عالمی | خانه داری کارزن لشکر نصیب شوهر است
مرد را یك منزل از ملك فنادان تابقا | مهر را یك روزه راه از باختر تاخاور است

اگر از بقیهٔ تالیفات میر تذکار نمائیم سخن بطول می انجامد و چندان موزون هم نیست علاوه بران اشکال وتکلیفی هم برای مامعلوم میشود زیرا که اکثر تصانیف میر بزبان ترکی است وما درینجا بطور صحیح مصداق این مضمون واقع شده ایم که :

« زبان یارمن ترکی ومن ترکی نمیدانم »

چه اگر محض همینقدر بگوئیم که رای زید چنین است وخیال بکر چنان چندان خوش آیند نیست چقدر خوب است که این مشکلات علمی مارابه تحصیل زبان ترکی ودیگر السنهٔ اسلامی وادار سازد حقیقةً جای افسوس است که زبان ترکی تاحال طرف توجه ماواقع نگشته در صورتیکه مستحق توجه و سزاوار مساعی ماست .

درین عهدیکه میرعلی شیر شخص برازندهٔ آن است فن معما و استخراج مادهٔ تاریخ از الفاظ وکلمات بحساب جمل بانتهای عروج رسیده بود هر که اندك میلی به شعر گفتن داشت معما را حتماً طرف توجه قرار می داد واین مخصوص شاعری ترکی وفارسی نبوده بلکه در شاعری جمله اقوام مسلمانان استخراج مادهٔ تاریخ از وقائع وحوادث مختلفه ؛ عمومیت داشته ودرین رشته چندین اکابر بنظر میرسند که وقت ودماغی درین زمینه صرف کرده اند میر علی شیر هم بنوبهٔ خود

درین فن توجهٔ مخصوصی بکار برده وبعضی از ماده های تاریخ او خیلی دلچسپ وجذاب واقع شده ، از جمله در وفات معاصر خود مولانا طوطی قطعهٔ تاریخی سروده که ما عیناً می نویسیم .

نور صفا روشن است این مقام	لقد صار انواره ، باهره
چو بانیش فخر است او فاخر است	لقد کان تاریخه فاخره (۱)

به بیند که التزام « فاخره » باعمارت فخرالدین چقدر موزون وبرمعنی افتاده است .

محیط علمی میر

آنچه قارئین کرام تاکنون از حیات میر مطالعه نموده اند همه ازلیاقت شخصی وصفات لازمی او بوده ولی باید دانست که اثرات این شخصیت واحد وبزرگ نسبت بدنیائی علم و ادب بقدری موثر و نافذ و مفید واقع شده که ازین لحاظ وجود میر بمراتب قابل قدر و تمجید قرار گرفته وسایر نقاط را تماماً تحت الشعاع خویش میگیرد حتی امروز میتوان این موضوع را مورد بحث قرار داد که آیا عظمت میر بدستیاری قابلیت فطری و لیاقت شخصی خودش وابسته است یا به پایهٔ قدردانی از علم و فن او بیشتر مربوط است ؟ شهر هرات بطفیل او درانعهد با بغداد ، قرطبه ، قاهره وسایر مراکز علمی و ادبی دم از همسری میزد سلسله و حلقهٔ علمی که میر بدور خود تشکیل داده بود عبارت بوده از ادباء ، مورخین ، مفسرین ، انشاءپردازان ، شعراء ، معمائی ها ، خطاطان ، مصورین ، کتاب ، ماهرین فن

(۱) از مفهوم این قطعه معلوم نمی شود که این قطعه را در موقع وفات وانتقال مولانا طوطی گفته باشد شاید شخصی فخرالدین نام عمارت یابقعهٔ بر مزار مولانای مذکور بعدازوفات و ساخته و میر علی شیر تاریخ بنای آن بقعه را باین قطعه گفته باشد چرا که هر چهار مصرع قطعهٔ فوق بانوشتهٔ خود صاحب مقاله ، « به بنید که التزام « فاخره » باعمارت فخرالدین چقدر موزون وبرمعنی افتاده است » موید مدعای ماست . (مترجم)

تعمیر ، ریاضی دانان ، سیاق نویسان ، شطرنج بازان ، موسیقی دانان ، پهلوانان ، زرگرها ، کاسه گرها ، کمان گرها ، خیاط ها وروبهمرفته ماهرین و متخصصین هر صنف وهر نوع دران شامل بوده و هر صنف مطابق نقطهٔ نظر ان عهد راجع به هر فن خاص خود بر سبك و اسلوب علمی کتاب هائی تصنیف و تدوین میکردند و شخص بزرگ میر ریاست همگنان را نموده فریضهٔ قدردانی و حوصله افزائی را چنانکه باید ایفا مینمود . دربارش با آنکه ادارهٔ رسمی و مقام منیع وزارت بود اما ازچین جبین حاجب و دربان خالی و ازچوب دورباش یساولان دولتی مبرا می بود میر قبای خواجگی و قیادت را در بر دارد ولی خود را خدمت گذار اهل علم و فضل می شمارد فضلا و ادبا می آمدند و بدون مزاحمت و تکلف زانو بزانوی بر می نشستند درپاس خاطر و مراعات مقام آنها اندك فروگذاشتی نمیکرد . اگر به مجالس علمی و ادبی میر توجه و تامل رود یك جهان آزادگی و بی تکلفی بنظر خواهد آمد . زیرا با شخصی مزاح میکرد و با دیگری سخنان ظرافت آمیز میگفت و سخنوران حاضر را وادار بجواب خویش مینمود غرض این انجمن یك منظرهٔ دلکش و یك بزم قابل تقلید و سزاوار غبطه بنظر می آید که گویا ما درچنان بزم دلربا نشسته ایم که دران همگنان همه باهم برابر و یکرنگند در جملهٔ اینها شخصی هم است که با این همه تواضع و فروتنی لباس متانت و وقار زیب دوش خود ساخته همهٔ حضار با مراعات کاملهٔ بنگاه احترام وتوقیر بجانب او مینگرند و درعین حال سلوك و روش او با جملهٔ احباب و یاران برابر و مساوی معلوم میشود اگرچه لطایف وظرایف این بزم علمی بیرون از شمار است اما برخی ازان ما را بتذکار خود وادار می سازد :

در زمان میرزا ابراهیم ولد میرزا علاؤالدوله وقتی میر با چندی از احباب بجائی نشسته بودند که بغتةً شهزاده نیز وارد شد و او یك جوان رعنا وخوشگلی بوده و بمصاحبت او امیر محمود نامی هم بود میراز وجاهت و ملاحت امیر محمود متأثر گردید چنانچه درین موقع یکی از خوش طبعان شعر ذیل را سرود :

آن سیاه چرده که شیرینی عالم با اوست   لب میگون رخ خندان دل خرم با اوست

میر جواب آن را باین شعر داد .

گرچه شیرین دهنان باد شهانند ولیك   چشم دارم که بجاه ازهمه افزون باشی

اهل مجلس از استماع این مناظرهٔ ادبی نهایت محظوظ شدند .

هنگامیکه میر علی شیر به تعمیر مسجد جامع هرات می پرداخت تحریر کتابهٔ آن به نقاش مشهور و خوشنویس معروف آنعهد یعنی خواجه میرك مفوض بود اما چنانکه عادت هر صاحب کمالی است خواجه میرك درکارکاهلی نشان میداد، میر هر چند کوشش نمود میرك ازبطائت وتأنی که درکار داشت دست بردار نشد، ازیکطرف کار مسجد در معرض تاخیر افتاد وازطرفی میرك درقریهٔ «شادروان» نزدیك هرات گلگشت مینمود. میر اگر میخواست تشدد کند میتوانست ولی در اصلاح میرك تدبیر متین وموزونی سنجید، خواجه جلال الدین محمد کاردار مالیه را فرمود که تا بنام خواجه میرك رقعه ای بدین مضمون نوشت : خواجه میرك را واضح خاطر باد ! مبلغ پنجهزار دینارطلب حکومت که بر ذمهٔ شما است بزودی داخل خزانه سرکاری نمائید، زیرا که درینوقت حکومت سخت به پول ضرورت دارد.

دونفر محصل این رقعه را گرفته به نزد خواجه میرك در شادروان رفتندو ازو زر مذکور را طلب کردند، خواجه میرك ازین تقاضای غیر متوقع خیلی مضطرب گردیدو سرراست بخدمت میررسید وعرض نمود که « بلحاظ خدا بمن

امدادی فرمائید تا از عتاب شاهی وارهم » میر لب خندی زده گفت : « بامداد شما اماده ام بشر طیکه شما کتبهٔ مسجد را در موعد پانزده روز انجام دهید » پس بدین وسیله میرك کتابهٔ مسجد را بزودی انجام داد علاوه برین واقعهٔ عجیبی را نسبت بیك تواردی که در بین میر و سهیلی واقع شده بیان میکنند : نوبتی سهیلی نزد میر آمده گفت : « که من در شان میرزا سلطان احمد قصیده ای نوشته ام شما اصلاح فرمائید » میر قصیده را بدقت مطالعه کرده گفت : « بعد از بیتی که نام ممدوح دران ذکر شده باید بیتی بهتری بیارید » سهیلی گفتهٔ میر را قبول نمود بعد هر دو سر بجیب تفکر فرو برده واز یکدیگر جدا نشسته قلم وکاغذ در دست گرفتند پس ازانکه هر دو باهم یکجا شدند ، تصادف غریبی دست داد زیرا که آفکار هر دو بیك نقطه ویك هدف اصابت نموده ونتایج طبع هر دو بطوری توارد آمد که به یك حرف ویا حرکت هم تفاوت نداشت . شعر این بود .

بهار باغ جوانی نهال گلشن عدل　　گل ریاض کرم سرو جویبار وقار

و ازین غریب تر تواردی است که باامر پهلوان ابوسعید اتفاق افتاد و کیفیت چنین بود که روزی میر یك غزل خود را زیربالین مانده برای کاری بیرون رفت پهلوان دران هنگام بحضور میر حاضر بود ، غزل را نقل برداشته بجایش بازگذاشت درین وقت میر وارد شد وپهلوان را بسرودن غزلی ازنتایج طبع خودش مکلف نمود ، پهلوان بانهایت بی ساخته گی غزل نقلکردگی را بنا بخواندن گذاشت میرحیران مانده باخود گفت « خدایا این چه معامله است من این غزل را آلان خود گفته ام بذهن وخاطر پهلوان چگونه انتقال یافته » درخواندن مطلع تصور نمود که شاید توارد باشد اما وقتیکه بیت دوم ، سوم ، چهارم الخ را خواند میر بی نهایت مضطرب شد هنگامیکه به تخلص رسید ودرعوض نوائی تخلص نسیمی شنید استعجاب فوق العاده برای او دست داد چنانچه میر مینویسد

« من ازین واقعه خیلی متغیر ومتاثر شدم وبجای اینکه چیزی بگویم بخاموشی تمام به تحسین وتقدیر غزل پرداختم ، امادلم گواهی میداد که اتفاق چنین واقعه ازممکنات نیست » تااینکه پس ازچندی پهلوان خنده کرده اعتراف نمود « که این غزل ازخود شما بود ومن ازراه تفنن وخوش طبعی آنرا نقل کرده بودم . »

مدارس

درسر گرمی های میر باموور تعلیم تعمیر مدارس هم شامل است درتمام طول وعرض مملکت امر تعلیم وتدریس را به نهایت وجه نیکو واسلوب پسندیده انجام میداد مشهور ترین مکاتب میر قرارآتی است .

(۱) مدرسهٔ اخلاصیه واقع به نهرانجیل .
(۲) خانقاه اخلاصیه .
(۳) شفائیه غالباً درین مدرسه طب وحکمت تعلیم می شد.
(٤) نظامیه هرات .
(٥) خسرویه مرو.

برعلاوه درانعهد مدارس باخانقاه ها . یکجا پیوست وملحق میبود لهذا درفهرست مدارس خانقاهای مذکوردرسابق نیز شامل است میر ازبهر اشاعت علم طلبه را وظائف و مدرسین را معاشات گرافی احسان میکرد هزارها نفر ازین مدارس تحصیل علوم نموده عالم وفاضل برامدند ودر اطراف واکناف مملکت بوسیلهٔ رسوخ ونفوذ شخصی خود علم وفن را رواج دادنداز جملهٔ این محصلین صدهانفر برتبهٔ تالیف وتصنیف رسیده کتب مبسوط ومتعدی درعلوم وفنون مختلفه تدوین وتصنیف نمودند وتمام این کتب بنام نامی علی شیر منسوب است عدهٔ کتبی که فضلای عهد درزیر اثر میر نوشته اند بصدها کتاب بالغ می شود وتفصیل آنهمه

در سیرت میر یعنی (مکارم الاخلاق) موجود است ما درینجا بذکر بعضی ازفضلا که هریك درافق علم آفتاب درخشانی بوده اکتفا می ورزیم . مولینا جامی ملاحسین واعظ کاشفی ، خوندمیر جمال الدین عطاء الله الاصیلی ، خواجه ابوالقاسم اللیثی ، دولت شاه وغیره .

میر درکتابیکه بنام مجالس النفایس راجع به شعرا و فضلای عهد خود نوشته است دستهٔ ازدانشمندان وفضلارا نام می برد که آنها درحجر تربیهٔ او پرورش یافته ودربارهٔ هریك ازآنها قدردانیها نموده واسباب تشویق آنها را فراهم کرده است علاوه بران میر درمقابل حوادث روزگار برای آنهاحکم سپر داشت و برای ستم دیده گان ازحوادث دهر ملجاء خوبی بود درینوقت شاعری بود یاری تخلص که قدرت ، طبع بلند و قریحهٔ روشنی باو بخشیده بود اما در اخلاق ومعاشرت باعموم طرز خوبی نداشت یاری نوبتی برای اغراض سوء فرمانی ساختگی جعل کرد در پاداش آن گرفتار آمده مورد عقوبت شدیدی قرار یافت درین موقع باریك میرعلی شیر شفاعت نموده ومجرم را ازمجازات سلطانی نجات داد مولیناسیفی ، مولیناآصفی ، مولیناهلالی ، مولیناقراضهٔ شیرازی ، مولیناقبولی وغیره شعرای لا تعد ولا تحصی همه درحجرتربیهٔ این وزیر نامور پرورش یافته حتی میرعلی شیر اشعارآنان راخود تصحیح میفرمود وازتوجهٔ که بتربیهٔ آنهامبذول مینمود قوای ذهنی هریك رادرقالب مخصوصی ریخت . طوریکه درساحهٔ ادب شخصیت بانفوذ میرعلی شیراز اثرونفوذ مخصوص خود ادبیات آن زمان را رنگ خاصی بخشیده وترویج ادب راباز یبائی آن توام نموده است همانطور نسبت به صنعت وحرفت هم رول مهمی بازی کرده است اگرمابه نقاشی ، مصوری ، فن تعمیر ، کاشی گری ، کتابه نویسی ، خوشنویسی ، قالین سازی ، موسیقی وسایرفنون وصنائع مستظرفه نظرغایربیفگنیم

درهرجاوهر نقطه علایم، احسانات بزرگی را می یابیم که میر بردنیای علم و فن مبذول فرموده .

بهزاد که بزرگترین مصوردنیای اسلام است پروردهٔ میرعلی شیر بوده تصاویر قشنگ وزیبای او مصوری وبستانهای هرات وشیرازراباهم ربطی داده هم آهنگ نمود. پوپ نسبت (بآرت) ایرانی وعناصرایجادی او بحث مفصلی نموده می‌نویسد که میلان حکومت وتصوف درایران دوعنصر تخلیقی است که دردادن شکل مخصوص بآرت ایرانی امداد شایانی کرده است . وقتیکه تصوف برای وصول به حقیقت عشق مجازی‌رانردبان عروج قرار داد. خوشبختانه برای مصوری نیز جوازی حاصل شد یعنی باید که برای زنده نمودن مطمح نظر حسی ومجازی ازقلم مواستمدادی نمایند .

میرعلی شیر که یك معجون عجیب ومرکبی ازحکومت ودرویشی بوددراحیا وتربیهٔ (آرت) وسیلهٔ بزرگی گردید.

گذشته ازبهزاد اشخاص دیگری‌مانندآقامیرك، قاسم علی، سلطان محمد ازمشاهیر زمان خود بودند .

درسلسلهٔ تعمیرات آنعهد باید ازمیر بطور مخصوص ذکر نمود درسطورگذشته ازمساجد، خانقاه‌ها ، سرای‌ها ، مدارس ، پل‌ها ، وحمام‌ها ئیکه میر تعمیر نموده‌است ذکری کرده‌ایم البته شغف ورجحان طبیعت میر درین رشته بطور واضح مکشوف می شود ولی دربین سایر تعمیرات مسجد جامع هرات دارای امتیاز مخصوصی است ، میر این مسجد را در عهد خود سر از نو تعمیر نمود خوشبختانه کوائف تعمیر این مسجد در مکارم قدری بتفصیل ذکر

شده و ازان اشتغال ودلچسپی میرزا باموور تعمیر مساجد خوبتر میدانیم .

مسجد جامع هرات را سلطان ابوالفتح غیاث الدین محمد ابن سام دراواخر سلطنت خود طرح تعمیر ریخت متاسفانه عمرش با نجام این امر خیر وفا نکرده مسجد همانطور ناتمام ماند، بعد از سلطان غیاث الدین برادرش سلطان شهاب الدین تعمیر آنرا طرف توجه قرار داد، اما درعهد سلطان غیاث الدین ابن شهاب الدین امر تعمیر باختتام رسید .

حملات چنگیزی درذیل تخریب سایر آثارخیریه باین مسجد هم صدمهٔ کلی رساند، ملك غیاث الدین کرت ازمنظر ویرانی آن متاثر شده بترمیم آن اقدام نمود بعدازملك غیاث الدین کرت، سلطان معزالدین کرت وسلطان جلال الدین فیروزشاه هریك بنوبهٔ خود بترمیم آن مساعی جمیله بکار برده اند .

امیرعلی شیر درسنه ۹۰۳ هجری به تعمیر جدید آن آغاز نمود، مهندسین مشهور و معماران معروف رابکارآن مقرر کرد وآنقدر درانجام کارآن شوق وشغف داشت که خودهم پای مزدورها بکار مشغول می بود، دراجوره وحق الزحمهٔ مزدوران آنقدرفیاضی وجوادی بکاربرد که همهٔ آنها ازدل وجان خورسند وممنون شده به همت تمام وسعی مالاکلام سرگرم کارمی بودند . چنانچه دراثر این سعی وکوشش کارچهارساله درموعدشش ماه بانجام رسید .

بعدازفراغ تعمیر مهندس ها وکاشی تراش ها رابنقش ونگارمسجد برگماشت تامدت یکسال کارمیکردند، طاق ها ورواق ها رابنقوش اسلامی وچینی (خطائی) مزین ودیوارهای مسجد راباشاخه های گل وبرك های رنگانگ منقش ساختند برای ساختن منبر ازاطراف دوردست سنگ مرمر خواست

واستاد شمس الدین سنگ تراش را بساختن آن مکلف نمود وقتیکه منبر تمام شد شعرا ماده تاریخ آن سرودند ازانجمله مصرع ذیل است .

« هرگز کسی ندیده منبر بسنگ مرمر »

کار مسجد در سنه ۹۰۵ ه بکلی تکمیل یافت ، میر کار یگران را به انعام واکرام شایانی نوازش فرمود وبتقریب اتمام آن دعوت های متعدده ومحترمانه نمود ومردمان ازخواص وعوام درین دعوت ها مدعو بودند .

میر درتعمیر این مسجدآنقدر شوق وشغف قلبی داشت که درتدبیر وامور تعمیر آن باماهرین متخصصین بزرگ فن بشخص خود بمشوره داخل وازتدبیر وافکار آنها استفاده نموده تزئین وزیبائی مسجدرا بسر حدامکان رسانید .

این دوراز حیث خوشنویسی وکتابت هم دارای پایهٔ بسیاربلندیست ، خطاطی ، تذهیب ، نقاشی جلدسازی ، وسایر فنون متعلق به کتاب درین دور بانتهای عروج رسید وما درینجا محض ازاشخاصی نام میبریم که عبارتند : ازمولانا جعفر تبریزی ، آغا میرك ، مولانا شمس معروف ، استاد بهزاد ، مولانا سلطان محمد خندان ، مولانا علی الکاتب مجنون ، مولانا یاری (مذهب ومحرر) استادقل محمدنقاش ، مولانا سیمی ، مولانا سلطانعلی مشهدی ، مولانا عبدالصمد رنگ مال مولانا شیرعلی وغیره . آسامی ناموران فوق فصیح ترین منادی است که درین عهد فنون جمیله وصنائع مستظرفه به منتهای عروج واعتلای خود رسیده وصاحب کمالان این فن کوس شهرت واقتدارخود را با اطراف واکناف منتشر نمودند ومیرعلی شیر که حامی وسرپرست این محیط علمی وادبی است حصهٔ مستوفائی را درین راه مالك است .

علاوه بران در موسیقی مولانا غباری سائلی ، بنائی ، امیرعلی ، استاد قل محمد ، در جلدسازی و نقش بری ، میر سعید ففانی در صحافی ، میر قرشی ، در شطرنج ، مولانا مرتاض ، مولانا صاحب بلخی ، مولانا فضل الله ، مولانا وصلی وغیره که هریك سرآمد عهد خود بوده یادگار های راجع به فنون جمیله ازخود بیادگار گذاشته اند :

اگرچه در موضوع نوازشات امیرعلی شیر بارباب فضل شرحی مختصر اما جامع نگاشته ایم ولی ازرتبه وحیثیت ممتازی که دربین وزرای اسلام دارد بخوبی میدانیم که اینقدر شرح کوچك ازعهدهٔ بسط فضائل او بر آمده نمیتواند بلکه این موضوع کتاب مبسوطی میخواهد ومااز حضرت آلهی (جل شانه) بدعا التماس می نمائیم که ماراتوفیقی کرامت فرماید تادرآتی این امر خطیر را تکمیل نمائیم .

انتها

به طهارت گذران منزل پیری و مکن　　خلعت شیب به تشریف شباب آلوده
پاك و صاف شو واز چاه طبیعت بدرآی　　که صفائی ندهد آب تراب آلوده

حافظ

تقوی آنست که هیچکس دامن تونگیرد ، وجوانمردی آنکه تو دامن کس نگیری ،
الترمذی ـ تاریخ گزیده

از عمرانات جدید : گمرک مرکزی کابل واقع قلعهٔ محمود خان

تقريظ
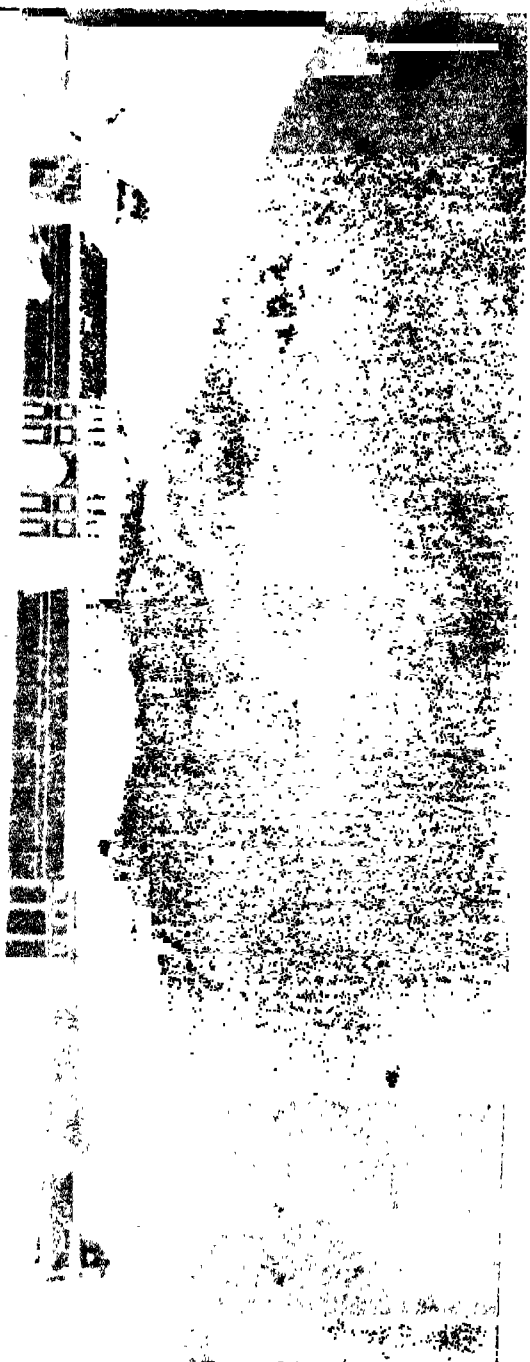
مطبوعات وطن

مجلهٔ نفیسهٔ اردوی افغان کابل، جریدهٔ شریفهٔ اتفاق اسلام هرات اینک قدم بمراحل سال چهاردهم و مجلهٔ شریفهٔ پشتوی قندهار داخل نشریات سال دوم خود می شوند .

مجلهٔ اردوی افغان درعالم عسکری وطن عزیز مخصوصاً دورهٔ انتشارات عصر نادرشاهی مصدر افادات خیلی مهمی گردیده است کذا مجلهٔ شریفه پشتوی قندهار که در زبان افغانی نخستین مجله و در مملکت عزیز بی سابقه است خیلی قابل قدر و مندرجات آن باهالی پشتون زبان موجب استفاده است همچنان جریدهٔ شریفهٔ اتفاق اسلام ازموقعیکه در تحت مدیریت آقای میر محمد عثمانخان انتشار می یابد زینت مخصوصی بخود کسب نموده است .

ما بقای این مطبوعات مفید وطن را از خدای متعال خواسته موفقیت کارکنان محترم آنرا تمنا داریم .　　　　انجمن
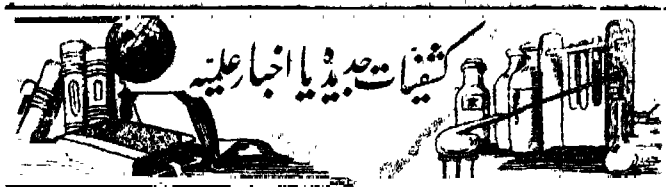
نقشه برداری قدیم رومی ها

تاجائیکه از روی تاریخ معلوم میشود ، رومی های قدیم اصول نقشه برداري را میدانستند وکارت های جغرافیائی داشتند چنانچه همیشه درروایات وکتب قدیمه از نقاط دور دست وصورت ارتباط آنها ذکر رفته وموقعیت وقرب وبعد ممالك ذکر رفته است . ولی تاکنون نمونهٔ نقشه های قدیم رومی درهیچ نقطهٔ دنیا بدست نیامده دراطراف قواعد نقشه برداری آنها معلومات صحیح موجود نبود . تااینکه درین اواخر درمیان یکی ازکلکسیونهای آثار تاریخی ولایت رائن (المان) یك نقشهٔ دست نخوردهٔ رومی پیدا شده ، ودرعالم ولولهٔ غریبی تولید نموده است . این نقشه ۲ قرن بعد ازحضرت مسیح ساخته شده ، عبارت ازیك اولهٔ هفت متری شامل ۷ ورق پوست آهو میباشد که درهمانوقت استعمال ابتدائی ، باصنعت قابل وصفی بهم ملحق گردیده بود . نقشهٔ مزبور دنیای قدیم را ازجزائرانگلستان تاشرق اقصی نشان میدهد وازروی آن طریق مسافرت وراه عام معلوم میشود . وتمامی دانستنی های سفر دران بوضوح وسادگی نشانه شده ؛ چنانچه راه باخط سرخ تعیین گردیده است منزلهای بین راه ومراکز مهمه همراه مسافت بین آنها ، مجاری آبها ، حمامهای اجاره ئی وسرحدات ممالك بخوبی دیده وشناخته میشود . درترتیب آن برخلاف امروزکه ازجزئیات عمداً صرف نظر میکنند ، تایك سانتیمتر تقریبی نیز اعتبار

داده شده است . بحر با خطوط آبی که میان آن پردازهای بشکلی موج وجود دارد تشخیص میشود . جهات اربعه با ٤ خط صلیب وارتعیین گردیده است .

* * *

کشف یك حیوان جدید

آژانش خبر رسانی معروف ریوتر اطلاع میدهد که ملاحین انگلیس در نزدیکی بندرگاه پورت سعید یك جنس حیوانی را کشف کرده اند که تاکنون نظیر آن درهیچ نقطه دنیا قطعا دیده نشده این حیوان ازروی تخمین ۱۵ تن وزن دارد، و بهیچ یکی ازحیوانات مکشوفه بحرسفید اندك شباهتی هم نمیرساند . ملاحین آنرا مکرراً درنواحی ساحل قریهٔ رومانی که در ۲۵ میلی جانب شمال شرق پورت سعید واقع است ، مشاهده کرده اند . فعلاً یك هیئت متخصصین جهت معاینه آن اعزام شده ماموراست حیوان مزبوررا زنده دستگیر نموده دراطراف جنس و خانوادهٔ آن تحقیق بکنند وهرگاه جنس نوی باشد ، برایش ازروی شباهت اسمی مقرر کرده بتمام دنیا اعلان نمایند وهم درصدد گرفتن نسل آن برایند .

* * *

دیدن بدون چشم

دربن اوقات یك نفر موتوران فرانسوی ازاهل شهر مادرید (هسپانیه) ادعای شگفت انگیزی نموده ، تمام مردم آن شهر بلکه سائرنقاط را بحیرت انداخت . نامبرده اظهارکرد که بدون چشم یعنی با چشم بسته اشیاء رادیده میتواند چنانچه این ادعای خودرا بکرات درحضوراشخاص متعدد به اثبات رسانیده درحالیکه چشمش رابه دقت بسته بودند ، مثل اشخاص چشم دارعملیات نمود واشیاء حتی الوان و اشکال را بخوبی تشخیص داد . اینواقعه در تمام جرائد نشر شده ، کنج کاوی عموم طبقات مخصوصاً اطباء رافراهم نمود و انعکاس زائدالوصف

آن سبب شد که بلدیهٔ شهر مادرید موتران مزبور را برای امتحان دادن بملای عام دعوت نموده ، مقرر کرد که با چشم بسته و بحضور شهود معتمد در کوچه های شهر موتر رانی کند، موتران قبول کرده ، بروز معین حاضر شد و در حالیکه جمعیت بزرگی در میدان موتر دوانی داخل شهر جمع شده بودند ، مامورین بلدیه چشمهایش را بدقت تمام بستند و او را در موتر سوار کرده ، دو نفر روز نامه نویس و یك نفر طبیب معرفت النفس همراهش نشستند. موتران مزبور که « اوریو » نام دارد ، با چشم بسته مدت ۳۵ دقیقه در کوچه های شهر ما درید ، در میان ازدحامیکه بیشتر بواسطهٔ همین واقعه بوجود آمده بود ، بکمال خوبی بدون هیچ یك واقعه ، موتر رانی نموده ، دورهٔ مقرره را تکمیل کرد و بالاخره دو باره بمیدان موتر رانی مراجعت نمود . مشار الیه گوشهای خود را هم بسته بود تا هیاهوی بازار ها اسباب اختلال مدارك او نشود و دربین راه تماماً دست خود را روی دکمهٔ هارن گذشته دیگر هیچ حرکت غیر اختیاری نمیکرد و روی خود را به طرف مقابل دوخته بود مثل اینکه واقعا با چشم ، راه را به بیند .

اینواقعه تمامی مراکز طبی وعلمی را متحیر ساخته ، اطبای زیادی ازممالك خارجه جهت معاینهٔ او به مادرید مسافرت کرده اندو هیچکدام علت وکیفیت این امتیاز اورا نمی دانند وازروی علم قطعاً باور کرده نمیتوانند که شخصی بدون چشم دیده بتواند بلدیهٔ مادرید برای مشارالیه مستمری مقرر کرده وجماعات ملی برایش هدایای زیادی تقدیم نموده اند.

۞ ۞ ۞

تغیر بازی شطرنج

شطرنج باز معروف المانی موسوم به « کارل ویس » که شهرت بین المللی دارد اخیراً دربازی شطرنج تبدیلی را وارد نموده میخواهد آنرا بتمام المان حتی

ممالك خارج رواج بدهد. نامبرده یك مهره دیگر به مهرهای بازی علاوه کرده اسم آنرا «فیوهر» که لقب هتلرودرزبان المانی معنی «دیکتاتور» را افاده میکند، گذاشته است. این مهره نو، بهمه اطراف عملیات نموده میتواند و مغلوب ناشدنی میباشد. و بر تمامی مهره ها غالب بوده حتی مساعی ملکه «وزیر» وشاه رانیز هدر میسازد. این اصول جدید بازی شطرنج درمرا کز شطرنج بازی المانی قبول ورواج پیدا کرده، حتی نقشه های آن به خارج نیزارسال شده است.

❀ ❀ ❀

طعام امم قدیمه

مصریها ماهی خام را بآفتاب خشك کرده یابنمك آب تر کرده میخوردند بلکه بعض انواع مرغ را مانند کبك ومرغابی وغیره را هم خام ونمك زده میخوردند.

نان خود را بساز وموسیقی میخوردند و تمثالهای کوچك کوچکی را مشابه باجسام مومیائی زده بردستر خوان میگذاشتند وگویا برای صاحب دستر خوان پندی بوده برای کسر مشتهیات که نعمت دنیافانی است ودوامی ندارد وتمثال جثهٔ مومیائی زده گی را گرفته بدور خانه طواف می کردند وترانه سروده میگفتند بخور وبنوش وتمطع بگیر پیش ازانکه بمیری.

بابلیها وساکنین بین النهرین نیز مانند مصریها ماهی بسیار میخوردند ولی ماهی را بسیارخوب خشك نموده بهاون میکوفتند وازصافهٔ نرم بیخته وگذرانده قرص قرص می‌ساختند ومانند نان پخته میخوردند.

فارسیها گوشت اندك میخوردند میوهم چنددفعه کم کم میخوردند وازضرب المثلهای شان است که: (اغریقی برای سدجوع میخورد چه اگر بعد ازطعام چیزی خوشگاه اوپیش آید بازمیخورد.) ولی شراب بسیار میخوردند.

اهالی یونان بعدتها ازثمر زمین قوت خود میکردند وآب خالص می نوشیدند ولی درآغاز تمدن خود بخوردن گوشت عادت گرفتند وچون تسلط ونفوذ شان وسعت گرفت بنوش ونعمت افراط نمودند اگرچه فقرا درآنوقت هم بابرگ درختان وملخ وپروانه وامثال آن قوت می نمودند ولی توانگران چنانکه گفتیم غرق نوش ونعمت بودند وگوشت بسیار میخوردند .

همچنین رومانیها درآغاز بشیر حیوانات وسبزیجات ونوعی ازحلوا که ازآرد وآب می‌ساختند گذاره میکردند ولی پس ازقوام دولت واتساع سطوت بنابنوش ونعیم گذاشته بانواع مطبوخات ومعجونات وکثرت گوشت خوگرفتند ودرایام جمهوریت گوشت مرغ بسیار میخوردند ، چنانکه اگر بر دسترخوان عدهٔ بسیاری ازسر طوطی یامغز سر بعضی ازمرغهای کوچك کمیاب حاضر نمی‌بود ، حکام یابعضی ازتوانگران بسائر طعام قناعت نمیکردند .

عرب هم درجاهلیت به تنگی‌معیشت گرفتار بود چه ملك عرب خاره وبیحاصل است ، بقول ابن خلدون خوراك شان بعضی ازحشرات بوده عموم خوراك شان شیر خرما بعض انواع حبوب بوده آرد گندم وغیره را بشیر یا گوشت وغیره می پختند وانواع طعام ازان می ساختند وچندرقم حلوا می پختند ازآرد وعسل یا روغن وعسل یا شیر وروغن وعسل وغیره .

ساحهٔ جدید زندگانی

رومان تخنیکی — مترجم آقای محمد صدیق خان
اثر: ژ. ق اوایلی فرانسوی — رادیو میخانیك

— ٦ —

قدری کم قوت شده بودید زیرا که به یك بارهگی به همه اشیاء فکر کرده بودید اکنون آن فکر برطرف گردیده ومن آمده ام که بشما اجازه بدهم تابه اطاق اصلی تان بروید. اینجا شفا خانه است، وضعیت شما امید بخش است ودیگر به هیچ قسم معالجهٔ احتیاج ندارید.
روی خود را همراه دستمال پاك کرده بحال آمده گفتم: از وضعیت کمان میکنم شما دکتور باشید. لهذا بفرمائید بدانم، مرض سل کرده ام بکدام درجه رسیده است.
گردهٔ شما خارج وچون بکلی بی کاره بود دور انداخته شده است وبعوض گردهٔ جدیدی وصل گردیده. این وظیفهٔ مهم جراحی را مستر لیونبرگ اجرا کرده وبعد ازان شما درتحت ادارهٔمن بودید دیگر اثرات مرض سل قطعاً در وجود شما باقی نمانده است، شما صحت کامل دارید خدا حافظ.
چون نمیخواستم که این آدم به این زودی ها از من جدا گردد لهذا برایش گفتم:
مرحمت کرده اندکی تامل کنید من بعضی چیزهارا میخواهم ازشما سؤال کنم:
چه طورمن داخل اینجا شدم؟ حال من درکجا هستم؟ چه طورجراحی شده ام؟ چه طور ممکن است که گرده تبدیل شود وعوض آن گردهٔ جدید وصل گردد؟ این مملکت کجاست که من آمده ام؟ این علاقه درزمین است یادرکره های دیگر سماوی افسانه های خدمت گاران چه معنی دارد؟ مثلاً اینکه میگویند ده ساله است.... چه تعبیر میشود؟ شما دریك آن از من یك عالم سوالات دارید من نمیتوانم درین باره بشما جواب بدهم چونکه مغزشما با این چیزها عادت ندارددفعتاً خوب نیست که بهمهٔ این چیزها فکر کنید، خواهش میکنم قدری حوصله بخرج بدهید وبدانید که همه مسائل بتدریج حل خواهند شد. حاضرا بعضی سوالهای شما را جواب میدهم: شما برزمین هستید ودر نزدیکترین اوقات دیگر خارجی های تانرا دیده داخل حیات نوخواهید شددرینجا هیچ چیزی حیرت آور نیست در حال حاضر نمیتوانم که اضافه ازین پیش شما بمانم بمن لازم است بالای وظیفهٔ خود بروم دربین ما قانونی وجود دارد که هیچ گاه وهیچ وقت یکدقیقهٔ خودها را بدون موجب بی جاصرف نمیکنیم.
مشارالیه پس ازین سخن ها باجدیت ازجا برخواسته مؤدبانه بمقابل من تعظیم کرد وقتیکه پیش دروازه رسیده بود برایش گفتم:

یك سوال دیگر میکنم ، آیا کوانیسکی را خواهم دید ؟
البته خواهید دید اما وقت آنرا گفته نمیتوانم زیرا او خیلی گرفتار است ، هرگاه ضرورت فوق العاده پیش بیاید اورا دیده میتوانید .
یك سوال دیگر میکنم مرحمت کرده بگوئید عمر تان چند است ؟
خودم قدیمترین اشخاص این خطه هستم و عمرم قدم بمرحلهٔ ۲۰ ساله گی گذاشته است .
این کلمات را با یك متانت فوق العاده گفته چنین سخن خود را ادامه داد :
اگرچه من قدیمترین اشخاص این خطه میباشم ولی با وجود این میگویم که هنوز عمر درازی خواهم کرد اکنون از حضور شما معافی میخواهم زیرا دیگر اینجا مانده نمیتوانم .
پس از گفتن این کلمات عجیب مرا تنها گذاشته دروازه را بعقب خود بست . حس کردم که برای یك مدت غیر معین باید بخواب بروم و ممکن است این گفتار های پر اسرار یا همان گولی ها درمن اینطور تأثیر بخشیده و یا اینکه خسته گی زیاد خواب آورده باشد . بهرصورت باید بخواب بروم لهذا بر بستر خود دراز کشیده بلافاصله بخواب رفتم .

وقتیکه از خواب بیدار شدم به اطراف نظر انداخته دیدم تاریکی غلیظی حکمفرمائی دارد . لهذا از جا برخواسته چراغ را روشن نمودم دیدم که پردها را بروی کلکین ها کشیده اندآنوقت . بالای میز کوچك مقداری خوراك که عبارت از همان محلول و گولی های عادی بود گذاشته بودند چون من بخواب سنگین رفته بودم نمیدانستم که این خوراکها طعام چاشت است یا طعام شب . نظر بگرسنگی زیاد با حرص فوق العاده گولی ها را فرو برده دو گلاس ازان محلول که یك صراحی بزرگ از آن پر بود ، نوشیدم .
درین زمان آشنای سابقه ام « گای » وارد گردیده پیشنهاد نمود که لباس های خودرا عوض کنم . او لباس های گرم را برایم نشان داده گفت :

این البسه گرم خودرا بپوشید تا من شما را بمنزل جدید تان رهنمائی کنم من بزودی تمام لباسهای فراخ وگرم را در بر کرده خود را برای حرکت آماده ساختم درعین حال هردو ساکت بودیم نه من از وسوال می کردم و نه او سخنی آغاز می نمود پس از ختم کار از اطاق برامده در دهلیز طولانی که بهردو سمت آن درهای بستهٔ متعدد بود داخل شدم واز دهلیز برامده بمیدان تاریکی وارد گردیدیم وقتیکه به پیش روی خود نظر انداختم دیدم که هزاران چراغهای روشن شهر د شعشعه پاشیست . آسمان تاریك ومملو ازستاره گان درخشان بود .

درینوقت بداخل همین میدان دری باز شده پرتوچراغ روشنی از میان آن بیرون جهید . وقتیکه خوب دقت کردم دیدم این اطاق جایگاه طیاره بوده ، بالهای متوسط طیاره به دو سمت آن امتداد یافته بود برهنمائی «گای» داخل اطاق طیاره شده ، در روی یکی

از نیمکت های چرمی راحت آن قرار گرفتم . پس از چند لحظه وقتیکه از عقب شیشهٔ بلوری کلکین به بیرون نظر انداختم ملاحظه کردم که بالای شهر در پرواز هستیم . چون این طیاره از طیارهای موجوده اروپائی خوبتر و کاملتر بود ، لهذا بحدی بی صدا و بی تکان بود که در زمان شروع پرواز من هیچ حس نکردم . بعد از چندی چراغهای روی زمین بمثل ستارگان کوچك شده رفته رفته کاملاً غائب گردید . درین راه اکثر جاها چراغهای بعضی خانه هارا دیدم .

بمقابل ما چندین طیارهای دیگر درگشت وگذار بوده عموم آنها با بر ازیکتورها یعنی چراغهای بزرگ را مجهز بودند من صدای این طیارهای مقابل را نیز نمی شنیدم . در اطراف سکون کاملی حکمفرما بود .

رهنما همراه من بیك سمت اطاق طیاره قرار گرفته بخواب رفته بود . مدت ۲۰ دقیقه میگذرد که بروی زمین ، هیچ یك چراغ بنظر نیامده است بسمت چپ ما کوه سیاهی امتداد پیدا کرده در یکی از دامنه های آن کوه بچه های متعدد وجود دارد . درین وقت دفعةً چراغهای فراوان نمایان گردید . حس کردم که طیارهٔ ما میل فرود آمدن نموده بیك پهلو دور خورد و آهسته آهسته نزول می نمود . در وقت نشستن طیاره باز هیچ حس نکردم نه آوازی بلند شد و نه تکانی محسوس گردید . دریك سمت خود چندین خانه های ۲ منزله را مشاهده کردم ودر عقب این سلسله منازل درختان بزرگ بنظر آمد . تمام کوچه ها و پیشروی تمام خانه ها با چراغهای بزرگی که بر پایهٔ های بلندی آویخته شده روشن است . طیارهٔ ما درزمان فرود آمدن قدری دویده ایستاد شد وقتیکه از طیاره برامدیم دیدیم طیاره دریك چمن کوچکی مقابل منزل خوش ساختی توقف نموده است . رهنمایم «گای» قبل از من از طیاره برامده باانگشت سوی دروازهٔ که پیشروی ما معلوم می شد اشاره نمود . من بعقب او روان شده بعد

از ده قدم به آن دروازه رسیدم . «گای» دستگیر آنرا تاب داده داخل گردید و چنین گفت :

منزلی که برای شما انتخاب شده همین است .

ومرا دردهلیزی وارد نموده گفت : این اطاق خانهٔ کارشماست ؛ این اطاق با موبل و اثاثیهٔ بسیار اعلی تزئین وتنظیم یافته بود : در وسط یك میز بزرگ دفتر گذاشته و بدیوارها الماری های طولانی متعددی وجود داشت . پاشنهٔ بوتهایم میان پت قالی های نرم و قشنگ فرو می رفت . در نزدیکی میز یك بخاری خوشنمائی گذاشته وآتش معتدلی در آن میسوخت . رهنمایم گفت :

این اطاق را دیدیم حال باید بدیگر قسمت های منزل برویم .

من درعقب او روان شدم ، بزودی به اطاق « لفت » یعنی ماشین سعود و نزول داخل گردیدیم . او دکمهٔ برق را فشارداده لفت بحرکت آمد و مارادرظرف چند لحظه به طبقهٔ دوم رسانید . از لفت پائین شده در طبقهٔ دوم قدم گذاشتیم . درین طبقه حمام و اطاق لباس پوشی وجود داشت ، این اطاقها مثل اطاقهای شفاخانه ساده و بیك ساخت نبود بلکه تمامی سامان آن را بطریق اروپائی و بسیارزیبا ترتیب داده بودند . اطاقها خیلی قشنگ و از کلیه چیز هائیکه تاکنون در دیگر نقاط این خطه دیده و صورت شفاخانه‌گی داشتند عاری بود . گای دکمهٔ برق را فشارداد و بر اثر آن شخص دیگری هم شکل او ، داخل شد . لباس او نیز باگای مطابق بود . مشارالیه بلا فاصله پس از ورود ، درجا بجا کردن سامان با من معاونت نمود .

گای خدا حافظی کرده رفت و من درخانه تنها ماندم ، بزودی حمام کرده لباسهای قشنگ پاریسی خود را پوشیدم درینوقت خود را خیلی مستریح می دیدم .

وقتیکه ملازم نمره $\frac{۸۱۴}{۲۱۷}$ داخل اطاق شده خبرداد که درطبقهٔ پائین طعام آماده و منتظر من است ، بحدی خوشحال شدم که بوصف نمی آید . اگرچه درینوقت بخوردن طعام چندان مایل نبودم مگر درین اواخر تصمیم نموده بودم هرچه برایم بگویند بهمانقرار عمل نمایم . بنابران درعقب او روان شده تا آنکه به اطاق طعام خوری رسیدم . بروی میز طعام خوری سفرهٔ سفید و پاکی گسترانیده شده بالای آن گلدان های قشنگ و قیمتی گذاشته بودند . وقتیکه بر یك چوکی نرم پیش میز قرار گرفته وآمادهٔ خوردن شدم دیدم خدمتکار نان گندمی را قطعه قطعه میکند خیلی خوشنود گردیدم که امروز هم طعام من مرکب از همان گولی های سابق نیست . خدمتکار سرپوش ظروف خوراك هارا برداشته آنقسم یك بوی خوشگواری بمشامم رسید که ازتوصیف آن عاجزم . این بوی بیك طرفة العین تأثیر خود را درمن نموده بلا فاصله گرسنه‌گی شدیدی درخود احساس نمودم . طعام امروزهٔ من بمثل سابق یك رنگ نبوده بلکه ازاقسام خوراك های مختلف مرکب شده بود ؛ ماهی های بریان ، کباب های مرغ ،میوه های تازه خیلی اعلی میز را منظرهٔ قشنگ واشتها انگیزی داده بودند . این‌طعامها بدرجهٔ نرم وخوب پخته شده بودکه گمان میشد برای اطفال میباشد .

خدمتکارسرپوش بوتل آب معدنی را باز کرده گلاسم را پرکرد . من آنرا نوشیده یك گیلاس دیگر برای خودریختم . درینوقت پیش خود میگفتم ، اگر زندگانی دائمی چنین باشد چندان بد نیست . ابتداء آن که خیلی خوب است . اگر یك بوتل دیگر بخواهم ممکن خدمتکارا حکام مرا بجانکرده قبول نکند زیرا اودرینجا ازمن بیشتر بلدیت دارد . خدمتکار بیك سمت ایستاده تمام حرکات مراتحت نظارت وتدقیق خود قرارداده بود .

روز دیگر دکتور آشنا مرا ملاحظه کرده گفت تا سه روز دیگر از خانه خارج شوم. پس از ینجا دانستم که صحتم رو بخوبی گذاشته من بعد هرچه بخواهم اجرا کرده میتوانم.

چون دو هفته از آمدنم درین منزل جدید گذشت کارهائی را که برایم تخصیص یافته بود، تسلیم گرفتم. در ظرف همین سه روزیکه در خانه بودم با اشخاص زیادی آشنا شدم. اولین کسی را که ملاقات کردم انجنیر فرانسوی بود که بجمع کردن لوازم من مأمورش کرده بودند. این شخص کوتاه قد و لاغر است. صورتش کاملاً تراشیده و موی سرش کم قوت بنظر میآید وقتیکه این آشنای اولی به اطاق کارم داخل شد. با چنان وضعیتی با من پیش آمد نمود که گویا در ایام طفولیت با او آشنائی کاملی داشته ام نامبرده بعد از تعارفات معموله راجع بوطنم فرانسه هزاران سوال نموده از انجمله پرسید که آیا سیاست جهان اصول سابق است یا تغیر یافته ؟ نمایش نقاشی درپاریس چطور اجرا شد ؟ آیا آلات فنی بصورت عموی تخنیك ترقی کرده یا نه ؟ پس دردادن جوابات لازمه چون نوبت بمن رسید از او پرسیدم :

آیا شما درینجا هیچ یك روز نامهٔ دریافت نمی کنید ؟

ما درینجا یك کتابخانهٔ اعلی داریم که در بین آن بتعداد زیاد کتب نفیس و پر قیمت علمی وغیره وجود دارد. اما درباب مجله وروز نامه های دنیا متأسفانه عرض میکنم که حتی یك جریدهٔ فرسوده هم بدست ما نمی افتد، زیرا ورود اخبارها سخت ممنوع است.

پس شما دراینجا مثل یك محبوس متوسط الحال حیات بسر می برید ؟

مهربانی کرده بخاطر بگیرید که هرچه درآنجا دیده اید با اینجا مقایسه نمیشود.

سوالهای متعدد و مختلف مرا با جوابات کوتاه گذشتانده در نتیجه دانستم که او نمیخواهد بعضی سوالهای مرا جواب بگوید. درآخر او خواهش نمود اولین دفعهٔ که از خانه برایم به اطاق اورفته وهمراه او برای هوا خوری بجنگل برویم.

در وقت خدا حافظی کارت ملاقات خود را روی میز گذاشته خارج شد. کارت را بر داشته چنین خواندم.

« لوئی کارنو، انجنیر، چهاونی قطار اول. حصهٔ سوم نمبر ۱۰ ».

شخص دوومیکه ملاقات کردم شخص المانی نژاد بود که اندام فربه چهرهٔ سفید و چشمهای نرورفته داشت. مشارالیه اظهار کرد خیلی خورسند است وبخود میالد که با من ملاقات کرده است. این المانی نژاد از فامیل نجیبی بوده خودش متخصص کیمیا و بنام « فیشر » یاد میشد.

چیزیکه از ملاقات این شخص برای من دلچسپ واقع شد این بود که نامبرده رفیق و دوست صمیمی « لیونبرگه» یعنی همان دکتور ومتخصص جراحی بود که عملیات جراحی مرا اجرا نمود. بنابران بذریعهٔ فیشرراجع به اوضاع صحی خود خوبتر معلومات حاصل کردم. او اظهارنمود

که درابتدا صحتم خیلی خراب بوده اگر در پاریس می ماندم تا اینوقت زنده نمی بودم و اکنون بواسطهٔ عملیات جراحی طبیب مزبور بکلی صحت یاب شده ام . درآخر ازو سوال کردم :

میتوانید بمن بگوئید که لیو تبرك گردهٔ را که عوض گردهٔ من نصب نموده ، وبخوبی کار میدهد ازکجا بدست آورده است زیرا این مسئله راهیچ گاه درپیش خود حل کرده نتوانسته ام

قیتبر در جواب دادن قدری تأخیر نموده بالاخره همینقدر گفت :

هرگاه از یك ماشین کدام پرزهٔ آن فرسوده شود ، عوض کردن آن ممکن است یا نه ؟ در ینجا برای این مقصد تمامی وسایل بطور احتیاطی موجود است .

از کجا بدست می آورید ؟

اینها بصورت مخصوص تهیه میشود .

من این مسئله را پیش خود حل کرده نمیتوانم خواهشمندم تشریحات بدهید .

قیتبر مثل کسیکه بجواب دادن حاضر نباشد گفت :

ممکن است شما در بارهٔ علم حشرات معلومات نداشته باشید . درین اواخر حتی درجرائد آلمان وامریکا راجع به این تربیهٔ حصص جداگانهٔ جسد ، مقاله ها نشر شده ، ودرین خطه بصورت صحیح عملی شده ، ووجود دارد . عوض کردن گردهٔ حیوانات صد سال قبل صورت گرفته بود . وگرا که وسیلهٔ جریان خون است بصورت بسیار دقیق وصحیح تحت تدقیق قرار داده شده نتیجهٔ خوبی داده است پس از ینجا باید شما این چیز ها را عجیب تصور نکنید .

برای من خیلی دلچسپ است که بدانم اعضای انسان بطور جداگانه چطور تهیه میشود .

ــ از روی کشفیات اخیر تغذیه اعضای انسان وحیوانات بذریعهٔ خوراك موجوده نه بلکه بوسائل کیماوی بصورت علحده خارج از جسد بوجود می آید . درینجا هیچ چیزی عجیب وخارج از عقل نیست . اگر شما بعملیات وتحریرات « کارل » معلومات داشته باشید ممکن است واجع بصورت نشوونمای مکروب ها مطالعه نموده باشید ؟ درانصورت مسئله واضح است !

باقیدارد.

حل معما

معمائیکه از طرف آقای برشنا ساخته شده و در شمارهٔ (۳۵) مجلهٔ کابل بطبع رسیده بود اینك نخستین ازطرف آقای سید قاسم خان خانه سامان باشی یغمان وسپس ازطرف آقای محمد امین خان محصل جماعت (٤) مکتب نجات باینصورت حل‌شده است :

۱ : ازرسم (۲) هندسی مقصد (دو) است حرف (د) ازان حذف می‌شود و (و) باقیمانده . (و)

۲ : ازحرف طنبور (ب) (و) (ر) حذف و ط ، ن باقی می ماند (طن)

۳ : ازرسم مارکه حروف آن م ، ر ، ا است (ر) حذف می شود (ما)

٤ : رسم ع مراد از عین است . (عین)

۵ : رسم ماه در (ر) (ه) حذف می‌شود باقی می‌ماند . (مادر)

٦ : ازرسم خمره مقصدازماست هست خمره حذف می‌شود . (ماست)
ماست باقی می‌ماند .

حاصل مقصد :

(وطن ما عین مادر ماست)

مندرجات سال سوم مجلهٔ کابل

الف ـ مضامین

قسمت علمی :

قسمت اجتماعی :

مضمون	نگارنده	صفحه
تعبیهٔ جای خواب در طیاره	ترجمهٔ	۸۰۷
استعمال گاز چراغ برای بکار انداختن ماشین موتر	»	۸۰۷
حفاظت جهازات تحت البحری	»	۹۱۶
موتر یك چرخه	»	۹۱۷
یك پیش نهاد علمی	»	۹۱۸
آواز سیم تیلفون	»	۹۱۹
یك اقدام مفید اجتماعی	»	۹۲۰
حریق درفضاء	» آقای سیدقاسم خان	۱۱۲۰
کاردماغی	ترجمه	۱۱۲۷

قسمت متنوعه :

مضمون	نگارنده	صفحه
سال سوم	انجمن	۱
مهم ترین خبط های تاریخی	ترجمهٔ آقای جلالی	۶۸
بر اعظمی را کری نجات می بخشد	ترجمه	۸۲
اطاق تواریخ	آقای یعقوب حسن خان	۷۴
مدنیت و حاسهٔ سمع	ترجمه	۷۵
کرم دندان	»	۷۶
تاثیر متبادل حواس		۷۶
نظافت گوش		۷۶
تیلفونهای عالم	»	۷۷
سوالات مرموز	مرتبهٔ آقای آزاد کابل	۷۸
به بینید !	اقتباس	۸۵
قیمت خط بزرگان	»	۸۷
مراسم عروسی درهانگری	»	۸۷
اخذ محصولات درجنس	»	۸۸
واقعهٔ مولم	انجمن	۹۴
قدیمترین جهاز جنگی	اقتباس	۱۸۲
گفتگو با ۸۵۰ لغت	»	۱۸۵
زن که نمیخوابد	اقتباس	۱۸۶
مردگان زنده	ترجمه آقای جلالی	۱۸۷
نظریهٔ ادبای بزرگ راجع به مؤلفات	» آقای جلالی	۱۹۳
درهوا	ترجمه	۱۹۶

ب ـ تصاویر

تصاویر — صفحه

تصاویر | صفحه

تصاویر	صفحه

تصاویر	صفحه

غلطنامهٔ سال سوم مجلهٔ کابل

شمارهٔ اول (۲۵) :

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۲۲	اوستاد	استاذ
۹	۱۲	ذراتی ما	ذراتی عناصر
۹	۱۹	و نادر	نادر
۱۰	۱۱	معرف	معروف
۱۱	۲۳	درکلیل	در اکلیل
۱۲	۱۲	مدالیه او	مدالیهٔ فر ادای
۱۵	۱۵	درکنف	درکتف
۱۶	۱۵	به طول ها	بطولها
۱۷	۱	بانکه	باآنکه
۱۹	۲۰	چودن	جوان
۲۰	۱۷	انیان	اتیان
۲۱	۷	الظون	انطون
۲۲	۱	توقیف	توقف
۲۲	۱۸	سبب افاده	بسبب افاده
۲۳	۷	۲۵	۲۰۵
۲۶	آخر	ابولقاسم	ابوالقاسم
۲۷	۱۹	طریطقه	طریقه
۳۰	٤	طل	طلا
۵۷	۹	گاشت	گماشت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۵	۱۳	الحسین	الحسینی
»	۲۰	بمنصب وزارت	بندامت
٦۱	۱۷	المشرقین	المشرقیین
٦۲	۳	اصفان	اصفهان
٦٤	۳	وتنها	تنها
٦٦	۵	۵۸۰	۵۸۱
٦۹	۳	پوشیده	بوسیده
۷۱	۱۳	اشتفال	اشتعال
۷۱	۱۷	ومناقشه	مناقشه
۷٦	۲	چنین	همچنین
»	۸	احصایهٔ	احصائیه
»	۱۰	تاثیر مستبادل	تاثیر متبادل
۷۹	۱۷	محل ایست	محلی است
»	۳۲	مرض ایستکه	مرضی است
۸۰	۳٦	درفارسین	درفارسی
۸۲	۱	شعائی	شعاعی
۹۲	»	ازهان	اذهان
»	۱٤	سری مای	شرفای
»	آخر	معنا	معنیٰ
۹٤	۱٤	دراز	درازکردن

شمارهٔ دوم (۲۶)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۲	۲۴	موثرات	موثر
۱۰۳	۱۱	اظهار بنماید	افتخار بنماید
»	۱۲	مللی	ملل
۱۰۹	۱۱	متتابع	تتابع
»	۱۷	ینبتز	لیبنز
»	۲۴	افکار رشید	افکار صحیحه
۱۱۱	۴	درصورتیکی	درصورتیکه
۱۱۲	۵	وضیه	وضعیه
»	۱۳	استعاصه	إستغاضه
۱۱۵	۶	هم	همه
»	۱۸	اساس	اساسی
۱۱۸	۱۹	منبسط نمود	منبسط نموده‌ازبین‌رفت
۱۲۸	۱۶	حقیقت	حقیقه
۱۳۴	۶	صدای	صدائی
۱۳۵	۳	بتاق	
۱۳۶	۲	مقتد	مقتدر
۱۳۷	۱۱	ترجمه	ترجه
۱۴۷	۲	مآل	بآن
۱۴۷	۱۰	عیوش	بعیوبش
۱۴۸	۹	یادکسان	بارکسان
۱۵۳	۹	ابن معرور	ابن مسرور
۱۵۵	۴	زمانیکه	
۱۵۵	۱۱	حل	رجل
۱۵۸	حاشیه	قراه مگس	قری مکش
۱۵۹	۱۵	اویان	اوائل
۱۶۰	۲	ختای	ختلی
۱۶۳	۴	سیه به	سپهبد
۱۷۱	۱۴	ارشاطیقی	ارثماطیقی
۱۷۲	۲	بهتیرمائی	به تنهائی
۱۷۳	۱	عالم	علم طب
۱۷۴	۱	حجج الذریه	حجج العربیه
۱۷۵	۳	مولف	مولفه
۱۷۵	۱۱	ابوالجسن	ابوالحسن
۱۸۱	۱۰	برخی	برجی
۱۸۳	۶	مترا	متر
۱۸۸	۱	محبث	موضوع
۱۹۰	۲۱	محارة	مهارت
۱۹۲	۴	حیا	حیات

شمارهٔ سوم (۲۷)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۶	۸	درعنوان	دوعنوان
۲۱۶	ماقبل‌آخر	صدها	سدها
۲۲۰	۹	ورزیم	می‌ورزیم
۲۲۰	۲۲	کولوها	گوالواها
۲۲۱	۶	مهاربات	محاربات
۲۲۲	۶	مجاری	حجاری
۲۲۳	۱۲	بکاش	بکاس
۲۲۴	۳	کلتز و اوفراقس	کولیز دوفراس
۲۲۴	۱۳	ردبسیون	روبسیون
۲۳۳	۱۴	ترقیر	تقریر
۲۳۳	۲۳	واگرده	وگردهٔ
۲۳۴	۲	وآمدر	وآبدار
۲۳۴	۲۱	بجونپور	بجوانپور
۲۳۵	۱۵	موائدالفوائد	موائد الفوائد
۲۳۷	۳	اکلدن ون	اکنون
۲۳۷	۱۵	این گلدسته	آری گلدسته
۲۴۱	۷	دوظر	دونظر
۲۴۴	۵	فریبتر	قریبتر
۲۴۵	۲۱	ابنای شرق	ازابنای شرق
۲۴۶	۷	انسداد او	انسداد
۲۴۸	۲۰	می‌شود	بشود

شمارهٔ سوم (۲۷۰)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵۲	۱	فرست	فرصت
۲۵۲	۱۱	برهبر	برصبر
۲۵۲	۱۳	کند	کز
۲۵۲	آخر	عیسی همچو	همچو عیسی
۲۵۲	آخر	مرغدار	مرغزار
۲۵۳	۹	ورق	ورق را
۲۵٤	۱۳	زهاب	ذهاب
۲۵۵	۲	غثیان	
۲۵۵	۲۲	بردند	بودند
۲٦۲	ماقبل آخر	گرد	گردید
۲٦٤	۱۵	دوی الحفظ	رؤی الحفظ
۲٦۵	٦	بقبول	بقول
۲٦۷	۳	از وی	از دی
«	۵	تفسیر	بر تفسیر
۲٦۸	۱۷	Catngories	Catégories
۲۷٤	۱۷	متجره	متجر
۲۷٦	آخر	یختص الله بها ـ یجعل رسالة	والله به یجعل رسالة
۲۷۷	۷	آنهای	آنهائی
۲۷۸	۱٦	کفر من کذاف	کفر چومنی کذاف و
۲۸۰	۱۱	استطلاع	اطلاع
۲۸۲	۱۰	مثلی	مثل خود
«	۱۱	جاالدین	جمال الدین
«	۱۳	خرصتی	فرصت
«	۱۵	بتریة	بتربة
۲۸۳	٦	میتوانند	نمیتوانند
«	۱۵	هوتلی	هو تلی
«	۲۱	البیته	البته
«	آخر	جاحز	حاحز
۲۸۵	۱۵	ضیاء الخالفین	ضیاء الخافقین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۸۷	۱	معاحرآ	معاحر
۲۸۹	۲۲	Manteur	Menteur

شمارهٔ چهارم (۲۸)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۰۱	۱۳	یا ٦۰ سالگی	یا ۷۰ سالگی
۳۰۳	۹	ناریخی	تاریخی
۳۰٦	۱٦	ینفگند	نیفگند
۳۰۹	۱۰	ازیتجهة	ازینجهة
«	۲۲	نحرانهای	بحرانهای
۳۱۲	۱۲	وخشی	وخشتی
۳۱۳	۱۰	ترنسیب	برنسیب
۳۱٤	۱	می شود	می شوم
۳۲۰	۹	زیردست ترین	زبردست ترین
۳۲٤	۱۸	یاخر	باخر
۳۲۵	۱۱	سن سیر	سن پیر
۳۲٦	۱۱	ما کزیم	ما کریم
«	۱٤	صرع	تشریح
۲٦۸	۱۸	موجود اینست	موجود انیست
«	۱۸	منطقین	منطقیین
۲٦۹	۹	المشرقین	المشرقیین
«	۱۱	نجور	بخور
«	۱۷	مطابقه	مطابقته
۲۷۰	۱۵	الحکمته لقدسیه	الحکمته القدسیه
۲۷۱	۱	سته عشره مسئله	ستّ عشره مسئله
۲۷۲	٤	المنطق بالعر	المنطق بالشعر
«	۱۱	یغییر	تغییر
«	۱۲	مراةالعجائب	مرآةالعجائب
۲۸	۷	و بذریعه	بذریعه
۲۹	«	ابوالفتاهیه	ابوالعتاهیه
۳۱	«	اتلاف	ایتلاف

صفحه سطر غلط صحیح

شمارهٔ چهارم (۲۸)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۳۱	۱۳	بارآینه	بیارایند
»	۱۳	مطلع	مطالع
۳۳۳	۲	مطلدین	مطالین
»	۳	عقتله ـ توهمته	لقتله ـ توهمه
»	۸	والدکا	والدنی
»	فت‌نوت	متوافی	متوفی
»	آخر	ابولفدا	ابوالفدا
۳۳۵	۵	اکثرا	اکثر
»	۱۵	مطلع	مطالع
۳۳۸	۱٤	تجارات	بخارات
۳۳۹	۷	دفعتا	دفعة
»	۸	برخواسته	برخاسته
۳٤٤	۱٦	چه وقت	چو وقت
۳٤٦	۷	بین که سحر	بنگر که سحر
»	۸	برسم ابرست این	
»	۱۲	الناصر لدین	الناصرالدین
»	آخر	شهریار	شهر یاری
۳٤۷	۱۸	جاناتا	جانا
۳۵۰	۳	دیده ی	دیدی
»	فت‌نوت	صرف	ظرف
۳۵۱	۱۸	برانخواست	برنخاست
۳۵۲	۲	برنیازورنده	برنیاورنده
»	۹	وغیره کردمعلاوتا	وغیره علاوة
»	۱۰ و ۱۷	العبودیه الرلوبیه	العبودیة الربوبیة
»	فت‌نوت	کدوی	کدو
۳۵۳	۳	غار	مختار
»	۱۳	ختیلیان بوله یم	ختیلیان واندیدم
۳۵۳	۱٤	داد خداوند	واو خداوند
»	(عنوان)	تقریض	تقریظ
۳۵۵	۵	که یکی آخرترین	که یکی ازآخرترین
۳۵۵	حاشیه	Xorld	World
»	»	نمونه جات	نموجات
۳۵٦	۹	به تلها	به منتها
»	۱۰	اعراق	اعراب
»	۱۲	در جده	در نجد
»	۱۸	بریلوی در	بریلوی را در
»	۲۳	میالی	کامیابی
۳۵۷	٤	حسن	حس
۳٦۰	٦	نایدار	ناهید را
»	۱۷	رفیق	دقیق
۳٦۱	۱۰	شدآب	شراب
۳۷٦	۸	مساعقه	صاعقه
۳۷۸	۲	بانیم	باشیم
۳۷۹	۱۷	فرصتی	فرضی
۳۸۷	۱۱	طبراود	تراوه
۳۸۸	۲	افتاح	افتتاح

شمارهٔ پنجم (۲۹)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤۰۲	٤	می نمایند	انمایند
٤۱۰	۹	دربن را	درین راه
٤۱۲	۲	انسانی	انسان
٤۱۲	۱٤	مستعمارات	مستعمرات
٤۱۳	۵	باآنها	بآنها
»	۱۸	بقرادا	بقرارگاه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۱۰	۱۴	کیمروج	کیمبرج
»	۲	تقلیل	تعلیل
۴۱۶	۵	غوانند	میخوانند
۴۱۸	۱۱	[illegible]	خونبار
»	حاشیه	Co[illegible]	Condillac
۴۱۹	۲۳	گریه	گردید
۴۲۰	۳	اسیا	اشیا
»	۱۴	مونیتسکیو	مونتسکیو
۴۲۱	۲۰	فربی	فریبی
۴۲۲	حاشیه	Condorce	Condorcée
۴۳۳	۱۴	بنارها	رها
۴۴۵	۹	بےدار	بیدار
۴۴۶	۲	صلوت	صلوات
»	۱۴	میکردم	میکردیم
۴۳۹	۵	مطلع	مطالع
»	۱۶	حماست	حماست
۴۴۰	۲	مشان	مثال
۴۴۲	۴	ویاتخون ملاتی	ویاملاتی
۴۵۴	۱	درد	دارد
۴۵۷	آخر	اوشهر	اوراشهر
۴۵۸	۱	برتوحید	درتوحید
۴۷۹	۱۴	وملاحظه	ملاحظه
۴۷۶	آخر	هندیونان	هندویونان
۴۸۴	۸	بلزه	بلرزه
۴۹۳	زیرعکس	ژورژلدهیک	ژورژلیک

شمارهٔ ششم (۳۰) :

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰۴	۷	هذر	عذر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰۵	۱۷	بذل جان	بدل بوجان
۵۰۷	۱۷	تویخ	تواریخ
۵۰۸	ماقبل آخر	آرای‌عموم	آرای عموم
۵۰۹	۲۲	علاسله	علاله
۵۱۱	۹	ترجیع	ترجیح
۵۱۳	۷	بافتدار	باقتدار
۵۱۷	۴	جمع می شود	جمع می شوند
۵۲۴	۲۰	بالفسادی	بالفسادی
»	۲۴	میرفته	میرفتنه
۵۲۷	۵	ذت	ذرث
»	۸	موذونیت	موزونیت
۵۲۸	۹	سواق	سوابق
»	۱۰	بروانه	پروانه
۵۲۹	۱	علاوتاً سابق	علاوهٔ سابق
۵۳۰	۵	غازم	عازم
۵۳	۳	عنیأ	عیناً
۵۴۲	آخر	جل وعلی	جل وعلا
۵۵۲	۲۱	وربیه	وتربیة
۵۵۷	۱۰	مرحم	مرهم
۵۶۰	۱۰	بخاندات	بخاندان
»	۱۱	می پروانیم	می پرورانیم
»	۲۰	باتجیل	باتبجیل
۵۶۸	۱۹	ارمحال	ارتحال
۵۷۰	۱۳	تکرام	تلگرام
۵۷۴	۱۵	والاخویش کمر	والاکبر خویش
۵۸۰	۲۳	مرحم	مرهم
۵۸۲	۲۲	حدف	هدف
۵۸۷	۸	بصاحب	مصائب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	١٩	مفتخر	مفتخر
٥٨٨	١٨	ووطن	وطن
٥٨٩	٨	اعلای	دراعلای
٥٩٠	٩	یعص ـ متعید	یعص
٥٩٣	٢٨	واداری	وادای
[illegible]	٩	جزبات	جذبات
[illegible]	٩	مخفر	مفتخر
٦٠٠	١١	یکبازی‌گی	یکبارگی
»	٢١	نوش‌نیش‌است	نوش و نیش‌است
٦٠١	٨	ختررا	خطر را
٦٠٣	٥	خواب‌خوررا	خواب‌وخوررا
٦٠٥	آخر	چمن	چون
٦١٣	١٩	زخم‌چشم	چشم‌زخم
٦١٥	١٤	آینة	آینهٔ
٦١٦	١	باتی	بائی
		شمارهٔ هفتم (٣١)	
ب	٤	آلهی	الهی
ج	٣	توکاش	توکلش
ز	١٧	روئی	روی
ح	٢	نعمل البدل	نعم البدل
»	٩	رضائی	رضای
ط	٩	اعلحضرت	اعلیحضرت
ط	١٧	جاه جالش	جاه و جالش
[illegible]	١٩	مستعد	مستبعد
[illegible]	٥	آنهارا	آنها
[illegible]	١٨	یکانه	یکبانه
[illegible]	١٠	٧١١	١٧١١
[illegible]	٩	ارطباط	ارتباط
[illegible]	١٢	شقفسیری	شفتسیری
[illegible]	٢٠	دکتوزکوزین	ترکتوزکوزین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٣١	١٤	ازهان	اذهان
٦٣٢	١١	کنف	کشف
٦٣٣	حاشیه	Pilatrederozier	Pilatre de-Rozier
٦٣٤	»	Monigol-fier	Montgol-fiers
٦٣٤	حاشیه	Marguis	Marquis
٦٣٤	»	Ottode	Otto de
٦٣٥	٧	لاودازیه	لاووازیه
٦٣٧	٦	پرو	پرولت
٦٣٧	٦	دورسای	درورسای
٦٣٧	٨	پل ود	پل و یو
٦٣٨	١٣	مام	نام
٦٤٠	حاشیه	Guiuaunre	Guillaume
»	»	Fal conet	Falconnet
٦٤١	١٦	گنیس بورو	گنس بورو
»	١٧	ترقیای	ترقیات
٦٤٦	»	قمنرها	قمدرها
٦٤٧	٢	نهانی	تهانی
»	٢١	متبنی	متنبی
٦٤٨	١٦	واماالسائله	واماالسائل
»	حاشیه	الثات	اللثات
٦٤٩	٤	تمیز ظاوزغیرا	تمیز ظاً وزغیراً
٦٥٠	١٥	قافه	قافیه
٦٨٧	١٠	دان	دران
٦٨٠	٧	مدا کردم	مدا کرد
٦٨١	١٥	لنو	لنوی
٦٨٢	٤	مثنق	عتق
٦٨٣	٢	وثق	دقق
٦٨٣	٧	رقله	رقاه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۹۰	حاشیه	عمی	معنی
۶۹۲	آخر	نمی ماند	کی ماند ـب
۶۹۴	۱۶	برووخ	بروح
۶۹۵	۷	ترادید	ترادیده
۷۰۰	۳	بدیهیا[illegible]	بدیهیات
۷۰۲	۲۴	افراد آن	که افراد آن
۷۰۴	۴	برد	بود
»	۹	چه	چو
۷۰۵	۱۱	میزبان	میزبانان
۷۰۷	۲۰	وآنها-میدارند	وان - میدارند
۷۱۰	۴	انجن	انجمن
»	۵	یوقع	توقع
۷۱۲	۱۰	بوود	بود

شمارهٔ هشتم (۳۲) :

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۳۷	۲۴	هرارت	حرارت
۷۳۸	۲۰	کترون	الکترون
۷۳۷	۱۱	ابهر تبین	از بهر تبیین
۷۴۱	۱۹	میشور	میشود
۷۴۲	۴	حقیقةً	حقیقی
»	۱۳	موری	نوری
»	۲۶	را-چنانکی	راه-چنان کی
۷۴۳	۹	وطن‌وتشنیع-عرض	و تشنیع غرض
»	۱۹	ایشان	انسان
۷۴۴	۹	ندانی فرض	و فرض
»	آخر	حر	چیز
۷۴۵	۲۲	عبارت-مقدر	وعبارت-مقتدر
۷۴۶	۷	بسایه سعی	بسایهٔ جوانی سعی
۷۴۹	۲	به تبع	به تتبع
۷۵۳	۹	بعض	بعض را
»	۱۷	عبار است	عبارت است
»	آخر	بطوریکی	بطوری که

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۵۴	۵	ذائل	زائل
۷۵۷	۸	گوهرفشان کرده	گوهرفشان گردد
»	۱۲	چون من	چو من
۷۶۱	»	باکرولوژی	باکترولوژی
۷۶۳	۱۱	بسیاسیات	سیاست
۷۶۴	۱۴	les Rayon-set les orubres	les Rayons et les ombres
۷۶۵	۱	Conser-yateur	Conservateur
»	۱۵	Contem-platiares	Contem-Plations
۷۶۶	۹	Cantinen-tals	Continen-tales
»	»	Sieâcles	Siècles
»	۱۳	متفر	متنفر
۷۶۸	۱۸	les Rayous et Leson-bres	les Rayons et les Om-bres
»	۲۱	les Ehati-ments	les Châti-ments
۷۶۹	۱	L'annrée	L'année
»	۳	L'and'étre Grankère	L'art D'ètre Grand ,père
»	۱۵	S'amure	S'amuse
»	۱۹	DerrierJour D'erncon-dannie	Dernier Jour D'un Con-damné
۷۷۰	۷	ضرب‌الیمثل	ضرب‌المثل
۷۷۶	۲	غلوییث	مثلوییث

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۷۲	۱۹	صرف ملائم	حرف ملائم
۷۷۸	۱۱	بتوبه	بنوبه
»	۲۰	یاثر	باثر
۷۸۰	۱٤	عزهٔ	عزو
۷۸۱	۱۶	زره	ذره
۷۸۲	۹	وفات	صفات
»	۲۲	حرس	حرص
»	حاشیه	صلح	صلح کل کردم
۷۸۳	۱۱	بسر است	بشر است
»	۱۷	محمده	محموده
۷۸٤	۱۲	بایزدی	بانیروی
»	۱۶	شاعره	مشاعره ها
»	۱۹	نفرمایند	بفرمایند
»	۲۲	عدهٔ	وعدهٔ
۷۸۵	۸	بخیال	بی خیال
۷۸۷	۵	خوری	خرمی
[illegible]	٦	زسرکار	سرزکار
[illegible]	»	من چشم	من و چشم
»	۱۷	هیاد	صیاد
[illegible]	۹	چوسود	چه سود
»	۱۷	قد	قدم
۷۹[illegible]	۱۰	باز کرم	یازکرم
[illegible]	۱۲	تما م	تمام م
۸۰[illegible]	٤	منی	من
»	۱۰	دربین را	دربین راه

[illegible] نامه (۳۳)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	[illegible]	جلب وتوجه وانظار	جلب توجه
[illegible]	[illegible]	قاعد	قائد
[illegible]	[illegible]	جلو گیری	جلوه گری

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۳۱	۳	ارتقاع	ارتفاع
۸٤۱	۸	بقراریکی	بقراری که
۸۵۰	۱۷	حامته جرعی حومه	حامة جرعی جومه
۸۵۱	۲	جالی	جائی
۸۵۲	۵	حالاً	مآلاً
۸٦۱	آخر	تماشاه	تماشا
۸٦۹	۱۰	بروح سیجیت	بروح مسیحیت
۸۷۰	حاشیه	Congras-devérone	Congrès de Vérone
۸۷۱	۱۸	Crigines	Origines
»	۱۹	ایورترها	آپورترها
۸۷۲	۱	les Evan-gitles	les Évan-giles
»	۷	Seiences	Sciences
»	۸	Morele	Morale
»	۱۲	Jevnesse	Jeunesse
»	»	Feuileles	Feuilles
»	۱۳	Correspou-dances	Correspon-dances
۸۷۵	۱۲	Eantôme	Fantôme
»	۱۳	Jérvsalem	Jérusalèm
»	۱٤	L'inde sans les Englais	L'Inde sans les Anglais
»	۱٦	Lamort	La Mort
»	۱۷	orient	Orient
۸۷٦	۲	dvnspahi	D'un Spahi
»	۹	کتاب تراجم ومرگ	کتاب ترحم ومرگ
»	۹	Le Livres de lapititet delamurt	Le Livre de la Pitié et de la Mort

صفحه	سطر	غلط	صحیح
8[illegible]	١٠	D'ennvi	D'envie
٨٧٧	٩	Lille	Lisle
»	حاشیه	Méditattons poetiqnes	Méditations Poétiques
»	حاشیه	Cocraie	Socrate
٨٩٨	٢	جرجان	حرمان
»	١٥	وهمان است که مانیز ـ ولی ما باوجود آنهمه دلائل	
٨٩٩	٣	جاهلین	جاهلیین
	٦	مشتمری	متشمری
٩٠٢	١٠	راز	واز
٩٠٧	٦	اکثرا	اکثر
٩١١	١٦	بطوریکی	بطوری که
٩١٢	آخر	بوده است است	بوده است
٩١٣	١٤	داشتندا اند	داشته اند
٩١٤	٤	اسکولاسیزم	اسکولاستیزم
٩١٥	٦	نوامیش	نوامیس

شمارهٔ دوم (٣٤) :

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٩٢٤	١٤	باراوایات	باروایات
٩٢٥	آخر	اهتائی	انتهائی
٩٢٧	١	مجزوب	مجذوب
٩٣٢	١٠	استعمال	اشتغال
٩٤١		اعرض	اعراض
٩٤٤	١٣	لزت	لذت
»	١٧	برای	نه رای
٩٤٧	١٠	امری القیس	امرأ القیس
٩٥٠	١٥	ازآنچشم بخوابش	ازآنچشم وبخوابش
»	»	برهزن	برهم زدن
»	آخر	طرب که	طرب گر
٩٥٣	١٧	کلاله	کلام

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٩٥٦	حاشیه	شاید تیرک	شاید نبود ـ نبرو یا ترک
٩٥٨	١٤	زمه و	زمهٔ نو
٩٥٩	٨	هوگوار	هوگورا
»	»	Alfred_ demusset	Alfred de Musset
٩٦٠	٩	despagnet_ ditelie	d'Espagne et d'Italie
٩٦٠	١١	ert	et
»	١٢	daovt	d'Août
»	١٣	Doctobre	d'Octobre
»		Endieu	en Dieu
»	١٥	Capricedes_ marianne	Caprices de Marianne
	١٦	Onneradi_ nedasavec l'Amovr	On ne Badine Pas avec l'_ Amour
	١٧	ilne	il ne
	١٩	(١٩٣٦)	(١٨٣٦)
		d'Unenfant Desiècle	d'Un Enfant de Siècle
	٢٠	d'Unmer_ leriane	d'Un Merle Blanc
	٢١	Dupuvise_ cotonet	Dupuis et Cotonet
٩٦١	١٢	Mouspue_ tairəs	Mouquetaires
»	١٣	Chevaliar	Chevalier
»	١٦	Nerrou	Verrou
	١٧	اسناد	استاد

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۶۲	۱۴	d'Orier	d'Osier	۱۰۱۵	۱۱	طفل بیرون	طفل برون
۹۶۳	۱۸	du vrai,dv_	du vrai, du_	۱۰۲۳	۵	نفوس ذکیه	نفوس زکیه
		reaudurien	beau, du bien	۱۰۲۴	۱۷	مالیهٔ دنیا	مال دنیا
۹۶۴	۱۱	بنزددی	بنزدوی	۱۰۲۵	۴	و بعمر	بعمر
»	۲۰	رئیسای	رؤسای			بعرض (سال)	بعرض (انتفاخ الرئه)
»	۲۳	۲۶	۳۶	۱۰۲۸	۷	این فاضل	این فاضل
۹۶۵	۲۴	الظاهر ز از ـ	الظاهر الاعزاز	۱۰۳۰	۲۰	فیض ازطبع	فیض آن طبع
۹۶۷	۱۰	علمای	علمای عصر		۲۲	یادگار اید	یادگار آمد
»	۱۹	از جملهٔ معتبره	از جملهٔ کتب معتبره	۱۰۳۱	۲۵	مهرماهی	مهر و ماهی
۹۶۸	۶	روزگار آن	روزگاری	۱۰۳۳	آخر	۲۸۰	۲۸
»	۱۶	۹۱۱	۹۱۹	۱۰۳۴	۱۸	قافیه پرواز	قافیه پرداز
»	»	مدلی	مدلل			شمارهٔ یازدهم (۳۵)،	
»	۷	دارقطنی	دارقطن	۱۰۳۷	۱۰	ارتقاع	ارتقاء
۹۷۲	۶	مخفی زشتی	مخفی رشتی	۱۰۳۸	۱۰	از مهر از	از بهر
»	۱۱	خطهٔ ری	خطهٔ رشت	۱۰۴۱	۲۱	بزکاوت	ذکاوت
»	۱۳	ری	رشت	۱۰۴۲	۱۱	بدخلقی	مدخلیتی
۹۷۴	۸	حسن تدین	حس تدین	۱۰۴۸	۱۹	شفائی	شفاهی
۹۷۶	۱۰	مصری	مصرعی	۱۰۴۹	۶	زهنیت	ذهنیت
۹۸۱	۴	مرکبه	مرکبه	»	۲۰	بتربیه	تربیهٔ
»	۱۱	ارسطلیس	ارسططیس	۱۰۵۰	آخر	آنها ذائل	آنها را زائل
۹۸۲	۴	دی شمبو	دی شمبو	۱۰۵۳	۲۰	انسایکو پیدیا	انسایکلو پیدیا
»	۶	مدرسهٔ مربی	مدرسهٔ عربی	۱۰۵۹	آخر	انسایکلو پای	انسایکلو پیدیای
»	۱۱	وزیر معارف	وزیر معروف	۱۰۶۰	۸	شائع	شائع شد
۹۹۳	۱۴	پرشکوه را	پرشکوه خود را	»	۱۱	مرهون را	مرهون
۹۹۸	۱۸	پروانه	پرورانهٔ	۱۰۷۱	۵	مجر شکوفه	مجمر شکوفه
[illegible]	۲۱	گریابه	گویابه	۱۰۷۳	۲۱	بمشوق	بمشوق[illegible]
[illegible]	۱۷	اسلام را درین	اسلام درین	۱۳۷۵	۶ـ۷	اختیار در	در اختیار...
[illegible]	۶	برخوات	برخاست	»	»	باینقد	باینکه[illegible]
»	۱۹	غیرمبتذل	غیرمتبدل	۱۰۸۰	۲۵	احتزاز	اهتزاز

تمنای دوستانه

متمندم برای رفع اشتباهاتیکه امکان دارد ، درمورد اسم من وهمنامام واقع بشود بنده مراسید قاسم « رشتیا » بنامند.

نوت : رشتیا کلمهٔ افغانی است بمعنی راستی وصداقت .

« سید قاسم رشتیا »

عضو انجمن ادبی کابل